

مجموعه آثار

جلد هفتم

مقالات، مصاحبه ها و سخنرانی ها در سال ۱۳۸۲

مجموعه آثار جلد هفتم سال ۱۳۸۲

فهرست مطالب

- تجربه افغانستان در حال تکرار است - گفتگو باروزنامه توسعه ۱۳۸۲/۱/۲
- پیامدهای جنگ در عراق-ایلنا ۱۳۸۲/۱/۶
- اقدامات صدام، انگلیس و آمریکا بر ضد قوانین بین‌المللی است- ایسنا ۱۳۸۲/۱/۷
- پایان جنگ عراق، حضور آمریکا و ایران- مصاحبه نشریه آبان ۸۲/۱/۸
- سیاست بی‌طرفی ایران در قبال جنگ عراق درست ولی ناکافی است- ایسنا ۱۳۸۲/۱/۱۶
- تفاوت ایران و عراق- برنامه‌های آمریکا برای ایران- همشهری ۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۲
- تنگتر شدن حلقه محاصره علیه ایران - روزنامه اعتماد، ۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۲
- دیپلماسی "انفعال فعال"- مردم سالاری ۱۳۸۲/۱/۲۴
- فراندم برای رابطه با آمریکا با عقلانیت دیپلماتیک همخوانی ندارد- روزنامه توسعه، ۱۳۸۲/۱/۲۵
- امریکا و تقابل با جمهوری اسلامی سایت هفت‌سنگ ۱۳۸۲/۱/۲۸
- خبر چهره ها - نصیر پوشهر ۱۳۸۲/۱/۳۰
- جبهه دموکراسی خواهی- مصاحبه نشریه دانشجویی فریاد آزادی- همدان ۳۱ فروردین ماه ۱۳۸۲
- مجاهدین خلق به آخر خط رسیده است- روزنامه همبستگی ۱۳۸۲/۱/۳۱
- دکتر سحابی و رابطه دین و علم- اردیبهشت ۱۳۸۲
- کاهش تشنجات داخلی در برابر تهدیدات خارجی- ایسنا ۱۳۸۲/۲/۸
- کاهش تشنجات سیاسی و تغییر در منطق دیپلماسی خارجی- نوروز و یاس نو ۱۳۸۱/۲/۹
- دموکراسی، تعارضی با دین داری مردم ندارد- ایسنا، اعتماد و مردم سالاری ۱۳۸۲/۲/۱۳
- ترازوی سنجش دموکراسی تحقق مطالبات مردم است- روزنامه همبستگی ۱۳۸۲/۲/۱۳
- هیچ علامتی در کاهش تشنجات دیده نمی شود- روزنامه آفتاب ۱۳۸۲/۲/۱۶
- تنگتر شدن حلقه محاصره علیه ایران - روزنامه اعتماد، ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

همایش گفتگوی علم و دین - ۱۳۸۲/۲/۲۳

چهل و دو سال مبارزه برای آزادی، سخنرانی در سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران ۱۳۸۲/۲/۲۵

هیچ راه حلی برای برون رفت جز پذیرفتن شیوه های اصلاح طلبی وجود ندارد. یاس نو

۱۳۸۲/۳/۴

اصلاح طلبی به وجود خاتمی وابسته نیست. روزنامه توسعه ۴ خرداد ۱۳۸۲

تنها راه مقابله با تهدیدات خارجی آشتی ملی است- سرویس سیاسی ایسنا ۱۳۸۲/۳/۶

یک جریان همسو با خارج مانع از اصلاحات است- روزنامه یاس نو، آقای اسماعیل آزادی، قسمت اول - ۸۲/۴/۱۸

تغییرات اساسی با اصلاحاتی گام به گام- نشریه سایه بان ۱۹ خرداد ۱۳۸۲

تا زمانی که صاحبان قدرت خود را مافوق قانون بدانند، دموکراسی نهادینه نمی شود

هفته نامه گوناگون مورخ ۱۳۸۲/۳/۲۴

اول با ملت بسازید بعد با آمریکا- خبرگزاری کار - ایلنا و روزنامه توسعه، ۱۳۸۲/۳/۲۵

مشارکت کمرنگ در انتخابات مجلس هفتم، فاجعه ملی است- مصاحبه با روزنامه یاس نو، شنبه ۳۱ خرداد ماه ۱۳۸۲

دموکراسی فرایندی اجتنابناپذیر و رو به رشد در ایران و جهان- نشریه نامه تیرماه ۱۳۸۲

چمران مردی از تبار روشنفکران دینی- مصاحبه با روزنامه توسعه ۱ تیرماه ۱۳۸۲

رویدادهای منطقه و امنیت ملی ایران- نشریه ولایت هفته قزوین - ۸۲/۴/۴

نیاز به دشمن، سرآغاز رویکردهای جدید سیاست خارجی آمریکا- هادی عابدی روزنامه شرق ۵ تیرماه ۱۳۸۲

تجمع ممنوع - همبستگی ۸۲/۴/۸

چشم تنگ ژاپنی ها فقط آمریکا را می بیند - توسعه ۸۲/۴/۱۲

هر چه زمان بگذرد به تدبیر سختتری برای کنترل و اصلاح اوضاع احتیاج خواهیم داشت. روزنامه نسیم صبا ۸۲/۴/۱۸

یک جریان همسو با خارج مانع از اصلاحات است - روزنامه یاس نو، آقای اسماعیل آزادی، قسمت اول - ۸۲/۴/۱۸

شرط رضایت مندی مردم- ایسنا - سرویس سیاسی و روزنامه مردم سالاری ۱۳۸۲/۴/۱۹

تأسیس غیر قانونی دفاتر شورای نگهبان- ایسنا ۱۳۸۲/۴/۲۰

«راست» به غلط فکر می‌کند امکان «سازش» با آمریکا را دارد! روزنامه یاس نو، آقای اسماعیل آزادی، قسمت دوم ۸۲/۴/۲۱

به جای «سازش با آمریکا» باید با ملت سازش کرد. آقای اسماعیل آزادی، روزنامه یاس نو، قسمت سوم ۲۲ تیرماه ۱۳۸۲

رفتار شورای نگهبان موجب روگردانی مردم از انتخابات می‌شود - همبستگی ۸۲/۴/۲۲

فشار خارجی و دادگاه ابراهیم یزدی- توسعه ۸۲/۴/۲۵

مشکل اساسی کشور- ایسنا ۱۳۸۲/۴/۲۸

خطر جدی است، باور کنیم. روزنامه نسیم صبا مورخ ۱۳۸۲/۴/۲۹

قوای سه گانه نباید به صورت سه جزیره مستقل از هم عمل کنند- همبستگی ۸۲/۴/۳۱

مردم خواهان تغییر هستند- رای ملت ۱۳۸۲/۵/۷

آغاز بن‌بستی جدید در صورت پیروزی جناح راست در انتخابات مجلس هفتم. مصاحبه با روزنامه مردم سالاری ۸۲/۵/۱۲

حکومت دینی؛ بایدها و نبایدها - ۱: بزرگترین آفت حکومت دینی، استبداد است- هفته نامه گوناگون

۱۳۸۲/۵/۱۸

سوءتفاهم ها ناشی از عدم تحمل اندیشه مخالف است - ایسنا و همبستگی ۸۲/۵/۱۹

روشنفکری دینی، سنت و مدرنیته- نشریه دریاچه تابستان ۱۳۸۲

خط های موازی مذاکره- مصاحبه با روزنامه توسعه ۱۳۸۲/۵/۲۳

نهادیه شدن دموکراسی و موانع پیش رو - گوناگون ۲۴ مرداد ۱۳۸۲

کودتا علیه آزادی - بررسی علل داخلی و خارجی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هفته نامه گوناگون ۱۳۸۲/۵/۲۵

ارزیابی عملکرد دولت- ایسنا ۱۳۸۲/۵/۳۱

ماه علی - حکومت علوی- سخنرانی در مراسم عید فطر

حاکمیت ملی و حاکمیت ملت- روزنامه شرق ۱۳۸۲/۶/۵

تنگنای جامعه بین‌الملل و امضای پروتکل الحاقی- روزنامه اعتماد ۱۵ شهریور ماه ۱۳۸۲

انفجار در نجف - روزنامه شرق ۱۵/۶/۱۳۸۲

درباره انفجارهای لندن - میزان نیوز

نماد آزاد اندیشی و مبشر عدالت - سخنرانی درسالگرد آیت الله طالقانی، اصفهان شهریور ۱۳۸۲
نگران هستیم ایران بعد از هزینه های گزاف قرارداد الحاقی را امضا کند- اینناو آفتاب یزد ۳۰/۶/۸۲
تحلیلی از پذیرفتن یا نپذیرفتن پروتکل الحاقی- شرق ۳۱/۶/۸۲

اسلام و مقتضیات زمان- سخنرانی در سمینار انجمن مهندسين ۹/۷/۱۳۸۲

۵۰ آذر با اهوراییان- جنبش دانشجویی زیر مجموعه روشنفکری دینی- یاس نو- ۱۰/۷/۸۲

مجلس هفتم از آن جناح راست افراطی است- مصاحبه با ایننا چاپ شده در نسیم صبا ۱۲/۷/۸۲

اجازه بازرسی از مراکز هسته‌ای در راستای منافع ملی است- ایننا و آفتاب یزد ۱۴/۷/۸۲

ایران و فناوری هسته‌ای- نشریه آفتاب، سال سوم، شماره بیست و نهم، مهر ماه ۱۳۸۲

پایان يك تقابل و آغاز يك زورآزمایی- مجله نامه، نیمه مهر ماه ۱۳۸۲

مردم و انتخابات آینده- روزنامه یاس نو، ۱۷ مهر ۱۳۸۲

پاسخ به پرسش‌های مرکز پژوهش‌های صدا و سیماي قم

آینده ایران در جامعه جهانی- روزنامه یاس نو، ۱۹/۷/۸۲

دستور آینده جنبش اصلاح‌طلبی، همگرایی است- خبرگزاری ایسنا، روزنامه همبستگی و

مردم‌سالاری، ۱۹ مهر ماه ۱۳۸۲

استقبال از برگزاری کنگره جبهه مشارکت - مصاحبه با روزنامه یاس نو ۲۰/۷/۱۳۸۲

تضعیف خاتمی و کاهش اعتبار ایران- ایسنا ۲۵/۷/۱۳۸۲

وضعیت سیاست خارجی ما، يك شهرو چهل کلانتر است- نشریه ولایت قزوین ۲۸ مهر ماه ۱۳۸۲

ایران و امضای پروتکل الحاقی- مصاحبه با روزنامه گاردین، انگلیس، ۲۹/۷/۸۲

برخوردهای احتمالی آمریکا با ایران- جامعه‌نو، مهرماه ۱۳۸۲

دو دهه حکومت به نام دین و خدا- مهر و آبان جرس ۱۳۸۲

بیانیه تهران و آینده پروتکل الحاقی- روزنامه شرق ۷/۸/۱۳۸۲

جنبش مسلحانه، سپاه پاسداران و بحران كردستان- به ياد شهيد محمد بروجردي پاسخ به پرسش‌های آقای حسين بروجردي ۶ آبان ماه ۱۳۸۲

اشغال سفارت آمریکا ۱۳ آبان ۱۳۵۸- مصاحبه با ايسنا ۱۳۸۲/۸/۱۰

اتحاديه اروپا و حقوق بشر- روزنامه ياس نو ۱۳۸۲/۸/۱۰

فضا مناسب نيست- مصاحبه روزنامه اعتماد ۸۲/۸/۱۲. قسمت اول

قاعده بازي- مصاحبه روزنامه اعتماد ۸۲/۸/۱۳. قسمت دوم

نامه به هفته نامه اميد جوان - ۸۲/۸/۱۴

نامه به شورای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران - ۸۲/۸/۱۸

فروپاشي شوروي و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷- پاسخ به پرسش‌های آقای ناظري، ۲۱ آبان ماه ۱۳۸۲

انتخابات مهمترين چالش پيش رو- افطارانجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شهيد بهشتی و علوم پزشکی - شرق ۸۲/۸/۲۴

همکاري براي تحکيم و دموکراسي- سايت تحکيم دموکراسي- آبان ماه ۱۳۸۲

اصلاح طلبان و محافظه‌کاران هيچ کدام نتوانستند رقيب را حذف کنند- ايرنا ۲ آذر ماه ۱۳۸۲

مهمترين وظيفه جنبش دانشجویي تلاش براي برگزاري انتخابات آزاد است. ايسنا، ۳ آذرماه ۱۳۸۲

گذشته و آینده اصلاحات - ايرنا ۸۲/۹/۶

درخواست ايران توجيه عقلائي ندارد- مصاحبه روزنامه شرق ۱۳۸۲/۹/۱۱
حتی اگر بيست بار مرا بيرون کنند، باز هم ثبت نام می کنم - آفتاب يزد ۸۲/۹/۱۷

جنبش ثبت نام در برابر رد صلاحيت ها- ياس نو ۸۲/۹/۲۲

ايران، راه دشوار دموکراسي - آقای حسینی گروه مطالعاتي اتحاد براي دموکراسي ۸۲/۹/۲۲

ارزيابی صاحب نظران از ريشه‌های حقوق بشر - ياس نو ۸۲/۹/۲۴

همگی در یک روز ثبت نام می کنیم- همبستگی ۸۲/۹/۲۴

گروه های منتقد به طور دسته جمعی به پای ثبت نام می روند- ايران ۸۲/۹/۲۶

پايان عبرت انگيز طغيان و ستمگری- سرمقاله ياس نو ۸۲/۹/۲۶

شرکت مشروط در انتخابات - ياس نو ۸۲/۹/۲۶

دموکراسي و استقلال؛ دو روي يك سکه - نشریه نامه دي ماه ۱۳۸۲

مجلس هفتم، راهکارها و برنامه‌ها- سایت نقشینه، دی‌ماه ۱۳۸۲

ایران و معاهدات بین‌المللی- نشریه بهار دی ماه ۱۳۸۲

اعلام همبستگی با نمایندگان متحصن-مردم نمایندگان را تنها نگذارند. شرق ۸۲/۱۰/۲

الحاق ایران به کنوانسیون منع شکنجه بر اعتبار نظام جمهوری اسلامی می‌افزاید. ایلنا ۱۳۸۲/۱۰/۳

درباره آزادی و سلامت انتخابات - مردم سالاری ۸۲/۱۰/۶

کاهش مشارکت مردم اعتبار نظام را کاهش خواهد داد - آفتاب یزد- ۸۲/۱۰/۷

دعوت از مردم برای یاری به آسیب دیدگان زلزله بم - مردم سالاری- ۸۲/۱۰/۸

عضو فراکسیون دوم خرداد: هیات‌های نظارت در رد صلاحیت اعضای گروهک نهضت آزادی کوتاهی نکنند. رسالت- ۸۲/۱۰/۹

رد صلاحیت نامزدهای نهضت آزادی از سوی هیاتهای اجرایی - آشتی- ۸۲/۱۰/۱۰

صلاحیت هانوز ابلاغ نکرده‌اند - شرق ۸۲/۱۰/۱۱

دیپلماسی زلزله، ذوق‌زدگی و فرصت سوزی- روزنامه شرق ۱۳۸۲/۱۰/۲۰

کارگران و انتخابات مجلس هفتم- مصاحبه با ایلنا ۱۳۸۲/۱۰/۲۰

حمایت از متحصنین به همراه بیش از ۳۴۰ فعال سیاسی- فرهنگی - یاس نو ۸۲/۱۰/۲۰

واکنش به رد صلاحیتهای گسترده- شرق ۸۲/۱۰/۲۱

نامه به استانداری تهران - ۸۲/۱۰/۲۲

نامه به شورای نگهبان - ۸۲/۱۰/۲۲

شرکت در انتخابات آری یا نه؟ - مصاحبه با یاس نو ۲۳ دی ماه ۱۳۸۲

پارادوکس ایران-مصاحبه خانم عدرا دژم از ماهنامه روند اقتصادی ، دی ماه ۱۳۸۲، منتشر شده در روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۸

اگر خاتمی رسیدگی نکند راهی جز تظلم خواهی از سازمان‌های بین‌المللی باقی نمی‌ماند

آفتاب یزد ۸۲/۱۰/۲۹

دسته‌گل هیات نظارت - مستندات ردصلاحیت: بی‌اعتقادی به اسلام، شهره به بدنامی و ارتداد

روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۳۰

تحصن، بازی سیاسی نیست، اعتراض مدنی است - یاس نو ۸۲/۱۱/۲

توافق پشت پرده، خودکشی است- شرق ۸۲/۱۱/۲

سوسیالیست لیبرال-گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی و مهندس سحابی درباره اندیشه‌های سیاسی
مرحوم مهندس بازرگان- شرق ۱۳۸۲/۱۱/۴

بیانیه مشترک روسای دو قوه مجریه و مقننه و عمق بحران- ایلنا ۱۳۸۲/۱۱/۴

تلگراف شهري به شورای نگهبان - ۱۳۸۲/۱۱/۱۴

مخالفت با استعفا - تحصن یک نه بزرگ به انتخابات نامیسی. اعتماد ۸۲/۱۱/۹

نامه به هیات نظارت بر مطبوعات - ۱۳۸۲/۱۱/۱۷

جنبش دانشجویی و انتخابات- پاسخ به سوالات انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده داروسازی
دانشگاه علوم پزشکی اهواز- روزنامه شرق ۱۳۸۲/۱۱/۱۸

الگوی چین - شرق ۱۳۸۲/۱۱/۱۸

نامه به روزنامه رسالت - ۱۳۸۲/۱۱/۱۸

گزارش رویداد های نوفل لو شاتو- ۱۳۸۲

آزادی پادزهر استبداد - بهمن ماه ۱۳۸۲

شکایت از هیات مرکزی نظارت بر انتخابات مجلس و نیز کلیه اعضای این هیات ۱۳۸۲/۱۲/۲

از خردگریزی تا خردورزی - صبح اقتصاد یادداشت سردبیر ۸۲/۱۲ /۲

آیا مردم دوباره به اصلاح‌طلبان اعتماد می‌کنند- هفته نامه گوناگون ۱۳۸۲/۱۲/۵

تضاد اصلی در حادثه کربلا - امام حسین(ع) و مبانی مشروعیت حکومت- ۱۳۸۲/۱۲/۱۲

مصدق، بازرگان و مشروطه خواهی - ویژه‌نامه شرق مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۲۵

به سوی اخلاق اسلامی در روابط بین‌المللی- . پاسخ به پرسش های آقای سهیل هاشمی از دانشگاه
هاروارد برای تز دکتری خود.

انتخابات مجلس خبرگان رهبری - پیام هاجر

دو دهه حکومت به نام دین و خدا

چرا مانده‌ام؟

تجربه افغانستان در حال تکرار است

گفتگو با روزنامه توسعه ۱۳۸۲/۱/۲

گروه سیاسی: دکتر ابراهیم یزدی وزیر پیشین امور خارجه به خبرنگار توسعه گفت:

برای ارزیابی عملکرد دولت ایران در سیاست خارجی در مسأله خاورمیانه و حوادث عراق ابتدا باید تعریف دقیق و روشنی از منافع مصالح و امنیت ملی در قبال همسایگان خود به ویژه عراق داشته باشیم. ما می دانیم بنا به دلایل متعددی هر اتفاقی که در عراق رخ دهد مستقیم یا غیرمستقیم با امنیت ملی ما پیوند خورده است. برای حفظ منافع ملی و امنیت مرزهایمان در غرب کشورمان، دولت ایران می توانسته و می بایست برنامه ای فعال داشته باشد. اما آنچه ما از ظواهر امر می بینیم آن است که متأسفانه دولت ایران نتوانسته است یک سیاست فعال و معناداری را در منطقه خاورمیانه به ویژه در ارتباط با عراق داشته باشد. موضع دولت ایران که گفته است نه آمریکا را حمایت می کنیم نه عراق را و بی طرف هستیم، یک وضع منفع و مضر به حال کشورمان می باشد. زیرا حوادث را ما نمی توانیم کنترل کنیم وقتی اتفاق می افتد پیامدهای آن گریبان گیر کشورمان را می گردد. به نظر می رسد که تجربه افغانستان با ابعادی به مراتب بزرگتر و سیاستی منفعلانه تر در مورد عراق مشاهده می شود.

وی ادامه داد: در طول ماه های گذشته با توجه جوی که در سرتاسر جهان علیه مداخله نظامی در عراق دیده می شود، دولت ایران می توانسته است سیاستی فعال برای اثرگذاری بر روند تحولات در همسایگی مان اتخاذ نماید. به عنوان نمونه ایران می توانسته است در سطح جهانی در سازمان ملل متحد با اتحادیه اروپا و در کنفرانس کشورهای شش گانه در ترکیه بر مسأله رفراندوم در عراق

اصرار ورزد. همه شواهد حاکی از آن است که برگزاری رفراندوم زیر نظر سازمان ملل متحد با تائید و همکاری کشورهای همسایه جایگزینی به مراتب مدنی تر و مطمئن تر از جنگ در عراق می بود.

متأسفان دولت ایران در آخرین هفته ها به جای آن، رفراندوم را با آشتی ملی مخلوط کرد. آشتی ملی هرگز نمی تواند گزینه مناسبی برای عراق باشد و طرح آشتی ملی همراه با رفراندوم، خلط مبحث و از بین بردن اصل تعیین سرنوشت مردم به دست خودشان بود. بنابراین در مجموع، سیاست دولت ایران در قبال بحران عراق یک سیاست منفعلانه و مضر به حال منافع و امنیت ملی ما می باشد.

پیامدهای جنگ در عراق

ایلنا ۱۳۸۲/۱/۶

برای پیشگیری از پیامدهای سوء تسلط نظامی آمریکا و انگلیس در عراق، باید در داخل کشور شرایط اجتناب ناپذیر وفاق ملی را بپذیریم.

ابراهیم یزدی وزیر اسبق خارجه در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری کار ایران ضمن بیان این مطلب که پیامدهای جنگ آمریکا و عراق برای ایران به مراتب سنگین تر از جنگ آمریکا و افغانستان خواهد بود، درباره سیاست های ایران در داخل و خارج از کشور گفت: اگر آمریکا و انگلیس در عراق پیروز شوند، فشار بر ایران به شکل زایدالوصفی بالا خواهد رفت. به نظر ما از هم اکنون باید در چارچوب منافع ملی، تمام فشارها و برخوردهای سیاسی در داخل کشور متوقف شود، روزنامه ها و زندانیان سیاسی را آزاد و خطکشی ها و مرزبندی های موجود لغو گردد.

به گزارش خبرنگار ایلنا وی با تأکید بر این که ما بیش از هر زمان دیگری در شرایط حساس فعلی نیازمند وفاق ملی هستیم، به پیشنهاد وزیر امور خارجه ایران مبنی بر آشتی ملی در عراق اشاره کرد و گفت: چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است. ما باید آشتی ملی را در کشور خودمان پیاده کنیم و چنانچه مسئولان کشور و نیروهای سیاسی شرایط و پیش نیازهای وفاق ملی را نپذیرند و آنها را انجام ندهند، ایران با بحران های عدیده ای در سطح ملی مواجه خواهد شد.

یزدی با اشاره به تسلط آمریکا به منطقه خاورمیانه و پس از سرنگونی صدام در عراق با بیان این که همه تحلیل ها حاکی از آن است که با پایان یافتن سرنوشت صدام و تسلط آمریکا بر عراق، گزینه بعدی آنها ایران است. امکان حمله نظامی آمریکا به ایران را رد کرد و گفت: اگر ما نتوانیم انسدادها را از درون کشور خاتمه دهیم، آمریکایی ها در داخل به فکر دخالت و جایگزین سازی می افتند. با توجه به واکنش مردم در انتخابات شوراها و امتناع آنها از مشارکت، احتمال این که آمریکا طمع بورزد و راه حل بیرون از نظام را مطرح کند، بسیار زیاد است.

وي درباره برنامه‌هاي سياسي آمريكا گفت: ايران نه عراق است و نه افغانستان كه آمريكا بتواند به آن لشكركشي نظامي كند ولي مي‌تواند شرايطي را از بيرون به كشور تحميل كند كه اين اصلا به نفع ما نيست. ما بايد به فكر راه‌حلي‌هاي از درون نظام باشيم؛ چون قطعا سوالي كه فراندوم بيرون از نظام مطرح مي‌كند، با سوالي كه خودمان در يك فراندوم داخلي از مردم خواهيم پرسيد متفاوت خواهد بود.

وزير خارجه دولت موقت همچنين درباره تصميمات ايران در عرصه بين‌المللي گفت: ما بايد به موازات تغيير شرايط داخلي و پذيرش وفاق همگاني، سياست خود را با اروپا هماهنگ كنيم. چون اروپايي‌ها هم براساس منافع خودشان با آمريكا و انگليس درگيري دارند، ولي هماهنگي سياست‌هاي خارجي ايران با اتحاديه اروپا باز هم مستلزم قبول اصل وفاق ملي و پايان دادن به تشنجات سياسي داخلي و جلب نظر مساعد اتحاديه اروپا تامين حقوق بشر در ايران خواهد بود. در اين صورت ما مي‌توانيم در يك فضاي تازه همه نيروهاي ملي و مردم را در مقابل خطرات احتمالي بسپاريم.

يزدي درباره سياست بي‌طرفي ايران در اين جنگ با اشاره به اين كه اين سياست در عين حال كه مي‌تواند سياست درستي باشد، اما ناقص و نارسا است گفت: اگر منظور از اين سياست اين باشد كه ايران در اين جنگ نه از عراق حمايت مي‌كند و نه از آمريكا، اين حرف معنا و مفهومي ندارد. ايران بايد دقيقا بگويد در قبال اين جنگ چه راه‌حلي‌هاي را بايد اتخاذ كند كه متضمن تامين منافع ملي باشد. با توجه به وضعيت كردها در شمال عراق، شيعيان در جنوب و مرز مشترك طولاني بين ايران و عراق بايد بدانيم كه اين نوع بي‌طرفي حافظ منافع ملي ما نيست.

وي به تصميم تركيه مبني بر حضور ارتش اين كشور در شمال عراق اشاره كرد و گفت: تركيه براساس امنيت و منافع ملي خود - حتي عليرغم مخالفت اروپا - ارتش خود را وارد شمال عراق كرد تا از پيامدهاي سوء جنگ عراق بر امنيت كشورش پيشگيري كند. ايران هم بايد به دنبال راه‌كارهايي باشد تا تاثيرات سوء اين جنگ بر كشور را به حداقل برساند.

وي درباره راه حل براي اين بحران گفت: در ماه‌هاي گذشته هنگامي كه بحث‌هاي سازمان ملل درباره عراق داغ بود و شرايط مناسب براي ارايه راه‌حل‌هاي مسالمت‌آميز و غيرنظامي مطرح بود، ما به دولت ايران پيشنهاد كرديم تا همه پرسني‌اي زير نظر سازمان ملل متحد درباره آينده رژيم عراق را مطرح كند. متاسفانه دولت تعلل كرد و وزير امورخارجه هم بحث آشتي ملي را مطرح كرد كه در حالي كه صدام بر سر كار است، نيروهاي اپوزيسيون هم وارد عراق شوند.

يزدي تفاوت جنگ آمريكا در افغانستان و عراق، حضور فعال ايران در جنگ افغانستان دانست و ضمن اشاره به اين كه نيروهاي ائتلاف شمال قبل از موفقيت آمريكايي‌ها با همكاري و حمايت ايران كابل را گرفتند و طالبان را ساقط كردند، گفت: هر چند ايران نتوانست در اين جنگ سهم درستي از اين پيروزي به دست آورد ولي شرايط عراق متفاوت است و ايران نقش چندانتي را تا بحال ايفا نكرده است.

**اقدامات صدام، انگليس و آمريكا بر ضد
قوانين بين‌المللي است**

دکتر یزدی گفت: « با وجودی که اقدامات صدام در جنگ با ایران و کویت بر ضد قوانین بین‌المللی بود، ولی آمریکا و انگلیس نیز نباید بر خلاف قوانین بین‌المللی، علیه عراق مبارزه‌ی نظامی می‌کردند. »

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) جنایات صدام و رژیم بعثی عراق علیه ملت خود و ملت‌های همسایه (نظیر ایران و کویت) را در تاریخ سرکوب‌های سیاسی بی‌سابقه خواند و اظهار داشت: « اقدامات صدام در جنگ با ایران و کویت خلاف قوانین و تعهدات بین‌المللی بوده و بیانگر آن است که دولت عراق از هیچ‌گونه جنایتی روی‌گردان نیست، همچنان که از سلاح‌های شیمیایی در حلبچه استفاده کرد. »

وی افزود: « دولت‌های آمریکا و انگلیس نیز نمی‌توانند با زیر پا گذاشتن قوانین بین‌المللی، به طور یک‌جانبه و با عملیات نظامی، قوانین بین‌المللی را علیه کشور ثالثی نقض کنند. »

یزدی یادآور شد: « مقررات بین‌المللی تنها هنگامی اجازه‌ی عملیات نظامی علیه کشوری را می‌دهد؛ که شورای امنیت سازمان ملل متحد، عملیات نظامی را تنها راه حل بداند؛ که در این صورت ارتش بین‌المللی تحت فرماندهی سازمان ملل متحد، وارد عملیات نظامی خواهد شد. »

وی با بیان این‌که مردم عراق مجبور می‌شوند بهای سنگین جنایات رژیم صدام و یا عملیات نظامی آمریکا و انگلیس علیه صدام را بپردازند، ادامه داد: « راهپیمایی‌های میلیونی در سراسر دنیا نشانگر آن است که در آغاز قرن ۲۱، ابزارهایی غیر از زور و نیروی نظامی برای حل مناقشات بین‌المللی وجود دارد. »

پایان جنگ عراق، حضور آمریکا و ایران

مصاحبه نشریه آبان ۸۲/۱/۸

■ **جناب آقای یزدی، در وضعیت فعلی با توجه به پایان یافتن جنگ عراق و حضور آمریکا در منطقه موقعیت ایران را چگونه می‌بینید؟**

● وقایع حادث شده در خاورمیانه از دو منظر بر اوضاع ایران تاثیرگذار است. از یک منظر وقتی در یک منطقه جغرافیایی، از جمله در خاورمیانه، حوادثی رخ می‌دهد، دامنه تاثیرات آن گریبان تمام کشورهای منطقه را می‌گیرد. مثلاً وقتی فرمانده نظامی آمریکا در کردستان عراق اعلام می‌کند که آمریکا از یک دولت فدراتیو در عراق حمایت می‌کند و تاکید بر این‌که بخش خودمختار کردستان در شمال عراق بخشی از این دولت فدراتیو، خواهد بود، این در ایران و ترکیه نیز تاثیر خواهد گذاشت؛ چه ما بخواهیم و چه نخواهیم. اما تاثیرات وقایع عراق، محاصره تقریباً کامل ایران توسط آمریکا است. پس از انقلاب نگاه ایران به آمریکا مبتنی بر دشمنی بوده و نگاه آمریکا به ایران به عنوان یک دولت دوست نبوده است. ایران علیرغم تمامی همکاری‌هایش با آمریکا در افغانستان از طرف رئیس‌جمهور آمریکا، در کنار عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت معرفی شد.

اکنون هم به نظر می‌رسد که امریکایی‌ها در خصوص ایران برنامه‌هایی دارند. که خصومت موجود را تشدید و بارز می‌کند و این از حرف‌ها و گفته‌هایشان پیدا است. بنابراین، تهدیدات خارجی علیه

امنیت ملی ما بسیار جدی است و از این رو مقامات ایرانی در سطح کلان باید به پیش‌بینی اتفاقات و پیشگیری از آنها بپردازند.

■ آیا به نظر شما آمریکایی‌ها به دنبال پیگیری روند صلح و گسترش صلح در جهان هستند؟ آیا هدف آنها از حضور در منطقه همین گسترش صلح است؟

● آمریکایی‌ها دنبال صلح هستند و این مهم نیست، مهم شرایط صلح مورد نظر آنها است. اسرائیل هم صلح می‌خواهد و همین‌طور فلسطین نیز. ولی شرایط آنها با یکدیگر متفاوت است. آمریکایی‌ها به دنبال صلح در منطقه البته با شرایط خودشان هستند. اما برای فهم هدف آمریکایی‌ها از حضور در منطقه و صلح مورد نظرشان باید دید که اهداف کلان آمریکا در منطقه کدامند. برخی می‌گویند که آمریکایی‌ها به دنبال نفت هستند. ولی طبق روال بازار جهانی نفت، ایران و سایر کشورهای صادرکننده نفت را می‌فروشند. قیمت نفت را هم بازار مشخص می‌کند. هیچ‌یک از کشورهای صادرکننده نفت، از جمله ایران از فروش نفت به آمریکا خودداری نمی‌کرده‌اند. پس مسئله آمریکا نمی‌تواند فقط نفت باشد. بعد از فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد، تعریف ابرقدرت دیگر نظامی نیست. بلکه تعریف اقتصادی پیدا کرده است. جهان به سمت دهکده شدن می‌رود و امروز در روابط بین‌المللی اقتصاد است که حرف اول را می‌زند و اولویت‌های سیاسی دوران جنگ سرد جای خودش را به اولویت‌های اقتصادی داده است. آمریکا یک ابرقدرت نظامی است و اقتصاد آمریکا یک اقتصاد جنگی و است و آمریکا نیاز به تغییرات در ساختارهای اقتصادی خود دارد. آنها باید اقتصاد نظامی خود را به یک اقتصاد غیرنظامی تبدیل کنند. اما هنوز نتوانسته‌اند چنین کاری را بکنند و اقتصادشان هنوز نظامی است و این کار ساده‌ای نیست. علاوه بر این آمریکا به سرعت به یک کشور مصرف‌کننده تبدیل شده است. محصولات شرکت‌های آمریکایی در کشورهای خارجی، عمدتاً آسیای دور (چین، ژاپن، تایوان ...) تولید و به آمریکا صادر می‌شود. اقتصاد آمریکا دو بخش عمده پیدا کرده است، یک بخش تولیدات نظامی است و بخش دیگر خدمات. از طرف دیگر آمریکا هر سال ۴۰۰ میلیارد دلار کسری موازنه پرداخت‌هایش می‌باشد و این یعنی یک بیماری مزمن اقتصادی. از این منظر آینده آمریکا بسیار تیره و تاریک پیش‌بینی می‌شود. بنابراین برای پیشگیری از پیامدهای آن چه در بالا اشاره شد، آمریکا لاجرم به دنبال حادثه آفرینی و بهره‌برداری نظامی و اقتصادی می‌باشد.

■ پس بدین ترتیب احتمالاً شما هم جزو آن دسته از تحلیل‌گرانی هستید که برخورد یک هوپیمایا با سازمان تجارت جهانی را یک سناریوی از پیش تعیین شده می‌دانند. آمریکا از نظر شما به دنبال بهانه‌ای برای آغاز جنگ گسترده‌تر بوده است.

● من البته نمی‌توانم چنین قضاوتی بکنم. کسانی که می‌گویند آن برنامه از پیش تعیین شده بود باید شواهد خودشان را مطرح کنند. اما می‌توانم بگویم که جریان راست آمریکا حداکثر استفاده را از این ماجرا کرد و توانست برنامه‌های میلیتاریستی خودش را در ذهن و دل مردم جای بدهد. به طوری که افراطی‌ترین جریان راست و ارتجاعی آمریکا بر سر کار آمده است.

■ ولی نگاه مقامات آمریکایی در صحبت‌هایشان جلوه دیگری دارد. آنها می‌گویند که ما نمی‌توانیم منتظر بنشینیم و ببینیم که دوباره هوپیمایی با برج سازمان تجارت جهانی برخورد کند. آنها می‌گویند که اگر فرصت را از دست بدهیم توانایی‌های اتمی عراق به عنوان مثال برای ما خطر آفرین خواهد شد. توجیه آنها در زمانی که ناکازاکی را نیز بمباران کردند همین بود.

● این استدلال درست نیست. اولاً ژاپن به دنبال بمب اتمی نبود و به کارگیری بمب اتمی در ناکازاکی به این دلیل نبود که ژاپن ممکن است به بمب اتمی دسترسی پیدا کند و از آن علیه متحدین غربی استفاده کند، توجیه امریکایی‌ها هم این نبود، بلکه استفاده از آن برای پایان دادن جنگ و کاهش تلفات بود. اما هیچ شواهد قانع‌کننده‌ای که عراق سلاح‌های اتمی داشته و صدام توانایی استفاده از آنها را علیه آمریکا یا اسرائیل داشته است، وجود ندارد. اهداف آمریکا را باید در بعد دیگری جستجو و تعریف کرد و آن ایجاد یک قطب عظیم سیاسی و اقتصادی در برابر اروپا و آسیای دور است. ایالات متحده اروپا با شتاب فراوان در حال شکل‌گیری است. در دوران جنگ سرد موانعی برای تشکیل اتحادیه اروپا وجود داشت ولی اکنون آن موانع از سر راه برداشته شده‌اند. تا سال ۲۰۰۵ تمام کشورهای اروپای شرقی در اتحادیه پذیرفته خواهند شد. فدراسیون روسیه، از نظر فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی عضو بالقوه اروپا است و به زودی به آن خواهد پیوست. اروپا به سرعت در حال تبدیل شدن به یک قطب در برابر قطب آمریکا است. بیست سال بعد این اتحادیه منطقه‌ای وسیع با جمعیت زیاد و همچنین امکانات تکنولوژیک سرشاری را در بر خواهد گرفت. **در جنگ دوم خلیج فارس، بوش پدر گفت که این جنگ روابط بین‌المللی را برای صد سال آینده تعیین می‌کند.** آمریکا خود را در برابر غول عظیمی که در حال شکل‌گرفتن است، یعنی اتحادیه اروپا می‌بیند. از طرف دیگر در آسیای دور، چین، ژاپن، کره و تایوان به سرعت در حال رشد اقتصادی هستند و نظام سیاسی برخی از آنها هم در حال تغییر و تحول دموکراتیک است. امریکایی‌ها برای کنترل آینده جهان آرام آرام کنترل تمام منابع نفتی دنیا را در دست گرفته‌اند از رقابت با شرکت‌های نفتی اروپایی، امریکایی‌ها کنترل منابع نفتی آنگولا، نیجریه و ویتنام را به دست گرفته در صحنه‌های خونین سال‌های اخیر از الجزایر شرکت‌های نفتی آمریکا نقش دارند. آنها در خاورمیانه به دنبال تشکیل یک قطب جدید سیاسی و اقتصادی به عنوان پایگاه برای خود هستند. که آسیای مرکزی و قفقاز را هم شامل می‌شود. امریکایی‌ها به دنبال تغییر نظام‌های سیاسی منطقه و به تبع آن نظام‌های اقتصادی هستند. تا در بلند مدت این کشورها تبدیل به یک قدرت جدید مطابق برنامه کلان آمریکا شوند. تغییر در عراق گام اول در این مسیر است. گام‌های بعدی شامل سایر کشورها می‌باشد. از جمله حل مسئله فلسطین است. تا قضیه فلسطین حل نشود. امریکایی‌ها به هدفشان نمی‌رسند. بنابراین برای نوعی صلح شارون جمع کردن شهرک‌های یهودی‌نشین را پذیرفته است. می‌دانید که اسرائیل این قضیه را به هیچ وجه نمی‌پذیرفت و قبول این شرط در گذشته منجر به قتل نخست‌وزیر اسرائیل شد. از طرف دیگر اسرائیل می‌گویند که برگشتن کلیه آوارگان فلسطینی، تعادل جمعیتی را به هم می‌زند و زیر بار این شرط فلسطینی‌ها نمی‌رود. بنابراین برای ایجاد صلح هم فلسطین و هم اسرائیل در حال عقب‌نشینی از برخی مواضع خود هستند تا این کانون آشوب آرام شود. امریکایی‌ها در برنامه‌های خود به دنبال حل شدن مسئله فلسطین هم می‌باشند، مسئله سوریه و لبنان هم حل باید شود. یک مشکل دیگر در منطقه این است که در حالی که همه کشورهای منطقه سیاست‌شان همسو با سیاست‌های آمریکا می‌باشد، حتی ترکیه و کشورهای آسیای مرکزی، فقط دو کشور در این منطقه با سیاست‌های آمریکا هماهنگ نیستند: ایران و عراق. آمریکا برای پیش بردن برنامه کلانش این‌ها را باید همسو کند. کار عراق را تمام کردند. آنها اعلام کردند که اقتصاد دولتی را در عراق کاملاً تغییر داده و به سمت بازار آزاد پیش خواهند برد. با پایان گرفتن کار عراق نوبت به ایجاد تغییرات در ایران رسیده است.

■ **پس ادعای امریکایی‌ها برای صدور دموکراسی به همه جهان و رها کردن مردم کشورها از دست حاکم مستبد را شما تنها یک فریب امریکایی می‌دانید؟**

● آنچه من می‌گویم این است که دموکراسی کالایی مصرفی نیست که در کوله‌پشتی‌های سربازان آمریکایی به عراق، یا هر کشور دیگری صادر گردد.

■ بالاخره شما اهداف اصلی را مسایل اقتصادی می‌خوانید و می‌گویید که عراق به عنوان تهدیدی برای آمریکا نیز به حساب نمی‌آمده است.

● من اهداف و برنامه‌های آمریکا را توضیح دادم.

ارزیابی ارزشی نمی‌کنم. من یک پاتولوژیست هستم و کارم آسیب‌شناسی است. از یک بافت برش می‌زنم و زیر میکروسکوپ هر چه را می‌بینم توضیح می‌دهم.

■ من هم قبول می‌کنم که شما یک پاتولوژیست هستید، ولی گویا ادعاهای سیاسی، آمریکا را در زیر میکروسکوپ فریب می‌بینید و همه چیز را از زوایه اقتصادی حدس می‌زنید.

● همان طور که گفتم، من اعتقادی ندارم که دموکراسی کالایی که می‌توان آن را صادر کرد. دموکراسی یادگرفتنی است. دموکراسی صادراتی، دموکراسی واقعی نیست.

■ بالاخره یک حاکم مستبد هیچ وقت اجازه نمی‌دهد که آموزه‌های دموکراتیک در جامعه طرح و بسط پیدا کند. رها کردن مردم از دست یک حاکم مستبد خود می‌تواند یک گام بزرگ در جهت دموکراتیزه کردن آن کشور باشد. تنها با حذف این حاکم است که می‌توان به تبلیغ و اشاعه فرهنگ دموکراسی پرداخت.

● سقوط دولت فاسد و جبار صدام یک گام مثبت می‌باشد اما سقوط یک مستبد، نظیر صدام توسط نیروی مهاجم خارجی به معنای استقرار دموکراسی نیست. نگویید با حمله نظامی آمریکایی‌ها عراق دموکراتیک خواهد شد. با سقوط صدام فعلاً فضایی برای سخن گفتن و ابراز عقیده و حضور سیاسی مردم عراق فراهم شده است. اما چگونه می‌توان با حضور یک فرمانده نظامی آمریکایی درباره حاکمیت مردم عراق بر سرنوشتشان سخن گفت.

■ شما گفتید که تغییرات در ایران نیز مدنظر آمریکایی‌ها است، ولی مقامات آمریکایی به نظر شما چه نوع برخوردی با ایران خواهند داشت؟ آیا برخورد آنها با ایران نیز نظامی است؟

● آمریکایی‌ها بارها گفته‌اند که به دنبال تغییرات در ایران هم هستند اما برخورد نظامی، از نوع عراق، با ایران نخواهند داشت. وضعیت ایران با عراق و افغانستان متفاوت است. آمریکایی‌ها در ایران دست به عملیات نظامی نمی‌زنند. اما با توجه به این که جنبش اصلاح‌طلبی و آقای خاتمی، بر اثر کارشکنی‌های مستمر جناح و جریان‌های راست افراطی و خردگریز نتوانسته است به تمامی اهداف خود برسد و امروز مردم ایران ناامید و مایوس شده‌اند. اگر چه جریان اصلاح‌طلبی و آقای خاتمی هم نقاط ضعف خود را دارند اما عامل اصلی عدم تحقق خواسته‌های مردم کارشکنی‌های جریان راست و نهادهای تحت کنترل آنان می‌باشد. بنابراین آمریکایی‌ها برنامه جایگزین خودشان را فعال کرده‌اند. اگر جنبش اصلاح‌طلبی و آقای خاتمی موفق می‌شد اصلاً مسئله حضور آمریکایی‌ها بلاموضوع بود. آنها مجبور بودند که به گونه دیگری با ما حرف بزنند و از موضع قدرت با ما سخن نمی‌گفتند. شما زبان و ادبیات آمریکایی‌ها در محاوره با ترکیه‌ای‌ها را می‌بینید. آمریکایی برنامه

آلترناتیوسازی را ادامه می‌دهند. بنابراین آنها عبور از نظام را از این طریق اعمال می‌کنند و احتیاجی به عملیات نظامی گسترده ندارند. شاید اقداماتی انجام بدهند که ایران در تنگنا قرار بگیرد تا به برنامه‌هایی آنان تن بدهند.

■ مثلاً چه اقداماتی؟

● به عنوان نمونه این‌ها می‌توانند تنگه هرمز را ببندند تا راه صادرات و واردات ایران بسته شود و ایران نتواند نفت خودش را صادر کند. پارسال وقتی یکی از مقامات ایرانی گفت که صادرات نفت را تحریم کنند، خانم رایس در واکنش گفت که ما کاری می‌کنیم که آنها نتواند نفت‌شان را صادر کنند و مجبور می‌کنیم که نفت‌شان را بخورند و بمیرند.

مفهوم این مطلب چیست؟ آنها خارك یا چاه‌های نفتی ما را نمی‌زنند. ولی بستن تنگه هرمز کار راحتی است. این اتفاق ممکن است روی دهد. در چنین تنگناهایی ایران مجبور به دادن امتیاز خواهد شد.

■ به نظر شما اگر آمریکایی‌ها با مقامات ایرانی وارد مذاکره شوند، آیا باز شدن فضای سیاسی در ایران را هم به عنوان یک مطالبه طرح خواهند کرد، یا این که بدون اهمیت دادن به این خواست مردم ایران، تنها مطالبات اقتصادی‌شان را مطرح می‌کنند؟

● قطعاً آنها دنبال تحقق اهداف و برنامه‌های خود هستند، از جمله برای منافع اقتصادی‌شان مذاکره خواهند کرد. آنها آزادی را هم در خدمت برنامه‌ها و اهداف و منافع اقتصادی خودشان می‌خواهند. ما باید ببینیم چگونه عمل کنیم تا منافع ملی حفظ شود. اما به عنوان عناصری متعهد به منافع ملی باید از چنین زوایه به مسایل نگاه کنیم. شاید ما نتوانیم بر تصمیمات آمریکایی‌ها تأثیر بگذاریم اما باید ببینیم که منافع ملی ما در کجا قرار می‌گیرد و به سمت آن حرکت کنیم. منافع ملی ما در این است که مقامات ایرانی این جام زهر را بنوشند و آزادی و حق حاکمیت را به مردم بازگردانند. چیزی که در دو دهه گذشته از مردم سلب شده است، باید به مردم بازگردانده شود. در این صورت آمریکا می‌تواند حداکثر مطالباتش را در ایران در چارچوب یک نظام مردمی و دموکراتیک مطرح نمایند.

■ سوال من بی‌پاسخ ماند. آیا آمریکایی‌ها باز شدن فضای سیاسی در ایران را که نفع اقتصادی هم برای آنها نداشته باشد به عنوان طرحی در جهت صدور دموکراسی به جهان مطرح خواهند کرد؟

● مطابق ادعاهایی که کرده‌اند می‌خواهند کل نظام را تغییر دهند و یک نظام دموکراتیک را جایگزین کنند. اما من به صدور دموکراسی اعتقادی ندارم.

■ گفتید که مقامات ایران باید این جام زهر را بنوشند و آزادی را به مردم بازگردانند، ولی آیا فکر نمی‌کنید که مقامات ایرانی زمان را از دست داده‌اند؟

● من بر این باورم که هنوز دیر نشده است. اگر مقامات ایرانی منافع ملی را بر ادامه حکومت خودشان ترجیح بدهند و تغییرات اساسی را از دروان آغاز کنند، در این صورت از حوادثی که در انتظار ایران است پیشگیری خواهد شد. اگر صدام کمترین عقلانیت را داشت و یا به منافع ملی مردم عراق بیش از هوس‌های خود اهمیت می‌داد و سه ماه پیش، به پیشنهاد فدراسیون روسیه و روسای کشورهای عربی پاسخ مثبت می‌داد و استعفا می‌کرد، شاید امروز عراق در اشغال نیروهای نظامی

آمریکا و انگلیس نبود و آن همه خسارات بر ملت عراق تحمیل نمی‌شد و یک راه‌حل مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر بود.

■ ولی آیا در آینه چنین چیزی دیده می‌شود؟

● من به نقش عامل خارجی به عنوان عامل اصلی در تغییرات اساسی مخالفم و آن را در تعارض با منافع ملی و فرایند دموکراسی و اصلاحات سیاسی می‌دانم. بنابراین تلاش می‌کنم و امیدوارم که چنین حرکتی از داخل صورت بگیرد.

■ **تصورتان چیست؟ گفتید که مقامات ایرانی باید حوادث پیش روی را پیش‌بینی و سپس پیش‌گیری کنند. پیش‌بینی خود شما چیست؟ آیا چنین امیدواری که مطرح کردید را با توجه به واقعیات، ممکن و عملی می‌بینید؟ مقامات ایرانی چنین تغییری را از داخل می‌پذیرند؟**

● من دوست دارم امیدوارم باشم؛ منافع ملی ما در این است عدم قبول این تغییرات و پیامدهای آن بسیار وحشتناک خواهد بود.

■ **و در پایان یک سوال از شما دارم. به نظر شما آزادی مهم‌تر است یا ملیت؟**

● اگر آزادی نباشد ملتی هم نمی‌ماند. اگر آزادی نباشد ملت و ملیت مفهومی نخواهد داشت.

■ **دفاع از آزادی ارجحیت دارد یا دفاع از منافع ملی؟**

● ما به عنوان یک ملت ویژگی انسانی داریم. نمی‌توانیم برای باقی ماندن ملیت، آزادی را نفی کنیم. اما اگر بپرسید آیا استقلال و امنیت ملی مهم‌تر است یا آزادی، من خواهم گفت این دو گزینه دو روی یک سکه‌اند. ملتی که استقلال نداشته باشد، آزادی ندارد و ملتی که آزادی نداشته باشد، استقلالش حفظ نخواهد شد.

■ **ولی با توجه به صحبتی که شما چندی پیش‌تر مطرح کردید و گفته بودید که با توجه به اوضاع خطیر منطقه بهتر است انتخابات در ایران اجباری شود و همه شهروندان در انتخابات شرکت کنند، به نظر می‌رسد که شما عنصری به نام ملیت و استقلال ملی را بر آزادی ترجیح می‌دهید.**

● وقتی من می‌گویم شرکت در انتخابات اجباری شود منظورم نفی آزادی‌های مردم نیست. بلکه در لایحه اصلاح قانون انتخابات این وظیفه گنج‌انیده شود. وقتی قانونی باشد، خلاف آزادی مردم نیست، مثل خیلی از وظایفی که بر عهده مردم از طریق قانون گذاشته است. اگر این پیشنهاد من بخواهد عملی شود، باید فرایند قانونی خودش را طی کند.

■ **من اصلاً کاری ندارم که این خواسته شما قانونی می‌شود یا نمی‌شود، بلکه می‌گویم شما به عنوان یک فرد ترجیح می‌دهید که در وضعیت فعلی شرکت در انتخابات اجباری شود، چون منافع ملی ما در خطر است. بنابراین، در نظر شخص شما منافع ملی بر هر چیزی ترجیح دارد حتی آزادی انتخاب مردم.**

● پیشنهاد من معطوف به شرایط کنونی نمی‌باشد، عام‌تر و به مراتب کلی‌تر از این است و متاثر از وضعیت کنونی نیست. در سال‌های گذشته نیز آن را مطرح کرده بودم و تنها مربوط به رای دادن هم

نیست. بلکه گفته‌ام که انتخابات باید حزبی شود و مردم به کاندیدای احزاب رای بدهند. این دو، کمک اساسی به توسعه فرایند سیاسی خواهد کرد. معتقدم که فرایند توسعه سیاسی در ایران بسیار مهم است و باید به یک نقطه بهینه برسد و ما تا به این نقطه بهینه نرسیده‌ایم، نمی‌توانیم آزادی‌مان را حفظ کنیم و نمی‌توانیم از استقلالمان دفاع کنیم.

سیاست بی‌طرفی ایران در قبال جنگ عراق درست ولی ناکافی است

ایسنا ۱۳۸۲/۱/۱۶

وی در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی ایسنا با بیان اینکه جنگ عراق در مناسبات جهانی در سطح کلان تأثیرگذار خواهد بود، به اقدام یک طرفه آمریکا برخلاف نظر سازمان ملل متحد اشاره و به آن اعتراض کرد و افزود: پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و این اقدام اخیر آمریکا، مسائلی در سطح جهانی مطرح می‌شود که از آن جمله ادامه‌ی استفاده از حق وتو به چند کشور محدود و معین است.

وی با اشاره به اینکه برخی کشورها با استناد به اصلی از منشور سازمان ملل تحت عنوان حاکمیت ملی، اعلامیه‌ها و بیانیه‌های جهان حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند، گفت: دبیر کل سازمان ملل نیز چندین بار بر برخورد جدی با این موارد تأکید کرده است، البته چنانچه رژیم بعثی صدام به کشتار جمعی در کشورش دست نمی‌زد، زمینه‌ی دخالت کشورهای خارجی در خصوص تغییر نظام در عراق به وجود نمی‌آمد.

یزدی مجموعه‌ی موارد فوق را نشانگر آن دانست که روابط بین‌المللی دچار تلاطم‌های بسیار خطرناکی خواهد شد.

این فعال سیاسی پیش‌بینی کرد: پس از پایان جنگ، به علت ضرورت تحکیم مبانی سازمان ملل متحد، تغییراتی در چارچوب تحولاتی که روی داده است، به وقوع خواهد پیوست.

وی با بیان اینکه کشورهای اسلامی با مسائل عظیم داخلی روبرو هستند و برخی متفکرین اسلامی علی‌رغم داعیه‌ی مسلمانی، به حقوق بشر و دموکراسی، اعتقادی نداشته حتی آن را کفر می‌دانند به موقعیت ممتاز ایران اشاره کرد که در این میان می‌تواند راهکارهایی را ارائه دهد.

یزدی یادآور شد: چنانچه طرح گفت‌وگویی تمدنها و آشتی ملی به درستی در میان اقلیت‌ها و احزاب و گروه‌های سیاسی در داخل نظام جمهوری اسلامی ایران، پیاده شود، می‌توان انتظار داشت که جهانیان این ادعای رهبران ما را به عنوان کشوری که مدعی دموکراسی است، بپذیرند.

وی سیاست ایران مبنی بر اینکه از هیچ یک از متخاصمین در این جنگ - آمریکا و رژیم عراق- حمایت نمی‌کند را سیاستی درست ولی ناکافی دانست.

یزدی سیاست ایران در قبال جنگ عراق را سیاست بی‌طرفی منفعل خواند و اظهار عقیده کرد: ایران برای حفظ منافع، مصالح و امنیت ملی در عراق، باید سیاستی بیش از بی‌طرفی، اتخاذ کند.

تنگتر شدن حلقه محاصره علیه ایران

روزنامه اعتماد، ۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۲

وزیر امور خارجه دولت موقت گفت: با انجام تغییرات در عراق حلقه محاصره دولت‌های هوادار، ترکیه و دست‌نشانده آمریکا در اطراف ایران تکمیل می‌گردد.

دکتر ابراهیم یزدی تغییر رژیم عراق را امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر دانست و در عین حال تاکید کرد، متأسفانه این تغییر به دست مردم عراق صورت نمی‌گیرد بلکه توسط نیروهای مهاجم آمریکایی و انگلیسی به سرانجام خود می‌رسد.

وی افزود به طور طبیعی چنین نظامی یک نظام دموکراتیک در راستای مصالح و منافع مردم عراق نخواهد بود. اگر چه ممکن است مردمی که از وضعیت کنونی ایران ناراضی هستند، غیر واقع‌بینانه چشم امید از درون خود منحرف و به بیرون از کشور معطوف نموده باشند. اما این تغییرات تامین‌کننده نظرات مردم نخواهد بود.

وی خاطر نشان کرد آیا مقامات مسئول و تصمیم‌گیرنده در ایران قبل از آنچه که حوادث به شکل نهایی برسد و شرایط بیرونی راه‌حلی‌هایی را بر ما تحمیل کند، آمادگی آن را دارند تا خود با تغییراتی در درون به استقبال از این تهدیدات اجتناب‌ناپذیر بروند یا خیر، سوالی بسیار اساسی است.

دکتر یزدی در پایان تاکید کرد، امیدوارم فرزاندگی تصمیم‌گیرندگان کشورمان به این اندازه باشد که علاج واقعه را قبل از وقوع نمایند و با قبول ضرورت وفاق ملی و آشتی ملی، همان راه‌حلی را به که دولت عراق پیشنهاد کرده بودند، در کشور اجرا کنند قبل از آن که دیر شده باشد.

تفاوت ایران و عراق- برنامه‌های آمریکا برای ایران

مصاحبه با روزنامه همشهری سه شنبه ۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۲

جنگ آمریکا و انگلیس علیه عراق از زوایای مختلف از جمله تحولاتی که در منطقه سبب خواهد شد، قابل تامل است. اکثر ناظران و فعالان سیاسی جهان معتقدند که این رخداد نشانگر آغاز تغییرات و

استقرار معادلات جدید در منطقه است که بدون شك منجر به ظهور پیامدهای بسیاری در اقتصاد، سیاست و نیز ژئوپلیتیک کشورهای مسلمان عرب زبان و کشورهای غیر عرب از جمله ایران خواهد شد. پتانسیل موجود تغییرات در پس پیروزی نیروهای ائتلاف چنان وسیع و عمیق توصیف می‌شود که بسیاری معتقدند کشورهای همسایه عراق و اعراب منطقه باید به سرعت خود را برای پذیرش تحولات جدید در منطقه ایران را نیز فرا می‌گیرد که رویکرد تهران با توجه به انتقادهای شدیدالحن آمریکا نیست به ایران از محورهای قابل توجه رخدادهای آینده به شمار می‌آید. دکتر ابراهیم یزدی دومین وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در دولت موقت از جمله چهره‌های سیاسی است که تحلیل‌های او در خصوص روابط ایران و غرب - به ویژه آمریکا - همواره متفاوت و بحث‌انگیز بوده است به خصوص آن که چالش‌های ایران با غرب و در راس آن آمریکا از زمان دولت موقت آغاز شده است. او اکنون در جایگاه منتقد سیاسی نسبت به دیپلماسی ایران انتقادهایی را مطرح می‌کند که موضوع این گفت و گو را تشکیل می‌دهد. - همشهری

■ آمریکایی‌ها به کرات تایید کرده‌اند که «جهان باید برای اجرای مردمسالاری ایمن شود و وعده داده‌اند که می‌خواهند در عراق و دیگر کشورهای عربی مردمسالاری برقرار سازند»، این ادعا چه قدر می‌تواند واقعیت داشته باشد؟ آیا با حمله نظامی، نظام‌های دموکراتیک ایجاد خواهد شد؟

● برای پاسخ گفتن به این مسئله و ارزیابی این موضوع که تا چه اندازه آمریکا در بیان این مطالب جدی و صادق است باید به این نکته توجه کنیم که جنگ سرد تمام شده است و تمام موانع تاریخی بر سر پیدایش و رشد دموکراسی در کشورهای جهان سوم که محصول عوامل بیرونی یعنی جنگ سرد بود از بین رفته است. امروز کشورهای متعدد دنیا وارد عصر تازه و موج سومی از دموکراسی شده‌اند. در کشورهایی که اکثریت جمعیت آن مسیحی هستند این تغییر و تحول و حرکت به سوی دموکراسی خیلی آرام انجام گرفته است یا می‌گیرد. امروز دنیای مسیحیت و کلیسای مسیحیت هیچ تعارض، تخاصم و یا مسئله‌ای با دموکراسی و مردمسالاری ندارد. به همین دلیل به محض این که عوامل بیرونی تاثیرگذار که مانع دموکراسی هستند از صحنه خارج می‌شوند فرایند دموکراسی شکل می‌گیرد، ما می‌بینیم یونان به سرعت وارد عصر دموکراسی می‌شود، اسپانیا، پرتغال و کشورهای آمریکای لاتین وارد عصر دموکراسی شده‌اند. اما در کشورهای اسلامی به طور عام و در کشورهای عربی به طور خاص ما با يك سلسله مسائل کلیدی و ریشه‌ای رو به رو هستیم. هنوز در این بخش از جهان پیچیدگی‌های نظری میان اسلام و دموکراسی حل نشده است. هنوز بسیاری از مسلمانان، سنتی فکر می‌کنند و تصویر ذهنی آنها از يك حکومت اسلامی، خلافت است. با اختیارات ویژه‌ای که خلفا در آن موقع داشته‌اند. هنوز بسیاری از مسلمانان صادق به طور جدی باور دارند که دموکراسی کفر است؛ باور دارند که حکام برگزیده خداوند هستند، بنابراین جنبه تقدس و الوهیت به آنها می‌دهند؛ هنوز مسئله انسان و حقوق طبیعی انسان در کشورهای اسلامی و برای بسیاری از متفکران مسلمان جا نیفتاده است^۱. اینها موانع کلیدی است و تا وقتی حل نشود، دموکراسی در کوله پشتی‌های آمریکا وارد این منطقه نخواهد شد.

اگر بپذیریم که دموکراسی می‌بایست از درون مردم و جامعه شکل بگیرد این مسئله هنوز در کشورهای منطقه دوران جابه‌جایی تاریخی خود را طی نکرده است. بنابراین ولو این که بعضی افراد

باشند که به آمریکا و سیاست آمریکا خوشبین باشند در ذهن من تردیدهای جدی وجود دارد. اصولاً دموکراسی کالای وارداتی نیست که آمریکایی‌ها بخواهند به این مناطق صادر کنند. نکته دومی که باید به آن توجه کرد این است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، جهان آرام آرام به سمت همگنی و یکسانی پیش می‌رود. خلاصه تغییرات و تحولاتی که در اروپای شرقی و روسیه اتفاق افتاده است در یک چیز خلاصه می‌شود و آن این است که نظام‌های سیاسی به سمت نوعی از دموکراسی مشروطه یا به تعبیری دموکراسی لیبرال پیش می‌رود و اقتصاد به سمت اقتصاد بازار. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مناسبات جهانی بر اساس اولویت اقتصادی در حال شکل‌گیری است و دیگر اولویت‌های سیاسی تعیین کننده نیستند. در این دهکده جهانی که اقتصاد به سمت جهانی شدن پیش می‌رود مناسبات اقتصادی معنادار و درازمدت خواهد بود و این امر هنگامی تحقق می‌یابد که کشورهای طرف قرارداد از ثبات سیاسی نسبی برخوردار باشند. ثبات سیاسی در عصر جنگ سرد یک معنا داشت. پس از پایان گرفتن جنگ سرد معنای تازه‌ای پیدا کرده است. در دوران جنگ سرد به عنوان مثال در ایران، اولویت سیاسی حکم می‌کرد که این کشور در اردوی غرب باقی بماند ولو این که شاه با مشیت آهنین حکومت کند. اما بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دیگر چنین چیزی در دنیا مطرح نیست. ثبات سیاسی در دوران ما بعد جنگ سرد یعنی دموکراتیزه شدن. بنابراین هیچ کشوری نمی‌تواند با کشور دیگری وارد معاملات و یا همکاری‌های اقتصادی درازمدت بشود مگر آن که دموکراتیزه شده باشد و از یک ثبات سیاسی نسبی برخوردار باشد.

لذا از این زاویه ما باید به تغییر سیاست آمریکا نگاه کنیم. حتی اگر چنانچه دولت‌هایی مثل عربستان سعودی یا مصر و یا کویت بخواهند با تمام وجود در راستای منافع آمریکا حرکت کنند شرایط جهانی ایجاب می‌کند یک سلسله تغییرات در سمت و سوی دموکراتیزه شدن انجام شود حال این را باید باز کنیم که آمریکایی‌ها دنبال چه نوع از دموکراسی هستند.

آمریکا در مورد ادعای خود مبنی بر این که می‌خواهد کشورهای با نظام دموکراتیک به وجود بیاورد با یک تعارض اساسی در رفتارهای بین‌المللی رو به روست و گره کور این تعارض مسئله اسرائیل و فلسطین است. آمریکایی‌ها در حالی ادعای دموکراسی دارند که تصور می‌کنند مردم دنیا دچار فراموشی شده‌اند و به یاد ندارند که اسرائیل یکی از جمله کشورهایایی است که هیچ یک از قطعنامه‌های سازمان ملل را در مورد حقوق فلسطینیان به رسمیت نشناخته است. سیاست خارجی آمریکا حداقل در خاورمیانه به مصداق یک بام و دو هوا از یک دوگانگی مزمن رنجور است و تا زمانی که آمریکایی‌ها نتوانند این تعارض را حل کنند، یعنی تا زمانی که یک دولت مستقل فلسطینی در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ و سایر قطعنامه‌های سازمان ملل، در مناطق اشغالی بعد از سال ۱۹۶۷ شامل نوار غزه، غرب رود اردن تشکیل نشود این تعارض لاینحل باقی خواهد ماند. بنابراین هنگامی که آمریکایی‌ها بخواهند نظریات خودشان را در مورد دموکراسی به عنوان مثال در عربستان سعودی پیاده کنند با یک چنین تعارضی در افکار عمومی مردم این منطقه رو به رو خواهند شد.

مضافاً بر این که مجدداً تأکید می‌کنم دموکراسی یک کالای مصرفی نیست که آمریکایی‌ها به این کشورها صادر کنند. دموکراسی باید برخاسته از درون خود جامعه از طریق فرآیند یادگیری با حل معضلات نظری و عملی صورت گیرد.

■ به این موضوع اشاره کردید که «بعد از جنگ سرد، جهان آرام آرام به سمت همگنی و یکسانی پیش می‌رود»، حال با توجه به این نکته، نقش کشورهای خاورمیانه در این تحولات با توجه به موقعیت استراتژیکی‌ای که دارند چیست، آیا اساساً می‌توانند بازیگر باشند؟

● کشورهای خاورمیانه به طور خاص و کشورهای اسلامی به طور عام تا زمانی که مسائل کلیدی مدرنیته، به خصوص در قلمروی مشروعیت سیاسی، را حل نکنند قادر نخواهند بود وارد عصر جدید شوند.

ممکن است شرایط و عوامل بیرونی نوعی از دموکراسی را در این کشورها تحمیل کند اما چون به طور کلیدی مسائل آنان حل نشده است، وضعیت شکننده باقی ماند و در اولین فرصت فرو می‌پاشد. به همین دلیل من بسیار بدبین هستم به این که کشورهای خاورمیانه بتوانند به این سرعت و سادگی نقش کلیدی در فعل و انفعالات منطقه ایفا کنند.

■ پس ذهنیت کشورهای خاورمیانه نسبت به تحولات، یک ذهنیت درست واقع‌بینانه نیست؟

● وقتی شما می‌گویید کشورهای خاورمیانه باید تفکیک کنید که آیا منظورتان دولت‌ها یا ملت‌ها است. دولت‌هایی که در خاورمیانه هستند همگن نیستند بلکه ما طیفی از دولت‌ها را در این منطقه شاهد هستیم. مثلاً در ایران حکومتی بر سر کار است که از درون یک انقلاب تاریخی بیرون آمده است علی‌رغم این که از نظر آرمان آزادی و حقوق شهروندان در داخل مشکلاتی وجود دارد اما در بعد استقلال، به خصوص استقلال سیاسی، نمی‌توانیم انکار کنیم که حاکمان کنونی مستقل عمل می‌کنند. اما چنین چیزی در مورد عربستان سعودی یا سایر کشورهای عربی خلیج فارس نمی‌تواند صادق باشد. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم همه دولت‌های این منطقه در یک وضعیت خاص و مشابه قرار دارند. اما مردم منطقه دوران انتقال را می‌گذرانند. هنوز در میان مردم این منطقه به جهت آن مبانی کلیدی و ضروری برای این تحول به نقطه جمع‌بندی نرسیده است، زود است که بتوان یک قضاوت نهایی ارائه کرد.

■ بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تغییراتی در سیاست‌های آمریکا رخ داد. آمریکا که تا این زمان سیاست خود را به صورت آرام در سطح جهان اجرا می‌کرد از این‌زمان به بعد ضمن تغییر در سیاست خود شتاب بیشتری گرفت. چرا در این مقطع عراق در خط حمله آمریکا قرار گرفت و حمله به این کور در اولین برنامه راهبردی در منطقه خاورمیانه قرار گرفت؟

● اگر به نقشه جغرافیایی منطقه نگاه کنیم کشورهای منطقه کم و بیش همه به نوعی همسو با سیاست‌های آمریکا در حرکت هستند یا حداقل به طور سنتی چنین بوده‌اند، حتی سوریه و ترکیه به نوعی در این چارچوب می‌گنجند. تنها دو کشور در منطقه از این قاعده استثناء هستند یکی عراق و دیگری ایران.

اما چرا عراق را هدف قرار دادند برای این است که عراق تنها کشوری در دنیا است که علیه شهروندان خود از بمب‌های شیمیایی استفاده کرده است. در تاریخ معاصر هیچ جا نخوانده‌ایم و یا نشنیده‌ایم که دولتی برای مقابله با شورش‌های مردمی کشور خود از سلاح‌های کشتار جمعی استفاده کند. ولی عراق این کار را کرد و از طرفی عراق با حمله به ایران و کویت نشان داد که با سوء استفاده از فرصت‌ها برای این که قوانین بین‌المللی را زیر پا بگذارد و به همسایگانش تجاوز کند هیچ نوع تردیدی به خود راه نخواهد داد. بنابراین طبیعی است اگر آمریکایی‌ها بخواهند از يك نقطه‌ای در خاورمیانه شروع کنند آن نقطه شروع ایران نخواهد بود بلکه آن نقطه به طور طبیعی عراق است که این آسیب‌پذیری را دارد. به خصوص که میان عراق و ایران يك تفاوت‌های کلیدی وجود دارد. علی‌رغم ایرادات و اعتراضاتی که در داخل ایران وجود دارد، ایران در مقایسه با کشورهای همسایه به طور نسبی از يك نوع آزادی و يك نوع انتخابات دموکراتیک برخوردار است. بنابراین ایران را نمی‌توان با عراق مقایسه کرد: به همین دلیل هم آمریکایی‌ها برنامه‌ای را که درباره عراق یا افغانستان اجرا کردند نمی‌توانند در ایران پیاده کنند. باید این تفاوت را در نظر داشت.

نکته دیگری که باید در نظر گرفت این است که آمریکا و اسرائیل هر دو نیاز دارند که برای خروج از بن‌بست‌های تاریخی که در **قضیه فلسطین** با آن رو به رو هستند در جای دیگری يك صحنه بسیار شدید به وجود بیاورند تا افکار عمومی مردم جهان از منطقه فلسطین به آن نقطه معطوف شود، تا دست اسرائیل در سرکوب مردم فلسطین باز باشد. بنابراین نباید از نظر دور داشت که این می‌تواند یکی از اهداف جانبی کل عملیات در عراق باشد.

■ **با پیروزی نیروهای ائتلاف در جنگ با عراق فکر می‌کنید آمریکا با توجه به استراتژی‌ای که دارد آیا به کشور خاص دیگری حمله خواهد کرد یا سیاست‌های دیگری را اتخاذ می‌کند؟**

● این که آمریکا بعد از عراق به چه کاری خواهد پرداخت، مقدار زیادی بستگی به این دارد که **مسئله فلسطین** چگونه حل شود. اگر روند تحولات فلسطین به گونه‌ای باشد که يك دولت مستقل فلسطینی در منطقه به وجود بیاید و دولت اسرائیل دست از سماجت و مقاومت بردارد، آن وقت تحولات زیادی در کشورهای دیگر منطقه از جمله مهم‌ترین‌شان در عربستان و کویت صورت خواهد گرفت. البته تغییرات و تحولاتی که لزوماً انفجاری نخواهد بود. شاید تغییراتی نظیر آن چه که در **بحرین** و **مسقط** و **عمان** اتفاق افتاد یعنی فرایند انتقال تدریجی از يك نظام بسته توتالیتر به يك نوعی از دموکراسی محدود و هدایت شده، به شکلی که در بحرین پیاده، در انتظار عربستان و کویت خواهد بود. اما این مشروط و منوط به حل قضیه فلسطین است.

در صورتی که قضیه فلسطین حل نشود بعد از جریان عراق یا از حالا تا زمانی که جریان عراق سر و سامان پیدا نکند. فشار بر ایران افزایش خواهد یافت.

■ **در این تغییر و تحولات، آمریکا چه سیاستی را در قبال ایران در پیش می‌گیرد؟**

● در مورد این که آمریکا نسبت به ایران چه نظری دارد بحث‌ها و سوالات بسیار فراوانی مطرح است. آیا آمریکایی‌ها به ایران حمله نظامی خواهند کرد؟ خیر. برای این که ایران موقعیت عراق را ندارد. برخی از بهانه‌هایی که در مورد عراق مطرح است در مورد ایران مطرح نیست. بنابراین آمریکا چنین کاری نخواهد کرد و ایران جایی نیست که بخواهد حمله نظامی کند، اما در مورد ایران محتمل‌تر آلترناتیوسازی است. هنگامی که تمام شواهد نشان داد که جریان اصلاح‌طلبی، که آقای خاتمی آن را به طور نمادین نمایندگی می‌کند، نتوانسته است به تعهداتش عمل کند و مردم از وی ناامید و مایوس شده‌اند، آمریکایی‌ها به طمع آلترناتیو سازی افتاده‌اند و همان طور که مشهود است دائماً در صدد جا انداختن يك آلترناتیو هستند. اگر وضع ایران با عراق متفاوت است باید این تفاوت را تعریف کنیم چرا که به تناسب این تفاوت‌ها آمریکایی‌ها برنامه‌شان را تنظیم می‌کنند.

نیروهای سیاسی در داخل ایران که با هم در تقابل هستند به نوعی از انسداد رسیده‌اند. این انسداد دو ویژگی دارد. ویژگی اول این است که هیچ يك از این نیروها نتوانسته‌اند نیروی حریف را از صحنه خارج کنند. نه نیروی راست و محافظه‌کار توانسته است اصلاح‌طلبان را حذف کند و نه اصلاح‌طلبان توانسته‌اند محافظه‌کاران را مهار کنند. حتی نتوانسته‌اند محافظه‌کاران را مهار کنند. حتی نتوانسته‌اند اصلاح‌طلبان بیرون از حاکمیت مثل نهضت آزادی را به کلی از بین ببرند.

دومین ویژگی این انسداد این است که ادامه حیات هر يك از این نیروها مشروط و منوط به ادامه حیات آن دیگری است. به طوری که اگر امروز محافظه‌کاران زورشان برسد و بخواهند اصلاح‌طلبان را حذف کنند، این حذف معادل حذف خودشان خواهد بود. این يك عامل بازدارنده در ادامه تقابل‌ها است. همین باعث شده است که جریانات محافظه‌کار سه قدم به جلو بیایند و دو قدم به عقب برگردند. در ارزیابی هر حرکتی که انجام می‌دهند پی می‌برند که هزینه آن برایشان بسیار بالا بوده است و اگر قبلاً این اطلاعات را داشتند هرگز مرتکب آن نمی‌شدند.

یادمان نرود که در زمان جنگ سرد آمریکایی‌ها يك رادیو برای اروپای شرقی داشتند به نام، «رادیو اروپای آزاد». به قول **گورباچف** که در گزارش خود آخرین به کنگره حزب کمونیست گفت ما نتوانستیم اثرات تبلیغات این رادیو را خنثی کنیم. به زودی ماهواره‌ها می‌آیند و هر شهروند روسی می‌بیند که در دنیا چه خبر است. خب همان يك رادیو موجب ایجاد امواجی برای مطالبات مردم شد که منجر به فشار از پایین به بالا گردید.

در حال حاضر چندین رادیو و تلویزیون خارجی علیه ایران در حال فعالیت هستند و ما می‌دانیم که این رادیوها و تلویزیون‌ها به قدرت خارجی وابسته‌اند و از طرف آنها حمایت می‌شوند. آنها می‌خواهند آلترناتیو آمریکا را جا بیندازند.

متأسفانه سیاست‌هایی که در ایران از جانب حاکمان پیگیری می‌شود مانند بستن روزنامه‌ها، برخورد با دانشجویان، روزنامه‌نگاران و شخصیت‌های سیاسی موجب نشده است که مردم به دنبال اطلاعات نروند بلکه موجب شده که مردم برای پی بردن به آن چیزی که می‌گذرد به رادیوها و تلویزیون‌های خارجی روی بیاورند و این خود کمک می‌کند به فرآیندی که آمریکایی‌ها برای ما تدارک دیده‌اند.

اگر بخواهد کسی به جهت تاریخی بگوید که چه چیزی موجب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شد به حق باید بگوییم همین انقلاب الکترونیکی و انفجار اطلاعات بود.

■ رژیم‌هایی در منطقه وجود دارند که دچار تعادل‌ناپایدار هستند. تعادل‌ناپایدار به این معنا که هیچ فعل و انفعالاتی در این کشورها صورت نمی‌گیرد.

● کشورهای که دچار این تعادل‌ناپایدار هستند ممکن است سال‌ها در این وضعیت بمانند بدون این که هیچ گونه تغییری در آنها صورت بگیرد. تا هنگامی که يك آلترناتیو در صحنه پدیدار شود.

مثلاً رژیم شاه در ایران از سال ۱۳۵۰ دچار این وضعیت تعادل‌ناپایدار بود. هیچ تغییری صورت نمی‌گرفت تا هنگامی که سفر تاریخی رهبر فقید انقلاب به پاریس رخ داد و ناگهان چیزی به عنوان آلترناتیو در صحنه ملی و بین‌المللی مطرح شد. این معادله در ذهنیت مردم به وجود آمد که خمینی می‌آید، پهلوی می‌رود.

به محض این که چنین معادله‌ای در ذهنیت مردم جای بگیرد، تمام نیروهای بینابینی تغییر جهت می‌دهند. همه شروع می‌کند به سمت آن نیروی بالنده حرکت کردن. این يك پدیده جامعه‌شناختی است. در دوران انقلاب در سطح داخل، به محض این که آن معادله برقرار شد حتی کارمندان دولت هم اعتصاب کردند. بسیاری از ارتشی‌ها فرار کردند. خیلی از رجال کشور در حاکمیت شاه شروع کردند آرام آرام فرار کردن، برای این که حاضر نبودند با وضعیت جدید روبه‌رو شوند. خیلی از کسانی که در سیستم بودند با نیروی جدید يك حساب باز کردند. ارتش حاضر شد با اعضای شورایی انقلاب مذاکره کند. در سطح خارج نیز دولت‌هایی مثل آلمان، فرانسه و حتی هند با این نیروی بالنده جدید وارد مذاکره شدند. برای آن که بتوانند آینده منافع خودشان را تامین کنند.

■ در صورتی که کشورهای منطقه سیاست‌های خود را به گونه‌ای تنظیم نکنند تا با واقعیت‌های موجود جهانی سازگار باشد، باید منتظر چه تحولاتی در منطقه باشیم؟

● اگر اسرائیلی‌ها اختلافات خود را با فلسطینی‌ها به صورت عادلانه، که در راس آن تشکیل يك دولت مستقل فلسطینی است، حل کنند آن وقت جغرافیای سیاسی به سرعت تغییر خواهد کرد. اگر خود عرب‌ها پیش قدم نشوند، در چارچوبی که در بحرین انجام شد، تغییرات سیاسی را اعمال کنند، آن وقت آمریکایی‌ها به زور به آنها تحمیل خواهند کرد و آمریکایی‌ها در موقعیتی هستند که این مسئله را به عربستان و یا کویت تحمیل کنند. بنابراین آنها باید تسلیم این تغییرات شوند.

البته همه اینها برمی‌گردد به این که در نهایت يك درك درست از استراتژی کلان آمریکا در منطقه داشته باشیم. باید در ذهن خودمان این مسئله را این مسئله را مشخص کنیم که آمریکا در منطقه نه برای حال، بلکه برای سال‌های آینده چه برنامه‌ای دارد. تا زمانی که این مسئله را در حد مقدوراتمان تحلیل نکنیم نمی‌توانیم راجع به منافع ملی و حرکت به نفع منافع ملی در مناسبات جهانی اقدامات مقتضی را انجام دهیم.

■ با توجه به مطالبی که مطرح کردید، روند اصلاحات و دموکراتیزه شدن را در کشورهای منطقه چگونه می‌بینید. آیا حکام منطقه در قبال این مسائل تسلیم می‌شوند.

● در این مورد دو نوع نگرش وجود دارد. یک نگرش خوشبینانه است که معتقد است آنها تسلیم می‌شوند، یک نوع نگرش بدبینانه نیز وجود دارد که می‌گوید اینها هرگز تسلیم نخواهد شد.

اما من شخصا در مورد ایران این بدبینی را ندارم و به دو دلیل این نظریه را پیگیری می‌کنم، یکی این که آلترناتیوی که در برابر ما قرار دارد به مراتب وحشتناک‌تر از هر نوع آلترناتیو دیگری است.

شرایط درونی جامعه ایران برای نوعی از تغییرات آمادگی پیدا کرده است. ایران در آستانه یک چرخش تاریخی است. ایران در انتظار یک زایمان تازه است. تقابل‌های سالیان دراز به خصوص در این چند ساله اخیر جامعه را به یک نقطه گردش تاریخی یا به تعبیر من به یک پاگرد نزدیک می‌کند.

ما نباید بپذیریم که عوامل خارجی به عنوان عامل اصلی در تغییرات وارد شوند. برای این که اگر به عنوان عامل اصلی وارد شوند مانع تغییرات تدریجی مطمئن از درون می‌شوند و یک چیز نارس و خام به ما تحمیل می‌شود. بنابراین نباید آن را بپذیریم و من خوشبینی خودم را پیگیری می‌کنم. برای آن که آن آلترناتیو ساخته خارجی به ما لطمه خواهد زد. لذا ما به هر ترتیبی که هست نباید زیر بار این موضوع برویم که نیروهای بیرونی یک راه حل کوتاه‌مدت را به ما تحمیل کنند. فرآیند اصلاحات باید از درون باشد و این فرآیند زمانی موفق می‌شود که ما گام به گام جلو برویم.

■ راه چاره چیست؟

● از نظر داخلی تصمیم‌گیرندگان باید تغییرات اجتناب‌ناپذیر را بپذیرند و اعمال کنند که اگر این عمل را انجام دهند شانس این که برنامه امریکایی‌ها خنثی شود بسیار بالا و محتمل خواهد بود.

پذیرش میزانی از تغییر و تحول از درون به معنای ضرورت پذیرش **وفاق ملی** است و اولین گام آن است که کلیه زندانیان سیاسی آزاد شوند، رفع توقیف از تمام روزنامه‌ها شود و نظارت استصوابی شورایی نگهبان منتفی گردد و تمامی فعالیت‌های فراقانونی متوقف گردد. معنایش این است که اپوزیسیون حق حیات خواهد داشت. آن وقت در چنین صورتی آمریکا با یک جامعه کم و بیش همگن رو به رو خواهد شد. هر نوع تغییر و تحوّل در داخل صورت خواهد گرفت. اما از نظر خارجی، سیاست خارجی باید واقع‌بینانه باشد. ما باید بپذیریم دولت‌هایی مانند فرانسه و یا دیگر کشورهای اروپایی اختلافاتی با دولت آمریکا دارند اما گستردگی یا پافشاری این دولت‌ها بر این اختلاف تا آن جایی است که به منافع ملی‌شان لطمه نزنند. هیچ دولتی در دنیا وجود ندارد که به خاطر عراق، کره شمالی یا ایران در برابر آمریکا بایستد و بخواهد وارد تنازع و تخاصم شود، منافع ملی روس‌ها این نیست که به خاطر عراق در برابر آمریکا بایستند. در مناسبات کنونی جهان منافع ملی بسیاری از این کشورها به همکاری با آمریکا گره خورده است.

■ در این شرایط منافع ملی ایران چه چیزی را ایجاب می‌کند و روش مناسب برای اتخاذ راهبرد بازدارندگی در برابر تهدیدات چیست؟

● ایران با تغییراتی که در داخل انجام می‌دهد می‌تواند شروطی را که اتحادیه اروپا برای ادامه همکاری اقتصادی قائل شده است تامین کند، هم به جهت ضرورت انسجام در داخل کشور و هم به جهت این که بتواند حمایت و نظر هماهنگ اروپا را جلب کند. در چارچوب منافع مشترکی که ایران با اروپا دارد می‌توان سیاست مستقلی را اتخاذ کرد که امریکایی‌ها نتوانند طرح آلترناتیوسازی خود را پیش ببرند،

من معتقد هستم که اگر این تغییرات در داخل ایران صورت بگیرد هم اروپایی‌ها به ایران نزدیک خواهند شد و هم لاجرم امریکایی‌ها آن اهداف کلی خودشان را که الان دارند متوقف خواهند کرد، برای آن که بلاموضوع خواهد شد.

■ اگر امروز شما به عنوان وزیر امور خارجه ایران مطرح می‌شدید و این سمت را می‌پذیرفتند چه سیاستی را در این شرایط و در برابر بحران عراق اتخاذ می‌کردید؟

● این که شما فرض را بر این قرار می‌دهید که وضعیتی می‌بود که من وزیر امور خارجه بودم قاعدتا باید نخست وزیرش هم مرحوم مهندس بازرگان می‌بود. در آن صورت ممکن بود که کار به اینجاها نکشد. واقع قضیه این است، اولین کاری که يك دولت مستقل در شرایط کنونی جهان باید انجام دهد آن است که اول تعریف درستی از منافع ملی خود داشته باشد و سپس در چارچوب آن منافع ملی سیاست‌های راهبردی خود را معین کند. دکترین امنیت ملی خودش را تعریف کند، پیش‌بینی کند که خطرات و تهدیدات احتمالی در منطقه علیه امنیت ملی چیست و راهکارهای مقابله با آن کدام است.

به عنوان نمونه اگر چنان چه يك دولت از نوع دولت مهندس بازرگان بر سر کار بود و وزیر خارجه من بودم قطعا و بدون تردید از ماه‌ها قبل، هنگامی که امریکا هنوز برنامه خود را به این صورت در عراق آغاز نکرده بود در سطح جهانی مسئله برگزاری فراندوم در عراق را مطرح می‌کردیم. این که آقای رئیس‌جمهور چند بار بگوید مردم عراق باید تصمیم گیرنده باشند و یا وزیر امور خارجه بگوید مردم عراق باید تصمیم گیرنده باشند اینها شعارهای انتزاعی و فاقد عناصر ساختاری در مناسبات جهانی است. با این دیدگاه دولت ایران می‌توانست در محافل بین‌المللی برگزاری يك فراندوم در عراق را برای تعیین تکلیف دولت آینده مطرح کند. متأسفانه دولت ایران، وزیر خارجه ایران، پیشنهاد آشتی ملی و فراندوم را ارائه کردند و آشتی ملی را با فراندوم خلط کردند.

هیچ انسانی که عقل متعارف داشته باشد آشتی ملی با صدام را نمی‌پذیرد. اما فراندوم، زمانی که ایشان مطرح کردند بسیار دیر بود.

این که الان در شرایطی ایران چگونه عمل کند که منافع ملی خود را حفظ کند نیازمند يك سلسله اطلاعاتی است که من به عنوان يك شهروند عادی به آن دسترسی ندارم.

■ با توجه به اتخاذ سیاست بی‌طرفی فعال از سوی ایران در بحران اخیر، اتخاذ این سیاست را چونه ارزیابی می‌کنید.

● از فقدان اطلاعات در خصوص برخی از روابط که بگذریم. در مجموع سیاست ایران در مورد عراق و حمله آمریکا به عراق ظاهراً فاقد انسجام منطقی میان اجزای آن است، به طوری که یک ناظر خارجی نمی‌تواند میان اجزای آن یک رابطه منطقی پیدا کند.

دیپلماسی "انفعال فعال"

مردم سالاری ۱۳۸۲/۱/۲۴

بوش به ۴۰۰۰ سرباز آمریکایی گفت برای جنگ با عراق آماده باشید و ادعا کرد "ما آماده

ایم و آماده تر خواهیم شد" و شاید در آن لحظه کسی این حرف ها را جدی نگرفت و امیدوار بود

که سازمان ملل با ایستادگی در برابر آن از شروع یک بحران در منطقه جلوگیری نماید، اما

اولتیماتوم جورج بوش، رئیس جمهوری آمریکا به صدام برای ترک قدرت و خروج از عراق بامداد

۲۹ اسفند ماه پایان گرفت و در حالی که بسیاری هر گونه حمله نظامی به عراق را خارج از

چارچوب قوانین بین المللی اعلام کردند، دقایقی پس از پایان اولتیماتوم بوش در سخنرانی خود

خطاب به ملت آمریکا آغاز جنگ را اعلام کرد و هدف جنگ را خلع سلاح صدام عنوان نمود.

اکنون بغداد در اشغال نیروهای ائتلاف است و خبری از دیکتاتور نیست. رایس مشاور امنیت

ملی آمریکا در شرح برنامه های دولت بوش از تشکیل یک دولت انتقالی صحبت میکند که البته اداره

امور را به نیروهای ائتلاف می دهد.

در این میان مواضع ایران به عنوان کشوری که طولانی ترین مرزها را با عراق دارد بسیار

مهم جلوه می نماید و این در حالی است که موضع آن در شبکه ای از پیچیدگی های سیاست داخلی و

خارجی نامفهوم است؛ تهران سیاست رسمی خود را "بی طرفی فعال" ترسیم کرده است و معتقد به

حل مسالمت آمیز این بحران است و بارها وزیر امور خارجه ایران اعلام کرده است که در صورت

وقوع جنگ آمریکا علیه عراق، جمهوری اسلامی ایران امکانات خود را در اختیار طرف های

درگیر قرار نخواهد داد. در این میان مقامات ایرانی پذیرای مهمان خارجی بسیاری بوده اند که برای

رایزنی درباره عراق به تهران آمده بودند، اما این نکته لازم به ذکر است که تلاش های دیپلماتیک

تهران در ماه های گذشته عملاً سودی دربر نداشته و نتوانسته به حل بحران عراق یاری رساند و شاید باید گفت که پیامدهای آن از دست رفتن حداقل منافع ملی در صورت عدم اتخاذ سیاست خارجی مناسب است.

از مشکلات دستگاه سیاست خارجی ایران می توان به رایزنی آنها با کانون هایی در روابط بین الملل اشاره کرد که خود قادر به ایفای نقش مستقل و تأثیرگذار در روند جلوگیری از جنگی تازه در منطقه خاورمیانه نیستند زیرا خود آنها بر اساس میزان امتیازاتی که می توانند از طرف اصلی بحران یعنی آمریکا کسب کنند سیاست خارجی خود را تنظیم می نمایند و چنین امری سبب گردیده که دیپلماسی ایران در سردرگمی به سر برد.

ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی: دیپلماسی ایران را نمی توان در طی این مدت مورد بررسی قرار داد، حوادث عراق از زمان شروع جنگ وارد بعد تازه ای شد، زیرا تهدید به حمله نظامی آمریکا علیه عراق ماه ها مطرح بود و بنابراین سیاست ایران را باید در طول یک سال گذشته ارزیابی کرد؛ از زمانی که شواهد بیانگر آن بود که مسأله عراق و تغییر و تحول در حکومت صدام به صورت جدی مطرح است و دنیا در برابر یک حکومت سرکوبگر ایستاده و مصمم است که باید به حکومت استبدادی پایان داده شود، دولت ایران باید در طول این مدت برنامه و سیاست و دیپلماسی خود را تعیین می کرد ولی دولت ایران برنامه شفاف و معینی ارائه نداد.

- تمام حوادثی که در آینده رخ دهد به سیاست ایران در قبال برخورد با این مسئله باز می گردد و اینکه آیا وزارت امور خارجه توانسته است سیاست مناسبی را از زمان مطرح شدن این مسأله تاکنون در پیش بگیرد؟

- سیاست خارجی ایران فاقد یک برنامه منسجم و معناداری می باشد و عنوان می کند که این عدم وجود انسجام در سیاست خارجی ما به این موضوع باز می گردد که ما در داخل کشور هیچ گونه تعریف مشخصی از منافع و امنیت ملی در رابطه با کشور عراق و یک تعریف صحیح از استراتژی خود در منطقه خاورمیانه نداریم.

سیاست خارجی هر کشور به دنبال سیاست داخلی آن می باشد، بدین معنا که نظام حاکم و تصمیم گیرندگان نظام در ابتدا باید تعریف مشخصی از امنیت و منافع ملی ارائه دهند و بر مسائل استراتژیک کلان کشور به توافق رسیده باشند و بنابراین سیاست خارجی و دیپلماسی در جهت تحقق برنامه های کلانی است که هر کشوری برای خود در چارچوب تأمین منافع ملی تعیین می کند.

بنابراین به هم ریختگی های سیاسی داخل کشور، تضاد در نگرش های و تقابل میان جناح ها و احزاب بر سیاست خارجی تأثیر گذاشته و آن را در دالانی از سردرگمی و پیچیدگی گم کرده است. در هیچ یک از کشورها وزارت خارجه تصمیم گیرنده و اجراکننده در سیاست خارجی نیست؛ در کشورهای دموکراتیک نهادهای متعددی وجود دارد که هر یک تعریفی از سیاست خارجی ارائه می کنند و در واقع مجموعه ای از آنها تصمیم گیرنده می باشند و آن گاه تنها وزارت خارجه مسوول اجرای آن است.

اما آیا ما در ایران شاهد چنین امری هستیم؟ در ایران شاهد این نیستیم، زیرا نهادهای مختلف در سیاست های خارجی تأثیرگذارند، هر چند که ما در قانون اساسی شورایی به نام امنیت ملی داریم که باید امنیت را در داخل کشور و منطقه تأمین کند.

نهادهایی که در قانون اساسی وجود دارد که هر کدام از آنها مسوول یک سلسله از بخش ها می باشند اشاره می کند و ابراز می دارد: به عنوان مثال مجمع تشخیص مصلت نظام در قانون پیش بینی شده است که بنابر آن رهبر موظف است نظریات خودش را که می خواهد اعمال کند به مجمع ارائه کند و مجمع بر اساس آن سیاست های کلان را اعمال نماید، در این مجمع روسای سه قوه و برخی از وزرا حضور دارند که خود عضو شورای عالی امنیت ملی نیز می باشند که باید راهکارهای اجرایی آن شورا را تعریف کنند و سپس وزیر امور خارجه که عضو این شورا می باشد باید این راهکارها را به دستگاه دیپلماسی کشور منتقل کند تا بدان عمل کنند، در حالی که ما شاهد چنین انسجامی نمی باشیم. ما باید علاج واقعه را قبل از وقوع آن کنیم.

او می گوید: آمریکایی ها خواب هایی برای ایران دیده اند که باید در مورد آنها به بحث بنشینیم، آمریکایی ها دنبال آلترناتیوسازی هستند و این را نیز خوب می دانند که ایران با عراق و

افغانستان فرق دارد و بنابراین برنامه هایشان را متناسب با وضعیت ایران تنظیم کرده اند و به اعتقاد بنده اگر خاتمی به عنوان پرچمدار اصلاحت پیروز شده بود این وضعیت پیش نمی آمد، ولی حال که جنبش اصلاح طلبی شکست خورده آنها صلح می کنند و به آلترناتیوسازی می پردازند.

این موضوع دو وجه دارد. نخست اینکه آیا این سیاست های تبلیغاتی نظرات مقامات رسمی

کشور است و دیگر اینکه جهانیان از این حرکت چه برداشتی خواهند داشت؟

ما بدین امر آگاه هستیم که صدا و سیما در اختیار قوه مجریه نیست، بلکه آن حرف خود و گروه راست گرایان را منعکس می سازد از سوی دیگر روزنامه های اصلاح طلب و مستقل به گونه دیگری سخن می گویند و واقع بینانه تر اخبار را منعکس می کنند و این امر نشأت گرفته از تعارضاتی است که در ساختار جامعه ما وجود دارد.

شایان ذکر است از جمله مسائلی که رسانه های داخل ایران از جمله صدا و سیما بدان بسیار توجه نشان دادند تظاهرات ضدجنگی بود که ماه ها قبل از شروع جنگ دامنگیر بسیاری از کشورهای دنیا شده بود که همگی سیاه و سفید و با هر زبانی شعارهایی بر ضد جنگ سر می دادند اما از نکات جالب توجه تر اینکه در کشور ما که همیشه در مسائلی این گونه سرآمد دیگر کشورها بود ما شاهد هیچ نوع حرکت خودجوش مردمی در این رابطه نبودیم و پس از گذشت مدتی از آغاز جنگ مقامات دولتی البته آن هم با تردید فراوان در مورد حضور مردم در صحنه، اطلاعیه ای را برای شکل دهی یک حرکت مردمی بر ضد جنگ اعلام کردند؛ که این امر می تواند نشأت گرفته از ریشه های بسیاری باشد.

نکته دیگری که وجود دارد این که در کشوری مثل ایران تردیدهای جدی هست که اگر گروه های غیر دولتی بخواهند مردم را به تظاهرات دعوت کنند آیا مردم حضور فعال خواهند داشت یا خیر و این تردیدها بسیار معنادار می باشد.

در شرایط فعلی هم صدایی با اتحادیه اروپا می تواند بهترین سیاست برای ایران باشد. ایران باید در منطقه خود را به عنوان کشوری که خواهان پیروزی دموکراسی در عراق است نشان دهد؛ هر چند که در این مورد حرف هایی از سوی مسئولین زده شده است اما این یک نظریه ای انتزاعی

است و شایسته آن است که دولت ایران راهکارهای عملی را ارائه کند. در چند ماه پیش ما طرح کردیم که ایران باید در عراق طرح رفراندوم را مطرح کند، بدین صورت که به رایزنی با کشورهای اروپایی و منطقه پردازد و اعلام کند که برای جلوگیری از جنگ بهتر است در عراق رفراندومی برگزار کنیم که البته تمام این حرکات می بایست زیر نظر سازمان ملل متحد صورت می گرفت.

اکنون ایران باید از سیاستی در عراق حمایت کند که پس از سقوط صدام اداره امور بغداد به سازمان ملل سپرده شود و زیر نظر این سازمان رفراندومی در عراق برگزار شود و یک مجلس ملی شکل پذیرد و این مجلس آینده عراق را مشخص سازد؛ اما در غیر این صورت آمریکا به لشکرکشی خود ادامه می دهد و جمعی از معارضین عراقی را به عنوان دولت موقت تعیین می کند.

کشورها سیاست خارجی شان را براساس سود و زیان تعیین می کنند و به فکر حفظ منافع خود هستند، ولی ما اساس تصمیماتمان در حوزه سیاست خارجی بر پایه سود و زیان نیست و بر اساس یک سری آرمان های خاصی تصمیم گرفته می شود که در حوزه کاربردی و عملیاتی نمی تواند با ادبیاتی که در جامعه بین الملل است توافق داشته باشد.

همان طور که یزدی اظهار داشت شاید بهتر آن باشد که سازمان ملل اداره امور بغداد پس از سقوط صدام را در اختیار گیرد. قبل از وقوع جنگ سازمان ملل به عنوان یکی از ارگان های مهم بین المللی تلاش بسیار پررنگی در جهت حل مسالمت آمیز این بحران کرد و هشدارهای بسیاری درباره عواقب از این جنگ ارائه کرد ولی آمریکا و انگلیس که از مدت ها قبل تبلیغات گسترده ای را جهت حمله به آمریکا کرده بود به دلیل حفظ پرستیژ جهانی خود بدون توافق سازمان ملل تصمیم بر جنگ گرفت و کسی یارای جلوگیری از آن را نداشت و اکنون سازمان ملل نیز بسیار منفعل در قبال این قضیه برخورد می کند و شاید قدرت ??? آمریکا و انگلیس سبب گردیده است که موارد ذکر شده در منشور خود را به فراموشی سپارد.

ابراهیم یزدی علل ضعف سازمان ملل را عدم توافق برای طرحی واحد میان کشورهای بزرگ می داند و معتقد است: کشورهای بزرگ نتوانستند برای ارائه طرحی در میان خود به توافق برسند و در واقع فلج شدن سازمان ملل معلول این است که کشورهای بزرگ نتوانستند برای ارائه طرحی در

میان خود به توافق برسند و در واقع فلج شدن سازمان ملل معلول این است که کشورهای بزرگ در تقابل با یکدیگر قرار داشتند که می توانستند از حق و تو بر علیه یکدیگر استفاده کنند؛ و بدین سبب سازمان ملل نمی تواند دخالت چندانی داشته باشد، مگر اینکه هر چند به سقوط صدام نزدیک می شویم و امکان توافق بین پنج کشور به وجود آید، زیرا در آن زمان مسأله بازسازی عراق و بهره برداری از میلیاردها دلار مطرح می شود.

اما طه هاشمی معتقد است که آمریکا پس از روبرو شدن با مقاومت هایی از سوی عراق که منجر به کشتار بسیاری از مردم شد باید جنگ را متوقف می کرد و به سازمان ملل مراجعه می نمود.

او می گوید: اکنون آمریکا مصمم هست که اهداف خود را پیش ببرد و وضعیت کنونی نشانگر آن است که اهدافی غیر از آنچه اعلام کرده است دارد.

به رغم شعارهای سیاستمداران کاخ سفید مبنی بر تلاش برای استقرار دموکراسی در کشور استبداد زده عراق، صاحب نظران بر این نکته تأکید دارند که آمریکا در این جنگ تسلط بر منابع انرژی منطقه را دنبال می کند، اما این جنگ ستیزان غافل از این می باشند که این جنگ چه تبعاتی را بر امنیت سایر کشورها و از جمله جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت و چه آینده ای را برای منطقه رقم خواهد زد.

باید بیشتر هوشیار بود و در این فکر که ایستگاه بعدی نظامیان آمریکا پس از بغداد کجاست؟ و همانطور که یزدی بدان اشاره می کند: فردا خیلی دیر است؟

فراندم براي رابطه با آمریکا با عقلانیت دیپلماتیک همخوانی ندارد

روزنامه توسعه، ۱۳۸۲/۱/۲۵

رابطه ایران و ایالات متحده آمریکا مقوله‌ای است که طی سال‌های اخیر مباحث فراوانی را در میان نخبگان ابزاری و فکری میهنان برانگیخته و می‌رود که به یکی از موضوعات بسیار پر اهمیت در سیاست خارجی ایران تبدیل شود. در این میان هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفت و گویی با نشریه «راهبرد» بیان داشته است که مجلس در صورت ضرورت مسئله حل مشکل ایران و ایالات متحده را به رفراندوم بگذارد.

تحلیل‌گران امور سیاسی چنین شیوه‌ای را برای برقراری رابطه ما بین ایران و آمریکا نه تنها غیر کارآمد بلکه کاملاً برخلاف منافع ملی کشورمان ارزیابی می‌کنند.

دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت در این زمینه معتقد است: «مراجعه به آرای عمومی برای ایجاد رابطه مجدد میان ایران و آمریکا به دور از عقلانیت دیپلماتیک است. زیرا اگر توده‌های مردم به ایجاد رابطه، رای منفی دهند دولت در سیاست خارجی با بن‌بست مواجه می‌شود و از جانی دیگر در صورتی که ملت ایران به برقراری رابطه تمایل نشان دهند دولت مجبور خواهد شد که به نظر مردم عمل کند و در این میان ایالات متحده نیز از موقعیت سوء استفاده کرده و شرایط خود را در پای میز مذاکره بر دولتمردان ایران تحمیل خواهد کرد.»

با توجه به این که مسئله برگزاری رفراندوم در زمینه برقراری رابطه با آمریکا چنین مشکلاتی بزرگی را برای دولتمردان میهنان به وجود می‌آورد پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود آن است که اساساً در صورتی که ضرورت رابطه با آمریکا احساس شود، چه راهکار دیگری برای این مسئله وجود دارد؟

یزدی می‌گوید: «اگر ایران بخواهد روابط خود را با ایالات متحده عادی سازد ضروری است که در چارچوب منافع ملی سقف و کف مطالبات ایران از آمریکا معین شود. پس طی یک سلسله جلسات رسمی و علنی با طرف مقابل مذاکراتی انجام شود. اما بی‌تردید باید موضوعات مطرح شده مابین طرفین به اطلاع نمایندگان ملت ایران برسد، حتی اگر به نظر رسید که این مباحثات نباید در سطح گسترده منتشر شود ضروری است که در جلسات خصوصی با نمایندگان متن مذاکرات در اختیار آنان قرار گیرد.»

متأسفانه طی سال‌های اخیر و خصوصاً پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ به نظر می‌رسد که در بعضی از گروه‌ها و احزاب سیاسی و بعضاً پاره‌ای از افراد پرنفوذ در ساختار حاکمیت، خواهان آن هستند که خود به تنهایی درگیر بحث رابطه با ایالات متحده شوند. یزدی در این رابطه معتقد است: «اگر هر یک از گروه‌ها و احزاب سیاسی در این مسئله به رقابت بپردازند نتیجه آن می‌شود که ایالات متحده ابتدا از دیدگاه هر یک از احزاب و گروه‌ها آگاه می‌شود و سپس هر یک از آنها را به بازی می‌گیرد و نهایتاً این امر هیچ حاصل نسبی را در پی نخواهد داشت.»

در چنین شرایطی به نظر می‌رسد قبل از هر گونه اقدام برای ایجاد رابطه با آمریکا ضروری است که تمامی گروه‌ها و دسته‌جات سیاسی در داخل کشور به یک انسجام موضع مثبتی دست بیابند.

یزدی تصریح می‌کند: «در کشورهای پیشرفته این گونه نیست که هر نهاد و مرکز مدیریت حرف خود را بزند و در میدان دیپلماتیک جولان دهد بلکه نهادهای مختلفی که در شکل‌گیری سیاست خارجی صاحب‌نظر و ذریب‌هستند به دور یکدیگر جمع شده و به رایزنی می‌پردازند. در ایران نیز به نظر می‌رسد که شورای عالی امنیت ملی که از نمایندگان سه قوه تشکیل شده است و مصوباتش نیز طبق قانون باید به تایید مقام رهبری برسد، بهترین مکان برای برنامه‌ریزی در زمینه مسائل کلان سیاست خارجی است که طبعاً چگونگی رابطه با ایالات متحده آمریکا نیز باید در همان جا به شور گذاشته و نهایتاً تصمیم‌گیری شود. در اینجا باید گفت که اصلاح‌طلبان نیز در سال‌های اخیر در خصوص رابطه با ایالات متحده آمریکا از جوانب مختلف کار کارشناسی انجام داده‌اند. البته لازم به یادآوری است، آنچه که از سوی اصلاح‌طلبان مطرح شده، صرفاً بحث فواید رابطه با آمریکا نبوده، بلکه آنان همواره به این نکته اشاره داشته‌اند که محافظه‌کاران بحث رابطه ایالات متحده را از یک مسئله کاملاً سیاسی به مبحثی ایدئولوژیک در سیاست خارجی بدل ساخته و درصدد بهره‌برداری از آن برآمده‌اند.

یزدی خاطر نشان می‌کند «اساساً سیاست خارجی کشور ما در طول سال‌های پس از انقلاب به طور کامل ایدئولوژیک نبوده است زیرا معنی ایدئولوژیک شدن سیاست خارجی آن است که در حقیقت مبانی سیاست خارجی ما ایدئولوژیک شکل می‌گرفت، شاهد روابط دوستانه با برخی کشورهای الحادی و در عین حال تیرگی روابط با برخی کشورهای اهل کتاب بودیم»

مسئله دیگری که اصلاح‌طلبان در زمینه برقراری رابطه ایران با ایالات متحده مطرح می‌کنند آن است که تاکنون تیرگی روابط میان دو کشور ایران و آمریکا سبب از دست رفتن منافع ملی ما در افغانستان، دریای خزر، عراق و ... شده است.

خبر چهره ها

نصیر پوشهر ۱۳۸۲/۱/۳۰

نام دکتر ابراهیم یزدی هفته گذشته دوبار محافل جدی سیاسی را تحت الشعاع قرار داد. بار اول به هنگام طرح بحث مذاکره با آمریکا از سوی هاشمی رفسنجانی و بار دوم به هنگام تشنج مجلس بر سر قرائت گزارش کمیسیون اصل نود در خصوص شکایت نهضت آزادی ایران، دکتر یزدی و گروه او شاید اولین تشکیلی بودند که برگزاری رفراندوم برای تعیین تکلیف رابطه با آمریکا را مطرح کردند. اما شرایط آن زمان با شرایط امروز بسیار متفاوت بود و شاید همین تفاوت شرایط داخلی و بین‌المللی است که دیدگاه‌های امروز دکتر یزدی را با دیدگاه‌های هاشمی رفسنجانی همسان نکرده است. اما در حالی که نهضت آزادی و شخصیت‌های حول و حوش آن از هر فرصتی برای

طرح بحث وفاق ملی استفاه می کنند، درگیر شدن نمایندگان دو جناح سیاسی بر سر گزارش کمیسیون اصل نود در جلسه روز سه شنبه نشان داد که حتی تحقق وفاق میان دو جناح درون حاکمیت نیز دست نیافتنی به نظر می رسد. در گفتگویی با دکتر ابراهیم یزدی تلفیقی از این دو موضوع را در میان گذاشتیم:

- آقای دکتر یزدی، اخیراً آقای هاشمی رفسنجانی به فراندوم گذاشتن موضوع مذاکره با آمریکا را یک راهکار مثبت برای حل این بن بست دانسته است. فکر می کنید طرح این موضوع در شرایط کنونی نوعی اقرار به اشتباه در گذشته است؟

سخنان آقای رفسنجانی از چند زاویه قابل بررسی است؛ ۱- بیان آقای هاشمی در مورد مراجعه به رأی مردم در مورد یک امر مربوط به روابط خارجی فرع آن است که ما آراء عمومی مردم را محترم و قابل اجرا بدانیم. ما نمی توانیم بعضی از آراء و نظرات مردم را در نظر نگیریم و به آن بی اعتنا باشیم ولی وقتی در ب بست قرار می گیریم آراء مردم را هزینه خروج از بن بست نماییم. در سال های گذشته در موارد دیگری ملت با صراحت نظر و خواست خود را اعلام داشت چگونه است که این بزرگواران حاضر به تمکین نمی شوند ولی اکنون می خواهند برای تعیین تکلیف رابطه با آمریکا به رأی مردم مراجعه نمایند.

۲- در عرف روابط بین الملل و دیپلماسی رجوع به آراء مردم در زمینه برقراری رابطه با آمریکا دور از فرزانگی سیاسی است زیرا اگر مردم رأی به برقراری رابطه با آمریکا بدهند طرف مقابل یعنی دولت آمریکا با اطلاع از نتیجه رأی مردم حاضر به دادن امتیاز در مذاکرات نخواهند شد و اگر مردم رأی به عدم روابط بدهند عملاً دست دولت ایران بسته خواهد شد و فضای مناسب برای مانور نخواهد شد. ۳- در حالی که کسانی را به اتهام انجام نظرسنجی از افکار عمومی درباره رابطه با آمریکا محاکمه و محکوم کرده اند خود پیشنهاد برگزاری فراندوم را داده اند. ۴- تعیین سیاست خارجه کشور یکی از وظایف شورای عالی امنیت ملی است وقایعی که در کشورهای همسایه ما رخ داده تأثیر مستقیم بر امنیت ملی ما دارد و پیشنهاد فراندوم برای مذاکره با آمریکا یک پیشنهاد شتاب زده بود. شورای عالی امنیت بایستی این مسئله را بررسی کرده و نظر خود را از سوی دولت به

مجلس ارجاع نماید. نمایندگان همه ی طیف های جامعه در مجلس حضور دارند و دیدگاه های مردم را در خصوص رابطه با آمریکا منعکس خواهند نمود.

- شما و همفکرانتان در بیانیه ای راه کاهش تهدیدهای خارجی را باز کردن فضای سیاسی عنوان کرده اید. با توجه به اتفاقات روز سه شنبه در مجلس در خصوص گزارش مربوط به نهضت آزادی، فکر نمی کنید فضای باز سیاسی و راه کارهای شما در آینده ای نزدیک دست نیافتنی است؟

هنگامی که ما برای برون رفت از انسدادهای راه حل ارائه می دهیم به این معنا نیست که عبور از این شرایط آسان است. ما به عنوان فعالین سیاسی جامعه حق نداریم مأیوس و ناامید شویم ما به منافع و مصالح ملی متعهد هستیم و هرگز در قبال کشور منفعل نخواهیم شد. بی تردید تحقق این اهداف گرفتاری و هزینه دارد اما مهم این است که هیچ راه حلی دیگری جزء اینها برای خروج از بن بست به نظر نمی رسد.

- و در یک جمله آیا واقعاً فکر می کنید آمریکا به ایران حمله نظامی خواهد کرد؟

آمریکایی ها برای ایران نیز برنامه دارند و به سراغ ایران نیز خواهند آمد اما نه از طریق نیروهای نظامی بلکه از طریق راه حل های دیگر و روش هایی که می توانند یک کشور را درگیر چالش های جدی نمایند.

امریکا و تقابل با جمهوری اسلامی
سایت هفت‌سنگ ۱۳۸۲/۱/۲۸

حفظ تعادل و گام برداشتن روی یک نوار و خط باریک که هر قدم هم باریک تر می شود ، کار خیلی سختی است! به خصوص اینکه اگر از هردوسوی این نوار باریک به شما سنگ و کلوخ هم پرتاب بشود ...! دکتر ابراهیم یزدی هفتاد و دو ساله حدود پنجاه سال که روی این نوار باریک حرکت می کند . شاید دکتر یزدی از معدود چهره هایی باشد که حجم حملاتی که از دو طیف کاملاً متضاد ؛ جریان سلطنت طلب اپوزوسیون و لاییک ها از یک سو و از سوی دیگر حاکمیت جمهوری اسلامی به او تقریباً برابر است! از یک طرف متهم به همکاری با جمهوری اسلامی و خیانت به ملت! می شود از سوی دیگر متهم به براندازی و آمریکایی بودن ! راستی ابراهیم یزدی و گروهش چقدر می توانند این راهپیمایی پرخطر و پرهزینه را ادامه دهند؟! گفتگویی را که می خوانید ، حاصل یک گپ دوستانه و صمیمی با دکتر یزدی است با چاشنی شیطنت های جوانی!

● قدیمی‌ترین خاطره سیاسی شما چیست؟

◆ قدیمی‌ترین خاطره سیاسی من برمی‌گردد به زمانی که پدرم را در دوره رضاشاه گرفتند، پدرم اهل روضه و جلسات مذهبی بود. خانواده ما از سال ۱۳۱۷ در خیابان ایران (عین الدوله) و سه راه امین حضور ساکن بود.

● قبلش کجا بودید؟ یزد ساکن بودید؟

◆ نخیر! قبل از آن ما ساکن قزوین بودیم، اجداد ما در فتنه دوم افغان از یزد به قزوین مهاجرت کردند و خانواده در سال ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۶ از قزوین به تهران آمدند. و حدود یک سال در بازارچه قنات‌آباد، خیابان مولوی ساکن بودیم بعد به خیابان ایران منتقل شدیم. من دوره دبستان را در تهران گذراندم. سال ۱۳۱۹ بود که پدرم جلسات عزاداری و مذهبی و دعای ندبه و دعای حدیث کساء را برگزار می‌کرد و در دوره رضا شاه این جلسات ممنوع بود. ولی با این وجود پدرم زیر بار نمی‌رفت، در منزل در را می‌بست و جلسات را برگزار می‌کردند. در یکی از این موارد، پاسبان‌ها ریختند و پدرم را دستگیر و به زندان بردند و دلهره و نگرانی و مسائل مربوط به این دستگیری در واقع اولین خاطره سیاسی من است.

● با توجه به این، ظاهراً باید خاطرات بعدی شما در حول و حوش شهریور ۱۳۲۰ هجوم متفقین ... باشد؟

♦ بله درست است، به هنگام ورود نیروهای متفقین در تهران بودم. در خیابان ژاله ناظر استقبال مردم از آنها بودم. آن موقع درست نمی‌فهمیدم. بعدها فهمیدم که يك مي‌تواند آنقدر به مردم‌اش فشار بیاورد که وقتی با حمله نیروهای نظامی خارجی دیکتاتور فرار می‌کند، مردم به استقبال نیروهای مهاجم می‌روند. در سال ۱۳۲۱ محصل دبستان سادات بودم. در کوچه پشت مجلس که دانشسرای عالی سابق که الان از ساختمان‌های تاریخی است، ساعت ده و نیم صبح بود که زنگ مدرسه را زدند و ما را تعطیل کردند ما از مدرسه آمدیم بیرون و دیدیم اوضاع شهر شلوغ است و مردم همه به خیابان‌ها ریخته بودند، مسیر مدرسه تا خانه طوری بود: از جلوی مجلس باید رد می‌شدم در جلوی مجلس مردم دم گرفته بودند که «نون و پنیر و پونه! قوام گشمنونه!» چون آن سال‌ها در تهران قحطی بود، بخاطر جنگ جهانی دوم. با وجودی که ایران از نظر زراعت و کشاورزی خودکفا بود و حتی مازاد هم داشت، اما بخاطر شرایط جنگ گندم و غلات و آذوقه را به ارتش متفقین می‌دادند و این باعث قحطی در داخل شده بود، بنابراین وضع خیلی خراب بود و من یادم می‌آید، آن روزها که نوجوانی بودم برای خرید نان، چهار تا پنج ساعت در صف می‌ایستادیم و چون به صف هم عادت نداشتیم از سر و کول هم بالا می‌رفتیم و دست آخر هم اگر نانی گیرمان می‌آمد با لباس پاره بود! کیفیت نان هم که به آن «نان سیلویی» می‌گفتند، خیلی بد بود.

این حوادث مربوط به ۱۷ آذر ماه سال ۱۳۲۱ است، شاهد بودم که بعضی‌ها به مجلس حمله کردند و وکلاء را کتک زدند در صحن مجلس بودم تا ظهر شد و رفتم خانه. برادر من آن وقت دانش آموز دبیرستان دارالفنون بود.

• آقای کاظم یزدی ؟

♦ بله! شما چه خوب خانواده ما را می‌شناسید! (خنده حضار!). بله برادرم برای ما علت این شلوغی را شرح داد و گفت که همان روز دبیرستان دارالفنون دانش آموزان در اعتراض به اهانت یکی از دبیران به یکی از دانش آموزان مدرسه را تعطیل کردند و به خیابان ریختند و بعد حرکت می‌کنند به سمت مجلس. سرراشان هم سایر مدارس را تعطیل می‌کنند و به اتفاق حرکت می‌کنند. از دانشگاه هم اولین گروهی که از این حرکت مطلع می‌شوند دانشجویان دانشگاه حقوق بودند که به این‌ها پیوستند، برادرم تعریف می‌کرد که رفتیم به مجلس که بست بنشینیم. می‌دانید که آن دوره هنوز سنت «بست نشستن» رایج بود. در کشورهای استبداد زده‌ای مثل کشور ما يك جاهایی بود که ملجاء و محل شکایت مردم و یا بست نشستن بود، نظیر خانه علماء، امامزاده‌ها و بعد از مشروطه و تشکیل مجلس، خود مجلس هم یکی از همین نوع اماکن شده بود که مردم می‌رفتند و بست می‌نشستند.

دانش آموزان معترض می‌روند برای بست نشستن در مجلس. در خلال این حرکت يك عده غیردانشجو هم می‌ریزند در خیابان‌ها، شروع می‌کنند به غارت و مغازه‌ها، که منجر به دخالت حکومت نظامی و کشته شدن چند نفری می‌شود ولی تا آخر شب این عده از دانش آموزان در مجلس بودند که يك افسری می‌آید و می‌گوید وضع وخیم است بهتر است که شما مجلس ترك کنید و بروید و این‌ها قانع می‌شوند و می‌روند، در نتیجه این وقایع سه، چهار روز حکومت نظامی اعلام شد و دولت قوام السلطنه سقوط کرد. البته بعدها مشخص شد که اگر چه این حرکت دانش آموزان خودجوش بود ولی چون دربار با قوام مخالف بود و می‌خواست که قوام را ساقط کند، از این حرکت دانش آموزان سوءاستفاده می‌کند و نهایتاً قوام ساقط شد. خوب این خاطره دوم سیاسی من بود. اما آنچه مربوط به

خود من می‌شود این است که در کلاس نهم مدرسه دارالفنون، یعنی شانزده ساله بودم که با کمک پنج نفر از همشاگردی‌هایمان مجله‌ای به نام «دانش آموزان» را منتشر می‌کردیم منتها چون درآمدی نداشتیم و و با هم اختلاف نظر هم پیدا کردیم بعد از ۵ شماره انتشار آن متوقف شد.

• آقای دکتر! از فعالیت های سیاسی تان در دوره دانشجویی بگویید.

♦ در آن موقعیت یعنی در آستانه انتخابات دوره هفدهم مجلس، من دانشجو بودم، ما در دانشگاه پارلمان دانشجویی یعنی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، داشتیم که اعضای آن با رای مستقیم و مخفی دانشجویان در هر کلاس انتخاب می‌شدند. البته کتابی زیر چاپ دارم تحت عنوان «جنبش دانشجویی در دو دهه بیست و سی» این‌ها را مفصل شرح داده‌ام که جنبش دانشجویی ایران همیشه، مثل حالا، تحت تاثیر جو بیرونی و غالب جامعه قرار داشته است. دانشگاه‌های ما هیچ وقت طبقاتی نبوده‌اند از همه طبقات و اقشار در دانشگاه بودند و دانشجویان يك نمونه برداری طبیعی از کل جامعه ما محسوب می‌شود. فاصله‌ای بین دانشگاه و جامعه نبوده است و دانشجویان به دلیل وضعیت حرفه‌ای و آرمانی خودشان که به طرح سؤال و پاسخ به سؤال در مورد پیرامون خویش و جامعه می‌پرداختند، و به دلیل نداشتن تعلقات معمول زندگی، دانشجویان همواره يك دینامیزم و شور و حال خاصی داشته و دارند.

• ولی الان اینطور نیست! الان ما با يك حالت یأس و سرخوردگی در دانشگاه‌ها مواجه هستیم.

♦ ببینید همان طور که اشاره کردم جنبش دانشجویی بخشی از جامعه است، این سؤال را باید ببریم در خود جامعه و ببینیم جامعه چه وضعی دارد... اینکه الان این سؤال مطرح است که چرا دانشجویان فاقد آن احساسات و تحرك و جنبش و جوش باشند، باید بررسی کنیم که آیا جو بیرونی اجازه طرح سؤال را به دانشجویان می‌دهد؟ در دورانی که ما از آن صحبت می‌کنیم یعنی از شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲ در آن دوازده سال جو سیاسی جامعه ما کاملا باز بود، احزاب و نشریات مختلف و متنوع وجود داشتند از حزب توده تا احزاب ملی همه فعال بودند. جامعه دانشجویی ما هم تحت تاثیر این جو فعال بود. در آن دوره ما سه جریان مختلف و قوی در جامعه داشتیم **اول جریان چپ مارکسیستی بود** که از همه زودتر شروع کرد، یعنی ۵۳ نفری که بخاطر فعالیت‌های کمونیستی در دوره **رضا شاه** زندانی شده بودند وقتی در شهریور ۲۰ از زندان آزاد شدند در مهر ماه همان سال **حزب توده ایران** را پایه‌گذاری کردند و بنا به دلایل خاص **جنگ جهانی دوم** و بخاطر نزدیکی‌هایی که رضا شاه در اواخر سلطنتش به آلمانی‌ها پیدا کرده بود، فعالیت حزب توده به نوعی در جهت مبارزه با **فاشیسم** و خنثی سازی آلمانوفیلی در جامعه بود، که بخاطر نفرت مردم از انگلیس و روسیه، خیلی هم پیشرفت کرده بود، با این اوصاف جو روشنفکری ایران هم به نفع آنها بود، بهترین روشنفکران، بهترین نویسندگان و هنرمندان و شعراء و مترجمان و ... همه جذب حزب توده شدند. به تبع آن محیط دانشگاهی ما هم تحت تاثیر چپ‌ها بود. البته آنها زیرکی که کردند این بود که در سال‌های اول بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ رنگ ایدئولوژیک غلیظ مارکسیستی به تبلیغات خود ندادند ولی به مرور به طور علنی و صریح تبلیغات مارکسیستی را انجام دادند به خصوص در دانشگاه‌ها و مجامع روشنفکری. **جریان دوم جریان ملی بود** که البته ریشه تاریخی داشت و در احزابی مثل جبهه ملی و ... تبلور یافته بود، **جریان سوم هم جریان مذهبی بود** که نسبت به این دو جریان دیگر با تاخیر کار خودش را شروع کرد. اما جریان اسلامی دو بخش داشت، یکی **جریان سنت گرا** و دیگری

جریان روشنفکری اسلامی که در دانشگاه‌ها شکل گرفت و حرکتی خودجوش بود. مثلاً اولین انجمن اسلامی‌ها در دانشگاه تهران در سال‌های ۱۳۲۱ یا ۲۲ شکل گرفت که دانشجویانی از خانواده‌های مسلمان با دغدغه دینی فعالیت‌شان را شروع کردند و جو غالب آن زمان در دانشگاه جو ضددینی بود و فعالیت این گروه مسلمان در دانشگاه‌ها با سختی و مشکلات زیاد انجام می‌شد. غالباً مورد تمسخر دانشجویان و استادان چپ بودند. البته چپی‌ها منطق نداشتند و بیشتر مسخره می‌کردند. جو طوری بود که بعضی از بچه مسلمان‌ها جرات نمی‌کردند بگویند که مسلمان هستیم و حتی نمازشان را بعضی‌ها پنهانی می‌خواندند و این هم جالب است بگویم که تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان اولین حرکت سازمان یافته و خودجوش دانشجویی ماست که هنوز هم ادامه دارد.

● البته هنوز که نه...! چون الان واقعا با آن انگیزه‌های اسلامی که در آن دوره بود، دیگر وجود ندارد، الان بحث‌ها و دغدغه‌ها و رویکردشان بیشتر حول دموکراسی و آزادی و جمهوریت است تا دغدغه‌های دینی...

◆ البته الان بخشی از دانشجویان ما در مرحله فراجمهوری و عبور از جمهوری هستند. قبول دارم که جنبش دانشجویی الان در مرحله تحول ایدئولوژیکی قرار دارد. ولی این نفي نمی‌کند که اولین و قدیمی‌ترین جریان حقیقتاً خودجوش دانشجویی همین جریان انجمن اسلامی دانشجویان است. شما باید به شرایط آن وقت نگاه کنید که شرایط ناگواری بود یعنی از يك طرف متأسفانه دینداران ما باور کرده بودند که علم جدید و فیزیک و شیمی و... با دیانت سازگاری ندارد. روشنفکران هم تبلیغ ضددین می‌کردند و این که علوم جدید با خدا و متافیزیک و... جمع نمی‌شود و در این شرایط بود که امثال مهندس بازرگان و دکتر سحابی این افسون را شکستند و به عنوان دانشگاهیان مسلمان وارد عرصه شدند و این خیلی برای دانشجویان مسلمان در آن زمان دلگرم کننده بود.

دومین حرکت دانشجویی اسلامی مربوط می‌شود به «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» است که مرحوم نخشب و آشتیانی و... آن را پایه‌گذاری کردند.

● ظاهراً شما با این جنبش خدایپرستان سوسیالیست هم همکاری داشته اید؟

◆ بله! عضو بودم و همکاری داشته‌ام.

● من يك تعبیری دارم که می‌خواهم از زبان خودتان درست یا غلط بودن آن را بشنوم و آن تعبیر این است که فعالیت شما در جنبش خدایپرستان سوسیالیست، تنها فعالیت «چپ روانه» دکتر یزدی در همه طول زندگی سیاسی‌اش بوده، شما با این تعبیر موافقید؟

◆ (مکث) با واژه چپ روانه خیلی موافق نیستم.

● چون بالاخره شما همواره با چپ‌ها مرزبندی محکمی داشته‌اید و اصولاً يك سیاستمدار راست‌گرا محسوب می‌شده و می‌شوید.

◆ نه! ببینید من باید این را توضیح بدهم که من اولین فعالیت سازمان یافته خودم را در نهضت خدایپرستان سوسیالیست شروع کردم، من به سوسیالیسم اعتقاد داشتم و هنوز هم اعتقاد دارم!

● یعنی الان هم همان اعتقاد سابق را دارید؟

♦ نه به آن صورت. عرض مي‌کنم... سوسیالیسم به عنوان يك آرمان عدالت‌خواهي هنوز هم براي من مطرح است، آرمان معنایش این نیست که شما مي‌توانید به آن برسید، آرمان به حرکت شما جهت مي‌دهد، من هنوز هم به آرمان سوسیالیسم عدالت‌خواهي اعتقاد دارم و معتقدم که گرایش‌ها و نگرش‌هاي کلان اقتصادي اسلام، سوسیالیستي یا عدالت‌خواهانه و برابري است، از اول اسلام هم این طور بوده است. اصحاب صفه در مدینه همین طور معروف بودند، پیروان حضرت علي (ع) این طور بودند. يعني همه عدالت‌خواه بودند اندیشه و آرمان سوسیالیسم باید تعريف شود و منظورمان دقیقا از این اندیشه معلوم شود، چون سوسیالیسم يك طیف وسیعی از اندیشه‌ها را در برمي‌گیرد که يك طرفش به مارکسیسم منتهي مي‌شود که به دولتي کردن تمام وسائل تولید و توزیع معتقد است، که بنده به آن اعتقاد ندارم، اما يك بخش آن آرمان عدالت‌خواهي است يعني اولویت منافع جمع و جامعه بر منافع فرد، يعني اصالت منافع جمع در برابر منافع فرد. در اسلام هم این طور بوده است، از بدو اسلام هم میان کسانی که معتقد به زراندوزي بدون مرز بودند و کسانی که مخالف این شیوه بودند، مرزبندي‌هایی وجود داشته، البته آن زمان واژه سوسیالیسم مطرح نبوده است اما گرایش و اعتقاد به عدالت و مساوات و برابري وجود داشته است.

• آقاي دكتور! يك سئوالي که اینجا مطرح مي‌شود این است که ما اصلا چرا این آرمان را از غیر اسلام بگیریم؟ مثل همین سوسیالیسم یا لیبرالیسم و ...؟

♦ این بحث ديگري است.

• بگذارید همین بحث را من يك طور ديگر مطرح کنم، نگاه کنید شما يك سري ارزش‌هاي اسلامي را به عنوان آرمان مطرح کردید و از آن طرف هم گفتید که به سوسیالیسم اعتقاد دارید، حالا سوسیالیسم يك پوشش براي عقاید ديني شما بود یا عقاید ديني يك پوششي براي سوسیالیسم؟ چون سوسیالیسم بهر حال يك روش است، به تعبیر ديگر این ارزش‌ها را زیر پوشش سوسیالیسم در نظر مي‌گیرید یا ماوراي اهداف و روش‌هاي تعيين شده سوسیالیستي؟

♦ ببینید! فرهنگ‌ها با هم به تبادل مي‌پردازند هیچ فرهنگي مستقل و منزوي و ایزوله نیست، اگر فرهنگي منزوي و ایزوله باشد، مي‌میرد، فرهنگ اسلامي هم این طور است ما دائما در تعامل با فرهنگ‌هاي ديگر هستیم ...

• ببخشید آقاي دكتور! یا اعتقاد داریم که دین کامل و جامع و پاسخگو و مبین و آشکار هست یا نه، به بیان ديگر یا ما نگاه‌مان به دین، نگاه مومنانه است يعني اول مي‌گوییم این دین حق است، صراط مستقیم است و ما هر آنچه را که گفت اطاعت مي‌کنیم یا نگاه‌مان طور ديگري است، يعني مومنانه نیست، دین را به مثابه يك فرهنگ مي‌گیریم و مي‌گوییم که این فرهنگ ناقص است و نواقص آن را از سوسیالیسم و لیبرالیسم و ... مي‌گیریم، فکر نمي‌کنید تاريخ مصرف این تفکر ديگر تمام شده؟ يعني ما باید تکلیف خودمان را با دین مشخص کنیم، همان طور که مثلا آقاي اکبر گنجي در مانفیسست جمهوري خواهي کرد.

♦ نه. نگرش من این نیست. معتقدم فرهنگ‌ها روي هم اثر مي‌گذارند، حتي فرهنگ اسلامي، حتي وحی الهي هم در ارایه مردم از فرهنگ مردم اثر پذیر است. برخي از واژه‌هایی که در قرآن آمده‌اند، ریشه فارسي دارند مثلا واژه «جهنم» یا «سجیل»، بنابراین وقتي فرهنگ‌ها به مبادله مي‌برخیزند

معنایش نفی ارزش‌ها نیست، اگر قرآن در عربستان نازل نمی‌شد و در ایران می‌بود، خداوند با زبان عربی با ما سخن نمی‌گفت ...

● پس شما با آقای دکتر سروش و نظریات خاص ایشان در این موارد موافقید؟

◆ اجازه بدهید که من این مطلب را تمام کنم...

● چون این حرف‌هایی که می‌فرمایید، حرف‌های دکتر سروش است.

◆ ببینید قرآن می‌گوید ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به زبان آن قوم سخن گفته است. به عبارت دیگر اگر قرآن در آلمان نازل می‌شد، خدا به زبان عربی به آنها حرف نمی‌زد. منظور از این حرف این است که شما باید به دنبال معنای کلمات باشید، یعنی وقتی ما می‌خواهیم با هم به گفتگو بنشینیم باید با زبانی که برای همه ما قابل فهم باشد صحبت کنیم. شما الان نگاه کنید اسلام در آمریکا به سرعت در حال رشد است، یکی از دینامیک‌ترین مذاهبی است که در آمریکا رشد می‌کند، شما برای صحبت از اسلام در آنجا باید از ادبیات و گفتمان آمریکایی استفاده کنید و چاره‌ای هم جز این ندارید. حتی اولویت‌هایی شما هم فرق می‌کند، یعنی اگر بخواهید با سیاه‌پوستان حرف بزنید باید با یک نوع ادبیات دینی حرف بزنید، اگر می‌خواهید با سفیدپوستان صحبت کنید باید از ادبیات دیگری استفاده کنید، سفیدپوستانی که به طرف اسلام می‌آیند به تصوف اسلامی گرایش پیدا می‌کنند، به عبارت دیگر هر کسی از ظن خود یار اسلام می‌شود، سفیدپوستان «خسته از داشتن»، «خسته از بی‌معنایی زندگی»، می‌خواهند در عرفان اسلامی معنایی برای زندگی خود پیدا کنند. نکته دوم این است که در تعامل فرهنگ‌ها وقتی که یک فرهنگی به هر دلیلی جاذب‌تر و قوی‌تر است، حالا کاری نداریم به حقانیت یا بطلان آن، بهر حال در فرهنگ‌های دیگر اثر می‌گذارد. این موضوع جدیدی نیست. مثلاً در مورد فلسفه، ما چیزی به عنوان فلسفه اسلامی نداشتیم، فلسفه اسلامی کنونی متأثر از فلسفه یونانی است، برخی از مقولات فلسفی ما ریشه در آنجا دارد، و از دین گرفته نشده است، اما معنایش این نیست که آنچه از فلسفه یونان وارد فلسفه اسلامی شده است، دینی نیست، زیرا مسلمان‌ها آنها را اسلامیزه کرده‌اند.

● آقای یزدی! تا جایی که من می‌دانم فلسفه اشراق هیچ پیش زمینه فرهنگی یونانی ندارد و اسلامی خالص است، ما در مورد فلسفه مشاعی می‌توانیم یک چنین حرفی را بزنیم که مسلمان‌ها آن را از یونانی‌ها ترجمه کردند اما در مورد فلسفه اشراق چنین سخنی صحیح نیست.

◆ من نگفتم همه چیز فلسفه اسلامی از یونان آمده است ولی خوب بالاخره مقولاتی از فلسفه از یونان وارد فلسفه اسلامی شده است و الان آنچه را که به عنوان فلسفه اسلامی درس می‌دهند قسمت‌هایی از آن منشاء یونانی دارد.

● البته آن چرا که به عنوان فلسفه اسلامی تدریس می‌کنند، بیشتر همین فلسفه اشراق است که ابداً یونانی نیست.

◆ ولی بعضی‌ها هم به آن نوع فلسفه اعتقاد دارند، حالا عرض من این است که در دوران معاصر هنگامی که یک تقابل و تعامل بین فرهنگ و تمدن غربی و کشورهای اسلامی رخ می‌دهد یک سلسله مقولات جدید وارد فرهنگ ما می‌شود، مسلمانان برایشان سؤال پیش می‌آید که با این مقولات چه

بکنند؟ البته این موضوع مختص ایران هم نیست تازه هم نیست. بیش از ۱۰۰ سال است که این تقابل هست، سیدجمال‌الدین اسدآبادی اولین کسی است که واژه سوسیالیسم را برای فلسفه اقتصاد اسلامی به کار برده است، متفکرین مسلمان دیگر هم به کار برده‌اند. **جواد السباعی** يك دانشمند عرب سوري كتابي دارد تحت عنوان «الاسلام و الا شر اليه يا اسلام و سوسیالیسم». این نوع تعامل‌ها اجتناب‌ناپذیر هم هست...

● ببینید الان بحثی که هست این است که با همین نگرش شما مبني بر جمع دین و مدرنیسم، آقای بازرگان و سحابی و خیلی از روشنفکران دینی این کار را کردند ولی همان طور که قبلاً هم عرض کردم دوره این تفکر تمام شده، چون عملاً این تفکر امروز به بن بست رسیده و بازتولید نشد و مثلاً الان میانگین سنی اعضای نهضت آزادی بالای شصت سال است یعنی نسل جدید و جوان یا به سراغ همان دین خالص رفته‌اند یا اساساً دین را کنار گذاشته‌اند و حتی ما در این وادی به سمت نوعی «بنیادگرایی» هم از سوی دینداران و هم از سوی مدرنیست‌ها پیش می‌رویم، و ما هم بالاخره باید تکلیف خودمان را این وسط روشن کنیم، حالا سؤال من این است که اگر روزی شما - آقای دکتر ابراهیم یزدی - هم بخواهید بین این دو مقوله یعنی اسلام و مدرنیسم یکی را انتخاب کنید کدام را برمی‌گزینید؟

◆ این سؤال شما مثل این است که کسی را مجبور کنید اینجا بماند و بمیرد، کسی مجبور نیست اینجا بماند و بمیرد می‌تواند، مهاجرت کند، این را که شما می‌گویید من در مقاله‌ای در مجله دریچه تحت عنوان **روشنفکری دینی و چالش‌های جدید** بررسی کرده‌ام، ما در خلاء حرکت نمی‌کنیم بالاخره يك سئوالاتي از بیرون دین مطرح می‌شود و ما باید جوابشان را بدهیم. مثلاً در زمان دانشجویی ما با کمونیست‌ها رو در رو بودیم، اما نمی‌توانستم با يك کمونیست از درون دین بحث کنیم. بنابراین اصولاً پیدایش «ادبیات دینی بیرون از دین» اجتناب‌ناپذیر بوده است حالا هم به آن سو می‌رویم، اگر چه سئوالاتمان فرق کرده است.

● نه ببینید آقای دکتر! این ادبیات صرفاً برای گفتگو با کسانی است که موضع برون دینی دارند، برای خودمان به عنوان معتقد و مومن که نمی‌توانیم از این ادبیات استفاده کنیم.

◆ فرقی نمی‌کند در همان دوران هم آنها در جوانان ما شبهه ایجاد می‌کردند که ما باید جواب می‌دادیم، البته جواب‌های درون دینی هم می‌دادیم اما من باید به آن ملحدی که از بیرون دین مرا به چالش طلبیده به زبان خودش جواب بدهم تا آن جوان هم بداند که اسلام برای این شبهات جواب دارد. بنابراین ما مجبوریم برای دفاع از دین با ادبیات برون دینی سخن بگوییم. آرمان عدالت‌خواهی در اسلام بوده است. **قرامطه** و **جنبش قرمطیان** در زمان خودشان يك کشور به معنای امروزی، سوسیالیستی درست کردند. یعنی همه کار می‌کردند و درآمد خود را در بیت‌المال می‌گذاشتند سپس هرکس به اندازه نیازش از آن برمی‌داشت، خوب این يك اندیشه و روش سوسیالیستی است، **مارکس** گفت هر کس باید به اندازه استعدادش کار کند و به هر کس به اندازه نیازش داده شود. روش کار قرامطه این بود. بنابراین آرمان عدالت‌خواهی چیزی نیست که ما آن را از غرب گرفته باشیم. در تشیع به خصوص این مسأله عدالت رنگ خاصی دارد، تازه نه آن مفهوم انتزاعی عدالت که خدا

عادل است، بلکه به مفهوم کاربردی و عملی آن، حالا در چنین شرایط جهانی در گفتارهای خود مجبوریم از واژه‌هایی استفاده کنیم که همه آن را بفهمند. اما این نشأت گرفته از اندیشه مارکس نبوده است، ممکن است سؤال را آنها مطرح کرده باشند و شما لاجرم در معرض سؤال قرار می‌گیرید و باید به این سؤالات جواب بدهید. مثلاً در دوران قبل از انقلاب نسبت بین دین و دولت اصلاً مساله و سؤال نخبگان و روشنفکران نبود و اگر هم بود، بحث تجربه اروپا و یک اندیشه وارداتی بود نه برخاسته از تجربه جامعه خودمان. اما الان از شایع‌ترین و مهم‌ترین سؤالات است، در نهضت خدایرستان سوسیالیست ما نرفتیم اندیشه را از غرب بگیریم، سؤال را از آنجا گرفتیم...

● البته این هم قابل انکار نیست که شما هم نمی‌خواستید مدرنیسم یا دموکراسی یا این نوع مفاهیم را رد و نفی کنید و با نظر مثبت و پیش فرض قبول کردن و جمع زدن این مفاهیم با دین، به قضیه نگاه می‌کردید.

♦ بله دقیقاً... ما نمی‌خواستیم به طور مطلق نفی کنیم، یا بپذیریم، شما دانشجو هستید، مگر می‌توانید الکترونیک را نفی کنید؟ قرآن به ما می‌آموزد که مخالفت و موافقت‌هایتان را مطلق نکنید، قرآن هیچ وقت نمی‌گوید همه اهل کتاب مغرض و معاند هستند. می‌گوید از میان مسیحیان کسانی هم هستند که تا اسم خدا را می‌شنوند اشک در چشمانشان جمع می‌شوند، یعنی در بین اهل کتاب هم برخورد ما باید متفاوت باشد. یک ویژگی روشنفکری دینی این است که غرب را نه مطلق شر می‌پندارد و نه مطلق خیر. غرب و فرهنگ غرب را ما محصول میراث بشری می‌دانیم. فرهنگ یک معنای ملی و یک معنای جهانی دارد شما جای پای فرهنگ اسلامی را در همین فرهنگ غربی می‌بینید، به همین دلیل ما نمی‌توانیم هیچ فرهنگی را مطلق قبول کنیم یا مطلق رد کنیم، چون ما در انزوا و خلاء زندگی نمی‌کنیم. فرهنگ‌ها در تقابل و تعامل با هم رشد می‌کنند و در غیر این صورت فرهنگ‌های می‌میرند و می‌پوسند، فرهنگ ایرانی - اسلامی ما بسیار غنی است به همین دلیل در تعامل فرهنگ‌ها ما ایرانیان این قدرت و توانمندی را داریم که عناصر مثبت هر فرهنگی را بگیریم، و گوارده کنیم، ایرانیزه و اسلامیزه کنیم و سپس مورد استفاده قرار دهیم، مگر عید نوروز یک رسم اسلامی است؟

● ولی آقای دکتر! اسلام به نوروز مهر تایید زده، بسیاری از آداب و سنن بود مثل جشن مهرگان یا سده و ... که از بین رفت و از فرهنگ ما حذف شد.

♦ خوب برای اینکه فرهنگ اسلامی آن دینامیزم و پویایی و سعه صدر را دارد که می‌تواند عناصر مثبت فرهنگ‌های دیگر را بگیرد، اسلام هیچ وقت به طور مطلق فرهنگ‌های دیگر را نفی و طرد نمی‌کند، این امر در رشد اسلام خیلی موثر است. در سال ۱۹۵۴ آماری منتشر شد که به ازای هر یک نفری که در آفریقا مسیحی می‌شود، یازده نفر مسلمان می‌شوند، مقامات کلیسا خیلی نگران شدند، عده‌ای را برای تحقیق فرستاد آنجا و مطالعات زیادی کردند یکی از آنها بیلی گراهام یکی از او انجلیست‌های معروف آمریکا بود که حاصل مطالعات خود را در کتابی منتشر کرد. یک چیز جالبی که آنها در مطالعات به آن برخوردند و مطرح کردند این بود که یکی از دلایل رشد سریع اسلام، تسامح و سعه صدر در اسلام است که می‌تواند با فرهنگ‌های مختلف سازگاری داشته باشد و به علت پویایی و دینامیزم عناصر مثبت فرهنگ‌های بومی را هم جذب کند. مثل همین نوروز ما، که عناصر مثبت آن را گرفت و عناصر منفی نوروز و ... را حذف کرد.

● به نظر شما چند درصد از هویت يك ایرانی امروز، اسلامي است و چه میزانش ایرانی؟

◆ ببینید! اصلا نمی‌شود تفکیک کرد.

● چرا آقای دکتر! می‌شود، شما الان نگاه کنید غیر از يك عيد نوروز، تقریبا همه رفتارهاي اجتماعي ما، شادي‌ها، سوگ‌ها و ... منشاء دینی دارد.

◆ نه اینجور نیست منشاء دینی دارند اما تقریبا تماما ایرانی شده‌اند. ... ما ایرانی‌ها به جهت فرهنگی دو محور هویتی داریم، یکی محور اسلامیت یا دیانت و دیگری محور ایرانییت و ملیت. هر جریانی که بخواهد که هویت ما را يك بعدی بکند و یکی از این‌ها را حذف کند، به بیراهه می‌رود. مثلا در زمان رضاشاه و پهلوی‌ها سعی کردند که اسلامیت را حذف کنند، ۱۴۰۰ سال تاریخ را نادیده گرفتند و رفتند به قبل از اسلام، دیدیم که نشد، از این طرف هم عده‌ای، بعد از انقلاب، سعی کردند هر چیزی را که نشانه ایرانییت ما بود حذف کنند ولي نتوانستند، کار را به جایی رسانیدند که واژه «ملی» مثل فحش شده بود، این دو محور دیانت و ملیت با هم است. بنابراین ما نباید دچار افراط و تفریط بشویم. شما این چادر را که زنان ما سر می‌کنند را نگاه کنید، این اساسا ایرانی است. چون زنان ایران قبل از اسلام هم پوشیده و محجبه بوده‌اند، شما فرهنگ پوشیدگی ایرانی را با فرهنگ یونانی مقایسه کنید، اساسا در فرهنگ یونانی برهنگی یکی از مولفه‌های مهم است. ولي در فرهنگ ایرانی چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام پوشیدگی و حجاب يك رفتار ثابت و همیشگی بوده است و جزء به اصطلاح ژن‌هاي فرهنگی جامعه ما شده است. شما اگر الان هم زنان ما را رها کنید، آزاد بگذارید، بطور طبیعی به سمت پوشش و حجاب می‌روند. حجاب اجباري را خدا هم نخواسته است. اگر شما کاري نکنید که زنان ما به عکس‌العمل و لجبازی بیفتند، خود به خود پوشش و حجاب را انتخاب می‌کنند از همه این بحث‌ها این را می‌خواهم نتیجه بگیرم که نباید نگران تهاجم فرهنگی باشیم. چرا؟ چون اولاً فرهنگ ما غنی و قوی است و ثانياً اینکه ما پیش زمینه‌های خاصی داریم که امکان تهاجم را منتفی می‌کند. این را هم اضافه بکنم که روشنفکر دینی يك رسالتی دارد که اساسا هیچ روشنفکر دیگری نمی‌تواند داشته باشد و آن ایرانیزه و اسلامیزه کردن مقولات زیربنایی مدرنیسم است، مدرنیسم بدون اینکه بومی شود امکان موفقیت در هیچ جامعه‌ای را ندارد. اگر روند یعنی ایرانیزه و اسلامیزه کردن مقولات کلیدی صورت نگیرد، يك سری ظواهر بی‌ارزش به نام مدرنیته به ما تحمیل خواهد شد. البته این مشکلی است که در همه کشورهای اسلامي موجود است. در کشورهای مسیحی این مشکل حل شده است یعنی کلیسا این مشکل را حل کرده است دست به يك تفکیک دست زده است، اما می‌بینید که هیچ کشور اسلامي وارد عصر جدید و مدرنیته نشده است، علیرغم این که ۲۰۰ سال است این دعوا و تقابل وجود دارد...

● خوب این ۲۰۰ سال توقف مدرنیته در دنیای اسلام، نشانگر این نیست که ممکن است اصل اسلام با مدرنیته قابل جمع نباشد؟

◆ خیر. در این مورد باید بحث کنیم. البته کسانی هستند که بطور مطلق مدرنیسم را رد می‌کنند ما معتقدیم که این‌ها درضلال و گمراهی آشکار هستند. نزاع بین سنت و مدرنیته يك پدیده واقعی است،

انقلاب اسلامي ايران علي الاصول اين نزاع را به نفع مدرنيته تغيير داده است، مثلا در مورد زنان سنت اين بود كه بايد در خانه باشند اما در انقلاب ديديم كه همه اين زنان به خيابانها ريختند.

● البته آقا يون! ميگويند كه اين خروج از خانه از باب اضطرار و ضرورت بوده! (خنده حضار!)

◆ به دليل اين كه آقاي خميني رهبر اين انقلاب بود، بخاطر فتواي رهبر انقلاب ميليونها زن ايراني از خانوادههاي بسيار متدين و متشرع از خانه خارج شدند و از جايگاه سنتي بيرون آمدند و سياسي شدند چيزي كه تا آن زمان سابقه زيادي نداشت. الان شما نمي توانيد آن موج رابگردانيد، يعني مثلا سياسي شدن را از آنها بگيريد، بعد از انقلاب هيچ خانواده متشرعي نيست كه شك داشته باشد كه دخترش را به دانشگاه بفرستد در صورتي كه قبل از انقلاب اين گونه نبود از اين عجيبتر اين بود كه خانوادههاي مسلمان و متشرع حاضر شده اند دختر جوانشان را براي درس خواندن تنها به شهرستانهاي دور افتاده بفرستد. پنجاه سال پيش اين قابل تصور نبود، نتيجه اين شده كه ۶۰ درصد دانشجويان ما دختران هستند. آقاي خميني با گفتن اين حرف كه ميزان راي مردم است، هرم مشروعيت قدرت را وارونه كرد. در جامعه سنتي، قدرت از بالا به پايين است، اصل آن از خدا است كه تفويض شد به پاپ و كليسا و پاپ از جانب خدا تاج بر سر پادشاهان مي گذاشت. در ايران هم اين طور بود، ميگفتند شاه نظر كرده خداست، ظل الله يا سايه خداست و از اين قبيل. در انقلاب اسلامي اين اندیشه سنتي مشروعيت قدرت وارونه شد. اصلا رضا شاه و محمدرضا مدرنيست نبودند چون به يكي از اساسي ترين اصول مدرنيته كه همين جهت قدرت كه از پايين به بالا بايد باشد، اعتقادي نداشتند، الان هم دعواي اصلي در ايران همين است. يك عده ميگويند دموكراسي ديني و عده ميگويند اساسا در اسلام ما دموكراسي نداريم و دموكراسي كفر است، روشنفكر ديني است كه مي تواند اين دعوا را حل كند، روشنفكر لاييك كه اصلا اعتقاد و اطلاع و دغدغه اي ندارد و به همين خاطر از حل اين نزاع و بحران عاجز است.

● پس به نظر شما روشنفكر لاييك اگر در وادي اين نزاع سنت و مدرنيته وارد بشود، به پوچي و بن بست مي رسد؟

◆ نه لزوما. اما روشنفكر لاييك بايد به چند سؤال پاسخ بدهد، اول اينكه آيا روشنفكر لاييك ما ملي هست يا نه؟ اگر ملي است نمي تواند بدون اعتنا به فرهنگ ملي حركت كند، شما به اسلام يك وقت به عنوان فرهنگ نگاه مي كنيد يك وقت به عنوان باور، روشنفكر لاييك اگر ملي باشد مي تواند بدون باور، به اسلام به عنوان يك فرهنگ ملي نگاه كند، مرحوم طالقاني در همان سالهاي چهل به سران جبهه ملي گفته بود كه: «من به اينها ميگم شما ملي هستيد، روز عاشورا تمام ايران سياهپوش است، خوب شما هم يك جلسه عزاداري بگذاريد با زبان خودتان، با كلمات خودتان، به اين فرهنگ ملي ابزار وفاداري كنيد» جنبش چپ ايران هنوز اين مشكل خودش را حل نكرده است، هنوز با فرهنگ ملي قهر است، به اين خاطر هنوز جايگاه خودش را پيدا نكرده است، البته آرام آرام دارد به واقع گرائي مي رسد، در مصر اين اتفاق افتاده است. من در سفر ي كه به دعوت سازمان بهداشت جهاني به مصر داشتم به دفتر مركزي حزب كار (العمل) مصر براي ديدن آقاي عادل حسين رفتم. ديدم خيلي از كارمندان آنجا محببه و با ظاهر اسلامي هستند، گفتم: عادل! مگر شما تغيير ايدئولوژي داده ايد؟! گفت: نه! فرهنگ ما اين است، ما اين را به عنوان يك الكوي لباس پوشيدن بومي نگاه مي كنيم. در آن سوي طيف هم كساني را مي بينيم كه مي خواهند به عقب برگردند. الان كساني را در جامعه خودمان

داریم از مخالفان سرسخت مدرنیته، که در بهترین حالت **اصحاب کهف** هستند، من تا قبل از انقلاب خیلی شان نزول سوره کهف را نمی‌فهمیدم، از خودم می‌پرسیدم: خدا با بیان این قصه چه چیزی را می‌خواهد به من بگوید؟ پیام اصلی را الان فهمیدم... اقامت و خواب اصحاب کهف در غار ۳۰۹ سال طول کشید و قرآن روی این رقم تأکید می‌کند، حتی تعداد آنها را دقیق نمی‌گوید اما این رقم را دقیق می‌گوید. ۳۰۹ سال عمر یک تمدن است. تمام تمدن‌ها از اوج تا فرود و اضمحلال یک دوره ۲۵۰ تا ۳۰۰ ساله دارند، معنای این سوره بعد از انقلاب برایم روشن شد که یک عده انسان خوب پاک و جوانمرد و مبارز از ترس دقیانوس، پادشا وقت، رفتند به غار و ... بعد از سیصد و نه سال بیدار شدند. و یکی از آنها برای خرید نان به شهر رفت، جامعه عوض شده بود، مردم موحد شده بودند و آنها می‌خواستند با سکه عهد دقیانوس خرید کنند. آنها متوجه تغییرات می‌شوند اما چون ذهنیت آنها عوض نشده بود، اصحاب کهف با درک واقعیت در غار می‌مانند و دعا می‌کنند که خدایا ما را بمیران. حالا حکایت بعضی‌ها است که هنوز در غار انزوای خودشان مانده اند. این نسل زبان جدیدی را می‌طلبد، روش‌ها را باید عوض کنیم، اولویت‌ها را باید مشخص کنیم.

● **خوب آقای دکتر ! اجازه بدهید که یک مقداری از فضایی بحث‌های تئوریک خارج شویم و با چند سؤال کوتاه و جواب‌های کوتاه بحث را تمام کنیم، شما چند بار در قبل و بعد از انقلاب بازداشت شدید؟**

◆ من قبل از انقلاب دوبار بازداشت شدم، یک بار بعد از کودتای بیست و هشت مرداد و دیگری بعد از پیروزی انقلاب. جز یک بار به مدت ۱۲ روز بازداشت نشدم. آن بار هم چون نتوانستند چیزی را اثبات کنند، آزادم کردند، یک بار هم در دادگاه انقلاب محاکمه شدم و حکم زندان به من دادند به خاطر تشکیک در آن نامه منسوب به امام و اتهام اهانت به امام را زدند که ما رفتیم و گفتیم : ۱۴۰۰ سال است که مسلمانان بر سر اصالت احادیث پیامبر با هم دعوا می‌کنند اما هیچ کس تشکیک در اصالت یک روایت منسوب به پیامبر را اهانت به پیامبر (ص) تلقی نکرده است، بعد اتهام را عوض کردند و گفتند اشاعه اکاذیب و سیصد هزار تومان جریمه‌مان کردند.

در مورد نامه منتسب به امام به شما می‌گوییم، آقای **سیدحسین موسوی تبریزی** دادستان اسبق انقلاب صریحا اعلام کرده است که این نامه به خط **سید احمد خمینی** است نه امام. آقای خمینی هم در وصیتنامه‌اش گفته است که هر چیزی که بعد از مرگم به من نسبت دهند را علی‌الاطلاق تکذیب می‌کنم مگر این که خط و امضای من باشد، نامه خط مرحوم سید احمد خمینی است و اصالت ندارد.

● **آقای موسوی تبریزی این حرف را کجا زدند؟**

◆ ایشان این حرف را در جلسه مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه که از ما هم دعوت کرده بودند و ما رفتیم آنجا، گفتند، چهار پنج هفته پیش، در یک مصاحبه هم که این حرف را تکرار کرده که البته هنوز مصاحبه پخش نشده، بنابراین طبق وصیت امام این نامه اصالت ندارد.

● **آیا آقای دکتر ابراهیم یزدی، رنج نامه‌ای دارد؟ نوشته یا نانوشته؟**

♦ رنچ‌نامه دارم اما من هم به پیرویی از مولایم علی (ع) سرم را در چاه می‌کنم و رنچ‌نامه‌ام را قرائت می‌کنم!

● خوب این چاه شما کجاست؟

♦ همین جا! توی خانه ام! (خنده حضار!)

● احتمال دارد این رنچ‌نامه روزی مکتوب بشود؟

♦ شاید هم شده باشد!

● در پرونده اخیر نهضت آزادی وضع شما در چه مرحله‌ای است؟

♦ در سال گذشته که برگشتم حکم بازداشت تبدیل به وثیفه سیصد میلیون تومانی شد. تا به حال ۴۷ جلسه بازجویی شده‌ام. ظاهراً هنوز تمام نشده و کیفرخواستی صادر نشده است.

● در طول بازجویی‌ها آیا با شما بدرفتاری شد؟ این جریان بازگشت‌تان هم را بفرمایید که خیلی بحث برانگیز شده است.

♦ بدرفتاری با من؟ نه ... اما با بقیه شده است، دانشجویانی پیش من آمدند و از بلاهایی که سرشان آورده‌اند تعریف کردند که خیلی تائر و تأسف برانگیز است. با من نتوانستند آن برخوردها را بکنند. من اعلام کرده بودم که هر وقت معالجاتم تمام بشود، بلافاصله به ایران برمی‌گردم. وقتی جمعه در مرکز پزشکی آخرین درمان را گرفتم و پزشکم اجازه داد، چهارشنبه همان هفته یعنی چهار روز بعد به سمت ایران پرواز کردم.

● شما با علم به اینکه بازداشت نمی‌شوید، به ایران برگشتید؟

♦ نه برعکس... با علم به اینکه بازداشت می‌شوم برگشتم. اعلامیه هم دادم و گفتم.

● البته زمانی که شما برگشتید، دوره بازداشت‌ها تمام شده بود و جو آرام بود.

♦ نه این طور نبود، البته تعدادی از اعضای نهضت را آزاد کرده بودند اما قضیه طور دیگری بود. آمدن من به ایران مصادف شد با طرح قطعنامه کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل در مورد ایران. من هم دعوت شده بودم که بروم ژنو. گفتند که اینجا آراء پنجاه، پنجاه است اگر تو بیایی ممکن است با اختلاف یک رای قطعنامه علیه جمهوری اسلامی تصویب شود. من بنا به دلایلی که خودم دارم حاضر نشدم بروم آنجا، یکی از این دلایل این بود که با وجودی که ما با حرکتی که آقایان مسئولان می‌کنند مخالفیم، اما با منطق خودمان مخالفیم، منطق ما در مخالفت با اینها با منطق گروه رجوی و بهایی‌ها و سلطنت‌طلبان فرق می‌کند. من نمی‌خواستم بروم آنجا که منطق من با منطق آنها یکی بشود. مخالفتم به سبک خودم است. دلیل دوم این بود که فکر کردم اگر بروم ژنو و گواهی بدهم و قطعنامه صادر بشود، چه نفعی برای کشور و ملت و چه تاثیری در وضعیت خودم و نهضت آزادی و حقوق بشر در ایران دارد و اگر نروم چه؟ جمع‌بندی که کردم، تصمیم گرفتم که برگردم ایران، حتی

کمیسیون حقوق بشر با من دوباره تماس گرفت و گفت: يك هيئتي را همراه تو مي فرستيم چون به محض اينکه بروي تو را مي گيرند، حتي خدا رحمت کند مرحوم دکتر سحابي را، خانم من وقتي رفته بود عيادتش اين او اخري، گفت: بگو فلاني نيابد، چون اينها مروت و جوانمردي ندارند، من گفتم به اجتهاد سياسي خودم عمل مي کنم و آدمم. با فرستادن هيئت همراه هم مخالفت کردم، اما زماني که من مي خواستم بيايم يك اتفاقي که افتاد اين بود، من چهارشنبه که پرواز کردم، دو روز بعد يعني، روز جمعه کمیسیون حقوق بشر مي خواست قطعنامه را به راي بگذارد، من هم روز شنبه به ايران مي رسيدم، وقتي که من بيانيه دادم که مي خواهم به ايران برگردم، کمیسیون عمدا راي گيري را از روز جمعه به روز دوشنبه به عقب انداخت که ببيند اينها با من چه مي کنند؟ آقاي دکتر مير محمد صادقي سخنگوي سابق قوه قضاييه که نماينده ايران در کمیسیون بود به همراه آقاي مهرپور و آقاي دکتر هاشمي در ژنو بودند. آقاي ميرمحمد صادقي زنگ مي زند به آقاي عزيزاده رئيس دادگستري و دادستان تهران مي گويد: فلاني دارد مي آيد شما مي خواهيد چکار کنيد؟ عزيزاده جواب مي دهد: من حکم داده ام به سپاه که او را هنگام پياده شدن از هواپيما در فرودگاه دستگير کنند. دکتر ميرمحمدصادقي جواب مي دهد که اگر بازداشتش کنيد، تمام زحمات ما به هدر مي رود و ما محکوم مي شويم. چون اعضاي هيأت ايراني خيلي هم فعاليت کرده بودند که ايران محکوم نشوند، سرمايه گذاري بسيار زيادي کرده بودند، من هم برگشت را طوري تنظيم کردم که از دبي به ايران برگردم نه از ترکيه، چون مي خواستم ده و نيم صبح برسم اگر از ترکيه مي آدمم نيمه شب به مهر آباد مي رسيدم، پسر من هم با من همراه بود. در فرودگاه دبي هم به پسر من گفتم که اينها مرا در فرودگاه بازداشت مي کنند و اين ساک من، تويش دواها و وسائلي است که در زندان به آن نياز دارم، يك مقدار هم دارو از فرودگاه دبي خريدم و آمديم، وقتي رسيديم، در همان سالن، دو نفر آمدند و گفتند ما از جانب شوراي عالي امنيت ملي هستيم و ماموريت داريم شما را به منزل برسانيم، گذرنامه ما را براي کارهاي گمرگي گرفتند، بعد ما را بردند در يك اتاق و يك ساعت معطل شديم، بعدا فهميدم که آن اتاق دفتر اطلاعات مستقر در فرودگاه است، ما از اين تاخير فهميديم که يك خبرهايي هست، يك ناهماهنگي هايي بين خودشان وجود دارد، بعد از يك ساعت گذرنامه پسر من را آوردند ولي گفتند که گذرنامه شما را نمي دهند ولي شما مي توانيد برويد، ظاهرا يك گروه ديگر اصرار داشت که ما را بازداشت کنند، سپاه گفته بود که حکم جلب مرا دارد و چون فرودگاه مهرآباد جزو حوزه امنيتي سپاه است، بايد فلاني را ما بگيريم که اين گروه مانع مي شود و بالاخره ما را از گمرک رد کردند. جمعيتي براي استقبال آمده بود هم نگران شده بودند، همان دو نفر ما را تا منزل بدرقه کردند و آوردند خانه. من بعدا اين قصه ها را شنيدم که آقاي عزيزاده مي رود پيش آقاي شاهرودي و جريان را مي گويد و نظر دکتر ميرمحمد صادقي را منتقل مي سازد و آنها موضوع را به شوراي امنيت ملي ارجاع مي دهند، آنجا هم راي گيري کردند و به اين نتيجه رسيدند که نبايد بازداشت کنند چون قطعنامه بر عليه ايران تصويب مي شود. داستان اين بود و بعد هم مرا به دادگاه احضار کردند. اما گفتند چون بيمار هستي!! بازداشتت نمي کنيم! ولي از ما وثيقه ۳۰۰ مليون توماني گرفتند. اعتراض کردم که با پاي خودم آمده ام بازداشت چه معنا دارد؟ شما مي خواهيد از طريق اينترپل مرا تحويل و اگر کار به اينترپل مي رسيد شما هم مجبور بوديد آقاي فلاحيان و... را هم تحويل آن ها بدهيد!

● آقاي دکتر شما يك رابطه خوبي تقريبا با همه گروه هاي سياسي داريد، يك شايعه اي بود مبني بر ديدارهاي خصوصي و مشاوره اي شما با مقامات عالي کشور و بطور خاص با مقام رهبري، اين شايعات درست است؟

♦ نه خیر درست نیست. هیچ دیداری نداشته‌ام. قرا راست نامه محرمانه‌ای به شورایی عالی امنیت ملی بنویسیم و خطرات را گوشزد کنیم، اما با هیچ کس چنین رابطه‌ای نداریم، البته کاش این فرزاندگی بود و از تجربه و دانش ما استفاده می‌کردند. متأسفم که بگویم چنین چیزی نیست، شاید اگر ابراز تمایل می‌کردند من استتکاف نمی‌کردم چون مملکت را دوست دارم. البته ما با آقای کروی برای تشکر از مواضع و اقداماتی که در جریان بازداشت دوستان ما داشتند دیدار داشتیم ولی کاملاً علنی بود.

● از دیدارتان با آقای کروی بگویید.

♦ آقای کروی بعد از اینکه من بعضی چیزها را به ایشان گفتم، ناراحت شد و رفت توی فکر و از من پرسید که آمریکایی‌ها می‌خواهند با ما چکار کنند؟ گفتم آمریکایی‌ها به شما نامه نمی‌نویسند که می‌خواهند چکار کنند، شما باید با اطلاعاتی که دارید بفهمید که می‌خواهند چکار کنند و اقدامات پیشگیرانه انجام دهید. پرسید: لابد نیروگاه بوشهر را می‌زنند؟ گفتم: نه برای چی بزنند؟ مگر با زدن نیروگاه بوشهر نظام سقوط می‌کند؟ دوباره سؤال کرد و من برایش چند مطلب را توضیح دادم! گفتم که آقای خامنه‌ای گفت نفت را قطع می‌کنیم اما هیچ یک از کشورهای عربی و اسلامی موافقت نکردند. خانم رایس مشاور بوش آمد و گفت: اینها (ایرانی‌ها) می‌خواهند نفت را قطع کنند، خوب بکنند، ما نمی‌گذاریم نفت را بفروشند، مجبورشان می‌کنیم که نفت را بخورند و بمیرند! گفتم آقای کروی! معنی این حرف چیست؟ پرسید: خارك را می‌زنند؟ گفتم: نه! برای چی بزنند؟ اما اگر تنگه هرمز را از دریای عمان ببندند و نگذارند نفت را صادر کنیم و کالایی وارد کنیم، شما می‌خواهید چکار کنید؟ کروی رفت توی فکر، گفتم آمریکایی‌ها از وقتی که فهمیدند خاتمی شکست خورده، به دنبال جانشین‌سازی برای جمهوری اسلامی هستند، بعد گفت: تو برو خاتمی را ببین! گفت من صحبت می‌کنم که يك ملاقاتی با خاتمی داشته باشی. که البته انجام نشد!

جبهه دموکراسی خواهی

مصاحبه نشریه دانشجویی فریاد آزادی ۳۱ فروردین ماه ۱۳۸۲

ارگان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بوعلی‌سینا، علوم پزشکی همدان

■ نظر شما درباره تشکیل جبهه دموکراسی خواهی و تاثیرات آن در فضای سیاسی کشور چیست؟

● تشکیل يك جبهه فراگیر با شرکت تمام نیروها و گروه‌ها و احزاب سياسي شناسنامه‌دار معتقد و ملتزم به مردم‌سالاري و متعهد به الزامات آن مي‌تواند گامي مثبت در جهت باز شدن هر چه بیشتر جو سياسي باشد. بنابراین قابل توجه است و باید از آن استقبال کرد.

■ نیروهای سياسي، گروه‌ها و احزاب حول چه محورهاي مي‌تواند در این جبهه متحد گردند؟

● با توجه به شرایط کنونی، حداقل مطالبات مردمی باید محور توافق باشد. از آنجا که فعالیت این جبهه باید علنی، قانونی و مسالمت‌آمیز باشد، حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، که در اصول فصل سوم قانون اساسی تصریح شده است می‌تواند محور توافق‌ها قرار بگیرد. در این محور حداقل مطالبات ممکن است شامل آزادی کلیه زندانیان سياسي، لغو احکام توقیف روزنامه‌ها، لغو نظارت استصوابی، آزادی فعالیت کلیه احزاب و سازمان‌های دگراندیش باشد.

■ ساختار پیشنهادی برای به اجرا درآوردن این ایده چیست؟

● نمایندگان هر يك از تشکل‌های سياسي داوطلب عضویت در جبهه، هسته اولیه آن را به وجود می‌آورند و می‌توانند در مورد اهداف، محورها و چگونگی سازماندهی آن تصمیم بگیرند. در صورت تشکیل چنین جبهه‌ای، از آنجا که اولویت باید حفظ و بقای جبهه باشد، تصمیمات باید به اتفاق آرا باشد.

■ موضع نهضت آزادی ایران در قبال تشکیل جبهه چیست و تحت چه شرایطی حاضر به حضور در آن است؟

نهضت آزادی ایران علی‌الاطلاق با توسعه کار سياسي جمعی و سازمان یافته موافق است. در مورد جبهه دموکراسی خواهی، هنوز در نهادهای تصمیم‌گیری نهضت آزادی موضوع مطرح نشده است و فعلاً نمی‌توان نظری موافق یا مخالف اظهار داشت.

مجاهدین خلق به آخر خط رسیده است

روزنامه همبستگی ۱۳۸۲/۱/۳۱

ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران در گفت و گو با خبرنگار ما با سه دوره خواندن

فعالیت سازمان مجاهدین خلق در ایران گفت: دوره اول سازمان مجاهدین خلق، بدو تأسیس این

سازمان بود که توسط مرحوم حنیف نژاد پایه گذاری شد و هنگامی که در شهریور ۵۴ رهبران این

سازمان در مواضع ایدئولوژیک خود تغییر موضع دادند، دوره اول فعالیت به پایان رسید و دوره دوم

با استراتژی ضد استبدادی و مبارزه با ساواک روند موثری بود.

یزدی پایان دوره دوم را سال ۵۶ دانست و افزود: آزادسازی اعضای این سازمان از زندان در سال ۵۶ موجب شد تا تحت عنوان جنبش مجاهدین خلق تجدید سازمان کنند و این دوره تا خرداد ۶۰ ادامه پیدا کرد و در این دوره سازمان در مقابل جمهوری اسلامی ایران اعلام جنگ می کند و کادر رهبری به خارج از کشور منتقل می شود و از این تاریخ به بعد سازمان یک پروسه جدیدی پیدا می کند.

یزدی افزود: در هر نوع ارزیابی و اتخاذ موضع در خصوص این سازمان باید این دوره ها و شرایط موجود در دوره ها را در نظر داشت و نباید مواضع اتخاذ شده به بنیان گذاران آن ربط داده شود.

دبیر کل نهضت آزادی در خصوص خطاهای استراتژیک این سازمان گفت: خطای بزرگ آنان این بود که شرایط جامعه پس از انقلاب را نتوانستند درک کنند و به جای آنکه به صورت یک حزب سیاسی اپوزیسیون عمل نمایند. علیه جمهوری اسلامی ایران اعلام جنگ رسمی مسلحانه نمودند و در حالی که شرایط اجتماعی جامعه هرگز آماده پذیرفتن یک چنین استراتژی و تائید آن را نداشت و به همین دلیل تحت فشارهای اجتناب ناپذیر به ترک کشور شدند.

یزدی، خطای بزرگ تر آنان را پناه بردن به کشور در حال جنگ با ایران دانست و افزود:

آنها به کشوری مهاجم پناه بردند که در حال بمباران شهرها و مردم ما بود آنها فراموش نمودند که ایرانیان صرف نظر از هر عقیده ای، عمیقاً وطن دوست و به شدت ضداجنبی هستند.

وزیر امور خارجه دولت موقت افزود: آنچه امروز مشاهده می شود، پایان اسف انگیز محاسبات و استراتژی نادرستی بود که این سازمان اتخاذ کرده بود و اکنون این سازمان به آخر خط خود رسیده است. وی در خصوص موضع دادگاه های بین الملل در خصوص این سازمان گفت: موضع دادگاه های بین المللی قابل پیش بینی نیست، چرا که این مواضع تابع شرایط سیاسی است. اگر افراد یا خانواده هایی در کشور ما مدعی خصوصی علیه این افراد باشند، از آن طرف نیز افراد و خانواده هایی نیز در سایر کشورها هستند که مدعی خصوصی علیه ایران هستند و نمی توان نتایج را پیش بینی کرد.

دکتر سحابی و رابطه دین و علم

اردیبهشت ۱۳۸۲

در رسای مرد علم و دین که خدمتگزار ایران و اسلام و
الگوی سلوک رفتار اجتماعی و سیاسی بود.

شادروان دکتر سحابی یک استاد برجسته زمین‌شناسی (Geology) بود که در کار تخصصی خود بسیار دقیق و کوشا عمل می‌کرد. علاقه و تخصص او فقط در قلمرو زمین‌شناسی نظری نبود. او سرتاسر خاک ایران زمین را زیر پا گذاشت و اطلاعات وسیعی را درباره وضعیت زمین شناختی ایران جمع‌آوری و شناخت دقیقی را پیدا کرد و به دانشجویان خود منتقل ساخت. اما علاقه دکتر سحابی به زمین‌شناسی تنها در حیطه «زمین‌شناسی خالص» محدود و منحصر نبود. زمین‌شناسی رابطه نزدیکی با سئوالات متعدد «زیست‌شناسی» دارد.

کره خاکی ما، پس از پیدایش، دچار تغییرات و تحولات فراوانی شده است. وضعیت کنونی محصول و انعکاس این تغییرات و تحولات تاریخی در طی میلیاردها سال می‌باشد. حیات از درون همین شرایط حاکم بر زمین برخاسته است. به این ترتیب یک پیوند و ارتباط نزدیک میان زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی وجود دارد. آثار بر جای مانده از موجودات زنده در طی ادوار مختلف زمین‌شناسی در لایه‌های زمین، لاجرم هر زمین‌شناس و دیرین‌شناسی را با زیست‌شناسی پیوند می‌دهد و او را با مقوله پیدایش حیات و تنوع و تحول و تکامل موجودات زنده آشنا و درگیر می‌سازد. اما علاقه دکتر سحابی به زیست‌شناسی و دیرین‌شناسی ابعادی فراتر از زیست‌شناسی خالص داشت و به قلمرو فلسفه زیست‌شناسی مربوط می‌شد.

علمای رشته‌های مختلف علمی در زمین‌شناسی، دیرین‌شناسی و زیست‌شناسی جهان، عموماً متأثر از اندیشه‌ها و باورهای خود، خواه باورهای دینی، اعم از یهودی، مسیحی یا مسلمان و خواه از جهان‌بینی‌های غیرتوحیدی، اعم از ماتریالیستی، مکانیسمی، ... ارگانیزمی و ... ، به نظریه‌پردازی پیرامون موضوعاتی اساسی نظیر پیدایش حیات، تکامل و تحول موجودات زنده ... پرداخته‌اند که حاصل آن «فلسفه زیست‌شناسی» Philosophy of Biology یا «فلسفه زیست‌شناختی» Biological Philosophy شده است.

در قلمرو فلسفه زیست‌شناسی، جهان‌بینی نظریه‌پردازان به شدت اثر گذار می‌باشد. در فلسفه زیست‌شناسی، هر یک از دانشمندان قرائت‌های مختلف خود را از دستاوردهای علمی در زیست‌شناسی خالص ارایه می‌دهند.

دکتر سحابی از جمله معدود دانشمندان ایرانی است که یا به نظریه‌پردازی در قلمرو فلسفه زیست‌شناسی پرداخته است یا از نظریات خاصی که در این بخش از زیست‌شناسی در سطح جهانی مطرح می‌باشد، حمایت نموده است.

به عنوان مثال، در پیدایش حیات و سیر تحول و یا تکامل آن، سه دیدگاه اساسی میان دانشمندان مطرح می‌باشد که عبارتند از: ویتالیسم (Vitalism)، مکانیسم (Mechanism) - اعم از مکانیست‌های کلاسیک یا نئو مکانیست‌ها - و ارگانیسم (Organicism).

مکتب ویتالیسم بر این باور است که یک نیروی حیاتی در درون همه موجودات زنده وجود دارد و به صورت یک عامل درونی اشکال حیاتی و توسعه آنها و همچنین هدایت کلیه فعالیت‌های موجود زنده را مهار می‌کند.

اما **مکتب مکانیسم** بر این باور تکیه می‌کند که کل، مجموعه‌ای از اجزاء است که به صورتی با هم ترکیب شده‌اند و یک نیرو یا انرژی درونی آنها را براساس برنامه تنظیم شده‌ای به حرکت وامی‌دارد. رفتارهای موجودات زنده علی‌الاصول مجموعه‌ای از فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی هستند و قوانین حاکم بر فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیکی بر «حیات» حاکم است و حیات را می‌توان با همین قوانین فیزیکی و شیمیایی تعریف کرد. بر این اساس با تجزیه یک کل به اجزا و بررسی و شناخت اجزا می‌توان کل را شناخت. این مکتب در واقع بر پایه نگرش کاهش‌گرا Reductionism قرار دارد. مکانیست‌ها مدعی هستند که موجودات زنده تفاوت زیادی با یک ماشین ندارند. البته نئو مکانیست‌ها Neomechanists نظیر اوپارین Oparine، زیست‌شناس معروف روسی، تغییرات و تبدیل‌هایی را در این مکتب ایجاد کرده‌اند. به عنوان مثال اوپارین با طرح «تضمن مقصود» Purpose iveness اصل همدفمندی در جهان و در فعل و انفعالات موجودات زنده، را می‌پذیرد.

مکتب ارگانیسم بر آن است که موجودات زنده را باید به صورت یک کل «کارکردی» نگاه کرد و تعریف نمود. موجود زنده را نمی‌توان با ابزارهای فیزیکی و شیمیایی به تنهایی شناخت و تعریف کرد. تجزیه کل به اجزاء و شناخت اجزاء، اطلاعات خوبی درباره عملکردهای موجود زنده به دست می‌دهد اما این اطلاعات تعریف کل نیست. زیست‌شناسی مولکولی، به خصوص ژنتیک مولکولی جدید اطلاعات فراوانی از طرز کار سلول به دست می‌دهد. اما با این اطلاعات نمی‌توان تمامی رفتارها و تغییرات موجود زنده را توضیح داد. در این مکتب، نگرش کاهش‌گرا Reductionism جای خود را نگرش کل‌گرا Wholistic داده است.

همه آنچه در بالا اشاره شد در مورد حیات و تعریف آن است که در مبحث زیست‌شناسی فلسفی مورد بحث و گفتگو می‌باشد.

در بحث‌های متعددی که با شادروان **دکتر سحابی** داشتم، او ضمن تایید بسیاری از مواضع مکتب ارگانیسم، به نظریه **ویتالیسم** اعتقاد داشت. او بر این باور بود که تغییر و تحول و تکامل نه در جوهر حیات، بلکه در اشکال مختلف آن صورت می‌گیرد. جوهر حیات ثابت و لایتغیر است و چون ثابت است می‌توان برای آن یک تعریف جامع و جهانشمول پیدا کرد. اگر نیروی حیاتی دچار دگرذیسی و تغییر و تحول گردد، امکان ندارد بتوان برای آن به یک تعریف عام رسید. برخی از ویتالیست‌ها، نیروی حیاتی و نقش راهبردی آن را در قلمرو موجودات زنده محدود نمی‌کنند. بلکه معتقد به وجود نیروی حیاتی هدایت‌کننده در ماده بی‌جان هم هستند و بر این باورند که، از همان لحظه آغاز، یعنی از همان لحظه «**انفجار بزرگ Big Bang**» نیروی حیاتی، در سیر تغییرات و تحولات حاضر و اثر گذار بوده است. انفجار بزرگ یک نظریه علمی در آغاز پیدایش هستی است.

اگر چه نظریه دیگری هم در دهه‌های اخیر مطرح گردیده است اما در حال حاضر نظریه «انفجار بزرگ»، هم چنان نظریه غالب می‌باشد. تا لحظه انفجار، در جهان هیچ نبود و سپس ناگهان با انفجاری بزرگ آن چه نبود، بود شد.

تا لحظه قبل از انفجار بزرگ حجم جهان برابر با صفر و چگالی یا وزن مخصوص آن برابر با بی‌نهایت برآورد شده است. از لحظه انفجار، آغاز پیدایش هستی، تا کنون، سه تحول بزرگ صورت گرفته است که عبارتند از: تحول اتمی Atomic Evolution یا تحول کیهانی Cosmic Evolution، تحول شیمیایی Chemical Evolution و تحول زیستی Biological Evolution.

تحول اتمی یا کیهانی از لحظه انفجار بزرگ آغاز گردید. تصور این که قبل از آن چه بود، غیر ممکن است. به زبان آلبرت اینشتین، زمان و مکان از هم جدایی‌ناپذیرند.

در انفجار بزرگ تنها ماده نبوده که «آفریده» شده، بلکه همراه با آن، زمان و مکان نیز آفریده شدند. اگر چه در ذهن ما انسان‌ها، تصور بی‌زمانی و بی‌مکانی غیرممکن است.

بعد از انفجار بزرگ، تغییرات سریعی در معیار زمانی چند هزارم ثانیه صورت گرفته است. جهان جدید، یک هزارم ثانیه بعد از انفجار بزرگ، توده‌ای از آتش، شوربایی متلاطم به صورت گوی جوشان از ذرات و اشعه و انرژی بود که در آن جفت‌های ذره یا پاد ذره را فوتون‌های پر انرژی ایجاد می‌کردند. یک دهم ثانیه بعد از انفجار بزرگ درجه حرارت به ۱۰ هزار میلیون درجه کلونین Kelvin کاهش پیدا کرد.^۱ در این مرحله آنچه بود جفت‌های الکترون - پوزیترون، نوترون - پاد نوترون‌های بی‌جرم و فوتون‌های سبک بودند. چهارده ثانیه بعد از انفجار بزرگ دمای جهان به سه هزار میلیون درجه کلونین کاهش پیدا کرد. هنگامی که درجه حرارت به هزار میلیون کلونین، یعنی ۷۰ برابر دمای کنونی خورشید کاهش پیدا کرد، فرایند گدازش (Fusion) آغاز گردید و هسته‌های هلیوم به وجود آمدند. چهار دقیقه بعد از انفجار بزرگ هیچ ذره نوترون آزادی بر جای نماند و سرانجام اتم‌های هیدروژن و هلیوم به ترتیب ۷۵ و ۲۵ درصد جرم جهان را تشکیل دادند. هفتصد هزار سال بعد از انفجار بزرگ، جهان در حال انبساط آنقدر سرد شد که درجه حرارت به ۵۰۰۰ درجه کلونین رسید و الکترون‌ها به هسته‌های هلیوم و هیدروژن پیوستند و اتم‌های جدیدی به وجود آمدند و تحول اتمی (Atomic Evolution) آغاز گردید، در این دوران بسیار طولانی، اتم‌های هیدروژن، کربن، ازت، اکسیژن و آهن به وجود آمدند. شاید چهار هزار میلیون سال قبل بود که زمین به آن اندازه آرام شده بود که در اثر فرایند تحول اتمی گدازش (Fusion) اتم‌های هیدروژن، تمامی عناصر شیمیایی، فلزات و شبه فلزات، به وجود آمده باشند.

فرایند تحول شیمیایی (Chemical Evolution) از این زمان به بعد، آغاز گردید.

در دوران تحول شیمیایی از ترکیب عناصر اولیه مواد شیمیایی مرکب نظیر $CH_4, CO_2, O_2, N_2, NH_2$ و بالاخره از ترکیب اکسیژن و هیدروژن آب به وجود آمد.

بدون پیدایش شرایط مناسب در روی زمین، بدون پیدایش عناصر شیمیایی طبیعی، فلزات و شبه فلزات و بدون پیدایش آب، حیات هرگز در روی زمین پدید نمی‌آمد.

با پیدایش آب در روی زمین و به علت تابش نور خورشید، تبخیر آب و ایجاد ابر و حرکت ابرها در مناطق مختلف زمین، بارش باران در سرتاسر زمین ممکن و میسر گردید. و اولین نشانه‌های حیات در روی کره زمین میلیاردها سال بعد از انفجار بزرگ ظاهر شد.

دکتر سحابی، انفجار بزرگ را کلمه‌ای از الله و مصداق این آیه کریمه دانست که وقتی خداوند آفرینش را اراده نماید می‌گوید: «کن : باش، فیکون: پس هست»

بارها در مباحثه‌های علمی با دکتر سحابی، وی از نقش آب در پیدایش و حفظ و ادامه حیات سخن می‌گفت و توصیه می‌کرد که در مطالعات و بررسی‌های علمی خود، به مسئله آب و حیات بپردازم. زیرا آب يك واسطه اساسی و ضروری برای حیات محسوب می‌شود.

(Water as a medium for life). این توجه خاص **دکتر سحابی**، علاوه بر آن که با انگیزه خالص علمی بوده است معطوف به آیات قرآنی هم بود. دکتر سحابی با قرآن انس داشت و آیات قرآن را با دقت علمی می‌خواند و درباره موضوعات آن فکر می‌کرد. در مورد نقش آب در حیات، آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد. آب به عنوان منشاء آفرینش تمامی موجودات معرفی شده است:

و الله خلق كل ذابیه من ماء - خداوند تمامی موجودات زنده را از آب آفریده است. (نور ۴۵)

در آیه دیگری با صراحت آمده است که پیدایش موجودات زنده بعد از شکل گرفتن آسمان‌ها و زمین و یا تحول از وضعیت بسته (چسبندگی) به باز (از هم جدایی) بوده است:

أولم یرالذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شیئی حی افلا یؤمنون - آیا انکار کنندگان نمی‌نگرند که آسمان‌ها و زمین (به هم) بسته (چسبیده) بودند، سپس ما آنها را (از هم) گشودیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوریم. پس چرا ایمان نمی‌آورند (انبیاء ۳۰)^۱

چگونه يك دانشمند زمین‌شناس، دیرین‌شناس و زیست‌شناس که از منظر علمی نقش آب در پیدایش حیات را فهم کرده است و با قرآن کریم مانوس، آشنا و معتقد است این آیات الهی را بخواند و از معنا و مفهوم آنها سرسری بگذرد.

با این توصیه و توجه منطقی علمی بود که در بررسی پیدایش حیات از خاک‌های رسی، به مسئله آب و ویژگی‌های منحصر به فرد ساختار مولکول آن پرداخته‌ام.^۱

بسیاری از علمای برجسته از میان زمین‌شناسان، زیست‌شناسان و دیرین‌شناسان با مطالعه و توجه دقیق به آن چه در طی میلیاردها سال بعد از انفجار بزرگ در هستی، و در زمین اتفاق افتاده است، به این باور رسیده‌اند که تغییر و تحول، در جهان ما **اولا** جهت‌دار یا هدایت شده و Directional است و **ثانیا** هدف‌دار و جهت‌دار است. **دکتر سحابی** نیز از زمره همین دانشمندان معتقد به هدف‌مندی و هدف‌داری در تحولات زیستی یا **تله‌اولوژی (Teleology)** محسوب می‌گردد.

نظرات نئومکانیست‌ها هم نظیر اوپارین، درباره تضمن مقصود، تنها در چارچوب اصل تله‌اولوژی قابل فهم و تفسیر است.^۱

اما دیدگاه دکتر سحابی در مورد هدفمندی جهان، تنها متأثر از دانش تخصصی او نبود. او به عنوان يك موحد و مانوس با قرآن آیات متعدد قرآن را درباره هدفمند بودن آفرینش و هستی و انسان و سایر موجودات زنده می‌خوانده و به دلیل احاطه به دانش عملی تخصصی‌اش، معانی عمیق این آیات را به خوبی درک می‌کرده است.

درك **دکتر سحابی** از این آیات قطعا به مراتب عمیق‌تر و زنده‌تر و اعجاب برانگیزتر از کسانی که فاقد این دانش علمی هستند، بوده است.

شاید ذکر يك نمونه در اینجا ضروري باشد. قرآن کریم در آیه ۲۰ از **سوره عنكبوت** می‌فرماید: **قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق - بگو در زمین بگردید و سپس بنگرید که خلقت چگونه آغاز شده است.**»

در جهان بینی توحیدی منبعث از قرآن کریم دو موضوع از هم تفکیک شده است. اول این که خالق هستی و حیات خداوند است که بر طبق برنامه و با هدفی معین آفریده است. دوم چگونگی پیدایش هستی و حیات است. به موجب آیه ۲۰ از سوره عنكبوت فهم این چگونگی به عهده خود انسان گذارده شده و راه آن را هم گردش در زمین و مطالعه جدی و علمی در درون زمین معرفی کرده است.

این نوع دعوت خداوند از بشر محدود به فهم چگونگی پیدایش حیات نمی‌باشد. در موارد بسیاری همین دعوت برای فهم چگونگی‌ها به عمل آمده است:

- اقلم ینظروا الی السماء فوهم کیف بنیناها و زیناها (ق - ۶)

- اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله و من شیئی (اعراف ۱۸۵)

در این آیه (اعراف ۱۸۵) به وضوح اعلام شده است که فهم ملك و ملکوت (ظاهر و باطن) جهان هستی، آسمان‌ها و زمین، هر آن چه را که خدا خلق کرده است در دسترس انسان می‌باشد و راه وصول به چنین دانشی، مشاهده و نظر کردن با آگاهی و بصیرت علمی به جهان بیرون است.

هدف اصلی و عمده تکاپوهای علمی دانشمندان، بدون ورود به موضوع خالق، به فهم چگونگی پیدایش حیات معطوف می‌باشد.

دانشمندان جهان برای یافتن پاسخ به سوال چگونگی پیدایش حیات، تحول و یا تکامل موجودات زنده همان روشی را که خداوند توصیه فرموده، اتخاذ کرده‌اند: یعنی از طریق پژوهش‌های علمی، یعنی گردش در زمین و مشاهده پدیده‌های حاضر و گذشته.

در زیست‌شناسی، نظریه «**منشا انواع داروین**» یکی از جنجالی‌ترین و پر سر و صداترین پاسخ‌ها به سوال چگونگی کیفیت خلقت انسان و موجودات زنده می‌باشد. بدون شك، از منظر علمی، **نظریه تبدیل انواع داروین** به تمام ابعاد و زوایای پرشش در مورد چگونگی آغاز حیات و تنوع موجودات زنده جواب قانع‌کننده نمی‌دهد. و آخرین جواب علمی که مانع و جامع باشد، نیست و يك نظریه علمی است. اما مطالعات و زحمات سالیان دراز داروین و استنتاجات او از مشاهدات فراوانش مناظر بدیع از حیات و زیبایی آفرینش را در برابر ما ترسیم می‌کند. **داروین** چگونه به این نظریه رسید؟ **داروین**

او به عنوان يك زیست‌شناس جوان در سال ۱۸۳۷، ابتدا به مدت ۵ سال با يك کشتي به دور دنیا سفر کرد و به طور مستمر و پیگیر، هر چه را که از موجودات زنده و یا بقایای حیوانات گذشته، از سنگواره‌ها و غیره بر سر راه خود می‌یافت، جمع‌آوری می‌کرد و به دقت آنها را واری و درباره آنها فکر می‌نمود. وي مشاهدات خود و تفکرات خود را، با وسواس علمي خاصی، یادداشت می‌کرد و پس از پایان سفر ۵ ساله‌اش، به مدت بیست سال به بررسی آن چه جمع‌آوری کرده بود و تدوین تفکرات و استنباطات خود پرداخت و سرانجام در سال ۱۸۹۵ کتاب پر جنجال خود را منتشر ساخت. زیست‌شناسان زمان، شتابزده آن را «**رمز همه اسرار**» خواندند، و **ارباب کلیسا** آن را کفر و الحاد و نفي آموزه‌های کتاب مقدس تلقی کردند و با آن به مبارزه پرداختند. متأسفانه بسیاری از متفکرین اسلامی، تحت تأثیر واکنش منفي علمای یهود و مسیحی، نظریه علمي داروین را مردود دانستند. در حالی که بسیاری از آنان، حتی به درستی نظریه داروین را فهم نکرده بودند.

دکتر سحابی با وسوسه و با موشکافی و دقت فراوان، آیات متعدد قرآن را در رابطه با تنوع اشکال حیات و تغییر انواع موجودات زنده و تکامل انسان مورد بررسی قرار داد و در نهایت، به عنوان يك استاد برجسته و يك موحد تمام عیار، با جرأت و جسارت و حق‌پذیری حاصل مطالعات خود را در مجموعه‌ای تحت عنوان «**خلقت انسان**» ارائه داد. این اثر که به کلی با موضع‌گیری ذهنی‌گرایانه علمای مسیحی و یهودی متفاوت بود، در میان علمای دینی ما با واکنش‌های مختلف و متفاوت و متضادی روبرو شد. مرحوم **علامه طباطبایی**، با آن به مخالفت برخاست^۱ و مکاتبات علمی با ارزشی میان این دو بزرگوار رد و بدل شد. برخی از علما و مدرسین نظرات دکتر سحابی را تایید کردند و خود نیز مستقلاً درباره «**تکامل در قرآن**» مطالبی نوشتند.^۱

دکتر سحابی، با توجه و عنایت خاصی از واژه **تکامل** به جای **تحول** به عنوان معادل واژه Evolution استفاده کرده است. **تحول**، به معنای تغییر وضع موجود از حالتی به حالتی، صرفاً معطوف به فرایند تغییر و دگرگونی در موجودات است. یعنی زیست‌شناسی خالص. در فارسی واژه‌های **تحول**، **تبدیل**، **تطور** معانی به هم نزدیکی دارند و دگرگونی، تغییر و تبدیل، از حالی به حالی از وضعی به وضع دیگر و ... افاده می‌کنند. اما معنای واژه **تکامل** از معنای این واژه‌ها متفاوت است و حرکت رو به کمال و کامل شدن را می‌رساند. در قلمرو علم زیست‌شناسی خالص از تحول موجودات زنده به همراه تغییرات کمی و کیفی در زمان و مکان به همان معنای مصطلح در زبان فارسی (یا عربی) بحث می‌شود. همان معنایی که در فرهنگ خارجی برای Biological Evolution مورد نظر است. «فرآیندی که در اثر يك سلسله تغییرات، یا مرادلی از تغییرات، سبب شده است هر موجود زنده‌ای، یا گروهی از موجودات زنده خصوصیات ساختاری (مورفولوژی Morphology) و فیزیولوژیکی ویژه‌ای را، که آنان را از سیر انواع موجودات متمایز می‌سازد پیدا کنند؛ فرآیندی که به موجب آن اقسام مختلف نباتات و حیوانات از انواع دیگری که قبلاً وجود داشته‌اند، نشأت گرفته و بر اثر تغییرات تدریجی ویژگی‌های متمایزی پیدا کرده‌اند. در این تعریف‌ها از واژه تحول (Evolution) تنها تغییر و تبدیل انواع، پیدایش انواع پیچیده‌تر از انواع ساده‌تر مطرح است که الزاماً تغییر به وضع بهتر یا کامل‌تر مورد نظر نیست. به کار گیری واژه **تکامل** به معنای رو به کمال رفتن و کامل شدن، برای فرایند تحول موجودات زنده تنها در صورت قبول

هدفداری در جهان و تبیین آن قابل طرح و توجه است. واژه **تکامل**، جهت‌دار بودن حرکت حیاتی (Directionality)، استکمال (Perfectibility)، کمال جویی هدفمند (Entelechy) و هدفداری یا غایت‌گرایی (Teleology) حرکت موجودات زنده و تحول زیستی و در نهایت غایت متعالی (Transcendent Finality) را افاده می‌نماید.

برخی از زیست‌شناسان حرکت حیاتی و پیدایش و تنوع موجودات زنده و فرایند تغییر و دگرگونی (Transformation) را تصادفی (Random) و بی‌معنا و بی‌هدف می‌دانند، اما در برابر زیست‌شناسان برجسته‌ای هم هستند که بر عکس این تغییرات را هدفمند و جهت‌دار می‌بینند که بر طبق برنامه و مطابق قانون‌مندی‌هایی که تضمین‌کننده استکمال حرکت حیاتی و سیورورت آن در جهت هدف تعیین شده باشد می‌دانند. به عنوان مثال، جورج گیلور سیمپسون (C.G.G.Simpson) که از مدافعین **نئوداروینیسم** بود، معتقد است که: «تکامل در همه جا یک جهت معینی را سیر می‌کند و برای خود دارای سیر و هدف و مقصدی است و این مقصد و غرض جزو خصایص حیات است»^۱.

حتی کسانی نظیر **ژاک موند**، از برندگان جایزه نوبل در ژنتیک مولکولی، یک اگنوستیک (لاادری) هدفمندی در مولکول‌های حیات یا تلئونومی (Teleonomy) را، یکی از مشخصات عمده سیستم‌های زنده می‌داند.^۱

اوپارین، که قبلاً به نظرش را درباره تضمین مقصود (Purposive ness) در تحول حیاتی اشاره کردم، بر این باور است که: یک نیروی عاقله (Rationalite) در تمام موجودات زنده وجود دارد که به رای‌العین در موقع مطالعه طبیعت جاندار و ... در تمام دنیای زنده از بالا تا پایین، حتی در ابتدایی‌ترین شکل حیات، فوراً به چشم می‌خورد، برای هر کالبد جاندار و وجودش ضروری است. اما در دنیای جمادات، آنجا که مسئله حیات مطرح نیست، اثری هم از قوه عاقله نمی‌توان یافت.^۱

هنگامی که دکتر سبحانی مسئله تکامل موجودات زنده و خلقت انسان را در سطح علمی و آکادمیک مطرح می‌ساخت اگر چه از موضع یک متخصص برجسته سخن می‌گفت، اما به عنوان یک موحد متعهد، دغدغه‌هایی را از جهت مغایرت یا عدم مغایرت این دستاورد انکارناپذیر علمی با آموزه‌های قرآنی از خود نشان می‌داد. در واقع در ابتدای امر او با نوعی تعارض روبرو شده بود. دکتر سبحانی، نظیر هر دانشمند مسلمان متعهدی هم قرآن را کلام خدا می‌دانست و هم طبیعت و هستی را کلمه‌ای از خدا و این که علی‌الاصول نباید تعارضی میان یافته‌های بشری از طبیعت و هستی با آن چه در قرآن آمده است وجود داشته باشد. **دکتر سبحانی** به عنوان یک دانشمند زمین‌شناس به دنبال فهم و کشف معانی کلمات خدا در طبیعت و هستی بود. نظریه تکامل موجودات زنده، محصول تکاپوی بشر در جهت شناخت چگونگی تنوع موجودات جهان هستی محسوب می‌باشد. در حالی که تمام شواهد و قراین، حاکی از تایید این نظریه علمی بوده است، چگونه می‌توان پذیرفت که این نظریه با آموزه‌های قرآنی در تضاد باشد. این دغدغه ذهنی، با دکتر سبحانی همراه بود تا سال ۱۳۴۳ در زندان قصر و در ماه مبارک رمضان. چنین نقل شده است که **آیت‌الله طالقانی** در آن سال و آن ماه بین دو نماز ظهر و عصر **خطبه اول نهج‌البلاغه** را، که درباره پیدایش آسمان و زمین و آفرینش آدم می‌باشد شرح و تفسیر می‌نمود. دکتر سبحانی که در گوشه‌ای در اتاق زندان به استماع سخنان ایشان مشغول بود، ناگهان فریاد زد، آنچه را که چهل سال دنبال آن بودم امروز یافتم و آن نظرات علمی و بیان خلقت انسان و ارتباط آن با آیات قرآن کریم بود.^۱

از آنجا که اساس علم بر «قانون‌مند بودن جهان هستی و ثابت و لایتغیر بودن این قوانین» بنا نهاده شده است. پژوهش علمی یعنی کشف این قوانین و تعمیم یا کاربردی کردن آنها. از آنجا که این نگرش علمی به جهان، کمترین تعارضی با آموزه‌های قرآنی، مبنی بر قانونمند بودن جهان و ثابت بودن و عدم تغییر و تبدیل این قوانین (سنت‌های الهی) ندارد، متفکرین مسلمان، برخلاف بسیاری از متفکرین و دانشمندان مسیحی، مشکل فکری یا ذهنی با دستاوردهای علمی و باورهای دینی ندارند. مسلمانان، خود از پایه‌گذاران علوم بنیادی در جهان علم بوده‌اند. در عصر حاضر، اگر چه مسلمانان از قافله علم عقب مانده‌اند اما دانشمندان مسلمان فراوانی در قلمرو علوم فعال هستند و یک نوع همکنشی طبیعی میان دین و علم را پیگیری می‌نمایند.

البته این همکنشی میان دین و علم به خصوص در میان مسلمانان پدیده جدید و تازه‌ای نیست. در آیات متعدد قرآن کریم، موضوعاتی چون آفرینش آسمان‌ها و زمین، حرکت خورشید و ماه و ستارگان، چرخه‌های مختلف حیاتی، تغییر و تحول در موجودات زنده. به صورت‌های مختلف و یا پدیدارها یا فنون‌های طبیعی عنوان شده‌اند، که برخی از آنها نه فقط برای مردم عرب زمان نزول قرآن قابل فهم نبود بلکه دانش بشری هم معانی آنها را نمی‌فهمید و مصادیق خارجی آنها را فهم نمی‌کرد. معنا و مصداق برخی از این واژه حتی هنوز هم برای مسلمان‌ها روشن نیست.^۱ دانشمندان مسلمان با استفاده از دانش علمی در هر دوره‌ای سعی کرده‌اند که معانی و مصادیق این آیات و واژه‌ها را پیدا کنند. این امر موجب تولید آثاری در فرهنگ و تمدن اسلامی از همکنشی میان دین و علم شده است. از آنجا که دانش بشری، به طور مستمر در تغییر و تحول می‌باشد، طبیعی است که این همکنشی در هر زمان شکل خاص و جدیدی به خود گرفته و می‌گیرد. اما در هر حال این همکنشی یک پدیده بهداشتی، سالم و اجتناب‌ناپذیر است.

در عصر جدید روشنفکران دینی، به تناسب تخصص‌های علمی خود، به ارزیابی دستاوردهای دانش بشری و رابطه آن با آیات قرآن پرداخته‌اند. در جنبش روشنفکری ایران، **مهندس بازرگان** و **دکتر سحابی**، از پیشگامان همکنشی میان دین و علم محسوب می‌شوند^۱ و **دکتر سحابی** با طرح صریح و روشن تکامل و خلقت انسان، **هدمندی در جهان خلقت**، گامی بزرگ برداشته است. روحش شاد که سرفراز زیست و سرفراز به دیدار حق شتافت.

یادداشت‌ها و مآخذ:

۱. معیار کلوین، در فیزیک عبارت است از انداز مگیری حرارت بر حسب صفر مطلق، که برابر ۲۷۳/۱۸- درجه سانتی‌گراد است.

۲. **رتق و فتق** در این آیه دو واژه کلیدی مهم برای فهم موضوع می‌باشند رتق به معنای ضمیمه کردن و به هم چسبانیدن دو چیز است چه این که در اصل خلقت به هم چسبانیده باشند و چه آن را با صنعت و عمل به هم چسبانند. (مفردات راغب) **رتق** مقابل واژه **فتق** به معنای جداسازی دو چیز متصل و چسبیده به هم می‌باشد. پس از انفجار بزرگ و پیدایش هستی، میلیاردها سال آسمان‌ها و زمین به هم چسبیده و یک واحد را تشکیل داده بودند. جدایی آنها از یکدیگر میلیاردها سال، در مراحل بعدی پس از انفجار بزرگ و پیدایش هستی، میلیاردها سال صورت گرفته است. پیدایش آب، بعد از جدایی زمین از آسمان‌ها اتفاق افتاده است.

۳. **یزدی**، **ابراهیم** - خاک‌های رسی و پیدایش حیات - انتشارات قلم ۱۳۷۹

۴. **اوپارین. آی. ای.** «حیات، طبیعت، منشاء تکامل آن» ترجمه هاشم بنی‌طرفی، چاپ ۶، شرکت سهامی کتاب‌های

جیبی ۱۳۵۸

۵. **طباطبایی**، **سید محمد حسین** - المیزان

۶. مشکینی اردبیلی، آیت‌الله علی. «تکامل در قرآن» دفتر نشر فرهنگ اسلام (ب.ت) این جزوه که قبل از انقلاب انتشار یافته بود، بعد از انقلاب جمع‌آوری شد. مولف محترم، مقالات علیه تکامل نوشت و دکتر سبحانی را به خاطر کتاب خلقت انسان مورد حمله قرار داد.

۷. سیمسون. ج.گ. «پیدایش و تکامل موجودات» ترجمه اسماعیل شایگان. انتشارات امیرکبیر چاپ ۱۳۵۷
۱. Monod, J. (1972) Chance and Necessity, London: Funtana

۹. ر.ک. به شماره ۴

۱۰. بسته‌نگار، محمد، «خلقت انسان و تکامل موجودات زنده از نظر دکتر سبحانی» آفتاب ۱۳۸۲/۱/۲۱
۱۱. یزدی، ابراهیم، «خطی در دریا - تاملی در مفهوم و مصداق دو پدیده قرآنی مرج البحرين و جوار المنشآت» - انتشارات قلم ۱۳۷۹
۱۲. بازرگان، مهدی: «باد و باران در قرآن» شرکت پیشتاز ۱۳۵۳

کاهش تشنجات سیاسی و

تغییر در منطق دیپلماسی خارجی

مصاحبه آقای نخعی روزنامه نوروژ ۱۳۸۱/۲/۹، که در اردیبهشت ماه ۸۲ مجدداً در یاس نو چاپ شده بود.

دکتر ابراهیم یزدی را آخرین بار قبل از خروج از ایران در مراسم سالگرد مرحوم داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری دیده بودم و پس از آن تنها از طریق تلفن با او تماس داشتم. روزی که به ایران بازگشت اگر چه نسبت به عکس‌های اینترنتی که از او دیده بودم بهتر می‌نمود اما به طور محسوس شگسته به نظر می‌رسید. روزی که برای گفت‌وگو با او به منزلش رفتم با جمعی از دوستانش مشغول صرف ناهار بود. یزدی هم اینک دبیرکل نهضت آزادی ایران است.

■ لحظه‌ای که وارد تهران شدید، چه احساسی داشتید؟

● احساس آرامش و رضایت زیادی داشتم. مانند آن کسی که عاشق است و به آنچه که دوست دارد رسیده است، من با تمام وجود به این مردم عشق می‌ورزم.

نبودن من در ایران برایم خیلی سخت بود. مثل یک ماهی که بیرون از آب باشد. اما ابراز محبتی که جمع کثیری از دوستان و علاقه‌مندان با تجمع خودشان در فرودگاه ابراز داشتند برای من بسیار غیرمترقبه بود.

■ روزی که از کشور خارج شدید، گمان می‌کردید به صورت گسترده و وسیع نیروهای ملی - مذهبی را بازداشت کنند؟

● خیر. من در شرایطی که از ایران رفتم برای یک سفر یک ماهه بود به مناسبت سالروز گروگانگیری در ایران از ماه‌ها قبل چهار دانشگاه آمریکایی از من دعوت کرده بودند که به آمریکا بروم و برای آنها سخنرانی کنم که چه علل و اسبابی موجب ناراحتی مردم ایران از آمریکا است و چرا ایرانی‌ها نسبت به عملکرد سیاست خارجی آمریکا در ایران این قدر معترض هستند. در واقع مایل بودند ریشه‌های گروگانگیری را از زبان من بشنوند. من بعد از انجام این سخنرانی‌ها وقتی

برای يك آزمایش پزشکی به بیمارستان مراجعه کردم معلوم شد به يك بیماری سخت دچار شده‌ام و مجبورم برای معالجه بمانم. اما هرگز فکر نمی‌کردم که در غیاب من چنین تهاجمی به نیروهای ملی - مذهبی به خصوص نهضت آزادی ایران بشود.

■ خبر بازداشت نیروهای ملی - مذهبی را چطور شنیدید؟

● می‌دانید که این نیروها را در دو نوبت گرفتند. يك گروه را در اسفند ماه ۷۹ و گروه دیگر را در فروردین ماه. در هر دو مورد من در بیمارستان تحت درمان بودم و هر روز، روزی پنج ساعت برای تزریق تدریجی مواد شیمیایی به بدنم و شیمی‌درمانی زیر دستگاه می‌رفتم.

می‌دانید که شیمی‌درمانی کل سیستم زیستی انسان را بر هم می‌زند. برای آن که بدن بتواند این داروها را تحمل کند، داروهای جانبی دیگری تزریق می‌کنند و مجموعه این داروها انسان را شدیداً افسرده می‌کند. در چنین شرایطی شنیدن خبر بازداشت دوستان بسیار خوبم که برخی از آنها را از پنجاه سال قبل می‌شناختم، بسیار دشوار بود. من طی فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان در دهه بیست، در نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و بعد از آن در تمام فراز و نشیب‌های پنجاه ساله با بعضی از این افراد بوده‌ام و کوچکترین شك و تردیدی نسبت به صداقت، درستی و خیرخواهی آنها برای ملت و کشورم ندارم. بنابراین شنیدن خبر دستگیری آنها ناراحت‌کننده بود و با خودم می‌گفتم چرا در کنار این برادرانم نیستم و این سوال مدام در ذهن من مطرح بود که مشیت الهی چیست که من باید در اینجا بیمار شوم و تحت درمان قرار گیرم و دوستانم تحت آن شرایط باشند. دوست داشتم هر چه سریعتر علی‌رغم بیماری به کشور، بازگردم. اما بسیاری از دوستان خوب از ایران به من توصیه کردند که به هیچ وجه درمانم را ناتمام نگذارم و من براساس این توصیه آنجا ماندم.

■ آیا هیچ گاه تلاش کردید از طریق مجامع بین‌المللی و یا دوستان و آشنایانی که به واسطه موقعیت خودتان در خارج از کشور داشتید برای آزادی دوستانتان تلاش کنید؟

● خانواده زندانیان سیاسی طی نامه‌هایی به مجامع بین‌المللی از آنها استمداد می‌کردند و طبیعی است که سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر از من نظر بخواهند، باز هم طبیعی بود که من آنچه را که می‌دانستم و خلاف‌هایی که در مورد تخلف از قانون اساسی وجود داشت را در حد توانایی‌های خودم گوشزد کنم.

■ پس مجامع بین‌المللی در آنجا در ارتباط با این مسئله از شما پرسش‌ها می‌کردند؟

● بله، سازمان حقوق بشر

■ آیا به واسطه این که به هر حال شما يك چهره سیاسی شناخته شده در داخل ایران هستید، هیچ گاه در خارج از کشور مقامات آمریکایی با شما ملاقاتی داشتند یا خیر؟

● من با هیچ يك از مقامات آمریکایی ملاقات نداشتم اما در دانشگاه‌ها سخنرانی کردم و از جمله در موسسه خاورمیانه که يك موسسه کاملاً شناخته شده است و مواضع‌اش هم به نفع مردم خاورمیانه است و از جنبش فلسطین حمایت می‌کند.

مثلا بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر در آنجا يك سخنراني تحت عنوان «روابط ايران و آمريكا بعد از سپتامبر» داشتم.

■ مي‌خواهم تا از اين بحث خارج نشده‌ايم، نظر خودتان را در مورد اطلاعاتي كه دادگاه انقلاب در خصوص شما صادر كرد بگويد؟

● اين را پاسخ مي‌دهم اما در پيرامون سوال قبلي‌تان من حتي در اسفند ماه گذشته كه شوراي روابط ايران و آمريكا در واشنگتن مراسم نروزي را برنامه‌ريزي کرده بود و سميناري را هم گذاشتند كه از هيات نمايندگي ايران در سازمان ملل متحد هم در آن برنامه شركت داشتند و از من هم براي سخنراني دعوت کرده بودند، من به دليل حضور چند سناتور آمريكايي در آن برنامه، از رفتن به آنجا امتناع كردم.

و اين را با صراحت مي‌گويم كه حاضر نشدم با هيچ يك از مقامات آمريكايي در خصوص اين مسائل ملاقات يا گفت و گو كنم و حتي سخني بگويم. سوال بعدي‌تان در مورد چه بود.

■ در مورد دادگاه انقلاب و بيانيه‌اي كه در خصوص شما صادر کرده و اتهاماتي كه به شما وارد شده بود كه پاسخ نداديد؟

● من نسبت به مفاد آن بيانيه در همان موقع پاسخ گفتم و به رئيس دادگاه انقلاب، رئيس قوه قضاييه، رئيس كميسيون اصل نود و رئيس جمهور آقاي خاتمي در اين مورد نامه نوشتم و نسبت به مفاد بيانيه دادگاه انقلاب پاسخ گفتم و الان لزومي نمي‌بينم كه دوباره آنها را در اينجا تكرر كنم. از اين كه دادگاه انقلاب چه تصميمي در مورد من گرفته هم اطلاعي ندارم.

■ آيا به نظر شما دستگاه قضايي در برخورد با نيروهاي ملي - مذهبي دستاوردي داشته است؟

● اجازه بفرماييد خود قوه قضاييه نتيجه كارش را ارزيابي كند. من در اينجا مميز قوه قضاييه نيستم و تنها چيزي كه مي‌توانم بگويم اين است كه از آزادي دوستان نهضت آزادي و ساير نيروهاي ملي - مذهبي بسيار خوشحالم و با هر انگيزه و دليلي كه اينها را آزاد کرده باشند، من استقبال مي‌كنم و خوشامد مي‌گويم و همان طور كه در بيانيه بازگشتم به كشور اشاره كردم اميدوارم كه آزادي اين دوستان و جو خوبي كه به وجود آمده به خصوص بعد از درگذشت مرحوم دكتور سحابي و واكنشي كه عموم مسئولان كشور در مورد دكتور سحابي ابراز كردند با آزادي تمام زندانيان سياسي ادامه يابد و كامل شود.

■ آيا پس از اتفاقات اخير، نگاه شما خوشبينانه شده است؟

● نه. در واقع من علایمي از خردگرایی می‌بینم.

■ آيا از نظر شما ممكن است آن چه كه به عنوان خردگرایی از آن ياد كرديد، به خاطر بروز تهديدات روز افزون خارجي باشد؟

● به هر دليلي مي‌تواند باشد و من در مقامي نيستم كه نيت افراد را مورد سوال قرار دهم. جامعه دموكراتيک جامعه‌اي نيست كه در آن نيت افراد مورد سوال قرار گيرد. افراد با چه نيتي كار خير

می‌کنند تشخیص آن به عهده خدا است. اما نتایج اعمال افراد چیزی است که ما باید به آن توجه کنیم. آیا به دلیلی فشارهای خارجی است، آیا به دلیل بی‌حاصل بودن این نوع رفتارها است و آیا به دلیل هزینه بالایی است که پرداخت کرده‌اند، بدون این که درآمدي داشته باشد، همه اینها می‌تواند باشد اما برای من مهمترین مطلب این است که اینها را آزاد کردند. تنش‌های سیاسی کاهش یافته و هر کسی که به جنبش اصلاح‌طلبی علاقمند باشد باید به چنین وضعیت خوشامد بگوید.

اگر به فشارهای درونی پاسخ گفته‌اند کار بسیار خوبی کرده‌اند و از این نظر برای من فرق نمی‌کند. تنها چیزی که من می‌توانم بگویم این است که امیدوار باشیم و تلاش کنیم برای این که این جو ادامه پیدا کند و بقیه زندانیان سیاسی هم آزاد شوند و ما هم به سمتی برویم که کلیه گروه‌های سیاسی با حفظ مواضع اصولی خود، بتوانند روابط مدنی با هم داشته باشند.

■ چه طور شما به عنوان يك چهره ملي در چگونگی و راه‌های به دست آوردن اصلاحات یا آزادي فرقي نمی‌بینید آزادي به واسطه فشار از بیرون باشد یا آزادي که به واسطه همگرایی و تامل از داخل باشد؟

● تجربه تمام جوامعی که امروزه توانسته‌اند به درجاتی از مردم‌گرایی برسند همین است اگر کسی بیمارستانی می‌سازد در منطق دینی این عمل او را در پیشگاه خدا هنگامی پذیرفته می‌شود که با نیت خیر و صدقه باشد اما در منطق اجتماعی ما می‌گوییم شما بسیار کار خوبی کردید این بیمارستان را احداث کردید. شاید اگر بخواید این بیمارستان را به نام خودش بگذارد در فرهنگ ما چندان خوشایند نباشد و فکر کنیم او خود محور است. اما در يك جامعه مدنی غرض این است که «این بیمارستان ساخته شود حالا اگر شما مایلید به نام خودتان هم بکنید.»

اساس این است که ما به يك نقطه تحول کمی و کیفی برسیم و تعریف آن نقطه این است که به نقطه‌ای برسیم که همه بتوانیم آزادانه با هم حرف بزنیم. همدیگر را تحمل کنیم. گفتمان مدنی داشته باشیم. من معتقدم که هیچ يك از نیروهای فعال جامعه کنونی ما نه می‌توانند و نه باید همدیگر را دفع کنند و از بین ببرند. طبیعت يك جامعه انسانی تکثر است طبیعت جامعه ایرانی در حال انتقال تاریخی تنوع است ما باید درجات بسیار بالایی از تساهل و تسامح و سازگاری را در خودمان به وجود آوریم و با هم زندگی کنیم. من معتقدم محافظه‌کاران نقش بسیاری مثبتی می‌توانند در تحولات اجتماعی ما بازی کنند. جنبش اصلاح‌طلبی نه می‌تواند و نه باید دنبال حذف محافظه‌کاران باشد همچنان که محافظه‌کاران نمی‌توانند. تجربه چهار پنج سال گذشته هم نشان داده که نمی‌توانند اصلاح‌طلبان را حذف کنند چه اصلاح‌طلبان درون حاکمیت و چه بیرون حاکمیت را. حتی يك گروه سیاسی مثل نهضت را هم نمی‌توانند با حذف نظامی و حذف اجباری و زوری حذف کنند.

ایرادی که ما به محافظه‌کاران می‌گیریم این نیست که شما چرا محافظه‌کارید بلکه باید بگوییم چرا به شیوه‌های خشونت متوسل می‌شوید. من معتقدم اگر محافظه‌کاران خردگرا جای محافظه‌کاران خردگریز را بگیرند و پایگاه‌های قدرت در دستشان قرار گیرد حتی پایگاه اجتماعی محافظه‌کاران بالاتر خواهد رفت و این که طبیعت جامعه در حال انطباق حفظ سنت‌ها است.

■ پس شما اعتقاد دارید که این دستاوردها را با تعاملات داخلی باید به دست آورد؟

● بله. همه کشور همه نیروهای فعال سیاسی از مجموعه طیف‌ها چه جناح راست، چه محافظه‌کار و چه اصلاح‌طلب همه نیروها در يك فرايند دموکراسي بايد به جايي برسند که دست از تخریب همدیگر بردارند. در يك جامعه مدني هر کسي مي‌تواند با حفظ مواضع اصولي خود اما از طريق رعايت مقررات يك بازي مدني در مسابقه شرکت کند. اگر جامعه سياسي به اين نقطه برسد، نقطه عطفی در توسعه سياسي خواهد بود.

■ برمي‌گردم به حوادث ۱۱ سپتامبر که شما در آمریکا بودید بازتاب اين حوادث را چطور دیدید به خصوص در رابطه با کشورمان؟

● واقعه ۱۱ سپتامبر در آمریکا يك نقطه بسيار مهم و تعيين کننده هم در آمریکا هم در سياست خارجي آمریکا منظور مي‌شد بعد از حمله ژاپن و حملات پرل‌هاربر در دسامبر ۱۹۴۸ اين براي اولين بار بود يك تهاجم خارجي به آمریکا در داخل سرزمين اصلي صورت گرفته بود و همه مردم آمریکا و دولت شوکه شده بودند همه شوکه شده بودند که سيستم چقدر آسیب‌پذير است. بنابراین اين امر به دنبال خود پیامدهاي سياسي گسترده‌اي را در جامعه آمريکايي به همراه آورد و در مناسبات اجتماعي نيز نوع تازه‌اي از آگاهی سياسي در بين مردم آمریکا ايجاد کرد. ضرورت توجه به مسائل سياسي و طرح اين سوال اساسي که چرا آمريکايي‌ها اين قدر مورد نفرت مردم دنيا هستند. از آنجايي که حمله کنندگان مدعي بودند آن جمله را به خاطر دين انجام داده‌اند يك بحث بسيار جدي مطرح شد که رابطه تروريسم با اسلام چیست؟ آیا اين ادعاي گروه بن‌لادن که وظيفه ديني‌شان را انجام مي‌دهند اين جهاد است درست است يا نه؟ در مقابله با اين و در پاسخ به چنين مسائلي جالب‌ترين نکته اين بود که يك نوع اشتراك نظر بين همه گروه‌هاي اسلامي وجود داشت چه گروه‌هاي اسلامي متعلق به اهل سنت و چه متعلق به اهل تشيع تقريباً همه به اجتماع اتخاذ اين نوع شيوه‌ها را براي مبارزه سياسي تقبيح کردند.

■ آن زمان که شما در آمریکا بودید، بعد از اين حادثه ايراني‌ها به طور خودجوش و بدون دعوت در ميدان محسني جمع شدند و به خاطر قربانيان اين حادثه شمع روشن کردند. بازتاب اين خبر در آنجا چگونه بود؟

● من هنوز بخش دوم سوال قبلي شما را پاسخ نداده‌ام. که واقعه ۱۱ سپتامبر در سياست خارجي آمریکا يك تغيير اساسي را موجب شد يکي از محورهاي اين تغيير ايران بود. بعد از جريان حادثه همان طور که شما اشاره کردید به طور خودجوش در ايران واکنش‌هاي جالبی پديدار شد از جمله اين که مردم به طور خودجوش به خيابان‌ها آمدند و براي قربانيان حادثه شمع روشن کردند. در مسابقه فوتبال در ورزشگاه آزادي به ابتکار تيم ايران يك دقيقه سکوت اعلام شد. همه اين‌ها در آمریکا منعکس شد در عين حال مطرح شد که دفتر يادبودي را که بخش حافظت منافع آمریکا در سفارت سوئيس گذاشته شده بود، هم مردم عادي و جوان‌ها و هم نماينده‌اي از طرف مجلس شوراي اسلامي به نيابت از طرف مجلس آن را امضاء کرده‌اند. شهردار تهران براي شهردار نيويورک پيام تسليت فرستاد. رئيس جمهور ايران پيام همدردی فرستاد همه اين‌ها جو بسيار مساعدی را به نفع ايران در افکار عمومي مردم آمریکا به وجود آورد. ايران بنا به دلایلي که متاثر از منافع امنيت ملي بود مرزهاي ايران و افغانستان را بست که يك عمل بسيار مثبت بود.

■ آیا این مسائل نشان دهنده این نیست که آن نفرتی که شما از آن به عنوان نفرت مردم ایران از آمریکا نام بردید، واقعا در ایرانی‌ها دیده نمی‌شود؟

● نه، من این را قبول ندارم. ایرانیان در عین حالی که در مورد قربانیان حادثه ۱۱ سپتامبر با مردم آمریکا ابراز همدردی کردند اما در عین حال نسبت به دخالت‌های دولت آمریکا در امور داخلی ایران حساس هستند.

■ حرکتهای خودجوش مردمی در ایران چه توجیهی داشت؟

● وقتی که بوش ایران را همراه با عراق و کره شمالی جز محور اهریمنی خطاب کرد، ایرانی‌ها همه ناراحت شدند. نه فقط ایرانی‌هایی که وابسته به گروه‌های سیاسی هستند، بلکه ایرانیانی که هیچ نوع وابستگی سیاسی به هیچ گروهی هم نداشتند از این که رئیس جمهور آمریکا ایران را در کنار کره شمالی و عراق چنین خطاب کرده متاثر و ناراحت بودند.

■ ظاهرا بین دولت و مردم تفکیکی هم انجام شد؟

● بله. حالا به آنجا هم می‌رسم ولی همه این نگرانی و ناراحتی را داشتند که چرا باید بوش این چنین لفظی را در مورد ایران به کار ببرد. نه فقط ایرانی‌ها، بلکه حتی آمریکایی‌ها و صاحب‌نظرانی که در آمریکا وقایع ایران و آمریکا را پیگیری می‌کنند نسبت به موضع بوش به شدت انتقاد کردند. یک بحث بسیار گسترده‌ای در یکی از سایت‌های آمریکا باز شد افراد زیادی حرف بوش را مورد نقد قرار دادند. نقادی‌های بسیار گسترده‌ای از سخنان بوش شد. یکی از محورهای انتقادی این بود که حرف بوش در تفکیک بین نهادهای انتخابی و نهادهای انتصابی به ضرر جنبش اصلاح‌طلبی در ایران است و موجب تقویت مواضع محافظه‌کاران در ایران خواهد شد.

■ سوال بعدی‌ام در مورد مهمترین مساله‌ای است که بعد از ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد. یعنی مساله اعراب و اسرائیل یا همان بحث فلسطین می‌خواهم دیدگاه شما را در مورد مساله خاورمیانه بدانم. به خصوص موضوع صلح بین فلسطین و اسرائیل؟

● من با آن چیزهایی که فلسطینی‌ها می‌خواهند موافقم، تمام گروه‌های فلسطینی حتی حماس پذیرفته که در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ عمل شود. این قطعنامه براساس یک منطق سیاسی است: دادن زمین در برابر صلح. یعنی اسرائیل از تمام منطقه‌ای که در جنگ سال ۶۷ اشغال کرده بیرون برود و در برابر آن اعراب با اسرائیل صلح کنند و یک دولت مستقل فلسطینی در آن منطقه به وجود آید. البته اعراب در ابتدا قطعنامه ۲۴۲ را نپذیرفتند و هیچ کدام عمل نکردند. اما کم‌کم به این جمع‌بندی رسیدند که باید عمل کنند. پیشنهاد امیر عبدالله برای حل مسئله فلسطین و اسرائیل در همین چارچوب بوده است.

با شدت گرفتن حملات انتحاری فلسطینی‌ها بوده است. رسانه‌های گروهی آمریکا فلسطینی‌ها و «حماس» را متهم کردند که می‌خواهند کل اسرائیل را از بین ببرند نه فقط پس گرفتن سرزمین‌های اشغالی در جنگ هفت روزه در سال ۱۹۶۷. در واکنش به این اتهام بود که سخنگوی حماس در یک مصاحبه این موضوع را تکذیب کرد و گفت ما می‌خواهیم به اشغال ۳۷ ساله سرزمین‌مان پایان دهیم که اشاره‌ای بود به سرزمین‌هایی که در سال ۶۷ اشغال شده است. من این را سیاست عاقلانه و عملی

می‌بینم و از این موضوع دفاع می‌کنم که دولت اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی که بعد از جنگ ۶۷ به دست آورده، بیرون برود و در نوار غزه و سواحل غربی رودخانه اردن يك دولت مستقل فلسطینی به وجود بیاید که پایتخت آن در بخشی از بیت‌المقدس باشد؛ آوارگان فلسطینی حق داشته باشند برگردند یا نسبت به آنچه که از دست داده‌اند تامین خسارت شود؛ شهرک‌نشین‌های یهودی در فلسطین اشغالی برچیده شوند. یکی از بهانه‌های جنگ و درگیری در فلسطین اشغالی همین شهرک‌های یهودی نشین است یکی هم مسئله پایتخت دولت فلسطین آینده است که در بخشی از بیت‌المقدس شرقی است.

■ دیدگاه شما در خصوص انجام عملیات‌های استشهادی در فلسطین چیست؟

● از هنگامی که شارون گفت ما در جنگ با فلسطین هستیم و به خودش اجازه می‌دهد که شهرهای بی‌دفاع فلسطینی و مردم عادی را بمباران کند، طبیعی است که مردم فلسطین به خودش حق می‌دهند با هر نوع عملیاتی با این دشمن بکنند.

■ حتی اگر زنان و کودکان اسرائیلی باشند؟

● نه. من با این موافق نیستم. من عملیاتی را که منجر به از بین رفتن شهروندان غیرنظامی باشد چه فلسطینی، چه اسرائیلی محکوم می‌کنم و آن را مخالف اهداف فلسطین می‌دانم.

■ مگر زنان و کودکان فلسطینی در عملیات‌های اسرائیلی‌ها کشته نمی‌شوند؟

● من معتقدم اگر فلسطینی‌ها عملیات انتحاری را به شهرک‌های یهودی نشین محدود کنند بازتاب سیاسی آن به مراتب بیشتر خواهد بود. برای این که در آنجا يك نکته خیلی مهم وجود دارد که از نظر تبلیغات سیاسی خیلی مهم است. عملیات نظامی است اما بازتاب سیاسی دارد و وقتی شما به تل‌آویو حمله می‌کنید، بازتاب سیاسی دارد و وقتی به شهرکی یهودی‌نشین در رام‌الله حمله می‌کنید، معنای دیگر دارد. این‌ها مسائلی است که جدّاً قابل بحث است. اما کشتن مردم غیرنظامی زن و مرد و بچه به صرف این که اسرائیلی هستند و یا فلسطینی، با هیچ منطقی قابل قبول نیست.

■ درباره حملات آمریکا و خطرات حمله آمریکا به ایران و تهدیداتی که علیه ایران انجام داده چه نظری دارید؟ آیا آن را جدی می‌بینید؟

● من این تهدیدها را جدی می‌دانم و معتقدم که آمریکا و اسرائیل به این نیاز دارند که دوباره صفحه تازه‌ای در خاورمیانه باز کنند. این صفحه در ابتدا عراق انتخاب شده بود. حمله به عراق یا اقدام نظامی در عراق جدی بود و حتی درباره آن بحث می‌کردند، اما تقریباً همه کشورهای عربی نسبت به آن واکنش منفی نشان دادند و هیچ کشور عربی حاضر نشد در این زمینه عمل آمریکا را تایید کند. بلکه برعکس همه دولت آمریکا را از آن برحذر داشتند و شاید از چهار هفته پیش از زمانی که دیک‌چنی به خاورمیانه آمد و دست خالی برگشت، همه توجهات به ایران است.

■ یعنی صرفاً به خاطر مخالفت اعراب با حمله آمریکا به عراق، ممکن است به ایران حمله کند؟

● آمریکا برنامه حمله نظامی به ایران ندارد، اما به حادثه آفرینی جدید برای انصراف افکار عمومی جهان از فلسطین نیاز دارد. این توجه به ایران به چند دلیل است. یکی این که ایرانی‌ها، چه آنهایی که در دولت هستند، چه آنهایی که بیرون از دولت هستند، چه اصلاح‌طلبانند و چه محافظه‌کار توجه و

علاقه بسیار عمیقی نسبت به مردم فلسطین دارند. ایرانی‌ها از جنبش فلسطین حمایت می‌کنند این حمایت از جهات مختلف با ارزش و موثر است. بنابراین اسرائیل یک برنامه جدی در مقابله با ایران دارد. اسرائیل یکی از موانع عمده و اصلی بهبود روابط ایران و آمریکا است. هر زمان ایران و آمریکا خواستند به هم نزدیک شوند این گروه‌های فشار اسرائیلی بودند که آن را به هم زدند. الان هم با توجه به به بن‌بست رسیدن راه‌حل نظامی در فلسطین، شارون هم با بن‌بست بزرگی رو به رو شده است. حتی افراطی‌ترین صهیونیست‌ها هم معتقدند که شارون هم در جبهه نظامی و هم در جبهه سیاسی باخته است. شارون آخرین تیر ترکش محافظه‌کاران و افراطی‌های صهیونیست اسرائیلی برای از بین بردن تمام امکانات صلح بود، که حالا شکست خورده است. فلسطینی‌ها الان از نظر نظامی در موضع ضعف هستند و شکست خورده‌اند اما از نظر سیاسی پیروز شده‌اند و هیچ زمانی عرفات به اندازه الان در بین اعراب محبوبیت نداشته است.

روابط آمریکا و اسرائیل دچار بحران تازه‌ای شده است و رئیس‌جمهور آمریکا، مقتدرترین دولت جهان، به شارون می‌گوید که ارتش خودت را از فلسطین بیرون بکش و خود آمریکایی‌ها مبتکر و پیشگام شده‌اند که شورای امنیت قطعنامه صادر کند که اسرائیل نیروهایش را از سرزمین‌های اشغالی بیرون بکشد، اما شارون به کلی به آن بی‌اعتنایی کرده است.

■ این‌ها را دلایل حمله احتمالی دولت آمریکا به ایران می‌دانید؟

● آمریکایی‌ها مجبورند خودشان را از بن‌بست موجود بیرون بیاورند و برای خروج از این بن‌بست باید جبهه دیگری را بازکنند تنها جایی که می‌توانند جبهه باز کنند با حداقل هزینه، ایران است. یعنی اگر بخواهند به ایران حمله کنند اعراب نمی‌آیند به خاطر ایران علیه آمریکا بایستند.

■ حمله گسترده یا محدود؟

● من نمی‌دانم آنها چه برنامه‌ای دارند. یک زمان می‌خواهند بیایند بوشهر را بمباران کنند که می‌تواند یک پیش‌آگهی باشد، اما موجب سقوط ایران نخواهد شد. بلکه برعکس از یک جهات دیگر موجب اعتراضات شدید علیه آمریکا خواهد شد. اما به هر حال تحلیل‌های سیاسی در این مورد به ما می‌گوید خطر جدی است.

آمریکایی‌ها یا حداقل بخشی از حاکمیت آمریکا درصدد اجرای یک برنامه جدی علیه ایران هستند. آمریکایی‌ها دارند با یک مسائل جدی رو به رو می‌شوند برای این که بخواهند کمی فشار افکار عمومی کاهش یابد در جای دیگر یک جبهه‌ای باز می‌کنند. بوش یک سفره گسترده‌ای را باز کرده که به این سادگی‌ها نمی‌تواند جمع کند. پس بخش اول پاسخ شما این است که من هم معتقدم این خطر جدی است. همان‌طور که در اعلامیه بازگشت به کشور هم گفتیم این خطر جدی است و باید آن را جدی بدانیم.

■ برای مقابله با آن چه می‌توانیم انجام دهیم؟

● قطعاً مقابله نظامی نمی‌توانیم بکنیم. اما می‌توانیم مقابله دیپلماتیک کنیم. می‌توانیم مقابله سیاسی کنیم. برای مقابله سیاسی با این خطرات ما به خیلی چیزها نیاز داریم یکی از چیزهایی که بسیار ضروری است آشتی ملی و وفاق ملی در داخل است.

■ این‌ها چطور اثر بازدارنده دارد؟

● هنگامی که نیروهای خارجی ببینند در ایران انسجام وجود دارد، برای اجرای هر برنامه‌ای دوبار فکر می‌کنند. وقتی قرار بود آمریکایی‌ها در افغانستان عملیاتی را انجام دهند، دقیقاً روشن بود که طالبان مورد حمایت همه مردم نیستند. اگر چنانچه برای عراق نیز برنامه‌ای دارند و برنامه‌شان را عقب انداخته‌اند، برای این است که گروه‌های سیاسی مختلف در عراق هیچ کدام در مورد بعد از صدام با هم توافق ندارند. بنابراین اگر قدرت خارجی بخواهد صدام را سرنگون کند بسیاری از مردم عراق خوش آمد خواهند گفت. در حالی که در ایران چنین چیزی نیست. به هر حال عملیات نظامی با محاسبات اهداف سیاسی است اگر آمریکایی‌ها بخواهند علیه ایران دست به عمل بزنند (همان نکته‌ای را که بوش گفته در مورد نهادهای انتخابی در برابر نهادهای انتصابی) و بخواهد از این دریچه وارد شود یا این دریچه را مورد استفاده قرار دهد موفق نخواهد شد. چرا که در ایران در تقابل با یک خطر خارجی، نهاد انتخابی و انتصابی مطرح نخواهد بود همه در برابر خارجی می‌ایستند.

■ هدف سیاسی هم فرمودید به خاطر این است که در آنجاها دچار شکست‌هایی شده و مجبور، گفتید به خاطر شکست‌های سیاسی در افغانستان و جاهای دیگر باید سفره خود را باز کند پس در هر صورت حتی اگر بداند در ایران نهاد انتصابی و انتخابی هم به قول شما نداریم این کار را خواهد کرد؟

● این مجبور بودن مطلق نیست. به این معنا نیست که حالا به هر قیمتی جلو بیاید و دست به عملیات علیه ایران بزنند. چنانچه دولت و مقامات ایران دست به ابتکاراتی بزنند می‌توانند در سطح جهانی تغییراتی به نفع ایران ایجاد کنند که بازدارنده اجرای برنامه آمریکا باشد. ما الان می‌دانیم در برخی مسائل تقابل‌های جدی بین آمریکا و کشورهای اروپایی وجود دارد. اما این که تا چه حد اروپایی‌ها می‌توانند در برابر آمریکا بایستند و این فشارها را تحمل کنند بستگی دارد ما چه کار کنیم. مثال بزنیم، اگر دولت ایران یک رفتار نسنجیده‌ای در این مدت انجام دهد، ممکن است اروپایی‌ها نتوانند درست از ایران دفاع کنند. وقتی یک کشتی اسلحه در دریای سرخ کشف شد، خیلی از اروپایی‌هایی که موافق رفتار آمریکا در خاورمیانه نیستند کمی زبان‌شان بند آمد، که این چه حرکتی است ایران انجام داده است. حالا من نمی‌دانم ایران این کار را انجام داده یا نه اما می‌خواهم بگویم که خیلی موثر است. مثال دیگری می‌زنم. همین مسئله‌ای که شما اشاره کردید بعد از ۱۱ سپتامبر حالا مردم یک کارهایی کردند. رئیس جمهور کشور هم موضع مثبت گرفت این در جهت‌گیری روابط آمریکا و اروپا موثر بود تا این که آمریکا دیگر زبان‌ش بند آمده بود که بگوید ببینید این‌ها طرفدار تروریست‌ها هستند.

آمریکایی‌ها مجبور شدند اعتراف کنند که ایران در افغانستان به طور موثر و مثبت عمل کرده است هم در سقوط طالبان کمک‌های نظامی و امنیتی به نیروهای ائتلاف شمال داد و هم در بن برای به توافق رسیدن تمام طرف‌ها روی دولت کرزایی، ایران نقش کلیدی باز کرده است. اینها را آمریکایی‌ها خودشان در تحلیل‌هایشان اشاره کردند.

■ پس شرایط داخلی ما هم در این امر موثر خواهد بود؟

● قطعا همین طور است. شرایط داخل و خارج به صورت دینامیک بر هم اثر دارند. وقتی که در بن، ایرانی‌ها برای حل بحران افغانستان همکاری کردند، اروپایی‌ها استقبال کردند. چون می‌دیدند که در تقابل خودشان با آمریکا می‌توانند جلوی آن بایستند و بگویند این چیزهایی که تو در مورد ایران می‌گویی نادرست است. اما وقتی که فراریان القاعده به ایران آمدند، و آمریکایی‌ها یک‌باره ناراحت شدند. این تا آنجایی موثر بود که ایران مجبور شد بیاورد اعتراف کند و بگوید که بله برخی از این‌ها فرار کرده‌اند و به ایران آمدند و ما آنها را به کشورهایایی که از آنها گذرنامه در دست دارند فرستادیم. گروه‌های فشار، نظیر اسرائیل در آمریکا که با بهبود روابط ایران و آمریکا مخالفند از این مسائل یک جور بهره‌برداری می‌کنند. ایران باید این را در نظر داشته باشد و به گونه‌ای عمل کند و به گونه‌ای سخن بگوید که دوستان بالقوه ایران بتوانند، بالفعل از آن دفاع کنند.

برای پیشگیری از خطرات احتمالی که در آینده متوجه ما است ما نیاز به یک بازنگری بسیار اساسی و راهبردی هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی داریم. من به عنوان یکی از اعضای اپوزیسیون وقتی دعوت شدم پیرامون روابط ایران و آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر سخنرانی کنم اولین چیزی که مطرح کردم همین بود که ایرانی‌ها در خیابان شمع روشن کردند. در دفتر حفاظت این کار را کردند، دفتر امضا کردند، فوتبالیست‌هایی ما این کار را کردند، رئیس جمهور ما این حرف را زد. شما برای ایران چه کار کردید؟ شما که می‌خواهید روابط ایران و آمریکا بهبود یابد. ایران که بعد از ۱۱ سپتامبر این کارها را انجام داده است بگویید که چه امتیازی به ایران دادید. به آنها گفتم که اگر شما این راه را ادامه دهید. مخالفین بهبود روابط می‌روند به آقای خاتمی می‌گویند که می‌بینی فایده ندارد، می‌بینی تو اگر دستت را در عسل هم بگذاری و در دهن آمریکا بکنی، گاز می‌گیرد. در آن جلسه یکی از من پرسید که به نظر شما آمریکایی‌ها چه کار می‌توانستند بکنند گفتم حداقل کاری که می‌توانستند بکنند این بود که اعلام کنند بدون هیچ نوع قید و شرطی سرمایه‌های بلوکه شده ایران را پس خواهند داد. این حرف را که می‌توانستند بزنند.

اما دولت آمریکا این کار را نکرد. یکی دیگر گفت ما حاضر هستیم محاصره‌هایی را که علیه ایران وجود دارد لغو کنیم. گفتم روغن چراغ ریخته نظر امامزاده است. اگر این کار را هم انجام دهید به گمان ایرانی‌ها از موضع فرصت‌طلبی است. نکته مهم این است زمانی سفیر ایران در سازمان ملل این حرف‌ها را می‌زند یک اثر می‌کند. چون طبیعی است که سفیر دولت است باید نظر دولت را عنوان کند زمانی هم هست که یکی از رهبران اپوزیسیون ایران به آمریکایی‌ها می‌گوید شما برای ایران چه کار کردید؟ قطعا این اثر دیگری دارد. محصول این کار این است که اگر ما در سیاست داخلی خودمان تغییر دهیم، دست از خود محوری و گروه‌گرایی و انحصار برداریم. وفاق ملی را بپذیریم. بپذیریم که تنش‌های سیاسی را از بین ببریم، بپذیریم که هم روزنامه‌های دوم خرداد باید باشند و هم روزنامه‌های غیر دوم خردادی. ناگهان ما در داخل به یک همبستگی می‌رسیم که خارجی‌ها برای آن حساب باز خواهند کرد و این حساب با حسابی که هنگام اختلافات باز می‌کنند فرق می‌کند. این وفاق ملی در دیپلماسی خارجی ما اثر دارد به خصوص اگر دولت ایران موفق شود که در دیپلماسی خارجی خودش یک انسجام به وجود آورد، آن زمان قطعا ما می‌توانیم جلوی بروز خیلی از این حوادث را بگیریم. وقتی می‌گوییم خطر آمریکا جدی است و خطر آمریکایی را جدی بگیریم، معنایش این نیست که اجتناب‌ناپذیر است و هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم. بلکه معنایش این است که با

توجه به این خطر جدی در الگوهای رفتاری خودمان تغییر دهیم. برای مقابله با خطر، این تغییرات را بپذیریم و خودمان را آماده کنیم. من مطمئن هستم وقتی شما این کار را بکنید وضع فرق می‌کند.

بنابراین براساس آن چه گفته شد ایران می‌باید خطر را جدی بگیرد و برای پیشگیری وقوع این خطرات دو حرکت اساسی ضروری است، داخل ایران کاهش تنش‌جات سیاسی با قبول اصل وفاق ملی با همه گروه‌ها ملتزم به قانون اساسی دوم یک تغییر اساسی و کلیدی در منطق دیپلماسی خارجی که این خود مستلزم بحث و بررسی مستقلی است پیرامون محورهای اساسی و چگونگی پیشبرد آن.

ترازوی سنجش دموکراسی تحقق مطالبات مردم است

روزنامه همبستگی ۱۳۸۲/۲/۱۳

ابراهیم یزدی با تأکید بر این که بسیاری از اصول قانون اساسی ناظر بر حقوق ملت است، از اصولی چون ممنوعیت تفتیش عقاید، آزادی فعالیت احزاب، بررسی جرایم مطبوعاتی و سیاسی در حضور هیأت منصفه در دادگاه علنی و ... نام برده و معتقد است این موارد مکرر نقض شده است. همچنان که هیچ گروه سیاسی بیرون از حاکمیت حق فعالیت ندارد و برخی علی‌رغم اینکه مسوول حضانت از قانون اساسی هستند صراحتاً معتقدند که جر سیاسی وجود ندارد.

وی در گفتگو با ایسنا افزود: اولین شرط تدبیر در فضایی که تهدیدات خارجی کشور را تهدید می‌کند آن است که از تنش‌های داخلی کاسته شود، نه این که نه نماینده مجلس و نه روزنامه نگار هیچ یک مصونیت نداشته باشد.

به اعتقاد وی رابطه تنگاتنگی میان محتوای دموکراسی با دیدگاه‌های مردم وجود دارد و در کشوری که جمعیت ۹۷ درصدی مسلمان دارد، تحقق کامل دموکراسی نه تنها هیچ تعارضی با دینداری مردم ندارد بلکه کاملاً شکل و محتوای دینی پیدا خواهد کرد.

یزدی، حفظ منافع و مصالح آمریکا از سوی دولتمردانش را طبیعی خواند و یادآور می‌شود: این ایراد به ما وارد است که برخی به سرنوشت کشور و منافع ملی اهمیت نمی‌دهند، همین امر

سبب می شود که آمریکا، عدم رعایت حقوق مردم در ایران را بهانه ای برای دستیابی به مقاصد خود قرار دهد.

وی با اعتقاد به اینکه هیچ ترازویی برای سنجش دموکراسی بین کشورهای مختلف وجود ندارد، گفت: در مقایسه با کشورهایایی که سوابق فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی مشترکی با آنها داریم (مثل ترکیه)، درخواهیم یافت که در آنها قانون مداری بیشتر وجود دارد. همچنان که در عوض انحلال حزب رفاه، حزب فضیلت، به فعالیت پرداخت، البته نباید فراموش کرد که شرایط ایران با ترکیه متفاوت است. چرا که مردم ایران به خاطر آرمان های، انقلاب کردند. لذا برای قضاوت نسبت به آنچه که موجود است، باید مطالبات مردم را معیار قرار داد که چقدر محقق شده یا نشده است.

تحقق کامل دموکراسی هیچ تعارضی با دین داری مردم ندارد.

ایسنا، ۱ عتماد و مردم سالاری ۱۳۸۲/۲/۱۳

رابطه تنگاتنگی میان محتوای دموکراسی و دیدگاه های مردم وجود دارد.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار سیاسی ایسنا با تأکید بر این که بسیاری از اصول قانون اساسی ناظر بر حقوق ملت است، از اصولی چون ممنوعیت تفتیش عقاید، آزادی فعالیت احزاب، بررسی جرایم مطبوعاتی و سیاسی در حضور هیأت منصفه در دادگاه علنی و ... نام برده و معتقد است هیچ گروه سیاسی بیرون از حاکمیت حق فعالیت ندارد و برخی علی رغم اینکه مسوول حضانت از قانون اساسی هستند، صراحتاً معتقدند که جرم سیاسی وجود ندارد. این فعال سیاسی می گوید: اولین شرط تدبیر در فضایی که تهدیدات خارجی کشور را تهدید می کند آن است که از تنش های داخلی کاسته شود.

به اعتقاد وی، رعایت حقوق مردم سبب خواهد شد که خود مردم جواب بیگانگان را که به کشور چشم طمع دوخته اند، بدهند و آنان را از دخالت در امور داخلی باز دارند، در غیر این صورت

بیگانگان به ایران همچون دیگر کشورها چشم طمع دوخته، اقداماتی برخلاف مصالح و منافع ملی ما خواهند کرد.

یزدی با اشاره به اینکه دموکراسی، فرآیند تدریجی و فزاینده ای است، می افزاید: تحقق حقوق و آزادی های مردم، قبول و تضمین حق حاکمیت ملت، تحقق تمامی آزادی های مصرح در آقنون اساسی مانند آزادی اجتماعات، فعالیت روزنامه ها و احزاب، آزادی بیان گام های مور و مثبتی به سوی مردم سالاری است.

وی با رد نظریه هایی که دموکراسی را غربی، شرقی، دینی یا غیردینی می دانند، تأکید می کند: در واقع مفهوم دخالت مردم در سرنوشت شان، بدون تردید از منظر باورهای سیاسی، دینی و یا اعتقادات همان مردم صورت عملی می یابد.

به اعتقاد وی رابطه تنگاتنگی میان محتوای دموکراسی با دیدگاه های مردم وجود دارد و در کشوری که جمعیت ۹۷ درصدی مسلمان دارد، تحقق کامل دموکراسی نه تنها هیچ تعارضی با دین داری مردم ندارد بلکه کاملاً شکل و محتوای دینی پیدا خواهد کرد.

یزدی، حفظ منافع و مصالح آمریکا از سوی دولت مردانش را طبیعی خواند و یادآور می شود: این ایراد به ما وارد است که برخی به سرنوشت کشور و منافع ملی اهمیت نمی دهند، همین امر سبب می شود که آمریکا عدم رعایت حقوق مردم در ایران را بهانه ای برای دستیابی به مقاصد خود قرار دهد.

تنگتر شدن حلقه محاصره علیه ایران

روزنامه اعتماد، ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

وزیر امور خارجه دولت موقت گفت: با انجام تغییرات در عراق حلقه محاصره دولت‌های هوادار، ترکیه و دست‌نشانده امریکا در اطراف ایران تکمیل می‌گردد.

دکتر ابراهیم یزدی تغییر رژیم عراق را امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر دانست و در عین حال تاکید کرد، متأسفانه این تغییر به دست مردم عراق صورت نمی‌گیرد بلکه توسط نیروهای مهاجم آمریکایی و انگلیسی به سرانجام خود می‌رسد.

وی افزود به طور طبیعی چنین نظامی يك نظام دموکراتیک در راستای مصالح و منافع مردم عراق نخواهد بود. اگر چه ممکن است مردمی که از وضعیت کنونی ایران ناراضی هستند، غیر واقع‌بینانه چشم امید از درون خود منحرف و به بیرون از کشور معطوف نموده باشند. اما این تغییرات تامین‌کننده نظرات مردم نخواهد بود.

وی خاطر نشان کرد آیا مقامات مسئول و تصمیم‌گیرنده در ایران قبل از آنچه که حوادث به شکل نهایی برسد و شرایط بیرونی را محل‌هایی را بر ما تحمیل کند، آمادگی آن را دارند تا خود با تغییراتی در درون به استقبال از این تهدیدات اجتناب‌ناپذیر بروند یا خیر، سوالی بسیار اساسی است.

دکتر یزدی در پایان تاکید کرد، امیدوارم فرزاندی تصمیم‌گیرندگان کشورمان به این اندازه باشد که علاج واقعه را قبل از وقوع نمایند و با قبول ضرورت وفاق ملی و آشتی ملی، همان راه‌حلی را به که دولت عراق پیشنهاد کرده بودند، در کشور اجرا کنند قبل از آن که دیر شده باشد.

کاهش تشنجات داخلی در برابر تهدیدات خارجی

ایسنا ۱۳۸۲/۲/۸

رابطه تنگاتنگی میان محتوای دموکراسی و دیدگاه‌های مردم وجود دارد. دکتر ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی ایسنا با تاکید بر این که بسیاری از اصول قانون اساسی ناظر بر حقوق ملت است، از اصولی چون ممنوعیت تفتیش عقاید، آزادی فعالیت احزاب، بررسی جرایم مطبوعاتی و سیاسی در حضور هیات منصفه در دادگاه علنی و ... نام برده و معتقد است این موارد مکرر نقض شده است؛ همچنان که هیچ گروه سیاسی بیرون از حاکمیت حق فعالیت ندارد و برخی علی‌رغم این که مسئول حضانت از قانون اساسی هستند، صراحتاً معتقدند که جرم سیاسی وجود ندارد.

این فعال سیاسی می‌گوید: اولین شرط تدبیر در فضایی که تهدیدات خارجی کشور را تهدید می‌کند آن است که از تنش‌های داخلی کاسته شود؛ نه این که نه نماینده‌ی مجلس و نه روزنامه‌نگار هیچ يك مصونیت نداشته باشند.

به اعتقاد وی، رعایت حقوق مردم سبب خواهد شد که خود مردم جواب بیگانگان را که به کشور چشم طمع دوخته‌اند، بدهند و آنان را از دخالت در امور داخلی بازدارند، در غیر این صورت

بیگانگان به ایران همچون دیگر کشورها به چشم طمع دوخته، اقداماتی برخلاف مصالح و منافع ملی ما خواهند کرد.

یزدی با اشاره به این که دموکراسی، فرایند تدریجی و فزاینده‌ای است، می‌افزاید: تحقق حقوق و آزادی‌های مردم، قبول و تضمین حق حاکمیت ملت، تحقق تمامی آزادی‌های مصرح در قانون اساسی مانند آزادی اجتماعات، فعالیت روزنامه‌ها و احزاب، آزادی بیان گام‌های موثر و مثبتی به سوی مردم‌سالاری است.

وی با رد نظریه‌هایی که دموکراسی را غربی، شرقی، دینی یا غیردینی می‌دانند تأکید می‌کند: در واقع مفهوم دخالت مردم در سرنوشت‌شان، بدون تردید از منظر باورهای سیاسی، دینی و یا اعتقادات همان مردم صورت عملی می‌یابد.

به اعتقاد وی رابطه تنگاتنگی میان محتوای دموکراسی با دیدگاه‌های مردم وجود دارد و در کشوری که جمعیت ۹۷ درصدی مسلمان دارد، تحقق کامل دموکراسی نه تنها هیچ تعارضی، با دینداری مردم ندارد بلکه کاملاً شکل و محتوای دینی پیدا خواهد کرد.

یزدی، حفظ منافع و مصالح آمریکا از سوی دولتمردانش را طبیعی خوانده و یادآور می‌شود: این ایراد به ما وارد است که برخی به سرنوشت کشور و منافع ملی اهمیت نمی‌دند، همین امر سبب می‌شود که آمریکا، عدم رعایت حقوق مردم در ایران را بهانه‌ای برای دستیابی به مقاصد خود قرار دهند.

وی با اعتقاد بر این که هیچ ترازویی برای سنجش دموکراسی بین کشورهای مختلف وجود ندارد، گفت: در مقایسه با کشورهایایی که سوابق فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی مشترکی با آنها داریم (مثل ترکیه)، در خواهیم یافت که در آنها قانون‌مداری بیشتر وجود دارد. همچنان که در عوض انحلال حزب رفاه، حزب فضیلت، به فعالیت پرداخت، البته نباید فراموش کرد که شرایط ایران با ترکیه متفاوت است. چرا که مردم ایران به خاطر آرمان‌هایی، انقلاب کردند.

لذا برای قضاوت نسبت به آنچه که موجود است، باید مطالبات مردم را معیار قرارداد که چقدر محقق شده یا نشده است.

هیچ علامتی در کاهش تشنجات دیده نمی‌شود

روزنامه آفتاب ۱۳۸۲/۲/۱۶

ابراهیم یزدی هم در این باره گفت: آنچه که امروز مجلس با آن روبروست نتیجه برخی کوتاه آمدن‌ها در گذشته است. وی با اشاره به تهدیداتی که علیه کشور پس از استقرار نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس و سایر متحدانش در عراق به طور جدی بالا گرفته است، گفت: متأسفانه هیچ علامتی در کاهش تشنجات دیده نمی‌شود. این در حالی است که همه نیروها بر این موضوع توافق دارند که برای مقابله با نیروهای خارجی باید تشنجات داخلی کاهش پیدا کند. وی افزود: اگر نمایندگان به وضع فعلی تن دهند نه فقط آینده این نمایندگان در دوره بعد مورد سوال است بلکه اصولاً اصل انتخابات و مجلس و آینده کشور زیر سوال می‌رود. وی در پایان گفت: مجلس فرصت‌ها را از

دست داده است اما در این شرایط نمایندگان باید به ملت پاسخ دهند که چه تدبیری برای آینده مملکت دارند.

همایش گفتگوی علم و دین

۱۳۸۲/۲/۲۳

دکتر ابراهیم یزدی صبح روز پنجشنبه با مسئولین همایش کشوری گفتگوی علم و دین دیدار و گفتگو کرد.

دکتر یزدی در این دیدار با اشاره به سابقه همکنشی میان دین و علم این موضوع را به قدمت تاریخ دین و علم دانست و با توضیح مبحث پیدایش حیات به عنوان یکی از موضوعات کلیدی در زیست شناسی به تبیین این موضوع از منظر قرآن پرداخت.

وی با اشاره به مفاهیمی همچون اب، خاک (تراب)، گل (طین)، حماء مسنون (ابی غلیظ و متعفن) در قرآن، طین لازب و صلصال کالفخار را معادل گل های رسی کانی و حماء مسنون را معادل ابگوشت یا سوپ اولیه در دوران ما قبل حیاتی دانست و نقش آنها را در آغاز پیدایش حیات با نظریه آغاز حیات از گل های رسی یا Clay Mineral Hypothesis of the Origin of Life همخوان دانست.

دکتر یزدی با مقایسه نظریه پیدایش حیات از گل های رسی کانی با نظریات دیگر مبنی بر نقش تغییرات کف دریا ها بر اثر آتشفشانها در پلیمریزاسیون تک واحد های الی و با استناد به مجموعه شواهد علمی، نظریه اول را همخوان با قرآن و متفاوت از نظریه توراتی گل های رسی (Biblical clay hypothesis) عنوان کرد.

در این دیدار همچنین موضوعاتی در رابطه با لزوم شناخت متقابل جهان اسلام و تمدن غرب مطرح شد.

چهل و دو سال مبارزه برای آزادی

سخنرانی در سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران

۱۳۸۲/۲/۲۵

مراسم چهل و دومین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران از ساعت ۱۶ تا ۱۹ روز پنجشنبه ۱۳۸۳/۲/۲۵ با حضور اعضای نهضت و جمعی از فعالان سیاسی و اجتماعی برگزار گردید.

در این مراسم، پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید دکتر احمد صدر حاسید جوادی، از بنیانگذاران نهضت آزادی ایران، ضمن خوشامدگویی به حضار به ذکر شمه ای کوتاه از تاریخچه فعالیت نهضت پرداخت صدر حاج سید جوادی همچنین از اعضای درگذشته نهضت آزادی ایران نظیر آیت الله حاج سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، دکتر مصطفی چمران، دکتر علی شریعتی و ... نیز به عنوان بنیانگذاران این نحلّه یاد کرد.

پس از آن خانم مرضیه بسته نگار (فرزند برومند محمد بسته نگار و نوه آیت الله طالقانی) در جمله هایی شعرگونه و زیبا ضمن بیان احساس خود از آرمان های بنیان گذاران نهضت آزادی ایران و تجلیل از آنان و ادامه دهندگان راه شان اظهار امیدواری کرد که نسل جدید نیز همین راه پرافتخار را بپیماید.

دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران، در سخنرانی خود تحت عنوان: «چهل و دو سال مبارزه برای آزادی» با اشاره به اهداف و اصول اولیه نهضت، از جمله آزادی خواهی و مبارزه با استبداد، به لزوم دقت نظر به این مسائل در کلیه دوره ها اشاره کرد. یزدی گفت: همان طور که در بیانات بنیان گذاران نهضت نیز بارها تأکید شده است، نهضت آزادی ایران استبداد داخلی را منشأ ورود استعمار و استیلای خارجی می داند و معتقد است که از بین رفتن استبداد منجر به حذف استعمار نیز خواهد شد. دکتر یزدی در پاسخ به کسانی که مدعی هستند آزادی های مورد نظر نهضت آزادی بی بندوباری غربی است گفت: اگر چنین مسأله ای صحت داشت، جامعه ما که در دوران قبل از انقلاب از چنین آزادی هایی برخوردار بود حتی به آن تشویق نیز می شدیم، به چه دلیل با پرداخت هزینه های سنگینی علیه آن به پا خواستیم. او اداه داد که آزادی مورد نظر ما آزادی های اساسی شامل آزادی از «ظلم و ستم، بی عدالتی و تبعیض» و آزادی برای «انتخاب فکر و عقیده و دین، بیان عقیده، آزادی گردهمایی ...» می باشد این آزادی ها مبتنی بر حقوق طبیعی در انسان ها است و منشأ شناسایی این حقوق، اندیشه های غربی نیست بلکه ریشه در آموزه ها و ارزش های

قرآنی دارد. و ما معتقد به آزادی انسان در حاکمیت بر سرنوشت خود به عنوان خلیفه الله هستیم. یزدی عنوان کرد که هیچ مبارزه ملی و آزادی خواهانه ای بدون ارتباط با بدنه جامعه معنی پیدا نمی کند. وی هویت ملی ایرانیان را شامل دو شناسه ملی و اسلامی خواند و گفت که به همین دلیل، هیچ مبارزه ملی بدون توجه و عنایت به رکن اسلامی موفق نخواهد بود و با توجه به این ارتباط است که مهندس بازرگان در بیانیه تأسیس نهضت آزادی اعلام می کند: ما ایرانی و مسلمان هستیم. دبیر کل نهضت آزادی ایران ادعای مبارزه ملی بدون توجه به هویت اسلامی را نوعی تناقض گویی خواند که محکوم به شکست است و نیز گفت که تکیه بر وجه اسلامی بدون نظر به هویت ملی ایرانی نیز هیچ توفیقی به همراه نخواهد داشت.

همچنین، دکتر یزدی در مورد وضعیت فعلی نهضت آزادی ایران گفت: این دومین بار است که اعضای نهضت محاکمه و محکوم می شوند یک بار در سال های ۱۳۴۱ به بعد در دادگاه های نظامی زمان شاه و بار دیگر در ۱۳۸۰ در دادگاه انقلاب جمهوری اسلامی. و از طنز روزگار، هر دو بار نیز در محوطه پادگان عشرت آباد بوده است. اما این بار، برخلاف آن روزگار، زندانیان در سلول های ۱/۵*۲ متری انفرادی محبوس شدند، ادعانامه دادستان به آنان داده نشد و حتی خانواده ها هم اجازه حضور در دادگاه را نیافتند.

این بار نیز پس از پایان محاکمه اعضای نهضت، برخی از وکلای آنان محاکمه و محکوم شدند.

در پایان آن دادگاه بود که مهندس بازرگان به حاکمان وقت هشدار داد که «با این شیوه رفتار شما، ما آخرین گروهی خواهیم بود که با شما با زبان قانون سخن می گوئیم.»

دکتر یزدی در ادامه سخنان خود گفت: آیا مشکل مملکت فقط نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی - مذهبی هستند؟ آیا تصور کرده اید که اگر این افراد را دستگیر و محبوس کنند، جنبش آزادی خواهی نیز متوقف خواهد شد؟ یزدی گفت: من به این افراد اعلام می کنم که تا زمانی که آزادی به مردم داده نشود، با سرکوب آزادی خواهان آزادی خواهی تعطیل نخواهد شد. او در بخش سوم سخنان خود نیز گفت که پنداشتن این که همه چیز در امن و امان است. ساده اندیشی کودکانه ای

است. امروزه از در و دیوار بحران می بارد و تنها منحصر به بحران سیاسی هم نیست، بلکه بحران مدیریت، بحران اقتصادی، بحران فرهنگی و بحران اجتماعی هم وجود دارد. به مناسبت نزدیکی دوم خرداد بد نیست که مقایسه ای بین وضعیت سیاسی در دوم خرداد ۷۶ و در دوم خرداد ۸۲ انجام شود و ببینیم که کجا بودیم و به کجا رسیده ایم. مردمی که در دوم خرداد ۷۶ رأی به اصلاح نظام از درون دادند، فقط از حاکمان عبور کرده اند و به آنان رأی عدم کفایت دادند. اما امروزه در دوم خرداد ۸۲ مردم از خاتمی، اصلاح طلبان و حتی نظام عبور کرده اند. چگونه این مسئله را حل خواهید کرد؟

یزدی اعلام کرد نهضت آزادی ایران معتقد است که اگر در برابر بحران های کنونی به سرعت جراحی انجام نگیرد، فاجعه نزدیک خواهد بود و گفت که تهدیدات خارجی که ابتدا در آسیای مرکزی بود، به افغانستان و عراق رسیده است، آیا باید منتظر شویم تا آنها برنامه هایشان را در ایران انجام بدهند؟

دبیر کل نهضت آزادی ایران در پایان بیان کرد که جامعه به یک نقطه چرخش تاریخی رسیده که در آن، همه نیروها به نوعی انسداد رسیده اند و لاجرم باید حادثه ای رخ دهد، فشارها و هم کنشی های داخلی ما را به این نقطه رسانده است. ما نیاز به زمان داریم تا جامعه آستن حوادث مختلفی است فرزندی سالم به دنیا آورد نه فرزند مرده و نه دچار سزارین یا سقط جنین شود. یزدی اشتباه انقلاب ایران را زودرس بودن آن و همکاری همه گروه ها براساس آنچه را که نمی خواستند و نه آنچه که می خواستند، دانست و اظهار امیدواری کرد که اشتباه گذشته تکرار نشود. یزدی با اشاره به «جمهوری» ترکیه، به عنوان نمونه ای از یک دولت «سکولار» اما از نوع شرقی آن، که در تمام امور مذهبی و مساجد دخالت مستمر دارد، هشدار داد که بدن حل بنیادین پاره ای از مشکلات و مسایل کلیدی، جمهوری کاملاً سکولار در ایران با نوعی پارادوکس روبرو خواهد شد. یزدی همچنین با انتقاد از برخی سیاست های آقای خاتمی چنین گفت که آقای خاتمی به هر حال یک فرصت تاریخی در اختیار هم نظام جمهوری و هم جامعه قرار داد. وی تصور برخی از اقتدارگرایان را که با معامله با قدرت های خارجی می توانند ادامه سلطه خود را بر داخل تضمین کنند برای آنان سرابی فاقد

نتیجه خواند که در دوران پس از جنگ سرد در دهکده جهانی عملی نخواهد شد. یزدی گفت: این عده گمان می کنند که مشکل داخلی شان را، با تهاجم گسترده به نیروهای سیاسی اصلاح طلب می توانند در حین گفت و گو همکاری با قدرت های خارجی حل کنند و این مسئله را نیز انقلاب سوم خوانده اند. ولی به آنها هشدار می دهیم که هر گونه اشتباهی در این مورد، آنها و جامعه را به سقوط می کشاند.

یزدی در مقابل راهکار استفاده از فشارهای خارجی، اعمال فشار داخلی بر حاکمان برای باز کردن فضای سیاسی را توصیه کرد و اذعان نمود که حتی اگر راهکار کمی خوش بینانه باشد نهضت آزادی ایران به عنوان یک گروه ملی و اسلامی تنها راه خروج از بن بست ها و تغییر وضعیت را وارد کردن فشار داخلی بر حاکمان و استفاده از اهرم نیروهای داخلی دانست.

اصلاح طلبی به وجود خاتمی وابسته نیست.

روزنامه توسعه ۴ خرداد ۱۳۸۲

گروه سیاسی: دبیر کل نهضت آزادی ایران روز سه شنبه در گفت و گو با ایلنا در مورد سخنرانی خاتمی به مناسبت دوم خرداد نظر داد: با شکست خاتمی، جنبش اصلاح طلبی شکست نخواهد خورد.

وی گفت: ممکن است جنبش اصلاح طلبی با بعضی بن بست ها روبرو باشد اما این جنبش برخاسته از یک ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخ معاصر کشورمان است و هیچ راه حلی برای بیرون رفتن از انسدادهای کنونی جز با پذیرفتن شیوه های اصلاح طلبی وجود ندارد.

یزدی با اشاره به اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی، نظام جمهوری را یک نهاد ثابت می داند. اما حاکمان را عناصری متغیر، گفت: مردم در انتخابات دوم خرداد به حاکمان ۱۶ سال قبل از

آن رأی عدم کفایت دادند و به کسانی که خود را به مبانی یک جامعه مدنی، قانون مداریف تساهل، تسامح و حکومت مشارکتی متعهد کرده بودند، رأی دادند.

وی افزود: اما امروز پس از گذشت شش سال از آن تاریخ اگر وضعیت را مقایسه کنیم، جنبش اصلاح طلبی در تأمین و تحقق اهداف یا تعهداتی که رئیس جمهور منتخب به مردم داده بود، ناکام مانده است.

یزدی تصریح کرد: مردم می دانند که علت اصلی ناکامی رئیس جمهوری، کارشکنی های جناح قدرتمندی است که مراکز بسیاری را در دست دارد در حالی که کمتر از ۱۰ درصد حمایت مردمی را ندارد و به تعبیر رئیس جمهور هر ۹ روز یک بار حادثه آفرینی کرده اند.

امروز دوم خرداد را در شرایطی برگزار می کنیم که مردم از خاتمی و اصلاح طلبان گذشته اند و این در حالی است که جریان های راست، تند و خردگریز در شرایطی که کشورمان با تهدیدات جدی خارجی روبروست، مانع بیشتر اهداف اصلاح طلبی هستند.

وی افزود: اگر چنان که حادثه ای رخ ندهد و زمامداران ما از خود، فرزاندگی نشان ندهند و تغییرات اجتناب ناپذیر را از درون نظام قبول نکنند متأسفانه کشورمان با یک سلسله بحران های سرنوشت ساز روبرو خواهد بود.

یزدی در بخش دیگری از سخنان خود در انتقاد جنبش اصلاحات گفت: آقای خاتمی راه کارهای تبدیل آرای سنگین مردم از یک نیروی بالقوه به یک نیروی بالفعل را از خود نشان ندادند. آقای رئیس جمهوری می بایست توجه می کردند که قدرت رئیس جمهور دو بخش دارد؛ بخشی اختیاراتی است که در قانون اساسی برای رئیس جمهوری مقرر شده است که ممکن است اجرا شود یا نشود، اما بخش مهم تر دیگر رابطه رئیس جمهور با مردم است که ایشان وزن این بخش از قدرتش را به درستی درنیافتند.

وی افزود: در این مورد از منظر تاریخی مرحوم دکتور مصدق برجسته ترین شخصیتی است که با مشکلات زیادی که در مجلس، دربار و سیاست های خارجی داشتند، هنرمندانه توانستند با استفاده از اهرام افکار عمومی آنها را مجبور به عقب نشینی کند.

یزدی ایراد دوم خاتمی را ناتوانی کابینه متناسب با مطالبات مردم و نیازهای جامعه دانست.

وی تصریح کرد: ممکن است در دوره اول این مسأله به خاطر فشارهای حاکمان قبلی که بر مراکز قدرت مسلط بودند، باشد اما رئیس جمهوری که نتواند آزادانه وزرای کابینه خود را انتخاب کند می بایست همان اول مطلب را با مردم مطرح و کناره گیری می کردند نه اینکه تسلیم شدند و کسانی را به عنوان همکاران خود معرفی کنند که عملاً در راستای اهداف و برنامه های اصلاح طلبی ایشان و ملت نباشد.

یزدی همچنین با انتقاد از مجلس گفت: اصلاح طلبان اکثریت قاطعی را در مجلس به دست به همین دلیل بعضی از مراکز قدرت را از دست دادند که آخرین نمونه آن انتخابات خانه احزاب بود.

وی انتخابات دوم خود را از مجلس چنین بیان کرد: منظور از مراجعه به مردم این نیست که در مجلس نطق پیش از دستور بخوانند یا در روزنامه ها مقاله بنویسند بلکه مراجعه به مردم یعنی دعوت کردن از موکلین به تجمع و گزارش دادن به آنها و کسب نظر از آنهاست.

وی افزود: در این وضعیت یک هم کنشی فعال بین مردم و نمایندگان به وجود می آید و آن نیروی سیاسی بالقوه به بالفعل تبدیل می شود.

یزدی با اشاره به استراتژی چانه زنی از بالا و فشار از پایین یکی از نظریه پردازان جنبش اصلاح طلب، گفت: فشار از پایین به طور جدی پیگیری نشد و تنها به شکل چانه زنی از بالا محدود ماند، بنابراین نتوانستند توده عظیمی را که از جنبش حمایت می کرد از حالت توده وار بیرون بیاورد و به هنگام ضرورت آنها را فراخوان کنند.

یزدی با انتقاد از اصلاح طلبان درون حاکمیت گفت: اصلاح طلبان درون حاکمیت آنچنان تحت تأثیر تهدیدات محافظه کاران خردگریز قرار گرفته بودند که حاضر نشدند در شش ساله گذشته با اصلاح طلبان خارج از حکومت به گفتگو بنشینند.

هیچ راه حلی برای برون رفت جز پذیرفتن شیوه های اصلاح طلبی وجود ندارد

روزنامه یاس نو ۱۳۸۲/۳/۴

ابراهیم یزدی گفت: امروز پرچم اصلاحات در دست رئیس جمهوری است که مردم با آرای بسیار سنگینی او را انتخاب کرده اند اما خاتمی متولی و آفریننده جنبش اصلاح طلبی نیست و خود ایشان مخلوق و آفریده جنبش اصلاح طلبی هستند و با شکست خاتمی، جنبش اصلاح طلبی شکست نمی خورد.

دبیر کل نهضت آزادی ایران در گفت و گو با خبرگزاری کار ایران، با بیان مطلب فوق گفت: ممکن است جنبش اصلاح طلبی با بعضی بن بست ها روبرو باشد اما این جنبش برخاسته از یک ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخ معاصر کشورمان است و هیچ راه حلی برای بیرون رفتن از انسدادهای کنونی جز با پذیرفتن شیوه های اصلاح طلبی وجود ندارد.

وی افزود: اما امروز پس از گذشت شش سال از آن تاریخ اگر وضعیت را مقایسه کنیم، جنبش اصلاح طلبی در تأمین و تحقق اهداف یا تعهداتی که رئیس جمهورمنتخب به مردم داده بود، ناکام مانده است.

یزدی تصریح کرد: مردم می دانند که علت اصلی ناکامی رئیس جمهور، کارشکنی های جناح قدرتمندی است که مراکز بسیاری را در دست دارد در حالی که کمتر از ۱۰ درصد حمایت مردمی را ندارد و به تعبیر رئیس جمهور هر ۹ روز یک بار حادثه آفرینی کرده اند. یزدی با یادآوری قتل های رنجیره ای، تعطیلی فله ای روزنامه ها، پیگیری و محاکمه نمایندگان به دلیل ابراز نظر، بازداشت فعالان سیاسی و از طرف دیگر اقتصاد غارتی و پرونده های فساد مالی، آقازاده ها و افزایش شکاف طبقاتی، گفت: امروز دوم خرداد را در شرایطی برگزار می کنیم که مردم از خاتمی و اصلاح طلبان گذشته اند و این در حالی است که جریان های راست، تند و خردگریز در شرایطی که کشورمان با تهدیدات جدی خارجی روبروست، مانع بیشتر اهداف اصلاح طلبی هستند. وی افزود: اگر چنانکه حادثه ای رخ ندهد و زمامداران ما از خود، فرزاندگی نشان ندهند و تغییرات اجتناب

ناپذیر را از درون نظام قبول نکنند متأسفانه کشورمان با یک سلسله بحران های سرنوشت ساز روبرو خواهد بود.

یزدی در بخش دیگری از سخنان خود در انتقاد از جنبش اصلاحات گفت: آقای خاتمی راه کارهای تبدیل آزای سنگین مردم از یک نیروی بالقوه به یک نیروی بالفعل را از خود نشان ندادند. آقای رئیس جمهور می بایست توجه می کردند که قدرت رئیس جمهور دو بخش دارد؛ بخش اختیاراتی است که در قانون اساسی برای رئیس جمهور مقرر شده است که ممکن است اجر شود یا نشود، اما بخش مهم تر دیگر رابطه رئیس جمهور با مردم است که ایشان وزن این بخش از قدرتش را به درستی درنیافتند.

یزدی همچنین با انتقاد از مجلس شورای اسلامی گفت: اصلاح طلبان اکثریت قاطعی را در مجلس به دست آوردند اما آنها نتوانستند حساسیت زمان را درک کنند و بر سر بسیاری از مسائل به تفاهم و توافق نرسیدند و به همین دلیل بعضی از مراکز قدرت را از دست دادند که آخرین نمونه آن انتخابات خانه احزاب بود.

یزدی با بیان اینکه نمایندگان مجلس شورای اسلامی ارتباط تنگاتنگی با مردم نداشتند و هنگام بروز مسائل و مشکلات به مردم مراجعه نکردند، انتقاد دوم خود را از مجلس چنین بیان کرد: منظور از مراجعه به مردم این نیست که در مجلس نطق پیش از دستور بخواند یا در روزنامه ها مقاله بنویسند بلکه مراجعه به مردم یعنی دعوت کردن از موکلین به تجمع و گزارش دادن به آنها و کسب نظر از آنهاست وی افزود: در این وضعیت یک هم کنشی فعال بین مردم و نمایندگان به وجود می آید و آن نیروی سیاسی بالقوه به بالفعل تبدیل می شود.

یزدی با اشاره به استراتژی چانه زنی از بالا و فشار از پایین یکی از نظریه پردازان جنبش اصلاح طلب، گفت: فشار از پایین به طور جدی پیگیر نشد و تنها به شکل چانه زنی از بالا محدود ماند، بنابراین نتوانستند توده عظیمی را که از جنبش حمایت می کرد از حالت توده وار بیرون بیاورد و به هنگام ضرورت آنها را فراخوان کنند.

وی با بیان اینکه نظریه گفت و گوی تمدن ها به درستی از طرف رئیس جمهور در سطح جهانی مطرح شد و مورد استقبال قرار گرفت، گفت: دلیل فراموشی این نظریه این است که رئیس جمهور و کلیه اصلاح طلبان نتوانستند آن را در داخل کشور پیاده کنند.

وی افزود: اگر ما در داخل نتوانیم در یک فضای سالم بهداشتی به گفت و گو بنشینیم چه طور انتظار داریم که به سخنان زیبای رئیس جمهور توجه شود.

یزدی افزود: ایراد دیگری که به مجموعه اصلاح طلبان اعم از درون حاکمیت و بیرون حاکمیت وارد است، این است که بسیاری از اصلاح طلبان، به چیزی جز نابودی تمام عیار جریان راست تن در نمی دهند در حالی که جامعه مدنی جامعه مطلق گرا، مطلق بین و مطلق خواه نیست، بلکه جامعه مدنی جامعه ای است که هم محافظه کاران و نوگرایان در آن حق حیات دارند.

وی در پایان تصریح کرد: کل کشور اعم از محافظه کار و اصلاح طلب درون و بیرون حاکمیت، همه با یک وضعیت فوق العاده روبرو هستند و بیش از دو راهکار وجود ندارد. وی افزود: یا باید مسوولان تسلیم فشارهای خارجی شوند یا می بایست داروی تلخ اصلاح طلبی را همه و مخصوصاً محافظه کاران بنوشند تا جامعه از این ورطه نجات پیدا کند.

تنها راه مقابله با تهدیدات خارجی آشتی ملی است

سرویس سیاسی ایسنا ۱۳۸۲/۳/۶

دکتر ابراهیم یزدی در ادامه گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران با بیان اینکه مطالبات مردم در ۲ خرداد با 18 خرداد هیچ تفاوتی نداشت، ادعا کرد: مردم در 18 خرداد هنوز به این درجه از ناامیدی نرسیده بودند. هنگامی مردم در اسفند سال 81 به ناامیدی رسیدند که فهمیدند ارزشی برای رأی آنان قائل نیستند و جریان محافظه کار خرد گریز همچنان بر مواضع خودش اصرار می ورزد. بنابراین مردم در انتخابات شوراها به این جمع بندی رسیدند که اصلاح طلبان هم نتوانستند کار کنند. مردم در 2 خرداد 76 معتقد به اصلاحات بودند اما بعد از آن آرام آرام بعضی ها عبور از خاتمی را مطرح کردند. حالا مردم از همه از نظام و ... عبور کرده اند. یکی از معانی عدم مشارکت مردم در انتخابات شوراها این است.

به اعتقاد یزدی طی شش سال گذشته نه تنها اصلاحات سیاسی اساسی صورت نگرفته، بلکه در زمینه

های اقتصادی هم حوادث بزرگی رخ داده است. در مملکتی که بیش از 80 درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند، آقازاده ها با ارقام نجومی اختلاس می کنند و بعد هم با این استدلال که آنها از قانون بی خبر بودند، آنها با تبرئه می کنند.

وی ابراز عقیده کرد: در دوم خرداد امسال با یک وضعیت بسیار مهم در رابطه دولت و ملت روبرو هستیم. در 2 خرداد 76 مردم با مشارکت خود شکاف عظیم دولت - ملت را پر کردند، اما آن فرصت تاریخی از دست رفت. امروز هنگامی به 2 خرداد نزدیک می شویم که این شکاف بسیار عمیق شده است.

اصل اصلاحات و اندیشه اصلاح طلبی، حل معضلات از درون نظام است. اما وقتی شورای نگهبان لوایح دولت یا طرحهای اساسی مجلس را رد می کند نشانه این است که کل نظام جمهوری اسلامی ایران با یک معضل بزرگ تاریخی روبروست. نظام جمهوری اسلامی ایران دارد به یک نقطه گردش و چرخش تاریخی می رسد که اگر راه حل اصلاح از درون را نپذیرد خواه ناخواه باید آماده پرداخت هزینه پیامدهای آن باشد. بنابراین، ادامه ی وضعیت کنونی فقط شکست اصلاح طلبان نیست، بلکه شکست محافظه کاران و همه کسانی است که هنوز به انقلاب اسلامی ایران اعتقاد دارند و به نظام جمهوری اسلامی ایران وفادارند و می خواهند در درون نظام اصلاحات صورت بگیرد است.

وی با بیان اینکه همه در به وجود آمدن این وضعیت مقصریم، برخوردها با مجلس را سیاسی توصیف کرد و گفت: در چنین شرایطی کسی که قانون را زیر پا می گذارد، مسئولیت بیشتری دارد.

یزدی در تشریح نقش جنبش دانشجویی در پدیداری دوم خرداد، خاطر نشان کرد: نقش جنبش دانشجویی در 2 خرداد کلیدی بود. نیروی اصلی پشتیبان جنبش اصلاح طلبی ایران، دو گروه اجتماعی بودند. جوانها بطور اعم و خانمها بطور اخص. این جریان حاضر شد در چارچوب نظام، تغییرات را جست و جو کند. اما با آنچه روی داده است جنبش دانشجویی دچار یک سلسله بحرانهای بسیار اساسی پیرامون مقولات کلیدی شده است. برخوردهایی که تا به حال با جنبش دانشجویی صورت گرفته چیزی نیست که باعث شود این جنبش بتواند دوباره به موضع قبلی خود باز گردد. بنابراین جنبش دانشجویی ضمن اینکه در حرکت اصلاح طلبی ایران نقش داشته است. در حوادث کنونی بخصوص در عدم مشارکت مردم در انتخابات شوراها تأثیر گذار بوده است.

وی در بیان ارزیابی اش از عملکرد منتقدان دولت اظهار داشت: هنوز در میان محافظه کاران و مخالفان آقای خاتمی خردگریزی حاکم است. معتمد جامعه ایران در حال گذر است و دوران انتقال تاریخی می گذراند و از وضعیتی که بوده به سوی وضعیت جدیدی که هنوز به آن نرسیده در حال حرکت است. دعوی کهنه سنت و مدرنیته همچنان به طور بسیار قوی در جریان است. انقلاب اسلامی ایران بسیاری از پارامترها را به نفع مدرنیته تغییر داده است. پشت سر دعوای سیاسی و در عمق دعوی سنت و مدرنیته جریان دارد. جامعه ما بخصوص بعد از پیروزی انقلاب وارد عصری از تغییرات تاریخی شده است. امروز وضعیت زنان اصلا قابل مقایسه با 30 سال پیش نیست.

امروز در بسیاری از دانشگاهها اکثریت دانشجویان را دختران تشکیل می دهند و زنان در تمام فعالیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و صنعتی فعالانه حضور دارند. رفتارها و هنجارهای فردی و اجتماعی در حال دگرگونی است. در این مورد من واژه دگرپرسی را به کار می برم.

یزدی ادامه داد: در چنین جامعه هایی همیشه خطر افراط در فرآیندها وجود دارد و به همین علت محافظه کاری عنصری بهداشتی است. برای اینکه محافظه کاران در صدد حفظ سنتها هستند. بنابراین در بسیاری از جوامع از وجود محافظه کاران استقبال می شود. چون اینها عامل کنترل

تغییرات از رفتن به سمت افراط هستند. اما شرط این اثر گذاری این است که محافظه کاران خردمندان عمل کنند و با زبان روز سخن بگویند. در این صورت می توانند مانع از این شوند که جامعه در جریان این انتقال به سمت افراط رود. آنها می توانند عامل کنترل کننده تحولات باشند. احتیاجی هم نیست که آنها در اکثریت باشند. یک گروه اقلیت هم می تواند با منطق و استدلالش تاثیرگذار باشد.

وی گفت: متأسفانه محافظه کاران ایران این خردگرایی را ندارند و هنوز به این نقطه نرسیده اند. محافظه کاران خردگرایز و آنهایی که می خواهند بازی را به هم بزنند و حاضر نیستند از مقررات بازی مدنی تبعیت کنند در بروز فاجعه ملی عامل مؤثر و اصلی هستند.

یزدی خاطر نشان کرد: تاریخ کشور ما نشان داده است که ملت ما در بدترین شرایط حرکتی انجام داده که همه دنیا غافلگیر شده اند. من بر اساس این تجارب تاریخی به آینده خوش بین هستم اما در عین حال عدم تمکین محافظه کاران به قانونمندی حرکات سیاسی را بسیار مضر و خطرناک می دانم. نگرانی جدی درباره استقلال کشور و تمامیت ارضی کشور است. در این سالها بخش آزادی حاکمیت ملت مورد نزاع بوده و هست اما هیچ کس تردید ندارد که بعد از پیروزی انقلاب از جهت سیاسی مستقل شدیم. همه نگرانیم که ادامه وضعیت کنونی ما را به یک نقطه حساس تاریخی می رساند که ممکن است بخاطر عدم تمکین از اصول قانون اساسی در مورد حقوق ملت استقلالمان مخدوش شود.

وی افزود به نظر من یکی از عناصر اصلی تهدیدات خارجی در شرایط کنونی تهدید به تمامیت ارضی ماست. هیچ ایرانی وطن پرستی نمی تواند نسبت به این قضیه بی تفاوت باشد.

یزدی در مورد نقاط ضعف و قوت نظام جمهوری اسلامی گفت: در دنیای کنونی قدرت باید به روابط دولت - ملت معطوف باشد. در دوم خرداد ملت ما نمایشی از قدرت را به دنیا نشان داد که محور اصلی آن عبارت از نزدیکی بی سابقه دولت - ملت بود. وجود منابع طبیعی و انسانی فراوان و موقعیت سوق الجیشی بسیار عالی برای ایرانیها نقاط قوت بزرگی هستند. ولی این نقاط قوت بالقوه هستند. امروز ایران در وضعیتی است که اگر مشکل سیاسی خود را حل کند و جناحهای مختلف قدرت به اصل بازی مدنی تن بدهند موفق خواهیم بود. چگونه می توانیم صحبت از گفت و گوی تمدنها کنیم در حالی که در کشور خودمان دگر اندیشان را تحمل نمی کنیم. اگر نتوانیم در کشورمان اصل را بر گفت و گو میان گروههای مختلف قرار دهیم نقطه ضعف بسیار بزرگی خواهیم داشت.

یزدی افزود: الان تنها راه مقابله با تهدیدات خارجی، آشتی ملی است.

تغییرات اساسی با اصلاحاتی گام به گام

نشریه سایه بان ۱۹ خرداد ۱۳۸۲

این گفتگوبه مناسبت ایام سالگرد انقلاب اسلامی، که در نیمه دوم بهمن و نیمه اول اسفند ۱۳۸۱ انجام شده بود در خرداد ۸۲ منتشر شده است.

● در اینجا ضمن تشکر از آقای دکتر، به خاطر پذیرش این دعوت صمیمی از ایشان درخواست می‌کنیم تا به عنوان شروع این گفت و گو بفرمایند چگونه با مرحوم مهندس بازرگان آشنا گردیدند و همکاری خود را با ایشان شروع کردند؟

برای اولین بار در جلسات اسلامی که عمدتاً توسط روشنفکران در سال ۱۳۲۵ تشکیل می‌شد، با مهندس آشنا شدم. این جلسات روزهای چهارشنبه هر هفته، در دبستان نظامی در خیابان سپه سابق، روبروی موزه ایران باستان تشکیل می‌شد. استادان مختلف مثل مرحوم رضازاده شفق، مهندس بازرگان و... می‌آمدند و صحبت می‌کردند. من از طریق این انجمن‌ها و جلسات با مرحوم مهندس بازرگان آشنا شدم. درحالی که خودم هنوز دانش آموز بودم. این آشنایی حدود ۵۰ سال طول کشید. هیچ وقت ارتباط قطع نشد، چه در دولت ملی دکتر مصدق و چه بعد از آن در کودتای ۲۸ مرداد، هنگامی که نهضت مقاومت ملی تشکیل شد و چه در سالهای بعد، این ارتباط و همکاری ادامه یافت، هنگام درگذشت مهندس بازرگان در دیماه ۱۳۷۳.

● جناب عالی انگیزه‌های مبارزاتی مرحوم مهندس بازرگان را چه می‌دانید به عبارت دیگر انگیزه بازرگان از ورود به عرصه مبارزات سیاسی چه بود؟

بیش از هر چیز ورود و حضور مهندس بازرگان در مبارزات سیاسی با انگیزه يك «تکلیف الهی» بود. بهترین سندی که در این زمینه وجود دارد، جزوه‌ای است با عنوان مبارزات مذهبی و مبارزات سیاسی. مهندس در آن جزوه، بر این نکته تأکید می‌کند که کسانی هستند مثل اعضای مؤسس نهضت آزادی که با انگیزه دینی در مبارزه ضد استبدادی و استیلاي خارجی شرکت می‌کنند اما کسانی هم هستند که با انگیزه سیاسی در مبارزه با استبداد برای تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی شرکت می‌کنند.

● آیا بهتر نبود که مهندس بازرگان موضع اپوزیسیون خود را حفظ می‌کرد و وارد عرصه قبول مسئولیت نمی‌شد؟

ج - نه نمی‌توانست. اگر مهندس در آن تاریخ این مسئولیت را نمی‌پذیرفت، پیامدها و عوارض آن برای کشور بسیار سنگین‌تر از آن بود که امروز بتوانیم راجع به آن صحبت کنیم. انقلاب اسلامی با سرعت و شتاب بی‌سابقه‌ای به پیروزی رسید. هیچ فرصتی و هیچ نیرویی که آمادگی لازم را برای قبول این مسئولیت مهم داشته باشد وجود نداشت و اگر مهندس بازرگان نمی‌پذیرفت، برداشت من، همان زمان هم این بود که ایران با وضعیت دشواری روبرو می‌شد. گرچه ممکن بود ایشان و جاهت ملی خود را حفظ می‌کرد، ولی تاریخ او را ملامت می‌کرد که تو برای حفظ و جاهت ملی از قبول این پست سرپیچی کرده‌ای. اگر چنانچه امروز بخواهیم حوادث و رویدادها را در يك منظر تاریخی نگاه کنیم در می‌یابیم که حق به جانب بازرگان بود و این جمع بندي ملت ایران است. رژیم شاه، خیلی سریعتر از آنچه قابل پیش‌بینی بود، فرو ریخت. حال اگر در چنین شرایطی دولتی روی کار نمی‌آمد که اولاً از جهت داخلی مورد قبول اکثریت ملت و رهبران انقلاب باشد و هم از نظر خارجی

مورد احترام باشد، آن دولت نمی توانست مملکت را حفظ کند. **بازرگان** مرد اصول بود حتی **دشمنان** او نیز، **قبول داشتند که بازرگان آدم صادقی است** در آن تاریخ کمتر کسی مانند بازرگان دارای این ویژگی بود.

اصلاً رسالت دولت موقت براساس تعریفی که در حکم امام آمده است این بود که بستر را برای انتقال فراهم کند. دولت موقت قرار نبود که از نظر اقتصادی عدالت برقرار کند، توسعه اقتصادی - سیاسی ایجاد بکند، دولت موقت یک وظیفه و برنامه کاملاً مشخصی داشت: انجام رفراندوم برای تغییر نظام، تدوین پیش نویس قانون اساسی، انجام انتخابات مجلس موسسان برای نهایی کردن قانون اساسی جدید، انتخاب رئیس جمهور، انتخاب نمایندگان مجلس و به وجود آوردن نهادهای دائمی مملکت. وقتی که این تمام می شد، رسالت دولت موقت و شورایی انقلاب هم تمام می شد. دولت موقت این را تا مرحله تدوین قانون اساسی و انتخاب مجلس موسسان به نحو خوبی انجام داد.

● پس چرا بازرگان استعفا داد؟

ببینید بازرگان خود هیچ وقت داوطلب نخست وزیری نبود و کیسه ای ندوخته بود. از باب تکلیف قبول کرده بود. وقتی دید رهبری انقلاب که او را منصوب کرده با نگرش و روش مدیریت دولت، موافق نیست استعفا داد و خود را کنار کشید.

البته ما متولی مردم نیستیم و در آن مقطع اکثریت کسانی که در صفوف انقلاب بودند با تفکر دولت موقت موافق نبودند اگر چنانچه دمکراسی یاد گرفتنی است، مردم باید یاد بگیرند بعد از ۲۴ سال، حالا مردم چیزهایی را می فهمند و می گویند. اما آن موقع این چنین نبود. در آن زمان بسیاری از دوستان خوب ما به بازرگان ایراد می گرفتند وقتی مهندس بازرگان می گفت: «یک چاقوی بی تیغه را به دست من داده اند» بسیاری ایراد می گرفتند. اما امروز شما به عنوان نسل جدید این حرف بازرگان را با تمام وجود حس می کنید، وقتی می بینید که آقای خاتمی با ۲۲ میلیون رأی فقط یک چاقوی بی تیغه در دست دارد.

● مهمترین اختلاف فکری و ارزشی مرحوم بازرگان با مخالفین چه بود؟

یک دسته اختلافها در بینش ها بود و یک دسته در منش ها. ما معتقدیم وقتی به مردم یک چیزهایی را می گوئیم یعنی متعهد هستیم و باید به آن عمل کنیم یا وقتی در مورد آزادی می گوئیم باید به آن متعهد باشیم. اگر قرار باشد مسئولین ما به آن چیزی که متعهد هستند عمل نکنند، آن وقت فرق حکومت ما با حکومت های «توتالیتر» چه خواهد بود. اما علاوه بر اختلاف در روش ها، در بینش ها هم اختلاف داشتیم. به عنوان نمونه از همان ابتدای کار آقایان، تز دیگری را مطرح کردند. بر اساس گفته معروف کمونیست ها که می گویند بعد از پیروزی انقلاب «دیکتاتوری پرولتاریا» لازم است، آنها هم صریحاً ضرورت دیکتاتوری را مطرح ساختند. ولی گفتند چون ما کمونیست نیستیم، به «دیکتاتوری صلحاً» اعتقاد داریم. من همان موقع که مسؤول کیهان بودم دوتا مقاله تحت عنوان پاسداری از قانون اساسی نوشتم و این نظریه را به نقد کشیدم و گفتم تز جدید آقایان، «دیکتاتوری صلحاً» رشد کند و

بخش قابل يك واژه پارادوکسیکال است هیچ دیکتاتوری نمی تواند اصلاح کننده باشد و هیچ اصلاح کننده ای از طریق استبداد نمی تواند این کار را انجام دهد.

● به نظر شما چرا معمولاً در این افکار و عقاید گروه‌های چپ، بیشتر از لیبرالیستی نفوذ داشته است؟

این برمی گردد به سابقه جنبش روشنفکری در ایران، که این دوره از سال ۱۳۲۰ که سر آغاز این فصل از تاریخ ما است، شروع می شود. در این دوره، جنبش چپ به لحاظ فرهنگی جو غالب را داشته است. شما می دانید هنگامی که رضا شاه رفت، ما با يك نسل جدیدی که در دبستان ها و مدارس جدید شکل گرفت، روبرو بودیم این نسل اگر ضد مذهبی نبود، اما غیر مذهبی بود. در شهریور ۱۳۲۰ که رضا شاه رفت، در مهرماه حزب توده شکل گرفت. حزب توده چون از طرف روسها حمایت می شد و آموزش گرفته بود به سرعت توانست توجهی از روشنفکران ایران را جذب کند. مخصوصاً در سه سال اول، یعنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ چون در این مدت حزب توده، هیچ وقت نمی گفت من يك حزب مارکسیستی هستم و تا آن زمان از امتیاز نفت شمال به روسها حمایت نکرده بودند. بنابراین در آن سه سال اول، حزب توده، به عنوان يك حزب ملی، ضد استبداد و عدالتخواه شناخته شده بود. بهترین مترجمهای ما چپ بودند. در باب ترجمه چپی ها، آن چیزهایی را به زبان فارسی ترجمه می کردند که مؤید دیدگاههای خودشان باشد. ضمن آنکه جنبش جهانی مارکسیستی از نظر فرهنگی و سیاسی بسیار غنی بود. بطوری که جنبش چپ مارکسیستی ایران هیچگاه مشکل تحلیل نداشت و هر وقت با يك مسئله داخلی یا جهانی روبرو می شده، فوراً به منابع رجوع و ترجمه می کرده است. اما جنبش های ملی، اعم از غیردینی و دینی، چنین منابعی را در دست نداشتند، مجبور بودند خیلی از مسائل را خودش کنکاش بکند. از طرف دیگر مسائل جامعه ما بسیار پیچیده است. اگر من بخواهم از نقطه نظر صرفاً ایرانی، فارغ از دیدگاههای جهانی که در جامعه شناسی جهانی وجود دارد، مسائل را تحلیل کنم، آن وقت من باید از جهت فرهنگی و سیاسی مولد باشم و آن هم زمینه می خواهد. جنبش روشنفکری دینی هم همین طور است. درست است که ما يك میلیارد مسلمان داریم و جنبش جهانی اسلامی نیز داریم اما جنبش های اسلامی به لحاظ فرهنگی آن غنای فرهنگی ما را ندارند که بخواهیم بهره بگیریم. جنبش های اسلامی غیر ایرانی در کشورهای اسلامی به جهات مختلف از ما عقب تر بودند. در فرهنگ شیعه يك میراث انقلابی مترقی وجود دارد. یا بسیار ضعیف است. در حالی که در ادبیات برادران اهل تسنن چنین چیزی وجود ندارد. فرهنگ جریان چپ هم غالب بود و الفاظ و مفاهیم این ها کم کم وارد گفتمان فرهنگی و سیاسی مسلمانان شد و حتی جریان التقاط را نیز به وجود آوردند. انحراف حزب توده، رشد جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق جوّ سیاسی را به نفع فرهنگ تغییرداد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و تشکیل نهضت مقاومت ملی ادبیات سیاسی ملی - مذهبی شد. از سال های ۳۹ و ۴۰ به بعد است که با تشکیل نهضت آزادی ایران و نهضت روحانیت ادبیات اسلامی جوّ غالب سیاسی را فرا می گیرد، روشنفکران دینی بخصوص مهندس بازرگان، طالقانی و شریعتی در این وضعیت جدید مؤثر بودند. منتها این جریان هنوز به خیلی از مقولات نپرداخته بود. شما می بینید که يك اختلاف دیدگاه خیلی شدید در حوزه مسائل اقتصادی بین روشنفکران دینی وجود داشته است و دارد. بازرگان به جهت اقتصادی کاملاً به يك اقتصاد بازار معتقد بود. درحالی که شریعتی به يك اقتصاد سوسیالیستی معتقد بود، اما به جهت

مواضع سیاسی بین آنها خیلی فرق نیست. به عبارتی اگر لیبرالیسم سیاسی را از جنبه اقتصادی و مقوله های دیگر تفکیک نکنیم، شریعتی نیز به لیبرالیسم سیاسی معتقد بود اما هیچکدام از این گروهها به لیبرالیسم خلقی یا ایدئولوژی معتقد نبودند. مراد ما از لیبرالیسم سیاسی همان چیزی است که در نوشته های مطهری و بهشتی به عنوان لیبرالیسم اسلامی مطرح است. بازرگان و شریعتی هر دو حقوق بشر، حق جاکمیت ملی، آزادی بیان و عقیده را قبول داشتند. شریعتی با صراحت در حسینه ارشاد می گفت: ای برادر من با آن چیزی که تو می گویی مخالف ولی حاضرم جانم را فدا بکنم تا تو حرفت را بزنی. پس دلیل اصلی غالب شدن فرهنگ و ادبیات چپ به سابقه طولانی آنها برمی گردد و البته این منحصر به ایران هم نبوده است. در سایر کشورهای اسلامی کم و بیش این وضعیت وجود داشته است. اما همین فرهنگ و ادبیات غالب چپ چالش هایی را برای روشنفکران دینی به وجود می آورد. و این روشنفکران در برابر آن و در پاسخ به این چالش ها به طرح مسایل جدید، از جمله رابطه سوسیالیسم با اسلام می پردازند. شما می بینید در ایران هم کتاب نوشته می شود در مورد اسلام و سوسیالیسم که ظاهراً آقای سعیدی دانشجوی دانشکده حقوق در سال ۲۲ و ۲۱ آن را تالیف و چاپ کرده است، در آن هم از احادیث و اخبار رسول خدا(ص) و علی(ع) و ابوذر غفاری استفاده می کند. در سوریه هم آقای صباحی کتابی می نویسد با عنوان الاشراکیه و الاسلام. عده ای جذب این اندیشه های عدالت خواهانه، اما بیرون از دین می شوند و عمیقاً آن را می پذیرند. واکنش دیگر هم این است که می خواهد پاسخ سوالات را از درون اندیشه های دینی استخراج کند. تشکیل نهضت خدایپرستان سوسیالیست هم، که من عضو اولیه آن بودم، بر همین پایه بوده است. در دوران مشروطه خواهی، دو گروه سوسیال دموکرات یا "اجتماعیون عامیون" مطرح شدند. یک دسته بهمین نام اجتماعیون عامیون، که متأثر از اندیشه های مارکسیستی بودند. و یک دسته هم اجتماعیون مسلمان، که اسلام را یک دین عدالت خواه می دانستند. سیدجمال الدین اسدآبادی ظاهراً اولین کسی است که واژه سوسیالیسم را برای آرمان عدالت خواهی اسلام بکار برده است. بعد از انقلاب جریان چپ اسلامی تحت تأثیر جو غالب، سوسیالیسم به معنای دولتی کردن تمامی وسایل تولید و توزیع را عنوان کرد. سیاست های کلان دولت موسوی هم بر این اساس بود. بعد از انقلاب جریان چپ از نظر تشکیلاتی از مسلمان ها مجهزتر بود، کادرهای آموزشی دیده بیشتری داشت. به منابع عظیم بیشتری دسترسی داشت. در حالی که ما روشنفکران دینی در هر سه عرصه ضعیف بودیم. روحانیان نیز قادر به چالش های جدید نبودند. ضمن آنکه بینمان اختلاف زیاد بود. بعد از انقلاب در تهران ۶۰ روزنامه، متعلق به جریان چپ و حزب توده منتشر می شد و فقط روزنامه جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی خط دیگری داشتند. واقعیت این است که ریشه این مسئله در گسترده نبودن مبانی نظری میان مسلمان هاست. در ۵۰ سال گذشته خیلی جلو آمده ایم ولی هنوز مشکل زیاد داریم. ببینید وقتی مرحوم مطهری می خواهد راجع به اقتصاد اسلامی اظهار نظر بکند می گوید اقتصاد اسلام نه کاپیتالیسم است نه سوسیالیسم، بلکه چیزی بین این دو است. حالا این بین دو چیز یعنی چه؟ چه تعریفی دارد روشن نیست ما در (ده سال اول انقلاب) اقتصادی با رنگ و لعاب مارکسیستی، دولتی کردن تمامی وسایل تولید و توزیع را پذیرفتیم، در حالی که حتی بین سوسیالیست ها هم در مورد نقش دولت اختلاف نظرهای عظیم وجود دارد. همه سوسیالیست ها نقش دولت را یکسان نمی بینند. در (جمهوری دوم یا ده سال دوم) به سمت خصوصی سازی و اقتصاد سرمایه داری حرکت کردیم، بدون آن که بدانیم چه تعریفی دارد. بخشی از آن به عدم درک پیچیدگی های مناسبات اقتصادی جامعه جدید بر می گردد. مرحوم باقر صدر در کتاب «اقتصادنا» می گوید اگر شما می خواهید با احکام فقهی

۸۰ سال پیش، مثل مسابقات، مضاربه و..... پیچیدگیها و مشکلات اقتصاد امروز را حل بکنید سخت در اشتباهید. اگر به دهه اول برگردیم، می بینید آقای احمد توکلی وابسته به جریان راست، و وزیرکار، هنگامی که می خواهد قانون کار را بنویسد، از باب اجاره در کتب فقهی استفاده می کند!!

در مورد نرخ بهره هم همینطور. ما از همان اول گفتیم که بانک پدیده جدیدی است. شما بانک را نمی توانید در قالب مناسبات اقتصادی سنتی گذشته ببینید آن چیزی که بانک می گیرد در حکم ربایي که قرآن می گوید نیست. به نظر من کل جنبش های اسلامی در فهم و درک نظریه ها مقولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جدید مشکل دارند.

• جنابعالی نگاه بازرگان به مدیریت کشور را چگونه ارزیابی می کنید؟

مرحوم بازرگان يك مدير بود و دقیقاً با نگرش مدیریت به تحولات نگاه می کرد. در مدیریت هر چیزی که بخواد خلق شود، خلق آن تدریجی و مرحله به مرحله است. بازرگان به دلیل آشنایی عمیقی که با قرآن داشت، نوع نگاهش متأثر از نگرش قرآن در مورد تخریب و آفرینش بود. در قرآن کریم هرکجا که بحث تخریب و تدمیر است حرکت، دفعی و ناگهانی است. زلزله و طوفان آید و همه چیز از بین می رود. اما آنجایی که بحث از آفرینش است علی رغم اینکه خداوند در قرآن می فرماید: « اگر اراده خلقت باشد، می گویم باش. پس هست.» با این وجود می گوید: « جهان را در شش دوره خلق کردیم.» یعنی اساس خلقت در جهان فارغ از قدرت فاعل خلقت تدریجی است. بازرگان معتقد بود ایجاد جامعه جدید باید با مهندسی گام به گام باشد. هر مرحله را که تمام کردیم و مطمئن شدیم درست انجام شده است به سراغ مرحله بعد برویم. بر اساس این تفکر در اواخر سال ۱۳۵۶ نامه ای در ۵ صفحه به امام می نویسد و ضمن طرح مسئله، چهار مرحله را برای انقلاب پیش بینی می کند و در مرحله چهارم می گوید: جمهوری اسلامی خواهد بود. بازرگان با این بینش مدیریت دوران انتقال را عهده دار شد. هیچ معتقد نبود که همه چیز را به هم بریزد. اما در فکر تغییرات رادیکال و ریشه ای بود. با این شیوه علمی مدیریت، جهت گیری بازرگان تغییرات رادیکال بود اما معتقد بود باید این تغییرات اساسی را گام به گام به وجود آورد. بازرگان انسان واقع بین و پراگماتیست بود. گرچه اندیشه های اقتصادی با تصدی گری دولت در امور اقتصادی هیچ همخوانی نداشت، اما هنگامی که مدیران بانکهای دولتی فرار کرده بودند و بانکهای ما پول نداشتند و کارخانه ها نیز بیش از آنکه سرمایه داشته باشند، بدهی داشتند، این واقعیت را پذیرفت که مدیر دولتی برای آن واحدها انتخاب کند. یا زمانی که هنوز قانون اساسی نوشته نشده بود، قانون اساسی مشروطه منهای سلطنت را مبنای کار خود قرار داد و اختیارات شاه را به نهاد دیگر واگذار کرد. دولت بازرگان علی رغم اینکه مأموریت محدودی داشت، اما شخص بازرگان از ضرورت برنامه ریزی کلان برای آینده فارغ نبود به همین منظور دکتر سحابی را به عنوان وزیر مشاور در طرحهای انقلاب منصوب کرد. وی نیز ششصد تا هفتصد نفر از متخصصان برجسته کشور را در تمام زمینه ها جمع کرد تا طرحهای انقلاب را برای کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت تدوین کنند. که کتاب "طرحهای انقلاب" یادگار آن تلاش هاست که هنوز موجود است. این کاری بود که هیچ گاه توسط دولت های بعدی پیگیری نشد.

● سؤالي که در این چند سال اخير بارها مطرح شده است این است که چرا نگرش بازرگان در اواخر حیات ایشان دچار تغییر و دگرگونی شد؟ به عبارت دیگر ایشان در ابتدای انقلاب بر این باور بودند که دین نوعی نظام اجتماعی و اقتصادی را مطرح می‌سازد، در حالی که در اواخر عمر در مقاله ای هدف انبیا و دین را آخرت دانستند.

ببینید بازرگان غیر از يك متفکر و روشنفکر دینی يك مصلح اجتماعی نیز بود. اکثر مطالب دینی که از طرف ایشان مطرح می‌شد به نوعی رابطه مستقیم با مهمترین مسائل مطروحه در جامعه داشت. به عنوان نمونه در دهه بیست که توده ای‌ها، جو غالب در جامعه را در دست داشتند، مسلمانها را مسخره می‌کردند، وضو را مسخره می‌کردند، آب کر را مسخره می‌کردند. در این زمان بازرگان کتاب **مطهرات در اسلام** را نوشت. یا زمانی که عده ای این بحث را مطرح می‌کردند که اروپا اگر پیشرفت کرده است به خاطر این است که دین را کنار گذاشت. بازرگان با نوشتن کتاب **«مذهب در اروپا»** این دیدگاه باطل را رد می‌کند. یا هنگامی که تحصیل کردگان اروپا در فکر تقلید از اروپا بودند. بازرگان مقاله **«مقلد نباشیم»** را نوشت. با همین نگاه به جامعه، بازرگان بعد از تغییر ایدئولوژیک مرکزیت سازمان مجاهدین در شهریور ۱۳۵۴ کتاب علمی بودن مارکسیسم را می‌نویسد. هنگامی که بازرگان می‌بیند در جمهوری اسلامی، که بنام خدا و دین بر مردم حکومت می‌کنند همه چیز مطرح است جز اصلی‌ترین مقولات دینی، یعنی خدا و آخرت آن سخنرانی معروف خود را ایراد می‌کند. واقع قضیه این است که در جمهوری اسلامی، اعتقاد به آخرت مطرح نیست و خدا هم غایب است.

آقای دکتر شما از جمله افرادی بودید که در پاریس حضور داشتید و در کنار امام نیز بودید. از آن دوران خاطرات زیادی دارید گوشه ای از آن را بیان کنید.

امام به لحاظ سیاسی بسیار عملگرا بودند. امام با درک موقعیت جامعه و از آنجائیکه برای خود رسالتی قائل بودند که جنبش را به جایی برسانند با آهنگ افکار عمومی حرکت می‌کردند.

نظر امام در مورد حق رای زنان چه بود؟

کاملاً موافق بودند. میلیونها زن ایرانی در انقلاب شرکت کرده بودند. امام از يك طرف با پدیده انقلاب روبرو بود و از طرف دیگر به دلیل سرکوبی‌هایی که در داخل صورت گرفته بود، همه احزاب ملی متلاشی شده بودند و فعالان سیاسی و روحانیون داخل نیز نمی‌توانستند با صراحت و شفافیت حرف بزنند. اما در خارج از کشور فضایی دیگری حاکم بود. امام با حضور در نجف و برخورداري از يك سري آزادي‌هایی که در ایران نبود سخنان خود را مطرح کردند. پس يك عامل، ارتباط بسیار پویای رهبری و توده‌های مردم است. رهبری سخنانی را می‌گوید که مردم بخصوص زنان سرد نشوند و صحنه مبارزه را ترک نکنند، سخنانی را می‌گوید که مردم دچار تردید و دودلی نشوند. بنابراین زنان، با شرکت در انقلاب حق رأی در انتخابات را خود کسب کرده‌اند.

● به عبارت دیگر شما معتقدید آن حرفها به خاطر ضرورت بوده است؟

اگر به مشروح مذاکرات قانون اساسی ذیل اصل ۲۶ راجع به احزاب رجوع کنید می بینید که شیخ محمد یزدی در مخالفت با این اصل می پرسد شما می گوید احزاب آزادند یعنی اینکه کمونیستها هم آزادند؟ دکتر بهشتی جواب می دهد بله. دکتر قائمی که مسئول کمیسیون تدوین این اصل بوده به صراحت می گوید الگویی ما فرانسه است. در فرانسه حزب کمونیست رسمی و علنی است. این حزب گرچه اندیشه اش علیه کاپیتالیسم است ولی تا زمانی که چهارچوب های فرانسه را احترام می گذارد، می تواند فعالیت کند. فعالیت احزاب کمونیست ایران هم به همین نحو است. باز شیخ محمد یزدی گوید: شما «می گوید احزاب آزادند ولی به شرطی که علیه اسلام حرفی نزنند ولی کمونیستها علیه اسلام حرف می زنند.» بهشتی می گوید: «باشد تبلیغ نکنید، ما جواب می دهیم.» این انعکاس بخشی از جو آن زمان جامعه است. اما بخش دیگر فرمایش شما نیز درست است ما به دلیل اینکه سالیان دراز در خارج از کشور بودیم، طبق یک حدیث نبوی که می گوید اگر می خواهید از شر قومی در امان باشید، باید زبان آنها را یاد بگیرید. ما زبان غرب را یاد گرفته بودیم. ذهنیت غرب را فهمیده بودیم. ما هنرمندان تمام رسانه های تبلیغی دنیا را به خدمت خود گرفته بودیم. یک تیم ۱۵-۱۶ نفره از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا، از جمله محسن سازگارا از آمریکا در پاریس مستقر شده بودند. ما تمام آنچه را که خمینی می گفت، آنها فیش برداری می کردند. ضمن آنکه تمام اخبار روزنامه های جهان را می خواندند و یک گزارش کامل و تحلیلی تهیه می کردند. هر روز صبح حدود ساعت ۸/۵ این گزارش وضعیت سیاسی را من به امام می دادم. خدماتی که به امام داده می شد. دقیقاً در سطح یک رئیس جمهور دنیا بود. تشکیلات ما ابتدایی بود، کاخ سفید نداشتیم اما بچه های مسلط به انگلیسی، عربی، فرانسه و آلمانی تمام روزنامه های دنیا را می خواندند و امتهات آن را در می آوردند و در اختیار امام قرار می گرفت.

● ببینید انقلاب پیروز شد. همه می دانند دو جریان نقش داشته: یکی روحانیت و دیگری روشنفکران دینی. آن انقلاب به نام اسلام صورت گرفته است، حزب توده هم هست. آیا در یک نگاه منطقی، جریانات چپ به روشنفکران دینی نزدیکتر بودند یا به روحانیون سنت گرا؟ علی القاعده با منطق سیاسی جریانات چپ باید با روشنفکران دینی همراهی می کردند، اما در وقت انتخابات می بینید که حزب توده می گوید: بازرگان از خط امام خارج شده ما خط امامی هستیم و لذا از کاندیداتوری صادق خلخالی حمایت می کنند. شما آن مسئله را چگونه توجیه می کنید؟

به نظر من جریان چپ جو پر التهاب اول انقلاب را تشدید کرد و اینها بودند که رمالی سیاسی را یاد دادند، ببینید دولت موقت روی کار آمده است، اختلافات زیادی میان ایران و آمریکا وجود دارد که باید حل می شد. اگر ما با آمریکاییها مشکل داریم، باید بنشینیم و مشکلاتمان را حل کنیم. اما جریان چپ به شدت غوغاسالاری می کرد.

● آقای دکتر یزدی اگر دوباره قرار باشد حوادث تکرار بشود آیا باز به پاریس خواهید رفت و کارهای سابق خود را انجام خواهید داد؟

اگر قرار باشد حوادث تکرار شود به پاریس می روم آنجا می مانم. اما به گونه ای دیگر عمل می کنم. این حرف من نیست سعدي عليه الرحمه ۷۰۰ سال پیش گفت: انسان دوبار باید عمر کند، يك بار برای تجربه آموختن و يك بار برای به کار بردن تجربه، ما باید خیلی از کارها را محکم کاری می کردیم باید می نشستیم خیلی چیزها را جدی تر حل و فصل می کردیم، خیلی چیزها را مکتوب می کردیم و...

تا زمانی که صاحبان قدرت خود را مافوق قانون بدانند، دموکراسی نهادینه نمی شود

هفته نامه گوناگون مورخ ۱۳۸۲/۳/۲۴

وزیر امور خارجه دولت موقت معتقد است آنچه امروز در جامعه اتفاق می افتد متناسب با دموکراسی نیست و مردم این گونه مسایل را در جهت عکس دموکراسی می دانند.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار گوناگون دموکراسی را حق حاکمیت ملت می داند که قانون اساسی با به رسمیت شناختن آن راه های تحقق آن را بیان نموده است.

به عقیده یزدی تحقق مردم سالاری بدون پیش شرط های آن که آزادی های اساسی در جامعه است امکان ندارد. یزدی به فصل سوم قانون اساسی در رابطه با حقوق و آزادی های اساسی ملت اشاره می کند و می گوید: بدون تحقق و آزادی بیان، اندیشه، حق تشکیل احزاب و گروه های سیاسی و... اعمال حق حاکمیت ملت امکان پذیر نیست.

به گفته وزیر امور خارجه دولت موقت معنی انتخابات آزاد این نیست که مردم در چند روز مانده به فصل انتخابات یا هنگام دادن رای آزاد باشند، بلکه معنی آن این است که روزنامه ها و احزاب و گروه های سیاسی مستمراً باید آزاد باشند و فعالیت آنها نهادینه شده باشد. تا بتوانند عملکرد شخصیت های حکومتی را در هر صف و مقامی که هستند مورد نقد و بررسی قرار دهند تا مردم بتوانند آگاهانه انتخاب نمایند.

وی به آزادی بیان عقیده و مطبوعات در کشور اشاره می کند و می افزاید: در کشور ما تفتیش عقاید يك رویه دایمی صاحبان قدرت شده است، اشخاص بدون هیچ گونه جرمی یا کوچکترین سخنی که خلاف قرائت های يك جناح خاص از این ائتلاف یا قانون است به زندان می افتند، روزنامه ها با کوچکترین بهانه توقیف می شوند.

نمایندگان مجلس از هیچ گونه تعرضی به هنگام سخنرانی پیرامون مسایل مملکتی، مصون نیستند. گروه های سیاسی معتدل که در چارچوب التزام به قانون اساسی به نقد عملکرد حاکمیت می پردازند به شدت سرکوب می شوند. چنین رفتارهای سیاسی هیچ شباهتی به يك جامعه دموکرات ندارد.

به عقیده یزدی تا زمانی که صاحبان قدرت اصل قانونمداری را نپذیرند و خود را مافوق قانون بدانند دموکراسی در کشور نهادینه نخواهد شد.

وي يکي از موانع دموکراسي را در درجه اول سنت‌گرایی برخي صاحب‌نظران که درک درستي از مردم‌سالاري ندارند، مي‌داند و اضافه مي‌کند، اين دسته از افراد بر اين باورند که مردم‌سالاري با آموزه‌هاي ديني در تضاد و تعارض هستند و راي اکثريت را در اتخاذ تصميمات مردمی فاقد مشروعيت مي‌دانند.

يزدي در ادامه صحبتش مي‌افزايد: اين جريانات اعتقادي به مردم‌سالاري ندارند و به حقوق طبيعي مردم بي‌اعتقادند. در نظر آنان مردم هيچ حقي در سرنوشت خود ندارند و تنها تکليف دارند و آن تکليف شناخت رهبري است که از جانب خدا منصوب شده است.

به اعتقاد **وزير امور خارجه دولت موقت** براي تحقق مردم‌سالاري در يك جامعه مدني بايد اصل تنوع در آرا و اندیشه‌ها را قبول کرد.

يزدي تحقق جامعه قانونمدار و مدني را منوط به پذيرفتن تنوع در افکار و اندیشه‌ها و مطلق ندانستن حق و باطل مي‌داند و اضافه مي‌کند: خود را حق مطلق و ديگري را باطل مطلق ندانيم و بپذيريم که راحل اختلافات و مناقشات زور و خشونت نيست بلکه گفت و گو، سازگاري، تساهل و تسامح است.

وزير امور خارجه دولت موقت به تاثير سابقه حکومت استبدادي در کند بودن نهادينه شدن دموکراسي در کشور اشاره مي‌کند و مي‌گويد: در کشوري که ۲۵۰۰ سال در آن استبداد حاکم بوده است و رفتارهاي استبدادي بخشي از شخصيت ثانوي ما ايرانيان شده است **شاید** از يك طرف براساس فطرت انساني خود خواهان آزادي هستيم و از طرف ديگر به دليل ابتلا به خلق و خوي استبدادي در هر زمان فرصتي به دست آوريم خود يك مستبد مي‌شويم.

وي ادامه مي‌دهد: دموکراسي نه گرفتني است نه دادني بلکه يادگرفتنی است و به کسي دموکراسي را در سر کلاس ياد نمي‌دهند بلکه در جريان عمل اجتماعي، همکاري اجتماعي، هم‌کنشي در صحنه اجتماع است که ما ياد مي‌گيريم.

يزدي به آموزش دموکراسي در دوران کودکی اعتقاد دارد و مي‌گويد: اگر از کودکی به فرزندانمان آزاداندیشي و رفتار مدني با ديگران را ياد ندهيم نمي‌توانيم انتظار داشته باشيم وقتی به سن رشد رسيدند رفتار مدني داشته باشند.

به عقیده **يزدي** رابطه زن و شوهر و بالعکس فرزندان با والدين و بالعکس استاد دانشگاه و بالعکس، دولت و مردم و بالعکس يك رابطه استبدادي است که نمي‌توان در اين شرايط انتظار تحقق دموکراسي را داشت.

به گفته وي جامعه ما جامعه در حال انتقال است و تغييرات در جامعه به سوي مردم‌سالاري است.

اول با ملت بسازید بعد با آمریکا

خبرگزاری کار - ایلنا و روزنامه توسعه، ۱۳۸۲/۳/۲۵

دبیر کل نهضت آزادی ایران معتقد است که به جای سازش با آمریکا باید با ملت سازش کنیم و به جای بحث بر سر چگونگی ارتباط با آمریکا، ملت را دریابیم.

به گزارش ایلنا، ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی گفت: برخی جریان‌ها راست افراطی با وجود وخامت اوضاع داخلی ایران قصد عقب‌نشینی از خواسته‌های خود را ندارند و علیه جریان اصلاح‌طلب، کارشکنی می‌کنند.

یزدی با اشاره به حوادث اخیر کوی دانشگاه گفت: عدم کاهش چنین تشنجاتی باعث فروپاشی نظام سیاسی یا اجتماعی خواهد شد.

وزیر امور خارجه دولت موقت، تصریح کرد: دو جریان مخالف با اصلاح‌طلبی در داخل و خارج از کشور وجود دارند که در مقابل حل بحران‌های داخلی می‌ایستند و اجازه نمی‌دهند اهداف سیاسی و اجتماعی تحقق یابد.

به گفته وی این دو جریان، خواستار تغییر اساسی در کشور و انجام برنامه‌های مورد نظر خود هستند. یزدی بیان کرد: جریانی که خارج از کشور به تحریک نیروهای داخلی می‌پردازد، خواستار استقرار مجدد حکومت پادشاهی در ایران است و این هدف خود را بارها به صراحت اعلام کرده‌اند.

دبیرکل نهضت آزادی معتقد است که جریان‌ها خشونت‌طلب و محافظه‌کاران افراطی در ایران که با جنبش اصلاح‌طلبی مخالف هستند، آب به آسیاب جریان ضد ملی خارج از ایران می‌ریزند و جنبش اصلاح‌طلبی را تحت فشار قرار می‌دهند.

مشارکت کمرنگ در انتخابات مجلس هفتم، فاجعه ملی است
مصاحبه با روزنامه یاس نو، شنبه ۳۱ خرداد ماه ۱۳۸۲

ابراهیم یزدی گفت: مشارکت کمرنگ مردم در انتخابات مجلس هفتم، یک فاجعه ملی خواهد بود.

وي در گفت و گو با ایسنا، اولین گام برای پیشگیری از کم شدن مشارکت مردم را حذف نظارت استصوابی دانست.

یزدی، با اشاره به این که مردم در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری گذشته و انتخابات مجلس ششم، آگاهانه از تمامی امکانات برای شرکت در سرنوشت خود استفاده کردند، اظهار عقیده کرد: مردم به این نتیجه رسیده‌اند که برخی کسانی که از جایگاه قدرت در درون حاکمیت برخوردارند، اعتماد و احترامی برای حق مالکیت مردم قایل نیستند. از این رو به تدریج علاقه خود برای شرکت در انتخابات را از دست داده‌اند و این را کار بی‌فایده‌ای می‌دانند. وی نوع برخورد با مجلس ششم و رد مصوبات آن، جلوگیری از انجام وظایف قانونی نمایندگان (از جمله حق تحقیق و تفحص)، مواخذ و پیگرد قانونی نمایندگان به خاطر اظهار نظر حین انجام وظیفه و مقابله با رئیس جمهور منتخب مردم را در این تصمیم مردم، مؤثر دانست. یزدی با تأکید بر این که علاقه‌مندان به سرنوشت کشور، از هم اکنون باید تدبیری برای رفع بدبینی مردم بیندیشند، متذکر شد: مشارکت کمرنگ مردم در انتخابات مجلس هفتم، همچون مشارکت مردم تهران در انتخابات شوراها، یک فاجعه ملی است. به ویژه آن که تهدیدات خارجی علیه ایران، به تدریج به نقطه اوج خود نزدیک می‌شود.

این فعال سیاسی، بازگشت به شیوه انتخابات سه دوره اول مجلس پس از انقلاب را اولین گام جهت افزایش مشارکت مردم در انتخابات دانست و ضمن خواستار شدن آزادی آن دسته از زندانیانی که سیاسی می‌خواند؛ افزود: رفع توقیف روزنامه‌های توقیف شده، کاهش و قطع فشار بر گروه‌های سیاسی و جلوگیری از اقدامات خودسرانه گروه‌های فشار نیز از جمله حداقل‌هایی است که برای قانع کردن مردم جهت شرکت در یک انتخابات سراسری، ضروری است.

دموکراسی فرایندی اجتناب‌ناپذیر و به رشد در ایران و جهان

نشریه نامه تیرماه ۱۳۸۲

۱- **دموکراسی**، به عنوان شیوه‌ای برای شکل‌گیری حکومت مشروع، علیرغم کمبودها، نواقص و ایرادات اصولی که به آن وارد می‌باشد، بهترین و تنها شیوه قابل قبول برای مدیریت جامعه می‌باشد. هر نوع دیگر حکومت، با هر نامی و قیدی، که منشاء پیدایش آن آرای مردم نباشد فاقد مشروعیت می‌باشد و قابل دوام نخواهد بود.

۲- منظور از «مشروعیت» نظام‌های سیاسی در جامعه شناسی معنای رایج «شرعی» بودن در فرهنگ اسلامی، نیست. بلکه به معنای مقبولیت مردمی نظام‌های سیاسی می‌باشد. در تفکرات سیاسی سنتی، مشروعیت هر نظامی بر اساس ریزش قدرت از بالا به پایین یعنی اعتقاد به تعلق قدرت مطلق به خداوند و تفویض بخشی از آن به عیسی مسیح و تفویض آن از جانب مسیح به «نواب عام» خود، یعنی پاپ‌ها، و تفویض برخی از این قدرت از جانب پاپ‌ها به پادشاهان، تعریف می‌شده است. در این اندیشه سیاسی، مردم «رعایای کلیسا و پادشاه» محسوب می‌شوند، فاقد هر گونه حقوقی هستند و تنها موکلف و موظف به اطاعت بی‌چون و چرا از نظام، یعنی کلیسا و پادشاه می‌باشند. در این نگرش، قدرت الهی و آسمانی است و قداست دارد. مردم حق انتقاد از حکومت و یا تغییر آن را ندارند. این نگرش به مشروعیت قدرت سیاسی منحصر به اروپای قرون وسطی نبوده است. در

بسیاری از کشورهای جهان، از جمله در ایران نیز، همین نگرش به قدرت رایج بوده است. در میان مسلمانان، از هر فرقه و گروهی، نیز، همین اندیشه غالب بوده است. یعنی حاکمیت مطلق از آن خدا است. که بخشی از آن از جانب خداوند به رسول الله (ص) تفویض شده است. بعد از درگذشت رسول الله (ص) خلفا در ابتدا خود را خلیفه رسول الله (ص)، بعدها مستقیماً خلیفه خدا، می‌دانستند. به اعتقاد برخی از شیعیان، رسول الله (ص) اختیارات خود را به امامان واگذار کرده است. امام دوازدهم این اختیارات را ابتدا به نواب خاص و سپس نواب عام، تفویض کرده است. معتقدین به ولایت مطلقه فقیه، بر این اساس ولی فقیه را منصوب خداوند و اختیارات او را همان اختیارات خداوند می‌دانند. مردم نقشی در انتخاب رهبر ندارند. حقوقی ندارند و تنها مکلف به قید و شرط از ولی فقیه می‌باشند.

در عصر جدید اندیشه مشروعیت قدرت از بالا و از لاهوت متروک و مردود شناخته شده است. با قبول «حقوق طبیعی» برای انسان حق تعیین سرنوشت انسان به دست خود، حاکمیت مردم - به رسمیت شناخته شده است. مردم صاحبان و مالکان مشاعی کشور خود هستند و به طور مساوی حق دارند با برگزیدن نمایندگان خود امور «سرزمین» خود را اداره کنند. در این نگرش هرم قدرت از پایین به بالا ساخته می‌شود. قدرت ناسوتی، زمینی و فاقد قداست است. مردم، صرف نظر از نژاد و رنگ، قومیت، مذهب، دین و جنسیت همه شهروندان جامعه، با حقوق مساوی می‌باشند. حکومت برگزیده ملت، مسئول در برابر ملت می‌باشد. مردم حق دارند، مسئولان امور کشور را انتخاب یا آنها را برکنار سازند.

۳- اعتقاد به هر نوع دموکراسی از **جهان‌بینی**، و از نگاه و درک انسان از جهان بیرون و تعریف سرشت آنان، سرچشمه می‌گیرد. قبول این که انسان آزاد و مختار خلق شده است و صاحب «حقوق طبیعی» (Natural Rights) می‌باشد، مبنای شناسایی حق انسان‌ها در تعیین سرنوشت خودشان می‌باشد.

۴- در دوران **جنگ سرد**، در گفتمان سیاسی دو نوع دموکراسی مطرح بوده است:

دموکراسی لیبرال و دموکراسی رادیکال. نظام‌های سیاسی کشورهای غربی عموماً «دموکراسی لیبرال» و نظام‌های سیاسی اروپای شرقی و کشورهای سوسیالیستی سابق، دموکراسی رادیکال خوانده می‌شدند، اما صرف‌نظر از ویژگی‌هایی که صاحبان این اندیشه‌ها، به خصوص نیروهای چپ برای دموکراسی لیبرال یا دموکراسی رادیکال بیان می‌کردند، این تقسیم‌بندی امروزه، بعد از پایان جنگ سرد، دیگر معتبر نیست و به جای آن دموکراسی مشروطه یا (Constitutional Democracy) مطرح است. به عبارت دیگر، دموکراسی بدون قانون اساسی معنا و مفهومی ندارد. با توجه به اختلافات وسیعی که میان جامعه‌شناسان و علمای علوم سیاسی در تعریف دموکراسی وجود دارد، قانون اساسی یک پیش شرط اساسی در دموکراسی است. قانون اساسی یک قرار اجتماعی است که در شرایط ویژه‌ای توسط مردم تدوین و تصویب می‌شود. در تدوین و تصویب قانون اساسی سه عامل اصلی تأثیر گذار و تعیین کننده است. اول باورها و گرایش‌های فکری و سیاسی و اقتصادی مردم **دوم**، تجارب تاریخی و سوم، شرایط تدوین قانون اساسی. با توجه به گوناگونی فرهنگ‌ها و اختلاف تجارب تاریخی و تفاوت شرایط سیاسی، دموکراسی‌ها ویژگی‌های یکسان ندارند. نظام‌های سیاسی در انگلیس، فرانسه، آلمان و آمریکا، به عنوان مثال، همه دموکراتیک محسوب می‌شوند، اما هر کدام ویژگی خود را دارند که با آن دیگری متفاوت، هر یک از این دموکراسی‌ها شرایط تاریخی، تجارب و فرهنگ خاص همان ملت را منعکس می‌سازد. بنابراین نباید انتظار داشت که دموکراسی در یک کشور جهان اسلامی نظیر ایران، همانی باشد که در کشورهای اروپایی است. اگر چه مبانی و اصول دموکراسی ثابت است.

۵- **دموکراسی دینی** و غیردینی ندارند. دموکراسی، دموکراسی است. مردم‌سالاری، بدون «مردم» امکان ندارد. مردم هم با باورها و اعتقاداتشان سرنوشت خود را رقم می‌زنند و از جمله قانون اساسی را می‌نویسند. در جامعه‌ای که ۹۷ درصد مردم آن مسلمان و مومن می‌باشند، اعتقاد و

باور مردمان در قانون اساسی تبلور پیدا خواهد کرد. همان طور که وقتی گروه مسلمان و مومن دست به يك کار اقتصادی می‌زنند، التزام آنان به موازین دینی موجب آن خواهد شد که در معاملات ربوی شرکت کنند، رشوه ندهند و رشوه نگیرند. در يك خانواده مسلمان هم اعضای خانواده، علی‌القاعده رعایت مبانی دینی را می‌کنند. اگر هم مردم اعتقادی به این مبانی دینی نداشته باشد، به صرف اضافه کردن يك قید اسلامی به نظام، محتوای حکومت اسلامی نخواهد شد. بنابراین تقسیم دموکراسی‌ها به دموکراسی دینی و یا غیردینی اصولاً فاقد معنا و مفهوم است.

۶ - روابط بین‌الملل و فرایند دموکراسی در کشورهای جهان سوم. در دوران جنگ جهانی دوم، کشورهای سرمایه‌داری غربی، آمریکا و انگلیس و فرانسه و شوروی علیه آلمان، ایتالیا و ژاپن متحد شدند. از حدود يك سال قبل از پایان جنگ، رقابت‌ها و اختلافات میان متحدین عربی با شوروی آغاز شد. با پایان جنگ جهانی دوم جبهه‌گیری و تقابل میان دو بلوک شرق و غرب **علنی شد** و به عامل اصلی و تعیین کننده در روابط بین‌المللی تبدیل گردید. در این دوران کشورهای غربی، بخصوص آمریکا و انگلیس از جنبش‌های ملی و یا اسلامی، به عنوان عامل بازدارنده رشد کمونیسم حمایت می‌کردند؛ اما این حمایت همیشه محدود و مشروط بوده است. در دوران جنگ سرد تصور غربی‌ها آن بوده است که حکومت‌های ملی در کشورهای جهان سوم قادر به حفظ خود در برابر کمونیست‌ها نمی‌باشند و در نهایت جاده صاف کن کمونیست‌ها خواهند بود. از طرف دیگر حکومت‌های مستقل و ملی، علی‌الاصول نمی‌توانستند در مناقشات بین‌المللی جانبدارانه عمل کنند و به بلوک‌های متخاصم جهانی بپیوندند. این در شرایطی بود که تقابل‌های جهانی، روابط کشورهای جهان سوم با قدرت‌های جهانی را به وضعیت همه یا هیچ، یا به تعبیر دیگری، «یا با منی یا بر منی» برده بود. این وضعیت مانع دوام و بقای حکومت‌های ملی شده بود. به عنوان نمونه، دوران حکومت **ملی دکتر مصدق**، سرآغاز يك حرکت جدی در راستای دموکراسی در ایران محسوب می‌شود. اما دکتر مصدق، به عنوان يك رهبر ملی شرکت ایران در **پیمان نظامی سنتو** (در آن زمان بغداد) در تعارض با منافع و امنیت ملی ایران می‌دانست و حاضر به قبول عضویت در سنتو نشد. عدم پیوستن ایران به **پیمان سنتو**، موجب شکاف در استراتژی جهانی غرب در برابر تجاوزات احتمالی بلوک شرق (شوروی و اقمارش) می‌گردید و این برای غرب، به خصوص آمریکا، غیرقابل تحمل بود. دولت انگلیس نیز، برای جلب توافق آمریکا به شرکت در برنامه مشترک سقوط دکتر مصدق، از حساسیت آمریکا درباره خطر کمونیسم در ایران استفاده کرد و با ایجاد آشوب‌های خیابانی، به نام حزب توده، و بزرگ کردن قدرت و نفوذ حزب توده، آمریکا را قانع ساخت که ادامه حکومت ملی دکتر مصدق به پیروزی کمونیست‌ها ختم خواهد شد. در چنین وضعیتی از روابط بین‌المللی و تقابل‌های جهانی بود که آمریکا و انگلیس جنبش دموکراسی در ایران را در مرحله جنینی خفه کردند.

اما اکنون جنگ سرد تمام شده است و به همراه آن **موانع خارجی رشد** و توسعه دموکراسی در کشورهای جهان سوم از بین رفته است. اما تأثیر پایان جنگ سرد بر فرایند دموکراسی در کشورهای جهان سوم، به همین مسئله محدود نمی‌باشد. روابط بین‌المللی در دوران ما بعد جنگ سرد، بیش از هر زمان در راستای توسعه سیاسی و رشد فرایند دموکراسی شکل گرفته است. این مطلب نیاز به توضیح دارد.

در دوران جنگ سرد، به شرحی که اجمالاً اشاره شد، اولویت‌های سیاسی، نقش کلیدی و اساسی در روابط بین‌المللی پیدا کرده بود.

اما در **دوران ما بعد جنگ سرد**، اولویت‌های اقتصادی نقش اساسی در روابط میان کشورهای جهان را پیدا کرده‌اند. علاوه بر این **انقلاب الکترونیک** و توسعه تکنولوژی ارتباطات جهان جدید را به **يك دهکده جهانی** تبدیل کرده است. در دهکده جهانی اقتصاد، آرام آرام ویژگی ملی خود را از دست داده و جهانی می‌شود یا شده است. عصر و دوره جدیدی در جهان آغاز شده است.

برنامه‌های راهبردی اقتصادی پیش شرط‌ها و نیازهای خود را بر روابط میان کشورها تحمیل می‌کند.

یکی از مهم‌ترین پیش شرط‌های مناسبات اقتصادی درازمدت، یا راهبردی، ثبات سیاسی در کشورهای جهان است. معنا و مفهوم ثبات سیاسی بعد از پایان جنگ سرد تغییر پیدا کرده است. ثبات سیاسی در دوران مابعد جنگ سرد با دموکراتیزه کردن نظام‌های سیاسی تعریف می‌شود. در حالی که در دوران جنگ سرد، ثبات سیاسی باقی ماندن کشورها در اردوی غرب (یا شرق)، به هر شکل و به هر ترتیب بود. به عنوان مثال، ایران می‌باید در اردوی غرب می‌ماند، ولو این که شاه با مشیت آهنین حکومت کند.

اما در دوران ما بعد جنگ سرد، ثبات سیاسی با دموکراتیک بودن نظام سیاسی تعریف می‌شود. ضعیف‌ترین دموکراسی‌های جهان از قوی‌ترین نظام‌های استبدادی، با ثبات‌تر هستند. بنابراین، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد و بلاموضوع شدن خطر سلطه کمونیسم از یک طرف و ضرورت دموکراتیزه شده نظام‌های سیاسی، به عنوان شرط اصلی مناسبات اقتصادی راهبردی، به تغییرات و تحولات اساسی سریعی در نظام‌های کشورهای مختلف جهان در دو بعد اقتصادی و سیاسی صورت می‌گیرد. در بعد سیاسی ساختارهای مدیریت به سرعت دموکراتیزه می‌شوند و موج سوم دموکراسی در جهان، از درون روابط بین‌المللی در حال حاضر سربر می‌کشد.

دموکراسی به معنای نظام مدیریت کلان بر اساس آرای مردم، صرفنظر از گوناگونی ویژگی‌های نظام‌های دموکراتیک که متأثر از باورهای مردم و فرهنگ مسلط و تاریخ در جامعه‌ای می‌باشد، در تحلیل نهایی بر این اصول استوار است که **اولا** مناسبات میان دولت و ملت، قانونمند و قانونمدار تعریف شده است (قانون اساسی). **ثانیا** محتوای مناسبات اجازه حضور فعال تمام نیروهای سیاسی، با هر اندیشه‌ای را می‌دهد. به طوری که کلیه نیروهای سیاسی، به تناسب پایگاه‌های مردمی خود، در فرایند تصمیمات ملی حضور و مشارکت دارند. تحقق این امر تنها از طریق **انتخابات حزبی** میسر است. **انتخابات حزبی**، به هر حزبی، به تناسب قدرت و نفوذش امکان می‌دهد تا در مجلس ملی حضور پیدا کند. ولو آن که قدرت این حزب به انتخاب تنها یک نماینده در مجلس محدود باشد. در بعضی کشورهای دموکراتیک، احزاب کمونیست سابق، که اکنون تغییر نام داده‌اند، اجازه مشارکت در انتخابات را پیدا کرده‌اند. برخی از این احزاب تنها یک یا دو نماینده در مجلس ملی دارند. اما همین حضور یک یا دو نماینده از یک حزب بسیار کوچک، موجب رد یا تصویب یک لایحه یا طرح می‌گردد. این حضور و مشارکت به این معنا است که تمامی تصمیمات اتخاذ شده در کشور، از نظر تمامی احزاب و گروه‌های سیاسی که در فرایند تصمیم‌گیری‌ها، حتی حزب کمونیست سابق، مشروعیت دارد. فلسفه و منطق این شیوه از انتخابات برای حفظ و استمرار ثبات سیاسی این است که یک حزب یا گروه سیاسی ممکن است در یک دوره در اقلیت یا در اکثریت باشد. اما جامعه پدیده‌ای پویا و متغیر و تحول‌پذیر است. بنابراین حزبی که امروز اکثریت دارد، ممکن است موقعیت، خود را از دست بدهد و یا بر عکس حزب اقلیت، حمایت اکثریت مردم را به خود جلب کند. اگر احزاب اقلیت و کوچک اجازه پیدا نکنند در فرایند تصمیمات ملی حضور و مشارکت داشته باشند و تصمیمات از نظر آنها مشروعیت نداشته باشد. هنگامی که حزب اقلیت به حزب فراگیر تبدیل و حمایت اکثریت را به دست آورد. (مگر آن که صاحبان قدرت، با روش‌های سرکوب‌گرایانه، مانع پیروزی آنها بشوند، که این خود بر هم زدن مقررات بازی مدنی و قانونمداری و توسعه سیاسی است). چنین حزبی، به همان دلیل که در فرایندهای تصمیم‌گیری حضور داشته است، نمی‌تواند مشروعیت تصمیمات برنامه‌های راهبردی را زیر سوال ببرد و آنها را متوقف و یا به کلی تغییر بدهد.

اصل یا نکته سوم در یک نظام مردم‌سالار این است که تغییر و جابجایی حاکمان یا حتی تغییر در ساختارهای نظام، نه محتوای آن، قانونمند و آرام و مسالمت‌آمیز صورت می‌گیرد. در نظام‌های سیاسی توتالیتر و غیردموکرات، حاکمان خود را قیم مردم و معادل نظام می‌دانند و حاضر به ترک

صندلي قدرت نيستند. در کشورهاي غيردموکراتيک بسياري از حاکمان مبتلي به **بیماري صندلي يا داءالکرسى هستند** و حاضر به ترك صندلي قدرت و باز کردن فضا براي ورود منتخبين جديد مردم نمي‌باشند. زمامداران مبتلا به **بیماري صندلي**، اين نظام‌ها را با بحران‌هاي غيرقابل پيش‌بيني و از جمله ضرورت اعمال زور براي پايين آوردن آنها، روبرو مي‌سازند. اعمال زور در تغيير و تحول و جابجايي قدرت در تعارض کامل با استمرار دموکراسي و قانونمندی‌هاي آن و از موجبات اصلي بي‌ثباتي سياسي است.

۷ - منافع و مصالح ملي در دهکده جهاني

با توضيحاتي که به اجمال در بالا داده شد، شرايط جهاني و روابط بين‌المللي در اين دوران فرايند دموکراتيزه شدن نظام‌هاي سياسي را اجتناب‌ناپذير ساخته است. اما اين ضرورت، صرفاً ناشي از اعتقاد به حقوق و آزادي‌هاي اساسي مردمان در روابط بين دولتها و ملتها نيست بلکه معطوف به ضرورت ثبات سياسي، به عنوان پيش شرط روابط اقتصادي راهبردي است. به عبارت ديگر، ملت ايران، نزديک به صد سال است که براي تحقق و تامين حقوق و آزادي‌هاي اساسي خود، از جمله اساسي‌ترين آنها، حق حاکميت خود، مبارزه مي‌کند. در طي اين دوران طولاني، پيروزي‌ها و شکست‌ها داشته است. در فرازهاي بسيار حساس تاريخي عوامل بازدارنده بيروني به صورت دخالت قدرت‌هاي خارجي، اين فرايند را متوقف و يا مختل ساخته است. اما کنون مناسبات جهاني و اولويت اقتصادي، به صورت عامل تقويت و تاييد کننده فرايند دموکراسي تبديل شده‌اند. نوعي هم سويي ميان آرمان‌هاي راهبردي ملت ايران و منافع راهبردي اقتصادي قدرت بيروني به وجود آمده است.

آيا چنين وضعيتي ممکن است در تعارض با منافع ملي کشورمان باشد؟ نه لزوماً.

در روابط ميان کشورها، احتمالاً سه منطقه قابل بحث و بررسي وجود دارند. **يك منطقه**، شامل **منافع مشترک** است. بطور طبيعي هرکشوري به دنبال منافع ملي خود مي‌باشد و بايد باشد. اين که بعضي‌ها در مخالفت با مذاکره يا رابطه با آمريکا مي‌گويند چون آمريکا به دنبال منافع خود مي‌باشد و به منافع ما اهميت نمي‌دهد نبايد با آنها مذاکره کرد، سخني بي‌مايه است. آمريکا يا هرکشور ديگري علي‌الاصول به دنبال منافع خود مي‌باشند و بايد باشد.

اگر زمامداران کشوري به منافع ملي در روابط بين‌المللي بي‌توجه و بي‌اعتنا باشند قابل ملامت و سرزنش هستند. **يك دولت ملي و مردمی**، قبل از هر چيز مي‌کوشد تا **منافع مشترک** ميان دو کشور را بيايد و آنها را تعريف کند و روابطي براساس منافع مشترک ايجاد نمايد. بي‌ترديد در روابط کشورها با هم منطقه تضاد و تراحم منافع و سياست‌ها نیز وجود دارد.

براي **يك دولت ملي و مردمی**، روابط بين‌المللي بر پايه تضاد و تخاصم با ساير دولتها نبا نمي‌شود. بلکه رسالت اصلي ديپلماسي هر کشور يافتن نقاط مشترک با کشورهاي ديگر است. در مورد نقاط تراحم و تضاد هم، اصل بر اين است که از طريق گفتگو اين تعارضات به حداقل برسد يا مانع اثرگذاري منفي آنها بر همکاري‌هاي مشترک حول محور منافع مشترک گردد.

منطقه سوم در روابط کشورها آن دسته از سياست‌ها و اولويت‌هاي ملي کشورها است که نقشي يا تأثيري در روابط ميان کشورها ندارد، و در واقع «منطقه آزاد» است.

در روابط ميان دولتها، خطر جدي و تهديد کننده منافع ملي عموماً و عمدتاً از جانب حکومت‌هاي توتاليتري و غيرمردمي است. تجربه نشان مي‌دهد که جامعه غيرآزاد و دموکراتيک، و در شرايط فقدان حضور آزاد مردم در صحنه سياست، عدم امکان فعاليت آزاد احزاب و سازمان‌هاي سياسي، (به خصوص دگراندیش و مخالف) و تعطيل روزنامه‌هاي مستقل و غير وابسته به قدرت، مذاکره و توافق با دولت‌هاي خارجي چه بدون قدرت و چه قدرتمند، عموماً و اکثراً به ضرر منافع ملي بوده است.

بنابراین با قاطعیت می‌توان گفت که در صورت تحقق دموکراسی به عنوان یک پیش شرط روابط اقتصادی راهبردی، نگرانی از تحمیل نظرات و خواسته‌های دولت‌های خارجی. حتی قدرتمندترین آنها بی‌مورد است. زیرا در یک جامعه توسعه یافته سیاسی یعنی دموکراتیک **اولا** دولت نمی‌تواند پنهان از مردم با قدرت‌های بیگانه و خلاف منافع ملی بسازد و **ثانیا** قدرت‌های خارجی با مردم روبرو هستند و قادر نخواهند بود اهداف و برنامه‌های خود را تحمیل نمایند. در نهایت برنامه‌ها و خواسته‌ها بر اساس منافع طرفین، مرضی‌الطرفین توافق می‌شود. (که این همان اصل «تجاره عن تراض» قرآنی است).

۸ - موانع درونی توسعه سیاسی

با توجه به شرایط جدید جهانی، بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، موانع اصلی و کلیدی بیرونی بر سر راه توسعه سیاسی یا از بین رفته و یا به حداقل کاهش پیدا کرده است. اینک بیش از هر زمان و موانع داخلی، آثار مخرب و سوء خود را بر فرآیند دموکراسی در کشورهای جهان سوم نشان می‌دهند.

در دوران ما بعد جنگ سرد، سرعت تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی قدرت در کشورهای مختلف جهان، بسیار متفاوت و چشمگیر است.

یکی از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار بر سرعت تغییرات دموکراتیک در کشورهای غیردموکراتیک، باورها و گرایش‌های دینی و فرهنگی کشورها است. در کشورهایی که اکثریت مردم آنها مسیحی هستند، این تغییرات بسیار سریع و تند و پرشتاب است. علت اصلی این است که کلیسای مسیحیت مشکل خود را با مردم‌سالاری و مبانی جدید فلسفه سیاسی حل کرده است. کلیسای مسیحیت از مواضع سنتی خود پیرامون مشروعیت قدرت دست برداشته است. بنابراین در این کشورها، هنگامی که عوامل خارجی بازدارنده موضوعیت خود را از دست می‌دهند، عوامل بازدارنده داخلی و یا وجود ندارند یا بسیار کم‌رنگ است. به عنوان مثال می‌توان از تغییرات بسیار اساسی در ساختار سیاسی کشورهای پرتغال، اسپانیا و یونان در اروپای غربی و بعد از فروپاشی، در کشورهای اروپای شرقی نام برد.

در کشورهای اسلامی، وضعیت به کلی متفاوت است. هیچ کشور اسلامی هنوز وارد عصر «توسعه» نشده است. در تمامی کشورهای اسلامی تقابل‌های جدی و اساسی میان سنت‌گرایانی که دموکراسی را در تضاد با اسلام می‌دانند با نوگرایان دینی که قرائت دیگری از اسلام و دموکراسی دارند، به چشم می‌خورد. تا زمانی که این تعارضات نظری حل و فصل نشوند و مسلمانان و نهادهای دینی به یک اجماع از ضرورت‌های جهان کنونی و اشکال جدید مدیریت جامعه پیچیده امروزی نرسند، کشورهای اسلامی وارد عصر جدید و توسعه همه‌جانبه انسانی، اعم از اقتصادی و سیاسی نخواهند شد.

مجموعه این عوامل درونی بازدارنده دموکراسی بر توسعه سیاسی در کشورهای اسلامی، روابط جهان اسلام با نیمکره شمالی - جهان صنعتی اروپا و آمریکا و خاور دور - دچار بحران ساخته است. این بحران به یکی از جدی‌ترین و خطرناک‌ترین موضوع در روابط بین‌المللی تبدیل شده است. در دهکده جهانی، جزایر مستقل و محصور، و بی‌اعتنا به تغییرات و تحولات بیرونی قابل بقا و دوام نمی‌باشند. از طرف دیگر، در عصر انقلاب الکترونیکی و انفجار اطلاعات، حفظ جامعه بسته غیرممکن شده است.

جامعه بسته، یعنی عدم گردش مناسب اطلاعات. در نظام‌های استبدادی سرکوب سیاسی و فشارها همه در راستای محدود ساختن گردش اطلاعات است. اما در عصر انقلاب الکترونیکی حفظ جامعه بسته امکان ندارد. جمعیت مسلمانان جهان بالغ بر بیش از یک میلیارد می‌باشد. کشورهای

اسلامی، همچون نواری یا کمربندی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، میان دو نیمکره شمالی و جنوبی کشیده شده‌اند. غنی‌ترین منافع طبیعی جهان، از جمله نفت و گاز در این منطقه قرار دارد. حوادث دهه‌های گذشته، از جمله انقلاب اسلامی ایران و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مسلمانان جهان را به شدت سیاسی کرده است. رشد آگاهی سیاسی مسلمانان، همراه با درخواست همگانی جهت تغییر در ساختارها و ضرورت توسعه سیاسی و اقتصادی، حاکمان این کشورها را با فشارهای سیاسی و اجتماعی از درون نیز روبرو ساخته است. عدم درک وضعیت کنونی از جانب زمامداران سنتی کشورهای اسلامی و عدم آمادگی آنها به قبول توسعه سیاسی، این کشورها را به طور بی‌سابقه‌ای بی‌ثابت نموده است.

این بی‌ثباتی، به سهم خود روابط کشورهای اسلامی با جهان بیرون را مختل ساخته است. در دهکده جهانی، مفهوم «حاکمیت ملی» نیز دستخوش بازنگری شده است. در این کشورها حاکمان دیگر نمی‌توانند به استناد «حاکمیت ملی» و اصل «دچار دیواری و اختیار داری» هر طور که می‌خواهند، بدون رعایت مقررات جدید با مردم خود رفتار کنند و آشوب‌ها و تشنجات کلی نظم دهکده جهانی و روابط اقتصادی درازمدت را بر هم زنند.

در پایان، زمانی بود که سنت‌گرایان، می‌توانستند با مدارس جدید، با ورود و استفاده تلفن، رادیو و تلویزیون مخالفت کنند، استفاده از دوش به جای خزینه در حمام‌ها و یا میکروفن و بلندگو در مساجد را تحریم نمایند. اما امروز آنها همه این تغییرات را پذیرفته‌اند.

زندگی در جهان جدید الزامات دیگری هم دارد، از آن جمله است قبول اصل حاکمیت ملت و تن دادن به تمامی پیش‌نیازها و پیامدهای آن. حق هم همین است. آموزه‌های قرآنی هم حق تعیین سرنوشت را به مردم داده است. برای حفظ حیات ملی، جز قبول مردم‌سالاری هیچ گزینه‌ای در برابر مسلمانان قرار ندارد.

چمران مردی از تبار روشنفکران دینی

مصاحبه با روزنامه توسعه ۱ تیرماه ۱۳۸۲

دکتر مصطفی چمران از بدو جوانی مبارزات سیاسی خویش را علیه رژیم شاهنشاهی آغاز کرد و دوشادوش سایر هم‌زمان خویش در نهضت مقاومت ملی به نبردی جانانه با مستبدین حاکم پرداخت.

وی که از هوش و استعداد بسیاری برخوردار بود، تمامی عمر پر بار خویش را صرف مبارزات سیاسی کرد.

مرحوم دکتر چمران پس از انقلاب اسلامی به ایران بازگشت و علی‌رغم آن که پست‌های مختلفی را بر عهده داشت و چندین دانشگاه نیز در خارج از کشور از وی برای تدریس دعوت به عمل آورده بودند، به جبهه‌های جنگ شتافت و نهایتاً پس از دلاوری‌های فراوان به دست دژخیمان عراقی به شهادت رسید.

به مناسبت سالگرد شهادت آن فرزانه دوران با دکتر ابراهیم یزیدی یکی از همزمان ایشان به گفت و گو نشستیم که در پی می‌آید.

● دکتر چمران از چه سالی فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد و از چه سالی به نهضت آزادی ایران پیوست؟

■ مرحوم دکتر چمران از هنگامی که دانش‌آموز دبیرستان البرز بود فعالیت‌های سیاسی خود را شروع کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هنگامی که نهضت مقاومت ملی تشکیل شد، مرحوم چمران عضو فعال نهضت مقاومت ملی در دانشگاه بود پس از آن به دلیل این که ایشان شاگرد اول رشته خود در دانشکده فنی شد. به خارج از کشور برای ادامه تحصیل اعزام شد.

در سال ۱۳۳۹ که دور تازه‌ای از مبارزات سیاسی علنی آغاز شده، مرحوم چمران در جبهه ملی و سازمان‌های دانشجویی خارج از کشور فعالیت می‌کرد. هنگامی که من در سال ۱۳۳۹ به آمریکا رفتم با چمران و شریعتی ارتباط پیدا کردم و با هماهنگی یکدیگر در تشکیل جبهه ملی در آمریکا، و شریعتی در اروپا مشارکت کردیم. در آن هنگام مرحوم چمران عضو شورای مرکزی جبهه ملی و همچنین عضو هیأت اجرایی جبهه ملی بود. در کنار فعالیت در جبهه ملی دکتر چمران و من، هر دو در سازمان‌های دانشجویی ایرانی هم فعالیت می‌کردیم.

به دلیل همین فعالیت‌ها مرحوم چمران از طرف کنگره سازمان دانشجویان، عضو افتخاری و مادام‌العمر شورای سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا انتخاب شد.

هنگامی که نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ تاسیس شد، دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و دکتر شریعتی من فعالیت‌های خود را در آمریکا و اروپا در راستای اهداف نهضت آزادی ایران آغاز کردیم.

مرحوم چمران در تمانی فعالیت‌های نهضت آزادی ایران نقشی مؤثر داشت. ایشان در سال ۱۳۴۴ به عنوان یکی از اعضای اصلی سازمان اتحاد و عمل به مصر رفت. در سال ۱۳۴۶ بنا به دلایلی به آمریکا بازگشت اما در سال ۱۳۴۸ بار دیگر به خاورمیانه برگشت مسئولیت مدرسه مهندسی جبل‌عامل در شهر صور در جنوب لبنان را پذیرفت. از آن پس در تمام فعالیت‌های سیاسی و نظامی لبنان در سطوح مختلف، در حرکت محرومین لبنان و سازمان امل، شرکت و نقش اصلی را بر عهده داشت.

● آقای دکتر یزیدی اساساً نهضت آزادی ایران در خارج از کشور در چه سال‌هایی شروع به فعالیت کرد، پایه‌گذاران آن چه کسانی بودند و مرحوم چمران چه نقشی در نهضت داشت؟

■ نهضت آزادی ایران، خارج از کشور توسط ۵ نفر از آقایان علی شریعتی، صادق قطب‌زاده، مصطفی چمران، پرویز امین و خود من پایه‌گذاری شد. بنا به دلایلی بین سال‌های ۱۳۴۱ - ۱۳۵۰ ما فعالیت علنی به عنوان نهضت آزادی در خارج از کشور به جز دوران کوتاهی نداشتیم. آن دوران کوتاه هم هنگامی بود که زنده یاد دکتر محمد مصدق نامه‌ای به شورای مرکزی جبهه ملی دوم نوشت و نظراتی در مورد چگونگی نگرش سازماندهی جبهه ملی ارائه داد، که مورد موافقت قرار نگرفت. مرحوم الهیار صالح استعفا داد و دکتر مصدق طی نامه‌ای به باقر کاظمی تشکیل جبهه ملی سوم

مرکب از نمایندگان احزاب ملی را مأموریت داد. جبهه ملی سوم با پیوستن حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، حزب ایران، حزب نیروی سوم و نهضت آزادی تشکیل شد.

همزمان در خارج از کشور نیز جبهه ملی سوم تشکیل شد. در آن زمان من همراه با مرحوم چمران در مصر بودیم هیات اجرایی نهضت آزادی ایران در اروپا و آمریکا را دوستانمان آقایان فریدون سحابی، غلامعباس توسلی و ابوالفضل بازرگان بر عهده داشتند با بازداشت های گسترده فعالان سیاسی احزاب در ایران فعالیت جبهه ملی بکلی متوقف شد. در خارج از کشور نیز فعالیت تحت این نام، با مشارکت احزاب ملی تعطیل شد. هنگامی که در سال ۱۳۵۰ فعالیت های سازمان مجاهدین خلق اولیه درون کشور اوج گرفت، نهضت آزادی در خارج از کشور هم با انتشار نشریه «پیام مجاهد» فعالیت های گسترده علنی خود را آغاز کرد. در آن هنگام ما تشکیلات قاره ای داشتیم، صادق قطب زاده در اروپا من در آمریکا و مرحوم دکتر چمران در خاورمیانه هر کدام مسئول تشکیلات قاره ای بودیم.

● جناب عالی اشاره کردید که مرحوم چمران به خاورمیانه رفت آیا این موضوع تصمیم شخصی ایشان بود و یا این تصمیم به طور دسته جمعی در نهضت آزادی اتخاذ شد؟

■ این تصمیم جمعی اتخاذ شده بود، هنگامی که انقلاب کوبا به رهبری فیدل کاسترو و پس از آن انقلاب الجزایر به پیروزی رسید و بن بلا از الجزایر به آمریکا آمد و پس از آن که قیام ۱۵ خرداد در ایران به شدت سرکوب شد، در نهضت آزادی خارج از کشور میان اعضای مرکزی یعنی مرحوم چمران، شریعتی و پرویز امین و من بحث هایی جدی درباره شیوه مبارزه با استبداد شاه مطرح شد. پرسشی که در میان ما مطرح شد آن بود که آیا در ایران با روش های مسالمت آمیز و پارلمانتاریستی می توان بر رژیم شاه غلبه پیدا کرد.

ما در آن زمان مطالعات گسترده ای را درباره انقلاب های کوبا، چین و ... آغاز کردیم. پس از انجام آن مطالعات ما به این نتیجه رسیدیم که باید یک اردوی تعلیماتی برای آموزش جنگ های چریکی درست کنیم. در آن هنگام پرویز امین از طرف شورای نهضت آزادی به الجزایر رفت و با رهبران جبهه آزادی بخش الجزایر مذاکراتی انجام داد. اما این مذاکرات در نهایت به نتیجه مطلوب نرسید. رهبران نظامی جبهه آزادی بخش الجزایر از درخواست ما استقبال کرد، اما آمادگی برای این کار را در خود الجزایر نداشتند. اعلام آمادگی کردند اگر ما بتوانیم اردوی تعلیماتی در جای دیگر درست کنیم آنها بیایند و آموزش بدهند. پس از آن ما با مصری ها تماس گرفتیم و مذاکراتی را شروع کردیم، آنها استقبال کردند، و در سال ۱۳۴۴ جمعی از فعالان نهضت آزادی به مصر رفتیم. در حقیقت رفتن ما به مصر تصمیم گروه مرکزی شورای نهضت آزادی در خارج از کشور بود.

● در مصر جناب عالی و دکتر چمران به چه اقداماتی مشغول شدید؟

■ در ابتدا به همراه مرحوم چمران در مصر آموزش های کامل چریکی و اصول سازماندهی مخفی را دیدیم. سپس به سازماندهی جدیدی تحت نام سازمان مخصوص اتحاد و عمل پرداختیم. مرحوم چمران مسئولیت کلاس های آموزشی افراد داوطلب در قاهره را بر عهده گرفت. افراد داوطلب از ایران یا خارج از کشور را به شکل مخفی به قاهره و مرکز آموزش اعزام می شدند.

● اهداف مرحوم چمران از مبارزات سياسي خویش چه بود و اصولا ایشان متعلق به چه جریان فكري بود؟

■ مرحوم چمران شاگرد زنده یاد سید محمود طالقانی در مسجد هدایت تهران بود و با شادروان مهندس مهدی بازرگان علاوه بر شاگردی اش رفاقتی دیرینه داشت. او از تبار روشنفکران دینی و عضو فعال نهضت آزادی ایران بود.

دو وجه ملی و دینی در تمامی فعالیت‌های او به روشنی مشاهده می‌شد.

● مرحوم چمران در چه زمانی به ایران بازگشت و پس از انقلاب چه مشاغلی را برعهده داشت؟

■ اندکی پیش از انقلاب هنگامی که به اتفاق رهبر فقید انقلاب در پاریس بودیم، مرحوم چمران به همراه تعدادی از یاران لبنانی خود به پاریس آمد. آن زمان هدف مرحوم چمران آن بود که از ایت‌الله خمینی برای یافتن امام موسی صدر کمک بگیرد. چند ماه پس از آن که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، مرحوم چمران از لبنان به ایران بازگشت در آن هنگام من از سوی مهندس بازرگان سمت معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب را برعهده داشتم اما پس از آن که مسئولیت وزارت خارجه به من واگذار شد، مهندس بازرگان مرحوم چمران را به سمت معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و سپس سمت وزیر دفاع منصوب کرد. پس از آن که قانون اساسی جدید نهایی شد و شورای عالی دفاع ایجاد گشت، ایشان به عنوان نماینده امام در شورای عالی دفاع منصوب گردید. البته همچنان وزیر دفاع هم بود.

● چه شد که مرحوم چمران به جبهه‌های جنگ عزیمت کرد؟

■ هنگامی که جنگ تحمیلی آغاز شد من به همراه مرحوم چمران تصمیم گرفتیم که برای مقابله با ارتش متجاوز، جنگ‌های نامنظم را در منطقه جنوبی کشور سازمان‌دهی کنیم. در آن هنگام من به خرمشهر که هنوز سقوط نکرده بود رفتم و مرحوم چمران در اهواز مستقر شد. در آن زمان به دلیل فشارهای برخی از گروه‌های سیاسی، من از خرمشهر برگشتم تا مرحوم چمران بتواند کار سازماندهی جنگ‌های نامنظم را ادامه دهد. در آن موقع چمران دیگر نقش چندان کلیدی در وزارت دفاع نداشت و تمامی وقت خویش را صرف جنگ با متجاوزین به خاک میهنمان کرده بود.

در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۵۸ داوطلب شد و با رای بالایی به نمایندگی از جانب مردم تهران برگزیده شد. اما چمران هرگز جبهه‌های جنگ را رها نکرد.

● آیا پس از انقلاب نیز دکتر چمران همچنان عضو نهضت آزادی ایران بودند؟

■ بله، در کنگره سوم نهضت آزادی ایران که در تیر ماه سال ۱۳۵۹ برگزار شد، مرحوم چمران حضور داشت و به عضویت شورای مرکزی انتخاب شد. هنگامی که قرار شد روزنامه میزان از طرف دوستان نهضت آزادی ایران منتشر شود يك سازمان غیرانتفاعی با عنوان محك که مخفف، میزان، حدید و کتاب بود به وجود آمد که مرحوم چمران عضو هیات امنای آن بود.

● **ظاهرا هنگامی که به آقای عباس امیرانتظام اتهام جاسوسی زدند مرحوم چمران به شدت موضع‌گیری کرد و چنین اتهامی را ناروا می‌دانست آیا این موضوع صحت دارد؟**

■ **بله، کاملا درست است. مرحوم چمران با عباس امیرانتظام رفاقتی دیرینه داشت. آن دو از هنگام دانشجویی به خوبی یکدیگر را می‌شناختند و مبارزات سیاسی را با هم آغاز کردند.**

مرحوم چمران به شدت با بستن چنین اتهامی به عباس امیرانتظام ناراحت بود. البته در آن هنگام همه ما که امیرانتظام را می‌شناختیم نسبت به این مسئله اعتراض کردیم.

● **در پایان اگر خاطرات جالبی هم از سال‌های مبارزه سیاسی مشترک خود با مرحوم چمران دارید، بیان کنید؟**

■ **البته من خاطرات زیادی با آن مرحوم دارم. اما در حال حاضر ۲ خاطره جالب را ذکر می‌کنم. اولین خاطره مربوط به سال‌هایی است که در ایالت «نیوجرسی» آمریکا به همراه خانواده زندگی می‌کردم و مرحوم چمران، نیز پس از اتمام تحصیل در شهری نزدیک ما سکونت داشت. مرحوم چمران اصولا انسان درونگرایی بود و هر گاه از مسئله‌ای ناراحت می‌شد به تنهایی پناه می‌برد.**

یک شب دیروقت خانم ایشان به من تلفن زد و گفت که من مصطفی را ناراحت کرده‌ام و او چند ساعت است که از منزل بیرون رفته و هنوز بازنگشته است. من خیلی نگران شدم به همراه همسرم سریعاً به منزل آنها رفتیم و در آنجا من از خانم ایشان پرسیدم که فکر می‌کنید مصطفی الان کجا باشد؟ ایشان پس از مدتی فکر کردن به من گفت مصطفی هنگامی که از موضوعی ناراحت می‌شود به یک قبرستان مسیحی در نزدیکی خانه می‌رود. به آن محل رفتیم و دیدیم مصطفی در تاریکی در گوشه‌ای نشسته و به تفکر مشغول است. این خاطره بسیار زیبایی است که من هرگز آن را فراموش نمی‌کنم.

خاطره دیگری که از آن مرحوم دارم مربوط به سال ۱۳۴۳ است. در آن زمان به همراه مرحوم چمران تصمیم گرفتیم که به نشانه اعتراض به رژیم شاه در محلی در درون ساختمان سازمان ملل که «معبد» نامیده می‌شود بست بنشینیم. با پلاکارت‌هایی که در دست داشتیم به معبد رفتیم پس از گذشت چند دقیقه مامورین آمدند و و از ما خواستند که آن محل را ترک کنیم. به مامورین جواب دادیم که در اعتراض به عملکرد شاه بست نشسته‌ایم و خواهان دیدار دبیرکل سازمان ملل هستیم. مامورین رفتند و بعد از مدتی آمدند و گفتند که دبیرکل فعلاً در ساختمان سازمان ملل حضور ندارد و شما باید هر چه زودتر اینجا را ترک کنید و گرنه ما شما را با زور می‌بریم و چون ما از رفتن امتناع کردیم آنها دست و پای ما را گرفتند و به زور ما را به بیرون از ساختمان بردند.

قبل از این که به معبد سازمان ملل برویم برخی از دوستان همفکرمان در بیرون از ساختمان، خبرنگاران رسانه‌های آمریکا را خبر کرده بودند. هنگام بردن افراد به بیرون از ساختمان خبرنگاران حضور داشتند و از این صحنه فیلم‌برداری کردند. نکته جالبی که موجب شده شب هنگام اکثر تلویزیون‌های آمریکا به پخش صحنه پایین آوردن ما از پله‌های سازمان ملل بپردازند، آن بود که هنگام پایین آوردن مصطفی، سر ایشان که مو نداشت به پله‌ها می‌خورد و صحنه جالبی ایجاد شده بود.

این یکی از خاطرات به یادماندنی من از سال‌های مبارزه سیاسی با مرحوم چمران است.

● آقای دکتر یزدی از وقتی که در اختیار روزنامه توسعه قرار دادید، بی‌نهایت سپاسگزارم.

رویدادهای منطقه و امنیت ملی ایران

نشریه ولایت هفته قزوین - ۸۲/۴/۴

● جناب آقای دکتر یزدی در وضعیت فعلی با توجه به پایان یافتن جنگ عراق و حضور آمریکا در منطقه موقعیت ایران را چگونه می‌بینید. اگر چه جنابعالی در مصاحبه‌ای گفته بودید: وقایع حادث شده در منطقه خاورمیانه از دو منظر بر اوضاع ایران تاثیر گذار است ولی جواب کاملی نداده بودید. لطف بفرمایید در این رابطه بیشتر توضیح بدهید سپاسگزار می‌شویم؟

■ بعد از سقوط صدام و اشغال عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس تهدیدات خارجی علیه ایران بیش از هر زمان جدی شده است و این در حالی است که آسیب‌پذیری ایران، به دلیل افزایش تنش‌های سیاسی داخلی، به شدت بالا رفته است.

حوادث خاورمیانه و تاثیرات آن بر ایران در سه محور قابل بحث و بررسی است.

محور اول جنگ عراق است. تحلیل‌گران غربی، قبل از آغاز حمله به عراق، سه احتمال را برای جنگ سوم خلیج فارس پیش‌بینی کرده بودند. **احتمال اول**، جنگ ملایم - با ۴۰ تا ۶۰ درصد احتمال - **احتمال دوم**، جنگ با ابعاد متوسط و میانه، - با حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد احتمال - و **احتمال سوم**، جنگ سخت و شدید - ۵ تا ۱۰ درصد احتمال.

آنچه اتفاق افتاد، در واقع همان احتمال اول بود. البته مقامات تصمیم‌گیرنده در ایران، با قاطعیت تمام، حالت سوم را پیش‌بینی می‌کردند و این که آمریکایی‌ها در عراق گرفتار یک جنگ فرسایشی چندین ساله خواهند شد. ایشان چنین تصور می‌کردند، یا آرزو و امید داشتند، که ارتش عراق در برابر آمریکا بایستد. اما چنین اتفاقی نیفتاد (رژیم صدام نه بعد از سال‌ها و نه ماه‌ها بلکه در ظرف چند هفته سقوط کرد و از هم فروپاشید) رژیم بعثی عراق نظیر بسیاری از رژیم‌های استبدادی بریده از مردم، خیلی سست‌تر و بی‌پایه‌تر از آن بود که بعضی‌ها تصور می‌کردند.

سقوط صدام، بی‌تردید موجب خوشحالی و آرامش مردم عراق و سایر کشورهای منطقه عربی خاورمیانه شده است. اما اشغال نظامی عراق و سرنوشت نامعلوم این کشور نگرانی‌های جدی به وجود آورده است. دولت‌های آمریکا و انگلیس، نظیر قرن نوزدهم، بعد از اشغال نظامی عراق، حاکم نظامی، آمریکایی و انگلیسی، منصوب کرده‌اند، وزارتخانه‌هایی را منحل ساخته و وزرای جدیدی

تعیین کرده‌اند و از موضع قدرت کامل با مسائل عراق و منطقه برخورد می‌کنند. این حوادث و رفتارها بر وضعیت کل خاورمیانه اثر گذار است و ایران هم از این تأثیرات بی‌نصیب نمی‌باشد. اما رویدادهای عراق، تأثیرات ویژه‌ای را هم بر ایران داشته و خواهد داشت. ایران مرز مشترک طولانی با عراق دارد. سرگذشت و سرنوشت تحولات کردهای شمال عراق، بر وضعیت کردهای ایران (و همچنین ترکیه) اثر می‌گذارد. تأثیر رویدادهای شمال عراق بر ایران با ترکیه اگر چه وجوه مشترک دارد اما تفاوت‌های جدی را هم باید در نظر گرفت که کردها علی‌الاطلاق خود را ایرانی می‌دانند، کردها به جهت نژاد، فرهنگ، زبان، هنر و موسیقی ایرانی هستند و به قول ملامصطفی بارزانی، اگر کردی خود را غیرایرانی بداند، باید در کرد بودنش شك کرد.

این نوع نزدیکی یا وابستگی میان کردها و ترک‌ها وجود ندارد. در بررسی اثر رویدادهای شمال عراق بر ایران، و اتخاذ سیاست‌های راهبردی ملی، ضروری است به این نکات توجه شود.

از طرف دیگر ۶۰ درصد جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند. حوزه علمیه نجف نزدیک به هزار سال سابقه دارد. روابط نزدیک و تنگاتنگی میان شیعیان عراق با ایران وجود دارد. اما این بدان معنا نیست که شیعیان عراق از الگوی انقلاب ایران تبعیت کنند. نشانه‌های جدی وجود دارد که تجربه دو دهه حکومت روحانیان در ایران تأثیرات منفی در عراق و در میان شیعیان بر جای گذاشته است. شیعیان عراق ضمن حمایت از رهبران روحانی خود، حاضر به قبول حکومت روحانیان، به سبک ایران، نمی‌باشند. روشنفکران عراقی، از جمله روشنفکران دینی نیز با توجه به تجربه ایران و سرنوشت روشنفکران دینی بعد از پیروزی انقلاب، حاضر به همکاری جدی با روحانیان عراق نمی‌باشند.

کشورهای اسلامی منطقه هم، حاضر به قبول یک دولت جدید شیعه در عراق نیستند نیروهای اشغالگر هم به این مسئله توجه دارند.

بنابراین، تمام این عوامل در وضعیت ایران در رابطه با عراق اثرگذار است. اما تأثیر رویدادهای عراق بر اوضاع ایران از زاویه دیگری هم، که مربوط به اهداف در برنامه‌های راهبردی - کلان آمریکا در منطقه خاورمیانه می‌باشد، قابل توجه و بررسی است.

هدف و برنامه راهبردی آمریکا تغییر در نظام‌های سیاسی و اقتصادی در منطقه و ایجاد یک قطب همگن سیاسی - اقتصادی هماهنگ با اهداف و برنامه‌های جهانی آمریکا می‌باشد. پیش نیاز ایجاد چنین وضعیتی، حل مشکلات کلیدی منطقه است، که عبارتند از حل مسئله فلسطین و پایان دادن به بحران میان اسرائیل و فلسطینی‌ها و اعراب، تغییر اساسی در رژیم‌های عراق و ایران و تغییر در ساختارهای سیاسی و اقتصادی کشورهای عربی منطقه (از جمله عربستان سعودی، کویت ...). تمامی نشانه‌ها و پیغام‌ها حاکی از اعمال سیاست جدید آمریکا در منطقه و ایران می‌باشند.

این عوامل دست به دست هم داده‌اند و ایران را به آستانه یک تغییر و تحول اساسی رسانیده است. اگر مسئولان ایران هوشیارانه و مدبرانه عمل کنند، این تغییرات می‌تواند، برنامه‌ریزی شده و بهداشتی از درون نظام صورت گیرد. ولی اگر ذهنیت‌های حاکم مانع واقع‌بینی گردد و اقدامات ضروری فوری و در حد لازم انجام نگیرد، تغییرات اساسی از بیرون، و با پیامدها و نتایج غیرقابل پیش‌بینی و یا غیرقابل قبول بر ایران، تحمیل نخواهد شد.

● پیروزی زود هنگام آمریکا و انگلیس بر رژیم صدام همان طور که برای اروپا غیر منتظره بود برای مقامات جمهوری اسلامی ایران که صدام را با تلافی برای گرفتار شدن نیروهای آمریکایی تشبیه می‌نمودند غافلگیر کننده بود اما این پیروزی زود هنگام برای ایران که به عنوان محور شرارت معرفی شد نگران کننده هست و به نظر می‌رسد که آمریکایی‌ها در خصوص ایران برنامه‌هایی دارند تهدیدات علیه امنیت کشور ما بسیار جدی است درست است؟

■ همان طور که در بالا اشاره کردم، تهدیدات خارجی علیه ایران جدی است. عقل و درایت و فرزاندگی و تدبیر حکم می‌کند که خطر را جدی بدانند. علایم و نشانه‌ها حاکی از آن است که اگر چه برخی از تصمیم‌گیرندگان و نظریه‌پردازان موثر در میان جناح راست قدرتمند، فشار و زور و قدرت و تهدید آمریکا را جدی تلقی کرده‌اند، اما با کمال تأسف و تعجب، فرزاندگی را در سازش با دشمن پرزور تبلیغ کرده‌اند نه کوتاه و کنار آمدن با ملت. در حالی که نظریه‌پردازان برجسته حوزه چنین نسخه‌ای را تجویز می‌کنند، یک روحانی برجسته شورایی نگهبان مردم عراق را به انتفاضه علیه آمریکایی‌ها فرا می‌خواند و در پیرو این سخنان تحریک آمیز عملیاتی علیه نیروهای آمریکایی در عراق صورت می‌گیرد و افراد از سپاه بدر بازداشت می‌شوند. این موضع‌گیری‌ها و اقدامات، همراه اقدامات سیاسی، تبلیغاتی، دیپلماتیک مقامات مسئول ایران حاکی از آن است. که اولاً تهدیدها واقعا جدی هستند و ثانياً عدم انسجام در سیاست‌ها، رفتارها و واکنش‌های ایران را نشان می‌دهد.

● حضرتعالی در یک مصاحبه‌ای گفته بودید که آمریکایی‌ها به دنبال صلح هستند. برخی معتقدند که این چه صلحی است که همه جا را به آتش می‌کشد و بعد آمریکایی‌ها این ادعا را هم دارند؟

■ وقتی آمریکایی‌ها می‌گویند به دنبال صلح در خاورمیانه هستند، طبیعی است که باید منظور آنها از صلح مورد بررسی قرار گیرد. فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها هم، دنبال صلح هستند. اما تعریف صلح و شرایط و راه‌های تحقق آن، از نظر هر کدام متفاوت است. آمریکا و اسرائیل با استفاده از امکانات فراوان، سعی کرده‌اند، صلح مورد نظر خود را از طریق اعمال زور و جنگ و خشونت به دست آورند، اما نتوانسته‌اند. تکرار می‌کنم، نه این که نخواسته‌اند، بلکه خواسته‌اند، اما نتوانسته‌اند. شارون آخرین تیرترکش جناح‌های راست افراطی در اسرائیل است. اما سیاست پیروزی از طریق اعمال خشونت و ایجاد وحشت (النصر بالزعب) شکست خورده است. و شارون اعتراف کرد که نمی‌توان ۳/۵ میلیون فلسطینی ساکن مناطق اشغالی را به دریا ریخت. در چنین شرایطی، یعنی شرایطی که جنگ نتوانسته است صلح را به ارمغان بیاورد، چه راهی جز مذاکره برای یافتن راه خروج از بن‌بست‌ها وجود دارد؟

● طبق یکی از گفته‌های مشهور فون کلاس وستین که اغلب بر سر زبان‌ها است (جنگ ادامه سیاست است اما به روشی دیگر) در واقع این بدان معنی است که جنگ راهی است که دولت‌ها از طریق آن به اهداف سیاسی خود که از راه‌های صلح‌آمیز میسر نیست دست می‌یابند. دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم این حقیقت ژرف در مورد حوادثی که پس از هواپیما ربایی و بمب‌گذاری‌های روز ۱۱ سپتامبر رخ داد مصداق ندارد. این سوال همیشه این را برایم تداعی می‌کند که چیزی پشت پرده است که دستیابی به اهداف امپریالیستی اقتصادی است نمی‌دانم سوالم برای حضرتعالی روشن است یا خیر؟

■ نظریه «جنگ ادامه سیاست است» در واقع بر ماهیت سیاسی جنگ نظامی تکیه دارد. جنگ خود فی نفسه هدف نیست. جنگ برای تامین اهداف سیاسی است که از راه‌های دیگر تحقق نیافته‌اند، می‌باشد. در اینجا منظور از «اهداف سیاسی» اعم از سیاست و اقتصاد و یا جغرافیا، می‌باشد. یک هدف جغرافیایی، می‌تواند هم ارزش سیاسی و هم اقتصادی داشته باشد. بنابراین مقولات پیچیده‌ای هستند که باید بررسی شوند.

اما منظور شما از این که در پشت پرده حوادث هواپیما ربایی‌ها، بمب‌گذاری‌ها و انفجارهای ۱۱ سپتامبر معروف، اهداف امپریالیستی اقتصادی نهفته است برای من روشن نیست. دو نکته را از هم تفکیک کنید. وقوع یک حادثه با چگونگی استفاده از آن بعد از وقوع یکی نیست. این که آیا دولت آمریکا یا محافل سرمایه‌داران بزرگ و صهیونیست‌ها در پشت سر رویداد ۱۱ سپتامبر بوده‌اند یا نه، یک مسئله است، استفاده بهینه این محافل از این حادثه در جهت اهداف و برنامه‌های خودشان، مسئله دیگری است.

● در صحبت‌های قبلی که با شما داشتیم به این نکته اشاره داشتید که باید دید اهداف کلان آمریکا در منطقه کدامند و فرمودید که برخی می‌گویند که آمریکایی‌ها به دنبال نفت هستند ولی دیدگاه بنده این هست که حضور آمریکا در منطقه نمی‌تواند فقط برای نفت باشد.

■ در مورد اهداف آمریکا در منطقه اشاره کردم. وقتی گفته می‌شود حضور آمریکا در منطقه فقط برای نفت نیست، نباید چنین تصور شود که نفت در رویدادهای خاورمیانه و جنگ سوم خلیج فارس نقش نداشته است. بلکه منظور این است که اهداف آمریکا محدود منحصر به «نفت» نیست، بلکه فراتر و وسیع‌تر از نفت است. عدم توجه کافی به این نکته موجب بی‌توجهی به اهداف کلان آمریکا در منطقه خواهد شد.

● اگر موافق باشید مسیر گفتگو را به سمت ساختمان پنتاگون و مرکز تجارت جهانی ببریم. حمله به مرکز تجارت جهانی یا همان ساختمان‌های دوقلو فرصتی بود برای تحقق بخشیدن به یک دستور کار سیاسی که اعضای راست افراطی جناح حاکم برای محقق شدن آن طی سالیان متمادی جنجال بسیار برپا کرده بودند پس از آن حادثه شاهد بودیم که ایالات متحده برای برنامه‌ای امنیتی رقمی بالغ بر ۳۶ میلیارد دلار بودجه تخصیص می‌دهد و به افغانستان حمله می‌کند می‌توانیم تاریخ پس از حمله به ساختمان‌های دوقلو را آغاز دوره‌ای بسیار «متفاوت‌تر» قلمداد کنیم؟

■ حمله به مرکز تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن، از جهاتی به حمله ژاپن به پرل هاربر در دسامبر ۱۹۴۱ شباهت دارد. آن هم حمله‌ای بود به داخل سرزمین‌های امن آمریکا - آن حمله موجب تغییر اساسی و استراتژیک در سیاست جهانی آمریکا شد. تا قبل از آن حمله، سیاست استراتژیک آمریکا «انزوا» و پرهیز از ورود در مناقشات جهانی بود. بعد از آن حمله آمریکا تغییر سیاست داد و وارد فعالیت‌های جهانی شد که تا به امروز ادامه یافته است. بعد از حمله ژاپن به پرل هاربر، آمریکا به متفقین در جنگ علیه نیروهای «محور» شامل آلمان، ایتالیا و ژاپن پیوست. رویداد ۱۱ سپتامبر همین تاثیر را در سیاست خارجی آمریکا داشته است. اما باید بلافاصله به این نکته پرداخت که جهت و هدف و برنامه‌های جهانی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر چیست و چه تغییر ماهوی با قبل از آن دارد.

بعد از ۱۱ سپتامبر ویژگی اصلی سیاست خارجی آمریکا چیست؟ این خود بحث دیگری است که فرصت مناسبی را نیاز دارد.

● آقای دکتر یزدی این دلارهایی را که ایالات متحده آمریکا هزینه می‌کند نشانگر این نیست که دولت آقای بوش می‌خواهد در نظام نوین جهانی اقتصاد کاپیتالیستی مطلق حاکم شود؟

■ برای فهم آنچه شما می‌گویید باید اولاً «نظم نوین جهانی» را و سپس نقش و برنامه آمریکا را در این نظم و ویژگی آنچه را که شما «اقتصاد کاپیتالیستی مطلق» می‌خوانید تعریف کرد.

اولاً - بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد. تغییرات و تحولات بسیار اساسی در مناسبات جهانی به وجود آمده است. اما هنوز نظم جدیدی شکل نگرفته است. تنها می‌توان گفت فرایندهای مختلف در جهات گوناگون در حال شکل‌گیری هستند.

ثانیاً - در یک چنین وضعیت دینامیکی، قدرت‌های بزرگ، از جمله آمریکا، سعی بر آن دارند که مسیر تحولات و تغییرات را به سمت و سوی منافع خاص خود هدایت کنند. قطعاً آن چه آمریکایی‌ها به دنبال آن هستند با آنچه کشورهای اروپایی می‌خواهند متفاوت است.

ثانیاً - میان اولویت‌های اقتصادی کشورهای عضو اتحادیه اروپا، با آمریکا تعارض وجود دارد. آیا منظور از «مطلق» یا «نسبی» بودن اقتصاد کاپیتالیستی مورد نظر شما همین است؟

● دلیل این که می‌گوییم کاخ سفید در تلاش است اقتصاد کاپیتالیستی حاکم شود این است که روز بیستم آگوست تقریباً می‌شود گفت ۳ هفته قبل از حادثه یازدهم سپتامبر روزنامه نیویورک تایمز در صفحه اول خود مقاله‌ای چاپ کرده بود که در سایت اینترنت هم دیدیم که آن مقاله حاکی از نگرانی جناح‌های حاکم از سقوط کاپیتالیسم و حرکت به سوی رکود اقتصادی در ابعاد وسیع بود بعدها که آن مقاله بعداً ترجمه شد نویسنده‌اش نوشته بود رشد اقتصاد جهانی که سال قبل سرعتی سرسام آور داشت اکنون با رکود اقتصادی بی‌سابقه ایالات متحده، اروپا، ژاپن، ایتالیا، برزیل، آلمان، مکزیک و مهم‌ترین کشورهای در حال توسعه بسیار کند شده است و این انتظار که رشد اقتصادی سایر کشورها بتواند رکود اقتصادی ایالات متحده را جبران کند برآورده نمی‌شود و به عقیده‌ی بسیاری از کارشناسان دنیا و بخصوص آمریکا زیر ضربه‌های تازیه‌انه اقتصادی قرار گرفته است و پس از حادثه یازدهم سپتامبر دولت بوش برای حاکم شدن اقتصاد کاپیتالیستی طرح‌های تازه‌ای ریخت که اشاعه نظام کاپیتالیستی اقتصاد بازار آزاد به سراسر جهان در چارچوب جهانی شدن و ایجاد کنترل بر منابع انرژی مورد نیاز جهان آینده از طریق ایجاد بر دو منطقه تامین‌کننده انرژی یعنی خلیج فارس و دریای خزر، دیدگاه شما چیست؟

■ این که نظام‌های اقتصادی متکی بر بازار، به طور ادواری دچار بحران می‌شوند مورد توجه و بحث اقتصاددانان بوده و می‌باشد. اما «اقتصاد بازار»، «جهانی شدن» اقتصاد، چیزهایی نیست که آمریکا بخواهد به دنیا تحمیل کند. بلکه پیشرفت تکنولوژی و انقلاب الکترونیک جهان را به این سمت و سو می‌برد. تغییرات در اروپای شرقی و شوروی سابق، در نهایت در دو نکته خلاصه می‌شود: لیبرالیسم سیاسی و اقتصاد بازار، و این که در مناسبات جهانی روابط بین‌المللی اولویت‌های اقتصادی جای سیاسی را گرفته است.

در این شرایط جدید، سیاست راهبردی آمریکا کنترل هر چه بیشتر تمامی منابع نفتی (و گاز طبیعی) جهان می‌باشد. کنترل نفت صلح فارس و دریای خزر هم در همین چارچوب قرار می‌گیرد.

● پس نتیجه می‌گیریم که دست زدن به اقدامات نظامی خودسرانه آمریکا برای نابود کردن نظام‌های حکومتی که مزاحم و ناهمگون هستند صورت می‌گیرد مثل رژیم صدام حسین درست است؟

■ نظام‌های حکومتی مزاحم و ناهمگن با آمریکا یک طرف سکه در عملیات نظامی آمریکا است. اما طرف دیگر سکه غیرمردمی بودن این نظام‌ها است. به عبارت دیگر اگر نظام حکومتی صدام مردمی بود، امکان نداشت آمریکا بتواند به این راحتی و سرعت به اهداف خود برسد.

● آقای دکتر یزدی، پس از گذشت چند هفته از سرنگونی رژیم صدام به نظر شما ایالات متحده در عراق به پیروزی نظامی یا سیاسی دست یافته است؟

■ ایالات متحده در عراق هم به پیروزی نظامی و هم سیاسی دست یافته است. اما تا کجا و تا کی می‌تواند وضعیت کنونی را ادامه دهد مورد شك و تردیدهای جدی است.

● این پیروزی به بهای سنگین از میان رفتن اعتبار جهانی آن حاصل شد؟

■ «اعتبار جهانی» را باید تعریف کرد. مردم بسیاری، حتی در آمریکا، با سیاست‌های جنگ‌طلبانه آمریکا مخالفت کردند. اما این موجب کاهش وسیع و قابل توجه حمایت‌های مردمی آمریکا از رئیس‌جمهورشان یا توقف عملیات نظامی آمریکا در عراق نشد.

● پل ولفوتیز معاون وزیر دفاع آمریکا در مصاحبه‌ای با (فاکس نیوز) گفته بود بعد از عراق «جنگی» با ایران نخواهیم داشت و برخورد با ایران بیشتر سیاسی است تا نظامی و مقامات ایران باید رفتارشان را با مردم خود بررسی کنند» به نظر می‌رسد در شرایط تهدیدآمیز فعلی قرار گرفته‌ایم و در این شرایط تصمیم‌گیری بسیار مهم است و یک تصمیم اشتباه می‌تواند کشور را دچار مشکلات کلی کند؟

■ آمریکایی‌هایی ممکن است برخی از اهداف نظامی یا صنعتی (نظیر تاسیسات اتمی ساوه و نطنز) را (آماج حملات نظامی خود قرار بدهند. اما یک حمله نظامی گسترده، نظیر عراق را نخواهند داشت. فشارهای سیاسی و اقتصادی، در سطح منطقه و جهان علیه ایران به طور جدی بالا خواهد گرفت. در شرایط حساس و جدی کنونی، تنها راه کوتاه آمدن در برابر مردم به جای سازش با آمریکا و انگلیس، می‌باشد. اشتباه در تصمیم‌گیری مسئولان نظام هزینه‌های بسیار بالایی را برای ملت و کشورمان به بار خواهد آورد.

● آقای دکتر یزدی قبلاً گفته بودید که آقای خاتمی بر اثر کارشکنی‌های مستمر جناح و جریان‌های راست افراطی و خردگرای نتوانسته است به تمامی اهداف خود برسد، می‌شود آن اهداف را بگویید؟ اما این را می‌خواهم بدانم که اهداف آقای خاتمی و جنبش اصلاح‌طلبی مذاکره با آمریکا هست یا نه؟ ولی آقای خاتمی باید تصمیم درست بگیرد و اجازه ندهد که آمریکایی‌ها از موضع قدرت با ما سخن بگویند؟

■ آقای خاتمی به ملت قانون‌مداری و جامعه مدنی را وعده داده بود. آقای خاتمی نتوانستند قانون‌مداری را به نهادها و قدرت‌های مختلف، در سطوح مختلف تحمیل کنند. قانون‌گریزی همچنان ادامه دارد. ویژگی‌های یک جامعه مدنی، قبول تکثر فکری و سیاسی، تساهل و تسامح و سازگاری است، اما چنین چیزی هنوز وجود ندارد. بازداشت‌ها ادامه دارد. نهادها یا قضاتی که نقش جدی در خنثی کردن برنامه‌های رئیس‌جمهور داشته‌اند، همچنان قدرتمندانه عمل می‌کنند و بعضاً ارتقاء مقام و رتبه نیز گرفته‌اند.

آقای خاتمی هنگامی می‌توانند با آمریکا یا هر قدرت دیگری از موضع قدرت سخن بگویند که در داخل، به عنوان رئیس‌جمهور از اقتدار لازم برخوردار باشد. می‌دانیم و همه می‌دانند که آقای خاتمی از چنان قدرتی برخوردار نیست. جریان‌های راست افراطی و گروه‌های فشار مورد حمایت نهادها تعمدي دارند که هر زمان آقای خاتمی به سفر مهم خارجی می‌روند یا ایران میزبان یک کنفرانس مهم بین‌المللی است، با حادثه‌آفرینی، عدم اقتدار رئیس‌جمهور را به نمایش بگذارند.

● همین حرفی را که پل ولفووتیز معاون وزیر دفاع آمریکا گفته بود برخورد سیاسی می‌کنیم که این حرف نشان می‌دهد احتیاجی به عملیات نظامی گسترده ندارند ولی شاید اقداماتی را انجام بدهند تا ایران در تنگنا قرار بگیرد به عنوان مثال خانم رایس مشاور عالی امنیتی جورج بوش گفته بود که ما کاری می‌کنیم که ایرانی‌ها نتوانند نفت‌شان را صادر کنند و مجبورشان می‌کنیم که نفت‌شان را بخورند و بمیرند، مفهوم این مطلب چیست؟

کشور را دچار مشکلاتی کلی می‌کنند تا دولت ایران به برنامه‌های آنان تن بدهند یعنی از موضع قدرت با ما سخن گفتن، آقای خاتمی چه باید انجام دهد؟

■ معنا یا تفسیر دیگر سخن خانم رایس می‌تواند بستن تنگه هرمز، از دریای عمان و جلوگیری از صادرات نفت ایران و واردات کالاهای مورد نیاز ایران باشد.

برخورد با این گونه تهدیدها، تنها بر عهده آقای خاتمی نیست. ایشان تنها تصمیم‌گیرنده نمی‌باشند. متأسفانه در قلمرو سیاست خارجی و تماس‌ها و مذاکرات دیپلماتیک گروه‌ها و نهادهای موازی فعال هستند. این امر به شدت به ضرر منافع ملی ایران می‌باشد.

● اگر ایران مجبور به دادن امتیاز شود آمریکایی‌ها هم با مقامات ایرانی وارد مذاکره شوند باید چگونه عمل کنیم تا منافع ملی حفظ شود و احتمال این است که بر تصمیمات آمریکایی‌ها تأثیر بگذاریم؟

■ برای مقابله با تهدیدهای خارجی دو راهکار در برابر ایران قرار دارد. اول این که در داخل کشور تنش‌های سیاسی با اعمال اصلاحات اساسی، نظیر آزادی کلیه زندانیان سیاسی، لغو تعطیلی روزنامه‌ها، لغو فشارهای سیاسی، ایجاد فضای باز مناسب برای فعالیت احزاب و گروه‌های دگر اندیش، لغو نظارت استصوابی و ... کاهش پیدا کند تا زمینه برای ایجاد یک جبهه فراگیر ضد دخالت خارجی فراهم گردد. در صورت تحقق چنین شرایطی، دولت آمریکا، یا هر دولت خارجی دیگری، قادر علیه اعمال فشار به ایران نخواهد بود، همبستگی و وفاق ملی تنها عامل موثر برای مقابله با تهدیدهای خارجی است.

دوم این که شوراي عالی امنیت ملي، به عنوان تنها نهاد صلاحیت‌دار در تدوین کلیات سياسي خارجي شناخته شود و نهادها و مقامات دیگر از هر گونه ورود و اقدام در مسائل ديپلماسي خودداري کنند. این شورا، سقف و کف مطالبات و انتظارات ایران از آمریکا، و یا هر قدرت دیگری را معین کند و سپس اجرا و پیگیری آن را صرفاً به وزارت امور خارجه بسپارد. دولت مسئولیت مذاکره رسمي و علني با نمایندگان دولت آمریکا را بپذیرد و اعلام کند و مردم را در جریان مذاکرات قرار بدهد. و هر کجا که مطالبی قابل انتشار عمومي نیست دولت مجبور باشد به جلسه غیر علني مجلس نمایندگان گزارش بدهد.

● آقای یزدی در جایی گفته بودید منافع ملي ما در این است که مقامات ایرانی آزادي و حاکمیت مردم را بپذیرند، چیزی که در دو دهه گذشته از مردم سلب شده است، باید به مردم بازگردانده شود و در این فرصت آمریکا می‌تواند حداکثر مطالباتش را در ایران در چارچوب يك نظام مردمی و دموکراتیک مطرح نماید، سوالم از شما این است آنها که می‌خواهند کل نظام را تغییر بدهند، گر چه بنده اعتقادي به این حرف‌ها ندارم، ولي تصوراتان چیست عدم قبول این تغییرات برای ما پیامدهای وحشتناک دارد؟

■ در جایی دیگری به این پرسش شما پاسخ داده‌ام. اضافه می‌کنم این که آمریکا چه می‌خواهد، معنایش نباید این باشد که آنها قادرند هر آنچه را که می‌خواهند به دست آورند. ایران با قبول تغییرات در مناسبات سياسي داخلی و تن دادن به الزامات اجتناب‌ناپذیر همبستگی ملي، می‌تواند مانع اجرای برنامه‌های آمریکا بشود. ادامه وضعیت کنونی و عدم قبول تغییرات در راستای آشتی با ملت، ایران کشورمان را به آستانه فروپاشی جغرافیایی و اجتماعی می‌کشاند. مردمی که از وضعیت کنونی به ستوه آمده‌اند و راهی برای نجات نمی‌بینند، برخلاف منافع ملي، نگاهشان به بیرون متمرکز خواهد شد و بسیاری از جان به لب رسیدگان بی‌تجربه و ناشکیبا، به سراب دخالت خارجي، بدون توجه و دقت به پیامدهای آن، دل می‌بندند. و خدای ناکرده وضعیتی به مراتب بدتر از عراق برای ما پیش خواهد آمد. پناه بر خدا از آن روز.

نیاز به دشمن

سرآغاز رویکردهای جدید در سیاست خارجی آمریکا

هادی عابدی روزنامه شرق ۵ تیرماه ۱۳۸۲

س- جورج بوش رییس جمهوری آمریکا در مبارزات انتخاباتی‌اش گفته بود که دولت دموکرات در سیاست خارجی‌اش دچار بی‌هویتی شده است. به نظر می‌رسد که بعد از یازده سپتامبر، هویتی برای سیاست خارجی آمریکا پیدا کرده‌اند. آیا این مساله نمی‌تواند یک توطئه باشد؟

ج - موضوعی قابل بحث است. آنچنان که می‌گویند آمریکا در سیاست خارجی‌اش دچار بی‌هویتی هم نشده بود. دقیقترش آن است که بعد از فروپاشی شوروی، آمریکا دشمن خود را از دست داد. همان چیزی که برژینسکی گفته است. می‌دانید که بودجه ارتش آمریکا صدها میلیارد دلار است. در زمان فروپاشی شوروی این بودجه حدود ۲۰۰ میلیارد دلار بود. با از بین رفتن دشمن، مردم آمریکا می

پرسیدند این همه هزینه‌های نظامی برای چیست؟ از هر یکصد سنتی که مردم امریکا مالیات میدهند، ۲ سنت به بهداشت، ۲ سنت به مسکن، اما ۶۵ سنت به ارتش تعلق دارد. در دهه ۱۹۹۰ نیز دولت بوش پدر برای تصویب بودجه ارتش با مشکل روبرو بود. در آن زمان این بودجه به ۲۷۵ میلیارد دلار بود. مجلس می‌خواست ۲۰ میلیارد آن را حذف کند. اما ارتش مقاومت می‌کرد. یکی از دلایل جنگ دوم خلیج فارس و حمله‌ای که به عراق شد همین بود که بودجه مورد نظر و درخواست را تصویب کنند. باید مردم را به نوعی قانع ساخت که تهدیدات، جدی است. در تبلیغات علیه عراق و برای آماده کردن افکار عمومی امریکاییان، ادعا و تبلیغ شد که ارتش عراق چهارمین ارتش قدرتمند جهان است. دولت‌های عربی آنچنان از حمله صدام به کویت وحشت زده شدند که میلیاردها دلار سلاحهای امریکایی خریدند.

س - آیا حمله عراق به کویت ساخته امریکاییها بود؟ آنتهایی هم که ۱۱ سپتامبر حمله کردند آیا خودفروخته و مزدور بودند؟ امریکا چند عرب را اجیر کرد که خود را بکشند و این حادثه به وجود بیاید؟

ج - به نظر میرسد که این تحلیل و نگاه مقداری ساده انگارانه و ساده لوحانه باشد. یازده سپتامبر هم مثل جنگ خلیج فارس، امریکا را از یک مجموعه بن بست ها نجات داد. اما تفاوت بگذاریم بین این مساله که حادثه‌ای مستقل از اراده دولت امریکا اتفاق می‌افتد ولی آنها بالاترین استفاده را می‌برند، با حادثه‌ای که خود آنها طراحی و اجرا می‌کنند. می‌دانیم بعضی‌ها احمقانه کاری می‌کنند که دیگران بهره می‌برند. هر کاری که دیوانه‌ها می‌کنند لزوماً به تحریک عاقل‌ها نیست. از طرف دیگر مساله را به گونه دیگری هم می‌شود تحلیل کرد. شواهد نشان می‌دهد که در ساختار حکومت عراق عناصر نفوذی حضور داشته‌اند. به طور کلی خاصیت و سرشت حکومت‌های استبدادی این است که کسانی به راحتی می‌توانند نفوذ کنند و با تملق گویی اعتماد را جلب کنند و به موقع ضربه بزنند. اگر اینطور هم نگاه کنیم درس‌های زیادی خواهیم آموخت. بر طبق شواهد و اسناد، سازمان‌های جاسوسی سیا (CIA) و موساد در برخی از سازمان‌های افراطی دنیا نفوذ کرده‌اند و در مواردی حتی سازمان‌های افراطی درست کرده‌اند تا امریکا هر وقت نیاز به بهانه داشت، آنها با اعمال خود بهانه را به وجود بیاورند.

س - ظاهراً خود القاعده هم توسط امریکاییها به وجود آمده و حمایت شده است. امریکایی‌ها به آنها کمک‌های مالی می‌کرده‌اند تا نفوذ شوروی را کند کنند. پس امکان اینکه امریکایی‌ها به صورت غیر مستقیم این کار را کرده باشند وجود دارد.

ج - ببینید عرض من این است که در تحلیل این حوادث نباید ساده‌انگاری کرد و رابطه مستقیم برقرار کرد و بگوییم عده‌ای از عرب‌های ناآگاه یا اجیر شده این عملیات مثلاً جهادی را انجام داده‌اند و فرضاً پول هم گرفته‌اند. این محتمل نیست. بیشتر از همه احتمال دارد که یک جریان افراطی در میان مسلمانان آمادگی چنین کاری داشته و عناصر نفوذی سازمان‌های اطلاعاتی دیگر نیز نقش محرک داشته‌اند. این طرح بیشتر قابل بحث است. بالاخره یک زمینه‌هایی در بین برخی مسلمان‌ها برای عملیات افراطی و جهادی علیه امریکا هم وجود دارد. اما این که القاعده را امریکایی‌ها سازمان دادند، درست است. هنگامی که ارتش شوروی به خاک افغانستان وارد شد و جنگ‌های پراکنده علیه این ارتش شروع شد، غربی‌ها و به خصوص امریکایی‌ها در سازماندهی این جنگ‌های پراکنده

علیه ارتش اشغالگر شوروی نقش تعیین کننده داشتند. به سازمان های جهادی کمک مالی فراوانی از طریق عربستان سعودی و اسلحه هم خودشان و هم پاکستان می دادند. موشک های استینگر معروف را خود امریکایی ها به سازمانهای جهادی دادند. همراه با تبلیغات شدیدی که در میان مسلمانان، به خصوص اعراب علیه اشغال افغانستان توسط روس ها شده بود داوطلبان زیادی از کشورهای عربی به افغانستان رفتند. که بعدها به عرب-افغانی ها معروف شدند. **بن لادن** و یارانش از همین گروه بودند. این افراد را سازمان سیای امریکا آموزش داد و مسلح کرد. این که سازمان سیای در دوران جنگ با ارتش شوروی، القاعده را سازماندهی کرده بود موجب شده است که برخی از گروههای افراطی اسلامی حمله به نیویورک و واشنگتن را طرح خود سیای و موساد عنوان کنند.

س- پس از ۱۱ سپتامبر، امریکاییها به این نتیجه رسیدند که در مسایل امنیت داخلی خود سختگیری کنند، و بالاخره توانستند خطر جدیدی را جایگزین دشمن قبلی، یعنی کمونیسم، کنند. آیا واقعا اسلام این خطر را دارد؟

ج - امریکایی ها چنین فکر می کنند و چنین هم تبلیغ می کنند. این تصور نادرستی است. اما دلایلی برای این ترس موهوم وجود دارد. در اینجا باید دو چیز را از هم تفکیک کنیم. اول: مسلمانها و دوم: اسلام. اسلام در دنیا یک دین در حال توسعه است و پویایی خود را دارد. یک زمانی غربی ها درباره اسلام صحبت می کردند، چند عرب سوار بر شتر در یک صحرای دور افتاده تجسم می شد، اما امروز اسلام پدیده‌ای است که در نزدیکی آنها و در غرب حضور دارد. هفت میلیون مسلمان در امریکا زندگی می کنند. زمانی یهودی ها اقلیت دوم در امریکا بودند امروز مسلمان ها دومین اقلیت دینی هستند. در اروپا هم ۲۵ میلیون مسلمان وجود دارد. سال ها است در مراسم تحلیف رییس جمهور منتخب امریکا علاوه بر یک کشیش مسیحی و یک خاخام یهودی، یک ملای مسلمان هم حضور می‌یابد. دنیای اسلام پر جنب و جوش ترین جوامع دنیاست. یک میلیارد مسلمان از خواب طولانی بیدار شده‌اند و برای تغییر وضع خود و توسعه تلاش می کنند. در دو، سه دهه گذشته نیز دو حادثه بزرگ بر کشورهای اسلامی اثر گذاشته است. **حادثه اول، انقلاب اسلامی ایران است.** انقلاب ایران منجر به سیاسی شدن همه جنبش های اسلامی شده است. تا آن زمان کسی باور نمی کرد که اسلام می تواند ایدئولوژی یک انقلاب باشد. پدیده مهم دیگر **فروپاشی شوروی** بود. این حادثه نیز اثر مهمی در کشورهای اسلامی داشت و بسیاری از جنبش ای چپ در کشورهای اسلامی که نگاه به بیرون داشتند و با جنبش های ملی و اسلامی درگیر بودند، دچار تغییرات و تحولات شدند و لاجرم نگاه به درون پیدا کردند. جنبش های چپی، نگاه به درون دارند. اولاً رنگ مارکسیستی‌شان و ضد دینی‌شان را تقلیل می دهند و ثانیاً با جنبش های مترقی سیاسی کشورهای خودشان نوعی تعامل برقرار می کنند.

س- از همین منظر است که اسلام را به عنوان خطر مطرح می کنند؟

ج - بله، امریکا از دو زاویه مطرح می کند. از یک منظر اسلام را جایگزین شمن قبلی می کند و افکار عمومی امریکا را تحت تاثیر قرار می دهد و از نظر دیگر، رشد و توسعه جنبش سیاسی اسلامی، خواه ناخواه همراه است با پیدایش گروه های افراطی. بنابراین خطر مسلمانان افراطی در کشورهای اسلامی را نیز مطرح می کند.

س - با توجه به اینکه کشورهای اسلامی دوران گذارتاریخ خود را می گذرانند، مسایل بین المللی تا چه اندازه در برقراری دموکراسی در کشورهای اسلامی دخیل است؟

ج - جوامع اسلامی عموماً جوامع انتقالی هستند و مشخصات عام جامعه در حال انتقال و دگرپدیی را دارند. یعنی آن سنتهای گذشته، آن روابط اجتماعی و رفتارهای فردی گذشته، آرام آرام در کشورهای اسلامی رنگ می بازد و یا از بین رفتن می رود، اما هیچ گونه رفتارهای جدیدی که هماهنگ با ارزش های ملی و اندیشه های دینی باشد شکل نگرفته است. از همه مهمتر اینکه در کشورهای اسلامی هنوز مسایل کلیدی مدرنیته که با جهان کنونی تناسبی داشته باشد، حل و فصل نشده است. بعد از فروپاشی شوروی موج سومی از دموکراسی تمام کشورهای دنیا را فرا گرفته است و نظام های سیاسی آرام آرام به سمت دموکراتیزه شدن می روند. در دوران جنگ سرد به دلیل شرایط خاص جهانی جنبش های ملی و دموکراتیک در کشورهای جهان سوم فرصت توسعه و پیروزی را نداشتند. غربی ها می ترسیدند که اگر در کشورهای جهان سوم نظام ملی دموکراتیکی به قدرت برسد، ممکن است کاتالیزوری برای پیروزی کمونیست ها بشود. بنابراین اگرچه غربی ها و خصوصاً امریکایی ها برای مقابله با کمونیسم از اسلام حمایت می کردند. اما در عین حال می ترسیدند که اگر جنبش های مردمی پیروز شوند مقدمه ای برای پیروزی کمونیسم شود. با فروپاشی شوروی دیگر چنین نگرانیهایی وجود ندارد.

س - پس چرا هنوز هم با دموکراسی فاصله دارند؟

ج - چون موانع بیرونی کاهش پیدا کرده، اما موانع درونی هنوز از بین نرفته است. امروز بیش از هر زمان مشکل اصلی در کشورهای اسلامی موانع داخلی است. تا زمانی که آنها نتوانند مسایل کلیدی مدرنیته را حل یا، درک کنند، انتخاب کنند و آن را در فرهنگ بومی شان ادغام کنند همچنان دوران تلاطم و انتقال ادامه خواهد داشت.

س - مشکل درونی کشورهای اسلامی چیست؟

جنبش های اصلاح طلب سیاسی در کشورهای اسلامی گرچه با ساختار سنتی مخالفند، اما پیرامون آن چیزی که باید شود و تغییر یابد، متفق القول نیستند. از طرفی تصویر ذهنی سنت گرایان از حکومت اسلامی حکومت های اسلامی سنتی در گذشته است. مثلاً دوران خلافت برای آنها الگوست. که در محتوا و چه در ساختار، کمترین تناسبی با وضعیت کنونی جهان و جوامع اسلامی ندارد. از طرف دیگر هنگامی که جنبش های مردمی در کشورهای اسلامی رشد می کنند و جنبش های اسلامی همه سیاسی شده اند، سنت گرایان از گروه های دیگر جلو می افتند. چون مردم با سنت ها راحت تر ارتباط برقرار می کنند. سنت گرایان بهتر می توانند با مردم حرف بزنند و مردم هم حرف آنها را بهتر می فهمند. بنابراین در بسیاری از کشورهای اسلامی، مثل ایران، در فاز اول از سیاسی شدن جنبش های اسلامی و اوج گیری مبارزات، سنت گرایان از سایر گروهها از جمله روشنفکران سیاسی جلوتر می افتند.

س - اگر سیاست امریکا را مبتنی بر جنگ بدانیم چنانچه امروز عراق و افغانستان را اشغال کرده است، با توجه به بی ثباتی هایی که در این مناطق بوجود می آید، شرکت های سازنده اسلحه در

امریکا سودهای کلانی خواهند برد. اما این مساله با ثباتی که دموکراسی می تواند ایجاد کند تناقض دارد.

ج - آنچه شما عنوان می کنید تعارضی است که در سیاست کلان امریکا در سطح جهانی وجود دارد. اروپایی ها این تعارض را کمتر دارند. اروپایی ها توجه دارند که روابط اقتصادی دراز مدت با نظام هایی که ثبات سیاسی دارند راحت تر و مطمئن تر است. به همین دلیل اروپا از دموکراسی در کشورهای جهان سوم حمایت می کند. اگر ثبات سیاسی دراز مدت، در اثر دموکراتیزه شدن به وجود آید، طرفین می توانند با تعریفی که از منافع کلان خود دارند، منافع مشترک را پیدا کنند. اینطور نیست که دو کشوری که می خواهند با هم رابطه داشته باشند، در تمام زمینه ها با هم، در تضاد باشند، یا در همه جا مشترک باشند. در روابط کشورها معمولاً سه نقطه مشترک، متضاد و بی تفاوت را میتوان تعریف کرد. دیپلماسی های واقع گرایانه و فعال تلاش می کنند تا منافع مشترک را تعریف کرده و بر آن محور همکاری کنند. امریکایی ها در اینجا با یک تعارضی رو به رو هستند از یک طرف شرایط جهانی گسترش موج سوم دموکراسی در دنیا است. اما روابط اقتصادی میان کشورهای دموکراتیک، بر اساس منافع مشترک و شرایط برابر است. در یک کشور دموکراتیک بازده سرمایه، در چارچوب روابط اقتصادی مطلوب محدود است. اما در کشورهای استبدادی وابسته به کشورهای سرمایه داری بازده سرمایه به مراتب بالاتر است. در کشوری مثل عربستان بازده سرمایه تا ۱۰ برابر بالاتر است. بنابراین امریکا از یک طرف، خواهان بسط مناسبات اقتصادی با کشورهای اسلامی است و پیش شرط یا پیش نیاز این امر ثبات سیاسی به معنای دموکراتیزه شدن نظام های سیاسی است. از طرف دیگر چنین وضعیتی اگر هم بوجود بیاید، بازده سرمایه را در حد متعارف بین المللی پایین خواهد آورد. اما مشکل امریکادر کشورهای اسلامی، فقط این نیست، بلکه یک مشکل مزمن هم هست و آن مشکل فلسطین و اسرائیل است. تا مساله اسرائیل و فلسطین حل نشود، برنامه کلان امریکا پیاده نخواهد شد. امریکا به دنبال ایجاد یک قطب عظیم سیاسی، اقتصادی، صنعتی در این منطقه است که با خودش همسو باشد، از طرفی آنها هم پذیرفته اند که با نظام های سنتی مثل عربستان و کویت امکان پیاده کردن چنین برنامه ای نیست. خیلی از دولتمردان ما فکر می کنند که هنوز در دوره جنگ سرد هستیم و اگر با امریکا کنار بیایند، مشکل سیاسی آنها حل میشود، در حالی که چنین نیست.

س - در این صورت قدرت هایی که اسلام را یک خطر معرفی می کنند چگونه خلع سلاح می شوند؟ و روشنفکران دینی در چنین جوامع، چه وظیفه ای به عهده دارند؟

ج - اگر روشنفکری دینی بتواند این فرایند را به پیش ببرد، دموکراسی پیروز می شود، جامعه به ثبات دراز مدت می رسد، امکان رشد و توسعه اقتصادی فراهم می شود، رفتارهای سیاسی و دیپلماتیک، عقلانیت لازم را پیدا می کنند، و لاجرم رفتار قدرت هایی هم که اسلام را یک خطر معرفی می کنند، تغییر می کند. مثالی میزنم، در همسایگی ما در ترکیه انتخاباتی صورت گرفت و یک حزب اسلامگرا با دیدگاه های مدرن حزب عدالت و توسعه به قدرت رسید. این حزب با حزب رفاه یک تفاوت هایی دارد به همین دلیل هم استقبال جامعه ترکیه از آن بیشتر بود و فشارهای نظامی و فشار امریکایی ها هم محدود شده است. در جنگ امریکا و عراق مجلس ترکیه که در آن اکثریت با این حزب است رای داد که امریکا نمیتواند از خاک ترکیه برای حمله استفاده کند، امریکا هم نتوانست

کاری کند. هنگامی که دولتی سرشت دموکراتیک پیدا کرد، در فرایند تصمیم گیریها منافع ملی هم رعایت خواهد شد و قدرت های خارجی نمیتوانند در برابر یک ملت بایستند.

س - به نظر شما روند دموکراسی در ایران چگونه طی می شود؟

ج - فشار خارجی نمی تواند این مشکل را برای ما حل کند. ممکن است این فشار در ساختارهای سیاسی موجب تغییر شود، اما تا زمانی که به طور ریشه ای و کلیدی این معضل حل نشود، باز چون در بطن جامعه حل نشده باقی مانده، برمی گردیم سر جای اول خودمان. با فشار خارجی دموکراسی ما نهادینه نخواهد شد. هنوز هم هستند کسانی، هم در میان سنت گرایان و راست افراطی و محافظه کاران و هم در میان گروه های سکولار و غیردینی که بین دین و دموکراسی تضاد اساسی می بینند. تا زمانی که در سازگاری میان دین و دموکراسی اجماع نشود ما مشکل باقی خواهد ماند.

این مصاحبه در مجموعه "سه جمهوری" نیامده است.

تجمع ممنوع

همبستگی ۸۲/۴/۸

ابراهیم یزدی که حزب متبوعش این روزها در آستانه تعطیلی به دستور مقامات قضایی قرار دارد در گفت و گو با خبرنگار همبستگی می گوید :

"جناب آقای رییس جمهوری فرموده اند که مخالفان هم حق ابراز مخالفت دارند." سخن ایشان معطوف به حقی است که قانون اساسی برای شهروندان کشور قایل شده است.

بنابراین آقای خاتمی تکراری از منویات قانون اساسی است و در شأن ایشان نیست که تنها به تکرار، بسنده کنند. ایشان باید وزارت کشور را به اجرای قانون مکلف کنند. این که بگوییم مردم در ابراز عقیده خود آزادند نمی تواند امنیت آنها را تضمین کند و پیامد ابراز عقیده را باید خود مردم بپذیرند، سخن عاقلانه ای نیست.

وزیر امور خارجه دولت موقت جمهوری اسلامی ایران با اشاره به سابقه و عملکرد جمهوری اسلامی می گوید: «وزارت کشور در شرایط بحرانی و متلاطم اخیر می گوید برای ۱۸ تیرماه به هیچ گروهی اجازه راهپیمایی نمی دهیم اما این سوال باقی است که آنها در چه موقعی و به کدام حزب مخالفی چنین اجازه را داده اند. گروه ما اگرچه رسمی نیست ولی غیرقانونی هم نیست. آیا ما می توانیم درخواست تجمع طبق قانون اساسی نماییم و در این صورت آیا جناب وزیر کشور با چنینی درخواستی موافقت خواهند کرد؟

یزدی در ادامه می گوید:

"دولت و حاکمان نمی توانند انتظار داشته باشند که هیچ نیروی مخالفی در ایران علیه آنها وجود نداشته باشد. چنین دولتی در هیچ جای دنیا وجود ندارد که در ایران وجود داشته باشد. اگر حاکمان نپذیرند که احزاب سیاسی شناسنامه دار سخنگوی مردم و منعکس کننده اعتراضات و مطالبات آنان باشند، تراکم اعتراضات و مطالبات به نقطه انفجار خواهد رسید.

بنابراین دادن اجازه راهپیمایی و اعتراض به احزاب منتقد نه تنها مطابق با نص قانون است بلکه بر مبنای مصلحت نیز می باشد."

او با انتقاد از کلی سخن گفتن خاتمی، چنین شیوه ای را در شان رئیس جمهوری نمی داند و می گوید: «چنین توقعی از رئیس جمهوری نمی رود، اگرچه یک شهروند عادی می تواند اینگونه سخن بگوید. اگر ایشان ترجیح می دهند که اینگونه سخن بگویند مسوولیت حوادث پیش روی را نیز باید بپذیرند و در برابر ملت و تاریخ ایران نیز باید پاسخگو باشند."

چشم تنگ ژاپنی ها فقط آمریکا را می بیند

توسعه ۸۲/۴/۱۲

در شرایطی که تلاش های ایالات متحده آمریکا به منظور اعمال فشار بین المللی برای وادار کردن تهران به پذیرش پروتکل الحاقی معاهده منع تکثیر سلاح های هسته ای همچنان پیگیری می شود، روز گذشته روزنامه انگلیسی زبان تایمز به نقل از یک مقام بلندپایه ژاپنی از تعلیق طرح کنسرسیوم نفتی ژاپن برای توسعه میدان های نفتی ایران خبر داده است.

«یاسوفکودا» خاطر نشان کرد: «ژاپن در حال مواجهه با برنامه هسته ای جمهوری خلق کره است و موضوع ایران نیز مشکل بزرگی در جامعه بین المللی محسوب می شود. کنسرسیوم شرکت های ژاپنی نمی تواند این وضعیت را نادیده بگیرد و به توسعه میدان نفتی ایران بپردازد».

اظهارات فوکودا در پاسخ به انتقادهای ریچارد بوچر، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا بیان شد که از طرح کنسرسیوم ژاپنی برای توسعه حوزه نفتی آزادگان در ایران انتقاد کرده بود.

ریچارد بوچر سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا روز دوشنبه مخالفت خود را با مشارکت ژاپن در این قرارداد نفتی اعلام کرد و امضای این قرارداد را مخالف تلاش های آمریکا برای جلوگیری از تولید سلاح های هسته ای در ایران دانست.

در همین رابطه اکبرترکان معاون برنامه ریزی وزارت نفت به خبرگزاری فارس گفت: «در انعقاد قرارداد توسعه میدان نفتی آزادگان، ژاپن حق گذاشتن هیچ شرطی را ندارد و این ایران است که شرط می گذارد».

وی افزود: «قرارداد ۲ میلیاردی دلاری توسعه میدان نفتی آزادگان از سوی شرکت ملی نفت ایران با کشور ژاپن در حال پیگیری است و این که آنان برای انعقاد قرارداد برای ما شرط قائل شوند، جای تعجب دارد».

طی سال های اخیر سیاست های دولت ژاپن در ارتباط با ایران کاملاً مستقل از سیاست های ایالات متحده آمریکا اتخاذ شده است.

در این میان پرسش آنجاست که اصولاً در شرایط کنونی از چه رو در دولت ژاپن به فشارهای ایالات متحده آمریکا تن داده است؟

دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت در این رابطه به توسعه اظهار می دارد:

"روابط بین المللی در حال حاضر به گونه ای است که هیچ کشوری اعم از اروپایی یا آسیایی نمی تواند در یک تقابل جدی میان آمریکا و ایران جانب ایران را بگیرد. بی تردید منافع ملی ژاپن به شکلی راهبردی با آمریکا گره خورده است. با توجه به این که در حال حاضر یک چالش جدی در روابط ایران و ایالات متحده آمریکا به وجود آمده است، ژاپن نمی تواند برخلاف منافع ملی خود جانب ایران را بگیرد. حتی اگر این موضوع موجب شود که ژاپن یک قرارداد ۲ میلیارد دلاری با ایران را از دست بدهد."

در همین راستا روز گذشته یک مقام مسؤول وزارت امور خارجه ژاپن در موضعی متفاوت از یاسوفوکودا از ادامه مذاکرات حول این قرارداد خبر داده است.

یزدی تصریح می کند: «به نظر می رسد که دولت ژاپن کاملاً امضای قرارداد را لغو نکرده است. دولت ژاپن درباره امضای این قرارداد، شرط قائل شده است. شرط ژاپن این است که ایران باید پروتکل الحاقی سازمان انرژی اتمی را امضا کند، مقامات ژاپن قصد دارند که در این باره با دولتمردان ایران وارد مذاکره شوند. همانطور که آقای البرادعی هم که طی ماه جاری به ایران سفر خواهد کرد، قصد دارد مقامات ایران را به امضای پروتکل الحاقی ترغیب کند».

در حال حاضر کارشناسان و ناظران امور سیاسی با ابراز نگرانی از فشارهای وارد شده به ایران، احتمال می دهند که کشورهای اروپایی نیز در آینده ای نه چندان دور، سیاست های انقباضی را در ارتباط ایران در پیش گیرند. یزدی خاطر نشان می کند:

"چند ماه قبل که وزیر خارجه ایران در نشست اتحادیه اروپا شرکت کرده بود، مقامات اتحادیه اروپا به طور رسمی به وی اعلام کردند که کشورهای اروپایی دو پیش شرط برای توسعه روابط خود با ایران قائل هستند. اولین پیش شرط اروپائیان امضای پروتکل الحاقی سازمان انرژی اتمی از سوی ایران و پیش شرط دوم آنان نیز رعایت تعهدات بین المللی در زمینه حقوق بشر بود. خاویر سولانا رئیس سیاست خارجی اتحادیه اروپا نیز که چندی قبل به ایران آمد، خیلی شفاف اظهار داشت که سیاست های ما در قبال ایران تغییر نکرده و تنها زبان ما متفاوت شده است .

بنابراین هرگونه توسعه روابط اقتصادی کشورهای اروپایی با ایران، منوط به رعایت این دو پیش شرط است."

طی ماه های اخیر به نظر می رسد که روابط ایران و فرانسه بیش از سالهای گذشته بهبود یافته است.

پرسش آنجاست که آیا فرانسه نیز در زمینه توسعه روابط خود با ایران همان دو پیش شرط سایر کشورهای اروپایی را قائل خواهد شد.

یزدی می گوید:

"فرانسه نیز هر چند که در پی توسعه روابط اقتصادی خود با ایران است، مانند سایر کشورهای اروپایی پیش شرط حقوق بشر را برای توسعه روابط اقتصادی با تهران مطرح کرده است."

با پایان گرفتن جنگ سرد، روابط اقتصادی در مناسبات بین المللی حرف اول را می زند. اما این موضوع نیز بستگی به ثبات سیاسی در کشورها دارد. کشورهای اروپایی هنگامی خواهان توسعه روابط راهبردی اقتصادی خود با کشوری دیگر هستند که از ثبات سیاسی آن منطقه مطمئن شوند. در هفته های اخیر که بار دیگر فضای سیاسی ایران رو به نا آرامی گذاشت که با برخی تنش ها و دستگیری ها همراه شد.

در همین حال فرار سرمایه ها از ایران به سمت شیخ نشین های خلیج فارس رو به افزایش در چنین شرایطی چگونه کشورهای اروپایی و فرانسه می توانند قراردادهای بلند مدت اقتصادی با ایران امضا کنند."

به نظر می رسد که با توجه به فشارهای روزافزون بر ایران، برای رعایت حقوق بشر و همچنین امضای پروتکل الحاقی سازمان انرژی اتمی، دولتمردان ایران هرچه زودتر باید چاره ای بیندیشند.

یزدی اظهار می دارد: «در مناسبات جهانی لج و لجاجتی معنایی ندارد. ایران باید منافع ملی خود را به روشنی تعریف کند و بر اساس امنیت ملی کشور تصمیم بگیرد. در حال حاضر با توجه به مجموعه شرایط داخلی و بین المللی قبل از آن که وضعیت مناسبات ایران با نهادهای بین المللی و سازمان انرژی اتمی به نقطه ای بحرانی برسد، ضروری است که ایران پروتکل الحاقی سازمان انرژی اتمی را امضا کند."

يك جریان همسو با خارج مانع از اصلاحات است

روزنامه یاس نو، آقای اسماعیل آزادی، قسمت اول - ۸۲/۴/۱۸

روزي که دکتر ابراهيم يزدي به عنوان يکي از ياران امام، شخصيت‌هايي چون نوام چامسکی، ادوارد سعید، احمد اقبال، ریچارد فالك و ... را به عنوان اعضاي جنبش ضد

استبداد، در پاریس به امام (ره) معرفی کرد، احتمالاً می‌توانست حدس بزند که روزی وزیر امور خارجه دولت موقت انقلاب باشد، اما شاید فکرش را هم نمی‌کرد که در زمانی چون امروز، از او به عنوان يك نیروی اپوزیسیون یاد شود.

فعالیت‌های ۱۷ ساله ابراهیم یزدی در جنبش‌های اسلامی غیر ایرانی، در سال‌های قبل از انقلاب، موجب شده است که او دوستان فراوانی در آمریکا، اروپا، آفریقا و آسیا داشته باشد. افرادی چون ماهاتیر محمد و انور ابراهیم از مالزی، حسن الترابی و صادق المهدي رهبران کنونی و قبلی سودان، طیب اردغان، عبدالله گل، نجم‌الدین اربکان از رهبران احزاب اسلامی ترکیه، ابوجهاد، یاسر عرفات، منیر شفیق ابوزمان اسماعیل فاروخی از فلسطین، خورشید احمد، محمد طفیل از جماعت اسلامی پاکستان و حسن دسوقی عادل حسین از مصر و دیگر رهبران اسلامی در لبنان، رهبران جهادی افغانستان و ... از جمله دوستان دوران جوانی یزدی در خارج از کشور به شمار می‌روند. جالب است که او دوستان آمریکایی فراوانی نیز دارد، اما شرایط کنونی را برای مذاکره با آمریکا پیشنهاد نمی‌کند و از آمریکا طلبکار است. نگاه یزدی به داخل ایران است و تحولات ارادی داخلی را مشکل‌گشای تهدیدات آمریکا می‌شناسد. شرایط سیاسی ایران، تهدید خارجی، راهکارهای برون رفت از بحران کنونی و ... فضای بحث ما را با دکتر ابراهیم یزدی است که از نظرتان می‌گذرد.

● آقای دکتر، همان طور که می‌دانید ایران در حال تحولات جدی است و به ویژه دانشگاه‌ها در این میان نقش حساسی برخوردارند. این فرایند از سوی جریان‌های موافق و مخالف جنبش دانشجویی و اجتماعی مردم ایران به گونه‌های متفاوت تحلیل می‌شود. برای ورود به بحث بفرمایید فضای سیاسی کشور را در شرایط کنونی چگونه تحلیل می‌کنید؟

■ در حال حاضر وضعیت سیاسی ایران دچار يك سلسله بحران است که می‌توان آن را در پنج بحران عمده سیاسی، اقتصادی، مدیریت، فرهنگی - هویتی و ایدئولوژیک خلاصه کرد که هر يك تعریف خاصی دارد. بحران سیاسی نتیجه نادیده گرفتن همه یا برخی از اصول قانون اساسی به عنوان يك میثاق ملی از جانب حاکمان می‌باشند، هنگامی که برخی حاکمان که در طرفین یا یکی از طرفین يك قرارداد، مفاد قراردادی را زیر پا بگذارند، روابط آنها دچار بحران می‌شود. جمهوری اسلامی ایران با قانون اساسی تعریف شده است. هنگامی که برخی حاکمان که در يك طرف قرارداد هستند بعد از تصاحب قدرت، مفاد قرارداد یعنی اصول توافق شده در قانون اساسی را که يك قرارداد اجتماعی است زیر پا بگذارند و به نفع خودشان تفسیر و تعبیر کنند، در روابط میان دولت و ملت، بحران آغاز می‌شود و این بحرانی است که مدت‌ها در حال تجربه آن هستیم. اما این وضعیت بعد از روی کار آمدن آقای خاتمی، در حال حاضر به يك انسداد تاریخی انجامیده است. در انتخابات دوم خرداد ۷۶ در واقع مردم با مشارکت خود در انتخابات چنین گفتند که ما، عده‌ای از افراد را که تاکنون بر ما حاکم بوده‌اند، نمی‌خواهیم. از دیدن آنها خسته شده‌ایم، بس است. خوب یا بد دیگر نمی‌خواهیم و به شخص دیگری رای دادند. اما در رای خود اعلام کردند که اولاً همچنان به انقلاب اسلامی وفادارند، آن را می‌خواهند و به آرمان‌هایش معتقدند. دوم این که خواهان تغییرات در درون نظام هستند، با جمهوری اسلامی مسئله‌ای ندارند بلکه به حاکمان و رفتارهای آنها نقد دارند و از

طریق رایي که دادند خواست خود را بیان کردند اما امروز بعد از شش سال از انتخاب آقای خاتمی، جامعه ما با يك انسداد روبرو شده است. یکی از ویژگی‌های این انسداد این است که نیروهای متضاد، رقیب و درگیر، هر کاری علیه همدیگر انجام دادند. محافظه‌کاران علیه اصلاح‌طلبان، اصلاح‌طلبان برای مهار محافظه‌کاران و ... اما هیچ کدام موفق نبوده‌اند و نتوانسته‌اند که رقیب را از صحنه بیرون رانده یا آن را خنثی کنند نه این که نخواسته‌اند، بلکه زورشان نرسیده؛ مناسبات و وضعیت نیروها به گونه‌ای شکل گرفته است که نتوانستند و نمی‌توانند. ویژگی دیگر این که حیات هر يك از نیروها، منوط و مشروط به ادامه حیات دیگری است. به همین دلیل اگر جریانی (محافظه‌کاران) بتواند رقیب را از صحنه خارج کند و زورش هم برسد با این معضل روبرو است که خود نیز همواره او از صحنه خارج خواهد شد. این واقعیت معادله قدرت، در شرایط کنونی ایران عامل بازدارنده‌ای است که تقابل‌ها را در نقطه معینی متوقف می‌کند. مثلاً اگر آقای خاتمی چند سال پیش می‌گفت: «من استعفا می‌دهم» جناح راست استقبال می‌کرد. زیرا طبق قانون اساسی راه‌حلهایی در این مورد وجود داشت و می‌توانستند شورای جمهوری را متشکل از رئیس مجلس (ناطق نوری)، رئیس قوه قضاییه (محمد یزدی) و معاون اول رئیس جمهوری (حسن حبیبی) تشکیل دهند. یا طبق بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت از طرف رهبری مأموریت پیدا می‌کرد کشور را اداره کند. اما الان وقتی آقای خاتمی تهدید به استعفا می‌کند، بسیاری از محافظه‌کاران آن را «خروج از حاکمیت» نمی‌دانند بلکه با هراس، «خروج بر حاکمیت» معرفی می‌کنند. حتی آقای خاتمی هم به خوبی می‌داند که هرگاه استعفا دهد، اوضاع مملکت به کلی به هم می‌خورد و به همین علت نمی‌تواند تصمیم به انجام این کار بگیرد.

● یعنی اگر آقای خاتمی استعفا دهد، وضع بدتر می‌شود؟

■ قطعاً اوضاع از وضعیت کنونی بدتر می‌شود و دیگر هیچ کس نمی‌تواند آن را کنترل کنند. همه چیز به هم خواهد خورد. چون در شرایط فعلی حتی اگر محافظه‌کاران بخواهند در برابر اصلاح‌طلبان عقب نشینی کنند، نمی‌توانند يك باره صحنه را خالی کنند. حتی در مورد فرماندهی که در برابر دشمن شکست خورده و باید عقب نشینی کند، باید این فرایند تابع قانونمندی خاص انجام شود و در غیر این صورت صحنه به هم خواهد ریخت.

● برخی بحث استعفای نمایندگان را مطرح می‌کنند. به عقیده شما در صورت انجام این کار چه اتفاقی خواهد افتاد؟

■ هیچ! استعفای نمایندگان یعنی چه؟ ما به خوبی می‌دانیم که حداقل دو سوم نمایندگان استعفا نخواهند داد و نمایندگانی که استعفا بدهند حداکثر ۵۰-۶۰ نفر خواهند بود، با استعفای این تعداد، مجلس دو سوم خود را از دست نمی‌دهد و غیرقانونی نخواهد شد در نتیجه به کار خود ادامه می‌دهد. البته ممکن است با انتخابات میان دوره‌ای، نمایندگان جدید را جایگزین کنند یا این که بگویند چون چند ماه بیشتر به پایان دوره مجلس نمانده، این تعداد ضرری نمی‌زند و مجلس به همان تعداد باقی مانده به کار خود ادامه دهد. اما این کار پیامدهای دیگری دارد زیرا استعفای ۵۰-۶۰ نماینده اعلام این مطلب

است که از نظر آنها جنبش اصلاح طلبی به پایان رسیده است. آنها حتی نمی‌توانند دوباره در انتخابات مجلس هفتم شرکت کنند. یعنی منطقی برای شرکت ندارند.

● پس با این شرایط چه باید کرد؟ آیا راهی برای برون رفت از این بن‌بست وجود دارد؟

■ بله، راهکارهای دیگری وجود دارد که باید به آنها توجه کرد.

● مثلاً؟

■ باید از همین پتانسیل‌های موجود، بیشترین استفاده را کرد. کسانی که به مجلس رفته‌اند، با رای مردم بوده است و باید به موکلین خود گزارش دهند. گزارش به موکلین فقط سخنرانی در مجلس نیست. مثلاً نمایندگان منتخب تهران باید طی این سه سال و نیم گذشته به مناسبت‌های مختلف از مردم تهران، یعنی موکلین خود، دعوت می‌کردند تا در جایی جمع شوند و آنها به مردم گزارش دهند. چیزی که در بسیاری از کشورهای دنیا و همچنین در تاریخ کشور خودمان، حتی در جبهه ملی دوران مصدق نیز بوده است. نمایندگان می‌توانستند با این کار یک «هم‌کنشی» فعال میان خود با مردم برقرار کنند. در صورتی که اکنون چنین فرآیندی وجود ندارد، نمایندگان در مجلس حرف خود را می‌زنند و ملت هم ناامید و بی‌خبر است. البته ممکن است به دلیل بعضی از ناامیدی‌ها، جمعیت زیادی جمع نشود. اشکال ندارد. برخی می‌گویند ممکن است گروه‌های فشار به چنین تجمعاتی حمله کنند، خب حمله کنند. مثل جریان کوی دانشگاه، آبروی خودشان می‌رود. به هر حال ما یک قانون اساسی داریم که می‌گوید: «راهپیمایی به شرط عدم حمل اسلحه مجاز است» و وزارت کشور مجبور به صدور مجوز راهپیمایی است. به این صورت نیست که حتی وکلای مردم هم حق صحبت کردن نداشته باشند. اما متأسفانه نمایندگان از این نوع ابزارها به هیچ وجه استفاده نکرده‌اند و نمی‌کنند زیرا اصولاً چنین دیدگاهی ندارند.

● راهکار دیگر چیست؟

■ راهکار دیگری که در حال شکل گرفتن است، این که وقتی نمایندگان اصلاح طلب می‌گویند «ایران برای همه ایرانیان»، ایرانیان اصلاح طلب فقط آنهايي نیستند که در احزاب درون حاکمیت هستند. اغلب گروه‌های دیگری هم خارج از حاکمیت هستند که اصلاح‌طلبند و خواهان انجام تغییرات از درون سیستم هستند. اصلاح‌طلبان درون حاکمیت حاضر نبودند با اینها به گفت و گو بنشینند یا همکاری‌های سیاسی داشته باشند. هر چند در هفته‌های اخیر، سه بیانیه مشترکی که طیف وسیعی آن را امضا کردند، آرام آرام فرایند تازه‌ای از همکاری‌های سیاسی جمعی را در صحنه سیاسی ایران نشان می‌دهد است. یعنی اصلاح‌طلبان درون حاکمیت و بیرون حاکمیت کم‌کم به جمع‌بندی‌های مشترکی می‌رسند. این فرایند موثر است و می‌تواند امیدوار کننده باشد.

● یعنی این فرایند حاکمیت و ساخت قدرت را به انجام تغییراتی متقاعد خواهد کرد؟

■ به تنهایی خیر، ولی ما در خلا حرکت نمی‌کنیم. از یک طرف ما به جهت سیاسی دچار انسداد هستیم. اما از طرف دیگر در ایران، شرایطی به وجود آمده است که در اصطلاح به آن «تعادل ناپایدار» می‌گوییم. این اصطلاحی است که از شیمی عاریت گرفته شده است. به این معنا که هنگامی که برخی از فعل و انفعالات شیمیایی به نقطه خاصی می‌رسند حرکت دیگر یک طرفه نیست و دو طرفه می‌شود و در نتیجه حرکت شیمیایی به نقطه توقف می‌رسد و هیچ فعل و انفعالی صورت نمی‌گیرد. از این جهت به این وضعیت تعادل ناپایدار گفته می‌شود که با کوچکترین تغییری در شرایط، مثلاً درجه حرارت یا اضافه کردن یک قطره اسید یا باز، فعل و انفعال یک طرفه آغاز می‌شود. شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، که ما الان در آن قرار داریم، دقیقاً با شرایط تعادل ناپایدار انطباق دارد. کشورهای زیادی دچار تعادل ناپایدار می‌شوند و هیچ کس نمی‌تواند کاری انجام دهد و به تعبیر قدیمی‌ها همه «کاسه چه کنم چرا» دستشان است. وزیرش نمی‌داند چه کار کند، معاونش نمی‌داند، شهردارش، وکلش و ... همه دچار سردرگمی شده‌اند. نمی‌دانند چه کار باید بکنند. همه مترصد و ناراحت هستند. حتی بعضی فکر می‌کنند اوضاع در حال به هم ریختن است و خودشان را جمع و جور می‌کنند تا بروند. چنین شرایطی تعادل ناپایدار است و همچنان ادامه دارد.

● به این محلول چه چیزی اگر اضافه شود فعل و انفعال صورت می‌گیرد؟

■ این وضعیت تا زمان پیدایش یک آلترناتیو ادامه پیدا می‌کند؛ با پدید آمدن یک آلترناتیو، ممکن است معادله یک طرفه شود.

البته الان چنین آلترناتیوی وجود ندارد. هر چند در شرایط حاضر، آمریکایی‌ها در حال تلاش برای آلترناتیوسازی و سرمایه‌گذاری روی فرزند رضا شاه مخلوع هستند و با صراحت نیز اعلام کرده‌اند که ما می‌خواهیم حکومت پادشاهی را برگردانیم. وقتی چنین طرحی با شدت و حدت از سوی قدرت بزرگی مثل آمریکا مطرح می‌شود و پول‌های گزافی در عرصه رادیو و تلویزیون‌های خارجی برای جا افتادن این مسئله صرف می‌شود، در چنین شرایط ناپایداری تلاش آمریکا برای آلترناتیو سازی، اولین چیزی که مطرح می‌شود آن است که در جهت این تلاش، جنبش اصلاح طلبی ایران باید ناکام بماند. زیرا اگر جنبش اصلاح طلبی موفق شود، آلترناتیو بلا موضوع خواهد بود. پس قدرت‌های ذی‌نفع خارجی نظیر آمریکا و اسرائیل و انگلیس نمی‌خواهند بحران از داخل حل شود. جریانی که در داخل آنها عمل می‌کند نیز هماهنگ با رویکرد آنها به نظر می‌رسد ظاهراً خط خزنده‌ای وابسته به بیگانگان، متعمداً در داخل ایران مانع از موفقیت جنبش اصلاح طلب است. ما بارها گفته‌ایم، «کلاهی» و «کشمیری» فقط آنهایی نیستند که بمب منفجر می‌کنند، کلاهی‌ها و کشمیرهایی هستند که کارهای دیگری دارند. مثلاً مشخص نشد آیا همان طور که خود مسئولان قوه قضاییه گفتند فردی مثل «سعید امامی» به سرویس‌های خارجی وابسته بوده است یا خیر ...

● شما فرمودید که در آن طرف آنها به فکر آلترناتیوسازی سیاسی هستند. در مقابل جریان اصلاحی، بدنه اجتماعی و سیاسی که اکنون فعال هستند، طبیعتاً باید جنبش اجتماعی «بدون سر»

موجود را داراي سر کنند تا بتوانند بدون خشونت به تحولاتي دروني دست پيدا کنند. نيروهاي داخلي بايد چه کار کنند؟

■ نيروهاي داخلي مي‌بايست شعار يا نظريه‌اي را که يکي از نظريه‌پردازان جريان اصلاح طلب درون حاکميت گفت: «چانه‌زني از بالا، فشار از پايين» را مورد توجه قرار مي‌دادند. اما عيب کار اينجا است که آنها چانه زني از بالا را شروع کردند ولي فشار از پايين را فراموش کردند. طبيعي است فشار از پايين بايد از طريق فعال کردن مردم باشد. به همان صحبت قبل برمي‌گردم که گفتم چرا تا کنون نمايندگان يا خاتمي مستقيماً با مردم صحبت نکردند و مسائل را مطرح نمي‌کنند. بهتر بود آقاي خاتمي با داشتن ۲۲ ميليون راي مي‌توانست اين نيروي بالقوه مردمی را بالفعل کند. به نظر من بهتر بود خاتمي به جاي مصاحبه مطبوعاتي در تلویزيون، با حضور در ميدان آزادي مي‌گفت: «مردم، من رئيس جمهور شما هستم و مي‌خواهم به شما گزارش دهم.» فعالان ساسي ما، آنچه را که لازمه اين سياست بوده است انجام نداده‌اند. حوادث اخير يك بار ديگر ضرورت يك سلسله حرکت‌ها را نشان مي‌دهد و ما علايمي از آن ضرورت‌ها را مي‌بينيم.

● از طرف ساخت قدرت؟

■ بله، دقيقاً. همين تفاوت رفتار نيروهاي انتظامي با تظاهر کنندگان نسبت به گذشته و موضع وزارت اطلاعات، در اين مرحله، با سه چهار سال پيش فرق کرده است. بنا بر اين نکته مهم و کار ساز در شرايط حاضر اين است که نيروهاي اصلاح طلب درون حاکميت از حقيقي که قانون اساسي براي گردهمايي‌هاي مردمی به رسميت شناخته است، اجرا کنند.

● مسئله‌اي که اينجا پيش مي‌آيد اين است که فرضاً اگر هم حمايت بخشي از گروه‌هاي فشار که بعضي جاها صورت مي‌گيرد قطع شود، گروه فشار ممکن است به فرايند اخلاص گونه خود ادامه دهند. به نظر شما با اين فرايند چگونه بايد برخورد کرد؟

■ بايد دولت و نهادها از صدر تا ذيل به زيان‌ها و ضررهاي ادامه اين وضع توجه کنند و بپذيرند که بايد گروه‌هاي فشار را کنترل کند. در غير اين صورت نمي‌توان کشور را به اين صورت اداره کرد و بر اين بحران‌ها فائق آمد. وقتي قانون گريزي سکه رايج روز مي‌شود، نه خاتمي مي‌تواند مملکت را اداره کند و نه حتي محافظه‌کاران؛ حتي اگر تمامي قدرت را هم به دست گيرند. هر چند بنده معتقدم اين گروه‌ها فشار خودسر نيستند. گروه‌هاي فشار شناسنامه دارند، همه ما اين را مي‌دانيم. زيرا سر مکشوفي است که چه منابعي از اينها حمايت مي‌کنند. وقتي رئيس مجلس به خانواده‌هاي بازداشت شدگان مي‌گويد: «در برخي بازداشت‌هاي اخير وزارت اطلاعات و نيروهاي انتظامي نقش ندارند»، اين ويژه مسئولان کشور است که مشخص کنند ديگران حق چنين برخوردها و دستگيري‌هاي را دارند يا نه. بنا بر اين، اين طور نيست که گروه‌هاي فشار، خودسر عمل کنند و کسي نتواند آنها را کنترل کند.

هر چه زمان بگذرد به تدبیر سخت‌تری برای کنترل و اصلاح اوضاع احتیاج خواهیم داشت

روزنامه نسیم صبا ۸۲/۴/۱۸

دبیرکل نهضت آزادی ایران با بررسی زمینه‌های پیدایش و بروز اصلاحات در ایران گفت: هر چه زمان را از دست دهیم، نیاز به تدبیر و اقدام سخت‌تری برای کنترل اوضاع احتیاج خواهیم داشت. لذا تنها راه برون رفت از انسداد و شرایط فعلی تمکین را به رای و اراده مردم دانست و افزود: تا زمانی که این امر محقق نگردد، اصلاحات به مرحله عملیاتی نخواهد رسید.

ابراهیم یزدی در گفت و گوی اختصاصی با خبرنگار سیاسی نسیم صبا افزود: فعال بودن و اثرگذاری ضمیر ناخودآگاه جمعی، خاستگاه و عامل اصلی به وجود آمدن اصلاحات سیاسی در ایران بود. با اتفاقی که در دوم خرداد افتاد و مردم در واقع اعلام کردند که انقلاب اسلامی را دوست دارند. به نظام و قانون اساسی وفادارند و برخی روندها در رویکردها را فاقد صلاحیت می‌دانند. وی تصریح کرد: دوم خرداد رای عدم کفایت سیاسی به برخی مسئولان مملکت بود و البته ابراز وفاداری به انقلاب و جمهوری اسلامی.

این فعال سیاسی در مورد فترت و رخوتی که پس از گذشت ۶ سال بر اصلاحات حاکم شده است، گفت: آقای خاتمی به جای استفاده از این نیروی عظیم مردمی، در جهت تحقق شعارهایش، آن را رها و به نوعی به آن بی‌اعتنایی کرد. در حالی که در آن موقع به راحتی می‌توانست، مخالفان اصلاحات را با انکا به همین پشتوانه مردمی مرعوب کند. اما یا توانایی و هنر انجام این کار را نداشت و یا نمی‌خواست که این کار را انجام دهد. یزدی تأکید کرد: خاتمی نمی‌بایست در مقابل تنش‌هایی که به زعم خودش به وجود می‌آوردند به صرف موعظه کفایت کند. وی افزود: در تاکتیک و نظریه فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا که جاریان مطرح کرد. چانه‌زنی از بالا انجام شد اما فشار از پایین را مانند دیدیم. در حالی که خاتمی می‌توانست فشار بی‌اورد شرایطی که امروز با آن مواجه‌ایم این است که مردم نه تنها از خاتمی و اصلاحات عبور کرده‌اند که از نظام هم عبور کردند و پیچیدگی‌هایی به وجود آمده هم ناشی از این است که مردم دیگر این شرایط را نمی‌پذیرند و کاملاً یک نوع انسداد سیاسی به وجود آمده و این بدین معنا است که همه در بن‌بست قرار دارند.

دبیرکل نهضت آزاد ایران گفت: در حال حاضر باید هر چه سریع‌تر به راه‌های برون رفت از وضعیت موجود فکر کنیم ضمن این که هر چه زمان می‌گذرد نیاز به انجام یک اقدام عظیم‌تری برای کنترل و اصلاح اوضاع خواهیم داشت. متن کامل این مصاحبه ۳ ساعته در صفحات میانی منتشر خواهد شد.

شرط رضایت مندی مردم

ایسنا - سرویس سیاسی و روزنامه مردم سالاری ۱۳۸۲/۴/۱۹

شرط رضایت مندی مردم در درجه ی اول، به رسمیت شناختن حق آنها و سپس اعطای این حق به مردم است.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران با اشاره به اینکه آرمان ها و خواسته های مردم در شعارهای اوائل انقلاب متجلی بوده است مهمترین آنها را آزادی دانست و افزود منظور مردم از آزادی ، بی بند و باری غربی همچنان که برخی مخالفان دموکراسی مردم را به چنین خواستی متهم می کنند، نیست بلکه مردم خواهان حق حاکمیت بر سرنوشت خود و تن دادن حاکمان به خواسته هایشان هستند و نه برخورد قیم مآبانه با آنها.

وی با بیان اینکه هیچ حکومتی حتی حکومت حضرت علی (ع) عاری از وجود افراد ناراضی نیست، متذکر شد حاکمان نمی توانند نارضایتی ها و اعتراضات را نادیده گرفته یا سرکوب کنند چرا که تراکم نارضایتی ها به تدریج به نقطه ی انفجار نزدیک خواهد شد.

به اعتقاد وی منطقی ترین و بهداشتی ترین برخورد با نارضایتی مردم پذیرفتن احزاب و گروه های مخالف است، تا آنها از طریق راهکارهای قانونی اعم از صدور بیانیه، ارائه نامه های سرگشاده، مصاحبه های مطبوعاتی و یا راهپیمایی در چارچوب قانون اساسی نارضایتی مردم را به شکل قانونمندی به گوش مسئولان برسانند.

یزدی، منطق و فلسفی وجود احزاب مخالف و حق برگزاری میتینگ و راهپیمایی از سوی این احزاب را در جلوگیری از تراکم و انفجار نارضایتی های عمومی دانست و یادآور شد که در فصل سوم قانون اساسی، اصل ۲۷، چنین حقی مجاز شمرده شده است.

وی با اظهار تأسف از عدم اجرای این قانون مدعی شد حاکمان حق مردم برای اعتراض را به رسمیت نمی شناسند.

یزدی با اشاره به صحبت های رئیس جمهور مبنی بر قائل شدن حق اعتراض برای مردم، گفت : ایشان در سخنانشان اشارهای نکردند که امنیت معترضین چگونه باید تامین شود.

به اعتقاد وی معنی سخنان خاتمی این است که مردم و گروه های سیاسی آزادند اعتراض کنند ولی خودشان باید هزینه اش را بپردازند. چرا که دولت نمی تواند امنیت معترضین را تأمین کند.

«راست» به غلط فکر می کند

امکان «سازش» با آمریکا را دارد!

روزنامه یاس نو، آقای اسماعیل آزادی ، قسمت دوم ۸۲/۴/۲۱

■ در واقع شما معتقدید که اگر آمران گروه فشار دست از حمایت آنها بردارند فعالیت گروه فشار خود به خود فروکش خواهد کرد؟

● اصلا آنها محلي از اعراب نخواهند داشت.

■ طرفداران آنها و ۱۰-۱۵ درصدی که سمپات آنها هستند چطور؟

● خیر، آنها هم می‌توانند. به هر حال آنها هم خودشان را به يك چیزی مقید می‌دانند. وقتی می‌گویند ما طرفدار فلان اصل از قانون اساسی هستیم و طبق قانون اساسی این نهاد زیر نظر مقام رهبری است، مقام رهبری در برابر اعمال این نهاد در پیشگاه الهی و پیشگاه مردم مردم مسئول و پاسخگو است. بنابراین نمی‌توانیم بپذیریم که گفته شود این نهاد زیر نظر رئیس جمهوری و دولت هم نیست و زیر نظر نهاد دیگری است و آن نهاد پاسخگو نباشد. به همین دلیل اکنون مسئله به جای رسیده است و آن مقامات باید تکلیف خود را روشن کنند.

■ وقتی تکلیف روشن شد، آیا آنها هم می‌توانند به عنوان نیروهای سیاسی که گرایش‌های خاصی دارند، وجود داشته باشند و فعالیت کنند؟

● بله، در يك وضعیت قانونمند اصلاح‌طلب و محافظه‌کار، همه حق دارند در چارچوب قانون حضور فعال سیاسی داشته باشند. هیأت مؤتلفه می‌تواند تظاهرات برپا کند البته باید به عنوان بزرگ‌ترین حزب محافظه‌کار دست راستی ایران از خودش مایه بگذارد نه این که مثلاً به مناسب سالگرد امام اعلام تظاهرات کند بعد مردم که با انگیزه دیگری می‌آیند آن را به حساب خود بگذارد و طلبکارانه برخورد کنند. بلکه باید به عنوان «هیأت مؤتلفه» از نیروهای هوادار خود دعوت کند و در جایی تظاهرات بگذارند. همان طور که قانوناً هم چنین حقی دارند.

■ فرض کنید جریان‌ها و گروه‌های فکری و احزاب میتینگ برگزار کردند؛ نمایندگان هم از زوایه حزب خود یا نمایندگی مردم پاسخگو شدند. بعد از این اقدامات شما فکر می‌کنید این میتینگ‌ها به چه فرایندی منتهی خواهد شد؟

● من اعتقاد دارم وقتی چنین حقی از جانب حاکمان به رسمیت شناخته شود و چنین اجازه‌ای به مردم، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی داده شود، راه حل خروج از بن‌بست‌ها از داخل امکان‌پذیر می‌گردد و تهدید از بیرون مرزها منتفی می‌شود. آمریکایی‌ها هنگامی تهدیدات اخیرشان را مطرح کردند که دیدند جنبش اصلاح‌طلبی و آقای خاتمی با بن‌بست مواجه شده‌اند؛ بنابراین آنها به طمع افتادند. به عبارت دیگر اگر آقای خاتمی در برنامه اصلاح‌طلبی خود موفق شده بود، آمریکایی‌ها هرگز به فکر چنین فشارهایی علیه ایران نمی‌افتادند. کما این که در ۳ یا ۴ سال پیش، که آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان وضعیت بهتری داشتند، دولت امریکا حاضر شده بود با دادن امتیاز با ایران کنار بیاید؛ چون در آن صورت طرح قضایای کنونی بلاموضوع بود. معنای دیگر این راه‌حل این است که اگر موارد پیشنهادی تحقق پیدا کند، پیامی که به مردم و جهان بیرون داده می‌شود این است راه‌حل خروج از بحران‌ها از طریق نیروهای داخل کشور امکان‌پذیر است. ملت ما نیز این راه‌حل را می‌خواهد نه راه‌حل دیکته شده از بیرون را. این سرآغاز حرکت در راستای منافع ملی ما خواهد بود.

■ آیا شما آلترناتیوهای بیرون از مرزها را جدی می‌گیرید و به عقیده شما می‌توانند به عنوان يك آلترناتیو واقعی مورد پذیرش ملت ایران قرار گیرند؟

● این جا دو حالت وجود دارد. زمانی گفته می‌شود این اصلاحات و تغییرات دارد صورت می‌گیرد، در این حالت باید از مردم پرسیده شود که چه می‌خواهند. در اینجا اگر بپرسیم آیا در آن شرایط مردم مثلاً به بازگشت سلطنت‌طلبان رای خواهند داد؟ بنده می‌گویم، خیر. یعنی در يك فرآیند دموکراتیک، ملت ایران هرگز به بازگشت چنین آلترناتیوهایی رای نمی‌دهد. اما اگر سرکوب در داخل ادامه پیدا کند، گروه‌های سیاسی داخل کشور اجازه فعالیت نداشته باشند، موج بازداشت‌ها ادامه پیدا کند، منتقدین را زندانی و روزنامه‌ها را تعطیل کنند، دانشجویان، وکلا، روحانیون مخالف را به زندان بیاورند، ممکن است هیچ راه‌حل دیگری در برابر مردم قرار نگیرد جز پناه بردن به «هر» آلترناتیو ممکن. این نگاه به بیرون که در بعضی از مردم به وجود آمده حاصل رفتارهای نادرست، غیرقانونی و خلاف قانون محافظه‌کاران است که اگر این را اصلاح کنند، آن موارد منتفی می‌شود، اگر اصلاح نکنند مانند يك مثل قدیمی خواهد شد که می‌گوید در جهنم مارهایی هست که انسان از دست آنها به عقب پناه می‌برد. این اصلي شناخته شده در تاریخ مبارزات ملي ما و ملت‌های مختلف است. مردم نه از روی دلخواه بلکه از روی اجبار ممکن است از دست محافظه‌کاران به غیر پناه ببرند. این برای کشوری مثل عراق ننگ است که حاکمانش آنقدر مردم را تحت فشار قرار دهند که وقتی نیروی اجنبی می‌آید مردم استقبال کنند و خوشحال شوند که اینها آمدند و صدام را بردند. اگر حاکمان عراق کمترین عشق و علاقه‌ای به مردم عراق یا کشورشان داشتند باید چهار ماه پیش استعفا می‌دادند و می‌رفتند. اگر این طور می‌شد الان عراق در اشغال بیگانگان نبود.

■ در آن صورت باز هم بعضی‌ها به عنوان يك آلترناتیو باقی می‌مانند؟

● در آن صورت راه‌حل‌هایی غیرنظامی مطرح می‌شود، حتی چه بسا بقایای حزب بعث نیز حق فعالیت پیدا می‌کردند و حرف خود را می‌زد. اما کاری که صدام کرد این بود که تا آخرین لحظه حاضر نشد حق ملت را به رسمیت بشناسد و چنین سرانجامی پیدا کرد. به هر حال، اگر چه وضعیت عراق چنین با ایران یکی نیست، ولی ما به عنوان يك گروه سیاسی با دخالت نیروهای خارجی در ایران مخالف هستیم و دخالت آمریکایی‌ها را خلاف مصالح کشورمان می‌دانیم و معتقدیم بخشی از جوانان ما که به خصوص تجربه کافی ندارند و جانشان از وضعیت کنونی به لب رسیده است به سراب راه‌حل‌های بیرون از نظام و بیرون از کشور نگاه می‌کنند، در اشتباه هستند.

■ با توجه به این که تکیه‌گاه جریان اصلاح‌طلب بر مردم، صندوق‌های رای و انتخابات است و از سوی دیگر مردم نسبت به انتخابات بی‌تفاوت شده‌اند، آیا تصویب لوایح دوگانه رئیس‌جمهوری به عنوان کف مطالبات، می‌تواند رمقی برای کنترل اوضاع ایجاد کند؟

● به نظر من لوایح دوگانه حتی اگر تصویب هم شود خیلی کم و خیلی دیر است. اگر يك سال پیش این اقدام عملی می‌شد شاید مؤثر بود. ولی حوادثی که در حال اتفاق افتادن است ما را از این مرحله گذارنده است. خیلی از مردم از حاکمان عبور کرده‌اند. برای این که ما بتوانیم وضعیت را به حالت عادی برگردانیم اقداماتی بیش از تصویب دو لایحه لازم است. ما چنین اقداماتی را در نامه‌های متعددی که امضا شده، به عنوان کف مطالبات مطرح کرده‌ایم.

■ فکر می‌کنید به طور مشخص چه اقداماتی اگر صورت گیرد می‌توان به آینده امیدوار شد؟

● اول از همه اراده اصلاح باید باشد. سپس تمامی زندانیان سیاسی بی‌قید و شرط و بلافاصله آزاد شوند، حکم تعطیلی روزنامه‌های اصلاح‌طلبی که طی شش سال گذشته صادر شده بدون قید و شرط لغو شود و روزنامه‌ها آزاد شوند. تمام فشارها و سرکوب‌هایی که بر احزاب سیاسی بیرون از حاکمیت و دگراندیش وجود دارد، متوقف شود و احزاب آزاد شوند. نظارت استصوابی شورایی نگهبان ملغی اعلام شود. ما با نظارت شورایی نگهبان به شیوه سه دوره اول مجلس یعنی صرفاً نظارت بر انتخابات مخالف نیستیم؛ زیرا انتخابات يك عمل و فرآیند است که نظارت بر «قبل از آن» به این شیوه معمول نیست. در واقع شورایی نگهبان باید بر صحت اجرایی انتخابات نظارت داشته باشد و نظارتی که سه دوره اخیر اجرا شده باید ملغی شود. تمام فعالیت‌های فراقانونی نهادهای مختلف، متوقف شده و تخلفات آنها اعلام شود. اگر این موارد انجام شود می‌توان پیشنهادات جانبی دیگری برای اصلاح اوضاع داد و امیدوار بود که بتوان دوباره مردم را امیدوار کرد که از درون همین مجموعه، اصلاحات به سرانجام برسد.

■ با فرض انجام این پیشنهادات و با در پیش داشتن انتخابات مجلس، اگر در چنین فرآیندی انتخابات برگزار شود، به نظر شما اقبال مردم نسبت به نیروهای موجود، اعم از اصلاح طلب، ملی - مذهبی و نیروهای که منتقد وضع موجود بودند اما به هر حال در دوم خرداد مشارکت کردند، چگونه خواهد بود و آیا می‌توان این امیدواری را داشت که بدنه جامعه دوباره پای صندوق‌های رای حاضر شوند؟

● اگر این تغییرات صورت گیرد؛ بله زیرا ملت ایران، اولاً به جهت آگاهی و رشد سیاسی بعد از ۲۵ سال در سطح بالاتری از گذشته قرار دارد. ملت ایران به این نکته آگاهی دارد که يك بار در انقلاب سال ۵۷ گفت: «رژیم برود، هر کس بیاید، بهتر از آن است» و دید این نگرش ساده؛ جواب مشکلات مملکت را نمی‌دهد. بنابراین دوباره این تجربه تاریخی را تکرار نخواهد کرد. در صورت امیدواری مردم، مجموعه عوامل و نیروهای که امروز در صحنه سیاسی ایران مؤثر و تأثیر گذارند، می‌توانند مردم را به مشارکت دعوت کنند و مردم هم خواهند پذیرفت. یکی از تفاوت‌های حال حاضر با سال ۵۷ این است که در آن زمان میان تمام نیروهای سیاسی اتفاق آرا وجود داشت که جز با رفتن حکومت هیچ چیز میسر نیست. اما الان چنین اتفاق نظری در داخل ایران وجود ندارد. نیروهای سیاسی فراوان از میان اصلاح‌طلبان بیرون و درون حاکمیت وجود دارند که معتقدند، باید این اصلاحات از درون سیستم صورت گیرد.

■ يك منطق جریان ساخت قدرت و جریان محافظه‌کار، این است که چه تضمینی وجود دارد که با انجام چنین اقداماتی از سوی آنها، آمریکایی‌ها معرکه‌گردان این قضیه نشوند و ابتکار عمل را در دست نگیرند؟

● در این مورد و در هیچ شرایطی هیچ تضمینی جز وحدت ملی وجود ندارد. با توجه به مجموعه مناسبات کنونی جهان، در صورتی که پروژه اصلاحات پیش برود و موفق شود اصلاً دخالت آمریکا در ایران بلاموضوع خواهد شد. بنده تکرار می‌کنم برای فهم این مطلب باید مناسبات کنونی جهان و عناصر کارساز و مؤثر و اصلی در روابط بین‌المللی را در دوران پس از جنگ سرد مورد توجه دقیق قرار دهیم. آن چه امروز در جهان ما روی داده و می‌دهد با دوران جنگ سرد متفاوت است. این عدم شناخت درست از روابط بین‌المللی و نیازها و پیش‌نیازهای آن، باعث شده است که جریان‌ات

راست فکر می‌کنند که اگر بروند و از آمریکا خواهش کنند که با آنها بسازد، خواهد ساخت! این تصور نادرستی است چون درک درستی از مناسبات ندارند.

کسی که خطاب به آمریکا می‌گوید جناح ما مقتدر است، بیایید با ما بسازید، نمی‌داند که اصلاً شرایط و وضعیت جهان کنونی به گونه‌ای است که آمریکا نمی‌تواند بیشتر از این با دولت‌های غیردموکراتیک همکاری کند. آمریکا می‌خواهد حتی دولت عربستان را هم تغییر دهد. دولت عربستانی که کاملاً هماهنگ با آمریکا حرکت می‌کند. مناسبات جهانی به گونه‌ای است که ماهیت نظام حاکم بر عربستان هماهنگ با این مناسبات نیست و باید عوض شود. در چنین شرایطی حتی اگر نامه فدایت شوم و تسلیم هم به آمریکایی‌ها بنویسند، آنها قبول نمی‌کنند یعنی نمی‌توانند قبول کنند.

بنابراین در شرایط کنونی جهان، تنها راه رستگاری و نجات ایران، این است که مردم‌سالاری و ملت را بپذیریم و از قانونمندی‌های این فرآیند تمکین کنیم.

■ شما به مسئله‌ای تأثیر آمریکا اشاره کردید. در شرایطی که ترسیم نمودید، بحث مذاکره با آمریکا تحت چه شرایط داخلی می‌تواند صورت گیرد؟

● مذاکره با آمریکایی‌ها علی‌الاصول لازم است. برای این که وقتی با کسی اختلاف داریم، باید با او برای حل اختلاف مذاکره کرد. دنیای ما نشان داده است که راه‌حل اختلافات و مناقشات جنگ نیست، راه‌حل مناقشات، مذاکره برای یافتن راه‌حلی برای رضایت دو طرف است. اما همه این را هم می‌دانیم که نتیجه و پیامد مذاکرات، در شرایط مختلف فرق می‌کند.

اگر نظام از موضع عزت و قدرت با آمریکا صحبت نکند، روزی خواهد رسید که مجبور خواهد بود از موضع ذلت و ناچاری به مذاکره تن دهد و این خلاف مصالح ملی ما است. به عنوان مثال روزی که رئیس‌جمهور محترم ما به مجمع عمومی سازمان ملل متحد رفت و رئیس‌جمهور سابق آمریکا به عنوان قوی‌ترین کشور دنیا، همه برنامه‌های خود را تعطیل کرد و پای صحبت ایشان نشست به امید این که رئیس‌جمهوری بعد از سخنرانی و پایین آمدن از جایگاه با او دست دهد و یخ‌ها آب شود، آنجا اگر رئیس‌جمهوری ما می‌توانست از موضع عزت با او دست بدهد؛ بسیار مفید بود. کاش خاتمی در حضور صدها خبرنگار با رئیس‌جمهوری آمریکا دست می‌داد و می‌گفت من براساس اخلاق اسلامی دستي را که به سویم دراز شده است پس نمی‌زنم، اما ملت ما از شما طلبکار است و برای این که این دوستی به نتیجه برسد شما باید حقوق ملت ایران را به رسمیت بشناسید و اقدامات خلاف گذشته را جبران کنید. ما در آن زمان می‌توانستیم این موضع را بگیریم! اما الان دیگر نمی‌توانیم، در حال حاضر ما مخالف مذاکرات محرمانه و پشت پرده، آن هم توسط گروه‌های متعدد با برنامه‌ها و اولویت‌های متضاد، هستیم، چون فایده ندارد.

به جای «سازش با آمریکا» باید با ملت سازش کرد

آقای اسماعیل آزادی، روزنامه یاس نو، قسمت سوم ۲۲ تیرماه ۱۳۸۲

● در فرایند کنونی شاهد تشدید و متقاطع شدن شکاف‌های سیاسی و اجتماعی با یکدیگر هستیم. شما نوع تهدیداتی را که با استمرار چنین فضایی پیش خواهد آمد چگونه می‌بینید؟

■ یکی از تهدیدات احتمالی ادامه وضعیت کنونی فروپاشی جغرافیایی می‌باشد. همان طور که می‌دانید ما در بعضی استان‌ها مشکل‌های قومیتی داریم و اگر قرار باشد برای وضعیت کنونی فکر عاجلی نشود و مسئولان و تصمیم‌گیرندگان، عاقلانه و واقع‌بینانه تسلیم درخواست‌ها و مطالبات مردم نشوند، فروپاشی جغرافیایی نیز غیرمحمول نیست.

برای یک لحظه تصور کنید اگر در استانی چون خوزستان حرکت‌هایی گسترده‌تر از یک تظاهرات خیابانی حول مطالبات اجتماعی صورت گیرد تا چه اندازه امکان مقابله کنترل شده با یک چنین حرکت‌هایی وجود خواهد داشت. خصوصاً وقتی قدرت مترصد مداخله‌ای مثل آمریکا نیز پشت قضیه باشد. بنابراین همان طور که بارها سربسته گفته‌ایم و آن را باز نکرده‌ایم و مصلحت هم نمی‌دانیم قضایا را بیشتر از این باز کنیم، صرفاً می‌گوییم ادامه انسدادها و مسائل کنونی، حتی خطر فروپاشی جغرافیایی را هم ایجاد خواهد کرد و این بزرگترین خطری است که کشور ما را تهدید می‌کند.

● با توجه به وضعیتی که در حال حاضر وجود دارد و موضع‌گیری‌های آمریکا نسبت به جنبش اجتماعی موجود، شما فکر می‌کنید اگر قرار باشد این جنبش اجتماعی به خشونت کشیده شود چه اتفاقاتی ممکن است پیش بیاید و اگر به شکل مسالمت‌آمیز پیش برود و گروه‌های فشار حذف شوند چه اتفاقاتی پیش خواهد آمد؟

■ شما مطلب را به نقطه بسیار مهمی بردید. جریانی که الان شروع شده یا باید با خشونت و ادامه خشونت پیش برود یا شکل مسالمت‌آمیز پیدا کند. ادامه خشونت‌ها، خشونت به بار می‌آورد و جوانان ما آرام آرام به نقطه‌ای می‌رسند که دیگر از سرکوب نخواهند ترسید، به جایی می‌رسند که حتی اعمال خشونت توسط گروه‌های فشار، آنها را متوقف نخواهد کرد و ما را با یک وضعیتی سرنوشت غیرقابل پیش‌بینی رو به رو خواهد کرد که هیچ کس نمی‌داند از درون آن چه بیرون خواهد آمد و چه کسی برنده می‌شود و چه کسی بازنده خواهد شد. در شرایط ادامه خشونت‌ها معلوم نیست در بعضی از استان‌های کشور چه اتفاقاتی خواهد افتاد، اینها مواردی است که ما از بابت آن نگرانیم. اما راه حل مسالمت‌آمیز این است که حاکمان گروه‌های فشار را مهار کنند و حق قانونی مردم را برای اظهار نظر سیاسی بپذیرند. یعنی این که از باب نمونه سازمان‌های سیاسی شناسنامه‌دار بتوانند مردم را به راهپیمایی دعوت کنند. مثلاً اگر دفتر تحکیم وحدت که یک انجمن دانشجویی و شناسنامه‌دار است و مسئولان آن مشخص هستند از وزارت کشور اجازه راهپیمایی خواستند باید این اجازه به آنها داده شود تا آنها بتوانند در چارچوب قانون اساسی راهپیمایی کنند. این کار مقدار زیادی از فشارها و مطالبات را به شکل مسالمت‌آمیز مطرح می‌کند. چنانچه می‌دانیم در تمام دنیا احزاب سیاسی اپوزیسیون، مفید و ارزشمندند. برای این که هیچ دولتی نمی‌تواند ادعا کند با این که من برای کشورم خدمت می‌کنم، چرا مردم ناراضی‌اند. زیرا در هر شرایطی عده‌ای ناراضی خواهند بود. نقش احزاب سیاسی مخالف این است که از تراکم اعتراضات و رسیدن این فشارها به نقطه انفجار جلوگیری کنند. در واقع احزاب سیاسی مخالف، مطالبات مردم را به صورت قانونی و قانونمند مطرح می‌کنند و مانع انفجار می‌شوند.

رژیم گذشته برای درست کردن حزب مخالف هزینه‌های زیادی می‌کرد، اما نمی‌توانست. چون خودش می‌خواست حزب مخالف «درست کند» نه این که قدر مخالف واقعی را بداند، به همین دلیل موفق نشد و شکست خورد. جمهوری اسلامی ایران این نعمت را دارد زیرا کسانی هستند که در عین حال که مسلمان، متعهد و ملی هستند و خودشان بخشی از انقلاب بوده‌اند، با سیاست‌ها و عملکردهای حاکمان مخالف‌اند. آقایان باید این داروی شفا بخش اما تلخ را بخورند، زیرا یک درمان است؛ و باید بپذیرند که احزاب مخالف حق حیات دارند و بپذیرند که احزاب مخالف نظریات مردم را منعکس می‌کنند. اگر به عنوان نمونه یک حزب سیاسی مجاز باشد و بتواند مردم را به راهپیمایی دعوت کند، البته درست است که ممکن است برای عده‌ای مطلوب نباشد. اما به جلوگیری از انفجار کمک می‌کند و مطالبات قانونمند مطرح می‌شود.

● در واقع موجب تخلیه انرژی نباشت شده می‌شود؟

■ بله، انرژی را تخلیه می‌کند. اما نه به صورت تخریبی، بلکه در چارچوب سازنده. حتماً به خاطر دارید چند سال پیش در فرانسه اعتصابات سرتاسری صورت گرفت و برای چند هفته تمام فعالیت‌های کشور مختل شد. کارشناسان برآورد کردند که فرانسه ۱۴ میلیارد فرانک از این اعتصابات ضرر کرد. اما عقلاي قوم فرانسه می‌دانستند اگر بخواهند این اعتصابات را با خشونت سرکوب کنند، جمهوری پنجم به آسمان می‌رود و منفجر می‌شود. آن هزینه‌ها را متحمل شدند برای این که ثبات جمهوری بماند. اگر آقایان می‌خواهند جمهوری اسلامی بماند، باید این مطلب را بپذیرند. نقش احزاب سیاسی مخالف همین است.

تجمعات، اعتراضات، شعار دادن و انتقاد کردن اپوزیسیون، سوپاپ اطمینان جامعه است. درست مانند این نعمت الهی که انسان هنگام مریض شدن تب می‌کند. چون اگر تب نبود نمی‌فهمیدیم درون ما چه می‌گذرد. اگر تب و لرز نباشد نمی‌فهمیم که در معرض چه خطراتی قرار گرفته‌ایم. کسی که به جای پیدا کردن ریشه درد، قرص مسکن می‌خورد، هر چند احساس آرامش می‌کند اما این درد می‌ماند، رشد می‌کند و مریض را از پا در می‌آورد. احزاب سیاسی مخالف در یک کشور بیان‌کننده معضلات و بیماری‌های سیاسی و اجتماعی هستند. لذا نه تنها باید آنها را آزاد گذاشت، بلکه باید تشویقشان کرد تا آنها بتوانند به عنوان سنسورها و گیرنده‌های حسی، ناملايمات و نارضایتی‌های مردم را فرموله و در سطح کلان ملی منتقل کنند.

اگر چنین می‌شد، در اسلامشهر انفجار رخ نمی‌داد، قزوین آن گونه تظاهرات نمی‌شد و دانشگاه‌های ما امروز ناظر این تشنجات نمی‌شدند. زیرا اگر یک سازمان سیاسی که دارای هویت و شناسنامه است، اجازه راهپیمایی و اعتراض پیدا کند در برابر قانون مسئول است و اگر حادثه‌ای اتفاق افتاد باید جوابگو باشد. چنانچه در همه دنیا همین طور است. درست است که ما در چارچوب قانون حرف خودمان را می‌زنیم ولی بالاخره اعتراضات مردم را منعکس می‌کنیم، این امری مثبت و در بهبود سلامت جامعه مؤثر است. بنابراین اگر حاکمان این راهل را بپذیرند اصلاً دیگر امکان ندارد آمریکا حرف دخالت کردن هم بزند و این بلاموضوع خواهد شد.

● با توجه به فضای موجود و همچنین مترصد بودن آمریکایی‌ها برای اجرایی کردن حداکثر مطالبات خود در ایران، آیا با پیش آمدن فرایندی که به حضور احزاب و تحولات مثبت منجر شود، این امکان وجود دارد که از تضاد میان گروه‌های آمریکایی درون کنگره آمریکا که برخی مخالف

برخورد و گروهی نیز خواستار برخورد شدید با ایران هستند، تحولاتی ایجاد شود و موضع بهتری به دست آید؟

■ اگر در داخل ایران جنبش دموکراسی پیروز شود و جمهوریت و مردمسالاری به مفهومی که ما الان می‌فهمیم موفق شود و مردم بتوانند خودشان اعمال نظر کنند، فشارهای خارجی اعم از آمریکایی و اروپایی اساس بلاموضوع خواهد شد. در آن صورت ممکن است تصمیمات مجلس نمایندگان حتی خلاف خواست دولت آمریکا باشد. چنانچه در جریان حمله آمریکا به عراق، آمریکایی‌ها نیاز داشتند سربازان و تجهیزات خود را از ترکیه عبور دهند اما مجلس نمایندگان ترکیه رأی مخالف دادند.

● و آمریکایی‌ها هم پذیرفتند؟

■ آنها نمی‌توانستند نپذیرند. چون ترکیه کشوری - ولو نه کاملاً - دموکراتیک است. حتی نظامیان ترکیه نیز ناچاراً به این که یک حزب اسلامگرا در مجلس اکثریت پیدا کرده است، گردن نهادند. حزب توسعه و عدالت ترکیه توانسته با ۳۵۰ نماینده، اکثریت مطلق مجلس را داشته باشد. حتی رئیس حزب آقای «طیب اردغان» و نیز عبدالله گل با نظر آمریکایی‌ها موافق بودند اما مجلس مخالفت کرد و آمریکایی‌ها نتوانستند رأی را تغییر دهند. بنابراین تنها راه حل، خود مردم هستند. برخورد آمریکایی‌ها بایک کشور دموکراتیک کاملاً متفاوت از برخورد با یک کشور استبدادی است. آنچه آمریکایی‌ها می‌توانند از پاکستان بگیرند با آنچه می‌توانند از هند بگیرند متفاوت است. نوع صحبت آمریکا با هند با نحوه صحبت آمریکا با پاکستان متفاوت است. کمی جلوتر برویم، قراردادهایی که آمریکایی‌ها با سوئیس می‌بندند، تابع مستقیم بازدهی سرمایه در اروپا است. یعنی اگر بازدهی سرمایه در اروپا ۳ یا ۴ درصد باشد امکان ندارد قرارداد آمریکایی‌ها با سوئیس بیشتر از آن بازده داشته باشد. اما بازده سرمایه همین کیانی‌های اروپایی در معامله با کشورهای جهان سوم مثلاً ایران (مانند ایتالیا که به ما وام اعتبارات داده است) ۱۸-۲۰ درصد یا بیشتر است. بنابراین برخورد جهانی با یک کشور دموکرات با برخورد با یک کشور استبدادی کاملاً فرق می‌کند.

● چندی پیش محافظه‌کاران جدید آمریکا در پی یک نظرسنجی در نشریه ویکی استاندارد عنوان کردند که یک سوم پاسخ‌دهندگان آنها خواهان یک حمله ناگهانی هوایی به ایران برای نابودی تاسیسات هسته‌ای ادعایی هستند. حدود یک سوم خواهان براندازی حکومت ایران و حدود یک سوم دیگر طرفدار وارد کردن فشار سیاسی هستند، به نظر شما تا انتخابات ریاست جمهوری آینده آمریکا، بوش پسر از این فضا و پتانسیل چگونه استفاده خواهد کرد؟

■ همان طور که شما اشاره کردید آمریکا دایم از طریق این همه پرسشی‌ها، نبض افکار عمومی و اکثریت خاموش را پیدا می‌کند. در واقع این نظرسنجی‌ها رأی اکثریت خاموش را بیان می‌کند. سیاستمداران آمریکا براساس این نظرسنجی‌ها اهدافی را که دارند برنامه‌ریزی می‌کنند. آمریکایی‌ها در برنامه خودشان در افغانستان و عراق به طور نسبی موفق بودند. هر چند اشکالات هنوز فراوان وجود دارد. درست است که دیگر طالبان در افغانستان نیستند اما امنیت هنوز به این کشور برنگشته است. در عراق بدتر از افغانستان است. حوادث هفته‌های اخیر نشان می‌دهد که وضع عراق بسیار متلاطم است. خب مردم آمریکا به دلیل غروری که ویژگی مردم آن کشور است از این که رئیس جمهورشان با اقتدار حرف بزند و بابا شمل‌وار، وارد بغداد شود، خوششان می‌آید. اما تا جایی او را همراهی می‌کنند که ببینند او موفق است. الان در برابر آینده عراق یک پرسش اساسی به وجود آمده که

در حمایت‌های مردمی بوش موثر است. بوش می‌خواهد در دوره بعد، حتماً انتخاب شود و برای این انتخاب باید قبل از آن کارهایی انجام دهد. کسانی که راحل نظامی در ایران را به آمریکا پیشنهاد می‌دهند، بیش از همه نگاه به درون دارند. آنها می‌خواهند دوباره چهار سال دیگر انتخاب شوند و برای انتخاب شدن باید دولت آمریکایی یک جای دیگر نمایشی از قدرت را نشان بدهد. برای توجیه زورآزمایی آمریکا در ایران، الان سطح حملات به ایران بیشتر شده و زبانی که به کار برده می‌شود کاملاً متفاوت است. بنابراین، این خطر وجود دارد از حالا تا یک سال آینده یا به قول برخی، ماه‌های آینده، ممکن است آمریکایی‌ها فشارهای خود را بر ایران افزایش دهند.

● شما فکر می‌کنید پیشنهاد شما در مورد دادن آزادی‌ها و غیره می‌تواند جلوی همه این خطرات را بگیرد؟

■ تأکید می‌کنم که می‌تواند جلوی همه این خطرها را بگیرد. کما این که همانطور که شما اشاره کردید، امروز در خود آمریکا صداهای جدی در مخالفت با اعلام فشار نظامی بر ایران وجود دارد. بهبود وضعیت سیاسی ایران، به آن دسته از نیروهایی که مخالف رفتارهای خشن دولت بوش هستند امکان می‌دهد تا در برابر او بایستند و حمایت افکار عمومی از دخالت او را غیرممکن سازند.

● در واقع حتی اگر مقابله با آمریکا در داخل ایران هزینه‌ای هم داشته باشد، چون مردم آن را پذیرفته‌اند حاضر به پرداخت آن هزینه هم هستند؟

■ بله، دقیقاً. بنابراین تنها راه حل ما در ایران همان وفاق است که شرایط آن را برشمردم و این یک مفهوم تفننی نیست. یک ضرورت و داروی تلخ است که هیچ راه حل دیگری غیر از آن نیست.

● برخی مطرح کردند که با توجه به آرام نشدن افغانستان و ادامه داشتن ناآرامی‌ها در عراق اگر بتوانیم در یک فرآیند در ایران پنج هزار کشته به آمریکایی‌ها تحمیل کنیم، آنها اصلاً منطقه را ترک می‌کنند و ... برای این تحلیل چه پاسخی وجود دارد؟

■ کسانی که چنین تحلیل می‌کنند بیش از آن که تحلیل‌شان بر اساس اطلاعات باشد، نیات و تمایلات درونی خود را بیان می‌کنند که هیچ ایرادی هم ندارد. من هم شخصاً خیلی دوست دارم آمریکایی‌ها به خاطر کودتای ۲۸ مرداد حسابی گوشمالی شوند. اما این خواسته درونی من است و ممکن است چنین چیزی اتفاق نیفتد. همان طور که وقتی مسئله افغانستان مطرح بود، عده‌ای با صراحت گفتند آمریکا وارد یک باتلاق می‌شود، با جنگ‌های چریکی روبه رو می‌شود، پدرش را درمی‌آورند و از این حرف‌ها. اما دیدیم که اصلاً چنین چیزی اتفاق نیفتاد. در مورد عراق هم شاهد چنین اظهارنظرهایی بودیم. شاهد بودیم حتی بعضی‌ها به جد می‌گفتند که آمریکایی‌ها در عراق وارد باتلاق می‌شوند و برای اشغال آن کشور سال‌ها گرفتار خواهند شد. در حالی که از همان موقع قابل پیش‌بینی بود که اشغال عراق از سوی آمریکایی‌ها نه سال‌ها، نه ماه‌ها، بلکه چند هفته بیشتر طول نکشد. متأسفانه آنها در ارزیابی آنچه می‌گویند، اشتباه می‌کنند و چنین چیزی نخواهد بود.

● آیا در شرایط موجود، در مقابله احتمالی آمریکا با ایران، کشورهای دنیا از ایران هواداری خواهند کرد؟

■ این به شرایط و رفتار ایران بستگی دارد. اصولاً با توجه به آنچه در سطح جهانی مطرح است هیچ کشوری اعم از کشورهای اروپایی، روسیه، چین، ژاپن در يك تقابل سرنوشت‌ساز میان آمریکا و ایران، جانب ایران را نخواهد گرفت. شما می‌دانید در حمله آمریکایی‌ها به عراق، اختلافات شدیدی بین اروپایی‌ها به خصوص فرانسه و آلمان با آمریکا بروز آمد. اما کنون فرانسوی‌ها با صراحت می‌گویند ما در مورد عراق اشتباه کردیم، برای این که اکنون بعد از سقوط صدام، ما هیچ سهمی از منافع بازسازی عراق نداریم. در نتیجه این امری شناخته شده است که آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها، چینی‌ها یا روس‌ها می‌توانند تا جایی با ما همراه باشند از آن نقطه به بعد، خط قرمزشان است و ترجیح می‌دهند برای حفظ منافع ملی خود با آمریکا کنار بیایند.

● با شرایطی که شما تصویر کردید در واقع ایران در شرایط بین‌المللی، تنها قرار گرفته است و نظام و مسئولان و ساخت قدرت به تنها چیزی که می‌توانند تکیه کنند، مردم ایران است؟

■ بله و هیچ راهی هم جز این ندارند. اگر عده‌ای حاکمان، به جایی این که بگویند با آمریکا بسازیم با ملت بسازند، راه حل وجود دارد، این خود راه حل است. در آن صورت هم ممکن است خودشان نجات پیدا کنند و هم مملکت نجات پیدا خواهد کرد. اگر هم آنها نجات پیدا نکنند، قطعاً مملکت نجات پیدا خواهد کرد.

● به عنوان آخرین سوال، اگر برای دادن پیامی به ساخت قدرت مبنی بر عقلایی‌تر فکر کردن، نکته خاصی در نظرتان است، بفرمایید؟

■ آنچه بنده عرض می‌کنم برای بسیاری از آنها ناخوشایند و برای بسیاری دیگر دردناک است. اما این يك داروی شفابخش است. اگر آنها خود را معتقد به خط امام می‌دانند از امام تبعیت کنند. باید صریحاً بگویم اگر امام قطعنامه ۵۹۸ را نپذیرفته بود شاید امروز کشورمان درگیر عراقی‌ها بود. تاریخ این امتیاز را به آیت‌الله خمینی می‌دهد که با واقع‌بینی و علی‌رغم تلخی، قطعنامه ۵۹۸ را قبول کرد.

رفتار شورای نگهبان موجب روگردانی مردم از انتخابات می‌شود

همبستگی ۸۲/۴/۲۲

ابراهیم یزدی گفت: معنای نظارت شورای نگهبان که در قانون اساسی به آن اشاره شد صرفاً نظارت بر انتخابات است. وی گفت: اقدام شورای نگهبان در تاسیس دفاتر نظارتی در شهرهای مختلف برخلاف قانون اساسی است و شورای نگهبان چنین اجازه‌ای ندارد. یزدی با بیان اینکه براساس قانون اساسی، انتخابات، زمان معینی دارد، گفت: شورای نگهبان باید بر فرایند انتخابات نظارت داشته باشد. وی افزود: در هنگام تطبیق اصل مربوط به شورای نگهبان در مجلس بررسی پیش نویس قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ چنین چیزی نبوده است که شورای نگهبان در تمام شهرها با صرف هزینه‌های بسیار عظیم دفاتری تاسیس کند در حالی که وزارت اطلاعات و نیروهای انتظامی در تمام شهرها وجود دارد. وی گفت: اینکه شورای نگهبان یک سازمان عریض و طویل موازی دستگاه‌های دیگر دولتی به وجود بیاورد تا بتواند نظارت خود را اعمال کند این نظر و نگاه خلاف قانون است و شورای نگهبان چنین حقی ندارد. یزدی افزود: این مردم هستند که باید صلاحیت نمایندگان خود را تایید کنند. اعمال چنین رفتاری بر مردم ایران موجب می‌شود که مردم احساس کنند آرای آنها به پیشیزی گرفته نمی‌شود و شورای نگهبان آرای مردم و شیوه انتخاب نمایندگان را کنترل می‌کند. وی گفت: بنابراین، این رفتار باعث می‌شود مردم از انتخاب روگردان شده و در آن شرکت نکنند.

فشار خارجی و دادگاه ابراهیم یزدی

توسعه ۸۲/۴/۲۵

ابراهیم یزدی اعلام کرد که فشار خارجی برای پیشرفت حقوق بشر در ایران می‌تواند به روند اصلاحات کمک کند. ابراهیم یزدی، ۷۱ ساله که در انتظار رأی پرونده خود در دادگاه است، در گفت‌وگویی با رویترز از سیاست اتحادیه اروپا برای برقراری ارتباط با ایران در برابر سیاست بایکوت کردن تهران از سوی واشینگتن دفاع کرد. «اروپا می‌تواند، چرا که اهمیت زیادی برای پیشرفت حقوق بشر در ایران قائل است.» وی در حالی که از حرف‌های خود دفاع می‌کرد گفت: «من از مزایای فشار خارجی می‌گویم ولی مخالف هرگونه دخالت [نظامی] هستم.» گروه نهضت آزادی ایران که از سوی قانون با منع فعالیت روبه‌رو است در سال ۲۰۰۰ درخواست تجدیدنظر داده است. این گروه بر جدایی دین از دولت تأکید داد. یزدی که از فعالان جدی اوایل انقلاب در ایران بوده، برای مثال در مورد فشار خارجی به اعطای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی اشاره کرد. عبادی وکیل مدافع ابراهیم یزدی است که به دلیل معالجه پزشکی به آمریکا رفته بود از زمان بازگشت به ایران ۵۲ جلسه بازجویی را تجربه کرده است. او عنوان کرد که دادگاه او یک دادگاه معمولی بوده و وی به دادگاه انقلاب فراخوانده نشده است پس از اضافه شدن شیرین عبادی به تیم وکلای مدافع او، درخواست تعویق جلسه دادرسی را به دادگاه داده است. «این کار [من] نشان می‌دهد که آنها به فشار بین‌المللی واکنش نشان می‌دهند و این نکته مهمی است چرا که زمانی می‌گفتند: ولش کن مگر چه کسی به فکر اینهاست؟» یزدی اعلام کرد که وی و فعالان گروهش در انتخابات آینده مجلس ثبت نام خواهند کرد هرچند که تقریباً مطمئن هستند که رد صلاحیت خواهند شد.

یزدی اعلام کرد که از کرسی نامزدی خود برای انتخابات مجلس استفاده می کنند تا حقوق از دست رفته ای چون آزادی زندانیان سیاسی و رفع توقیف مطبوعات را برگرداند. «حالا فصل انتخابات است و من از آن استفاده می کنم. بگذار آنها هزینه رد صلاحیت کردن من را بپردازند.» در حالی که همه دغدغه انتخابات مجلس هفتم را در سر دارند و از نبود استقبال مردمی سخن می گویند. یزدی امیدوار است که با ارائه یک فهرست مشترک «نقطه عطفی» را در تاریخ رقم بزنند.

از سوی دیگر، دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی تهران دیروز طی اطلاعیه ای تاکید کرد که به تعویق افتادن دادگاه ابراهیم یزدی به علت تقاضای تجدید وقت توسط وکلا و متهم این پرونده صورت گرفته است. در این اطلاعیه آمده است: «از آنجایی که وقت جلسه رسیدگی به پرونده اتهامی ابراهیم یزدی برای مورخه ۸۲/۹/۲۲ اعلام و ابلاغ شده بود، چون آقایان محمد علی دادخواه، شاهپور منوچهری و خانم شیرین عبادی به عنوان وکلای مدافع متهم در مورخه ۸۲/۹/۱۶ اعلام و ابلاغ شده بود، چون آقایان محمد علی دادخواه، شاهپور منوچهری و خانم شیرین عبادی به عنوان وکلای مدافع متهم در مورخه ۸۲/۹/۱۶ با ارائه تقاضانامه ای درخواست تجدید رسیدگی و مهلت برای مطالعه پرونده و تعویق محاکمه را کردند لذا دادگاه به لحاظ ایجاد فرصت کافی برای مطالعه و تسلط کامل وکلا در مفاد پرونده مستنداً به ماده ۱۷۷ آئین دادرسی کیفری ضمن موافقت با تقاضای نامبردگان وقت محاکمه را تجدید و مراتب به آنها ابلاغ و اعلام گردیده است؛ ضمناً تاریخ تجدید محاکمه متعاقباً ابلاغ می شود.» روابط عمومی دادسرا در این اطلاعیه متذکر شده است: «بعضی از رسانه ها روز شنبه از قول وکلای ابراهیم یزدی مطلبی را درج کرده و علت به تعویق افتادن وقت رسیدگی به پرونده را بیماری قاضی شعبه اعلام داشتند در حالی که تقاضای تجدید وقت توسط خود وکلا و متهم صورت گرفته و قاضی با آن موافقت کرده است.» از سوی دیگر سیدمحمدعلی دادخواه، وکیل ابراهیم یزدی به ایسنا گفت: دیروز قرار بود دادگاه ابراهیم یزدی در شعبه ۶ دادگاه انقلاب برگزار شود که قاضی پرونده با رد صلاحیت من به عنوان وکیل پرونده، این دادگاه را به وقت دیگری موکول کرد. دادخواه افزود: قاضی پرونده غیر از ایراد عدم صلاحیت من، ایراد دیگری تحت عنوان تاخیر در خواندن پرونده بر من وارد کرد که از نظر من این دو ایراد منتفی است، زیرا آنچه که عدم صلاحیت من برای رسیدگی به پرونده عنوان شده، باید به من ابلاغ می شد و من در صورت ابلاغ رسمی چنین امری، آن را پیگیری می کردم. وی ادامه داد: تایید وکالت نامه من مربوط به سال ۱۳۸۰ است و بنابراین عدم صلاحیت معنا ندارد.

خطر جدی است، باور کنیم

روزنامه نسیم صبا مورخ ۱۳۸۲/۴/۲۹

پاسخگویی مسئولان به مردم، نهادینه کردن فعالیت گروه‌ها و رقابت سالم احزاب، توسط مبارزات انتخاباتی و... در چارچوب توسعه سیاسی یکی از سرفصل‌های گفتمان دوم خرداد از آغاز تا کنون بوده است.

درحالی‌که سازماندهی احزاب و گروه‌های سیاسی در طول ۶ ساله اخیر به دلایل گوناگونی شامل فقدان فرهنگ سیاسی در جامعه، زوال اندیشه سیاسی و... با موانع زیادی روبه‌رو شده است اما بر کسی پوشیده نیست که دستیابی به مطالبات اصلاحی در ایران تنها از مسیر قاعده‌مند کردن و تنظیم روابط مردم با حاکمان امکان‌پذیر است.

به همین منظور روزنامه نسیم صبا قصد دارد تا گفتگوهایی را با چهره‌ها و عناصر اصلی و تأثیرگذار در عرصه سیاست داشته‌باشد. این سلسله‌گفت و گوها در دو سطح تئوریک (راهبردی) و خبری (تحولات سیاسی روز) انجام می‌شود و برآنست تا گرایش اضلاع و جایگاه احزاب سیاسی را در ساختار قدرت مشخص سازد.

بررسی کارنامه احزاب از جهت مدت زمان حضور در قدرت، نحوه پاسخگویی احزاب به میزان دخالت در حکومت، تأثیرگذاری فعالیت احزاب در شکل‌گیری فضای سیاسی کنونی و نقد و بررسی فعالیت از سطح درون سازمانی درست است برون سازمانی، بررسی چگونگی رقابت‌های سیاسی و تعامل و تعارض احزاب و... در کنار چشم انداز تحولات سیاسی آینده ایران از محورهای اصلی این مجموعه گفتگوهاست.

نگاهی اجمالی بر مقطع ۲۵ ساله اخیر گویای آن است که ۶ جریان اصلی سیاسی در ایران به فعالیت پرداخته و بر روند قدرت تأثیر گذاشته‌اند.

« نهضت آزادی ایران»، «جمعیت مومنه اسلامی»، «جامعه روحانیت مبارز»، «مجمع روحانیون مبارز»، «سازمان مجاهدین انقلاب» و «جبهه مشارکت اسلامی» قوی‌ترین جریان‌های سیاسی و پرنفوذی هستند که هرکدام در برشی از تاریخ سیاسی ایران اسلامی بر مسند قدرت تکیه زده‌اند.

در همین چارچوب «بخش تولید سیاسی نسیم صبا» کوشش کرده است که با چهره‌های اصلی و تأثیرگذار این احزاب و سازمان‌ها گفت و گو داشته‌باشد و دیدگاه آنان را نسبت به عملکرد حزبی خود و تحولات آینده جست و جو کند.

امید است این سلسله‌مباحث سیاسی چشم انداز و فصل‌جدیدی را در مسیر آگاهی و روشنگری جامعه سیاسی ایران فراهم سازد و گامی در توسعه سیاسی ایران بردارد.

سعی ما بر این است گفت و گوها براساس قدمت زمانی گروه‌ها آماده‌شود و اگر به این مهم دست نمی‌یابیم به این خاطر است که برخی از دوستان دارای مشغله بسیاری هستند که وقت گفت و گو را به زمان‌های دورتر محول می‌کنند یا تاکنون به ما وقت مصاحبه نداده‌اند اولین گفت و گوی ما از این دست را با ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی از نظر می‌گذرانیم.

● همانطور که می‌دانید این روزها افکار عمومی جامعه ایران وارد فاز جدیدی شده است، مطالباتی که مردم داشته‌اند برآورده نشده یک سری شعارهایی مطرح شد ولی تا حدودی به مرحله عمل نرسید، در اصلاحات هم امیدهایی ایجاد شده بود اما حالا شاهد هستیم که هیچکدام از آنها عملیاتی نشده، به نظر شما عمده موانعی که در این مسیر وجود داشته کدام‌ها هستند؟

◆ در مورد دوم خرداد ۷۶ البته باید بیابیم شرایط آن موقع را تعریف کنیم و بعد شرایط کنونی را و بعد ببینیم چرا چنین شده است؟ در دوم خرداد مردم ما به رغم نبود احزاب سیاسی فراگیر به طور خودجوش در انتخابات شرکت کردند و هفتاد و چند درصد آنها به فرد مشخصی، یعنی آقای خاتمی رأی دادند. این حادثه بیانگر چند نکته است. اول اینکه ضمیر ناخودآگاه جمعی جامعه ما یک جمع بندی مشخصی داشته، چون جامعه هم مثل انسان، به عنوان یک کل به هر حال ضمیر آگاه و ناخودآگاه دارد، یک چیزهایی است که در ضمیر ناخودآگاه انسان می‌رود و در خیلی از کارهای ما اثر می‌گذارد، در خرداد ۷۶ یا بهتر بگویم در آن ماه‌ها دو حادثه بزرگ اتفاق افتاد که نشانه اثرگذار و فعال بودن ضمیر ناخودآگاه جمعی جامعه بود.

یکی شرکت گسترده مردم در انتخابات بود. البته احزاب سیاسی فراگیر که نبودند، حتی احزابی مثل نهضت آزادی ایران تردید داشتند که بیايند یا نه و از کاندیدایی حمایت کنند یا نکنند، اما مردم ناخودآگاه آمدند و آنچنان هم بود که اگر به آمار انتخابات نگاه بکنیم، می‌بینیم در یک شهر کوچک دور افتاده واکنش و هنجار سیاسی مردم، همان بود که در یک شهر بزرگ.

حادثه دیگر، واکنش طبیعی و خودجوش مردم بعد از پیروزی تیم فوتبال ایران در ملبورن بود، که در ظرف نیم ساعت به یکباره تمام مردم ایران ریختند توی خیابان‌ها، در حالی که هیچ کس به آنها نگفته بود، حتی رادیو تلویزیون هم تبلیغ نکرده بود.

در خرداد ۷۶ پیام مردم روشن بود، اینکه انقلاب اسلامی را قبول دارند، به نظام وفا دارند، به قانون اساسی التزام دارند، اما با حکومتگران قهر کرده‌اند و آنها را فاقد صلاحیت می‌دانند، حالا ممکن است آنها بگویند ما صلاحیت داریم، اما بالاخره مردم گفتند که از شما خسته شده ایم و کنار بروید.

● در واقع این کنش هم وجه سلبی داشت و هم ایجابی؟

◆ بله. اصلاً این یک روانشناسی شناخته شده‌ای است در دنیا که مردم از یک رئیس جمهوری که دو دوره روی کار بوده، حالا در هر کشوری که می‌خواهد باشد، خسته می‌شوند و خواهان یک چهره جدید هستند، خوب مردم وقتی ۲۰ سال همه‌جا، رادیو تلویزیون، نماز جمعه اینجا و آنجا چند چهره مشخص را ببینند که یک چیز را بگویند، خسته می‌شوند. اما مهم‌تر و از این پرمعنا تر این بود که رأی دوم خرداد ۷۶ در واقع رأی عدم کفایت سیاسی به مسئولان مملکت بود، اما ابراز وفاداری به انقلاب و جمهوری.

● به نظر شما این روند يك مقدار با يك مدل توده وار همسويي نداشت؟ در واقع مي دانستيم چه چيزي را نمي خواهيم ولي از طرفي آن چيزي كه مي خواستيم چندان شفاف نبود.

◆ بله. در واقع اين واكنش لازم بود ولي كافي نه، يك چنين واكنشي به ما مي گويد كه مردم چه مي خواهند، اما اين هميشه كار ساز نيست.

نكته اي كه شما گفتيد از اين جهت هم مهم است، آقاي خاتمي و جنبش اصلاح طلبي طي اين ۶ سال نتوانست اين آمادگي و نيروي پتانسيل عظيم مردمی را بالفعل كند و از حالت توده وار به يك جريان و قدرت سياسي تبديل كند، آن را رها و به آن بي اعتنايي كرد، بنابراین كم كم مردم از آنها نااميد شد.

● اين مسأله كه اشاره مي كنيد، به نظر شما شخص خاتمي را بايد مقصر دانست يا نه، موانعي كه در اين مسير به وجود آورده شده نقش مهم تري داشتند؟

◆ بخشي از آن مربوط به خود آقاي خاتمي است، ببينيد، در يك نگاه و تحليل مي توان آقاي خاتمي را با دكتور مصدق مقايسه كرد، دكتور مصدق هم در آن زمان با مجلسي طرف بود كه اكثرينشان با او مخالف بودند. دربار، ارتش، فئودال ها، جريانات راست محافظه كار- آمريكا و انگليس - حزب توده، همه اينها با او مخالف بودند ولي ببينيد مصدق به چه شكل عمل كرد؟ مصدق در ايجاد ارتباط با مردم هنرمند بود و همين طور در استفاده از نيروي مردم به عنوان اهرم فشار؛ اما خاتمي اين هنر را نداشت، آقاي حجاريان آمد، تئوري فشار از پايين، چانه زني از بالا را مطرح كرد، چانه زني از بالا بود اما فشار از پايين را ما نديديم. فشار از پايين يعني اينكه آقاي خاتمي بگويد. مردم بياييد ميدان آزادي با شما حرف دارم. در سال اول بعد از انتخابش اگر اين كار را مي كرد حداقل يك ميليون آدم مي آمدند، با آن يك ميليون همه اينها را جارو و مرعوبشان مي كرد. اما خاتمي اهل چنين كاري نبود يا ارزشش را نمي دانست يا هنرش را نداشت و اين ايراد بزرگي است.

● البته مي توان اين نكته را در نظر گرفت كه با انجام چنين كارهايي، تنش زيادي در جامعه به وجود مي آمد؟

◆ تنش كه وجود داشت، جناح راست هم شكست خورده، ولي از بين نرفته بنابراین مثل ... مي ماند كه آفتاب مي خورد و دوباره شروع مي كند به حركت كردن. اگر آن گردهمائي برگزار مي شد دوباره مجبور مي شدند به عقب نشيني، تنش هم وجود داشت، چه تنشي بالاتر از واقعه قتل هاي زنجيره اي، چه تنشي بالاتر از اينكه خود آقاي خاتمي بيايد بگويد هر ۹ روز يكبار بحران ايجاد كردند، روزنامه ها را فله اي توقيف كردند. آقاي خاتمي نبايد در برابر تنش هايي كه ايجاد مي كردند به صرف موعظه كفايت مي كرد. چون فرق نمي كند ما هم موعظه ديني داريم و هم سياسي، يك وقت هست كه ما به جاي عمل سياسي موعظه سياسي مي كنيم. آقاي خاتمي موعظه سياسي مي كرد.

احترام به عقايد مردم خوب است، در جمهوري اسلامي همه حتي مخالف بايد بتواند ابراز عقیده كند، خوب من برايشان گفتم امنيت من چه مي شود اگر بخواهم مخالفت بكنم؟

خرداد ۷۶ این ویژگی ها را داشت. اما الان مردم برسر عوامل مختلف که بخشی از آن به جریان راست و بخشی به خود اصلاح طلبان مربوط می شود، نه تنها از خاتمی بلکه از اصلاحات هم عبور کرده اند و پیچیدگی های به وجود آمده هم ناشی از این است که مردم دیگر این چیزها را نمی پذیرند.

● شما این شرایط به وجود آمده را چگونه تعریف می کنید؟

◆ در حال حاضر ما با انسداد سیاسی مواجهیم. انسداد به این معنا که همه در بن بستند، یعنی حتی اگر بخواهیم گفتمان سیاسی هم بکنیم، کسی حاضر نیست حرف ما را بشنود.

● شما چه راه هایی را برای برون رفت از شرایط موجود در نظر دارید؟

◆ البته الان خیلی دیر است، هرچقدر هم می گذرد اگر راهی برای اصلاح و بازگشت باشد هزینه سنگین تری دارد و اقدامی که می کنیم باید اقدام بزرگ تری باشد.

يك وقت بود که ملیون ایران می گفتند شاه سلطنت کند و نه حکومت، اگر شاه می پذیرفت مشکلی نداشت، اما مرتباً شاه خلاف این عمل کرد تا کار به آنجایی رسید که مردم گفتند اصل و فرعش را هم نمی خواهیم.

● خوب الان هم سؤال همین است، یعنی اگر شما با همین شرایط جای خاتمی بودید در تصمیم سازی هایتان چه اقدامی می کردید؟

◆ ببینید بستگی به این دارد که حالا را می گوئید یا که این ۶ سال. آقای خاتمی در طی این ۶ سال يك حرکتی را شروع کرد به این صورت که با احزاب دیدار کرد، اولین دیدارش هم با طیف راست در منتهی الیه یعنی هیأت مؤتلفه بود، و بعد با احزاب اصلاح طلب و مشارکت ولی همین جا متوقف شد. ما به ایشان نامه نوشتیم که آقا این حرکتی را که شروع کردی ادامه بدهید. شما رئیس جمهور کل مملکت هستی نه رئیس جمهور اصلاح طلبان درون حکومت، شما باید با اصلاح طلبان بیرون حکومت هم به گفت و گو بنشیني، اما ایشان حاضر نشد بهایش را بپردازد. این نکته مهمی است که می خواهم مطرح کنم، چندی پیش ۲۵ نفر از دوستان ما مثل آقای مهندس سبحانی، معین فر، بنده و خیلی های دیگر بلند شدیم رفتیم دفتر ریاست جمهوری، گفتیم می خواهیم با آقای رئیس جمهور صحبت کنیم، اما ایشان نپذیرفت، گفتند نیست!

● این قضیه به چه زمانی مربوط می شود؟

♦ چهار سال پیش، شما ببینید، چطور ممکن است يك رئیس جمهور، شهروندان خودش را، آن هم شخصیت های برجسته ای که سال های سال، حتی بعضی هایشان به اندازه سن ایشان سابقه فعالیت های سیاسی دارند را نپذیرد.

این اشکال آقای خاتمی است، اینکه به رئیس جمهور نامه بنویسند در همه جای دنیا هست، اگر از دور افتاده ترین نقطه در فرانسه، مثلاً، نامه بنویسند به رئیس جمهور فرانسه، بعد از سه هفته یا يك ماه يك یادداشت می آید که آقای محترم که به رئیس جمهور نامه نوشتی، نامه ات رسید. آقای رئیس جمهور چنین گفت.

این همه به ریاست جمهوری نامه نوشته می شود ولي جواب نمی دهد، تنها نهادی که به نامه ها و شکایت ها جواب می دهد کمیسیون اصل نود مجلس است که بله، نامه شما رسید ما این اقدام را کردیم این هم گزارشش.

• یعنی می خواهید بگویید خاتمی گزینه مناسبی برای رهبری جنبش و جریان اصلاحات نبوده؟

♦ نه اینکه گزینه مناسبی نبوده ولي به هر حال استفاده نکرده و مردم از آن عبور کردند. حالا شما می گویید چطور شرایط را برگردانیم، **دو نگاه** وجود دارد **اول** باید بپذیریم که در انسدادیم. تا بپذیریم که در وضعیت بحرانی هستیم اصلاً نمی توانیم به اصلاح فکر کنیم. هر پزشکی می داند که يك بیمار روانی تنها در شرایطی قابل معالجه است که خودش بپذیرد که مریض است، اگر نپذیرد بزرگترین پزشک ها هم نمی توانند کاری انجام دهند. در شرایط کنونی، بسیار مشکل است شرایط اصلاح شود، تا زمانی که مقامات طراز اول کشور، نپذیرند در وضعیت بحرانی هستند.

اگر بر این باورند که اوضاع خوب است و بي خود شما شلوغ می کنید، هیچ کس نمی تواند به اینها کمک کند، بنابراین شرط اول آن است که ضرورت تغییر را بپذیرید.

• به نظر شما برای برون رفت از بحران چه باید کرد؟

♦ **دو راه حل** وجود دارد، یا گزینه خروج از بحران از درون و یا از بیرون، اگر درون اصلاح نشود لاجرم هیچ راه دیگری در برابر ملت نمی ماند به جز گزینه بیرون از مرزها. ما به سهم خودمان هر نوع گزینه بیرون مرزی را محکوم و متأسفیم برای ملتی که حاکمانشان آنقدر ظلم کنند که مردم بگویند [...] اما گزینه مطلوب در چارچوب منافع ملی ما این است که شرایط را از داخل تغییر دهیم، ما در بیانیه ای که به امضای ۲۵۰ نفر از اصلاح طلبان داخل و بیرون حاکمیت رسید کف مطالباتمان را مطرح کردیم. **اول آزادی همه زندانیان سیاسی، دوم، تمام روزنامه های توقیف شده آزاد شوند. سوم، همه فشارهایی که به احزاب و گروه ها می آید برداشته شود.**

چهارم، نظارت استصوابی، که البته نمی گوئیم لغو شود، بلکه به سبک سه دوره ای که بود اعمال شود، در سه دوره اول، شورای نگهبان بفرآیند انتخابات نظارت می کرد، که مثلاً صندوقی جابه جا

نشود و غیره و کاری به تعیین صلاحیت نداشت، چون مردم هستند که باید صلاحیت وکلایشان را تشخیص دهند.

پنجم، فعالیت فراقانونی تمام نهادها از جمله [...] متوقف شود.

مقام رهبری در سفری که به اصفهان داشتند در اسفند ۷۹ گفتند که همه باید در چارچوب قانون عمل کنند، رئیس جمهور، رئیس مجلس، شورای نگهبان، ایشان گفتند حتی من رهبر هم باید در چارچوب آنچه که قانون معین کرده حرکت کنم، خوب این فرمایش بسیار متینی است پس چرا نمی کنید؟ ما می گویم هر آنچه فراقانونی است متوقف شود.

این حرف را ضد انقلاب نگفته، این حرف ها شایعات اراذل و اوباش نیست. رئیس مجلس می گوید اسکله های غیر قانونی وجود دارد و از آنجا کالا وارد و خارج می شود.

کیست که در این مملکت نداند که شما در دوبي کالایی را می خرید، به يك گروهی می دهید، آن گروه برایتان قاچاق می آورد در تهران، زنگ می زند که کالایت را آوردم، بیا تحویل بگیر.

پس این مواردی که گفتم کارهایی است که باید انجام شود، اگر این کارها صورت گیرد آرام آرام به همه اعلام می کنیم که فصل تازه ای باز شد و آن وقت احزاب سیاسی می توانند فعالیت جدی انجام دهند، الان مردم به ما می گویند که این ها اصلاح شدنی نیستند شما بیخود خوش بین هستید، اینها از نقطه اصلاح گذشته اند. برای من هم به شخصه سخت است که باور کنم اما میل دارم که اینها اصلاح پذیر باشند، چون آن آلترناتیوی که می بینم به واقع چیز وحشتناکی است.

• این دو لایحه ای که رئیس جمهور به مجلس فرستاده به نظر شما چه میزان از مطالبات مردم را محقق می کند و اصالتاً ضرورتی برای طرح آنها وجود داشته؟

♦ ضرورت داشته اما زمانش گذشته، یعنی اگر آقای خاتمی شش ماه پیش که اینها را تقدیم مجلس کرد همان موقع تصویب می شد ممکن بود ولی الان دیگر ممکن نیست. مثلاً ببینید لغو نظارت استصوابی، خوب در انتخابات شورای شهر که نظارت شورای نگهبان نبود، انتخابات شوراها آزادترین انتخابات بعد از پیروزی انقلاب بود، اما مردم وقتی تقابل محافظه کاران صاحب قدرت را با مجلس نمایندگان مردم می بینند لاجرم می گویند شرکت در انتخابات مجلس برای چیست. اگر شرکت کنیم و اکثریت را هم اصلاح طلبان بدست بگیرند، فایده ای ندارد. بنابراین این دو لایحه هم که تصویب شود تأثیری نمی گذارد مگر اینکه اقداماتی شود که مردم را بتوان قانع ساخت که کشتینان را سیاستی دگر آمده است. مثلاً بیايند همه چیز را تفویض کنند به شورای عالی امنیت ملی و در آنجا مثلاً تصویب شود که همه زندانیان سیاسی آزاد شوند و چون مصوبات این شورا باید به تأیید رهبری برسد خوب می تواند عملی شود و خبرنگاران خارجی هم که می آیند می توانیم بگوییم که عقلا نیتی دارد عمل می کند. اما در شرایط کنونی که ۴۰۰ نفر را می گیرند و به زندان می اندازند، در خوابگاه طرشت آن جنایت و فضاحت را به بار می آورند. هیچ کس که عقل متعارف و معقول داشته باشد نمی پذیرد که اینها اصلاح شدنی باشند.

• اگر موافق باشید ادامه گفت و گو را در حوزه دیگری دنبال کنیم.

اردیبهشت سال گذشته بود که شما به ایران برگشتید، در محافل سیاسی عنوان می شد که دکتر یزدی حامل پیامی از آن طرف مرزها است و می خواهد شرایط جدیدی برای ایران رقم بزند. این گمان را شما تا چه میزان تأیید می کنید، از این جهت می پرسیم که در ادامه بحث موضوعی را که در این چند هفته آمریکایی ها نسبت به ایران داشته اند دنبال کنیم.

♦ اول اینکه من حامل پیام از هیچ کس نبودم، وقتی هم به دیدن آقای کروی، رفتم ایشان همین سوال را از من کرد، گفتم ببینید آقای کروی فرض کنیم که آقای بوش آمده به من می گوید فلانی، داری می روی ایران این پیام را ببر، من به او خواهم گفتم این پیام را برای کی ببرم؟ اگر می آوردم برای شما کارساز بود؟ یا می گفتم ببر برای آقای خاتمی و من می آوردم، در این کشور مگر آقای خاتمی کاره ای است. من که بچه نیستم. به آقای بوش می گفتم خیلی ممنونم از لطفتان من چنین مسئولیتی را نمی پذیرم.

چون اصلاً بلا موضوع است ثانیاً آنها کانال هایی به مراتب مطمئن تر برای ارتباط با خود آقایان دارند و احتیاجی نیست پیامشان را به من بدهند، مگر آنها نمی دانند که ما در این مملکت کاره ای نیستیم، بنابراین شما آنها را خیلی خام تصور کرده اید، وقتی آقای جک استراو می تواند بیاید پیام آمریکایی ها را بدهد آن هم از یک موضع دیگر، من ابراهیم یزدی چه کاره هستم؟

• البته در آن وضعیت این بازگشت شما کاملاً می توانست به ضررتان تمام شود همین طور در آن زمان آقای اشکوری هم بودند که بعد از کنفرانس برلین برنگشته بودند و بعد از یک مدتی برگشتند ایران و این تا حدودی با پیش فرض های جریان رقیب همخوانی نداشت.

♦ اینکه می گوئید برگشتن من به ایران ممکن بود به ضررم تمام شود را قبول دارم، اما برگشتنم کاملاً براساس احساس تکلیف و وظیفه ملی و دینی ام بود، آقای اشکوری هم موقعی که بعد از کنفرانس برلین در پاریس بود، به وسیله پسرش به من پیغام داد، برگردم یا نه. من گفتم برگرد، اینجا کم یا زیاد، خوب یا بد وطن ماست، من هم با این احتمال آمدم، دادگاه انقلاب بیانیه داده بود، این طرف و آن طرف هم گفته بودند که حکم جلب فلانی را به پلیس بین الملل داده ایم و.... من همان موقع در مصاحبه ای با بی.بی.سی و جاهای دیگر گفتم که در اولین فرصت، که پزشکم به من اجازه دهد، به ایران برمی گردم. هیچ شك و تردیدی هم نداشتم که می خواهند من را بگیرند. مرحوم دکتر سبحانی به خانم پیغام داده بود که بگو نیاید. خیلی از دوستان ما که از زندان آزاد شده بودند پیغام داده بودند که نیایم، اما من قبول نکردم.

اما نکته ای را من همین جا بگویم، زمانی که آنجا بودم. مرتب خبرها را پیگیری می کردم و متوجه شدم که آمریکایی ها طرح های دیگری را در ایران دارند، زبان رضا پهلوی عوض شده بود و من دیدم که با زبان دیگری دارد صحبت می کند، حتی مشاورینش را عوض کرده و مشاورین آمریکایی برایش گذاشته بودند و دیدم که بر روی او سرمایه گذاری می کنند، در اولین بیانیه ای هم که پس از

بازگشت به میهن منتشر کردم در آنجا گفتم که موجی دارد می آید و ضرورت وفاق ملی را مطرح کردم و گفتم که فوت دکتر سحابی نشان داد که ما در بستر چه چیزی و به چه محورهایی می توانیم به وفاق برسیم. وقتی دکتر سحابی فوت کرد هم رهبر انقلاب پیام تسلیت داد هم رئیس جمهور و نمایندگان و به طور کلی همه گروهها راجع به درگذشت دکتر سحابی به يك وفاق رسیدند و این واقعه چارچوبهایی که ما برای رسیدن به وفاق ملی باید از آنها استفاده کنیم را نشان داد.

تأسیس غیر قانونی دفاتر شورای نگهبان

اینها ۱۳۸۲/۴/۲۰

ابراهیم یزدی گفت: معنای نظارت شورای نگهبان، که در قانون اساسی به آن اشاره شده، صرفاً نظارت بر انتخابات است.

دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری کار ایران، اینها، گفت: اقدام شورای نگهبان در تأسیس دفاتر نظارت در شهرهای مختلف بر خلاف قانون اساسی است و شورای نگهبان چنین اجازه ای ندارد.

وی افزود: معنای نظارت شورای نگهبان که در قانون اساسی به آن اشاره شده، صرفاً نظارت بر انتخابات است.

یزدی با بیان اینکه بر اساس قانون اساسی انتخابات موسم معینی دارد، گفت: شورای نگهبان باید بر فرایند انتخابات نظارت داشته باشد.

یزدی افزود: در هنگام تطبیق اصل مربوط به شورای نگهبان در مجلس بررسی پیش نویس قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ چنین چیزی نبوده است که شورای نگهبان در تمام شهرها با صرف هزینه های بسیار عظیم دفاتری تأسیس کند، در حالی که وزارت اطلاعات و نیروهای انتظامی در تمام شهرها وجود دارد.

وی گفت: اینکه شورای نگهبان يك سازمان عریض و طویل موازی دستگاه های دیگر دولتی به وجود بیاورد تا بتواند نظارت خود را اعمال کند. این نظر و این نگاه خلاف قانون است و شورای نگهبان چنین حقی ندارد.

وی با اشاره به اینکه چنین اعمالی حضور مردم در صحنه را کم خواهد کرد، گفت: قطعاً اعمالی که شورای نگهبان مرتکب شده است و رویه ای که اجرا کرده است در عمل با حق حاکمیت ملت ایران در تعارض است.

یزدی افزود: این مردم هستند که باید صلاحیت نمایندگان خود را تأیید کنند. اعمال چنین رفتاری بر مردم ایران موجب می شود که مردم احساس کنند آراء آنها به پیشیزی گرفته نمی شود و شورای نگهبان آراء مردم و شیوه انتخاب نمایندگان را کنترل می کند.

وی گفت: بنابراین، این رفتار باعث می شود مردم از انتخابات روگردان شوند و در آن شرکت نکنند. یزدی همچنین این نوع رفتارها را به ضرر اعتبار و آبروی جمهوری اسلامی ایران دانست.

مشکل اساسی کشور

ایسنا ۱۳۸۲/۴/۲۸

مشکل اساسی کشور، همگن کردن قوا نیست، بلکه مشکل عدم اطاعت از قانون است.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، خواستار آن شد تا کسانی که می گویند قوا باید یک دست شود، به تبیین منظور خود و تعریف یک دستی قوا بپردازند.

وی با اشاره به اصل تفکیک قوا در قانون اساسی، متذکر شد: البته قوای سه گانه نباید به صورت سه جزیره ای مستقل از هم با سیستم های سیاسی و حقوقی متفاوت عمل کنند.

یزدی با طرح این ادعا که بخشی از حاکمیت، به ویژه دستگاه قضایی و برخی نیروهای اجرایی ادارات و سازمان ها به درستی از قانون تبعیت نمی کنند، مشکل اصلی کشور را در عدم اطاعت از قانون خواند و نه ناهمگنی یا همگنی قوا.

وی این عارضه را بیماری مسری توسعه یافته ای در ایران دانست و خاطر نشان کرد: مادامی که بر این معضل غلبه نکنیم، هیچ مشکلی حل نخواهد شد.

یزدی افزود: اگر قوا یک دست باشند و همگی از قانون تبعیت نکنند، یک فاجعه روی می دهد ولی اگر قوا یک دست نبوده و با وجود تفاوت نگرش های سیاسی، در اجرای قانون هماهنگ باشند، به نتیجه مطلوب دست خواهیم یافت.

قوای سه گانه نباید به صورت سه جزیره مستقل از هم عمل کنند

همبستگی ۸۲/۴/۳۱

مشکل اساسی کشور، همگن کردن قوا نیست، بلکه مشکل، عدم اطاعت از قانون است. وزیر خارجه دولت موقت در گفتگو با ایسنا با اعلام این مطلب از کسانی که می خواهند قوا یک دست شود، خواست به تبیین منظور خود و تعریف یک دستی قوا بپردازند. وی با اشاره به اصل تفکیک قوا در

قانون اساسی، متذکر شد البته قوای سه گانه نباید به صورت سه جزیره مستقل از هم با سیستمهای سیاسی و حقوقی متفاوت عمل کنند. یزدی با طرح این ادعا که بخشی در دستگاه های حکومت به ویژه دستگاه قضایی و برخی نیروهای اجرایی ادارات و سازمان ها به درستی از قانون تبعیت نمی کنند، مشکل اصلی کشور را در عدم اطاعت از قانون خواند و نه ناهمگنی یا همگنی قوا. وی این عارضه را بیماری مسری توسعه یافته‌ای در ایران دانست و خاطر نشان کرد: مادامی که بر این معضل غلبه نکنیم، هیچ مشکلی حل نخواهد شد. یزدی افزود: اگر قوا یک دست باشند و همگی از قانون تبعیت نکنند، یک فاجعه روی می دهد ولی اگر قوا یک دست نبوده و با وجود تفاوت نگرش های سیاسی، در اجرای قانون هماهنگ باشند، به نتیجه مطلوب دست خواهیم یافت.

مردم خواهان تغییر هستند

رای ملت ۱۳۸۲/۵/۷

۱- شما از بدو تولد انقلاب تاکنون با آن بودید و تاریخ آنرا بهتر از هر کسی می شناسید، وضعیت و مسیر انقلاب را در حال حاضر چگونه ارزیابی می کنید؟

ج - آنچه به عنوان انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ اتفاق افتاد، نقطه عطف، در تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. اما این دوره هنوز به يك جمع بندي نهايي و تاريخي نرسیده است. بنابراین به سختي می توان انقلاب اسلامی را جمع بندي نمود. اما وضعیت کنونی بسیار بحرانی است. این بحران حاصل تقابل ها و تعارض های درونی میان نیروهای مختلفی است که در انقلاب ضد استبدادی و ضد سلطه بیگانه با هم همکنشی و همکاری داشته اند اما همکاری آنها بر محور آنچه نمی خواسته اند - نفي استبداد سلطنتي - بوده است نه بر اساس آنچه می خواسته اند. بنابراین از همان روز اول بعد از پیروزي انقلاب میان دو جریان اصلی سیاسی - فکري، که عبارتند از روشنفکران دینی و روحانیت، اختلاف در آنچه باید صورت گیرد بروز نمود. این اختلاف بسیار جدي، عمیق و اساسی است. تقابل اصلی برسر قبول حق حاکمیت ملت و پیش نیاز های آن، حقوق و آزادی های اساسی ملت از يك طرف و رد و نفي آن از طرف دیگر است. این تقابل به نقطه گردش تاریخی نزدیک شده است. يك تغییر اساسی در حال شکل گیری است، امکان ادامه وضعیت کنونی روزه روز سخت تر می شود. دلایل و شواهد فراوان می توان برشمرد، که این وضعیت به نفع آرمانهای اصلی انقلاب، یعنی آزادی و حاکمیت ملت تغییر پیدا خواهد نمود.

۲- بسیاری از کارشناسان امور ایران معتقد هستند که انسداد سیاسی فعلی در ایران قابل حل نیست و کشمکش های فعلی نهایتاً جامعه را بسوی انفجار سوق می دهد. شما چه راه حلی ارائه می دهید؟

ج - یکی از ویژگی های اساسی وضعیت سیاسی ایران، غیر قابل پیش بینی بودن تحولات و تغییرات است. بنابراین هیچکس نمی تواند بدرستی وضعیت آینده را پیش بینی کند. هم امکان اصلاح از درون

وجود دارد و هم امکان انفجار. احتمال وقوع هر يك از این دوامكان به شرایط بستگی دارد. از آنجا که انفجار و بهم ریختگی بهیچوجه به نفع مصالح و امنیت ملي و تمامیت ارضي کشور نیست ما با آن مخالفیم. نیروهای سیاسی فعال و حاضر در صحنه با حرکت های آگاهانه و حساب شده اي می توانند در فرایند تغییرات و تحولات اثر گذار باشند. بنابراین، این نیروها می توانند جهت تغییرات را بسوی بهبود تدریجي اوضاع و نهادینه شدن مردم سالاري سوق بدهند. و حرکت ما در این راستا است.

۳- جنبش دانشجویی انتظاراتی از گروه های سیاسی جامعه دارد، آنها برای اینکه خواسته های ملت را به کرسی بنشانند هزینه های زیادی را پرداخت کردند و مخاطره های دشواری را به جان خریدند. تشکیلات سیاسی مانند " نهضت آزادی" که بیش از ۴۲ سال سابقه مبارزه برای کسب آزادی و عدالت اجتماعی دارد، چگونه می تواند به این جنبش کمک کند؟

ج - جنبش دانشجویی، به خاطر ویژگیهایی که دارد، در تمام طول تاریخ خود در حرکت های سیاسی پیشگام بوده است، جنبش دانشجویی باید بتواند مستقل از احزاب سیاسی حرکت کند اما این استقلال به معنای بی ارتباط بودن نیست. فعالان جنبش دانشجویی برای يك دوره کوتاه در دانشگاه هستند و بعد از فارغ التحصیل شدن از محیط دانشجویی بیرون می روند. جنبش دانشجویی، به این ترتیب همیشه با نیروهای جوان تر و بی تجربه روبروست. سازمانهای سیاسی می توانند این نقیصه را جبران کنند و اطلاعات، دانش و تجربه سیاسی خود را به جنبش دانشجویی منتقل سازند.

۴- آیا شما بعد از گذشت ۶ سال از دوم خرداد، هنوز امیدوار هستید که پدیده خاتمیسم می تواند برای پیش برد اصلاحات در ایران کاری انجام دهد؟

ج - خاتمی آفریننده دوم خرداد نیست بلکه محصول آن است بنابراین جنبش اصلاح طلبی ایران، حتی بدون خاتمی به راه خود ادامه خواهد داد. مشکل این سالهای اخیر در این بود که جنبش اصلاحات بیش از حد ضروری خود را به خاتمی وابسته کرده بود و چون خاتمی نتوانست و نگذاشتند به تعهدات خود عمل کند، جنبش اصلاح طلبی لطمه خورد. علاوه براین، جناح راست افراطی و محافظه کاران خرد گریز که خاتمی را تیرك جنبش اصلاح طلبی دیدند، به کار شکنی علیه او پرداختند. در حالی که اگر جنبش، از همان ابتدای امر از دوم خرداد راه مستقل خود را ادامه می داد جناح راست نه بایک فرد، رئیس جمهور، بلکه با بخش عظیمی از جامعه و مردم روبرو می شد و نمی توانست یکه تازی کند.

۵- آیا فکر نمی کنید اعتراضات دانشجویی و جوشش مردم در حال حاضر نتیجه ناامیدی آنها از آقای خاتمی است؟

ج - اعتراضات دانشجویی و جوشش مردم انعکاس ضرورت ناپذیر اصلاحات است. حتی اگر خاتمی موفق هم می شد باز این جوشش و جنبش وجود می داشت اما با يك محتوا و جهت گیری معقولانه تر و حساب شده تر.

۶- در انتخابات ۹ اسفند شوراها با وجود اینکه در يك دوره نسبتاً طولانی دست و پای تشکیلات نهضت آزادی کاملاً بسته بود و عملاً از يك شرایط برابر برای انتخابات برخوردار نبودید، وارد میدان شدید. آیا در انتخابات آینده مجلس همین تجربه را تکرار خواهید کرد؟

ج - پیش بینی وضع انتخابات آینده بسیار مشکل است اگر تغییرات جدی و اساسی در روش و منش سیاسی حاکمان قدرتمند بوجود نیاید و کاری در جهت جلب اعتماد مردم صورت نگیرد، مردم در انتخابات مجلس هفتم شرکت گسترده نمی کنند. حتی اگر شورای نگهبان، رویه خود را عوض کند و نظیر انتخابات شوراها، هیچکس به علت باورهای سیاسی اش رد صلاحیت نشود، مردم، نظیر انتخابات شوراها، شرکت نمی کنند. در انتخابات شوراها، به علت نقش ویژه شوراها در حل مسائل شهر و روستا، در شهرستانهای کوچک آمار مشارکت مردم خیلی بیشتر از شهرهای بزرگ بود. اما در انتخابات مجلس این ملاحظات وجود ندارد و بنظر می رسد مردم استقبال نکنند.

۷- به نظر شما مدل محافظه کاران چیست و با وجود چنین جدائی از مردم واقعا آنها به دنبال چه چیزی هستند؟

ج - همه محافظه کاران را نباید از یک گونه دانست و یک قضاوت کلی داشت. محافظه کاران خرد گرا به پیچیدگی مسائل توجه دارند و آماده پذیرش قواعد فرایندهای سیاسی هستند. اما محافظه کاران خرد گریز، خواهان همه یا هیچ هستند و برای حفظ همه چیزهایی که دارند اعم از قدرت اقتصادی یا سیاسی، حاضر به انجام هرکاری می باشند. این گروه از محافظه کاران بزرگترین علت بی اعتباری محافظه کاران شده اند. و مانع اصلی هستند بر سر راه ایفای نقش سازنده محافظه کاران در یک جامعه در حال تغییر و تحول تاریخی.

۸- تهدیدات آمریکا را به چه میزان جدی می گیرید؟

ج - تهدیدات آمریکا جدی است و باید آنرا جدی گرفت. در بررسی تهدیدات آمریکا دو نگرش وجود دارد. یک گروه بر این باور است که آمریکا در افغانستان و به میزان بیشتری در عراق گرفتار مخالفت ما و داخلی است. در عراق میزان تلفات انسانی آمریکا روبه افزایش است. و مردم آمریکا ناراضی هستند. ادامه این وضع موجب کاهش حمایت های مردمی از بوش و جمهوری خواهان و سبب شکست آنها در انتخابات سال آینده خواهد شد. بنابراین علیرغم تهدیدها، آمریکا دست به یک کار جدی علیه ایران نخواهد زد. نگرش دیگر برخلاف این جمع بندی معتقد است که دولت بوش می خواهد به ترتیب ممکن در انتخابات سال آینده پیروز شود. بنابراین برای کاهش مخالفت ها در آمریکا، و علیرغم حملات پراکنده نیروهای آمریکایی در عراق دولت بوش تهدیدهای خود را علیه ایران تا قبل از انتخابات سال آینده به اجرا در خواهد آورد. بیانات و موضع گیری های مقامات برجسته آمریکا، بخصوص نظامیان و گروه های فشار اسرائیلی، همه در راستای ایجاد زمینه در افکار عمومی برای نوعی حمله به ایران می باشد. بیش از دوسوم مردم آمریکا در نظر سنجی های نمونه از حمله به ایران حمایت کرده اند. بنابراین احتمال اقدامات شدید آمریکا علیه ایران بسیار بالاست.

۹- تحولات کشور همسایه ما عراق را چگونه ارزیابی می کنید و تاثیرات مثبت و منفی آن بر ایران چیست؟

ج - هنوز زود است که ارزیابی واقع بینانه ای از تحولات عراق ارائه داد. صدام و استبداد خشن و عریان حزب بعث رفته است. اما این همه آن چه مردم عراق می خواهند نیست. تا رسیدن به آن وضعیت مطلوب راهی طولانی در پیش است بدون تردید مردم ایران از سقوط صدام خوشحالند. رهایی مردم عراق از یوغ استبداد خوشحال کننده است. این تحولات ثابت می کند که استبداد بهر

شکلی و با هر قدرتی پایدار نخواهد ماند. اما حضور نظامی آمریکا و انگلیس در مرزهای ایران، همزمان با حضور آنها در افغانستان، آسیای مرکزی، قفقاز و تنگ تر شدن حلقه محاصره ایران یک تهدید جدی برای ایران محسوب می شود.

۱۰- صلح خاورمیانه را چگونه تجزیه و تحلیل می کنید و ایران چه نقشی می تواند در این رابطه داشته باشد؟

ج - مجموعه شواهد و قراین نشان می دهد که صلح میان ملت فلسطین و اسرائیل اجتناب ناپذیر است. نیروهای راست افراطی اسرائیل با انتخاب شارون جلاّد معروف فلسطینیان در حمله به لبنان و بیروت، تصور می کردند یا انتظار داشتند با مشت آهنین و سرکوب و کشتار فلسطینیان، به اهداف خود برسند. اما حوادث نشان داد که اشتباه کرده اند و اکنون آمادگی دارند تا در راستای زمین بازمی صلح، با فلسطینیان به توافق برسند. این فرایند هنگامی که به نقطه بهینه یا غیر قابل برگشت برسد، موجی از تغییرات در کشورهای عربی را موجب خواهد شد. ایران نقشی مستقیم و مؤثر در روند صلح، نه بطور منفی و نه بطور مثبت ندارد. مانع اصلی بر سر راه صلح عادلانه و پایدار، ایران نیست. بلکه صهیونیست های افراطی هستند.

۱۱- روابط ایران با کشور مهمی همانند مصر را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج - در حال حاضر روابط میان دو کشور ایران و مصر علی الظاهر حسنه است. دو طرف توانسته اند برخی از اختلافات کلیدی میان خود را حل کنند. توسعه روابط دو کشور، بخصوص در زمینه های فرهنگی برای هر دو ملت مفید است.

۱۲- به نظر می رسد میان گروه های مختلف سیاسی ایرانی در داخل و خارج درباره گذر از بحران های فعلی یک نوع همگرایی صورت گرفته است، شما به این مسئله چگونه نگاه می کنید؟

ج - این جمع بندی درست نیست. برای عبور از بحران ها و خروج از انسدادهای فعلی دو نگرش اساسی مطرح است. یک نگرش خواهان اعمال تغییرات اساسی برای خروج درانسدادها از درون کشور و نظام است. این موضع اکثریت قریب باتفاق اصلاح طلبان ایران، اعم از درون و یا بیرون از حاکمیت است. نگرش دیگر مجموعه را اصلاح پذیر نمی داند و بدنبال اعمال تغییرات از بیرون می باشد. بسیاری از گروه های سیاسی بیرون از کشور خواهان چنین راه حلی هستند. راه حل اول، امکان می دهد هم تغییرات قانونمند و آگاهانه - اعمال گردند و هم مسیر و آینده تغییرات پیش بینی شده باشد. اما در راه حل بیرون از نظام، آینده تغییرات و تحولات قابل پیش بینی نیست. راه حل هایی که قدرت های خارجی به عنوان عوامل اصلی و تعیین کننده می خواهند به ایران تحمیل کنند، آنچه مردم ایران می خواهند نیست. مردم ایران خواهان تغییر هستند، اما نه آن نوع تغییراتی که قدرت های بیگانه می خواهند و در پی آنند.

آغاز بن‌بستی جدید در صورت پیروزی جناح راست در انتخابات مجلس هفتم

مصاحبه با روزنامه مردم سالاری ۸۲/۵/۱۲

خیلی ممنونم از اینکه وقت دادید که خدمتان برسیم تا خوانندگان ما دیدگاه‌های شما را در مورد موضوعی که به نظر من پرداختن به آن هم از نظر تاریخی و هم از نظر زمانی که امروز ما در آن قرار داریم و هم فکر می‌کنم بعد از انتخابات شوراها که فعالان سیاسی يك استراحت نسبی کردند و الان هم در آستانه انتخابات هفتم هستیم، به آنها بپردازیم و آن این است که دکتر یزیدی و دوستانش در نهضت آزادی که چند وقت پیش هم چهلمین یا چهل و دومین سالگرد تاسیس خودشان را جشن گرفته بودند به نسلی تعلق دارند که امروز از نظر ترکیب جمعیتی در اقلیت قرار دارند به این معنی که جامعه ایران، ۷۰ درصد زیر ۳۰ سال قرار دارند، برای من و نسل من، ابراهیم یزیدی، نهضت آزادی، نیروهای ملی مذهبی، مهندس بازرگان و سحابی و مصدق تا حد زیادی شناخته شده هستند. اما بسیاری از جوان‌های این مملکت می‌خواهند بدانند که دکتر یزیدی و دوستانش که امروز دارند فعالیت سیاسی در ایران می‌کنند، مهمترین دغدغه‌ها و نظراتشان به طور چکیده و مختصر و در چند کلمه چیست؟ البته بعد هم وارد بحث‌های دیگری راجع به نهضت و نیروهای ملی - مذهبی بشوند، ممنون خواهم شد.

● بنده به سهم خودم از جنابعالی و همکارانتان در روزنامه تشکر می‌کنم. شاید بزرگترین خیانتی که به نسل کنونی انجام گرفته است این انقطاع تاریخی است. این که شما فرمودید خب درست هم هست، ۷۰٪ جمعیت ما زیر ۳۰ سال هستند، اینها کسانی هستند که بعد از انقلاب به دنیا آمدند یا هنگام انقلاب، طفلی بیش نبودند. بنابراین هیچ خاطره‌ای از زمان قبل از انقلاب ندارند و به جهت سیاسی، به جهت اقتصادی، به جهت اجتماعی با دیواره‌هایی از بتن آرمه روبرو هستند که راه به هیچ جایی نمی‌برد. متأسفانه با بسته کردن هرچه بیشتر فضای سیاسی کشور تنها امیدی که برای عده‌ای از جوان‌ها باقی گذاشتند نگاه به بیرون است. و این بزرگترین خطری است که کشور ما را تهدید می‌کند. هنگامی که فشارهای سیاسی در يك جامعه به آن حد می‌رسد که مردم در جست و جوی خروج از این بن‌بست‌ها، نگاه به بیرون پیدا می‌کنند، این بزرگترین خیانت به آن نسل هست. شاید بسیاری از خوانندگان شما به یاد نداشته باشند و اگر بعضی‌ها سنشان اجازه بدهد به یاد داشته باشند هنگامی که نیروهای متفکین وارد ایران شدند در همین تهران مردم از نیروهای آمریکایی و متفکین استقبال کردند، من شخصاً در آن تاریخ یادم هست در خیابانهای ژاله من شاهد این بودم که جمعیتی جمع شده بود تا نیروهای آمریکایی که می‌آیند، برایشان هورا بکشند. استبداد رضاخانی آنچنان تسمه از گرده مردم کشیده بود که مردم مجبور بودند چنین کاری بکنند. این يك خیانت به يك ملت هست. این بزرگترین دغدغه‌ای است که ما الان داریم. متأسفانه مع الاسف، هر قدر فشارهای خارجی بر ما بیشتر می‌شود، هر قدر نارضایتی‌ها بیشتر می‌شود، هر قدر انسدادها شدیدتر می‌شود، برخی صاحبان قدرت، بجای اینکه به فکر یافتن راه‌حلی از درون نظام باشند، فکر می‌کنند که با سرکوب و گرفتن می‌توانند قضیه را حل بکنند. اگر بخواهیم وضعیت کنونی را با يك سال پیش مقایسه کنیم می‌بینیم که بازداشتهای سیاسی ابعاد تازه‌ای پیدا کرده است. بدون اینکه هیچ امیدی برای

حل قضایا باشد. به عنوان مثال چهار سال پیش چیزی اتفاق افتاد به عنوان واقع ۱۸ تیر، ابعاد کل واقعه ۱۸ تیر در سال ۷۸ بسیار محدود بود، اما در طول این چهار سال به صورت مختلف، برخی حاکمان اجازه ندادند که این دانشجویان خواست‌های دانشجویی خودشان را یا مطالبات سیاسی خودشان را در چارچوب قانون مطرح کنند و امسال ما دیدیم که امواج این اعتراضات به مراتب گسترده‌تر از سال‌های قبل بود. اگر عده‌ای از ما بر سر عقل نیایند و نپذیرند که راه حل‌هایی را در داخل تحمل بکنند و اجازه ندهند که مردم از طریق کانال‌های قانونی، اعتراضات و مطالبات خودشان را مطرح بکنند، قطعاً صورت مساله را فقط پاک کردند ولی مشکل سرجای خودش هست و به زودی با یک ابعاد به مراتب بزرگتری آنها را دربر خواهد گرفت و این دغدغه بزرگ ماست. آینده ایران، تمامیت ارضی ایران و این نسلی که به هر حال آینده متعلق به آنهاست. نسلی که در دوران انقلاب بوجود آمده، آرمانگرایی جوانان قبل از انقلاب را ندارد و آن تعهدات فرض کنید میهنی. آن تعهدات دینی را که جوانان دوران انقلاب داشتند همان جوانانی که انقلاب کردند، همان جوانان آرمانگرایی که در مقابل متجاوزین عراقی ایستادند و جنگیدند، ما در نسل کنونی نمی‌بینیم و این بزرگترین خطری است که تمامیت ارضی و موجودیت و بنیان‌های اجتماع ما را تهدید می‌کند که اگر چنانچه یک کار جدی صورت نگیرد، خطر در کمین است.

● آقای دکتر یزدی شما وقتی از ناامیدی و یاس و ناکارآمدی ساخت و سازهای موجود در درون کشور سخن می‌رانید و نگران هستید که مثلاً واقعه مثل ۱۸ تیر بوجود می‌آید و بعد شما می‌بینید که جریان سلطنت طلب در بیرون از مرزهای کشور، کسانی که خودشان ۱۶ آذر را پدید آوردند، تبدیل به مدافعان پروپاقرص قشر دانشجویی در ایران می‌شوند و نیروهای اصلاح طلب هم در یک مخمصه عجیبی گیر می‌کنند، یعنی نه می‌توانند عملاً وارد حمایت از این جنبش بشوند و نه می‌توانند نسبت به این مسائل سکوت کنند و یک پارادوکسی بوجود می‌آید و آن اتفاقی که در شورای شهر می‌افتد.

نهضت آزادی بعد از حدود ۲۰ سال وارد انتخابات می‌شود. فیلترهای رایج هم برداشته می‌شود و چهره‌های قابل ملاحظه‌ای هم که نهضت به هر حال انتظار داشت که آنها در بین مردم مورد استقبال قرار بگیرند معرفی کرد اما به یک باره مشارکت مردم به ۱۲ درصد می‌رسد. آیا این را می‌شود در راستای همین فضایی را که شما دارید از آن به عنوان یک نگرانی یاد می‌کنید که در واقع همه نگاه‌ها درد معطوف می‌شود به بیرون، مورد ارزیابی قرار داد یا نه؟ آنجا چه اتفاقی افتاد؟ چطور شد که دکتر ابراهیم یزدی با این همه تجربه و کیاستی که دارد و دوستانش چنین پیش‌بینی را نکردند؟ اصلاً برای شما این اتفاق قابل تصور بود؟

خب، مطالبی را که فرمودید چند بعد دارد، من از این آخر شروع می‌کنم. پیش‌بینی ما این بود که مردم مشارکت نمی‌کنند و کمتر مشارکت می‌کنند در مقایسه با انتخابات‌های گذشته، اما پیش‌بینی ما این بود که ۲۵ تا ۳۰ درصد مردم شرکت می‌کنند، ما فکر می‌کنیم که اگر ۲۵ تا ۳۰ درصد مردم شرکت می‌کردند، خط راست، هیچ‌گونه شانس برنده شدن را نداشت. برای اینکه امکانات خط راست که به صورت یک حزب عمل می‌کنند، محدود است. ما می‌دانیم که جریان راست در تهران بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار رای دارد. تمام نیروهایی که در اختیارش هستند. بنابراین اگر چنانچه ۲۰ درصد مردم شرکت می‌کردند، هیچگاه آنها با ۲۰۰ هزار رای نمی‌توانستند برنده بشوند. اما چون مردم حدود ۱۰ درصد شرکت کردند، نفر اولشان با صد و نود هزار و خرده‌ای رای می‌برد و نفر آخرشان هم با

هشتاد هزار رای می‌برد. اما مهم این است که اگر وضعیت همان طوری که هست بماند، شما به یک نکته خیلی خوبی اشاره کردید و آن این است که در انتخابات شوراها هیچ گونه فیلتر سیاسی وجود نداشت. یعنی هیچ کس قیم‌مابانه برخورد نکرد و هیچ کاندیدایی را به دلیل گرایش‌های سیاسی‌اش رد نکردند.

و این معنای یک انتخابات کاملاً آزاد و عادلانه و منصفانه بود. اما ما دیدیم که مردم شرکت نکردند، در واقع عدم شرکت مردم پیام دارد، ببینید هنگامی که راه‌های اظهار نظر مردم بسته می‌شود، مردم به صورت دیگری اظهار نظری می‌کنند. در واقع با عدم مشارکت خودشان، مردم اظهار نظر کردند. یعنی گفتند در جامعه‌ای که رای ما ارزش ندارد، چرا برویم رای بدهیم. حالا فرض کنید در انتخابات دوره هفتم.

• شما فکر می‌کنید این مدل می‌تواند در انتخابات هفتم تکرار شود؟

- همین را می‌خواهم عرض بکنم. فرض کنید در دوره هفتم شورای نگهبان از سر قوز بیاید پایین و بگوید بسیار خوب، من مثل دوره اول و دوم و سوم وارد به صلاحیت‌ها نمی‌شوم و من به فرایند انتخابات نظارت می‌کنم که کسی تقلب نکند، کسی رای دوباره ندهد و اینها، و هیچکس هم بخاطر گرایش‌های سیاسی‌اش رد نخواهیم کرد. مردم باز هم نمی‌آیند. برای اینکه مردم به طور کلی ناامید شده‌اند و گذشته‌اند. برای اینکه برگردند می‌بایست یک سلسله کارهایی صورت بگیرد تا مردم را بتوانیم قانع بکنیم که یک نوری در جبین این کشتی پیدا شده است.

• آن چیزی را که شما از آن احتمالاً به عنوان باید یاد می‌کنید، همین نقطه افتراق و اختلافی است که بین جنبش اصلاحی ایران و نیروهای محافظه‌کار اقتدارگرا، صف بندی ایجاد کرده است. اگر آنها از خواسته‌هایشان کوتاه بیایند، خاصیت و خواص خودشان را از دست می‌دهند. آیا به نظر شما بخشی از جناح راست رابطه خودش را با افکار عمومی و رای مردم قطع نکرده است؟ و به همین دلیل به دنبال این نیست که یک مجلسی با یک ترکیب شرکت کننده تا ۲۵ درصد در کل کشور، تا ۳۰ درصد را رقم بزند و یا سازمان و تشکیلات و بسیج نیروها و امکانات و تلویزیون و رادیو که در اختیار دارد مجلس هفتم را قبضه بکند. در واقع دکتر ابراهیم یزری خواسته یا ناخواسته دارد این گرا را هم به آن طرف می‌دهد که می‌گوید اگر شورای نگهبان این فیلترها را هم بردارد، این مردم به پای صندوق‌های رای نخواهند آمد، خب پس برای چه چیزی باید روش خود را تغییر دهد؟

- جریان راست و محافظه‌کاران ایران تعریف درستی از موقعیت تاریخی خودش ندارد تمام تصمیماتش معطوف به قدرت است و آن هم قدرت زودگذر و فوری، منظور من این است که در یک جا کشور ما و جامعه ما در یک تغییر و تحول تاریخی است. ما یک دورانی از تغییرات تاریخی را داریم علنی می‌کنیم. نزاع اصلی میان مقولات کلیدی سنت و مدرنیته است. در یک چنین جامعه‌ای که در حال دیگ‌زدایی است خطر رفتن جامعه به سمت و سوی افراط وجود دارد بنابراین در چنین جامعه‌ای محافظه‌کاران نقش کلیدی تاریخی دارند. محافظه‌کاران ایران تعریف دقیقی از موقعیت تاریخی خودشان ندارند اگر چنین تعریفی داشته باشند بر سر حفظ قدرت این چنین بی‌محابا همه چیز را زیر پا خواهند گذاشت.

• واضح تر برایمان تعریف کنید.

- ببینید بسیاری از خانواده‌ها هستند که از نظر سیاسی اصلاح‌طلب هستند، اما نگران آینده جوانانشان هستند، نگران گرایش‌های غیر دینی یا ضد دینی در میان جوانان هستند. حتی در خانواده‌های اصلاح طلب این نگرانی را شما می‌بینید. بنابراین در یک جامعه در حال تغییر و تحول محافظه‌کاران نقش کنترل‌کننده تغییرات به سمت افراط و تفریط را دارند. در همه جوامع در حال تغییر که دموکراتیک است محافظه‌کاران پایگاه خوبی دارند و حتی در بعضی از جاها می‌بینید که محافظه‌کاران جلو می‌افتند علتش این است که جامعه ناخودآگاه وقتی می‌بیند که حرکت‌های اجتماعی به یک سمت و سویی می‌رود که با آن موافق نیست ناخودآگاه برای کنترلش مثل فرانسه از سوسیالیست‌ها می‌آید به محافظه‌کاران رای می‌دهد. این یک مطلب جدی جامعه شناختی است. محافظه‌کاران از این حرف‌ها بی‌اطلاع هستند.

• چرا بی‌اطلاع هستند؟ فکر می‌کنید دانش آکادمیک، سابقه تاریخی، سازماندهی سیاسی، قدرت دنیا، چه چیز باعث می‌شود ببینید اصلاً شما وارد یک بحثی دارید می‌شوید که علاقه ما را تحریک می‌کنید، اصلاً چرا در ایران محافظه‌کاری نوین متولد نمی‌شود؟ چرا محافظه‌کاری مدرن شکل نمی‌گیرد؟ همه جای دنیا به قول شما محافظه‌کاران نعمت سیاسی هستند چرا جناح راست ما نمی‌تواند باز تولید کنند این امر مهم را؟

- برای اینکه محافظه‌کاران ما به روز نیستند. محافظه‌کاران ما دو مقوله را با هم مخلوط کردند، یک مقوله تکیه بر روابط سنتی گذشته است، یک مقوله بی‌اطلاعی از وضعیت جامعه کنونی است. من یک مثالی می‌زنم برای اینکه مطلب هم روشن بشود. در اوایل انقلاب یکی از این روحانیون بزرگ و برجسته‌ای که نقش کلیدی هم در جامعه روحانیت ایران دارد، در یک ملاقاتی که ما داشتیم به بعضی از دوستان رو کرد به یکی از دوستانی که بود گفت ما در انقلاب اسلامی حکومت اسلام می‌خواستیم، آقای خمینی می‌آمد به عنوان امیرالمومنین می‌آمد وزیر تعیین می‌کند، ولی تعیین می‌کند ما قانون اساسی نمی‌خواستیم، ما انتخابات نمی‌خواستیم. ما اصلاً این چیزها را نمی‌خواستیم، ما می‌خواستیم که ایشان به عنوان امیرالمومنین این کارها را بکنند این نهضتی‌ها و دولت موقت و رو کرد به من گفت فلانی اینها گفتند به آقای خمینی قانون اساسی و انتخابات و این حرف‌ها.

در بطن این کلام یک چیز بسیار مهم نهفته است و آن فقدان درک از پیچیدگی جوامع کنونی دنیاست. نگاه به صدر اسلام یک مساله است از نظر این که بدانیم ارزش‌ها چیست اما این که مدینه را بخواهیم الگوی مدیریت قرار بدهیم یک اشتباه تاریخی است برای این که مگر مدینه‌النبی چقدر جمعیت داشته است؟ هزار و صد خانوار بوده است. در مدینه‌النبی همه همدیگر را می‌شناختند. نه اقتصادش پیچیده بود، نه جامعه‌اش پیچیده بوده است شما یک جامعه پیچیده کنونی را که از جهت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، فوق‌العاده پیچیده است اصلاً نمی‌توانید با آن نگاه‌های سنتی اداره کنید محافظه‌کاران ایران هنوز به این نقطه نرسیده‌اند بنابراین میان حفظ ارزش‌های سنتی اینها اشتباه کردند و یک علتش هم این است که همه نگاهشان به قدرت است. قدرت عریان و آن هم زودگذر تعریف نادرست از قدرت، قدرت چیست؟ هنگامی که یکی از بزرگان آنها می‌گوید نظریه حرکت قسری را مطرح می‌کند و نظریه النصریه الرعب را مطرح می‌کند، نگاهش به قدرت هم از موضع خشونت است چنین فردی هنگامی که چون منطق و ذهنیتش اینجوری شکل گرفته است، فقط زبان قدرت را می‌فهمد وقتی می‌بیند زور آمریکا زیاد است سریعاً می‌گوید هنگامی که می‌بینید دشمن قوی است منطق

ایجاب می کند که با او بسازید. این دارد می گوید که من جز قدرت هیچ زبانی را نمی فهمم و مشکل اینجاست.

• اگر محافظه کاران با چنین مشکلی روبرو هستند عده ای نهضت را مخصوصاً بین ملی مذهبی ها، نهضت آزادی را به خاطر سابقه و قدمتش و سن اعضای رهبری آن که جسارت نباشد با ما جوان ها فاصله دارند، اگر ما خودمان را جوان بدانیم متهم به همین نکته می کنند، می گویند نهضت هم قدرت درک تحولات جدید را ندارد. به من اجازه بدهید این را یک کمی باز کنم. مثلاً در حالی که نگاه برخی جریانات روشن فکری در ایران از حوزه روشنفکری دینی هم خارج شده اعضای نهضت آزادی هم چنان در حلقه روشنفکری دینی گرفتارند یعنی دنبال مسیریایی می گردند که بسیاری از مردم ایران تصور انسداد از آن دارند یا زمانی که با جوانها کار می کنند قدرت درک خواسته های آنها را ندارند و خودشان به یک نوع تعصب ذهنی گرفتار می شوند چند مقطع تاریخی را مثال می زنم می گویند نهضت آزادی در دهه چهل با آن دوره طلایی که چهره های برجسته ای در آن بود از دل آن سازمان مجاهدین خلق بروز کرد و در انقلاب زمانی که دولت موقت را در دست گرفت اولاً به این متهم می شود که زود صحنه را خالی کرد ثانیاً متهم به این می شود که نتوانست احساسات و نیازها و باورهای نیروی جوان و رادیکال کشور را درک بکند و امروز هم اگر در واقع مطرح است به خاطر حس تصور نوعی مظلومیت آنهاست برای آن که به آنها میدان داده نشده است. اگر به آنها میدان داده می شد معلوم نیست آنها درک و برداشت درستی از خواسته های جوان های ایران داشته باشند. شما آقای دکتر یزدی به عنوان دبیر کل این تشکیلات چه پاسخی به این شبهات دارید؟

- شما مسائل متنوعی را مطرح کردید شما به سال ۴۰ اشاره کردید. نهضت آزادی ایران یک سازمان علنی بود در آن تاریخ مثل حالا می خواست در چارچوب قانون حرکت بکند. نهضت آزادی ایران بر اساس دانش سیاسی اش و تجربه سیاسی معتقد است به این که مبارزه سیاسی علنی یک مبارزه بهینه است چون مبارزه سیاسی را ما باید تعریف بکنیم. مبارزه سیاسی یعنی ایجاد ارتباط با مردم، بسیج مردم و حرکت دادن مردم، بهترین شرایط برای ایجاد ارتباط با مردم مبارزه علنی است. اصلاً به تعبیری جنگ نهایی میان اقتدارگرایان و آزادی خواهان بر سر قطع رابطه اینهاست با مردم. بنابراین می گیرند، زندانی می کنند، محاکمه می کنند، حتی اعدام می کنند، برای اینکه رابطه شما با مردم قطع بشود. نهضت آزادی ایران شیوه مبارزه سیاسی بهینه که علنی و قانونی باشد انتخاب کرده است. اما نسل جدید آن موقع به این دلیل از نهضت جدا نشد برود سازمان مجاهدین درست بکند این شاه بود که کوچکترین انعطافی را در برخورد با مردم تحمل نکرد. همان طور که مهندس بازرگان در آخرین مرحله دفاعیاتش گفت: ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما سخن می گوئیم این اتفاق افتاد بازرگان نبود که بله اگر چه حتی از موسسین سازمان مجاهدین هم می پرسیدید که اگر شما را مخیر بگذارند و امکان باشد مبارزه سیاسی علنی بکنید در همان نهضت آزادی ایران یا بروید زیر زمین مبارزه مسلحانه. آنها مبارزه مسلحانه را انتخاب نمی کردند. مبارزه مسلحانه را رژیم شاه به مبارزین داخلی تحمیل کرد چون هیچ راه دیگر باقی نگذاشته بود آن هم خواست صورت مساله را پاک بکند اشتباه تاریخی اش هم این بود از یک جای دیگر سردر آورد. پس بنابراین آن را به حساب این که نهضتی ها شرایط را درک نکردند نگذارید برای این که مهندس بازرگان و آن کسانی که سازمان علنی را برپا کرده بودند آنها نمی توانستند بروند مبارزه زیرزمینی و مخفیانه بکنند.

• اما بعضی از نامه‌هایی که وجود دارد و سران مجاهدین خلق برای مهندس بازرگان و شما و دیگران نوشته اند، گویای این واقعیت است که این خرده پر شما و دوستانتان گرفته می‌شد که خود شما در واقع تصور غیردقیقی از جامعه ایران و رژیم شاه دارید و عمر خودتان را تلف می‌کنید در بعضی از این نامه‌ها که فکر می‌کنم رضایی نوشته یا محمد حنیف نژاد، من الان در نام آنها تردید دارم اصرار به این نکته که ضمن احترام به رابطه استادی و شاگردی به سران نهضت خصوصاً مهندس بازرگان به این نکته اشاره شده که در واقع با شب شعر و تفسیر قرآن و کلاس نهج البلاغه و با این گونه روش‌ها با رژیم شاه نمی‌شود مبارزه کرد یعنی آنها هم معتقد بودند که شما هم تصور درستی از وضعیت ندارید این که مثلاً ۱۴ اسفند بروید احمدآباد سر قبر دکتر مصدق جمع شوید بنشینید شعر بخوانید و فکر کنید با این شعر خواندن و این کارها رژیم شاه سقوط خواهد کرد تصور دقیقی نیست.

- ببینید تفکیک بکنید موقعیت ما را. وقتی شما خطاب به ما می‌کنید و نسل ما را خطاب قرار می‌دهید فرق می‌کند برای این که ما در بعد از سال ۴۰ من سال ۳۹ از کشور خارج شدم از سال ۴۰ به بعد ما به دنبال این افتادیم که ببینیم، ره چنان را که رهروان رفتند، انقلاب کوبا به رهبری کاسترو پیروز شده بود انقلاب الجزایر پیروز شده بود و یک نوع رومانتیسم انقلابی فراهم شده بود ما اولین گروه ایرانی هستیم از اسلامی و غیر اسلامی اش عده‌ای از جوانان که پا شدیم رفتیم، کسی هم ما را مجبور نکرده بود روی مطالعه خودمان، روی آگاهی سیاسی و ضرورت‌ها پا شدیم رفتیم الجزایر، رفتیم چین و اولین تشکیلات آموزش جنگهای چریکی را ما بوجود آوردیم، قبل از آن که سازمان مجاهدین خلق شکل بگیرد. اولین آموزشهای فن مبارزه با پلیس و چگونگی سازمان دهی مخفی را ما برای مجاهدین فرستادیم. اولین نشریه در مورد ماهیت جنگهای چریکی را شورشگری و ضد شورشگری کتابی است که من خودم جمع آوری کردم و فرستادم برایشان. فقط برای این که در داخل مورد استفاده قرار بگیرد که آقای مهندس لطف ا... میثمی در خاطرات خودش از نهضت آزادی تا مجاهدین اینها را آورده است که اینها را برای ما فرستادند اولین خانه امن بر اساس آموزشهای جدید در نارمک بوجود آمد. چون ما احساس کردیم که مبارزه داخل کشور فن سازماندهی مخفی را ندارد علم سازماندهی مخفی را بلد نیست و این چیزی است که توده‌ای‌ها چون با روسها رابطه داشتند از آنها گرفته بودند ولی ما نداشتیم. بنابراین ما اولین کاری که کردیم این نقیصه را گفتیم باید جبران کنیم و این نقیصه جبران شد از آن پس سازمان مجاهدین شکل تازه‌ای به خودش گرفت. سازمان مجاهدین از طرق دیگری شکست خورد نه به دلیل عدم اصول امنیتی، که حال این بحث اش جای دیگری است می‌خواهم بگویم که این جمع بندی و این نوع کلی نسبت به نهضت آزادی قضاوت کردن درست نیست. نهضت آزادی حداقل شاخه خارج از کشورش، ما از اولین گروه‌هایی بودیم که وارد شدیم. اما در مساله رابطه با نهضت هنگامی که ما اولین قدم‌ها را برداشتیم من گزارش بسیار مفصلي برای مرحوم مهندس بازرگان نوشتم. مرحوم مهندس بازرگان قبل از بازداشتش و محاکمه اش به نامه جواب داده بود این جواب را من دادم به مرحوم نجاتی در کتاب "تاریخ بیست و پنج ساله" خاطرات مهندس بازرگان را آورده است مهندس بازرگان از عمل ما حمایت کرده است اما نظریاتی هم داشته و داده است پس بنابراین این مسائل باید مجدداً مورد بررسی قرار بگیرد اما آیا ما می‌توانیم با قرآن و نهج البلاغه با شاه مبارزه کنیم؟ هیچ انقلابی بدون ایدئولوژی نمی‌شود شما اگر جنگ شکر برترانداسل را بخوانید، او می‌گوید که رابطه بین انقلاب و ایدئولوژی چیست؟ آیا یک انقلابی که در ایران می‌خواهد حمایت توده‌ها را جلب بکند و این توده‌ها ۹۷ درصدشان مسلمان هستند می‌توانند

يك ايدئولوژي غير ديني و ضد ديني داشته باشند. بنابراین مجاهدین اولیه هم وقتی تشکیل دادند تمام تکیه شان روی قرآن و نهج البلاغه بوده است. بنابراین نه ما این را قبول نداریم که با آن نمی شود نه خیر. با آن می شود، روشهای انقلابی يك چیز است و مبانی ایدئولوژی يك چیز دیگری.

شیوه مبارزه سیاسی علنی در سال ۴۴ به بن بست رسید نه ایدئولوژی اش. اما بیاییم بعد از انقلاب ببینید بعد از انقلاب واقعیت این است که آقای مهندس بازرگان، آقای خمینی را به رهبری انقلاب منصوب نکردند دلایل ویژه ای دارد که چطور شد چه حرکتی بعد از سال ۵۴، از شهریور ۵۴ به بعد يك تغییراتی در ایران صورت گرفت چگونه شد و چرا مرکزیت مبارزه لاجرم از ایران بیرون رفت. و هیچ فرد شاخص دیگری هم نبود جز آقای خمینی که این رهبری را در دست بگیرد. به طور طبیعی این رهبری به وجود آمد بنابراین آقای خمینی بودند که آقای مهندس بازرگان را به سمت نخست وزیر منصوب کردند اما اینطور نیست که شما می گوید که چطور شد که شما کنار رفتید؟ من در یکی از صحبتهايم این را مفصل جواب دادم در آن تاریخ بسیاری از روشنفکران غیر مذهبی ما هم خودشان را خط امامی می دانستند و مهندس بازرگان و نهضت را غیر خط امامی، شما نشریات چاپ را نگاه کنید در دو سال اول بعد از پیروزی انقلاب روحانیون اصلاً نشریه ای نداشتند. در دو سال بعد از پیروزی انقلاب گروههای چاپ اعم از حزب توده، چریکهای فدایی، مجاهدین، نیروهای لائیک، اینها بودند که روزنامه داشتند اینها مدعی بودند در خط امام هستند ولی مهندس بازرگان نیست خب مهندس بازرگان می گفت ما دعا می کردیم باران بیاید سیل آمده است هیچکس متوجه حرفش نشد. مهندس بازرگان گفت اگر انقلاب این است سه سه بار نه بار، غلط کردیم انقلاب کردیم. خب حالا شما می گوید چرا دولت استعفا داد و رفت؟ و نظر شما این است که چرا زود صحنه را خالی کردیم.

• نه، اجازه بدهید ما وارد این بحث نشویم. من فکر می کنم واقعیت این است که با خوانندگانمان صادق باشیم. بعضی از این بحث ها را اصلاً نمی توانیم چاپ کنیم، پس وقت شما را هم نگیریم و اینها را بگذاریم برای تاریخ.

بسیار خوب.

• اما سوال این است که چرا نهضت آزادی به عنوان يك نگاه انتقادی این ایراد بر آن وارد است که قدرت جذب این نیروی جوان در انقلاب را ندارد. آیا اساساً با پدیده های انقلابی مشکل داشت؟ پس چرا رفتید شما جزوات چریکی را ترجمه کردید، خود شما مسوول اصلی هماهنگی اعزام دانشجویان برای مبارزه مسلحانه به کشورهای عربی مثل فلسطین و بیروت و... قبل از انقلاب بودید. اگر شما در واقع روش انقلابی را نادرست می دانستید چرا رفتید وارد این ها شدید؟

برای این که انقلاب را ما در دو فاز می بینیم فاز سلبی است و فاز ایجابی است آن کارهایی که ما می کردیم فاز سلبی بود، برای اسقاط يك حکومتی که سرتاپایش ظلم بود. اما وقتی که انقلاب در فاز سلبی اش ایجاد شد حالا دیگر ما مسوولین بودیم حالا نیرو انقلابی آمدند دولت تشکیل دادند.

نیروهای انقلابی در برابر بسیاری از مسائل متعهد هستند بنابراین يك موقع است که من به عنوان يك فرد انقلابی می خواهم حرکت بکنم ممکن است انواع و اقسام مواضع را بگیریم اما هنگامی که به

عنوان دولت می‌خوام سخن بگویم بایستی خیلی از مسائل را رعایت نکنم من دیگر مثل قبل از انقلاب نمی‌توانم بگویم امپریالیسم آمریکا، جنایتکاران کارتر لعنتی این حرفها را دیگر نمی‌توانم بزنم من وزیر امور خارجه و نماینده دیپلماسی هستم و باید با زبان دیپلماسی صحبت بکنم. ما قبل از انقلاب می‌توانستیم بگوییم که هیچ يك از مقررات بین‌المللی را قبول نداریم اما بعد از انقلاب مجبور بودیم به عنوان دولت بگوییم به تمام تعهدات و معاهدات بین‌المللی را که امضا کردیم متعهد هستیم.

● شما چطور آن موقع که بازی حکومت قبلی را بهم می‌ریختید هیچکدام از قوانین و قواعد بین‌المللی را قبول نداشتید؟

- ببینید چون آن موقع نگرش انقلابی بود شیوه بر هم زدن بود. اما بعداً حالا دیگر انقلاب پیروز شده وقتی انقلاب پیروز می‌شود حاکمان جدید نسبت به ملت و مردم مسوول هستند و حالا خودشان باید جوابگو باشند اگر قبل از انقلاب اعتصاب بود ما آمدم بعد از انقلاب گفتیم اعتصاب را تمامش کنید آن موقع اعتصاب کرده بودید که نفت استخراج نشود و نفت صادر نشود، اما بعد از انقلاب که دیگر نمی‌توانید این را ادامه بدهید چرا که الان دولت، دولت انقلابی است، ببینید این تعارض میان دو دیدگاه که انقلابی و لیبرال نیست دولت موقت خودش را يك دولت مسوول می‌دانست که به عنوان يك دولت مسوول حالا باید در برابر مردم و دنیا جوابگو باشد. اما بعد از پیروزی انقلاب فاز سلبی انقلاب تمام نشد سوزن انقلاب در فاز سلبی گیر کرد و توقف کرد این موج تخریب ادامه پیدا کرد هنوز این ماشین تخریبی که برای ساقط کردن رژیم شاه حرکت کرده بود هنوز توان خودش را از دست نداده بود و دنبال يك چیزی می‌گشت که بزند و خرابش بکند. در حالی که دولت موقت با این سیاست مخالف بود. ما می‌گفتیم ما حالا باید بسازیم، ما مسوول مملکت هستیم، حالا اگر می‌خواهیم خراب بکنیم، چه کسی را داریم خراب می‌کنیم؟ خودمان را داریم خراب می‌کنیم. به همین دلیل با گروگانگیری مخالفت کردیم. اما حالا برمی‌گردم به يك سوال، شما می‌فرمایید آیا ما قدرت و توان جذب جوانان را داریم؟ عرض کنم يك کسی پشت فرمان نشسته بود و تخلف کرد، افسر پلیس او را نگه داشت و گفت گواهینامه ات را بده ببینم، آن طرف گفت جناب سروان دادی که بدهم. حالا نهضت آزادی کی فرصت داشت که فعالیت بکند بعد ببینیم جوان‌ها جذبش می‌شوند یا نمی‌شوند. ما در شرایط کنونی یکی از بزرگترین اتهامات ما این است که دانشگاهها را تحریک کردیم، ما در دانشجویان نفوذ داریم، ما هستیم که در دانشگاهها این القاء و شبهات را می‌کنیم.

● عده ای معتقدند که این به دلیل همان فضای مظلوم‌نمایی است که پشت سر نهضت وجود دارد. اگر نهضت بهش این امکان داده بشود که بیاید وسط و بگوید که این دنیای جدیدی است که ما با آن روبرو هستیم، آیا واقعاً دکتر ابراهیم یزدی و دوستانش می‌توانند تصویری روشن از دنیای امروز داشته باشند که این ۷۰ درصد نیروی جوان را جذب کنند.

آیا غیر از مارکس تصویری روشن‌تر ارائه داده است؟

● خب اجازه بدهید، ببینید آقای دکتر چرا در بین شما مثلاً آقای عزت‌الله سحابی جدا می‌شود، سحابی و دوستانش از نظر سنی از شما جوان‌تر هستند و از نظر نگاه، به مسائل هم به نظر می‌آید به سوسیالیسم، البته منظور من سوسیالیسم کلاسیک نیست، نزدیک هستند. مثل اینکه يك انشاقی ایجاد شد بین نهضت و ملی‌مذهبی‌ها پیرامون دو گفتمان، گفتمان آزادی که نگاه لیبرالی است و

گفتمان عدالت که نگاه سوسیالیستی است. خیلی ها این را يك نشانه می گیرند که به هر حال این افتراق به وجود آمد، علتش هم این بود که از نظر سحابی و دوستانش در آن نامه معروف که نوشته، می گوید که برخی از مطالبات در جامعه وجود دارد که دوستان نهضت نمی توانند آن را راحت بپذیرند. نمی دانم آیا تا به حال جایی پاسخ داده اید به این سوالات و شبهات یا خیر؟

- این که شما فرمودید دو گفتمان، درست است. اما این مال دهه شصت بوده است یعنی هنگامی بوده که سال ۵۸ آقای مهندس سحابی از نهضت جدا شد. اما من تصور نمی کنم الان هم همان اختلاف باشد. الان دوستان عزیز ما متوجه شدند، الان ما مشکل سلطه خارجی نداریم، مشکل سلطه امپریالیسم نیست، مشکل استعمار نیست. مشکل کلیدی ما گرایشات تمایلات و نگاههای استبدادآمیز است. نفي قانون گرایی است، نفي حاکمیت ملت است. بنابراین دوستان خوب ما هم به همین جمع بندی رسیدند که نه، نگاه نهضت و مهندس بازرگان درست بوده است.

● اگر فرض کنیم که شما و آنها در آستانه تشکیل دولت قرار بگیرید، شما نگاهتان به اقتصاد لیبرالی است و آنها نگاهشان به اقتصاد همچنان يك نگاه سوسیالیستی است. آیا این هم تغییر پیدا کرده است؟

- ببینید من خودم از جمله اولین اعضای نهضت خدایرستان سوسیالیست هستم. نگاه سوسیالیستی، به اقتصاد داشتیم و هنوز هم دارم. اما معتقد هستم که نگاه آرمانگرایانه عدالتخواهی فقط يك آرمان است. شرایط ویژه اقتصادی در هر جامعه ای مناسبات اقتصادی را دیکته می کند. دورانی که در مصر بودم برای من يك نقطه چرخشی بود در خیلی از نگرش های اقتصادی.

● چه زمانی بود این موضوع؟ زمان عبدالناصر؟

- سال ۱۳۴۰ اینها بود بله، زمان عبدالناصر بود. عبدالناصر هم در آن زمان يك دولت کاملاً سوسیالیستی، سوسیالیستی به این معنای تعریف شده دولتی شدن و دولتی کردن همه وسایل تولید و توزیع بود. بخش خصوصی در مصر وجود نداشت، اما شکست خورد. خودم ناظر شکستش بودم، در جامعه ای که روح کار جمعی وجود ندارد، وجدان کاری وجود ندارد، احساس تعلق اجتماعی در شهروندان مرده است، به خاطر سالیان دراز استبداد و انکار کرامتش، حق انسانیتش و همه اینها. به طور متوسط در کشورهای جهان سوم مثل مصر، ایران و... احساس تعلق اجتماعی وجود ندارد. در چنین شرایطی شما آمدید اقتصاد را دولتی کردید مثل زمان آقای میرحسین موسوی در مصر من بودم، يك روزی می دیدی که لاستیک دیگر گیر نمی آید، توی شهر ماشین ها همه از بی لاستیکی خوابیده است. آن کسی که مسوول بوده به موقع عمل نکرده، برنامه ریزی نکرده، عامل انسانی است. شما می توانید همه چیز را دولتی کنید ولی عامل انسانی را می خواهید چه کارش بکنید؟ فساد بالا بود، بی توجهی، در زمستان باید بخاری را مثلاً سفارش بدهند، به موقع نمی دادند و دیر می شد. بعد سفارش هم که می دادند تازه اول تابستان بخاری ها می آمد بعد پنکه و کولر لازم داشتند تا تابستان سفارش می دادند و زمستان کولرهاشان می رسید. من هیچ یادم نمی رود که يك روزی ما استکان نداستیم توی آن دفتری که آنجا تشکیل داده بودیم و بچه ها می آمدند، استکان ها شکسته بود، رفتیم استکان می بارید، تمام شهر را زیر رو کردیم دو تا استکان گیر نیاوردیم بعد از سه ماه از در و دیوار خیابان استکان بخریم. یعنی يك نظام ناکارآمد. من آنجا بود که احساس کردم که کشور جهان

سومي مثل ما که احساس تعلق اجتماعي ندارد، بدترین کار این است که شما اقتصاد را بدهید دست چنین افرادی، در ایران هم ما دیدیم، در ایران هم ما می بینیم که الان همه چیز را ما بعد از انقلاب دولتي کردیم، از تولید و توزیع همه را دادیم به دولت، ببینید چه سوء استفاده‌های کلان نجومی دارد می شود. بله، بنده هم عدالتخواه هستم اما معتقد هستم که عدالت را باید تعریف بکنیم عدالت یعنی چه؟ آزاد بودن من خودش یعنی عدالت، من انسان باید حاکم بر سرنوشت خودم بشوم. من می خواهم بگویم که تجربه ۵۰ ساله من می گوید که در کشورهای مثل ایران، دولت بزرگترین مانع توسعه اقتصادی است. دولتي که خودش را نمی تواند جمع بکند. دولتي که براي اینکه بگوید هستم فقط ایراد می گیرد. مثل آن مردی که احوال زنش را نمی پرسید، بهش خرجی و نفقه نمی داد، زنش برگشت بهش گفت مرد حسابی تو نه نفقه می دهی نه حال من و بچه هایت را می پرسي دیگر کتک زدنت چیست؟ گفت اگر نزنم از کجا مردم بفهمند که من شوهر تو هستم. ببینید دولت در جوامع ما این طوري است. در چنین جوامعی، هنگامی که آزادی‌ها هم نیست، آن موقع آن رانت خوارها، همین کارهایی را می کنند که الان می کنند.

ببینید می گویند آقای خاتمی از لحاظ اقتصادی مشکل دارد و شکست خورده، اما هیچ کس جرات ندارد بگوید که چند درصد اقتصاد ما دست نهادهایی است که خارج از حیطه دولت است. نهادهایی است که وابستگی های مختلف دارند، چند درصد GNP، تولید ناخالص ملی ما، دست اینها هست.

● **ضمن اینکه آقای دکتر فکر می کنم از نظر کارآمدی اقتصادی، دولت خاتمی اگر نگویم پرونده درخشان ولی پرونده بسایر اسف باری هم ندارد، شاید یکی از مشکلات خاتمی این است که خوب نمی تواند کارهایی را که می کند به تصویر بکشد.**

- ببینید علتش این است که خاتمی اولین دوره ای که انتخاب شد گفت: اولویت توسعه سیاسی به توسعه اقتصادی، اول این حرفش را پیگیری نکرد. در ایران همه چیز رنگ سیاسی دارد. ببینید هنگامی که رئیس مجلس ایران آقای کروبی، آقای کروبی نه ضد انقلاب است، نه ملی مذهبی است به این معنی و نه نهضتی است، اما آقای کروبی می گوید اسکله های غیر قانونی، اسکله‌هایی که نهادهای رسمی به طور غیرقانونی ایجاد کرده‌اند. اما آقای کروبی حتی نمی‌تواند بگوید چه کسی اینها را ایجاد کرده است؟ اینها اقتصاد را فلج می کنند امروز در بازار ایران يك روغنی آمد، روغن دانه انگور، ساخت کارخانه آلیتالیایی ایتالیا است، من باز نمی کنم بگویم مال کیست، اگر بگویم می شناسید، اینها از کجا وارد این کشور می شود. رانت خوارها همه جا را کنترل می کنند، چرا هیچ کس راجع به مقولات اساسی و کلیدی سخن نمی گوید.

● **اجازه بدهید از بحث های خطرناک ي کمی دور بشویم و به مسائل حداقل...**

- بله می دانم، فرمان دست شماست، هرکجا که نزدیک شدیم و زنگ خطر را زد شما...

● **ببینید الان این دفعه وجود دارد که شما که توي انتخابات شوراها هم شاهدش بودیم، نهضت آمد ستاد تشکیل داد و ملی مذهبی ها آمدند ستاد تشکیل دادند، به يك باره ملی مذهبی ها از انتخابات کنار کشیدند و نهضت باقی ماند و نیروهایی را معرفی کرد، پوستر زد، تبلیغات رسمی انجام داد، ولی ناگهان نزدیک انتخابات مهندس سبحانی، فردی آمد و يك لیستی را به عنوان آدم های مورد حمایت که تعدادی از آنها اصلا توي لیست نهضت نبودند معرفی کرد. این سوال به وجود می آید که**

چرا این هماهنگی به وجود نمی آید حداقل این انتظار وجود دارد که بین یزیدی و سحابی این هماهنگی وجود داشته باشد و آنها با توافق يك فرآیندی را به پیش ببرند. اما آیا این به معنای وجود همچنان اختلاف سلیقه و اختلاف نظر بین ملی مذهبی ها و نهضت آزادی است؟ این را برای ما تفسیر کنید.

نه اختلاف نظر است، نه اختلاف سلیقه است. اختلاف در تجزیه و تحلیل حوادث و شرایط هست.

● **خب همین باعث اختلاف سلیقه می شود دیگر، دکتر ابراهیم یزیدی دارد از فن دیپلماتیک خودش در این مصاحبه استفاده می کند و از کلمات دارد آن طوری که می خواهد برداشت می کند.**

- نه، نه این طور نیست. آخر سلیقه که می گوئید، سلیقه يك امر درونی است. من سلیقه ام این است که از رنگ قرمز خوشم می آید، شما از رنگ زرد ممکن است خوشتان بیاید. اما ما چیزی که می خواهیم بگوئیم این است که به دلیل پیچیدگی خاصی که شرایط سیاسی ایران پیدا کرده است حتی شما اگر چنانچه در تمام مسائل و موارد با افرادی هماهنگ باشید، اما می توانید در تحلیل اوضاع با هم اختلاف داشته باشید. برای اینکه تحلیل اوضاع، فهم شرایط کنونی مقدار زیادی، به تجربه و دانش سیاسی افراد بستگی دارد، اگر شما دانش سیاسی تان از من در رابطه با مسائل جهانی بیشتر باشد، طبیعی است که شما وضعیت جهانی را بهتر از من می فهمید.

● **یعنی شما انتظار دارید که جامعه از شما بپذیرد که تفسیر و تبیین و مانیفستی که دکتر ابراهیم یزیدی از جهان پیرامون خودش ارائه می کند با سحابی این قدر اختلاف دارد که منجر به این جدایی می شود؟**

- نه ایشان هم نیامد که این کار را بکنند، من الان نمی خواهم یعنی مسائل درونی را اینجا بیان بکنم، آنها در درون خودشان هم رای گرفتند، در درون آن چیزی که خودشان می گویند شورای فعالان، در درون خودشان رای گرفتند، رای دادند به این که در انتخابات شرکت کنند. به دلیل پیچیدگی اوضاع يك دفعه رای دادند و رای نیاورد و يك دفعه رای دادند و رای آورد. ولی وقتی هم رای گرفتند به افرادی که از لیست نهضت آزادی بود آنجا رای داده بودند. اما بعدها اختلاف بین خودشان هم بود و این اختلاف فقط بین ما نبود، بین خودشان هم اختلاف بود. در نهایت مهندس سحابی به صورت فردی عمل کرد. خب آدم وقتی می خواهد به صورت فردی عمل کند به مراتب می تواند راحت تر عمل کند تا به صورت جمعی.

● **ولی به نظر شما توی يك جریان سیاسی سابقه دار، می تواند اصلا کار سیاسی بدون تشکیلات، بدون سازمان حزبی انجام بگیرد. حداقل از نخبگان و روشنفکران یا فعالان برجسته سیاسی بعید است یعنی دوره فعالیت های فردی سپری شده است. این به نظر شما يك حرکت رو به عقب نیست؟**

- من فقط می توانم راجع به نهضت آزادی سخن بگویم.

● **خب، آیا شما احتمال می دهید که در مجلس هفتم هم يك چنین اتفاقی روی دهد؟**

- در انتخابات مجلس هفتم از هم اکنون مناقشات و اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. برای این که همانطور که در ابتدای بحث من اشاره کردم اگر شورای نگهبان بیاید و بگوید که من همه این فیلترها

را برمی دارم، وضعیت سیاسی ذهنی مردم در نقطه ای است که معلوم نیست مردم در انتخابات شرکت بکنند. وقتی مردم آمادگی شرکت نداشته باشند حتی اگر نیروهای اصلاح طلب ملی مذهبی همه جمع شوند و به مردم بگویند معلوم نیست که مردم پاسخی بدهند بنابراین مردم اعتماد خودشان را به این نیروها و اعتماد خودشان را به این که آرایشان یک جایی حساب می شود از دست داند. وقتی مردم می بینند که مراکز قدرت با مجلس ششم این چنین رفتار می کنند، می گویند به چه دلیل می بایستی ما شرکت کنیم. وقتی مردم می بینند که رئیس جمهور منتخبشان می گوید هر ۹ روز یکبار برای من بحران ایجاد کرده اند روزنامه ها را تعطیل می کنند این کار را می کنند، روزنامه ها را تعطیل می کنند این کار را می کنند، خودش حرفهای خوب می زند ولی نمی تواند به تعهداتش عمل بکند، مردم می گویند چرا ما بایستی در انتخابات شرکت کنیم. بنابراین ممکن است همانطور که شما الان مطرح فرمودید نیروهای راست بیایند از اینجا بزنند و ببرند. اما نیروی راست چه چیزی را می برد؟ نیروی راست در ارزیابی قدرتی که دنبالش هست در اشتباه آشکار است چه چیزی را نیروی راست می خواهد حالا فرض کنید اکثریت مجلس را هم گرفت اگر نیروی راست می توانست به انتظارات مردم به جهت سیاسی و اقتصادی جواب بدهد که مجلس پنجم که اکثریت را داشتند پس چي شد که از دست دادند؟ اینکه جریان راست اعتبار خودش را در بین مردم از دست داده است بنابراین حتی اگر چنانچه در مجلس هفتم اینها همین ها را بگذارند مردم هم نیایند، تمام اکثریت را در مجلس از دست بدهند تازه با يك بن بست تاریخی روبرو هستند باید آن را دید. آیا از حالا ما می توانیم پیش بینی بکنیم چه حوادثی اتفاق خواهد افتاد؟ نه مگر این که تنها ما می توانیم بگوییم که امیداریم، تنها می توانیم بگوییم که ما دعا می کنیم تنها می توانیم بگوییم ما توصیه می کنیم که آقایان دست بردارند از این یکدندگی و نه فقط بگویند که در انتخابات مجلس هفتم همه موانع را بر می داریم به پیش نیازهای يك انتخابات آزاد تن در بدهند. ببینید در قانون اساسی مافصل سوم را داریم و فصل پنجم را. تواتر این دو تا بیانگر يك فلسفه سیاسی است و آن را باید دید فصل سوم حقوق و آزادی های مردم را تعیین می کند بدون تحقق حقوق و آزادی های ملت، انتخابات و اعمال حاکمیت مردم بی معناست. یعنی انتخابات آزاد این نیست که فقط يك هفته بگویند همه تان آزادید.

در وسط ناکاجا آباد يك هفته بگویند که حالا همه آزادید در انتخابات شرکت کنید. این انتخابات، انتخابات آزادی نیست. بنابراین اگر بخواهیم در مجلس هفتم آغاز خروج از انسدادها باشد از هم اکنون تمام این کارهایی که الان دارد می شود باید متوقف شود یعنی بازداشت ها باید متوقف بشود، افرادی را به صور مختلف دارند بازداشت می کنند، همه اینها باید متوقف بشود، تمام زندانیان سیاسی باید آزاد بشوند، تمام روزنامه ها تعطیل شده آزاد شوند، به طوری که این روزنامه ها و این افراد و این گروه ها بتوانند مردم را قانع بکنند که آقا کشتی بان را سیاستی دگر آمد. بنابراین شاید بتوانیم مردم را امیدوار کنیم در انتخابات شرکت بکنند.

● آن وقت آیا فکر نمی کنید آنهایی که الان این کار را می کنند احساسشان این باشد که شاید دلشان بخواهد الان این کار را بکنند ولی تصور می کنند که اگر چنین اقداماتی انجام دهند به این معنی است که آنها دارند عقب نشینی می کنند و مخالفانشان و رقبایشان يك قدم به جلو می آیند چطور باید به روشی دسترسی پیدا کرد که واقعاً بر اساس يك آرمان ملی، يك وفاق ملی، يك واقعاً خرد جمعی بر این که کشور واقعاً از دست نرود؟ هم آنها احساس نکنند که کسی قرار است که پیشروی خلاف قانونی بکند و هم این طرف این حس به مردم منتقل بشود، این را چطور باید انجام داد؟

- اگر نگرانی ما و نگاه ما به قدرت معطوف به منافع ملی باشد امنیت ملی باشد نباید چنین چیزی را ما در محاسباتمان وارد بکنیم. دوم این که یک فرمانده خوب آن نیست که استراتژی خوب برای پیروزی بر رقیب دارد بلکه یک استراتژیست خوب برنامه برای عقب نشینی قانونمند دارد اگر چنانچه یک دستگاهی یک فرماندهی، برای عقب نشینی نتواند یک برنامه ریزی دقیقی داشته باشد ارتش اش مضمحل می شود بنابراین بحث بر سر این است که آیا باید ارتش اش مضمحل شود یا باید عقب نشینی بکند، من نگران این هستم که بدون استراتژی عقب نشینی بشود و همه چیز بهم بخورد ما خواستار عقب نشینی استراتژیک هستیم هیچ ایرادی هم ندارد. معنای دیگرش من یک مثال بزنم و ختم بکنم. سن دنیستها در نیکاراگوا یک نمونه کالسیک هستند از رهبران انقلابی که واقع بین بودند و بر اساس برنامه استراتژیک وقتی که دیدند فشار مقابل زیاد است و نمی توانند و خودشان هم گرفتاری داخلی پیدا کرده اند بر اساس یک برنامه استراتژیک، عقب نشینی عاقلانه کردند. امروز سن دنیستها در نیکاراگوا تعیین کننده هستند. حکومت دست شان نیست ولی نقش کلیدی و تعیین کننده دارند. بنابراین توصیه من به فرماندهان خوب، به مقامات عالی رتبه تصمیم گیرنده این است که یکدفعه بدون برنامه ریزی، عقب نشینی نکنند، اگر روی یک برنامه سیاسی عقب نشینی بکنند می توانند با دشمن مقابله بکنند و گرنه ناگهانی همه چیز را بهم می ریزند و برنده آن ملت نخواهند بود، برنده آن نیروهای خارجی خواهند بود.

● از حوصله شما بسیار سپاسگذارم

ممنونم.

بزرگترین آفت حکومت دینی، استبداد است

هفته نامه گوناگون ۱۳۸۲/۵/۱۸

۱- چه فعل و انفعالاتی در یک حکومت دینی قابل پیاده شدن است؟

ج - قبل از هر چیز "حکومت دینی" باید تعریف شود. منظور از حکومت دینی چیست؟ "حکومت دینی" واژه ای بسیار کشدار و مبهم است. حکومت دینی را از دامنظر می توان مورد توجه قرارداد و بحث کرد.

ا- حکومت دینی یک مفهوم تاریخی دارد. یعنی در طول تاریخ گذشته، حکومت های متعدد، از خلفا و سلاطین، بنام دین بر مردم حکومت می کرده اند. آیا تصویرذهنی از حکومت دینی از همان نوع و قماش است؟ یا تعریف و تصویر جدیدی وجود دارد، اگر چنین است این تصویر ذهنی چیست؟ عملکرد حاکمان دینی در حکومت های دینی تاریخی فاصله بسیار زیادی با آموزه های دینی دارد.

بطوري که امروزه کمتر متفکر دیني، صرف نظر از وابستگی مذهبي اش، آن نوع حکومت ها را، حکومت واقعاً دیني مي داند. در فهم حکومت دیني، باید توجه کرد که اولاً در عصر جدید شکل و ساختار حکومت ها، در مقایسه با حکومت هاي گذشته، بکلي دگرگون شده است. ثانياً ما با قرائت هاي مختلف از دین روبرو هستیم. در دوران گذشته، همین قرائت هاي مختلف منجر به پیدایش مذاهب مختلف در اسلام گردیده است. امروزه حتي در میان متفکرین معتقد به يك مذهب خاص هم قرائت هاي گوناگون از دین و از متون اصلي دیني وجود دارد. بنابراین نمی توان و نباید اصطلاح حکومت دیني را درگفتمان سياسي با سهل انگاري مورد استفاده قرار داد.

۲- درگفتمان سياسي کنوني کشورمان، و هم چنین در سطح بزرگتري در میان مسلمانان جهان، دینوع نگرش وجود دارد.

نگرش اول حکومت را يك پدیده اجتماعي و محصول جامعه انساني مي داند.

شکل و محتوای حکومت در جریان تغییرات و تحولات اجتماعي، متحول شده است. در دوران هاي گذشته، شکل و محتوای حکومت، بدون استثناء در تمام کشورهای جهان، سلطنتي و استبدادي بود. اما در عصر جدید، مردم سالاري تنها نوع مشروع حکومت است.

دیني یا غیردیني بودن حکومت هاي مردم سالار، رابطه مستقیم با دیدگاهها، باورها و تعهدات آگاهانه فکري و سياسي مردم دارد. شکل و محتوای نظام هاي مردم سالاري با يك قرارداد یا میثاق اجتماعي، بنام **قانون اساسي** تعريف مي گردد. نظام مردم سالار بدون قانون اساسي معنا و مفهوم پیدا نمی کند. قانون اساسي توسط مردم تدوین و تصویب می شود. و این مردم هستند که برپایه باورها و اعتقاداتشان وظائف و اختیارات دولت را معین می کنند. در چنین نظامي، مرز میان دین و دولت یا بایدها و نبایدها، همه در قانون اساسي پیش بینی شده است.

بایدها و نبایدهای دیني بر دینوعند. يك گروه احکامي که کاملاً شخصي هستند و در قلمرو وظائف و تعهدات فرد قرار دارند. جامعه یا دولت حق ورود به این قلمرو را ندارد. هر فرد، بر اساس ایمان، اعتقاد و تعهدات دیني اش، عمل می کند. اما گروه دیگری از احکام یا بایدها و نبایدها، وجود دارند که انجام یا عدم انجام آنها، فراتر از زندگی شخصي و خصوصي افراد است و به قلمرو همگاني وارد می شود. تنها راه ملزوم کردن شهروندان انجام یا عدم انجام این دسته از احکام، در يك جامعه دموکراتيك، تبدیل آنها به قانون مدني است. یعنی این که این بایدها و نبایدها، باید به صورت لایحه یا طرح تدوین و به مجلس قانونگذاری تسلیم گردد. طرح و بررسی آنها در مجلس نمایندگان، به معنای ارزیابی صحت و سقم آنها نیست، که مورد ایراد برخی از سنت گرایان قرار گیرد. بلکه از دو جهت این فرایند ضروري است. اول آنکه قرائت هاي مختلف و بعضاً ضد و نقیض درباره بایدها و نبایدهای دیني وجود دارد. هنگامی که این مسایل بصورت طرح یا لایحه مطرح می گردد، در نهایت يك قرائت به تصویب اکثریت می رسد. و همان هم قابل اجرا است. و هیچ مسئولی نمی تواند و نباید به جاي اجرای قانون قرائت خاص مورد نظر خود را اعمال نماید.

دوم آنکه برخی از احکام دیني که عمل به آنها براي دینداران تکلیف است، بازتاب اجتماعي و همگاني نیز دارد، نظیر رعایت حجاب براي زنان. آیا می توان رعایت حجاب زنان را، به عنوان يك تکلیف دیني، از طریق وضع قانون به يك تکلیف مدني لازم الاتباع براي همه زنان، اعم از معتقد یا غیر

معتقد به دین تبدیل نمود یا خیر؟ در اینجا ما می دانیم که دیدگاههای متفاوتی وجود دارد. هستند مسلمانان متعهد و متشرع و عامل به احکام، که حجاب را هم یک فریضه دینی می دانند اما با اجباری کردن آن، حتی از طریق وضع قانون موافق نیستند. در چنین مواردی، نظر و رأی اکثریت نمایندگان منتخب مردم، تعیین تکلیف می نماید.

بدیهی است هرگاه مجلس نمایندگان آنرا تصویب کرد، این مصوبه اگر چه منشاء دینی دارد اما، دیگر سرشت دینی ندارد بلکه یک قانون مدنی محسوب می گردد.

اما نگرش دوم، که تصویر تاریخی از حکومت دینی در ذهنیت سنت گرایان است. در این تصویر تاریخی حکمران، امیر یا خلیفه، صرف نظر از چگونگی کسب قدرت که عموماً و اکثراً مردم نقشی در آن نداشته اند، موظف به اجرای احکام الهی است. و اگر آنها را اجرا کرد حکومت دینی است و از نظر این دسته از دیداران، مشروعیت دارد. یک نگاه انتقادی از این حکومت ها نشان می دهد که چگونه در این نوع حکومت دین بازیچه صاحبان قدرت بوده است.

بنابراین پاسخ به سؤال شما بستگی دارد به تعریف حکومت دینی و آنچه از آن فهمیده می شود یا مورد نظر است.

۲- نگاه حکومت دینی به شهروندان چه از نظر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی چگونه است؟

ج - بر اساس آنچه در بالا گفته شد، دین نوع نگرش و نگاه به شهروندان از نظر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی وجود دارد. در نگرش مردم سالارانه و حکومت مردم مدار که با خواست و رأی اکثریت مردم، شکل گرفته و ارزش های دینی محتوای آنرا تشکیل می دهد، مردم شهروندانی با حقوق مساوی چه از نظر سیاسی، فرهنگی و یا اقتصادی محسوب می شوند. در این نگرش مردم صاحبان اصلی و مالکین مشاعی سرزمین خودشان، یعنی محدوده ملت و کشور (ایران) می باشند

در نگاه مستبدانه سنتی، بر اساس تصویر تاریخی از حکومت دینی، مردم شهروند محسوب نمی شوند بلکه " رعیت " می باشند. و هیچ حقی ندارند، بلکه تنها تکلیف دارند و تکلیف آنها شناخت حاکم منصوب از جانب خداست. نگرش سنتی بر این باور است که حاکم دینی، که منصوب خداوند است، برای حفظ حکومت دینی می تواند اجرای احکام اولیه دینی را هم تعطیل نماید.

۳- قدرت پاسخگویی يك حکومت دینی از يك نظام سیاسی چگونه است یا چقدر می تواند باشد؟

ج - حاکم دینی بر اساس تصویر تاریخی، منصوب از جانب خداست و قداست دارد. بنابراین در چنین نظامی، مردم حق سؤال و مؤاخذه از حاکمان دینی و حق تغییر او را ندارند. حاکم مجبور به پاسخگویی به مردم نیست. او فقط جواب گوی خداوند است. او از همه حق سؤال و بازخواست را دارد. اما کسی حق بازخواست از او را ندارد. روشن است که در نظام مردم سالاری متکی به آرای مردم مسلمان، که ارزش های دینی محتوای آنرا تشکیل می دهد، حاکم قداست ندارد و باید پاسخگویی مردم باشد. مردم حق نظارت، انتقاد و تغییر او را دارند.

۴- آسیب ها و آفت هایی که يك حکومت دینی با آن دست و پنجه نرم می کند کدامند و راه برون رفت از این آسیب ها چیست؟

ج - حکومت های دینی، برسبک و سیاق تصاویر تاریخی (سلاطین ظل الله، یا خلفای رسول الله)، همانطور که تاریخ گواهی می دهد بزرگترین آسیب ها را به دین خدا وارد می کنند. بزرگترین آفت این حکومت ها، استبداد مطلق و در نتیجه فساد و تباهی مطلق است. هنگامی که حکومتی خود را منصوب خدا می داند و قدرت خود را معادل قدرت مطلق خدا تصور می کند، باید در انتظار فساد مطلق بود. نگاه جامعه شناسانه به قدرت، که جمع بندی قرنها تجربه بشر با قدرت است. این می باشد که در قلمرو انسان قدرت فسادآور است و قدرت مطلق با فساد مطلق همراه است. برای جلوگیری از این آفت و آسیب خانه و خانمان برانداز، باید پذیرفت که اولاً حکومت قداست ندارد، مقوله و امری لاهوتی نیست بلکه امری زمینی و متعلق به خاک نشینان است. ثانیاً هیچ حاکمی نباید مادام العمر براریکه قدرت بماند. استمرار برخورداري حاکمان از قدرت، تغییر و جابجایی آنها را اگر غیرممکن نسازد، بسیار سخت و دشوار می سازد. بنابراین انتخاب ادواری حاکمان برای دوره های معین و محدود، تنها راه عملی شناخته شده برای بشر است.

ثالثاً قدرت باید تقسیم گردد و تمرکز قدرت از بین برود. فلسفه تفکیک قوا بر همین اساس است.

۵- کارهایی که يك حکومت دینی باید انجام دهد تا مسئولیت خود را حفظ کند؟

ج - اگر مشروعیت حکومت را، اعم از دینی یا غیرآن، ناشی از آرای مردم بدانیم حفظ این مشروعیت به دو عامل بستگی دارد. عامل اول انجام خدمات و تعهداتی است که بهنگام انتخاب شدن، به عهده گرفته شده است. مردم حاکمان را برای انجام خدمات مورد نظرشان انتخاب می کنند. اگر حکومتی که با آرای مردم روی کار می آید نتواند در زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی خدماتی انجام دهد، مشروعیت خود را از دست می دهد. عکس آن هم صادق است. یعنی اگر حکومتی بدون رضایت مردم سرکار آید اما به ارایه خدمات و جلب رضایت مردم موفق شود، مشروعیت پیدا خواهد کرد.

سوءتفاهم ها ناشی از عدم تحمل اندیشه مخالف است

ایسنا و همبستگی ۸۲/۵/۱۹

ابراهیم یزدی گفت: تقابل و سوءتفاهم هایی را که در تعاملات جریان های سیاسی نفوذ میابد، نمیتوان کلاً ناشی از عدم اعتماد و سوءنیت دانست بلکه بخش عمده آن نشأت گرفته از عدم تحمل اندیشه مخالف است. ابراهیم یزدی در گفتگو با ایسنا، با اشاره به رسمیت یافتن اصل جمهوریت و آزادی پس از انقلاب اسلامی، از اینکه به اعتقاد وی، عملاً به علت رسوبات فرهنگ استبدادی سلطنتی هنوز به این مهم دست نیافته ایم و همچنان برخی جریان ها به مبانی اصلی و کلیدی مردم سالاری اعتقاد ندارند، اظهار تأسف کرد. وی با بیان اینکه فصل سوم قانون اساسی حقوق و آزادی های سیاسی ملت از جمله ممنوعیت تفتیش عقاید را به رسمیت شناخته است مدعی شد که در حال حاضر برخی افراد به کرات به دلیل ابراز عقیده مورد تهاجم قرار گرفته اند و در بسیاری از موارد عدم

تحمل اندیشه‌ها و عقاید تا جایی پیش می‌رود که برای تشکیل پرونده علیه افراد به حفاری در ذهن‌ها و قلب‌ها می‌پردازند تا شاید علایمی از انحراف بیابند و سپس آنها را محکوم کنند. وی ابراز عقیده کرد: "مادامی که بر این ضعف تاریخی و فرهنگی (عدم تحمل اندیشه مخالف) فائق نیابیم، قادر به حل تقابل‌ها بین جریان‌های سیاسی نخواهیم بود و چنانچه فضای مناسبی برای گفت‌وگو میان نیروهای مختلف با اندیشه‌های گوناگون فراهم نیاید، این تقابل‌ها و سوءتفاهم‌ها شدت خواهد یافت و چه بسا این عارضه در نهایت به انسداد سیاسی جامعه و حتی فروپاشی سوق یابد. یزدی گفت: براساس همین آموزه‌ها باید برای اندیشه‌های گوناگون حق حیات قایل بود و با قبول آیه لا اکره فی دین دیگران را وادار به پذیرش تفسیر خاص خود از آموزه‌های دینی نکرد. یزدی در همین راستا، کارکرد اصلی رسانه‌ها را بازتاب تحولات، تغییرات و رویداد‌های جامعه‌هاز جمله فعالیت‌های سیاسی دانست و افزود: "نقش رسانه هادر بهبود فضای سیاسی، امتناع از بکارگیری فرهنگ غوغاسالاری می‌باشد. وی با اشاره به این که برخی شخصیت‌ها و یا گروه‌های سیاسی به جای نقد اندیشه‌های مخالفان به برجسب زدن و هتک حرمت و توهین به مخالفان می‌پردازند، خاطر نشان کرد: "رسانه‌های گروهی می‌توانند با امتناع از چاپ و انعکاس این نوع ادبیات سیاسی به سالم سازی فضای سیاسی کمک کنند. یزدی با تأکید بر اینکه نمی‌توان یک رای برای نظام رسانه‌های گروهی و مطبوعات صادر کرد، افزود: "برخی از نشریات رعایت این نکات را می‌کنند" وی بعضی دیگر از رسانه‌ها بخصوص روزنامه‌های وابسته به جریان راست و محافظه‌کاران، زیر پوشش برخی نهاد‌های قدرتمند را متهم کرد که خود را مقید و موظف به رعایت این نکات نمی‌کنند و در غوغاسالاری و دامن زدن به جو لتهاب و بدبینی یکه تازی می‌کنند.

روشنفکری دینی، سنت و مدرنیته

نشریه دریچه تابستان ۱۳۸۲

بنیادگرایی، بنیادپرذایی یا اصول‌گرایی در فارسی معادل واژه فوندامنتالیسم Fundamenalism در گفتمان غربی است. ورود و به کارگیری گسترده این واژه در ادبیات سیاسی، دینی و کلامی غربی، به خصوص آمریکا، از حدود سال ۱۸۷۰ در واکنش کلیسای پروتستان آمریکا به جامعه جدید و تحولات در رفتارهای فردی و اجتماعی و باورهای فکری و دینی مردم شکل گرفت و مراحل را تا به امروز طی کرده است.

در آغاز دهه دوم قرن بیستم، بنیادگرایان اصول اعتقادی خود را در پنج نکته خلاصه کردند: ۱- تورات و انجیل کلام مستقیم خدا است؛ ۲- تولد عیسی مسیح از دوشیزه باکره؛ ۳- رستاخیز (قیامت)؛ ۴- ضرورت قبول معجزات عیسی؛ و ۵- رهایی انسان از گناه نافرمانی آدم و حوا در بهشت و قبول عیسی به عنوان «ناجی».

در طی سالیان دراز اصول گرایان بر این نکات پا فشردند و با تکیه بر معنای ظاهری کلمات تورات در خلقت انسان، با دستاوردهای علمی به مخالفت برخاستند. تا آنجا که در دهه ۱۹۲۵ در ایالت تنسی، معلمی که نظریه‌های داروین در مورد انواع را در کلاس درس دبیرستان، برخلاف قانون تنسی، درس می‌داد به محاکمه کشیده شد، (معروف به محاکمه میمون (Monkey Trial))

بنیادگرایان مسیحی نیز با هر نوع نوآوری در اندیشه‌های دینی به مخالفت برخاستند و آزاداندیشان و نوگرایان را متهم کردند که با تفسیر آیات انجیل به نفع علم، به کلام خدا «خیانت» می‌کنند.

نوگرایان مسیحی می‌کوشیدند تا مقررات کلیسای مسیحی را با زندگی مدرن تطبیق دهند. آنان بر این نکته تکیه می‌کردند که مسیحیتی که در اندیشه‌های کهن محصور مانده، قدرت خود را از دست داده و نخنما شده است. بنیادگرایی مسیحی، که اندیشه‌های جدید را نادیده می‌گیرد، نباید امیدی به حیات خود داشته باشد.

در ادبیات سیاسی معاصر، به خصوص در رابطه با جهان اسلام، غربی‌ها، بنیادگرایی اسلامی را با این معانی به کار نمی‌برند. یعنی در نگاه آنها به بنیادگرایی اسلامی، مبانی دینی مطرح نیست. بلکه منظور آنها از بنیادگرایی اسلامی، گروه‌های تند و افراطی دینی می‌باشند که در مقابله با مخالفان خود، از ابزار خشونت استفاده می‌کنند. در مواردی هم نظر آنها بیشتر معطوف به گروهی از مسلمانان می‌باشد که عمدتاً سنت‌گرا هستند. اما نه سنت‌گرایان یا واپس‌گرایان و متحجرینی که سیاسی نیستند و در تقابل با قدرت در سطح ملی یا بین‌المللی نمی‌باشند.

همه مذاهب اسلامی، بدون استثناء، قرآن را وحی مستقیم خداوند به پیامبر می‌دانند، که به صورت اصلی و اولیه، بدون تغییر و تحریف به دست ما رسیده است.^۱ مسلمانان عموماً به آنچه که به نام اصول دین شناخته شده است یعنی توحید، نبوت و معاد، اعتقاد دارند. به این ترتیب فوندامنتالیست یا بنیادگرا هستند. اما همه مسلمانان اصول‌گرا، واپس‌گرا، متعصب و متحجر و خشونت‌گرا، به معنا و مفهوم غربی آن نمی‌باشند. مسلمانان را می‌توان در عصر حاضر، به دو دسته عمده تقسیم کرد: سنت‌گرایان و نوگرایان دینی.

در ادبیات سیاسی - فکری غرب، بنیادگرایان همان سنت‌گرایان هستند که در برابر آزاداندیشان و نوگرایان دینی قرار گرفته‌اند. اما بنیادگرایان مسلمان به دو گروه اصلی سنت‌گرایان و نوگرایان تقسیم می‌شوند. هر بنیادگرایی، لزوماً سنت‌گرا نیست. از جهت روش‌های عملی و در فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی، گروه‌های افراطی هم در میان سنت‌گرایان و هم در میان نوگرایان وجود دارند، اگر چه افراطی‌ها، عموماً به سنت‌گرایان تعلق دارند. در مورد تعارض میان بنیادگرایی و مدرنیته، مواضع سنت‌گرایان و نوگرایان دینی یکسان نیست و برای فهم روندهای موجود و علل مخالفت برخی از مسلمانان مدرنیته باید به این تقسیم‌بندی توجه کرد.

در تعارض میان سنت و مدرنیته در جهان اسلام، هم باید به معانی سنت پرداخت و هم تعریف جامع و مانعی از مدرنیته داشت.

منظور از سنت چیست و سنت‌گرا کیست؟

سنت به معنای راه و روش، سرشت و نهاد با دو مفهوم در قرآن کریم به کار برده شده است. یک مفهوم آن، که به معنای سنت‌های رایج اجتماعی یا دینی در میان مردم است، در قالب واژه سنت‌الاولین، در آیات متعدد قرآن، با بار معنایی مذموم، منفی و ضدتحول، به کار رفته است. نیرویی است در برابر عقلانیت و تفکر و بهانه‌ای برای رد هر نوع فکر جدید تغییردهنده الگوهای رفتاری جامعه. مردم با پیروی از الگوهای رفتاری که از پدران خود به ارث برده‌اند، راحت‌تر هستند، زیرا به آنها خو گرفته‌اند و با پیروی از آنها احساس آرامش و امنیت می‌کنند. چنین مردمی در برابر افکار جدید (دعوت پیامبر) با تمسک به سنت‌های آباء و اجدادی خود، مقاومت می‌نمایند و هیچ دلیل عقلانی برای رد افکار و اندیشه‌های جدید ارایه نمی‌دهند جز تمسک به سنن رایج جامعه.^۱

اما قرآن از یک سنت دیگر هم سخن می‌گوید: سنت‌الله، که ثابت است و تغییر و تحول پیدا نمی‌کند: «و لن تجد لسنة الله تبديلاً» و یا «و لن تجد لسنة الله تحويلاً» (در آیات متعدد سوره‌های فتح، فاطر، احزاب و ...)

برخلاف نوع اول سنت، که عموماً و اکثراً به صورت جمع، سنن، در قرآن آمده است، در مورد سنت خدا، این واژه همه جا به صورت مفرد آمده است: یعنی یک راه و روش، که ثابت و لایتغیر است. مفسرین قرآن عموماً این سنت را به معنای مقررات و قوانین حاکم بر جهان تعریف کرده‌اند. در واقع در جهان بینی توحیدی، جهان منظم و قانونمند است و این نظم و قوانین حاکم بر جهان، ثابت و لایتغیر می‌باشند. این یک حکم عام و جهانشمول است؛ یعنی کل کائنات و هستی. در این جهان بینی، انسان نیز بخشی یا جزئی است از جهان هستی و طبیعت، و برای رفتارهای طبیعی انسان نیز، قانونمندی‌هایی وجود دارد که یا باید خود انسان آنها را کشف کند و یا به آنچه که خداوند، به عنوان خالق انسان و آگاه از طبیعت وی به عنوان قوانین طبیعی حاکم بر رفتارهای انسانی یاد می‌کند، گردن بندد.^۱

رابطه این دو نوع سنت با مدرنیته چیست؟ به این سؤال خواهیم پرداخت.

اما قبل از آن، برای پرهیز از هر گونه ابهام و سوء تعبیر و برای شفاف شدن بحث لازم است به یک سنت دیگر هم در فرهنگ و معارف اسلامی پرداخته شود و آن سنتی است که بعد از قرآن کریم بخشی یا جزئی از ماخذ و مبانی دینی محسوب می‌شود و آن گفتار، کردار و تقریر پیامبر گرامی (سنت، و سیره رسول‌الله)، و برای شیعیان علاوه بر آن، ائمه اطهار، می‌باشد.

در بحث سنت و مدرنیته، یک نوع دیگر سنت هم مورد نظر است و آن سنت‌های دینی رایج در میان مسلمانان امروزی می‌باشد. این نوع سنت‌ها لزوماً، در تمام موارد، به طور مستقیم از نص، یعنی قرآن کریم و یا سنت رسول خدا(ص)، اخذ نشده‌اند. بلکه فرآورده‌های همکنشی میان ارزش‌ها و آموزه‌های اصلی دین(به ویژه قرآن) با فرهنگ‌ها، آداب و رسوم هر جامعه می‌باشند و در فرآیند تغییر و تحول در جامعه، در معرض تغییر و تحول قرار می‌گیرند.

منظور از نوگرایی دینی روشنفکری چیست؟

نوگرایی دینی، پدیده‌ای است به قدمت دین. نوگرایی دینی، پدیده عصر جدید نیست، بلکه پدیده‌ای مستمر و دائمی است. انسان و جامعه انسانی در تغییر و تحول دائم است. به این معنا که جامعه‌های انسانی در تقابل و تبادل مستمر فرهنگی و تجارتي با یکدیگر می‌باشند. این مبادلات و مراودات

موجب اثرگذاری‌های متقابل و تغییر در الگوهای فرهنگی و هنجارهای رفتاری جایگزینی الگوها و هنجارهای جدید و از بین رفتن الگوها و هنجارهای قدیم می‌شوند. در حالی که سنت‌گرایان در برابر این تغییرات مقاومت می‌کنند. نوگرایان ضرورت اجتناب‌ناپذیر تغییرات را درک کرده و می‌کوشند تا با تفکیک قالب از محتوی، عناصر اصلی آموزه‌های دینی یا ارزش‌های ملی، را حفظ کرده و برای آنها قالب‌های جدیدی، متناسب با شرایط جدید پیدا نمایند. پیدایش «روشنفکری دینی» ستون اصلی نوگرایی دینی از همین ضرورت‌ها سرچشمه گرفته است. اما جنبش روشنفکری دینی را، که عنوان جدید و تازه‌ای است، نباید با نوگرایی دینی یکی و معادل هم دانست. روشنفکری دینی، دغدغه‌هایی فراتر از نوسازی اندیشه دینی دارد. بحث روشنفکری دینی، صرفاً محدود به ایران و یا جهان اسلام نمی‌باشد. در میان معتقدین به سایر ادیان نیز، جریانی با نام روشنفکری دینی وجود دارد. اما ویژگی جریان روشنفکری دینی در ایران و سایر کشورهای اسلامی، با روشنفکری دینی در سایر ادیان، بخصوص در یهودیت و مسیحیت متفاوت است.

ادوارد شیلز، یکی از پژوهشگران غربی، درباره جریان روشنفکر دینی می‌نویسد: «روشنفکران، علی‌القاعده کسانی هستند که آثار فکری پدید می‌آورند یا سخت به مطالعه آثار فکری می‌پردازند». و روشنفکر دینی، آثار فکری دینی به وجود می‌آورد و آثار فکری دینی: «آن آثاری است که به بحث از قوای متعالی و تجلیات لفظی و جسمانی و الهامی آنها اختصاص دارد. این آثار به بحث از روابط قوای متعالی با متونی اختصاص دارد که مقدس شمرده می‌شوند. و از نفوذ قوای متعالی در تکوین و اداره عالم، در زندگانی و تقدیر بشری و در هنجارهایی بحث می‌کنند که عمل انسان‌ها را هدایت می‌کند». ادوارد شیلز، در ادامه می‌نویسد:

«فعالیت‌های دینی، همفکری و هم عملی (یعنی اعمال دینی) هدفشان پدید آوردن یا حفظ کردن حالتی از اعتقاد است که شامل رابطه‌ای با قوای متعالی است. «فعالیت‌های فکری دینی» با تجسم بخشیدن به این حال خاص یا اعتقاد، رسیدن به شناخت و انتقال دادن آن یا فهمیدن قوای متعالی و تجلیات آنها را مقصود دارند.

رسیدن به «حال دینی» شامل اعتقاداتی از قبیل انجام دادن شعایر فریضه دانسته شده، سردادن سروده‌های مقدس، ذکر گویی و خوردن و پوشیدن و حمل کردن اشیای متبرکه است»^۱

اما روشنفکر دینی در میان مسلمان نقش و رسالت به کلی متفاوتی دارد. روشنفکر دینی، نواندیشی است که رسالت‌های یک روشنفکر را دارد و در برابر وضع موجود جامعه و ضرورت تغییر جامعه احساس وظیفه و مسئولیت می‌نماید. در حالی که برخی از نواندیشان، چنین احساسی ندارند و صرفاً در قلمرو نظری گام برمی‌دارند.

اختلاف میان سنت‌گرایان و نوگرایان دینی تنها در رابطه با الگوهای ذهنی و هنجارهای رفتاری جدید فردی و اجتماعی نیست بلکه در فهم مقولات دینی نیز ریشه دارد.

سنت‌گرایان به فهم سنتی از مقولات دینی و پدیده‌های علمی، طبیعی و اجتماعی یاد شده در قرآن کریم جزمیت می‌دهند. سنت‌گرایان، قداست نص (قرآن و سنت رسول خدا) را اگرچه قبول دارند، اما نص تاریخی، یعنی فهم مسلمانان از نص اصلی را هم لایتغیر و مقدس می‌شمارند و حاضر به قبول ضرورت تغییر در آنها نیستند و در برابر آن می‌ایستند و مقاومت می‌کنند. در حالی اولاً که فهم

انسان‌ها از مقولات قرآنی با تجربه شخصی و با پیشرفت علم و دانش تغییر پیدا می‌کند و ثانیاً برای فهم تاریخی مسلمانان از دین نمی‌توان ارزشی معادل با قرآن قایل شد. نوگرایان دینی، فهم خود را از قرآن کریم به فهم سنتی محدود و مقید نمی‌سازند و این حق را برای مسلمانان قایل هستند که بر اساس دانش جدید فهم از دین را بازسازی کنند.

رویارویی جهان اسلام با مدرنیته

اکنون رویارویی جهان اسلام با مدرنیته را مورد بررسی قرار می‌دهیم. ابتدا به این مسئله بپردازم که تعارض مدرنیته با چه نوعی از «سنت»، در اسلام و یا در میان مسلمانان است. در این بررسی ما با مشکل تعریف مدرنیته نیز روبرو هستیم.

چگونه می‌توان به ریشه‌های تعارض جهان اسلام با مدرنیته (تجدد) پرداخت در حالی که تعریف جامع و مانعی از «مدرنیته» وجود ندارد. با وجود این می‌توان مقولاتی را که در جامعه جدید (غربی) به عنوان مبانی تجدید مطرح می‌باشد، برگزید و دیدگاه‌های متفاوت سنت‌گرایان و نوگرایان دینی را با این مقولات مورد بحث قرار داد.

از محور عقلانیت شروع می‌کنیم.

آلن تورن^۱، از نظریه پردازان جدید مدرنیته، در این باب می‌نویسد: «عقلانی شدن جزء جدایی‌ناپذیر تجدید، ساختار ذاتی و ضروری نوسازی می‌باشد». و: «سیاست‌های اجتماعی نوسازی نباید هدفی جز پاک‌سازی جاده عقل را تعقیب کند»، یا این‌که: «نوسازی فرآورده عقل است» و «غرب تجدید را هم چون یک انقلاب اندیشیده و آن زیسته است. در این انقلاب عقل هیچ میزانی را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه تمامی عقاید و اشکال مختلف سازمان‌های سیاسی - اجتماعی را که بر نوعی استدلال و اثبات از نوع علمی مبتنی نباشد، دور می‌ریزد.»

به این ترتیب یک پایه اصلی و اساسی مدرنیته عقل‌گرایی است. آلن تورن اگر چه ابتدا بر این نکته تأکید دارد که: «در این انقلاب عقل هیچ میزانی را به رسمیت نمی‌شناسد.» اما در جمله بعدی، «استدلال و اثبات علمی» را یک میزان عقلانی برای پذیرش اشکال مختلف سازمان‌های سیاسی و اجتماعی عنوان کرده است. به این ترتیب «علم‌گرایی» یکی دیگر از پایه‌ها و مقولات اصلی مدرنیته به حساب می‌آید. نکته دیگری که در باب عقلانیت مدرن مطرح گردیده است، آزادسازی عقلانیت از انحصار گروه خاصی از «نخبگان» و سرایت آن به همه آدمیان است.

آلن بلوم^۱ در این مورد می‌نویسد:

«نقطه افتراق فلسفه روشنفکری از همتای پیشین خود، (احتمالاً منظور وی فلاسفه قدیم یونان و تابعین آنها می‌باشد) سرایت دادن چیزی به تمامی آدمیان بود که پیشتر ملك طلق تعداد اندکی به شمار می‌رفت، یعنی هدایت حیات با عمل به فتاوی عقل».

پس در اینجا دو محور یا دو مقوله از مدرنیته، یعنی عقل‌گرایی و علم‌گرایی مورد بحث می‌باشد.

نوگرایی دینی بر این باور است که بر اساس آنچه از قرآن کریم برمی‌آید، تعارضی میان این دو مقوله با آموزه‌های بنیادی و اصیل اسلامی وجود ندارد.

پایه علم‌گرایی بر این پیش فرض قرار دارد، که جهان هستی قانونمند است. و قوانینی که بر جهان حاکم است ثابت، لایتغیر و جهانشمول می‌باشند. علم خالق و آفریننده این قوانین نیست. بلکه کاشف آنها است. اگر قرار بود این قوانین ثابت، لایتغیر و یا جهانشمول نباشند، تلاش برای کشف آنها بی‌معنا و فاقد ارزش می‌بود. آیا این پارادایم با آموزه‌های قرآنی تطابق دارد یا خیر؟ از دید بسیاری از متفکرین اسلامی معنا و مفهوم «سنت الهی» که تحول و تبدیل نمی‌یابد، همان قوانین حاکم بر جهان هستی است.

مهندس مهدی بازرگان، به عنوان نمونه، در «ذره بی‌انتهای»^۱ آورده است که: «این امر خدا که بر تمام موجودات وحی گردید، ممکن است همان خواص ذاتی ثابت ذرات و میل ترکیبی یا قوانین عمومی طبیعت از قبیل جاذبه، انرژی سینتیک، تئوری کوآنتا و غیره باشد ... همان طور که در مواد میل ترکیبی و خواصی وجود دارد که به آنها چنین حالات و صفاتی را داده است، در موجودات زنده نیز غریزه وجود دارد که ضامن بقاء و ناظم اعمال آنها باشد. غریزه را قرآن ناشی از وحی می‌داند.»^۱

بنابراین به نظر نمی‌رسد که تعارضی میان علم‌گرایی، نوگرایی (تجدد) آموزه‌های بنیادین اسلامی وجود داشته باشد.

در مورد، تعارضی که میان عنصر عقل‌گرایی مدرنیته با دین در ادبیات غربی مطرح می‌باشد به طور عمده در مورد عقل‌گریزی در کلام مسیحیت است. تعمیم چنین تعارضی به قلمرو جهان‌بینی اسلامی، بی‌مورد و بی‌پایه است.

در باور غالب مسیحیت، به عنوان مثال، لذت بخصوص لذت جنسی، علی‌الاطلاق شیطانی و زشت و مکروه است. رابطه جنسی میان زن و مرد فقط منحصرًا باید برای تولید نسل باشد. به همین دلیل پیش‌گیری از تولیدمثل از نظر کلیسای مسیحی، بخصوص کاتولیک حرام است.

آلن تورن می‌نویسد: «روح عصر روشنگری، روح نخبه‌ای بود آموخته نجیب‌زادگان، بورژواها و روشنفکرانی که خصوصًا در کشورهای کاتولیک، در این لذت‌ها طعم آزادی و استهزای کلیسا را می‌چشیدند.» و این که:

«هدف اصلی اخلاق و زیبایی‌شناسی روشنگری زدودن نقش از انسان نیست، بلکه زدودن تمامی نقش‌ها و خودداری از هر تمسک است به قانون الهی و وجود جان (روح) دینی، وجود خداوند در تک‌تک انسان‌ها، آن سان که آموزه مسیحیت است. در این سخن آلن تورن، باید به قید «آن سان که آموزه مسیحیت است» توجه نمود.

اما نگرش قرآن به انسان و لذت‌های این جهانی، بخصوص لذت جنسی، با دیدگاه کلیسای مسیحی به کلی متفاوت است.

قرآن کریم «جعل مودت» میان زن و مرد را از آیات و نشانه‌های خود می‌داند (سوره روم آیات ۲۱ و ۲۲) عشق به جنس مخالف را «زینت حیات دنیا می‌خواند». انسان‌ها را به بهره‌گیری معقول از مواهب این جهان فرا می‌خواند و می‌فرماید: «و لا تنس نصیبك من الدنيا». این نگرش در واقع همان

پیوند میان «عقل و لذت» در مدرنیته و «جمع میان پرهیزگاری و کامجویی معقول جنسی» است که آلن تورن مطرح می‌سازد.

در جهان‌بینی توحیدی، عقل انسان واقعیتی ماقبل‌باور دینی است. یعنی قبل از آن که انسان وحی را بپذیرد، انسان است و به عنوان انسان واجد قوه تفکر و تعقل است. وحی را باید با عقل خود بپذیرد. در کلام مسیحیت، با عقل نمی‌توان به باور و ایمان رسید. عیسی باید به دل راه پیدا کند؛ عقل را در این فرایند نقشی نیست. اما در قرآن، پایه اصلی استدلال برای قبول وحی مراجعه به عقل است.

واژه‌های عقل، فکر، تفقه و مشتقات آنها بیش از ۸۶ بار در قرآن کریم آمده است. مبنا و پایه پذیرش دین در اسلام تعقل و تفکر است.^۱

آلن بلوم نکته جالبی را در مورد تجدد و عقل‌گرایی آورده است و آن «سرایت دادن چیزی (یعنی عقلانیت) به «تمامی آدمیان» که «بیشتر ملك طلق تعداد اندکی به شمار می‌رفت». در قرآن کریم دعوت به تفکر در جهان هستی، یافتن چگونگی عمل پدیده‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی خطاب به تمام آدمیان است نه «نخبگان جامعه». دعوت اصلی و عمده قرآن از بنی‌آدم پذیرفتن، «هدایت حیات با عمل به فتاوی عقل» می‌باشد.

نکته‌ای که باید در فهم مناسبات مدرنیته با مبانی اسلامی در نظر داشت این است که فتاوی عقل غربی در ابتدای قرن بیستم پیرامون مسائل معنوی و دین با آنچه در پایان قرن مطرح گردید، به کلی متفاوت است. دین‌گریزی و عرفان‌جویی یا دین‌ستیزی عقلانی تجدد غربی ابتدای قرن بیستم جای خود را به دین‌گرایی در پایان قرن سپرده است. دین‌ستیزی مدرنیته در نیمه اول قرن بیستم واکنش بی‌چون و چرای غرب به مبانی عقل‌گریز کلام مسیحیت بوده است. اما بازگشت عقلانیت غربی در دهه‌های پایانی قرن بیستم به دین‌گرایی به مفهوم عام آن، و نه یک دین خاص - مسیحیت، خود محصول قبول «عمل به فتاوی عقل» می‌باشد.

آیا علم‌گرایی و عقل‌گرایی مدرنیته در تعارض با مقولاتی چون خدا و روح در جهان‌بینی توحیدی است؟

آلن تورن، از نظریه‌پردازان فرانسوی مدرنیته در رابطه با روح و خدا معتقد است: «ایدئولوژی غربی تجدد، که می‌توان آن را نوگرایی (مدرنیسم) نامید، تصور فاعل‌گزینه‌گر (سوژه) و تصور خداوند را که به آن وابسته بود، برانداخت. همان‌گونه تأملات در روح را با تشریح جسد و مطالعه در اتصالات مغز جایگزین کرد.»^۱

اما این تنها یک نظر است، که لزوماً مورد تأیید تمام متفکرین، بخصوص متخصصین صاحب نظر نیست. به عنوان نمونه، ویکتور فرانکل، روان‌کاو معروف و برجسته اطریشی که نظریه او در مورد «انسان جستجوگر معنا»، به عنوان «مکتب سوم روان‌کاو وین» شناخته شده است. مکتب اول، از آن فروید است که نظریه «انسان در جستجوی لذت» را ارائه نمود. آدلر مکتب دوم وین «انسان در جستجوی قدرت» و بالاخره ویکتور فرانکل «انسان در جستجوی معنا» را مطرح ساختند.^۱ انسان نه فقط در جستجوی یافتن معنا برای بودن خود می‌باشد، بلکه در جستجوی یافتن معنا برای بودن کل هستی و خلقت است.

ویکتور فرانکل معنا و مفهوم «ناخودآگاه شخصی فروید و جمعی یونگ را به ناخودآگاه جمعی وجودی یا آگریستانشیا - ارتقا داد. فرانکل «خدا» را در این ناخودآگاه جمعی وجودی انسان‌ها می‌بیند که آن را به «خدا در ناخودآگاه» «The Unconscious God» تعبیر نموده است.^۱

سرجان اکلز (Sir John Eccles) از بزرگان فیزیولوژیست مغز، که به خاطر مطالعات علمی گسترده‌ای که درباره سیناپس‌ها یا اتصالات سلول‌های مغزی - عصبی انجام داد، در ۱۹۶۳ جایزه نوبل به او تعلق گرفت. او بعد از سال‌ها گوش فرا دادن به صدای رمز مورش مانند دستگاه عصبی بالاخره قانع شد که جایگاه آگاهی در آنجا (مغز) نیست... او به «روح» و «روان»، به عنوان یک روح غیرمادی و ابدی، که به مغز کامپیوتر مانند، حیات و حرکت و عمل می‌دهد، معتقد گردید.^۱

مشکل مدرنیته در غرب با خدا، نه با خدا، بلکه با آن درک و مفهومی از خداست که مسیحیت غربی آن را ارائه می‌دهد. مفهوم خدا در آیین مسیحیت و یهودیت، ساخته ذهن خود انسان است. خدای ساخته ذهن انسان لاجرم غیرواقعی و غیرقابل قبول است. تورات و انجیل‌های کنونی وحی مستقیم خداوند به موسی (ع) و عیسی (ع) نیست. هیچ یک از انجیل‌ها در زمان عیسی مسیح نوشته نشده‌اند، آموزش‌های اولیه این پیامبران از بین رفته است و آنچه مانده است. تنها بخش‌هایی از آن آموزش‌ها است. منابع مورد وثوق مسیحیان و یهودیان این مشکل را تصدیق دارند و به آن پرداخته‌اند. این در حالی است که قرآن، وحی مستقیم خداوند به حضرت محمد(ص) است، که به دستور آن حضرت، توسط اصحاب نوشته می‌شده است و مورد بازنگری پیامبر برای اطمینان از صحت و دقت آن چه گفته شده، قرار گرفته است. و در طی ۱۴۰۰ سال به تصدیق اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان تغییر و تحریفی در متن صورت نگرفته است. حتی اسلام‌شناسان برجسته غربی نظیر مونتگمری وات، پذیرفته‌اند که این قرآن به همان صورت زمان پیامبر حفظ شده است. اگر سؤال، ایراد یا احتجاجی دارند، نه درباره اصالت متن، بلکه درباره «وحی منزل» بودن قرآن است.

قبول و ایمان به این که این «متن» وحی الهی است، براساس خود متن با دعوت انسان به تفکر و تعقل و تدبیر، می‌باشد نه قبول و ایمان کورکورانه.

به این ترتیب در قرآن، مفهوم خدا ساخته ذهن انسان نیست، بلکه این خداوند است که خود را به گونه‌ای که برای مغز و ذهن محدود انسان قابل فهم بوده و مشکل‌آفرین نباشد تعریف و معرفی می‌کند.

اگر نظر فرانکل در مورد وجود خدا در ناخودآگاه وجودی انسان را بپذیریم، در واقع کار اصلی پیامبران الهی نه اثبات وجود خداوند برای بشر، بلکه تعریف و معرفی درست آن خداوندی است که در وجود هر انسانی هست و انسان وجود آن را در ناخودآگاه خود «حس» می‌کند، اما نمی‌تواند تعریف کند. همین که انسان‌ها به دنبال «خلق خدا یا خدایان» بوده و هستند و گاه بت یا هر چیز دیگری می‌سازند و می‌پرستند، نشانه آن است که یک انگیزه یا فشار درونی در انسان برای «یافتن خدا» وجود دارد اما نمی‌تواند پاسخ درستی به این سوال اساسی و درونی خود بدهد.

آلن تورن نظرات جدید درباره قوانین طبیعی محدود کننده انسان را بیان و اضافه می‌کند: «فرد مقهور هیچ چیز نیست جز قانون طبیعی». اما این نمی‌گوید قانون طبیعی چیست؟ آیا قانون طبیعی تغییر و تحول پیدا می‌کند یا این که برای انسان، به علت انسان بودنش، چه انسان قدیمی و ابتدایی و

چه انسان جدید و مدرن، همه جا و همیشه یکسان و ثابت است؟ همان طور که اشاره شد، اساس علم بر پایه این پیش فرض است که اولاً قانون طبیعی وجود دارد و ثانیاً غیر قابل تحول و تغییر است. نقش علم کشف این قوانین طبیعی، نه تنها در قلمرو طبیعت پیرامونی انسان، بلکه در قلمرو فرد و جامعه نیز می‌باشد. در قلمرو روانشناسی و روان پزشکی پیش فرض اصلی این است که برای رفتارهای انسان نیز قوانین طبیعی وجود دارند که می‌توان و باید آنها را کشف کرد. الکسیس کارل یک بیولوژیست معروف است که به خاطر پژوهش‌های فراوان و بنیادین‌اش در مورد مسئله «پیری» و زنده نگهداشتن قلب یک جوجه برای مدت بیست سال در محیط آزمایشگاهی و بیرون از بدن جوجه، جایزه نوبل در زیست‌شناسی را به خود اختصاص داد.

وی دو کتاب معروف دارد: اولی انسان موجود ناشناخته و دومی راه و رسم زندگی. که هر دو کتاب به فارسی برگردان شده است.

در کتاب راه و رسم زندگی، کارل از ضرورت قبول وجود «قوانین طبیعی» برای «رفتارهای فردی و اجتماعی» انسان و کشف آنها بحث می‌کند. او می‌گوید انسان، به صرف انسان بودنش، ویژگی‌های وجودی و فطری دارد، که صرف‌نظر از رنگ، نژاد، قوم و قبیله و در تمام ادوار تاریخ، در انسان باقی می‌ماند. به طوری که اگر برخی یا تمامی این ویژگی‌ها را از دست بدهد، «انسان» بودن خود را از دست داده‌اند.

اگر چنین درکی از انسان را بپذیریم، آنگاه می‌بایستی بپذیریم که براساس این ویژگی‌های انسان، می‌توان الگوهای رفتاری طبیعی ثابت و لایتغیری برای انسان تصور نمود.

به عنوان مثال، انسان، به عنوان انسان، واجد حس زیبایی است. هیچ انسانی نیست که از «زیبایی» لذت نبرد، عاشق «زیبایی» نباشد. آنچه در انسان‌ها متنوع است چگونگی تعریف این «زیبایی» است نه اصل این «احساس طبیعی انسانی». زنان افریقا همان اندازه به زیبایی خود اهمیت می‌دهند که زنان آسیایی یا آمریکایی، و مردان نیز صرف‌نظر از نژاد و رنگ به «زیبایی» زنان توجه و علاقه دارند. آنچه متفاوت است. بروز بیرونی یا مصداق این زیبایی است. برای زنان و مردان افریقایی، در دورانی، داشتن گردن‌های دراز، یا لب‌های کلفت در زنان مصداق یا نماد «زیبایی» بود. اما امروز این معیار تغییر پیدا کرده است. در ایران، زمانی ابروان کلفت و پر مو و پیوسته در زنان علامت زیبایی و تشخیص بود. اما امروز دیگر چنین نیست. این تغییر در مصداق نماد زیبایی اصل احساس زیبایی در انسان‌ها را به عنوان یک ویژگی وجودی تغییر نداده است.

«احساس زیبایی» در انسان، موجب پیدایش شاخه‌ای از «انسان‌شناسی» به نام استیتیک Aesthetic شده است. مثال دیگر، وجود «عشق» در انسان است.

انسان، تا زمانی که انسان باقی مانده باشد تجربه «دوست داشتن» هم دوست بدارد و هم دوستش بدارند را لذت بخش می‌یابد.

روانشناسان بر این باورند که انسانی که نتواند «عشق» و «محبت» ورزیدن را بفهمد یا نتواند عشق و محبت خود را، به مادر، پدر یا همسر و معشوق خود ابراز بدارد، دچار روان‌پریشی، اگر چه با درجات متفاوت، می‌باشد. اما این که به چه چیزی عشق بورزیم یا عشق ورزیدن به چه چیزی به انسان آرامش می‌دهد، نسبت به انسان‌ها متفاوت است.

عشق به زن، به مال، به میهن، به فرزندان، به انسانیت یا به خدا، همه از تجلیات وجود «ویژگی عشق ورزیدن» در فطرت و ذات هر انسانی است.

همین مثال را در مورد «ترس» در وجود انسان‌ها می‌توان در نظر گرفت.

بنابراین هنگامی که از «قانون طبیعی» صحبت می‌شود، لاجرم باید «فطرت انسان» یا «ویژگی‌های وجودی یا اگزیستانشیال» انسان را قبول کرد و سپس به چگونگی کشف این «قانون» یا «قوانین» طبیعی پرداخت.

مدرنیته و فطرت انسان

در ایدئولوژی مدرنیته غربی نیز از چیزی به نام فطرت انسان بحث می‌شود. برخی از متجددین معتقد به «خوبی فطری انسان» هستند و برخی به این طبیعت انسان بدبین می‌باشند. بحث فطرت خوب یا شر انسان در مدرنیته، معطوف به نگاه کلام مسیحی به انسان است. در کلام مسیحی، انسان ذاتاً و فطرتاً گناهکار به دنیا می‌آید. هنگامی که آدم، به تحریک و اغوای حوا، میوه ممنوعه را خورد، مرتکب «گناه اولیه» شد. اما این گناه فقط گناه آدم و حوا نبوده است. بلکه همه انسان‌ها با این گناه به دنیا می‌آیند. یعنی وراثت گناه. توبه آدم، بعد از درک گناه ارتكابی مورد قبول خداوند قرار نگرفت. هر قدر انسان‌ها کوشیدند تا با گذشت و فداکاری، عبادت و توبه آن گناه را جبران کنند، نشد، خداوند نپذیرفت. سپس خداوند، عیسی مسیح، تنها فرزند خود را به زمین فرستاد، تا به دست آدمیان به صلیب کشیده شود تا فدیة گناه انسان باشد. خون عیسی فدیة گناه نابخشودنی انسان است. از اینجا «ناجی» و «نجات» در کلام مسیحیت معنا پیدا می‌کند. با پذیرفتن عیسی و ورودش به دل، انسان از گناه اولیه نجات می‌یابد: او را بپذیر تا نجات بیابی. غسل تعمید نوزاد در واقع نمادی است از پذیرفتن ارثی بودن گناه نوزاد و پاک شدن آن، با غسل تعمید در مراسم مذهبی.

ریشه آنتی سمی‌تیزم در غرب، از همین نگاه نادرست به وراثت گناه سرچشمه می‌گیرد. از آنجا که یهودیان در زمان ظهور عیسی او را به عنوان مسیحا یا مشیحا - صاحب جلال و جبروت، شناختند و در دادگاه رومیان علیه او شهادت دادند، موجب محکومیت و مرگ او (از نظر مسیحیان) شدند. بنابراین نه فقط آن یهودیان به این دلیل، گناهکار و مستحق لعن و نفرین هستند بلکه تمام یهودیان از طریق تورات حاملین آن گناه می‌باشند. به همین مناسبت در ادعیه رایج کلیساها، قرن‌ها یهودیان (و در کنار آنها مسلمانان - ترک‌ها -) لعنت می‌شدند.

بحث فطرت انسان در مدرنیته، واکنش به یک چنین کلام مسیحیت است. در اسلام اولاً آدم اگر چه عصیان کرد و میوه ممنوعه را خورد اما به محض اینکه زشتی نافرمانی‌اش را درک نمود، توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت. ثانیاً - انسان‌ها معصوم و بی‌گناه و پاک به دنیا می‌آیند. فرزندان وارث گناهان پدر و مادر خود نیستند.

در مدرنیته، یک همگنی میان فطرت انسان و طبیعت وجود دارد. انسان بخشی است از طبیعت و برای بقای خود باید خود را با طبیعت و قوانین طبیعی وفق دهد.

اما مهم این است که به تعبیر آلن‌تورن، برای این که انسان حیات خود را با طبیعت تطبیق دهد تا نابود نشود کفایت که به عقل مراجعه کند. تورن ضمن رد تحمیل «اقتدار معنوی یک حقیقت

وحياني»، تبعیت از نظم طبيعي اشياء را ضروري مي‌داند. او به اين نکته قابل توجه و ظريف تأکيد دارد که: «تبعیت از نظم طبيعي اشياء، علاوه بر عقلاني بودن، موجد لذت و منطبق با ذوق است». ژان ارار، رؤيای بزرگ قرن را رؤيای بشريتي مي‌داند که «با خود و با دنيا آشتي کرده است و با اراده و اختيار به نظم جهاني سر تسليم فرود مي‌آورد.»

اين چنين تعريفی از مدرنيته کمترین تعارضي با جهان‌بینی قرآن ندارد. واژه اسلام از سلم و سلم به معنای «تسليم شد و آرامش پيدا کرد» مشتق شده است. صلح و آرامش چند بعد دارد: صلح با خويشتن خويش؛ صلح با هموعان؛ صلح با طبيعت پيراموني، و بالاخره صلح با خالق. اما به چه چیزی بايد تسليم بود و شد؟ پاسخ اوليه و ابتدایي تسليم شدن به اراده الهي است. اما اين يك تسليم نظري نيست، بلکه عملي است. يعني قبول اين‌که اراده خداوند در نظم جهاني و قواعد حاکم بر جهان، از جمله انسان تجلي پيدا کرده است. بنا بر اين تسليم شدن به خدا يعني تسليم شدن به نظم جهاني، يعني به قوانين طبيعي. روش قرآن در توجه دادن و اقناع انسان به تسليم شدن در برابر قوانين طبيعي در تمام موارد دعوت به تفکر و تعقل در جهان و هستي است. به اين ترتيب که ابتدا از نظم طبيعت پيراموني، از باد و باران، از گردش ماه و خورشيد، از پي در پي بودن شب و روز، از زندگي حيوانات و حشرات، ... از تمام موجودات، پديده‌ها و هستي براي انسان سخن مي‌رود و سپس در تمام موارد به انسان مي‌رسد و اين که انسان هم جزيي از اين عالم هستي است و همان طور که براي کل جهان هستي نظمي و قواعدي وجود دارد، انسان هم به حال خود رها نشده است و براي رفتارها و اعمال فردي و جمعي او قواعد و قوانين طبيعي وجود دارد و انسان براي رستگاري، راهي جز آشتي کردن با دنيا و سر تسليم فرود آوردن به اين نظم وجودي جهان و عمل بر طبق قانون طبيعي، از سر اختيار و اراده ندارد. تمام کائنات چه بخواهند و چه نخواهند به اين نظم تسليم هستند. اما اين انسان است که چون اراده و اختيار دارد، بايد با انتخاب خودش و آزادانه اين نظم و قوانين آن را بپذيرد.

«عمل به فتاوي عقل» تجدد را به قبول حقوق طبيعي انسان و واژگوني نظريه سنتي قدرت سياسي کشانيد. نظريه سنتي قدرت سياسي بر اين پايه بود که قدرت از بالا به پايين سرازير مي‌شود (Power descending from top to the bottom). کليساي مسيحي مدعي بود که قدرت از آن خدا است و خداوند آن را به فرزندش عيسي مسيح و او به پاپ تفويض نموده است و هيچ قدرتي بدون تاييد کليسا مشروعيت ندارد. کليساي مسيحي، قرن‌ها با همين نظريه بر اروپا حکومت مي‌کرد و تاج و تخت مي‌بخشيد يا مصادره مي‌نمود. چنين تفکري تنها منحصر به کليساي مسيحيت در غرب نبود. در بسياري از کشورهاي جهان، از جمله پادشاهان ايران باستان، فراعنه در مصر يا ادعای الوهيت مي‌کردند يا خود را برگزيده خداوند مي‌دانستند. در ايران باستان، پادشاه فره ايزدي داشت و موبد موبدان از جانب خداوند اين فره ايزدي را شناسايي مي‌کرد و بر سر پادشاه تاج مي‌نهاد.

پيامد شناخت حقوق طبيعي انسان و قبول اين که انسان آزاد و مختار است و حق دارد بر سر نوشت خود حاکم گردد. بايد، منشاء قدرت سياسي و حکومت را، نه از بالا به پايين، بلکه از پايين به بالا، از مردم، تمام مردم، دانست (Power ascending from bottom to the top).

بر اين اساس نوگرایی با استبداد در هر شکل و نوع آن، حتي استبداد صلحا نیز در افتاد و خواستار تخریب آن و استقرار جمهوري تام، شامل و عام‌گرا گرديد. در جمهوري جديد، براساس حقوق طبيعي

انسان‌ها، مفهوم شهروندی جای «رعیت» را گرفت و مفاهیمی چون آزادی، برابری و برادری به رسمیت شناخته شد.

آیا چنین نگرشی به قدرت سیاسی از منظر مدرنیته در تعارض با مبانی قرآنی است؟ آیا در جهان بینی توحیدی انسان آزاد و مختار خلق نشده است؟ آیا این انسان نیست که باید سرنوشت خود را رقم بزند؟ کمتر متفکر نوگرای دینی است که این تلقی از انسان و مفهوم قدرت سیاسی، حق حاکمیت مردم، برابری و آزادی شهروندان را در تعارض با آموزه‌های قرآنی بدانند.

موضع سنت‌گرایان دینی و بعضاً واپس‌گرایان، البته متفاوت می‌باشد و درک آنها از ساختار قدرت سیاسی همان سنن رایج در جامعه اسلامی، در طی قرون گذشته است. در ذهنیت بسیاری از مسلمانان، تنها شکل قابل قبول «حکومت اسلامی» تجربه تاریخی از نوع خلافت است. خلیفه، حتی اگر از خلفای ظلم و جور بنی‌امیه یا بنی‌عباس یا عثمانی هم باشد، اولی‌الامر و واجب‌الاطاعه و امیرالمومنین محسوب می‌شود. مردم رعایای خلیفه هستند و جز اطاعت از امیر هیچ حقی ندارند. در ایران نیز پادشاه منصوب خدا، سایه خدا و اولی‌الامر بود. این چنین نگرش یا باوری نسبت به قدرت سیاسی، منحصر و مخصوص به دنیای اسلام نبود. در اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان، استبداد تا یکصد سال گذشته تنها رویه رایج حکومت بود و هم اکنون نیز در بسیاری از کشورها حاکم است.

سودمندی اجتماعی

یکی دیگر از مقولات مورد بحث در مدرنیته، معیار خوبی و بدی بر اساس مفید بودن یا مضر بودن به حال جامعه، یعنی مردم، نه گروهی از مردم بلکه کل مردم، است. در این اندیشه نفع جامعه منشاء سنجش ارزش‌ها است. این نگرش، به قول آلن تورن، کارکردی تضادی و ضددینی (مسیحیت) دارد. و این که: «می‌کوشد تا خوب و بد را نه بر شالوده دینی یا روانشناختی، بلکه بر مبنای اجتماعی استوار کند، برای پایان دادن به انقیاد در مقابل قانون پدر (آسمانی)، باید نفع برادران (نوعی) و انقیاد فرد در برابر منافع جمع را به جای آن نشانند.

نوگرایان دینی بر این باورند که در قلمرو عمل اجتماعی، منافع مردم يك معیار اساسی در آموزه‌های قرآنی و حدیث نبوی است. به عنوان نمونه: «فاما الزبد فیذهب جفا و اما ما ینفع الناس فیمکت فی الارض، كذلك یضرب الله الامثال اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند، خدا این چنین مثل می‌زند. رد ۱۷» در حدیث نبوی نیز آمده است: «عزیزترین شما در نزد پروردگار سودمندترین شما برای مردم است.»

در این نوشتار بر آن نیستیم که به تمام آنچه که به عنوان مقولات و عناصر زیربنایی و کلیدی مدرنیته شناخته شده بپردازیم، بلکه خواستیم تا در این مختصر بگویم که از نظر بسیاری از متفکرین اسلامی، بخصوص نوگرایان دینی، تعارض بنیادینی میان مبانی اسلامی و مقولات کلیدی مدرنیته وجود ندارد.

اما میان دیدگاه‌ها و باورهای دینی سنت‌گرایان با مدرنیته اختلاف و تعارض وجود دارد. این تعارض ناشی از ویژگی سنت‌گرایان و بستر تاریخی که از آن برمی‌خیزند، می‌باشد. به این معنا که باورها و یا آداب و رسوم سنتی رایج در جامعه فرآورده‌های شرایط خاص جامعه می‌باشد.

انسان به صفت انسان، فرهنگساز است و وحی الهی، بر یک جامعه خالی و تهی از فرهنگ نازل نمی‌شود. هنگامی که وحی الهی بر جامعه‌ای فرود می‌آید، همکنشی میان عناصر، اجزاء و محتویات وحی با فرهنگ بومی جامعه صورت می‌گیرد و فرآورده‌هایی به وجود می‌آید که اگر چه ویژگی و تازگی، وحی الهی را دارند. اما در هر حال صبغه فرهنگ بومی را نیز دارند. هنگامی که دین، در این بحث، اسلام از مرکز اصلی خود به بیرون سرایت می‌کند، به هر جامعه جدیدی که وارد می‌شود در اثر همکنشی با فرهنگ آن جامعه، فرآورده‌های جدیدی به وجود می‌آید که هم ویژگی اسلامی و هم ویژگی‌های فرهنگ بومی همان جامعه را دارند. یک نگاه اجمالی به کشورهای اسلامی نشان می‌دهد که به عنوان نمونه، مردم مصر و ایران هر دو مسلمانند، اما فرهنگ دینی مردم مصر با مردم ایران متفاوت است، نه از جهت آن که ایرانیان شیعه و مصری‌ها سنی مذهب هستند، بلکه از آن جهت که فرهنگ ملی مردم مصر که ریشه در تاریخ آن مردم دارد با فرهنگ ملی و سابقه‌دار ایرانیان متفاوت است. بنابراین سنت‌های رایج دینی در میان مردم مصر با ایرانیان، هم وجوه مشترک دارد و هم وجوه متفاوت و ویژه هر یک از دو جامعه را.

از طرف دیگر، جامعه انسانی در تغییر و تحول دائم است. همانگونه که تغییرات و تحولات تاریخی بر زبان ملی اثر می‌گذارد، بر آداب و رسوم اجتماعی و دینی نیز تأثیر گذار است. جامعه‌های انسانی به ندرت بسته می‌مانند. جامعه بسته به تدریج پویایی خود را از دست می‌دهد و می‌میرد. جامعه‌های انسانی در تبادل، تعامل و تفاهم دائم با یکدیگر زنده می‌مانند. فرهنگ‌ها مسری هستند و از یک جامعه به جامعه دیگری نقل مکان می‌کنند. این تعامل و تبادل فرهنگی موجب رشد و غنای فرهنگ‌ها می‌شود. از درون این تبادل‌ها و توسعه‌های فرهنگی است که تمدن‌ها سر برمی‌آورند. در اثر این تبادل و تعامل‌ها، آداب و رسوم رایج مردم، اعم از دینی یا اجتماعی تغییر پیدا می‌کند. تغییر در آداب و رسوم رایج دینی لزوماً در تعارض با ارزش‌ها و آموزه‌های دینی نمی‌باشد. از آنجا که قرآن کریم جایگاه رفیع ویژه‌ای در میان مسلمانان دارد، و بر رفتارهای فردی و اجتماعی آنان اثر گذار است، موجب حفظ عناصر اصلی دینی، علیرغم تغییرات اجتماعی، می‌گردد.

بی‌تردید درک ناقص از مقولات کلیدی و اصلی مدرنیته از جانب بسیاری از مسلمانان، یکی از علل اصلی تعارض میان جهان جدید با جهان اسلام می‌باشد. اما اشتباه خواهد بود اگر رویارویی جهان اسلام با مدرنیته را در همین درک یا فهم ناقص مسلمانان از مدرنیته منحصر و محدود نماییم. تاریخ اسلام به خوبی نشان می‌دهد که مسلمانان در برابر اندیشه‌های فلسفی، فرهنگی غیر اسلامی سعه صدر فراوان از خود نشان داده‌اند. به عنوان مثال، مسلمانان در فهم و جذب و حتی قبول تفکرات فلسفی یونان یا اقتباس شیوه‌های زندگی شهری و معماری رومی مشکلی نداشتند. به طوری که فلسفه یونان به راحتی جای خود را در میان آرای متفکرین اسلامی باز کرد، تا آنجا که بسیاری از عناصر کلیدی فلسفه یونان، در متن فلسفه اسلامی وارد و ادغام شده است. در آنچه امروز به عنوان معماری اسلامی شناخته شده است سبک معماری رومی - نظیر طاق یا قوس‌های رومی به وضوح دیده می‌شود.

نگاه منفی بسیاری از مسلمانان با مدرنیته، بیش از آن که عقیدتی باشد، سیاسی است، که هم در تاریخ و عملکرد سیاسی - اقتصادی جهان جدید - غرب - با کشورهای اسلامی و مسلمانان ریشه دارد و هم به سیاست‌ها و برنامه‌ها و روابط کنونی جهان غرب مربوط می‌شود.

از آنجا که مدرنیته، محصول جهان غرب است و کارنامه عملکرد ۲۰۰ ساله جهان غرب در کشورهای اسلامی غیرقابل دفاع است، در ذهنیت بسیاری از مسلمانان، به خصوص سنت‌گرایان قبول مقولات و مبانی اصلی مدرنیته، به منزله تسلیم شدن به غرب و از دست دادن هویت ملی خویش است. این دیدگاه مردمانی است که در برابر تهاجم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی غرب شکست خورده و مغلوب شده‌اند. علیرغم سالیان دراز مبارزه با استعمار غربی و بیرون راندن استعمارگران و کسب استقلال، هنوز در میان این ملت‌ها، اعتماد به نفس لازم به وجود نیامده است. این در حالی است که تجدد، در قالب تمدن غربی، در مقایسه با وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مسلمانان از جاذبه‌های به مراتب بیشتر برخوردار است. بنابراین مسلمانان به طور طبیعی از پیامد این تجددگرایی نگران هستند. در بررسی تاریخی از همکنشی و برخوردهای فرهنگی و یا تمدنی میان مسلمانان با سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها مشاهده می‌شود که هر زمان مسلمانان از قدرت و عزت برخوردار بوده‌اند و سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، اگر از مسلمان‌ها ضعیف‌تر نبودند، قوی‌تر هم نبوده‌اند، تبادل فرهنگی و اخذ عناصر مثبت فرهنگ‌های غیراسلامی و ادغام آنها در فرهنگ بومی - اسلامی به سهولت صورت گرفته است. به عنوان مثال در اوج شکوفایی تمدن اسلامی در عصر عباسیان، فرآورده‌های فرهنگی بسیاری از سایر حوزه‌های تمدنی و فرهنگی، از هند و یونان و چین و روم را ترجمه و اقتباس آثار آنان به تمدن و فرهنگ اسلامی وارد شدند.

مسئله دیگری که موجب نگرانی روشنفکران جهان سوم و بخصوص روشنفکران دینی در جهان اسلام می‌باشد، پیامدهای مدرنیته در غرب است. همکنشی میان مدرنیته، و جهان اسلام، در شرایطی به مراحل جدی و اساسی رسیده است که در جهان غرب انتقادهای جدی پیرامون مدرنیته مطرح می‌باشد. پیامدهای منفی مدرنیته در ابعاد مختلف مورد بحث و نقد قرار گرفته است. به عنوان نمونه، فرانسیس فوکومایا، نویسنده کتاب معروف «پایان تاریخ»، در یک اثر جالب دیگر تحت عنوان «پایان نظم» به بررسی پیامدهای تجدد و نوگرایی پرداخته است و با ارقام و آمار نشان داده است که چگونه در این کشورها، به جز ژاپن، زندگی جدید موجب کاهش و تضعیف و زوال تدریجی «سرمایه اجتماعی» (Social Capital) شده است.^۱ از هم گسیختگی مناسبات اخلاقی و اجتماعی، تزلزل خانواده، رشد جرایم، قتل و اعتیاد، مجموعه‌ای از ارزش‌های اجتماعی را که برای حفظ و توسعه جامعه ضروری است، به نقطه بسیار بحرانی رسانده است. هم اکنون بسیاری از متفکرین غربی، به نقد مدرنیته و پیامدهای زیان‌بار آن پرداخته است.

آنچه در غرب، به عنوان پیامدهای تجدد مشهود و قابل لمس است موجب توجیه مقاومت سنت‌گرایان در برابر مدرنیته در جهان اسلام شده است. در چنین شرایطی، روشنفکران جهان سوم به طور عام و روشنفکران دینی در جهان اسلام به طور خاص، با این سوال اساسی روبرو هستند که چگونه می‌توانند به جهان مدرن که ظاهراً از ورود به آن گریزی نیست، وارد شوند، بدون آن که لزوماً این هزینه گزاف را بپردازند؟ آیا چنین چیزی ممکن است؟ این موضوع خود نیاز به بحث بیشتری دارد.

پانویس‌ها:

۱. در مورد چگونگی انتقال وحی از «خداوند» به «پیامبر» میان متفکران اسلامی اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، یک گروه معتقد است که پیام الهی توسط جبرئیل به زبان عربی ترجمه و به پیامبر منتقل شده است. گروه دیگر بر این باور است که پیام الهی مستقیماً بر «قلب» پیامبر نازل شده است و پیامبر آنها را به عربی ترجمه و به انسان منتقل ساخته است. هر یک از این دو نظر، نقش متفاوتی برای پیامبر در انتقال پیام الهی قابل می‌باشد.

۲. به عنوان نمونه نگاه کنید به: «لایومنون به و قد خلت سنه الاولین - آیه ۲۸ سوره انفال»؛ «فهل ينظرون الا سنه الاولین - آیه ۴۳ سوره فاطر».
۳. در برخی از آیات کریم از این قوانین الهی به عنوان سنت الهی یاد شده است که سرنوشت ملت‌ها و اقوام گذشته را رقم زده است. به عنوان نمونه: «سنه الله اللّتی قد خلت فی عباده (آیه ۸۵ - سوره غافر)»
۴. روشنفکری دینی - ادوارد شیلز، ترجمه محمدسعید ضیایی کاشانی - یاس‌نو مورخ ۸۲/۱۰/۴
۵. نقد مدرنیته، آلن تورن، ترجمه مرتضی مردیها، انتشارات گام‌نو، ۱۳۸۰
۶. آلن بلوم، به نقل از آلن تورن.
۷. «ذره بی‌انتهای» مهندس مهدی بازرگان، مجموعه آثار ۱، مباحث بنیادین: راه طی شده، عشق و پرستش و ذره بی‌انتهای، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، انتشارات قلم، ۱۳۷۷
۸. به عنوان مثال رفتار بسیار منظم زنبور عسل غریزی است. خداوند این رفتار را به زنبور عسل وحی کرده است: و اوحی کریک الی النحل آن اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و حما یعرشون. ثم کلی من کل الثمرات ناسکی سیل ریک ذللا یخروج من بطولها تراب مختلف الدافیه شفا للناس. السافی ذلک لا به لقوم ینفکرون. «پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و درختان و در بناهایی که می‌سازند خانه‌هایی برگزین، آنگاه از هر ثمره‌ای بخور و از روی خشوع به راه پروردگارت بر. از شکم او شرابی رنگارنگ بیرون می‌آید که شفای مردم در آن است. و صاحبان اندیشه را در این عبرتی است.» (نحل ۶۹-۶۸)
۹. به عنوان نمونه نگاه کنید به سوره بقره آیه ۱۶۴:
- إنّ فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک اللّتی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون»
۱۰. «نقد مدرنیته»، آلن تورن، ترجمه مرتضی مردیها، انتشارات گام‌نو، ۱۳۸۰
۱۱. «فریاد ناشنیده برای معنا»، ویکتور فرانکل، ترجمه مصطفی تیریزی و علی علوی‌نیا، نشر یادآوران، ۱۳۷۱، همچنین نگاه کنید به «انسان در جستجوی معنا»، ویکتور فرانکل، ترجمه خانم دکتر صالحیان و مهین میلانی.
۱۲. «خدا در ناخودآگاه»، ویکتور فرانکل، ترجمه دکتر ابراهیم یزدی و «بیماری‌های دل آدمی» نوشته دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات رسا.
۱۳. «جهان شگفت‌انگیز مغز»، ترجمه و اقتباس از دکتر ابراهیم یزدی، شرکت قلم، ۱۳۷۲
۱۴. «پایان نظم»، فرانسیس فوکویاما، ترجمه دکتر غلامعباس توسلی.

خط های موازی مذاکره

مصاحبه با روزنامه توسعه ۱۳۸۲/۵/۲۳

روز گذشته روزنامه انتخاب به نقل از یک مقام آگاه تأکید کرد که ایران در اواخر ماه جولای در پیامی به مقامات ایالات متحده خواستار از سرگیری گفت و گوهایی محرمانه شده است که از ۱۲ ماه مه گذشته و به دنبال حوادث تروریستی در ریاض متوقف شده بود.

این منبع که خواست نامش فاش نشود به «انتخاب» گفت که یک دیپلمات برجسته ایرانی در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک از طریق یک واسطه به «کالین پاول» وزیر امور خارجه آمریکا اعلام کرده است که تهران حاضر است برای کاستن از بحران فزاینده میان دو کشور نمایندگان خود را برای ادامه گفت و گوهایی متوقف شده ژنو در چارچوب احترام متقابل به سوئیس و

با کشور دیگری اعزام کند. وی گفت: که این دیپلمات برجسته ایرانی با اطلاع **سید محمد خاتمی** رئیس جمهوری ایران اقدام کرده است.

این در حالی است که "**عبدالله رمضان زاده**" سخنگوی دولت هفته پیش اعلام کرد: اگر قرار باشد از ناحیه دولت، مذاکره ای با آمریکا صورت گیرد حتماً همه ملت ایران از آن مطلع می شوند.

به گفته منبع انتخاب، **پاول** با استقبال از پیام ایران از **جرج بوش** خواسته است تا واشنگتن گفت و گوی محرمانه با تهران را از سر گیرد.

بوش با پیشنهاد پاول موافقت کرده و وزارت خارجه آمریکا را موظف کرده تا با هماهنگی کردن زمان آغاز گفت و گو ها با ایران، پرونده را تا حصول نتیجه دنبال کند.

هفته گذشته نیز **روزنامه سعودی "الوطن"** از تلاش دیپلمات های عالیرتبه دو کشور ایران و آمریکا برای از سرگیری گفت و گوهایی محرمانه خبر داد.

به نوشته **الوطن**، پاول وزیر امور خارجه آمریکا نیز در پیشنهاد خود به بوش رئیس جمهوری آمریکا خواسته است تا دولت آمریکا درباره موضوع بازداشت شدگان القاعده در ایران، تحولات عراق برای دستیابی به سلاح های هسته ای از سوی ایران امید با دولت ایران گفت و گو کند.

با توجه به چنین اطلاعات ضد و نقیضی اساساً مشخص نیست که آیا چنین پیغامی با هماهنگی تمامی جناح های موجود در داخل کشور ارسال شده و یا باز هم يك جناح سیاسی به اقدام مذکور مبادرت ورزیده است؟

دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت، در این رابطه به **توسعه** اظهار داشت: " به دلیل غیر علنی بودن این تماس ها اظهار نظر پیرامون کم و کیف آن بسیار دشوار است. خصوصاً آن که رسانه های داخلی اخبار خود را نه از زبان دولتمردان ایران بلکه از قول منابع خارجی منتشر می سازند. اما به نظر می رسد که تماس های مستقیم یا غیر مستقیم میان برخی مقامات رسمی ایران و دولت آمریکا صورت گرفته است. تصور می کنم که برخلاف گذشته این تماس ها با توافق جناح های درگیر و ذینفع صورت گرفته باشد. اما در شرایطی که دولت آمریکا از موضع قدرت با ایران برخورد می کند، تن دادن دولتمردان ایرانی به مذاکره با مقامات آمریکایی نمی تواند سود چندانی برای منافع ملی داشته باشد. در حقیقت باید گفت: مذاکره از موضع ضعف به نفع ایران نیست. شایسته آن است که چنین تماس هایی رسماً به اطلاع افکار عمومی برسد.

جالب آنجاست که در این میان جریان موازی دیگری نیز به سرپرستی "**هارولد راد ولری - فرانکلین**" از معاونان **داگلاس فیت دستیار دونالد رامسفلد** وزیر دفاع ایالات متحده با برخی از چهره های ایرانی مقیم خارج از کشور مانند **منوچهر قربانی فر** که در ماجرای رسوایی ایران - کنتررا دست داشته اند، به گفت و گو هایی پرداخته اند.

پرسشی که این روزها در محافل سیاسی ایران مطرح می شود آن است که اساساً **منوچهر قربانی فر** کیست و از سوی چه جریان و گروه هایی مأمور مذاکره با آمریکا شده است؟

یزدی تصریح می‌کند: "قربانی فر از افسران ارتش و عضو ساواک بود. وی در جریان جنگ ایران و عراق به عنوان فرد علاقه مند به ایران با مقامات ایرانی تماس هایی را برقرار کرد و واسطه خرید سلاح برای ایران شد، اما در یک مورد مقامات ایرانی با دیدن برجسب های اسرائیلی که بر روی موشک های هاگ که از طریق قربانی فر خریداری شده بود متوجه شدند که شخص مذکور موشک ها را از اسرائیل خریداری کرده است و پس از آن به همکاری با وی پایان دادند.

گفته می‌شود **قربانی فر** وابسته به سرویس اطلاعاتی موساد اسرائیل است و دیدار معاون دستیار وزارت دفاع آمریکا ابا وی در ارتباط با موضوع ایران می‌تواند بسیار معنادار باشد.

از سویی دیگر **روزنامه آسیاتایمز** روز گذشته در گزارشی نوشت: "برخی عناصر جنگ طلب در **پنتاگون** خصوصاً کارکنان اداره برنامه ریزی وزارت دفاع که تحت ریاست **فیث** در حال فعالیت است سعی دارند مذاکرات پنهانی بین تهران و وزارت امورخارجه آمریکا را در مورد موضوعات مورد علاقه دو طرف از جمله استرداد مجرمان القاعده و سایر اختلافات بر سر مسائلی چون افغانستان و عراق به بن بست بکشانند."

بنابر اخبار منتشر شده جریان مذکور در وزارت دفاع آمریکا مذاکراتی را نیز با برخی ایرانیان مقیم **ایتالیا** انجام داده اند. در رابطه با محتوای بحث هایی که در این جلسات رد و بدل شده، اطلاعات متفاوت و گاه متضادی افشا شده است.

یزدی تصریح می‌کند: دیدگاه های وزارت دفاع ایالات متحده همخوانی بسیار نزدیکی با اسرائیل دارد در این میان دیدگاه های وزارت خارجه آمریکا با نظرات وزارت دفاع تفاوت دارد. اگر بپذیریم که وزارت خارجه آمریکا کانالی را برای مذاکره با ایران گشوده است وزارت دفاع آمریکا نیز با پی بردن به چنین موضوعی درصدد برآمده است که کانال دیگری برای تماس با ایران ایجاد کند. در واقع وزارت دفاع و وزارت خارجه آمریکا هر یک با اولویت های خاص خود را محقق سازند.

به نظر می‌رسد که در حال حاضر هدف کوتاه مدت ایالات متحده استرداد اعضای بلندپایه **گروه القاعده** باشد که هم اکنون در ایران به سر می‌برند، اما در رابطه اهداف بلند مدت آمریکا در مورد ایران گمانه زنی های مختلفی وجود دارد. در چنین وضعیت پیچیده ای اساساً مشخص نیست که نهایتاً سرنوشت روابط ایران و ایالات متحده به کجا می‌انجامد؟

یزدی می‌گوید: با توجه به وضعیت کنونی هرگونه پیش بینی در رابطه با آینده روابط آمریکا و ایران دشوار است اما موضوعی که طی روزهای اخیر موجب افزایش فشارها به ایران حتی در سطح سازمان ملل شده موضوع **زندانیان القاعده** در ایران است دولت ایران بر این عقیده است که باید اعضای زندانی القاعده را به کشورهای مطبوع خودشان بازگرداند. اما هم اکنون کشورهایمانند کویت و... از پذیرش آنان، به دلیل لغو تابعیت امتناع می‌کنند. در حال حاضر دولتمردان آمریکا خواهان آن هستند که ایران اعضای القاعده را به ایالت متحده تحویل دهد و یا ایران امکانی فراهم آورد که نمایندگانی از سازمان های امنیتی آمریکا در ایران از اعضای القاعده بازجویی کنند. هم اکنون شورای امنیت سازمان ملل در مورد اعضای القاعده موضع بسیار شدیدی اتخاذ کرده است و دولت ایران باید هر چه سریعتر در این باره چاره ای بیندیشد.

نهادیه شدن دموکراسی و موانع پیش رو

گوناگون ۲۴ مرداد ۱۳۸۲

تا زمانی که صاحبان قدرت خود را مافوق قانون بدانند، دموکراسی نهادینه نمی شود.

معنی انتخابات آزاد، آزادی مردم چند روز مانده به انتخابات نیست.

وزیر امور خارجه دولت موقت معتقد است آنچه امروز در جامعه اتفاق می افتد متناسب با دموکراسی نیست و مردم این گونه مسایل را در جهت عکس دموکراسی می دانند.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار گوناگون دموکراسی را حق حاکمیت ملت می داند که قانون اساسی با به رسمیت شناختن آن راه ها تحقق آن را بیان نموده است.

به عقیده یزدی تحقق مردم سالاری بدون پیش شرط های آن که آزادی های اساسی در جامعه است امکان ندارد. یزدی به فصل سوم قانون اساسی در جامعه است امکان ندارد. یزدی به فصل سوم قانون اساسی در رابطه با حقوق آزادی های اساسی ملت اشاره می کند و می گوید: بدون تحقق و آزادی بیان، اندیشه، فکر، حق تشکیل احزاب و گروه های سیاسی و .. اعمال حق حاکمیت ملت امکان پذیر نیست.

به گفته وزیر امور خارجه دولت موقت معنی انتخابات آزاد این نیست که مردم در چند روز مانده به فصل انتخابات یا هنگام و دادن رأی آزاد باشند بلکه، معنی آن این است که روزنامه ها و احزاب و گروه های سیاسی مستمراً باید آزاد باشند تا بتوانند عملکرد شخصیت های حکومتی را در هر صنف و مقامی که هستند مورد نقد و بررسی قرار دهند تا مردم بتوانند آگاهانه انتخاب نمایند.

وی به آزادی بیان عقیده و مطبوعات در کشور اشاره می کند و می افزاید: در کشور ما تفتیش عقاید یک رویه دایمی صاحبان قدرت شده است. اشخاص بدون هیچ گونه جرمی با کوچک ترین سخنی که خلاف قرائت های یک جناح خاص از این ائتلاف یا قانون است گرفتار می شوند، روزنامه

ها با کوچک ترین بهانه توقیف می شوند، نمایندگان مجلس به هنگام سخنرانی پیرامون مسایل مملکتی، مصون نیستند. گروه های سیاسی معتدل که در چارچوب التزام به قانون اساسی به نقد عملکرد حاکمیت می پردازند به شدت سرکوب می شوند، چنین رفتارهای سیاسی هیچ شباهتی به یک جامعه دموکرات ندارد.

به عقیده یزدی تا زمانی که صاحبان قدرت اصل قانون مداری را نپذیرند و خود را مافوق قانون بدانند دموکراسی در کشور نهادینه نخواهد شد.

وی یکی از موانع دموکراسی را در درجه اول سنت گرایی برخی صاحب نظران که درک درستی از مردم سالاری ندارند می داند و اضافه می کند، این دسته از افراد بر این باورند که مردم سالاری با آموزه های دینی در تضاد و تعارض است و رای اکثریت را در اتخاذ تصمیمات مردمی فاقد مشروعیت می دانند.

یزدی در ادامه صحبتش می افزاید: این جریانات اعتقادی به مردم سالاری ندارند و به حقوق طبیعی مردم بی اعتقادند. در نظر آنان مردم هیچ حقی در سرنوشت خود ندارند و تنها تکلیف دارند

"...

به اعتقاد وزیر امور خارجه دولت موقت، برای تحقق مردم سالاری در یک جامعه مدنی باید اصل تنوع در آرا و اندیشه ها را قبول کرد.

یزدی تحقق جامعه قانون مدار و مدنی را منوط به پذیرفتن تنوع در افکار و اندیشه ها و مطلق ندانستن حق و باطل می داند و اضافه می کند: خود را حق مطلق و دیگری را باطل مطلق ندانیم و بپذیریم که راه حل اختلافات و مناقشات زور و خشونت نیست بلکه گفت و گو، سازگاری، تساهل و تسامح است.

وزیر امور خارجه دولت موقت به تأثیر سابقه حکومت استبدادی در کند بودن نهادینه شدن دموکراسی در کشور اشاره می کند و می گوید: در کشوری که ۲۵۰۰ سال در آن استبداد حاکم بوده است و رفتارهای استبدادی بخشی از شخصیت ثانوی ما ایرانیان شده است شاید از یک طرف بر

اساس فطرت انسانی خودخواهان آزادی هستیم و از طرف دیگر به دلیل ابتلا به خلق و خوی استبداد در هر زمانی فرصتی به دست آوریم خود یک مستبد می شویم.

وی ادامه می دهد: دموکراسی نه گرفتاری است نه دادنی بلکه یادگرفتنی است و به کسی دموکراسی را در سر کلاس درس یاد نمی دهند بلکه در جریان عمل اجتماعی، هم کنشی در صحنه اجتماع است که ما یاد می گیریم.

یزدی به آموزش دموکراسی در دوران کودکی تأکید می کند و می افزاید: اگر از کودکی به فرزندانمان آزاداندیشی و رفتار مدنی با دیگران را یاد ندهیم نمی توانیم انتظار داشته باشیم وقتی به سن رشد رسیدند رفتار مدنی داشته باشند.

به عقیده یزدی رابطه زن و شوهر و بالعکس، فرزندان با والدین و بالعکس، استاد با دانشجو و بالعکس، دولت و مردم و بالعکس یک رابطه استبدادی است که نمی توان در این شرایط انتظار تحقق دموکراسی را داشت.

به گفته وی جامعه ما جامعه در حال انتقال است و تغییرات در جامعه به سوی مردم سالاری است.

کودتا علیه آزادی

بررسی علل داخلی و خارجی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

هفته نامه گوناگون ۱۳۸۲/۵/۲۵

عوامل داخلی کودتای ۲۸ مرداد را بیان کنید.

ج - عوامل داخلی که زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد بودند، از يك نوع نیستند. در حرکت هایی که محور اصلی آن، مقابله با سلطه بیگانه است مانند جنبش تنباکو یا جنبش ملی شدن صنعت نفت، همه طبقات و قشرها در این قیام ها، مشارکت می کردند. حتی عناصری از درون حاکمیت هم علیه سلطه بیگانه وارد عمل می شدند و به جنبش می پیوستند. علت این امر، احساس عمیق و ریشه دار مخالفت با سلطه بیگانه در فرهنگ کشور ماست. کشور ما در چهار راه حوادث بزرگ در خاورمیانه قرار گرفته است و به خاطر موقعیت جغرافیایی مهمی که دارد، در طول تاریخ همواره مورد تهاجم و تعرض نیروهای بیگانه بوده است. از این رو، نوعی احساس ضدیت با سلطه بیگانه در فرهنگ ما ریشه دوانده و قوی است. این عنصر ضد بیگانه در فرهنگ ملی ما با آموزه های مذهبی و قرآنی همراه شده است. نظیر اینکه اهل کتاب یا غیر مسلمان ها حق ندارند بر مسلمانان سلطه یا سیطره ای داشته باشند. بنابراین هنگامیکه محور اصلی مبارزه علیه بیگانه است، همه طبقات و قشرها با هم متحد می شوند. اما وقتی به دلایل مختلف، محور این مبارزه از تلاش برضد اجنبی و بیگانه، به تلاش بر ضد استبداد داخلی، ارتقا پیدا می کند، گروهها و نیروهایی که در ساختار سیاسی استبداد، ذینفع هستند، از جنبش جدا می شوند، این پدیده را هم در دوران مشروطه و هم در دوران ملی شدن صنعت نفت می بینیم. تا زمانیکه لبه تیز حمله متوجه استعمار انگلستان و سلطه بیگانه بود، همه نیروها و حتی بسیاری از عناصر ارتجاعي در این پیکار مشارکت داشتند. وقتی معلوم شد که شاه و دربار به عنوان پایگاه خارجی در برابر اداره ملت ایستاده و علیه دولت ملی توطئه و کارشکنی می کند، لاجرم مبارزه ملی از محور ضد استعماری به محور ضد استبدادی ارتقا پیدا کرد. در این زمان است که برخی از جناح های درون حاکمیت که در بخش اول مبارزه با ملت همراهی می کردند، در این مرحله چون خودشان هم بخشی از ساختار قدرت بودند به مخالفت با آن برخاستند. روحانیان درباری، که آقای خمینی هم در کتاب های خودشان به آنها اشاره کرده اند، وجود داشتند و قدرتمند هم بودند. چرا که اگر قدرتی نداشتند، در دربار نقشی نمی توانستند ایفا نمایند. در دوران مبارزه علیه انگلیس، آنها نه علنی و نه پنهانی مخالفت نمی کردند، اما هنگامی که معلوم شد، دربار در مقابل جنبش ملی ایستاده است و می خواهد کارشکنی کند و تقابل دربار با ملت بالا گرفت. خواه ناخواه این عناصر به مخالفت علنی با جنبش ملی پرداختند. پس یکی از عوامل مؤثر، تفرقه و جدا شدن نیروهایی است که همگام با جنبش ملی بودند. ولی به دلیل ارتقا مبارزه از محور ضد استعمار خارجی به ضد استبداد داخلی جنبش را رها و یا به آن پشت کردند.

دومین محور مهم در میان علل زمینه ساز داخلی این بود که، جنبش ملی در آن مقطع تاریخی سازمان یافته نبود. در انقلاب مشروطیت، ما احزاب سیاسی به مفهوم امروزی اش نداشتیم. اما انجمن های ایالتی، محلی و مخفی فراوانی وجود داشتند. بطوریکه گفته می شود در تهران بیش از صد انجمن مختلف وجود داشت و این انجمن ها بودند که در مبارزه نقش کلیدی سازماندهی را ایفا می کردند. در جنبش ملی بعد از شهریور ۳۰، بعد از دوران طولانی استبداد رضاخانی، آزادی محدودی به مردم داده شد، به دلیل اینکه ایران باید پشت جبهه شوروی را تأمین بکند و متفقین نیاز داشتند که جو سیاسی ایران آرام باشد. در چنین فضایی احزاب سیاسی به تدریج شکل گرفتند و روزنامه های مستقل منتشر شدند، از سال ۱۳۲۰ تا زمانیکه دکتر مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ پست نخست وزیری را پذیرفت، هرچند زمان کوتاهی است، اما در این مدت ملت ما گام های بزرگی برداشت. اما نه به

آن اندازه ای که جنبش و احزاب ملی توفیق پیدا کنند نیروهای مردمی را تا بدان حد منسجم کنند تا در موقع لازم بتوان از آنها در مقابل تهاجم خارجی استفاده کرد. سومین عامل مهم از میان علل داخلی این بود که، جنبش ملی از چندین جهت تحت فشار بود، جنبش ملی فقط در یک جبهه نبرد نمی کرد. جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق از طرف چپ هم تحت فشار بود. در این دوران حزب توده ایران بسیار قدرتمند بود و نقش کلیدی داشت. از آنجا که حزب توده به شدت علیه فاشیسم تبلیغ می کرد، متفقین ترجیح می دادند حزب توده فعال باشد تا تمایلات ژرمنوفیل مردم ایران را که در پنج سال آخر حکومت رضاخان به وجود آمده بود، خنثی سازد. حزب توده در آن تاریخ از دو زاویه با جنبش ملی مخالف بود. از یک طرف حزب توده، روی تحلیل های مارکسیستی، دکتر مصدق را نماینده بورژوازی ملی می دانست و خودش را حزب طبقه کارگر تلقی می کرد و از زاویه تحلیل ایدئولوژیک در برابر دولت ملی ایستاده بود. از طرف دیگر به موجب شواهدی که وجود دارد، حزب توده به شدت وابسته به شوروی بود ضمن اینکه این وابستگی را هم پنهان نمی کردند، فلسفه سیاسی حزب توده، انترناسیونالیزم بود. به این معنا که، کشور شوراهای مادر سوسیالیسم در دنیا محسوب می شد و احزاب ملی و کمونیست در همه جای دنیا موظف بودند از کشورهای شوراهای حمایت کنند، بنابراین وابستگی فوق، نه به معنای مزدوری، بلکه به معنای وابستگی و علاقه عمیق ایدئولوژیک و سیاسی بود. دولت شوروی در آن زمان، بخصوص در دوران استالین با هر نوع تمایلات ملی در داخل شوروی مخالف بود، جنبش ملی ایران به رهبری دکتر مصدق در آسیای مرکزی و قفقاز، نوعی از احساسات ملی را تحریک کرده بود. بنابراین شوروی به هیچ وجه علاقه ای به موفقیت جنبش ملی در ایران نداشت، بخصوص وقتی که جنبش ملی در یک مبارزه برضد استعمار بیگانه در حال موفقیت بود و دولت شوروی نمی توانست آن را به انگلیس وابسته بداند، اگر چه آن را به آمریکا وابسته می دانستند. در جناح راست هم، فقط شاه و دربار نبودند که با مصدق مخالفت می کردند. در آن مقطع ارتش ایران، ارتش مقتدری بود که اگر چه قادر به مقابله با هیچ نوع خطر خارجی نبود ولی در سرکوب داخلی خیلی مهارت داشت. این ارتش در اختیار شاه بود و با جنبش ملی مقابله می کرد. از طرف دیگر بسیاری از زمین داران بزرگ و خوانین در شهرستان ها هنوز قدرتمند بودند و با دکتر مصدق رابطه خوبی نداشتند. و به همان نسبتی که نهضت ملی بالاچار لبه تیز حملاتش را متوجه شاه و دربار می ساخت، این عناصر فئودال و زمین دار، که بعضاً بدشان هم نمی آمد که با انگلیسی ها درگیر شویم، هم از نهضت ملی و دکتر مصدق فاصله می گرفتند. دخالت ارتش و دربار در انتخابات باعث شده بود که ما مجلسی داشته باشیم، که اکثریت آن مخالف دولت ملی بودند. در آن مقطع زمانی سازمان های جاسوسی بخصوص انگلیسی در ایران نفوذ زیادی داشتند و این سازمان ها نه تنها در میان خوانین، زمینداران بزرگ و سیاستمداران سابقه دار و عناصر دربار نفوذ قطعی و فوق العاده داشتند، بلکه حتی توانستند تعداد قابل توجهی از نمایندگان مجلس را هم اجیر کنند. این عوامل موجب شد تا یک جبهه بسیار قوی در مقابل دکتر مصدق تشکیل شود.

در آن مقطع زمانی اصطلاح، «توده نفتی» رواج داشت. یعنی آن بخشی از حزب توده که کاملاً با شرکت نفت همکاری می کرد. سالها بعد از کودتا اسناد مربوط به آن منتشر شد. تظاهرات و آشوب هایی که علیه دکتر مصدق به راه می انداختند، این هدف را دنبال می کرد. اول اینکه، زیر پوشش جریان چپ و یک حزب کارگری، عدالت خواه و مترقی و انقلابی با دولت مصدق به عنوان نماینده بورژوازی اقتدار دولت ملی را در نزد افکار عمومی ایران و جهان مخدوش سازد. به عنوان نمونه، وقتی در ۲۳ تیر ۱۳۳۰ که هاریمن از طرف رئیس جمهور آمریکا به ایران آمد تا بین ایران

و انگلیس وساطت کند، توده ای ها با گذشتن از مرز قانون، که می بایست تجمعات خود را در میدان فوزیه یا جلالیه برگزار می کردند، به میدان بهارستان آمدند و دولت هم با اقتدار مقابل آنها ایستاد و برخورد های خونینی روی داد، یا وقتی دکتر مصدق به لاهه رفت تا در برابر شکایت انگلیس از ایران از موضوع ایران دفاع کند، توده ای ها شروع کردند در ایران آشوب به پا کردن. توده ای ها با این فعالیت های خود یک هدف آشکار داشتند و آن نشان دادن بی اقتداری دولت دکتر مصدق بود.

هدف دیگری که از این سیاست های ضد ملی پی گیری می شد، این بود که در اذهان مردم مذهبی ساده اندیش، بخصوص روحانیاتی که در آن تاریخ خیلی سیاسی نبود و به جز تعداد اندکی، عمدتاً از فعالیت ها و مطالعات سیاسی دور بودند، جا بیاندازند که حکومت دکتر مصدق به پیروزی کمونیزم خواهد انجامید. اقدامات حزب توده در میان قشری از مومنین ما ایجاد ترس و وحشت کرد. در حالیکه همه این رویدادها زیر نظر انگلیسی ها بود.

از طرف دیگر برای ایجاد شکاف در جنبش ملی و ایجاد بحران علیه دولت ملی ایادی دربار در میان برخی از نیرو های سنتی دینی رخنه و تحریک کردند و آنها از حکومت ملی درخواست هایی می کردند که دولت ملی اصلاً تعهدی نسبت به آنها نداشت، به عنوان مثال، فدائیان اسلام بعد از تشکیل دولت مصدق، بلافاصله شروع به برپایی تظاهرات و انتشار اعلامیه کردند، که چرا مشروب فروشی ها باز است، زنان در ادارات کار می کنند یا چرا سینما ها باز است. تا آنجائیکه مرحوم کاشانی هم با آنها درگیر شد و اعلام کرد که دولت مصدق، یک برنامه دارد و آن برنامه ملی کردن صنعت نفت و لغو حکومت نظامی می باشد، دکتر مصدق هم خود بارها گفته بود که دولت من، نیامده است که احکام اسلام را پیاده کند، این به معنای آن نیست که دکتر مصدق با اسلام مخالف بود. دکتر مصدق در مجلس چهاردهم طی نطقی به صراحت اعلام می کند که در برابر هر آنچه دیانت و ملیت مرا تهدید کند، خواهم ایستاد. یا در موارد دیگری با بیان اینکه من از روش امام حسین (ع) تبعیت می کنم، علاقه و اعتقاد خود را به دین نشان داده بود. اما معتقد نبود که او آمده است تا یک حکومت اسلامی را پیاده کند، نه تنها او، بلکه یک شخصیت برجسته روحانی مانند کاشانی هم با نظر فدائیان اسلام موافق نبود.

مجموعه این عوامل داخلی دست به دست هم داد و زمینه را برای دخالت خارجی فراهم ساخت، ضمن اینکه باید به اختلافات جدی و شخصی میان همکاران مصدق هم توجه کنیم. این همکاران از لحاظ اندیشه و فکر منسجم نبودند و انگیزه های مختلفی داشتند. بین این افراد یک سلسله تقابل هایی بوجود آمده بود. بعضی از همکاران دکتر مصدق از او جدا شدند و بعضی دیگر که ماندند، بین آنها اختلاف بوجود آمد.

مردم بعد از کناره گیری مصدق در ۲۵ تیر، فعالانه وارد صحنه شدند و قیام ۳۰ تیر را آفرینند و دکتر مصدق به قدرت بازگشت، در طی کودتای ۲۸ مرداد چرا مردم به مقابله با کودتاچیان برخاستند؟

ج - برخی از عواملی که در پاسخ به سوال قبلی به آن اشاره کردم، طی فاصله زمانی ۲۵ تا ۳۰ تیر، هنوز حاد نشده بودند، حزب توده همچنان علیه دکتر مصدق بود. اما روحانیت هنوز نسبت به دکتر مصدق موضع منفی پیدا نکرده بود. هنوز کاشانی از مصدق حمایت می کرد و اختلاف میان همکاران مصدق بروز پیدا نکرده بود. و مبارزه شکل قاطع ضد شاه و دربار نیافته بود. ۳۰ تیر آغاز

این دوره جدید است، از ۳۰ تیر به بعد بود که به محور مبارزات ضد استعماری مبارزه با استبدادی نیز اضافه شد، بنابراین در ۳۰ تیر، هنوز انسجام در تمامی قشرها و صفوف وجود داشت و برخی روحانیان تحت تأثیر فعالیت های حزب توده، قرارنگرفته بودند، اما در ۲۵ و ۲۸ مرداد شرایط متفاوت بود. از جانب دیگر نیروهای ملی در ۲۵ و ۲۸ غافلگیر شدند. اگر در ۲۸ مرداد یا از روز ۲۵ مرداد که کودتای اول رویداد و شکست خورد، رهبران ملی مانند ۳۰ تیر، مردم را دعوت به مبارزه و مقاومت می کردند و آنها را آگاه می ساختند، مردم باز هم به صحنه می آمدند. مرحوم دکتر صدیقی در خاطراتش به این نکته اشاره می کند که نیروهای ملی غافلگیر شدند. و این امر به مشکل رابطه بین رهبر و مردم در آن مقطع اشاره دارد.

نکته مهم دیگر در مقایسه ۳۰ تیر با ۲۸ مرداد این است که، در ۳۰ تیر کودتای نظامی سازمان یافته و برنامه ریزی شده علیه مصدق اتفاق نیفتاد. یک کودتای پارلمانی بود که ارتش در آن دخالت نداشت. دکتر مصدق برسر پست وزارت دفاع با شاه اختلاف پیدا کرد و با استعفای خودش از پست نخست وزیری شاه را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داد. به هنگام استعفای دکتر مصدق قدرت های خارجی بر سر جانشین دکتر مصدق با هم به توافق نرسیده بودند، در کتابی که من اخیراً منتشر کرده ام بنام «کالبد شکافی توطئه ۲۸ مرداد» نکته ای را آورده ام که، اسکندری در پاریس پیغام قوام را به انگلیسی ها می دهد، مبنی بر اینکه حاضر به همکاری است. درحالیکه انگلیسی ها مشغول مذاکره با نماینده قوام بودند، در ایران در اثر قیام ۳۰ تیر، قوام مجبور به کناره گیری می شود. در ۳۰ تیر نه تنها انگلیسی ها و آمریکایی ها بر سر جانشین دکتر مصدق به توافق نرسیده بودند، میان نیروهای مخالف دکتر مصدق در داخل نیز توافق بر سر جانشین وی وجود نداشت. معتقدم اگر در ۳۰ تیر آنها بر سر خود قوام توافق می کردند، حوادث به گونه دیگری اتفاق می افتاد. بنابراین کودتای ۲۸ مرداد، یک اقدام برنامه ریزی شده تنظیم شده توافق شده از قبل بر سر زاهدی بود.

در فاصله ۳۰ تیر تا ۲۸ مرداد چه حوادثی رخ داد که منجر به جدایی آیت الله کاشانی از مصدق شد؟ افرادی مانند بقایی و حسین مکی چه نقشی در این جدایی داشتند؟

ج - اسناد و مدارک زیادی وجود دارد که بیانگر وابستگی و ارتباط بقایی با انگلیسی ها و آمریکاییهاست. از طرف دیگر حسین مکی در خاطراتش می نویسد که شاه به او پیشنهاد کرد نخست وزیری را قبول کند. حسین مکی عضو حزب دمکرات ایران قوام السلطنه بود که در سالهای ۲۴ و ۲۵ در تقابل با حزب توده تشکیل شد. وی از طرف این حزب به عنوان نماینده اراک انتخاب شد. در مجلس پانزدهم با جبهه ملی ارتباط پیدا کرد و با رهنمودهای عناصر ملی بیرون از مجلس سخنرانی های تنیدی علیه قرارداد گس - گلشانیان انجام داد و مانع آن شد تا قرارداد در مجلس پانزدهم به تصویب برسد. همین امر سبب شد که وی در انتخابات مجلس شانزدهم با القاب سردار ملی و سرباز وطن و رأی بالا وارد مجلس شود. مجموعه این حوادث باعث شد تا وی در جایگاهی قرار بگیرد که دربار روی او سرمایه گذاری کند.

بتدریج که مبارزه از محور ضد استعمار به ضد استبداد ارتقاء پیدا کرد و جنبش ملی مجبور شد که تکلیفش را با شاه و دربار روشن کند. انگلیسیها نیز بتدریج جریان را به نقطه ای هدایت کردند تا ثابت کنند، حکومت مصدق نهایتاً به کمونیست ها سپرده خواهد شد. فرمول انگلیسی ها در مقابل روحانیان از یک طرف و آمریکایی ها از طرف دیگر این بود که، یا بپذیرد که علیه مصدق از شاه

حمایت کنید. یا اگر مصدق بماند، کشور کمونیستی خواهد شد. اگر اتفاقات به جایی می‌رسید که مردم مجبور می‌شدند بین حکومت کمونیستی یا شاه، یکی را انتخاب کنند، انتخاب آنها شاه بود. بریتانیا در تبلیغات خود علیه مصدق موفق شد و آیت الله کاشانی و برخی از روحانیان ترسیدند که ادامه حکومت مصدق به کمونیستی منجر شود. به طوریکه کاشانی به عنوان رئیس مجلس در ۹ اسفند به شاه پیغام داد که، اعلیحضرت مملکت را ترک نکنند. در واقع کاشانی به دام معادله انگلیسی‌ها افتاد و او هم پذیرفت که اگر مصدق بماند، توده‌ای‌ها خواهند آمد. بنابراین برای اینکه توده‌ای‌ها نیایند، باید از شاه حمایت کرد و لو اینکه مصدق برود.

حزب توده قبل از ۲۵ تیر مصدق را نماینده آمریکا می‌دانست، بعد از این تاریخ، گفتند مصدق و جبهه ملی نماینده بورژوازی ملی ایران هستند و ما باید از آنها در مقابل امپریالیسم دفاع کنیم، به نظر شما این تغییر سیاست حزبی به چه دلایلی انجام شد و در روند کلی موجودیت دولت مصدق و حوادث منتهی به ۲۸ مرداد چه تأثیری گذاشت؟

ج - اولاً حزب توده هیچگاه معتقد نبود و نگفت که چون جبهه ملی و دکتر مصدق نماینده بورژوازی ملی ایران هستند باید از آنها حمایت کرد. ثانیاً تغییر سیاست حزب توده بعد از سی‌ام تیرماه، و حمایت از دکتر مصدق علل و انگیزه‌های دیگری دارد. من در دوران مصدق دانشجوی و نماینده منتخب دانشجویان در سازمان دانشجویان بودم. ما شاهد آن بودیم که طرفداران و اعضای حزب توده بتدریج در حال فاصله گرفتن از حزب هستند. طرفداران اعضای اصلی حزب شروع به طرح سوال‌های اساسی از حزب نمودند. در ۳۰ تیر، حزب توده با یک فشار داخلی از سوی اعضایش مواجه شد و بتدریج سیاست‌هایش را تغییر داد. اما این، همه علت‌ها نبود. بخش دیگر مربوط به نقشه انگلیسی‌ها بود که می‌بایست روحانیت را قانع می‌کردند که مصدق با توده‌ای‌ها متحد شده است و از طرف دیگر تردید آمریکایی‌ها را نیز در تقابله با مصدق برطرف می‌ساختند.

آنها برای قانع کردن آمریکاییها به انجام کودتا علیه مصدق، این طرح را پیاده کردند تا به آمریکاییها نشان بدهند، در گام اول توده‌ای‌ها با مصدق متحد می‌شوند و در گام بعدی آنها مصدق را هم کنار خواهند زد و اختیارات را به طور کامل در دست خواهند گرفت.

عوامل خارجی کودتای ۲۸ مرداد به نظر شما کدامند؟ چرا دولت آیزنهاور با سیاست‌های انگلستان همراه شد؟

ج - جنبش ملی شدن صنعت نفت و مبارزه ملت ایران علیه استعمار انگلیس در اوج جنگ سرد روی داد. در سال آخر جنگ جهانی دوم، هنگامیکه شکست ارتش آلمان آشکار شد و ارتش شوروی به سمت کشورهای اروپای شرقی و آلمان شروع به پیشروی نمود و در پی آن وارد شبه جزیره بالکان شد، نگرانی‌های بسیار کلیدی و اساسی در غرب نسبت به نیات توسعه طلبانه استالین به وجود آمد.

بطوریکه در دوره پایانی جنگ، انگلیسی‌ها و آمریکاییها بر سرگشودن جبهه دوم علیه آلمان در بالکان یا ایتالیا اختلاف نظر پیدا کردند. آمریکاییها معتقد بودند جبهه دوم باید در ایتالیا باشد ولی انگلیسی‌ها محل مناسب را بالکان می‌دانستند تا قبل از آن که، ارتش سرخ اروپای شرقی را اشغال کند. متفقین وارد شده باشند و مانع از اشغال اروپای شرقی توسط شوروی بشوند. اما ارتش شوروی پیشدستی کرد و اروپای شرقی را تصرف نمود. با دستیابی روس‌ها به سلاح اتمی از جنگ دوم

جهانی، جنگ سرد وارد مرحله جدیدی می شود. فضای جنگ سرد اقتضائات خاص خود را داشت که بخشی از این سیاست های جهانی جدید با اهداف جنبش های ملی در تعارض بود. دنیای غرب به رهبری آمریکا، سیاست های بازدارنده و سرکوب همه جانبه را در قبال شوروی انتخاب کرد. پیمان های دفاعی منطقه ای مانند ناتو را به وجود آورد. در آسیای دور، سیتو شکل گرفت و پیمان بغداد، یا سنتو حلقه مفقوده میان این دو پیمان را پرکرد. پاکستان از يك طرف عضو سنتو و از طرف دیگر عضو سیتو بود. ترکیه نیز هم عضو ناتو بود و هم سنتو، ایران و عراق هم باید به این جریان می پیوستند تا این حلقه کامل شود. از اجزای مشترک تمام این پیمان ها این امر بود که حمله به يك کشور عضو این پیمانها معادل حمله به کل اعضای این پیمانها محسوب می شد. و هر عضوی از این پیمان ها مورد حمله قرار بگیرد، همه اعضا مشترکاً علیه مهاجم وارد عمل خواهند شد. از نظر آمریکا ایران باید در آن مقطع به عضویت پیمان سنتو در می آمد. اما دکتر مصدق بر اساس اندیشه ملی، نمی توانست در این منازعات شرکت کند. دکتر مصدق بدرستی معتقد بود ایران نباید در منازعات بین المللی وارد شود. دکتر مصدق به تز بیطرفی مثبت اعتقاد داشت. اما این امر برای آمریکا غیر قابل قبول بود. بنابراین مشکل آمریکا با دکتر مصدق فقط نفت نبود. بلکه استراتژی مبانی در تقابل با شوروی نیز بود. مسأله دیگر این بود که شرکت آرامکو با عربستان بر اساس سهم ۵۰-۵۰ قراردادی منعقد کرد. آمریکاییها ضمن اینکه از ایران در مقابل انگلستان حمایت می کردند، اما حاضر نبودند که جنبش ملی شدن نفت پیروز شود. پیروزی ایران در جنبش ملی باعث الگوبرداری کشورهای دیگر می شد. دولت آیزنهاور هم يك دولت مؤتلفه نفتی - نظامی بود. کمپانی های نفتی در دولت آیزنهاور نفوذ و نقش مهمی داشتند. پس از يك طرف نظامیان آمریکا، بدلیل اینکه مصدق حاضر نبود به عضویت پیمان بغداد درآید، با او مخالف بودند و از طرف دیگر هم مصدق حاضر نشد پیشنهاد آمریکاییها مبنی بر تقسیم منافع ۵۰-۵۰ را بپذیرد. مجموعه این عوامل باعث شد تا آمریکاییها و انگلیسیها با هم علیه ایران متحد شوند.

با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

ارزیابی عملکرد دولت

ایسنا ۱۳۸۲/۵/۳۱

وی در ارزیابی عملکرد دولت، با بیان اینکه برای ارزیابی نتایج هر برنامه و پروژه ای در ابتدا باید اهداف مشخص شوند، به خبرنگار سیاسی دانشجویان ایران گفت: خاتمی در دوم خرداد ۷۶ با

برنامه ویژه ای مبتنی بر اولویت توسعه سیاسی و اقتصادی و تحقق و آزادیهای اساسی مردم در صحنه انتخابات حاضر و با رأی قاطع ملت به سمت رساست جمهوری برگزیده شد؛ اما امروز این سوال که خاتمی تا چه اندازه توانست به تعهدات و اهداف از قبل اعلام شده خود عمل کند در اذهان عمومی قوت گرفته است.

وی ادامه داد: کسانی که در این مورد منتظر نتایج زودرس بودند چون نتایج زودرس و ملموسی را ندیدند، انتقاد کرده و از دولت ایراد می گیرند. در حالی که اگر تحقق مردم سالاری و تحقق حقوق و آزادیهای مردمی در یک فرآیند دراز مدت مشروط و منوط به از بین رفتن موانع بر سر راه توسعه سیاسی در نظر گرفته شود، لازمه اش این است که ابتدا در سطح کلان موانع از سر راه برداشته شوند.

یزدی، دولت خاتمی را از نظر طرح حقوق و آزادیهای اساسی ملت و انتقال این حقوق در سطح کلان به افکار عمومی موفق دانست و در عین حال اذعان داشت: امروز گفتمان سیاسی ایران بدون درک و آگاهی عمومی مردم از موانع توسعه سیاسی امکان نداد، چرا که خاتمی با شفافیت موانع سر راه را برجسته کرد.

وی خاطر نشان کرد: اگر چه دولت خاتمی به طور کامل موفق نشد موانع را از سر راه بردارد، اما توانست به خوبی این موانع را به مردم نشان دهد.

یزدی در پایان با تأکید بر اینکه در فرصت باقی مانده باید از پتانسیل و ظرفیت های موجود استفاده و به جای فرصت سوزی، از فرصت ها استفاده بهینه کرد؛ متذکر شد: با وجود اینکه برخی از اصلاح طلبان ناامیدانه اذعان دارند که فقط ۱۰ درصد قدرت در دست دولت رسمی است، اما خاتمی به عنوان یک مقام رسمی در سطح ملی و بین المللی هنوز می تواند در راستای آنچه که به مردم وعده داده است عمل کند.

ماه علی - حکومت علوی

سخنرانی در مراسم عید فطر

فان الله سمع دعوه المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد

خداوند همواره ناله‌ی انسان‌های بازمانده در زیر شکنجه‌ها را می‌شنود و در کمین ستمگران است.

۱- عید بزرگ فطر را به همه مسلمانان به خصوص هموطنان عزیز تبریک می‌گویم. ماه مبارک رمضان را پشت سر گذاشته‌ایم در میان مسلمانان، به خصوص شیعیان ماه رمضان با نام علی(ع) توام

و همراه است. هر کس که با نام و مرام علي آشنا شد و او را شناخت، مهر و محبت و احترامش را در دل گرفت. خواه مسلمان باشد، خواه نباشد. چرا چنین است؟

۲- علي(ع) الگو و اسوه آرمان عدالت‌خواهي، احترام به حقوق و آزادي‌هاي اساسي مردم و مدارا با مخالفين و غيرموافقين با خود بوده است. علي(ع) بازتاب فریاد عدالت‌خواهي انسان‌ها در گنبد گردون تاریخ است.

آرمان عدالت‌خواهي، آزادي و برابري، ظلم ستيزي، ريشه در ذات وجودي انسان دارد، نيروي محرکه انسان‌ها و تاريخ‌ساز است. تاريخ هرگز زماني را به ياد ندارد که کوشش انسان‌ها براي دستيابي به يك جامعه فارغ از ظلم و ستم و خشونت و فقر و محروميت متوقف شده باشد و انسان‌ها با رضائيت و به دل‌خواه به آنچه ناحق، با کل و غير عادلانه است تن در داده باشند. آرمان عدالت‌خواهي آنچنان ريشه در جان انسان‌ها دارد که حکومت‌هاي ظالم و جابر و حائر، در هر لباس و زير هر نامي که آمده‌اند در عموماً و اکثراً به نام ارزش‌هاي والاي انساني، و پر ارزش‌ترين آنها در نزد خلق خدا، بر آنها حکومت کرده‌اند و حتي به نام خدا و دين خدا تمام ارزش‌ها را زير پا گذارد. و در خدمت قدرت نامشروع مورد استفاده قرار داده‌اند.

۳- حاکمان قدرتمند جمهوري اسلامي ايران ادعا دارند که وارثان بر حق پيامبر خدا و امامان صديق شيعه مي‌باشند و الگوي آنان در حکومت بر مردم سير و رفتار و روش علي(ع) است. حکومت خود را «حکومت عدل علوي» مي‌دانند.

اين اولين بار در تاريخ نيست که حکومتي با چنين ادعائي بر سر کار آمده است. موسسين خلافت بني‌عباس، با ادعائي حق حکومت با خاندان پيامبر، و رفع ظلم و ستم بني‌اميه و برقراري حکومت عادلانه، عليه بني‌اميه قيام و آن را از بين بردند. اما عباسيان در ظلم و ستم، چيزي از بني‌اميه کم نياوردند. در دوره‌هاي کوتاهي، علويان در قسمت‌هايي از ايران به نام عدل علي(ع) قيام کردند و براي تحقق عدالت حکومت علويان را بنا نهادند. اما تاريخ مي‌گويد که رفتار آنان تا چه ميزان با الگو و اسوه عدالت هماهنگي داشته است.

آيا رفتار حاکمان قدرتمند در جمهوري اسلامي و نهادهاي تحت فرمانشان تا چه ميزان با رفتار علي(ع) شباهت دارد؟ براي يافتن پاسخ مناسب، مقايسه‌ي همه جانبه ميان ويژگي‌هاي حکومت عدل علي(ع) با رفتارهاي غالب اين حکومت، ضروري است، اما از ظرفيت اين يادداشت فراتر است. بنا بر اين، به مثبتي، به عنوان نمونه‌اي از خروار، چند محور را مورد توجه قرار داده و بررسي مي‌نماييم.

۳/۱- تحمل حق و عدالت؛ علي(ع) مي‌فرمايد: «مبادا در مورد من چنين بپنداريد که اگر حقي گفته شد، سنگين بپذيرم يا آن را براي خود بزرگ نگریم. زيرا کسي که سخن حق (انتقادآمیز) يا درخواست عدالت براي دشوار آيد، بي ترديد عمل به حق و عدل بر او بسي دشوارتر خواهد بود. بنا بر اين از حقگويي و مشورت به عدل دست برنداريد که من برتر از آن که خطا کنم نيستم و از خطا کاري خویش ايمن نمي‌باشم مگر آن که خدا افضل مرا که در آن او به من مالک‌تر و توانا تر است کفايت کند. (خطبه ۲۰۷)

آیا زمامداران کشورمان، خصوصا در بالاترین رده‌ها چنین فکر می‌کنند و در برابر ملایم‌ترین انتقادات تحمل دارند و از خود حق‌پذیری و فروتنی در برابر حق را نشان می‌دهند.

۳-۲- حق‌دانستن: علی(ع) می‌فرماید: آگاه باشید حق شما بر من آن است که رازی را از شما پوشیده ندارم مگر در جنگ. و کاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعی و در رسانیدن هیچ حقی برای شما کوتاهی نکنم و تا تمام کردن آن آرام نگیرم و این که شما در برابر حق نزد من مساوی باشید. پس هر گاه با شما چنین کردم، با خدا است که نعمت را بر شما تمام کند و بر شما است که از من اطلاعات کنید (نامه ۵۰)

۳-۳- خودکامگی: علی(ع) می‌فرماید: «در آن چه تمامی مردم حقی برابر دارند، خودکامگی مکن و از پوشاندن آنچه برای مردم آشکار است بپرهیز که سرانجام حق مردم را از تو می‌ستانند و به زودی پرده‌ها بالا می‌رود و به سود ستم دیدگان محکوم خواهی شد؟»

آیا حاکمان جمهوری اسلامی خود را مصداق این فرمایش مولا علی(ع) نمی‌دانند؟ اگر نمی‌دانند، پس نظر مردم را طی یک همه‌پرسی جویا شوند.

۳-۴- انتخاب همکاران: در تمام حکومت‌ها، حاکمان، به طور معمول کسانی را برای همکاری انتخاب می‌کنند، که کارگزاری مطیع، به تمام معنا متعبد و در وجود آنان ذوب شده باشند صاحب فکر و رای مستقلن اهل چون و چرا نباشد، در نظام‌های قایم به شخص، همه مقامات و صاحبان مناصب چشم و گوش و دست بسته فرامین و امیال فرد حاکم را به اصطلاح «منویات ملوکانه» را اجرا می‌کنند. اما علی(ع) چنین نبود و چنین نمی‌خواست، به مالک اشتر در مورد انتخاب وزیرش می‌نویسد: «... و باید برگزیده‌ترین ایشان (وزراء) نزد تو کسی باشد که سخن تلخ حق را بیشتر به تو بگوید و کمتر تو را در اعمالی که از هوای نفس ناشی شده، که چنین کاری را خداوند از دوستانش نمی‌پسندند، مساعدت و همراهی نماید.»

آیا حاکمان مدعی ادامه راه علی(ع) چنین می‌کنند؟

۳-۵- روابط یا ضوابط: در نظام‌های شخص محور و مصون از پرسش و نظارت همگانی، کارگزاران بر اساس روابط منصوب می‌شوند نه بر اساس ضوابط و معیار شایسته‌سالاری.

علی(ع) در مورد اطرافیان و وابستگان به حاکمان قدرتمند، چنین دستور می‌دهد:

«سپس در امور کارگزارانت ژرف بنگر و بر مبنای ارزیابی درست به کارشان بگمار نه به انگیزه‌ی گرایش‌های شخصی و نه بر مبنای خودکامگی، که این دو شاخه‌های جور و خیانت را ریشه‌اند.»

۳-۶- قدرت و عشق به قدرت، روانشناسی قدرت: کمتر انسانی است که قدرت را دوست نداشته باشد. از رسول خدا منقول است که آخرین چیزی که از دل صدیقین بیرون می‌رود، حب جاه و مقام است.

روانشناسی انسان‌هایی بر مسند قدرت نشسته، با هنگامی که پیاده هستند متفاوت است. قدرت انسان‌ها را کر و کور می‌سازد و جز آنچه به نفع قدرت آنان باشد نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند.

علی(ع) در فرمان به مالک اشتر می‌فرماید: «باد غرورت، فوران خشم، یورش دست و تندي زبانت را با قدرت مالک باش و با دوری از شتاب و پس افکندن خشم تا آرامش رومی و تسلط کامل بر نفس از آسیب این همه بپرهیز، در سرایش نفس به چنین استواری نتوانی دست یافت، جز این که به بازگشت به سوی پروردگارت فراوان بیاندیشی.»

تغییر در رفتار صاحبان قدرت، گاهی پدیده‌ای شناخته شده و معروف به «بیماری صندلی - داء الكرسي» است. علی(ع) به مالک اشتر می‌فرماید:

«هرگاه سلطنت و حکومت برایت ابهت و خود بزرگ بینی پدید آورد به عظمت پادشاهی خدا، که فوق تو است، و توانایی او نسبت به خودت، در آنچه بر خویش توانا نیستی بنگر. که این گونه نگرستن کر و سرکشی تو را فرومی‌نشانند و سرافرازی را از تو باز می‌دارد و عقل و خردی را که از تو دور گشته بسویت باز می‌گرداند.»

آیا رفتار حاکمان صاحب قدرت در جمهوری اسلامی همانند رفتاری است که قبل از رسیدن به قدرت داشته‌اند؟ آیا زمان بازنگری در رفتارهایشان فرا نرسیده است؟

«هرگز مبدا که مردم را درنده‌ای خون‌آشام باشی که خوردن‌شان را غنیمت بشماری، چرا که مردم به تمام دو گروه‌اند؛ یا در دین برادران تواند، یا در آفرینش هموعانت.»

و نیز بی‌گمان، در پیشگاه حق، بدترین مردم رهبر ستمگری است که خود گمراه و دیگران را گمراه‌گر است؛ سنتی را که دستاورد بعثت (رسول الله(ص)) است بمیراند و بدعت فراموش شده (جاهلیت و طاغوت‌ها) را از نو زنده کند...»

۷-۳- ستم بر مردم ك ستیز با خدا: علی(ع) می‌فرماید: «هر که بر بندگان خدا ستم کند، نه با ستم‌دیده که با خدا درگیر شده است. و هر که با خدا درآویزد خدای منطقاش را فرو می‌کوبد و تا مرگ یا بازگشت (توبه) در جایگاه ستیز با خدا خواهد بود.»

آیا آسمان کشورمان سرشار از فریادها و ناله‌های مظلومان و ستم‌دیدگان از صاحبان قدرت نیست؟

۸-۳- ستم بر دگراندیشان و دگرگونی نعمت؛ علی(ع) می‌فرماید: «در دگرگونی نعمت و شتاب در قهر و خشمش به چیزی چون پای فشردن بر ستم نیست. چرا که خداوند ناله‌ی انسان‌های بازمانده از زیر چکمه‌ها را می‌شنود و ستم‌گران را در کمین است.» اصل عبارت مولای متقیان چنین است: «فان الله یسمع دعوه المضطهدین، و هو للظالمین بالمرصاد.»

انسان مضطهد (به تعریف المنجد): کسی است که به سبب دین و مذهب و اعتقادات مورد آزار و اضطراب قرار گیرد.» در گفتمان سیاسی جدید یعنی: «زندانی عقیده. یعنی همه‌ی آنهایی که در

جمهوری اسلامی، به خاطر ابراز عقیده (سیاسی یا دینی مقهور قدرت حاکم) و گرفتار زجر و شکنجه و سلول انفرادی ... محکوم و زندانی شده‌اند.

۴- ادامه ظلم و ستم حاکمان: در دورانی که چیزی به نام «علم جرم‌شناسی» وجود نداشت، و روش‌های علمی در تحلیل و پیش‌بینی رفتارهای جمعی مردم مطرح نبود، با ژرف‌نگری اعجاب‌برانگیزی پیامد ادامه ستم و ظلم را چنین پیش‌بینی کرده‌اند:

«دادگری پیشه‌کن، از زورگویی و ستم بپرهیز، که تحمیل به وطن‌گریزی می‌انجامد، و ستم دست به اسلحه بردن را انگیزه می‌شود».

امروز کشورمان از حیثیت فرار مغزها در صدر کشورهای جهان قرار دارد. آیا این يك انذار و هشدار برای حاکمان قدرتمند ایران در راستای پیش‌بینی مولای‌مان علی(ع) نیست؟ عدم تمکین به خواسته‌های ملت و ادامه ظلم و ستم جامعه ما، کشور ما را به کدام سمت و سو می‌برد؟!!

انفجار در نجف

روزنامه شرق ۱۳۸۲/۶/۱۵

۱- آنچه در روز هفتم شهریور ماه در نجف اتفاق افتاد، به معنای واقعی کلمه يك جنایت بی‌شرمانه علیه انسانیت بود.

جنایاتی در این ابعاد، خواه در نماز جمعه نجف باشد یا در کنیسه یهودیان در آرژانتین، یا مرکز جهانی تجارت در نیویورک، یا مساجد و معابد مسلمانان و هندوها در هندوستان، با هیچ منطقی، خواه دینی یا غیر دینی، سازگاری ندارد. در هیچ دینی، مذهبی، منطقی و یا فکری و اندیشه‌ای کشتار کور بیش از یکصد و سی نفر و مجروح ساختن بیش از ۲۰۰ نفر از مردم بی‌گناه قابل توجیه و تحمل نمی‌باشد.

برخی جنایات از این نوع محصول نادانی و تعصبات قومی، دینی و مذهبی است. نظیر آنچه گاه به گاه در شبه قاره هند و پاکستان رخ می‌دهد و گاه با انگیزه‌های سیاسی، نظیر انفجار در معبد یهودیان در آرژانتین و یا در صف نمازگذاران نجف، صورت می‌گیرد. اما فرقی نمی‌کند، در همه حال جنایاتی زشت بر چهره بشریت معاصر است. هر کس، با هر عقیده‌ای، در هر کجا که هست باید صدای خود را علیه این جنایت‌ها بلند کند و همراه با افکار عمومی مردم جهان آمرین و عاملین این گونه جنایات کور را محکوم نماید. بر طبق معاهدات بین‌المللی، ارتش اشغالگر مسئول حفظ امنیت در سرزمین‌های اشغالی است. بنابراین دولت‌های آمریکا و انگلیس نمی‌توانند شانه از مسئولیت خود خالی کنند.

۲- درباره این که این جنایت از جانب چه گروه‌هایی صورت گرفته است آرا و نظرات متفاوت ارائه شده است. يك نظر بر این باور است که کار، کار خود آمریکایی‌ها (و اسرائیلی‌ها) است تا

ادامه اشغال نظامی عراق را در افکار عمومی مردم جهان و منطقه توجیه پذیر سازد. و از طرف دیگر افکار عمومی مردم جهان را از جنایات اسرائیل در منطقه فلسطین اشغالی منحرف سازد. يك نظر انگشت اتهام بسوی گروه‌های تند و افراطی مذهبی، بخصوص وهابی‌های سعودی و القاعده نشانه می‌گیرد. بازداشت چند مظنون به این جنایت، و وابستگی ملی و مذهبی آنها، موجب تقویت این نظر شده است.

گروه دیگر، اختلاف‌ها و رقابت‌های داخلی، میان گروه‌های سیاسی، حتی میان گروه‌های شیعه را، عامل این انفجار می‌داند. ترور آیت‌الله خویی در نجف را شاهد مثالی از این درگیری‌های داخلی ذکر می‌نماید. گروه‌های برانداز مخالف جمهوری اسلامی، در تبلیغات خود، ایران را عامل این جنایت معرفی می‌کنند، بدون آن‌که سندی یا شواهدی و قرآینی در تایید ادعای خود ارائه دهند.

يك دیدگاه انفجار را کار نیروهای بعثی وفادار به صدام می‌داند. در میان همه این دیدگاه‌ها، شواهد و قرائن حاکی از دخالت

* عنوان این مقاله توسط سردبیر روزنامه به انفجار علیه دموکراسی تغییر داده شد.

شبکه زیرزمینی نیروهای بعثی وفادار به صدام در این انفجار می‌باشد.

۳- هنگامی که نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس وارد خاک عراق شدند، صدام برای مقابله با نیروهای مهاجم با دو گزینه روبرو بود. **گزینه اول** مقابله براساس استراتژی جنگ‌های عادی میان دو ارتش کلاسیک متخاصم. این گزینه برای صدام ناممکن بود، **جنگ دوم خلیج فارس**، یعنی مقابله با حمله نیروهای متحد علیه عراق پس از حمله عراق به کویت، بیهودگی این گزینه را نشان داده بود. بنابراین صدام **گزینه دوم** یا جنگ‌های نامنظم شورش‌گری را انتخاب کرده است. بعد از حمله نظامیان آمریکایی و انگلیسی به جنوب عراق صدام بخش اعظم نیروهای وفادار به خود را از حالت يك نیروی نظامی عادی بیرون آورد و آنها را به يك نیروی غیر منظم شورش‌گر و پراکنده در شهرها و غوطه‌ور در میان مردم عادی تبدیل نمود.

سوابق صدام نشان از آن دارد که او از قدرت سازماندهی نسبتاً بالایی برخوردار است. او در این برنامه سه عامل اصلی و عمده را پیش‌بینی کرده و در اختیار دارد: ۱- نیروی وفادار و آموزش دیده، ۲- سلاح‌های سبک جنگی، مهمات و مواد منفجره، ۳- پول.

بعد از ورود نیروهای آمریکا و انگلیس، نیروهای وفادار به صدام با تغییر لباس در شهرهای مختلف پراکنده شدند. میان آنها انواع و اقسام سلاح‌های سبک جنگی توزیع و در خانه‌های امن و مراکز خصوصی و شخصی، و نه ادارات و یا نهادهای نظامی رسمی و شناخته شده، انبار شدند. با ورود ارتش مهاجم، این نیروها ابتدا در بصره و شهرهای جنوبی دست به مقاومت زدند. اما ارتش مهاجم، به جای درگیری با این نیروها، از کنار این شهرها عبور کرد و خود را به بغداد رسانید. تا زمانی که صدام بر سر کار بود، نیروهای وفادار به صدام، که در واحدهای کوچک بصورت جنگجویان ارتش نامنظم در شهرها پراکنده شده بودند، می‌توانستند یا مجبور بودند با مهاجمین

بجنگند. مهاجمین با ورود به بغداد، ابتدا مرکز فرماندهی را با ارتباط این نیروها قطع کردند. با سقوط دولت صدام فعالیت این نیروها ظاهراً متوقف شد.

صدام از مهلکه گریخت، اما از عراق فرار نکرد، بلکه در داخل عراق مخفی شد. و به کار فرماندهی نیروهای وفادار به خود پرداخت. بعد از سقوط صدام، منابع خبری خبر دادند که صدام قبل از سقوط و مخفی شدن میلیاردها دینار عراقی از بانک های عراق دریافت و با خود برده است. علاوه بر این پسران صدام، نیز بیش از یک میلیارد دلار آمریکایی همراه خود برده اند. این پولها برای چه بود؟ آنها با این پولها از عراق فرار نکردند، به علاوه، اگر قصد فرار از کشور را داشتند، میلیاردها دینار عراقی به چه درد آنها می خورد؟ بنظر می رسد صدام این پولها را جهت تامین هزینه شبکه مقاومت نیروهای شورش گری، که پیش بینی کرده بود، لازم داشته است. بنابراین صدام در تدارک و راه اندازی شبکه جنگ نامنظم و شورش گری شهری نیروهای امنیتی و نظامی قابل اعتماد و آموزش دیده، پول کافی و اسلحه و مهمات، به اضافه تجربه در سازماندهی را در اختیار دارد. علاوه بر این سه عامل، تمام امکانات و اطلاعات سازمان اطلاعات و امنیت حزب بعث و صدام که بسیار کارآمد، چه از حیث شناخت افراد، منابع، مراکز... بوده است، در اختیار این نیروها می باشد.

در هفته های اخیر، ظاهراً این شبکه زیرزمینی به شدت فعال شده است. هدف راهبردی این شبکه، بر اساس آنچه تا بحال انجام شده و احتمالاً انجام خواهد شد، عبارت است یک شورش گری تمام عیار، به منظور ایجاد نا امنی برای نیروهای اشغالگر و دولت منتسب به آنها. به این ترتیب به نظر می رسد ماهیت بحران در عراق، صدام و حزب بعث، بکلی با وضعیت طالبان و افغانستان متفاوت است.

عملیات هفته های اخیر، حاکی از آن است که نیروهای شورش گری وفادار به صدام سه نیروی عمده را هدف فعالیت های خود قرار داده اند. ۱- نظامیان اشغالگر، ۲- سازمان ملل متحد و ۳- عراقی های مخالف شامل کردها در شمال و شیعیان در جنوب.

عملیات شورش گری، از نوعی که اکنون در عراق ظاهر شده است، برای شورش گری ارزان، و برای ضد شورش گری، یعنی نیروهای اشغالگر، دولت در حال تشکیل و سایر نیروها، چه از جهت مادی و چه از جهت روانی بسیار گران خواهد بود. به عنوان مثال، هنگامی که به سربازان و یا مراکز نظامی ارتش اشغالگر حمله می شود، آنها مجبور خواهند شد، در تمام ساعات شب و روز و در تمام مناطق، در حالت آماده باش کامل باشند. استمرار این حالت، موجب فشار مضاعف فیزیکی و روانی بر نیروهای ضد شورش گری می گردد. بالا رفتن آمار تلفات آمریکاییها و انگلیسیها در عراق، در افکار عمومی مردم این کشورها اثر منفی، به ضرر این دولت ها برجای می گذارد.

هدف دوم در جنگ شورش گری شهری، ایجاد شک و تردید در توانایی، نه فقط نیروهای نظامی در حفظ امنیت عراق، بلکه شورای مدیریتی است که قرار است اداره امور عراق را به عهده بگیرد.

نتیجه اجتناب ناپذیر این رویدادها اولاً به تعویق افتادن هرچه بیشتر انتقال مدیریت کشور به خود عراقی ها و اختلال در فرایند دموکراسی در عراق است، ثانیاً هر قدر این فرایند بیشتر به عقب بیافتد، اختلاف های قومی و مذهبی، که در عراق ریشه دار است، بارزتر شده و به سطح علنی کشیده می شود. ثالثاً عراق هرچه بیشتر به ورطه هرج و مرج و از هم گسیختگی سیاسی، اقتصادی و

اجتماعی فرو خواهد رفت. رابعاً زیرساخت‌های اقتصادی - صنعتی عراق، که در دوران نزدیک به سه دهه حکومت حزب بعث بوجود آمده بودند، از بین خواهند رفت. هر قدر این دوره آشوب بیشتر ادامه پیدا کند نابودی زیرساخت‌ها گسترده‌تر و هزینه ترمیم آنها، هر زمان که دوره هرج و مرج به سر آید، و جامعه عراق به یک تعادل سیاسی نسبی برسد، سنگین تر خواهد بود.

۳_ آنچه در بالا پیرامون جنگ شورش‌گری گفته شد، به معنای نفی حضور، تاثیر، نفوذ و نقش اسرائیل و یا شرکت عناصری از شبکه القاعد در این عملیات، نمی باشد. زیرا که:

اولاً نگاهی اجمالی به عملکرد دولت بعثی عراق در طی نزدیک به سه دهه حکومت، نشان می دهد که در مواقع خاصی، دولت عراق دست به اقداماتی زده است، که تنها اسرائیل از آن بهره‌مند بوده است. به همین دلیل، برای بخشی از حاکمیت حزب بعث، عنوان قدیمی و آشنای " توده - نفتی " را می توان بکار برد.

ثانیاً از میان سرویس های امنیتی خارجی فعال در عراق، موساد از همه موثر و سازمان یافته تر بوده است. در زمان محمد رضاشاه، شبکه ساواک در عراق نیز بسیار فعال و توسعه یافته است. اما هماهنگ با موساد عمل می کرده است. در حال حاضر نیز موساد در عراق، بیش از سایر سازمانهای امنیتی حضور فعال دارد.

بنابراین با توجه به این نکات نباید عملیات شورش‌گری در عراق را مستقل از نفوذ و تاثیرات شبکه قدرتمند موساد بررسی کرد. حضور و همکاری عناصر وابسته، یا مدعی وابستگی به القاعده را نیز باید در چنین چارچوبی مورد توجه قرار داد.

ثالثاً یکی از اهداف برجسته عملیات در عراق، انحراف افکار عمومی مردم جهان از آنچه در فلسطین اشغالی می گذرد، می باشد. انفجار در دفتر سازمان ملل متحد، انفجار در نجف، ترور سربازان انگلیسی و آمریکایی بی تردید این هدف مورد نظر اسرائیل را، ولو کوتاه مدت، تامین می کند.

۴- جنگ اخیر و اشغال عراق، اگر چه موجب سقوط صدام شده است اما منجر به تسلط بی‌چون و چرای آمریکا و انگلیس بر وضعیت سیاسی و اقتصادی حال و آینده عراق نیز شده است. آمریکا و انگلیس از هم اکنون کنترل صادرات نفت عراق را در دست گرفته اند. دولت آمریکا، هزینه های بالایی عملیات نظامی خود را از محل فروش نفت عراق مطالبه و تامین می کند. رژیم صدام حسین عراق را در دو جنگ تمام عیار و نافرجام درگیر ساخت. جنگ اول با حمله به ایران آغاز شد. اگر چه تلفات و هزینه های عراق در آن جنگ نسبت به ایران، کمتر بود اما به هر حال عراق تعهدی به ایران برای پرداخت هزینه ها و غرامت جنگ نداده است و متأسفانه رهبران ایران نتوانستند از فرصت های مناسب برای تامین منافع ایران استفاده کنند. اما جنگ دوم خلیج فارس با حمله عراق به کویت آغاز و موجب دخالت آمریکا و متحدانش گردید. هزینه آن جنگ را دولت‌های عربی، بطور عمده، عربستان سعودی و کویت پرداخت کردند. بطوری که نه تنها ذخایر ارزی این دولت ها بکلی هزینه شد بلکه میلیاردها دلار هم بدهکار شده‌اند. برای عراق نیز علاوه بر هزینه های سنگین، بدهی‌های زیادی را به بار آورده است.

اما در جنگ اخیر، کشورهای عربی فاقد ذخیره، ارزی برای پرداخت هزینه‌ها هستند. بنابراین بار هزینه این جنگ را مستقیماً مردم عراق، از طریق منابع نفتی خود پرداخت خواهند کرد. شرکت‌های نفتی و میلیتاریست‌های آمریکا از این حیث ناخشنود نیستند.

علاوه بر این، بازسازی عراق بعد از صدام، میلیاردها دلار برای ملت عراق هزینه در پی خواهد داشت. اگر چه از هم اکنون میان دولت و شرکت‌های غربی بر سر سهم هر یک از این بازار عظیم رقابت و تقابل مشاهده می‌شود، اما برای عراق جز خسارت و هزینه چیزی در پی نخواهد داشت.

۵- پیامدهای انفجار نجف در عراق و منطقه چه می‌باشد؟

اولاً انفجارها و ترورهای کنونی موجب تثبیت اوضاع به نفع شورای مدیریت و دولت جدید و تسریع در فرایند دموکراسی خواهد شد.

ثانیاً انفجار نجف، موجب تقویت جریان‌های افراطی قومی و مذهبی خواهد شد. در جوامعی که مردم سالها تحت فشار شدید استبداد قرار گرفته باشند، نابهنجاری در رفتارهای فردی و اجتماعی فراگیر می‌گردد. از بین رفتن استبداد در چنین جوامعی، موجب پیروزی سریع مردم سالاری نمی‌گردد. بلکه جامعه با دوره‌ای از عصیان روبرو خواهد شد. بسیاری از علائم نابهنجاری و پرخاشگری مخرب در رفتارهای مردم آزاد شده از استبداد خشن صدام را می‌توان مشاهده کرد. چنین جوامعی پیش از هر چیز به یک دوران آرامش و امنیت به منظور بازسازی رفتارها و ترمیم آسیب‌های روانی احتیاج دارند. رویدادهای خشونت بار مانع شکل‌گیری فرایند ترمیم و بازسازی درونی جامعه می‌گردد. بلکه برعکس موجب تشدید آنها و بروز واکنش‌های افراطی خواهد شد.

۶- تاثیر این انفجار در وضعیت کشورمان چه می‌باشد؟

اولاً ایران مرز مشترک طولانی با عراق دارد. دو گروه جمعیتی بزرگ کردها در شمال و شیعیان در جنوب، سوابق، روابط و علاقه‌های بسیار عمیق با ایران دارند. هر نوع تشنج و ناآرامی در هر یک از کشورهای همسایه ایران، در امنیت ملی و ثبات کشورمان اثرگذار است.

ثانیاً از آنجا که این انفجار در میان شیعیان، آنهم در کنار مرقد شریف امام علی(ع) اتفاق افتاده است، بی‌تردید تاثیر آن بر ایرانیان بیش از سایر مردم منطقه می‌باشد. ارتباطات و پیوندهای عمیقی میان مجلس اعلی انقلاب اسلامی عراق با رهبران ایران وجود داشته و دارد. برخی از مسئولان بلند پایه ایران از اعضای این مجلس بوده‌اند. ترور آیت‌الله حکیم از جهاتی ممکن است موجب بریدگی و گسست این همکاری بشود.

ثالثاً عامل اصلی آنچه امروز در عراق اتفاق افتاده صدام حسین است که حاضر نشد به نفع عراق با ملت عراق آشتی کند و به اراده ملت تسلیم گردد. حضور نظامی آمریکا و انگلیس در عراق، فشار بر کشورهای خاورمیانه از جمله ایران را برای تغییر افزایش داده است. این افزایش فشارهای بین‌المللی علیه ایران ادامه خواهد یافت. تنها راه موثر برای مقابله با این فشارها و حفظ تمامیت ارضی، مصالح، منافع و امنیت ملی کشورمان، تسلیم شدن حاکمان به مردم و تثبیت حاکمیت ملت در

جهت تقویت حاکمیت ملی است. رویدادهای عراق، فرصتی است برای عبرت گیری. فاعتبروا یا اولی الابصار

درباره انفجارهای لندن

میزان نیوز

ابراهیم یزدی: سخن تونی بلر درباره نبرد ایدنولوژیک بدین معناست که به یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون مسلمان اعلان جنگ بدهند.

آقای دکتر یزدی از آنجا که مسئولیت این بمب گذاری های را دو گروه وابسته به القاعده از طریق شبکه های اینترنتی برعهده گرفته اند، به نظر شما اساسا هدف از اینگونه اقدامات تروریستی چه می تواند باشد؟

این بمب گذاری ها از چند جنبه قابل بررسی است. اول اینکه باید بررسی شود چه گروه هایی این کارها را انجام می دهند. تا به حال هیچ گونه اطلاعات و گزارش رسمی در این زمینه وجود ندارد. گروه هایی با نام های مختلف خودشان را وابسته به القاعده می دانند و القاعده نیز سازمانی است که ادعا می کند سراسری و جهانی است. اگرچه افرادی مانند زرقاوی و بنلادن را به عنوان پایه گذار و رهبر القاعده معرفی می کنند، اما معلوم نیست که چه کسانی مسئولش هستند. در نتیجه قضاوت نهایی درباره اینکه این بمب گذاریها کار چه گروهی است بسیار مشکل می باشد. مطالبی هم که بر روی شبکه های اینترنتی منتشر شده اند برای جمع بندی و قضاوت کافی نیستند.

دوم اینکه باید بررسی شود این کارها با چه هدفی انجام می گیرد. هدف هایی وجود دارد که تروریست ها به عنوان بهانه از آن ها استفاده می کنند. مثلا می گویند انگلیس و آمریکا در عراق و افغانستان کارهایی را انجام می دهند و ما نیز همان اعمال را در اروپا یا آمریکا انجام می دهیم. باید پرسید آیا انگیزه و هدف همین است و یا آنچه در عراق و افغانستان می گذرد تنها بهانه ای است برای این کارها.

در جریان ۱۱ سپتامبر، آمریکایی ها نه در افغانستان حضور داشتند و نه در عراق و تنها ایرادی که می توانست مطرح شود حمایت از اسرائیل علیه مردم فلسطین بود. اگر کسانی دارای چنین امکاناتی

هستند که می‌توانند در نیویورک به تاسیسات بزرگی مانند ساختمان سازمان تجارت جهانی حمله کنند، چرا از امکاناتشان در خود اسرائیل استفاده نمی‌کنند و یا چرا به کمک خود فلسطینی‌ها نمی‌روند؟ این‌ها مسائلی است که باید پاسخ داده شود؛ با این حال تروریست‌ها می‌گویند بمب‌گذاریها را در واکنش به اعمال آمریکا بیها در عراق و افغانستان انجام می‌دهند.

سومین مسئله این است که آیا این کارها که به نام اسلام می‌کنند، توجیهی از نظر دینی و اسلامی دارد یا ندارد؟ آیا به عنوان مسلمان با هرگرایش و هرقرائتی از دین آیا ما حق ارتکاب چنین اعمالی را داریم یا نداریم؟ آیا یک گروه اسلامی می‌تواند به عنوان جنگ صلیبی علیه مسیحیان به افراد غیرمسلح و غیرنظامی حمله کند و این‌گونه اعمال را مرتکب شود یا نه؟ این به شدت مورد سوال است.

هم درقرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که ما را از انجام این اعمال پرهیز می‌دهد، هم رویه و سنت خود پیامبر درجنگ‌ها این چنین بوده است و هم برای ما که خود را شیعیان علی می‌دانیم درنهج البلاغه دستورات فراوانی وجود دارد که مسلمانان حق ندارند درهیچ شرایطی به زنان و مردان غیرنظامی و کسانی که درشهرها و درون سرزمین دشمن زندگی می‌کنند، حمله کنیم. اما با این حال شاهدیم که این‌گونه اعمال صورت می‌گیرد. به مردمی که هیچ گناهی ندارند ولو اینکه دولتهایشان مرتکب جنایت شوند، اجازه حمله داده نشده است.

اگر ما منطق حمله به مردم عادی را بپذیریم باید تسلیم این منطق هم بشویم که اگر انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها از رفتار حکومت‌های اسلامی مانند جمهوری اسلامی ایران ناراحت هستند، ایرانی‌ها را درهرکجا که گیر بیآورند مورد ضرب و شتم و شکنجه قراردهند. اگر دولت انگلیس درعراق مرتکب جنایت می‌شود که می‌شود، ما نباید این را تعمیم بدهیم به مردم غیر نظامی در خود آمریکا یا انگلستان.

در ادبیات دینی ما از این نوع دستورات بسیار وجود دارد که ما حق انجام چنین اعمالی را نداریم، از نمونه‌های تاریخ می‌توان به جنگ‌های صلیبی اشاره کرد. در آن جنگ‌ها یکی از فرماندهان مسلمانان و کرد با نام صلاح الدین ایوبی بود که در پیروزی مسلمانان در آن جنگ‌ها نقش کلیدی داشت. کتاب‌های معتبر تاریخ در رابطه با جنگ‌های صلیبی، اعتراف می‌کنند که هنگامی که مسیحیان بر بیت المقدس غلبه پیدا می‌کردند، همه مردم را از دم تیغ می‌گذرانند، به طوری که درخیابان‌های بیت المقدس جوی خون راه می‌افتاد. اما هنگامی که صلاح الدین ایوبی بر بیت المقدس تسلط پیدا کرد، دستوراتی صادر نمود مبنی بر اینکه هیچ غیرنظامی کشته نشود، به حیوانات لطمه نزنند، به باغ‌ها و محصولات مردم آسیب نرسانند و غیره. مجموعه این دستورات بعدها منجر به آن شد که مقررات و قوانین بین‌المللی درباره نحوه اداره جنگ‌ها، مشارکت درجنگ و رفتار با مردم غیرنظامی شکل بگیرد و این قوانین ریشه در دستورات صلاح الدین دارد.

بین علمای اسلام، چه شیعه و چه سنی، اجماع وجود دارد که این کارهایی که به نام اسلام انجام می‌شود هیچکدام ربطی به اسلام ندارند. بنابراین کسانی که این بمب‌ها را منفجر می‌کنند، به ناحق خود را به دین و اسلام نسبت می‌دهند. متأسفانه جو عمومی درکشورهای غربی به گونه‌ای است که اگر یک مسلمان مرتکب ترور شود، همه مسلمان‌ها را تروریست تلقی می‌کنند و تعمداً می‌گویند «تروریست‌های مسلمان» یا «مسلمانان تروریست»؛ درحالی‌که ما هیچگاه نشنیده‌ایم که مثلاً اگر

بریگارد ها سرخ در ایتالیا و آلمان دست به بمب گذاری می زدند، یک رسانه خبری بگوید مسیحیان تروریست یا تروریست های مسیحی این کار را انجام داده اند. یا اگر در اوکلاهما که یک گروه آمریکایی یکی از ساختمان های با عظمت ایالتی را منفجر کرد و بیش از ۲۰۰ نفر را کشت، کسی نگفت که آن ها مسیحیان تروریست بودند. اما متأسفانه نوعی از پیش داوری در میان برخی از نویسندگان غربی وجود دارد که این اقدامات نسنجیده و خلاف دین و اسلام را به پای اسلام می گذارند و تبلیغات می کنند که مسلمانان تروریست هستند و ناخود آگاه و یا آگاهانه چه در انگلستان، آلمان، اسپانیا و یا آمریکا به مردم عادی مسلمان و به مساجد حمله می کنند.

اینگونه اعمال هم از نظر آموزه های دینی خلاف هست و هم خلاف مصالح عمومی مسلمانان می باشد. به نظر من مسلمانان در هرکجای دنیا هستند چه شیعه و چه سنی باید علیه این گونه حرکت ها موضع بگیرند و آن ها را محکوم بکنند. و اگر کسی می خواهد با امپریالیسم و تجاوز خارجی بجنگد، این کار قاعده دیگری دارد.

**در رابطه با اظهارات تونی بلر مبنی بر « لزوم نبرد ایدئولوژیک برای ریشه کن کردن تروریسم»،
اولاً منظور ایشان از نبرد ایدئولوژیک چیست؟ و ثانیاً آیا فکر می کنید انفجارهای مادرید و لندن
مانند انفجارهای نیویورک به اتخاذ تصمیماتی سرنوشت ساز برای برخی از کشورها منجر شوند؟**

منظور از نبرد ایدئولوژیک را البته آقای تونی بلر توضیح ندادند اما اشارات در اینجا کامل تر از صراحت است. وقتی نخست وزیر انگلستان می گوید ایدئولوژی، به معنی آن است که باید خود اسلام را مورد تهاجم قرار داد. من اینطور احساس می کنم که وقتی بلرمی گوید نبرد ایدئولوژیک، یعنی به جای اینکه تروریست ها را پیدا کنند، باید علیه خود اسلام موضع بگیرند. و این بسیار خطرناک است. در واقع به این معناست که اگر جمع کوچکی از مسلمانها کار خلافی کردند، شما به یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون مسلمان در دنیا اعلان جنگ بدهید. بر علیه اسلام اعلان جنگ بدهید. مثل این می ماند که اگر ما با آمریکا اختلاف داریم، این اختلاف تبدیل به نبرد میان مسلمانان و مسیحیان بکنیم. طبیعی است که این امر با هیچ عقل و منطقی قابل قبول نیست. در باره سخنان بلر باید گفت که این دستورات یا اقدامات پیشگیرانه، بیش از همه بر مسلمانان این مناطق اثر منفی می گذارد.

واقعیت آن است که زمانی اسلام یک اندیشه و دین بعیدی در اروپا بود. در مکانی بسیار دور افتاده نسبت به لندن جایی بود که به آن مکه می گفتند و در بیابان ها مسلمان هایی بودند. در آن زمان اسلام در زندگی روزمره اروپایی ها و آمریکایی ها وجود نداشتند. اما امروز اسلام در متن فرهنگ غربی حضور دارد. امروز اسلام در همسایگی آقای تونی بلر ساکن است. در اروپا حدود ۲۷ میلیون مسلمان زندگی می کنند و در برخی از کشورها مانند فرانسه، اسلام مذهب دوم به شمار می رود. در انگلستان، مسلمانان اقلیتی تعیین کننده در انتخابات محسوب می شود. در آمریکا ۷ میلیون مسلمان وجود دارد و اسلام مذهب دوم است. مسلمانان به جهت ادبیات و روش زندگی تاثیرگذار هستند و امروز دیگر اسلام چیزی نیست که فرسنگ ها دور و آنسوی دنیا قرار داشته باشد. اسلام در خود زندگی مردم اروپا و آمریکا حضور دارد و نهادهای دینی اروپایی و آمریکایی خودشان از این حضور احساس ترس می کنند. این احساس ترس نشأت گرفته از دینامیسم و پویایی اسلام است.

ممکن است ما مسلمانها کارها بی بکنیم که خلاف باشد. ممکن است ما مسلمان ها نمونه های خوبی از اسلام نباشیم. اما پرونده اسلام را به عنوان یک دین و ایدئولوژی باید از رفتارهای مسلمان ها جدا کرد. اسلام در ذات خودش یک نوع جاذبه و پویایی دارد و کسانی که در آمریکا یا اروپا ادیان جهان را مطالعه می کنند بر این باورند که اسلام همچنان مانند یک کوه آتشفشان حرکت می کند و هنوز پتانسیل زیادی برای تاثیرگذاری بر فرهنگ جهانی دارد. بنابراین نهادهای دینی اروپا از وجود خود اسلام احساس ناراحتی می کنند.

به رغم اینکه ما مسلمان ها الگوها و نمونه های خوبی از دینمان نیستیم، اما می بینیم که در کشوری مانند فرانسه بزرگان و فرهیختگانی مانند روزه گارودی از طریق مطالعات خودشان مسلمان می شوند. و این سلسله پیام هایی برای دنیا و به خصوص نهادهای مذهبی اروپایی می فرستد.

اخیرا و در زمان تنظیم قانون اساسی اروپا، پاپ ژان پل دوم به مسئولان تنظیم پیش نویس قانون اساسی نوشت که درباره تاثیر و حضور مسیحیت در اروپا در قانون اساسی چیزی را بگنجانند. آن ها جواب دادند که اگر ما بخواهیم چنین چیزی را در قانون وارد کنیم، لاجرم باید از تاثیر و حضور فرهنگ یهودی و اسلامی هم نام ببریم. به عبارت دیگر اروپایی ها دیگر نمی توانند حضور اسلام را در قاره خودشان نادیده بگیرند. در آمریکا نیز همین گونه است. در آمریکا هنگامی که رییس جمهور جدید انتخاب می شود بر طبق یک سنت قدیمی نمایندگانی از طرف مسیحیان، یهودیان و مسلمانان مراسم هایی را در آنجا اجرا می کنند. بنابراین آنها نمی توانند اسلام را در آمریکا نادیده بگیرند. این ها که گفتم ریشه های واکنشی است که علیه اسلام و مسلمان ها صورت گرفته است.

یکی از مفسرین در توجیه سخنان بلر گفته است که خشونتت که مسلمانان از خود نشان می دهند خشونتت در خود قرآن است. در واقع می خواهند خود قرآن را مورد بحث قرار دهند. قربانیان این ایده، مسلمانان آمریکا و اروپا خواهند بود. پس از ۱۱ سپتامبر کسانی که عرب بودند و یا خاورمیانه ای بودند و حتی اسامی شان اسامی خاورمیانه ای بود مورد تعقیب قرار می گرفتند و بازداشت می شدند.

اما در پاسخ به این سوال که آیا این سیاست بریتانیا تاثیری در سر نوشت کشورهای اسلامی خواهد گذاشت یا نه، باید بگویم که به نظر من تاثیری نخواهد گذاشت. دولت های کشورهای اسلامی بیش از هر چیز با مردم خودشان مشکل دارند. اگر این دولتها بتوانند مشکل شان را با مردم حل کنند سیاست های خارجی نمی توانند کاری بکنند و لطمه ای بزنند.

آیا انفجارهای لندن و مادرید باعث نزدیکتر شدن شدن مواضع کشورهای اروپایی و آمریکا خواهد شد و در نهایت شکاف پدیدآمده در زمان جنگ عراق را پر خواهد کرد؟

قطعا وقتی چنین اتفاقاتی رخ می دهد کشور هایی که آسیب می بینند با هم احساس نزدیکی خواهند کرد. بخشی از این احساس نزدیکی مربوط به ضرورت مبادله اطلاعات است. اگر در مادرید بمبی منفجر شد و اسپانیا توانسته است مسببین را شناسایی و بازداشت کنند و نوع بمب ها را شناسایی نماید، امروز اسکاتلند یارد هم مجبور است با اسپانیا هماهنگ شود و از تجارب آن استفاده کند. این خود سبب نزدیکی امنیتی این کشورها می شود. اما چون کسانی که دست به اینگونه اعمال می زنند به نام اسلام عمل می کنند قطعا به عنوان مثال میان اسپانیا و بریتانیا یک نوع همکاری های فرهنگی

به وجود خواهد آمد تا مسئله را از زاویه دیگری که آقای تونی بلر اسمش را نبرد ایدئولوژیک گذاشته است مورد بررسی قرار دهند. در نهایت باید گفت که این مسایل باعث نزدیکی آمریکا و اروپا نیز خواهد شد.

تنگنای جامعه بین‌الملل و امضای پروتکل الحاقی

روزنامه اعتماد ۱۵ شهریور ماه ۱۳۸۲

۱- این که آیا ایران پروتکل را خواهد پذیرفت یا خیر، تصمیمی است که رهبران ایران باید پاسخگو باشند و پیش‌بینی نظر رهبران ایران برای من ممکن نیست. اما باید بگویم ایران این کار را باید انجام دهد چرا که این پروتکل فقط برای ایران تنظیم نشده است.

۲- ایران بیش از پیش به خاطر نقض حقوق بشر مورد سوال و پیگرد قرار دارد. در حالی که دولت امریکا با درخواست ایران جهت اعزام يك هیات بازرسی به کانادا در مورد بررسی پرونده تبعه ایرانی کشته شده، استقبال کرده است، در ایران مقامات قضایی از دادن اطلاعات لازم در مورد قتل زهرا کازمی حتی به نمایندگان مردم در مجلس امتناع می‌ورزند.

از طرف دیگر در حالی که تعداد قابل توجهی از دانشجویان و فعالان سیاسی در ایران بازداشت هستند و در شرایطی به سر می‌برند که خانواده‌های آنان از وضعیت آنها بی‌اطلاعند به برخی از آنان حتی اجازه تماس با خانواده‌هایشان داده نشده است، وزیر خارجه کشورمان به راحتی از تهران به لندن زنگ می‌زند و با آقای سلیمان‌پور در زندان صحبت می‌کند و او را دلداري می‌دهد که مقاومت نماید. این گونه رفتارهای ایران با شهروندان در خانواده بین‌الملل قابل قبول نیست. چنانچه دولتمردان ایران در هر قوا و هر سطح رهبری که هستند در رفتار خود تجدیدنظر نکنند فشار به ایران همچنان افزایش خواهد یافت.

۳- آنچه درباره فرصت می‌توانم بگویم این است که زمان به شدت برای ایران تنگ است و ایران مجال زیادی ندارد. اما اگر ایران بخواهد تاثیرگذار باشد، که می‌تواند باشد، به شرطی که مقامات مسئول در داخل ایران رفتار خود را مدنی و مطابق قانون اساسی و بیانیه حقوق بشر و منشور سازمان ملل و معاهدات بین‌المللی تغییر دهند. حتی سازمان حقوق بشر که توسط قوه قضاییه کشور

ایجاد شده بود از عدم رعایت حقوق بشر در ایران شکایت دارد و اعتراض می‌کند. ایران با قبول تغییر در رفتار خود می‌تواند در فرایند کاهش فشار بین‌المللی بسیار موثر باشد.

۴- اولین سوال این است که چگونه در ایران مقامات قضایی که مدعی‌اند با تمام قوا کوچکترین حرکت سازمان‌های جاسوسی دنیا را زیر نظر دارند می‌توانند پاسخگویی افکار عمومی جهان باشند، اگر نتوانند حمله‌کنندگان به سفارت انگلیس را شناسایی، معرفی و بازداشت نمایند؟ با توجه به ساختار قدرت در ایران، این ادعا و عدم توانایی در شناسایی مهاجمان به سفارت نوعی کوتاه‌فکری را به ذهن متبادر می‌کند. اما دولت انگلیس سیاستی همسو و هماهنگ با آمریکا در نقاط بسیاری از دنیا به خصوص در خاورمیانه دارد. منافع کلان انگلیس پیوند خورده با منافع کلان امریکاست. بنابراین دولت انگلیس در این مسائل جدی عمل می‌کند و ممکن است لحن سخنان آنان با آمریکاییان متفاوت و ملایم باشد. اما آنها نیز نظر واحدی دارند که این که اکنون اتحادیه اروپا نیز موضع و رفتاری هماهنگ با آمریکا را علیه ایران در نظر گرفته است. همه این علایم نشان می‌دهد ایران با مشکلاتی جدی روبرو است.

۵- برای دولت انگلستان و یا هر کسی که آشنایی با ساخت قدرت در ایران داشته باشد می‌داند که شهروندان عادی نمی‌توانند به سویی سفارت شلیک کنند. هنگامی که ایران انگلستان را به عملی شتابزده در مورد بازداشت سلیمانپور متهم می‌کند و همزمان در داخل سفارت انگلستان مورد هدف قرار می‌گیرد آشکار است که جناح‌هایی از درون سیستم حاکم دست به چنین اعمالی می‌زنند. اما این وظیفه سفارت انگلیس نیست که در مورد وابستگی عناصر شلیک‌کننده به سفارت سخن بگوید. بنابراین سفیر خود را به عنوان اعتراض فرا بخوانند و طبیعی است که پیامد این فراخواندن مسدود و مشکل شدن کانال‌های ارتباطی است.

۶- برخی معتقدند که انگلیس چنان فعال مایشا است که می‌تواند جمعی را وادار کند که به سفارت انگلیس حمله کنند تا بتوانند روابط خود را با ایران محدود کنند. گویندگان این مسئله از یک طرف قدرت عمل انگلیس را در ایران بالا می‌برند و از طرف دیگر دولت ایران را با تمام سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی به قدری ناتوان و ناکارآمد می‌دانند که عناصر نفوذی و یا اغفال شده می‌توانند دست به چنین کاری علیه منافع ملی بزنند. چنین تصویری از حادثه با واقعیت‌ها تطبیقی ندارد.

۷- ایران در وضعیت قرار دارد که نه می‌تواند پروتکل را امضا نکند و نه اگر هم امضا کند موجب کاهش فشارها نخواهد شد. ایران می‌بایست در مورد تغییر در رفتارهای خود به خصوص در داخل یک تصمیم جدی و اساسی اتخاذ نماید که بی‌شک راه‌حلی برای مشکلاتش در روابط بین‌الملل نیز خواهد بود.

نماد آزاد اندیشی و مبشر عدالت

سخنرانی ۲۶ سالگرد درگذشت آیت الله طالقانی در اصفهان

شهریور ۱۳۸۲

یادبود بیست و ششمین سالگرد درگذشت طالقانی در آمفی تئاتر باشگاه کارگران اصفهان برگزار شد.

چالش های دینی کشور های اسلامی

اولین سخنران این جلسه دکتر سید علی اصغر غروی سخنان خود را با بیان چالش های دینی در کشورهای اسلامی آغاز کرد و آن را شامل موارد زیر دانست:

۱- دین و عدالت

۲- دین و حق

۳- دین و تکلیف

۴- دین و تمدن

دکتر غروی در ادامه به بازنگری اندیشه ی افرادی که نگرشی متفاوت نسبت به دین و دینداری داشته اند پرداخته و سپس به اندیشه ی مرحوم طالقانی پیرامون دین و دینداری که برای اعمال عدالت و توسعه ی آزادی و رشد عقلانی بشر بهترین راهکار و وسیله بوده اشاره کرد. وی با اشاره به تفسیر پرتوی از قرآن لازم دانست مبارزه دینداران با ظلم را ضرورت دینداری برشمرد و اظهار تأسف نمود که تا به حال انجام نشده است، استاد دانشگاه اصفهان در ادامه

با ذکر حدیثی از امام حسین (ع) یادآوری کرد که: مردم بندگان دنیا هستند و دین هم آویزه است بر زبان آنها.

سید علی اصغر غروی افزود: نگرش آیت الله طالقانی به دین نگرشی ابزاری نبود و آن را برای امرار معاش نمی خواست بلکه دین را چراغ هدایت برای وصول به یک زندگی سعادت‌مند می دانست.

وی اضافه کرد: در اندیشه ایشان دین برای اعمال عدالت، توسعه آزادی و رشد عقلانی بشر به بهترین راهکار و ابزار مطرح بود.

غروی بازشناسی تفکرات روشنفکران دینی را بهترین راه حل مقابله با تهاجمات فکری و فرهنگی مخالف اسلام در این برهه زمانی ذکر کرد.

وی اضافه کرد: روشنفکران دینی تلاش کرده اند تا با بهره گیری از اسلام، قرآن و دین، جامعه را به رشد متعالی سوق دهند و از واخوردگی جامعه در مقابل اندیشه و تفکر غربی بپرهیزند.

غروی در انتها این نکته را خاطر نشان کرد که مردم ما به جای این که زندگی را با دین هماهنگ کنند دین را با زندگی خود هماهنگ می کنند.

یاد شهدای راه حق

محمد بسته نگار داماد آیت الله طالقانی بحث خود را با سلام و یاد شهدای راه حق آغاز نمود.

مسائل مطروحه از جانب ایشان:

۱. چگونگی تقدس سلطنت
۲. مثال هایی در رابطه با سلطنت از جمله امام محمد غزالی
۳. نظریه ی شیخ فضل الله نوری در مورد سلطنت
۴. نقش اساسی مرحوم بازرگان و طالقانی در روشن شدن افکار مردم

۵. تنزیه الملت و تنزیه الامت
 ۶. تلاش طالقانی که برای اولین بار از سلطنت و شاه پرستی تقدس زدایی کند
 ۷. ملاک قرار دادن حق بودن یا نبودن برای هر حکومت یا هر فردی
 ۸. معنای تولی از دیدگاه مرحوم طالقانی
 ۹. دولت ناحق، تولید جامعه را از بین می برد و حق انتقاد را از ملت می گیرد.
 ۱۰. نامه ی مرحوم رهبر به مرحوم طالقانی در مورد سست شدن اساس نظام
- ۱- وی در ادامه سه ویژگی مرحوم طالقانی در مورد نظام را تحت عناوین خصوصیات انقلاب اسلامی، نقش حکومت طبقاتی، مسأله ی شوراها بیان کرد.
- وی افزود: از نظر آیت الله طالقانی، جمهوری اسلامی دارای سه ویژگی برجسته می باشد یکی اینکه این رویداد از همه توده ها و اقشار مردم برخاسته بود دوم اینکه مردم حق دخالت در عیین سرنوشت خود داشتند و سوم اینکه نفی نظام طبقاتی در جامعه بود.
- بسته نگار تشکیل شوراها را به عنوان دستاورد مهم طالقانی برشمرد و افزود: ایشان معتقد بودند که نظام شورایی باید از کوچکترین واحد جامعه یعنی خانواده تا بالاترین درجه حاکمیت نهادینه شود.
- محمد بسته نگار خاطر نشان کرد: ایشان دموکراسی مستقیم را بر دموکراسی هدایت شده ترجیح می داد و تلاش کرد تا دموکراسی در تمامی عرصه های جامعه نهادینه شود.
- بسته نگار سخنان خود را با بیان آخرین صحبت آیت الله طالقانی که بیابید با مرد هم صدا شویم به پایان برد.

نماد آزاداندیشی و مبشر عدالت

به عنوان آخرین سخنران این مراسم نیز دبیر کل نهضت آزادی ایران دکتر ابراهیم یزدی ایراد سخن نمود.

وی با معرفی آیت الله طالقانی به عنوان نماد آزاد اندیشی و مبشر عدالت سخنان خود را تحت عنوان توسعه، رفاه و عدالت آغاز نمود.

یزدی روحانی و مجتهد بودن، ولی هیچ یک از ویژگی های متداول روحانیت را نداشتن را از خصوصیات طالقانی نام برد. او طالقانی را روشنفکر دینی و پایه گذار رابطه ی بین روحانیت و دانشگاهیان دانست. ارتباط و همکاری و پیوند طالقانی با جریان روشنفکری دینی آن چنان عمیق و طولانی بوده است که در تاریخ جنبش های سیاسی و اجتماعی قرن معاصر ایران نام وی با بزرگان و سحابی همه جا و همیشه با هم می آید.

اما اگر در تاریخ معاصر ایران و در میان روشنفکری دینی، طالقانی و بزرگان پیشگامان مبارزه، برای آزادی و عدالت محسوب شوند، اولی نماد عدالت خواهی و دومی نماد آزادی خواهی می باشد. اما عدالت خواهی طالقانی در تعارض با آزادی خواهی بزرگان نبود. بلکه طالقانی آزادی انسان را عین عدالت می دانست.

وی در ادامه گفت: بررسی رابطه عدالت خواهی طالقانی و آزادی خواهی بزرگان در شرایط کنونی از آن جهت ضروری است که در انتخابات اخیر گفتمان غالب یک جریان سیاسی، عدالت و توسعه عدالت محور است. وی گفت در دوره ۸ ساله ریاست جمهوری خاتمی توسعه سیاسی پیش نیاز توسعه اقتصادی معرفی شد. اما در دوره جدید، محور اصلی عدالت و توسعه عدالت محور در چارچوب «چشم انداز بیست ساله» مطرح می باشد.

وی به فرازهایی از چشم انداز بیست ساله ایران اشاره کرد و بیان کرد که گروه های اقتصادی دولت احمدی نژاد در چارچوب چشم انداز بیست ساله برنامه ریزی می کنند.

یزدی در سخنان خود این سوال را مطرح کرد که منظور از توسعه در «چشم انداز ۲۰ ساله»

چیست؟ توسعه انسانی؟ توسعه اقتصادی یا توسعه سیاسی؟ یا همه اینها؟

وی با نقل از سند چشم انداز ۲۰ ساله که آمده است: «کسب جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری ... و رشد پر شتاب و مستمر اقتصادی، ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل»، توسعه مورد توجه در این سند را صرفاً توسعه اقتصادی، ارزیابی کرد.

وی سپس با نقل قول از سخنگویان برجسته جریان جدید حاکم به این نکته پرداخت که توسعه مورد نظر اینان، حداکثر دولت رفاه و توزیع عادلانه درآمدها می باشد. وی به عنوان شاهد فعال از یکی از نمایندگان برجسته مجلس هفتم نقل کرد که:

«اگر رهبر منابع را عادلانه تقسیم کند و اخلاق اقتصادی را هم رعایت کند، شکاف طبقاتی از بین می رود و همه از یک زندگی لذتا بخش توأم با اخلاق برخوردار هستند در ادامه وی تعریفی از توسعه ارائه داد که یک پدیده ی چند بعدی است و به صورت یک مکعب می توان آن را تصور کرد، که برای ترسیم آن می توان از بعد اقتصادی شروع کرد اما اگر به توسعه ی سیاسی ادامه پیدا نکند، توسعه چند بعدی تکمیل نمی شود، تمام نگاه های تک بعدی به توسعه سقوط می کند وی تأکید کرد که ما باید الزامات توسعه را پذیرا باشیم.

دکتر یزدی در ادامه راهکارهای متخصصین برای به توسعه رسیدن را این گونه بیان کرد:

۱. تغییر نهادها
۲. تغییر بنیاد روان
۳. شاخص های زندگی باید متناسب با هم رشد کند
۴. استفاده بهینه از ظرفیت ها و توانمندی ها

وی از رئیس مجلس نقل کرد که گفته است «نباید همه وقت کشور صرف توسعه سیاسی شود. مجلس هفتم رفع تنگناها و مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم را سرلوحه کار خود قرار بدهد». وی این نگاه را، در نهایت مانع عمده توسعه کشور دانست و گفت به دنبال تأمین رفاه رفتن در دنیای امروز موجب دور شدن از توسعه واقعی می گردد. وی نظر یکی از کارشناسان را نقل کرد که گفته است: توسعه اقتصادی با نگرش دولت رفاه امکان رشد بردار نیست. رویکرد فعلی در اقتصاد ایران

که تحت عنوان دولت رفاه مطرح گردیده، اگر چه حاوی منافع کوتاه مدتی است اما در بلند مدت به دلیل اثرات حمایتی صرف، اثرات چندانی در افزایش استانداردهای زندگی اقشار آسیب پذیر نخواهد داشت.

وی اشاره کرد که «نیروهای تازه نفس آمده اند تا رویای اقتصاد رفاه» را شکل دهند. همان پروژه ای که چند سال گذشته با آن قدم در میدان مبارزه با اصلاح طلبان گذاشته اند.»

وی در پایان جمع بندی کرد که بدون مدل توسعه راه به جایی نخواهیم برد و توسعه پایدار، در تمام ابعاد آن، تنها راه تأمین رفاه شهروندان می باشد. و این که: دستیابی به رفاه و آسایش و امنیت اجتماعی در شکل توسعه پایدار متجلی می شود.

او بر این نکته که زنها باید وارد سیاست و توسعه ی سیاسی شوند تأکید کرد و بیان نمود توسعه ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مکمل هم هستند و ما با نبود امنیت اقتصادی روبرو هستیم. وی عدالت را قرار دادن هر چیز در جای خود و بخش لاینفک آن را به رسمیت شناختن حقوق مردم است تعریف کرد. همرمز دیرین طالقانی حاکمیت ملت را در راستای حاکمیت الله دانسته و گفت خداوند بندگان را آزاد خلق کرده است.

نگران هستیم ایران بعد از هزینه های گزاف قرارداد الحاقی را امضا کند

ایلناوآفتاب یزد ۸۲/۶/۳۰

دکتر ابراهیم یزدی که در زمان دولت موقت مرحوم مهندس بازرگان وزیر خارجه این دولت بود در گفتگو با ایلنا، به سوالات این خبرگزاری در خصوص موضوع پروتکل الحاقی پاسخ گفته است. متن گفتگو با دکتر یزدی به شرح زیر است:

س- نشست شورا حکام در وین منجر به صدور مهلت پنجاه روزه برای ایران شد و در این نشست ایران ملزم به امضای پروتکل الحاقی شد. طبق اخبار رسیده نماینده ایران این جلسه را به عنوان اعتراض به مصوبه این شورا ترک کرد. در صورت پافشاری ایران بر مخالفت خود با امضای پروتکل الحاقی چه خطرات احتمالی کشور ما را تهدید میکند؟

ج- پروتکل الحاقی که مورد بحث آژانس بین المللی انرژی اتمی است صرفاً علیه ایران تنظیم نشده است، بلکه این پروتکل را همه کشورهای جهان به تدریج باید امضا کنند و تا به حال بیش از پنجاه کشور آن را امضا کرده‌اند. بنابراین ایران هم جز کشورهایایی است که باید آن را امضا کند...

س-ظاهراً هیچ اجباری برای امضا وجود ندارد و امضای پروتکل امری اختیاری است

ج- اصولاً معاهدات بین المللی، تعهدات داوطلبانه از سوی کشورهای مختلف است. اما کشورهای مختلف در رابطه با انرژی اتمی موقعیت های متفاوت دارند، برخی از کشورهای جهان، مثل بعضی از کشورها در آسیا و آفریقا کوچکترین زمینه‌ای یا سرمایه‌ی و یا علاقه‌ای برای فعالیت در انرژی اتمی، خواه برای مقاصد صلح جویانه یا برای مقاصد جنگ طلبانه ندارند. بنابراین اگر کشوری مثل نپال، این نوع توافقنامه را امضا نکند کسی نگران این نیست که چرا نپال توافقنامه را امضا نکرده است، اما ایران چنین وضعیتی ندارد، ایران چه در زمان استبداد سلطنتی و چه در دوران جمهوری اسلامی علاقه و توجه‌ای به تکنولوژی اتمی داشت و در زمان شاه، هم برنامه‌ها هم راه اندازی نیروگاه های اتمی سرمایه‌گذاری زیادی کرده بودند. همچنین شاه برای ورود به عرصه صنایع اتمی در دنیا خواه برای مقاصد صلح جویانه و یا غیر از آن سرمایه‌گذاری وسیعی کرده بود و سهم قابل توجهی از یک معدن اورانیوم در آفریقای جنوبی (راسینگ) را خریداری کرده بود تا بتواند به سنگ معدن دسترسی داشته باشد و یک سهم قابل توجهی از شرکت یوریدف فرانسه را با هزینه‌ها سنگین برای ایران خریداری کرد تا بتواند آن سنگ معدن اورانیومی را که به دست می‌آورد در کارخانه‌ای فرانسوی تغلیظ بکند و بالاخره سرمایه‌ای هم در اختیار آلمانی‌ها گذاشته بود تا نیروگاه اتمی تاسیس کند. پس از پیروزی انقلاب تغییراتی در این برنامه‌ها داده شد. اما بعد ایران در مضان اتهام قرار گرفت که به دنبال دستیابی به سلاح های اتمی است. عدم اطلاع رسانی دولت ایران از این برنامه‌ها به آژانس بین المللی انرژی اتمی و تاسیساتی که در بعضی مناطق مانند نطنز و اراک که ایران تاسیس کرده بود و عکسبرداری های هوایی که امریکایی‌ها از طریق ماهواره کردند، نشان دهنده وجود چنین تاسیساتی بود و اعتراض آژانس بین المللی انرژی اتمی به ایران به علت عدم اطلاع رسانی ایران به آژانس از وجود این برنامه‌ها موجب شده است که بدبینی نسبت به نیات و برنامه‌های ایران در دنیا بالا بگیرد و در این مورد اروپا و امریکا تقریباً با هم اتفاق نظر دارند و یک جبهه واحدی دارند که ایران باید این پروتکل را امضا کند. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم چون امضای چنین توافقنامه‌ای باید داوطلبانه باشد و خیلی از کشورهای دیگر هم آن را امضا نکرده‌اند پس ایران هم می‌تواند این پروتکل را امضا نکند، لذا چنین مقایسه‌ای واقع بینانه نیست و ایران در وضعیتی است که خواه نا خواه باید این قرارداد الحاقی را امضا کند.

س- به نظر شما ایران باید در برخورد با این مساله چه سیاستی را در پیش بگیرد؟

ج - به نظر من ایران از اول هم بی جهت مطلب را تبدیل به یک موضوع دعوا کرده است مخصوصاً وقتی ما مدافعات مسولان ایران را می‌خوانیم جز اظهار تاسف و تاجر هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. تناقضات زیادی در گفتار مسولان وجود دارد در حالی که رییس سازمان انرژی اتمی ایران مدعی است اورانیومی که در این محل‌ها توسط بازرسان انرژی اتمی کشف شده است مقدار کمی است که از بازار سیاه تهیه شده است و در واقع به این ترتیب قصد دارد به آژانس انرژی اتمی بگوید این مطلب خیلی جدی نیست از سوی دیگر وزیر امور خارجه آقای خرازی می‌گوید این

دستگاه های دست دوم که خریداری کرده ایم آلوده به اورانیوم سنگین است بنابراین ایران اورانیومی در دست ندارد و اورانیومی تغلیظ نکرده است و سخن های ضد و نقیضی از این دست که فاقد انسجام منطقی است، باعث شده است تا آقای البرادعی در مقابل صحبت های دولتمردان ایران موضع بگیرد. ایران حالا در وضعیتی است که اگر بخواهد از عواقب و عوارض چنین روندی مصون بماند چاره ای ندارد جز این که قرارداد الحاقی را امضا کند.

س - شما فکر میکنید ایران این مطلب را بپذیرد یا خیر؟

ج - می دانیم که مواضع اعلام شده مسئولان کشور ما ضد و نقیض است. از یک طرف وزیر امور خارجه اعلام می کند که آماده امضای قرارداد الحاقی است و از سوی دیگر بعضی از دولتمردان و صاحبان قدرت در ایران حرف دیگری را می گویند. پیش بینی اینکه ایران این قرارداد را امضا کند یا نه مشکل است اما براساس تجربه گذشته ما نگران این موضوع هستیم که دولت ایران بعد از هزینه های گزاف، که قابل پیشگیری هم بوده است و بعد از دادن هزینه ها قرارداد را امضا خواهد کرد.

تحلیلی از پذیرفتن یا نپذیرفتن پروتکل الحاقی

شرق ۸۲/۶/۳۱

ایلنا: ابراهیم یزدی در مورد پذیرش پروتکل الحاقی NPT گفت: اگر ایران این معاهده را امضا نکند قطعاً زمینه تقویت جبهه علیه ایران در دنیا تقویت خواهد شد همان گونه که در اخبار وجود دارد در این مورد کشورهای عضو اتحادیه اروپا با امریکا همسو هستند و همگی اتفاق نظر دارند که ایران باید قرارداد الحاقی را امضا کند. حال اگر ایران امضا نکند چه پیامدهایی برای ایران در پی خواهد داشت؟ قطعاً موجب انزوای بیش از حد ایران خواهد شد و قطعاً جبهه گیری علیه ایران تقویت خواهد شد. در این صورت به احتمال زیاد ممکن است قطعنامه ای در سازمان ملل علیه ایران صادر شود و به ازای امتناع ایران از قبول امضای قرارداد الحاقی مجازات هایی برای ایران تصویب شود، از جمله محاصره اقتصادی ایران. این خطراتی است که در صورت عدم امضای قرارداد الحاقی می تواند ایران را تهدید کند. علاوه بر این هنگامی که زمینه های عمومی در افکار بین المللی فراهم شود این احتمال بالا خواهد رفت که حملات نظامی محدود با هدف های کاملاً مشخص صورت بگیرد حال توسط خود امریکایی ها یا توسط اسرائیلی ها.

اسلام و مقتضیات زمان

سخنرانی در سمینار انجمن مهندسين ۱۳۸۲/۷/۹

با عرض سلام خدمت خانم ها و آقایان. امیدوار هستم بنده را ببخشید اگر چنان چه به دلیل

کوتاهی وقت، یادداشت هایی را که تدوین کردم. رسا و منسجم نیست.

بیش از صد سال است که ملت ما برای آزادی خودش و تحقق حق حاکمیت، مبارزه می کند؛

بیست و پنج سال از یک انقلاب کلاسیک به معنای جامعه شناسی اش گذشته. و ما همچنان اندر خم

یک کوچه ایم. هنوز داریم بحث می کنیم که آیا در اسلام حقوق بشر وجود دارد یا ندارد. اینکه انجمن

اسلامی مهندسين این مسئله را دستور کار خودش قرار داده، و سمیناری ترتیب داده؛ حال بنا بر

گزارش آقای دکتر سبحانی، دانشگاه مفید هم آن را در دستور کار خودش قرار داده، همه اینها حکایت

از این میکند که مسئله جدی است. یک مشکل خیلی کلیدی در جامعه ما نسبت به مسئله حقوق بشر

وجود دارد. و ما علی رغم صد سال سابقه مبارزه برای حق حاکمیت ملت و حقوق و آزادی های

انسانی، هنوز این معضل را به طور کلیدی و بنیادی حل نکرده ایم.

ما در اینجا به دو صورت می توانیم بحث کنیم. یک صورت، یک نکته این است که به

ضرورت چنین بحثی بپردازیم، چرا برای ما کلیدی است که این مسئله را حل بکنیم؟ و چرا تا زمانی

که این مسئله به صورت کلیدی حل نشده باشد، آرمان حاکمیت مردم، آرمان آزادی تحقق پیدا نخواهد

کرد؟

دوم این است که وارد خود محتوای بشویم و بگوییم که آیا اینکه دو جریان عمده در کنار

جریان روشنفکری دینی ما، در کنار ملت ما، آرمان های ملی ما، بر این نکته پافشاری می کند که

میان حقوق بشر و اسلام هیچ نوع سازگاری وجود ندارد، آیا درست است یا نه.

شما می دانید که با یک جریان طرف نیستیم هم جریان راست افراطی سنت گرا بر این باور

است که میان اسلام و حقوق بشر، مردم سالاری، حکومت مشارکتی مردم، هیچ سازگاری وجود

ندارد. و هم جالب است که روشنفکران لاییک، غیردین یا بعضاً ضددین بر این نکته پافشاری می

کنند؛ و متأسفانه کارنامه دو دهه حکومت به نام خدا هم آب به آسیاب آنها می ریزد که بر این نکته

پافشارند که میان اسلام و دموکراسی هیچ نوع رابطه منطقی وجود ندارد. بنابراین کسانی که تلاش

می کنند این مشکل را حل کنند، از دو طرف مثل پتک و سندان گیر کرده اند و از هر دو طرف تحت فشار هستند.

من امروز، اول ضرورت این بحث را می خواهم باز بکنم. و سپس به برخی از موانعی که بر سر راه تحقق مرد سالاری و حقوق بشر در ایران وجود دارد اشاراتی تقدیم بکنم.

من قبلاً بگویم اینکه آیا محتوای حقوق بشر و این گونه مسائل با اسلام سازگاری دارد یا ندارد، از یک زاویه بحث تازه ای نیست. قبل از انقلاب هم بزرگانی بوده اند که در این زمینه قلم زده اند. من مخصوصاً ارجاع می دهم دوستان عزیز را به سه کار تحقیقاتی خیلی مفید؛ یکی مربوط است به مرحوم دکتر مبشری، مرحوم آیت الله حاج سید ابوالفضل زنجانی و آقای گلزاده غفوری. هر سه اینها تحقیقاتی کرده اند منشور سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر و آزادی و دموکراسی با آموزه های اسلامی آنجا بحث کرده اند. مطالب دیگر هم فراوان است. اما من تمرکز می کنم عرایض را بر اینکه چرا این بحث امروز ضروری است و فرق وضعیت کنونی با قبل از انقلاب که آن بحث ها بود، چیست. چرا امروز حتی دولت ما، حتی نهادهای وابسته به دولت هم کمیسیون حقوق بشر درست می کنند. این همه فشار و اصرار از کجاست؛ این از کجا نشأت می گیرد. البته یک بحثی هست که حقوق بشر یک مقوله ماقبل دینی است. قبل از آنکه ما بخواهیم به ضرورت دینداری یا قبول یک دین بپردازیم، باید بپذیریم که انسان آزاد است و این حقوق طبیعی که مبنای نگاه جدید به جامعه و انسان است را بپذیریم. اگر چنانچه ما نپذیریم که انسان علی الاطلاق آزاد است و مختار است، مسئله انتخاب آزادانه انسان برای یک دین بی معنا می شود. حالا در اینجا بحث هایی هست که من الآن به آن نمی خواهم بپردازم بلکه به آن بحث اصلی خودم می پردازم.

مستحضر هستید که بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ سرد میان دو بلوک شرق و غرب شروع شد. تا هنگام سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان عصر کمونیست و پایان جنگ سرد، دو بلوک شرق و غرب با تمام قوا در برابر هم صف آرایی کرده بودند و مناسبات جهانی تحت تأثیر کامل این درگیری ها یعنی جنگ سرد بود. جنگ سرد یکی از موانع کلیدی و اصلی بر سر راه پیشرفت دموکراسی، مردم سالاری و تحقق حقوق بشر در بسیاری از جوامع جهان سوم یا نیمکره جنوبی بود.

به این معنا کشورهای غربی، به خصوص آمریکایی ها، در این دوره از جنبش های ملی و جنبش های اسلامی، به عنوان ابزاری برای مقابله با توسعه کمونیسم استفاده می کردند. اما تا یک حد معینی، از یک حد معینی جلوتر، اجازه نمی دادند. به دو عامل. عامل اول اینکه در جهان سوم، در کشورهای نیمکره جنوبی، جنبش های ملی، عموماً ضدسلطه بیگانه بودند و هستند. بنابراین به محض اینکه اینها امکاناتی بدست می آوردند، خواه ناخواه موضع ضدغربی به دلیل سابقه استعمار غربی در این کشورها را اتخاذ می کردند. جنبش ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، نمی توانست این وجه ضداستعمار خارجی را نداشته باشد. اصلاً محور اصلی جنبش ملی شدن صنعت نفت، ضد سلطه خارجی بود.

از طرف دیگر، در مورد مسلمان ها هم همین طور بود. مسلمانان جهان خاطرات بسیار عمیق بدی از سلطه غربی ها دارند. به محض اینکه این جنبش ها فرصت و امکان پیدا می کنند. آن خاطرات ناخوشایند گذشته و یا برخی از رفتارهای کنونی، اثر می گذارد، بنابراین، غربی ها نمی توانستند از یک حدی با اینها جلوتر بیایند.

نکته دوم که بسیار موثر هم بوده است، این بود که کشورهای غربی به خصوص آمریکا، بر این باور بودند که جنبش های ملی، قابل اعتماد به این معنایی که عرض می کنم نیستند. یعنی اگر چنانچه بخواهند از اینها حمایت بکنند، اینها یک مرحله انتقالی خواهند بود برای سلطه کمونیزم. بنابراین اگر یک جنبش ملی در یک کشوری موفق بشود، این مقدمه ای است برای اینکه بعدها کمونیست ها بیایند در دست بگیرند.

شما می دانید یکی از محورهای کلیدی همه به جهت سیاسی و هم به جهت تبلیغاتی، علیه دکتر مصدق که بالاخره منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد، این بود که ادامه حکومت ملی، منجر به پیروزی کمونیزم خواهد شد. خب این در خیلی از جاها وجود داشته. صرف نظر از اینکه اندیشه در این نگرش چیست، و چه مکانیزم هایی درگیر بوده است، این به عنوان یکی از عوامل بازدارنده رشد دموکراسی، مردم سالاری و تحقق حقوق بشر در کشورهای جهان سوم و نیمکره جنوبی محسوب می شد. ما می دانیم که کودتای ۲۸ مرداد صرف نظر از تمام زیان ها و ضررهایی که به ملت ما وارد

کرد، دموکراسی و مردم سالاری را در آن مراحل جنینی به عنوان یک تجربه تاریخی در کشور ما در نطفه خفه کرد. این در خیلی از کشورهای دیگر هم وجود داشته. پس در دوران جنگ سرد، مناسبات جنگ سرد، یکی از عوامل بازدارنده رشد دموکراسی در جهان سوم یا کشورهای توسعه نیافته بوده است. با پایان گرفتن جنگ سرد، این موانع از بین رفته است. کمونیزم از بین رفته؛ دیگر جهان غرب نگران این نیست که اگر در یک کشور جهان سومی، یک دولت ملی روی کار بیاید، ضعیف باشد، توانمند نباشد، یک گروه افراطی کمونیستی، بتواند بیاید روی کار. نه الآن دیگر این نگرانی در سطح کلان جهانی وجود ندارد.

علاوه بر اینکه چنین نگرانی وجود ندارد، روابط جهانی بعد از جنگ سرد، یک تغییرات کلیدی پیدا کرده است. به این معنا که در دوران جنگ سرد به دلیل جنگ سرد اولویت های سیاسی، تأیید کننده مناسبات بوده. اولویت سیاسی به این معنا که فرضاً کشورهای مثل ایران، باید عضو پیمان ناتو بمانند؛ عضویت را بپذیرند، برای اینکه اگر نپذیرند، این حلقه ای که جهان غرب بر دور کشورهای کمونیستی کشیده ناقص خواهد بود در اروپا ناتو هست، در شرق آسیا سیتو، در این وسط، سنتو باید این حلقه را کامل بکند. اگر ایران نمی پیوست، نمی شد. بنابراین ایران، به هر قیمت باید در اردوگاه غرب بماند. این یک اولویت سیاسی است برای جهان غرب.

به تبع این، ثبات سیاسی هم معنا می شد. ثبات سیاسی عبارت از این است که ایران در این چارچوب بماند ولو اینکه حکومت استبدادی، یک حکومت خشنی مثل استبداد سلطنتی بر ما حاکم باشد.

اما با پایان گرفتن جنگ سرد، این ملاحظات در روابط بین المللی از بین رفته است. امروز در مناسبات جهانی، اولویت اقتصادی تأمین کننده است؛ نه اولویت های سیاسی. در جهان مابعد جنگ سرد، وقتی ما از اولویت اقتصادی صحبت می کنیم، منظور اولویت روابط اقتصادی راهبردی است. در اقتصاد جهانی، در دهکده جهانی کشورها سعی می کنند روابط اقتصادی شان را با یکدیگر، راهبردی، استراتژیک و درازمدت بکنند. منافع ملی هر کدام از این کشورها در گرو این است که از

مناسبات اقتصادی کوتاه مدت و مقطعی بپرهیزند. به مناسبات راهبردی درازمدت بپردازند. تا بتوانند برنامه های کلیدی درازمدت خودشان را پیاده کنند.

اما مناسبات اقتصادی در جهان امروز، به خصوص مناسبات راهبردی یک پیش شرط است. آن پیش شرط عبارت است از ثبات سیاسی به مفهوم جدید آن. نه ثبات سیاسی در دوران جنگ سرد. ثبات سیاسی در آن دوران، یعنی دموکراتیزه شدن نظام های سیاسی. ضعیف ترین دموکراسی های دنیا از قوی ترین استبدادهای دنیا قوی تر است. ثبات و پایداری درازمدت آن بیشتر است. بنابراین اگر من بخواهم خلاصه بکنم، این است که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، یک مناسبات اقتصادی درازمدت مطرح است، پیش شرط آن هم دموکراتیزه شدن این جوامع است برای ثبات سیاسی.

به همین دلیل است که موج سومی از دموکراسی در همه کشورهای جهان آغاز شده است. و در دستور کار مناسبات جهانی است یعنی کشورهای بزرگ روابط و منافع استراتژیک خودشان را، در چنین چارچوبی نگاه می کنند. حالا ما در نگاهی که به جهان می کنیم، می بینیم کشورهای مسیحی نشینی که در جهان سوم هستند، به دلیل اینکه جهان مسیحیت حالا ۱۵۰ الی ۲۰۰ سال است که مسائل خودش را با اندیشه های مدرن در قلمرو سیاسیت، در قلمرو مشروعیت قدرت حل کرده است. یعنی امروز هیچ کلیسایی در دنیا، حالا می خواهد کلیسای کاتولیک رومی باشد یا کلیسای انگلستان یا اروپای شرقی باشد هیچ کدام، دیگر مشکلی با دموکراسی به مفهوم ۲۰۰ سال پیش ندارند. از نظر صاحبان کلیساهای دنیا، دموکراسی کفر نیست، دموکراسی خلاف آموزش های مسیحی نیست. اینها برای خودشان حل کرده اند. به محض اینکه آن مانع بیرونی از سر راه این کشورها برداشته شده، این کشورها به سرعت وارد عصر جدید می شوند.

شما می بینید که مثلاً در اروپا، سه کشور پرتغال، اسپانیا و یونان، آخرین کشورهایی بودند که به اتحادیه اروپا پیوستند بعد از تغییرات اساسی دموکراتیک در خودشان. خلاصه تغییرات اروپای شرقی اعم از روسیه و سایر کشورهای اروپای شرقی هم این است که همه نظام ها به جهت سیاسی، تغییر پیدا می کنند به دموکراسی مشروطه یا دموکراسی بر پایه قانون اساسی، دوم، مناسبات

اقتصادی بر اساس بازار آزاد. یعنی به سمت همگنی می روند. اتحادیه اروپا هم شرط گذاشته که این کشورها هنگامی می توانند به ما بپیوندند که مناسبات سیاسی تعریف شده دموکراتیک داشته باشند. شما این را در اروپای شرقی می بینید. به تدریج هر کدام که به این نقطه برسند، روی جدول زمانی که تعیین شده، به اتحادیه اروپا می پیوندند. الان فشار اتحادیه اروپا به ترکیه هم در همین زمینه است که باید مناسبات دموکراتیک به وجود بیاید، تا آنها بتوانند ترکیه را به عضویت بپذیرند.

اما ما چنین وضعیتی را در جهان اسلام نمی بینیم. هیچ کشور اسلامی وارد عصر جدید نشده است. علتش هم این است که میان ما مردم مسلمان اعم از متفکرین و مردم عادی، هنوز مسئله دموکراسی، مردم سالاری، حقوق بشر، تعیین سرنوشت و حقوق طبیعی به عنوان معقولات غیردینی و ضددینی، تلقی می شوند. از این نظر سمیناری که انجمن اسلامی مهندسين گذاشته، سمینار بسیار مهمی است.

من حالا یکی دوتا مثال می زنم. در الجزایر، جبهه نجات الجزایر از طریق دموکراسی، اکثریت را در دست گرفت ابتدا در شهرداری ها، بعد در انتخابات سرتاسری پارلمان. اما هنوز قدرت را در دست نگرفته و قدرت را تشکیل نداده. آقای "بن حاج" اعلام کرد که دموکراسی کفر است. وقتی هم از او پرسیدند که شما می خواهید حکومت اسلامی تشکیل دهید، الگوی شما چیست، از پنج کشور نام برد. عربستان سعودی، سودان، پاکستان، لیبی و ایران.

ما یک دوستی داریم به نام آریالای دکتر بن یوسف که از بچه هایی است که در آمریکا سی - چهل سال پیش، در انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا فعال بود، دکترایش را در الکترونیک و کامپیوتر گرفته بود، بعد رفت به الجزایر مدتی معاون وزارت نفت آنجا بود، به یک مناسبتی در رابطه با کنفرانس اسلامی به ایران آمده بود، آمد به دیدن من. گفت وقتی بن حاج این حرف را زد، همه ما زدیم توی سرمان! گفتیم که دوباره یک حکومتی مثل عربستان سعودی و سودان می خواهد. حالا رویش نشد راجع به ایران چیزی به من بگوید!

خب. ببینید، همان اندازه که در جهان غرب نسبت به فهم اسلام مشکل وجود دارد، در جهان اسلام هم نسبت به فهم دموکراسی مشکل وجود دارد. حالا من برای اینکه به این موانع کمی توجه بکنیم، یک مثال هایی می زنم.

ببینید، اندیشه مدرن سیاسی این است که حقوق طبیعی پذیرفته شده. انسان واجد حقوق طبیعی است. بر اساس این حقوق طبیعی یک سلسله ساختمان هایی ساخته شده. از جمله اینکه همه اعضای جامعه به طور مساوی از این حقوق طبیعی برخوردار هستند، با اینکه حق طبیعی مردم است که خودشان سرنوشت خودشان را رقم بزنند. یا حق طبیعی مردم است که آزادانه بیاندهند و آزادانه حرف خود را بزنند. ابراز آزادانه عقیده و بیان.

این با تفکر سنتی، نه فقط در میان ما مسلمانان، بلکه در اروپا هم مغایر بود. منتها اروپایی ها یعنی کلیسا از این ادعا دست برداشت. ولی این تفکر سنتی در آنجا هم بود. در تفکر جدید وقتی شما حقوق طبیعی را می پذیرید، حقوق طبیعی به این معناست که خود مردم باید بر سرنوشت خودشان حاکم باشند؛ همه مردم شهروندانی با حقوق مساوی هستند، و قدرت سیاسی از پایین به بالا شکل می گیرد. مردم هستند که دولت را تعیین می کنند، مشروعیت قدرت سیاسی از آراء مردم است. در تفکر سنتی چنین نبود. مشروعیت سنتی از بالا به پایین بود. لاهوتی بود نه ناصوتی.

کلیسا وقتی دید دیگر نمی تواند، این را پذیرفته و الآن هم ادعای غیر از این ندارد. آن زمان نه، آن زمان می گفت قدرت به خدا تعلق دارد و خدا آن را به عیسی مسیح داده، عیسی مسیح هم به پاپ تفویض کرده، پاپ هم از جانب خدا و پسرش، تاج را بر سر پادشاهان می گذارد. اینها از این فاصله گرفته اند این الآن دیگر مطرح نیست.

ولی در میان ما ایرانی ها و مسلمانان، این تفکر ریشه دار هست ولی هنوز تغییر پیدا نکرده است. در ایران باستان، حاکم از جانب خدا برگزیده می شده، به نام خدا سخن می گفته است. در میان مسلمانان هم نه فقط شیعیان، سنی ها هم همین اعتقاد را دارند که قدرت از آن خداست، خدا این قدرت را به رسول الله عنایت فرموده است. و رسول الله حالا شیعه می گوید که این را به امامان معصوم

واگذار کرده، بعد امام دوازدهم به نواب خاص، نواب خاص به نواب عام، همین طور آمده تا امروز به دست ما رسیده است. بنابراین، این اندیشه هنوز هست.

یک وقتی من رفته بودم به سفر حج، دوستان مسلمان ما که از آمریکا همدیگر را می شناختیم، در عربستان آمدند به دیدن من، ایراد می گرفتند که شما چرا به ملک فهد بد می گوید، او الوالمر ما است. ما اگر چنان چه می خواهیم به دین خود عمل کنیم، شما نباید به ما ایراد بگیرید. پس این اندیشه هنوز در ذهن ها وجود دارد.

بسیاری از متفکرین شیعه هم بر این اندیشه هستند که امام زمان (عج) صاحب ولایت عظمی است، در زمان غیبت ولایت جامعه بشری از سوی شارع مقدس مستقیماً و بلاواسطه به فقیهان عادل تفویض شده است. عادل هم می گویند ولی خب عادل هم تعریف دارد دیگر.

بنابراین، شارع، جاعل ولایت و فقیهان عادل اولیای منسوب و مردم مولا علیهم محسوب می شوند. هر جامعه ای که تحت ولایت فقیهان عادل نباشد، تحت ولایت طاغوت است. هر حاکمی که بدون نسب شارع حکومت کند، طاغوت است. این اندیشه، اندیشه رایج است. بنابراین در یک چنین دیدگاه سیاسی، آن حقوق طبیعی وجود ندارد و مردم بلاواسطه یا بواسطه نمایندگانشان به عنوان مولی علیهم حق دخالت در اعمال ولی فقیه یا صاحب ولایت و یا نظارت بر اعمال او را ندارند. اگر شما بخواهید این را به رسمیت بشناسید یعنی بگویید که مردم حق نظارت بر ولی فقیه را دارند، این نفی حقی است که ولی دارد و به منزله نفی ولایت و خروج مردم از دین است.

جالب است که شما در این مشروع مذاکرات بازنگری در قانون اساسی، می بینید که بحث مفصلی بعضی از آقایان کرده اند اینکه در قانون اساسی آمده مجلس خبرگان بر ولی فقیه نظارت می کند، این خلاف اندیشه ولایت است. هیچ کس حق نظارت بر ولی را ندارد. ولی مستقیماً زیر نظر خداست و به او باید پاسخگو باشد و به همین دلیل شما می بینید که مجلس خبرگان هیچ نظارتی نکرده یا نمی کند یا حداقل ما بی خبر هستیم.

بر اساس این نگرش بسیاری از مسائلی که در رابطه با حقوق بشر و مردم سالاری مطرح است، تحت تأثیر قرار می گیرد. به عنوان نمونه مثلاً تقنین. از زمان مشروطه این جنگ بوده و ادامه

دارد مرحوم شیخ فضل الله نوری بر این باور بود که مگر قانون اسلام ناقص است که می خواهید مجلس مقننه داشته باشید؟ چه ضرورتی دارد؟ ما به مجلس مقننه احتیاجی نداریم. می گوید: "ما ابداً محتاج به جعل قانون نخواهیم بود. جعل قانون کلاً ام بعضاً منافات با اسلام دارد. این کار، کار حتی پیغمبر نیست." در جای دیگری می گوید: "قانون نویسی چه معنا دارد؟ قانون ما مسلمانان همان اسلام است." باز هم در جای دیگری می گوید: "اگر بشر قانون گذاری نماید به معنای آن است که قوانین نبی اکرم کامل نبوده و اسلام آن ضرورت و نیاز به خصوص که بشر را ناگذیر از جعل قانون نموده، تشخیص نداده است." حالا من نمی خواهم اینها را مفصل بخوانم؛ می گوید اگر کسی چنین باوری داشته باشد، ولو تقریب به یک چنین باوری را داشته باشد، از دین خارج است. یعنی تکفیر است دیگر. "کسانی می خواهند قانون جعل کنند، - یعنی نمایندگان مجلس - کاری را می خواهند انجام دهند که در شرع پیامبران بوده است." بنابراین شیخ شهید مطلقاً مخالف این کار است.

حالا وقتی ما این را بررسی می کنیم، دو جور نگرش دارد. یکی نگرش نفی آن حقوق طبیعی است، یکی هم انسان ناگذیر متوجه این نکته می شود که اصلاً جایگاه قوه مقننه و مسائل پیچیده کنونی، مطرح نیست.

در یک جامعه پیچیده ای مثل ایران با ۶۰-۷۰ میلیون جمعیت، تقنین فقط در قلمرو احکام الهی نیست که باید بودجه تعیین کنند. درآمدها و هزینه ها و بودجه های دفاعی و آموزش و پرورش و رابطه دولت و ملت، تعهداتی که دولت به ملت دارد، کارهایی که باید انجام بدهد، اینها مسائلی است که اصلاً در قلمرو آن نگاهی که شیخ فضل الله نسبت به تقنین دارد نمی گنجد. پس علاوه بر اینکه اینجا مشکل کلیدی است راجع به عدم پذیرش حقوق طبیعی، یک مشکل دیگر هم این است فهم این فرآیند تقنین و مکانیزم ها و رسالت یا کارکردهای آن در این جامعه پیچیده کنونی است. من اینها را می گویم برای اینکه بدانید که اگر چنانچه اسامی را عوض بکنید، بعضی از بزرگان قوم هم همین حرف ها را می زنند. عیناً همان حرف های شیخ فضل الله را تکرار می کنند. و این هم فقط حرف های بزرگان شیعه در ایران نیست، در برخی از کشورهای دیگر اسلامی، متفکران دیگر اسلامی هم

هستند که کم و بیش همین حرف ها را زده و می زنند. یک مشکلی است که هنوز در میان ما مسلمانان حل نشده است.

مثلاً در شیوه تصمیم گیری. شما در یک جمع اگر بخواهید تصمیم بگیریید بدون قبول اصل اصالت رأی اکثریت، چه مکانیزم دیگری می خواهید جایگزین بکنید/ آقایان می گویند رأی اکثریت خلاف است. ما در اسلام رأی اکثریت نداریم. "مبنای تصمیم گیری بر اساس اکثریت، خلاف شرع است". - با صراحت می نویسند. من نقل قول می کنم - "قاعده اکثریت آرا در مذهب امامیه بی اعتبار و غلط است".

ما راجع به تمشیت امور خودمان می خواهیم بحث کنیم. می خواهیم ببینیم چگونه از مردم مالیات بگیریم، چقدر بگیریم، چگونه هزینه بکنیم؛ اینها همه در قلمرو امور مردم است.

در دموکراسی و مرد سالاری شما بحث نمی کنید که خدا هست یا نیست، رأی بگیریم که حالا اگر اکثریت گفت خدا نیست، تکلیف چیست؟ اصلاً این مربوط به عملکرد مردم نیست، به رأی نمی گذارند این چیزها را که .

دومین مطلبی که در حقوق طبیعی و از جمله حقوق بشر آمده، آزادی است. البته آزادی بحث دراد؛ یک وقتی آقای مهندس فرید، من خارج که بودمف مریض بودم، فکر می کردیم که زود برمی گردم، گفتند انجمن می خواهد یک سمینار بگذارد تحت عنوان "آزادی در اسلام". ما هم یک چیزی نوشتیم که برایشان بفرستیم که اصلاً در انجمن را هم بستند و منتفی شد.

وقتی می گوئیم آزادی، ما باید تعریف کنیم. معمولاً در بحث آزادی می گویند دو چیز مطرح است: آزادی از چه؛ و آزادی برای چه. ما می خواهیم از چه آزاد باشیم؟ ملت ما صد سال است می جنگد برای رهایی از استبداد، آزادی از استبداد؛ آزادی از فساد، آزادی از دزدی، آزادی از زور، این جنبه سلبی آن استف جنبه ایجابی آن هم مثلاً این است که من می خواهم آزاد باشم که حرفم را بزنم.

به تعبیر دیگر من معتقد هستم که آزادی حق نیست بلکه نیز است. حق یک ام حقوقی است. شما می‌تانید با من جدل بکنید که تو حق داشتی اینجا این کار را بکنی یا نه. اما من می‌گویم آزادی بیان، نیاز بشری است. همان طور که من برای بخشی از آن رزقی که قرآن می‌گوید، شامل مواد فیزیکی است و غذایی است که من برای حیات خودم نیاز دارم، باید هوا باشد که من تنفس بکنم، باید آب و غذا باشد که بخورم. اگر غذا نخورم می‌میرم، پس نیاز من این است که لقمه نانی در سفره ام باشد، به همین نهج هم من نیاز دارم که فکر بکنم و فکر را آزادانه بیان بکنم.

دکارت جمله معروفی دارد می‌گوید که: "من فکر می‌کنم، پس هستم". ولی برنامه رادیو جوان هر روز این را می‌گوید: "من می‌اندیشم پس هستم". من می‌گویم نه؛ اندیشیدن چیزی نیست که علامت بودن باشد؛ بیان اندیشه علامت بودن است. من سختم را بیان می‌کنم، پس هستم. اگر شما حق بیان آزادی عقیده را از یک فرد بگیری، مثل این است که نمی‌گذارید او نفس بکشد. نمی‌گذارید غذا بخورد. دیگر نمی‌تواند به عنوان یک انسان نرمال بهداشتی عمل کند.

بی دلیل نیست که در جوامع استبدادی، مردم دچار یک سلسله ناراحتی‌های روانی می‌شوند. واکنش‌های بیمارگونه، روان رنجورگانه از خودشان بروز می‌دهند. آزادی یک چنین چیزی است.

اما در حالی که در انقلاب اسلامی ایران، یکی از شعارها این است، در مورد آزادی بسیار بسیار یا مغلطه شده، یا بدآموزی یا بدفهمی شده است.

از ملا علی‌کنی نقل می‌کنند هنگامی که در مخالفت مشروطه، نامه‌ای نوشت به ناصرالدین شاه، از آزادی نوشت "کلمه قبیحه آزادی، به ظاهر خیلی خوش نما است، ولی خوب در باطن سراپا نقص است و عیب. این مسئله بر خلاف جمیع احکام رسل و اوصیاء و جمیع سلاطین عظام و حکام والا مقام است." پس ببینید، اینها آزادی را اصلاً "کلمه قبیحه" می‌دانند. طبیعی است تا وقتی چنین چیزی در ذهن ما باشد، نمی‌توانیم با آزادی بیان موافق باشیم. الان هم مشکل کلیدی ما همین است. تنها مشکل ما، در کشورهای دیگر اسلامی هم همین است. احکامی که در مصر علیه روشنفکران نواندیش صادر می‌شود، نگاه بکنید، این معنا هست.

شیخ فضل الله نوری در کتاب تذکره الغافل، آزادی قلم و بیان را منافی با قانون الهی می داند؛ به شدت نگران است؛ می گوید اگر این کارها را بکنید؛ دست ملاحظه و زنادقه و کافر را در حمله به اسلام و نفی اسلام باز می گذارید. صریحاً می نویسد که: "ای برادر عزیز مگر نمی دانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیره منافی با قانون الهی است. و مگر نمی دانی فایده آن این است که بتوانند فرقه ملاحظه و زنادقه نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوايح بدهند.

شما به مشروع مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی که دولت موقت تدوین کرده بود، و بعد قرار بود که در مجلسی پیش نویس آن بررسی بشود و حداکثر ظرف مدت دو ماه تصویب و اعلام بشود، مراجعه بفرمایید؛ هنگامی که اصول فصل سوم در آن مجلس مطرح است، ببینید بعضی از آقایان بزرگان وابسته به جریان راست از روحانیون، چه چیزهایی در رد این مطالب گفته اند. بنابراین مطلب، مطلب تازه ای نیست.

در حقوق طبیعی ما می گوئیم انسان ها همه حقوق برابر دارند. برابری یک اصلی است در حقوق بشر. اصلی است در جامعه جدید. ولی در میان سنت گرایان و میان متفکرین اسلامی، این را قبول ندارند، می گویند این، یکی از دلایل ارتداد مشروطه خواهان است. "یکی از موارد آن ذلالت نامه این است که افراد مملکت متساوی الحقوق هستند. اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی، متساوی الحقوق خواهند بود. فعلی الاسلام سلام بدانید مملکت اسلامی مشروطه نخواهد شد زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات". اینها حالا موارد مختلف دارد که اگر بخواهیم همه را بخوانیم وقت گیر است.

البته همه علما این طور نیستند؛ علمایی هم هستند که به درستی نگاه می کنند و نظریات متفاوت دارند. همه شما با اندیشه های نوین مرحوم طالقانی آشنا هستید. در داخل ایران، مرحوم مطهری یا شیخ مهدی حائری یزدی، که یک نظریه جدیدی را منبعث از اندیشه های سنتی دینی در آورده است به نام مالکیت مشاعی. او می گوید مالکیت یک زمین، مالکیتی که آن را مشاعی خریده اند، می توانند مسلمان، ارمنی، یهودی، زرتشتی، یا حتی بی دین باشند فرقی نمی کند. ولی به محض اینکه شما پنج یا شش نفر زمینی را خریدید، همگی مالک مشاعی هستید و حقوق مساوی دارید. حالا

شما مالکین مشاعی می خواهید برای این ملک خود، به یک نفر وکالت بدهید که طبق قراری که می گذارید؛ ملک را اداره کند. مرحوم حائری در این کتاب حکمت و حکومت این نظریه مالکیت مشاعی را مطرح می کند، می گوید همه ملت ایران، صرف نظر از جنسیت، نژاد، مذهب و قومیت، مالکین مشاعی این سرزمین هستند. بنابراین به طور مساوی با حقوق برابر، برای اداره مملکت، عده ای را برای اداره مملکت به نمایندگی انتخاب می کنند. خودش هم می گوید این نظریه وکالت در برابر نظریه ولایت است.

که ابتدا این کتاب او را در ایران نگذاشتند چاپ شود، بعد در مجله نقد و نظر قم مقاله را چاپ کردند، آملی جواب داد. دوباره شیخ مهدی جواب داد؛ ولی در هر حال یک نظریه ای است که می تواند راه گشا باشد برای خروج از این بن بست های فکری که ما داریم. مرحوم شیخ جواد هم از علمای معروف لبنان نظریات مشابه همین را دارد. حتی مرحوم طباطبایی در تفسیر اولوالامر، به کلی با این تفسیری که بعد از انقلاب رایج شده که اولوالامر را فرد معینی با این ویژگی ها - ولی فقیه - می دانند، مخالف است و می گوید این فقط مربوط به امام معصوم است.

حالا من بدون اینکه بخواهم وارد جزئیات بشوم، عرض من از این مثال ها این است که در جهان اسلام این قضیه هنوز حل نشده. تمام این اختلافات را هم ساده اندیشی است اگر بخواهیم به جنگ قدرت ارجاعش بدهیم. نمی گویم نیست. اما اینکه بگوییم مخالفت با رأی و مشارکت مردم یا مخالفت با آزادی همه اش جنگ قدرت است، نیست. بلکه یک دغدغه های بسیار جدی وجود دارد. این دغدغه جدی باید حل بشود. از طریق بحث و مذاکره و مصاحبه و همین سمینارها و همایش ها باید این آرام آرام حل بشود.

حالا لزوماً ما به همان جمع بندی که اروپا در مورد حقوق بشر رسیده، ممکن است نرسیم، بالاخره این مردم سالاری و اینها متأثر از فرهنگ هم هست؛ فرهنگ هم دخالت می کند. این بحثی است که توجه به آن خیلی ضروری است.

از این نظر من فکر می‌کنم که این اقدام انجمن اسلامی مهندسين اقدام مثبتی است. و من امیدوار هستم که این در سطح بسیار گسترده‌ای ادامه پیدا کند. تا محدوده این مفاهیم کلیدی و اصلی جا بیافتند.

انقلاب اسلامی ایران در مجموع معادله را از آغاز به نفع اندیشه‌های جدید در مشروعیت قدرت تغییر داد. آقای خمینی با آن مهارتی که در برقراری ارتباط با توده‌های مردم داشتند، مردم را بسیج کردند، آمدند به خیابان‌ها. زنان آمدند، مردان آمدند، شرکت کردند. و شرایط به گونه‌ای شد که خواه ناخواه پذیرفته شد در ابتدا که واقعاً میزان رأی مردم است. حتی آن علمایی هم که در سال‌های چهل وارد عرصه مبارزه با شاه شدند به دلیل مخالفت با حقوق زنان که در آن زمان می‌گفتند می‌خواهند بدهند، در ابتدای انقلاب جرأت ابراز مخالفت با شرکت زنان در انتخابات را نداشتند.

حالا ما با دو فرآیند روبرو هستیم. یک جریانی که از اول هم مخالف بود با این حرف‌ها، اما به دلیل جو اوایل انقلاب جرأت ابراز نظر نداشت. اما آرام آرام آمده و به قول خودشان سنگرها را یکی یکی گرفته‌اند. و به یک نقاط کلیدی دارد می‌رسد. در این نقاط کلیدی کسانی هستند که در واکنش به آن چیزی که دارد اتفاق می‌افتد، نه تنها از حکومت دینی دارند عبور می‌کنند، بلکه از خود دین هم دارند عبور می‌کنند. بعضی از اجتماعات را که آدم می‌بیند، متأثر می‌شود برای اینکه شما می‌توانید بگویید حکومت باید غیردینی باشد، اما با دین به مخالفت و نبرد برنخیزید. در حالی که ما می‌بینیم بعضی‌ها به بهانه عبور از حکومت دینی، با خود دین هم به جدال می‌پردازند. اگر این رویه بخواهد ادامه پیدا کند، ما ممکن است در واکنش نسبت به آن چیزی که الآن اتفاق می‌افتد، از آن طرف دوباره دچار افراط بشویم، ولی مشکل اساسی جامعه مان را هنوز حل نکرده ایم. لازم است که هم سنت‌گرایان به این جمع بندی برسند که این چیزها اجتناب ناپذیر است، تعارضی میان آموزه‌های اصلی قرآنی با مبانی حقوق بشر وجود ندارد. هم روشنفکران لاییک ما باید به این نکته توجه بکنند که هیچ مردم سالاری معنا پیدا نمی‌کند بدون اینکه مردم در آن حضور داشته باشند. و مردم هم با باورهایشان در سرنوشت‌شان دخالت می‌کنند. پس اینکه بگویند دین در سیاست دخالت نکند، ما دین را به کلی کنار بگذاریم، این یک واکنش افراطی است به یک روش‌های غیرمنطقی که از جانب

سنت گرایان اعمال می شود. شما نمی توانید بگویید در یک کشوری که ۹۷ درصد مردم آن مسلمان هستند این مردم اگر بخواهند در سرنوشت خودشان دخالت بکنند، ایرادی ندارد به شرطی که دینشان را نیاورند، چنین چیزی امکان ندارد. کجای دنیا دین در سیاست دخالت نمی کند؛ مگر در آمریکا دین در سیاست دخالت نمی کند؟ الان آقای بوش یکی از راست های افراطی است از آن کنسرواتوهای دینی، با اندیشه های دینی اش بعضی از برنامه ها را اعمال می کند. غیر از منافع مادی و چیزهای دیگرشان. بنابراین امکان ندارد؛ مگر اینکه بر اساس تجارب مشروطه و انقلاب و غیره یک راه حل کلیدی پیدا بکنیم بگوییم اگر این بشود، آن وقت ما این معضل تاریخی را جواب دادیم. که حالا بعضی معتقدند که آن چیزی که در قانون اساسی مشروطه بود که مردم حق همه چیز را دارند ولی نمی توانند چیزی بر خلاف باورهای مردم اعمال کنند. در قانون اساسی هم که دولت موقت تدوین کرد و تصویب نهایی شد، آقای خمینی هم امضا کردند که بله این قانون اساسی برای جمهوری اسلامی ایران است، آنجا ولایت فقیه درش نبود، شورای نگهبانش را هم خود نمایندگان مجلس انتخاب می کردند. این هم خودش فلسفه ای داشت که چرا نمایندگان ملس باید شورای نگهبان را انتخاب بکنند.

در هر حال بنده عرضم را جمع بندی بکنم، این یک معضلی است که در جوامع اسلامی وجود دارد، تا ما نتوانیم در سطح کلام آرام آرام بر این مشکل فائق بیاییم، مسائل خودمان را با مقولات مدرن یعنی با مدرنیته در قلمرو سیاسی حل بکنیم. ما همچنان با این مشکل داریم زندگی می کنیم. ما نمی توانیم از این بن بست ها خارج بشویم. می بایست راه کارهایی پیدا بکنیم از طریق همین برنامه ها که ما آرام آرام به یک اجماعی برسیم که مقولات کلیدی در مشروعیت قدرت سیاسی، تعارضی با باورها و آموزه های دینی ما ندارند به آنجا که برسیم آرام آرام آن وقت می توانیم در سطح کلان مسائل را حل شده ببینیم. اگر امروز دنیا نگاهش به ایران است، معتقد است که ایران می تواند سرمشق باشد، برای این است که فکر می کند شاید ایرانی ها بتوانند یک راه حل هایی ارائه بدهند که بتوانند برای آنها سرمشق باشد. ولی هنوز ایران نتوانسته موفق بشود که یک الگویی را ارائه بدهد. به این دلیل من امیدوار هستم که این سمینارها همچنان ادامه پیدا بکند، و این مشکل کلیدی که بر سر راه آرمان مردم سالاری در ایران که صد سال است مردم ما برای آن مبارزه می کنند، انقلاب بزرگ

بهمن ۵۷ برای خاطر این آرمان ها صورت گرفت، ما بتوانیم این مشکلات را حل بکنیم و وارد عصر جدید به این معنا بشویم. حاکمیت مردم و تحقق حقوق و آزادی های اساسی مردم.

خیلی ممنون و متشکرم.

سؤال: این مطلب خیلی در ذهن من مطرح است که کافر را باید کشت یا نه؟ من تقریباً فقیهی

نمی شناسم که به صراحت گفته باشد کافر حق زندگی دارد. و یک کسی بتواند بگوید که من خدا را قبول ندارم. دین و پیغمبر را قبول ندارم. معتقد به هیچ کدام از اعتقادات شما نیستم. ولی می خواهم زندگی کنم؛ حرفم را هم در این روال بزنم. و شما هم اگر جوابی دارید؛ بدهید. و ما او را آزاد بگذاریم که این کار را انجام دهد. من تقریباً کسی را ندیدم که با این نظر موافق باشد. آقای سیوطی سنی را دیدم که می گوید گردنش را بزنید. اسلام را بر او عرضه کنید، اگر با زبان خوش پذیرفت! که هیچ، اگر نه، گردنش را بزنید. در بین فقهای شیعه، تقریباً تا آنجا که من می دانم، - تصحیح بفرمایید اگر غلط می گویم - همه معتقدند که اگر کسی علناً آمد و ابراز کفر کرد، او را باید کشت. مهدور الدم است. و اگر به روحیه خودمان هم مراجعه کنیم، چه بسا می بینیم که در کنه روح خودمان، این مسئله حل نشده است که کسی را که می گوید من دین شما را قبول ندارم، خدای شما را هم قبول ندارم، هیچ دین دیگری را هم قبول ندارم، و می خواهم حرفم را هم در مخالفت با شما بزنم، بپذیریم، و با او رفتار انسانی داشته باشیم و بگذاریم حرفش را بزند. پذیرش این برای ما مشکل است.

به نظر من این یک معضل اساسی است. البته در قرآن این طور نیست. در قرآن - متأسفانه متن آیات در ذهنم نیست، ولی مضمون آن را می گویم - داریم وقتی که خداوند به ملائک می فرماید که می خواهم مخلوق جدیدی به نام انسان بیاورم، انسانی که حتی آزاد باشد با خود من مخالفت کند، ملائک می گویند که چرا چنین موجودی خلق می کنی که با خودت هم مخالفت می کند؟ این نسل، خونریز است. خداوند می فرماید من به حکمتی واقف هستم که شما نمی دانید. و آن وقت به آدم می گوید که اسماء گزیدگان نسلش را می گوید. تفسیرها ممکن است متفاوت باشند ولی تفسیری که من پسندیدم این بود که گزیدگان نسلش را نام می برد، انبیاء اولیا و شخصیت های بزرگ. بنابراین ملائک

خودشان معترف می شوند که این نسل، درست است که اختیار مخالفت با خدا را دارد، ولی بزرگانی از این نسل سر برمی آورند که به آن ارزش می دهند.

بنابراین ما هم می توانیم به این نتیجه برسیم که درست است که افرادی پیدا می شوند و حتماً وجود دارند، منتها نمی توانند بگویند که ما خدا را قبول نداریم، پیغمبر را هم قبول نداریم، ولی ما بگذاریم که حرف شان را بزنند، و آن وقت ببینیم که در رویارویی آزاد با این گونه حرف ها و اعتقادات، چه کمالاتی پدید می آید. من فکر می کنم که این را هنوز نتوانسته ایم برای خودمان حل کنیم.

جواب: اولاً، مرحوم طالقانی به عنوان یک فقیه، متکلم و قرآن شناس، چنین اعتقادی

نداشت.

دوماً، من نخواستم وارد محتوا بشوم به دلیل کمی وقت. ولی این بحث ها را اگر فرصتی بود و خواستند، مطالب را ارائه خواهم داد. چنین چیزی نیست. کسان دیگری هم همین اظهار نظر را کرده اند. من شما را ارجاع می دهم به مشروح مذاکرات پیش نویس قانون اساسی، هنگامی که راجع به اصل بیست و شش قانون اساسی صحبت می شود. آقای شیخ محمد یزدی می پرسد که می گویند همه احزاب آزادند، آیا حزب کمونیست هم آزاد است؟

وقتی شما که می گویند کفر، کفر یک مفهوم کلاسیک جامعه عربستان داشته، یک مفهوم جدید دارد. کفر به معنای کسی که به خدا معتقد نیست. یک کمونیست که به خدا معتقد نیست.

محمد یزدی این حرف را می زند؛ بهشتی می گوید: بله آقا، ما معتقدیم که حزب کمونیست ها هم حق آزادی و فعالیت دارند.

یزدی می گوید: آیا اینها آزادند که بیایند علیه اسلام حرف بزنند؟

می گوید: بله جانم! ما که کم نداریم که جوابش را بدهیم. بیاید حرفش را بزند، ما هم جوابش را می دهیم. آقای دکتر قائمی که دوره اول مجلس هم با ما بود، در آن جلسه بررسی قانون هم بود، مخبر کمیسیونی بود که این اصل را تنظیم کرده بود. به محمد یزدی جواب می دهد: الگویی که در

ذهن ما هست، مثل حزب کمونیست فرانسه است، حزب کمونیست فرانسه، با نظام سرمایه داری مخالف است. اعلام هم می کند که ما می خواهیم این نظام را براندازیم. اما چون در چارچوب قانون فرانسه فعالیت می کند، تا زمانی که این چارچوب را پذیرفته، حزب کمونیست فرانسه آزاد است.

بالاخره از این؛ اولین مصاحبه وسیع و گسترده ای که از آقای خمینی در روزنامه "لوموند" فرانسه چاپ شد، مصاحبه ای بود که "لوسین ژرژ" در پاریس با ایشان کرده بود. آن موقع هنوز به پاریس نرفته بودند. در نجف بودند. لوسین ژرژ با مرحوم صادق گلزاده، چون صادق، گذرنامه سوری داشت، لوسین ژرژ هم یک دختر شیعه لبنانی را گرفته بود، امام موسی صدر هم عقدشان کرده بود، طبق قوانین لبنان گذرنامه لبنانی گرفته بود، به عنوان عرب رفتند به عراق و نجف. یک مصاحبه ای کرد که در لوموند چاپ شد.

آنجا از آقای خمینی می پرسند که آیا در این نظام آینده ای که شما در ذهنتان دارید، کمونیست ها هم حق فعالیت دارند؟ می گوید بله. تا زمانی که توطئه علیه نظام نکنند، بله.

حالا بعضی ها می گویند اینکه گفته توطئه نکنند، خودش یک این قلت است، بسیار خوب، ولی بالاخره می گوید حق فعالیت آزاد را دارند.

بنابراین در این گونه موارد با صراحت مطالبی بیان شده که در خور توجه است.

سؤال: آقای دکتر، همان طور که شما فرمودید، نظریات مختلفی هنوز در مورد اینکه آیا آزادی در اسلام وجود دارد یا نه، هست. عده ای هنوز می گویند آزادی در اسلام وجود ندارد، و عده ای می گویند وجود دارد. و معلوم هم نیست که این بالاخره کی به نتیجه می رسد. صد سال و شاید بیشتر از این داستان می گذرد، ما هنوز به قول شما اندر خم یک کوچه ایم.

آیا ما برای اینکه از خم این کوچه بیرون بیاییم، و نتیجه بگیریم، بهتر نیست به جای اینکه کارهای اندیشه ای انجام بدهیم، کارهای علمی انجام بدهیم؟ یعنی ببینیم علم در مورد این مسئله چه می گوید. و نتیجه تحقیق چیست. روزنامه شرق روز هفتم مهر ۸۲، مصاحبه ای کرده با آقای ناصر مکارم شیرازی، سؤال کرده که چرا مراجع، نقش مهمی در حل و فصل مسائل کشور ندارند. ایشان

جواب هایی داده، و بعد گفته که ما - یعنی مراجع - یک تحقیقی انجام دادیم، که این تحقیق هدف بعثت انبیاء را مشخص کرده. ما به این نتیجه رسیدیم که ده هدف از بعثت پیغمبران وجود داشته، یکی اش آزادی است، نه تالی دیگر را بیان نکرده. عرض من این است که ما به جای اینکه این بحث ها را طولانی تر بکنیم، در اینجا و جاهای دیگر، به تحقیقات علمی مراجعه کنیم. الآن این آقایون مراجع این تحقیقات را انجام دادند، آیا آقای جنتی از این تحقیقات اطلاعی ندارد؟ اگر ندارد به اطلاعش برسانیم.

به نظر من این مسئله تحقیقات علمی می تواند فصل خطاب باشد که حقوق بشر و آزادی، نه نظریه و نه اندیشه، بلکه دو دانش نشان می دهد که وجود دارد. همان طور که وقتی دو تا مهندس می روند در یک کارگاه ساختمان، اندیشه هاشان را که با هم بحث نمی کنند، علمشان را مثلاً راجع به یک ساختمان روی هم می ریزند.

به نظر من، اگر ما در زمینه علوم اجتماعی که دینی هم جزو آن است، به این نحو عمل کنیم خیلی زودتر نتیجه می گیریم.

جواب: بله. من با نظر ایشان موافق هستم، و فکر می کنم انجمن اسلامی مهندسين هم که این برنامه را گذاشته، قاعدتاً باید با همین هدف باشد. که بتواند در چارچوب معیارهای علمی، یک بحث و بررسی علمی بکند و بعد نتایج آن را عرضه بکند. اما هنگامی که شما به زبان دانش با هم صحبت می کنید، در قلمرو قدرت، همیشه حق از زبان دانش گفته نمی شود.

مدیر جلسه: یک سری سخنرانی هایی در ارتباط با آزادی عقیده و بیان در قرآن در محل انجمن برگزار شد. مطالب خیلی مفید و مستندی در اینجا ارائه شد. و استنادات قرآنی خیلی محکمی بود مبنی بر اینکه قرآن اصولاً معتقد است و توصیه می کند و پایدار هم هست نسبت به توصیه در ارتباط با آزادی عقیده و بیان. وقتی که در یک نظام اسلامی، اقلیت های مذهبی، آزادند که هر نوع فعالیت و برنامه مذهبی خودشان را انجام دهند، این یک نوع آزادی عقیده است. بنابراین من فکر می کنم که یکی از مراجع علمی که می فرمایند، رجوع به خود قرآن است.

سؤال: من پیشنهاد به انجمن دارم تحت عنوان آزادی بیان از منظر اندیشمندان که اگر موافقت بکنند، من دیدگاه های فقها و اندیشمندانی که در مورد آزادی بیان مطلب داشتند، را عرضه خواهم کرد.

فقط به یکی، دو مورد آن در اینجا اشاره می کنم. اخیراً - پارسال - یک کتابی چاپ شد، تحت عنوان آزادی و دموکراسی در اسلام. که از "راشد القنوشه" از علمای اهل سنت است. ایشان دیدگاه علما را در این زمینه نقل کرده، از جمله دیدگاه مرحوم ابوالعلائی موجودی" را. ایشان خیلی صریح ذکر می کند که "لا اکره فی الدین" یا آزادی بیان، تنها به این نیست که اگر کسی بخواهد داخل اسلام شود، اکراهی نیست، بلکه اگر هم بخواهد از اسلام خارج شود و دیدگاه های خودش را مطرح کند، این آزادی بیان وجود دارد.

همین طور مرحوم دکتر حائری که مقاله ای چهل سال پیش در یکی از سالنامه های مکتب اسلام یا جهان اسلام - یکی از دو - چاپ شد، به این موضوع اشاره کرده.

مرحوم مطهری در نوشته هایش راجع به آزادی بیان، مطالب زیادی دارد که نقل می کند که: ملحدین در مسجد پیغمبر جمع شده بودند، با شاگردان امام صادق (ع) مناظره می کردند. یکی از شاگردان ناراحت می شود. بعد ابن ابی الاوجاع می گوید که آیا تو شاگرد امام صادق هستی یا نه؟ اگر شاگرد امام صادق هستی که ما خیلی راحت مسائل مان را پیش ایشان مطرح می کنیم. ایشان هم نظر خودشان را می گویند. بعد هم می گوید که اگر اسلام توانسته باقی بماند، به خاطر آزادی هایی بوده که در آن وجود داشته.

مرحوم طالقانی همین طور؛ خود امام هم که گفتند که در جامعه و حکومت ما، مارکسیست ها آزاد هستند. همه اینها مطرح شده که اگر فرصتی شد، در یکی از این جلسات، آراء این فقها و متفکران را نقل می کنم. این طور نیست که ما بگوییم فقط یک دیدگاه شیخ فضل الله بوده که صریحاً علیه آزادی و موازات موضع گرفته.

جواب: من این نکته را هم در این زمینه اضافه بکنم که داستانی که ایشان فرمودند، جزوه ای است تحت عنوان توحید مفضل. آن شاگرد امام جعفر صادق که مراجعه کرد و گفت که ابن ابی

الاجاع در صحن حرم کعبه جلسه داشته، مردم را به بی دینی و الحاد دعوت می کرده، و ناراحت می رود خدمت امام، می گوید آنقدر ناراحت بودم که می خواستم بزخم، بکشمش. گفت: چرا می خواستی او را بکشی؟ برو ببین و بشنو که چه می گوید، حرف هایش را بیاور اینجا، من جواب می دهم که جوابش را بدهی. این چیزی را که امام به مفضل دیکته کرده، جزوه ای تحت عنوان توحید مفضل وجود دارد.

سؤال: در مورد اینکه آیا علما در مورد آزادی و حقوق بشر موافق هستند یا نه، یک خاطره ای از زمان انقلاب، از سخنرانی شهید مطهری نقل می کنم.

شهید مطهری در یک جلسه سخنرانی، گفتند که من در دانشکده الهیات، بودم که دیدم این دانشجویان کمونیست، می آیند در دانشکده الهیات تبلیغات انجام می دهند، من خودم به ریاست دانشکده الهیات پیشنهاد کردم که کرسی فلسفه مارکسیسم در دانشکده الهیات تدریس بکند، ما هم تدریس کنیم، تشخیص به عهده دانشجویان باشد.

و اما در مورد علمایی که در این زمینه نظر مخالف دادند، مثل شیخ فضل الله نوری در مورد آزادی و حقوق بشر، همان طور که خود آقای دکتر یزدی گفتند، حقوق بشر یا آزادی بیان، مقوله ای پیش از دین است. یک مقوله انسانی است قبل از اینکه بنده یا شما یک دینی را انتخاب بکنیم یا نه. مثلاً شما برخورد یک بچه را با بزرگترها در نظر بگیرید، وقتی ما بچه را محدود می کنیم برای اینکه به زعم خودش کاری انجام داده، شدیداً با ما مقابله می کند. این یک امر طبیعی است، یک امر دینی نیست. یعنی هنوز این بچه، اسلام و یهودیت و مسیحیت و غیره نیاموخته که بر اساس آن با ما مقابله بکند. بلکه بر اساس درک طبیعی خودش و اینکه باید آزاد باشد، با ما برخورد می کند.

اما در مورد اینکه اصلاً حقوق بشر با دین منافات دارد یا نه، باید این سوال مطرح شود که اگر حقوق بشر منافات با اسلام دارد، آیا حق مالکیت، حقوق بشر نیست؟ حق ارث حقوق بشر نیست؟ آیا اینها در قرآن و اسلام مطرح نشده است؟ آیا خود همان علمایی که با حقوق بشر مخالفت می کنند، به اینها اعتقاد دارند یا ندارند؟ اگر اعتقاد دارند، پس این تناقض باید حل شود. علاوه بر این، در مورد آزادی، همان آیه "لا اکراه فی الدین" که اشاره شد، سوره کافرون، که "لکم دینکم و لی دین"

در آخر آن آمده، یا آیه "فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه" مطرح است. و حتی من معتقدم که همان آیه ای که به آن استناد می کنند که ولایت فقیه را اثبات بکنند، که البته فکر می کنم در کتاب ولایت فقیه امام خمینی، به این آیه استناد نشده است. - آیه "اولوالامر" - من فکر می کنم در واقع منادی دموکراسی و آزادی است. چرا که اولوالامر، اولاً یک اسم مفرد نیست که ما تعبیر به ولایت فقیه بکنیم. معنی که نمی توانیم بکنیم به ولایت فقیه، هیچ تعبیر به آن هم نمی توانیم بکنیم. یک اسم جمع است به معنی مسئولان امور. علاوه بر این، در ادامه این آیه می گوید: "فإن تنازعتم فی شیء فردوهم الی الله و الرسول" یعنی اگر شما مردم، با حاکمان اختلاف پیدا کردید، به خدا و رسول - قرآن و سنت - مراجعه کنید. بنابراین، آزادی در خود قرآن کریم و نهج البلاغه آشکار و مشخص است. حتی اگر ما به این رساله های عملیه مراجعه بکنیم، در ابتدای آن می گوید که در اصول دین نمی شود تقلید کرد. یعنی اصول دین را ابتدا باید انسان بپذیرد، بعد در فروعش اگر اطلاعات کافی ندارد، به متخصص و عالم در این زمینه مراجعه کند.

سؤال: قرآن صراحت دارد که "إن الدین عندالله السلام فمن یتبع غیرالاسلام لم یقبل منه" دین در نزد خدا، اسلام است هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند، در پیشگاه خدا مورد قبول نیست. آیا این با دموکراسی و آزادی منافات ندارد؟ در جای دیگر می فرماید "لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی" هیچ اجبار و اکراهی در دین نیست ما آمدیم راه را از بیراهه جدا کنیم. تکلیف این دو آیه را معلوم کنید.

جواب: فرمود که پیش خدا دینی غیر از اسلام نیست نگفته که پیش دولت و فرماندار نظامی و دادستان هم باید همین باشد. خداوند می خواهد بگوید آن دینی که مورد قبول من است. فقط این است: تسلیم بودن در برابر اراده الهی. اما شما را آزاد خلق کرده که آن را بپذیری یا نه. آن هم که می گوید "قد تبین الرشد من الغی" یعنی که حجت تمام است. راه این است، چاه آن است؛ می خواهی این راه را برو یا آن راه را، ولی اجباری نکرده. البته بحث حالا وارد محتوا شد؛ اگر بخواهیم وارد محتوا بشویم، اینجا این طوری که بعضی از آقایان می گویند، نیست. منتها ما به نقطه ای که به بررسی این افکار و اندیشه ها بپردازیم، یا بگویم که مقولات کلیدی در این اندیشه سیاسی مدرن چیست، که

حقوق بشر هم بخشی از آن است، و اینکه رابطه اینها با آموزه های دینی چیست، اینها را بحث نکردیم، قطعاً اگر بخواید مورد بحث قرار بگیرد، همین هایی است که این دوستان فرمودند.

اما راجع به اولوالامر که مطرح کردند که آقای خمینی به آن اشاره نکرده، چرا، کشف الاسرار آقای خمینی را بخوانید، فکر می کنم در صفحه ۱۲۴، ایشان وقتی به این آیه "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولوالامر منكم ..." می رسند، می گویند که در اینجا اولوالامر یعنی معصوم. در ولایت فقیه، اصلاً در یک باب دیگری بحث می کند. در همین کتاب کشف الاسرار، می گوید ولایت مجتهدین و فقها، از احکام فقهی است. نه جزء اصول دین است و نه جزء فروع دین. بلکه فرعی است از فروع دین. اگر شما از کسی تقلید می کنید، براساس آن ممکن است به این معتقد باشید. خود آقای خمینی در کتاب کشف الاسرار می گوید از امور تقلیدی است.

سؤال: پذیرش حقوق طبیعی انسان ها یا به عبارت دیگر حقوق بشر در نزد متدینان، به نظر

می رسد که به قرائت از دین بستگی دارد. چون همان طور که فرمودید، اکثریت فقها، تقنین را مخصوص خداوند و ائمه می دانند. مسئله اینجاست که قوانین لایتنیر و ثابت در نزد دیدگاه های مختلف، متفاوت است. به عبارت دیگر، به قول آقای خاتمی قرائت های گوناگون، مرز و حدود را متغیر می سازد. و عمدتاً می بینیم که فقها غالباً با این مقولات مخالفند، و آنهایی که بیشتر دیدگاه و تفکر فلسفی و قرآنی و تفسیری دارند، با این دیدگاه سازگارتر هستند. در واقع آنهایی که دید فقهی دارند، احساس می شود که عموماً با مردم سالاری مخالفند، و آنهایی که دید فلسفی و عرفانی و قرآنی دارند، بیشتر با این مقوله سازگاری دارند.

چون همان طور که در اوایل انقلاب هم ملاحظه می کنیم، کفه بزرگانی چون امام خمینی، دکتر بهشتی، مرحوم مطهری، و امثالهم سنگین بود، و در آن زمان قانون اساسی به ترتیبی نوشته می شود که به تعبیر جنابعالی، رنگ مردم سالاری قوی در آن دیده می شود. اما اکنون چون نوعاً فقها حاکم بر امور هستند، احساس می شود که بیشتر با این مقوله تباین دارند. یا حداقل این است که در باطن نمی توانند این مقوله مردم سالاری را پذیرا باشند.

جواب: در اینکه از دین قرائت های متفاوت وجود دارد، هیچ بحثی نیست. اما یادمان نرود که از حقوق بشر هم قرائت های متفاوت وجود دارد. حتی از مفاهیم کلیدی دموکراسی هم قرائت های متفاوت وجود دارد.

بله، فقها عموماً مخالفند زیرا اصلاً دغدغه فقیه شکل است، نه محتوا. به تعبیر یکی از آقایان، اگر در یک شهری مثلاً تهران، هزار ازدواج صورت بگیرد، کاملاً بر اساس قوانین فقهی، هیچ کار خلاقیتی سر نزده. و اگر این همه هزار ازدواج، منجر به طلاق بشود، و بر طبق اصول فقهی از هم جدا شوند، از نظر فقیه، هیچ اشکالی وجود ندارد. اما یک روانشناس می گوید این جامعه مریض است.

فقیه اصلاً وارد آن قلمرو نمی شود که هزار زوج با هم ازدواج کرده اند و همه این هزار ازدواج منجر به طلاق شده، مشکلی در این جامعه وجود دارد یا خیر. آن جامعه شناس یا فیلسوف یا هر کس دیگری است که بررسی می کند یک جای کار معیوب است که این مسئله ایجاد شده. بعد هم مگر چند تا آیه در مورد مسائل احکام در قرآن هست؟ فقها خودشان را محدود کرده اند به آن، نه چیزی بیش از آن.

اما راجع به این مطلب قرائت های متفاوت، شما حتماً این نظریات مرحوم بهشتی و مطهری را تحت عنوان لیبرالیزم اسلامی خوانده اید. این دو بزرگوار، هر دو معتقد بودند که در اسلام لیبرالیزم از نوع سیاسی هست. چون وقتی ما می گوئیم لیبرالیزم، در شعوب مختلف هست. ممکن است کسی به لیبرالیزم اقتصادی معتقد باشد، دیگری به لیبرالیزم فلسفی معتقد باشد. اما یک کسی به لیبرالیزم سیاسی معتقد است. مرحوم مهندس بازرگان به لیبرالیزم سیاسی اعتقاد داشت. که مطهری و بهشتی هر دو با همین عنوان لیبرالیزم اسلامی، همه این آزادی ها را قبول کرده اند و می گویند که غیر از این نمی توان فکر کرد.

سؤال: در میان صحبت های شما بود که آن دوستان در عربستان، گفتند که چرا به مقامات ما که اولوالامر ما هستند، ایراد می گیرید و به آنها فحش می دهید. همین امروز در خبرها آمد که نامه انتقادی ۳۰۵ روشنفکر اصلاح طلب سعودی، به امیر عبدالله تحت این عنوان که تأخیر در

اجرای اصلاحات اساسی، و عدم مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها، کشور را به ناکجاآباد خواهد برد. من فقط قسمتی از آن را بخوانم:

در این طومار آمده است تأخیر در انجام اصلاحات ریشه‌ای و مشارکت ندادن مردم در تصمیم‌گیری‌ها، از دلایل عمده‌ای است که کشور را با دور خشونت‌های جدید مواجه خواهد کرد. امضاءکنندگان این طومار همچنین طوماری را که در ماه ژانویه به ولیعهد عربستان سعودی ارائه داده و در آن بیش از صد روشنفکر سعودی خواستار اصلاحات، از جمله تفکیک قوا به یک پارلمان برگزیده از سوی مردم شده بودند را خاطر نشان ساختند.

ضمن اینکه به بقیه کشورهای عربی هم در این مسیر گام برمی‌دارند. خیلی از کشورها مثل کویت و بحرین دارند به سرعت خودشان را می‌رسانند، ترکیه که در حال جلو زدن از ما هم هست در این زمینه مقوله دموکراسی اسلامی که تجربه می‌کند.

آن بحث آزادی هم که مطرح شد، من یک جمله از حضرت امیر عرض کنم که خطاب به امام حسن (ع) می‌فرمایند که: "یا بنی لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً" پسر من، بنده دیگران نباش، چرا که خداوند از مادر تو را آزاد آفریده. از همان لحظه تولد، انسان آزاد است. این تفکر امام و مقتدای ما و تفکر شیعی ما است.

دیگر وارد بحث محتوایی نمی‌شویم که آیا واقعاً بحث‌کنیز، بحث ارث و دیه، بحث تفاوت حقوق زن و مرد که در اسلام هست، امروز با حقوق بشر جدید، چگونه قابل هم خوانی است. ضمن اینکه جدیداً هم مشاهده فرمودید که بحث دیه مسلمان را بالاخره جبر زمانه، به حاکمان این را تحمیل می‌کند و حتی احکام جدیدی که در باب فقه آقایان داده اند.

ضمن اینکه باید تفکیک قائل شد بین فقه که آن پوسته ظاهری دین را دارد و آن جوهر دین که ایمان به معنی عشق ورزیدن و دوست داشتن، به معنای حب، نگاه عاطفی به انسان‌ها، حتی موجودات و طبیعت داشتن است. آن ذات ایمان و جوهر دین که ایمان است را فراموش کردیم و بحث را تقلیل می‌دهیم به بحث فقهت، و فقاہت و اجتهاد را فقط در قالب دین خلاصه می‌کنیم و همان مشکلاتی را که در این باب می‌بینیم که خیلی هم قطور شده، همان بحث فربه‌تر از ایدئولوژی، به

این قضیه برمی گردانیم. در صورتی که باید یک مقدار عمیق تر رفت و به آن ذات دین و جوهر ایمان توجه کرد که من ارجاع می دهم دوستان را به آخرین کتاب های مرحوم مهندس بازرگان، کتاب "هدف غایی بعثت انبیاء، آخرت و خدا" که واقعاً اگر دین برای این باشد که انسان اعتقاد به این داشته باشد که ای بشر خدایی وجود دارد - یعنی توحید - و آخرتی، و این را براساس رسالت انبیاء مطرح می کند، بسیاری از مشکلات حل می شود. یعنی، به بشر اجازه می دهد که امور بشری خودش را با عقل جمعی تمثیت بکند و براساس عقل جمعی برای آن قرارداد اجتماعی یا قانون بنویسد و هیچ تباین و تضادی هم با ذات و جوهر دین، نداشته باشد.

جواب:

من مطلب خاصی ندارم. فقط این نامه تعدادی از روشنفکران سعودی را که اینجا گفتند، شما می دانید که چندی قبل، رئیس قوه قضاییه ایران سفر کرده بود به عربستان، و آنها پیرامون مبادله اطلاعات حقوقی با هم به بحث نشسته بودند. فکر می کنم شاید، به دنبال این نامه، بعضی از قضات ما را به آنجا بفرستند که تجربه ایران را به آنجا منتقل کنند که چگونه با افرادی که این نامه ها را امضاء می کنند، باید برخورد کنند!! خیلی ممنون و متشکرم.

۵۰ آذر با اهوراییان

جنبش دانشجویی زیر مجموعه روشنفکری دینی

یاس نو - ۸۲/۷/۱۰

به مناسبت پنجاهمین سالگرد ۱۶ آذر ۱۳۳۲، به خون نشستن دانشگاه و شهادت سه دانشجوی دانشگاه تهران، کمیته دانشجویی جبهه مشارکت استان تهران ۵۰ آذر با اهوراییان را با حضور فعالان جنبش دانشجویی از دهه ۳۰ تا ۸۰ در سالن شهید مطهری دانشگاه تربیت مدرس برگزار نمود. آنچه در پی می آید خلاصه ای از یکی از سخنرانی های ارایه شده در این همایش است.

جنبش دانشجویی ۵ دهه ندارد ۶ دهه دارد. اگر بخواهیم جنبش دانشجویی را به درستی بررسی کنیم در واقع تاریخ این دوره از جنبش دانشجویی از شهریور سال ۱۳۲۰ شروع می شود و شما نمی

توانید جنبش دانشجویی را با حذف و به خصوص آن ۱۲ سال اول یعنی از شهریور ۲۰ تا سال ۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد بررسی کنید. یکی از پربارترین، پرتلاطم ترین دوران جنبش دانشجویی همان ۱۲ سال است به دلیل آن جو سیاسی نسبتاً آزادی که بعد از شهریور ۲۰ در ایران فراهم شده بود. جنبش دانشجویی گام های بسیار بزرگی برداشت که ۱۶ آذر یکی از تجلیات آن جنبش بوده است و تاریخ نه از ۱۶ آذر شروع شده نه از دهه ۴۰. همانطوری که تاریخ جنبش های آزادیبخش ایران برای آزادی و دمکراسی برای استقلال ۱۵ خرداد شروع نشده است. آنهایی که می خواهند تاریخ را از ۱۵ خرداد شروع بکنند دچار یک اشتباه تاریخی هستند. ۱۵ خرداد باعث شده که روحانیون به جنبش ضد استبداد پیوستند، نه اینکه جنبش ضد استبداد از ۱۵ خرداد شروع شده باشد. جنبش دانشجویان هم همینطور. با این توضیح عرض می کنم که جنبش دانشجویی را به خصوص آن بخشی که ما از تبار آن هستیم و به این جنبش تعلق داریم، که عمدتاً ما می توانیم بگوییم جنبش روشنفکری دینی است، جنبش دانشجویی که گرایشات و باورها و پایگاه های دینی یا مذهبی یا انگیزه های دینی دارد در واقع به جنبش روشنفکری دینی تعلق دارد و این جنبش در مجموع سه دوره مشخص را طی کرده است. دوره اول شهریور ۲۰ است تا سال ۳۲ ادامه اش تا سال ۴۰ یک ویژگی های مخصوصی داشت اصلاً سئوالاتی که در سطح جنبش مطرح بوده. ویژه همان دوره بوده است. به عنوان روشنفکر دینی موضوع تعریف کدام اسلام بوده است. دغدغه انجمن اسلامی دانشجویان در دهه های ۲۰ و ۳۰ کدام اسلام بود. قرائت های ارتجاعی، خرافاتی یا قرائت های جدیدی که مبتنی بر نگرش های تازه و درک شرایط جامعه جدید و درک شرایط جهانی. کدام اسلام است؟ در آن دوره شما می بینید که روشنفکران دینی و پیشگامان این جنبش نظیر بازرگان، طالقانی، سحابی اینها درصدد پاسخ دادن به این سئوال اساسی هستند. تقابل ها پیش از هر زمان در آن دوره تقابل با ایدئولوژی و اندیشه های غیردینی و یا ضد دینی بوده است. کسانی که به نام تمدن و فرهنگ جدید و غرب می کوشند که دین را از صحنه جامعه و از صحنه دانشگاه خارج کنند. من اولین باری که وارد دانشگاه شدم سال ۲۸ بود. دوران اوج تسلط توده ای ها بردانشگاه بود. یک روز صبح زود قبل از اینکه کلاس تشکیل بشود رفتم پای تخته در آمفی تئاتر، تخته را پاک کردم دو تا شعار نوشتم: "۱. اسلام منادی آزادی و برابری است و عموم مسلمانان جهان باید از این ندای آسمانی برخوردار شوند از امام علی (ع) ۲. ماتریالیست نمیتواند سوسیالیست باشد." تخته را تمیز کردیم و آمدم رفتیم بیرون و دوباره با جمعیت برگشتیم سر کلاس. دانشجویان همه که نشستند یکدفعه یکی از این دانشجویان وابسته به حزب توده پا شد و گفت این را کی نوشته و شروع کرد به حمله کردن و اینکه ما تلاش ها کردیم که دین را از ساحت دانشگاه بیرون بیدازیم حالا یک کسی آمده می خواهد دوباره دین را به ساحت دانشگاه بیاورد. بعد جنجال به پا شد. من گفتم من نوشتم حالا چه می گوئید، بیایید بحث کنیم. عرض من این است که ما در یک چنین تقابل هایی بودیم. اما از اواخر دهه ۴۰ که آرام آرام شیوه مبارزه عوض شد، به خصوص بعد از ۱۵ خرداد و نگاه ها و جو غالب به سمت و سوی یک انقلاب مسلحانه و مبارزات مسلحانه کشیده شد، دوران ایدئولوژی سازی برای انقلاب است. انقلاب بدون ایدئولوژی نمی شود. به همین دلیل نقش دکتر شریعتی در آن دهه این بوده که سعی می کند برای انقلاب مسلحانه ای که اکنون دارد شکل میگیرد، ایدئولوژی بسازد. اسلام را تبدیل به ایدئولوژی جنبش مسلحانه بکند. این دوره کاملاً دوره متمایزی است دلایلی دارد. به دلیل ورود روحانیون به جنبش، به دلیل تشکیل نهضت آزادی ایران و محاکماتی که شد، برخلاف دهه اول که تا در دوره دهه ۴۰ با مشکل جو شدید ضد دینی غالب روبرو بودیم، در این دوره ما با مارکسیست ها تعارض

اساسی پیدا نکردیم. جو غالب در دانشگاهها دست توده‌ای‌ها و مارکسیستها نبود، جو غالب دست دانشجویان مسلمان بود. بنابراین ضرورت داشت که به تناسب نیازهای جنبش انقلابی ایدئولوژی تبیین بشود. اما دوره سوم بعد از انقلاب است. یعنی از ۵۷ به بعد جنبش دانشجویی وارد دوره سوم شده یک دوره جدیدی است فراز و نشیب‌هایی داشته و امروز در این مقطع بعد از ۶۰ سال ما با سئوالاتی و چالش‌هایی روبرو هستیم که به کلی با دوره اول و دوم متفاوت است. قبل از انقلاب شاید ما به سادگی می‌فتمیم می‌خواهیم حکومت اسلامی داشته باشیم به راحتی می‌گفتیم اسلام پاسخگوی همه سئوالات ما هست اما دو دهه حکومت به نام خدا و دین ما را جایی رهنمون کرده است که باید همه این باورها را مورد تجدینظر قرار بدهیم، یک نگاه جدیدی بکنیم. به سئوالات کلیدی باید جواب بدهیم. جایگاه جامعه مدنی کجاست. جایگاه تکثر سیاسی کجاست. آیا می‌توانیم مدعی باشیم که مسلمانیم ولی قادر به تحمل افکار و اندیشه‌های دیگران نباشیم و می‌بینیم سئوالات خیلی کلیدی مطرح است. قبل از انقلاب اصلاً قابل تصور نبود که روزی برسد که در دوران بعد از انقلاب یک استاد دانشگاه به خاطر ابراز یک عقیده دینی به زندان بیفتد و محکوم به اعدام شود. مگر ممکن بود. صرف نظر از اینکه این یک تقابل قدرت است، بحث بسیار کلیدی است. ما با این مواجه هستیم. جایگاه تکثیر سیاسی در میان ما مسلمانان کجاست؟ در اثر این تجربه تاریخی ما آرام آرام داریم به یک سلسله سئوالات کلیدی پاسخ می‌دهیم. به عنوان نمونه در تفکر دینی سنتی تنها انسان مسلمان است که اگر کشته شود دیه دارد. انسان کافر اگر کشته شود دیه ندارد. چون اصلاً او قاجاقی زنده است. الان می‌بینیم که این چگونه تغییر پیدا می‌کند تا آنجاکه یک مرجعی مثل آیت الله العظمی منتظری می‌گوید خیر. انسان کما هو انسان دیه دارد چه می‌خواهد مسلمان باشد چه نباشد، ارزش دارد. اگر کافر هم کشته شود باید دیه‌اش را بپردازد تا چه رسد به حالا مسایلی مانند تفاوت دیه زن و مرد و اهل کتاب و همه اینها. بنابراین جنبش دانشجویی مخصوصاً بخشی که گرایش‌ها و باورهای دینی دارد و از تبار روشنفکران دینی است در این دوره با چالش‌های جدید رو به رو است که هیچ انجمن و هیچ کمیته دانشجویی هیچ جریان دانشجویی نمی‌تواند خودش را از پاسخگویی به این چالش‌ها معاف کند. این الان بزرگترین مساله‌ای است که در برابر ما روشنفکران دینی قرار دارد. قبل از انقلاب در دهه دوران دوم خیلی راحت بود که بسیاری از بزرگان بیابند کتاب‌هایی بنویسند بیانیه جهانی حقوق بشر را مقایسه کنند با مبانی دینی و بگویند که کاملاً هماهنگ است. مرحوم آیت الله سید ابوالفضل زنجانی کتاب خیلی خوبی دارد. آقای گلزاده غفوری در کتابی تک تک اصول حقوق بشر را با اصول و احکام اسلامی مقایسه کرده و همه را همانگ می‌داند. ولی می‌بینیم در جمهوری اسلامی بعد از دو دهه ما هنوز با حقوق بشر مساله داریم. این مطلب را باید کمی فراتر از بازی‌های قدرت نگاه کرد. نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورهای اسلامی ما اندیشه سنتی دینی در تقابل با این مسایل قرار گرفته است. همه ما باید به فاجعه‌ای که در الجزایر رخ توجه کنیم. جبهه نجات الجزایر با پلات فورم دینی وارد شد اکثریت را به دست گرفت. ولی قبل از آنکه دولت تشکیل بدهد وقتی از آنها پرسیدند شما چه نوع حکومت اسلامی می‌خواهید درست بکنید با صراحت گفتند حکومتی مثل عربستان سعودی، سودان، لیبی، ایران و پاکستان. دوستی داشتیم از رفقای قدیم ما در دوران امریکا بود. آقای دکتر بن یوسف که به مناسبتی به ایران آمده بود. آمد به دیدن من. او گفت وقتی بلحاج این حرف را زد ما زدیم توی سرمان. گفتیم کی می‌خواهد دوباره یک حکومت اسلامی مثل عربستان سعودی داشته باشه. اما واقع قضیه این است که وقتی آقای بلحاج از طریق دموکراسی آرا را به دست آورده در اولین مصاحبه‌اش می‌گوید دموکراسی کفر است. این نشان دهنده آن است که به همان اندازه

که غربی‌ها اسلام را نفهمیدند ما مسلمانان هم دموکراسی را نفهمیده ایم. حتی در میان استادان حوزوی ما دموکراسی هنوز شناخته نشده است. تصورشان از نقش یا وظیفه دموکراسی این است که رای بگیرند که خدا هست یا نیست در حالی که دموکراسی شیوه‌ای است برای اداره مملکت. اینها نکاتی هست که اگر بخواهم خلاصه بکنم اولاً جنبش دانشجویی از دهه ۴۰ شروع نشده از دهه ۲۰ شروع شده. یک رودخانه‌ای است که همچنان جریان دارد. آنچه که امروز شما دارید محصول فعالیت‌هایی است که از آن دهه شروع شده است. در جای جای جنبش کنونی شما آثار دوره اول را به خصوص می‌بینید در هر دوره جنبش دانشجویی در زیرمجموعه روشنفکری دینی به مبرم‌ترین مسایل می‌پردازد و امروز این چالشی است که در برابر ما قرار دارد که تشخیص بدهیم مبرم‌ترین مساله چیست و چگونه می‌خواهیم به این سوالات اساسی و کلیدی پاسخ بدهیم. امیدوارم که شما عزیزان موفق باشید.

مجلس هفتم از آن جناح راست افراطی است

مصاحبه با ایلنا چاپ شده در روزنامه نسیم صبا ۸۲/۷/۱۲

گروه سیاسی - پیچیدگی‌های جامعه به حدی است که جریان راست فاقد فهم آن است و با توجه آماده‌سازی برخی افراد نظامی مجلس هفتم از آن جناح راست افراطی است.

دبیرکل نهضت آزادی گفت: در صورتی که جریان راست بتواند مجلس هفتم و حتی ریاست جمهوری دوره آینده را از آن خود کند. توان حل مشکلات اساسی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور را خواهد داشت.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با ایلنا، مناسبات کنونی جامعه را دارای پیچیدگی‌هایی دانست که جریان راست فاقد فهم این پیچیدگی‌ها است و از روی کفایت لازم برای پاسخگویی را ندارد. وی افزود: حضور کمرنگ مردم در دومین دوره انتخابات شورای اسلامی شهر و روستا برگرفته از دو عامل بود:

علت نخست عملکرد گروهی بود که اعتقاد به حقوق بشر و توسعه در زمینه‌های مختلف نداشت و برداشت آنها از حکومت دینی برداشتی کاملاً سنتی و تاریخی است.

وی با بیان این‌که با پیروزی اصلاح‌طلبان و دلخوش شدن مردم به آنها توجه خاصی بر نهادهای انتخابی نشد، تصریح کرد که عدم توجه کافی به نهادهای شورایی و انتخابی از سوی این نهاد نیز عامل دوم علت حضور کمرنگ مردم در انتخابات شوراها بود.

وی تأکید کرد: تجربه مجلس ششم نشان داد که موضوعات پیش روی ما که باید حل شود، فراتر از حذف نامزدها در پروسه نظارت استصوابی است.

وي با بيان اين‌که اگر امروز به هر دليلي شوراي نگهبان نظارت استصوابي را حذف کند، مردم در انتخابات حضور پرشوري نخواهند داشت. گفت: جريان راست راه را براي آشتي با مردم باز نمي‌کند و همچنان بر طبل خویش مي‌گويد و در تلاش است تا افراد غيرخودي به مجلس راه نيابند. يزدي با اشاره به حضور افراد نظامي در مجلس، تصور فرع بر اصل است زيرا حضور آنها در مجلس تفاوتی در مناسبات موجود نخواهد داشت.

اجازه بازرسی از مراکز هسته‌ای در راستای منافع ملی است

ایلنا و آفتاب یزد ۸۲/۷/۱۴

ابراهیم یزدی گفت: صدور اجازه از سوی ایران برای بازدید از تمام تاسیسات هسته‌ای خود، بنا بر آنچه محمد البرادعی نیز گفته است، چیزی فراتر از تعهدات ایران در چارچوب NPT نیست. وی در گفتگو با ایلنا گفت: اینکه بعضی اعضای امضاکننده NPT فعالیت های هسته‌ای خود را با تاخیر چند ماهه به آژانس اطلاع می دهند، امر بی سابقه‌ای نیست، بنابراین اقدام ایران در این زمینه مساله‌ای نیست که برای آژانس اساسی تلقی شود. یزدی با بیان اینکه ایران قبول کرده است که فعالیت بعضی از تاسیسات خود نظیر نطنز و اراک یا بعضی فعالیت های غنی سازی اورانیوم را به آژانس اطلاع نداده است گفت: ظاهراً هم اکنون ایران قبول کرده است که به بازرسان آژانس اجازه بازدید از مراکز هسته‌ای خود را بدهد و این حرکت مثبتی در راستای منافع ملی و تثبیت موقعیت ایران در جهان است. وی با تأکید بر اینکه بهتر بود ایران قبل از آنکه چنان قطعنامه‌ای در شورای حکام تصویب شود به تعهدات خود عمل کند، گفت: مسولان ایران اعلام کرده‌اند که با برخی مطالبات قطعنامه نظیر امضای پروتکل الحاقی و اجازه بازدید از تمام مراکز هسته‌ای ایران مشکلی ندارند. وی اضافه کرد: اگر این موافقت ها قبل از پایان ضرب الاجل تحقق یابد و جامه عمل بپوشد، فشارهای امریکا و همدستانش علیه ایران خنثی خواهد شد و پرونده ایران به شورای امنیت نخواهد رفت. یزدی افزود: در شرایط کنونی جهان، تصویب قطعنامه علیه ایران در شورای امنیت به هیچ وجه به نفع ایران نیست و ایران باید از وقوع چنین مساله‌ای جدا جلوگیری کند.

پایان يك تقابل و آغاز يك زورآزمایی

مجله نامه، نیمه مهر ماه ۱۳۸۲

هنگامی که روز دوشنبه ۲۹ مهرماه ۱۳۸۲، اعلام شد وزرای خارجه سه کشور اروپایی، انگلیس، آلمان و فرانسه از طرف اتحادیه اروپا، به طور غیرمترقبه، برای مذاکره نهایی پیرامون قطعنامه شوراي حکام آژانس بین‌المللي انرژی اتمی به ایران می‌آیند، ناظرین نکته‌سنج و تیزبین پیش‌بینی کردند که این پرونده به نقطه پایانی مرحله‌ای نزدیک شده است. بی‌تردید اگر وزرای خارجه

این سه کشور از تصمیم مثبت ایران در امضای بی‌قید و شرط پروتکل الحاقی و قبول سایر شرایط مصرح در قطعنامه شورای حکام مطمئن نبودند، رنج چنین سفری را بر خود هموار نمی‌کردند.

هنگامی که سخنگوی شورای عالی امنیت ملی ایران، در کنار وزیر امور خارجه در یک کنفرانس مطبوعاتی با حضور وزرای خارجه سه کشور اروپایی تصمیم ایران را مبنی بر امضای پروتکل و توقف برنامه غنی‌سازی اورانیوم اعلام کرد، موجب تعجب چندانی در محافل جهانی نگردید. ایران خود را در بن‌بست قرار داده بود و گزینه دیگری در پیش رو نداشت.

اگر ایران این را نمی‌پذیرفت آنچه در انتظارش بود ارجاع مسئله توسط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت سازمان ملل متحد و تصویب قطعنامه علیه ایران همراه با مجازات‌های اقتصادی، از جمله تحریم صادرات نفت ایران به بازارهای جهانی، انزوای بیشتر، از هم گسیختگی اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر و ... آن هم در شرایطی که شکاف میان دولت - ملت عمیق‌تر از هر زمان شده است.

مشکل اساسی حاکمان و تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران اولاً از عدم شناخت و درک درست از روابط جهانی، به خصوص بعد از پایان جنگ سرد، و ثانیاً از فقدان یک تعریف جامع و مانع از منافع، مصالح و امنیت ملی کشورمان سرچشمه می‌گیرد.

ایران از اولین امضاکنندگان پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان.پی.تی) در سال ۱۹۷۰ و موافقت‌نامه ایمنی (پادمان) می‌باشد. ایران بارها اعلام کرده است، و حق هم چنین است که برنامه‌ای برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای ندارد. بنابراین انتظار منطقی و فرزانگی سیاسی این بود که ایران از همان ابتدا پروتکل الحاقی را امضا می‌کرد. پروتکل الحاقی در واقع متن تهیه شده موافقت‌نامه متحدالشکلی است که می‌بایستی هر یک از کشورهای عضو ان.پی.تی با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی امضاء کنند. در یکی از مواد این پروتکل آمده است که کشور امضاکننده می‌تواند، ضمن اعلام آمادگی برای امضاء پروتکل شرایط خود را به آژانس بین‌المللی ارایه دهد. همان طوری که برخی از کشورهای عضو ان.پی.تی، از جمله آمریکا شرایطی را اعلام کرده‌اند. بنابراین فرزانگی در رفتار سیاسی، رعایت منافع و امنیت ملی و اعتبار نظام جمهوری اسلامی در آن بود که به دور از جنجال آفرینی و غوغاسالاری، اقدام به امضای پروتکل الحاقی می‌شد. محورهای پروتکل الحاقی تشدید مقررات مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای در راستای موافقت‌نامه ایمنی (پادمان) که ایران هم آن را امضا کرده است، می‌باشد.

رفتار ایران و امتناع از امضای پروتکل، با فعالیت‌های جدید هسته‌ای که از اوایل دوره اول ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی شروع شد، از قبیل ساخت مراکز هسته‌ای جدید در نطنز، اراک، اصفهان و ... و برنامه غنی‌سازی اورانیوم، تولید پلوتونیوم و آب سنگین، ارتباط داشته است. عدم اطلاع ایران به آژانس بین‌المللی از فعالیت‌های هسته‌ای جدید، بیش از خود این فعالیت‌ها در ایجاد حساسیت و بی‌اعتمادی در جامعه جهانی نسبت به ایران موثر بوده است.

آژانس بین‌المللی هنگامی از برنامه‌های هسته‌ای جدید ایران مطلع شد که دولت آمریکا اطلاعات خود را در مورد تجهیزات هسته‌ای که ایران از کشورهای مختلف خریداری کرده بوده، همراه با تصاویر ماهواره‌ای از مراکز جدید اتمی در اختیار آژانس و شورای حکام قرار داد. رفتار بین‌المللی

حاکمان ایران در طی دو دهه گذشته عموماً به گونه‌ای نبوده است که اعتماد و اطمینان جامعه جهانی، حتی نزدیک‌ترین کشورها به ایران را بخود جلب نماید. جامعه جهانی این بی‌اعتمادی نسبت به ایران را به راه‌های مختلف ابراز نموده است. ایران به کرات عدم پایبندی خود را به مقررات و معاهدات بین‌المللی، از جمله بیانیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد، معاهدات بین‌المللی حقوق اجتماعی و سیاسی نشان داده است. نقض مستمر حقوق و آزادی‌های اساسی، سرکوب فعالان سیاسی و فرهنگی، تشدید و تعمیق شکاف ملت- دولت اعتبار بین‌المللی دولت ایران را، به عنوان یک دولت مسئول و پایبند به تعهدات به شدت کاهش داده است. ایران بر طبق موافقت‌نامه پادمان، که آن را امضا کرده، متعهد بوده است که فعالیت‌های هسته‌ای خود را به اطلاع آژانس برساند، اما به این تعهد خود عمل نکرد. هنگامی که با اولین فشار بین‌المللی روبرو شد، اجباراً به بازرسان آژانس اجازه بازدید و نمونه‌برداری از مراکز، تاسیسات و تجهیزات و فعالیت‌های هسته‌ای خود را داد. مسئولان ایران در توجیه اقدامات خود، مطالبی را عنوان کردند که بر سوء ظن آژانس بسی افزود. رئیس آژانس در گزارش خود به شورای حکام موارد متعددی از تخلفات ایران از مقررات موافقت‌نامه پادمان را، چه در مورد تاسیسات، تجهیزات و چه مواد هسته‌ای و برنامه غنی‌سازی اورانیوم ذکر کرده است. این گزارش و پافشاری ایران بر امتناع از امضای پروتکل الحاقی موجب تشدید بی‌اعتمادی و در نهایت منجر به صدور قطعنامه شورای حکام و تعیین ضرب‌الاجل علیه ایران شد. رفتار نسنجیده ایران باعث شد که جبهه متحدی از تمام کشورها علیه ایران شکل بگیرد. ایران به این ترتیب در یک تنگنای تهدیدکننده جدی گرفتار گردید.

اتحادیه اروپا، برخلاف سیاست و روش‌های رایج‌اش، مجبور شد در کنار آمریکا علیه ایران بایستد. نتیجه روشن بود؛ اگر ایران پروتکل الحاقی و سایر موارد یاد شده در قطعنامه را نمی‌پذیرفت، مسئله به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع می‌گردید و در آن صورت تصویب قطعنامه علیه ایران حتمی بود. در چنین شرایطی هیچ یک از کشورهای عضو دائم شورای امنیت، قطعنامه علیه ایران را وتو نمی‌کردند. آنها نه تنها قطعنامه شورای حکام آژانس را تصویب کرده بودند، بلکه چند ماه قبل از آن چهار عضو دائم شورای امنیت، یعنی چین، روسیه، فرانسه و انگلیس طی نامه‌ای به طور رسمی از ایران خواسته بودند که: ۱- پروتکل الحاقی را بدون قید و شرط امضا کند، ۲- برنامه غنی‌سازی اورانیوم را متوقف سازد، زیرا غنی‌سازی زمینه ساخت بمب هسته‌ای است، و ۳- به طور شفاف و کامل اطلاعات و مدارک و حقایق مربوط به برنامه هسته‌ای را در اختیار آژانس بگذارد.

آنها هم چنین به ایران اطلاع دادند در صورتی از ایران حمایت خواهند کرد که ایران سه شرط آنها را بپذیرد و انجام دهد.

ایران می‌توانست با درایت بحران پیش رو را پیش بینی کند و با اتخاذ تدابیر عاقلانه مانع صدور قطعنامه شورای حکام علیه ایران بشود. اما این کار را نکرد. جناح و جریان‌های راست افراطی، که از هر حادثه‌ای که موجب انزوای بیشتر ایران شود در جهت تثبیت قدرت خود سود می‌برند، دجال غوغاسالاری را به راه انداختند، تا آنجا که پذیرش پروتکل الحاقی را خیانت و معادل با براندازی قلمداد کردند. این جو ناسالم که فضایی مساجد و نمازهای جمعه و مقالات روزنامه‌های دست راستی و رادیو و تلویزیون را پر کرده بود، موجب تعلل بیشتر مقامات تصمیم‌گیرنده و بی

تصميمي تا آخرين روزهاي باقيمانده از مهلت داده شده، گرديد. در نهايت ايران مجبور شد بدون گرفتن كمترين امتيازي، آنچه را كه آژانس بين‌المللي، اتحاديه اروپا و آمريكا خواسته بودند، بپذيرد.

بي‌ترديد تصميم شوراي عالي امنيت ملي ايران، گامي مثبت در جهت کاهش تنش‌ها عليه ايران محسوب مي‌گردد. اما آيا اعلام آمادگي امضاي پروتكل الحاقی پايان بحران محسوب مي‌شود؟ به نظر چنين نمي‌رسد. مطالبات جامعه جهاني از ايران، به امضاي پروتكل الحاقی منحصر و حدود نمي‌باشد. اتحاديه اروپا در قطعنامه اجلاس اخير خود در بروكسل در مورد ايران با صراحت بهبود وضع حقوق بشر را خواستار شده است.

در دهكده جهاني هيچ كشوري نمي‌تواند به بهانه حاكميت ملي در چارچوب قلمرو ملي هر كاري مي‌خواهد با شهروندان خود انجام بدهد. اعتبار حاكميت ملي به تحقق حاكميت ملت و آن نيز در گروه رعايت بي‌چون و چراني حقوق و آزادي‌هاي اساسي مردم است.

امضاي بدون قيد و شرط پروتكل الحاقی و تايمين مطالبات قطعنامه ممكن است تايمين كننده نظرات بخشي از جامعه جهاني باشد اما رافع بحران‌هاي رو به شتاب داخلي نيست. تنها مي‌توان به تصميم‌گيرندگان توصيه كرد قبل از آن كه بحران به نقاط تعيين‌كننده اجتناب‌ناپذير برسد، بدون آن كه به انتظار فشارهاي بين‌المللي بنشينند، با شجاعت حق ملت را به رسميت بشناسند و به الزامات آن تسليم شوند.

مردم و انتخابات آينده

روزنامه پاس نو، ۱۷ مهر ۱۳۸۲

آقاي خاتمي در سخنان خود اظهار علاقه و اميدواري کرده‌اند كه مردم در انتخابات مجلس هفتم به طور گسترده شركت كنند و انتخابات پرشوري داشته باشيم. اما چند نکته:

۱- در شرايطي كه تهديدهاي خارجي عليه كشورمان بيش از هر زمان جدي و نزديك است، مشاركت گسترده مردم مي‌تواند بر موقعيت ايران در صحنه بين‌المللي اثر تعيين‌كننده مثبت به نفع منافع و امنيت ملي داشته باشد.

۲- اما پيام واقعيته‌ها چيز ديگري است:

شواهد و علايم عموماً حاكي از آن است كه شركت مردم در انتخابات آينده به احتمال زياد چندان وسيع و گسترده نخواهد بود. رفتارهاي سياسي - اجتماعي مردم از قوانين خاصي پيروي مي‌كند، رفتار مردم در انتخابات شوراها نشان داد كه عموماً از اصلاح نظام از درون نااميد شده‌اند و براي خروج از انسدادها در انتظار راه‌حل‌هاي ديگري مي‌باشند.

واقعيته اين است كه رئيس جمهور منتخب مردم، با تمام كوشش و تلاش خود، با تمام انعطاف‌هايي كه در برابر جريان تماميت‌خواه از خود نشان داده است، عليرغم سيادت، و شخصيت حوزوي كه دارد، نتوانسته است بر رفتارهاي غيرمديني مخالفان مردم‌سالاري و ركن جمهوريت نظام تأثير قابل ملاحظه‌اي داشته باشد. رفتار نهادهاي غيرانتخابي با مجلس نمايندگان و دولت در دوره رياست

جمهوری آقای خاتمی از خرداد ۷۶ به بعد به گونه‌ای است که به ناامیدی بسیاری از مردم منجر گردیده است.

قبل از مجلس ششم، تصور این بود که اگر نظارت استصوابی شورای نگهبان، به نوعی که در انتخابات سه دوره چهارم، پنجم و ششم اعمال شده است، لغو گردد می‌توان به اصلاح تدریجی امور از درون نظام امیدوار بود، اما رفتار شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضاییه، و برخی دیگر از نهادهای انتصابی و محافل قدرتمند وابسته به جناح و جریان‌های راست و محافظه‌کار با مجلس قانونگذاری و با دولت و ریاست جمهوری، و برخورد آنان با لوایح و طرح‌هایی چون "جرم سیاسی"، "منع شکنجه"، "اختیارات رئیس جمهور"، "اصلاح قانون مطبوعات و انتخابات" و شیوه برخورد با دانشجویان، روحانیان، روزنامه‌نگاران و فعالان فرهنگی و سیاسی دگراندیش به گونه‌ای بوده است که جایی برای امیدواری مردم باقی نگذاشته است. امروز دیگر حتی لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان موجب امیدواری و تحریک مردم نمی‌گردد.

در چنین شرایطی قانع کردن مردم برای مشارکت در انتخابات بسیار سخت است.

۳- قهر و بی‌تفاوتی رو به رشد مردم نشانه یک وضعیت غیربهداشتی در جامعه است. که ادامه آن هم به ضرر منافع کلان ملی و هم در تعارض جدی با امنیت ملی کشورمان است. انتخابات یکی از ابزارهای اساسی اعمال حق حاکمیت مردم است. اما مردم‌سالاری فرایندی کند و طولانی، همراه با فراز و نشیب‌های فراوان است. در تمام کشورهایی که مردم‌سالاری و جمهوریت نهادینه شده است تجربه‌ای طولانی از جذر و مدها و فراز و نشیب‌های سیاسی صورت گرفته است. کسی نباید انتظار داشت باشد که با یک یا چندین بار شرکت در انتخابات به نقطه بهینه و غیرقابل برگشت در توسعه سیاسی برسیم. با انفعال و قهر کردن نمی‌توان به آنچه شایسته است رسید.

تمایل قاطبه ایرانیانی که به منافع و امنیت ملی باور و تعهد دارند، بی‌تردید این است که مردم، علیرغم رفتارهای غیرمدنی و جنایتکارانه گروه‌هایی از محافظه‌کاران و صاحبان قدرت، به طور گسترده در انتخابات آینده شرکت کنند، اما تا زمانی که تغییرات جدی و اساسی در رفتار نهادها و مقامات صاحب قدرت و تصمیم‌گیرنده به وجود نیاید، نمی‌توان مردم را به حضور گسترده در انتخابات قانع نمود. مقامات قدرتمند و صاحب تصمیم که به منافع و امنیت ملی متعهد و پایبند هستند نمی‌توانند و نباید نگران این وضعیت نباشد؛ حتی اگر بخواهند صرفاً در چارچوب حفظ و استمرار قدرت خود بیاندیشند و عمل کنند لاجرم باید دست به اقدامات عاجلی بزنند تا مردم احساس کنند تغییرات جدی و اساسی در راستای حق حاکمیت ملت صورت گرفته یا می‌گیرد.

۴- تغییرات اساسی و جدی کدامند؟ به نظر می‌رسد اگر "اراده بازگشت و اصلاح" وجود داشته باشد، اقدامات زیر ممکن است کارساز باشد:

۴-۱- آزادی کلیه زندانیان سیاسی،

۴-۲- رفع توقیف از تمام نشریات

۴-۳- رفع فشار و مزاحمت از انجمن‌های مدنی و گروه‌ها و احزاب سیاسی دگراندیش

۴-۴- توقف فعالیت‌های فراقانونی کلیه نهادهای رسمی و غیررسمی و پایان دادن به فعالیت نهادهای موازی با دولت رسمی

۴-۵- اعلام اعتقاد و التزام عملی به قانون‌گرایی و قانون‌مداری کلیه مقام‌ها و نهادها

مقام رهبری در چندین نوبت در سخنان خود کلیه نهادهای حکومتی را به تمکین از قانون و حرکت در چارچوب مقررات قانونی دعوت کرده‌اند. به عنوان مثال ایشان در اسفند ۷۹، در سخنرانی خود در اصفهان ضمن تأکید بر این نکته به صراحت و درستی اظهار داشتند که حتی خود من رهبر هم باید در چارچوب اختیارات معین و محدود شده در قانون اساسی حرکت کنم. به نظر می‌رسد اگر مقام رهبری در راستای تحقق این نوع بیانات دستور توقف کلیه فعالیت‌های فراقانونی نهاد رهبری را صادر کنند و اجازه ندهند، کسانی نهاد رهبری را مافوق قانون بدانند و سخنان ایشان را "قانون" تلقی کنند، اولاً سایر نهادها، خصوصاً آنها که بر طبق انون تحت نظر مستقیم ایشان قرار دارند، مجبور خواهند شد با الگو قرار دادن رفتار مقام رهبری، خود را اصلاح سازند. ثانیاً این گام اولیه‌ای است که می‌تواند به کاهش تشنج‌ها و تغییرات جدی و اساسی امیدوار کننده منجر گردد. اگر چنین شود، بی‌تردید مورد استقبال گروه‌های اصلاح‌طلب قرار خواهد گرفت و آنها به نوبه خود مردم را به حضور فعال در انتخابات قانع و تشویق خواهند نمود، زیرا بازدهی این گزینه و آینده آن به مراتب مطمئن‌تر از هر گزینه دیگری است.

در شرایطی که قدرت‌های خارجی به بهانه‌های مختلف، اعم از واقعی یا فرضی، امنیت ملی کشورمان را مورد تهدید قرار داده‌اند، اقدامات یاد شده در بالا، ضرورت‌های اولیه اجتناب‌ناپذیر در جهت حفظ وحدت ملی و تقویت بنیان‌های اساسی امنیت ملی محسوب می‌گردد.

دستور آینده جنبش اصلاح‌طلبی، همگرایی است

خبرگزاری ایسنا، روزنامه همبستگی و مردم‌سالاری، ۱۹ مهر ماه ۱۳۸۲

به اعتقاد ابراهیم یزدی نه تنها ایران بلکه کل جهان در یک دوره پرتلاطم به سر می‌برند و این‌که دنیای اسلام با چه مشکلاتی روبرو است و به کدام سمت و سو می‌رود و چه آینده‌ای در انتظار مسلمانان است و مسلمانان برای حل معضلاتی که در برابرشان وجود دارد چه کارهایی باید بکنند از مسایلی است که امروز در دنیای اسلام مطرح است.

به گزارش ایسنا، دکتر ابراهیم یزدی طی سخنانی در جلسه هفتگی اعضای جبهه مشارکت استان قم با اشاره به این که جنبش‌های اسلامی در دنیا تاریخچه طولانی دارند، ابراز عقیده کرد: اثری که انقلاب ما در جهان اسلام گذاشت سیاسی کردن همه سازمان‌ها و جنبش‌های اسلامی است.

وي با تاكيد بر اين كه ثبات سياسي، پيش‌نياز برنامه‌ها و روابط اقتصادي راهبردي است، خاطر نشان كرد: در حال حاضر پس از هر واقعه‌اي كه در آن ثبات سياسي در ايران به هم مي‌خورد، شاهديم كه موجي از سرمايه‌ها فرار کرده و از كشور بيرون مي‌روند.

وي با ابراز اين ادعا كه ملت ايران براي آزادي، جمهوريت و استقلال قيام کرده است، گفت: هنوز بعضي مي‌گويند ما در اسلام دموكراسي، مردم‌سالاري و راي مردم نداريم؛ اين مشكل ذهني، جنگ قدرت نيست.

يزدي با اعتقاد بر اين كه امروز جرياني كه معتقدند براي برون‌رفت از انسدادها، بايد دين را به طور كلي کنار گذاشت در حال شكل‌گيري است، اظهار داشت: امروز انقلاب اسلامي ايران زنان را از جايگاه تاريخي خود بيرون آورده و زنان ما جايگاه منزل‌نشيني خود را ترك کرده و سياسي شدن را فهميده‌اند و بخش عمده‌اي از نيروي اصلاح‌طلبان هستند كه نمي‌توان اين را نادیده گرفت.

وي مدعي شد: در حال حاضر به نقطه‌اي رسيده‌ايم كه به آن انسداد مي‌گويند، قدرت برتري وجود ندارد و تعدد قدرت‌ها بوجود آمده است. مناسبات به گونه‌اي است كه از ميان تنازعات گروه‌ها يك قدرت نمي‌تواند به عنوان قدرت برتر بوجود آيد و بقاي هر يك از نيروها به بقاي نيروي ديگر وابسته است.

وي در ادامه گفت: اصلاح‌طلبان عليرغم اين كه دولت و مجلس شوراي اسلامي را در دست دارند نتوانستند محافظه‌كاران را مهار كنند كه اين يكي از ويژگي‌هاي انسداد است و با اين وضعيت به سمت فروپاشي پيش مي‌رويم و تماميت ارضي كشورمان در خطر است و نيروهاي گريز از مركز رشد پيدا مي‌كنند و قوميت‌هايي كه در كشور ما زندگي مي‌كنند ساز جدابي سر خواهند داد، اما به آن نقطه نمي‌رسيم.

ابراهيم يزدي با اشاره به انتخابات مجلس هفتم تصريح كرد: در انتخابات مجلس هفتم محافظه‌كاران پيروز خواهند شد و مردم تمايلي براي شركت در انتخابات ندارند براي اين‌كه تجربه مجلس ششم در برابر ماست كه در مجلس ششم اكثريت افراد اصلاح‌طلبان بودند. مجلس در راس امور قرار نگرفت و در اين ميان جناح محافظه‌كار چون يك تعداد راي معيني دارد نمايندگانش انتخاب مي‌شوند.

يزدي گفت: دستور آينده جنبش اصلاح‌طلبي همگرايي است و براي رسيدن به اين مقطع بايد موقعيت تاريخي خود را تشخيص دهيم.

۱- عوامل حضور مردم در انتخابات بر خلاف پیش‌بینی‌هایی که در محافل داخلی و خارجی مبنی بر تحریم مردم شده بود چه بود؟ از بین این دلایل "تنوع کاندیداها، تبلیغات و مشکلات معیشتی مردم" کدام عامل را در حضور گسترده مردم موثرتر میدانید؟

براساس آمارهای غیررسمی منتشر شده توسط برخی از نهادهای رسمی، پیش‌بینی می‌شد که حدود ۴۰ تا ۴۵ درصد واجدین شرایط در نهمین انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند. یعنی بین ۵۵ تا ۶۰ درصد شرکت نکنند. اما خودداری این تعداد از جمعیت از شرکت در انتخابات، تماما به دلیل یا علت تحریم برخی از گروه‌ها و یا تبلیغات رادیوهای خارجی نبود. به نظر می‌رسد این جمعیت را باید به سه گروه، تقسیم کرد: اول گروهی که در هر حال و صرفنظر از شرایط و جو سیاسی منفعل است و علاقه‌ای به شرکت در انتخابات ندارد. در تمام کشورها، حتی در جوامعی که دموکراسی نهادینه شده است درصدی از واجدین شرایط به طور دائم از حضور در پای صندوق‌های رای خودداری می‌نماید.

دوم گروهی که به شرکت در سرنوشت و دادن رای علاقمند است و احساس مسئولیت می‌کند، اما ناامید شده است. هدف اصلی جنبش اصلاح‌طلبی، اصلاح انحرافات، قانون‌گریزی‌ها و سایر مسایل و مشکلات، از طریق تغییر در ساختارهای حقیقی، یعنی رفتار مسئولان و کنشگران حکومتی، بود و نه تغییر در ساختارهای حقوقی (قانون اساسی). تجربه هشت ساله دولت آقای خاتمی، و مقابله‌هایی که با این دولت شد، احتمال موفقیت در تغییر ساختارهای حقیقی را به شدت کاهش داد و موجب آن شد که امید به اصلاح ساختارهای حقیقی، در چارچوب ساختارهای حقوقی فعلی از بین برود یا کاهش پیدا کند. بنابراین، از نظر این گروه، شرکت در انتخابات بی‌معنی و فاقد ارزش و اعتبار و عملی لغو و بیهوده محسوب می‌شد. در حالی که گروه اول، جمعیتی از نظر سیاسی فعال بود. خاموش بود. این گروه جمعیتی فعالان سیاسی با دیدگاه‌های متفاوت و معتقد به عدم شرکت در انتخابات در تبلیغ مواضع خود فعال بودند و از امکانات محدودی که داشتند، استفاده می‌کردند. سوم گروهی از جمعیت که علاقمند به شرکت در سرنوشت و رفتن به پای صندوق‌های رای بود، اما حضورش مشروط به آن بود که آرایش نیروهای سیاسی به هنگام انتخابات چگونه شکل بگیرد. در واقع حضور یا عدم حضور این بخش از «امتناع» کنندگان، به برنامه‌ها و سیاست‌های احزاب و گروه‌های سیاسی مورد اعتماد و توجه مردم، یا این بخش از جمعیت، بستگی داشت.

هنگامی که نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب درون حاکمیت، و اپوزیسیون یا احزاب بیرون از حاکمیت (نظیر نهضت آزادی ایران و سایر فعالان ملی - مذهبی) با گروه دوم یاد شده در بالا هماهنگی که نکردند و بر اساس برنامه‌های راهبردی تعریف شده خودشان و در چارچوب منافع ملی اعلام حضور مشارکت نمودند، این بخش از جمعیت از حالت بی‌تفاوتی یا بی‌تصمیمی بیرون آمد و به صحنه فعال انتخابات وارد شد. در آماري که در بالا اشاره شد، آمده بود که از کل جمعیت، حدود ۳۰ درصد گفته بودند که هنوز تصمیمی برای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات نگرفته‌اند. از میان همین جمعیت بود که درصدی از آنها با ورود اصلاح‌طلبان بیرون از حاکمیت به صحنه انتخابات وارد شدند.

۲- نقطه گسست و اضمحلال تئوری تحریم انتخابات چه بود؟

تحریم انتخابات علی‌الاصول حرکتی «سلبی» و نه «ایجابی»؛ «منفعل» و نه «فعال» محسوب می‌شود. اما در شرایطی هم ممکن است به عنوان یک نافرمانی مدنی حرکتی مثبت و فعال محسوب شود. باید یادآور شد که میان «تحریم» و «عدم شرکت» یک تفاوت جدی وجود دارد. و همچنین میان شرکت یا عدم شرکت یک شخصیت حقوقی نظیر یک حزب سیاسی - با شخصیت حقیقی - شهروند - در انتخابات تفاوت وجود دارد. شرکت یک حزب سیاسی در انتخابات یعنی، کاندیدا معرفی می‌کند، برنامه می‌دهد و یا از کاندیدایی حمایت می‌کند و مردم را به شرکت در انتخابات دعوت می‌نماید. یا

ممکن است در انتخابات شرکت نکند و نه کاندیدایی معرفی کند و نه از کاندیدایی حمایت نماید و نه مردم را به شرکت در انتخابات دعوت نماید. در شرایطی ممکن است گروه یا گروه‌های سیاسی، از این مرحله گامی فراتر بردارند و انتخابات را تحریم نمایند یعنی مردم را به عدم شرکت در انتخابات دعوت و ترغیب نمایند. اتخاذ چنین تاکتیکی به وضعیت و فضای سیاسی جامعه و رابطه احزاب با مردم بستگی دارد. اگر چنانچه نیروهای مردمی آنچنان سازمان یافته باشند و رابطه احزاب سیاسی با جامعه به گونه‌ای شکل گرفته باشد که حرکت‌های سیاسی گسترده مردمی با برنامه احزاب سیاسی هماهنگی پیدا کرده باشد، تحریم انتخابات می‌تواند به عنوان نوعی نافرمانی عمومی مفید و موثر باشد. در غیر این صورت تحریم انتخابات عمل سیاسی که موجب تغییر در رفتارهای حقیقی حاکمان بشود نمی‌باشد.

۳- برخی‌ها از مسئله "آرا سازماندهی شده" در انتخابات یاد کردند تحلیل شما از این مسئله چیست؟

ما واقعا با آرا سازماندهی شده مواجه بودیم یا خیر؟ پیامدهای این نوع آرا در جامعه چیست؟ شواهد و قرائن همگی حاکی از آن است که در مورد آقای احمدی‌نژاد، به خصوص در دوره اول آرای سازماندهی شده وجود داشته است. در دور اول احمدی‌نژاد تبلیغاتی نداشت، نه پوستری چاپ کرده بود و نه پرده‌ای بر در و دیوار آویخته بود. در نظرسنجی‌ها، نفر ششم یا هفتم بود. یک فعال سیاسی، فرهنگی شناخته شده‌ای هم نبود. اگر کارنامه وی در شهرداری تهران هم مثبت ارزیابی شود، حداکثر می‌توانسته است در آرای حوزه انتخابیه تهران موثر باشد نه در شهرهای دیگر. عضو یک حزب سیاسی فراگیر هم نبود و هیچ حزبی هم از او حمایت نکرد. پس سؤال اساسی پاسخ داده نشده این است که وی چگونه توانست آرای بیش از سایر کاندیداها، که تبلیغات فراوان و گسترده‌ای هم در همه جا داشتند به دست آورد؟ اعتراض کاندیداها، نظیر کروبی، هاشمی و معین به تقلبات و تخلفات انتخاباتی در دور اول می‌باشد که موجب شد احمدی‌نژاد به دور دوم برسد. برای پی بردن به آنچه اتفاق افتاده است شمارش مجدد آرای حوزه‌های مثل اصفهان و شیراز می‌توانست پرده از اسرار بردارد. مطلب روشن است و به قول معروف تنها خواجه حافظ شیراز از آن بی‌اطلاع است. اما در مورد پیامد این نوع سازماندهی در آرای ریخته شده به صندوق‌ها، قطعاً موجب افزایش بی‌اعتمادی مردم به نهادها و ساختارها و کاهش اعتبار انتخابات و زبان نظام جمهوری اسلامی است.

۴- جریان‌های فعال اجتماعی و سیاسی در انتخابات نهم چه بودند؟

در نهمین انتخابات ریاست جمهوری، احزاب و گروه‌های راست محافظه‌کار، اعم از معتدل، افراطی یا خردگرا و خردگریز، اصلاح‌طلبان درون حاکمیت و برخی از گروه‌ها و احزاب بیرون از حاکمیت در انتخابات شرکت داشتند. چند جریان سیاسی - اجتماعی، نظیر جنبش دانشجویی، ملیون قدیمی و روشنفکران لائیک و چپ از حضور در انتخابات خودداری کردند. اگر چه برخی از شخصیت‌های شناخته شده این جریان اخیر در دور دوم با اعلام حمایت از یک کاندیدا حضور پیدا کردند.

۵- سرنوشت این جریان‌ها بعد از انتخابات چیست؟ چه جریان‌ها شکست خورده و چه پیروز شده‌اند؟

تأثیر انتخابات بر هر یک از این جریان‌ها متفاوت است و بستگی به اهداف و برنامه‌های آنان در انتخابات دارد. احزاب و گروه‌های بیرون از حاکمیت، نظیر نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی - مذهبی، اگر چه کاندیدا معرفی کردند و بعد از ردصلاحیت غیرقانونی کاندیدای آنها، از کاندیداتوری دکنتر معین حمایت کردند، اما چون هدف راهبردی آنها پیشبرد فرایند دموکراسی بود، علیرغم عدم انتخاب کاندیدای مورد حمایت‌شان، آنها در انتخابات شکست خوردند بلکه پیروز هم بودند و از فرصت انتخابات به طور موثری در ایجاد ارتباط با مردم و مخاطبین خود و حضور در صحنه، به رغم همه فشارهایی که علیه آنها اعمال شده است، بهره بردند.

اما جریان‌هایی اصلاح‌طلبی که هدف اصلی آنها ادامه حضور در درون حاکمیت بود، شکست در انتخابات، بر مناسبات سیاسی، اجتماعی این جریان‌ها با یکدیگر و بیرون از آن، تأثیرگذار است. شکست برخی از جریان‌های راست و محافظه‌کار، به خصوص گروه‌های قدیمی و شناخته شده، موجب تغییراتی در مناسبات آنها با نهادها، درون حاکمیت و گستره فعالیت‌های متعدد آنها خواهد شد. اما نهاد و جریان پیروز هم، به دلیل چگونگی راهکارهای اعمال شده در پیروزی و چالش‌های

شدید سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیش رو در سطح ملی و بین‌المللی، نمی‌تواند به این پیروزی خلیلی تکیه کند. این انتخابات موجب تشدید و تعمیق شکاف میان مسئولان سطح بالایی حکومت شده است. فرایند «همه با هم»، در عصر انقلاب که موجب پیروزی شود. پس از انقلاب جای خود را به «همه با من» داد. این فرایند در انتخابات ریاست جمهوری به نقطه اوج و نهایی خود رسیده است و به همان میزان هم بر شکنندگی و آسیب‌پذیری نظام افزوده شده است.

۶ - احزاب در انتخابات موفق تر بودند یا افراد بدون وابستگی به احزاب؟

اکثر کاندیداها یا وابستگی حزبی و گروهی داشته‌اند یا مورد حمایت و تایید احزاب و گروه‌ها بوده‌اند.
۷ - به نظر می‌رسد برخی رفتارهای محفلی موثرتر از رفتارهای حزبی شد آیا شما این مطلب را قبول دارید؟

در شرایط ویژه سیاسی ایران، که امکان فعالیت موثر احزاب سیاسی - به خصوص مخالف - وجود ندارد و هزینه فعالیت سیاسی برای این گروه‌ها بسیار بالا است، طیفی از گروه‌بندی‌های سیاسی، از محفل گرفته تا حزب، جبهه، سازمان و انجمن شکل می‌گیرد. در این شرایط، تأثیرگذاری محفل‌های سیاسی، محدود بوده و به طور عمده در میان نخبگان و آن هم در کوتاه مدت است.

۸ - چشم انداز آینده اپوزیسیون در فضای آینده جامعه چیست و عملکرد آنها در انتخاب نهم چه بود؟

نهمین انتخابات ریاست جمهوری، آرایش نیروهای سیاسی را تغییر داده است. برخی از گروه‌ها یا احزابی که «اپوزیسیون» محسوب می‌شوند، به بیرون از دایره حاکمیت پرتاب شدند و در کنار «اپوزیسیون» موجود قرار گرفته‌اند. این گروه‌ها، دیر یا زود به توافق پیرامون همکنشی و همکاری با یکدیگر بر محور مشترکات خواهند رسید و بر فرایند تحولات اصلاح‌طلبانه تأثیرگذار خواهد بود.

۹ - تحلیل شما از شکست آقای هاشمی در دور دوم با توجه به اختلاف بالایی آرا چیست؟

چند عامل را می‌توان در شکست آقای هاشمی موثر دانست. اول آرای سازماندهی شده است. به نفع آقای احمدی‌نژاد. دوم روحیه و ذهنیت مردم ما به گونه‌ای است که در رقابت میان یک غیرروحانی با یک روحانی غیر روحانی را به روحانی ترجیح می‌دهند. بیست و هفت سال حکومت و سلطنت روحانیان در ایران و عملکرد آنان موجب گسسته شدن رابطه روحانیان با مردم عادی و عامی شده است. آن رابطه و نفوذی که روحانیان در دوران انقلاب در میان مردم داشتند اگر به کلی از بین نرفته باشد، به شدت کاهش پیدا کرده است. سوم این که آقای هاشمی رفسنجانی، علاوه بر روحانی بودن از مسئولان و کارگردانان اصلی حکومت روحانیان در طی ۲۷ سال گذشته می‌باشد و کارنامه این دوره در افکار عمومی مردم مقبولیت چندانی ندارد. در خرداد ۷۶ ناطق نوری نماد کل روحانیان حاکم بود و بخشی از رای مردم به خاتمی، رای منفی به روحانیان حاکم بود. مردم عادی عموماً و اکثراً، هم از موقعیت و رابطه احمدی‌نژاد با رهبری و سپاه و هم از موضع رهبری و سپاه در مورد کاندیداتوری آقای هاشمی رفسنجانی بی‌اطلاع بودند، و رای به احمدی‌نژاد را رای منفی به همه آنها تلقی کردند. حتی هنگامی که برخی از اصلاح‌طلبان برای جلوگیری از سلطه فاشیسم مردم را به حمایت از هاشمی رفسنجانی دعوت کردند، برخی از مردم تصورشان از فاشیسم هاشمی و سایر مقامات قدرتمند روحانی بود نه احمدی‌نژاد. چهارم این که احمدی‌نژاد خود را نماد ساده زیستی و صداقت و خدمتگزار معرفی کرده بود. در حالی که در نزد افکار عمومی هاشمی رفسنجانی و خانواده‌اش شهرت خوبی نداشتند و تبلیغات منفی فراوانی، نیز صورت گرفته بود. با وجود این به نظر می‌رسد عامل اول یعنی آرای سازمان یافته به نفع احمدی‌نژاد تعیین کننده بوده است. و اگر نبود، احتمال پیروزی هاشمی رفسنجانی بالا بود.

۱۰ - آیا شکست آقای هاشمی به معنای خداحافظی روحانیت با منصب ریاست جمهوری است؟

به نظر می‌رسد، تصمیم‌گیرندگان اصلی با توجه به آن چه درباره روابط روحانیان، با مردم اشاره کردم، ترجیح داده‌اند که رئیس مجلس و رئیس جمهور روحانی نباشند. بازگشت روحانیان به ریاست قوه مجریه و مقننه بسیار دور از ذهن است. اما این جابه‌جایی‌ها موجب تغییر چندانی در قضاوت و ذهنیت مردم نسبت به روحانیان موجود نخواهد شد. زیرا دخالت سپاه در انتخابات و سازماندهی آرا،

و تغییرات به وجود آمده در قوه مجریه و مقننه، با موافقت و هدایت رهبري، که يك شخصیت روحاني مي‌باشند و در راس هرم قدرت قرار دارند، صورت گرفته است. هر قدر حضور و دخالت مقام رهبري در فعل و انفعالات و تغییرات و تحولات سياسي، اقتصادي و ... بیشتر و بارزتر مي‌گردد به همان نسبت در نزد افکار عمومي مسئولیت ایشان بیشتر خواهد بود و طبیعی است که انتقادات و ایرادات و نارضایتی‌ها نیز متوجه ایشان شود. بنابراین غیرروحاني بودن روسای قوه مجریه و مقننه، تأثیر چندانی بر فضاوت مرم درباره حکومت روحانیان بر جای نمی‌گذارد.

۱۱- آینده آقای هاشمی و نیروهای حامی او را چگونه ارزیابی می‌کنید به طور مثال کارگزاران سازندگی.

شکست آقای هاشمی را نباید معادل خروج یا حذف او از معادلات سياسي دانست. آقای هاشمی در میان شخصیت‌های سياسي، اجتماعي، اقتصادي درون حاکمیت و روحانیان و علمای قم و شهرستان‌ها هواداران جدي دارد. آقای هاشمی می‌داند چه اتفاقي افتاده است و مسئول اصلي آن کیست! به همین دلیل هم در اعتراض خود می‌گوید شکایت به خدا می‌برد!!

اما آنچه اتفاق افتاد، هاشمی را بر سر دو راهی سرنوشت نهایی سياسي‌اش قرار داده است. شاید بهتر آن بود هاشمی در دور دوم انصراف می‌داد و از حضور در انتخابات خودداری می‌کرد. که هم به نفع خودش هم به نفع نظام بود.

در حال حاضر فضاوت درباره آینده ایشان کمی عجولانه است. اما کارگزاران، همانقدر که اعلام کرده‌اند ممکن است با تشکیل جبهه اعتدال به سازماندهی نیروهای هوادار خود و ادامه فعالیت به تناسب وضع جدید بپردازند.

۱۲- آیا تجربه نا کامی آقای هاشمی منجر به شکاف در روحانیت سياسي و ایجاد قطبهای جدید در روحانیت خواهد شد؟

نهمین انتخابات ریاست جمهوری، آرایش نیروهای سياسي هوادار حاکمیت را نیز تغییر داده است. شکاف در میان روحانیت سياسي که با جدا شدن جمعی از روحانیان از «جامعه روحانیت» و تشکیل «جامعه روحانیون» و ... و سپس موضع‌گیری‌های تند و شفاف آقای منتظري و زندانی ساختن ایشان در منزل و پیامدهای ناشی از آن تا جدا شدن جمعی از مدرسین و پژوهشگران جوان حوزه علمیه قم از نهادهای سنتی، آغاز شده بود، در جریان این انتخابات ابعاد تازه‌ای پیدا کرده و رو به رشد می‌باشد.

۱۳- به نظر شما این شکست به معنای بازنشستگی سياسي آقای هاشمی است؟

تصور نمی‌کنم آقای هاشمی آمادگی بازنشستگی را داشته باشند. تجربه گذشته نشان می‌دهد که آقای هاشمی خود را با شرایط بسیار متنوع هماهنگ می‌سازد.

۱۴- دلایل پیروزی آقای احمدی نژاد در دور اول چه بود؟

همان طور که قبلاً هم اشاره کردم آرای سازمان یافته در دوره اول به نفع احمدی نژاد نقش بسیار تعیین کننده داشته است. در حالی که نظرسنجی‌های قبل از رای‌گیری در دور اول همه حاکی از آن بود که احمدی نژاد در ردیف ششم یا هفتم قرار دارد و تبلیغات چندانی هم نکرده بود، آرای سنگین او در دور اول بسیار مشکوک بود و سؤال برانگیز شد. اعتراض شدید هر سه کاندیداها، کروبی، هاشمی و معین به تقلبات و تخلفات در دور اول رای‌گیری بود. اگر چه گفته می‌شود میزان تقلبات در دور اول چندان زیاد نبود، اما با توجه به آرای نزدیک نفرات دوم تا پنجم، آرای سازماندهی شده و تقلبات صورت گرفته تأثیر قطعی بر بالا آمدن آقای احمدی نژاد به نفر دوم داشته است.

۱۵- دلایل پیروزی قاطع در دور دوم چه بود؟

در پاسخ به یکی از سوالات بالا در این مورد توضیحاتی داده‌ام.

۱۶- آرایش سياسي و جهت‌گیری‌های کلان دولت احمدی نژاد را چگونه پیش بینی می‌کنید؟

با توجه به نقش مقام رهبري و سپاه در این انتخابات و رابطه‌ای که آقای احمدی نژاد با مقام رهبري و سپاه دارد، ترکیب دولت و جهت‌گیری‌های کلان به طور کامل هماهنگ با مقام رهبري و سپاه خواهد بود.

۱۷- چالش‌های پیش روی دولت احمدی نژاد چیست؟

دولت جدید با چالش‌های جدی در سطح ملی و بین‌المللی روبرو می‌باشد. نظام جمهوری اسلامی ایران در سطح ملی با پنج بحران و چالش‌های جدی روبرو است که عبارتند از سیاسی، اقتصادی، مدیریت، ایدئولوژیک و فرهنگی (هویت). اما مهمترین پیش روی دولت جدید، اقتصادی است. محافظه کاران در طی هشت سال ریاست جمهوری خاتمی، از بعد اقتصادی دولت را به چالش کشیدند. این امر سبب آن شد که سطح انتظارات و خواسته‌های اقتصادی مردم، به شدت بالا برود. تا آنجا که بخش قابل توجهی از برنامه تبلیغات انتخاباتی آقای احمدی نژاد (و همچنین آقای کروبی) به طرح مطالبات اقتصادی اختصاص داده شده بود.

آیا دولت جدید می‌تواند به این چالش‌ها جواب بدهد؟ بستگی دارد به ماهیت «جواب‌ها» اگر چالش‌های اقتصادی صرفاً در چارچوب «تنگی معیشت» یعنی شکاف میان متوسط درآمدها و هزینه‌های خانواده تعریف شود، و راه‌حل فوری آن هم اختصاص سهمی از درآمد نفت به هر خانواده دانسته شود، همانطور که اعلام کرده‌اند، بی‌تردید، این امر نه تنها باعث کاهش شکاف نمی‌گردد، بلکه برعکس بر وخامت اوضاع خواهد افزود.

در چند اظهار نظری که از آقای احمدی نژاد درباره برخی از مسایل اقتصادی نقل شده است نظیر بورس، سیستم بهره بانکی، و ... نشان می‌دهد که درک ایشان از مسایل اقتصادی علمی نیست. با این نوع نگاه‌ها به مسایل اقتصادی نمی‌توان به چالش‌های کنونی جواب داد.

حل یا کاهش بحران اقتصادی پیش‌شرط و پیش‌نیازهایی دارد که با آنچه آقای احمدی نژاد و حامیانش درباره دموکراسی، توسعه سیاسی و حقوق و آزادی‌های اساسی مردم گفته‌اند در تعارض است. پاسخ به چالش‌های اقتصادی بدون حل بحران‌های سیاسی امکان‌پذیر نیست.

به نظر می‌رسد دولت جدید با چالش‌های اجتماعی نیز روبرو بشود. در سطح بین‌المللی نیز دولت جدید با چالش‌های جدی روبرو است.

۱۸- مهمترین فرصت‌های دولت احمدی نژاد چیست؟

دولت جدید درآمد بسیار خوبی از نفت را در اختیار دارد. قوای سه‌گانه با هم و هر سه قوه با مقام رهبری هماهنگ هستند. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که محافظه‌کاران و سنت‌گرایان هنگامی که قدرت را یکپارچه به خود منحصر می‌سازند، و رقیب قدرتمندی که آنها را به چالش بطلبد در برابرشان نیست، احساس قدرت و اعتماد می‌کنند و در نتیجه، حاضر به تعدیل مواضع خود و تغییر در سیاست‌ها و روش‌های کارکردی می‌شوند. ژاپن یک نمونه بسیار خوبی است. تغییرات ژاپن از زمان امپراتور میجی آغاز شد. میجی نماینده محافظه‌کاران و سنت‌گرایان و با شعار حفظ سنت‌ها روی کار آمد. اما با واقع‌بینی توانست مسیر حرکت ژاپن را تغییر بدهد. بعضی از سخنگویان این جریان، از الگوی ژاپن اسلامی سخن گفته‌اند. تا چه اندازه این سخن جدی یا معنادار است روشن نیست. به نظر می‌رسد یک فرصت بسیار مهم و شاید آخرین فرصت نه فقط برای این جریان، بلکه برای کل نظام جمهوری اسلامی فراهم شده باشد. اگر نتوانند از این فرصت استفاده درست به عمل آورند، هم خودشان و هم نظام جمهوری اسلامی بازنده نهایی خواهد بود.

۱۹- دلایل حضور نظامیان در صحنه سیاست در این دوره از انتخابات چه بود؟

قاعدتا منظور شما از حضور نظامیان در این انتخابات و صحنه سیاست سپاه و بسیج است. این حضور و دخالت اولاً خلاف نص صریح قانون است.

ثانیاً هیچ یک از فرماندهان سپاه و از جمله فرمانده کل قوا، در مورد دلایل این حضور و دخالت چیزی به طور مستقیم نگفته‌اند تا مورد بررسی قرار گیرد. حدس‌ها و گمان‌ها براساس قرائن و شواهد است. و من ترجیح می‌دهم در این مورد فعلاً چیزی نگویم.

آینده ایران در جامعه جهانی

روزنامه یاس نو، ۸۲/۷/۱۹

چندی پیش ابراهیم یزدی طی يك سخنرانی به بررسی پاره‌ای از مسائل روز کشور پرداخت. بی‌مناسبت ندیدیم به جهت اهمیت موضوع، در این شماره، به طرح پاره‌ای از سخنان ایشان بپردازیم.

مهمترین مسئله امروز، در ارتباط با قطعنامه‌ای است که شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی علیه ایران صادر کرده است. آنچه در این میان حائز اهمیت است این است که حتی اگر ایران پروتکل را هم امضا کند آن امضاء مانع الزام کشور به اجرای شرایط قطعنامه نیست. در واقع ایران باید تمکین کند، زیرا در غیر این صورت پس از پایان مهلت اعلام شده این موضوع به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع می‌یابد. در شرایط کنونی پیش‌بینی می‌شود قطعنامه‌ای در شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی تصویب شود. باید توجه کنیم تدوین کنندگان قطعنامه، ژاپن، کانادا و استرالیا هستند.

این بدان معنا است که هیچ کدام از کشورهای حق و تو، آن را وتو نخواهند کرد و پیامد تصویب این قطعنامه قطعاً تعیین مجازات‌هایی علیه جمهوری اسلامی، از جمله، محاصره اقتصادی و تحریم صادرات نفت ایران می‌باشد. چندی پیش خانم رایس - مشاور امنیت ملی آمریکا - اظهار داشت (آنها می‌گویند نفت را تحریم می‌کنیم تا به ما نفروشدند ما کاری خواهیم کرد که آنها، نتوانند نفتشان را بفروشند تا آن را بخورند و بمیرند).

و گویا در حال اجرای این پروژه هستند. باید گفت: اگر این مسئله دو سال پیش مطرح می‌شد احتمال موفقیت آن برای آمریکا سخت‌تر بود، چون کمبود نفت ایران در بازارهای جهانی موجب به هم خوردن قیمت به ضرر اروپایی‌ها می‌شد و اروپایی‌ها همراهی نمی‌کردند، اما اینک چنین نگرانی‌هایی وجود ندارد، اولاً به دلیل ورود نفت عراق به بازارهای جهانی و ثانیاً از میان رفتن محاصره لیبی و در نتیجه به دلیل هماهنگی و همسویی که بین اروپا و آمریکا در مورد ایران به وجود آمده است، آمریکایی‌ها می‌توانند تنگه‌ی هرمز را از دریای عمان ببندند، نه از داخل خلیج فارس، بلکه از بیرون آن و از طریق نیروهای مسلح خود اجازه نخواهند داد کشتی‌های ایرانی نفت را حمل و نقل کنند.

در نهایت باید دید تاثیر این عمل در اقتصاد و مناسبات سیاسی چه خواهد بود؟ آیا جریان ضد اصلاحات کوتاه می‌آید و یا این که به بهانه خطرات خارجی بر شدت برخی محدودیت‌های قوانین سیاسی می‌افزاید؟ اما سناریوی دیگری که در برابر ما است، انتخابات مجلس هفتم می‌باشد. که همه

شواهد نشان می‌دهد که میزان مشارکت مردم بسیار پایین خواهد بود. البته نه فقط به دلیل نظارت استصوابی شورایی نگهبان. همان طور که در انتخابات شوراها، علی‌رغم عدم کنترل‌های سخت و عدم وجود نظارت استصوابی اکثریت مردم چندان شرکت نکردند، چرا که معتقدند، حتی با وجود یک انتخابات آزاد، ساختارها مانع از عملکرد مطلوب مجلس می‌شود.

جریان ضد اصلاحات در عین حال از این مسئله استقبال می‌کند چرا که اطمینان دارد مانند انتخابات شوراها، نهایتاً بعضی برجستگان این خط می‌توانند مجلس را ولو با حداقل آراء در دست بگیرند.

برخی قراین حکایت می‌کند که خاتمی استعفا خواهد داد که انتخابات مجلس و انتخابات ریاست جمهوری هم زمان صورت بگیرد. اما در هر حال ما پیش‌بینی می‌کنیم که جریان ضد اصلاحات قوه مقننه و مجریه را در دست گیرد. حال باید دید این جریان با مصائب و مشکلات بسیار اقتصادی و نسل جوانی که فاقد آرمان‌گرایی نسل قبل انقلاب است و علی‌الاصول عصیانگر است چه خواهد کرد؟ و در مناسبات خارجی چه رویه‌ای پیش خواهد گرفت؟ البته آقایان بحث الگویی چینی را مطرح می‌کنند، اما باید توجه کرد که این الگو در بردارنده ۳ عنصر اصلی است: ۱- توسعه اقتصادی ۲- آزادی اجتماعی، ۳- سرکوب سیاسی.

در ایران، بخش قابل توجه نیروهای طرفدار جریان راست نمی‌توانند آزادی‌های اجتماعی را به این سبک که در چین انجام شد تحمل کنند. از سوی دیگر، چین گام‌هایی را در توسعه اقتصادی برداشته که مورد توجه تمامی جهانیان است. در حقیقت دولتمردان این کشور، اقتصاد یک میلیارد و سیصد میلیون نفر جمعیت را تامین کرده‌اند. و در عین حال حزب کمونیست چین، ایدئولوژی را کنار گذاشت و اما در ایران علی‌رغم حرف‌ها و شعارهای بسیار، توسعه اقتصادی هیچ‌گاه به سرانجام نرسیده است و این امر ثابت می‌کند که پیاده کردن الگویی متناسب با چین عملی نیست و باید دید آیا جریان راست با این دورنما می‌تواند پس از قضیه‌ی قدرت، مسائل را حل کند؟ اینجانب تصور می‌کنم که امکان پذیر نیست.

از سوی دیگر اصلاح طلبان دچار ریزش نیرو خواهند شد و در حقیقت به ۴ بخش تقسیم می‌شوند. یک گروه می‌گوید چون خطر آمریکا جدی است، باید با جریان‌های راست کنار آمد. دومین گروه می‌گوید کاری نکنیم، اینها همان عاقبت طلبان هستند، سومین گروه معتقد است همین کارهایی را که می‌کردیم ادامه دهیم، چهارمین گروه معتقد است که در چارچوب اهداف اصلاح طلبی، سطح مطالبات مردم را بالا ببریم. در واقع جنبش اصلاح طلبی وارد فاز دیگری می‌شود، یعنی مرز بین خودی و غیرخودی از میان می‌رود و اصلاح طلب درون یا برون حاکمیت نخواهیم داشت و این جنبش با چالش جدیدی روبه‌رو خواهد بود.

آیا جنبش اصلاحی می‌تواند پس از انتخابات یک جبهه وسیع را که پاسخگویی شرایط ویژه باشد به وجود آورد یا نه؟ آیا این جنبش خواستار تغییر ساختارها است؟ آیا جنبش در چارچوب وضعیت کنونی، مسائل جدی‌تری را مطرح می‌کند؟ اما در هر حال چیزی قابل پیش‌بینی نیست. اما ایران در انتظار زایش چه چیز جدیدی است. من نمی‌دانم!؟

استقبال از برگزاری کنگره جبهه مشارکت

مصاحبه با روزنامه یاس نو ۱۳۸۲/۷/۲۰

"بی‌تردید برخی از جریان‌های سیاسی هنوز به آن نقطه از بلوغ نرسیده‌اند که آمادگی برای تحمل حضور گروه‌های سیاسی را در عرصه رقابت داشته باشند."

دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در گفت و گو با روزنامه یاس‌نو با اعلام این مطلب در پاسخ به سوالی در خصوص سخنان دبیرکل جبهه مشارکت و فراهم شدن زمینه رقابت سالم برای همه گروه‌های سیاسی گفت: نکته اساسی که هم قرآن کریم و هم تجربه تاریخی و هم نظر اجتماع جامعه‌شناسان بر آن تاکید دارند جامعه متنوع است.

قرآن کریم دیدگاه‌های متنوع را به رسمیت شناخته و به کرات می‌گوید کسی خود را حق مطلق نداند و در قیامت در خصوص عملکرد شما قضاوت خواهد کرد. پس اختلاف دیدگاه يك امر الهی است.

وي افزود: قرآن کریم ما را برحذر می‌دارد که هر کسی خود را حق مطلق بداند و براساس باورها به جنگ پردازیم و به مسلمین دستور می‌دهد که محورهای مشترك را حتی با غیر مسلمانان بیابد و آنها را به صلح دعوت کنید.

یزدی گفت: در جامعه ما که يك دوره انتقال تاریخی را می‌گذراند اختلاف، حتی اختلاف در نص صریح و قرآن کریم فراوان است. در حالی که هیچ تردیدی در دیانت شادروان طالقانی وجود ندارد، برداشت ایشان از دین، آزادی، عدالت، حق مردم و شورا با برخی روحانیون سنتی که بعضاً اخلاص در ایمان هم دارند اختلاف را نمی‌توان منکر شد. بنابراین برای سلامت جامعه هیچ راهی وجود ندارد جز آن که به هم تساهل و تسامح داشته باشیم.

دبیرکل نهضت آزادی گفت: نکته دیگر این است که مناسبات سیاسی و اجتماعی در کشور ما به خصوص بعد از انقلاب اسلامی به گونه‌ای شکل گرفته که هیچ گروهی نمی‌تواند دیگری را حذف کند. تلاش می‌کنند اما بیهوده است. بنابراین من با این نکته آقای خاتمی موافقم و امیدوارم جریان‌های دیگر این واقعیت را بپذیرند.

یزدی در خصوص مباحث مطروح در خصوص اختیارات ولی فقیه گفت: در اندیشه ولایت فقیه به عنوان يك نظر سیاسی اختلافات فراوانی وجود دارد. تا آنجا که برخی هیچ اختیاری برای آن قایل نیستند و برخی اختیارات او را مطلق می‌بینند. آقای خمینی در کشف‌الاسرار با صراحت گفته‌اند که این يك مسئله فرعی است از فروعات و اعتقاد آن بستگی دارد به کسی که مردم از او تقلید می‌کنند.

وي افزود: بنابراین مسئله جای تردید دارد ضمن آن که معقدان به آن تا به حال هیچ بینه روشنی از قرآن ارائه نداده‌اند و تنها به برخی احادیث که برخی از علمای فن نسبت به صحت آنها تردیدهایی ابراز نموده‌اند متوسل شده‌اند.

یزدی تاکید کرد: اما صرف نظر از آن که این امر از فرعیات باشد یا آن را مطلق بدانیم یا نسبی در قانون اساسی این اندیشه ادغام شده و به صورت قانون درآمده است. قانون محدود اختیارات ولی

فقیه را مشخص کرده است و عنوان کردن واژه مطلق در قانون اساسی بیانگر مطلق بودن اختیارات نیست. زیرا در اصل ۱۱۰ سقف این اختیارات معین شده است.

دبیرکل نهضت آزادی گفت: بنابراین همان طور که در جمهوری اول که آقای خمینی خود شارح این اندیشه بودند به ضرورت تبعیت از قانون اساسی به عنوان میثاق ملی تاکید کرده‌اند و حتی در مواردی با صراحت اظهار نمودند که اگر ولی فقیه بخواهد استبدادی عمل کند از ولایت ساقط می‌شود و رویه استبدادی را هم توضیح داده‌اند، کسی که خود را در چارچوب قانون نداند و بخواهد فارغ از قانون عمل کند ساقط می‌شود. همچنین مقام رهبری در اسفند ماه ۷۹ در سفر به اصفهان و بسیاری موارد دیگر ضمن دعوت از مقامات دیگر برای عمل در چارچوب قانون اظهار داشتند که اختیارات رهبری در قانون اساسی مشخص شده و مقام رهبری هم نمی‌توانند از چارچوب قانون خارج شوند. می‌شود نتیجه گرفت کسانی که می‌گویند اختیارات مطلقه است، در چارچوب نظریه سیاسی به آن نگاه می‌کنند. در عین این که میزان اختیارات در چارچوب قانون اساسی مشخص شده و دیگر کسی حق ادعاهای دیگر را ندارد. کما این که کسانی از مومنین هستند که از مرحوم آیت‌الله خویی تقلید می‌کنند که ایشان به ولایت فقیه اعتقاد نداشتند ولی مجبورند از قانون اساسی تبعیت کنند. وی با بیان مثال دیگری در خصوص مجلس اساسی در سال ۵۸ افزود: حتی اگر کسی به اصل ۱۱۰ قانون اساسی رای نداده باشد، کسی نمی‌تواند آن را معاند جمهوری اسلامی ایران بداند. در آن مجلس مرحوم طالقانی به ولی فقیه رای ندادند اما کسی تا به حال جرات به خود نداده است که بگوید ایشان چون رای ندادند ضد جمهوری اسلامی هستند. اما بعد از تصویب هم کسی نمی‌تواند آن را نفی کند.

دبیرکل نهضت آزادی با نزدیک خواندن دیدگاه‌های شخصی خود به دبیرکل جبهه مشارکت درباره کنگره مشارکت گفت: تشکیل این کنگره از دو زاویه حائز اهمیت است از بعد اول تمام کسانی که به رکن جمهوریت نظام متعهد هستند و برای تحقق مردمسالاری در کشور فعالیت می‌کنند می‌دانند که این یک پیش شرط برای توسعه سیاسی است و تا زمانی که جنبش اصلاحات در سطح یک جنبش توده‌وار باقی بماند امیدی به آن وجود ندارد و از تشکیل چنین کنگره‌هایی برای احزاب اصلاح‌طلب و

غیراصلاطلب استقبال می‌کنیم و دوم آن که در آستانه برگزاری انتخابات مجلس و احتمالاً همزمان ریاست جمهوری. امیدواریم کنگره بتواند به جمع‌بندی‌های واقع‌بینانه برسد تا بتواند با همکاری همه گروه‌های اصلاح طلب یک برنامه مشترک را برای انتخابات پیش رو انجام دهد.

تضعیف خاتمی و کاهش اعتبار ایران

ایسنا ۱۳۸۲/۷/۲۵

مقابله با رئیس جمهور و تضعیف وی به معنای کاهش اعتبار ایران در مناسبات بین‌المللی است.

دکتر ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) با بیان این مطلب که **خاتمی** تنها رئیس جمهوری است که پس از پیروزی انقلاب با سنگین‌ترین و بیشترین آرای مردمی به ریاست جمهوری انتخاب شد، افزود: تضعیف **خاتمی** و کارشکنی علیه برنامه‌های اصلاح‌طلبانه وی، به منزله مقابله با آرای عمومی و افکار مردمی است که به او رای داده‌اند.

وي با بيان اين كه انتخاب خاتمي با آراي سنگين در سالهاي ۷۶ و ۸۰ به اعتبار جهاني ايران در افكار عمومي دنيا افزود، گفت: پس از اين انتخاب، نگاههاي بين المللي نسبت به ايران تغيير كرد.

يزدي مخالفان مردم سالاري را از جمله كساني دانست كه از تضعيف خاتمي سود مي برند و ابراز عقیده كرد: اين افراد با قرائت متحجرانه ي خود، به اين اميد كه تضعيف خاتمي به نفع آنان است، اين اعمال را مرتكب مي شوند.

وي درباره آينده جاينگاه خاتمي در جبهه ي دوم خرداد ابراز عقیده كرد: اگر شرايط به گونه اي كه هم اكنون شاهد آن هستيم، باقي بماند و هيچ تغيير اساسي در جهت قانع كردن و تشويق مردم به مشاركت گسترده در انتخابات به عمل نيايد، جريان راست، انتخابات را خواهد برد.

به اعتقاد وي : در نتيجه چنين وضعي، اصلاح طلبان درون حاكميت يا از آن بيرون خواهند آمد و يا از حاكميت اخراج خواهند شد و در آن صورت بايد ديد كه خاتمي پس از پايان دوره رياست جمهوري خود چه سرنوشت سياسي را انتخاب مي كند. آيا از تجربه هشت سال گذشته در جهت پيشبرد اصلاحات به عنوان يك شخصيت برجسته استفاده مي كند يا به كارهاي فرهنگي بر خواهد گشت.

وضعيت سياست خارجي ما، يك شهر و چهل كلانتر است

نشريه ولايت قزوین، فرهاد رشوند، ۲۸ مهر ماه ۱۳۸۲

در حالي كه تمامي نگاهها در ايران و جهان به ماجراي انرژي هسته اي كشورمان خيره مانده، سرنوشت دريائي مازندران (كاسپين) و منافع ملي ما در آنجا، آتش پنهان زير خاكستر است. پيرامون اين گره ي كور در روند ديپلماسي موجود، چگونگي سياست خارجي و پروژه ي وفاق ملي در شرايط اضطراري فعلي، گفت و گويي با دكتور ابراهيم يزدي، وزير امور خارجه دولت موقت و از فعالان نام آشناي سياسي در ايران زمين صورت گرفت كه تقديم مي شود.

● به عنوان يك مطلع سياسي و صاحب نظر چه عواملی را در عدم کارایی سیاست خارجی ایران مهم می دانید و چه پیشنهادی برای حل این موضوع دارید؟

■ عملکرد سیاست خارجی دولت آقای خاتمی را می‌توان با دو معیار ارزیابی کرد، معیار اول قانون اساسی است اصول ۱۵۲ تا ۱۵۵ فصل دهم قانون اساسی ایران مبانی سیاست خارجی را که از سرشت انقلاب اسلامی ایران سرچشمه می‌گیرد، شرح داده است نه دولت خاتمی و نه هیچ دولت دیگری نمی‌تواند از این اصول تخطی کند. به عنوان مثال در اصل ۱۵۲ آمده است:

«سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفع هر گونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه‌ی مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است.»

اما معیار دوم ارزیابی عملکرد سیاست خارجی دولت به تعبیر رایج آن، بررسی عملکرد دیپلماسی کشور در مناسبات بین‌المللی و منافع ملی کشورمان می‌باشد. در این بعد، سیاست خارجی ادامه سیاست‌های کلان ملی است هنگامی که نهادهای تصمیم‌گیرنده‌ی منافع و مصالح کلان ملی، برنامه‌ها و هدف‌های سیاسی و اقتصادی را تعریف، تدوین و تصویب می‌کنند سیاست خارجی و دیپلماسی کشور علی‌الاصول در خدمت تحقق این اهداف و برنامه‌ها قرار می‌گیرد.

هیچ کشوری بی‌نیاز از ارتباط با جهان خارج و سایر کشورها نیست در شرایط کنونی جهان و با توجه به وضعیت کنونی اقتصاد کشورمان این نیازها بیش از هر زمان دیگری است.

توسعه‌ی عام کشور و توسعه‌ی اقتصادی به‌طور خاص درگیر و ایجاد رابطه‌ی معنادار و مفید درازمدت براساس منافع ملی با جهان بیرون است در جهان خارج ما با بیش از ۱۹۰ کشور با انواع متعدد از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سر و کار داریم هر کشوری علی‌الاصول به دنبال تامین منابع ملی خود می‌باشد تامین منافع ملی درازمدت و کوتاه مدت کشورها انگیزه روابط بین‌المللی است در روابط میان کشورها سه دسته از موضوعات و مسائل قابل بررسی و شناسایی هستند، دسته‌ی اول موضوعات و مسائل ناسازگار و مورد اختلاف، دسته‌ی دوم مشترکات یعنی موضوعات مشترك المنافع و دسته‌ی سوم موضوعات و مسائل بلاموضوع در روابط کشورها در تدوین و اجرای برنامه‌های ارتباط با کشورهای خارجی هدف فعالیت‌های دیپلماتیک جستجو و یافتن موضوعات مشترك المنافع پرهیز از درگیری به خاطر موضوعات مورد اختلاف در سیاست خارجی است. نکته‌ی دیگر توجه به سیاست و تحول‌پذیری اوضاع کشورها است اوضاع سیاسی و اقتصادی کشورهای جهان در تغییر و تحول دائم بوده دولت‌ها و به دنبال آن، سیاست‌ها و برنامه‌ها و اولویت‌های سیاسی، اقتصادی کشورها تغییر پیدا می‌کنند. گاه کل نظام در یک کشور متحول می‌شود. این تغییرات بر روابط میان کشورها نیز اثر می‌گذارند.

بنابراین روابط میان کشورها از سیاست و پویایی برخوردار است. مهم این است که سیاست خارجی هر کشوری علی‌القاعده در خدمت تامین منافع ملی آن کشور می‌باشد.

● ارزیابی شما از سیاست خارجی کابینه‌ی خاتمی چیست؟

■ در ارزیابی عملکرد دولت خاتمی در سیاست خارجی باید بگویم که مقولاتی از نوع گفت و گو تمدن‌ها و تنش‌زدایی بر بهبود چهره‌ی جهانی ایران اثر مثبت داشته است. سیاست خارجی ایران عمدتاً دشمن‌تراشی بوده و مواضع اعلام شده در سیاست خارجی بیشتر «ابراز دشمنی» بوده است تا توجه و تامین منافع ملی در مناسبات جهانی، از این رو به منافع ملی ایران لطمات شدیدی خورده

است. سیاست تنش‌زدایی دولت خاتمی، که به طور نسبی، در برخی از موارد به بار نشسته است موقعیت بین‌المللی ایران را تغییر داده است اما هنوز با آنچه به تناسب موقعیت جغرافیایی ایران، سابق

هی تاریخی و توانمندی‌های ملی باشد بسیار فاصله داریم.

سیاست خارجی دولت خاتمی از دو سو دچار ضعف و کاستی می‌باشد. از یک طرف هنوز سیاست‌ها، برنامه‌ها و اهداف کلان ملی تعریف نشده‌اند تا متاثر از آن و در خدمت تحقق آنها دیپلماسی کشور حرکت کند. از طرف دیگر دولت خاتمی تنها نهاد تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی نیست. نهادهای مختلف رسمی و غیررسمی در سیاست خارجی ایران تاثیر گذارند که این البته یک پدیده‌ی عادی در بسیاری از کشورها. حتی مردم‌سالار- است.

اما در آن کشورها بر اثر تجربه‌ی طولانی و تحمل هزینه‌های فراوان برای از بین بردن یا کاهش اثرات سوء این پدیده موفق به ایجاد ابزارها و نهادهایی شده‌اند که در آنجا همه‌ی نهادها و شخصیت‌ها و گروه‌های ذینفع و ذیربط و صاحب‌نظر در سیاست خارجی به دور هم می‌نشینند و با بحث‌ها و بررسی‌های خود پیرامون مسائل کلیدی کشور و منافع و مصالح ملی به جمع‌بندی‌هایی می‌رسند و سپس یک دستگاه‌های متعدد، در چارچوب آن مصوبات فعالیت‌های دیپلماتیک را برنامه‌ریزی می‌کند.

در ایران آقای خاتمی نتوانسته است وضعی یا ظرفی متعادل به وجود بیاورد و مشکل مزمن سیاست خارجی و روابط دیپلماتیک ما با وضعیت «یک شهر و چهل کلانتر» روبرو است.

● همگامی سیاست خارجی ما با تحولات جهانی چگونه است؟

■ یک مشکل دیگر در سیاست خارجی ایران، همین فقدان دانش و آگاهی از وضعیت جهان و تغییرات و تحولات دایم آن است هنوز برخی از تصمیم‌گیرندگان بر این تصورند که همچون دوران جنگ سرد از تضاد بین شرق و غرب استفاده کنند در حالی که با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آن استراتژی موضوعیت خود را به کلی از دست داده است.

حمله به نیویورک و واشنگتن در سپتامبر دو سال گذشته در سیاست خارجی آمریکا و معادلات جهانی اثر گذاشته است.

با دیدگاه‌ها و تحلیل‌های قبل از شهریور ۸۰، نمی‌توان مناسبات و روابط ایران با سایر کشورها را تنظیم کرد. هنوز کسانی هستند که در مخالفت با حل مسالمت‌آمیز اختلافات ایران و آمریکا بر این امر تکیه می‌کنند که آمریکا فقط به فکر منافع خود می‌باشد!! اینان فراموش می‌کنند که آمریکا، یاهر کشور دیگری باید به دنبال منافع خود باشد. اگر بعضی از مسئولان ایران اهمیت لازم را به منافع می‌کشورمان نمی‌دند مقصر و خطا کارند.

● مثلاً در چه مواردی؟

■ يك نمونه از اين بي‌درايتي و عدم كارايي سياست خارجي ايران وضعيت حقوقي درياي مازندران و استفاده از منابع دريايي در زيرزمين اين دريا و انتقال گاز طبيعي و نفت آسيابي مركزي از ايران مي‌باشد.

در شرايط كنوني كه خطرات جدي ايران را تهديد مي‌كند، مسئولان كشورمان مي‌بايستي يك تجديدنظر كلي در سياست خارجي بكنند. قابل پيش‌بيني است قابل پيشگيري نيز مي‌باشد، خوشبختانه ايران هنوز از موقعيتي برخوردار است كه مي‌تواند با بازنگري در اولويت‌ها، از بروز اين خطرات جلوگیری کند.

● سال گذشته بعد از بازگشت جنابعالي به وطن در تمامي مصاحبه‌ها و اظهارنظرهاي خود در رابطه با انسداد و تهديدات جدي آمريكا و حركت گروه‌هاي سياسي به سمت وفاق ملي صحبت كرديد و در مصاحبه با روزنامه‌ي ولايت، از پيام‌هاي ويژه پوتين به دولتمردان ايران خبر داديد. با گذشت يك سال و بروز اتفاقات گوناگون در اوضاع و احوال كنوني، باز هم بر وفاق ملي تاكيد داريد و فكر مي‌كنيد مي‌شود به وفاق ملي رسيد؟ موانع رسيدن به وفاق را در كجاها مي‌دانيد و موضع همفكران شما در قبال هر گونه تهديد ايالات متحده آمريكا چيست؟!

■ وفاق ملي يك استراتژي ضروري براي برون رفت از انسدادهاي كنوني و تبديل تعادل‌ناپايدار به يك تعادل پايدار مي‌باشد.

بنابراين ضرورتي فراگروهي است. همان طور كه بارها گفته‌ايم دموكراسي، مردم سالاري، جامعه مدني، اموري يادگرفتنی هستند، نه كالاهاي صادراتي يا وارداتي و نه قابل خريد و فروش اما يادگيري اين مقولات اساسي براي ادامه حيات ملت‌ها در شرايط كنوني جهان، در سر كلاس درس ميسر نيست. بلكه آموختن آن در صحنه‌ي عمل و تجربه امكان‌پذير است. جريان‌هاي خشونت‌طلب و انحصارگر در تجربه عمل سياسي بايد خود به اين جمع‌بندي برسند كه اين شيوه‌ها كارساز نيست. اين روش‌ها حتي به نفع خود آنان هم تمام نمي‌شود. تجربه‌ي ۶ سال رياست جمهوري خاتمي و حادثه‌آفريني‌هاي هر ۹ روز يك بار اين واقعيت را به تدريج بر بسياري از محافظه‌كاران ثابت کرده است. هر چند بعضي از جريان‌هاي محافظه‌كار و انحصارطلب همچنان اشتباه مي‌كنند اما چگونه مي‌توان اين واقعيت را به تصميم‌گيرندگان در اين جريان‌ها حالي كرد؟ به نظر مي‌رسد تنها راه باقي مانده تجربه و عمل است. در نهايت اين تجربه را آنها با تحميل هزينه به فعالان موجود در سطحي به بهاي مخدوش ساختن امنيت ملي به دست مي‌آورند. آنچه مي‌توان گفت اين است كه اگر قبول اصول وفاق ملي، جامعه مدني و مردم سالاري مستلزم هزينه مي‌باشد و هزينه آن در حال حاضر محكوميت دوستان است؛ ما آن را با كمال ميل در راه توفيق مردم سالاري مي‌پذيريم.

در مورد ايالات متحده آمريكا، ما، به عنوان يك حزب ملي - اسلامي هر نوع دخالت قدرت‌هاي خارجي از جمله آمريكا را در امور داخلي خود و تهديد و حمله به منافع ملي كشورمان و يا عليه امنيت ملي ميهنمان را به شدت محكوم مي‌كنيم و در برابر آن خواهيم ايستاد.

ايران وامضاي پروتكل الحاقی

از این‌که دولت ایران تصمیم گرفته است که پروتکل الحاقی را بپذیرد و امضا کند ما از آن استقبال می‌کنیم و چون امضای این پروتکل در چارچوب منافع ملی ایران محسوب می‌شود. گرچه ما بر این باوریم که ایران می‌بایستی از همان ابتدا پروتکل را می‌پذیرفت برای این که ایران عضو NPT است و عضو پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای که به موجب آن پیمان، جامعه جهانی حق هر کشور را برای استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای به رسمیت شناخته است.

به دنبال پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، ایران مقررات پادمان را نیز امضا کرده است... این پروتکل الحاقی ادامه یا در جهت اجرای مقررات پادمان محسوب می‌شود... در یکی از مواد این پروتکل هست که ایران می‌تواند شرایط خود را برای امضای پروتکل اعلام کند، پس ایران می‌توانست از همان ابتدا ضمن اعلام رسمی برای امضای پروتکل شرایط خود را نیز به آژانس اعلام کند.

متأسفانه جریان راست در ابراز مخالفت از موضع نادانی حرکت کرده است... جریان راست بدون دقت کافی خشت بر آب می‌زد و بدون اطلاع، امضای پروتکل را معادل براندازی نظام جمهوری اسلامی تلقی می‌کرد. اکنون که شورای عالی امنیت ملی این تصمیم را اتخاذ نموده، آنها باید سخنان بی‌سر و ته خود را توجیه کنند. من معتقدم که آنها هیچ عکس‌العملی نشان نخواهند داد به این علت که شورای عالی امنیت ملی چنین تصمیمی را اتخاذ کرده است که خود مرکب است از سران سه قوه، سه وزیر اطلاعات، کشور و امور خارجه و فرماندهان نیروهای انتظامی و نظامی و مصوبات این شورا هنگامی قابل اجرا است که به تایید رهبر معظم جمهوری اسلامی رسیده باشد... اعلام موضع از ایران به وسیله سخنگوی این شورا حاکی از آن است که مقامات ایران و تصمیم‌گیرندگان اجماع نظر داشته‌اند.

امضای این پروتکل به این معنا است که اتحادیه اروپا قطعاً اقدامات آینده آمریکا را تایید نخواهد کرد و بین اتحادیه اروپا و آمریکا اتفاق نظر در این مورد وجود ندارد. تردیدهای جدی به وجود آمده بود که مسئله به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع داده می‌شود و امضای این پروتکل به این معنا است که ایران از يك خطر جدی و برنامه‌ریزی شده، رهایی یافت.

برخوردهای احتمالی آمریکا با ایران

جامعه‌نو، مهرماه ۱۳۸۲

فشار آمریکا بر ایران روبه افزایش است. شخصیت‌ها، گروه‌های سیاسی و مسئولان کشور، در سطوح مختلف، همه از جدی بودن تهدیدهای آمریکا و ضرورت راه‌های مقابله با آن، یا پیشگیری از آن، سخن می‌رانند. اما این که این تهدیدها به چه نوعی اعمال خواهد شد، کمتر مورد بحث قرار گرفته است. در حالی که برای پیشگیری و یا مقابله با این خطرها، فهم نوع اعمال تهدیدها مهم است. آیا آمریکا نظیر عراق، حمله نظامی به ایران خواهد کرد؟ و این حمله نظامی گسترده یا محدود خواهد بود؟ آیا آمریکا و هم‌دستانش از طریق شبکه‌های نفوذی خود، با استفاده از نارضایتی گسترده مردم و گروه‌های خودسر شورشی‌های کور ایجاد خواهند کرد؟ آیا آمریکا با افزایش فشارهای بین‌المللی بر ایران مقامات تصمیم‌گیرنده را به قبول شرایط مذاکره با آمریکا و دادن امتیازهای مورد نظر، وادار خواهد ساخت؟ در آن صورت شرایط آمریکا برای مذاکره و امتیازهای درخواستی چه خواهند بود؟ و آیا مقامات صاحب قدرت و تصمیم می‌توانند امتیازهای درخواستی آمریکا را بدهند و به ازای آن چه می‌خواهند بگیرند؟ یا آمریکا چه می‌تواند به آنها بدهد؟

مشکل اساسی حکومت کنونی ایران چیست؟ و آیا آمریکا می‌تواند مشکل حاکمان را حل کند؟

بدون فهم تغییرات و جهان در دو دهه گذشته و بدون درک وضعیت کنونی جهان و مناسبات قدر

ت در آمریکا و وضعیت منطقه نمی‌توان به این پرسش‌ها، پاسخ داد.

۱- ایران نه عراق است و نه افغانستان. بنابراین آمریکا لزوماً همان کاری را که در افغانستان و عراق انجام داد در ایران انجام نخواهد داد. بنابراین حمله گسترده نظامی به ایران موضوعیت ندارد. اما امکان و احتمال بمباران هوایی برخی از نقاط کلیدی و نمادین، نظیر تاسیسات اتمی ایران در اراک (ساوه) و نطنز یا جاهای دیگر وجود دارد. اما این حملات موجب سقوط دولت و حاکمان ایران و تامین نظر آمریکا نخواهد شد، بلکه برعکس امکان و احتمال این هست که جناح و جریان‌های راست افراطی از این حملات بهره‌مند شوند و به بهانه مقابله با تهاجم و تجاوز آمریکا به ایران، بر میزان فشارهای سیاسی بر گروه‌های مختلف معارض حاکمان، بیفزایند. وقوع چنین احتمالی آب به آسیاب جریان‌های افراطی در ایران ریختن و کمک به تثبیت قدرت آنان خواهد بود.

۲- هر نوع اقدام جدی توسط آمریکا، علیه هر دولت دیگری، از جمله ایران، نیاز به فراهم آمدن یا آوردن زمینه‌های مساعد و شرایط مناسب جهانی دارد. قدرت‌های جهانی، از جمله آمریکا، علیرغم امکانات نظامی و اقتصادی گسترده، در شرایط نامناسب نمی‌توانند اعمال قدرت نمایند. در روابط بین‌المللی یا حتی در سطوح ملی، داشتن قدرت، همه جا و همیشه معادل با امکان استفاده از قدرت نیست. به عنوان مثال، سال‌ها قبل، کره شمالی، با یک حرکت نظامی برق‌آسا، گشتی جاسوسی آمریکا معروف به پابلو را در آب‌های بین‌المللی، نزدیک سواحل کره شمالی، تصرف نمود و آن را با انبوهی از وسایل الکترونیکی بسیار پیشرفته جاسوسی به بندری در کره شمالی برد و بیش از ۲۰۰ نفر سرنشینان آن را بازداشت کرد. قدرت نظامی آمریکا و موقعیت سیاسی - اقتصادی‌اش آنچنان بود که می‌توانست با کره شمالی مقابله نماید. اما شرایط جهانی در دوران جنگ سرد چنین امکانی را به آمریکا نداد و آمریکا نتوانست از طریق نظامی و اعمال زور و قدرت با کره شمالی مقابله کند.

مثال دیگر، تقابل آمریکا با لیبی است. هنگامی که عوامل لیبی، هواپیمایی پان‌آمریکن را در آسمان لاکربی منفجر ساختند، دولت آمریکا اطلاعات کافی از دخالت لیبی در آن حادثه داشت، اما نتوانست تقابل جدی و موثر با دولت قذافی داشته باشد. تنها توانست از ناوهای خود در دریای مدیترانه چند موشک هدایت شونده با لیزر به سوی اقامت گاه رهبر لیبی، شلیک نماید. اگر چه دختر خوانده قذافی در آن بمباران کشته شد، اما قذافی از معرکه جان سالم بدر برد. اگر چه محاصره لیبی ادامه یافت، اما موجب سقوط قذافی و یا تامین نظر آمریکا نگردید.

در جریان گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در تهران، و نگهداری آنها برای مدت ۴۴۴ روز، آمریکا جز قطع روابط و محاصره غیر موثر اقتصادی اقدام جدی و موثر مستقیمی علیه ایران نتوانست انجام دهد. عملیات نظامی برای آزادی گروگان ها شکست خورد و نمکی بر زخم‌های ناراحت کننده افکار عمومی مردم آمریکا پاشید. تنها واکنش موثر آمریکا علیه ایران، تشویق و ترغیب صدام در حمله به ایران و تحمیل یک جنگ خانه و خانمان برانداز بود.

۳- اما همه این اقدامات در دوران جنگ سرد بود. فرایند تغییر در نظام های سیاسی از استبدادی به مردم سالاری شتاب تازه ای بخود در دوران ما بعد جنگ سرد و به تعبیری، موج سوم دموکراسی همه جا را فرا گرفته است. برای این امر، چند علت را می توان بر شمرد. اول آن که در دوران جنگ سرد، دولتهای غربی، بخصوص آمریکا، از جنبش های ملی و احساسات دینی در کشورهای توسعه نیافته، برای مقابله با رشد کمونیسم حمایت می کرده اند. اما این حمایت تا یک مرز معینی بوده است. ترس و نگرانی غربیها، خواه واقعی یا ذهنی، این بود که دولت های ملی نتوانند در برابر فشار کمونیسم مقاومت کنند و جای خود را به یک دولت کمونیستی بدهند. اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق این نگرانی دیگر وجود ندارد. بنابراین مانع بازدارنده خارجی بر سر راه دموکراسی در کشورهای در حال توسعه، از بین رفته است. و اگر موانع داخلی در این کشورها از سر راه برداشته نشوند، فرایند دموکراسی شتاب خواهد گرفت.

دوم این که شرط موفقیت در روابط اقتصادی راهبردی میان کشورها، ثبات سیاسی در کشورهای طرف معامله می باشد. ثبات سیاسی در دوران جنگ سرد، به معنای ماندن در اردوگاه غرب، یا شرق، اکنون موضوعیت خود را از دست داده است. در دوران ما بعد جنگ سرد ثبات سیاسی دموکراتیزه شدن نظامهاست. ضعیفترین دموکراسی ها از قویترین نظامهای استبدادی با ثبات تر است. در جهان کوچک شده ما، دهکده جهانی، اقتصاد آرام آرام ویژگی ملی خود را از دست می دهد و جهانی می شود. جهانی شدن اقتصاد ضرورتاً مناسبات اقتصادی کوتاه مدت را به روابط اقتصادی راهبردی - هدایت و مجبور می کند. و این فشار جهانی برای دموکراتیزه شدن نظام ها را موجب می گردد. به این ترتیب نوعی همگرایی در نظام های سیاسی (دموکراسی مشروطه - Constitutional Democracy) و نظام های اقتصادی (اقتصاد بازار Market Economy) در سرتاسر جهان اجتنابناپذیر شده است.

۴- فشار جهانی برای استقرار مردم سالاری در کشورهای مختلف جهان، به نوعی با آرمانهای ملی مردمی که سالهاست برای مردم سالاری و حاکمیت ملت مبارزه می کرده اند همسویی بوجود آورده است.

مشکل ملی در بسیاری از کشورهای جهان سوم، نظیر ایران، قبل از هرچیز بحران سیاسی و شکاف دولت - ملت است. نه به این معنا، که بحران اقتصادی وجود ندارد یا توجه و بهای لازم به آن داده نمی شود. چنین نیست. اما حل مشکلات اقتصادی، اعم از ایجاد شغل، توزیع عادلانه ثروت، تامین زندگی ایجاد رفاه نسبی برای اکثریت شهروندان و آینده روشن، عموماً اهداف راهبردی برای هر ملتی می باشند. اما حل این مشکلات، بدون حل بحران سیاسی - یعنی تعیین تکلیف مشروعیت نظام سیاسی و تحقق حق حاکمیت ملت امکان پذیر نیست. به عبارت دیگر نهادینه شدن مردم سالاری پیش شرط لازم برای توسعه اقتصادی است.

در دهکده جهانی و در روابط اقتصاد جهانی، تنها راه حفظ منافع هر ملتی در آن است، که ملت خود تصمیم گیرنده باشد. دموکراتیزه شدن نظام های سیاسی، به معنای حفظ منافع ملی در روابط اقتصادی است. هر دولتی، علی القاعده، متعهد به تامین منافع ملی مردم کشورش می باشد. اولویت منافع و مصالح ملی کشورهای طرف ارتباط و معامله، از سه نوع می باشند. نوع اول آن دسته از منافع ملی دو کشور که با هم در تعارض و تضاد هستند. نوع دوم مسائلی که طرفین نسبت به آن بی تفاوتند و تاثیری در روابط آنها با یکدیگر ندارند. سوم مسایل و موضوعاتی که از حیث منافع و اولویت های ملی برای هر دو کشور مشترک است. در روابط بین المللی اصل بر تعریف دقیق این نوع منافع مشترک و همکاری بر محور آنها می باشد. روابط بین المللی در یک دولت مردم سالار، لاجرم بر حول محور منافع ملی تعریف شده شکل می گیرد. و دولت های خارجی، هر قدر هم قدرتمند باشند، قادر به تحمیل اهداف و برنامه های خود بر کل ملت نمی باشند.

۵- پایان یافتن جنگ سرد، موفقیت ژئوپولیتیک ایران را به میزان زیادی تغییر داده است. سیاست های راهبردی، که رهبران ملی ایران، نظیر مدرس و مصدق تعریف کرده اند، نظیر سیاسی موازنه منفی (عدمی) و بیطرفی مثبت (عدم تعهد)، موضوعیت خود را از دست داده اند. موازنه منفی به عنوان یک سیاست ملی راهبردی در عصر رقابت دولتهای قدرتمند خارجی برای دریافت امتیاز از ایران، معنا داشت. امروزه که آن نوع رقابتها از بین رفته است و جهان به سرعت به سوی همگرایی های جدید پیش می رود، کار برد عملی موازنه منفی چیست؟ بیطرفی مثبت یا جنبش عدم تعهد در دوران جنگ سرد، معنا و مفهوم خاص خود را داشت. اما امروزه که تقابل های شدید دوران جنگ سرد از بین رفته است، جنبش عدم تعهد نیز دیگر موضوعیت ندارد. بنابراین، در این دوره و عصر و زمانه، بیش از هر زمان، منافع و مصالح و امنیت ملی زیر بنای روابط بین المللی را تشکیل دهد. تنها معیار واقعی و معتبر در روابط ایران و آمریکا و برنامه های احتمالی آمریکا در خاورمیانه، و تهدیدهای جدی آمریکا علیه ایران، و امکانات مقابله با آن برنامه ها را باید در چارچوب های توضیح داده شده در بالا از یک طرف و تغییرات در بافت و ساختار درونی آمریکا مورد بحث و بررسی قرار داد.

۶- انقلاب اسلامی ایران و گروگانگیری از یک طرف و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد، از طرف دیگر مناسبات جناحها و نیروهای قدرتمند تعیین کننده در سیاست های داخلی و خارجی آمریکا را تغییر داده است.

انقلاب اسلامی ایران در زمانی رخ داد که جنگ سرد هنوز تمام نشده بود. در افغانستان یک دولت چپ وابسته به شوروی قدرت را در دست داشت. جنگ داخلی نیروهای دولتی و شوروی با

مجاهدان افغان تازه شروع شده بود. در چنین شرایطی، آمریکا، با سقوط حکومت شاه، نگران آینده ایران و خطر روی کار آمدن يك دولت چپ کمونیستی بود. این نگرانی سبب آن شده بود که دولت آمریکا، مواضع خصمانه آشکاری علیه جمهوری اسلامی ایران از خود نشان ندهد. علاوه بر این دولت آمریکا امیدوار بود که اتحاد و یا هماهنگی میان ارتش و روحانیان، جبهه قوی و محکمی علیه خطر احتمالی کمونیسم در ایران بعد از شاه را بوجود آورد. ارتش شاهنشاهی ایران هم به شدت ضد کمونیسم و شوروی بود و هم بسیار مجهز و مهیا. روحانیان ایران نیز علی الاصول ضد مارکسیسم و کمونیسم بودند و هم قدرت بسیج مردمی فراوان داشتند. هیچ يك از نیروهای دیگر فعال در انقلاب، حتی روشنفکران دینی پایگاه مردمی روحانیان را نداشتند. بنابراین همکاری ارتش و روحانیان می توانست خطر شوروی را بعد از سقوط شاه، به شدت کاهش بدهد. گروگانگیری اگر چه منجر به تثبیت قدرت روحانیان حاکم گردید اما رویدادی بود که معادله یاد شده را از دستور خارج ساخت. گروگانگیری در ایران توازن قوا در ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی جامعه آمریکا را، به نفع جناح و جریان های راست و محافظه کار بر هم زد و موجب کاهش قدرت و امکانات جنبش جدید چپ آزادی خواه و روی کار آمدن مرتجعترین جریان راست شد. در دوران **جنگ ویتنام**، حضور و دخالت ارتش آمریکا در جنگ موجب پیدایش **جنبش ضد جنگ** در آمریکا گردید. برای اولین بار در تاریخ آمریکا صدها هزار نفر در شهرهای آمریکا، از حمله در واشنگتن علیه دخالت آمریکا در جنگ ویتنام دست به تظاهرات و راه پیمایی زدند. دانشگاههای آمریکا به کانون های اصلی این جنبش تبدیل و صحنه مقابله با نیروهای راست افراطی گردید. در **دانشگاه کنت (KENT)** شش دانشجو به ضرب گلوله نیروهای ضدشورشی دولت فدرال کشته شدند. صدها هزار جوان آمریکایی مشمول از رفتن به سربازی، سر باز زدند و کارت های سربازی خود را سوزانیدند. استادان، نویسندگان، متفکرین، بزرگی به این جنبش پیوستند. (از جمله دکتر نوم چامسکی، دکتر اسپاک، ریچارد فالک، اریک فروم)، جنگ ویتنام جبهه مبارزه علیه سیاست های تجاوز گرانه آمریکا را به داخل خاک آمریکا کشانید. نه تنها جبهه سیاسی جدیدی در آمریکا ایجاد شد، بلکه عصیان های اجتماعی، فرهنگی، نظیر جنبش ضد فرهنگ (Counter culture)، هپی گری، مخالفت و گریز از سلطه ارزش های مادپرستی و زندگی ماشینی به صورت گروههای کوچک که از شهرها بیرون می رفتند تا در جنگل ها زندگی کنند، شکل گرفتند.

شکست قدرتمندترین ارتش جهان در ویتنام، زخم عمیقی از عقده حقارتی را در بالندگی و غرور آمریکایی بوجود آورد.

عدم کارایی فشارهای سیاسی و اقتصادی و نافرجامی عملیات نظامی آمریکا علیه ایران برای آزادی گروگانها، نمک تازه ای بود که بر زخمهای کهنه ای غرور آسیب دیده آمریکائیان پاشیده شد. عکس العمل مردم آمریکا به این رویداد، که در دولت حزب دموکرات، صورت گرفته بود، سبب شد که آن جنبش اجتماعی، که در دوران جنگ ویتنام علیه نه فقط جنگ، بلکه علیه سلطه گروههای سیاسی، اقتصادی حاکمان آمریکا بوجود آمده بود، رنگ ببازد و دیدگاههای راست گرایانه غلبه پیدا کند. در همان هفته های اول بعد از گروگانگیری، نوم چامسکی، ریچارد فالک و احمد اقبال، از رهبران جنبش جدید آمریکا به ایران آمدند و در ملاقاتها به دفعات اهمیت حفظ و رشد جنبش چپ جدید آمریکا را برای منافع و مصالح کشورهای جهان سوم و تضعیف سیاست های تجاوزگرایانه جناحهای قدرتمند آمریکا گوشزد کردند. اما آنها که در ایران سر نخها را در دست داشتند حاضر به

شنیدن این صدا نبودند. زیرا یکی از انگیزه های گروگانگیری در ایران، حذف روشنفکران دینی، بازرگان و یارانش و تامین هژمونی روحانیان بود. راست افراطی آمریکا نیز در این رویداد، که در ایران به تثبیت قدرت روحانیان و در آمریکا موجب روی آوردن مردم به آنها می شد، استقبال کردند.

به این ترتیب جریان راست افراطی آمریکا شامل نظامیان، نفتی ها و صهیونیست ها، با روی کار آمدن ریگان موقعیت و قدرت تازه ای پیدا کرد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، آمریکا را از داشتن دشمن محروم کرد. به تعبیر **برژنفسکی**، بزرگترین ضربه **گورباچف** به آمریکا، گرفتن دشمن از او بود. دیگر میلیتاریست ها نمی توانستند به بهانه خطر موهوم سرخ هر کاری که می خواهند بکنند. توازن قوا به ضرر میلیتاریست ها بر هم خورد و این انگیزه ای شد برای حمله عراق و راه اندازی جنگ دوم خلیج فارس و پیامدهای آن.

۷- همین جا این سؤال مطرح است که چرا بوش پدر، کار صدام را تمام نکرد، در حالی که در جنگ دوم خلیج فارس بهانه های آمریکا و متحدانش برای حمله به عراق به مراتب موجه تر از حمله اخیر بود؟

در آن زمان، برکناری صدام و روی کار آمدن يك دولت دست نشانده، مسائل و مشکلاتی را برای آمریکا، به همراه داشت. اولاً دولت جدید مجبور نبود، برای جنگی که صدام مسئول آن بود، خسارتی تعهد کند و به پردازد. در حالی که انجام تعهدات صدام، در حال حاضر برای جانشینان صدام يك مسئولیت بین المللی است. ثانیاً دولت دست نشانده، فاقد اعتبار عمومی برای تامین نیازمندی های مردم عراق بود. ثالثاً و مهمتر از همه آن که، صاحب نظران و تحلیل گران برجسته آمریکا بر این باور بودند، و توصیه می کردند که دولت آمریکا، نباید با حمایت از حکومت های استبدادی و یا روی کار آمدن آنها، هزینه حمایت از آنها را در نزد افکار عمومی مردم جهان و یا مردم این کشورها به پردازند؛ با اتمام جنگ سرد، آمریکا نیازی به حکومت های استبدادی ندارد (به عنوان نمونه نگاه کنید به نظرات **ریچارد کاتم**).

۸- انقلاب اسلامی ایران و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، موجب رشد و گسترش بنیاد گرایی، نه فقط در میان مسلمانان، بلکه در میان دین باوران سایر ادیان، از جمله بنیاد گرایی مسیحی و یهودی نیز گردید. در کلام مسیحی و یهودی، بنیاد گرا کسی است که تورات و انجیل را، کلمه به کلمه، وحی الهی می داند. بر اساس آنچه در تورات آمده است و اعتقاد بنیاد گرایان یهودی و مسیحی، عیسی مسیح هنگامی ظهور می کند که دولت یهود بعد از شکست کامل اعراب، در سرزمین مقدس، از نیل تا فرات، استقرار پیدا کرده باشد. بنابراین برای تسریع ظهور عیسی مسیح باید به یهودیان کمک کرد تا بر اعراب غلبه پیدا کنند، تا عیسی ظهور کند و چشمان مسیحیان به دیدار جمال اش روشن گردد. (البته گروه دیگری از مسیحیان معتقدند که یهودیان در تصلیب عیسی مسیح نقش داشتند و مقصر و ملعون هستند و نه تنها حاضر به همکاری با آنها نیستند بلکه در گرایشات ضد یهودی نقش دارند.) در طی ۲۰ سال گذشته، آرام آرام اتحاد و ائتلافی میان دو جریان بنیادگرایی مسیحی معروف به **(Jesus Belt)** و یهودی و صهیونیسم به وجود آمده است. و امروز این ائتلاف قدرت سیاسی نظامی آمریکا را در دست گرفته و اعمال نظر و سیاست می نماید. بوش پسر، که يك مسیحی احیا شده است از این نظریه حمایت می کند. برای اولین بار، میان سه جناح قدرت، یعنی یهودیان، نفتی ها و نظامی ها، همکاری و هماهنگی دیده می شود.

۹- سیاست های دولت بوش و هیات حاکمه اش، در تعارض و تضاد با شرایط و وضعیت کنونی جهان و اهداف کلان آمریکا در منطقه خاورمیانه است. شرایط جهانی و برنامه های کلان آمریکا برای خاورمیانه، از يك طرف ادامه همکاری دولت آمریکا با دولت هایی نظیر عربستان سعودی، کویت و مصر را دچار مشکل کرده است. این دولت ها، متحدین استراتژیک آمریکا در منطقه می باشند. اما شرایط دوران بعد از جنگ سرد ایجاب می کند تا رفتارهای سیاسی این دولت ها، به نفع دموکراسی و فضای باز سیاسی تغییر نماید. از طرف دیگر، بنیاد گرایان مسیحی و یهودی، به شدت ضد اسلام و مسلمانان هستند. رویارویی تمدنها، که ساموئیل هانتینگتون آن را سکه زده است، بروز و تجلی یا توصیف همین گرایشات و روندها می باشد. این تعارض کلیدی، روابط غرب، از جمله آمریکا را با کشورهای اسلامی بخصوص در منطقه خاورمیانه دچار مشکل جدی ساخته است. مشکل فلسطین، اسرائیل، و امتناع اسرائیل از انجام تعهداتش در پیمان اسلو بر پیچیدگی این روابط و محتوای مشکلات بسی بیفزوده است.

۱۰- در چنین مجموعه ای پیچیده ای، آمریکا چه برنامه ای برای ایران دارد و می خواهد یا می تواند اجرا کند؟

اشاره شد که آمریکا نمی تواند، نظیر عراق به ایران حمله نظامی گسترده نماید، حمله نظامی محدود، به برخی از اهداف نظامی - اتمی، ممکن و محتمل است. تحریک به شورش های مردم، امکان پذیر است اما تاثیرات آن محدود و در نهایت به نفع جناح راست تمام می شود. آنچه بیش از همه احتمال بروز دارد استفاده از رویدادهای داخلی و خارجی، و تبدیل آنها به موضوعات جهانی برای فشار بر ایران، به عنوان مثال، برنامه های اتمی ایران می تواند موضوعی برای این فشارها بشود. اگر ایران بطور کامل تسلیم نشود و الحاقیه را بدون قید و شرط امضاء نکند، تصویب قطعنامه علیه ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعی است. در این مورد اروپا و آمریکا و کشورهای صنعتی آسیا نظر واحد دارند. هیچ دولتی در شورای امنیت با این قطعنامه مخالفت نخواهد کرد. دولت های آمریکا و انگلیس خود تهیه کننده قطعنامه خواهند بود، دولت های روسیه، چین و فرانسه آن را وتو خواهند نمود. بنابراین، اگر چنین قطعنامه ای مطرح شود، به ضرر ایران تصویب خواهد شد. دومین موضوعی که احتمالاً ایران تحت فشار قرار می گیرد، انفجار در آرژانتین است. در انفجار آرژانتین، ۸۵ یهودی کشته و ۲۰۰ نفر مجروح شدند. بر خلاف پرونده قتل در برلن و یا پاریس، تمامی یهودیان دنیا، صهیونیست ها و اسرائیل با تمام قوا پی گیر این پرونده هستند. ایران متهم به دست داشتن در این انفجار است. در صورتی که آرژانتین اسنادی ارائه دهد که برای قاضی دادگاه انگلیس قانع کننده باشد، نه تنها تحویل سفیر سابق ایران در آرژانتین قطعی خواهد بود، فشار برای تحویل سایر متهمان این پرونده، از جمله وزیر اسبق اطلاعات ایران بالا خواهد رفت. آیا ایران در وضعیتی هست که مقاومت نماید؟ یا در نهایت نظیر لیبی، متهمان را تحویل خواهد داد که در آن صورت پیامدهایش برای ایران چه خواهد بود؟ اگر ایران تسلیم نشود و مسئله به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع گردد. پیش بینی رای شورا چندان مشکل نیست. اما صدور قطعنامه علیه ایران پایان تقابل با ایران نخواهد بود. بلکه تصویب آن احتمالاً با اعمال فشار و مجازات از نوع محاصره اقتصادی، تحریم صادرات نفت ایران همراه خواهد شد. موضوعات جانبی دیگری هم وجود دارند که می توانند در جوسازی علیه ایران مورد استفاده قرار گیرند، نظیر حضور اعضای القاعده در ایران. ایران همچنین در نقص حقوق بشر و نادیده گرفتن اصول بیانیه جهانی حقوق بشر کارنامه بدی دارد

و علیرغم عدم تصویب قطعنامه علیه ایران در اجلاس کمیسیون حقوق بشر در اردیبهشت ۱۳۸۰ در ژنو، سرکوب سیاسی هم چنان ادامه دارد. موضوعات دیگری هم هستند که در موقع ضرورت می تواند علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل مورد بهره برداری قرار گیرد.

در چنین وضعیتی زمینه هایی، به نظر می رسد، احتمال استقرار ناوهای جنگی آمریکا و متحدانش، در مدخل تنگه هرمز در دریای عمان و جلوگیری از صادرات نفت ایران، بعد از تصویب شورای امنیت، و یا واردات کالاهای ضروری، بسیار بالا خواهد بود.

در چنین زمینه هایی، احتمال تحریک به شورش های کور شهر و تقویت و حمایت از روند جدایی، در میان قومیت ها نیز نباید از نظر دور داشت.

دو دهه حکومت به نام دین و خدا

مهر و آبان جرس ۱۳۸۲

مقدمه:

شادروان مهندس بازرگان، اگر نگوییم بنیانگذار جنبش روشنفکری دینی ایران است، قطعاً و بی تردید یکی از بارزترین چهره های موثر این جریان محسوب می شود. بازرگان به عنوان یک روشنفکر دینی، برای مدت بیش از ۵۰ سال (۱۳۲۰ تا ۱۳۷۳) پیشرو و موثرترین چهره روشنفکری دینی بوده است.

یادش را گرامی می داریم.

جنبش روشنفکری دینی و نواندیشی دینی با چالش های جدید و بی سابقه ای روبرو است. چالش هایی که نوع آن با چالش های دهه های گذشته تفاوت های اساسی و جدی دارد. چالش های کنونی، به طور عمده از درون خود مسلمانان و نه از بیرون از آنها، سرچشمه می گیرد. دو دهه حکومت و قدرت به نام خدا و دین و عملکردی نه چندان قابل قبول یا قابل دفاع در قلمرو مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی بسیاری از مسلمانان را به تفکر و طرح سئوالات جدی پیرامون توانمندی های دین در حل مسایل پیچیده جامعه کنونی واداشته است و نسل جوان و جدید را به طور قابل ملاحظه ای دین گریز و در مواردی دین ستیز نموده است.

در این بحث، ابتدا دو جریان «روشنفکری دینی» و «نواندیشی دینی» متمایز از هم مورد بررسی قرار می گیرند و سپس چالش های روردرروی جریان روشنفکری دینی مورد بحث قرار گرفته است.

روشنفکری دینی، آن جریان فکری - فرهنگی - اجتماعی است که در عصر حاضر از حدود شصت سال پیش، از بعد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز شده است. اما نوگرایی دینی جریانی با قلمرویی گسترده‌تر از جریان روشنفکری دینی است و از منظر تاریخی بسیار قدیمی‌تر از جریان روشنفکری دینی است. نواندیشی دینی سابقه و ریشه در تاریخ اسلام و مسلمانان دارد. در هر عصری متفکری یا متفکرانی برای بازسازی و نوسازی باورهای دینی ظهور کرده‌اند. نواندیشی دینی در واقع ادامه همان جریانی است که در تاریخ اسلام به عنوان اصلاح‌گران مطرح می‌باشند. ریشه این حرکت در حدیث نبوی است که فرمود:

«آن الله یبعث لهذه الامه علي راس كل مائه سنه من تجدلها دینها»

خداوند بر سر هر صد سال کسی را بر می‌انگیزد تا دین این امت را تجدید کند. این حدیث در کتاب‌های شیعی و سنی هر دو نقل شده است.

ضرورت بازسازی و نوسازی باورها و رفتارهای دینی دین باوران ناشی از سه عامل عمده و اساسی است: اول این که میان ارزش‌های جدید و حیانی، مثلاً اسلام، هنگام ورود یا عرضه آن به یک جامعه، با فرهنگ و باورهای رایج مردم، نوعی همکنشی و تعامل برقرار می‌شود. ارزش‌های جدید و حیانی در اسلام، به ندرت تمامی باورها و سنت‌های رایج مردم را نفی یا ریشه‌کن می‌نماید. بلکه در اثر تعامل میان فرهنگ بومی و ارزش‌های اسلامی، فرآورده‌هایی به وجود می‌آیند، که اگر چه کاملاً اسلامی هستند، اما با فرآورده‌های حاصل در یک جامعه دیگر متفاوت است. به عنوان مثال، فرهنگ و سنن رایج در مصر، عموماً اسلامی می‌باشند اما با فرهنگ و سنن رایج در ایران، که آنها هم اسلامی هستند، متفاوت است.

دوم این که جامعه بشری در حال تغیر و تحول دایم است و در اثر این تغیر و تحول شکل‌ها و قالب‌های فرهنگی و سنت‌های دینی نیز تغیر می‌نمایند، یا ضرورت تغیر آنها به صورت یک فشار اجتماعی - فرهنگی ظاهر می‌گردد. به طوری که باورهای رایج در تعارض با وضعیت جدید اجتماعی قرار می‌گیرند.

سوم این که در اثر دو عامل یاد شده در بالا، باورها و سنت‌های رایج جامعه به تدریج از آموزه‌ها و ارزش‌های اصلی و حیانی - قرآن - فاصله می‌گیرد و چه بسا محتوای آنها به کلی غیردینی و یا حتی ضد دینی هم بشود.

بنابراین اصلاح‌گری دینی، یا بازسازی و نوسازی اندیشه‌های دینی یا در واقع نواندیشی دینی، پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر، مستمر و قدیمی است.

از این زاویه، نواندیشی دینی در تعارض با جریان سنت‌گرایی دینی قرار می‌گیرد. سنت‌گرایان، آداب و عادت‌ها و هنجارها و رفتارهای رایج دینی در جامعه را معادل و مساوی با اصل دین می‌گیرند و در برابر هر نوع تشکیک و تردید در مورد اصالت آنها مقاومت می‌کنند و هیچ نوع بازنگری در قالب و یا محتوا را بر نمی‌تابند. و آن را به منزله تشکیک و تفسیر در اصل دین می‌پندارند.

جریان روشنفکری دینی، در مقایسه با جریان نواندیشی دینی، پدیده‌ای کم و بیش جدید است. روشنفکری دینی نیز، همچون نواندیشی دینی در جستجوی کشف ارزش‌ها و مفاهیم کلیدی آموزه‌ها و حیانی - قرآن - و خارج ساختن آنها از قالب‌های شکل گرفته گذشته و یافتن یا پرداختن به قالب‌های جدید و متناسب با شرایط زمان و مکان می‌باشد.

اما روشنفکری دینی، رسالتی بیش از بازسازی و نوسازی اندیشه‌های رایج دینی مردم دارد و آن تغییر و تحول در مناسبات و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه می‌باشد. به این ترتیب جنبش روشنفکری دینی، یک جریان سیاسی، اجتماعی - فرهنگی (فکری) است که دو ویژگی دارد: دین مداری و روشنفکری. جنبش روشنفکری دینی از حیث ویژگی روشنفکریش با جریان روشنفکری عام ایران وجه تشابهاتی دارد، اما دین مداری روشنفکری دینی آن جریان را از روشنفکری غیردینی جدا و متمایز می‌سازد.

جریان روشنفکری ایران، به عنوان یک پدیده سیاسی - اجتماعی از آغاز قرن بیستم، از ورود و تقابل یا تعامل فرهنگ و تمدن جدید غرب به ایران، و با جنبش مشروطه‌خواهی ایران شکل گرفت و بروز و ظهور خارجی پیدا کرد.

روشنفکری دینی سه رسالت دارد: ۱- دغدغه یا انگیزه نوسازی و بازسازی اندیشه‌ها و باورهای رایج دینی. در این بعد با جریان نواندیشی دینی، همکنشی و همسویی دارد. **ادامه؟**

بیانیه تهران و آینده پروتکل الحاقی

روزنامه شرق ۱۳۸۲/۸/۷

۱- به موجب بیانیه تهران مورخ ۸۲/۷/۲۳ ایران آمادگی خود را برای امضای بی‌قید و شرط پروتکل الحاقی و اجرای تعهداتش به موجب موافقت‌نامه پادمان (ایمنی کار با مواد هسته‌ای) و متوقف ساختن برنامه غنی‌سازی اورانیوم اعلام نموده است.

۲- سفر وزرای سه کشور اروپایی و در نهایت بیانیه تهران، یک پیروزی در جبهه دیپلماسی برای اروپا و ایران محسوب می‌گردد. قطعاً اگر مفاد بیانیه تهران درست به اجرا گذاشته شود و اعتماد حداقل اتحادیه اروپا جلب گردد، اتفاق نظری که در شورای حکام آژانس علیه ایران به وجود آمده است، شکسته خواهد شد و حتی اگر آمریکا بخواهد مسئله را به هر علتی یا دلیلی، به شورای امنیت

سازمان ملل ارجاع دهد احتمالاً با وتوی یکی از کشورهای فرانسه، روسیه یا چین روبرو خواهد شد. و این یعنی منتفی شدن ارجاع مسئله به شورای امنیت سازمان ملل متحد. اتخاذ چنین تصمیمی توسط ایران، اگر چه می‌توانست در شرایطی به مراتب مساعدتر و از موضعی محکمتر و با اعلام شرایط خود، صورت بگیرد، اما جلوی ضرر را از هر کجا بگیرند منفعت است!

۳- دو دسته، یکی در خارج از کشور و دیگری در داخل ایران موافق با امضای پروتکل الحاقی توسط ایران نبودند. در خارج از کشور برخی از محافل راست افراطی در آمریکا و اسرائیل مایل بودند ایران پروتکل را امضا نکند تا آنها بهانه‌ای برای تشدید فشار علیه ایران داشته باشند. در داخل کشور نیز برخی از محافظه‌کاران و محافل جناح راست از ابراز هر گونه مخالفت و غوغاسالاری در فرخوانی علیه پروتکل و حمله و هتاک به موافقین امضای پروتکل خودداری نکردند. فهم دلایل و انگیزه‌های جریان‌های راست و محافظه‌کاران جدید در خارج از کشور چندان مشکل نیست. هر قدر اعتبار ایران در جامعه جهانی کاهش پیدا کند، و بیشتر منزوی گردد و آنها خوشحال‌تر خواهند شد. اما مخالفت جریان‌های داخلی، حتی بعد از اعلام تصمیم شورای عالی امنیت ملی ایران و هماهنگ شدن با قدرت‌های خارجی به چه معنا است و بر چه اساسی است؟ چرا برخی از این جریان‌ها می‌کوشند تا جو سیاسی داخل کشورمان هر چه بیشتر متشنج و ایران در جهان منزوی‌تر و بدنام‌تر باشد. این امر خود نیاز به یک بررسی جدی و همه جانبه دارد. شاید برخی از این محافل و نیروها ندانند چگونه آب به آسیاب دشمنان ایران می‌ریزند.

۴- اما اعلام آمادگی امضای موافقت‌نامه (پروتکل الحاقی) توسط ایران، پایان بحران و عبور از آن نیست. زیرا: اولاً پروتکل هنوز از جانب ایران امضا نشده و به رسمیت در نیامده است، ثانیاً در فصل «لازم‌الاجرا شدن» پروتکل در بند الف از ماده ۱۷ آمده است که:

«این پروتکل به صورت زیر اجرا خواهد گردید: تاریخی که آژانس اعلامیه‌ای کتبی از کشور امضا کننده (در این مورد ایران) دریافت نماید مبنی بر این که شرایط قانونی و مقررات قانونی ایران جهت اجرای آن فراهم شده باشد.»

اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح دارد که: ممکن است دولت ایران تصویب شورای عالی امنیت ملی را کافی بداند و ارجاع آن را به مجلس ضروری نداند و آن را به مجلس نفرستد. در آن صورت به احتمال زیاد شورای حکام بیانیه تهران را کافی نخواهد دانست و با علم به اصول مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی عدم ارجاع موافقت‌نامه به مجلس را نشانی در «سیاست وقت کشی» ایران تلقی خواهد کرد.

سیاست وقت کشی در روابط بین‌المللی رویه‌ای کاملاً شناخته شده است. هنگامی که کشوری در برابر فشار عوامل مختلف، احساس تنهایی و تنگنایی مجبور به قبول وضعیتی نامطلوب، از نظر خود، می‌گردد، با اتخاذ سیاست وقت کشی، و به مصداق «از این ستون به آن ستون فرج است» منتظر فرصتی می‌ماند تا با تغییر در شرایط عمومی، از زیر بار تعهدات و فشارها خود را رها سازد.

اما این سیاست در همه جا و برای همه کشورها از جمله اکنون و در شرایط فعلی عملی و کارساز نیست. اگر ایران اقدام جدی برای اثبات پایبندی به تعهداتش انجام ندهد و در همکاری با

بازرسان آژانس به گونه‌ای رفتار کند که به جو بی‌اعتمادی جامعه جهانی نسبت به ایران افزوده شود، به احتمال زیاد گزارش نهایی آژانس به شورای حکام به نفع ایران نخواهد بود.

۵- اگر ایران موافقت‌نامه (پروتکل الحاقی) را بر طبق اصول مصرح در قانون اساسی، به مجلس ششم ارجاع دهد، با توجه به مواضع اعلام شده از جانب اصلاح‌طلبان، موافقت‌نامه به تصویب مجلس خواهد رسید. اما ممکن است شورای نگهبان این مصوبه را رد کند. البته شورای نگهبان تنها موظف است در عدم مغایرت مصوبات مجلس با قانون اساسی و مبانی اسلامی اظهار نظر نماید. اما رفتار شورای نگهبان، بخصوص از جمهوری دوم به بعد (خرداد ۱۳۶۸) فراتر از وظایف قانونی بوده است. ملاحظات و نگرش‌های سیاسی با انگیزه «مصلحت‌اندیشی» در تصمیمات شورا موثر بوده است. در مورد پروتکل الحاقی، برخی از اعضای با نفوذ شورای نگهبان علیه آن موضع گرفته‌اند و حتی دولت را به خروج از پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) فرا خوانده‌اند.

با این سابقه، بعید نیست که شورای نگهبان مصوبه مجلس را رد کند و رای به حذف یا تغییر و یا اصلاح برخی از مواد آن بدهد و آن را به مجلس برگرداند. اما مجلس نمی‌تواند، مستقیماً آن تغییرات را بپذیرد و اعمال کند. بلکه تنها می‌تواند آن را برای دولت بفرستد تا توسط نماینده ایران برای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی فرستاده شود. مجلس ممکن است به دلیل همین مشکل، اعمال نظرات شورای نگهبان را عملی نداند و در نهایت مصوبه به مجمع تشخیص مصلحت برود. با توجه به ترکیب اعضای مجمع و اکثریت قاطع محافظه‌کاران در آن و با توجه به مخالفت شدید

محافظه‌کاران از پروتکل الحاقی و امضای آن توسط ایران، به نظر می‌رسد مجمع تشخیص مصلحت نظر شورای نگهبان را تایید نماید. در این صورت تیرگی روابط در سطح ملی و بین‌المللی ادامه پیدا خواهد کرد و بر وخامت وضعیت ایران در جامعه جهانی بسی خواهد افزود. اگر مجمع تشخیص مصلحت، با رعایت «مصلحت‌نظام» نظر شورای نگهبان را رد و با تصمیم مجلس موافقت کند، در آن صورت گامی در جهت توجه به عقلانیت دیپلماتیک برداشته است. محافظه‌کاران ممکن است در توجیه تغییر مواضع سخت خود، آن را به حساب اطاعت مطلق از رهبر، بگذارند و خود را از بن‌بست تناقض‌گویی‌ها رها سازند.

۶- اگر دولت نتواند یا نخواهد موافقت‌نامه را برای تایید به مجلس ششم بفرستد، یا مجلس ششم به علت یا دلایلی نتواند تا پایان دوره خود تصمیم بگیرد، موضوع به مجلس هفتم ارجاع می‌گردد. در آن صورت: **اولاً** این به معنای تاخیر در نهایی کردن موافقت‌نامه برای حدود ۱۰ تا ۱۲ ماه می‌باشد، که برای آژانس و جامعه جهانی غیرقابل قبول خواهد بود، **ثانیاً** با توجه به رفتار سیاسی مردم و احتمال زیاد عدم شرکت گسترده در انتخابات، پیش‌بینی ترکیب مجلس آینده با اکثریت محافظه‌کاران کار چندان مشکلی نیست. از آنجا که محافظه‌کاران عمدتاً و اکثراً علیه امضای پروتکل الحاقی موضع گرفته‌اند، و هنوز هم ادامه دارد، احتمال تصویب آن در مجلس هفتم بسیار بعید است. مگر آن که محافظه‌کاران بخواهند با کارشکنی‌های خود تصمیم نهایی را به عقب بیاندازند تا مجلس هفتم و ریاست جمهوری آینده امضای پروتکل را به عنوان ابزاری برای جلب حمایت جامعه جهانی استفاده کنند. اگر برای انتخابات آینده تغییرات اساسی و کلیدی در راستای جلب نظر مردم و قانع ساختن آنان به شرکت در انتخابات صورت نگیرد، انتخابات آینده بحران مشروعیت محافظه‌کاران و حاکمان، و موقعیت متزلزل آنان و عدم اعتماد عمومی را نسبت به آنان شدت خواهد بخشید.

اتخاذ يك چنین سياستي دو ايراد اساسي دارد: اول آن که اين تاخيرها بر ابهامات و ترديد‌ها و بي‌اعتمادی جامعه جهانی به ايران خواهد افزود و به دنبال آن فشارهاي بين‌المللي بر ايران ابعاد جدي‌تر و تازه‌تری پیدا خواهد کرد، دوم آن که اگر محافظه‌کاران و حاکمان قدرتمند ايران با مردم کشورشان کنار نیایند و حق حاکمیت ملت را به ملت واگذار ننمایند، و هم چنان بر مواضع خود پاي فشارند، قادر نخواهند بود حمایت جامعه‌جهانی را به خود جلب کنند. شرایط حاکم بر جهان امروز و فرایند تغییرات اقتصادی و سیاسی در سمت و سویی است که برای حکومت‌های تمامیت خواه و غیرمردم‌سالار جایی باقی نگذاشته است.

۷- بعد از انتشار بیانیه تهران سخنانی که نماینده مقام رهبری در شورای عالی امنیت ملی و سخنگوی آن اظهار داشته است ممکن است واکنشی برای کاهش مخالفت محافظه‌کاران و محرکان گردهمایی و جنجال آفرینی‌ها باشد. اما بسیار زیان بار است. برای تسکین و آرام کردن این مخالفین این ادعا که ايران به تمام اهداف و نظرات خود دست یافته است، زیانی در پی ندارد. اما این که گفته شود «تعلیق برنامه غنی‌سازی اورانیوم به معنای توقف آن نیست»، یعنی ايران آن را ادامه خواهد داد، زیان بار خواهد بود. اولاً برای داوری در این مورد باید به کلمات به کار رفته در نامه ايران به آژانس و تعهداتی که امضا کرده است مراجعه نمود، ثانیاً اگر تعلیق بدون قید مدت و محدوده زمانی آمده باشد یعنی توقف برنامه‌ها. استفاده از چنین زبانی، آن هم توسط کسی که به نمایندگی از طرف «کل نظام» سخن گفته است به نفع ايران نیست. بلکه به نفع آن قدرت‌هایی است که مایل نیستند ايران تعهداتش را انجام بدهد، پروتکل الحاقیه را امضا کند و ... تا آنها بتوانند بهانه‌های خوبی برای ارجاع مسئله به شورای امنیت سازمان ملل پیدا کنند.

در هر حال گزارش رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از رفتار و تعهدات ايران به شورای حکام و واکنش و رای نهایی آنها می‌تواند تعیین کننده باشد.

جنبش مسلحانه، سپاه پاسداران و بحران کردستان

به یاد شهید محمد بروجردی

پاسخ به پرسش‌های آقای حسین بروجردی ۶ آبان ماه ۱۳۸۲

جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی؛ با سلام و درود فراوان

احتراماً پیرو مذاکرات قبلی به استحضار می‌رسانم: تحقیقاتی پیرامون شهید محمد بروجردی در حال انجام است. به پا خاستن برای مبارزه‌ی مسلحانه بر علیه رژیم پهلوی و تاسیس و پایه‌ریزی سازمان «توحیدی صف»، عهده‌داری مسئولیت حفاظت از حضرت امام خمینی به هنگام ورود ایشان به ايران، مشارکت در تاسیس «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» و «سپاه پاسداران» و نیز حضور موثر و سرنوشت‌ساز در فرونشاندن بحران کردستان از جمله نقش‌های شهید محمد بروجردی مشهور به «مسیح کردستان»

است. در واقع شهید بروجردی بهانه‌ای بود برای آن که مروری بر تاریخ انقلاب داشته باشیم؛ از همین روی تحقیقات ما حول ۴ محور ذیل صورت گرفت.

۱- جنبش مسلحانه پیش از انقلاب و نگاه نیروهای مذهبی به فعالیت مسلحانه؛

۲- تشکیل «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»

۳- تشکیل «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»

۴- بحران کردستان

بدین سان حول ۴ محور فوق سوال تقریباً مشترک از ۳۰ تن از فعالان سیاسی و نظامی که در جریان رخدادهای تاریخ نقش آفرین بوده‌اند پرسش گردیده است. در این مسیر به کرات نام دکتر ابراهیم یزدی توسط مصاحبه‌شوندگان مطرح گردیده و بارها به جنابعالی اشاره شده است. از همین روی همان طور که فرمودید سوالات ذیل جهت استحضار تقدیم می‌گردد:

جناب آقای یزدی! سپاسگزار خواهم شد پس از مطالعه سنوالات فوق در صورت صلاحدید وقتی را برای مصاحبه تعیین فرمایید. پیشاپیش کمال تشکر و امتنان را دارم.

حسین بروجردی- ۱۳۸۲/۸/۶

•
لطفاً بفرمایید چگونه شد که نیروهای مذهبی انقلابی به جنبش مسلحانه روی آوردند؟

♦ عوامل مختلفی در روی آوردن نیروهای سیاسی، اعم از اسلامی یا غیراسلامی، به نبرد مسلحانه علیه استبدادسلطنتی و سلطه بیگانه موثر بوده است. قرن بیستم قرن انقلابات بزرگ و کلاسیک جهان محسوب می‌شود. انقلاب مشروطه در ایران، انقلاب اکتبر در روسیه، انقلاب چین، انقلاب هند، انقلاب ویتنام، قبرس، الجزایر، اندونزی، یونان و اسپانیا و ... همه در این قرن صورت گرفته‌اند. به همین مناسبت قرن بیستم را «قرن مردم People Century» خوانده‌اند. دهه ۱۳۴۰، یکی از متلاطم‌ترین دوران‌های سیاسی در کشورهای مختلف جهان بوده است. در میان این انقلابات دو انقلاب کوبا و الجزایر در اوایل دهه ۱۳۴۰ تابندگی و ویژگی خاصی داشتند.

در میان مبارزین چپ مارکسیست، جنگ ویتنام و انقلاب کوبا و هوشی مفید و کاسترو و چه‌گوارا نمادها و اسطوره‌های انقلابی شده بودند. و در میان جوانان مسلمان، انقلاب الجزایر و مقاومت مصر در برابر استعمار غرب نمود و جلوه پیدا کرده بود. علاوه بر این دهه ۱۳۴۰ اختلاف میان چین و شوروی بالا گرفت. در حالی که خروشچف دکتربین «همزیستی مسالمت‌آمیز» میان دو بلوک شرق و غرب را محور سیاست خارجی شوروی قرار داده بود، چین به تبلیغ علیه غرب و حمایت از جنبش‌های مردمی و انقلابی ادامه داد و تبدیل به مرکز و محوری برای حمایت از این نوع جنبش گردید و توجه این نیروها را به خود جلب کرد. احزاب و گروه‌های سیاسی فعال ایران نیز مصون از تأثیرات این تغییرات و تحولات نبودند.

اما شکل‌گیری مبارزات مسلحانه تنها تحت تاثیر عوامل بیرونی و جهانی قرار نداشته است، بلکه شرایط درونی و تحولات سیاسی داخل نیز در این شکل‌گیری سهم موثر و مهمی داشت.

از اواخر سال ۱۳۳۹ و اوایل ۱۳۴۰ شرایط سیاسی حاکم بر ایران تحت فشار دولت کندی به طور نسبی و موقتی تغییر پیدا کرد و جو سیاسی بازي به وجود آمد مبارزین سیاسی از این وضعیت بهره‌برداري کردند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برگشت شاه از اروپا و استقرار مجدد وي بر تخت سلطنت و حکومت، هواداران دکتر مصدق و معتقدین به جنبش ملی، در سازمان واحدی به نام «**نهضت**

مقاومت ملی ایران» گردهم آمدند. و به مبارزه و مقاومت در برابر کودتا، به طور مخفی و نیمه مخفی، با فراز و نشیب‌هایی در سرعت حرکت، تا سال ۱۳۳۹ ادامه دادند. هنگامی که بر اثر فشار آمریکا، فضای سیاسی ایران کمی باز شد، هواداران مصدق، به مبارزه علنی و مسالمت‌آمیز، تحت نام جبهه ملی ایران و سپس نهضت آزادی ایران روی آوردند.

اما فشار آمریکا برای باز شدن جو سیاسی ایران چندین علت و دلیل داشت.

در طی جنگ کره، آمریکایی‌ها متوجه شدند که درگیری‌های نظامی آینده غرب با بلوک شرق از نوع جنگ‌های عادی با ارتش‌های کلاسیک نخواهد بود. بلکه درگیری و تقابل ارتش‌های کلاسیک با نیروهای کوچک - پارتیزانی و به صورت جنگ‌های پراکنده و محدود خواهد بود. و این در حالی بود که ارتش‌های عظیم آمریکا و غرب، آموزش و آمادگی مقابله با این نوع جنگ‌ها را ندیده و نداشتند.

در زمان کندی و مک‌نامارا (وزیر دفاع دولت کندی)، دو اقدام اساسی توسط آمریکایی صورت گرفت. اقدام اول، ایجاد واحدهای کوچک نظامی معروف به، کلاه سبزها و سپاه تفنگداران دریایی، که ویژه مقابله با جنگ‌های شورشگری بودند و آموزش‌های سختی را برای مقابله با واحدهای کوچک شورشگران، دیده بودند. آمریکایی‌ها، در مرحله بعد، همین تغییرات و آموزش‌ها را در ارتش‌های کشورهای عضو ناتو، سنتو، سیتو نیز اعمال نمودند.

در گام دیگری، دولت آمریکا، برنامه‌ی گسترده‌ای را برای شناخت علل و انگیزه‌های جنگ‌های پارتیزانی و شورشگری طرح و مورد مطالعه قرار داد. در این برنامه، تمام انقلابات جهان مورد مطالعه علمی قرار گرفتند. تمام آثار مائو، جی‌اپ و غیره همه به انگلیسی ترجمه شدند. این مطالعات نشان داد که در کشورهای که بخش عظیمی از جمعیت را روستاییان بدون زمین تشکیل می‌دهد و اختلاف عظیم طبقات از یک طرف و توسعه‌نیافتگی سیاسی، حاکم باشد، شرایط برای انقلاب بسیار مساعد فراهم است. به دنبال این مطالعات، دولت آمریکا تغییرات اساسی در ساختارهای اقتصادی و سیاسی برخی از کشورهای که متحد و وابسته به غرب بودند و احتمال شورشگری در آنها زیاد بود را پیشنهاد داد. که در واقع طرح و برنامه «ضد شورشگری» بود. براساس تحلیل‌هایی که کارشناسان این امرارایه دادند، ایران از جمله کشورهای دانسته شد که به زودی انقلابی در آن رخ خواهد داد. ب علت اهمیت ویژه استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه آمریکایی‌ها از یک طرف به شاه برای باز کردن جو سیاسی فشار وارد آوردند، و از طرف دیگر برنامه اصلاحات ارضی را

مطرح ساختند. در آن زمان هفتاد درصد جمعیت ایران را روستائیان تشکیل می‌دادند. در جنگ‌های شورشگری، زمین مهمترین موضوع و دهقانان نیروی عمده انقلاب محسوب می‌شدند. با اصلاحات ارضی نظر بر این بود که اولاً دهقانان صاحب زمین‌های خود شوند، و ثانیاً زمین‌داران با دریافت پول زمین خود و سرمایه‌گذاری در بخش صنعت، تغییری در ساختار اقتصاد سنتی به وجود آورند. از طرف دیگر اصلاحات ارضی موجب بالا رفتن سطح درآمد دهقانان و بازار مصرف مناسبی جهت کالاهای مصرفی تولید شده در بخش صنعت خواهد شد.

منطق غربی‌ها در فشار برای باز شدن جو سیاسی هم این بود که بعد از کودتا، دولت توانسته است مخالفین خود را سرکوب و متلاشی سازد. **حزب توده** و سازمان نظامی وابسته به حزب به کلی از هم گسیخته و متلاشی شده بود. **یاران مصدق** یا در زندان، یا کشته و یا به خارج از کشور گریخته و تبعید شده بودند. بنابراین نیروی سیاسی مخالف قدرتمندی در برابر شاه وجود نداشت. و اگر اصلاحات ارضی و انقلاب سفید شاه به درستی اجرا می‌شد، شاه می‌توانست نظر موافق دهقانان و کارگران را نسبت به خود جلب نماید. اما شاه نتوانست برنامه باز شدن جو سیاسی را تحمل کند. او حتی انتخاب يك نفر از رهبران ملی، **شادروان مرحوم الهیار صالح** از کاشان را تحمل نکرد و مجلس بیستم را تشکیل نشده، منحل ساخت. و همزمان سرکوب‌های سیاسی و بازداشت‌های گسترده آغاز شد.

از طرف دیگر برنامه تقسیم اراضی و اعطای حق شرکت زنان در انتخابات با مخالفت شدید زمین‌داران بزرگ و روحانیان روبرو شد. این مخالفت‌ها به درگیری و بازداشت روحانیان، و عکس‌العمل‌های حاصل از آن به قیام ۱۵ خرداد و سرکوب و کشتار مردم و بالاخره به بسته شدن مجدد فضای سیاسی ایران منجر گردید. اما این بار بازداشت و سرکوب تنها نصیب فعالان فرهنگی و سیاسی که به طور عمده از میان روشنفکران بودند، نشد بلکه روحانیان را نیز شامل گردید. درگیری شاه با روحانیان باعث شد که روحانیان و مراجع بزرگ به جنبش ضد استبدادی، که تا آن زمان محدود به روشنفکران بود، بپیوندند. **آقای خمینی** که از میان مراجع قاطع‌تر از همه علیه شاه سخن می‌گفت بازداشت و تبعید گردید. رهبران و فعالان نهضت آزادی، علاوه بر بازداشت در دادگاه‌های نظامی محاکمه و به زندان‌های طولانی مدت محکوم شدند.

در چنین وضعیت سیاسی بود که فعالان سیاسی، به خصوص نسل جوان مبارزین به این جمع‌بندی رسیدند که مبارزه با شاه تا دندان مسلح، با روش‌های مسالمت‌آمیز ممکن نیست و پاسخ سلاح شاه را جز با سلاح نمی‌توان داد. در واقع روی آوردن نیروهای سیاسی به مبارزه مسلحانه محصول عملکرد استبداد سلطنتی بود. نظام استبدادی شاه تمام راه‌های مبارزه مسالمت‌آمیز و آرام را به روی مردم بست. و هیچ راهی برای مردم جز دست بردن به اسلحه باقی نماند. تحت تاثیر این وضعیت در داخل کشور که همزمان بود با پیروزی انقلاب در **کوبا** و **الجزایر**. رومان‌تیزم انقلابی جو گفتمان سیاسی ایران را فراگرفت و در میان نیروهای سیاسی آرام آرام فکر مبارزه مسلحانه و تشکیل سازمان‌های نظامی - سیاسی جا افتاد. اما این جمع‌بندی تنها مبارزین داخل کشور نبود. در خارج از کشور هم مبارزین فعال سیاسی، چه مارکسیست‌ها و چه مسلمان‌ها به همین جمع‌بندی رسیده بودند. برخی از فعالان سیاسی چپ مارکسیستی، به منظور بررسی امکانات سازماندهی مبارزه مسلحانه به **چین**، **کوبا** و **ویتنام** سفر کردند تا از نزدیک با دستاوردهای آنان آشنا شوند و آموزش‌های لازم را

فراگیرند. از میان فعالان سیاسی اسلامی‌گرا، گروهی از رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران خارج از کشور، برای ایجاد یک پایگاه آموزش جنگ‌های چریکی و سازماندهی مخفی ابتدا به الجزایر و سپس به مصر رفتند.

این پدیده در واقع تحقق عینی آن چیزی بود که پیر روشن ضمیر نهضت آزادی ایران، مهندس بازرگان در آخرین بخش از دفاعیات خود در دادگاه نظامی عشرت‌آباد خطاب به دادگاه گفت که ما آخرین گروهی هستیم که با شما با زبان قانون و به طور مسالمت‌آمیز صحبت می‌کنیم بعد از این شما با کسانی روبرو خواهید شد که با اسلحه با شما سخن خواهند گفت.

● چه تفاوتی بین نگاه نیروهای مذهبی و جریان‌های مارکسیستی به جنبش مسلحانه وجود داشت؟ اصولاً چه ویژگی‌هایی گروه‌های انقلابی مذهبی را از جریان‌های مارکسیستی متمایز می‌کرد؟

♦ در هر نوع مبارزه، از جمله مبارزه مسلحانه، ایدئولوژی نقش تعیین‌کننده دارد. مبارزه انقلابی بدون ایدئولوژی معنا ندارد. تفاوت اساسی را باید در ایدئولوژی نیروهای اسلامی و نیروهای مارکسیستی جستجو کرد. در هر انقلابی، سه مقوله را باید از هم تفکیک و تمیز داد.

مقوله‌ی اول، انگیزه‌های فردی و گروهی کسانی که در این نوع فعالیت‌ها وارد می‌شوند و **مقوله‌ی دوم** اهداف نهایی از عملیات و فعالیت‌ها، و **مقوله‌ی سوم** ساختار سازمان، استراتژی و تاکتیک‌ها است. در نگاه نیروهای مذهبی و نگاه نیروهای مارکسیستی به مقوله‌های اول و دوم تفاوت‌هایی وجود دارد. تا آنجا که اسناد و شواهد نشان می‌دهد، انگیزه نیروهای مذهبی، مجاهدین خلق اولیه و گروه‌های دیگری که به این نوع مبارزه روی آوردند، ایمان و احساس وظیفه مذهبی، جلب رضای حق، خدمت به مردم، رهایی آنان از ظلم و ستم استبداد و سلطه بیگانگان در پیروی از سنت‌های ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی پیشوایان و بزرگان این جریان مفری - سیاسی بوده است.

برای نیروهای مارکسیستی اگر چه ایمان و احساس مذهبی و جلب رضای خداوند مطرح نبود اما نظیر مبارزین مسلمان، انگیزه، عشق به ملت و رهایی زحمتکشان و محرومان از ظلم و ستم سلطه بیگانگان قوی و موثر بوده است. اما سازماندهی یک علم است و هر گروهی، خواه اسلامی یا غیر آن، لاجرم باید از قوانین علم سازماندهی پیروی کند. مبارزه مسلحانه، نیاز به سازماندهی مخفی دارد. اصول سازماندهی مخفی با سازماندهی مبارزات سیاسی علنی به کلی متفاوت است.

اما استراتژی مبارزه مسلحانه و تاکتیک‌هایی که به کار برده می‌شوند، تابع شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه و عوامل جمعیتی، نظیر توزیع جمعیت در شهر و روستا و مناسبات میان دو جمعیت شهری و روستایی، وضعیت روستاییان در رابطه با زمین و امکانات کشاورزی است. در میان هر دو گروه اسلامی و مارکسیستی، بحث‌های مختلفی در استراتژی مبارزه مسلحانه مطرح شده بود، مثلاً این سؤال مطرح شده بود که مبارزه مسلحانه را باید از کجا شروع کرد و تکیه‌گاه اصلی باید شهر باشد یا روستا. آیا باید از شهرها شروع کرد و سپس مبارزه را به روستاها و کوهستان‌ها برد یا باید از روستاها و کوهستان‌ها شروع کرد و سپس به شهرها وارد شد، یا همزمان هم در شهر و هم در روستا فعال بود. این نوع پرسش‌ها، به نظریه‌های انقلاب، که براساس تجارب انقلابات دیگر، وضع شده‌اند، مربوط می‌گردد. هر انقلابی با شیوه‌ها و استراتژی خاصی به پیروزی می‌رسد.

بعد از پیروزی جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان، با نقد و بررسی يك انقلاب، مباني اساسي و استراتژيك آن انقلاب و ویژگی آن را توصیف می‌نمایند.

در میان نیروهایی که به مبارزه مسلحانه اعتقاد پیدا کرده و روی آورده بودند، این مباحث به طور جدی مطرح شده بود. مارکسیست‌ها به طور طبیعی نگاهشان، به تجربه انقلابات شوروی، چین، ویتنام و کوبا بود. از مطالعه‌ی این انقلابات سه نظریه اساسی ارایه گردید:

اول - براساس انقلاب اکتبر روسیه، لنین نظریه‌ای را مطرح کرد که به «**خیزش لنینی**» معروف شد. براساس این نظریه، انقلاب به وجود آمدن آن وضعیتی است که حاکمان قادر به حکومت نیستند و حکم شدگان زیر بار حکم حاکمان نمی‌روند. به عبارت دیگر يك انسداد سیاسی به وجود می‌آید. حزب کمونیست، براساس رای لنین موظف است در دوره **دولت موقت کرنسکی** به تدریج در نیروهای نظامی و شوراهای مردمی نفوذ کند به استمرار و تشدید انسداد کمک کند، و سپس هنگامی که وضعیت انسداد سیاسی به اوج خود می‌رسد، با يك خیزش و جهش قدرت را به دست گیرد. این درست همان چیزی بود که در روسیه اتفاق افتاد. گروه‌ها و نیروهای مارکسیستی ایران، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به طور عمده با این الگو فعالیت می‌کردند. **دولت موقت بازرگان** را، مشابه دولت کرنسکی می‌دانستند و با نفوذ در نیروهای مسلح و شوراها و تشدید نابسامانی‌ها، خود را برای يك «خیزش لنینی» آماده می‌ساختند. نظریه **دوم -** با عنایت به نظریه مائوسه دنک و الگو برداری از

انقلابات چین و ویتنام، معروف به «**جنگ فرسایشی درازمدت**» شده بود. منشعبین از حزب توده و هواداران چین در دهه ۱۳۴۰ از این نظریه دفاع می‌کردند. نظریه سوم براساس **انقلاب کوبا**، به نام «**تئوری کانونی**» مطرح شد. یعنی يك گروه کوچک ولی منسجم و بسیار پرتحرک به يك نقطه جغرافیایی مناسب در جایی که نیروهای نظامی دشمن نتوانند خود را به آنجا برسانند، می‌رود و در آنجا مستقر می‌شود و يك «کانون» به وجود می‌آورد. این کانون به تدریج دایره عملیات و قلمرو جغرافیایی خود را توسعه می‌دهد و در نهایت نیروهای دشمن را فلج می‌سازد و به شهرها وارد می‌شود. اما وضعیت ایران با سایر کشورها متفاوت بود. تجربه تاریخی نشان می‌دهد سرنوشت اساسی مبارزات سیاسی ایران در شهرها تعیین می‌شود و رقم می‌خورد. هر جنبشی که بتواند نظم شهری را بر هم بزند، می‌تواند ارکان سلطه را در هم بریزد. به دنبال این بحث‌ها، از میان مارکسیست‌ها دو گروه به وجود آمدند: **گروه شهر و گروه ده**. گروه شهر به نقش اساسی شورش‌های شهری در سرنوشت نظام استبدادی معتقد بود. مجاهدین خلق اولیه نیز همین استراتژی را باور داشتند. اما گروه دیگری از مارکسیست‌ها، به سبک چین و کوبا، معتقد بودند که باید به روستاها و کوهستان‌ها رفت، که به «**گروه کوه**» معروف شدند. اولین حرکت مسلحانه توسط همین گروه در **ارتفاعات سیاهکل گیلان** صورت گرفت. بعد از شکست اولین حرکت این گروه در سیاهکل، هر دو گروه بهم پیوستند و **سازمان چریک‌های فدایی خلق** را به وجود آوردند.

بنابراین ویژگی‌های ایدئولوژیک، وجه تمایز اساسی میان نیروهای انقلابی اسلامی با نیروهای مارکسیستی محسوب می‌شد.

● شما یکی از نزدیک‌ترین افراد به امام بوده‌اید و کاملاً از دیدگاه‌های ایشان اطلاع دارید. لطفاً بفرمایید که حضرت امام زمانی که در پاریس بودند تا چه میزان فعالیت مسلحانه را تایید می‌کردند؟

♦ رهبر فقید انقلاب اسلامی از همان آغاز حرکت‌های مسلحانه، بنا به دلایلی، نظر مساعد و موافقی با مبارزات مسلحانه نداشتند و از آن حمایت نمی‌کردند. علاوه بر این نه فقط اندیشه و ایدئولوژی مارکسیست‌ها، بلکه سازمان مجاهدین خلق اولیه را نیز قبول نداشتند. نمایندگان که از طرف سازمان مجاهدین خلق اولیه با ایشان در نجف ملاقات کرده بودند، نتوانستند اعتماد و اطمینان ایشان را به انسجام و اصالت فکر و اندیشه خود جلب کنند. تلاش برخی از اطرافیان آقای خمینی در نجف که با سازمان مجاهدین خلق اولیه نزدیک و همکاری داشتند، برای تغییر نظر ایشان موثر واقع نشد.

اما مخالفت ایشان با مبارزه مسلحانه، یک وجه دیگری هم داشت. ایشان بر این باور بودند که در

مبارزات مسلحانه، سازمان‌های سیاسی - نظامی، نظیر مجاهدین خلق و چریک‌ها، به علت داشتن سازمان و عده و عده و تحریک بالا، قادر خواهند بود، کل مبارزه را تحت مهار و کنترل خود درآورند و این را به نفع انقلاب نمی‌دانستند. بعد از مراسم دفن دکتر شریعتی در زینبیه، در سفری که به نجف داشتم با ایشان درباره استراتژی مبارزه گفتگوها داشتیم. از جمله نظر من این بود که درگیری نهایی ملت با ارتش است. شاه و قدرت‌های خارجی با نیروی ارتش است که با مردم مقابله می‌کنند. مقابله نظامی و مسلحانه با ارتش، به علت عدم توازن دو نیرو کارساز نخواهد بود و به شکست و نابودی گروه‌های مسلح مردمی خواهد انجامید. پیشنهاد من که پذیرفته شد، برخورد سیاسی - روانی با ارتش

بود. به طوری که بتدریج ارتش از درون انسجام خود را از دست بدهد و قادر به مقابله با مردم نباشد. این همان موضعی است که از آن پس (از تیرماه ۱۳۵۶) در بیانیه‌های صادره خود را نشان می‌دهد.

اما مسئله پاریس موضوع دیگری بود. دوستانی که به پاریس آمدند، مسایل خود را در حضور من با امام مطرح ساختند، که یک محور اصلی و چند محور فرعی داشت. یک محور آن کسب نظر و رای موافق ایشان برای ترور برخی از فرماندهان عالی رتبه ارتش بود، که اسامی آنها را هم ارایه دادند. محور دوم هم این بود که برای انجام بعضی از عملیات مسلحانه، رفت و آمد به برخی از امکان عمومی، نظیر باشگاه‌های شبانه، کافه‌ها و کاباره‌ها ضروری است. برای رفت و آمد به این مراکز و جمع‌آوری اطلاعات و برنامه‌ریزی، همکاری خانم‌ها نیاز است. ولی خانم‌ها با حجاب اسلامی نمی‌توانند در این مراکز حضور پیدا کنند. آیا مجاز هستند بدون حجاب اسلامی، برای مقاصد که بیان شده به این مراکز رفت و آمد کنند یا خیر. بنیانگذار جمهوری اسلامی در هر دو محور موافقت خود را اعلام نمودند.

● نگاه مرحوم بازرگان و حضرتعالی به جنبش مسلحانه چگونه بود؟

♦ مرحوم مهندس بازرگان به مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز و قانونی تمایل داشتند و آن را مهمتر و موثرتر از مبارزه مسلحانه می‌دانستند. از جهات کلی و علمی، نظر ایشان درست بود. مبارزه سیاسی در نهایت به معنای: «ایجاد رابطه با مردم و بسیج مردم برای مشارکت در مبارزات سیاسی در جهت اهداف مردم‌سالارانه است.» برای دستیابی هر چه بیشتر به مردم، مبارزه سیاسی باید علی‌الاصول علنی باشد. تمام کنش‌ها و واکنش‌های قدرت حاکم با مبارزین سیاسی با هدف خنثی‌سازی این فرایند یعنی در جهت قطع ارتباط مبارزین با مردم است. نظام‌های حاکم، که مشروعیت مردمی خود را از دست داده باشند، حضور مردم را در صحنه مغایر با منافع و قدرت خود می‌دانند و فعالیت

سیاسی را برنمی‌تابند. لذا برای قطع رابطه مبارزین سیاسی با مردم دست به انواع اقدامات تبلیغاتی و یا سرکوب و فشار و ارباب مبارزین و زندانی کردن آنها و غیره می‌زنند. مثلاً هنگامی که رژیم شاه مجاهدین خلق اولیه را «مارکسیست‌های اسلامی» نامید، دقیقاً برای بد نام کردن و جدا ساختن آنان از

دینداران بود. بازداشت، محاکمه، اعدام فعالان سیاسی همه برای از بین بردن امکان تماس مبارزین با مردم است. اما چون مبارزه سیاسی در میان مردم استبداد زده، مظلوم و محروم تعطیل‌بردار نیست، بازداشت و سرکوب و فشار مبارزین، منجر به تعطیل مبارزه نمی‌گردد، بلکه مبارزین سیاسی برای ادامه فعالیت‌های خود لاجرم از شیوه‌های دیگر مبارزه استفاده خواهند کرد. به عبارت دیگر مبارزه مسلحانه بهترین نوع مبارزه سیاسی نیست، بلکه شیوه‌ای است که به دلیل شکست سایر شیوه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. بازرگان بر این باور بود که تا آنجا که ممکن است بایستی مبارزه سیاسی علنی را بر حاکمان تحمیل کرد. با همین دیدگاه بود که در دادگاه نظامی آن سخنان معروف خود را در آخرین جلسه اظهار داشت. هنگامی که به همراه جمعی از رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، برای ایجاد پایگاه‌های آموزش عملیات مخفی و مسلحانه، ابتدا به الجزایر و سپس به مصر رفتیم، در نامه‌ای که به مرحوم مهندس نوشتم و گزارش سفر به مصر و آمادگی دولت ناصر را برای کمک و همراهی اطلاع دادم، ایشان آن را تایید کردند، اما توصیه نمودند که برنامه‌های رادیویی را هر چه زودتر شروع کنیم. در داخل ایران هم هنگامی که رهبران و فعالان سازمان مجاهدین خلق اولیه، که عموماً اعضای جوان نهضت آزادی ایران، بودند، ایشان را در جریان فعالیت‌ها و برنامه‌های خود قرار دادند، آنها را تایید نمودند و کمک هم می‌کردند.

● یکی از گروه‌هایی که پیش از انقلاب عملیات‌های مسلحانه در تهران انجام می‌داد گروه «توحیدی صف» بوده است که معمولاً از آن به عنوان نیرومندترین گروه مسلح یاد می‌شود. نقل شده یکی از افراد این گروه برای ملاقات امام به پاریس آمده‌اند و امام پس از ملاقات، این گروه را کاملاً تایید فرموده و به شما فرموده‌اند لوازمی برای آنها ارسال نمایید یا به طریقی آنها را مساعدت کنید! آیا این روایت و این نقل قول صحیح است؟

◆ این روایت درست است. من در آن موقع از هویت و وابستگی سازمانی این افراد اطلاعی نداشتم و براساس موازین فعالیت‌های مخفی، علاقه‌ای هم به دانستن آن نداشتم. مهم این بود که این افراد برای رهبر انقلاب شناخته شده بودند و آنها را توصیه کردند. من هم آنها را به دکتر چمران و احتمالاً به آقایان باقر ولی‌بیک یا محسن سازگارا، در لبنان معرفی کردم. (این قسمت اخیر را چندان درست به خاطر ندارم). تا آنجا که به خاطر دارم با کمک دکتر چمران و سایر دوستان لبنان برخی از سلاح‌ها و لوازم مورد نیاز تهیه شد و در یک ماشین جاسازی به ایران منتقل گردید.

● چگونه شد که مسئولیت حفاظت از امام به گروه «توحیدی صف» سپرده شد؟ گویا قرار بوده که این مسئولیت در ابتدا با «سازمان مجاهدین خلق» باشد و نظر مرحوم طالقانی هم همین بوده است ولی با دخالت مرحوم مطهری یا بهشتی یا محسن رفیق دوست (بنا به ادعای خودش) مسئولیت حفاظت از امام به گروه «توحیدی صف» سپرده شده است! لطفاً برای ما مسئله‌ی حفاظت امام را تشریح فرمایید.

♦ در پاریس، در هفته‌های اول، مسئله امنیتی و حفاظت مطرح نبود. اما پس از آن که اطلاعاتی رسید حاکی از این که گروه‌های ضربتی از طرف دولت ایران به پاریس اعزام شده‌اند، دولت فرانسه مسئولیت حفاظت و امنیت را بر عهده گرفت. مامورین ژاندارم‌ری و یک تیم امنیتی در نوفل‌لوشاتو مستقر شدند که این وظیفه را انجام می‌دادند. بنابراین نیازی به حضور گروه ایرانی نبود. حتی وقتی مرحوم دکتر چمران، چند نفر از اعضای ورزید و مورد اعتماد سازمان امل را از لبنان به نوفل‌لوشاتو فرستاد، ما ضمن تشکر، آنها را برگرداندیم. چون نه تنها احتیاجی نبود، بلکه مسئولیت امنیت و حفاظت لوث می‌شد. اما وقتی به ایران آمدیم، مسئولیت این نوع امور با مرحوم حاج مهدی عراقی بود. ولی این که چه کسانی با ایشان همکاری داشتند، به دلیل گرفتاری‌های که در شورای انقلاب و دولت داشتیم، در جریان آنها نبودم و نمی‌توانم نظری بدهم.

● در هنگام پیروزی انقلاب بچه‌های «توحیدی صف» در هنگام تسخیر یکی از پادگان‌های ارتش تعداد زیادی ژنرال آمریکایی در آن پادگان می‌یابند و به شما تحویل می‌دهند؛ سرنوشت آنها چه شد؟

♦ مطلب به آن صورت نبود. کسی آنها را بازداشت نکرده بود، که تحویل بدهد. جریان این بود که در ۲۲ بهمن، هنگامی که در اواخر روز، به قول معروف جنگ مغلوبه شد و ارتش از مقابل مردم کنار رفت و به پادگان‌ها عقب نشست، حدود ساعت ۱۰ شب به دفتر امام در مدرسه علوی اطلاع می‌دهند که عده‌ای از فرماندهان ارتش و ژنرال‌های آمریکایی در اطاق فرماندهی ستاد کل ارتش در خیابان شریعتی مانده‌اند و به علت قطع برق و کار نکردن دستگاه‌های تهویه در معرض از بین رفتن هستند و باید اقدامی برای نجات آنها بشود. از جانب رهبر انقلاب برای من پیغام آوردند که برای نجات آنها اقدام کنم. مرحوم حاج مهدی عراقی، چند نفر از جوانان مسلح را، که در مدرسه علوی حضور داشتند با یک جیب همراه من فرستاد و ما به ستاد کل در خیابان شریعتی رفتیم. چند نفری از جوانان مسلح داوطلب که آنها را نمی‌شناختم، در جلوی در ورودی پاسداری می‌کردند. همه جا تاریک بود و کسی هم در محوطه نبود. هیچکدام از ما نمی‌دانستیم اتاق فرماندهی در کدام ساختمان و در چه طبقه‌ای است و چه باید کرد. کسی هم نبود که آشنا به محل باشد و راهنمایی کند. سرهنگ توکل، که با مدرسه علوی در تماس بود، و همزمان با ما به آنجا رسیده بود، از تلفنی که در روی میز راهروی یکی از ساختمان‌ها، که در آن باز بود، شماره‌های مختلفی را گرفت و بالاخره بر حسب تصادف یکی

از شماره‌ها به اطاق فرماندهی ستاد کل وصل شد و به آنها اطلاع داده شد که بیایند بالا. چندین افسر ارشد ایران و چند آمریکایی نیز در میان آنها بودند. آنها را سوار ماشین‌هایشان که در محوطه پارک بود کردیم و در خیابان شریعتی به طرف جنوب و مدرسه علوی حرکت کردیم. آن چند نفر آمریکایی، سر راه به سفارت آمریکا و افسران ایرانی به مدرسه علوی تحویل داده شدند. این جریان تا ساعت ۳/۳۰ صبح طول کشید. افسران ایرانی تماماً روز بعد آزاد شدند. در این جریان، آقای مهدوی کرمانی، یکی از روحانیانی که در مدرسه علوی فعال بود ما را همراهی می‌کرد. در برخی از گزارش‌ها، در منابع آمریکایی، آمده است که مرحوم دکتر بهشتی در آن شب ما را همراهی می‌کرد. که درست نیست بلکه آیت‌الله مهدوی کرمانی بود.

بعدها یکی از جوانانی، که ظاهراً آن شب در آنجا پاسداری می‌کرد مدعی شد که آمریکایی‌ها بیخود آزاد شدند و می‌بایستی در همان جا تماماً تیرباران می‌شدند. این گونه افراد غافل‌اند از این که اگر در

آن شب، آن افراد بقول خودشان تیرباران می‌شدند، چه عواقبی برای انقلاب اسلامی داشت. آنها حرف‌های دیگری هم زده‌اند که به کلی بی‌اساس و نشانه بی‌اطلاعی آنها است.

● «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» چرا و چگونه تشکیل شد؟ ۷ گروه مسلحی که با هم متحد شدند و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را هستی دادند حول چه اهدافی متحد شدند؟

◆ من به دلیل مسئولیت‌هایی که در شورای انقلاب و در دولت موقت، و بخصوص در وزارت خارجه داشتم، اطلاعات زیادی در مورد فعالیت‌های آنها نداشتم. در تماس و ارتباط با بعضی از رهبران و موسسین آن بودم، اجمالا از همکاری آنها در کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و یا در فعالیت‌های کردستان خبر داشتم.

● نقش «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را در رخداد‌های اول انقلاب چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

◆ گروه‌هایی که به دور هم جمع شدند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تاسیس کردند، همان‌هایی بودند که بعضا در دوران قبل از انقلاب، هر یک به طور مستقل و بدون ارتباط با هم مبارزه می‌کردند. هنگامی که در سال‌های ۱۳۵۲ - تا ۱۳۴۵ تغییرات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق اولیه رخ داد و در نهایت در شهریور ۱۳۵۴ مرکزیت سازمان اعلامیه تغییر ایدئولوژیک را منتشر کرد، بسیاری از کادرهای سازمان، که حاضر به تغییر ایدئولوژیک نبودند، به دستور مرکزیت سازمان کشته شدند (نظیر صمدیه لیاف و مجید شریف واقفی). آنهایی که از سازمان جدا شدند، مبارزه مسلحانه را رها نکردند. آنهایی که یکدیگر را می‌شناختند، به دور هم جمع شدند و گروه‌های کوچکی تشکیل و مبارزه را در اشکال مختلف ادامه دادند. بعد از پیروزی انقلاب، این گروه‌ها به دور هم جمع شدند و سازمان واحدی را به وجود آوردند. هدف آنها، حفظ انقلاب بود. درست است که انقلاب پیروز شده بود، اما نیروهای شکست خورده از انقلاب هنوز در تهران و برخی شهرستان‌ها کم و بیش فعال بودند. ارتش در وضعیتی نبود که دولت جدید بتواند برای حفظ نظم از آن استفاده کند. اعتقادی هم به استفاده از ارتش برای حفظ امنیت داخل نداشت. نیروی انتظامی به کلی فلج شده بود. در چنین شرایطی، نیروهایی که در دوران انقلاب تجربه و امکانات داشتند، طبیعی بود که نسبت به آینده کشور نگران باشند و چنین سازمان‌هایی را تشکیل بدهند.

● طرح تشکیل «سپاه پاسداران» از چه کسی بود؟ چه ضرورتی تشکیل این ارگان را ایجاب می‌کرد؟

◆ همان طور که در سئوالات قبلی متذکر شدم، انقلاب پیروز شده بود. دولت موقت بر سر کار آمده بود اما نظم عمومی بر هم خورده بود. بی‌نظمی حاکم، بهترین امکان را برای فعالیت باقیمانده نیروهای شکست خورده از انقلاب فراهم ساخته بود. شورای انقلاب و دولت، فاقد امکانات برای کنترل نظم در شهرها و راه‌ها بود. نیروهای مسلح اعم از ارتش، ژاندارمری و نیروی انتظامی، یا آمادگی روحی برای انجام وظایف خود نداشتند و یا قابل اعتماد و قابل استفاده نبودند. برخی از افسران و صاحب منصبان در رده‌های مختلف، در هر یک از نیروهای مسلح، اعتقاد و علاقه به انقلاب و سابقه همکاری داشتند و از آنها به صورت فردی استفاده می‌شد. اما کافی نبود. از طرف دیگر در جریان انقلاب، بخصوص هفته‌ها و روزهای آخر جوانان داوطلب بسیاری در تهران و شهرستان‌ها به کمیته‌های خودجوش انقلاب پیوسته و امنیت شهرها را به دست گرفته بودند. اما این نیروها منسجم نبودند. در بعضی از شهرها، بیش از ۳۰ «کمیته مرکزی انقلاب اسلامی» فعال بود.

همه خود را اصل و سایرین را بدل می‌دانستند، اعضای این کمیته‌ها مسلح بودند. اما آشنایی لازم با این سلاح‌ها را نداشتند و این عدم آشنایی موجب بروز حوادث ناخواسته یا فاجعه در کمیته‌ها و خانواده‌ها شده بود. علاوه بر این در بعضی از این کمیته‌ها عناصر ناباب و شرور، از جمله افراد ساواکی رخنه کرده بودند.

تحریکات و تشنجات در شهرها، از جمله در تهران روز به روز بیشتر می‌شد. به عنوان مثال یک روز حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر، به عنوان کارمندان ساواک، که قانوناً و رسماً زیر مجموعه نخست وزیری بود جلوی نخست‌وزیری اجتماع و با محاصره نخست وزیری و حقوق معوقه خود را مطالبه می‌کردند. جوانان مسلح که داوطلبانه از ساختمان نخست وزیری حفاظت می‌کردند، حاضر بودند، اما استفاده از آنها برای مقابله با این تحریکات را در خیابان‌ها نه عملی و نه مفید می‌دانستیم. در صورت درگیری میان داوطلبان مردمی با این نیروها این امکان وجود داشت که یک درگیری ساده به یک رودرویی گسترده خیابان منجر گردد. نیروهای زیادی منتظر چنین فرصت‌هایی بودند. انعکاس داخلی و خارجی آن، فقدان اقتدار دولت جدید برای حفظ نظم و درگیری میان «نیروهای مردمی» محسوب می‌شد. بنابراین باید با درایت و تدبیر این گونه مسائل حل و فصل می‌شد. با این توجیحات بود که لاجرم ما آنها را به داخل ساختمان و محوطه نخست‌وزیری و برای مذاکره و تامین نظرشان دعوت کردیم و سپس با بستن درب‌های ورودی، و استقرار نمایشی نیروهای مسلح از داوطلبان حاضر در نخست‌وزیری برای ارباب آنها استفاده کردیم. از آنها خواستیم که نمایندگان خود را برای ارایه مطالباتشان معرفی کنند. بلافاصله فرمی تهیه شد که هر کدام از حاضرین باید مشخصات خود شامل آدرس منزل و تلفن و محل خدمت و رتبه اداری خود را در ساواک و آخرین حقوق دریافتی را بنویسند. به این ترتیب اطلاعات اولیه از آنها بدست آمد و سپس به آنها اعلام شد که در اولین فرصت به آدرس‌هایی که داده‌اند، با آنها تماس گرفته خواهد شد. در آن تاریخ ما هیچگونه اطلاعی از ساختار

اداری ساواک نداشتیم به یک گروه از داوطلبان در نخست وزیری ماموریت داده بودیم که در مورد ساواک کار کنند. همین گروه بود که بعدها توانست کامپیوترهای ساواک را به کار اندازد و اطلاعات مفصل و لازم را به دست آورد. پرسش‌نامه‌های جمع‌آوری شده از کارمندان ساواک حاوی اطلاعات خوبی برای این گروه بود. آنها بعد از این که پرسش‌نامه‌ها را پر کردند متوجه خطای بزرگ خود و اطلاعاتی که داده بودند، شدند. آنها بعد از خروج از ساختمان نخست‌وزیری در خیابان‌های اطراف پراکنده شدند، به بعضی از جوانان داوطلب حاضر در نخست وزیری ماموریت داده شد که آنها را تعقیب کنند، ... چند نفری که در میان آنها مسلح بودند، دستگیر شدند.

این نوع تحریکات همه روز بود. یک روز تعداد زیادی زنان بدکاره و یا زنانی که در کلوب‌های شبانه کار می‌کردند و بیکار شده بودند، یک روز جوانان بیکار ... یک روز گروه دیگر ... جلوی نخست‌وزیری جمع می‌شوند و از دولتی که چند روزی است بر سر کار آمده، کار و نان و مسکن می‌خواستند!!

در آشفته بازار ماه‌های اول انقلاب مشکلات فراوانی در مرزهای ورودی و خروجی، در مهرآباد در مرز بازرگان و سایر نقاط داشتیم، که می‌بایستی کنترل و ادار می‌شدند. دخالت‌های به جا و بی‌جا و تعدد مراکز قدرت، که مرحوم مهندس بازرگان از آن به عنوان یک شهر و چهل کلانتر یاد می‌کرد، مزید بر علت شده بود.

مقابله با این تحریکات و آشفتگی‌ها اگر چه به صورت موضعی و موقتی انجام می‌شد، اما دولت جدید به یک وحدت در مدیریت و از جمله به یک نیروی مسلح مورد اعتماد نیاز داشت.

اینها ملاحظاتی بود که تشکیل یک سازمان واحد نظامی را ضروری ساخته بود. اسم و طرح تشکیل «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» را من، هنگامی که معاون نخست وزیر در امور انقلاب بودم تهیه کردم، این طرح ابتدا در دولت و سپس در شورای انقلاب به تصویب رسید.

مرحوم دکتر بهشتی معتقد به تشکیل «گارد ملی» بود. اما من که به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب مسئول این طرح بودم نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را برگزیدم. در طرح اولیه، یک شورای فرماندهی مرکب از نمایندگان وزارت کشور، ستاد مشترک ارتش، دادستان کل، رهبر انقلاب و دولت تشکیل شد. مرحوم آیت‌الله لاهوتی، که در آن موقع در پادگان حر (باغشاه) مستقر شده بود، با توصیه و درخواست من به عنوان نماینده رهبر انقلاب در شورای فرماندهی معرفی شد. نماینده دادستان کل به این دلیل در شورای فرماندهی دعوت شده بود که بتواند در مواقع ضروری به عنوان نماینده دادستان اجازه عملیات ضروری را بدهد. وزارت کشور و ستاد مشترک، از جهت نظامی و انتظامی مشارکت داده شده بودند. معاون نخست وزیر در امور انقلاب، رئیس شورای فرماندهی بود.

آقای مهندس محمد توسلی، قبل از آن که به سمت شهردار تهران منصوب شود، در تدوین و اجرای این برنامه همکاری داشت و طرح سازمانی سپاه، را تهیه و شرح وظایف آن را نوشتند. نماینده وزارت کشور، یکی از افسران جوان و علاقمند و خوشفکر بود و همکاری خوبی داشت. برای ثبت‌نام و قبول عضویت در سپاه، یک شاخه تحقیق درست شد که آقای محسن سازگارا به سمت مسئول آن منصوب گردید. مراکز آموزش در محل‌های مختلف از جمله در کاخ سعدآباد، پادگان حر (باغشاه) شروع به کار کردند پرسنل بسیار وزریده تکاوران مستقر در پادگان حر نیز به افراد آموزش می‌دادند.

به این ترتیب نیروهای مسلح مردمی به تدریج در این سپاه وارد شدند. کمیته‌های انقلاب در کنار سپاه و جدای از آن به کار خود ادامه دادند. اما برای سر و سامان دادن به آن کاری که زیر نظر خود من به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب با همکاری مرحوم لاهوتی انجام شد، دعوت از نمایندگان کلیه کمیته‌های انقلاب اسلامی در پادگان عباس آباد بود. و اولین قدم‌ها برای هماهنگی‌های لازم برداشته شد. برای جلوگیری از هرج و مرج و سوء استفاده افراد متفرقه و ناشناخته از وضعی

که بعد از پیروزی انقلاب به وجود آمده بود، این سازماندهی ضروری بود. همزمان با تشکیل و راه‌اندازی سپاه در تهران، در شهرهای شیراز، اصفهان، رشت، تبریز، نیز واحدهای محلی سپاه راه‌اندازی و از میان نیروهای سابقه‌دار و شناخته شده مورد اعتماد، افرادی به سمت فرماندهی این واحدها منصوب گردیدند. متأسفانه بعد از راه‌اندازی سپاه روحانیان برجسته عضو حزب جمهوری اسلامی، نسبت به سپاه نظر دیگری پیدا کردند، ابتدا افراد مورد نظر خود را پیشنهاد کردند که به فرماندهی سپاه منصوب شوند. اما اولاً چون آنها را واجد شرایط نمی‌دانستیم و ثانیاً عمیقاً بر آن باور بودیم که سپاه نباید وابسته به هیچ جریان سیاسی خاصی باشد، نپذیرفتیم. مهم‌تر از همه این که از دولتی که بر سر کار آمده بود همه انتظار داشتند امنیت شهرها را حفظ نماید. تشکیل سپاه برای این بود که در شرایط بحرانی آن روزها بتوانند این وظیفه را انجام دهد. اما این دوستان که حزب

جمهوری اسلامی را بازوی سیاسی خود می‌دانستند، سپاه را به عنوان بازوی نظامی خود دیدند و در اعمال نظرات خود خیلی مصر بودند و چون نپذیرفتم در نهایت با فشار آنها شورای انقلاب مصوبه‌ای گذرانید که سپاه پاسداران از دولت جدا شد و زیر نظر شورای انقلاب قرار گرفت و یکی از روحانیان به سمت مسئول آن گماشته شد و به آنچه می‌خواستند رسیدند.

● نظر شما پیرامون بحران کردستان چیست؟ درباره نقش «هیات حسن نیت» برای ما توضیحاتی بفرمایید.

♦ بحران کردستان معلول چندین عامل داخلی و خارجی به هم مرتبط بود. از میان عوامل داخلی مهم‌ترین آنها، ظلم و ستم مستمر دولت‌های مرکزی در حق مردم کردستان است. به موجب آماري که در همان آغاز پیروزي انقلاب در دسترس بود، دو استان کردستان و سیستان و بلوچستان فقیرترین استان‌های کشور بودند. به همین علت اختصاص يك روز درآمد نفت به توسعه استان‌ها، ابتدا در مورد این دو استان به اجرا گذاشته شد. ظلم و ستمی که دولت‌های مرکزی در طی حکومت جابرايه پهلوي در حق مردم کردستان روا داشته بودند، زمینه مساعدی برای رشد تمایلات گریز از مرکزی و جدایی‌طلبی فراهم شده بود. رشد گرایش‌های جدایی‌طلبی و یا فرار مغزها همه محصول سرکوب سیاسی و آشفتگی در مدیریت کلان است. ما امروز شاهد آن هستیم، که بنا به دلایل و علل گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، بهترین و با استعدادترین جوانان و کادرهای برجسته علمی کشورمان به خارج از کشور مهاجرت می‌کنند و ایران در صدر فهرست فرار مغزها در دنیا قرار دارد، اما اقوام ایرانی که قادر به دفع ظلم و ستم دولت قدرتمند مرکزی نبودند، لاجرم راه جدایی و گریز از مرکز را انتخاب می‌کردند. این تمایلات طی سال‌های گذشته قبل از انقلاب، در چندین نوبت مورد سوء استفاده قدرت‌های خارجی قرار گرفت.

در دوران انقلاب، مردم کردستان نیز، نظیر سایر استان‌ها، علیه ظلم و ستم استبداد سلطنتی فعالیت‌ها کوشیدند. نمایندگانی از احزاب کردستان به پاریس و نوفل‌لوشاتو آمدند و در دیدار خودشان با رهبر فقید انقلاب همگامی و همکاری خود را با انقلاب اعلام کردند و این می‌توانست نقطه آغاز خوبی برای حل مشکلات کردستان در آینده باشد.

بعد از پیروزي انقلاب با زوال اقتدار دولت مرکزی در دوره انتقال و جابه‌جایی قدرت، گروه‌های فعال سیاسی در کردستان، که عموماً و اکثراً هم تمایلات جدایی‌طلبانه و یا خودمختاری را داشتند و هم افکار و اندیشه‌های غیراسلامی و ضد اسلامی، فرصت را برای پیگیری آرمان‌های خود مساعد یافتند و دست به تحریکات و عملیات ضد دولت جمهوری اسلامی ایران زدند.

برخی از عوامل و ایادی وابسته به نظام استبدادی گذشته، که از انقلاب شکست خورده بودند، نیز از فرصت برای مقابله با نظام جدید استفاده کردند. برای برخورد با این وضعیت در میان اعضای شورای انقلاب و دولت موقت دو دیدگاه وجود داشت. يك دیدگاه حل مسئله را با «مشت آهنین» و نمایش زور» می‌دانست. معتقدین به دیدگاه بر این باور نادرست اصرار داشتند که «کردها مردمی ترسو هستند و اگر هواپیماهای جت جنگنده بر فراز آسمان مهاباد یا سنندج به پرواز درآیند و دیواره صوتی را بشکنند، کردها سلاح‌ها را می‌ریزند و فرار می‌کنند. شادروان تیمسار قره‌نی، رئیس ستاد مشترک وقت، این نظر را داشت و روحانیان برجسته حزب جمهوری اسلامی و عضو شورای انقلاب

نیز نظر او را تایید می‌کردند. به عنوان نمونه، در همان هفته‌های اول بعد از پیروزی بود که از مرکز فرستنده رادیوی ایران با من، به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب تماس گرفتند و گزارش دادند که رئیس ستاد مشترك ارتش بیانیه‌ای تهدیدآمیز علیه کردها صادر کرده است مبنی بر

این که اگر دست از شرارت بردارند، خاک کردستان را به توپره خواهد کشید!! با دستور من از انتشار این بیانیه جلوگیری شد و مرحوم قره‌نی با من تماس گرفت و گله کرد که چرا جلوی انتشار بیانیه وی را گرفته‌ام. به او جواب دادم که شما رئیس ستاد مشترك ارتش شاهنشاهی نیستید. در جمهوری اسلامی، رئیس ستاد مشترك ارتش حق صدور چنین بیانیه‌ای را ندارد. رئیس ستاد می‌تواند نظر و پیشنهادات خود را به نخست وزیر بدهد، نه آن که خود مستقلاً اقدام نماید. معتقدین به این دیدگاه اصرار داشتند که دولت، نیروی چریک و داوطلب استخدام کند تا با چریک‌های کرد بجنگند. این تجربه ناموفقی در برخی از کشورها بوده است و نمی‌توانست در ایران هم کارساز باشد.

دیدگاه دیگر برای حل مسئله، براساس آموزش‌های قرآنی و ارزش‌های انقلاب بر این باور بود که باید با هموطنان کرد به مذاکره نشست. در دوران انقلاب، سطح همکاری و ارتباط میان فعالان فرهنگی و سیاسی استان کردستان با سایرین در تهران و نقاط دیگر، نظیر سایر استان‌ها، گسترده نبود. بخشی از این مشکل مربوط به سطح نازل مبارزات سیاسی و عقیدتی در میان برادران سنی مذهب و سطح بالایی فعالیت نیروهای چپ مارکسیستی در کردستان بود. با وجود این ارزیابی ما از وضعیت کردستان این بود که قاطبه برادران کرد اولاً خواهان جدایی از ایران نیستند و خود را از سایر اقوام ایرانی، ایرانی‌تر می‌دانند، از قاضی محمد یا ملا مصطفی بارزانی نقل شده است که: «کردی که خود را ایرانی نداند، کرد نیست» ثانیاً، عمیقاً مذهبی، کردها هستند و اگر شرایط مناسبی فراهم شود، قطعاً به جای حمایت از گروه‌های مارکسیستی، از جمهوری اسلامی حمایت خواهند کرد. یکی از مسائل مهم در کردستان، به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی مردم کرد نظیر تدریس به زبان کردی در دبستان‌ها، اجازه چاپ روزنامه و کتاب به زبان کردی و یا استفاده از زبان کردی در برنامه‌های رادیو و تلویزیون بوده است. زمان دولت موقت به این مسئله توجه کرده بودیم. به کمک برخی از برادران سنی، اما معتقد به انقلاب اسلامی، برخی از کتب متفکرین معاصر و روشنفکر جهان اسلام نظیر آثار مرحوم مودودی به کردی ترجمه و در کردستان توزیع شدند. این امر مهمی بود. توزیع کتب اسلامی رایج آن زمان و این زمان، در کردستان نه تنها کارساز نیست، بلکه در مواردی مضر هم هستند. زیرا در این کتب بعضاً مطالبی درباره شخصیت‌های تاریخی مورد علاقه اهل تسنن، نظیر معاویه آمده است که برای این برادران موهن است. اما کتب مودودی، این مشکل را ندارد ولی در عین حال روشنگرانه و مفید است. بعد از انقلاب، توجه رادیو و تلویزیون به اجرای برنامه‌ها به زبان کردی بدون شك اثر مثبت در کردستان داشته است. به هر حال برای فراهم آوردن شرایط مناسب، گفتگو با کردها گام اول بود. مرحوم آیت‌الله طالقانی با همین دیدگاه به کردستان رفت. به دنبال مذاکرات ایشان با نیروهای مختلف کرد بود که اولین انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی و بی‌سابقه در طول سلطنت استبدادی در سنجندج صورت گرفت.

به دعوت مرحوم طالقانی زیر نظر یک شورای ۵ نفره، مرکب از دو نفر از معتمدین گروه‌های اسلامی، دو نفر از معتمدین نیروهای چپ و یک نفر از جانب شخص خود ایشان، آقای دکتر مظفر پرتوماه (از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، اهل سنجندج و سنی مذهب، دکترای فیزیک)، انتخابات شورای ۱۱ نفره شهر سنجندج را برگزار کرد. شرکت مردم بسیار گسترده و امیدوار

کننده بود. هشت نفر از اسلام‌گرایان و ۳ نفر از کاندیداهای نیروهای چپ انتخاب شدند که نشان آشکارا تمایل و گرایش‌های واقعی مردم سنندج را نشان داد. بر این اساس بود که هیات ویژه‌ای برای مذاکره با مردم کردستان و نمایندگان گروه‌های سیاسی تعیین شدند، حتی بعد از استعفای دولت موقت، آقای خمینی طی نامه ماموریت هیات ویژه را تایید و از آنان خواست به مذاکرات خود ادامه دهند.

تجربه سفر خود من به بلوچستان به هنگام بروز بحران در آن استان و درگیری میان بلوچ‌ها و سیستانی‌ها، که شکل‌گیری مذهبی میان سنی‌ها و شیعه‌ها به خود گرفته بود و مذاکره با روسای بلوچ و مولوی‌های صاحب نفوذ نشان داد که اولاً چگونه مسایلی بسیار ابتدایی با تحریکات دشمنان به سادگی به یک حادثه یا فاجعه بزرگ تبدیل می‌گردد، ثانیاً با درایت و تدبیر و مذاکره می‌توان از ادامه فاجعه و درگیری‌ها جلوگیری کرد. وجوه مشترکی میان مسایل و مشکلات کردستان و بلوچستان در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و قومی وجود دارد اما علیرغم وجوه مشترک، بی‌تردید مسایل و مشکلات کردستان به مراتب پیچیده‌تر و عمیق‌تر از بلوچستان است. با وجود این ادامه کار هیات ویژه و مذاکره می‌توانست نتایجی به مراتب بهتر برای کشورمان و هموطنان مظلوم و محروم کردستان در پی داشته باشد. اما دست‌های آشکار و پنهان و مرموز و مشکوک اجازه نمی‌داد که مسایل با حسن نیت و در جوی آرام رسیدگی و حل و فصل شوند و ماموریت هیات ویژه، بدون جمع‌بندی متوقف گردید. در انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی، وزارت کشور متأسفانه انتخابات کردستان را تایید نکرد و منتخبین کرد را به مجلس معرفی ننمود. گفتگوهای که من شخصاً با آقای مهدوی کنی، وزیر کشور وقت داشتم، برای تغییر فکر و نظرشان موثر واقع نیفتاد. اگر آن نمایندگان به مجلس راه می‌یافتند، فرصت خوبی بود، برای ادامه مذاکرات در سطحی به مراتب رسمی‌تر و قانونی‌تر و جلوگیری از جنگ و تخاصم. اما همان دیدگاه اول، که حل هر مشکلی را فقط با زور می‌خواست راه‌های مسالمت‌آمیز را بست. اگر چه احزاب و گروه‌های جدایی‌طلب موفق نشده‌اند، اما مسائل کردستان هنوز به طور ریشه‌ای حل نشده است.

● چرا در اواخر سلطنت پهلوی ناگهان برخی نیروهای انقلابی مذهبی به مبارزات ضد آمریکایی روی آوردند؟ با توجه به این که در آن زمان بحث و اعتقاد به مبارزه با آمریکا تنها در میان مارکسیست‌ها و جریان‌های چپی به صورت جدی مطرح بود که آنها هم از زوایه‌ای ضدامپریالیستی با حضور آمریکا در ایران مقابله می‌کردند، بفرمایید که نیروهای انقلابی مذهبی از چه زوایه‌ای به آمریکا و مستشارانش می‌نگریستند؟

◆ تغییر دیدگاه و جهت در مبارزه ملی، از جمله مبارزه نیروهای مذهبی، از اواخر سلطنت پهلوی و به طور ناگهانی نبود، بلکه این تغییر جهت از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز گردید.

محور اصلی مبارزه نیروهای ملی و ملی - مذهبی، علیه استیلاي خارجی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با دخالت مستقیم آمریکا و انگلیس دولت ملی دکتر مصدق را ساقط کرد، صرفاً منحصر به دولت انگلیس بود. البته این به معنای آن نبود که نسبت به سلطه آمریکا یا شوروی حساس نبودند، بلکه مربوط به نقش فعال و منحصر به فرد دولت انگلیس در ایران در طی سال‌های ۱۳۰۰ (بعد از کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضا پهلوی) تا ۱۳۳۲ - کودتای ۲۸ مرداد، بود.

کودتای ۲۸ مرداد، دیدگاه و محور مبارزات ملی را از صرفاً ضد انگلیسی به ضد انگلیسی - آمریکایی تغییر داد. اگر شما به اسناد نهضت مقاومت ملی - ۱۳۳۲ تا ۱۳۲۹ - رجوع فرمایید در

تحلیل‌ها، موضع‌گیری‌ها و شعارها، این امر به روشنی قابل ملاحظه است. به عنوان نمونه، در تظاهرات ۲۱ آبان ۱۳۳۲، به هنگام محاکمه دکتر مصدق، شعارهای مردمی عبارت بودند از: مرگ بر انگلیس و امریکا، سرنگون باد حکومت شاه - زاهدی - پیروز باد مبارزه ملت برای برگشت دولت ملی دکتر مصدق.

در آذر ماه ۱۳۳۲ به مناسبت ورود نیکسون، معاون رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران تظاهراتی توسط کمیته دانشجویان نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران بر پا شد که منجر به تیراندازی در دانشگاه فنی و قتل سه دانشجو در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ گردید.

علاوه بر نقشی که دولت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد و برگرداندن محمدرضا پهلوی به سلطنت داشت، حضور آمریکاییان در ایران که از سال حدود ۱۳۲۳ برای بازسازی ژاندارمری، به طور محدود آغاز شده بود، بعد از کودتای ۱۳۳۲ به سرعت گسترش پیدا کرد. از سال ۱۳۴۰ به بعد، بعد از جنگ کره تغییراتی در سیاست‌های راهبردی آمریکا در مقابله با خطر جنگ‌های شورشگری و توسعه نفوذ بلوک شرق صورت گرفت. **جنگ کره**، اولین تجربه درگیری میان ارتش‌های کلاسیک کشورهای غربی با جنگ‌های پارتیزانی یا جنگ با ارتش‌های نامنظم مردمی بود. این جنگ نشان داد که درگیری‌های آینده بین دو بلوک متخاصم، تقابل میان دو ارتش کلاسیک نخواهد بود. بلکه درگیری میان ارتش‌های بزرگ مجهز کلاسیک با گروه‌های کوچک پارتیزانی خواهد بود. این جنگ هم چنین نشان داد که ارتش‌های کلاسیک آمادگی و آموزش لازم برای مقابله موثر با ارتش‌های نامنظم مردمی - شورشگری - را ندارند. محور و جوهر اصلی تغییر در سیاست‌های راهبردی آمریکا تشکیل و آموزش واحدهای کوچک نظامی، براساس الگوی - واحدهای پارتیزانی و آماده سازی آنان در تقابل با جنگ‌های شورشگری بود. اجرای این سیاست و برنامه در ایران موجب توسعه و گسترش هیات‌های مستشاری نظامی آمریکا در ایران بخصوص از سال ۱۳۴۰ به بعد گردید. به طوری که حضور فیزیکی نظامیان آمریکا در ایران بسیار چشمگیر شده بود. از پیامدهای همین حضور تصویب قانون کاپیتولاسیون (مصونیت قضایی اتباع آمریکا در ایران) و راه‌اندازی رادیوی آمریکا در تهران و ... غیره. محسوب می‌گردد.

هیات مستشاران نظامی آمریکا در ایران بزرگترین هیات مستشاران نظامی آمریکا در خارج از آمریکا بود. سه ژنرال چهار ستاره در راس آن قرار داشت.

بالا رفتن سطح و دامنه مخالفت افکار عمومی مردم ایران با حضور آمریکاییان در ایران پیامد طبیعی این وضعیت جدید بود. حوادث سال‌های ۱۳۴۰، درگیری‌های روحانیان با شاه، پیوستن روحانیان به جنبش ضد استبداد و استیلاي خارجي، سخنان پرهیجان آیت‌الله خمینی علیه کاپیتولاسیون و دستگیری و تبعید ایشان به ترکیه، در تشدید مخالفت مردم با حضور آمریکا موثر بوده است. هنگامی که جنبش مسلحانه علیه نظام استبداد سلطنتی و سیطره بیگانگان آغاز شد، تحت تاثیر این عوامل جهت‌گیری نیروهای انقلابی مسلمان - سازمان مجاهدین خلق اولیه، علیه آمریکا و مستشاران آمریکایی در ایران چشمگیر و اساسی گردید. تفاوت نگرش این نیروها با مارکسیست‌ها و جریان چپ در تقابل با آمریکا، در نگاه ملی و فراملی این گروه‌ها بود. بخشی از مخالفت مارکسیست‌ها و نیروهای چپ با آمریکا، متأثر از جنگ سرد و تقابل با دو بلوک شرق و غرب، و نزاع میان کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی با امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی بود. بنابراین تقابل مارکسیست‌های ایرانی با سلطه

آمریکا، بخشی از مبارزه جهانی میان این دو بلوک بود. اما نیروهای انقلابی مسلمان از این زاویه نگاه نمی‌کردند. بلکه به طور عمده و در مرحله اول از زاویه سلطه یک نیروی بیگانه بر تمامی شئون میهنمان نگاه می‌کردند. در مرحله دوم جنبش‌های سیاسی - اسلامی مردمی در ایران نسبت به مسئله فلسطین حساسیت ویژه داشته و دارند؛ با مردم فلسطین و زجرها و محرومیت‌های آنان احساس همبستگی و همدردی می‌کنند، اسرائیل را یک دولت غاصب و ظالم می‌دانند که مورد حمایت همه جانبه و کامل دولت آمریکا قرار دارد. همین نگاه و احساس همبستگی سبب آن شده بود که برخی از اعضای سازمان مجاهدین خلق اولیه، به لبنان بروند و به سازمان آزادی‌بخش فلسطین بپیوندند.

بنابراین اگر چه نیروهای چپ مارکسیست هم در برابر آمریکا موضع داشتند اما این موضع و زاویه نگاه آنان با نگاه نیروهای انقلابی مسلمان - متفاوت بوده است.

● اتحاد و ادغام تعدادی از مهم‌ترین گروه‌های انقلابی که پیش از انقلاب با مشی مذهبی بر علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند، منجر به تشکیل «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» گردید. این ائتلاف با چند هدف مشخص و حول برخی اصول کلی انقلاب صورت گرفت اما اندکی بعد مشخص شد که گروه‌ها آن گونه که باید و شاید از منظر فکری و اعتقادی به هم نزدیک نشده‌اند و در بسیاری موارد با هم اختلاف نظر و حتی اختلاف عقیده دارند! آیا مطلع هستید که چرا در سازمان اختلاف و انشعاب رخ داد و چرا بین آقای راستی (نماینده امام در سازمان) و آقای بهزاد نبوی اختلاف درگرفت و در نهایت منجر به انشعاب درونی «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» گردید؟

◆ همان طور که می‌دانید بعد از پیروزی انقلاب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از ائتلاف چندین گروه کوچک معتقد به مبارزه مسلحانه به وجود آمد. این گروه‌های کوچک به طور عمده بعد از تغییر ایدئولوژیک مرکزیت سازمان مجاهدین خلق اولیه و اعلام مواضع جدید در شهریور ۱۳۵۴، به تدریج شکل گرفتند. کادرهایی از سازمان مجاهدین خلق اولیه نظر مرکزیت سازمان را در تغییر ایدئولوژیک نپذیرفتند و بعد از حوادث خونین درون سازمان، آنها که به ضرورت مبارزه مسلحانه وفادار باقی مانده بودند، مستقلاً به سازمان‌دهی نیروهای خود پرداختند. چندین گروه کوچک موازی، بدون ارتباط عمودی یا افقی با یکدیگر شکل گرفتند. شکل‌گیری این گروه‌های کوچک یک واکنش طبیعی به قدرت ساواک و علامت تغییر و تحول در چگونگی سازماندهی مبارزه مسلحانه بود. در بسیاری از انقلابات جهان، یک سازمان واحد، یک حزب یا یک جبهه، با ساختار تشکیلاتی کلاسیک، رهبری انقلاب را در دست داشته است. سازمان واحد دارای مزایای بسیاری است، اما در شرایط عدم تعادل میان قدرت پلیسی سیاسی و سازمان انقلابی، سازمان کلاسیک در معرض خطرات جدی است. اما نوع دیگر سازماندهی، که در ایران تجربه شد، «پراکندگی واحدها» بود که به آن Diffusion تشکیلاتی گفته می‌شود.

این نوع سازماندهی پراکنده، آسیب‌پذیری جنبش را در برابر ساواک مقتدر به شدت پایین می‌آورد. قاعده پیل و پشه حاکم می‌گردد. اما این نوع سازماندهی آسیب‌پذیری خود را نیز دارد که از جمله می‌توان فقدان یا ضعف آموزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک همسان را ذکر کرد. ما در خارج از کشور از تشکیل و فعالیت این گروه‌های کوچک مطلع، و با برخی از آنان بدون اطلاع از هویت آنان، در تماس بودیم. نشریات آنان را دریافت می‌کردیم. این نشریات ضعف‌های جدی تئوریک، اعم از سیاسی یا ایدئولوژیک داشتند.

بنابراین وقتی بعد از انقلاب این گروه‌ها به دور هم جمع شدند، آن ناهمگنی‌ها و اختلاف نظرها و عقیده‌ها بروز پیدا کرد. اما آنها در دو محور هماهنگی بیشتری داشتند. محور اول مخالفت و جبهه‌گیری در برابر گروه‌هایی که هنوز خود را وارث سازمان مجاهدین خلق اولیه می‌دانستند، محور دوم قبول رهبری امام خمینی بود. اگر چه من اطلاعاتی از درون این سازمان ندارم اما عملکرد این سازمان و حوادث بعدی نشان داد که در درون سازمان جدیدالتاسیس دو نگرش نسبت به رهبری وجود داشت. يك نگرش علاوه بر قبول رهبری انقلاب، به رابطه تشکیلاتی و سازمانی با رهبری و ادامه فعالیت سازمان زیر نظر نماینده رهبری اعتقاد داشت. اما نگرش دیگر چنین رابطه‌ای را ضروری نمی‌دانست. ظاهراً نگرش اول غالب شد و برای اطمینان از «اسلامی بودن تصمیمات و مواضع» نماینده‌ای از طرف رهبر فقید انقلاب، به درخواست سازمان برای حضور در شورای مرکزی و نظارت بر آن معرفی گردید. قبل از آقای راستی، آیت‌الله امامی کاشانی به سمت نماینده رهبری در سازمان تعیین شد. اختلاف میان نماینده رهبری با شورای مرکزی سازمان امری قابل پیش‌بینی بود. این حرکت از اساس نادرست بود. آقای کاشانی به زودی خود را کنار کشید. اما اختلاف با آقای راستی بالا گرفت. و آقای راستی با استفاده از موفقیت خود به عنوان نماینده رهبری، شورای مرکزی سازمان را منحل و شورای جدیدی را منصوب نمود. آنها که این طرز کار و این نوع ارتباط را ناسالم و غیرقابل قبول می‌دانستند، از سازمان عملاً کنار گذاشته شدند.

● جناب آقای یزیدی! لطفاً برای ما در خصوص چگونگی تقسیم قدرت در روزها و ماه‌های نخست انقلاب توضیح دهید و برای خواننده جوان این سطور که روزهای انقلاب را به خاطر نمی‌آورد بفرمایید که خط فکری «شورای انقلاب»، «دولت موقت»، «حزب جمهوری اسلامی» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» چگونه پدید آمد و این جریان‌ها در چه نقاطی بین‌شان اختلاف دیدگاه وجود داشت؟

◆ انقلاب اسلامی ایران، يك جنبش فراگیر ملی و يك انقلاب کلاسیک محسوب می‌شود. تمام نیروها، قشرها و گرایش‌ها، اعم از دینی و غیردینی در این خیزش بزرگ ملی نقش داشتند. البته نقش و تاثیر همه آنها در يك سطح و يك میزان نبوده است. در میان این نیروها، دو نیروی اصلی در کنار هم و با هم کاری هم نقش اساسی در انقلاب داشتند، که عبارت بودند از روشنفکران دینی و روحانیان. بی‌تردید، اگر همکاری این دو نیرو با یکدیگر نبود، انقلاب اسلامی یا پیروز نمی‌شد، یا به آن سرعت به پیروزی نمی‌رسید.

این دو نیروی اصلی، اما هر کدام ویژگی‌ها، نقاط قوت و نقاط ضعف خاص خود را داشتند و دارند. در اثر همکاری و ائتلاف قدرتی به وجود آمد که جمع جبری آن به مراتب بیشتر از جمع نقاط قوت

هر يك از این دو نیرو بود.

روحانیان به عنوان مثال، قدرت بسیج مردمی داشتند. مسجد به عنوان يك نهاد اجتماعی، مصون از سرکوب دولت باقی مانده بود. در حالی که پلیس سیاسی - ساواک - تمام سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، اجتماعی روشنفکری را یا از بین برده بود یا فلج ساخته بود. مساجد پایگاه روحانیان باقی

مانده بود و روحانیان هم رابطه ویژه با مردم عادی و عامی داشتند که براساس آن، قادر به تحریک و بسیج آنها بودند.

روشنفکران، جمع روشنفکران، اعم از دینی یا غیردینی، فاقد قدرت و امکانات بسیج مردمی بودند، بنابراین در هر مبارزه‌ای علیه استبداد و یا سلطه بیگانه، روشنفکران برای برخورداری از حمایت مردم، ناچار به همکاری با روحانیان بوده‌اند تا از طریق آن نتوانند مردم را به حمایت از مبارزه به میدان بکشانند.

اما روحانیان ایران به طور کلی، صرف نظر از برخی استثنائات، در گذشته زندگی می‌کنند، گذشته‌نگرند. پیچیدگی‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه جدید را درک نمی‌کنند. درک آنها از مسایل بین‌المللی به مراتب ساده‌تر اندیشانه‌تر از فهم مسائل درونی است. روشنفکران اما از شرایط و مقتضیات زمان آگاهی دارند. بنابراین مهندسی انقلاب با این گروه بوده است و بسیج مردم با روحانیان، به عنوان مثال واقعیت این است که اگر ارتباط مستقیم رهبر فقید انقلاب با برخی از روشنفکران دینی و در خارج از کشور، (از جمله خود من) نبود، شاید سفر به پاریس صورت نمی‌گرفت.

و یا اگر صورت می‌گرفت، ولی همکاری روشنفکران دینی نبود، و تنها روحانیانی که کم و بیش بودند و می‌شناختیم - با ایشان همکاری می‌داشتند، شاید آن تاثیری که سفر پاریس در سرنوشت انقلاب داشت، هرگز به وجود نمی‌آمد.

اما نکته دوم این که براساس برنامه سیاسی که در اوایل ورود و استقرار در نوفل لوشاتو تهیه کرده بودم و رهبر فقید انقلاب آن را تایید کرده بود، در هفته‌ها و روزهای آخر قبل از انقلاب شورایی انقلاب اسلامی با عضویت ۸ نفر از روشنفکران دینی (۷ نفر عضو نهضت آزادی) و ۷ نفر از روحانیان تشکیل شد.

برای شورای انقلاب آیین‌نامه‌ای تنظیم و بعد از تصویب شورا به امضای رهبر رسید.

به موجب این آیین‌نامه، شورای انقلاب، نقش مجلس مقننه موقت را پیدا کرد. در ابتدا قرار نبود روحانیان عضو شورای انقلاب شوند، بلکه قرار بود که هر ۱۵ نفر عضو شورا از میان رهبران و رجال سیاسی باشند. جمعی از روحانیان مورد اعتماد رهبری نیز قرار بود مستقیماً با رهبری در امر اداره رهبری روزمره انقلاب همکاری کنند. اما تشکیل شورای انقلاب ۱۵ نفره به طول انجامید. به طوری که وقتی ما از پاریس به تهران آمدم تنها ۸ نفر عضویت شورا را پذیرفته بودند. و به علت سرعت حوادث با پیشنهاد این روحانیان و موافقت رهبری، آنان به ۸ نفر سیاسیون پیوستند و شورای انقلاب ۱۵ نفره شروع به کار کرد.

علاوه بر این در هفته‌های آخر قبل از انقلاب، حزب جمهوری رسماً آغاز به کار کرد. ضرورت

تشکیل یک حزب سراسری از تمامی فعالان سیاسی و روحانیان از ماه‌ها قبل مطرح شده بود. نظرات متفاوت مورد بحث بود. یک نظر این بود که احزاب سیاسی ملی - اسلامی، نظیر نهضت آزادی ایران تجدید سازمان نمایند و توسعه پیدا کنند و روحانیان نیز نیروهای خود را سازمان بدهند و سپس این گروه‌ها، با هم ائتلاف و یک جبهه واحدی را تشکیل بدهند. اما مرحوم دکتر بهشتی و همکارانش با این

نظر موافق نبودند، و تشکیل يك حزب جديد را مطرح ساختند. اين پیشنهاد قابل قبول بود! اما مرحوم دکتر بهشتي مطرح کرد که گروهی از روحانیان، به نظر ایشان ۳ تا ۵ نفر، در حزب نقش کنترل کننده یا حق وتو، داشته باشند. به تعبیر ایشان، مثل رابطه و نقش ۵ نفر از علمای طراز اول در قانون اساسی مشروطه و مجلس شورای ملی. این نظر برای گروه‌های سیاسی، از جمله نهضت آزادی ایران قابل قبول نبود. ما بیشتر الگوی همکاری مرحوم آیت‌الله طالقانی در شورای مرکزی نهضت آزادی مورد نظرمان بود. مرحوم طالقانی با پذیرفتن عضویت در شورای مرکزی نهضت آزادی هیچ حق ویژه‌ای برای خود مطالبه نکرد. ایشان در شورا يك رای داشت. با وجود این حزب جمهوری اسلامی، بر اساس الگوی مورد نظر، مرحوم بهشتي، تشکیل شد. و طیف وسیعی از نیروهای سیاسی، با گرایش‌های متفاوت و بعضاً متضاد، از هوادار مصدق تا ضد مصدق، از هواداران اقتصاد دولتی تا اقتصاد بازار، بدور هم جمع شدند و فعالیت وسیعی را آغاز کردند و به تعارض و تقابل با دولت موقت پرداختند.

بر اساس، برنامه سیاسی امام، دولت موقت، به عنوان قوه مجریه موقت، يك هفته قبل از پیروزی انقلاب معرفی شد. با تشکیل دولت موقت تغییراتی در اعضای شورای انقلاب به وجود آمد و اعضای جدیدی جایگزین آن اعضای شدند که مسئولیت در دولت را پذیرفته بودند. به این ترتیب اکثریت شورای انقلاب در کنترل روحانیان حزب جمهوری درآمد! اختلاف میان شورای انقلاب و دولت موقت، علاوه بر اختلاف آراء و عقاید و دیدگاه‌ها میان روحانیان و روشنفکران، متأثر از موقعیت دولت، به عنوان يك نهاد رسمی و علنی و مسئول، با شورای انقلابی که اعضای آن هنوز مخفی بودند و مسئولیت اجرایی نداشت، سرچشمه می‌گرفت. به عنوان مثال با پیروزی انقلاب و فرار بختیار کشورهای خارجی دولت جدید را به رسمیت شناختند. دولت جدید انقلاب، برای تثبیت نظام جدید در عرصه بین‌المللی لاجرم می‌بایستی تعهد خود را به معاهدات بین‌المللی نشان بدهد.

بنابراین به عنوان دولت نمی‌توانست هر سخنی و هر موضعی را اعلام و اجرا نماید. مسئولیت حفظ امنیت دیپلمات‌های خارجی به عهده دولت میزبان است. بنابراین وقتی يك سفارت خارجی در تهران اشغالی شود، دولت مسئول است. اما يك حزب سیاسی چنین مسئولیتی را ندارد و آزاد است تا هر طور می‌خواهد سخن بگوید، موضع بگیرد و عمل نماید.

يك حزب همچنین می‌تواند در مورد مسایل اقتصادی هر طوری می‌خواهد شعار بدهد. اما دولت موظف است با حفظ مصالح مملکت حرکت کند. با پیروزی انقلاب، مدیران قبلی در وزارت خانه‌ها و بانک‌ها و کارخانجات عموماً و اکثراً فرار کردند. کسی مملکت به مدیران جدید یعنی به دولت موقت تحویل نداد. دولت مجبور بود امنیت به وجود بیاورد نظم اقتصادی و اجتماعی را، که در اثر انقلاب به هم ریخته بود، برقرار سازد. تغییرات در مناسبات اقتصادی و فرهنگی چیزی نبود که دولت بتواند بلافاصله بعد از انقلاب آنها را اجرا نماید. اما تحت تاثیر جو بعد از انقلاب نوعی «فانتزی انقلابی» همه را فراگرفته بود. همه انتظار داشتند بعد از پیروزی انقلاب بلافاصله همه چیز درست شود. در چنین شرایطی روحانیان شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی، به جای آگاهی دادن به مردم و

توضیح مشکلات و کاهش تمامیت‌طلبی، بر موج سوار شدند و به رقیب و معارض دولت تبدیل شدند. این رفتار با اصول علمی و واقع‌گرایی انقلابی در تضاد بود. به نظر ما هر انقلابی دو مرحله یا فاز دارد: فاز تخریبی یا سلبی و فاز ایجابی یا سازندگی. انقلاب در فاز سلبی و تخریبی پیروز شده بود.

آنچه در فاز تخریبی مورد نیاز است با نیازمندی‌های فاز ایجابی متفاوت است. با استفاده از نگاه قرآن به ناگهانی بودن امر تخریب و تدبیر و خلقت و آفرینندگی تدریجی، مهندس بازرگان به تغییرات تدریجی ساختارها معتقد بود و از اول هم، به هنگام پذیرفتن مسئولیت دولت موقت آن را گفته و شرط کرده بود. اما روحانیان حزب جمهوری و شورای انقلاب، اگر چه در خلوت با آن موافق بودند، اما در عمل تحت تاثیر جو انقلاب قرار داشتند و به گونه دیگری عمل می‌کردند.

اختلاف دیگر بر سر رعایت قول و قرارها بود. بر طبق آیین‌نامه شورای انقلاب، شورا قرار بود فقط قوه مقننه موقت باشد و در امور اجرایی دخالت نکنند. اما این قرار را رعایت نکردند. و کشمکش میان روحانیان شورای انقلاب و حزب جمهوری با دولت به وجود آمد.

تا آنجا که در خرداد ۱۳۵۸ مسئله به نوشتن نامه از طرف دولت و با امضای مهندس بازرگان به رهبر فقید انقلاب کشیده شد. روحانیان به استناد رهبری انقلاب توسط یک روحانی، بر این باور بودند که قدرت از آن آنان باید باشد. ما هم می‌گفتیم باشد بیاید مسئولیت اجرایی وزارتخانه‌ها را بپذیرید. اما آنها به خصوص مرحوم دکتر بهشتی موافق قبول پست اجرایی توسط روحانیان نبود و با صراحت می‌گفت که ما باید جوانان فداکاری را پیدا کنیم و بر سر کار بگذاریم و آنان را اداره نمایم.

بر سر اجرایی قانون اساسی نیز اختلاف بود. دوستان روحانی حزب جمهوری اصراری بر اجرایی قانون اساسی نداشتند. می‌گفتند باید مملکت را ۲۰ سال اداره کنیم تا مردم آمادگی پیدا کنند. مرحوم دکتر بهشتی معتقد بود، سخن مارکسیست‌ها در ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا بعد از پیروزی انقلاب درست است. اما چون ما مسلمان هستیم به دیکتاتوری صلحا اعتقاد داریم. ما هم می‌گفتیم که دیکتاتوری صلحا یک اصطلاح پارادوکسیکال است یعنی هیچ دیکتاتوری «صلح» نیست و «صلح» واقعی هرگز دیکتاتور نمی‌شود. در یک سطح دیگر، اختلاف بر سر خود جمهوری اسلامی بود. آنا عموماً و اکثراً به «حکومت اسلامی» از نوع خلیفه‌گری تاریخی اعتقاد داشتند و می‌گفتند که آقای خمینی امیرالمومنین است والی و وزیر تعیین کند یا عزل نماید. به انتخابات و مجلس و غیره اعتقاد نداشتند.

آنها همچنین حکومت اسلامی را معادل با حکومت نهاد دینی یعنی روحانیت می‌دانستند. اما ما معتقد بودیم که مردم جمهوری اسلامی می‌خواستند نه حکومت یک قشر یا طبقه معین را.

این‌ها نمونه‌هایی بود از اختلاف نظرها و دیدگاه‌ها.

● همانطور که شما هم اشاره فرمودید، در اوایل انقلاب دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متناقضی در خصوص پایان دادن به بحران کردستان وجود داشت و پیشنهاد می‌شد و افرادی با گرایش‌های مختلفی سعی می‌کردند با روش خود با این غائله مواجه شوند. عده‌ای بودند که فقط به کار صرفاً نظامی می‌اندیشیدند و تأکید داشتند که: «چشم‌ها را ببندیم و فقط بکشیم». اعتقاد داشتند که مسأله کردستان صرفاً نظامی است و چون ضد انقلاب از میان مردم برخاسته و خود را در پشت مردم مخفی کرده است، باید به صورت جدی هم با مردم و هم با ضد انقلاب برخورد شود! اینان معتقد بودند که «کرد خوبی آن کردی»

است که مرده باشد». نتیجه این نوع نگرش را می‌شد روی دیوارهای کردستان هم دید که کردها بر روی آنها نوشتند: «فلانی جلاد عباپوش رژیم است». عده دیگری معتقد بودند که مسئله کردستان باید با مسالمت و مذاکره سیاسی حل شود که نتیجه و بازتاب عینی این دیدگاه «هیئت حسن نیت» بود! اما جریان دیگری بنام «سازمان پیشمرگان مسلمان کرد» هم وجود داشت که پایه‌گذار آن شهید پروجردی بود و این جریان اگر چه اعتقادی به هیچ یک از دو دیدگاه قبلی نداشت لیکن رهیافت‌های چند بعدی‌اش در نهایت موجب نجات کردستان شد. درباره سازمان پیشمرگان مسلمان کرد چه می‌دانید و به عقیده شما این سازمان چه نقشی در فرونشاندن بحران کردستان داشته است؟

♦ درباره فعالیت سازمان پیشمرگان مسلمان کرد اطلاعات زیادی ندارم و نمی‌توانم درباره نقش این سازمان در فرونشاندن بحران کردستان اظهار نظر نمایم. اما می‌دانم که بحران کردستان اگر چه کاهش پیدا کرده است اما هنوز به طور کامل فرو ننشسته است. کاهش بحران معلول تاثیر عوامل مختلفی است. همان طور که اشاره کردم، گروه‌های سیاسی کرد، در طی ۵-۶ سال گذشته عموماً و اکثراً گرایش‌های چپ و مارکسیستی، یا حداقل غیر دینی داشته‌اند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان عصر مارکسیسم، بسیاری از گروه‌های چپ مارکسیستی را دچار بحران نموده است. گروه چپ کرد نیز از تاثیرات این اتفاق مصون نمانده‌اند.

دوم این که اکثریت مردم کردستان مسلمان هستند، در یک شرایط مساعد و مناسب، اگر فرصت به مردم کرد داده شود، راه خود را از گروه‌های چپ بی‌اعتقاد جدا می‌کنند. حتی در همان اول انقلاب، وقتی با طرح برگزاری انتخابات در سنج، به مردم فرصت داده شد تا به دور از جو رعب و وحشت به پای صندوق‌های رای بروند، از یازده عضو شورای شهر ۸ نفر از نیروهای اسلامی و ۳ نفر از گروه‌های چپ انتخاب شده بودند. بعد از انقلاب، گروه‌های اسلامی کرد نیز فعال شدند و به تدریج بر گرایش‌های چپ و موضع‌گیری‌های کلان اثر گذاشتند. برخی از حوادث خاورمیانه نیز در کاهش بحران کردستان ایران اثر گذاشت. همان طور که بحران سیاسی سال‌های اخیر ایران، و تمامیت خواهی جریان راست و محافظه‌کار و حوادث عراق و نقش ایران، ممکن است مجدداً منجر به بالا رفتن بحران در کردستان ایران بشود.

مصاحبه با ایسنا ۱۳۸۲/۸/۱۰

ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه ی دولت موقت، در گفت و گو با خبرنگار سرویس تاریخ خبرگزاری دانشجویان ایران به شرح واقعه ی ۱۳ آبان ۱۳۵۸ پرداخت و تصریح کرد: در روز یکشنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۸، من هنوز وزیر امور خارجه ی جمهوری اسلامی ایران بودم و روز جمعه از مراسم جشن بیست و پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب الجزایر برگشته بودم.

وی گفت: صبح روز ۱۳ آبان آقای دکتر علی صادقی تهرانی، معاون بین الملل و اقتصاد وزیر امور خارجه، تمای گرفتند و توضیح دادند که کاردار سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه آمده و مسأله ای پیش آمد کرده است که باید شما را ببیند. من به او وقت دادم و آمد. خیلی مضطرب بود و به من گفت: به موجب اطلاعی که روی تلفن همراه دستیارش به او داده شده است، عده ای به سفارت آمریکا حمله کرده اند و اکنون بسیاری از قسمت های سفارت را گرفته اند و احتمالاً در حال گرفتن آخرین بخش ها هستند.

یزدی افزود: بنابراین آنها به من مراجعه کردند تا بدانند تکلیف چیست. طبیعی است که ما به عنوان دولت، از نظر بین المللی متعهد به حفظ امنیت کارکنان اتباع خارجی از جمله امنیت کارمندان سفارت خانه ها بودیم، بنابراین نمی توانستم با چنین موضوعی موافقت کنم.

وی ادامه داد: مرتباً از داخل سفارت از طریق تلفن همراه آقای سوئیفت، که دستیار کاردار بود و فارسی هم خوب می دانست، اطلاعاتی به او داده می شد و نشان دهنده ی این بود که در جریان جزئیات امور قرار می گیرد. برای من از همان موقع این سوال مطرح بود که چه کسی از داخل سفارتی که به اشغال کامل درآمده است، این اطلاعات را به او می دهد، آیا از دانشجویان است یا فرد دیگری خودش را جا زده است؟

یزدی اضافه کرد: کاردار خواست که به علت قطع ارتباطات تلفنی با سفارتشان، از تلفن دفتر وزیر با واشنگتن تماس بگیرد و طبیعی بود که او حق داشت با وزارت امور خارجه شان تماس بگیرد. البته من نیز مایل بودم اطلاعات بیشتری داشته باشم، بنابراین هنگامی که او از اتاق من صحبت می کرد این امکان را داشتم که به بعضی ها بگویم روی خطش بروند و ببینند که مطلب

چیست؟ جالب اینجا بود که در واشنگتن و در اتاق فرماندهی بلافاصله راجع به اشغال سفارتشان جلسه تشکیل شده بود و بحث می کردند. اطلاعات آنها در آن زمان، بیش از من و کاردار خودشان در تهران بود. این نشان می دهد که مسأله به آن سادگی ها که بعضی ها تصور می کردند نیست. بدون شک کسانی در انتخابات مجلس هفتم مجموعه بودند که اطلاعات را نه فقط به آقای سوئیفت، بلکه مستقیماً به خود آمریکا منتقل می کردند.

وی گفت: این مسأله از همان موقع برای من یک سوال جدی و اساسی بود که آیا کسانی که این برنامه را اجرا می دهند، با نهادها و مقام های خارجی هماهنگ بوده اند یا خیر؟

یزدی با بیان اینکه در آن لحظه کاری نمی توانست انجام دهد تصریح کرد: لازم بود که جلسه ی دولت تشکیل می شد و این دولت یا شورای انقلاب بودند که باید تصمیم می گرفتند. اما نکته ی مهم این است که دفعه ی اولی که سفارت را گرفتند، ما هیچ آشنایی با عاملان آن و رهبران شان نداشتیم و بعد هم معلوم شد عناصر ضدانقلابی و وابسته به یک جریان خارجی نقش اصلی داشته اند. اما این بار کسانی که این کار را رهبری می کردند مانند آقای موسوی خوئینی ها و حاج سید احمد خمینی، شناخته شده بودند.

وی با اشاره به اینکه کاردار سفارت آمریکا از او خواست که مسوولیتش نیت برگشت او را به سفارت بپذیرد اظهار داشت: در چنین شرایطی من نمی توانستم هیچ گونه تضمینی برای جان او بدهم، بنابراین به طور رسمی به او جواب دادم که اوضاع شهر آن چنان به هم ریخته است که اگر ساختمان وزارت خارجه را ترک کنند من نمیتوانم برای حفظ امنیت آنها، تضمین بدهم. پس به آنها توصیه کردم تا اطلاع ثانوی، داخل ساختمان وزارت خارجه بمانند و آنها پس از مشورت با هم پذیرفتند. ظاهراً راننده ماشینش را بچه ها گرفته و برده بودند. اما آنها در طول ۴۴۴ روز در ساختمان وزارت امور خارجه ماندند.

وی با تأکید بر اینکه بعد از هر برنامه ای به دیدن رهبر انقلاب می رفته و ایشان را در جریان مسائل قرار می داده است، تصریح کرد: بعدازظهر همان روز یکشنبه سیزدهم آبان به قم رفتم و جریان را برایشان توضیح دادم، اولین واکنش ایشان این بود که از من خواستند که بروم و ببینم آنها

چه کسانی هستند و به قول خودشان آنها را بیرون بریزم، همان طور که بار اول، روز بعد از پیروزی انقلاب که چنین اتفاقی افتاد عمل شد. اما آن روز بعدازظهر، در اولین بخش اخبار از تلویزیون، جمعیت کثیری را که مقابل سفارت آمریکا جمع شده بودند و به خصوص کسانی مثل آقای موسوی خوئینی ها و حاج احمد آقا که در آنجا بودند را نشان داد و ظاهراً ایشان هم تغییر رأی دادند و از این عمل دانشجویان حمایت کردند.

یزدی با بیان این مطلب که ما از روز اول هم با چنین اقدامی مخالف بودیم و آن را نقض معاهدات بین المللی می دانستیم، افزود: اگر چه ممکن است دانشجویان این کار را بکنند، ولی دولت و به طریق اولی شورای انقلاب و رهبر انقلاب نمیتوانند از چنین کاری حمایت کنند، زیرا نشان دهنده این است که دولت جدید ایران به معاهدات بین المللی بی اعتناست.

وی با تأکید بر اینکه ما می توانستیم دلایل بسیار موجهی علیه آمریکا داشته باشیم و در آن تاریخ هم داشتیم تصریح کرد: آمریکا به شاه اجازه داده بود که به آن کشور وارد شود و این مسأله موجبات نگرانی ایران را فراهم کرده بود. یعنی از حدود یک ماه قبل، هنگامی که شاه در خارج از کشور بیمار بود، صحبت این بود که برای ادامه ی معالجه به آمریکا برود. مسوول میز ایران در وزارت امور خارجه ی آمریکا، آقای هنری پرشت، به ایران آمد و در وزارت امور خارجه با من، در شورای انقلاب با مرحوم بهشتی و در قم با آقای منتظری صحبت کرد و مسأله اش این بود که آمریکایی ها ناچار هستند به شاه اجازه ی ورود بدهند. اما ما در وزارت امور خارجه به شدت با آن مخالفت کردیم. وزارت امور خارجه از طرف دولت ایرن به صورت یادداشت کتبی به دولت آمریکا اخطار دادیم که اگر چنین کاری کنید، مسوول عواقبش خودتان هستید و همچنین به آنها هشدار دادیم که با آتش بازی می کنند و چنانچه حادثه ای رخ دهد، دولت ایران از خودش سلب مسوولیت می کند.

یزدی اضافه کرد: هنری پرشت هنوز در ایران بود که دوباره نزد من آمد و گفت که شاه وارد آمریکا شده است. ما ضمن اعتراض مجدد به او، یادداشت کتبی جداگانه ای به آمریکا دادیم که به ایران اجازه دهد پزشکان ایرانی که در آمریکا طبابت می کنند، از شاه عیادت کنند و به دولت ایران، وضعیت پزشکی شاه را گزارش دهند. اما آمریکایی ها استکفاف کردند و حتی حاضر نشدند پرونده

پزشکی شاه را در اختیار پزشک مورد اعتماد دولت ایران قرار دهند و در چنین شرایطی بود که گروگانگیری پیشامد کرد. خود مقامات سفارت آمریکا در ایران هم پیش بینی می کردند که اگر به شاه اجازه ی ورود به آمریکا را بدهند، دوباره سفارت به اشغال در می آید، اما این اتفاق افتاد. بعد از گروگان گیری، مرحوم مهندس بازرگان نامه ای نوشت و من، متن آن را به اطلاع امام خمینی رساندم و ایشان موافقت کردند. مهندس بازرگان به خاطر یک معضل ملی که برای ایران پیشامد کرده بود، این نامه را به محمدرضا پهلوی با عنوان شاه سابق ایران نوشته بود. زیرا ایرانیان قانع نبودند که شاه به عنوان یک بیمار به آمریکا رفته است. خصوصاً با توجه به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که شاه از ایران فرار کرد و سپس به کمک آمریکایی ها بر تاج خودش برگشت.

یزدی، با اشاره به اینکه مهندس بازرگان، در آن نامه به شاه پیشنهاد کرده بود که از مقام سلطنت خود استعفا دهد خاطر نشان کرد: طبیعی بود که وقتی شاه از این مقام استعفا می داد، دیگر به عنوان شاه در آمریکا نبود، بلکه به عنوان یک شهروند ایرانی در آنجا بود. باور مهندس بازرگان این بود که اگر شاه چنین کاری می کرد، شاید ما می توانستیم مردم، مقامات ایرانی را قانع کنیم که آمریکایی ها نظر سوئی ندارند و آن طور که ادعا می کنند، صرفاً یک حرکت انسان دوستانه است که به یک بیمار اجازه ی درمان داده اند. اما جالب است که آمریکایی ها حتی حاضر نشدند این نامه را به شاه بدهند. بنابراین مجموع این عوامل باعث شد که اوضاع ایران در یک شرایط بحرانی قرار گیرد.

وی با تأکید بر اینکه از صبح روز دوشنبه (۱۳۵۸/۸/۱۴)، تشنج ها و تلاطم هایی در سطح شهر انجام می گرفت، افزود: اطلاعاتی پیدا کردیم مبنی بر اینکه گروه های ظاهراً مستقل و بدون وابسته، در صدد هستند اختیار شهر و مملکت را به دست بگیرند و اولین گامشان هم این است که جلوی ورود وزرای دولت را به وزارت خانه بگیرند.

بنابراین بعدازظهر روز دوشنبه، در جلسه هیأت دولت تصمیم به استعفای دسته جمعی گرفته شد. این تصمیم بر این اساس بود که کسانی که معلوم نیست از کجا دستور می گیرند، آرام آرام می خواهند اداره ی مملکت را به خیابان ها بکشانند و این به شدت مورد سوءظن و تردید ما قرار داشت.

اگر دولت موقت استعفا نمی داد، آنها این کار را می کردند. همان طور که گروگان گیری بدون اطلاع رهبر انقلاب صورت گرفته بود و کشور را با چنین بحرانی روبرو کرده بود، ما نگران بودیم گروه های دیگری هم می خواهند این کار را بکنند و در نتیجه مدیریت کشور از دست گروه های شناخته شده مثل رهبری و شورای انقلاب خارج می شد.

یزدی در شرح چگونگی پذیرش استعفای دولت تصریح کرد: امام (ره)، استعفا نامه ی دولت را از فرستاده ی آنها گرفتند، ولی در آن لحظه نپذیرفتند و آقایان بهشتی، هاشمی و موسوی اردبیلی را به قم احضار کردند و از آنها خواستند با مهندس و دولت صحبت کنند که استعفا پس گرفته شود و شرایط را طوری ندانستند که استعفا قابل قبول باشد. بنابراین آنها با این پیام از قم عازم تهران شدند. اما صبح روز شنبه ساعت ۷ صبح نامه ی استعفا که مرحوم مهندس بازرگان آن را به رادیو داده بود، قرائت شد و آن سه نفر مجدداً به قم برگشتند و به اطلاع رهبری رساندند که استعفا دیگر منتشر شده و وضعیت فرق کرده است. بنابراین ایشان هم استعفای آقای مهندس و دولت را پذیرفتند و به آن سه نفر توصیه کردند حالا که این طور است بروید و دولت را تشکیل دهید.

وی با بیان این مطلب که علت استعفای دولت موقت حادثه ی ۱۳ آبان ۵۸ نبود و این واقعه فقط آن را قطعی و نهایی کرد، گفت: دولت موقع از حدود یک ماه و نیم پیش از آن مصمم بود که استعفا دهد. در یک جلسه ای با حضور دوستان شورای انقلاب که من هم حضور داشتم، مرحوم مهندس خطاب به آنها گفت که آیا می دانید کشور در چه بحران بزرگی است؟ اگر نمی دانید من توضیح دهم و اگر قبول دارید و می دانید که اوضاع بسیار متشنج است، من راه حل خود را ارائه دهم. مرحوم بهشتی که جلسه را اداره می کرد، گفت: «ما می دانیم. شما راه حلتان را ارائه دهید».

راه حلی که در آنجا مطرح شد، این بود که دولت موقت استعفا دهد و یک دولتی از خود شورای انقلاب تشکیل شود. چون این دوگانگی در مدیریت کشور بسیار خطرناک بود.

وی ادامه داد: بر طبق آیین نامه ای که تصویب شده بود، شورای انقلاب حق دخالت در امور اجرایی را نداشت، وی در عمل، این کار را می کرد. بنابراین جمع بندی ما این بود که ها این دوگانگی در مدیریت کشور یکی از علل بحران های موجود است. اگر دوستان شورای انقلاب

مدعیحکومت و مدیریت هستند و مورد تأیید و حمایت رهبری هم می باشند خوب باید به آنها واگذار شود. بنابراین مهندس بازرگان مطرح کرد که دولت موقت استعفا دهد و شورای انقلاب دولت را تشکیل دهد. شورای انقلاب این نظریه را پذیرفت و بعداً که گزارشش به رهبری داده شد، ایشان هم پذیرفتند. منتها بحث ادامه یافت که چه کسانی از شورای انقلاب و دولت موقت بمانند. آیا تمام اعضای شورای انقلاب عضو دولت باشند یا خیر؟

یزدی افزود: ما بر این باور بودیم که همه ی اعضای شورای انقلاب در عین حال مسولیت در دولت را هم داشته باشند ولو اینکه بعضی از وزرا عضو شورا نباشند. چون اعضای شورای انقلاب ۱۵ نفر و اعضای دولت حدود ۲۰ نفر بودند. اما این مسأله مورد اختلاف بود، بعضی از اعضای شورای انقلاب مثل مرحوم بهشتی معتقد به داشتن و پذیرفتن مسولیت مستقیم اجرایی نبودند، ولی بقیه با این نظر موافق بودند. تداوم این بحث ها، استعفای دولت موقت را به تعویق انداخت، تا اینکه سفر ما به الجزایر پیش آمد و بعد از بازگشتمان، گروگان گیری رخ داد و این ماجرا باعث شد که صرف نظر از اینکه ترکیب دولت و شورای انقلاب چه کسانی باشند، استعفا دهیم. در واقع تصمیم قبلی را اجرا کردیم.

یزدی در مورد اینکه حضور امام (ره) ۱۳ آبان را «انقلاب دوم» نامیدند، گفت: من با این نظر ایشان موافق نبوده و نیستم. انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب کلاسیک و مشروع بود. در قاموس فرهنگ سیاسی، این نوع انقلاب ها مشروعیت دارند. ملت ما صد سال بود که برای آزادی و استقلال خود می جنگید، بنابراین هیچ کس در دنیا نمی توانست ملت ایران را ملامت کند که چرا علیه یک حکومت جبار استبدادی قیام کرد و او را سرنگون ساخت.

وی افزود: اما وقتی یک دولت در رأس کار هست، خود را در برابر جامعه ی جهانی متعهد می داند و می خواهد وارد جامعه ی جهانی شود. این دولت نوپا باید نشان دهد که به تعهداتش پایبند است. ما نیز در ایران انقلاب کرده بودیم، بنابراین اگر می خواستیم دولت جدید مستقر شود و

مدیریت مملکت را به سمت و سوی برآورده کردن خواست های مردم و اهداف انقلاب ببریم، دیگر نمی توانستیم برخلاف معاهدات بین المللی عمل کنیم.

چنانچه آمریکایی ها به شاه فراری ایران اجازه ورود داده بودند، ما حق داشتیم کلیه ی کارمندان سفارتشان را اخراج کنیم و روابطمان را قطع کنیم، ولی حق نداشتیم سفارت را اشغال و کارمندان شان را بازداشت کنیم.

وی در مورد روابط با آمریکا بعد از پیروزی انقلاب تصریح کرد: در این رابطه چندین مرحله، هم در حضور رهبر انقلاب و هم در شورای انقلاب بحث شده بود که آیا روابطمان را با آمریکا حفظ کنیم یا قطع کنیم؟ جواب همه منفی بود. به عنوان مثال وقتی آمریکایی ها در فروردین ۱۳۵۸ سفیر جدیدی برای ایران معرفی کردند و قبل از آنکه من به وزارت خارجه بروم، به وی موافقت نامه (آگریمان) داده شده بود که من آن را مطالعه کردم. بعد از اینکه اطلاعاتی در وزارت امور خارجه جمع آوری شد، دیدیم که او فرد قابل توجهی نیست. پیشنهاد دادم که دولت ایران پذیرش داده ش

ده را پس بگیرد. پیشنهاد من، در هیأت دولت تصویب شد. شورای انقلاب و رهبری نیز تائید کردند و آن سفیر را نپذیرفتیم. بعد از آن، در گزارشی که به ایشان دادم از ایشان پرسیدم که نظر شما چیست؟ آیا طوری ادامه دهیم که روابطمان را با آمریکا قطع کنیم یا خیر. ایشان گفتند رابطه را قطع نکنید اما با آنها کج دار و مریض رفتار کنید. بنابراین، اجماع نظر در دولت و شورای انقلاب این بود که ما روابطمان را با آمریکا داشته باشیم. بر این اساس، اقدام دانشجویان را به نفع مملکت نمی دیدیم و به آن اعتراض کردیم. هنوز هم معتقدم عمل دانشجویان خلاف مصالح ملی، و نمونه ی یک توطئه بود.. در حالی که در کشور انقلاب شده انقلاب رهبر دارد و شورای انقلاب و دولت از سوی او معرفی شده اند، چند نفر دانشجو محرمانه بنشینند و تصمیم به چنین کاری بگیرند، بعد هم کسی که مورد مشورت قرار می دهند به آنها بگویند که لزومی ندارد به امام (ره) خبر دهید ایشان از شما حمایت خواهند کرد، این از نظر مفاهیم سیاسی مصداق یک توطئه است.

یزدی در ادامه با بیان این مطلب که اگر رهبری با اشغال سفارت مخالف نبودند، به من نمی گفتند: «برو اینها را بیرون بریز» اظهار داشت: وقتی ایشان جمعیت جمع شده مقابل سفارت را دیدند، با توضیحاتی که هدایت کنندگان دانشجویان برای ایشان ارائه دادند، تغییر نظر دادند و آن مطالب را بیان فرمودند. اما من به هیچ وجه با آن موضوع موافق نبودم و اکنون هم بعد از گذشت بیست و چند سال معتقدم این حرکت در چارچوب منافع ملی ما نبوده است.

یزدی ادامه داد: کسانی که در دولت موقت بودند، آن اندازه مطالعه و دانش سیاسی داشتند که بدانند تمام سفارت خانه های حاضر در ایران، هر کدام به نوعی به چنین کارهایی دست می زنند. این بسیار غیرواقع بینانه است که ما تصور کنیم هم اکنون سفارت خانه های موجود در ایران، دست به جمع آوری اطلاعات معمولی یا محرمانه از ایران نمی زنند. قطعاً سفارت خانه های ایران در کشورهای دیگر هم این کار را می کنند و این بخشی از وظایف یک سفارت خانه است. بنابراین بحث ما این نبود که سفارت آمریکا در تهران مرکز جاسوسی هست یا نیست، بحث ما این بود که اگر چنانچه فعالیت های آنها مخل امنیت ملی هست، می توانیم آنها را اخراج کنیم و درش را هم ببندیم، اما حق بازداشت آنها را نداریم.

وی ترکیب دولت موقت را به تعبیر امروز ملی - مذهبی دانست و تصریح کرد: تمام این افراد در جریان کودتای ۲۸ مرداد و ملی شدن صنعت نفت حضور داشتند و ترکش خورده های کودتا بودند، بنابراین هیچ کس در دولت موقت بر این باور نبود که مثلاً باید با آمریکا دوستی برقرار کرد ما صرفاً از موضع منافع ملی می گفتیم که نباد با سفارت آمریکا این کار را بکنیم. اینکه رهبری هم گفتند ک

ج دار و مریز با آنها عمل کنیم، بر این اساس بود که مسائلی که با آنها داشتیم نه از طرف دولت موجود، بلکه در دولت زمان شاه ایجاد شده بد که بیش از ۳۰ سال با آمریکا روابط بسیار نزدیکی داشت.

وی اضافه کرد: چندین میلیارد دلار سلاح های آمریکایی از جمله سلاح های استراتژیک، هواپیما و زیردریایی خریداری شده بود که نیاز به وسایل یدکی داشت و ما باید تکلیف اینها را روشن

می کردیم. پروژه های ناتمامی بود که ایران پول آن را پرداخت کرده بود و باید تکلیف آنها مشخص می شد. در حساب تنخواه گردان ایران در وزارت دفاع آمریکا، ۲۳ میلیارد دلار پول ریخته شده بود، لوازم یدکی و تجهیزات ارتش ما در فرودگاه های آمریکا آماده ی پرواز و تحویل به ایران بود و پول آنها پرداخت شده بود، قبل از انقلاب مازاد درآمد نفت در بانک های آمریکایی نگهداری می شد و ۱۴ میلیارد دلار موجودی ما در آمریکا بود. بنابراین باید تکلیف همه ی آنها را روشن می کردیم و دولت موقت نمی توانست نسبت به این مسائل ذکر شده بی تفاوت باشد. دولت موقت نسبت به سیاست خارجی دولت آمریکا در ایران از ۲۸ مرداد و سپس در طول ۲۵ سال حکومت شاه موضع روشنی داشته است، اما اکنون که در مقام مدیریت کشور قرار گرفته است می بایست آرام آرام و با درایت این مسائل را حل و فصل کند. بنابراین معتقدم دولت موقت سیاست درستی داشته است.

یزدی در خصوص اتهاماتی که به برخی اعضای دولت موقت زده می شد، تأکید کرد: کسانی که این حرف ها را می زنند هیچ گونه سند و مدرکی که دلالت بر جاسوسی این افراد کند، ارائه ندادند. من در اینجا ناگزیرم از وضعیتی که آقای عبدی دارد، ابراز تأسف کنم. اما آقای عبدی متهم به چیزی است که خودش برای دیگران بند کرد. از قدیم گفته اند که «چاه مکن که خود افتی». وقتی آقای عبدی و دوستان به اصطلاح خط امام به نایب المهندس امیرانظام، سفیر ایران را در دید خودشان از فرودگاه می برند و بدون اینکه حق محاکمه داشته باشند به او اتهاماتی می زنند و او با کمال شجاعت در دادگاه، خواستار ارائه ی مدرک و سند می شود و اینها هیچ سندی ارائه نمی دهند، امروز می بینیم که آقای عبدی در وضعی است که صرفاً به خاطر یک همه پرسی به وضعیتی دچار شده است، که حتی اجازه نمی دهند محاکمه اش علنی شود. من امیدوارم که هر چه سریع تر آقای عبدی آزاد شود.

یزدی مجموعه ی اسناد منتشر شده از سفارت آمریکا را با معیارهایی که امروز برای جاسوس ی وجود دارد، منطبق ندانست و تصریح کرد: سفارت آمریکا بر اساس برنامه های خودشان، نسبت به ایرانیان که در صحنه سیاسی فعال بودند، اطلاعات جمع آوری می کردند و بر اساس دانش خودشان، اظهار نظرهایی نسبت به این افراد کرده اند. حتی برخی از این اظهار نظرها بسیار

نابخردانه و اطلاعاتشان بسیار ناقص بوده است. به عنوان مثال می گویند آقای مهندس بازرگان دندانپزشک است یا در مورد من می گویند فلانی زن آمریکایی دارد (در حالی که همسر من آذربایجانی است). اینها نشان می دهد اطلاعات آمریکایی ها بسیار سطحی بوده و حتی در سطح اطلاعات آکادمیک هم نبوده است. در کتب آمریکایی هایی که متخصص علوم سیاسی و تاریخ بوده اند و مطالعات بسیار عمیقی در مسائل ایران کرده اند، اطلاعاتی به مراتب دقیق تر از آنچه که در گزارش های اسناد سفارت آمده، وجود دارد. بنابراین ما این گزارش ها را دلیل بر جاسوسی نمی بینیم و به نظر من، اینها ره گم کردن و آدرس عوضی دادن است.

وی با تأکید بر اینکه در میان اعضای سفارت آمریکا، افرادی عضو CIA بودند و کار می کردند، گفت: اما CIA آمریکا زیر مجموعه ی وزارت امور خارجه یان کشور نیست و این افراد گزارشات خود را به سفیر نمی دادند. اگر دانشجویان می خواستند دنبال چنین افرادی باشند، باید مرکز هیأت مستشاران نظامی آمریکا در ایران را جستجو می کردند، چون CIA زیر مجموعه ی شورای امنیت ملی آمریکا است.

وی ادامه داد: جالب این است که هنوز بعد از ۲۵ سال، اسناد محرمانه ای که از کامپیوترهای مرکز هیأت مستشاران نظامی آمریکا در «آرمیش مک»، «خلیج» و «پاسداران» به دست آمد، هرگز منتشر نشد و برعکس چیزهایی را منتشر کردند که در عرف، یک سری اطلاعات سطحی و ابتدایی است.

وی در ادامه با تأکید بر اینکه بعد از انقلاب، جهل سیاسی برخی از کسانی که دست به این کارها زدند حادثه آفرین بود، گفت: حتی برای آنها، برخی کلمات مانند «عالیجناب» که در عرف نامه نگ

اری به کار می رفت، نامفهوم بو و این را در دادگاه علیه امیر انتظام مطرح کردند که فلان

آمریکایی به تو نوشته بود «آقای مهندس امیر انتظام عزیز» پس معلوم می شود روابطتان خیلی خودمانی بوده است. در حالی که ادب دیپلماسی چنین چیزی را حکم می کند و اگر غیر از این باشد توهین آمیز است.

وی در پایان با اشاره به اینکه دولت موقت را متهم می کنند که ارتباط وسیعی با آمریکایی ها داشته است تصریح کرد: خوب ام دولت ایران با آمریکا ارتباط داشت و قرار نبوده است که ارتباط نداشته باشد. اجماع نظر رهبری و شورای انقلاب بر داشتن روابط بوده است و طبیعی است که وزارت امور خارجه و وزیر مسئول این ارتباط است. بنابراین جهالت سیاسی عده ای در آن زمان در ایجاد این بحران ها و این نوع دیدگاه های بی اساس موثر بوده است.

اتحادیه اروپا و حقوق بشر

روزنامه یاس نو ۱۰/۸/۱۳۸۲

دوره سوم مذاکرات میان هیات اعزامی ایران مرکب از نمایندگان قوه قضاییه و نمایندگان مجلس با نمایندگان اتحادیه اروپا در بروکسل پیرامون وضعیت حقوق بشر در ایران در روزهای ۱۶ تا ۱۸ مهر ماه جاری بدون صدور بیانیه‌ای به پایان رسید. طرفین توافق کردند در اسفند ماه مذاکرات را در تهران ادامه دهند.

انتظار می‌رفت به دنبال مذاکرات بروکسل و برنامه دیدار در اسفند ماه و گزارشی که نمایندگان قوه قضاییه به مسئولان مربوطه داده‌اند، اقداماتی در جهت بهبود وضع حقوق بشر و رعایت موازین قانونی صورت گیرد. اما هنگامی که هیات ایرانی به تهران بازگشت، اولین اقدام قوه قضاییه تمدید احکام «بازداشت موقت» سه نفر از فعالان سیاسی آقایان هدی صابر، تقی رحمانی و رضا علیجانی برای دو ماه دیگر بود!! با ابراز تاسف از عملکرد غیرقانونی قوه قضاییه، همدردی خود را با خانواده‌های مظلوم و ستم‌دیده این زندانیان، اعلام داشته و در این ماه مبارک رمضان از خداوند قهار و عادل رفع این گرفتاری‌ها را آرزو می‌نمایم.

* * *

۱- ایران بعد از چند ماه جنجال آفرینی و رجز خوانی و اظهارات تند و بحران آفرین از منابر و بلندگوها، صدا و سیما و روزنامه‌های دولتی و وابسته به برخی از محافل راست افراطی، بالاخره با تصمیم عاقلانه شورای عالی امنیت ملی و صدور بیانیه تهران، و اعلام آمادگی برای امضای بی‌قید و شرط پروتکل و تامین سایر درخواست‌ها، از جمله توقف برنامه غنی‌سازی اورانیوم بحران پیش رو را به طور موقت به تاخیر انداخت، اگرچه هنوز زود است که بتوان با قاطعیت بحران را منتهی شده دانست.

۲- بحران کنونی ایران در روابط بین‌المللی تنها از عدم انجام تعهداتش در پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و موافقت‌نامه پادمان، و امتناع از امضای پروتکل الحاقی سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه موضوعات دیگری، از جمله وضعیت حقوق بشر هم هستند که مورد توجه و نگرانی جامعه جهانی درباره ایران می‌باشند.

۳- جامعه جهانی، از جمله آمریکا و اتحادیه اروپا، ایران را متهم می‌کنند به:

۳/۱- تلاش برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی، از جمله بمب هسته‌ای،

۳/۲- نقض حقوق بشر و عدم پایبندی به تعهدات بین‌المللی،

۳/۳- حمایت از تروریسم و

۳/۴- مخالفت با صلح خاورمیانه.

در مورد دو بند آخر، یعنی ۳/۳ و ۳/۴، ابهامات و احتجاجات فراوان وجود دارد. اما در مورد اتهام تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای، اقدام اخیر ایران و اعلام آمادگی برای امضای پروتکل الحاقی، بی‌شک راه را کاهش بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به نیات ایران در مورد سلاح‌های هسته‌ای باز می‌کند و موجب آرام کردن جو شدید ضد ایران در جامعه جهانی، ولو به طور موقت شده است.

اما نگرانی جامعه جهانی در مورد نقض حقوق بشر هم چنان بر جای خود باقی است. ایران کارنامه خوبی در مورد رعایت حقوق بشر ندارد. ایران امضاکننده بیانیه جهانی حقوق بشر، منشور سازمان ملل متحد و معاهدات بین‌المللی حقوق سیاسی و اجتماعی است. ایران عدم پایبندی خود را به تعهداتش نشان داده است و در صدر فهرست کشورهای نقض‌کننده حقوق بشر قرار دارد. اگر چه در اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در فرودین ۱۳۸۱ متعهد به انجام مقررات و معاهدات بین‌المللی شد و در نتیجه قطعنامه علیه ایران به تصویب نرسید، اما ایران در طی این مدت نه تنها اقدام جدی فراخور تعهداتش انجام نداده است، بلکه بر دامنه فشارها و سرکوب‌های سیاسی و نقض اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران افزوده است.

در مورد سلاح‌های کشتار جمعی نگرانی اصلی و عمده از جانب نهادها و قدرت‌های جهانی و مربوط است به امکان دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای و احتمال استفاده از آنها در آینده. جوهر

این نگرانی، بیرونی و مربوط به آینده است. اما در مورد نقض حقوق بشر، قربانی و معترض و مدعی اصلی ملت ایران است و پیامدهای آن فوری، مستمر و در زمان حال است، و تنها محدود و منحصر به نادیده گرفتن تعهدات بین‌المللی ایران نمی‌باشد بلکه، ناظر بر نقض اصول مصرح در قانون اساسی ایران و قوانین موضوعه است. از این حیث به مراتب مهم‌تر و جدی‌تر است.

۴- اتحادیه اروپا، بیش از آمریکا در مورد نقض حقوق بشر در ایران حساسیت نشان داده است. دولت آمریکا اگر چه مسئله نقض حقوق بشر در ایران را پیگیری می‌نماید و در ادعانه‌های خود علیه ایران آنها را عنوان کرده است. اما بنا به دلایلی و عللی در وضعیتی نیست که بتواند آن را به طور جدی در جامعه جهانی مطرح و پیگیری نماید. وضعیت حقوق بشر در آمریکا، خصوصاً بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و در کشورهای متحد آمریکا یا اقمار آن بسیار اسفناک است. سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، نظیر، عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر، گزارش‌های مفصل و مستندی از نقض حقوق بشر و نادیده گرفتن تعهدات بین‌المللی در آمریکا و اسرائیل منتشر ساخته‌اند. بنابراین آمریکا، در وضعیتی نیست که بتواند جامعه جهانی را در مورد نقض حقوق بشر در ایران بسیج نماید. اما موقعیت اتحادیه اروپا در این مورد متفاوت است و مواضع آنها در مورد نقض حقوق بشر در ایران بسیار جدی است.

اتحادیه اروپا، به کرات، ایران را به نقض گسترده حقوق و آزادی‌های اساسی مردم متهم کرده و به مقامات ایران اطلاع داده است که شرط گسترش روابط اقتصادی راهبردی ایران با اتحادیه اروپا، پایان دادن به سرکوب مخالفین سیاسی و فکری و تامین و تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ایران می‌باشد.

نگرانی از این وضعیت هنگامی بیشتر و جدی‌تر می‌شود که حاکمان ایران، نه تنها حقوق و آزادی‌های اساسی مردم را که در قانون اساسی تصریح شده است و یا ایران با امضای معاهدات بین‌المللی به رعایت آنها متعهد گردیده است، زیر پا می‌گذارد. بلکه برخی از حاکمان قدرتمند ایران با صراحت حقوق و آزادی‌های اساسی بشر و معاهدات بین‌المللی را مغایر با اسلام معرفی می‌کنند.

در حالی که اصل ۱۶۸ قانون اساسی با صراحت رسیدگی به اتهامات مطبوعاتی و سیاسی را در دادگاه عادی و علنی و با حضور هیات منصفه مقرر کرده است، اتهامات احزاب و گروه‌ها و فعالان سیاسی تا کنون بر طبق این اصل رسیدگی نشده‌اند و حاکمان ایران مدعی هستند که در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد در قانون احزاب، مصوب شهریور ماه ۱۳۶۰، قوه قضاییه موظف شده بود حداکثر ظرف مدت سه ماه لایحه جرم سیاسی و هیات منصفه، موضوع اصل ۱۶۸ قانون اساسی را تهیه و به مجلس ارسال نماید. اما تا کنون، بعد از گذشت ۲۲ سال، هیچگونه اقدامی صورت نگرفته است. مسئولان فعلی و سابق قوه قضاییه فعالیت سیاسی مخالفین را نه جرم سیاسی بلکه عناد و دشمنی و اقدام علیه حکومت دینی تلقی کرده‌اند. شورای نگهبان چندین لایحه و طرح اساسی، نظیر تعریف جرم سیاسی، منع شکنجه، رفع تبعیض از زنان، اصلاح قانون انتخابات، اصلاح قانون مطبوعات را رد کرده است.

از يك طرف برخي از مسئولان قوه قضاييه زندان، بخصوص سلول انفرادي را، نوعي مجازات و يا «شكنجه» تلقی کرده‌اند، اما بازداشت فعالان سياسي و دگراندیشان ادامه دارد و بازداشت در سلول انفرادي به يك رويه قضايي تبديل شده است. افراد به جرم «ابراز عقیده» بازداشت و محكوم می‌شوند. در مواردی بازداشت، محاکمه و محکومیت براساس تفتیش عقاید، که نقض صریح اصل ۲۴ قانون اساسی است، و یا گرفتن اقرار از بازداشت شدگان که در تعارض با احکام قضایی، بخصوص در فقه شیعه می‌باشد، صورت می‌گیرد.

۵ - در چنین شرایطی اعطای جایزه صلح نوبل به يك زن حقوقدان مسلمان، خانم شیرین عبادی، پیامی است از طرف اتحادیه اروپا مبني بر جدي بودن مواضع آنان در مورد نقض حقوق بشر در ایران و برنامه‌هایشان برای اصلاح این وضعیت.

۶- مذاکرات جدي میان اتحادیه اروپا و ایران پیرامون وضعیت حقوق بشر ادامه دارد. سومین دور مذاکرات ایران و اتحادیه اروپا، که طی روزهای ۱۵ تا ۱۶ مهر ماه در بروکسل انجام شد بر محور تامین حقوق اساسی مردم ایران متمرکز بود. به موجب گزارشات منتشر شده در این مذاکرات وضعیت زندانیان سياسي، مطبوعاتی، قتل زهرا کاظمی، محکومیت افسانه نوروزی، حقوق مدنی اقلیت‌های مذهبی، تفاوت حقوق زن و مرد، بازداشت‌های خودسرانه، جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت، مصونیت نمایندگان مجلس، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اگر چه نمایندگان اتحادیه اروپا براساس درخواست نمایندگان ایران قبول کردند که اعلامیه‌ای در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران صادر نکنند، اما دور بعدی مذاکرات در تهران ادامه خواهد یافت.

در هر حال پیام اروپا به ایران این است که ایران نمی‌تواند، بدون بهبود وضع حقوق بشر، آزادی زندانیان سياسي، رفع توقیف از نشریاتی که به طور فله‌ای توقیف شده‌اند، بدون پایان دادن به فشار علیه احزاب و نیروهای سياسي و فکری دگراندیش، بدون پایان دادن به نظارت استصوابی شورای نگهبان و بدون رعایت همه جانبه موازین قانونی، از جمله اصول قانون اساسی و یا قوانین موضوعه توسط همه مقام‌ها و نهادها انتظار داشته باشد جایگاهی درخور اعتبار ملت ایران در جامعه جهانی به دست آورد و از حمایت جامعه جهانی. از جمله اتحادیه اروپا. برخوردار گردد.

فضا مناسب نیست

مصاحبه روزنامه اعتماد ۸۲/۸/۱۲

قسمت اول

روزی که مهندس مهدی بازرگان کابینه خود را معرفی کرد، وزیر خارجه‌اش دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی بود. وقتی دکتر سنجابی به هر دلیل از وزارت خارجه دولت موقت کنار رفت، دکتر یزدی جوان که یکی از برجسته‌ترین اعضای نهضت آزادی بود به عنوان وزیر خارجه، هدایت این وزارتخانه را بر عهده گرفت اما

این وزارت دیری نپایید و او برای همیشه از داشتن هر پستی در جمهوری اسلامی محروم شد. پس از وفات مهندس بزرگان دبیرکلی نهضت آزادی بر عهده یزدی گذارده شد.

انتخابات مجلس هفتم و دیدگاه نهضت آزادی در مورد سایر احزاب اصلاح طلب و آینده این انتخابات و ... فضای بحث ما با دکتر ابراهیم یزدی است که در پی می آید.

● برای ورود به بحث با توجه به اینکه آقای خاتمی جلسیهی با حضور اعضای شورای نگهبان داشتند اینگونه تلقی شد که تکلیف رد یا تصویب لوایح دوگانه روشن خواهد شد. به نظر شما آیا در فضای سیاسی کنونی کشور با توجه به تهدیدات خارجی و فضای اجتماعی کشور، اصولاً حل این لوایح می تواند چشم انداز مناسبی برای انتخابات مجلس هفتم باشد؟

■ اگر این دو لایحه در همان زمان که به مجلس داده شد سرعت مورد تایید قرار می گرفت ممکن بود در مسیر آینده تاثیرگذار باشد اما در شرایطی که در حال نزدیک شدن به انتخابات هفتم هستیم با توجه به رفتار سیاسی مردم که حاضر به مشارکت گسترده در انتخابات نیستند حتی اگر چنانچه این دو لایحه هم تصویب شود تاثیری بر روند انتخابات و رفتار مردم بر جای نخواهد گذاشت. یکی از این دو لایحه مربوط به تبیین اختیارات رییس جمهور و در واقع ترمیم و توضیح قانونی است که در سال ۶۷ یا ۱۳۶۸ در مورد اختیارات رییس جمهور تصویب شده است. لذا با توجه به اینکه همه شواهد و قراین حکایت از برنده بودن جناح راست در انتخابات ریاست جمهوری آینده دارد شورای نگهبان احتمالاً باید خیلی راحت لایحه اختیارات رییس جمهور را تصویب کند زیرا ریاست جمهوری آینده از آن خودشان خواهد بود و دیگر این مسائل مطرح نیست. در واقع شاید تا این اندازه عاقل شده باشند که هزینه بیجایی را برای رد چنین لایحهی نپردازند.

● در واقع تصویب این لایحه دستاوردی ندارد و امتیازی برای ملت تلقی نمی شود؟

■ بله، تصویب این لایحه امتیازی برای ملت ایران یا جریان اصلاح طلب محسوب نخواهد شد. زیرا آقای خاتمی رییس جمهور اصلاح طلب ایران در حال خروج از صحنه است و هر چه هم تصویب شود امتیازات رییس جمهور آینده را تعیین می کند. اگر قرار باشد رییس جمهور آینده از جریان راست باشد، آنها سر این قضایا مشکل ندارند چون بیش از هر چیز مشکلاتی که پیش آمده و منجر به تقدیم چنین لایحهی شده است به عدم همکاری نهادهای انتصابی با نهاد انتخابی ریاست جمهوری مربوط است، به این صورت که رییس جمهوری به موجب قانون، وظایفی بر عهده دارد که نمی تواند در چارچوب مقررات کنونی عمل کند. اما معلوم نیست چنین وضعیتی در دوره بعد ریاست جمهوری وجود داشته باشد.

● با توجه به اینکه نظارت استصوابی یعنی اصلاح قانون انتخابات نیز در قالب لایحه دوم رییس جمهوری است و همچنین با توجه به انتخابات شوراها و با وجود اینکه نامزدها از همه جناح های سیاسی هم بودند اما مردم از این انتخابات استقبال نکردند، اگر انتخابات آینده نیز به همین شکل باشد آیا موضوع لایحه دوم منتفی به نظر نمی رسد؟

■ بله، همین طور است. قبل از تشکیل مجلس ششم تصور عمومی میان مردم و اصلاح‌طلبان این بود که اگر نظارت استصوابی با رفتار و قرآنتی که شورای نگهبان در سه دوره اخیر مجلس (چهارم، پنجم و ششم) داشته است وجود نمی‌داشت و (بر خود انتخابات نظارت می‌کرد نه بر صلاحیت کاندیداها) شاید اثر دیگری می‌کرد.

اما در مورد مجلس ششم قضیه و مشکل ما فراتر از این است. زیرا با وجود نظارت استصوابی شورای نگهبان، اصلاح‌طلبان اکثریت را به دست آوردند. اما مقابله با این مجلس نشان داد که با ساختارهای کنونی مجلس توانمندی لازم را برای تامین نظرات مردم ندارد و مردم احساس کردند مجلس ششم فاقد اقتدار لازم است چه در مورد لوایح کلیدی که مجلس دارد مانند جرم سیاسی، منع شکنجه، رفع تبعیض از زنان، اختیارات رییس‌جمهوری، اختیارات شورای نگهبان و از همه مهم‌تر اصلاح قانون مطبوعات و... همگی نشان دهنده این است که مجلس جایگاه خود را در این مجموعه از دست داده است. علاوه بر این مردم شاهدند که نمایندگان مردم را به دلیل اظهار نظرهای خود در مجلس به عنوان نماینده مردم به دادگاه فراخوانند یا بعضاً به زندان انداختند. طبعاً در چنین شرایطی مردم از خود می‌پرسند: ما به چه دلیلی باید در انتخابات شرکت کنیم؟ در نتیجه اگر چنانچه شورای نگهبان لایحه پیشنهادی دولت را تصویب کند و حتی مستقل از لایحه پیشنهادی دولت اعلام کند که نظارت استصوابی را با همان سبک دوران اول، دوم و سوم مجلس اعمال خواهد کرد کافی نیست تا مردم انگیزه لازم را برای شرکت در انتخابات پیدا کنند.

● در واقع کلید کارآمدی لایحه اصلاح قانون انتخابات، تغییر نگرش در برخورد با مجلس و سایر نهادهای انتخابی است؟

■ بله، نقطه کلیدی این است که ما در دوره مجلس ششم و دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی آرام، آرام با تقابل میان نهادهای انتخابی و نهادهای انتصابی روبرو هستیم. بطوری که نهادهای انتصابی، قوه قضاییه و سایر نیروها کمترین اهمیتی برای نهاد منتخب مردم قایل نیستند که می‌توان مثال‌های زیادی آورد. بنابراین مردم و اصلاح‌طلبان به این نقطه رسیده‌اند که تا زمانی که تغییری جدی و کلیدی در مناسبات میان دو دسته از نهادها ایجاد نشود، هر نوع تغییری سطحی و فاقد اثر مثبت خواهد بود.

با توجه به تجربه انتخابات شوراها این احساس وجود دارد که مردم در این انتخابات شرکت نکنند از سوی دیگر جریان مقابل نیز تلاش می‌کند که به نوعی، مشروعیتی برای خود به وجود آورد تا مردم در انتخابات شرکت کنند که ممکن است جلسه آقای خاتمی با شورای نگهبان نیز در این راستا بوده باشد. در مجموع شما فکر می‌کنید نتیجه چنین انتخاباتی چه خواهد بود؟ اگر وضع به همین صورتی که هست، ادامه پیدا کند و هیچ پارامتری تغییر پیدا نکند، به احتمال بسیار قوی جناح راست اکثریت مجلس آینده را در دست خواهد گرفت. چون جریان راست تعداد معینی رای دارد و خیلی هم بدشان نمی‌آید که مردم بطور گسترده شرکت نکنند تا با همان تعداد رای، بتواند اکثریت را به دست آورد.

● اگر آقای خاتمی استعفا دهد چطور؟

■ اگر چنانچه این شایعه و خبر منتشر شده درست باشد که آقای خاتمی استعفا دهد تا انتخابات ریاست جمهوری همزمان با انتخابات مجلس برگزار شود باز همه شواهد می‌گوید که احتمالاً کاندیدای راست صرفنظر از اینکه چه کسی باشد برنده خواهد شد. در این صورت پیش‌بینی این است که سال آینده در همین موقع، هم ریاست جمهوری، هم مجلس و هم کل قوه مجریه و مقننه را جریان راست در دست خواهد داشت.

● آیا با توجه به تجربه انتخابات شوراها این امکان وجود دارد که برای گرفتن بهانه از جریان اصلاح‌طلب اعلام کنند که هر کس می‌خواهد نامزد شود ما هم سخت نمی‌گیریم و صلاحیت همه را تایید می‌کنیم. آیا در چنین شرایطی می‌توان یک انتخابات پرشور داشت؟
■ خیر. من اینطور تصور نمی‌کنم. همانطور که عرض کردم با توجه به تجربه مجلس ششم و برخوردهای جریان‌های راست در دو دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی که به تعبیر ایشان هر ۹ روز یک بار یک بحران وجود داشته است مانند تعطیلی فله‌یی روزنامه‌ها، قتل‌های زنجیره‌یی و بازداشت خبرنگاران، حتی برخورد با نمایندگان مجلس، فشار و حوادثی که بر دانشگاه‌های ما گذشته است، فشار بر احزاب سیاسی دگراندیش و ... به همین دلیل تصور نمی‌کنم در چنین شرایطی حتی اگر شورایی نگهبان شرایطی را که شما گفتید اعمال کند، مردم آمادگی به صحنه آمدن را داشته باشند.

● در فرآیند فضای سیاسی کنونی شاهد موضع‌گیری‌های متفاوت از سوی گروه‌های دوم خرداد هستیم، به این صورت که برخی گروه‌ها شرکت در انتخابات و برخی عدم شرکت را اعلام کرده‌اند. به نظر شما این تفاوت نگرش گروه‌ها نسبت به انتخابات از چیست؟

■ برخی از گروه‌های اصلاح‌طلب اعم از درون و بیرون حاکمیت احتمالاً بر این باورند که فرآیند دموکراسی یک تغییرات و تحولات تدریجی، کند و قطره‌یی است بنابراین با وجود جفایی که جریان‌های راست به خرج دادند مردم باز هم باید در انتخابات شرکت کنند، گسترده هم شرکت کنند و ... زیرا توسعه دموکراسی از همین طریق است. اما همه جریان‌های اصلاح‌طلب اینگونه فکر نمی‌کنند. بعضی از این جریان‌ها بیشتر در پی به دست آوردن قدرت بودند و اکنون که آن را به دست آورده‌اند، می‌خواهند آن را حفظ کنند. بعضاً شنیده می‌شود که می‌گویند چون خطر جدی است و امریکا می‌خواهد بیاید و غیره، باید به جناح راست ملحق شویم برای اینکه در برابر امریکا بایستیم، که این بهانه‌یی برای ماندن در قدرت است. اما بعضی از جریان‌های اصلاح‌طلب هم بنا به دلایل گوناگون معتقد هستند که باید صبر و تامل کرد و دید که چه خواهد شد. گروه سومی هم هستند که فکر می‌کنند باید به اقدامات کنونی ادامه داد. اما گروه چهارم معتقدند که باید سطح مطالبات را بالا برد و اقدامات جدی انجام داد. در واقع اصلاح‌طلبان در مورد مشارکت در انتخابات مجلس هفتم هنوز یک جمع‌بندی واحد و مشترکی ندارند. به نظر من الان زود است که بگوییم شرکت می‌کنیم یا نمی‌کنیم. چون وضعیت سیاسی ایران آنچنان در حال تلاطم و تحول است که می‌بایستی با احتیاط سخن گفت و منتظر بود که آیا این حوادثی که بعضاً فکر می‌کنیم شاید بعضی از جریان‌های راست امتیاز به مردم

بدهند و اتفاق می‌افتد یا خیر. تغییراتی که نیروهای اصلاح‌طلب بتوانند بر پایه آن مردم را به شرکت در انتخابات قانع کنند. هنوز شاید برای این کار فرصت باشد.

● اگر از شما سوال کنیم، اگر جناح راست اعلام کند که رد صلاحیت به جز مواردی که در قانون بطور مشخص آمده، اعمال نمی‌شود از سوی دیگر بدون اینکه به ساختارهای حقوق اساسی دست خورده شود، آیا شما در انتخابات شرکت می‌کنید؟

■ البته ما هنوز در نهضت در مورد شرکت یا عدم شرکت در انتخابات تصمیمی نگرفته‌ایم اما شخصا مجموعه شرایط و اوضاع و احوال را مساعد برای شرکت نهضت، در این انتخابات نمی‌بینم.

قاعده بازی

مصاحبه روزنامه اعتماد ۸۲/۸/۱۳

قسمت دوم

● اگر قرار به شرکت کردن باشد، شما در چه شرایطی در انتخابات شرکت می‌کنید؟

■ ما شرایط خودمان را به صورت مختلف گفته‌ایم. در انتخابات شورایی شهر که در سال ۱۳۷۹ انجام گرفت، هنوز این فشارها روی نهضت نبود، این احکام نبود، این همه دانشجو زندانی نبودند و... شرایط امروز، شرایطی نیست که در انتخابات شرکت کنیم و مردم را به مشارکت تشویق کنیم.

● همان‌طور که می‌دانید احزاب اصلاح‌طلب هر یک شرایط ویژه‌ی دارند و در مورد کارگزاران نیز به نظر می‌رسد دو جریان راست و چپ درون آن وجود دارد. تحلیل شما از کارگزاران و انتخابات آتی چیست؟

■ البته از جهاتی زمینه برای کارگزاران جهت ورود مجدد به قدرت فراهم شده است و آقایان هم بی‌میل نیستند که در شرایط کنونی به جای اینکه کل موقعیت‌ها را تحویل جریان راست افراطی دهند، از این موقعیت‌ها بهره‌برداری کنند. ولی احساس می‌شود جریان راست افراطی حتی حاضر نیست با کارگزاران نیز کنار بیاید. بنابراین کارگزاران نیز از این وضعیت طرفی نخواهند بست. انتخابات شوراهای نشان داد کارگزاران حتی به اندازه نهضت آزادی نیز از طرف مردم حمایت قرار نگرفتند.

● **با توجه به انشقاق در کارگزاران به نظر شما جریان چپ آن موفقیتی خواهد داشت؟**
■ البته من کارگزاران را به جریان چپ و راست تقسیم نمی‌کنم. کارگزاران دو گروه می‌شوند و یک گروه واقع‌بینانه‌تر از گروه دیگر فکر می‌کند. نمی‌خواهم کارگزاران را با محافظه‌کاران خردگرا و خردگریز مقایسه کنم. بلکه کارگزاران دو گروه هستند یک دسته کارگزارانی که از شیوه‌های سنتی کارگزاران در دوره‌های گذشته فاصله می‌گیرند و دسته دیگر کارگزارانی که همچنان می‌خواهند به سبک گذشته در قدرت باقی بمانند.

● **در مورد مجمع روحانیون چطور؟ با توجه به اینکه آنها بشدت تلاش دارند که در انتخابات به شکل گسترده شرکت کنند.**

■ مجمع روحانیون یک گروه سیاسی منسجم نیست. تنها وجه مشترک آنها بیرون آمدن از جامعه روحانیت مبارز در زمان حیات امام (ره) است. میان آنها کسانی هستند که اصلاً هیچ همخوانی با اصلاح‌طلبان ندارند. کسانی که هیچ‌نوع رابطه‌ی حسنه‌ی با مردمسالاری ندارند. در عین حال افرادی هم نظیر آقای خاتمی جزو مجمع روحانیون مبارز هستند. اما در کل مجمع روحانیون اختلاط و ملغمه‌ی است از عناصری با سابقه، با هویت و نگرش‌هایی کاملاً ضد و نقیض. **مجمع روحانیون مبارز چه در انتخابات شرکت کند، یا نکند دچار ریزش نیرو خواهد شد.**

● **سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز یکی از تشکیلاتی است که تاکنون ایدئولوژیک فکر می‌کردند و نشان داده‌اند چند سالی است که با نگرش‌های ایدئولوژیک خود فاصله گرفته‌اند. شما حضور یا عدم حضور این سازمان را در انتخابات آینده چگونه ارزیابی می‌کنید؟**
■ حضور یا عدم حضور آنها نیز تابع شرایطی است که بیان شد. به این معنا که اگر چنانچه تغییرات لازم و تغییراتی که مردم قانع شوند باید در انتخابات شرکت کنند، صورت نگیرد، تصور نمی‌کنم سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز بتواند در انتخابات شرکت کند و به حضور مجدد در حاکمیت امیدوار باشد، ظاهراً بعضی از مسئولان آنها گفته‌اند که اگر شرایط مورد نظرشان فراهم نشود، انتخابات را تحریم نمی‌کنند ولی شرکت هم نمی‌کنند.

● **و اما جبهه مشارکت که بزرگترین حزب دوم‌خردادی است. با توجه به اینکه حزب مشارکت در قدرت دخیل است و اکثریتی نیز در مجلس دارد، شما جایگاه جبهه مشارکت در انتخابات آینده را چگونه تحلیل می‌کنید؟**

■ موقعیت و آینده جبهه مشارکت هم در گرو مجموعه جنبش اصلاح‌طلبی ایران است. جبهه مشارکت در نقطه‌ی قرار گرفته است که بدون اصلاحات لازم در روابط نهاد‌هایی انتخابی و انتصابی نمی‌تواند در انتخابات شرکت کند و موفقیت داشته باشد.

● حضور احزاب كوچك ديگري نيز مانند حزب همبستگي و گروه‌هاي خط امام و... در انتخابات به چه شكل خواهد بود؟

■ مجموعه احزابي كه در اردوي اصلاح‌طلبان قرار مي‌گيرند، هر قدر به زمان انتخابات نزديك‌تر شويم، با مقداري ريزش نيرو روبرو خواهند شد. كساني كه مي‌خواهند به هر قيمت در قدرت باقي بمانند ممكن است از اين مجموعه‌ها جدا شوند و به سمت محافظه‌كاران بروند.

● يعني به اردوي محافظه‌كاران پيوندند؟

■ بله.

● برخي افراد و بعضي از كساني كه اكنون چه در قالب مجلس چه دولت در قدرت هستند اينگونه تحليل مي‌كنند كه براي حفظ اين چند تريبون مثل تريبون‌هاي دولت و مجلس و اقدامات ريزي كه مي‌توان در همين ظرفيت‌هاي موجود انجام داد بايد در انتخابات شركت كنيم تا حداقل نيروهاي ما بتوانند در حاكميت حضور داشته باشند و تاثيرگذار باشند. شما اين تحليل را چگونه مي‌بينيد؟

■ اين به سياست جريان راست بعد از پيروزي بستگي دارد. ما با دو نوع گزينه احتمالي روبرو هستيم. گزينه اول اينكه يك جريان با برنده شدن كامل احساس امنيت كند و حاضر شود آزادي‌هاي دموكراتيک و قانوني را براي جريان‌هاي رقيب و دگراندیش سياسي تا حدود معيني (قطر مچكاني) بپذيرد. اگر آزادي با اين نگرش در حاكميت باشند ممكن است بتوانند در آن نمايش شركت كنند و نقش داشته باشند. گزينه دوم اينكه هنگامی كه اينها همه قدرت را و همه منابع را در اختيار خواهند گرفت براي تثبيت قدرت خودشان دست به قلع و قمع ساير نيروها بزنند و هيچ نوع حركت مخالفی را تحمل نكنند ولو چند نفري كه به مجلس رفته باشند. تسلط خردگريزي در قدرت گاهي معادله را به نقطه «همه يا هيچ» مي‌برد و حاضر به تحمل كمترين مخالفی نخواهد بود. از طرف ديگر اگر چنانچه بعضي از اصلاح‌طلبان كه داراي اعتبار سياسي در ميان مردم هستند حتي بتوانند از ميان اين فيلترها عبور کرده و راي مردم را جلب كنند و به درون حاكميت بروند نمي‌توانند كار ساز باشند (كما اينكه اكثريت در مجلس فعلي نيز نتوانسته است كار ساز باشد) اينان به عناصر توجه كننده راست تبديل خواهند شد. بنا بر اين جناح راست از آنها بهره‌برداري خواهد كرد تا خود را در افكار عمومي مردم ايران و جهان توجه كنند. در واقع حضور تعدادي از اصلاح‌طلبان در درون مجلس يا درون ساختار قدرت به محافظه‌كاران امكان مي‌دهد از آنان به عنوان چهره دموكراتيک و اينكه همه نيروها حضور دارند، استفاده كند كه در نتيجه به ضرر جنبش دموكراتيک ايران خواهد بود.

● آقاي خاتمي در يكي از سخنراني‌هايشان از مردم خواستند در انتخابات شركت كنند، آيا ايشان در بازي آينده مي‌توانند نقشي ايفا كنند و تاثيرگذاري داشته باشند؟ مثلاً در قالب مجمع روحانيون مبارز.

■ طبیعی است رییس جمهوری منتخب مردم که در مجموعه نظام قرار دارد به عنوان شخص دوم ایران، مردم را به شرکت در انتخابات تشویق کند و در واقع نمی‌توان غیر از این توقع داشت. یعنی نباید توقع داشت که آقای رییس جمهوری بگوید: «مردم، در انتخابات آینده شرکت نکنید.» اما خود او هم می‌داند که تاثیر و عمق این سخن تا چه اندازه است! آیا آقای خاتمی هنوز می‌تواند در جریان جبهه دوم خرداد فرضا در صورت استعفا و برگزاري انتخابات ریاست جمهوری و مجلس يك نقش ليدري ایفا کند؟

من تصور نمی‌کنم. برای اینکه آقای خاتمی در حالی که رییس جمهور بود و امکانات بسیار زیادی داشته تا بتواند این نقش یعنی نه فقط نقش رییس جمهوری بلکه نقش رهبر جنبش اصلاح طلبی را ایفا کند یا نخواست، یا نتوانسته و یا اجازه ایفای آن به ایشان داده نشده است. قطعاً بعد از کنار رفتن از ریاست جمهوری قدرت بیشتری پیدا خواهد کرد که بتواند آن نقش کلیدی و تاریخی را ایفا کند.

● با توجه به جلسه آقای خاتمی با شوراي نگهبان و مسائل مربوط به این قضیه، آیا شما فکر می‌کنید بالاخره لوایح رییس جمهوری تصویب شود یا خیر؟

■ اگر این دو لایحه تصویب شود من تعجب نخواهم کرد. زیرا با توجه به توضیحاتی که دادم اگر چنانچه جریان‌ات راست افراطی قدری عقلانی نگاه کنند باید این لوایح را تصویب کنند. آقای دکتر همانطور که در جریان هستیید بحثی که اکنون مسائل سیاسی داخل کشور را تحت الشعاع قرار داده، بحث پذیرش پروتکل و کنار آمدن با امریکا است. به نظر شما اگر امریکایی‌ها به جمهوری اسلامی نزدیک شوند یا به نوعی بخشی از حاکمیت به امریکایی‌ها نزدیک شود و پروتکل را بپذیرند، آیا جناح راست در آن صورت می‌تواند با خیال آسوده‌تری به پیشبرد مسائلی که از قبل مورد نظرشان بود، ادامه دهد؟

پروتکل الحاقی و قطعنامه علیه ایران فقط بخشی از مشکلات دیپلماسی ایران است نه همه آن. با فرض امضا کردن پروتکل مشکلات بین‌المللی آنها حل خواهد شد. جریان راست برای اینگونه عمل کردن در آینده یا هر مورد دیگر، چند پیش‌نیاز دارد. اول اینکه تعریف تازه‌یی از امنیت و منافع ملی داشته باشد، دوم، جهان بیرون را آنگونه که هست ببیند نه آنگونه که دوست دارد و میل دارد، باشد. سوم اینکه در چارچوب منافع ملی اقدامات دیپلماتیک برای استفاده از شرایط بیرونی در جهت منافع ملی را مورد ارزیابی قرار دهد. چهارمین مورد اینکه باید نسبت به تمام این مسائل بین همه عناصر تصمیم‌گیرنده اجماع نظر پدید آید و سقف و کف مطالبات را نیز تعریف کنند و تا زمانی که این عناصر تحقق پیدا نکرده، امضای پروتکل هم چندان ثمربخش نخواهد بود. هرچند درست است امضای پروتکل مانع از موضع‌گیری شوراي امنیت سازمان ملل علیه ایران خواهد شد. اما مشکلات پیچیده و عدیده‌یی را که ایران در روابط خارجی خود دارد حل نخواهد کرد.

● آیا به اعتقاد شما امریکا با بخشی از حاکمیت کنار خواهد آمد؟

■ شرایط جهانی و اولویت‌هایی که در مناسبات بین‌المللی امروز مطرح است به گونه‌یی است که تصور نمی‌کنم حتی اگر جریان راست آمادگی داشته باشد به امریکا امتیازی دهد که با او کنار بیاید،

امریکایی‌ها چنین کاری کنند و با او کنار بیایند. همانطور که دقت دارید کشورهای مثل عربستان و کویت در منطقه خلیج فارس طی ۵۰۴۰ سال گذشته همکاری‌های استراتژیک با غرب و آمریکا داشتند ولی امروز به دلیل مناسبات کنونی حاکم بر جهان، آمریکا حتی با کشوری مثل عربستان سعودی نمی‌تواند کنار بیاید زیرا باید در این کشور تغییرات کلیدی داده شود. بنابراین تصور نمی‌کنم جریان راست در موقعیتی باشد که بتواند با آمریکا کنار بیاید. مگر این که یک تغییر اساسی در مناسبات داخلی صورت بگیرد که بتواند وزنه مردمسالاری را تقویت کند در آن صورت با استفاده از آن وزنه بتوان وارد عرصه جهانی شد و به بعضی از اهداف ملی دسترسی پیدا کنیم.

● برخی جریان‌ها این تحلیل را ارایه دادند که ما مسایل را حل می‌کنیم مبني بر این که به نوعی با آمریکا کنار می‌آییم و مسائل داخلی نیز از طریق اصلاحاتی که انجام می‌شود، پیش خواهد رفت و... به شکلی که بدنه اجتماعی نیز راضی شود. به اعتقاد شما این توانمندی در جناح محافظه‌کار وجود دارد؟

■ من مجموعه نیروهای راست را که تاکنون فعال بوده‌اند، فاقد این ویژگی می‌بینم. اولاً آنها پیچیدگی‌های جوامع کنونی را درک نمی‌کنند، دوم اینکه نمی‌توانند به مشکلات عدیده‌ی که این جوامع با آن روبرو هستند، پاسخ مقتضی بدهند. من مشکل را در این می‌بینم که جریانات راست نمی‌توانند و نتوانسته‌اند از مشکلات اساسی جامعه کنونی درک عمیق پیدا کنند. بنابراین حتی اگر قدرت را هم در دست بگیرند ممکن است با یک سلسله اصلاحات ظاهری بخواهند نارضایتی قشرهایی از جامعه را کاهش دهند، مثلاً بیش از پیش آزادی‌های اجتماعی را تحمل کنند و مثلاً روابط دختر و پسر را آزادتر بگذارند، اما این برای مردم شغل نمی‌شود. اگر جریان نفت ادامه پیدا کند و درآمد نفت همچنان در دسترس باشد ممکن است جریان راست با تزیین نقدینگی به سیستم مالی در قدرت خرید مردم قدری گشایش به وجود آورد. اما می‌دانیم این کار به ازدیاد تورم و بالارفتن قیمت‌ها منجر خواهد شد. ولی حتی در آن صورت نیز این معنا را نمی‌دهد که برای جوان‌ها کار ایجاد می‌کنند.

● جریان راست به فرآیندی به نام اصلاحات چینی دلخوش کرده است. شما فکر می‌کنید الگویی مانند چین که با جامعه ایران متفاوت است می‌تواند الگویی موفق برای این جریان باشد؟

■ تصور نمی‌کنم. الگویی چین تقلید کلاغ از کبک است که در نتیجه راه رفتن خودش هم یادش خواهد رفت. اگر به گذشته جریان چین برگردیم می‌بینیم نخستین اقدام حزب کمونیست چین بعد از درگذشت «مائو» کنار گذاشتن ایدئولوژی بود.

● در واقع ابتدا یک ایدئولوژی‌زدایی صورت گرفت و بعد دست به اصلاحات زدند؟

■ بله، همینطور است. اصولاً حزب کمونیست چین هیچ‌وقت مارکسیست نبود و اصلاً خود را مارکسیست نمی‌دانست و خود را مجهز به اندیشه مائوتسه تنگ می‌دانست این اندیشه النقاطی بود از

عرفان، کنفوسیوس با اندیشه‌های انقلابی مارکس. مائو سعی کرد با مخلوط کردن این دو یک ایدئولوژی چینی درست کند. ولی این ایدئولوژی چینی شکننده بود و بعد از فوت او از بین رفت. عنصر دوم الگوی چین (بعد از آزادی‌های اجتماعی) عنصر سرکوب سیاسی است. چین می‌گوید: یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون انسان در کشور ما وجود دارد و نخستین حق هر انسان این است که نانی در سفره داشته باشد و بخورد. بنابراین الگوی چین سه محور اساسی دارد. رشد اقتصادی، آزادی اجتماعی، سرکوب سیاسی. جریان راست اگر بخواهند آزادی‌های اجتماعی را رها کنند، مشکل پیدا خواهند کرد زیرا آن ملاحظاتی که در ادبیات و فرهنگ ما ایرانی‌ها نسبت به روابط دختر و پسر و زن و مرد وجود دارد، در فرهنگ چینی وجود نداشته است. بنابراین آزادی‌های اجتماعی در چین مشکلی ایجاد نکرد. در حالی که محافظه‌کاران ایران گروه‌هایی را منجم کرده و به میدان آورده‌اند که در آن صورت حداقل بخش اعظمی از آنها را از دست خواهند داد و این گروه‌ها علیه خود آنها عصیان خواهند کرد و حوادثی از نوع کرمان تکرار خواهد شد و زیاد هم تکرار خواهد شد. خب، در آن صورت اینها چه کار می‌توانند بکنند؟ اما در مورد رشد اقتصادی می‌توان گفت، چینی‌ها در دنیا نشان داده‌اند که به هر حال با هر معیاری، رشد اقتصادی داشته‌اند. اما در ایران طی دو دهه حکومت بخش اقتصادی بطور عمده در اختیار محافظه‌کاران بوده است، نتوانسته‌اند گامی بردارند. بطوری که امروز اینکه اقتصاد ایران بشدت رنجور است. بیش از ۵۰ درصد اقتصاد ایران و تولید ناخالص ملی (چپ) نه دولتی است و نه خصوصی. این جریان با برخورداری از چنین امکانات وسیعی می‌توانسته است، و در اختیار جریان‌های راست بوده. تغییرات اساسی و کلیدی در ایران ایجاد کند اما نتوانسته است. بلکه خود به یکی از علل اصلی بحران تبدیل شده است. جریان راست بخواهد اصلاحات اقتصادی کند، با این خیل عظیم رانت‌خوارانی که مثل تار عنکبوت قدرت همه جا را گرفتند و حتی بسیاری از حرکت‌های سیاسی توسط آنها تنظیم می‌شود، چه خواهند کرد؟

● اگر جریان راست یا جریان حاکمیت بخواهد جمهوری اسلامی را در واقع نجات دهد، چه باید بکند؟

■ اول باید بپذیرد که نجات جمهوری اسلامی دست آنها نیست. و اگر بخواهد جمهوری اسلامی را نجات دهد، باید اصل «جمهوریت» را بپذیرد. یعنی اینکه جمهوری اسلامی بدون جمهوریت، معنا ندارد. نظام جمهوری اسلامی دو رکن دارد یکی جمهوریت، دیگری اسلامیت. جریان‌های راست باید بپذیرد که متولی اسلامیت نیستند. اسلام ۱۴۰۰ سال در ایران سابقه دارد و تاکنون گروه‌ها و قدرتهای فراوانی خواستند از این عنصر هویت ملی ما یعنی دیانت یا اسلامیت را از بین ببرند یا کارهایی کردند که به این عنصر اسلامیت لطمه زده است. اما اسلامیت سر جایی خودش است و باقی خواهد بود. بنابراین من به عنوان یک ایرانی از استمرار عنصر اسلامیت هیچ نگرانی ندارم و خودم را متولی آن هم نمی‌دانم. اما جمهوریت در کشوری که ۲۵۰۰ سال سابقه استبداد دارد و استبداد به صورت یک خلق‌و‌خوی ثانوی برای ما درآمده و فرهنگ استبدادی همه روابط ما را تحت‌الشعاع قرار داده است، همه ما به عنوان یک مسئولیت استراتژیک و راهبردی موظفیم از جمهوریت و الزامات پیش‌نیازهای آن حمایت و آن را تقویت کنیم. اگر چنانچه جناح راست بخواهد روزی بگوید من

می‌خواهم جمهوری اسلامی را نجات دهم باید بپذیرد نجات جمهوری اسلامی یعنی نجات جمهوریت . یعنی انکار همه ادعاهایی که تاکنون مطرح کرده اند. یعنی پذیرفتن حق حاکمیت ملت.

● اگر این را بپذیرند يك استحالہ در هویتشان به وجود می‌آید.... که در واقع چنین پذیرشی يك پارادوکس است؟

بله، دقیقا. البته من این قدر بدبین نیستم که بگویم چنین چیزی امکان ندارد. زیرا من جناح محافظه‌کاران را یکدست نمی‌بینم. بلکه آنها را دو گروه اساسی می‌بینم. يك گروه محافظه‌کاران خردگرا، دیگری محافظه‌کاران خردگریز. آنچه اکنون محافظه‌کاران با آن روبرو هستند، معضل محافظه‌کاران خردگریز است. آنهایی که فرمانشان بریده و آن را بیرون انداختند، ترمز هم ندارند و بسرعت هم حرکت می‌کنند. اصولا مشکل درونی جنبش محافظه‌کار ایران این است که موقعیت تاریخی خودشان و نقش اصلی خود را نفهمیده‌اند و از آن غفلت کرده‌اند. همانطور که بارها متذکر شدم در کشوری مثل ایران که در حال انتقال از يك دوران تاریخی است، عنصر محافظه‌کاری، عنصری بهداشتی است. زیرا جلوی تحولات افراطی را می‌گیرد. زیرا محافظه‌کاران خواهان حفظ سنت‌ها هستند. بنابراین اگر محافظه‌کاران قاعده، قانون و مقررات بازی مدنی را رعایت کنند، بیش از حال حاضر می‌توانند حمایت مردمی داشته باشند. زیرا بسیاری از خانواده‌ها نگران دامنه این تغییرات و پیامدهای آن هستند. اما مشروط به اینکه آنها مقررات را رعایت کنند. بنابراین ممکن است (مطلقا نفی نمی‌کنم) از میان محافظه‌کاران کسانی پیدا شوند که نفع اندیشه محافظه‌کاری را در تحقق واقعی و همه‌جانبه جمهوریت ببینند.

نامه به هفته نامه امید جوان

۸۲/۸/۱۴

به نام خدا

سر دبیر محترم هفته‌نامه امید جوان

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به ایران و اسلام

در شماره ۳۴۹، مورخ ۱۱ آبان ماه ۱۳۸۲ نشریه امید جوان با آقای احسان نراقی، ضمن گفتگو با خبرنگار آن نشریه مطالبی در مورد اینجانب گفته است که عموما نادرست و غرض‌آلود می‌باشد و نیاز به اصلاح و جبران دارد و تقاضا دارم توضیحات زیر را در اولین شماره درج فرمایید.

۱- گفته‌اند: «بنده شاهد بودم وقتی دکتر سنجابی وزیر امور خارجه (در دولت موقت مهندس بازرگان) شد به يك عده از شخصیت‌های فرهیخته و وطن پرست وزارت امور خارجه پست سفارت داد. مثلا فریور را به عنوان سفیر ایران در سوئیس منصوب کرد. همچنین عزالدین کاظمی را به

عنوان سفیر ایران در اتریش معرفی کرد و سایر شخصیت‌های ملی که من اغلب آنها را می‌شناسم. اما وقتی که **دکتر ابراهیم یزیدی**، وزیر امور خارجه شد، تمام این شخصیت‌های مطرح و فرهیخته را از سمت‌هایشان برکنار کرد.»

يك چنین اشتباهاتی از يك استاد فرهیخته خیلی عجیب و دور از انتظار است.

اولا عمر وزارت شادروان **دکتر سنجابی**، در دولت موقت **مهندس بازرگان** بسیار کوتاه و بیشتر از حدود چند هفته نبود و بنا به دلایلی استعفا داد. در این مدت کوتاه هم، جز چند مورد، سفیری انتخاب نکردند. هیچ يك از آنها هم در دوران مسئولیت من در وزارت امور خارجه تغییر داده نشدند.

ثانیا انتصاب آقایان **مهندس فریور** و **امیرعلایی**، از همکاران نزدیک **دکتر مصدق**، و نیز بسیاری از کارمندان فرهیخته و صاحب صلاحیت وزارت امور خارجه - از جمله آقایان **دکتر عزالدین کاظمی**، **دکتر احمد شهسا**، و ... تماما هفته‌ها بعد از استعفای دکتر سنجابی در زمان مسئولیت من در وزارت امور خارجه بوده‌اند. آقای **دکتر احسان نراقی** بهتر آن بود که به حافظه خود خیلی اعتماد نمی‌کردند یا از کارمندان سابق وزارت امور خارجه، که هم اکنون هم در قید حیاتند، می‌پرسیدند یا به روزنامه‌های سال ۱۳۵۸ که خبر این انتصابات درج شده‌اند، مراجعه می‌کردند و سپس اظهار نظر می‌نمودند.

۲- گفته‌اند: «از فردی مثل **دکتر یزیدی** که سال‌ها در آمریکا بوده تعجب می‌کنم، ك اجازه دهد که عقب‌ماندگی فکری و تعصبات بی‌معنا بر سیاست خارجی کشور حاکم شود.»

حق این بود که استاد فرهیخته جامعه‌شناسی، يك مثال و نمونه‌ای ذکر می‌کردند تا خوانندگان بفهمند که در دوران عمر کوتاه دولت موقت و مسئولیت اینجانب در وزارت امور خارجه کدام «تعصبات بی‌معنا و عقب‌ماندگی فکری بر سیاست خارجی کشور حاکم» بوده است. خوشحال خواهم شد اگر ایشان يك مورد یا مواردی را ذکر کنند. مبانی و اصول سیاست خارجی ایران در دولت موقت توسط اینجانب به عنوان مسئول دیپلماسی کشور به صورت مکتوب تدوین و در هیأت دولت مطرح و به تصویب رسید. سپس شورای انقلاب اسلامی آن را بررسی و تایید گردید. محورهای اصلی این سیاست عبارت بودند از «**موازنه منفی**» و «**بی‌طرفی مثبت**». بر این اساس از **پیمان نظامی سنتو** خارج شدیم، به جنبش غیرمتعهدها پیوستیم، در کنفرانس سران غیرمتعهدها در **کوبا** شرکت کردیم، با کشورهای **چون کوبا** و **ویتنام** روابط دیپلماتیک برقرار نمودیم. (شاید منظور آقای نراقی از چپ روی همین‌ها باشد).

کدام يك از این سیاست‌ها مصداق حاکم شدن «تعصبات بی‌معنا و یا عقب‌ماندگی فکری بر سیاست خارجی کشورمان» محسوب می‌شود؟

۳- در مصاحبه پیرامون حذف مطلبی از کتاب «**آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها**» اشاره‌ای شده است، که درست می‌باشد. در چاپ اول این کتاب در پاورقی‌ها، به نقل از اسناد ساواک مطلبی در مورد ایشان آمده بود. ایشان آقای **دکتر ناصر میناچی** را واسطه قرار دادند و در يك دیدار توضیحاتی ارائه کردند. من به احترام ایشان و توصیه آقای **میناچی** آن پاورقی را در چاپ‌های بعدی حذف کردم. اما ایشان در همین مصاحبه مطالبی را عنوان کرده‌اند که در همان سند آمده، بوده است.

۴- در گفتگوي خود اظهار داشته‌اند که: «يك ايراد اساسي به **دکتر يزدي** دارم که به خاطر آن او را نمي‌بخشم و مايلم در **يك دادگاه** به او بگويم که خطا کردی». سپس توضيح داده است که: «در **زمان گروگانگيري** مي‌خواستم براي چاپ کتاب «**جوابي از تاريخ**» به پاریس بروم ... ولي آن موقع عناصر تندرو مانع خروج من از کشور شدند. در همین حال آقایان **بازرگان** و **سحابي** پيگير کار خروج من بودند. به همین خاطر گفته بودند که جلسه‌اي با حضور آقایان **میناچي**، **فروهر** و **دکتر يزدي** تشکیل شود و به کار من رسيدگي شود.

«**دکتر يزدي** در آن جلسه بدون اين که نسبت به من شناخت دقيقي داشته باشد حرف‌هاي توده‌اي‌ها را در مورد من تکرار کرده بود. سپس **میناچي** و **فروهر** مي‌گویند ما **نراقي** را مي‌شناسيم. بنابراین نتیجه مي‌گیرم که **ابراهيم يزدي** آن موقع از چپ‌ها تاثير گرفته بود.»

اگر آقای **احسان نراقي** بتوانند خود را از تعصبات بي‌معنا نجات بدهند و يکبار ديگر همین سخن خود را بخوانند متوجه تناقض آن و بي‌اساس بودن ادعای خود مي‌شوند.

اولا - اعضاي دولت موقت و از جمله اينجانب يك روز بعد از گروگانگيري به طور دسته‌جمعي استعفا دادند. بعد از استعفای دولت موقت حتي عضویت در شوراي انقلاب را م نپذيرفتم. بنابراین در «**زمان گروگانگيري**» نه دولت موقت بر سر کار بود و نه شادروانان **بازرگان** و **سحابي** و **فروهر** و نه اينجانب.

ثانيا - حتي اگر فرض را بر اين قرار بدهيم که داستان ایشان مربوط است به قبل از «زمان گروگانگيري» و در زمان دولت موقت، باز هم رسيدگي به آن امور با معاون نخست‌وزير در امور انقلاب بوده است، نه با من که وزير امور خارجه بودم.

ثالثا - روح بنده هم از جلسه‌اي که ایشان مدعي برگزاري آن شده‌اند خبر ندارد.

رابعا - چقدر به جا خواهد بود، و من توصيه مي‌کنم، همان طور که گفته‌اند، ادعای خود را به يك دادگاه بفرستند. مطمئنا با موقعیت فعلي ایشان و من، دادگاه‌هاي کنوني قوه قضاييه از تشکیل چنین پرونده‌اي استقبال خواهند کرد.

خامسا - **دکتر يزدي** هرگز تحت تاثير چپ‌ها نبوده است، نه قبل از انقلاب و نه بعد از انقلاب. کارنامه بيش از نيم قرن فعاليت‌ها و مبارزات سياسي من نشان مي‌دهد که همیشه در يك خط و يك مسير بوده‌ام، هيچ گاه نه به چپ و نه به راست، گرايش نداشته‌ام. نوشته‌ها، مصاحبه‌هاي من قبل و بعد از انقلاب، در دوران خدمت در دولت موقت و پس از آن در اختيار همگان است. بهتر است آقای **احسان نراقي** به آنها مراجعه کنند و به طور دقيق بگویند کجا و در چه موردی چپ‌روي کرده‌ام و کجا و در چه مورد تغییر موضع داده‌ام؟

خدا را شاكرم که به بهانه‌ها و توجیهاات مختلف خط و رنگ عوض نکرده‌ام تا نیاز داشته باشم به اين گناه نکرده اعتراف کنم. اصلاح سخن یا نوشته خطا و اشتباه، نه تنها ايراد ندارد بلکه حسن و ارزش هم مي‌باشد. اما آیا آقای **احسان نراقي** آمادگي ارزيابي صادقانه گذشته خود و نقد آن دارند؟ با تقدیم احترام **دکتر ابراهيم يزدي** ۱۳۸۲/۸/۱۴

نامه به شورای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران

۸۲/۸/۱۸

به نام خدا

اعضای محترم شورای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران

خواهران و برادران عزیز دانشجو سلام گرم و صمیمانه مرا و پوزشام را در عدم حضور در مراسمی که تدارک دیده‌اید، بپذیرید.

جنبش دانشجویی ایران به طور عام و انجمن‌های اسلامی دانشجویان به طور خاص دوران بسیار سخت و حساسی را می‌گذرانند. رابطه‌ی تنگاتنگی میان مطالبات دموکراتیک مردم ایران با جنبش دانشجویی وجود دارد. در طول تاریخ شصت ساله گذشته، جنبش دانشجویی ایران، همیشه در نوبت پیکان مبارزه برای آزادی و مقاومت در برابر استبداد قرار داشته است. در شرایطی که احزاب سیاسی دگراندیش و بیرون از حاکمیت، تحت فشارهای شدید همه‌جانبه قرار دارند و امکان انعکاس و پیگیری جدی و مفید و موثر مطالبات سیاسی و اقتصادی قشرهای مختلف مردم از آنان سلب شده است؛ در شرایطی که ابراز هر عقیده‌ای که با قرائت‌های رسمی و حکومتی از دین و جمهوریت همخوانی نداشته باشد به محکومیت و زندان منجر می‌گردد، وظیفه جنبش دانشجویی سنگین‌تر از هر گروهی و از هر زمانی است. از طرف دیگر پیچیدگی وضعیت سیاسی و مناسبات قدرت بر ابعاد شکل حرکت‌های دانشجویی بسی افزوده است.

جنبش دانشجویی هم اکنون در برابر این مشکل قرار دارد که متناسب با شرایط چگونه عمل کند تا از یک طرف به دامن رادیکالیسم سقوط نکند، و بهانه به دست جریان‌های راست افراطی و محافظه‌کاران خردگرای برای سرکوب ندهد و از طرف دیگر واقع‌گرایی، نرمش و انعطاف‌پذیری‌اش موجب سوء استفاده صاحبان قدرت و یا دلسردی و ناامیدی و یاس بیشتر دانشجویان نگردد. موفقیت جنبش دانشجویی در خدمت به پیشبرد اهداف جنبش مردم‌سالاری ایران در گرو دو عامل است. علم و هنر.

بدون علم و آگاهی از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم نمی‌توان از گردنه‌های سخت کنونی عبور کرد. برای شناخت و آگاهی هر چه بیشتر از مردم و ملتی که به آن تعلق داریم و فهم ریشه‌های پیچیدگی وضعیت کنونی، مطالعه و بررسی نقادانه و کنجکاوانه تاریخ معاصر کشورمان ضروری است. بخشی از هویت هر موجود و پدیده‌ای، تاریخ آن پدیده است. بی‌جهت نیست که صاحبان قدرت سعی بلیغ کرده و می‌کنند که تاریخ معاصر را مخدوش سازند و وارونه به نسل جدید ارائه دهند.

انجمن‌های اسلامی دانشجویان به عنوان نهادهای شکل گرفته دانشجویی می‌توانند برنامه‌های فشرده‌ای برای مطالعه و شناخت این دوره از تاریخ معاصر کشورمان، که با قیام تنباکو آغاز گردیده است، سطح آگاهی و بینش سیاسی فرهنگی دانشجویان را تا آنجا بالا ببرند که دانشجویان عزیز بتوانند در اتخاذ شیوه‌های مبارزه برای کمک به جنبش مردم‌سالاری با واقع‌بینی بیشتر و بهتر عمل کنند.

در این ماه مبارک رمضان، از خداوند متعال آزادی کلیه دانشجویان اسیر و زندانی و بازگشت آنان را به خانواده‌هایشان و به جمع دوستان دانشجوی، و هم چنین برای خواهران و برادران عزیز دانشجو توفیق ادامه خدمت به ایران و اسلام را آرزو می‌نمایم. با تشکر. دکتر ابراهیم یزدی ۸۲/۸/۱۸

فروپاشی شوروی و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

پاسخ به پرسش‌های آقای ناظری، ۲۱ آبان ماه ۱۳۸۲

• آیا انقلاب اکتبر يك انقلاب با ویژگی‌های سوسیالیستی بود؟

♦ انقلاب اکتبر، پیروزی بلشویک‌ها، یا جناح اکثریت در حزب کمونیست روسیه بود که خود را مارکسیست می‌دانستند و درصدد ایجاد نظامی با ویژگی‌های سوسیالیستی بودند. براساس دکتترین بلشویک‌ها بعد از پیروزی انقلاب، برای تحقق سوسیالیسم، باید بورژوازی را ریشه‌کن کرد و تمامی بقایای فکری - فرهنگی، خصلت‌های باقیمانده از نظام بورژوازی را از بین برد. برای تامین این نظر، ضرورت هژمونی طبقه کارگر یا دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح کردند. اما «دیکتاتوری پرولتاریا برای تامین هژمونی طبقه کارگر» - در عمل معادل شد با هژمونی حزب طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست (بلشویک‌ها) و در نهایت و در عمل به استالیزم منجر شد. آیا نظام برخاسته از انقلاب بلشویک‌ها دارای ویژگی‌های سوسیالیستی بود؟ موضوع مناقشه تاریخی است. بسیاری از صاحب نظران برای نظام شوروی و ویژگی‌های شناخته شده سوسیالیسم را قایل نیستند. اگر چه در شوروی براساس سوسیالیسم نوع مارکسیستی تمامی ابزار تولید و توزیع، خدمات و تمامی فعالیت‌های اقتصادی دولتی شده باشد.

• در جامعه شوروی که مدعی الگوبرداری از تئوری‌های آگاهی‌بخش طبقه متوسط در نظریه مارکسیست، چرا فرایند پژوهش تحت تاثیر هژمونی ایده‌های حاکمان قرار گرفت؟

♦ بعد از پیروزی انقلاب بلشویک‌ها در شوروی، مارکسیسم - لنینیسم، به مثابه یک ایدئولوژی بر تمامی شئون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شوروی حاکم شد. مارکسیسم از یک مقوله عملی و آکادمیک، که سیالیت ابطال‌پذیری دارد به یک ایدئولوژی جزمی و انعطاف‌ناپذیر تبدیل گردید. به قول برتراند راسل، کمونیسم منکر خدا و ادیان، خود به یک «دین» تبدیل شد و دینداران جدیدی با تعصبات مشابه سایر دین‌باوران بر سر کار آمدند.

استالین، دوران تکوین شخصیت خود را، در عنفوان جوانی و قبل از پیوستن به حزب کمونیست در یک دیر مسیحی در گرجستان گذرانیده بود اگر چه دیر رهبانان مسیحیت و در نهایت خدا را کنار گذاشت اما تعصبات، تمامیت‌خواهی و یکسویه‌نگری‌های مسیحیان ارتدوکس شرقی در منش و شخصیت او تا پایان عمر باقی ماند. هنگامی که مارکسیسم - لنینیسم دین رسمی نظام شوروی شد، ایدئولوژی بر تمام آراء و اندیشه‌های اقتصادی، عملی، هنری، فرهنگی و روابط مربوطه سیطره پیدا کرد. هر اندیشه جدیدی، حتی علوم خالص، نظیر فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی با ابزارهای ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک ارزیابی می‌شدند. مثلاً نظریه‌های جدید در فیزیک هسته‌ای، و یا در ژنتیک مولکولی، با برجسب‌هایی، هم چون نظریه‌های سرمایه‌داری، لیبرالیستی و ضد خلقی، مردود شناخته شدند. این واپس‌گرایی علمی، ضربات مهلکی بر فرایند توسعه علوم شوروی وارد ساخت. تصمیمات ذهنی‌گرایانه و ساده‌لوحانه و بعضاً فرصت‌طلبانه، کشاورزی روسیه را از بین برد و موجب بروز حتی قحطی شد. به طوری که بعد از برقراری روابط تجاری میان شوروی و آمریکا و آزادی صادرات محصولات کشاورزی آمریکا، شوروی بزرگترین خریدار گندم آمریکا، سالیانه تا حدود ۳۰ میلیون تن، گردید. تنها در قلمرو علوم فضایی و هسته‌ای با کاربرد نظامی بود که توفیقات چشم‌گیری به دست آوردند.

● یکی از ایراداتی که لیبرال‌ها به نظام شوروی می‌گیرند این است که حزب کمونیست پس از انقلاب ۱۹۱۷ تمام اشکال اجتماعات افقی را به نفع اشکالات عمودی قطع نمود که این قطع لایه‌های واسط عامل اساسی فروپاشی شوروی بود. نظر شما در این باره چیست؟

♦ در سوسیالیسم حاکم بر شوروی، تمام وسایل تولید، خدمات، تمامی فعالیت‌های اقتصادی، آموزشی و ... به طور کامل دولتی شدند. یک دستگاه عریض و طویل بوروکراسی، با کمترین بازدهی به وجود آمد. روابط «حزبی» جای ضوابط را گرفت. از همان ابتدای پیروزی، بحث‌های شدیدی پیرامون «تعهد» و «تخصص» در گرفت. همان بحثی که در ایران هم، بعد از انقلاب اسلامی بهمن ۵۷ مطرح گردید. نیروهای چپ، بخصوص حزب توده، حزب جمهوری اسلامی و هواداران آن بر ضرورت سپردن امور کشور به «متعهدین» و نه به «متخصصین» پای فشاری کردند نگرشی که ریشه در دوران هژمونی حزب بلشویک شوروی داشت. هنگامی که تمامی فعالیت‌های جامعه، اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تجاری، تولیدی، خدمات، هنری، همه و همه دولتی شدند، و شرط اصلی برای ورود به سازمان عظیم بوروکراسی دولتی تعهد، یعنی عضویت در حزب کمونیست شد، بعضاً کسانی مصدر کار شدند که کمترین اطلاع یا تجربه از آنچه باید انجام بدهند نداشتند. طبقه جدیدی به وجود آمد که تمام قدرت را در اختیار داشت و از تمام امکانات بهره‌مند بود، تنها این طبقه «خودی» محسوب می‌شدند، و سایر مردم، صرفنظر از فهم و شعور و یا موقعیت علمی، «غیرخودی» و

محروم از امکانات بودند، این بوروکراسی عظیم فاسد، فاقد کارآیی، ستون اصلی ساختار عمودی حاکم را تشکیل داده بود.

در دوران شوروی، با معیارهای شناخته و قبول شده بین‌المللی برای رشد و توسعه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کشوری توسعه یافته محسوب می‌شد، اما بعد از فروپاشی مسئولان جدید گزارش دادند که بسیاری از آن آمارها ساختگی و غیرواقعی بود. مثلاً وزیر بهداشتی جدید گزارش داد که در آمارهای رسمی تخت بیمارستان‌ها، تخت‌های هتل‌ها و مراکز تفریحی کادرهای دولتی در مناطق مختلف، به عنوان «تخت بیمارستان» گزارش شده بود. یا این که ۴۰ درصد پزشکان شوروی قادر به خواندن عکس‌های رادیولوژی بیماران نبودند.

اما فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تنها به این دلیل نبود. دلایل دیگری هم داشت که مهم هستند و نباید نادیده گرفته شوند. به عنوان نمونه، فقدان حق انتقاد از حاکمیت و امکان اصلاح رفتارها و تصمیمات بود، در نظام شوروی، هیچ کس حتی اعضای شورای مرکزی حزب کمونیست حاکم حق سؤال و انتقاد از استالین را نداشتند. ملایم‌ترین انتقاد با سرکوب شدید، تا سر حد مرگ روبرو می‌شد. در ظرف مدت کوتاهی، یعنی تا ۱۹۳۵، تمامی اعضای شورای مرکزی حزب کمونیست، به جز ۲ یا ۳ نفر کشته شدند.

● عده‌ای معتقدند مسئله ملیت‌ها و هویت ملی و دینی جمهوری‌های درون نظام شوروی عامل اساسی فروپاشی شوروی بود. آیا این طرز تلقی درست است؟

◆ اعتراض و مقاومت ملت‌ها و اقوام و معتقدین به ادیان ملی در شوروی سابق یکی از مشکلات سیاسی، اجتماعی بود که در فروپاشی نه فقط شوروی، بلکه امپراطوری روسیه نقش داشته است. توضیح آن که در دوران حکومت تزارها، روسیه به تدریج با قوه قهریه و با جنگ‌های طولانی و خونین سرزمین‌های زیادی را در غرب و شرق و جنوب تصرف کرده به قلمرو «امپراطوری روسیه» افزود. مردم این سرزمین‌ها اگر چه از ارتش تزار شکست خوردند اما هرگز تسلیم نشدند. در دوران انقلاب بلشویکی، لنین در سخنرانی‌های متعدد خود به مردم این سرزمین‌ها وعده داد که اگر با انقلاب علیه تزارها همکاری کنند و انقلاب پیروز شود، دولت انقلابی استقلال آنها را به رسمیت خواهد شناخت. اما چنین نشد. بلکه برعکس، در دوران استالین موج گسترده‌ای از فشار، بازداشت، تبعید، اعدام و مبارزه با باورها و سنت‌های دینی مردم، این مناطق را فراگرفت. استالین، با تعریف جدیدی از «انترناسیونالیسم» هر نوع ملی‌گرایی را محکوم کرد. براساس نظریه استالین، از آنجا که کشور شوراهای، ستاد زحمتکشان جهان و دژ سوسیالیسم محسوب می‌شود، حفظ منافع شوروی اولویت اول و نهایی را دارد. بنابراین نه تنها کشورهای عضو امپراطوری حق پیگیری منافع ملی و قومی خود را ندارند، بلکه احزاب کمونیست جهان که عضو کمینترن هستند، همه جا باید منافع ملی شوروی را بر منافع ملی کشور خود ترجیح بدهند. بعد از انقلاب، دولت شوروی سیاست تزارها را در مورد تغییر ترکیب جمعیت در میان ملیت‌ها و اقوام غیر رسمی را با اسکان دادن روس‌ها در این مناطق، با تغییر خط و زبان، ادامه داد. هم‌ه‌ی این رفتارها، به تدریج شکاف عظیمی را میان ملت و دولت به خصوص میان روس‌ها و قومیت‌ها و ملت‌های دیگر به وجود آورد. شکافی که در نهایت، در اولین فرصت تاریخی، موجب گسستن همه پیوندهای سیاسی و اداری میان این

جمهوری‌ها و دولت مرکزی گردید. به طوری که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، امپراطوری روسیه، که از زمان تزارها شکل گرفته بود نیز متلاشی گردید.

● نقش روشنفکران در تبعید و ناراضیان شوروی در تسریع فرایند فروپاشی تا چه حد قابل اشاره و اهمیت است؟

♦ روشنفکران در تبعید و ناراضیان شوروی نقش مهمی در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ایفا کرده‌اند. باید در نظر داشت که بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ سرد و تقابل میان دو بلوک شرق (شوروی و کشورهای اقماری) و بلوک غرب (کشورهای اروپای غربی و آمریکا) بالا گرفت. برای بیش از ۵۰ سال، جنگ سرد بر تمامی روابط بین‌المللی سایه افکند. روس‌ها با صراحت نیت و برنامه‌هایی خود را برای نابودی «سرمایه‌داری» و غرب اعلام کرده بودند و غربی‌ها نیز با به هم پیوستن دولت‌ها و نیروها، و تشکیل اتحادیه‌های نظامی و ایجاد سازمان‌های تبلیغاتی برای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق فعالیت می‌کردند. روشنفکران تبعیدی و ناراضیان شوروی در پیکار تبلیغاتی غرب علیه شوروی سابق نقش مهمی ایفا کردند. بخصوص اگر توجه شود که بخش عمده‌ای از این روشنفکران ناراضی، کادرهای علمی و دانشگاهی بودند، که از یک طرف سیطره و هژمونی جزمیت‌های ایدئولوژیک حزب کمونیست موجب لطامات فراوان به توسعه عمی شده بود و از طرف دیگر آزادی‌های اولیه و اساسی که مورد توجه و نیاز کادرهای علمی و دانشگاهی است به کلی از بین برده شده بودند.

● عده‌ای معتقدند از یک طرف خیانت رهبرانی مثل یلتسین و شوارنداززه و ... و از طرف دیگر توطئه غربی‌ها عامل فروپاشی شوروی بود آیا این نظر را می‌توان پذیرفت؟

♦ این نظریه ساده کردن صورت مسئله و فرار از روبرو شدن با واقعیت‌ها است. در این که غربی‌ها به طور صریح و علنی و شفاف به دنبال سرنگونی نظام شوروی بودند، هیچ بحث و شک و تردیدی نیست و غربی‌ها هم هرگز آن را پنهان نمی‌کردند. اما اگر زمینه‌های داخلی برای فروپاشی مهیا نبود، غربی‌ها نمی‌توانستند در اهداف خود موفق شوند. واقعیت این است که ارتباط میان رهبران کرملین و دولتمردان شوروی با مردم شوروی قطع شده بود. و این فاصله به تدریج به نقطه غیرقابل ترمیم رسیده بود و این چیزی نبود که از نظر برخی از رهبران شوروی، پنهان بوده باشد. از طرف دیگر، سیاست تهاجمی رهبران کرملین علیه غرب، شوروی را به یک رقابت پایان‌ناپذیر تسلیحاتی و تن در دادن به یک صلح مسلح مجبور ساخته بود. این صلح مسلح تمامی منابع حیاتی شوروی را، که می‌بایستی در راه ارتقاء سطح زندگی مردم عادی شوروی به کار گرفته شود، صرف رقابت تسلیحاتی کرد. در اوایل دهه ۱۹۶۰، هنگامی **خروشچف** روی کار آمد، او با درایت و ژرف‌نگری خود تغییراتی را پیشنهاد داد. او در سیاست خارجی شوروی دکترین تنش‌زدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط بین‌المللی را مطرح کرد و در سیاست داخلی، اصلاحات سیاسی و فضای باز سیاسی را پیشنهاد داد. سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز به شوروی امکان می‌داد که بخشی از هزینه‌های عظیم مسابقه تسلیحاتی را، به مصرف بهبود وضع زندگی مردم شوروی اختصاص دهد.

فضاي باز سياسي، موجب کاهش تنش‌هاي داخلي و اصلاح ساختارها مي‌گردد. **کميته مرکزي حزب کمونيست شوروي** پيشنهاد و اصلاحات سياسي داخلي خروشچف را نپذيرفت، و در واکنش به مواضع شديد انتقادي‌اش، او را نه تنها از رياست شوراي عالي بلکه از تمام مناصب دولتي و حزبي خلع و به دهکده‌ي محل تولدش تبعيد نمودند. اگر رهبران حزب کمونيست نظرات خروشچف را مي‌پذيرفتند و اجرا مي‌کردند تاريخ شاهد ظهور و صعود پديده‌اي به نام «**گورباچف**» نمي‌شد. اما رهبران شوروي، هنگامي **دکترين گورباچف**، معروف به کلاسنوست و پرسترويکا، را در ۱۹۸۶ پذيرفتند که فرايند فروپاشي در عمق جامعه به نقطه غيرقابل ترميم و برگشت رسیده بود.

هنگامي که اولين گام‌ها براي اجراي برنامه گورباچف برداشت شد، فشارهاي دروني به حدي بود که بلافاصله منفجر شد و همه چيز بهم ريخت. بايد توجه کرد که تحولات شوروي، در خلاء و به دور از اثرگذاري قدرت‌هاي خارجي رخ نداد. واضح است که دولت‌هاي غربي، بخصوص آمريکا، از اين جريان به نفع برنامه‌ها و اهداف خود نهايت بهره‌برداري را کردند. اما اصل و ريشه در درون جامعه شوروي بود.

● **تجربه اصلاحات گورباچف تحت عنوان پرسترويکا شکست خورد و به فروپاشي امپراتوري شوروي منجر گرديد. به نظر شما آيا به لحاظ استراتژي اين تنوري با مشکل روبرو بود و يا از لحاظ ساختاري نظام شوروي، سيستم غيرقابل اصلاحي بود؟**

◆ همان طور که در سؤال قبلي توضيح دادم، مشکل در استراتژي گورباچف نبود، بلکه نظام شوروي سابق به نقطه غيرقابل اصلاح رسیده بود. در يك حديث نبوي آمد است که: «**الملك يبقي مع الكفر و لا يبقي مع الظلم**». نظام حاکم بر شوروي هم ظالمانه و هم عليه تمامی اديان و باورهاي ديني مردم که اکثريت قريب به اتفاق جمعيت شوروي را تشکيل مي‌دادند، بود.

● **عده‌اي معتقدند نظام شوروي از لحاظ سطوح تمدني در رتبه پايين‌تري نسبت به کشورهای غربي قرار دارد، بر همین اساس رويکرد روس‌ها به فلسفه مارکسيسم، يك رويکرد دگم، ايستا و ايدئولوژيك بود. در حالي که در کشورهای پيشرفته حتي رويکرد به مارکسيسم در يك فضاي علمي و نقادانه صورت گرفت. به طوري که آنها توانستند در مدل‌هاي توسعه خود از نکات مثبت سوسياليسم بهره‌هاي لازم را ببرند. به نظر شما اين قضاوت ماهوي و تمدني تا چه حد در ناکارآمدی و نابساماني‌هاي شوروي دخیل بود و آيا اين عامل فروپاشي تلقي مي‌شود؟**

◆ روسيه، بخشي از «غرب» محسوب مي‌شود. اگر چه نژاد اسلاو از انگلوساکسون‌ها، ژرمن‌ها و گل‌ها متفاوت است و اگر چه مسيحيان ارتدوکس شرقي (روسيه) به مراتب متحجرت‌تر و متعصب‌تر از کاتوليك‌هاي رومي هستند اما فرهنگ، اقتصاد، تحولات سياسي و علمي روسيه با تحولات اروپا پيوند و رابطه نزديكي داشته است. سطوح تمدني روسيه، عقب‌تر از کشورهای اروپاي غربي نبود. اما کاتوليك‌هاي غربي (رم و انگليس) تحت تاثير رنسانس، تغييرات را پذيرفتند. در حالي که کليساي

ارتدوکس شرقي (روسیه) به شدت در برابر آن مقاومت کرد. در نتیجه مارکسیسم - لنینیسم به عنوان ستبر، نزاع کلیسا با علوم در روسیه پیروز شد.

پیروزي انقلاب بلشویکی در روسیه، پیامدهای مهمی در غرب داشته است. از آن جمله «بر سر عقل آمدن سرمایه‌داری» است. پیروزي انقلاب اکتبر، و استقرار حکومت به اصطلاح سوسیالیستی در مرحله اول موجب جلب توجه فعالان فرهنگی و سیاسی غرب و تقویت احزاب کمونیست گردید. اما سفرهای متعدد برخی از این فعالان به شوروی و انعکاس مشاهدات و قضاوت‌ها درباره آنچه از استبداد استالینی دیده بودند، به نوبه خود تاثیر گذارد. هنگامی که آندره ژید از رهبران برجسته حزب کمونیست شوروی از سفر به شوروی برگشت و کتاب معروف خود را به نام «پازگشت از شوروی» را نوشت (که توسط شادروان جلال آل احمد در همان سال‌ها به فارسی برگردان شده است) نگاه‌ها را تغییر داد. تاثیر تغییر موضع جیلاس در مجارستان و یا تیتو در یوگسلاوی را نباید نادیده گرفت. به این مسائل باید تاثیر دو جنگ بزرگ جهانی اول و دوم را در غرب افزود. اینها همه دست به دست هم دادند، تا سرمایه‌داری غرب در نگاه‌های مطلق طلب و در رفتارهای خود تجدید نظر کند و با تعدیل سیاست‌های خود، مانع بروز اختلافات طبقاتی شدید و انقلاب گردد. برخی از کشورهای اروپای غربی هنرمندان و با موفقیت سوسیالیسم را با دموکراسی به طور توأم پیاده کردند. سوسیال دموکرات‌ها بیش از ۷۰ سال است که بر سوئد حکومت می‌کنند. در واقع سوسیال دموکرات‌های اروپای غربی، سوسیالیسم را پذیرفتند نه مارکسیسم را. بنابراین نه دنبال «انقلاب» به معنای تجربه روسیه رفتند و نه استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» را لازم دانستند.

کشورهای غربی بیش از ۲۰۰ سال است که اصل انتقاد از حاکمان و اصلاح ساختارها را پذیرفته‌اند. واقع‌گرایی غربی موجب آن شد که آرام آرام بسیاری از آرمان‌های عدالت‌خواهی، مردم‌سالاری، مبانی و اصول حقوق و آزادی‌های بشر پذیرفته شوند. از همه مهم‌تر این که دو جنگ جهانی به آنان آموخت که راه حل اختلافات و مناقشات جنگ نیست. بلکه تنها راه همکاری است. اما در دوران شوروی، به بهانه استقرار سوسیالیسم، زیر شعار دیکتاتوری پرولتاریا، حق انتقاد، اظهار نظر و تمامی آزادی‌ها سلب شد. اینها از عوامل تعیین کننده در سرنوشت نهایی شوروی محسوب می‌شوند.

• آیا می‌توان گفت فروپاشی شوروی افول گفتمان آرمان‌خواهی و عدالت‌طلبی و واقعه ۱۱ سپتامبر افول تنوری پایان تاریخ است. با نگاه مقایسه‌ای بین این دو تحول بزرگ هر دو پدیده را تبیین کنید؟

♦ خیر، فروپاشی شوروی، پایان یا افول گفتمان آرمان‌خواهی و عدالت‌طلبی نیست. آرمان‌خواهی و عدالت‌طلبی از ویژگی‌های وجودی انسان است. سوء استفاده و بهره‌برداری از آرمان‌خواهی و عدالت‌طلبی انسان‌ها، موجب رویگردانی مردم از این ارزش‌ها نمی‌گردد. اتحاد جماهیر شوروی با تکیه بر عدالت‌خواهی مردم روی کار آمد. اما هنگامی که مردم پی بردند که به آرمان‌خواهی آنان خیانت شده است، مقاومت کردند، هرگز در قلب خود مشروعیت آن نظام را نپذیرفتند. سقوط شوروی، در واقع ادامه اصرار و مقاومت مردم بر آرمان‌عدالت و آزادی محسوب می‌شود.

اما واقعه ۱۱ سپتامبر «پایان تاریخ» نیست. بلکه پایان فرازی از تاریخ است. اگر به انگیزه کسانی که آن واقعه را آفریدند توجه شود، حداقل در سطح نظر و رای، آنها برای مقابله با ظلم و ستمی که ریشه آن را، قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا می‌دانستند دست به این کار زدند. عدم موافقت با شیوه عمل و محکوم کردن این جنایت نباید موجب نادیده گرفتن «انگیزه‌های» اقدام کنندگان باشد. در مقایسه میان این دو حادثه توجه به نکات زیر ضروری است.

۱- در طی ۳۰ سال گذشته دو حادثه بزرگ در جهان اتفاق افتاده است که بر فرایند تاریخ اثرگذار می‌باشد. **حادثه اول** - انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ است. این انقلاب، که آخرین انقلاب در قرن بیستم می‌باشد، بر تمام کشورهای اسلامی اثر گذاشت و تاثیر آن برخلاف ادعاهایی که می‌شود به وجود آمدن جنبش‌های اسلامی نبود، بلکه «سیاسی کردن جنبش اسلامی» بوده است.

سیاسی شدن مسلمانان در سرتاسر جهان، به خودی خود پیامدهایی داشته است. از آن جمله است بروز و ظهور تمایلات و گرایش‌ها به شدت ضد غربی در میان مسلمانان که با توجه به سابقه و عملکرد قدرت‌های غربی در کشورهای اسلامی، این پدیده‌ای کاملاً طبیعی و قابل فهم است.

از طرفی دیگر، رشد جنبش‌های سیاسی مردمی در میان مسلمانان، آنان را با حکومت‌های فاسد و دست‌نشانده و یا متمایل به غرب، رو در رو ساخته است. آنان غرب را حامی این حکومت‌ها و مسئول جنایات و خیانت‌های آنان و عقب‌ماندگی خود می‌دانند. در حالی که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی جنگ سرد پایان یافته و موج جدیدی از دموکراسی کشورهای جهان را فرا گرفته است، شرایط ذهنی و عینی در کشورهای اسلامی هنوز آماده و مهیای پذیرش دموکراسی نشده است. هنوز بسیاری از متفکرین اسلامی سنت‌گرا، دموکراسی را با اسلام ناسازگار می‌دانند و نگاه آنها به حکومت، همان نگاه سنتی قدیمی و تاریخی و از نوع خلافت است.

در دوران جنگ سرد، کشورهای غربی، با نفوذ و قدرتی که در کشورهای اسلامی داشتند، ضمن به کارگیری احساس ملی و یا دینی مردم در تقابل با کمونیزم، اجازه رشد و گسترش و یا به قدرت رسیدن نیروهای ملی و یا اسلامی را، به بهانه اینک ممکن است کمونیست‌ها بهره‌برداري کنند، نمی‌دادند. اما با پایان جنگ سرد، این نگرانی به کلی منتفی شده است.

به این ترتیب عامل خارجی بازدارنده رشد جنبش‌های مردمی و تحقق دموکراسی دیگر تاثیرگذار نیست. بلکه امروزه موانع داخلی موجب کندی یا عدم توفیق جنبش‌های مردم‌سالاری در کشورهای اسلامی می‌باشد.

۲- همان طور که اشاره شد، با پایان یافتن جنگ سرد، موانع بیرونی بر سر راه استقرار دموکراسی در کشورهای جهان سوم از میان برداشته شده‌اند و **موج سوم دموکراسی** همه‌جا را فرا گرفته است. بخشی از این امر مربوط است به پیگیری آرمان‌خواهی و عدالت‌طلبی مردم جهان، و کوشش مستمر برای تحقق حاکمیت ملت‌ها بر سرنوشت خود. اما بخش دیگر آن، عامل مساعد و مشوق بیرونی و جهانی است. به این معنا که در دوران ما بعد جنگ سرد، اولویت‌های اقتصادی، نقش تعیین‌کننده در روابط بین‌المللی پیدا کرده‌اند. کشورهای توسعه یافته، در چارچوب منافع ملی خود در دوران بعد از جنگ سرد، به دنبال روابط اقتصادی درازمدت با سایر کشورها می‌باشند تا بتوانند آینده خود را، نه در کوتاه مدت، بلکه در درازمدت و به طور راهبردی تعریف و تثبیت نمایند. و این امر میسر نیست

جز با ثبات سياسي نهادينه شده در همه كشورهاي جهان. موج سوم دموكراسي متأثر از اين عامل بيروني مساعد نيز مي‌باشد.

الزامات و اولويت‌هاي سياسي دوران جنگ سرد، در روابط بين‌المللي، بازدارنده تحقق آرمان مردم‌سالاري در بسياري از كشورهاي جهان سوم بود، اما بعد از فروپاشي اتحاد جماهیر شوروي سابق و پايان جنگ سرد، اولويت‌هاي اقتصادي در روابط بين‌المللي و ضرورت ثبات سياسي نهادينه شده، مشوق و مويد تحقق دموكراسي در كشورهاي جهان شده است.

۳- در شرايط كنوني جهان، رهبران، روشنفكران و نخبگان كشورهاي اسلامي، و جهان سوم، مي‌بايستي اولاً تعريف جامع و جديد از منافع، مصالح و امنيت ملي خود ارايه دهند، ثانياً روابط خود با جهان بيرون را مجدداً تعريف نمايند. با ديده‌گاه‌هاي سنتي به قدرت‌هاي بيروني نمي‌توان يك سياست ملي را طراحي و پيگيري نمود. حتي كشورهايي كه در طول دهه‌هاي گذشته روابط و همكاري‌هاي نزديك و استراتژيك با قدرت‌هاي خارجي، نظير آمريكا داشته‌اند، چاره‌اي ندارند جز آن كه با تغيير در ساختارها و نظام‌هاي حقوقي و حقيقي حاكم بر كشورشان، خود را با شرايط جديد تطبيق بدهند. در غير اين صورت، روابط گذشته آنها حتي با كشوري مثل آمريكا قابل دوام نيست. مصر و عربستان سعودي و كويت را مي‌توان نمونه‌هايي از اين نوع كشورها ذكر كرد.

۴ - حادثه ۱۱ سپتامبر، از يك طرف عمق كينه و نفرت تاريخي مسلمانان را از قدرت‌هاي غربي، به خصوص آمريكا نشان داد. از طرف ديگر، فرزانگي و مشروعيت اين نوع عمليات و مفيد بودن آنها را براي اسلام و مسلمان به شدت زير سؤال برده است. بعد از ۱۱ سپتامبر، سازمان‌ها و متفكرين فراواني از كشورهاي اسلامي اين نوع عمليات را به حق محكوم و آن را مغاير با ارزش‌ها و آموزه‌هاي اسلامي دانستند. اين حادثه از يك طرف بر ابعاد تقابل قدرت‌هاي خاصي، از جمله يهوديان مسيحيت افراطي با مسلمانان و اسلام بسي بيفزوده است و از طرف ديگر موجب آن شده است كه مسلمانان بيش از هر زمان به دنبال تغييرات مطلوب در درون خود باشند.

حادثه ۱۱ سپتامبر و فروپاشي اتحاد جماهیر شوروي و پايان جنگ سرد و ضرورت توسعه سياسي و اقتصادي در كشورهاي اسلامي موجب شده است كه ديده‌گاه‌هاي سنت‌گرايان، به شدت مورد نقد قرار گيرد. و از طرفي بيش از هر زمان ديده‌گاه‌هاي روشنفكران ديني، به عنوان راحل‌هاي واقع‌بينانه جاي جديد و مطلوبي درميان مسلمانان به دست آورده است. و اين مي‌تواند براي آينده اسلام و مسلمانان بسيار اميد بخش باشد.

انتخابات مهمترين چالش پيش رو

افطار انجمن اسلامي دانشجويان دانشگاه شهيد بهشتي و علوم پزشكي - شرق ۸۲/۸/۲۴

چهارشنبه شب، ۲۱ آبان مراسم افطار با حضور جمعي از شخصيتهاي سياسي و دانشگاهي برگزار شد. گزارش سخنراني‌هاي اين مراسم از ايلنا و ايسنا نقل شده است. دكتور ابراهيم يزدي در اين مراسم گفت:

"در شرایط فعلی بحث انتخابات مهمترین چالش امروز ماست." یزدی در بخشی از سخنان خود دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات از سوی فعالان سیاسی و دانشجویان را منوط به شرایط ویژه‌ای کرد و گفت: تا این شرایط محقق نشود، نمیتوان مردم را قانع کرد و برای اینکه بتوانیم مردم را قانع کنیم میباید همه نیروهای سیاسی برای تحقق این شرایط وارد میدان شوند. وی آزادی تمام زندانیان سیاسی-عقیدتی اعم از دانشجویان، روزنامه‌نگاران، رفع توقیف نشریات توقیف شده و اجازه فعالیت آزاد روزنامه‌ها و مطبوعات در چارچوب قانون اساسی، لغو نظارت استصوابی به گونه‌ای که در سه دوره انتخابات وجود داشته است، اصلاحات در قوه قضاییه، برخورداری همه احزاب از حقوق اولیه خودشان بر اساس قانون اساسی، پایان یافتن فعالیت‌های غیرقانونی برخی نهادها، از شروط خود برای شرکت در انتخابات دانست.

همکاری برای تحکیم و دموکراسی

سایت تحکیم دموکراسی- آبان ماه ۱۳۸۲

آیا تشکیل جبهه فراگیر دموکراسی‌خواهی در شرایط کنونی ایران ضرورت دارد یا نه؟ تا چه حد؟

تحقق مردمسالاری و تامین پیش‌نیازهای آن مسئولیت یا رسالت یک گروه سیاسی خاص نیست. کاری است که باید همگان، همه احزاب و گروه‌ها در آن مشارکت فعال داشته باشند. در شرایط کنونی ایران ضرورت تشکیل چنین جبهه‌ای بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. در واقع چالش جدید و جدی در برابر تمام گروه‌های معتقد به مردمسالاری محسوب می‌شود.

مبنای ائتلاف و همکاری احزاب، سازمان‌ها، روشنفکران و فعالان سیاسی در این جبهه باید چه باشد؟ آیا غیر از دموکراسی با معنای حداقلی آن (تعیین‌کنندگی مطلق رای اکثریت با رعایت همه حقوق اقلیت) در نظر گرفتن معیار دیگری برای همکاری در قالب این ائتلاف دموکراتیک ضروری است؟

ائتلاف و همکاری احزاب، سازمان‌ها و نیروهای سیاسی شناسنامه‌دار در مرحله اول می‌تواند بر مبنای تفاهم یا توافقنامه‌ای که روابط و مناسبات اعضای این همکاری را شفاف تعریف کرده باشد، صورت گیرد. در مرحله دوم، و مهمتر از اولی، این است که اعضای ائتلاف با صداقت و صمیمیت به تعهدات خود، در چارچوب آیین‌نامه‌ای که امضا می‌کنند، پایبند باشد و به طور جدی مقررات همکاری‌های جمعی، به خصوص ائتلافی، را رعایت کنند. در آیین‌نامه می‌توان موادی را پیش‌بینی

کرد که از هژمونی یک گروه معین در مجموعه جلوگیری کرد و ماهیت دموکراتیک آن را تقویت نمود.

آیا روشنفکران و سیاستمداران دینگرا و عرفی می‌توانند با در پرائنتز نهادن عقاید سیاسی و مسلکی خود در قالب چنین ائتلاف فراگیری به تعامل با یکدیگر بپردازند و آیا زمینه‌های ذهنی و عینی برای این همکاری میان نخبگان ایران فراهم است؟

هدف جبهه ائتلاف برای دموکراسی، تحقق مردمسالاری باید باشد. مردمسالاری از درون یک جامعه مدنی سربر می‌آورد. جبهه فراگیر برای دموکراسی هنگامی موفق می‌شود که از همان آغاز الگو و نمونه یک جامعه مدنی باشد. در جامعه مدنی، تنها دینداران یا دین‌گریزان صاحب حق نیستند بلکه کلیه ایرانیان، صرف نظر از رنگ، نژاد، مذهب، قومیت مالکین مشاعی این مرز و بوم هستند و به طور مساوی حق دخالت و اعمال نظر و مشارکت در اداره ملک مشاعی خود را دارند. بنابراین در جبهه فراگیر دموکراسی همه گروه‌ها و احزاب شناسنامه‌دار با حفظ افکار و اندیشه‌ها و مواضع خود، تنها با پذیرفتن منشور و آیین‌نامه جبهه دموکراسی می‌توانند به عضویت آن در آیند.

اما قسمت دوم سؤال که آیا زمینه‌های ذهنی و عینی برای این نوع همکاری میان نخبگان ایران فراهم است؟ جواب صریح و شفاف خیلی مشکل است.

همکاری موثر و مفید کارساز چیزی نیست که تنها با نوشتن آیین‌نامه یا منشور و شفاف کردن روابط و مناسبات به آن دست پیدا کرد. ما ایرانی‌ها عمیقاً استبداد زده هستیم. استبداد را نباید فقط در چارچوب مناسبات سیاسی تعریف کرد. استبداد فرهنگ خاص خود را دارد. این فرهنگ نوعی بیماری مسری است همه مبتلا هستیم. در نظام استبدادی فقط یک امیر، شاه یا رهبر مستبد وجود ندارد که هر کاری دلش بخواهد انجام می‌دهد. در درون هر یک از ما ایرانیان «شاه» کوچکی لانه کرده است که در فرصت‌های مناسب، خود را نشان می‌دهد. بخش اعظمی از روابط ما با یکدیگر، در سطح خانواده، جامعه، مدرسه و دانشگاه و محیط‌های کاری، در هر مقام و منصبی که قرار داریم، ماهیت استبدادی دارد. هر زمان که شاه درون ما فرصت و قدرت بیابد، روی شاهان و مستبدان گذشته را سفید می‌کند. وجود و سلطه این روحیه غیربهداشتی اثر مخرب، زیانبار و بازدارنده در همکاری‌های جمعی دارد. وجود این روحیه ما ایرانیان را «از هم‌گریز» نموده است. هنوز هم بسیاری از فعالان سیاسی آمادگی برای قبول عضویت در یک حزب و سازمان را ندارند و در گفت‌وگوهای سیاسی رایج، عدم وابستگی به حزب و گروه سیاسی، یک ارزش معرفی می‌شود. چگونه می‌خواهیم به مردمسالاری دست یابیم در حالی که پیش‌نیازهای دموکراسی، یعنی کار جمعی و گروهی سازمان یافته حزبی را نمی‌پذیریم؟

حال با این زمینه‌های ذهنی آیا می‌توان امیدوار بود که جبهه فراگیر دموکراسی شکل بگیرد و یا ادامه پیدا کند؟

دو عامل مثبت و موثر وجود دارند که باعث امیدواری است. عامل اول - توجه روزافزون نخبگان جامعه به «بیماری استبدادزدگی» است. هر پزشکی می‌داند که شرط و گام اول، و بسیار مهم در درمان هر بیماری، بخصوص بیماری‌هایی که با ذهن و روان فرد سر و کار دارد، قبول «بیمار

بودن» است. اگر کسی نپذیرد که بیمار است، بهترین پزشکان جهان هم نمی‌توانند او را درمان نمایند. برای درمان استبدادزدگی باید آن را به سطح آگاه جامعه آورد و به آن پرداخت. به طور روز افزونی در ادبیات سیاسی ما این بحث وارد شده است و قطعاً تاثیر خود را گذاشته و خواهد گذاشت و می‌توان امیدوار بود که بتدریج بر این بیماری غلبه پیدا کنیم.

اما عامل دوم، تجربه است. همه می‌دانیم که دموکراسی یادگرفتنی است. اما دموکراسی را در سر کلاس به کسی درس نمی‌دهند بلکه از طریق تجربه یاد می‌گیرند. یادگیری يك فرایند است (Learning Process). در فرایند عمل و تجربه کار سیاسی است که ما به اهمیت پیش‌نیازهای کار جمعی پی می‌بریم. در همین شش هفت سال گذشته نه فقط محافظه‌کاران که برخی از نیروهای اصلاح‌طلب نیز به تقسیم نیروهای سیاسی به «خودی و غیرخودی» معتقد بودند. اما امروز اصلاح‌طلبان عموماً متوجه شده‌اند و پی برده‌اند که این نوع نگرش‌ها نه تنها واقعی نیستند، بلکه مخرب و بازدارنده‌ی فرایند دموکراسی می‌باشد. امروزه میزان تساهل و تسامح میان نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب به مراتب بیشتر از شش هفت سال پیش شده است.

تنها اصلاح‌طلبان نیستند که در فرایند عمل سیاسی، ضرورت تساهل و تسامح را فرامی‌گیرند. در محافظه‌کاران نیز همین تغییرات قابل ملاحظه است. امروز محافظه‌کاران خردگرا پی برده‌اند که رفتارهای خشونت‌گرای محافظه‌کاران خردگرایز، هزینه‌های زیادی را بر آنها تحمیل کرده است. محافظه‌کاران خردگرا پی برده‌اند که اگر رفتارهای خود را مدنی کنند و در چارچوب مقررات جامعه مدنی با نیروهای رقیب و مخالف هم‌کنشی نمایند، موقعیت سیاسی به مراتب بهتری پیدا خواهند کرد. در تمام کشورهایی که دموکراسی نهادینه شده است، دورانی از تقابل‌های سخت و خونین و خشونت‌بار را پشت سرگذارده‌اند و از گذرگاه تجربه به این واقعیت رسیده‌اند که اگر بخواهند بمانند و بطور نسبی با آرامش زندگی کنند و نیروها و ظرفیت‌های خود را در جهت مثبت و توسعه به کار اندازند باید حقوق یکدیگر را به رسمیت بشناسند و یکدیگر را تحمل کند و در چارچوب منافع کلان ملی با یکدیگر به وفاق برسند.

در ایران نیز تغییرات مثبتی در رفتار سیاسی نیروهای اصلاح طلب مشاهده می‌شود که نشان‌دهنده آمادگی ذهنی و عینی نخبگان برای همکاری‌های مفید و موثر سیاسی میان این نیروها می‌باشد.

به نظر شما دموکراسی‌خواهی با کدام مقولات زیر از قبیل حقوق بشر، تساهل و رواداری دینی و سیاسی، آزادی بیان و مطبوعات، اصلاح‌طلبی و مبارزه پارلمانتاریستی، قانون‌گرایی و مسالمت‌جویی، تکثرگرایی و یا فدرالیسم و امثال آنها همبستگی دارد؟

همه‌ی آنچه را که شما برشمردید با هم پیوستگی دارند و از پیش‌نیازها یا از اجزایی جدایی‌ناپذیر مردم‌سالاری محسوب می‌شوند.

شاکله کلی مردم‌سالاری بومی یا دموکراسی ایرانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مردم‌سالاری بدون «مردم» بی‌معنا و خالی از مفهوم است. مردم هم با باورها، آراء و اندیشه‌های خود زندگی می‌کنند و تعریف می‌شوند و در صورتی که بخواهند و بتوانند در سرنوشت خود دخالت کنند لاجرم باورهایشان، اعم از دینی یا غیردینی، در شکل‌گیری ساختارهای حقوقی و حقیقی يك نظام مردم‌سالارانه تبلور و نمود بیرونی پیدا می‌کند. دموکراسی ایرانی، بی‌تردید رنگ و ویژگی‌های

فرهنگ مردم ایران را پیدا خواهد کرد. تمام دموکراسی‌های شناخته شده جهان هم ویژگی‌های عامی و مردم‌سالاری و هم ویژگی‌های خاص بومی و ملی را دارند.

به عنوان نمونه، نظام‌های سیاسی در انگلیس، فرانسه، آلمان و آمریکا و ایتالیا، همگی ویژگی‌های عام یک نظام دموکراتیک را دارند، اما هر کدام ویژگی‌های خاصی را هم دارند که از واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی همان جامعه سرچشمه گرفته‌اند و این دموکراسی را از یکدیگر متمایز می‌سازد.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که دموکراسی بدون قانون اساسی نهادینه نمی‌شود. دموکراسی‌ها با قانون اساسی تعریف می‌شوند. تقسیم‌بندی قدیمی دموکراسی لیبرال (Liberal Democracy) و دموکراسی رادیکال (Radical Democracy) جای خود را به دموکراسی مشروطه (Constitutional Democracy) داده است.

قانون اساسی یک قرارداد اجتماعی است. که ساختار و محتوای آن عموماً تحت تأثیر سه عامل اساسی قرار دارد: ۱- سابقه و فرایند تاریخی، تحولات سیاسی ۲- فرهنگ ملی، ۳- شرایط زمان تدوین.

نقش و اثر هر سه عامل را در قانن اساسی مشروطه و هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌توان مشاهده کرد. اگر امروز بخواهیم قانون اساسی جدیدی بنویسیم، بدون شك تجربه دو دهه حکومت به نام خدا و دین در محتوای این قانون اثر گذار می‌باشد، ارگان فرهنگ ملی ما که دیانت و ملت یا ایرانیست و اسلامیت است، در قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی هر دو نمود داشته است و اگر قرار باشد دموکراسی در ایران نهادینه شود، در هر قانون اساسی جدیدی هم که نوشته شود، قطعاً جای خود را خواهد داشت. برخی از کسانی که معنا و مفهوم دموکراسی را درک نکرده‌اند، از روی تعصب و غیرت دینی، دموکراسی را مغایر با اسلام می‌دانند و با آن ضدیت می‌نمایند این مخالفت‌ها همه از روی قدرت‌پرستی نیست بلکه از عدم شناخت درست از مفهوم دموکراسی است. مثلاً گفته‌اند که ممکن است اکثریت مردم، روزی رای بدهند که خدا نیست و اسلام باطل است!! اینها توجه ندارند که در دموکراسی، مردم موضوع و محور اصلی هستند. اگر مردمی دیندار باشند، خواه نا خواه باورهای دینی آنان در محتوای قانون اساسی انعکاس پیدا خواهد کرد و اگر هم بی‌دین شده باشند، با زور نمی‌توان آنان را دیندار یا مجبور به رعایت موازین دینی کرد. بنابراین رابطه دموکراسی با دین، رابطه مردم با دموکراسی است. گروه دیگری هم هستند که با علم به این مسئله، از موضع غیردینی و یا ضد دینی، نگران آن هستند که اگر دموکراسی در کشوری مثل ایران، با ۹۷ درصد جمعیت مسلمان، نهادینه شود، لاجرم از فرهنگ بومی و ملی ایران که دیانت بخشی از آن است تأثیر خواهد گرفت، بنابراین سعی دارند تعریف خاصی از دموکراسی، که تأمین کننده نظرات آنان باشد ارائه دهند.

همکاری نیروهای دموکراسی خواه داخل و خارج از کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در طول تاریخ معاصر ایران، ایرانیان آواره و مهاجر همیشه بر فرایند تغییرات و تحولات درون کشور اثر گذار بوده‌اند. اما تجربه نشان می‌دهد که این اثرگذاری تنها در دوران‌هایی موثر بوده است که جنبش‌های مردمی در داخل کشور فعال و نیرومند بوده‌اند و ایرانیان خارج از کشور نقش کمک کننده را ایفا نموده‌اند. از طرف دیگر جو سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خارج از کشور با درون کشور متفاوت است و باعث آن است که نوع گرایش‌ها، روش‌ها و مواضع و سطح مطالبات نیروهای

بیرون از کشور با داخل کشور متفاوت و رادیکال‌تر و تا حدودی، در مواردی، غیرواقع‌بینانه، از نظر شرایط داخل ایران باشد. نیروهای هوادار مردم‌سالاری در درون کشور واقع‌بین‌ترند و لاجرم شرایط حاکم در درون کشور را در حرکت‌ها، مواضع و تاکتیک‌های خود لحاظ می‌کنند. از آنجا که میدان اصلی فعالیت نیروهای سیاسی هوادار مردم‌سالاری در درون کشور است، نیروهای سیاسی بیرون از ایران اگر بخواهند از حرکت درون کشور حمایت موثر و مفید بنمایند، باید تاکتیک‌ها، روش‌ها، سطح مطالبات خود را با نیروی داخل هماهنگ و همراه سازند.

آیا نیروهای سیاسی و روشنفکر دموکراسی خواه ایرانی در داخل و خارج کشور شهامت، صداقت و بالاخره قدرت فراموش کردن اختلافات و ستیزه‌های گذشت را دارند؟

در سؤال شما دو نکته وجود دارد، که از نظر اهمیت در یک سطح قرار نمی‌گیرند. اول اختلافات میان نیروهای سیاسی است و دوم ستیزه‌های گذشته میان این نیروها است.

نیروهای هوادار مردم‌سالاری برای همگرایی و همکاری نیازی ندارند اختلافات فکری - سیاسی، خود را در روش‌ها و منش‌ها نادیده بگیرند و آنها را فراموش کنند و یا حتی رفتارهای سیاسی گذشته یکدیگر نقد نکنند، این نه عملی است و نه مفید. جامعه بشری علی‌الاصول، جامعه‌ای متکثر و متنوع است. اختلاف در آرا و عقاید از ویژگی‌های انسانی است، در یک جامعه در حال دگرگونی و تبدیل و تحول تاریخی، نظیر جامعه ایران، اختلافات به مراتب بیشتر است. آنچه مهم است اولاً قبول این تنوع است و ثانیاً قبول و رعایت اصل تسامح و تساهل و ثالثاً هنر همکاری با یکدیگر علیرغم اختلاف در آرا و عقاید. جامعه مدنی، که اساس مردم‌سالاری است، بدون چیزی که به آن **Compromise** می‌گویند وجود ندارد. بعضی‌ها سازشکاری را معادل فارسی این واژه گرفته‌اند. در حالی که معنای واقعی آن «سازگاری» است که بار معنایی مثبت دارد نه سازشکاری که بار معنایی منفی دارد. سازگاری به معنای نفی یا عدم پایبندی به اصول اعتقادات و پیگیری نظر و عقیده نیست. بلکه هر کس با حفظ و پایمردی بر عقاید خود، حضور دیگران را تحمل می‌کند و با آنان در محورهای مشترکی، نظیر باور مردم‌سالاری، همکاری می‌نماید.

آنچه غیرقابل قبول است مطلق‌بینی، مطلق‌گرایی و مطلق‌خواهی و خود را حق مطلق دانستن می‌باشد و ستیز برای تحمیل آرا و عقاید بر دیگران است. دشمنی‌ها و ستیزه‌های گذشته را نمی‌شود فراموش کرد اما می‌توان و باید از آنها درگذشت. اما این به معنای عدم نقد گذشته نیست. رشد و بلوغ و توسعه انسانی و مطلق ندیدن خود و دیگران یعنی آمادگی برای قبول نقد رفتارهای گذشته، حتی اگر این نقدها، غیرمنطقی باشند. واکنش‌های احساسی و توجیه‌گرایی به نقد رفتارهای گذشته موجب عدم عبرت‌اندوزی از تجارب و اشتباهات گذشته خواهد شد.

آیا نیروهای سیاسی شهامت و صداقت ترک ستیزه‌های گذشته را دارند؟ باید امیدوار بود. همه باید بدانیم اگر تنها راه بقای یک ملت و مملکت، تحقق مردم‌سالاری است، و مردم‌سالاری در گرو همکاری و همدلی و همگرایی نیروهای عمیقاً معتقد به مردم‌سالاری است، این مهم با ادامه ستیزه‌ها و یا باقی ماندن و توقف در فضای ستیزه‌گری گذشته به دست نمی‌آید. به نظر می‌رسد جبر زمان، شرایط شدیداً متغیر و تاثیر تجربه در فرایند یادگیری، ما ایرانی‌ها را، نظیر سایر ملت‌ها، مجبور به قبول پیش‌نیازهای مردم‌سالاری خواهد ساخت.

به عنوان نخستین گام عملی برای تشکیل جبهه دموکراسی خواهی به عنوان نهاد رهبری کننده جنبش اجتماعی اصلاحات چه اقدامی پیشنهاد می‌کنید؟

گام اول گردهم آمدن نمایندگان تمامی گروه‌ها و احزاب سیاسی شناسنامه‌دار، برای تبادل نظر و رسیدن به اجماع درباره ضرورت تشکیل یک جبهه فراگیر دموکراسی می‌باشد.

در گام بعدی، تدوین منشوری است که مواضع مشترک این نیروها را تعریف کند. و گام سوم تدوین آیین‌نامه‌ای که روابط این نیروها را با یکدیگر به طور شفاف معین نماید.

اما مهمتر از همه اینها، اراده و خواست واقعی، صادقانه برای همکاری گروهی و تن در دادن به الزامات اجتناب‌ناپذیر آن می‌باشد.

و بالاخره این که بپذیریم این کلام الهی را که: **یدالله مع الجماعه**. دست (قدرت) خدا با جماعت است.

اصلاح طلبان و محافظه‌کاران هیچ کدام نتوانستند رقیب را حذف کنند

ایرنا ۲ آذر ماه ۱۳۸۲

دبیرکل تشکل سیاسی موسوم به **نهضت آزادی**، گفت: نیروهای سیاسی فعال جامعه ایران، اعم از محافظه‌کاران یا اصلاح طلبان در تقابل با هم، هیچ‌کدام نتوانستند طرف مقابل خود را به کلی از صحنه سیاسی خارج کنند. **ابراهیم یزدی** که شاخص‌ترین چهره در میان نیروهای **ملی - مذهبی** محسوب

می‌شود، روز یکشنبه در گفت و گو با خبرنگار ایرنا، این وضعیت را یکی از ویژگی‌های اساسی و کلان جامعه ایران دانست.

دبیرکل تشکل نهضت آزادی افزود: محافظه‌کاران در صحنه حضور دارند و از قدرت و امکانات برخوردارند، اما هر کاری می‌توانستند در شش سال گذشته برای خارج کردن اصلاح طلبان از صحنه سیاسی انجام دادند، اما نتوانستند. به گفته وی، اصلاح طلبان نیز در تقابل با محافظه‌کاران، هر آنچه را که می‌توانستند، انجام دادند تا رقیب را از صحنه خارج کنند، اما اینها هم نتوانستند، این آن چیزی است که ما به آن انسداد سیاسی می‌گوییم.

وی افزود: ویژگی دوم جامعه ایران، این است که مناسبات قدرت میان این نیروها به گونه‌ای شکل گرفته است که هرگاه، هر یک از این دو نیرو بتواند رقیب را از صحنه خارج کند، منجر به سقوط خود آنها هم خواهد شد و این نکته کلیدی در فهم قضایای ایران است.

یزدی گفت: جامعه ایران، آرام آرام به سمت یک زایمان جدید می رود و البته این زایمان مثل هر زایمان دیگری بدون درد نیست. بعضی ها می خواهند این بچه مرده به دنیا بیاید و برخی ترجیح می دهند سقط جنین صورت گیرد و بعضی دیگر می خواهند این بچه ناقص و نارس متولد شود.

وی افزود: وظیفه همه علاقه‌مندان به ایران، از جمله، ما به عنوان بخشی از نیروهای اصلاح طلب این است که تلاش کنیم تا زایمانی سالم صورت گیرد و از همین زاویه است که ما با دخالت نیروهای خارجی در ایران مخالفیم.

وزیر امور خارجه دولت موقت پس از پیروزی انقلاب اسلامی اظهار داشت: تغییرات خارجی‌ها مثلاً آمریکایی‌ها لزوماً تغییرات ما نیست. آنها تغییرات خودشان را می‌خواهند و ما تغییرات خودمان را می‌خواهیم.

وی افزود: خطر بزرگ دخالت خارجی این است که این معادله را برهم می‌زند به جایی اینک بچه بطور طبیعی متولد بشود، آنها می‌خواهند به زور این بچه سقط شود و آن چیزی که دنیا می‌آید یک فرزند سالمی که به درد مملکت بخورد، نخواهد بود.

این صاحب نظر در مسایل سیاسی گفت: آن تغییراتی که دیگران بخواهند برای ما نسخه پیچی کنند، ما نمی‌دانیم از توی آن چه در خواهد آمد دموکراسی کالایی نیست که از طریق کوله پشتی سربازان خارجی مثلاً آمریکایی صادر شود.

دبیر کل تشکل سیاسی موسوم به نهضت آزادی ایران بر این باور است که در هفتمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، «محافظه کاران» خیلی علاقه‌ای ندارند تا مردم بطور گسترده در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کنند.

یزدی، دلیل این باور خود را «آرای معین محافظه کاران در همه جا» دانست. وی ابراز عقیده کرد: براساس تحلیل آماري از انتخابات، ما می‌دانیم که جریان راست در تهران، حدود ۳۰۰ هزار رای دارد و با امکانات و نهادهایی که در اختیارش هست، می‌تواند این تعداد رای را یکجا بسیج کند.

دبیرکل تشکل سیاسی موسوم به نهضت آزادی افزود که در انتخابات شورای شهر تهران ۱۰ درصد مردم شرکت کردند و نفر اول این شورا با کسب حدود سه درصد آرای مردم انتخاب شد.

وی افزود: «چنانچه در انتخابات شورای شهر تهران بجای ۱۰ درصد، ۲۰ درصد از مردم شرکت می‌کردند، جناح راست برنده نمی‌شد زیرا بیش از این ظرفیت کسب رای نداشت.

یزدی در تحلیل خود از فضای سیاسی کنونی جامعه ایران، گفت که محافظه کاران الان دارند عین سیاستی را که در انتخابات شورای شهر مورد استفاده قرار دادند، بکار می‌برند.

وی، «محافظه کاران» را متهم به اقداماتی کرد که مردم را منفعل و مایوس می‌کند تا حاضر نشوند در انتخابات شرکت کنند و در نهایت آنها با میزان رایی که دارند بتوانند مجلس هفتم را ببرند.

دبیرکل تشکل موسوم به نهضت آزادی ، تصریح کرد "اگر اوضاع و احوال سیاسی جامعه بر همین منوالی که هست ، ادامه پیدا کند و هیچ اتفاقی نیفتد، جناح راست ، اکثریت مجلس هفتم را در اختیار خواهد گرفت .

وی خاطر نشان کرد که در این صورت محافظه کاران انتخابات ریاست جمهوری آینده را نیز به نفع خود رقم خواهند زد . "یزدی اظهار داشت : البته رفتار سیاسی مردم در شهرهای بزرگ مثل تهران ، مشهد، تبریز و اصفهان با شهرهای کوچک ، متفاوت است . شاید در شهرهای بزرگ نگرشهای سیاسی بیشتر از شهرهای کوچکتر وجود دارد .

دبیر کل «**نهضت آزادی**»، پیش بینی کرد که مردم به دلیل داشتن تجربه چند سال گذشته بخصوص در رابطه با آقای **خاتمی** به عنوان رییس جمهور منتخب مردم و نیز مجلس ششم که اکثریت آن را اصلاح طلبان تشکیل می دهند، بطور گسترده در پای صندوق های رای حضور نیابند .

وی گفت : تا قبل از مجلس ششم ، باور عمومی اصلاح طلبان این بود که اگر نظارت استصوابی را به سبکی که در سه دوره چهارم ، پنجم و ششم مجلس اعمال شده است ، حذف بکنند و شورای نگهبان به همان نظارتی که در مجلس دوره های اول، دوم و سوم داشت ، برگردد، مشکل اساسی حل خواهد شد . یزدی افزود : اما ملت ایران در سالهای اخیر ناظر این بود که نهادهای انتصابی شورای نگهبان ، مجمع تشخیص مصلحت نظام و بخشی از قوه قضاییه ، آن ارزشی را که قانون اساسی برای مجلس قایل شده است ، حاضر نشدند برای مجلس ششم که اکثریت آن را اصلاح طلبان تشکیل می دهند، بپذیرند .

این صاحب نظر مسایل سیاسی ، جامعه سیاسی ایران را با دو ویژگی اساسی و کلان مواجه دانست و از انسداد سیاسی ناشی از تقابل اصلاح طلبان و محافظه کاران به عنوان اولین ویژگی یاد کرد . خبرنگار ایرنا، میزان موفقیت "محمدخاتمی" را در دوران تصدی ریاست جمهوری جویا شد . یزدی گفت که بررسی کارنامه آقای خاتمی نیاز به فرصت دارد . من معتقدم که دو گروه در برابر آقای خاتمی قرار دارند که در قضاوت ، افراطی فکر می کنند .

دبیر کل " نهضت آزادی " افزود : از یک طرف جریان های محافظه کار هستند که بشدت با وی مخالف هستند و آقای **خاتمی** را متهم می کنند به اینکه در زمینه اصلاحات اقتصادی هیچ کاری نکرده و او را مسوول این وضعیت اقتصاد کنونی می دانند .

وی گفت : گروهی هم از اصلاح طلبان هستند که توقع آنها از آقای خاتمی بالاتر از شرایط عینی جامعه است و آنها هم آقای خاتمی را محکوم می کنند که ناموفق بوده است . من شخصا مشکلات اقتصادی دوران آقای خاتمی را محصول کار آقای خاتمی نمی دانم .

یزدی افزود : "بیش از ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی ایران در کنترل نهادها و بنیادهای غیردولتی و غیر خصوصی مانند بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید و بنیادها و نهادهای دیگر است . تنها بین ۲۰ تا ۲۵ درصد اقتصاد ما دولتی است .

یزدی افزود: این درست است که الان هم هنوز افراد را دستگیر می‌کنند و به زندان محکوم می‌کنند، اما دیگر مانند گذشته نمی‌توان این کارها را در یک جو بسته بکنند. باید در قبال آن هزینه پرداخت شود و هیچ کس نمی‌تواند منکر این شود که آقای خاتمی، نقشی کلیدی در این وضعیت داشته است.

دبیر کل تشکل سیاسی " نهضت آزادی " گفت که بنابراین کارنامه خاتمی کارنامه ضعیفی نیست و مردم نیز باید بدانند که مطالبات آنها چیزی نیست که بتوان به آن طی یک شب، دوشب یا یک سال، دو سال دست یافت.

یزدی خاطر نشان کرد: ملت ما راهی طولانی را پیموده است و راه طولانی تری را در پیش دارد. بنابراین نباید تمامیت خواه بود و فکر کنیم که اگر دو بار، سه بار، پنج بار، ۲۰ بار در انتخابات شرکت کردیم، حالا باید یک انتخاباتی مثل سونیس داشته باشیم و اگر غیر از این بود نباید در آن شرکت کنیم.

مهمترین وظیفه جنبش دانشجویی تلاش برای برگزاری انتخابات آزاد است

ایسنا، ۳ آذرماه ۱۳۸۲

«جنبش دانشجویی می‌تواند با شرکت فعالانه در يك انتخابات آزاد و عادلانه در تحقق مردم‌سالاری نقش فعال خود را ایفا کند.»

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، افزود: «برخی بحث منفعل شدن جنبش دانشجویی را مطرح می‌کنند که این، بحث درستی نیست. پیچیدگی شرایط سیاسی ایران به گونه‌ای است که باید بپذیریم تحلیل وضعیت کنونی و اتخاذ روش‌های واقع بینانه و معقول نیاز به زمان دارد و جنبش دانشجویی این زمان را لازم دارد تا خود را با شرایط کنونی تطبیق دهد.»

وی مهمترین وظیفه جنبش دانشجویی را تلاش برای برگزاری يك انتخابات آزاد عنوان کرد. یزدی در ادامه، مهمترین چالش انتخابات را آزادی آن دانست و گفت: «به محض اینکه پیش‌شرط‌های يك انتخابات آزاد فراهم شود، بخش اعظم کار انجام شده است. در این صورت باید امیدوار بود که مردم به طور گسترده در انتخابات شرکت کنند، نظر مردم هرچه باشد، همه باید آن را بپذیرند.»

گذشته و آینده اصلاحات

ایرنا ۸۲/۹/۶

ویژگی اساسی و کلان جامعه ایران امروز آن است که نیروهای سیاسی فعال جامعه ایران، اعم از محافظه‌کاران یا اصلاح‌طلبان در تقابل با هم، هیچ کدام نتوانستند طرف مقابل خود را به کلی از صحنه خارج کنند. محافظه‌کاران در صحنه حضور دارند و از قدرت و امکانات برخوردارند، اما هر کاری می‌توانستند در شش سال گذشته برای خارج کردن اصلاح‌طلبان از صحنه انجام دادند، اما نتوانستند. اصلاح‌طلبان نیز در تقابل با محافظه‌کاران هرآنچه را می‌توانستند انجام دادند تا رقیب را

از صحنه خارج کنند، اما اینها هم نتوانستند، این آن چیزی است که ما به آن انسداد سیاسی می‌گوییم. ویژگی دوم جامعه ایران این است که مناسبات قدرت میان این نیروها به گونه‌ای شکل گرفته است که هرگاه، هر یک از این دو نیرو بتواند رقیب را از صحنه خارج کند، منجر به سقوط خود آنها هم خواهد شد و این نکته کلیدی در فهم قضایای ایران است. جامعه ایران، آرام آرام به سمت یک زایمان جدید می‌رود و البته این زایمان مثل هر زایمان دیگری بدون درد نیست. بعضی‌ها می‌خواهند این بچه مرده به دنیا بیاید و برخی ترجیح می‌دهند سقط جنین صورت گیرد و بعضی دیگر می‌خواهند این بچه ناقص و نارس متولد شود. وظیفه همه علاقمندان به ایران، از جمله، ما به عنوان بخشی از نیروهای اصلاح طلب این است که تلاش کنیم تا زایمانی سالم صورت گیرد و از همین زاویه است که ما با دخالت نیروهای خارجی در ایران مخالفیم. تغییرات خارجی مثل امریکایی‌ها لزوماً تغییرات ما نیست. آنها تغییرات خودشان را می‌خواهند و ما تغییرات خودمان را می‌خواهیم. خطر بزرگ دخالت خارجی این است که این معادله را بر هم می‌زنند به جای اینکه بچه بطور طبیعی متولد شود، آنها می‌خواهند به زور این بچه سقط شود و آن چیزی که به دنیا می‌آید یک فرزند سالمی که به درد مملکت بخورد نخواهد بود. آن تغییراتی که دیگران بخواهند برای ما نسخه‌پیچی کنند، ما نمی‌دانیم از آنچه در خواهد آمد دموکراسی کالایی نیست که از طریق کوله‌پشتی سربازان خارجی مثل امریکایی صادر شود. در هفتمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، محافظه‌کاران خیلی علاقه‌ای ندارند تا مردم بطور گسترده در انتخابات شرکت کنند که، دلیل این امر آرای معین محافظه‌کاران در همه جا است. براساس تحلیل آمار از انتخابات، مامی دانیم که جریان راست در تهران، حدود ۳۰۰ هزار رای دارد و با امکانات و نهادهایی که در اختیارش هست، می‌تواند این تعداد رای را یک جا بسیج کند. در انتخابات شورای شهر تهران ۱۰ درصد آرای مردم شرکت کردند. نفر اول این شورا با کسب حدود ۳٪ آرای مردم انتخاب شد. چنانچه در انتخابات شورای شهر تهران به جای ۱۰ درصد، ۲۰ درصد از مردم شرکت می‌کردند، جناح راست برنده نمی‌شد زیرا بیش از این ظرفیت کسب رای نداشت. محافظه‌کاران الان دارند عین سیاستی را که در انتخابات شورای شهر مورد استفاده قرار دادند، به کار می‌برند. لذا، سعی می‌کنند مردم را منفعل و مایوس کنند، تا مردم حاضر نشوند در انتخابات شرکت کنند و در نهایت آنها با همان میزان رای‌ای که دارند بتوانند مجلس هفتم را ببرند. اگر اوضاع و احوال سیاسی جامعه بر همین منوال که هست، ادامه پیدا کند و هیچ اتفاقی نیافتد، جناح راست، اکثریت مجلس را در اختیار خواهد گرفت. در این صورت محافظه‌کاران انتخابات ریاست جمهوری آینده را نیز به نفع خود رقم خواهند زد. از سوی دیگر جامعه سیاسی ایران با دو ویژگی اساسی و کلان مواجه است. انسداد سیاسی ناشی از تقابل اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران اولین ویژگی آن است. معتقدم که دو گروه در برابر آقای خاتمی قرار دارند که در قضاوت، افراطی فکر می‌کنند. از یک طرف جریان‌های محافظه‌کار هستند که به شدت با وی مخالف هستند و آقای خاتمی را متهم می‌کنند به اینکه در زمینه اصلاحات اقتصادی هیچ کاری نکرده و او را مسئول این وضعیت اقتصادی کنونی می‌دانند. گروهی هم از اصلاح‌طلبان هستند که توقع آنها از آقای خاتمی بالاتر از شرایط عینی جامعه است و آنها هم آقای خاتمی را محکوم می‌کنند که ناموفق بوده است. من شخصاً مشکلات اقتصادی دوران آقای خاتمی را محصول کار آقای خاتمی نمی‌دانم. بیش از ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی ایران در کنترل نهادها و بنیادهای غیردولتی و غیرخصوصی و نهادهای دیگر است و تنها بین ۲۰ تا ۲۵ درصد اقتصاد ما دولتی است. ۲۰ تا ۲۵ درصد اقتصاد ما خصوصی و بیش از ۵۰ درصد اقتصاد ما در اختیار دولت نیست. اگر شکستی در برنامه‌های اقتصادی باشد،

بیش از همه، آن بخش ۵۰ درصدی مسئول است. محافظه‌کاران چه کسی را ملامت می‌کنند. چه کسانی این مسایل را در کنترل خود دارند. این برمی‌گردد به خود آنها، بنابراین محافظه‌کاران آب درهاون می‌کوبند. اما در مورد اصلاحات، بنده معتقدم که آقای خاتمی می‌توانست بهتر عمل کند، آقای خاتمی ظرفیت‌هایی را در این جریان داشته که شاید به اندازه کافی از آن ظرفیت‌ها استفاده نکرده است. اما این به معنای آن نیست که ما بگوییم آقای خاتمی موفق نبوده است. امروز گفتمان اصلاح‌طلبی، یک گفتمان غالب در جامعه ایران است. برای اینکه درکشوری تغییرات اساسی پدیدار شود، ابتدا باید آن خواسته‌ها و آن آرمان‌ها به جو غالب تبدیل شود. در اثر این تغییرات است که کمیسیون اصلی مجلس شورای اسلامی، به پرونده‌ها رسیدگی می‌کند، حرف خود را می‌زند و انعکاس هم دارد. این‌ها همین طوری و یک شبه بوجود نیامده است. اینها برای این است که مطالبات مدنی ما امروز جو غالب را در افکار عمومی تشکیل داده و هیچ‌کس نمی‌تواند با این مطالبات مخالفت کند. شما یک نمونه در کشورهای جهان سوم نشان بدهید که قتل‌های زنجیره‌ای اتفاق افتاده باشد و آن تغییرات را به دنبال داشته باشد. به نظر من آقای خاتمی نقشی کلیدی در طرح این موضوع داشتند. این درست است که الان هم هنوز افراد را دستگیر می‌کنند و به زندان محکوم می‌کنند، اما دیگر مانند گذشته نمیتوان این کارها را در یک جو بسته بکنند. باید در قبال آن هزینه پرداخت شود و هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این شود که آقای خاتمی، نقشی کلیدی در این وضعیت داشته است. بنابراین کارنامه خاتمی کارنامه ضعیفی نیست که بتوان به آن طی یک شب، دو شب یا یک سال، دو سال دست یافت. ملت ما راهی طولانی را پیموده است و راه طولانی‌تری را در پیش دارد. منبع ایرنا

و نیز نگاه کنید به روزنامه همبستگی ۸۲/۹/۳

درخواست ایران توجیه عقلانی ندارد مصاحبه روزنامه شرق ۱۳۸۲/۹/۱۱

از سوی دیگر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت معتقد است: هیچ توجیه منطقی و عقلانی برای درخواست ایران مبنی بر عضویت در اتحادیه عرب وجود ندارد. یزدی، با بیان اینکه رد درخواست ایران از سوی اتحادیه عرب، موجب سرافکندگی برای دیپلماسی کشور است، گفت: اگر ایران برای پذیرش این پیشنهاد مانور‌هایی دیپلماتیک در پشت صحنه می‌داشت بهتر بود این موضوع به عنوان دعوت اتحادیه عرب و نه درخواست ایران مطرح می‌شد. یزدی ادامه داد: به هیچ وجه نمی‌توان تصمیم ایران مبنی بر پیوستن به اتحادیه عرب به عنوان عضو ناظر را، در راستای منافع ملی و موقعیت استراتژیک در منطقه ارزیابی کرد. وی اظهار داشت: هیچ توجیه منطقی و عقلانی برای چنین درخواستی از سوی ایران وجود ندارد.

یزدی با بیان اینکه همسایگان جنوبی ایران تا به حال تقاضای به حق ایران برای عضویت در شورای همکاری خلیج فارس را رد کرده‌اند، گفت: معلوم نیست دولت ایران با چه توجیهی درخواست عضویت در اتحادیه عرب به عنوان ناظر را مطرح کرده است آن هم در حالی که برخی کشورهای عربی با ایران مخالفت‌هایی جدی دارند. وی تصریح کرد: حضور ایران به عنوان ناظر در اتحادیه عرب کمترین کمکی به حل اختلافات ایران با امارات بر سر جزایر سه‌گانه ایرانی

نخواهد کرد. وزیر خارجه دولت موقت با تأکید بر اینکه ایران برای حل مشکلات خود باید در هر مورد به طور مستقیم با کشور مربوط به گفت و گو بنشیند، گفت: فرزاندگی دیپلماسی ایجاب می کند که ایران بر سر جزایر سه گانه فقط با امارات وارد گفت و گو شود نه اینکه خود را وارد درگیری مستقیم با اتحادیه عرب کند. وی در پایان افزود: حضور ما در اتحادیه عرب حتی به عنوان ناظر نمی تواند باعث نقض تصمیم گیری های گذشته در مورد سیاست های این اتحادیه در منطقه شود. ابراهیم یزدی گفت: اتحادیه عرب در نشست بیروت به پیشنهاد عربستان سعودی قطعنامه ۲۴۰ سازمان ملل را مبنی بر شناسایی اسرائیل، عقب نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی ۱۹۶۷ و تشکیل دولت مستقل فلسطین تصویب کرد؛ بنابراین حضور ایران در این اتحادیه نه تنها نمی تواند این تصمیم را نقض کند بلکه برعکس ممکن است به تعدیل مواضع ایران در قبال اسرائیل و صلح خاورمیانه منجر شود.

حتی اگر بیست بار مرا بیرون کنند، باز هم ثبت نام می کنم

آفتاب یزد ۸۲/۹/۱۷

گروه سیاسی: ابراهیم یزدی طی سخنانی به مناسبت ۱۶ آذر و روز دانشجو در بین دانشجویان دانشگاه های شیراز با اشاره به بیانیه حقوق بشر و محکومیت برخی که معتقد بود به دلیل ابراز عقیده صورت گرفته است گفت: پس از ۲۵ سال از عمر انقلاب هنوز نظرات مردم برای برخی اصل نیست و هنوز عده ای معتقدند که در اسلام اکثریتی وجود ندارد و برای مردم فقط تبعیت را می خواهند. وی خاطر نشان کرد: جنبش دانشجویی باید امروز برای دموکراسی دینی، دموکراسی بدون قانون اساسی و دموکراسی بدون مردم پاسخ پیدا کند. یزدی همچنین در پاسخ به سوالی درباره انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی گفت: مردم نباید از سرنوشت خود غفلت کنند. ضمن آنکه مردم منتظر فتوای سیاسی نخواهند ماند و جامعه مستقل از احزاب و افراد جمع بندی دارد. وی با بیان اینکه قهر و انفعال مردم خلاف امنیت ملی است گفت: برای افزایش مشارکت مردم پیشنهاد می کنم که زندانیان را آزاد کنید، توقیف روزنامه های تعطیل شده را کنار بگذارید و فشار از احزاب دگر اندیش را بردارید. این نکات در نامه ای محرمانه به شورای امنیت ملی توضیح داده شده است. ابراهیم یزدی ادامه داد: همه اعضای نهضت آزادی در انتخابات ثبت نام می کنند و شرکت در انتخابات را حق خویش می دانند، حتی اگر بیست بار من را از در بیرون کنند باز هم برای انتخابات ثبت نام می کنم. وی گفت: بگذارید هزینه رد صلاحیت ما را انحصار طلبان بپردازند. در این مراسم مسئول ناحیه بسیج دانشجویی استان فارس، مدیر واحد خبر صدا و سیمای فارس، رییس دانشکده ی مهندسی دانشگاه شیراز و جمعی از دانشجویان بسیجی نیز حضور داشتند و مراسم در فضایی آرام برگزار شد.

جنبش ثبت نام در برابر رد صلاحیت ها

یاس نو ۸۲/۹/۲۲

ابراهيم يزدي دبیر کل نهضت آزادی نیز که از چهره‌های فعال سیاسی است تاکید می کند همه آن کسانی که توانایی دارند در مجلس حاضر شوند در انتخابات ثبت نام کنند تا هزینه رد صلاحیت ها توسط شورای نگهبان و جناح راست بالا رود. اگر کسانی نا امید هستند یا تصور آن را دارند که نباید ثبت نام کرد در واقع به آن چیزی که شورای نگهبان و جناح راست می خواهد بها داده‌اند و هزینه ها را برای شورای نگهبان پایین آورده‌اند.

ایران، راه دشوار دموکراسی

آقای حسینی گروه مطالعاتی اتحاد برای دموکراسی ۸۲/۹/۲۲

• موضوع قانون اساسی را با يك مقدمه به این شکل مطرح می‌کنیم. پدران شما قانون اساسی مشروطه را برای مهار قدرت مطلقه و استبداد تصویب کردند، اما خیلی زود شاهد استبداد رضاخانی هستیم که کمتر از خودرایی ناصرالدین شاه نیست. دکتر مصدق تلاش کرد با همین قانون اساسی مشروطه حاکمیت ملی و دموکراسی را تحقق بخشد اما شکست خورد و نتیجه این شد که قانون اساسی مشروطه به صورت کامل کنار گذاشته شود و قانون اساسی جمهوری اسلامی تصویب شد که این قانون نتیجه تلاش پدران ما است. در نحوه اداره کشور با این قانون اساسی اشکالاتی اساسی وجود داشت تا این که گروهی با ادعای اصلاح‌طلبی بعد از ۲۰ سال تلاش کردند از درون آن دموکراسی و حاکمیت ملی بیرون بیاورند که چنین بنظر می‌رسد این جنبش به سرنوشت جنبش مصدق دچار شده و امروز مجدداً بحث رفراندوم در تغییر قانون اساسی به صورت جدی مطرح است. فرض را بر این قرار دهیم که قانون اساسی سومی هم تصویب کنیم چه تضمینی وجود دارد که بعد از ۲۰ سال فرزندان ما همین پرسش امروز ما را در شکست جنبش دموکراسی‌خواهی مطرح نکنند. (در غالب قانون اساسی)

♦ من از ابتکار شما خوشحالم. این توجه شما نشان دهنده این است که چه تفاوتی میان نسل شما و ما وجود دارد و در زمان فعالیت ما در دانشگاه این‌گونه مسائل به ذهن ما خطور نمی‌کرد باید بگویم که نوعی مطلق‌بینی و تا حدی ساده‌اندیشی؟؟ در پیچیدگی مسائل وجود داشت. اما خوشبختانه ناظر این هستیم که نسل کنونی عموماً به پیچیدگی مسائل توجه دارد و می‌خواهد از سطح به عمق برود و این پرسش شما بسیار جدی است برای پاسخ به این پرسش لازم است که بگویم قانون اساسی يك ساختار حقوقی دارد که این ساختار هم می‌تواند راهگشای برقراری دموکراسی باشد و همین طور مانع آن. در همه جای دنیا قانون اساسی پدیده‌ای است که به عنوان قرارداد اجتماعی محصول سه عامل است: ۱- شرایط تاریخی یعنی وضعیت حوادث و بستر تاریخی که منجر به مشروطیت و قانون اساسی آن شد و یا منجر به قانون اساسی جمهوری اسلامی شد. به‌عنوان مثال در انقلاب مشروطه برای هیچ مشروطه‌خواهی تصور برچیدن سلطنت و برقراری جمهوری مطرح نبود و حتی

وقتی رضاشاه اعلام جمهوری نمود بسیاری از رهبران مذهبی مخالفت می‌کنند و شرط حمایت آنها از رضاشاه این است که صحبت از جمهوری نکند و سلطنت برقرار باشد. ۲- فرهنگ و باور جامعه، بالاخره در این قراردادی که تنظیم می‌شود مردم نقش دارند مردمی که این قرارداد را می‌نویسند دارای ویژگی‌های فرهنگی و باورهای خاصی هستند که این باور در تدوین قانون اساسی و قرارداد اجتماعی نفوذ و تاثیر دارد. بنابراین اگر مردم باورهای دینی داشته باشند و نسبت به آن خودآگاهی هم وجود داشته باشد در قانون اساسی این باور منعکس می‌شود اگر بی‌دین باشند هم این باور در قانون اساسی منعکس می‌شود و ۳- شرایط تدوین قانون اساسی است. در چه تاریخی این قانون اساسی نوشته می‌شود؟ ما می‌دانیم در شرایط سال ۱۳۵۷ که انقلاب شد شرایط و مناسبات آن زمان به گونه‌ای بود که آن قانون اساسی نوشته شد اگر امروز حضرات می‌خواستند قانون اساسی بنویسند شاید به هیچ یک از حقوق ملت در آن اعتنایی نمی‌کردند و یک قانون اساسی براساس خلافت می‌نوشتند یا اگر چنانچه شرایط دیگری بود که مردم آزادی‌های بیشتری داشتن و مجلس موسساتی که ما از آن اسم می‌بردیم در مقابل مجلس خبرگان که آقایان مطرح کردند تشکیل می‌شد شاید از آن مجلس موسسان قانون اساسی دیگری بیرون می‌آمد. پس شرایط تاریخی موثر است. به همین خاطر تمام قوانین اساسی دنیا متمم دارد. فلسفه متمم این است که در شرایط تدوین قانون اساسی خوش‌باورانه یا سهل‌انگارانه مسائلی را در قانون آورده یا نیاورده‌اند و بعد برای رفع این نقیصه متمم نوشته می‌شود. برای یافتن رابطه دموکراسی و قانون اساسی این نکته مهمی است. در تعریف دموکراسی باید این مطلب روشن شود که دموکراسی در هر کشوری وضعیت خاص همان کشور را منعکس می‌کند. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که در ایران یک نوع دموکراسی شبیه آلمان و انگلیس و فرانسه یا آمریکا به وجود بیاید همان طور که در نظام ما و سیستم‌های حاکم در کشورهای اروپایی با این که همه با یک تعریف دموکراتیک هستند ولی وقتی به ساختار و مناسبات درونی آن‌ها توجه شود تفاوت‌های جدی دیده می‌شود که منعکس کننده فرهنگ و تجارب تاریخی ویژه هر یک از این کشورهاست. در ایران نیز لاجرم فرهنگ ملی، که ایرانی - اسلامی است و تجارب تاریخی، انقلاب مشروطه و جنبش ملی و انقلاب اسلامی ۵۷ در تعریف نهایی دموکراسی ایران موثر خواهند بود.

ارزیابی صاحب‌نظران از ریشه‌های حقوق بشر

یاس نو ۸۲/۹/۲۴

در تکمیل این رویکرد و دیدگاه ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی بر برخی افراد و جریان‌ات انگشت می‌گذارد و می‌گوید عده‌ای در این مجموعه مرتباً و مستمراً به دنبال گل آلود کردن فضای کشور هستند و می‌خواهند در فضای متلاطم بوجود آمده ماهی مقصود خود را صید کنند. این افراد اجازه نمی‌دهند که مسایل بطور مسالمت آمیز بررسی و حل شود. یک خط متعمداً این کارها را میکند و این روشن است... اما آیا میتوان به آینده امیدوار بود؟ حسین نصیری، ابراهیم یزدی، حبیب الله

پیمان و هدایت الله آقایی تاکید دارند که به آینده خوشبین هستند. یزدی خود را اصولاً انسان خوشبینی میدانند. دکتر پیمان علت خوشبینی خود را استمرار و مقاومت طرفداران حقوق بشر در ایران میدانند. حسین نصیری از امید سخن به میان می‌آورد و میگوید اگر نسبت به آینده ایران نا امید باشیم باید به شکل دیگری عمل میکردیم. پس اگر اکنون انفعال وجود ندارد. این بیانگر آن است که در پس این تلاشها یک امید وجود دارد و ما با امید به آینده نگاه می‌کنیم.

همگی در یک روز ثبت نام می‌کنیم

همبستگی ۸۲/۹/۲۴

ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت در خصوص نحوه حضور همسنگران خود در انتخابات مجلس هفتم گفت: به زودی چگونگی نحوه حضور همفکران خود را اعلام می‌کنیم. وزیر امور خارجه دولت موقت در گفتگو با خبرنگار سیاسی همبستگی اظهار داشت: همفکرانم در یک روز مشخصی که به مطبوعات و خبرگزاریها اعلام می‌کنیم همگی در ستاد انتخابات حاضر می‌شویم و برای حضور در مجلس هفتم ثبت نام می‌کنند. یزدی از حضور لیست دوم در صورت رد صلاحیت افراد لیست اول اظهار بی‌اطلاعی کرد.

گروه های منتقد به طور دسته جمعی به پای ثبت نام می‌روند

ایران ۸۲/۹/۲۶

گزارش های انتخاباتی دیروز حاکی از آن بود که از بین دو جریان منتقد سیاسی (ملی-مذهبی ها و نهضت آزادی) ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی یاران خود را برای شرکت در رقابت های انتخاباتی آماده کرده است. یزدی دیروز طی خبری به رسانه ها اعلام کرد که روز پنجشنبه خود و دوستانش برای ثبت نام کاندیداتوری اقدام خواهد کرد. نهضت آزادی به همراه ائتلاف ملی-مذهبی ها در انتخابات شوراها نیز به طور فعال حضور پیدا کرد. سران این دو جناح پیش از این در اظهارات سیاسی، ایده کناره گیری از انتخابات را رد کرده بودند.

شرکت مشروط در انتخابات

یاس نو ۸۲/۹/۲۶

به گزارش ایسنا ابراهیم یزدی گفت که همراه جمعی از دوستان و همفکران طیف خودش پنجشنبه برای ثبت نام در انتخابات مجلس هفتم اقدام خواهند کرد. همچنین ابراهیم یزدی و همفکرانش پیرامون انتخابات مجلس اقدام به صدور بیانیه ای کرده و در آن تاکید کرده اند: صادرکنندگان این بیانیه در راستای مطالبه حقوق ملت، تصمیم گرفته اند که جمعی از اعضای آن در تهران و شهرستان ها به عنوان نامزدهای نمایندگی در مجلس هفتم ثبت نام کنند. البته این ثبت نام هرگز به منزله تایید آزادی و سلامت انتخابات نیست. اگر شورای نگهبان با کنار گذاشتن سیاست های جانبدارانه و تفسیر نادرست

از نظارت خودداری کند و این نامزدها بتوانند به طور مساوی با نامزدهای دیگر از امکانات ارتباط با مردم و مطرح کردن برنامه‌های خود برخوردار شوند در انتخابات شرکت خواهند کرد و در غیر این صورت، نظر نهایی خود را به موقع اعلام خواهند کرد.

ابراهیم یزدی ضرورت وجود یک نیروی سیاسی و اجتماعی را که بتواند در مقابل رفتارهای حقیقیان گریز ایستادگی کند مورد تأکید قرار داد و گفت اگر اصلاح طلبان از هفت خوان نظارت استصوابی گذر کنند بای یک فهرست انتخاباتی ارائه دهند.

وقتی از یزدی پرسیده شد "اگر مجلس به دست جناح راست بیفتد آیا پیروزی برای آن‌ها رقم خورده است؟" گفت حتی اگر جناح راست مجلس و ریاست جمهوری را به دست بگیرد پیروز این میدان نیست. شرایط جهان دیگر پذیرای این گونه بازی‌ها نیست.

پایان عبرت انگیز طغیان و ستمگری

سرمقاله یاس نو ۸۲/۹/۲۶

ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت

الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين

(بقره ۲۵۱)

۱. در زیست شناسی تعادل محیط زیست از طریق تعارض و تضاد دایم میان موجودات زنده حفظ می‌شود. از دیداد بیش از حد یک نوع جانور، با شکار این جانور توسط نوع دیگری مهار می‌گردد. حتی در عالم حشرات نیز این قاعده زیست شناختی جاری است. سوسک‌های خانگی و جیرجیرک‌ها به طور متقابل جمعیت یکدیگر را کنترل می‌کنند، در کشاورزی برای از بین بردن یک نوع حشره نامطلوب برای محصول، تعادل زیست را بر هم می‌زنند و موجب ازدیاد جمعیت حشره دیگری می‌گردد.
۲. آیا در جامعه انسانی هم قاعده‌ای برای حفظ تعادل محیط زیست، به معنای مهار رفتارهای شرورانه یک گروه توسط گروه یا دیگر و نجات انسان‌ها از ظلم و ستمی که موجب از خودبیگانگی می‌شود، وجود دارد؟
قرآن کریم در دو نوبت، آیات ۲۵۱ سوره بقره و ۴۰ سوره حج، این قاعده جهان شمول را بیان نموده است. در آیه ۲۵۱ سوره بقره آمده است: "اگر نبود که خداوند شر و بلای یک گروه از مردم را توسط گروهی دیگر دفع نماید، هر آینه زمین را فساد می‌گرفت، اما فضل خداوند شامل همه جهانیان می‌باشد." آیه ۴۰ سوره حج نیز با ذکر قاعده دفع شر گروهی از مردمان، توسط گروه دیگر شروع می‌شود اما می‌فرماید در آن صورت معابد، مساجد، کلیساها که در آنها نام خدا برده می‌شود، همه از بین می‌رفتند.

این نکته اول بود. اما نکته دوم و مهم، اینکه به موجب این دو آیه دفع ظلم و ستم یک گروه از انسان‌ها لزوماً توسط گروهی از مؤمنین صورت نمی‌گیرد. بلکه هر گروهی از آدمیان ممکن است چنین نقشی را ایفا نمایند. در دوران جنگ سرد، اگر حضور فعال کشورهای کمونیستی نبود، جهان سرمایه‌داری با یکه‌تازیهای خود، فساد (از همه نوع اش) را فراگیر می‌ساخت. متقابلاً اگر جهان سرمایه‌داری نبود که در برابر توسعه سلطه کمونیسم بر جهان بایستد. آنان بر جهان مسلط می‌شدند و در نتیجه عبادتگاه‌هایی که خدا در آنجا نامش را برده و پرستیده می‌شد تعطیل و به موزه‌ها تبدیل می‌گردید. در تاریخ نمونه‌های فراوانی از این نوع تقابل‌ها و رفع ظلم‌ها وجود دارد. در شهریور ۱۳۲۰ نیروی نظامی متفقین وارد ایران شدند و رضا شاه، که برای ۲۰ سال با قدرت و جباریت بر ایران حکومت کرده بود و تمام راه‌های اصلاح نظام و یا تغییر در آن را، بر روی مردم بسته بود، ایران را ترک کرد و مردم فرصتی برای نفس کشیدن پیدا کردند.

۳. حکومت حزب بعث عراق و صدام حسین نمونه کامل یک دولت سرکوبگر و ضد بشری بود.

جنایتی نبود که دولت بعثی به رهبری صدام حسین در حق مردم عراق و برخی از همسایگانش مرتکب نشده باشد. کشتار جمعی از مردم بیگناه و بی دفاع یک رویه عادی و کم سابقه در دنیا، شده بود (شاید جنایات خمرهای سرخ در کامبوج را بتوان نمونه دیگری دانست). در دنیا سابقه ندارد که دولتی از سلاح‌های کشتار جمعی، نظیر بمب‌های شیمیایی علیه مردم کشور خود استفاده کرده باشد. صدام در حلبچه، علیه مردم کرد، که گناهی جز مطالبه عدالت نداشتند، از این نوع سلاح‌ها استفاده کرد و زن و مرد، کودک و پیر و جوان را یکسان درو کرد. در جنوب عراق، کشتار جمعی شیعیان، بهانه‌های بسیار کوچک امری رایج شده بود، کشف گورهای دسته جمعی، بعد از سقوط صدام، گواه بر میزان درنده‌گی حاکمان بعثی عراق می‌باشد. تنها مردم عراق نبودند که در چنبره نظام جهنمی صدام اسیر شده بودند. همسایگان عراق نیز مصون از سیاست‌های شیطان‌صفتانه او نبودند. صدام دو جنگ بی حاصل با تلفات و خسارات بسیار را بر ایران و کویت، تحمل کرد. فشار ظلم و ستم صدام بر مردمان بی دفاع عراق آنقدر بود که هیچ راهی برای خروج از ظلم پیش روی آنان قرار نداشت. میلیون‌ها انسان در مانده، تنها در خلوت دل‌ها ی خود نجات را از خداوند طلب می‌کردند. هیچ کشور عربی یا اسلامی که بخواهد و بتواند صدام را ساقط کند، یا او را به تعدیل روش‌ها و رفتارهایش راضی بنماید، وجود نداشت. صدام، با نخوت و غرور و خود بزرگ بینی حتی پیشنهاد پوتین رئیس‌جمهور روسیه و برخی از رهبران عرب را برای کناره‌گیری و پیشگیری از حمله نظامی را نپذیرفت. سلطه و سیطره شخص پرستی و کیش شخصیت در نظام بعث عراق به آنجا رسیده بود که اطرافیان صدام- به تعبیر قرآنی- ملاء صدام، حتی آن‌هایی که با روش‌های سرکوبگرانه او موافق نبودند، نمی‌توانستند در خلوت ذهن خود درباره اقدام علیه او فکر کنند. حتی مرگ هم به سراغ صدام نیامد. در اندیشه دینی ما مسلمان‌ها مرگ و زندگی دست خداوند است، چرا خداوند جان او را نگرفت تا مردم از شر او رهایی یابند؟ قطعاً حکمتی در آن نهفته بود و آن حکمت، شاید ضرورت به نمایش درآمدن پایان عبرت انگیز یک دیکتاتور باشد. خداوند در قرآن کریم به حکومت‌های ظلم و ستم، سرنوشت حکومت‌هایی که قدرت و امکانات آنان نیز خیلی بیشتر از برخی از آنان بوده است را یادآوری می‌کند که چگونه در لا به لای جرخ دنده‌های تاریخ نابود شدند و

کمترین اثری جز یاد ظلم ها و ستم هایشان باقی نمانده است. صدام باید زنده میماند شاید زورمداران، ستمگران از سرنوشت او عبرت بگیرند و قدرت خود را مطلق و عمر آن را جاودانه نپندارند.

۴. دخالت نظامی امریکا و انگلیس در عراق و اشغال نظامی این کشور، بی تردید با موازین بین المللی، آن هم در آغاز قرن بیست و یکم در تعارض است. اگرچه این دخالت منجر به سقوط صدام، آزادی مردم عراق و در نهایت دستگیری و احتمالا محاکمه و مجازات وی شده است. آنچه طی ماه های گذشته در عراق اتفاق افتاده است مصداق دو آیه شریفه قرآن کریم است که به آنها اشاره شد. اما دستگیری صدام، چه تاثیری در فرآیند تحولات عراق خواهد داشت؟ ۴/۱- به نظر می رسد اولین و یا شاید مهمترین تاثیر آن کاهش یا توقف عملیات شورشگری در عراق باشد. بنا به دلایلی که در گذشته بیان کرده ام (انفجار در نجف- شرق ۸۲/۶/۱۵) صدام حسین با درک عدم توانایی مقاومت در برابر تهاجم ارتش امریکا و انگلیس، جنگ شورشگری را برگزید و برای آن برنامه ریزی کرد. استمرار و افزایش تناوب عملیات شورشگری از یک طرف عرصه را بر نیروهای خارجی، به خصوص امریکاییان تنگ کرده است و از طرف دیگر با تسری این عملیات به نیروگاه ها و نهادها و مقامات حکومتی عراق، آینده عراق را در صورت خروج نیروهای نظامی امریکایی و انگلیسی در هاله ای از ابهام و نگرانی فرو برده است. ادامه این عملیات و ازدیاد تعداد تلفات سربازان امریکایی در عراق، آرام آرام صدای اعتراض مردم امریکا را بلند کرده و موجب کاهش حمایت مردمی از بوش و ضرورت خروج نیروها از عراق شده بود. از طرف دیگر با آزاد بودن صدام و ادامه عملیات شورشگری برنامه انتقال آرام قدرت به شورای حکومتی فعلی و یا حکومتی که با آرای مستقیم مردم شکل بگیرد و نیروهای نظامی عراق را تخلیه کنند، مورد تردید قرار گرفته بود. دستگیری صدام، که ممکن است موجب کاهش یا توقف عملیات شورشگری شود، می توان انتظار داشت انتقال قدرت به حکومت منتخب مردم عراق و تخلیه عراق از نیروهای نظامی با سرعت صورت بگیرد.

۴/۲- دستگیری و محاکمه صدام و اعضای دولت او، تحولات کشورهای در حال توسعه تاثیر بسیاری جدی بر جای می گذارد و حاوی پیام های ویژه ای است برای همه آن زمامدارانی که رابطه خود با ملت را تنها بر اساس زورمداری و اعمال خشونت قرار داده اند. در دو دهه گذشته، جهان شاهد بازداشت و محاکمه جنایتکاران جنگی شناخته شده ای بوده است. آنها که در بوسنی هرزگوین دست به جنایت و کشتار مردم بی پناه زدند، بازداشت شدند، به پای میز محاکمه فراخوانده و محکوم شدند. حتی پینوشه، دیکتاتور سابق شیلی نیز از این امر مصون نماند. و اگر به خاطر کهولت و بیماری اش نبود امروز در پشت میله های زندان در انتظار پایان غم انگیز سرنوشت خود می بود. در جهانی که دادگاهی در پاریس هنری کسینجر، وزیر امور خارجه اسبق دولت امریکا را به اتهام شرکت در کودتای شیلی و دخالت در امور داخلی کشورهای امریکای لاتین و نقش او در کشتار مردم بیگناه به پای میز محاکمه فراخوانده است، فضای جهانی برای ادامه حیات دیکتاتورها تنگتر و پرمخاطره تر م شود.

۴/۳- دستگیری صدام و بسیاری از همکاران او، شرایط و زمینه ها را برای محاکمه آنان در دادگاه جنایتکاران جنگی فراهم ساخته است. محاکمه صدام از زوایای مختلف حائز اهمیت

فراوان است. بدون دستگیری صدام، محاکمه همکاران او موثر نبود. آنها نیز، مانند همه کسانی که با ستمگران تا آخرین لحظه همکاری می کنند و سپس هنگامی که در محاکمه ملی یا دادگاه تاریخ حضور پیدا می کنند سخن سر میدهند و در توجیه مشارکت در ظلم و ستم، همه گناهان را به گردن بت بزرگ و شخص اول می اندازد. اما صدام و همکارانش نمی تواند در یک دادگاه علنی مسئولیت را به گردن دیگران بیاندازند و لاجرم باید پاسخگوی جنایات خود باشند و به کیفر اعمال خود برسند.

۴/۴- اظهارات مقامات امریکایی و عراقی همه حاکی از آن است که صدام به زودی محاکمه خواهد شد. اما این که محاکمه صدام علنی باشد یا نه هنوز روشن نیست. شک و تردیدهایی وجود دارد. با روحیه ای که صدام طی ساعت اولیه بعد از دستگیری اش از خود نشان داده است، احتمال داده می شود که صدام دادگاه را، اگر علنی باشد، به میدان چالش علیه امریکا تبدیل نماید و در دفاع از خود و سیاست هایش و حمله به معیارهای دوگانه امریکا، از روابط نزدیک سالیان درازش با امریکا پرده بردارد. دولت امریکا و برخی از کشورهای غربی، به خصوص بعد از انقلاب اسلامی ایران روابط بسیار نزدیکی با دولت صدام داشته اند. این دولت ها طی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران از عراق حمایت کرده و انواع و اقسام سلاح های مخرب جنگی و اطلاعات نظامی در اختیار او قرار دادند. اکنون که صدام دستگیر شده است آیا دادگاه خود، که بی تردید ابعاد گسترده جهانی پیدا خواهد کرد. به منبری برای چالش سیاست های امریکا و کشورهای غربی تبدیل خواهد کرد؟ و اگر بخواد چنین کند، آیا امکان و اجازه استفاده از چنین فرصتی را به او خواهند داد؟

۴/۵- دستگیری و محاکمه قریب الوقوع صدام بر رفتارهای زمامداران خودسر و غیرمردمی جهان عرب و کشورهای خاورمیانه و همسایه عراق اثر گذار خواهد بود و موجب آن خواهد شد که این زمامداران چه بخواهند و چه نخواهند، به مطالبات بر حق مردم کشورهایشان تن بدهند و دست از لجاجت و مردم ستیزی بردارند و آنچه را که حق مردم است به آنان بدهند و گرنه سرنوشتی همچون صدام و چه بسا بدتر، در انتظار آنان خواهد بود. سرگذشت و سرنوشت صدام داستان مکرر و عبرت انگیز همه آن زمامدارانی است که جز زبان زور، هیچ زبانی را نمی فهمند، نمی فهمند که در بازی روزگار، دست بالای دست بسیار است. اگر قرار باشد روابط میان دولت- ملت تنها براساس زور و خشونت استوار باشد، خداوند کسانی را که زورمندتر از آنها باشند بر آنها مسلط خواهد ساخت. خداوند به همه حکومت های زورگو مهلت می دهد، این مهلت یا موجب تشدید غرور و خودبزرگ بینی آنها و افزایش گناهشان و در پایان سقوط وحشتناک آنان می شود یا فرصتی خواهد بود برای بازنگری و بازگشت و اصلاح آنان. محاکمه صدام و یارانش و آنچه در عراق می گذارد، حاوی پیامی است برای همه کسانی که از موضع قدرت و به زبان زور، به رغم میل و اراده مردم بر آنان حکومت می کنند. پیام این است: تا مهلت دارید و فرصت باقی است، برگردید و خود را اصلاح کنید.

دموکراسی و استقلال؛ دو روی یک سکه

نشریه نامه دی ماه ۱۳۸۲

۱- حق حاکمیت ملی و حاکمیت ملت: رابطه متقابل دموکراسی و استقلال را می‌توان در دو بعد یا دو دیدگاه: در سطح ملی و در مقیاس کشور و در سطح فردی در مقیاس شهروندان یک جامعه، مورد بررسی قرار داد.

در گفتمان سیاسی، مردم‌سالاری یا دموکراسی شکل بروز تحقق حاکمیت ملت به عنوان‌منشاء مشروعیت حکومت و اداره امور یک کشور است.

حق حاکمیت ملت، یا حق مردم در تعیین سرنوشتشان، بخشی از حقوق و آزادی‌های اساسی مردم، مبتنی بر حقوق طبیعی انسان می‌باشد. چنین حقوقی ریشه در عمیق‌ترین لایه‌های هویت و ویژگی‌های متمایز انسان دارد. از این منظر رابطه‌ای تنگاتنگ میان «جهان‌بینی» و اعتقاد به «مردم‌سالاری» وجود دارد. در چارچوب جهان‌بینی است که انسان تعریف می‌شود و اعتقاد به آزادی، مختار بودن وی و حق دخالت در سرنوشتش، چه در سطح فردی و چه در سطح ملی معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

استقلال برخورداري يك کشور از حق حاکمیت ملی معنا می‌شود. به این معنا که دولت ملی برای اداره امور داخلی کشور و روابط خارجی خود نیازمند جلب نظر و موافقت دولت یا دولت‌های خارجی نمی‌باشد. استقلال یک کشور و دولت مقوله‌ای تک بعدی نیست بلکه شامل استقلال در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز می‌باشد.

۲- دو روی یک سکه: رابطه تنگاتنگی میان مشروعیت قدرت دولت ملی و استقلال کشور وجود دارد. حکومتی که فاقد مشروعیت مردمی باشد قادر نخواهد بود استقلال کشور را حفظ کند و در برابر حملات و فشارهای خارجی ظرفیت برای دفاع از عملکرد خود ندارد و ناگزیر سر تسلیم فرود خواهد آورد. دموکراسی و استقلال از یک طرف و استبداد و استیلاي خارجی از طرف دیگر دو روی یک سکه هستند.

استبداد دریچه، یا دروازه ورود استیلاي خارجی است و استیلاي خارجی در راستای تحقق اهداف استبداد داخلی عمل می‌کند. در طی یکصد سال گذشته، ملت ایران برای تامین آزادی، حق حاکمیت و تعیین سرنوشت خود علیه حکومت‌های مستبد و همچنین علیه استیلاي خارجی مبارزات فراوانی کرده است گاه محور اصلی مبارزه ملت ما علیه استعمار و استیلاي بیگانگان بوده است، اما نیروی مبارزه ضد سلطه بیگانه به مبارزه علیه استبداد داخلی تعمیم پیدا کرده است. به عنوان مثال، شورش تنباکو

علیه ورود استعمار خارجی بود. اما چون دروازه ورود استعمار انگلیسی، دربار ناصرالدین شاه و امتیازی بود که آنان از ناصرالدین شاه گرفته بودند، با پیروزی مردم در شورش تنباکو، مبارزه علیه استبداد سلطنتی ادامه پیدا کرد. در جنبش ملی شدن صنعت نفت که محور اصلی آن، علیه سلطه استعمار انگلیس بود، دربار به پایگاه عمده و اصلی انگلیس در تقابل با جنبش ملی شدن صنعت نفت تبدیل شده بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مبارزات ملی، اگر چه با هدف مبارزه علیه سلطه بیگانگان هم بود، اما محور اصلی آن تا پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ علیه استبداد سلطنتی بود.

استبداد و استیلاي خارجی، وجوه سلبی دو آرمان مردمی آزادی و حاکمیت ملت و استقلال کشور می‌باشند. همان طور که استبداد و استیلاي خارجی دو روی يك سکه می‌باشند مردم‌سالاری و استقلال، یا حاکمیت ملت و حاکمیت ملی نیز دو روی يك سکه هستند به این مفهوم که یکی بدون دیگری امکان تحقق ندارد.

۳- مشروعیت نظام و استقلال: رابطه دموکراسی و استقلال در يك سطح دیگری نیز قابل توجه و بررسی می‌باشد. دموکراسی مشروعیت قدرت برخاسته از آرای مردم را تعریف می‌کند. بنابراین نقش يك نظام مردم‌سالار در حفظ استقلال يك کشور فرع بر مشروعیت آن است. اما مشروعیت يك نظام و يك حکومت تنها با چگونگی تاسیس آن، براساس آرای مردم استمرار پیدا نمی‌کند، بلکه به چگونگی ارایه خدمات به مردم و تامین نظرات و نیازمندی‌های آنان نیز بستگی دارد. ممکن است دولت ملی، از طریق انتخاباتی آزاد و عادلانه بر سر کار آید، اما چنانچه قادر نباشد خدمات مورد انتظار مردم را ارایه دهد و نظرات مردم را، که به وکالت از جانب آنان و با آرای مستقیم آنان احراز قدرت کرده است، تامین نماید، مشروعیت خود را از دست می‌دهد. عکس آن نیز صادق است. یعنی ممکن است حکومتی نه با آرای مردم، بلکه از طرق دیگری - نظیر کودتا و غیره - قدرت را به دست گیرد. تاسیس چنین حکومتی با آرای مردم - که صاحبان اصلی يك سرزمین هستند - صورت نگرفته است و بنابراین مشروعیت مردمی ندارد. اما همین دولت اگر چنانچه بتواند نظرات مردم و نیازمندی‌های آنان را تامین نماید، به احتمال قریب به یقین از حمایت‌های مردمی برخوردار خواهد شد و مشروعیت لازم را کسب خواهد کرد.

این بحث و فهم آن، از این منظر مهم است که رابطه‌ی مشروعیت حکومت و استقلال کشور، رابطه‌ای جدید و مبحثی تازه که مربوط به عصر مدرنیته و تحولات بعد از جنگ سرد باشد، نبوده، بلکه ریشه‌ای عمیق در تاریخ دارد.

نگاهی اجمالی به گذشته کشور خودمان بیانگر این حقیقت است که هر زمان پادشاهانی با کفایت، مدیر و مدبر، بر کشور حکومت کرده‌اند و به انجام دو وظیفه اصلی دولت، در آن زمان و رفع نیازهای عمومی مردم، که حفظ امنیت سرحدات (استقلال و تمامیت ارضی کشور) و امنیت راه‌ها و شهرها (امنیت داخلی) موفق بوده‌اند، از حمایت‌های مردم برخوردار شده‌اند.

این رابطه ویژه و تنگاتنگ دولت - ملت سبب آن بوده است که در آن دوران، قدرت‌های دور و نزدیک جرات حمله و تجاوز به ایران را پیدا نکنند و یا اگر حمله‌ای صورت گرفته است، دولت با اقتدار آن را دفع کرده و توانسته است تمامیت و یکپارچگی سرزمین ایران را حفظ نماید. موارد برعکس آن نیز

وجود داشته است. هز زمان پادشاهی بی‌شعور و بی‌شناخت، عیاش و زنباره، فاسد و بی‌کفایت زمام امور را به دست گرفته است، همسایگان چشم طمع به ایران دوخته و به سرزمین‌مان حمله‌ور شده‌اند، بخش‌های قابل توجهی از سرزمین ایران، در ایام سلطنت شوم این پادشاهان از ایران جدا شده است. (نظیر بخش‌هایی از ایران در شرق و شمال، افغانستان و آسیای مرکزی و در قفقاز در دوران برخی از پادشاهان قاجار) در دوران سلطنت صفویان رفتار همسایگان ایران در زمان سلطنت شاه عباس با دوران سلطنت شاه سلطان حسین به کلی متفاوت بود.

طرح این موضوع در راستای توجیه رفتار پادشاهان نمی‌باشد، بلکه غرض توجه دادن به این نکته است که اگر چه در عصر جدید، بخصوص در دوران بعد از جنگ سرد، تنها معیار مشروعیت یک نظام و تاثیرگذاری آن بر استقلال کشور، سرشت دموکراتیک بودن آن می‌باشد، اما در یک نگاه عمیق‌تر باید رابطه مشروعیت مردمی نظام و استقلال کشور را مورد توجه قرار داد.

در تاریخ معاصر کشورمان ما شاهد آن هستیم. که وقتی رضاشاه قدرت را در دست گرفت، برخلاف پادشاهان قاجار، که کمترین توجهی به عمران و آبادانی کشور و آرایه خدمات به شهروندان را نداشتند، برنامه‌هایی برای عمران و آبادانی آرایه داد و اجرا نمود. برخی از ناظرین و تحلیل‌گران بر این باورند که از زمان رضا شاه، مسئله «دولت‌سازی و ملت‌پروری یا مقوله Nation-State Building» به مفهوم اروپایی آن، به طور جدی در ایران مطرح شده است. اما اشکال اساسی فرایند دولت‌سازی - ملت‌پروری در این دوران این بود که تنها به دولت‌سازی پرداخته شد و به ملت‌پروری نه تنها پرداخته نشد بلکه دولت جدید، با استفاده از ابزارهای جدید خشونت، به شدت در برابر ملت قرار گرفت. به طوری که با وزش اولین باد ملایم فشار خارجی، که در نتیجه جنگ جهانی به وجود آمده بود، رضا شاه مجبور شد در شهریور ۱۳۲۰ با خفت و سرعت ایران را ترک کند و آن دستگاه عظیم ارتش و شهربانی و ... نتوانست حتی یک روز در برابر تهاجم خارجی مقاومت کند. برعکس آن را نیز ما شاهدیم. در حمله عراق به ایران، اگر چه ایران از نظر امکانات نظامی و جنگی آمادگی لازم برای دفع متجاوز را نداشت اما به علت وحدت دولت - ملت و مشروعیت قدرتی که از درون یک انقلاب مردمی برخاسته بود، توانست با قدرت مهاجم را دفع نماید و اگر تصمیم‌گیرندگان جنگ، جنگ را بعد از فتح خرمشهر پایان می‌دادند، پیامدهای آن برای کشورمان به مراتب بهتر و مفیدتر می‌بود.

۴- تغییر در مفهوم استقلال سیاسی: با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، تغییرات جدی و اساسی در روابط بین‌المللی و موقعیت کشورها و جنبش‌های مردم‌سالارانه به وجود آمده است. در اثر این تغییرات، مفهوم «حاکمیت ملی» دچار دگرگونی شده است. در روابط بین‌المللی حاکمیت ملی (National Sovereignty) یعنی عدم دخالت نهادهای بین‌المللی در امور داخلی کشورهای عضو این نهادها. این امر باعث شده است که بسیاری از کشورهای عضو سازمان ملل متحد که امضاکننده منشور سازمان ملل، بیانیه حقوق بشر، پیمان بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و پیمان بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند، به تعهدات خود عمل نکنند؛ حقوق بشر را زیر پا بگذارند و به بهانه‌ی «حاکمیت ملی» حاضر به تمکین از آرای نهادهای بین‌المللی نشوند. در دوران جنگ سرد، ملاحظات و اولویت‌های سیاسی در مناسبات جهانی مانع از برخورد جدی با

نقض حقوق بشر در کشورهای عضو سازمان ملل بود. اما از زمانی که جنگ سرد تمام شده است، جامعه بین‌المللی آرام آرام به این مسئله توجه جدی کرده و به دنبال راهکارهایی است که اعضای سازمان ملل متحد، که پیمان‌های بین‌المللی درباره حقوق بشر را امضا کرده‌اند، ولی آنها را مرتباً نقض می‌کنند، وادار به انجام تعهداتشان بنمایند. به عبارت دیگر، اکنون اعتبار «حاکمیت ملی» در روابط بین‌الملل ارتباط مستقیم و جدی با «حاکمیت ملت» پیدا کرده است. در دوران‌های گذشته، جامعه جهانی نه به چگونگی روی کار آمدن و شکل‌گیری دولت در یک کشور توجه داشت و نه به چگونگی رفتار آن دولت با مردم کشورش. بنابراین، هنگامی که دولت جدیدی، حتی با یک کودتا علیه دولت ملی روی کار می‌آمد، جامعه جهانی آن را به رسمیت می‌شناخت. اما در دوران حاضر این رویداد به سادگی میسر نیست. هنگامی که طالبان در افغانستان قدرت را به دست گرفتند، جامعه جهانی حکومت آنان را به رسمیت نشناخت. در دوران بعد از جنگ سرد کیفیت و محتوای روابط اقتصادی و سیاسی میان برخی از کشورهای جهان با میزان نهادینه شدن دموکراسی در کشورهای طرف مقابل بستگی پیدا کرده است. اتحادیه اروپا، شرط پیوستن کشورهای اروپای شرقی به اتحادیه اروپا را تغییر در ساختارهای سیاسی و نهادینه شدن دموکراسی در این کشورها قرار داده است. بنابراین، چه بخواهیم و چه نخواهیم جهان ما به یک دهکده بزرگ جهانی تبدیل شده است و هیچ کشوری به مفهوم قرن نوزدهم یا حتی نیمه اول قرن بیستم، نمی‌تواند مستقل باشد. شرایط زندگی در دهکده جهانی به گونه‌ای شده است که کشورها لاجرم می‌بایستی مسایلی را در تعامل با یکدیگر رعایت کنند. در چنین شرایطی مهمترین مسئله‌ای که در روابط بین کشورها مطرح و تعیین کننده شده است و به تدریج عامل اصلی می‌شود، مشروعیت مردمی نظام‌های حاکم بر کشورها است.

۵ - تغییر در مفهوم استقلال اقتصادی: در دوران‌های گذشته، یکی از وجوه استقلال یک کشور، خودکفایی اقتصادی (Autarky) بود. به این معنا که کلیه نیازهای یک کشور از طریق منابع داخلی و محدود کردن واردات و از طریق وضع قوانین گمرکی و مالیات‌های سنگین تامین می‌شد. اما امروزه، با پیشرفت تکنولوژی، و تغییرات اساسی در الگوهای مصرف و شکل زندگی و ارتباط سریع و گسترده، هیچ کشوری نمی‌تواند از استقلال اقتصادی به این معنا و مفهوم برخوردار باشد.

در جامعه‌های ساده و ابتدایی گذشته، یک روستا یا یک شهر ممکن بود بتواند تمام نیازهای خود را از درون جامعه مرتفع کند و محتاج به ارتباط و مبادله با محیط‌های دیگر و بیرون از جامعه نباشد. با توسعه شهرنشینی و تغییر در الگوهای تولید و مصرف، وابستگی شهرها و روستاها به یکدیگر جدی‌تر شد تا آنجا که نه روستا قادر به تهیه و تولید تمامی نیازهای خود بود و نه شهر. علاوه بر این، بنا به دلایل گوناگون، هر روستا یا شهری به تدریج امکانات خود را برای تولید یک یا چند کالا متمرکز ساخت. با وجود این هنوز کشوری نظیر ایران، با داشتن منابع و امکانات متنوع می‌توانست در تامین نیازهای ساکنین کشور، بی‌نیاز از خارج باشد.

اما امروزه، در عصر انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات و کوچک شدن جهان به حد یک «دهکده جهانی»، هیچ کشوری نمی‌تواند ادعای چنین استقلالی را بنماید.

وابستگی اقتصادی - صنعتی کشورهای مختلف جهان به یکدیگر تنها به علت فقدان یا ضعف و نارسایی در امکانات یا قابلیت‌های فنی - صنعتی نیست. بلکه عامل موثر دیگر، تخصصی شدن تولید

و پایین بودن هزینه آن می‌باشد. به عنوان مثال، معروف‌ترین سازنده میکروسکوپ‌های پزشکی، شرکت زیس آلمان است. اما این شرکت عدسی‌های مورد نیاز خود را از سوئیس می‌خرد. علت این امر نه از این جهت که امکانات تولید عدسی را ندارند یا از دانش و فناوری لازم برخوردار نیست بلکه به این دلیل است که از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نیست. به عبارت دیگر در دهکده جهانی، تقسیم تولید کالاهای صنعتی سرمایه‌ای و مصرفی در میان کشورهای مختلف اجتناب‌ناپذیر شده است. اگر صندوق جهانی پول بر این امر نظارت می‌کند، ممکن است این نظارت با اعمال نظر قدرت‌های بزرگ همراه باشد، اما این که در شرایط کنونی جهان یک نهاد بین‌المللی بر تولید کشورهای مختلف، به منظور تقسیم وظایف نظارت کند و هدایت نماید، به نظر منطقی می‌رسد.

۶- توسعه انسانی، پیش شرط توسعه اقتصادی: توجه جامعه جهانی به مسئله حقوق بشر و دموکراتیزه شدن نظام‌های سیاسی، معطوف به این امر است که توسعه اقتصادی پایدار بدون توسعه انسانی امکان‌پذیر نیست. دموکراسی، چگونگی تشکیل و تاسیس دولت بر اساس آرای مردم در یک انتخابات آزاد و عادلانه است. اما تحقق این امر پیش‌شرط‌ها و پیش‌نیازهای ویژه خود را می‌طلبد. در یک جامعه بسته سیاسی، فقدان روزنامه‌های مستقل و آزاد، فقدان فعالیت‌های بهینه احزاب سیاسی و فقدان آزادی بیان و اندیشه و ... انتخاباتی آزاد و منصفانه امکان‌پذیر نیست.

در چنین شرایطی آن چه اتفاق می‌افتد، یک انتخابات نمایشی و آنچه به وجود می‌آید یک مجلس فرمایشی است. این امر کمترین تأثیری نه در توسعه سیاسی و نه در توسعه انسانی دارد. به عبارت دیگر، به رسمیت شناختن حقوق و آزادی‌های اساسی مردم و تحقق آنها از پیش شرط‌های اجتناب‌ناپذیر توسعه انسانی است.

در جهان بینی توحیدی اعتقاد اصلی بر این است که خداوند انسان را «آزاد» و «مختار» خلق کرده است و به خاطر همین ویژگی منحصر به فردش، خداوند انسان را دارای آنچنان ظرفیت‌ها و توانمندی‌هایی می‌داند که می‌تواند «جانشین خدا» در زمین شود. آزادی انسان در دو محور یا دو بعد تعریف می‌شود: اول «آزادی از Freedom From» تمامی آن دسته از عواملی است که با فطرت یا طبیعت آزاد انسان در تعارض است و در عمل موجب «از خودبیگانگی» انسان می‌شود. این عوامل بازدارنده ممکن است درونی (نظیر خشم، کینه، حسادت، خودمحوری، بی‌تقوایی و خودبزرگ‌بینی و ...) و یا بیرونی (نظیر استثمار، استبداد، ظلم و ستم، فقر و محرومیت، زور و ...) باشد. محور دوم «آزادی برای Freedom For» انجام هر آن چه که: اولاً با ساختار فطری او هماهنگی داشته باشد و ثانیاً - موجب رشد و شکوفایی ظرفیت‌های نامحدود انسانی گردد. در نگاه به انسان از این منظر «آزادی» یک حق، از جمله سایر حقوق بشر، نیست بلکه یک «نیاز» انسانی است. همان‌گونه که انسان برای ادامه حیات خود به آب، هوا و غذا نیاز دارد، برای احراز «انسانیت» خود به «اندیشیدن» و بیان آزادانه اندیشه‌های خود «نیازمند» است، همان‌طور که کمبود مواد غذایی یا تغذیه نامتعادل، تنفس هوای آلوده و یا استفاده از آب آلوده، موجب برهم خوردن تعادل زیستی و بروز بیماری‌های جسمی می‌گردد، محرومیت انسان از ابراز آزادانه آنچه می‌اندیشد، موجب اختلالات روانی می‌گردد. در جامعه غیر آزاد و استبدادزده درصد مبتلایان به بیماری‌های روان پریش، عصیان‌های اجتماعی، که به صورت انواع خشونت‌ها، قتل و جنایات، دزدی و انحرافات فردی

واجتماعي بروز مي‌کند، به مراتب گسترده‌تر از يك جامعه باز و آزاد مي‌باشد. از رسول اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: «الملك يبقي مع الكفر و لا يبقي مع الظلم». يك جامعه يا يك کشور با کفر باقي مي‌ماند اما با ظلم نمي‌ماند. چرا؟ منظور پيامبر از اين سخن چيست؟ شايد معنای آن اين باشد که کفر، يعني انکار وجود خداوند، انعکاس و تجلي آزادي و اختياري است که خداوند به انسان عطا فرموده است. دامنه و گستره آزادي و اختيار انسان تا آنجا است که مي‌تواند حق را منکر شود. اگر چه انسان بالغ لاجرم پيامدهاي استفاده از آزادي و اختيار خود را نيز مي‌پذيرد. اما ظلم که در برابر «عدل» قرار دارد، هميشه و در تمام موارد، اعم از ظلم سياسي يا اقتصادي يا فرهنگي و فكري، در جهت نفي و انکار ويژگي‌هاي خدادادي انسان است. در نتيجه امکان بقاي مستمر و درازمدت آن وجود ندارد.

بنابراين در فهم رابطه دموکراسي با استقلال و فهم رابطه توسعه انساني با توسعه اقتصادي به اين نکته بايد توجه کرد که انساني «آزاد» است که «مختار» باشد و از استقلال در اتخاذ تصميم برخوردار باشد.

آزاد بودن انسان يعني برخورداري از آن وضع حال و رفتاري که در آن شرايط و روابط زور و جبر و سنگيني قدرت احساس نشود و بازدارنده حرکت ذاتي و طبيعي انسان نگردد. بنابراين آزادي انسان از ارکان دموکراسي است.

انسان‌هاي «غيرمستقل» هرگز «آزاد» نيستند و در جامعه‌اي که افراد و شهروندان، صرف نظر از جنسيت، قوميت، رنگ و نژاد، آزاد و مستقل و مختار نباشند، نه ديندار بودنشان و نه الحاد و بي‌ديني‌شان ارزش و اعتباري ندارد. استقلال و تماميت ارضي چنين کشوري سست و متزلزل و در معرض آسيب‌هاي جدي مي‌باشد.

مجلس هفتم، راهکارها و برنامه‌ها

سایت نقشینه، دي‌ماه ۱۳۸۲

"کسي که به دروغ به نام خدا بخواهد حکومت کند، با خدا طرف است. آینده بسيار پدي براي اين ها مي بينم چرا که مدعي نمايندگي از طرف خدا هستند. امروز کاملا مشهود است که پسوند اسلامي در بسياري

از اعمال و رفتارهایمان ، چه ضربات هولناکی بر باورهای مردم وارد کرده است ، و من يك عاقبت بسیار بدی را برای این کار می بینم"

اشاره: نهضت آزادی با حدود ۴ دهه سابقه فعالیت، با سابقه ترین حزب در میان احزاب و گروه های سیاسی امروز به شمار می رود. گرچه اعضای این حزب چه در قبل از انقلاب و چه پس از آن با ناملایماتی روبرو بوده اند و در هر دو دوره با آنها برخورد شده است، اما به دلیل سابقه طولانی فعالیت و تداوم این حزب و نزدیکی آرا و اندیشه های آن به اندیشه های دکتر محمد مصدق و وجود سیاستمداران مردمی چون آیت الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی در آن، تلاش هایش در به ثمر رساندن انقلاب و تشکیل دولت موقت توسط مهندس بازرگان و نیز حضور تعدادی از اعضای این حزب در دولت موقت و استمرار حضور در عرصه سیاست ایران، نام این حزب را علیرغم پسند عده ای، زنده نگهداشته است.

اکثر احزاب و گروه های سیاسی در قم این قابلیت را داشته و دارند که به راحتی نظرات و مواضع خود را به گوش همگان برسانند اما معمولاً گروه هایی چون نهضت آزادی و نیز ملی - مذهبی ها، به خاطر جو خاص قم، مورد غفلت رسانه های محلی قرار گرفته اند.

با توجه به اینکه نهضت آزادی در قم طرفدارانی دارد و نیز برای شفاف سازی بازار انتخابات در اول اسفند، گفتگویی را با دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ترتیب دادیم.

وی که در دولت موقت مهندس بازرگان، وزیر خارجه ایران بود و در اولین دوره مجلس شورای اسلامی به نمایندگی مردم تهران در مجلس حضور داشت، امروز خود و یارانش را اصلاح طلب خارج از حکومت می داند و به همین خاطر می تواند بهتر قضایا را به نقد بنشیند. در این گفتگو از کم و کیف لیست انتخاباتی نهضت آزادی در قم جويا شدیم و سوالات را گسترش دادیم، بحث تحریم انتخابات را به کنکاش نشستیم و بحث را به ضرورت استفاده از صفت اسلامییت خاتمه دادیم چرا که جلسه ای آغاز شده بود که دکتر یزدی باید در آن شرکت می کرد، پس گفتگویی مفصل را برای آینده گذاشتیم.

گروه گفتگویی سایت نقشینه

● به عنوان اولین سوال، از خود قم شروع کنیم، آیا نهضت آزادی در قم کاندیدایی برای انتخابات مجلس معرفی و یا از افرادی حمایت می کند ؟

◆ هنوز اطلاع دقیقی از اینکه چه کسانی از نزدیکان نهضت آزادی در قم کاندیدا شده اند و نیز تأیید و رد صلاحیت آنها نداریم پس بهتر است تصمیم خود را زمانی اعلام کنیم که در نهایت همه کاندیداها از خوان هفتم بگذرند و شورای نگهبان اظهار نظر کند.

● بیش از ۴۰ روز تا زمان انتخابات مجلس هفتم باقی نمانده است، نهضت آزادی در این دوره چه می کند، اصلاً آیا برنامه خاصی برای انتخابات دارید؟

◆ الان خیر. ما الان هیچ برنامه ای را اعلام نکرده ایم ، منتظریم ببینیم شورای نگهبان در نهایت چه تصمیمی خواهد گرفت، آنوقت تصمیم نهایی را اعلام خواهیم گرفت.

● آقای دکتر یزدی، شما، تعدادی از اعضای نهضت آزادی، ملی مذهبی ها، تعداد زیادی از سایر گروه های دوم خرداد و جبهه مشارکت در این دوره نیز برای کاندیداتوری مجلس ثبت نام کردند. با

توجه به این که خود نمایندگان اصلاح طلب مجلس بارها اعلام کرده اند که اصلاحات بخصوص در مجلس به بن بست رسیده و نمایندگان از نظر حقوقی دستشان در قانونگذاری بسته است ، حالا با توجه به این، فکر می کنید اصلا کاندیدا شدن برای این مجلس که نهادهای انتصابی از جمله شورای نگهبان دستش را بسته است عقلانی است؟

♦ من معتقد نیستم به این که جنبش اصلاح طلبی ایران شکست خورده یا به بن بست رسیده ، اصلاح طلبان درون حاکمیت ممکن است خودشان را شکست خورده تلقی کنند، ولی جنبش اصلاح طلبی فراتر از کنش گران درون حاکمیت است؛ اما اینکه در مناسبات سیاسی کنونی، مجلس آینده چه نقشی در فرآیند توسعه سیاسی خواهد داشت و اگر چنان چه راهی برای اعمال نظری وجود دارد ، شرکت در انتخابات مفید خواهد بود یا نه؟ با ید جواب داد: بله باید شرکت بکنیم ، برای این که هیچ راهی وجود ندارد جز این که مردم به صحنه بیایند و با اعمال نظر و تبدیل نیروی بالقوه به بالفعل، مخالفین مردم سالاری را وادار به عقب نشینی بکنند .

● فکر می کنید مردم به صحنه بیایند ؟

♦ ممکن است مردم به صحنه نیایند و به همین دلیل ما ولو این که جریان راست اکثریت مجلس آینده را به دست بگیرد ، آن را يك پیروزی برای آنها نمی دانیم، برای این که بدون حمایت مردم و بدون حضور مردم در صحنه ، جریان راست هم هیچ کاری نخواهد توانست انجام بدهد .

● زمانی که نمایندگان در مجلس دستشان بسته است، مردم تمایلی به مشارکت نشان نمی دهند، قدرت پاسخگو نیست و امکان اصلاح سیستم با شکست مواجه شده، آیا اصلاح طلبان باید کاندیدا شده و مردم را به شرکت در انتخابات تشویق کنند، یا لازم است به شکل دیگری راه را به مردم نشان بدهند ؟

♦ هیچ تغییر معناداری بدون حضور فعال مردم صورت نخواهد گرفت ، جنبش اصلاحات در واقع بیان این مسأله است که اگر چه در نظام جمهوری اسلامی ایران و در ساختار حقوقی نظام جمهوری اسلامی ، تعارضات و تناقضات وجود دارد ، اما اصلاح رفتارها باید بر اصلاح ساختارها پیشی گیرد. ساختارهای حقیقی ، یعنی تغییر در رفتارها هم جز با نیروی بالفعل مردم امکان پذیر نیست ، اگر چنان چه تحریم فعال انتخابات میسر بود ، ممکن بود بتواند در اصلاح رفتار صاحبان قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران مؤثر باشد ، اما تحریم منفعل هیچ اثری بر ساختارهای حقوقی و حقیقی باقی نخواهد گذاشت ، برعکس حضور فعال در صحنه و فشار گسترده مردمی بر روی تصمیم گیرندگان می تواند مؤثر باشد .

● سال ها ست که ما با این سیستم تعامل کرده ایم اما چه قدر نتیجه گرفته ایم ؟ داریم می بینیم که مردم از آقاي خاتمي هم ناراحت اند ، نه این که او را اصلاح طلب و از خود نمی دانند ، بلکه او را دارای خطاي استراتژیک می دانند . او مانند كمك راننده اي است که می خواهد فرمان را بگیرد اما كمك راننده نمی تواند هیچ گاه فرمان دهنده اصلی باشد ، و اگر تلاشش را زیاد کند ، ممکن است منجر به واژگونی خودرو گردد و چون خود درون خودرو است، این کار را هم نمی کند، سؤال این است که اگر معتقدیم سیستم اصلاح ناپذیر است، از تعامل با نظام چه چیزی گیر ما می آید ؟ یعنی مردم چه چیزی به دست می آورند ؟

♦ در واقع آن چیزی که شما می خواهید بگویید این است که مردم به این نقطه رسیده اند که حاکمیت اصلاح پذیر نیست ، اما چه راه حلی ارائه می دهید ، شما به عنوان نخبگان سیاسی ، فعالان سیاسی باید يك راه حل را در پیش پای مردم بگذارید ، این راه حل هیچ آلترناتیو دیگری ندارد ، یا باید از درون نظام باشد ، یا بیرون از نظام ، آیا شما راه حل هایی را مفید و مؤثر باشد ، بیرون از نظام ، سراغ دارید که آن را به مردم ارائه دهید؟

● شما مصداق راه حل های بیرون از نظام را چه می دانید ؟

♦ من سؤال از شما این است که شما مصداق را چه می دانید ؟ ما می گوئیم از طریق این مبارزات سیاسی می بایستی تدریجا رفتارها را اصلاح کرد . در بازی قدرت معروف است که همیشه داشتن قدرت معادل امکان استفاده از قدرت نیست . ممکن است آن راننده ای که شما به او توجه می کنید، خیلی هم قدرتمند باشد ، اما اگر چنان چه معادلات سیاسی به گونه ای پیش برود که فشار از پایین یعنی نیروی بالفعل مردم باید زیاد بشود، ممکن است او علی رغم میل خودش نتواند اعمال قدرت بکند. به همین خاطر باید به سمت و سوی عمل سیاسی و تبدیل نیروی بالقوه مردم به يك نیروی بالفعل حرکت کرد.

ببینید ملکه انگلستان حق دارد مجلس را منحل بکند ، ولی شرایط سیاسی به او چنین اجازه ای را نمی دهد . اگر چنان چه در شرایط کنونی ایران شما اصل ۱۱۰ را هم حذف کنید و همه اختیارات را به رئیس جمهور بدهید ، رفتار آن رئیس جمهور معلوم نیست چگونه خواهد بود . در پاکستان جمهوری اسلامی دارند ، بدون اصل یکصد و ده ، اما نظامیان اصالتا از طرف خودشان هر کاری خواسته اند کرده اند و باز هم می کنند . در ترکیه شما يك نظام جمهوری خالص و تام و ناب دارید، نه يك کلمه زیاد ، نه يك کلمه کم ، در آن جا هم نظامیان تعیین کننده اصلی هستند . بنابراین ما نبایستی راه حل هایی که ارائه می دهیم به ناکجا آباد باشد ، به همین دلیل اگر چه مهم است که ساختارهای حقوقی متضاد را تغییر بدهیم اما راه حل نهایی اصلاح رفتارها یا ساختارهای حقیقی است. اگر نارضایتی مردم از حالت بالقوه به نیروی سیاسی بالفعل درآید و در برابر تخلفات قانونی و عمل فراقانونی مقاومت بکنند، راننده را مجبور خواهند کرد به این که بر طبق قوانین است رانندگی حرکت کند. ما معتقدیم انتخابات يك فرصت مناسبی است برای مردم که اعمال نظر و نفوذ و قدرت بکنند .

● به نظر شما پیام مردم با عدم شرکت ، دقیق تر و رسا تر خواهد بود ؟

♦ عرض کردم، اگر منفعل باشد نه ، اگر فعال باشد بله .

ببینید ، قهر کردن و مایوس شدن و در منزل نشستن يك واکنش منفعل است و چیزی را به وجود نمی آورد . اگر مناسبات سیاسی و یا ذهنیت مردم به گونه ای بود که به عنوان مثال دلیل مخالفت با شورای نگهبان و عملکرد جریان راست افراطی ، در روز موعود در حوزه های انتخابیه جمع می شدند ، ولی رأی نمی دادند و اعلام مخالفت می کردند ، مؤثر بود، اما هنگامی که آن قدر منفعل و مایوس هستند که در خانه می نشینند ، هیچ کاری نمی کنند ، تنها چیزی که اتفاق می افتد کاهش چشمگیر مشارکت مردم و پیروزی جریان راست است . خط راست هم می داند که اگر مردم به طور گسترده شرکت بکنند ، پیروز نمی شود، زیرا آن ها تعداد معینی رأی دارند . کاهش مشارکت مردم در چارچوب مقررات بین المللی کنونی ، در کشورهای دموکراتیک ، موجب سلب مشروعیت نظام حاکم

یا برخاسته از درون انتخابات نمی شود ، ممکن است در یک کشوری در یک نوبت ۵۰ درصد مردم شرکت کنند و در نوبت دیگر ۳۰ درصد. ولی در هیچ کجا نمی گویند که وقتی ۳۰ درصد مردم شرکت بکنند ، آن انتخابات مشروع نیست. از طرف دیگر این واقعیت هم وجود دارد هنگامی که میزان مشارکت مردم به طور چشمگیری کاهش پیدا کرد، این نشانه عمیق تر شدن شکاف بین دولت و ملت است . حالا در کشورهای دموکراتیک پس از برگزاری چنین انتخاباتی به تحقیق و بررسی و تحلیل وقایع می پردازند و ریشه های مخالفت مردم ، یا ریشه های عدم استقبال مردم را بررسی می کنند و نمی گذارند که این کاهش مشارکت ادامه پیدا کند و شکاف به وجود آمده عمیق تر بشود و به نقطه انفجار برسد. بلکه در دوره بعد کارهایی می کنند تا نظر مردم جلب می شود و در دوره بعد مشارکت بالا می رود ؛ بنابراین به نقطه انفجار نمی رسد .

اگر بخواهم در مورد ایران جمع بندی بکنم ، این است که اگر مردم مشارکت نکنند و سطح مشارکت در انتخابات مجلس هفتم پایین باشد ، از دید جهانی موجب سلب مشروعیت منتخبین نخواهد شد ، اما قطعاً نشانه شکاف عمیق میان دولت و ملت است که بر اعتبار این نظام در دنیا ، اثر منفی خواهد داشت. به عبارت دیگر ، همان طوری که وقتی خاتمی با ۲۲ میلیون رأی مردم انتخاب شد و در دوم خرداد ۷۶ هم ۹۰ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند ، موجب یک اعتبار بسیار عظیمی در سطح بین المللی برای ایران بود ، قطعاً اگر چنانچه در انتخابات مجلس هفتم ۳۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کنند ، موجب افت فراگیر و چشمگیر اعتبار بین المللی ایران و نظام جمهوری و حاکمان آن در سطح جهانی خواهد شد . اما موجب سلب مشروعیت نخواهد شد .

• اصلاً آیا شما معتقد به اصلاح ساختاری هستید یا نه ؟

♦ ببینید ، بهتر است این طور بگوییم که قانون اساسی ما دارای تعارضات درونی در ساختارهای حقوقی است و نیاز به اصلاح دارد. من مثال می زنم ، وقتی ما می گوئیم تعارضات درونی در ساختار حقوقی ، ممکن است ذهن یک کسی فوراً متوجه به اصل یکصد و ده بشود ، نهادهای انتخابی و انتصابی ، اما فقط آن نیست ، شما یک رئیس جمهوری را با ۲۲ میلیون رأی انتخاب می کنید ، قانون اساسی او را موظف به پاسداری و اجرای قانون اساسی می کند ، رئیس جمهور در حضور ملت و نمایندگان قرآن، به خدا سوگند می خورد که از این قانون اساسی پاسداری کند ، ولی در عمل هیچ نوع امکانات و ابزارهایی برای اجرای این سوگند خودش ندارد ، بنابراین یا رئیس جمهور در روز اول نباید این سوگند را می خورد و اعلام می کرد که چون این ابزارها را قانون اساسی به من نداده ، من از چنین سوگندی امتناع می کنم ، یا وقتی که سوگند می خورد باید راه کارها را پیدا بکند ، و این نقصی است در ساختار حقوقی ، بنابراین تعارضات حقوقی در داخل ساختارها وجود دارد و منحصر به یک یا دو اصل هم نیست.

• راه حلش چیست؟ چون با توجه به اصل ۵۲ راه اصلاح از طریق مجلس نیست .

♦ این سؤالی است که باید آن ها که خواهان اصلاح بیرون از نظام هستند پاسخ بدهند ، شما به درستی مثالی زدید که اگر بخواهید از طریق قوه مقننه و فرآیند بروید برای اصلاح ساختار با مقاومت نهادهای انتصابی روبه رو می شوید ، اما راه حل چیست ؟

به نظر من هیچ راه حلی وجود ندارد ، جز این که شما از طریق نیروی بالفعل مردم وارد بشوید ، به عبارت دیگر در انتخابات – مثال می زنم – اگر چنان چه تمام کاندیداهای قبول شده اصلاح طلبان درون حاکمیت و بیرون از حاکمیت همه یکپارچه بشوند و بگویند به عنوان اعتراض به عملکرد شورای نگهبان ما در انتخابات شرکت نمی کنیم ، احتمال این هست که شورای نگهبان با توجه به موقعیت جهانی ، مجبور بشود عقب نشینی بکند ، یعنی يك وقت شما می خواهید از طریق رفراندوم بگویند که شورای نگهبان نظارت استصوابی اش را لغو بکند ، يك وقت هست که با نیروی اجتماعی مردم و حضور در صحنه ، شورا را مجبور می کنید این قرص تلخ را بخورد ؛ من به راه حل دوم فکر می کنم ، بنابراین معتقد هستم که همه باید ناامیدی را کنار بگذاریم ، فعالانه و امیدوارانه در صحنه حضور پیدا کنیم و نیروی بالقوه مردم را بالفعل بکنیم ، تا ولو این که او می خواهد من و شما را رد و قلع و قمع بکند ، نتواند. اگر موفق شدیم ، این يك راه حل اساسی است ، ولی اگر موفق نشدیم ، حتی اگر شما نظارت استصوابی را هم لغو بکنید ، رفراندوم هم صورت بگیرد ، موجب تغییر در رفتارها نمی شود و ما از زمان مشروطیت تا به حال تجارب فراوانی داریم که چگونه حاکمان می توانند قانون را دور بزنند و رفتار های فرا قانونی خودشان را توجیه بکنند .

● نتیجه انتخابات مجلس هفتم را چگونه می بینید؟

♦ من دوست ندارم خیلی در این گونه مسائل پیش بینی بکنم، برای این که گاهی اوقات پیش بینی هایم درست از آب در نمی آید ؛ اما برداشت من این است که اصلاح طلبان در مجلس آینده اکثریت را از دست خواهند داد ، شورای نگهبان با این سماجتی که از خودش نشان داده ، حاضر نیست دوباره اجازه بدهد يك مجلسی با اکثریت اصلاح طلبان تشکیل بشود ، درست است که مجلس ششم در پیشبرد جنبش اصلاح طلبانه خیلی موفق نبوده ، ولی در هر حال ، میان نهادهای انتخابی و انتصابی يك تعارض اساسی در سطح ملی و بین المللی مشهود بوده که این به نفع جریان ها و نهادهای انتصابی نبوده است. بنابراین این بار آن ها حاضر نیستند که اجازه بدهند این تعارض میان دو نهاد بروز پیدا بکند ، و دنبال این هستند که اکثریت آینده مجلس را راست گرایان به دست بیاورند ، من پیش بینی ام این است که به خصوص با توجه به این که شما هم توضیح دادید که مردم آمادگی برای شرکت ندارند و شرکت گسترده نیست ، و راستی ها هم خیلی از این بدشان نمی آید، بلکه دوست دارند که مردم نیابند ، برای این که به این صورت بتوانند موفق بشوند. همه این عوامل موجب خواهد شد که در انتخابات مجلس هفتم راستی ها اکثریت مجلس را به دست بگیرند ؛ اما من در همین جا اضافه می کنم که این هرگز برای آنها خوش یمن نیست و يك پیروزی نخواهد بود .

درست است که در انتخابات مجلس پیروز می شوند، ولی عملاً در معادلات سیاسی ایران ، خودشان را در يك بن بست بزرگی قرار خواهند داد. برای این که جریان راست حاکم در طول ۲۰ سال گذشته نشان داده که يك جریان ابتر است و قادر نیست هیچ گونه خدماتی به مردم ارائه بدهد. در معادلات سیاسی ممکن است يك نظامی با روش های غیر مدنی سر کار بیاید ، حتی ممکن است نه با ۲۰ درصد آرای مردم ، اصلاً با يك کودتا بیاید روی کار ، فراقانونی بیاید روی کار ، اما ممکن است با دادن خدمات به مردم ، دل مردم را به دست بیاورد و برای خودش يك مشروعیتی کسب بکند . من در سیمای جریان راست ایران يك چنین خلاقیت و ابتکار و این قدرت را نمی بینم که علی رغم این که ۲۰ یا ۱۵ درصد آرای مردم را دارد ، قدرت را به دست بگیرد ، ولی با دادن خدمات به مردم ، جلب نظر مردم را بنماید . در طول ۲۰ سال گذشته اقتصاد ایران علی الاطلاق در دست و در کنترل

جریان راست بوده است، رانت‌های فاسد اقتصادی عموماً وابسته به جریان راست هستند ، آقازاده ها به آن جریان تعلق دارند ، بنابراین من نمی بینم که جریان راست با پیروزی خودش بتواند مشکلات اقتصادی حسابی مردم را حل بکند و اگر بخواهد سرکوب سیاسی را متوقف بکند لاجرم نارضایتی مردم از نظر اقتصادی و از نظر اجتماعی موجب تقویت اصلاح طلبان بیرون از حاکمیت خواهد بود؛ بعد از انتخابات مجلس هفتم بسیاری از اصلاح طلبان درون حاکمیت هم مثل ما پیاده می‌شوند و تبدیل به اصلاح طلبان بیرون از حاکمیت می‌شوند و احتمالاً که يك جبهه گسترده ای از اصلاح طلبان تشکیل خواهد شد ، تجربه شش، هفت ساله گذشته و انتخابات مجلس هفتم ، اصلاح طلبان درون و بیرون از حاکمیت را مجبور خواهد کرد هم هماهنگ بشوند. و همکاری کنند ، به هم بپیوندند. بنابراین بعد از انتخابات مجلس ، ما با يك جبهه فراگیری از اصلاح طلبان بیرون از حاکمیت روبه رو خواهیم بود. جریان راست نگاه به الگوی چین دارد. این الگو حاوی سه عنصر اصلی است: توسعه اقتصادی، سرکوب سیاسی و آزادی اجتماعی. چین کارنامه قابل قبولی در ارائه خدمات اقتصادی دارد. و برای انجام آن حزب کمونیست چین تغییرات اساسی در سیاست‌ها و خط‌مشی‌های خود داده است. ایدئولوژی را حذف کرده است. آیا جریان راست می‌تواند تغییرات از آن نوع را اعمال کند؟ آیا جریان راست می‌تواند خدمات اقتصادی قابل قبول ارائه دهد؟ به نظر نمی‌رسد که بتواند توقعات و انتظارات اقتصادی مردم را بر آورده بکند ، بلکه خود موجب بحران های اقتصادی است. از طرف دیگر نزدیکی حضور اصلاح طلبان بیرون از حاکمیت موجب تقویت جبهه و تشدید نارضی ها خواهد بود و سرکوب سیاسی نظیر چین در ایران پاسخ نخواهد داد .

آزادی های اجتماعی هم به این پاسخ نخواهد داد ، بنابراین خط راست علی رغم پیروزی در انتخابات با يك بن بست بزرگ تاریخی روبه رو خواهد بود . یا بایستی روش های سیاسی خودش و رفتارهایش را تعدیل بکند ، و این تعدیل به دو معناست : قانونگرا بشود و با فساد بجنگد ؛ اگر بخواهد با رانت خواری و فساد بجنگد ، بسیاری از پایگاه های قدرت خودش را در درون حاکمیت از دست می دهد ، بسیاری از روحانیونی که از آقازاده ها بهره مند هستند ، از این جریان دیگر حمایت نخواهند کرد ، بنابراین با آن ها مشکل پیدا می کند ، اگر بخواهد برای جلب نظر مردم آزادی های اجتماعی بدهد ، توپخانه اش را از دست خواهد داد ، برای این که بسیاری از گروه های تند مذهبی بسیجی که این ها جمع آوری کرده اند ، وقتی آزادی های اجتماعی را ببینند، علیه خود این ها طغیان می کنند ، بنابراین من هیچ چیز خوبی از درون آینده برای جریان راست هم نمی بینم.

● خبری از هیأت نظارت دارید ؟

◆ نه خیر ، هیچ خبری ندارم .

● پیش بینی هم ندارید راجع به خودتان ؟

◆ من ، نه !

● خبری منتشر شده بود در مورد برخی کاندیداهای نهضت آزادی و ملی - مذهبی مبنی بر خط زدن یکی از بندهای فرم ثبت نام...

♦ بندي آن جا آمده بود و از من تعهدي مي خواست که، غير قانوني و غير قابل قبول بود. در آن بند آمده بود که «من با اعتقاد و التزام به دين مبين اسلام و نظام جمهوري اسلامي ايران و ابراز وفاداري به قانون اساسي و اصل مترقي ولايت مطلقه فقيه» ثبت نام مي کنم. با قسمت اول يعني اعتقاد و التزام به دين مبين اسلام – خودمان هم اعتقاد داريم، التزام هم داريم، الحمدلله ۵۰ سال ۶۰ سال سابقه مان نشان مي دهد – اما با اين که وزارت کشور اين را بنويسد مخالفيم، براي اين که تفتيش عقايد بود، مع ذلک ما اغماض کرديم، آن را خط نزديم، اما در مورد اعتقاد و التزام به نظام جمهوري اسلامي ايران، را ما يك ابرو باز کرديم، نوشتيم: و التزام به نظام جمهوري اسلامي ايران و به قانون اساسي آن بقيه را خط زدیم.

قانون اساسي صد و هفتادو چند اصل دارد، هيچ دليلي وجود ندارد که شما يك اصل را بيرون بياوريد و جداگانه از مردم بخواهيد که به آن التزام داشته باشند.

نکته سوم اين است که ابراز وفاداري يك معنای اخلاقي دارد، در حالی که التزام يك مفهوم حقوقي است، شما از هر حقوقدانی بپرسيد به شما خواهد گفت که در مناسبات حقوقي، نه اعتقاد معنا دارد و نه وفاداري، تنها؛ التزام معنا دارد. بنابراین ما کلمات گل و گشادي مثل ابراز وفاداري را بي معنا مي دانيم، بنابراین آن را خط زدیم، نوشتيم التزام به قانون اساسي، که همه اصول قانون اساسي را شامل مي شود.

● يعني اصل ولايت فقيه را هم قبول داريد؟

♦ خوب به تمام اصول قانون اساسي التزام داريم! بالاخره ما يك سازمان سياسي علني هستيم، مي خواهيم مبارزه قانوني بکنيم، خود را ملتزم به قانون مي دانيم؛ اما همين قانون هم به من اجازه مي دهد راه کارهايي را براي ابراز عقیده ام بيايم. بنابراین من آزاد هستم که بگويم من به اين اصل اعتقاد ندارم، و هيچ کس نمي تواند مرا به جرم داشتن اين عقیده تحت تعقيب قرار بدهد. به موجب همين قانون اساسي من مي توانم به عمليات فرا قانوني مقام رهبري اعتراض بکنم.

● در انتخابات شوراها شما مردم را به شرکت در انتخابات تشويق کردید...

♦ به ثبت نام!...

● درست است، منتها مردم از انتخابات شوراها استقبال نکردند، اگر اشتباه نکنم، ظاهراً در يکي از انتخابات گذشته از مردم خواستيد راي سفيد بدهد، يعني عملاً تحريم کرده بوديد و بر عکس مردم شرکت کردند، اين عدم برداشت صحيح از رفتارهاي عمومي را در چه مي بينيد؟

♦ اولاً ما هيچ انتخاباتي را تحريم نکرده ايم، در هيچ دوره اي نهضت آزادي انتخابات را تحريم نکرده است، ولي در انتخابات ما با شرايط شرکت مي کنيم. معتقديم انتخابات آزاد به اين معنا نيست که در همان ۷ روز مردم آزاد باشند بروند رأي بدهند يا ندهند؛ مقدمه هر کار واجبي واجب است. اگر قرار است انتخابات آزاد صورت بگيرد، آزادي اجتماعات، آزادي احزاب، آزادي روزنامه ها يك امر اجتناب ناپذير است. ما براي شرکت خودمان در انتخابات هميشه گفته ايم بايد اين شرايط احراز بشود، هنگامي که اين شرايط به وجود نيامده، ما به مردم اعلام کرده ايم ما در انتخابات شرکت نمي کنيم. بنابراین نهضت آزادي هيچ گاه هيچ انتخاباتي را تحريم نکرده است.

• یا این طور برداشت شد ، حداقل !

♦ خوب آن برداشت نادرستی است ؛ چون ما خودمان را در مقامي نمی بینیم که برای مردم تعیین تکلیف بکنیم ، بگوییم مردم ما شرکت نمی کنیم و شما هم نروید و تحریم بکنیم؛ نه، ما مفتی سیاسی نیستیم که فتوا بدهیم ، اما در عرف يك جامعه ، در بازي دموکراسي ، ایرادي ندارد که يك حزب در انتخابات شرکت بکند و شکست بخورد ، حتي ممکن است، به هر دليلي آقایان خواب نما بشوند، فردا ببینند تمام موانع را از سر راه شرکت مردم بردارند ، روزنامه ها هم آزاد بشوند ، همه کاندیداهای نهضت آزادي و هر گروه دیگری را هم تصویب بکنند ، ولي باز هم مردم نیابند و یا ببینند ولي به ما رأي ندهند ، اشکالی ندارد . مهم برای ما این است که فرآیند انتخابات ما بتوانیم مطالبات مردم را مطرح بکنیم و انتخاباتي آزاد و سالم برگزار شود.

• يك سوال اساسي, پس از ۲۵ سال. مرحوم مهندس بازرگان در همان زمان پیروزي انقلاب گفته بودند که پسوند اسلامیت را روي نام حکومت نگذاریم، فکر مي کنید پس از ربع قرن تا این خواسته مهندس بازرگان تا چه اندازه ضرورت خود را نشان داده؟ آیا هنوز هم نهضت آزادي چنین عقیده اي دارد؟ و اصولاً آیا اسلامیت با جمهوریت سازگار است و در عمل قابل پیاده شدن؟

♦ من سؤال شما را از قسمت دوم شروع مي کنم . اگر جمهوریت به معنای واقعي کلمه در ایران پیروز شود، اسلامیت هم تضمین مي شود ، برای این که ۹۷ درصد مردم ما مسلمان هستند و مردم هم با اندیشه ها ، آرا و عقاید شان در سرنوشت شان شرکت مي کنند. تنها راه تضمین حفظ ویژگی اسلامیت نظام ، تحقق کامل جمهوریت است ، اما این که آیا برای تحقق اسلامیت نظام ، حتماً باید ما واژه اي به دنبال جمهوریت قرار دهیم و مثلاً بگوییم جمهوری اسلامی ، ورزش اسلامی ، کشتي اسلامی... همه این ها را يك پسوند اسلامی بگذاریم، من چنین اعتقادي ندارم ، بلکه بر عکس ، من معتقد هستم که اگر ۲۵ سال پیش ما نمی توانستیم زیان و ضرر این قید را ببینیم ، امروز کاملاً مشهود است که پسوند اسلامی در بسیاری از اعمال و رفتارهایمان ، چه ضربات هولناکی بر باورهای مردم وارد کرده است ، و من يك عاقبت بسیار بدی را برای این کار مي بینم .

شاه هیچ وقت به نام اسلام حکومت نمی کرد . شاه هر کاری که می کرد ، هر فشاری که روي مردم وارد مي کرد ، به نام تمدن مي کرد و در جهان ما هم تمدن متولي ندارد ، هیچ کس نمی تواند شاه را مؤاخذه کند که تو به چه حقی از جانب تمدن این کارها را کردی یا این که تو به تمدن خیانت کردی؟ مردم هم به خاطر اعمال شاه مخالف تمدن نشدند. اما دین خدا متولي دارد ، متولي اش هم نه من هستم نه شما ، خداوند باري تعالی متولي دین خودش است ، کسی که به نام خدا به دروغ بخواهد حکومت بکند ، با خدا طرف است ، اگر مردم زورشان نرسد تا حقیقش را کف دستش بگذارند ، خدا به حساب آنان رسیدگی مي کند، در واقع این ها با خدا روبه رو هستند ، به همین دلیل من آینده بسیار بدی برای این ها مي بینم ، چرا؟ برای این که مدعی نمایندگی از طرف خدا هستند، برای این کارهایی که خلاف دین انجام مي دهند .

• در مورد نظر مهندس بازرگان؟

♦ به نظر من این مورد الان بلا موضوع است. مهندس بازرگان هنگامی این مسأله را مطرح کرد که در ۱۲ فرودین ۵۸ قرار بود فراندومی بشود پیرامون نظام جمهوری که آیا جمهوری، جمهوری دموکراتیک، جمهوری اسلامی، یا جمهوری دموکراتیک اسلامی باشد. مهندس بازرگان پیشنهاد حذف اسلامی را نداد. بلکه می‌گفت جمهوری دموکراتیک اسلامی و تاکید او بر دموکراتیک بودن نظام بود. ولی الان ما با يك واقعتی روبه رو هستیم به نام جمهوری اسلامی و پیشنهاد حذف اسلامیت را از نظام جمهوری اسلامی نمی‌دهیم. بلکه معتقد هستیم که باید تلاش بکنیم رکن جمهوریتش نهادینه بشود، که اگر بشود، اسلامیت آن تضمین خواهد شد.

ایران و معاهدات بین‌المللی

نشریه بهار دی ماه ۱۳۸۲

ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت با بیان اینکه ایران یکی از امضاکنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر و معاهدات بین‌المللی در مورد حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است گفت: ایران به عنوان عضو سازمان ملل متحد و همچنین امضاکننده منشور سازمان ملل نسبت به رعایت مفاد معاهدات و اعلامیه‌های بین‌المللی متعهد است.

وی با اشاره به فصول سوم و پنجم و هفتم قانون اساسی ایران که در آن حقوق و آزادی‌های اساسی ملت تصریح شده است گفت: دولت ایران اگر بخواد در خانواده بین‌المللی با عزت حضور داشته باشد می‌بایستی به تعهدات خود چه در قبال ملت ایران و چه جامعه جهانی عمل کند.

وزیر خارجه دولت موقت با بیان اینکه متأسفانه شاهد نادیده گرفتن حقوق و آزادی‌های اساسی ملت می‌باشیم گفت: به نفع ایران نیست که کشورهای اروپایی و یا نهادهای بین‌المللی اجرای این اصول را از ایران مطالبه کنند.

یزدی اضافه کرد: جامعه اروپایی یا به عبارت بهتر اتحادیه اروپا بر اساس یک سیاست استراتژیک توسعه مناسبات اقتصادی خود را با کشورهای عضو و غیر عضو اتحادیه که مایل به توسعه روابط اقتصادی باشند منوط و مشروط به انجام یا رعایت تعهدات بین‌المللی این کشورها پیرامون حقوق بشر کرده است.

وی با اشاره به سخنرانی سال گذشته کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل به هنگام دریافت جایزه نوبل در استکهلم که گفته بود، حق حاکمیت بهانه‌ای به دست برخی از اعضای سازمان ملل متحد شده است تا نه تنها حقوق بشر را در قلمرو ملی خود رعایت نکنند بلکه از نظارت بین‌المللی نیز سرپیچی نمایند گفت: سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا در سیاست‌های خود پیرامون حقوق بشر مصر می‌باشد.

یزدی افزود: سفر هیات‌های اروپایی به ایران را باید در چنین چهار چوبی بررسی و ارزیابی کرد. به همین دلیل است که ما به مسئولان کشور خودمان توصیه کرده و می‌کنیم که همه زندانیان سیاسی را آزاد کنند، روزنامه‌های توقیف شده را آزاد سازند، به محدودیت بعضی شخصیت‌ها پایان دهند و به برخی از رفتارهای شورای نگهبان که به تازگی در دور چهارم، پنجم و ششم انتخابات مجلس شورای اسلامی شاهد بوده‌ایم، خاتمه دهند.

اعلام همبستگی با نمایندگان متحصن

مردم نمایندگان را تنها نگذارند

شرق ۸۲/۱۰/۲

ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت ایران نیز که از سوی هیات نظارت شورای ننگهبان رد صلاحیت شده ، در مورد مواردی رد صلاحیت خود گفت: طبق ۵ ماده ۲۸، بنده به سوء شهرت در حوزه انتخابیه ام معروفم. خود من هم به معروف بودن به بدنامی در این شهر اعتراف می کنم همچنین طبق بند ۵ ماده ۳۰، بنده جزو محکومین به ارتداد به حکم محاکم صالحه قضایی شناخته شده‌ام. من نمی دانم در کدام دادگاه به این اتهام محاکمه شده‌ام و به همین خاطر از مراجع عظام می‌خواهم که در برابر این بدعت ها سکوت نکنند ضمن آنکه همسر هم خواستار حکم دادگاه شد تا تکلیف خود را با من مرتد از لحاظ شرعی مشخص کند! یزدی در بخش بعدی سخنانش رد صلاحیت های اخیر را فرصتی طلایی برای اصلاح طلبان خواند و گفت: اهمیت این تحسن در آنجاست که بتوانیم جریانی را به وجود آوریم و هدایت کنیم. وی تاکید کرد: راهی که نمایندگان آغاز کرده‌اند را باید تا آخر رفت و نمی توان با پذیرش برخی وعده‌ها آن را رها کرد. یزدی با اعلام حمایت نهضت آزادی از اقدام نمایندگان از مردم دعوت کرد تا نمایندگان را تنها نگذارند.

الحاق ایران به کنوانسیون منع شکنجه بر اعتبار نظام جمهوری اسلامی می‌افزاید

ایلنا ۱۳۸۲/۱۰/۳

ابراهیم یزدی گفت: الحاق ایران به کنوانسیون منع شکنجه نه فقط در راستای آموزه‌های قرآنی و دینی و در چارچوب قانون اساسی ماست، بلکه بر اعتبار نظام جمهوری اسلامی نیز می‌افزاید.

وی با ابراز تعجب از رد این لایحه گفت: آیا اینان می‌خواهند به دنیا بگویند که در ایران شکنجه جاری و رواست؟

یزدی در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری کار ایران، ایلنا، گفت: جمهوری اسلامی ایران اگر بخواهد در جامعه بین‌المللی حضور داشته باشد و مورد احترام همه باشد، می‌بایست چنین پیمان‌هایی را محترم بشمارد.

وی با اشاره به اصل ۳۸ قانون اساسی که هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع از متهمین را ممنوع اعلام کرده است، گفت: مجبور کردن شخص به شهادت، اقرار یا سوگند به دروغ مجاز نیست و قانون نیز به صراحت می‌گوید چنین شهادت و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است و متخلف از این اصل، طبق قانون باید مجازات شود.

یزدی با بیان اینکه ارزش‌های دینی ما حتی شکنجه حیوانات را ممنوع کرده است تا چه برسد به شکنجه انسان‌ها، گفت: شکنجه از جهات مبانی ارزشی دینی و آموزه‌های قرآنی، حرام و غیر قابل قبول است.

به اعتقاد یزدی، کسانی که زندانیان را در سلول‌های انفرادی و حتی قبل از آنکه در يك دادگاه عادلانه محکوم شده باشند در زندان نگه می‌دارند، به طور قانونی قابل تعقیب هستند چون اعمال آنها شکنجه محسوب می‌شود. وی در پایان گفت: در مورد مصوبه‌ای که مجلس آن را تصویب می‌کند و دولت هم با آن موافق است، شورای نگهبان نمی‌تواند مدعی دولت باشد و بگوید چون بار مالی دارد، نباید تصویب بشود. در هر صورت اگر چنانچه شورای نگهبان به بهانه بار مالی آن را رد کرده باشد و دولت و مجلس آن ایراد را مرتفع کرده باشند، به نظر نمی‌رسد این شورای بتواند ایراد جدیدی به آن بگیرد.

درباره آزادی و سلامت انتخابات

مردم سالاری ۸۲/۱۰/۶

ابراهیم یزدی و همفکران وی با اعتقاد بر این که در آستانه نخستین گام برای برگزاری انتخابات مجلس هفتم، برخی از گفتارها و رفتارها آزادی و سلامت انتخابات را زیر سؤال برده است، در این زمینه بیانیهای صادر کردند. به گزارش ایسنا ابراهیم یزدی و همفکران وی رد صلاحیت برخی معتمدین از سوی هیات‌های نظارت شورا را موجب تضييع حقوق شهروندان و مخل آزادی و سلامت انتخابات دانسته‌اند. صادر کنندگان این بیانیه در ادامه خاطر نشان کرده‌اند، قانون براساس اصل برائت، کلیه داوطلبان را واجد صلاحیت می‌داند، مگر آنکه عدم صلاحیت آن محرز گردد. برای احراز عدم صلاحیت نیز پرسش از چهار نهاد قانونی پیش‌بینی شده است و شورای نگهبان حق استفاده از شیوه‌های فراقانونی را ندارد. این بیانیه همچنین با اشاره به سخنان معاون دادستان کل کشور مبنی بر رد صلاحیت افراد براساس محکومیت آنها، یادآور شده است، به لحاظ قانونی، حتی اگر احکامی در دادگاههای بدوی علیه افرادی صادر شده باشد، تا زمانی که تمام مراحل قانونی طی نشده و حکم قطعی صادر و ابلاغ نشده باشد، قابل استناد برای رد صلاحیت نامزدها نمی‌باشد. ابراهیم یزدی و همفکران وی با بیان اینکه معاون دادستان کل باید حافظ قانون و پاسدار حقوق اساسی مردم باشد، وی را متهم به دعوت به قانون شکنی کرده و ادامه داده‌اند، خصوصاً در شان دادستان نیست که بگوید کسانی که پرونده قضایی دارند نباید در انتخابات شرکت کنند. ابراهیم یزدی و همفکران وی در ادامه این بیانیه سخنان سخنگوی قوه قضاییه در رابطه با مصوبه هیات دولت برای اصلاح قانون انتخابات، که توسط دیوان عدالت اداری باطل اعلام شده است، را یادآور شده و نسبت به این امر که موارد فراقانونی دستاویزی برای رد صلاحیت نامزدهایشان شود ابراز نگرانی کرده‌اند.

ابراهیم یزدی: کاهش مشارکت مردم اعتبار نظام را کاهش خواهد داد

آفتاب یزد- ۸۲/۱۰/۷

گروه سیاسی: جریان راست افراطی جندان اهمیتی به حضور گسترده مردم در انتخابات نمی دهد. ابراهیم یزدی در گفتگو با ایلنا، با بیان اینکه بعضی به دنبال این هستند تا درصد نازلی از مردم در انتخابات شرکت نمایند، گفت: آنها به این فکر هستند تا بتوانند با توجه به تعداد معین آرای که همیشه در اختیار دارند، در انتخابات پیروز شوند، اما غافل از این هستند که این کاهش مشارکت مردم و اینگونه اقدامات سلامت انتخابات را به شدت زیر سؤال می برد. وی افزود: کاهش مشارکت مردم و برگزاری یک انتخابات نمایشی اعتبار جمهوری اسلامی ایران را در صحنه بین المللی کاهش خواهد داد. وی با بیان اینکه بعضی از روش هایی که اعمال می شود اثر معکوس خواهد داشت و به ضرر اعتبار جمهوری اسلامی تمام خواهد شد، گفت: ممکن است جریان راست افراطی و کسانی که به انحصار قدرت معتقد هستند با بعضی از اعمال و رفتار خود اکثریت آرا را کسب کنند اما کسب اکثریت کرسی های مجلس به هر قیمت به معنی پیروزی جریان راست در انتخابات نخواهد بود. وزیر امور خارجه دولت موقت در پایان اینگونه اقدامات را هدایت کردن جامعه به نقطه اختلافات عمیق و شکاف عظیم میان دولت و ملت دانسته و آن را خطرناک ارزیابی کرد.

ابراهیم یزدی و همفکران وی از مردم برای یاری به آسیب دیدگان زلزله بم دعوت کردند

مردم سالاری- ۸۲/۱۰/۸

ابراهیم یزدی و همفکران وی با انتشار متنی که نسخه ای از آن به ایسنا نمایر شده است از مردم برای یاری به آسیب دیدگان زلزله بم دعوت کردند. به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران، در این متن آمده است: با تأسف فراوان، وقوع زلزله شدید در شهرستان بم، موجب مرگ ناگهانی هزاران تن از شهروندان این شهرستان و آسیب های جانی و مالی بسیار گسترده ای بر عموم هموطنان آن خطه از کشور گردید و مردم ایران را با غم و اندوه فراوان، سوگوار کرد. ما این مصیبت ملی را به ملت شریف ایران، خانواده هاب داغدار و آسیب دیده تسلیت می گوئیم و ضمن طلب رحمت و غفران الهی برای درگذشتگان صبر و شکیبایی برای بازماندگان و مردم آسیب دیده شهر بم و روستاهای آن شهرستان از اعضا علاقمندان و عموم ملت ایران دعوت می کنیم از طریق نهادهای خیریه مردمی کمک های فوری و ضروری مورد نیاز آسیب دیدگان را جمع آوری و هماهنگ با ستادهای کمک رسانی اعلام شده توسط وزارت کشور به یاری هموطنان عزیز بشتابند. درخصوص کمک های اصلی و اساسی برای جبران خسارات وارده و بازسازی مناطق ویران شده، همیاری همه نهادهای خیریه مردمی در مرحله بعد ضروری است و از هم اینک شایسته است مقامات مسوول ذیربط جهت هماهنگی و هدایت اینگونه کمک های مردمی برنامهریزی کنند.

عضو فراکسیون دوم خرداد: هیات های نظارت در رد صلاحیت اعضای گروهک نهضت آزادی کوتاهی نکنند. رسالت- ۸۲/۱۰/۹

نایب رییس مجلس کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس، تایید صلاحیت اعضای گروهک غیرقانونی نهضت آزادی و ملی مذهبی ها را مغایر با فرمان امام (ره) دانست و گفت: چون فعالیت های نهضت آزادی مخالف با نظر حضرت امام (ره) بود لذا طبق حکم دادگاه انقلاب، اعضای این گروه حق شرکت در انتخابات را ندارند. **حجت الاسلام محمدرضا دولت آبادی** نماینده مردم نیشابور در گفتگو با شبکه خبر دانشجو همچنین اظهار داشت: شورای نگهبان و دفاتر نظارتی باید با دقت به صلاحیت و تایید و صلاحیت ها توجه داشته باشند. عضو فراکسیون دوم خرداد تصریح کرد: اگر برخی اعضای نهضت آزادی و گروه موسوم به ملی مذهبی با رانت و ارتباطات، اعتماد بعضی از مسولان را جلب کنند باید هیات های نظارت در رد صلاحیت آنان کوتاهی نکنند.

رد صلاحیت نامزدهای نهضت آزادی از سوی هیاتهای اجرایی

آشتی- ۸۲/۱۰/۱۰

به گزارش ایسنا دلیل رد صلاحیت این افراد در تهران و برخی از شهرستانها، اقدام آنان در خط زدن بخش التزام عملی به اصل ولایت فقیه و قانون اساسی در فرم های ثبت نام بوده است. براساس این گزارش پیش از این سخنگوی هیات اجرایی استان تهران اعلام کرده بود صلاحیت هیچ کدام از داوطلبان در حوزه تهران به شکل قطعی رد شده است.

صلاحیت هانوز ابلاغ نکرده اند

شرق ۸۲/۱۰/۱۱

پانا: ابراهیم یزدی دیروز گفت: رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نهضت آزادی هنوز به این شکل ابلاغ نشده است و در صورت ابلاغ پس از جلسه با اعضای شورای مرکزی راهکار عملی ارایه خواهیم داد. وی وفاداری به برخی از اصول قانون اساسی را فاقد مبنای حقوقی دانست و گفت: البته ما به تمام اصول قانون اساسی التزام عملی داریم.

دییلماسی زلزله، ذوق زدگی و فرصت سوزی

۱- بعد از وقوع زلزله اسفناك بم، معاون زیر امور خارجه آمریکا با نماینده ایران در سازمان ملل متحد تماس می‌گیرد و ضمن تسلیت فاجعه زلزله بم، آمادگی دولت آمریکا را برای ارسال کمک‌های انسانی و اعزام مددکاران و پزشکان و ... اعلام می‌دارد. دولت ایران از این حرکت استقبال می‌کند و بلافاصله هواپیماهای حامل کمک‌ها و امکانات آمریکا به بم وارد و به کار مشغول می‌شوند و مورد استقبال مردم هم قرار می‌گیرند. به دنبال آن، دولت آمریکا تحریم‌های اقتصادی علیه ایران را برای مدت نود روز به حالت تعلیق در می‌آورد و ارسال کمک‌های نقدی توسط ایرانیان مقیم آمریکا به ایران را نیز آزاد اعلام می‌کند.

به این ترتیب يك واقعه طبیعی و پیامدهای اسفناك آن، موجب ذوب شدن یخ‌های دیپلماسی در روابط میان دو دولت، اگر چه به طور موقت، می‌گردد. و برای اولین بار، تماس و رابطه، نه پنهانی توسط وابستگان به جناح‌های مختلف درون حاکمیت، بلکه رسمی و علنی در سطح دو دولت صورت می‌گیرد.

۲- در میان حاکمان مقتدر و جریان‌های سیاسی، نظامی - اقتصادی صاحب نفوذ در آمریکا، در رابطه با چگونگی برخورد با ایران دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. يك دیدگاه افراطی، که به جناح قدرتمند هواداران اسرائیل و صهیونیسم تعلق دارد مخالفت با هر گونه بهبودی در روابط با ایران است. این جناح با استفاده از نفوذ خود تا هر کجا که بتواند حتی با حادثه آفرینی، علیه بهبود روابط ایران و آمریکا کارشکنی می‌کند. در ایران نیز يك، جریان نفوذی با آهنگ این جناح در آمریکا و در منطقه خاورمیانه حرکت می‌کند.

دیدگاه دیگر مخالف اعمال خشونت علیه ایران است و حل مشکلات بین دو کشور را از طریق گفتگو می‌داند. این جناح بهترین گزینه برای تامین نظرات و منافع آمریکا و تاثیرگذاری بر رفتارهای ملی و بین‌المللی حاکمان ایران را همین تماس و گفتگو و پرهیز از تهدید و خشونت می‌داند. برخی از کادرها و کارشناسان وزارت امور خارجه آمریکا و آشنایان و علاقه‌مندان به ایران از این دیدگاه حمایت و از هر فرصتی برای پیشبرد نظرات خود استفاده می‌کنند. این دیدگاه با نظرات و سیاست‌های کلی اتحادیه اروپا در مورد ایران نزدیک و همسو می‌باشد. بخشی از صاحبان صنایع و شرکت‌های بزرگ آمریکایی، از جمله نفتی‌ها، نیز از این دیدگاه حمایت می‌کنند. نظامیان آمریکا که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، با شرکت‌های نفتی سیاست‌های مشترکی در مورد خاورمیانه داشتند، و برای پایان دادن به مناقشات اسرائیل - فلسطین، از نظریه زمین به ازاء صلح در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد و تشکیل يك دولت مستقل فلسطینی در کرانه غربی رودخانه اردن و نوار غزه حمایت می‌کردند، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به تدریج تحت فشار و نفوذ یهودیان افراطی تغییر موضع داده‌اند. دیدگاه این گروه در مورد ایران، بیشتر با دیدگاه‌های گروه اول همخوانی دارد.

وزارت امور خارجه آمریکا با استفاده از زلزله بم، فرصت را غنیمت شمرده و گام اول و موثری را در جهت کاهش تشنجات و برخوردهای خصمانه میان دو کشور برداشته است.

پاسخ مثبت ایران به این حرکت، در چارچوب کمک‌های انسان دوستانه، جو ملایم و مثبتی را هم به نفع ایران در فضای سیاسی آمریکا و هم به نفع بهبود روابط در افکار عمومی ایران به وجود آورد.

در آمریکا، رهبران حزب جمهوری خواه در مجلس سنا، از این اقدام استقبال کردند، و هیاتی را به رهبری خانم الیزابت دال برای بازدید از بم و اعطای کمک‌های بیشتر معین کردند. اعلام این برنامه از طرف جمهوری خواهان، در سال انتخابات ریاست جمهوری آمریکا معنادار است. درست است که هدف و انگیزه این برنامه، کمک‌های انسان دوستانه به بهانه زلزله بم اعلام شده است اما در افکار عمومی مردم آمریکا تاثیر مثبتی به نفع حزب جمهوری داشته است. بهبود روابط ایران و آمریکا، به رغم آنچه که رهبران طراز اول آمریکا علیه ایران گفته و می‌گویند، بار سیاسی مثبت در افکار عمومی مردم آمریکا دارد. ایران از يك موقعیت استراتژیک مهمی در خاورمیانه برخوردار است. هیچ برنامه راهبردی در خاورمیانه بدون حضور و همکاری ایران به نتیجه مطلوب نمی‌رسد. قطع روابط ایران و آمریکا توسط دولت آمریکا، در زمان ریاست جمهوری کارتر بود. کلینتون رئیس جمهوری سابق آمریکا، در دوره دوم ریاست جمهوری خود، با توجه به این که برای دوره بعد، نمی‌توانست کاندیدا شود، مصمم بود تا اقدامات موثری برای بهبود روابط دو کشور صورت دهد. حضور کلینتون در سخنرانی خاتمی رئیس جمهوری ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، گامی در این راستا بود، که متأسفانه از جانب رئیس جمهوری ایران بی‌توجهی شد و يك فرصت مناسب از دست رفت.

ابتکار دولت آمریکا در استفاده از دیپلماسی زلزله برای آماده سازی فضای سیاسی برای بهبود روابط، يك معنا و مفهوم دیگری هم دارد. اقدامات آمریکا در سرنگونی حکومت واپس‌گرا و ضد مردمی طالبان در افغانستان و سرنگونی حکومت ظالم و بی‌رحم و ضدبشری صدام حسین در عراق اگر چه مورد استقبال مردم این کشورها و همسایگان عراق، از جمله ایران قرار گرفت - و در آمریکا موجب بالا رفتن بی‌سابقه حمایت مردم آمریکا از دولت بوش گردید، اما ادامه ناآرامی‌ها و درگیری‌های مسلحانه، به خصوص جنگ شورشگری در عراق و بالارفتن آمار تلفات نیروی انسانی ارتش‌های خارجی، از جمله آمریکا، موجب کاهش حمایت مردم آمریکا از سیاست‌های بوش شده است. علاوه بر این، نصب حاکم نظامی و حاکم اداری در عراق توسط نیروهای نظامی اشغالگر، و عدم انتقال قدرت به سازمان‌های سیاسی مردمی و غیر روشن بودن آینده شورایی حکومتی عراق، موجب رشد نارضایتی در میان مردم عراق و همسایگان گردیده است.

از طرف دیگر، حضور ایرانیان مهاجر در آمریکا چشمگیر است. ایرانیان مقیم آمریکا، یکی از فعال‌ترین اقلیت‌های قومی در زمینه‌های فرهنگی، علمی و اقتصادی می‌باشند. به عنوان مثال، در حالی که تنها ۱۷ درصد از مردم آمریکا تحصیلات دانشگاهی دارند و این رقم در میان یهودیان آمریکا بالغ بر ۳۵ درصد است، در میان ایرانیان این رقم به بیش از ۷۰ درصد می‌رسد. ایرانیان مقیم آمریکا، به جز اندکی، که در گذشته‌ای متعلق به تاریخ زندگی می‌کنند، و از درک واقعیت‌های ایران عاجز هستند، اکثریت قریب به اتفاق آنان به رغم دوری از وطن، دل در ایران دارند و همراه با مردم ایران خواستار تغییرات تدریجی به سوی نهادینه شدن دموکراسی می‌باشند. اگر واکنش دردمندانه و پر احساس اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان مقیم آمریکا با مردم بم و ابراز همدردی آنان با

زلزله‌زدگان بم و جمع‌آوری گسترده کمک‌های نقدی و جنسی نبود، دولت آمریکا هرگز تحریم‌ها را لغو نمی‌کرد و ارسال کمک‌ها را آزاد نمی‌نمود.

در چنین شرایطی، گزینه مطلوب برای آمریکا در رابطه با ایران، برخورد خشن و نظامی نیست، چنین برخوردی با ایران جواب مناسب را نخواهد داد. بلکه گزینه موثر، همان سیاست اتحادیه اروپا، یعنی تماس، گفتگو و فشار سیاسی برای، نه تغییر نظام، بلکه تعدیل رفتارهای حقیقی حاکمان جمهوری اسلامی می‌باشد. بسیاری از صاحب‌نظران آمریکا نیز، از همین دیدگاه حمایت خواهند می‌کنند.

۳- در ایران مقامات مسئول و سخنگویان دولت و سخنگویان اصلاح‌طلبان درون و بیرون از حاکمیت عموماً از این حرکت آمریکا استقبال کردند و آن را مثبت و فرصتی برای بهبود روابط دانستند.

از طرف جناح و جریان‌های راست دو واکنش متضاد بروز کرد. واکنش اول از جانب برخی از نظریه‌پردازان محافظه‌کار بود که نه فقط از این حرکت استقبال کردند بلکه تا حدودی هم ذوق‌زده شدند. اما همزمان، از این که دولت آمریکا با اصلاح‌طلبان درون حاکمیت کنار بیاید و گره‌کور روابط دو دولت به دست دولت محافظه‌کار بوش و دولت اصلاح‌طلب خاتمی باز شود ابراز نگرانی هم کردند. بنابراین از دولت آمریکا «مشفقانه» دعوت کردند که با آنهایی که اقتدار کافی ندارند و متزلزل هستند، کنار نیایند، بلکه مفیدتر برای آنها، کنار آمدن با جناحی که قدرتمندتر و در ساختار نظام سیاسی ایران استحکام بیشتری دارد و می‌توانند نظرات آنها را تأمین کند، کنار بیایند یکی از نظریه‌پردازان این جماعت نوشت: «فشاردن دست قدرتمندتر ولو آن را دلپسند نیابند، موثرتر و قابل اتکاتر از فشاردن دست ضعیف ولی همراه است». این واکنش، اما به هر حال، حاکی از درک ضرورت حل مشکلات و اختلافات بین ایران و آمریکا از طریق گفتگوهای رسمی و علنی دوجانبه و استفاده از فرصت مناسب برای این مقصود می‌باشد.

واکنش دیگر از جانب برخی از گروه‌های محافظه‌کار خردگریز مشاهده شد که اقدام آمریکا را با بدبینی، سیاسی کاری تلقی و تخطئه کردند. در این که دولت آمریکا در اعزام پزشکان و مددکاران و ارسال کمک‌های فوری برای زلزله‌زدگان بم و به کار انداختن یکی از مجهزترین بیمارستان‌های صحرایی انگیزه سیاسی داشته است بحثی نیست. کمک‌های انسان‌دوستانه توسط آمریکا و هر کشور دیگری لزوماً برای جلب رضات حق نیست. مگر ایران در کمک‌های خود به مردم بوسنی یا لبنان انگیزه‌های سیاسی نداشته و ندارد. این نوع کمک‌ها در هنگام بروز حوادث طبیعی یا جنگ همیشه انگیزه‌های معین و ویژه زمینی، و نه آسمانی داشته و دارند و استفاده از این فرصت‌ها برای جلب قلوب یا با امید بهبود روابط يك اصل جامعه‌شناختی است. در قرآن کریم یکی از موارد مصرف ذکات تحبیب قلوب حتی غیرمسلمانان است. ابراز همدردی، ارسال کمک‌های انسان‌دوستانه با انگیزه‌های سیاسی تا زمانی که با اعمالی برخلاف هنجارهای شناخته شده و رایج بین‌المللی همراه نباشد ایراد و اشکالی ندارد و باید از آن استقبال کرد.

واکنش آمریکا از زوایه دیگری نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. مردم ایران به طور عام و زلزله‌زدگان بم به طور خاص از این واکنش استقبال کردند. این خود يك پیام دارد. و آن این است که اگر دولت آمریکا می‌خواهد روند تحولات ایران اثر بگذارد باید دل مردم ایران را به دست آورد و

جبران پیامد رفتارهای گذشته خود را بنماید و راه ارایه خدمات به مردم ایران را در پیش بگیرد. مانع اصلی بر سر راه بهبود روابط ایران و آمریکا تنها سیاست‌های دو دولت نمی‌باشد. بلکه فراتر از آن ریشه در افکار مردم ایران و آمریکا دارد. آشتی دو دولت، با هم لزوماً معادل تغییر در افکار عمومی نیست. زیرا اگر دولتی در میان مردم خود پایگاه نداشته باشد، آشتی آمریکا با آن حکومت برعکس موجب افزایش تنفر مردم از دولت آمریکا می‌گردد. و این امری نیست که از نگاه دولت‌های غربی و آمریکا مخفی مانده باشد. بنابراین توصیه محافظه‌کاران خردگرا به دولت آمریکا برای فشردن دست قدرتمندتر حاکمان ایران، هنگامی جلب توجه خواهد کرد که محافظه‌کاران گام‌های بلند و موثری در راستای کاهش شکاف میان خود و مردم، در فصل انتخابات مجلس هفتم بردارند.

اما محافظه‌کاران خردگرایز و عناصری که به هیچ وجه مایل نیستند روابط ایران و آمریکا بهبودی پیدا کند، یا استفاده از امکانات خود جو نامساعدی علیه حرکت اخیر آمریکا به وجود آوردند. احتمالاً فشار همین گروه‌ها موجب آن گردید که دولت ایران با سفر سناتور الیزابت دال و همراهانش، از جمله خانم بوش، مادر رئیس جمهوری آمریکا، موافقت ننماید و یک فرصت مناسبی را دست بدهد. همان طور که نظریه پرداز خط راست حاکمان ایران را به دو گروه با قدرت متفاوت تقسیم کرده است، در آمریکا هم، در درون محافظه‌کاران حزب جمهوری خواه حاکم هم جناح خشن و شدیداً ضد ایران و اسلام وجود دارد و هم جناح معتدل و دوراندیش. خانم الیزابت دال، که سال‌ها رئیس صلیب سرخ آمریکا بوده است، به این جناح دوم وابسته است. قبول درخواست آنان و سفرشان به ایران می‌توانست بر روند سیاست‌گذاری‌های دولت آمریکا به نفع ایران اثر گذار باشد.

اگر بهبود روابط ایران و آمریکا را در راستای منافع و مصالح ملی بدانیم موافقت با درخواست سفر این گروه به ایران، اگر چه به معنای حل تمام مشکلات و اختلافات میان ایران و آمریکا نبود اما می‌توانست زمینه‌ساز مناسبی باشد.

کارگران و انتخابات مجلس هفتم

مصاحبه با ایلنا ۱۳۸۲/۱۰/۲۰

● موضوع مصاحبه ما قرار است در مورد مسئله ای باشد که نیاز به بی پرده سخن گفتن دارد. از اینجا شروع میکنیم: مردم برای عدم شرکت در انتخابات اول اسفند ماه دلایل زیادی دارند اما در این میان دلایل قشر کارگر ملموس‌تر است. یعنی موضوعاتی که به چشم می‌بینند. مثل تلاش برای تغییر قانون کار. تبدیل شدن دولت به یک کارفرمای بزرگ جهت پایین نگاه داشتن سطح دستمزد کارگران، تلاش برای تصرف دارایی کارگران که همان صندوق تامین اجتماعی است و خصوصی سازی... و موارد بیشمار دیگری که در پشت آنان دست یکی از نهادهای انتخابی یا هر دو مثل دولت و مجلس و... آشکارا در میان است. کارگران با مشاهده این موضوعات با چه انگیزه ای باید دوباره به سراغ انتخابات بروند؟

◆ کارگران ایران هم مثل سایر شهروندان ایرانی میبایستی با انگیزه توسعه سیاسی در انتخابات شرکت کنند. طبیعی است که کارگران دلایلی برای عدم شرکت خودشان مطرح میکنند. این دلایل بر دو محور قابل بحث است. یکی از این دو محور دلایل عام است. شاید آنها هم مثل بسیاری از ایرانی‌ها نسبت به اصلاح ساختارها از درون سیستم ناامید شده‌اند و بدون اینکه بدانند کار باید بکنند، حالت انفعال و یاس را به خود میگیرند. کارگران ایران هم به عنوان شهروندان ایرانی از این قاعده مستثنی نیستند اما کارگران ایران به عنوان یک طبقه و یک قشر دچار مشکلات ویژه خودشان هم هستند که آن مشکلات و مطالبات بر موضع

گیری آنان اثر گذاشته است. به نظر من اگر بخواهیم به بهانه فصل انتخابات به مشکلات کارگران ایران بپردازیم میباید مطلب را در يك سطوح دیگری بررسی کنیم و آن عبارت است از اینکه در ایران متأسفانه بعد از بیست و پنج سال هنوز تصمیم گیرندگان در سطوح مختلف به يك اجماع نرسیده اند که بالاخره نظام اقتصادی ما میخواید يك نظام اقتصادی آزاد باشد (مثل سایر کشورهای دنیا) یا می‌خواهیم يك نظام سوسیالیستی ... نیمه سوسیالیستی داشته باشیم. به عبارت دیگر هنوز مشخص نیست که چه الگویی در ذهن این مقامات وجود دارد. ما در طی این سه دوره‌ای که من اسمش را می‌گذارم: جمهوری اول، دوم و سوم با سیاست‌ها و دیدگاه‌های کاملاً متضادی روبرو بوده‌ایم. در جمهوری اول بیشتر گرایش‌ها در سمت و سویی بود که تولید و توزیع و خدمات همه دولتی بشود. در جمهوری دوم بحث خصوصی سازی مطرح شد اما این بحث خصوصی سازی در شرایطی که آزادی‌های سیاسی وجود نداشت به ابزاری برای رانت‌خواران مبدل شد. کارخانجاتی که پر درآمد بود گروه‌های خاصی در درون حاکمیت برداشتند و به نفع خودشان در واقع مصادره کردند و کارخانه‌هایی را که به دلایل سوء مدیریت و دلایل دیگری در آستانه ورشکستگی بود همچنان همچنان روی دست دولت ماند.

• در جمهوری سوم از زمانی که آقای خاتمی روی کار آمد اصلاح طلبان هم نتوانستند که برنامه اقتصادی معنا داری را ارائه بدهند بنابراین بعد از ۲۵ سال مانمیدانیم که چه سیستم اقتصادی بر مناسبات اقتصادی کشورمان حاکم است. اگر چنانچه ما بخواهیم به سمت اقتصاد آزاد برویم، طبیعی است که قوانین سرمایه‌گذاری ما باید تحت تأثیر آن نظام باشد در حالی که اینطور نیست. همان‌طور که این قوانین متناسب با نظام‌های اقتصادی سوسیالیستی و نیمه سوسیالیستی هم نیست. از طرفی دیگر شوراهای کارگری که درون کارخانجات فعال هستند به يك ابزار امنیتی تبدیل شده اند. تمام این موارد بر سرنوشت کارگران ما تأثیر گزار بوده. به نظر من از این نظر کارگران ما حق دارند که معترض باشند. ضمن اینکه بر طبق رویه عمل هیچ حق اعتراض و مخصوصاً اعتصابی هم برای آنها قائل نیستند. کارگران ما فاقد این امکانات برای بلند کردن صدای اعتراض خودشان نسبت به رویدادهای جاری هستند.

♦ من در مورد نبود ابزار اعتراضی برای کارگران، مخصوصاً مهمترین ابزار شناخته شده، یعنی حق اعتصاب، با شما موافقم اما بحث ما به مسیر دیگری رفته. شما از شوراها به عنوان بازوی امنیتی نظام درون کارخانجات نام بردید، اما به این موضوع توجه نکردید که اگر همین شوراهای کارگری که به نظر شما يك بازوی امنیتی هستند ولی به نظر من از طرق دموکراتیک و با رای خود کارگران انتخاب می‌شوند، فعالیتشان در بسیاری موارد در جهت پیشبرد اهداف کارگری بوده است وجود نداشتند، وضعیت کارگران امروز ایران به گونه دیگری بود.

• مثلاً چه فرقی می‌کند؟ شما باید خوب خاطرتان باشد که در اوایل انقلاب و با تصدی گری یکی از وزرا بر وزارت کار، زیرزمین این وزارتخانه به زندان کارگران معترض تبدیل شده بود. آیا این روند بدون مقاومت همین شوراها نمی‌توانست ادامه پیدا کند؟

♦ بله! این موضوع مربوط به دوران جمهوری اول است، ضمن اینکه همان وزیر و دوستانش خیلی هم ادعا داشتند که همه وسایل تولید و توزیع باید دست دولت باشد ولی يك وزیري که با ابتدایی ترین اصول و مفاهیم آزادی و دموکراسی بیگانه بود فعالیت‌هایی انجام میداد که در همان زمان هم خلاف قانون بود و طبیعتاً با مقاومت‌هایی روبرو میشد. یعنی اصلاً وزارت کار حق نداشت که کارگران را بازداشت کند و در وزارت کار زندان داشته باشد ولی متأسفانه این کار را هم مثل خیلی از کارهای دیگر انجام می‌دادند.

• ولی با همه این توصیفات باز هم می‌توانیم وجود شوراهای کارگری را نادیده بگیریم ؟

♦ خیر - من منکر این موضوع نمی‌شوم که شوراهای اسلامی کار وجودشان می‌تواند مفید باشد. من می‌خواهم بگویم که شوراها نتوانسته‌اند نقش مدافع حقوق کارگران را در برابر دولت در کارخانجات دولتی یا متعلق به نهادها داشته باشند. در برخی از کارخانجاتی که متعلق به بخش خصوصی هستند اینها به عنوان اهرم فشار علیه کارگران عمل کرده‌اند. و در مواردی هم در بخش خصوصی شوراها نقش منفی و غیر تولیدی داشته و به ضرر کارگران هم تمام شده است.

• پس این بحث کمی روشن شد. یعنی شما عملکرد منفی شوراها را محدود به برخی کارخانجات بخش خصوصی می‌کنید ... ولی بحث من در اینجا است که همین شوراها که منتخب کارگران هستند و از طریق دموکراسی مستقیم انتخاب می‌شوند تنها مدافعان واقعی حقوق کارگران هستند. یعنی در کشور ما آلتر ناتیوی برای آنها یافت نمی‌شود. جناح‌های داخلی و مدعی اصلاح طلبی که همچنان در گیر مفاهیم انتزاعی مثل آزادی و دموکراسی و در سایه اینها اندوختن سرمایه برای دوران بازنشستگی هستند و اصلاً فرصت فکر کردن به مشکلات و فقر کارگران را ندارند و یک عده ای هم که در خارج به سر می‌برند و داعیه دفاع از حقوق کارگران را دارند با جیب‌های پر از پول و شکم سیر پای اینترنت مینشینند و از طریق این عالم مجازی تئوری‌های پوسیده و مضحک سالیان گذشته را برای کارگران امروز دیکته می‌کنند. بنابراین این تنها نیروی واقعی و بدون آلترناتیو مدافع حقوق کارگران در ایران همین شوراها هستند که همانطور که ذکر شد از طریق روش‌های دموکراتیک انتخاب می‌شوند و ما میدانیم که دموکراسی هم بی‌نقص نیست و ممکن است در برخی موارد ...

♦ ... من آینده شوراهای اسلامی کار را از این نظر مفید میدانم که آرام آرام دارند مسائلی را در میان کارگران و کارفرمایان، اعم از موقتی و غیره آن نهادینه می‌کنند، مثل اینکه کارگران جمع می‌شوند و نماینده خودشان را انتخاب می‌کنند و ... حتی اگر این انتخاب نمایندگان تحت شرایط و قیودی مهار کننده‌ای باشد درازمدت می‌تواند مفید باشد. نفس این که کارگران حق دارند اتحادیه خودشان را داشته باشند، به هر نامی مثل شورای اسلامی کار، خود این موضوع کمک به توسعه مردمسالاری است و اگر جدی و کارکردی شود، ابزار مناسبی برای حل مشکلات محیط کار به نفع تولید خواهند بود.

• بعد از آنکه کمی از بحث اصلی مان یعنی نبود انگیزه برای کارگران جهت شرکت در انتخابات دور شدیم و برخی مسائل حاشیه‌ای کمی روشن شد حالا میتوان دوباره به سراغ این موضوع رفت که : مطالبات کارگران به عنوان قشر فقیر و آسیب پذیر اجتماع با سایر اقشار با وجود بعضی شباهت‌ها باز کمی متفاوت است. در مورد مطالبات صنفی کارگران صحبت کنیم .

♦ این مطالبات را میتوانیم در سطوح مختلف در نظر بگیریم. مثل شرایط بهتر برای کار. ما می‌دانیم که بعضی کارخانجات فاقد شرایط بهداشتی برای کار کارگران می‌باشد. طبیعی است که کارگران توقع دارند در محیطی که کار می‌کنند شرایط بهداشتی مناسبی حکم فرما باشد. بعضی از کارگران در کارخانجاتی کار می‌کنند که میزان ریسک محیط کار بالاست و باید ابزارهای محافظت وجود داشته باشد. ما میدانیم که در بسیاری از کارخانجات اصول امنیتی و ایمنی کار رعایت نمی‌شود و کارگران صدمه می‌بینند که باید

بیمه‌های اجتماعی این موضوع را تامین کند. اما همین بیمه‌ها هم هنوز درگیر یکسری مسائل هستند که نمی‌توانند به طور کامل مطالبات کارگران را تامین کنند. به عنوان نمونه در برخی از کارخانجات خصوصا دولتی‌ها و متعلق به نهادها حق بیمه از کارگران کم می‌شود اما کارفرما آنها را با خانه مهم خود به بیمه نمی‌پردازد. این نوع کارخانجات میلیاردها به بیمه بدهکارند. به طوری که بیمه در برخی بیماری‌ها اصلا پولی پرداخت نمی‌کند. مسئله مهم دیگری هم که مطرح می‌شود دستمزد ها هستند. اگر چه طبق قانون هر سال يك مبلغی به دستمزد کارگران افزوده می‌شود اما این رقم به هیچ عنوان قابل مقایسه با رشد قیمت ها نیست. بنابراین همیشه کارگران ما به دنبال خط فقر می‌دوند. اینها بخشی از مطالبات کارگران ما است.

● **بله ! همانطور که شما هم اشاره کردید اینها بخشی از مطالبات کارگران است که با خواسته برخی دیگر از افشار اجتماع کمی متفاوت است. يك تفاوت دیگر هم وجود دارد و آنهم اینکه اگر قشر روشنفکر ما که از طبقه کارگر فاصله دارد برای آزادی مبارزه میکند اما امروز کارگران ایران برای نان می‌جنگند. مثلا در برخی کارخانجاتی که به بخش خصوصی واگذار شده، دیگر کارخانه ای وجود ندارد که کارگر بتواند نان خانواده اش را تامین کند چون به نام تولید بهتر کارخانه به یکسری دلالت زمین برای ساخت و ساز فروخته می‌شود و دستگاهها هم به فروش می‌رسند و کارگر هم بیکار است و به تبع بیکاری آن کارگر خانواده او هم غم نان دارند. پس آن کارگر و خانواده اش با چه نیرویی میتوانند در مورد مفاهیمی مثل آزادی و دموکراسی فکر کنند. در مورد مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی صحبت کنیم.**

◆ ما نمی‌توانیم میان مبارزه برای آزادی و مبارزه برای نان خط قرمزی بکشیم. برای اینکه آن گروهی که به قول شما نان ندارد باید آزاد باشد که بگوید من نان ندارم. اما در يك نظامی که مدیریت بر اساس روابط شکل گرفته و رانت خواری يك امر رایج است شما هنگامی که می‌خواهید در مورد دستمزد کارگران صحبت کنید با این مشکل مواجه می‌شوید که رانت خواران از احقاق حقوق کارگران جلوگیری می‌کنند و اگر شما بخواهید این موضوع را در روزنامه‌ها منعکس بکنید همان گروه‌های صاحب قدرت این اجازه را نمی‌دهند. بنابراین در جهان کنونی ما نمی‌توانیم يك خط و مرزی بین مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی ترسیم کنیم. ممکن است که برای کارگران ما فقدان نان ملموس‌تر از فقدان آزادی باشد اما برای گروه‌های نخبه‌ای که می‌خواهند جهت رفع مشکلات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی برنامه ریزی و اظهار نظر کنند این مطلب روشن است که بدون تامین آزادی‌های دموکراتیک طرح مطالبات اقتصادی مردم هم ممکن نیست. به این معنا که زمانی که شما می‌خواهید مشکلات اقتصادی کارخانجاتی که نام بردید را مطرح کنید، به لحاظ سیاسی سرکوب می‌شوید. طرح آن چه در برخی از کارخانجات متعلق به دولت و یا نهادهای ریز و درشت می‌گذرد، در مواردی واقعا میسر نیست، نه برای کارگران، حتی شورای کارگران، و نه برای گروه‌های سیاسی خصوصا اگر شوراها این کارخانجات یا با نظر مستقیم مدیریت تعیین شوند یا به اشکال مختلف آنها را خریده باشند. بنابراین يك رابطه تنگاتنگی میان تامین مطالبات مردم اعم از اقتصادی و غیر اقتصادی با تامین آزادی های سیاسی وجود دارد. آزادی های سیاسی ابزار است. ما می‌خواهیم آزاد باشیم تا يك مسائلی را طرح کنیم. آزادی برای آزادی معنا ندارد. آزادی برای این است که ما می‌خواهیم آزادانه يك سلسله اشتباهات و انحرافات و سواستفاده‌هایی را از جانب هر مقام و نهادی که باشد، مطرح کنیم.

● **... به عبارت دیگر به نظر شما راه رسیدن به نان از بزرگراه آزادی می‌گذرد.**

◆ **بله ! بدون تردید همینظر است. مطمئن باشید چنانچه يك سیستمی بیاید و به کارگران بگوید که من نان شما را تامین میکنم اما بایستی مثل يك حیوان برای من کار کنید، کارگران ما زیر بار نخواهند رفت.**

• با توجه به اینکه بنابه نظر شما ، ما برای به بی نیازی اقتصادی نیاز مند آزادی های سیاسی هستیم ، احزاب به عنوان اهرم های سیاسی جامعه چقدر به این موضوع توجه دارند ؟

♦ من سخنگوی تمام احزاب نیستم . من فقط میتوانم سخنگوی نهضت آزادی ایران باشم .

• سوال من بیشتر در مورد اصلاح طلبان است که شما دبیر کل یکی از گروههای باسابقه آنان هستید.

♦ همانطور که می دانید اصلاح طلبان هم در یک گروه متمرکز نیستند. اولویت های هر یک از گروه های اصلاح طلب کشور با هم فرق می کند. برخی از اصلاح طلبان توسعه سیاسی را مقدم بر توسعه اقتصادی می دانند. در نهضت آزادی ایران ما سال ها است که می گوئیم مشکلات ایران اعم از اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تابع مشکلات سیاسی است . تا زمانی که ما بحران سیاسی را در کشور حل نکنیم نمیتوانیم به سایر بحرانها به پردازیم . نهضت آزادی ایران بیش از بیست سال است که این حرف را میزند و خوشبختیم که آقای خاتمی هم وقتی آمد همین سخن را گفت . احزاب اصلاح طلب هم به تناسب ... کمتر یا بیشتر همین موضوع را ملاک قرار میدهند . حل شدن بحران سیاسی هم به این معنا است که هرکسی در جایگاه خودش قرار بگیرد و در چارچوب قانون حرکت کند تا بتوانیم سایر مسائل را مورد بحث قرار دهیم . اگر این مسئله تامین شد در فاز بعدی میبینیم که کدام قانون مانع بر آورده شدن مطالبات به حق جامعه کارگری شده تا آن قانون را اصلاح کرد. اما در حال حاضر ما با یک وضعیت بی قانونی گسترده روبرو هستیم که ابتدا باید این را اصلاح کنیم .

• به عنوان آخرین سوال مایلم به گذشته بازگردیم. امروز نهضت آزادی ایران به قدرت دسترسی ندارد و طبیعتاً تنها میتواند تئوری پردازی کند اما در همان مقطع زمانی کوتاه مدت ، دولت بازرگان به عنوان اولین دولت انقلابی ایران با توجه به مطالبات کارگرانی که خود باعث پیروزی انقلاب شده بودند چه اقدامات عملی را صورت داد ؟

♦ دولت موقت یک دولت انتقالی بود که با یک برنامه و ماموریت کاملاً مشخص روی کار آمد . به این معنا که در کشور انقلاب شده بود و نظام گذشته متلاشی شده بود و هیچ کس هم نیامد کشور را به دولت جدید تحویل بدهد. یعنی جابجایی مدیریت منظم صورت نگرفت . مدیران قبلی کشور را ریختند و به هم زدند و هر چقدر هم که توانستند کشیدند و بردند ... وقتی دولت موقت روی کار آمد چند برنامه دقیق داشت . یکی اینکه برای مشخص شدن نظام ، رفراندوم برگزار کند . دوم اینکه قانون اساسی را بنویسد و سپس این قانون را در یک مجلس موسسان نهایی کند ، چهارم بر طبق قانون اساسی انتخابات مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری را برگزار کند و سپس مملکت را تحویل نهادهای انتخابی بدهد و برود . ما ماموریتی غیر از این نداشتیم . اما واقعیت های بیرون، در جامعه چیزهایی را به دولت موقت تحمیل می کرد و ما نمی توانستیم در قبال آنها بی تفاوت باشیم. مثل همین کارخانجات. مدیران بسیاری از این کارخانجات پولهایی را برداشته بودند و از کشور فرار کرده بودند و این کارخانه ها دچار بحران شده بودند . برای دولت موقت هیچ راهی نبود جز اینکه این کارخانجات را دولتی کند و برای آنها مدیر انتخاب کند تا پیامد های منفی این تغییرات عظیم ملی را به حداقل برساند . در غیر این صورت تولید ملی ضربه های شدیدی را متحمل می شد. کارگران هم متضرر می شوند. زیرا کارخانجات می خوابید. همین که در مدت کوتاه دولت موقت مدیرانی را گذاشت تا وضع کارگران به هم نخورد و فرایند تولید و توزیع متوقف نشود به نظر من عمل بسیار بزرگی است. کار دیگری که دولت موقت انجام داد این بود که فاصله حداقل و حداکثر حقوق ها را کم کرد. در دولت موقت این

فاصله چیزی در حدود شش برابر کاهش پیدا کرد یعنی حداقل حقوق سه هزار تومان و حداکثر هجده هزار تومان تعیین شد. این موضوعی بود که سابقه نداشت الان حداقل حقوق کارگران در مقایسه با حقوق‌های گزافی که به برخی مدیران دولتی پرداخت می‌شود به مراتب بیشتر از این ارقام است.

حمایت از متحصنین به همراه بیش از ۳۴۰ فعال سیاسی- فرهنگی

یاس نو ۲۰/۱۰/۸۲

بیش از ۳۴۰ تن از فعالان سیاسی، فرهنگی و دانشگاهی در پشتیبانی از تحصن نمایندگان مجلس بیانیه‌ای صادر کردند و نسبت به رد صلاحیت‌های صورت گرفته اعتراض کردند.

در این نمابر که برای یاس نو ارسال شده آمده است، امضا کنندگان این متن خطاب به مردم ابراز عقیده کرده‌اند که کشور بار دیگر در آستانه یک تنش جدی قرار گرفته و براساس تعداد رد صلاحیت‌های داوطلبان نمایندگی دوره هفتم مجلس مانعی جدی در برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه ایجاد شده است. به اعتقاد صادرکنندگان این متن با وجود تذکرات خیرخواهانه همه طرفداران دموکراسی و سربلندی ایران یک بار دیگر منافع گروهی و جناحی بر منافع ملی ترجیح داده شد و حقوق ملت قربانی گردید. خوشبختانه نمایندگان شجاع و مردمی مجلس ششم همچون موارد پیشین در برابر نقض آشکار حقوق اساسی ملت ایستاده‌اند و نام مجلس ششم را در تاریخ آزادیخواهی، عدالت‌طلبی و پیشرفت جویی مردم ایران بلند گردانیده‌اند. امضا کنندگان این متن اعلام پشتیبانی همه جانبه از نمایندگان متحصن در خانه ملت و نیز آنچه شجاعانه و مسولانه وزرا و استانداران سراسر کشور عنوان کرده‌اند، اعلام داشته‌اند: دفاع از آزادی انتخابات را از اصولی می‌دانیم که به هیچ وجه نباید نقض شود. انتظار می‌رود همه اصلاح‌طلبان و دموکراسی‌خواهان با تمام قوا از این اصل اساسی دفاع کنند. ما همچنین اعلام می‌کنیم آماده‌ایم همگام با نمایندگان آزاده و اصلاح‌طلب مجلس تمامی روش‌های مسالمت‌جو، کارآمد و قانونی را برای مقابله با نقض حقوق مردم و تلاش برای تبدیل انتخابات آزاد به انتخابات نمایشی مورد استفاده قرار دهیم. موضع ما در مورد انتخابات کاملاً به میزان پیشرفت و نتیجه بخشی کوشش‌ها برای برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه بستگی خواهد داشت. به نظر امضا کنندگان زمان آن رسیده است که همه نیروهای سیاسی، فرهنگی دانشگاهی آگاه و متحد در جهت حفظ و احیای حقوق ملت اقدام کنند. حمایت مردم از نمایندگان شجاع مجلس شرط هرگونه اقدام پیروزمندانه در جهت دستیابی به دموکراسی است.

امضا کنندگان این بیانیه عبارتند از:

ابک حمیدرضا- ابوذری عباس- احراری حمید- احمدی امویی بهمن- احمدی نعمت- اربابی حسن- ارغنده پور کریم- ایازی محمد علی- آزادی اسماعیل- اسلامی سعیده- اشرفی مرتضی- اشفاق مرتضی- آصفی حمید- افسحی علی- آقاجری زهره- آقایانی زهره- آقایانی ساسان- آقایانی مسعود- اقتداری جلال- امامی پروین- اکبرزاده حسن- اکبرین محمدجواد- اکرمی علی- آملی مقدم ناصر- امیر احمدی محمود- اوصیا بهمن- ایزدی حسن- ایزدی مصطفی- بازرگان ابوالفضل- بازرگان عبدالعلی- بازرگان فرشته- بازرگان محمد نوید- بازرگانی کمال الدین- باستانی حسین- باقی عماد الدین- بنانج حسین - بختیارنژاد پروین- بدیهی ماشاءالله- بدیع زادگان علی اکبر- بدیعی مجتبی- بذریور محمد- برهانی رحمت الله- بسته نگار محمد- بلوری محمد- بنی اسدی محمد حسیت- بنی یعقوب ژیللا-

بهرامی داود- بهزادی محمد- بهروزی محمد- بی طرف صفا- پاک مهر پیمان- پایا حسین- پایا علی-
 پدram مسعود- پهلوان نصیر آرش- پوراستاد وحید- پور اظهري عباس- پورثانی محسن علی-
 پورعزیزی سعید- پویان رضا- پیش بین محمود- پیش بین صفر- پیمان حبیب الله- پیمان مجید- تاج
 زاده سید مصطفی- تنها مصطفی- تهرانی رضا- تاجیک عبدالرضا- توانا کامبیز- توسلی سارا- توسلی
 عبدالله- توسلی غلامعباس- توسلی محمد- توسلی محمدرضا- توکلی خالد- توکل محمد- تولایی مجید-
 جابری مجید- جعفرزاده افشین- جلایی پور حمیدرضا- جمشیدی ایرج- جمشیدی فریده- جهانگیر علی
 محمد- حاج امیری نعمت الله- حاجی رضا- حافظی بهمن- حجاریان سعید- حجازی طه- حریری
 حسین- حسن نیا آرش- حسنی مهدی- حسینی سید حسن- حق پناه بهزاد- حکمت علی- حکیمی
 ابوالفضل- حکیمی عبدالکریم- حکیمی مجید- حمسی محمدرضا- حیدری کاظم- حیدری محمد- خالف
 جعفر- خانیکی ابراهیم- خدابخش علی- خدادادی ابراهیم- خرم امید- خسروانی نازنین- خسروی
 محسن- خضوعی حشمت الله- خلیل نیا محمد- خورسند مریم- خوش محمدی اسماعیل- خوش چهره
 جلال- خیراندیش هوشنگ- دادخواه سید محمدعلی- دادفر رسول- دارالشفای بهمن- دانشیان محمد
 مهدی- درایتی مصطفی- درکشان محمود- درودی سعید- درودیان محمد حسین- دستگاه دار وحید-
 دفتری پروین دخت- دل آسایی محمود- دهقان علی- دهقان نژاد عباس- دوانی مصیب- دیداری اکرم-
 دیهیمی خشایار- ذوالفقاری حسین- ربیسی طوسی رضا- راهب آرش- رجاییان محمد جواد- رجایی
 علیرضا- رحمانیان مهدی- رشتیان سعید- رضایی احمد- رضایی اصغر- رضایی بیوک- رضایی
 عبدالعلی- رضایی محمد- رضاخانی بهمن- رضوی فقیه سعید- رعیتی مهدی- رفیع زاده شهرام-
 رفیعی حسین- رهبر محمد- رهنما مهدی- روح محمد جواد- فرزانه روستایی- زاهد فیاض- زرافشان
 حسن- زره ساز جمال- زمان حسین- زمانی محمد ابراهیم- زندی نیا پرویز- زهدی محمدرضا-
 ساری خانی علیرضا- ساعی احمد- سام گیس بنفشه- ستوده معصومه- ستوده نسرین- سجادی
 داریوش- سبحانی عزت الله- سبحانی فریدون- سبحانی هاله- سحرخیز عیسی- سرچمی محمد- سروش
 عبدالکریم- سعیدی فریدون- سعیدیان فر جعفر- سلطانی ابراهیم- سلطانی عبدالفتاح- سیدزاده سید
 رضا- سیف زاده سید محمد- سینایی وحید- شاددل بصیر محمود- شاکرین ابراهیم- شامخی تقی-
 شاملو علی- شانہ چی محمد- شاه حسینی حسین- شجاعی مسعود- شریعتی سعید- شریف محمد-
 شنبوری الله وردی- شمس الواعظین ماشاءالله- صادقی بهناز- صادقی صالح- محمود صباغیان هاشم-
 صدر حاج سید جوادی احمد- صدر رضا- صراف مهدی- صفایی فرد عباس صلواتی فضل الله-
 صمیمی کیوان- ضرغامی علی اشرف- ضرغامی فریدون- طالقانی اعظم- طالقانی حسام- طالقانی
 طاہرہ- طالقانی نرگس- طاہری اکبر- طاہری رئوف- طاہری فرهاد- طاہری محمد- عرب زاده
 حسن- عرب سرخی فیض الله- عمرانی محمود- عزت زاده حسین- عطوفت رویین- علوی شہین-
 علوی تبار علیرضا- علیزاده طباطبایی محمود- علیزاده نایینی علی- کیانوش راد محمد- گلابی جعفر-
 گل افرا بیژن- گوارایی فاطمه- لدنی مسعود- لطیفی مجتبی- لولایی یوسف- لیلاز سعید- مومنی
 محمود- متقی سید حمید- متقی محمد تقی- مجردی زهرا- محسنی علیرضا- محقق محسن- محمد
 اردهالی احمد- محمدی داوود- محمدی نرگس- محمودی نرگس- مدنی سعید- مدنی علی- مرتاض
 لنگرودی مرضیه- مسکین مصطفی- مصلحی عباس- مظفر محمدجواد- مظفری فیروز- معظمی
 علی- معین فر علی اکبر- مفیدی بدرالسادات- مقدم مرتضی- موسویان سید حسین- ملتی فهیمه- ملکی
 محمد- ممیزی هرمز- منتجی اکبر- منتظری احمد- منتظری سعید- منصوریان خسرو- مهدی
 امیرحسین- مهرگان امید- موسوی محمد- میر ابراهیمی روزبه- میرخانی امیر- میرزاده وحید-

میرزایی الله کرم- میرزایی حسین- میرشمس شهبهانی ابوالفضل- میرآخوری ابوالفضل- عمادی محمدجعفر- عموزاده خلیلی فریدون- غروی علی اصغر- غروی علیرضا- غفارزاده سام- غفارزاده سعید- غفاری مسعود- غفرانی علی- غلامرضا کاشی- محمد جواد- غلامی احمد- غنیمی مهدی- فاضل مبینی محمد تقی- فتوره چی نادر- فراهانی مجید- فرزدی غفار- فرید اعلم حسن- فلاح مرتضی- فولادی علی- قابل احمد- قابل هادی- قاسمی سهیلا- قاضی فرشته- قدرخان ثمانه- قذیانی ابوالفضل- قریشی مسعود- قشقایی خسرو- قشقایی ماهرو- قلی زاده رحمان قلی- قنبرپور سینا- قندی زاده عبدالمجید- قهاری نظام الدین- قهرمانی مصطفی- قوچانی محمد- قیاسی حجت الله- کارگشا رحمان- کاظمی امیر- کاظمیان مرتضی- کاملان مهدی- کاکاوند محسن- کاوه فرهاد- کدیور محسن- کدیور منوچهر- کرمی مهران- کریمی مجد رویا- کمالی احمد سرایی فاطمه- کمیلیان ناصر- کهزادی پروین- کوثری یعقوب- نادری غلامحسین- نخعی امیرعباس- نراقی حسن- نظری اردبیلی داور- نعیم پور محمود- نکوروح محمود- نکوفرامید- نمازی خواه سحر- نادری غلامحسین- نوحی حمید- نوربخش فخرالسادات- نوربخش منوچهر- مجید نوروزی- کامبیز نوری فر- هادیان ناصر- هاشمی ناصر- هندی علیرضا- هوشمند احسان- هوشمند رضوی مسعود- واعظ عبایی مهدی- والی علی اکبر- وحید دستجردی حمید- وریایی رسول- ولی بیک جلیل- وهدآلو ناصر- ویسی مراد- یاوری رحیم- یحیایی علی فرید- یزدی ابراهیم- یوسفی حامد.

واکنش به رد صلاحیتهای گسترده

شرق ۸۲/۱۰/۲۱

ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی در واکنش به رد صلاحیت گسترده داوطلبان انتخابات مجلس هفتم گفت: این سیاست حاکی از آن است که جریان محافظهکار بدون توجه به مشکلات و موانعی که در ایران وجود دارد با جانبداری سیاسی به رد صلاحیت پرداخته است. وی در گفتگو با خبرنگار پارلمانی شرق با اشاره به این که چنین حرکتی با تشویق مردم برای شرکت در انتخابات منجر نخواهد شد، افزود: اگر شورای نگهبان در آخرین مرحله با یک اقدام جدی و شجاعانه به اصلاح این وضعیت نپردازد ما شاهد کاهش چشمگیر مشارکت مردم در انتخابات مجلس هفتم خواهیم بود. وی تصریح کرد: نتیجه چنین کاهش به احتمال زیاد آن خواهد بود که جریان محافظهکار اکثریت را در مجلس هفتم به دست گیرد. اما این شیوه عمل نه تنها مشروعیت انتخابات را به عنوان یک انتخابات آزاد و سالم زیر سؤال می برد بلکه نشان دهنده عمیقتر شدن شکاف دولت و ملت خواهد بود. دبیر کل نهضت آزادی با اشاره به این که کاهش مشارکت مردمی به سلب مشروعیت انتخاب شوندها منجر خواهد شد، تصریح کرد: اما این روند اعتبار ملی و بین المللی حاکمیت را با مشکل مواجه می کند و اگر اقدامی اساسی جهت ترمیم وضعیت بحرانی انجام نگیرد، کشور در آینده با مشکلات جدی روبرو خواهد شد. یزدی در پاسخ به سئوالی درباره نوع واکنش رد صلاحیت شدگان تصریح کرد: در درجه اول رییس جمهور که به کرات اعلام کردهاند در برابر رد صلاحیت های غیرقانونی خواهد ایستاد، اکنون نوبت ایشان است و باید ببینیم چه حرکتی می کنند. وی افزود: ما منتظر حرکتی فراتر از بیان از آقای خاتمی هستیم. ابراهیم یزدی سپس به موضعگیری وزارت کشور اشاره کرد و

گفت: این وزارتخانه اعلام کرده که از رد صلاحیت های غیر مستند تبعیت نخواهد کرد و نام آنان را در فهرست کاندیداها قرار خواهد داد. بنابراین سؤال اساسی این است که آیا وزارت کشور به این وعده عمل خواهد کرد یا خیر؟ یزدی به موضع اصلاح طلبان داخل حاکمیت اشاره کرد و گفت: سخنگویان این طیف نیز طی مصاحبه های خود اظهار داشته اند که اگر شورای نگهبان خلاف قانون رد صلاحیت کند، اعلام عدم شرکت در انتخابات خواهند کرد بنابراین آیا اکنون نوبت آنان رسیده است که اقدامی نمایند یا خیر؟ یزدی درباره واکنش نهضت آزادی به رد صلاحیت های گسترده نیز گفت: پس از اعلام نظر نهایی شورای نگهبان نظر خود را درباره شرکت یا عدم شرکت در انتخابات اعلام خواهیم کرد. یزدی اضافه کرد: نهضت آزادی به زودی موضع خود را اعلام می کند.

نامه به استانداری تهران

۸۲/۱۰/۲۲

به نام خدا

جناب آقای هاشمی

معاون محترم استاندار و فرماندار،

مرکز حوزه انتخابیه تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر

تهران - خیابان مطهری، خیابان میر عماد، فرمانداری استان تهران

با سلام، پیرو نامه مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۱ به شماره ۷/م/۱۱۹۶ آن مقام محترم، مبنی بر رد صلاحیت اینجانب توسط هیات نظارت بر انتخابات استان تهران و عدم تایید نظر هیات اجرایی دایر بر تایید صلاحیت اینجانب، که در ساعت ۷ صبح ۸۲/۱۰/۲۲ ابلاغ شده است، بدین وسیله درخواست می شود (مطابق تبصره ماده ۵۰ قانون انتخابات مصوب ۷۸/۹/۷)، مدارک و اسناد معتبر رد صلاحیت اینجانب (موضوع بندهای ۱، ۳ و ۵ ماده ۲۸ و بندهای ۳ و ۵ ماده ۳۰ قانون انتخابات) را کتبا اطلاع دهید.

ضمناً کد انتخاباتی اینجانب هم ۵۷۶۷۱ اعلام شده است.

با تقدیم احترام

دکتر ابراهیم یزدی

۸۲/۱۰/۲۲

رونوشت: شوراي نگهبان

نامه به شوراي نگهبان

۸۲/۱۰/۲۲

به نام خدا

شوراي محترم نگهبان

هيأت محترم نظارت استان تهران

تهران - خيابان سپهد قرني، خيابان شهيد برادران شاداب، پلاك ۴۱/۱

با سلام، پيرو نامه مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۱ به شماره ۷/م/۱۱۹۶ فرماندار تهران به اطلاع مي‌رساند در حالي که هيأت اجرائي انتخابات استان تهران صلاحيت اينجانب را تصويب نموده بود، هيأت نظارت استان، نظر هيأت اجرائي را تايبید ننموده و اينجانب را ردصلاحيت نموده است.

لهذا مطابق تبصره ۳ از ماده ۵۲ قانون انتخابات (مصوب ۷۸/۹/۷ مجلس شوراي اسلامي) اعتراض خود را به آن شوراي محترم اعلام و درخواست رسيدگي مي‌نمايد.

ضمناً مطابق مصوبه ۷۸/۸/۲۲ مجمع تشخيص مصلحت از معاون استاندار و فرماندار مرکز خوزه انتخابيه تهران، شميرانات، ري، اسلامشهر درخواست ارسال دلايل و مدارك ردصلاحيت خود را نموده‌ام. رونوشت اين نامه به پيوست است.

همچنين مطابق مصوبه فوق‌الذکر، وقتي را تعيين نماييد تا حضوراً دلايل ردصلاحيت خود را بشنوم و توضيحات مرا بشنويد. با تقديم احترام **دکتر ابراهيم يزدي - ۸۲/۱۰/۲۲**

رونوشت: - فرمانداري تهران، جناب آقاي هاشمي

شرکت در انتخابات آري يا نه؟

مصاحبه با ياس نو ۲۳ دي ماه ۱۳۸۲

رکن اصلی نظام جمهوری، انتخابات است. طبق قانون اساسی ایران مردم در ۴ محور در سرنوشت خود مشارکت می‌کنند. محور اول، انتخابات ادواری ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رهبری است. محور دوم، شرکت در انتخابات شوراها است که مردم از طریق شوراها در سرنوشت خودشان در هر منطقه‌ای اعم از ده، شهرستان و روستا شرکت می‌کنند. محور سوم، از طریق انجمن‌های صنفی است که قانون اساسی تشکیل این انجمن‌ها را به رسمیت شناخته است و هر گروه بر حسب نوع کار و تخصص خود در سرنوشت خود رشته‌ای که فعال است، مشارکت می‌کند و علاوه بر این، مردم می‌توانند از طریق NGOها در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی یا خیریه و غیر فعال باشند. محور چهارم، از طریق مشارکت در احزاب سیاسی است. در صورتی که بر طبق قانون اساسی اصول مصرح در فصل سوم که حقوق و آزادی‌های اساسی مردم به رسمیت شناخته شده است تأمین گردد، یعنی احزاب سیاسی بتوانند آزادانه فعالیت کنند. تشکیل اجتماعات آزاد باشد، روزنامه‌ها مرتباً تحت فشار سانسور نباشند، در آن صورت شرایط اساسی برای شرکت مردم در تعیین سرنوشت خودشان مهیا می‌شود. در چنین شرایطی است که می‌توان انتظار داشت و یا امیدوار بود که انتخابات آزاد، عادلانه و منصفانه برگزار شود. به عبارت دیگر، آزادی انتخابات به این معنا نیست که در چند روز تبلیغات انتخاباتی و یا رای‌گیری مردم آزاد باشند. بدون تحقق حقوق آزادی‌های اساسی مردم و نهادینه شدن این حقوق در جامعه برگزاری یک انتخابات آزاد امکان‌پذیر نیست. مردم، باید در سرنوشت خود شرکت کنند. اما شرط اولیه و اصلی مشارکت مردم آزادی‌های اساسی ملت است. همچنین یک رابطه منطقی میان مشروعیت نظام و حاکمان با میزان مشارکت مردم در انتخابات وجود دارد. اگر در انتخابات، مردم در سطح بالایی شرکت کنند (مثل انتخابات در دوره ریاست جمهوری خاتمی) بدون تردید بر اعتبار بین‌المللی نظام جمهوری تأثیر بسزایی دارد. متقابلاً اگر چنانچه در انتخاباتی مانند شورای شهر تهران، ۱۰ درصد مردم شرکت کنند. اعتبار چنین شورایی به شدت به زیر سوال می‌رود. ممکن است حقوقدانان احتجاج بکنند که سطح مشارکت مردم موجب از بین رفتن مشروعیت منتخبان نیست نمی‌باشد. اما هر روانشناس اجتماعی با مشاهده عدم مشارکت گسترده مردم لاجرم نسبت به فاصله عظیمی که میان دولت و ملت به وجود آمده است حساس خواهد شد. بنابراین در شرایط کنونی ایران اگر چنانچه مقامات تصمیم‌گیرنده، از جمله شورای نگهبان بخواهد با سیاست‌های جانبدارانه در چارچوب دیدگاه‌های سیاسی نامزدهای انتخاباتی را قبول یا رد کند، پیش بینی می‌شود، که ممکن است مشارکت مردم به ۳۰-۴۰ درصد هم نرسد. اگر چه برخی نظرسنجی‌های انجام شده با این مضمون که در تهران ۴۸ درصد مردم شرکت خواند کرد. اما این واقع‌بینانه نیست. فراموش نکنیم در انتخابات شورای شهر تهران نیز همه پیش‌بینی‌ها آن بود که بین ۲۵ تا ۳۰ درصد مشارکت خواهند کرد. اما در عمل بیش از ۱۰ درصد شرکت نکردند.

در شرایط کنونی ایران، برگزاری انتخابات با شرکت گسترده مردم که تنها از راه قبول صلاحیت کاندیداهای همه گروه‌ها است به نفع اعتبار و امنیت ملی ما خواهد بود، برعکس آن نیز صدق می‌کند.

اگر خاتمی رسیدگی نکند راهی جز تظلم خواهی از سازمان های بین المللی باقی نمی ماند

آفتاب یزد ۸۲/۱۰/۲۹

گروه سیاسی: وزیر امور خارجه دولت موقت گفت: چگونه در جمهوری اسلامی ایران، افرادی در اتاق های دربسته، مسلمان بودن و معتقد بودن کسانی را که سالیان دراز در این مملکت سابقه دارند، رد می کنند؟ ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی در گفتگو با ایلنا، درباره اتهام ارتداد که در برگه اعلام رد صلاحیت وی آمده است، اعلام کرد: طبق تبصره ماده ۵۰ از فرمانداری درخواست کرده ام که مستندات خود را برایم بفرستد. ولی هنوز پاسخی دریافت نکرده ام. وی با بیان اینکه کسانی که این آرا را صادر کرده اند، در نهایت بی تقوایی عمل کرده اند، تاکید کرد: قرآن کریم به صراحت میگوید اگر کسی بگوید من مسلمانم، کسی حق ندارد به او بگوید تو مسلمان نیستی. یزدی گفت: در تحقیقات محلی از همسایگان درباره پوشش مردان سوال می کنند که آیا فلانی در تابستان لباس آستین بلند می پوشد یا آستین کوتاه، مسجد می رود یا خیر، یا حتی از روابط زن و شوهر سؤال پرسیده اند و با این دخالت های بی جا به نام سوء شهرت افراد را رد صلاحیت می کنند. وی افزود: شورای نگهبان با وجود افزایش بودجه قادر نخواهد بود که تمام کاندیداها را در سراسر کشور احراز صلاحیت کند. وی با اشاره به مراجعه افرادی با نام شورای نگهبان به منازل و محل کار کاندیداها به طور غیرقانونی گفت: با وجود این تحقیقات گسترده در آخرین مرحله اعلام کردند که نتوانستند بیش از دو هزار نفر از کاندیداها را احراز صلاحیت کنند. یزدی با اعتقاد به اینکه روش کنونی شورای نگهبان در تعیین صلاحیت ها اشتباه است، گفت: شورای نگهبان در سه دوره اول مجلس شورای اسلامی بر اساس قانون اساسی و قانون انتخابات موظف بود تنها بر فرآیند انتخابات نظارت کند و در کنار این موضوع تمام نمایندگان نیز هنگام تصویب اعتبار نامه هر نماینده، حق اعتراض داشتند و اعتبار نامه ها به کمیسیون تحقیق مجلس ارسال می شد و در واقع نمایندگان بر صلاحیت یکدیگر نظارت می کردند. این فعال ملی- مذهبی تاکید کرد: اعضای شورای نگهبان حق ندارند از طرف مردم تعیین صلاحیت کنند بلکه باید بر نحوه برگزاری انتخابات نظارت کنند و سپس مجلس در خصوص شرایط سیاسی و اجتماعی نمایندگان انتخاب شده اظهار نظر کند. یزدی در ادامه گفت: شورای نگهبان تا زمان حیات امام خمینی اجازه چنین دخل و تصرف هایی را نداشت. وی تاکید کرد: اینکه عده ای خود را قیم مردم بدانند و بخواهند در انتخابات که رکن رکن جمهوری است به مردم بگویند چه کسانی صلاحیت دارند چه کسانی صلاحیت ندارند، قطعاً تعارض جدی با مفاهیم جمهوریت دارد. وی با اشاره به اینکه یکی از دلایل رد صلاحیتش بند ۵ ماده ۳۰ دایر بر محکومیت به ارتداد در محاکم قضایی بوده است، گفت: من در کدام محکمه به جرم ارتداد محکوم شده ام؟ وی افزود: در چنین شرایطی رییس جمهوری نباید بی طرف باشد و وقتی در چنین شرایطی هیچ مقامی وجود ندارد تا به شکایات مان رسیدگی کند لازم است تا رییس جمهور بر اساس سوگندی که برای حفظ حقوق ملت خورده در جهت احقاق حقوق مردم قدم بگذارد.

یزدی با طرح این پرسش که مگر می توان از شورای نگهبان به شورای نگهبان شکایت کرد، گفت: در صورتی که رییس جمهوری رسیدگی نکند چه راهی جز مراجعه و تظلم خواهی به سازمان های بین المللی باقی خواهد ماند؟ اگر شورای نگهبان برخلاف قانون عمل کرد، رییس جمهور همانطور که گفته اند بایستند و اجازه ندهد. وزیر خارجه دولت موقت، افزود: در صورتی که شورای نگهبان و تصمیم گیرندگان اصلی حاضر نشوند مشکل فعلی را به نفع مردم حل کنند طبیعی است که هیچ

اصلاح طلبی مجال مشارکت نیابد و احتمالا جمع بزرگی از اصلاح طلبان از داخل حاکمیت بیرون خواهند آمد.

پارادوکس ایران

مصاحبه خاتم عذرا دژم از ماهنامه روند اقتصادی ، دي ماه ۱۳۸۲، منتشر شده در روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۸

• نظر شما در مورد نظام معروف به نظام اقتصادي مبتني بر مکانیزم بازار، نظام اقتصاد آزاد و باز که در واقع بعد از فروپاشي شوروي به عنوان تنها نظام قابل قبول از سوي بسياري کشورها تلقي مي‌شود چیست؟ البته منظور بحث تئوريك نیست، نظام اقتصاد چه کشوري را به عنوان الگو مي‌توان برگزید؟ مالزي، هند، مكزيك

♦ همان طور که در سؤال شما آمده است، اقتصاد مبتني بر مکانیزم بازار يا به اصطلاح Market Economy در حال حاضر تنها نظام اقتصادي در جهان، با درجات مختلف از میزان حاکمیت و تصدي دولت بر امور اقتصادي مي‌باشد. در نظام‌هاي اقتصادي حاکم بر کشورهای مختلف توسعه یافته، اصل حاکمیت دولت در اقتصاد به معنای تعيين سياست‌هاي کلان هدايت و مهار قانوني فعاليت‌هاي اقتصادي پذيرفته شده است. تفاوت در میزان و محتوای اين حاکمیت و گستردگی يا محدودیت آن مي‌باشد.

پس از فروپاشي اتحاد جماهیر شوروي سابق و پایان جنگ سرد همگني نظام‌هاي اقتصادي، با ویژگی اقتصاد بازار افزایش پیدا کرده است.

نهضت آزادي ايران علي‌الاصول به حاکمیت (قانونمند و پاسخگوي) هر چه بیشتر و تصدي هر چه کمتر دولت در فعاليت‌هاي اقتصادي، به جز در برخي از صنايع کلیدی، نظیر نفت، صنايع نظامي، معتقد است.

اما نهادينه شدن نظام اقتصاد مبتني بر بازار يك طرف سکه است. طرف ديگر اين سکه، نهادينه شدن توسعه سياسي است. اين دو لازم و ملزوم يکديگر مي‌باشند.

در مورد ايران اظهارنظر بسيار مشکل است. چه ما اساسا در زمين عوضي و نامناسب، به بازي نامناسبي مشغوليم يا به قول بعضي‌ها در ساحل فوتبال بازي مي‌کنيم (فوتبال ساحلي). در ساحل و کنار دريا مي‌توان واليبال بازي کرد اما فوتبال، نه. هم نوع بازي ما و هم نوع زمين هر دو عوضي و نامناسب است. تصميم‌گيرندگان صاحب قدرت در ايران نشان داده‌اند که قادر به فهم پيچيدگي‌هاي اقتصادي، اجتماعي و سياسي جامعه کتوني نيستند. تفکر حاکم، متأثر و ملهم از فقه سنتي است. احکام فقه سنتي، صرفا متعلق به يك جامعه ساده توسعه نيافته است. آن‌هايي هم که بعد از سال‌ها حکومت به اين تعارض پي برده‌اند و صورت مسئله را فهميده‌اند، يا آمادگي قبول پيش‌نيازهاي سياسي اقتصادي مبتني بر بازار آزاد را ندارند يا فاقد کفايت‌هاي لازم براي تغيير و تحول مي‌باشند.

مشکل کلیدی دیگر در ایران سلطه مستمر «اقتصاد غارتی» بر عرصه تولید، تجارت و خدمات در بخش‌های دولتی، خصوصی و نهادهای جدیدالتاسیس انقلاب، می‌باشد.

اما در مورد این که کدام کشور می‌تواند الگویی ما باشد، جای بحث فراوان دارد. تا ما خود را از آنچه در بالا اجمالاً اشاره کردم رها نسازیم انتخاب الگو بی‌معنا و بی‌فایده است. اگر روزی ما توانستیم خود را از این وضعیت بیرون بکشیم و شرایط برای کار جدی و اساسی فراهم شود، شاید نیاز به الگو نداشته باشیم و بتوانیم الگویی جدی و اساسی بر اساس وضعیت ویژه کشورمان ارائه بدهیم. البته اگر روزی به جای برسیم که بخواهیم و بتوانیم طرحی اساسی برای توسعه اقتصادی بریزیم، در آن صورت نه فقط سه کشوری که شما نام برده‌اید، بلکه باید تجارب و دستاوردهای سایر کشورها را نیز مورد بررسی قرار بدهیم.

اما درباره سه کشور هند، مالزی و مکزیک، که نام برده‌اید اطلاعات دقیق اقتصادی، نظیر سهم بخش‌های مختلف در GNP، کافی ندارم و نمی‌توانم نظر قابل اعتنایی ارائه دهم. اما در سطح اطلاعات کلان و کلی، الگویی هند را به مالزی و مکزیک ترجیح می‌دهم. رشد اقتصادی در مالزی با استبداد همراه بوده است. توسعه سیاسی پیش شرط توسعه اقتصادی است. در مالزی به موازات توسعه (یا رشد) اقتصادی، توسعه سیاسی تحقق پیدا نکرده است. بنابراین با کنار رفتن ماهاتیر محمد از قدرت، مالزی در معرض یک آزمون جدی قرار گرفته است. و هنوز معلوم نیست آیا جانشین ماهاتیر محمد می‌تواند با همان شیوه، برنامه‌های وی را ادامه دهد یا خیر؟ آیا می‌تواند با بازکردن تدریجی فضای سیاسی، بدون بر هم خوردن نظم حاکم، برنامه‌های اقتصادی را ادامه دهد یا خیر.

توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی دو روی سکه‌ی «توسعه انسانی» می‌باشند. در یک کشور معین و در شرایط ویژه، ممکن است توسعه انسانی را از بعد «توسعه اقتصادی» یا «توسعه سیاسی» آغاز کرد. اما توسعه در هر یک از این دو بعد هنگامی نهادینه می‌شود که در بعد دیگر نیز تغییرات و تحولات مناسب و هماهنگ صورت گیرد. اگر برنامه‌ریزی رشد فعالیت‌ها تنها در یک بعد، اعم از اقتصادی یا سیاسی، منحصر و محدود بماند، هیچ یک از دستاوردها پایدار نخواهد ماند.

در حکومت‌های فرد محور، حفظ دستاوردهای اقتصادی و ادامه آنها، بعد از خروج حاکم مقتدر از محور قدرت، با مشکلات عظیمی روبرو می‌گردد. نمونه‌های تجارب ناموفق فراوان هستند.

اما مکزیک، به نظر می‌رسد هنوز تا مرحله ثبات سیاسی و اقتصادی راهی طولانی در پیش دارد. اما هند به عنوان یک کشور جهان سومی (سابق) الگویی مناسبی از حرکت هماهنگ توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی را ارائه می‌دهد. حتی باید بگویم، هند قبل از توفیق در زمینه‌های اقتصادی، به نهادینه شدن دموکراسی موفق بوده است. علاوه بر این اگرچه نظام اقتصادی هند مبتنی بر مکانیزم بازار است، اما توانسته است با شیوه‌های ابتکاری در واحدهای کوچک، تجارب مفیدی را ارائه دهد، که نه فقط برای کشوری مثل ایران می‌تواند آموزنده باشد، بلکه جلب توجه بسیاری از کشورهای دیگر را فراهم نموده است.

● نظرتان در مورد آزادسازی تجارت چیست، سال‌ها است با تعرفه‌های سنگین از صنعتی حمایت کرده‌ایم که هنوز امکان رقابت در بازارهای صادراتی را فراهم نکرده است. درباره کاهش تعرفه‌ها چه نظری دارید. مثلاً در مورد وادرات خودرو.

آیا معتقدید به هر صورت باید تعرفه‌ها روند کاهشی داشته باشند؟ با تعیین جدول زمانی مشخص برای برخی کالاها موافقت؟ به نظر شما چه زمانی مناسب‌تر است، هر چند که تولید رقابتی نشده باشد؟

♦ در ایران قبل از آن که آزادسازی تجارب، کاهش تعرفه‌ها و رقابت در بازارهای جهانی مطرح گردد. باید در نظام اقتصادی کشور جایگاه و موقعیت بخش خصوصی تعریف و تثبیت کرد. ساختار اقتصادی ایران به میزان بسیار بالایی دولتی است. یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها برای نشان دادن ساختار دولتی اقتصاد ایران توجه به مصارف بودجه عمومی دولت در بخش مالکیت دارایی‌های سرمایه‌ای می‌باشد. تنها ۲۷٪ اقتصاد ایران در دست بخش خصوصی است. بقیه در دست شرکت‌های دولتی و یا بنیادها و نهادهای انتصابی غیردولتی و غیرخصوصی می‌باشد. تعرفه‌های سنگینی از صنعتی حمایت کرده است که عمدتاً دولتی و یا در اختیار نهادهای ویژه می‌باشند. این صنایع اکثراً از مدیریت علمی و کارا بی‌بهره‌اند. ضعف مدیریت، انتصابات براساس رابطه و نه ضابطه، تورم نیروی کار، بازدهی بسیار پایین، و بهره‌مندی از رانت‌های دولتی، مانع اصلی برسر راه عملکرد بهینه این صنایع می‌باشد. هزینه بالایی تولید و نامطلوب بودن کیفیت محصولات این شرکت‌ها یکی از موانع اصلی برسر راه ورود کالاهای این واحدها به بازارهای پررقیب جهانی است. در چنین شرایطی، کاهش تعرفه و ایجاد رقابت ممکن است موجب بهبود کیفیت و کاهش هزینه تولید برخی از کالاها بشود. اما آیا کاهش تعرفه در مورد خودروها به این نتایج منجر می‌گردد؟ تردیدهای جدی وجود دارد. صنایع خودروسازی ایران به طور عمده در اختیار دولت و یا نهادهای غیرخصوصی می‌باشند. دولت در خصوصی کردن این صنعت موفق نبوده است. تا زمانی که مدیریت این صنعت «واقعاً خصوصی و رقابتی» نشود، علیرغم برخی مدیران شایسته و کاردانی که در این بخش وجود دارند، تغییر جدی در کیفیت و هزینه ایجاد نخواهد شد. علاوه بر این، صنایع خودروسازی ایران به تحول دیگری هم نیاز دارند. اگر صنایع خودروسازی ایران به بازارهای خارجی دسترسی پیدا نکنند، به زودی با بحران سختی روبرو خواهند شد. تولید این صنایع رو به افزایش است. ورود مستمر خودرو به بازار داخلی، شهرها را با توجه به ساختارهای کنونی، با بحران روبرو ساخته و می‌سازد، همان طور که امروز در تهران شاهدیم. بنابراین شرکت‌های خودروسازی لاجرم باید نگاهی به بیرون داشته باشند و تمهیداتی فراهم سازند که بتوانند سهمی از بازارهای خارجی به دست گیرند. این کار میسر است. بخش اعظم خودروهای ایران با امتیاز شرکت خارجی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، کره‌ای و ... ساخته می‌شوند. صنایع خودروسازی ایران با جلب نظر موافق این شرکت‌ها به سرمایه‌گذاری در ایران و تغییر در مدیریت‌ها، کاهش هزینه و بهبود کیفیت می‌توانند سهمی از بازارهای خارجی را به خود اختصاص دهند. صنعت خودروسازی می‌تواند بعد از نفت، منبع درآمدزایی خوبی باشد. در اقتصاد جهانی، به خصوص در آمریکا، در جدول فروش و درآمد شرکت‌های بزرگ، صنعت نفت، خودرو سازی و گردشگری به ترتیب ردیف‌های اول تا سوم را به خود اختصاص می‌دهند. فروش و سود شرکت‌های خودروسازی گاه از شرکت‌های نفتی هم جلو می‌افتد. اما در ایران با وضعیت فعلی تغییر در عملکرد صنعت خودروسازی میسر نیست. بدون ایجاد امنیت و ثبات نهادینه شده سیاسی، نه تنها سرمایه‌های خارجی به ایران وارد نخواهند شد بلکه سرمایه‌های داخلی هم. فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند. معنا و مفهوم ثبات سیاسی در عصر ما بعد جنگ سرد، با آنچه در دوران جنگ سرد مطرح بود به کلی فرق کرده است. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، اولاً اولویت‌های اقتصادی حرف اول را در روابط بین‌المللی

می‌زنند و تعیین کننده شده‌اند. ثانیاً طبیعت روابط و فعالیت‌های اقتصادی آن چنان است که کشورهای توسعه یافته عموماً به دنبال روابط راهبردی و درازمدت هستند، نه کوتاه مدت، ولو بر منفعت. روابط اقتصادی راهبردی هنگامی میسر است که نظام‌های سیاسی کشورهای متعامل از ثبات سیاسی درازمدت برخوردار باشند. ثبات سیاسی در دوره ما بعد جنگ سرد تنها در چارچوب توسعه سیاسی و دموکراتیزه شدن نظام‌ها تعریف و پذیرفته می‌شود. «موج سوم دموکراسی» در کشورهای جهان متأثر از وضعیت ویژه در دوران ما بعد جنگ سرد است. کشورهای توسعه یافته، به خصوص در غرب، تمایل بسیار در همکاری اقتصادی با ایران دارند. اما تا زمانی که دموکراسی در ایران نهادینه و پایدار نشده باشد همکاری‌های راهبردی صورت نخواهد گرفت.

اما روند کاهش تعرفه‌ها و تعیین جدول زمانی مشخص برای برخی کالاها فرع بر حل برخی مسایل کلیدی است که به آنها اجمالاً اشاره کردم. در شرایط کنونی، هر گامی که برداشته می‌شود، به نفع رانت‌خواران و شبکه مسلط سرمایه تجاری تمام خواهد شد. ما در گذشته شاهد آن بوده‌ایم که چگونه تصمیمات اقتصادی (آزاد کردن ورود برخی کالاها، بالا یا پایین کردن تعرفه‌های گمرکی، تغییر در مقررات ضمانت ارز صادراتی و ...) به طور فصلی و براساس منافع شرکت‌های خاص مورد نظر اتخاذ می‌شده است.

متأسفانه با محدودیت فضای تنفس برای روزنامه‌نگاران، مطرح کردن جزئیات این نوع رفتارهای ویژه و جانبدارانه با هزینه‌های سنگین امنیتی و قضایی همراه است و عملاً غیرممکن شده است. اما اطلاعات فراوان وجود دارد.

● در پیش‌نویس قانون برنامه چهارم پیوستن به WTO و ترتیبات اقتصادی چند جانبه منطقه‌ای و بین‌المللی پیشنهاد یا پیش‌نویس شده است. درباره پیوستن به جریان اقتصاد جهانی چه نظری دارید؟ چارچوب زمانی مورد تایید شما چیست؟

نظرتان درباره ورود ایران به ترتیبات تجارت آزاد در منطقه و با گروه‌های در حال توسعه چیست؟

◆ در مورد پیوستن یا نپیوستن به سازمات تجارت جهانی WTO نظریات متفاوت و بعضاً متضاد وجود دارد. مشکل این است که در ایران یک مرکز یا نهاد واحد و هماهنگ کننده مسئول و مقتدری وجود ندارد. مراکز متعدد هر یک نظر خاص خود را دارند و در جهت اعمال نظرات خود فعالیت می‌کنند. به سبب همین تنوع نظرات ضد و نقیض در زمانی که راه برای پیوستن ایران باز بود، ایران تصمیمی نگرفت. اکنون که مقامات ایران، در نهایت تصمیم گرفته‌اند به این سازمان بپیوندند (لایحه برنامه چهارم - توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - آذر ۱۳۸۲ - ماده ۳۳ و ۳۴ و ماده ۳۹ - مکرر - بند ب). دولت آمریکا با پیوستن ایران به این سازمان به شدت مخالفت می‌کند.

در لایحه برنامه چهارم پیشنهادی دولت، در چندین مورد به الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی، تصریح شده است. اما در همین موارد موضوعاتی عنوان شده‌اند که تعریف مشخصی برای آنها ارایه نشده است. به عنوان مثال: در بند ج از ماده ۳۳ (فصل دوم - تعامل فعال با اقتصاد جهانی)، آمده

است: «برقراري تعرفه‌هاي ترجيحي با كشورهاي بازار هدف صادراتي و فراهم كردن بستر براي الحاق به سازمان تجارت خارجي». در ماده ۳۴ دولت موظف شده است «برنامه ملي توسعه بخش بازرگاني» با محورهاي مشخص تنظيم و اجرا نمايد. از جمله: «افزايش توانمندي اقتصاد كشور در راستاي ايجاد شرايط بهينه براي الحاق به سازمان تجارت جهاني»

در ماده ۳۹ (مكرر) دولت موظف شده است به منظور گسترش صادرات و جذب سرمايه‌گذاري خارجي و ... «سياست‌هاي استراتژيك تجاري» را با چهار محور تدوين نمايد. در محور دوم - بند ب آمده است: «آماده سازي بنگاه‌هاي اقتصادي و ايجاد بسترهاي لازم براي پيوستن به سازمان تجارت جهاني». اما هيچ يك از اصطلاحات به كار رفته نظير: «برنامه ملي توسعه بخش بازرگاني»، «شرايط جذب سرمايه‌هاي خارجي»، «شرايط بهينه» و «بسترهاي لازم» براي الحاق به سازمان تجارت خارجي تعريف نشده‌اند و مفهوم نيست منظور چيست؟ و آنها را به تصميم دولت محول کرده‌اند.

اگر چه در بخش‌هايي از پيش‌نويس برنامه چهارم، از تامين امنيت شهردان سخن به ميان آمده است اما عنوان برنامه «توسعه اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي» است و توسعه سياسي به كلي نادیده گرفته شده است. در متن لايحه نيز برنامه اي در راستاي توسعه سياسي و تحكيم مباني مردم‌سالاري، به عنوان پيش شرط توسعه اقتصادي، پيش بيني نشده است. در فصل يازدهم - توسعه امور اقتصادي - توجهي به تحقق حقوق و آزادي‌هاي اساسي مردم موضوع اصل مصرح در فصل سوم قانون اساسي نشده است. تنها در مورد اصل ۳۵ (حق تعيين و كیل) اشاره‌اي به تهيه لايحه قانوني شده است. اما در مورد تعريف جرم سياسي و اجراي اصل ۱۶۸ قانون اساسي برنامه چهارم به كلي ساكت است. به نظر نمي‌رسد كه نه پرداختن به توسعه سياسي در برنامه چهار ساله، از سر غفلت بوده باشد، بلكه نشانه‌اي است از نوع نگاه و نگرش حاکمان به چشم انداز آينده ايران.

از آقاي خاتمي چنين انتظاري نبود، ايشان در هنگام انتخابات، به دفعات اعلام كردند كه توسعه سياسي را مقدم بر توسعه اقتصادي و پيش نياز آن مي‌دانند. اما در پرونده‌اي كه ارايه داده‌اند توسعه سياسي به كلي نادیده گرفته شده است.

به هر حال اگر ايران بخواهد به سازمان تجارت جهاني بپيوندد، لازم است، سقف و كف شرايط و نوع كالاهايي را كه بايد مشمول مقررات اين سازمان بشود، اعلام نمايد و نظر كارشناسان غيردولتي و مستقل را جويآ شود.

اما در مورد قسمت دوم سؤال يعني ترتيبات اقتصادي چند جانبه منطقه‌اي و بين‌المللي و پيوستن ايران به جريان اقتصاد جهاني.

همكاري‌هاي چند جانبه منطقه‌اي، بخصوص در بعد اقتصادي، نه تنها ضروري و لازم است، بلكه براي كشورهاي متعامل نيز مفيد است. ايران از يك موقعيت ويژه استراتژيك در اين منطقه از جهان برخوردار است. از يك طرف به منطقه خليج فارس و آب‌هاي آزاد اقيانوس هند و از طرف ديگر به منطقه قفقاز و آسياي مركزي دسترسي گسترده دارد. ارزان ترين و نزديك‌ترين راه انتقال نفت و گاز طبيعي آسياي مركزي به اروپا و ساير كشورهاي صنعتي غربي، از ايران است. بنا بر اين ترتيبات اقتصادي چند جانبه منطقه‌اي بايد به طور استراتژيك توجه كرد. اما تحقق اين امر با دو مشكل

اساسي روبرو است. مشکل اول این است که مصالح و منافع ملي کشورهای همسایه ایران در این منطقه از جهان، با آمریکا پیوند خورده است (حداقل از دید مسئولان این کشورها) و این پیوند بر روابط آنان با ایران سایه سنگینی افکنده است. به طوري که تا زمانی که روابط ایران و آمریکا عادي نشود، این کشورها نمی‌توانند روابط جدي و پایداری با ایران داشته باشند.

مشکل دوم وضعیت نابسامان اقتصاد ایران، ابهام و سردرگمی فراگیر در سیاست‌ها و مدیریت کلان اقتصادي می‌باشد. تا زمانی که این مشکل حل نشود، روابط اقتصادي چند جانبه، به نفع کشورهای دیگر منطقه، که از انسجام اقتصادي و مدیریت بهتر برخوردارند، تمام خواهد شد. هم اکنون بازارهای ایران از کالاهای بی‌کیفیت کشورهای تازه به توسعه رسیده، به قیمت خوابیدن کارخانه‌های خودمان، انباشته شده است.

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در بحث جهانی شدن اقتصاد مطرح می‌باشد جریان سرمایه‌های بین‌المللی است. در این عصر و زمانه، سرمایه‌گذاری فرامرزي یعنی، افزایش سرمایه‌ها در بازارهای خارجی، يك منبع تجارتي مهم در زمینه توسعه فراگیر اقتصادي، بخصوص - صنعتي شدن در کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود.

برای تسهیل سرمایه‌گذاری بانك و مراکز دیگر در بازارهای جهانی، در طی ۳۰ سال گذشته اقدامات بسیاری صورت گرفته است. محدودیت‌های بر سر راه این گردش با تغییر در مقررات ملي، کاهش پیدا کرده است. در ایران نیاز با درك ضرورت‌ها و تغییراتی در قانون سرمایه‌گذاری‌های خارجی (۸۱/۱۲/۱۹) داده شده است. اما نتایج آن برای ایران چه بوده است؟ سهم ایران از جذب سرمایه‌های خارجی در مقایسه با برخی از کشورهای همسایه تقریباً صفر است.

پیوستن به جریان اقتصاد جهانی نیز نیازمند تغییرات شدید و جدي در سیاست‌ها و مدیریت اقتصادي ایران می‌باشد. در دهکده جهانی، اقتصاد نیز جهانی شده است. پیوستن به جریان جهانی اقتصاد یعنی عوامل اقتصادي ایران نیز، کیفیت مدیریت، کیفیت کالا، هزینه تولید، نیروی کار دست‌مزدها و قیمت‌ها همه باید جهانی بشوند. در چنین شرایطی پیوستن به جریان اقتصاد جهانی، چگونه می‌تواند به نفع ایران باشد. ایران با يك پارادوکس تاریخي روبرو است. از يك طرف در دهکده جهانی، پیوستن به اقتصاد جهانی اجتناب‌ناپذیر است از طرف دیگر ساختارهای سیاسی - حقوقي کشور و سیاست‌ها و خط‌مشی‌های کلان تناسبي با پیوستن به جریان اقتصاد جهانی ندارد و جمع‌بندی عملکرد ۲۵ ساله مسئولان نیز امید به این که همین گروه از مسئولان بتوانند تغییراتی بدهند که بسترهای لازم برای پیوستن به جریان اقتصاد جهانی، به نفع ملت ایران فراهم گردد، وجود ندارد. ملت ما تا خود را از تمام عوارض و پیامدهای کوتاه‌مدت و درازمدت استبداد و ابعاد فرهنگی و اجتماعي آن رها نسازد، و به عصر جدید و توسعه انسانی، از جمله سیاسی و اقتصادي وارد نخواهد شد.

بسیاری از صاحب‌نظران و مشاهده‌گران دقیق و کارشناس از آنچه در ایران می‌گذرد با تعجب و تاسف یاد می‌کنند. در گفتمان توسعه از وضعیت کشورمان تحت عنوان «پارادوکس ایران» یاد می‌شود. منظور از پارادوکس ایران این است که، هنگامی که يك پژوهشگر توسعه از بیرون به مشخصه‌های اصلي اقتصاد کشورمان نگاه می‌کند، هم‌همی ابزارها و لوازم جهش توسعه‌ای را مهیا می‌بیند: «از سرزمین وسیع با آب و هوای چهار فصل تا منابع سرشار زیرزمینی و از انسان‌های هوشمند و با استعداد تا ظرفیت‌های فیزیکی قابل توجه ایجاد شده. اما هنگامی که با کارنامه توسعه

ملي توجه شود دستاوردها تناسبی ناچیز و بسیار محدود با انتظارات دارند. * سیاست‌های کلان حاکم بر کشورمان موجب استمرار «پارادوکس ایران» شده است.

در مورد ورود ایران به تجارت آزاد در منطقه و با گروه‌هایی در حال توسعه، اگر چه علی‌الاصول می‌تواند به نفع توسعه اقتصادی ایران باشد. اما همان طور که در بالا اشاره کردم این همکاری‌ها هنگامی می‌تواند به توسعه اقتصادی ایران کمک باشد که اولاً مسائل کلیدی در داخل کشور حل شده باشند و تغییرات حدی مطلوب در ساختارهای مدیریتی و سیاست‌ها و عملکردها صورت گرفته باشند. ثانیاً - این نوع ترتیبات متضمن منافع مشترک طرفین به عنوان مثال کالاهایی باید مشمول این مبادلات بشوند که مکمل هم، نه رقابتی، باشند. در غیر این صورت، این مبادلات یک‌طرفه به نفع گروه‌هایی در حال توسعه‌ای، که ثبات سیاسی و اقتصادی بهتر از ایران دارند، نظیر ترکیه و هند، تمام خواهد شد.

● نظر شما در مورد دیپلماسی اقتصادی یعنی استفاده و به کارگیری دیپلماسی و سیاست خارجی برای مقاصد توسعه اقتصاد ملی چیست؟

♦ سیاست خارجی و دیپلماسی علی‌الاصول ادامه سیاست‌های داخلی و در خدمت تحقق اهداف و برنامه‌های کلان ملی، از جمله و بخصوص توسعه اقتصاد ملی قرار دارد. مهمترین انگیزه و شاید تنها علت و دلیلی که یک کشور در سطح دولت، باید با دنیای بیرون و جامعه جهانی رابطه داشته باشد، منافع ملی، از جمله و بخصوص منافع اقتصادی است. منافع اقتصادی در چارچوب اهداف و برنامه‌های توسعه اقتصاد ملی، که تعریف و تدوین شده باشند، مشخص می‌گردد. دیپلماسی در خدمت تحقق این اهداف و برنامه در روابط خارجی است.

سیاست خارجی و دیپلماتیک بخشی از روابط ملت‌ها و دولت‌ها است، نه تمام و کل آن. همکنشی فرهنگی میان ملت‌ها پدیده‌ای در چارچوب همکنشی فرهنگ‌ها، فراتر از روابط میان دولت‌ها می‌باشد. دولت‌ها و دستگاه دیپلماسی هر کشوری، ممکن است همکنشی میان فرهنگ‌ها را تسهیل و تسریع نمایند. اما حتی بدون روابط دیپلماتیک میان دولت‌ها، همکنشی‌های فرهنگی ادامه پیدا می‌کنند.

روابط خارجی میان کشورها اصولاً براساس «جاذبه» است نه «دافعه»، معنا پیدا می‌کند. دوستی یا دشمنی علی‌الاطلاق با هیچ کشوری معنا ندارد. بلکه دوستی یا دشمنی، یعنی نزدیکی و فاصله میان کشورها را همسویی، هماهنگی و همپوششی میان منافع طرفین تعیین می‌نماید.

بر اساس ماهیت و ویژگی فرهنگی، قدرت و امکانات سیاسی و اقتصادی و موقعیت جهانی یا منطقه‌ای کشورها، روابط میان کشورها در سه نوع مسایل یا دیدگاه‌ها قابل بررسی و توجه است. نوع اول آن دسته از سیاست‌ها، عملکردها و دیدگاه‌های دو کشور است که طرفین نسبت به آنها بی‌تفاوت هستند و تاثیری در منافع ملی آنها و روابط دو کشور ندارند (منطقه سفید). در برابر نوع دیگر از سیاست‌ها و عملکردها و دیدگاه‌ها در دو کشور متعامل وجود دارند که علی‌الاطلاق آنتاگونیستی و متضاد با منافع ملی یا سیاست‌های کلان دو کشور می‌باشد و در نتیجه نه تنها مانع نزدیکی و همکاری دو کشور بلکه

* . مومنی ، فرشاد - اقتصاد سیاسی نگرش مالی به ارز نفت در برنامه‌های توسعه - فرهنگ اندیشه - سال دوم - شماره هفتم - پاییز ۱۳۸۲

موجب خصومت و دشمنی است (منطقه قرمز). نوع سومی هم وجود دارد واجد اشتراك مواضع، اولویت‌ها و همکاری بین آنها متضمن منافع طرفین می‌باشد (منطقه سبز). در روابط میان تمامی کشورها، هر سه منطقه وجود دارند که قابل مشاهده و بررسی هستند. آنچه متفاوت و متحول و متغییر است گستردگی یا محدودیت هر يك از این سه منطقه در روابط میان دو کشور است.

نکته دیگر این که مناسبات بین‌المللی، تحت تاثیر عوامل مختلف و متنوع دچار دگرگونی دائم است. همه دولت‌ها و قدرت‌ها، به يك میزان در این تغییرات و تحولات اثرگذار نیستند. اما کشورهای توسعه یافته از سیالیت و انعطاف‌پذیری در سیاست خارجی را، که متأثر از «واقع‌گرایی سیاسی» است، می‌پذیرند و در چارچوب منافع ملی خود رابطه خود را با کشورهای دیگر تنظیم نمایند.

در سیاست خارجی ایران، به رغم کوشش دولت خاتمی برای کاهش تنش در روابط بین‌المللی و انعطاف‌پذیری، این نوع نگرش هنوز به نقطه تعیین کننده نرسیده است.

توافق پشت پرده، خودکشی است

شرق ۸۲/۱۱/۲

ایسنا: ابراهیم یزدی گفت: زیر پا گذاشتن اصل همه با هیچ کس از سوی نمایندگان متحصن مجلس و یا توافق پشت پرده آنان با محافظه کاران به منزله خودکشی سیاسی است. وی با بیان اینکه مردم بدبینانه نسبت به تحصن نمایندگان آن را نوعی بازی سیاسی میدانند، افزود: چنانچه این تصور مردم با اقدامات اصلاح طلبان قوت بگیرد، از شرکت در انتخابات امتناع خواهند کرد..

سوسیالیست لیبرال

گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی و مهندس سحابی درباره اندیشه‌های سیاسی مرحوم مهندس بازرگان

حمیدرضا ابك- شرق ۱۳۸۲/۱۱/۴

در یکی از نشست های سیاسی ای که امسال برگزار شد، یکی از سخنرانان که سن و سالی کمتر از چهل و پنج داشت، تاریخ انقلاب را به سه بخش تقسیم کرد و خود را نسل اولی، نسل جنگ را نسل دومی و نسل بعد از جنگ را نسل سومی خواند. عزت الله سحابی سخنران بعدی بود. به همین خاطر هم صحبت های سحابی با این جمله آغاز شد که «اگر این تقسیم بندی درست باشد، معلوم نیست من در کجای اعداد منفي نسل های انقلاب قرار دارم.» راست می گفت. عمر سحابی و یزدی را اگر با هم جمع بزنیم و تجربیات یدالله سحابی را هم به کارنامه پسرش اضافه کنیم، به يك نتیجه می رسیم: یزدی و سحابی، خودشان تاریخند، فقط باید آنها را مکتوب کرد و مجلد.

گفت وگویی ما درباره مفهوم لیبرالیسم نزد مهندس بازرگان، در دفتر انتشارات قصیده سرا و به مناسبت انتشار کتاب «سقوط دولت بازرگان» برگزار شد. از آخرین باری که این دو پیرمرد، پشت یک میز نشسته اند و درباره شخصیت محبوبشان گفت وگو یا بهتر بگوییم مناظره کرده اند، زمان زیادی می گذرد و شاید همین موضوع است که خواندن این گفت وگو را جذاب می کند. غلامعلی صفاریان، فرامرز معتمد دزفولی، امیررضایی و ناصر ایجادي هم در این جلسه حضور داشتند.

● در تمام مصاحبه های منتشر شده در کتاب «سقوط دولت بازرگان» یک نکته مشترک وجود دارد. همه افراد به گونه ای اشاره کرده اند که مهندس مهدی بازرگان متهم به «لیبرال بودن» بوده است. حال افراد در برخی موارد از این واژه به عنوان یک دشنام سیاسی بهره می برده اند و در بعضی اوقات هم به مشی و عمل سیاسی مهندس نظر داشته اند. می خواهیم بدانیم اساساً در آن دوران لیبرالیسم در اذهان افراد به چه معنایی بوده است و شخص مهندس بازرگان با این واژه، به عنوان یک مفهوم فلسفی، تا چه اندازه آشنا بوده است و این آشنایی تا چه میزان در عملش تاثیر می نهاده است.

یزدی: در ادبیات دوران انقلاب، حداقل در میان ما مسلمانان، تا قبل از پیروزی انقلاب، این واژه مصطلح و رایج نبود. عمدتاً از جانب حزب توده و بعضی از جریانات متأثر از اندیشه حزب توده بود که این واژه مطرح می شد. بعد از پیروزی انقلاب این واژه مصطلح شد. در حالی که همین طور که شما الان به آن توجه کردید، هیچ درک و تعریف مشخص و معینی از این واژه ارائه داده نمی شد که بشود فهمید دولت مهندس بازرگان، با کدام یک از این موازین، دولت لیبرال هست یا نیست. اما من فکر می کنم اگر منظور شما لیبرالیسم در حوزه اندیشه باشد، با توجه به تعبیری که امروز از لیبرالیسم وجود دارد بازرگان به آن معنا لیبرال نبود. اما اگر بگوییم لیبرالیسم و منظورمان در قلمرو اقتصاد باشد، چرا ممکن است و قابل بحث است و خود بازرگان هم منکر آن نبوده است و در موارد مختلف از اقتصاد بازار حمایت کرده است.

● ببخشید شما این نظرتان را با تکیه بر مفهومی که امروز ما از لیبرالیسم می فهمیم بیان می کنید؟ یزدی: نه، همان موقع را می گویم.

● چون توضیح ندادید که در آن زمان لیبرالیسم به چه معنا بود.

یزدی: آن زمان به هیچ وجه تعریف نمی کردند. ما هنگامی که می خواستیم به اعتراضات جواب بدهیم به این نکته پرداختیم. نهضت آزادی ایران کتابچه ای دارد در پاسخ به یکی از نهادهایی که در سال های اول انقلاب نسبت به نهضت موضع داشت. اینها به شدت به نهضت حمله می کردند و ما در جوابی که در سال ۶۱-۶۰ به آنها دادیم، این معنایی که من عرض می کنم را به گونه ای در عرصه اندیشه سیاسی مطرح کردیم. از این رو براساس همان نظرات است که می گوییم بازرگان به لیبرالیسم سیاسی معتقد بود و سپس می گوییم که این لیبرالیسم سیاسی که بازرگان به آن معتقد بود، مورد تایید بسیاری از کسانی که در آن دوران مسئولیت های بزرگی داشتند هم بود. در همان کتابچه مطالبی از مرحوم بهشتی و مرحوم مطهری نقل شده که مشخصاً با همین عنوان «لیبرالیسم اسلامی»

آمده و درباره آن بحث شده. در همان جاست که این دو نفر می گویند لیبرالیسم سیاسی در اسلام هست و آزادی ای که اسلام مورد نظرش است، همین لیبرالیسم سیاسی است. بنده معتقدم مهندس بازرگان به لیبرالیسم سیاسی معتقد بود.

● اما در خلال صحبت هایتان گفتید مهندس بازرگان در قلمرو اندیشه لیبرال نبود. من منظور شما را نفهمیدم.

یزدی: آنهایی که به بازرگان حمله می کردند، می گفتند که او به لیبرالیسم در قلمرو اندیشه معتقد است که نوعی عدم توجه به ارزش های ایدئولوژیک است. من معتقدم بازرگان در حوزه ارزش ها و عقاید ایدئولوژیک لیبرال نبود.

● ببینید من می خواهم بیشتر به این موضوع بپردازم. بازرگان یک لیدر سیاسی بود که نقش مهمی هم در حوزه روشنفکری ایرانی داشت). هیچ کس نمی تواند منکر تلاش های او در این حوزه شود). من می خواهم توضیح بدهید که بازرگان روشنفکر اساساً با مفاهیم فکری آن روز و واژه لیبرالیسم چه نسبتی برقرار کرده بود؟ آیا رفتار سیاسی لیبرال بازرگان مبتنی بر این آگاهی فلسفی بود یا صرفاً خاستگاهی غریزی داشت؟

یزدی: شما کتاب های بازرگان را بخوانید، در می یابید. حالا ممکن است که نیاید بگوید این عیناً همان لیبرال _ دموکراسی است ولی به مبانی لیبرالیسم سیاسی اشراف و اعتقاد داشت. در کتاب هایش این معنا و مفهوم کاملاً پیداست. پنهان هم نمی کند. لیبرالیسم سیاسی در تفکر بازرگان، به معنای آزادی و اختیار انسان، منزلت ویژه برای انسان و حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملت بود. در تفکر بازرگان، لیبرالیسم یعنی نفی استبداد به هر نامی و هر شکلی. این نگرش یک مبانی فلسفی دارد. اما غریزی به معنای و غیرآگاهانه اما آنهایی که به بازرگان ایراد می گفتند و می گفتند که میانه رو یا محافظه کار است، به نظر من آنها واژه درستی برای منظور خود پیدا نکردند که بخواهند به بازرگان بگویند .

دیدگاه اصلی بازرگان بعد از پیروزی انقلاب این بود که می گفت دوره سلبی انقلاب تمام شد و دوره ایجابی آغاز شده است. بازرگان انقلاب را در دو مرحله می دید. مرحله سلبی و مرحله ایجابی. مرحله سلبی واژگونی یک نظام استبدادی است که تمام شده و حالا در دوره بعد از انقلاب مرحله ای است که ما باید بسازیم و سازندگی هم تدریجی است. او به شدت با این مسئله که به نام انقلاب همه چیز را به هم بریزیم بدون اینکه بدانیم می خواهیم چه کار کنیم و بدون اینکه بدانیم که ساختن مجدد باید تدریجی باشد، مخالف بود. به نظر من نقطه افتراق میان بازرگان و مخالفانش همین جا بود. به همین دلیل هم توده ای ها که خواستند گرد و خاک کنند، گفتند بازرگان به سیاست گام به گام کیسینجر معتقد است .

چون کیسینجر در مورد حل مناقشات خاورمیانه این راه را مطرح کرده بود که باید گام به گام پیش رفت و حزب توده هم به همین چسبید و به بازرگان انگ زد. در حالی که نگاه بازرگان کاملاً یک

نگاه ایدئولوژیک و متاثر از قرآن بود. در قرآن هر جا که خراب کردن و نابودی است، سیل و زلزله است دفعتاً و آنی است. اما آنجا که بحث سازندگی است مستقل از قدرت و اراده صاحب اثر، خلقت تدریجی است. خداوند کریم می فرماید: من هر وقت اراده کنم به چیزی، می گویم باش، پس هست کن فیکون. اما همین خدا به ما می گوید، من جهان شما را در شش دوره تدریجی خلق کردم. بازرگان عمیقاً به این معتقد بود و می گفت همه را به هم نریزید. بگذارید به تدریج جلو برویم و درست کنیم. این دیدگاه را برخی نمی دانستند و به آن برچسب لیبرال می زدند.

• قبل از انقلاب منظورتان است یا بعد از انقلاب.

یزدی: بعد از انقلاب.

• من می خواهم این سؤال را از مهندس سبحانی هم بپرسم. ولی آن را به گونه دیگری مطرح می کنم. یک اتفاق خیلی جالب اوایل انقلاب افتاده و آن اینکه آقای بازرگان از سوی تمام جناح های مختلف و مطرح در آن زمان به لیبرال بودن متهم بود. آیا اساساً فضای روشنفکری آن دوران، فضای مناسبی برای درک این موضوعات بود یا نه. وقتی روشنفکران ما آقای بازرگان را به لیبرال بودن متهم می کردند، آیا می دانستند که دارند چه می گویند. واقعاً یک آلترناتیو دیگری برای لیبرال داشتند.

سحابی: مسئله لیبرالیسم و مرحوم بازرگان در آن زمان را من در دو مقطع مطرح می کنم. چون افراد هیچ وقت ثابت و منجمد نیستند. من و مهندس بازرگان از سال های ۴۰ به این طرف، به خصوص فاصله سال های ۴۲ تا ۴۶ در زندان شب و روز با هم بودیم. به همین خاطر من یک مقدار آشنایی هایی با اخلاقیات و روحیات و تفکراتش دارم. آن دوره یک مسئله است و دوران انقلاب مسئله دیگر است. دوران انقلاب را من تأیید می کنم. همه چیز جو بود. لیبرال بسیار تکرار می شد ولی هیچ کس معنی لیبرال را اصلاً تفسیر نمی کرد. اصلاً یک توهین بود. اینکه اول چه کسی آن را بیان کرد من نمی دانم ولی یک اصطلاح بسیار رایج بود و هرکس را هم که می خواستند بگویند انقلابی نیست، می گفتند لیبرال است. لیبرال در آن زمان به معنای غیر انقلابی بود. ضد انقلاب نمی گفتند این اصطلاح ضد انقلاب مخصوص سلطنت طلب ها بود. به هر کس که هر منظری هماهنگی هایی با آن جو نداشت لیبرال می گفتند. به خاطر دارم شبی در شورایی انقلاب بحث بود و یکی از روحانیون برجسته خیلی لغت لیبرال را به کار می برد .

ما پرسیدیم لیبرال یعنی چه؟ خیلی تند گفت لیبرال یعنی طرفداری از آمریکا. می خواهم بگویم در سطح لیدرها هم بحث جوزه بود. حرکت ایران از سال ۵۰ به این طرف که اوج حرکت های مسلحانه بود به این معنا به شدت ضدلیبرال بود. من ۷ سال در زندان بودم. با تمام گروه های مجاهدین، فدایی، توده ای مانوس بودیم و بحث و صحبت می کردیم. همه اینها لیبرال _ دموکراسی را تحقیر می کردند و می گفتند دیگر زمان آن گذشته. حتی در سال های اول انقلاب این بحثی که امروز راجع به مردم سالاری هست اصلاً نبود. هیچ کدام از گروه های مبارز آن روز، چه طرفداران شریعتی، چه مارکسیست ها و حزب توده و چه مارکسیست های مستقل از شوروی، هیچ کدام اسمی از دموکراسی نمی آوردند. شما به ادبیات آن زمان مراجعه کنید، ببینید آیا اسم دموکراسی

هست یا نیست. مردم سالاری هست یا نیست. چیزی که بیشتر از همه بود، همین لیبرال انقلابی بود. گاهی هم عدالت اجتماعی و نفي استعمار و استثمار بود.

• روشنفکران کانون نویسندگانی چه طور؟

سحابی: آنها هیچ کدام شان این موضوع را قبول نداشتند. آیا همین آقای رئیس دانا و مرحوم گلشیری هم در ادبیات آن زمانشان اصلاً سخنی از دموکراسی و مردم سالاری زده اند؟ مردم سالاری واقعاً گفتنی است که از سال های ۶۸ به این طرف آرام آرام پیدا شد. در آن دوره ۶۸ تا ۷۰ گاه گاهی روزنامه کیهان آن زمان با چند نفر مصاحبه هایی می کرد و با خود بنده هم صحبت کرده بود. آقای منتظری هم صحبت هایی کرده بودند که مربوط به بحث های مردم سالاری و آرای عمومی بود ولی اینها بحث های خصوصی بود. فضا و جو این نبود.

• البته کسانی مثل علی اصغر حاج سیدجوادی و مصطفی رحیمی در همان ابتدای کار هم آثاری در این زمینه پدید آوردند.

سحابی: بله. ولی این گفتار غالب نبود. اما راجع به لیبرالیسم و مهندس بازرگان من حرف دکتر یزدی را تایید می کنم. ما به مهندس بازرگان در زندان خیلی نزدیک بودیم و گاهی هم شوخی می کردیم و می گفتیم بیا بیا از موضع لیبرالی حرف بزنیم. مهندس بازرگان سخنرانی که می کرد، گاهی اشاره می کرد، که اگر من این حرف را بزنم فلانی می گوید داری از موضع لیبرالی حرف می زنی. خودش تحاشی داشت. لیبرالیسم را نمی پذیرفت. ولی در زمینه اقتصادی صد درصد لیبرال بود. مخالف هرگونه دخالت دولت و تصدی دولت بود.

• حتماً توضیح قابل قبولی برای ملی شدن بانک ها و وقایعی از این دست دارید که چنین نظری می دهید.

سحابی: آن موضوع بحث دیگری است. ملی شدن صنایع و قانون حفاظت صنایع که در واقع همان قانون ملی شدن صنایع بود، یک مقدمه دارد و آن مقدمه را خواهش می کنم بخوانید که سرشار از تاکید روی پرهیز از دولت سالاری و دولت مداری. این مقدمه را شخص مهندس بازرگان نگاشته است. به همین خاطر می گویم بازرگان در زمینه اقتصادی کاملاً لیبرال بود و مخالف هرگونه دخالت دولت در امور اقتصادی بود و در زمینه سیاسی هم یک فرد آزادیخواه بود. در مورد آزادی معتقد به هیچ قید و بندی نبود مگر قید و بند اخلاقی؛ به لحاظ مذهبی و تقوای اسلامی. از این دیدگاه بود که منکر بود و قبول نمی کرد که لیبرال است. می گفت لیبرالیسم با اباحه گری در جامعه و بی بندوباری همراه است و این را قبول نداشت. از لحاظ مرا می لیبرال نبود.

• اتفاقاً پاشنه آشیل این تفکر همین جاست. یعنی اینکه مفهوم لیبرالیسم پیش از اینکه مبتنی بر این باشد که ما اقتصاد دولتی نداشته باشیم و یا پیش از اینکه در عرصه سیاست قائل به دموکراسی باشیم

مبنتی بر اصلی است به نام اصالت فرد. کتاب هایی که مهندس بازرگان در زمینه تأملات دینی دارد نشان نمی دهد که به درک فقهی نوینی از فردگرایی رسیده باشد. از طرف دیگر فکر نمی کنم برای کسی که قرار است حکومت کند یا یک نظام روشنفکرانه ارائه کند پذیرفتنی باشد که در حوزه اقتصاد لیبرال باشد در حوزه حقوق مارکسیست باشد و غیره. اینجا دیگر سازگاری بی معنی می شود مگر اینکه ترکیب و سنتز جدید و سازواری ارائه شود.

سحابی: مهندس بازرگان در سخنرانی معروف افتتاح نهضت آزادی، در معرفی خودمان می پرسد ما کیستیم؟ می گوید ما ایرانی هستیم، مسلمان هستیم. بعد هم می گوید مسلمان نه به معنای اینکه فقط به احکام فردی و نماز و روزه توجه داشته باشیم. ما به جامعه کار داریم و بعد می گوید که «من اصبح ولم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» و به این تکیه می کند. از سال ۳۲ هم که نهضت مقاومت راه افتاد، روی این حدیث یا روایت تکیه شده. دخالت در امر اجتماعی و احساس مسئولیت کردن در امور اجتماعی، یک امر واجب و دینی ماست. بنابراین خود این موضوع باعث می شود که بازرگان از لیبرالیسم فاصله بگیرد؛ البته به آن معنا که در فرهنگ غرب مطرح می شود. به لحاظ بینش فکری _ فلسفی، ایشان لیبرال نبود ولی به لحاظ جامعه سیاسی _ اقتصادی لیبرال بود.

یزدی: در تایید این جملات باید اضافه کنم که مهندس بازرگان به فرد نگاه دیگری داشت که براساس قاعده بی نهایت کوچک بود. او برای فرد ارزش قائل بود. در تغییرات اجتماعی به همین دلیل وقتی شما به آن جزوه بی نهایت کوچک ها نگاه کنید که آن را در حوالی سال ۴۰ نگاشت، می بینید که با وجود سیطره این روحیه در جامعه که همه چیز را باید زود به دست آورد. بازرگان این نکته را مطرح می کند که قاعده این جهان و تحولات این جهان براساس و منتج از فعالیت های عناصر بسیار کوچک است و در جامعه هم تا افراد خودشان تغییر پیدا نکنند، تغییرات اساسی و کلیدی پیدا نمی شود. او از این نظر به فرد نگاه می کرد.

• از حیث حقوقی چطور؟ اگر به لحاظ حقوقی امر دایر بر انتخاب میان حقوق فرد و جامعه می شد، مهندس کدام را برمی گزید؟

یزدی: حقوق جامعه را و مثال هایی هم برای این موضوع دارم. مهندس اعتقاد نداشت که حقوق فرد، بشر و حقوق جمع نافی همدیگرند و ضدهمدیگر هستند.

• درباره آن مثال ها بگویید آقای دکتر.

یزدی: بازرگان وقتی تعارض میان منافع ملی و عمومی با ادامه کار بانک های خصوصی را دید که صاحبان آن فرار کرده بودند، طرح ملی کردن بانک ها را پذیرفت. بعد از انقلاب این مسائل به نحو جدی مطرح بود و نهضت آزادی هم شروع به اظهار نظر کرد و خودش هم نظراتش را در این قضایا تدوین کرد. نهضت آزادی جزوه ای دارد به نام بازرگانی خارجی که در آنجا نقطه نظرها را مطرح می کند و می گوید: «دولت: تصدی هر چه کمتر، حاکمیت هر چه بیشتر» برای دولت نقش حاکمیت تعیین می کند. اما تصدی اش باید کمتر باشد. نکته دیگر این است که هنگامی که در سال های ۶۳-

۶۲ شروع به بازسازی نهضت کردیم و اعتقاد داشتیم که مبارزه سیاسی بدون جهان بینی ایدئولوژی نمی شود و ما باید مواضع سیاسی و اقتصادیمان را تدوین کنیم. بازرگان از جمله کسانی بود که در آن کمیته مخصوص شرکت کرد. من هنوز دست خط هایش را دارم. همین مسائلی را که شما می گوئید بازرگان آنجا هم آورده. ضمن اینکه به فرد و فعالیت های فردی اهمیت می دهد، در تعارض بین اصل لاضرر و اصل تسلیط اصل لاضرر را برمی گزیند و می گوید مالکیت فردی نمی تواند به ضرر منافع جمع باشد. اینها را بازرگان می گوید. بنابراین در پاسخ سؤال شما بگویم که نه، بازرگان به ایندیویجوالیسم اعتقادی نداشت. به لیبرالیسم سیاسی هم که اعتقاد داشت، به لیبرال دموکراسی اعتقاد نداشت. به کانسٹیوتوشنال دموکراسی (یا دموکراسی مشروطه و مبتنی بر قانون اساسی) اعتقاد داشت.

این تقسیم بندی در مورد دموکراسی، مخصوص دوران جنگ سرد بود که کمونیست ها خودشان را رادیکال دموکرات می دانستند و دموکراسی غربی را لیبرال دموکرات. اما الان این دو واژه منسوخ شده است. سال هاست که منسوخ است. هیچ دموکراسی بدون کانسٹیوتوشنال یا قانون اساسی. به عنوان یک قرارداد اجتماعی واقعاً معنا و مفهومی ندارد. با همین نگاه است که بازرگان تدوین قانون اساسی برای جمهوری اسلامی را پیگیری کرد. ما مطلب را از پاریس شروع کردیم ولی وقتی به ایران آمدیم بازرگان باز هم این موضوع را رها نکرد. مرحوم دکتر سبحانی به عنوان وزیر مشاور در طرح های انقلاب، قضیه قانون اساسی را پیگیری کرد. برای اینکه معتقد بود که این مقولات را قانون اساسی باید تعریف کند. یک نگاه پراگماتیستی هم به مسئله وجود داشت.

● حالا آن سؤالی که مطرح کردم معنا پیدا می کند. در فلسفه سیاسی امروز برخی نظام ها و افراد، یک جور دور زدن وجود دارد. نه جمع است و نه تفریق؛ یک چیزی که حدوسط دو چیز است. نه لیبرالیسم، نه کمونیسم یک چیزی وسط آن. اگر چنین کاری میسر بود که خب لابد تا به حال به عقل بقیه هم رسیده بود. سؤال من این نیست که حقوق فرد و جمع همیشه با هم در تناقض هستند یا نه. سؤال این است اگر در موردی حقوق فرد با حقوق جمع به تعارض رسید اصالت با کدام است.

یزدی: این مطلبی که شما می گوئید (رابطه حقوق فرد و جامعه) در بین روشنفکران دینی سابقه دارد. حتی در قانون مدنی ما که در زمان رضاشاه تدوین شده و متأثر از فقه اسلامی است در تعارض میان اصل تسلیط و اصل لاضرر، دومی ملاک است. اصل تسلیط می گوید «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم». اصل لاضرر می گوید: «لاضرر و لاضرر فی الاسلام». بنابراین مالکیت فرد نمی تواند موجب ضرر و زیان یک فرد دیگر شود.

● مسلم است. اینکه اصل لیبرالیسم است که مالکیت فرد نمی تواند منجر به ضرر فرد دیگر شود. کسی که می گوید من لیبرالم می گوید در حوزه اخلاق هم هر کسی هر عملی انجام بدهد تنها معیاری که تعیین می کند این کار مجاز یا نارواست (صرف نظر از شایسته و ناشایسته بودنش) این است که به آزادی دیگران لطمه می زند یا نه. من فکر نمی کنم منظور آقای بازرگان این باشد. آقای بازرگان یکسری ارزش های اسلامی دارد که این ارزش های اسلامی مرزهای اخلاقی را تعیین می کرده اند.

یزدی: مرزش این بوده که معتقد بود تظاهر بیرونی فرد به عمل غیراخلاقی در جامعه بحثی جدا از این بحث دارد که در عالم شخصی اش مجاز به چه کاری است. بازرگان با این مخالف بود که فرد به بهانه اینکه من آزاد هستم، هر کاری دلش می خواهد بکند.

• خب همه با این مخالف هستند. من فکر می کنم داستان آقای بازرگان این نیست که مرزهایش را آزادی افراد دیگر تعیین کند. او معتقد است ارزش های مشخص و معین دینی بر فرد و جامعه حاکم هستند. از این رو وقتی کسی در جامعه کاری مغایر این ارزش ها انجام دهد، چه آزادی دیگران را محدود کند و چه نکند، کارش نارواست. این موضع هر چه باشد لیبرالیستی نیست.

سحابی: این نکته ای که شما می گوئید از اقتضائات مکتب اوست. ما برای آن مکتب يك ارزشی قائل هستیم و هر چه را مکتب به ما القا می کند قبول داریم. حالا به ضرر و یا به نفع جامعه است.

یزدی: بازرگان در انتهای کتاب «عشق و پرستش» و یکی دیگر از کتاب هایش راجع به جبر و اختیار و سوسیالیسم بحث های جالبی دارد. آنجا بازرگان نظر خودش را راجع به مطلبی که شما می گوئید آورده است. راجع به اینکه به حقوق انسان سوسیالیستی نگاه می کند یا خیر. اینجا باید دقیق تر مطلب را بررسی کنیم.

بازرگان به ارزش های دینی معتقد است، اما با اینکه خارج از قانون و ضوابط قانونی، يك فکر و اندیشه دینی به زور تحمیل شود مخالف است. در رفتارهای فردی اش هم همین طور است. در خانواده اش، از وقتی که من یادم می آید زمانی که مهندس ازدواج کرد، همسرش چادر به سر نمی کرد و ما آن وقتی که در انجمن اسلامی دانشجویان فعال بودیم همیشه ناراحت بودیم. برای اینکه بعضی از مسلمانان افراطی این را به رخ ما می کشیدند و بازرگان هم هیچ وقت به زنش تحمیل نمی کرد که تو که زن هستی و من هم که مسلمان هستم و استاد دانشگاه پس تو حتماً باید چادر سر کنی. به بچه هایش هم چیزی را تحمیل نکرد. به معنی واقعی دموکرات بود.

• این نکته خیلی مهم است. شما می فرمایید بازرگان به ارزش های دینی قائل بود ولی می گفت در قالب قانونی که تصویب می شود. می خواهم بگویم فردی که دیدگاه خاصی در این زمینه دارد این دیدگاه در قانون اش هم متجلی می شود. انصاف بدهید که از حاصل تلاش های بازرگان و نقش اش در پروسه قانونگذاری نمی توان نتیجه گرفت که به لیبرالیسم به معنای دقیق کلمه معتقد بوده است.

یزدی: اینکه آیا قانون رعایت اصول اومانیستی را می کند یا نمی کند يك بحث است. اما يك بحث دیگر هم هست و آن منشاء نگاه یا باوری است که به صورت قانون درمی آید که ما خودمان به این صورت تعریف می کردیم. قوانین اجتماعی شرعی هنگامی برای همه شهروندان لازم الاتباع است که تبدیل به يك قانون مدنی شود. بعد از انقلاب بررسی دقیق تر این مسائل ضرورت پیدا کرد. این چیزی است که در همه جای دنیا اتفاق افتاده، بسیاری از قوانین انگلوساکسون ریشه اش از تورات و انجیل است. اما الان کسی نمی گوید که این يك قانون مذهبی یهودی و یا مسیحی است. می گوید يك قانون مدنی است. بحث ما این است و بازرگان به این مطلب معتقد بود که قوانین و دستورات شرعی

که کاربرد اجتماعی دارند، هنگامی لازم الاتباع برای همه شهروندان است و دولت می تواند در این قلمرو دخالت کند که تبدیل به یک قانون مدنی شده باشد. پس بنابراین در قلمرو اجتماعی بازرگان به این معتقد بود. در طول مدت کوتاهی هم که قانونگذاری هایی شد، با این دید بود. همان بازرگانی که به لیبرالیسم اقتصادی اعتقاد داشته، منافع اجتماعی را در نظر گرفته، و ملی شدن بانک ها و صنایع را پذیرفت.

● یعنی چه که منافع را در نظر گرفته و ملی شدن بانک ها را پذیرفته. این دیگر چه جور منافع است که با اصول شما تضاد دارد؟ یک مثال بزنید تا من بفهمم.

یزدی: مدیران کارخانجات فرار کرده بودند و حقوق کارگران معوق مانده بود. دولت نمی توانست آن را به حال خودش رها کند. کسی نبود که کارخانه را اداره کند. دولت حافظ منافع ملی است و تصویب کرد که مدیر دولتی بگذاریم. یا بانک ایرانیان در آن موقع پولی نداشت. اصلاً بانک ها پول نداشتند. اگر دولت بانک ها را ملی نمی کرد، مردم هجوم می آوردند برای اینکه سپرده هایشان را از بانک ها می خواستند. مملکت با بحران عظیم پولی روبه رو می شد. بنابراین بازرگانی که به اقتصاد آزاد اعتقاد دارد، اینجا منافع ملی را در نظر می گیرد و تصویب می کند که بانک ها دولتی شوند.

● یعنی راهکار دیگری برای این کار وجود نداشت؟

یزدی: نه، نبود. البته آقای مهندس بیشتر از من به این مسائل واردتر است.

سحابی: در این مورد مسئله به صورت لایحه از طرف دولت به شورای انقلاب آمد. چون شورای انقلاب بعد از انقلاب نقش قوه مقننه را بازی می کرد، به صورت لایحه به آنجا آمد. شورای انقلاب بدون هیچ رسیدگی، خیلی احساسی و فوری آن را تصویب کردند. منتها من، چون قبل از این که لایحه بشود و به شورا بیاید در جریان بودم و با آقای معین فر و کتیرایی و ... ارتباط داشت می دانستم که این دوستان ما (انجمن اسلامی ها، مهندس معین فر، کتیرایی و طاهری) طرفدار ملی شدن بانک ها بودند. آقای دکتر مولوی رئیس بانک مرکزی بود، او مخالف بود. استدلالش هم این بود که الان بانک ها وضع مغشوشی دارند. اول بیاییم قانونی بگذاریم که مدیریت بانک ها دولتی شود و بعد رسیدگی کنیم، ببینیم بانک ها چه دارند، چه ندارند، بعد از این که ورشکستگی هایشان را گردن خودشان انداختیم، بعد از آن بیاییم بانک ها را ملی کنیم. اتفاقاً من این را در سازمان برنامه هم گفتم، ما خودمان روی احساسی که نسبت به ملی شدن بانک ها داشتیم (به شدت طرفدار ملی شدن بودیم) این کار را کردیم. ولی بعد از یک سال مشخص شد که حرف مولوی درست بوده. در مجمع عمومی بانک ها در خرداد سال ۱۳۵۹ که من هم آنجا در سازمان برنامه بودم گزارش حسابرسی بانک ها را آوردند و بعد معلوم شد که چند تا از این بانک ها ورشکسته بودند. از جمله بانک تعاونی توحید که مال رشیدیان بود. بعضی ها هم بدهی هایی داشتند. به هر حال نتیجه گزارش حسابرسی این بود که دولت باید ۱۲ میلیارد تومان از بابت ورشکستگی بانک ها پرداخت می کرد. چون ملی شده بود و دولت همه چیز آن را به عهده گرفته بود. در حالی که اگر مدیریت اش دولتی شده بود، دولت از بابت بدهی های آنها مسئولیتی نداشت. در آنجا حداقل خود بنده _ چون این را آقای معین فر قبول ندارد _ متوجه شدم که اگر ما حرف مولوی را گوش می کردیم بهتر بود.

● که البته این اقدام به اعتقادات لیبرالی مورد نظر شما هم بسیار نزدیک تر بود.

سحابي: بله. ولي منظورم اين است كه بگويم حرفي كه دكتر يزدي مي خواهد بگويد به نظر من اين است كه بازرگان حتي در مواضع عدم دخالت دولت و يا دولتي نشدن كه هميشه اصرار داشت، در اين جا هم وقتي پاي منافع مملكت و ملت به ميان مي آمد، تسليم مي شد. قانون حفاظت صنايع يك مقدمه دارد كه خود مهندس نوشته است. اين مقدمه، مقدمه اي است كه صدرصد افكار مهندس است و سرشار است از تاكيد روي پرهيز از دولتمداري، ولي در بند يك آن، يكسري صنايع ملي مي شوند. صنايعي كه نقش مهمي در اقتصاد کشور دارند يا به لحاظ تكنولوژي آن قدر پيشرفته هستند كه براي اداره سرمايه هاي زياد مي خواهند، مثل صنايع نوب فولاد، مس، نفت. بعد يكسري از صنايع را گفتند كه چون صاحبانش _ سهامداران _ وابستگي هاي سياسي داشتند سهام اين افراد (نه همه شركت) به ضبط دولت در مي آيد. يكسري هم به دليل بدهي ها و سوءمديريت چون بدهي هاي زيادي دارند اگر بدهي هايشان از يك نسبي فراتر رفته باشد بانك ها به اندازه ميزان طلب شان در مالكيته آن شركت ها سهم مي شوند.

● **ولي البته بايد قبول كنيد كه هر سه مدل اين ها يك جور دولتي كردن بود و سنوال من هنوز سر جاي خودش باقي است.**

سحابي: حرف من اين است كه چرا اين اتفاق افتاد. براي اين بود كه آن موقع خود ما در وزارت صنايع، يك هيأت علمي صنايع داشتيم كه مثل ستاد جنگ بود. دو سه تلفن روي ميزان بود. دو سه نفر معاون وزارت صنايع، معاون وزارت كار و بنده هم به عنوان نماينده وزير صنايع و آقاي عالي نسب هم بود. مرتباً خبر مي رسيد كه در شهرك هاي صنعتي شورش و قيام است. مديران را گروگان گرفتند. مدير كارخانه ايفو را گروگان گرفته بودند و برده بودند سر كوره نوب فلز، كه به زور از او امضا بگيرند كه ۵۰۰ تومان اضافه حقوق بدهد. به اين صورت بود. از طرف ديگر هم صاحبان كارخانجات هم بيرون نشسته بودند و كالا كه از كارخانجات بيرون مي رفت با مشتريان قرار مي گذاشتند كه مشتري پول را به آنها بدهد. پول به كارخانه بر نمي گشت و كارخانه داشت تخليه مي شد. تخليه از دارايي. در آن شرايط هر كسي اگر صدرصد هم ليبرال باشد چه مي گويد؟ مي گويد اين كارخانه را فعلاً بايد نجات بدهم. اين قانون حفاظت از صنايع و يا آن نوع مديریت و يا مالكيته بانك ها واقعاً روي ضرورت شرايط اتفاق افتاد. منتها يك هيأتي هم پيش بيني كردند كه اين هيأت بعد از رسيدگي ها بتواند بعضي از اين شركت هايي كه مديریت اش زير دست دولت بود به صاحبانش برگرداند.

● **اين هيأت هيچ وقت در حوزه عمل فعال شد؟**

سحابي: من خودم عضو هيأت بودم. تا زماني كه مجلس بودم به عنوان نماينده مجلس در آن هيأت بودم، بعد از سال ۶۳ هم كه مجلس تمام شد به عنوان نماينده وزير صنايع در آنجا بودم تا سال ۶۹ و وقتي من را گرفتند ما ديگر حذف شدیم.

● **همه داستان به اين بر مي گردد كه ما موقعي كه در ضرورت تصميم مي گيريم كه بياييم سيستم را دولتي كنيم بايد به درستي و دقت بدانيم راهكارمان براي اين كه يك روز بخوايم اينها را به وضع اول برگردانيم چيست؟ ممكن است شرايط كار را مشكل كند، اما اگر ما واقعاً به تنوري هاي كلانمان معتقدیم بايد پرايشان تدبير هم بينديشيم.**

سحابي: همه این ها حسابرسی می شد، این ها اگر مالیات هایشان را نداده بودند، حقوق بیمه و تامین اجتماعی را نداده بودند و احتمالاً به دولت بدهی هایی داشتند که می گفتیم این ها را بدهیم و به صندوق دولت وارد کنیم و کارخانه را بهشان پس می دادیم.

● ممکن است از مهندس بازرگان به عنوان سیاستمدار، چندان توقعی نباشد که قدرت فاصله گرفتن از پارادایم های نظری رایج در دوران خود را داشته باشد، اما اگر بازرگان را روشنفکری بدانیم که به تعبیر امروزی ها یکی از آبای معنوی روشنفکری دینی است، اوضاع کمی فرق می کند. سال ها پیش از آنکه بازرگان به تالیف آثارش بپردازد، در همین جهان عرب و نه در غرب جهان، متفکرانی چون علی عبدالرازق آثار کلاسیک و مدونی در باب نسبت میان دینداری با آزادی و عدالت و حکومت و سیاست نگاشته بودند که امروز هم برای جهان اسلام قابل تامل و استناد است. آیا نباید از بازرگان روشنفکر توقعی داشته باشیم که حداقل سرب به این آثار کشیده باشد و تاملی در آنها نموده باشد؟

سحابي: بنده نظیر همین سؤال جنابعالی را در دانشگاه امام صادق پاسخ دادم، آقای عمید زنجانی هم بود. بحث این بود که آقای بازرگان و دکتری سحابی علم گرا بودند. سیانتیست بودند به این معنا که هر چه علم می گفت این ها قبول داشتند. بنده آنجا توضیحی دادم، که آقای عمید زنجانی با این که موضع مخالف با ما داشت این را قبول کرد. ببینید موضع گیری هر فردی را نمی شود گفت که این مرام و فلسفه اوست. او در شرایط خاصی از جامعه مجبور بوده که این کار را بکند، در دوره شهریور ۱۳۲۰ تا سال های ۱۳۴۰، اسلام هم از ناحیه مسلمان ها و هم از طرف مارکسیست ها و توده ای ها و به طور کلی روشنفکران متهم بود که با مدرنیسم و علم اصلاً تطبیق نمی کند. افکار خدایرستانه با علم تطبیق ندارد. این جو غالب بود. به خصوص در محیط های دانشگاهی و دانشجویی حاکم بود. حالا شما که اعتقادات دینی دارید طبیعتاً در این محیط به دفاع می افتید. دفاع تان هم برای این است که نشان دهید مغایرت وجود ندارد. حالا آقای بازرگان و پدر من (مخصوصاً این دو چون با همدیگر کار می کردند) از موضع دفاع از این حقیقت که علم با اعتقاد دینی مغایرت و مخالفت ندارد بر می آمدند. حوزه کار بازرگان در رشته علوم فیزیک و حوزه کار پدرم هم در رشته علم تکامل یا بیولوژی بود. مخصوصاً آنهایی که آن زمان خیلی به دین حمله می کردند از لحاظ علمی روی تکامل خیلی تکیه می کردند. نمی شود گفت که این دو نفر آمده اند و گفته اند هرچه علم می گوید درست است و ما دینمان را هم از علم می گیریم. این ها هرگز چنان حرفی نزده اند.

● سؤال من این است که اگر این آقایان کتاب هایی امثال کتاب عبدالرازق را خوانده بودند جنبه دفاعی شان صورت دیگری پیدا می کرد. در این که غیرت دینی، فرهنگی و شخصی داشتند شکی نیست منتها بحث این است که اگر آنها با این مفاهیم و مبانی و اتفاقاتی که در جهان غرب و عرب افتاده بود، آشنا بودند، تفکر، دیدگاه و آثارشان مطمئناً متفاوت از آن چیزی می شد که شد. سحابي: يك نکته همین است که شما می گوئید و یکی هم این که کتاب های مربوط به تجارب کشورهای دیگر را هم نمی خواندند. خود ما هم که جوان بودیم این کتاب ها در اختیارمان نبود که بخوانیم. این کتاب ها تازه امروز در حال ترجمه شدن هستند. همه این ها یا عربی بود و یا انگلیسی. اتفاقاً مهندس بازرگان اولین جایی که فرصت پیدا کرد (زندان) نهضت هند را مطالعه کرد. کتاب «هند آزادی گرفت» را خواند. در مورد کوبا هم کار کردند. این طور نبود که نسبت به تجارب

دیگران اعراض داشته باشند ولی در اختیارشان نبود. اتفاقاً هند را که خواند بسیار تحت تاثیر قرار گرفت. از حرکت گاندی خیلی اثر پذیرفت. بعد هم به مسئله کوبا پرداخت. کتاب «جنگ شکر کوبا» ی ژان پل سارتر را خوانده بود. در سال ۱۳۴۱ که در زندان بود، خیلی تحت تاثیر این قرار گرفته بود و چیزی هم نوشت به اسم «جنگ ... در ایران» بعد در مقدمه اش نوشته بود که شما شکر را بردارید جای آن نفت بگذارید، باتیستا را بردارید هر کسی که خودتان دوست دارید جای آن بگذارید.

یزدی: من هم می خواهم تاکید کنم که کتاب هایی که الان در ایران هست، آن زمان نبود. آن زمان جنبش ترجمه و انتقال تجارب بسیار ضعیف بود. ولی در حد کمی بود. مثلاً یادم است در بعضی آثار مهندس «طبایع الاستبداد کوکبی» خیلی موثر بود. همه آن را خوانده بودند. در مورد نوشته های رشید رضا بحث می کردند و این نشان می داد که خوانده اند. اما باید سؤال را عمیق تر پرسید که چرا در مصر عبدالرازق این چیزها را می نویسد ولی در ایران ننوشتند. فراتر از این که چرا ما آثار آنها را خوب مصری ها از ما جلوتر بودند.

یزدی: البته آن هم دلایل مختلف خود را دارد که مربوط می شود به نوع استعمار در مصر. من معتقد هستم ما باید میان استعمار مری و استعمار نامری در دو کشور تفاوت قائل شویم. در هند و مصر استعمار مری و مستقیم بود. حضور استعمار مری یک پیامد دارد، حضور استعمار نامری در کشوری مثل ایران پیامدهای دیگر دارد. بنابراین در اینجا استعمار نامری برای استمرار سلطه خودش نیاز به این دارد که به بسیاری از مبانی اخلاقی جامعه لطمه بزند. در حالی که در مصر حضور استعمار مری موجب تقویت احساس های ملی و دینی می شود. بازرگان فقط یک نظریه پرداز و روشنفکر دینی نبود. او در جایگاه یک مصلح اجتماعی قرار گرفته بود. کتاب های بازرگان بر دو گونه هستند. یکی کتاب هایی که مبانی ریشه ای و اصولی را مطرح می کند که امروز هم در دنیا خریدار و مخاطب دارد مثل سیر و تحول قرآن، ذره بی انتها، عشق و پرستش. کتاب عشق و پرستش بازرگان در زمینه علم از کتاب هایی است که اکنون در آمریکا در سطوح بالایی علمی منتشر می شود، به مراتب جلوتر است نسبت به برخی کتاب های دیگر در این زمینه. اما یکسری از کتاب های بازرگان به عنوان مصلح اجتماعی به ضروری ترین سئوالی که در جامعه ما مطرح است می پردازد.

این نکته ای است که آقای مهندس سبحانی به آن اشاره کردند. در نظر بگیریید سال های ۱۳۲۰ را. مخالفان ما هم نمی آمدند مسایل کلیدی را با ما مطرح کنند. ما را دست می انداختند و سطح انتقاد ما هم این بود. بازرگان برای جواب به آنها اگر پاسخ درون دینی مطرح می کرد که اصلاً آنها اعتقادی به دین نداشتند. آمد به عنوان یک استاد و از موضع برون دینی به پاسخگویی پرداخت. اولین سخنرانی بازرگان تحت عنوان «مقلد نباشیم» است موقعی که دید همه این ها که در اروپا تحصیل کردند و می خواهند برگردند، درصدد تقلید از اروپا هستند، «مذهب در اروپا» را نوشت تا این هایی که می خواهند زیرآب مذهب را بزنند بفهمند که اروپا پیشرفت نکرد برای این که مذهب را کنار گذاشت. «علمی بودن مارکسیسم» را چه زمانی نوشت؟ زمانی که مرکزیت سازمان مجاهدین آمده و می گوید ما مارکسیست شده ایم و کتاب اریک فروم درآمده بود. بازرگان این جا می خواهد جواب بدهد. بازرگان به عنوان یک مصلح اجتماعی از این دید نگاه می کرد. یکی هم این که چرا در کشوری مثل هند و پاکستان و یا مثل مصر مسایل اساسی و کلیدی تر مطرح می شود و در ایران

نمی شود. برای این که برای ما اصلاً آن بقایا و نتایج و پیامدهای استعمار نامریی است که وجود داشته و لاجرم ما را درگیر می کرده است.

• استعمار نامریی ما مربوط به چه سال هایی است.

سحابی: از دوران رضا شاه.

یزدی: ما روشنفکران باید به این سؤال تاریخی جواب بدهیم که چرا در تمام کشورها دنیا، در قرن ۱۹ استعمار به طور مریی رفت، حضور فیزیکی پیدا کرد ولی در ایران نشد. ایران یک کشور منحصر به فردی است که استعمار نامریی وارد شد، مریی نیامده است.

• البته حتی توجه دارید که روشنفکران عرب از جمله عبدالرازق که این کتاب را نوشته هم عمیقاً با پدیده حکومت دینی مواجه بودند؛ یعنی واکنش به خلافت عثمانی که مدعی اسلام گرایی بود.

یزدی: شما کتاب رشید رضا را هم ببینید دقیقاً با همین موضع برخورد می کند. ولی رشید رضا می رود در خط بنیادگرایی و مسایل دیگر را مطرح می کند.

• حالا ربط استعمار نامریی با مطرح نشدن مباحث بنیادی در عالم فکر را هم توضیح دهید.

یزدی: فشار های استعمار نامریی باعث شد که مسائل بنیادی اصلاً مطرح نشود و ذهن همه معطوف به مسایل فوری، سطحی و جزئی شود. به همین دلیل آنها از جریانات ارتجاعی حمایت می کردند. آنها برای این که بتوانند به سلطه نامریی خودشان ادامه بدهند باید مبانی اعتقادی و باور های دینی مردم را متلاشی کنند به همین دلیل می خواستند زبان را عوض کنند، خط را عوض کنند، یک پل بزنند و تاریخ ۱۴۰۰ ساله ما را نادیده بگیرند بروند به دوران باستان.

• با این حساب اتفاقی که در ترکیه افتاد را چه طور توصیف می کنید.

یزدی: آتاتورک زبان و خط را عوض کرد. اما برای این کار مبانی خاص خودش را هم داشت. شما می دانید آتاتورک آثار تاریخی ترکیه را از بین نبرد. آنها در خیابان ها وسط یک چهارراه یک سقاخانه قدیمی را حفظ کردند که با خط فارسی و عربی در آنجا شعر نوشته شده است. اما این جا رضا شاه باب همایون را خراب کرد که جای آن کاخ دادگستری بسازد ولی آثار قبلی را حفظ نکردند. یک دیدگاه کاملاً متفاوت داشتند. شما وقتی آتاتورک را می خوانید می بینید دیدگاه هایش فرق داشت همین است که الان در ترکیه، احزاب به مراتب پیشرفته تر از ما هستند. در ایران استعمار غیرمستقیم بوده، در ترکیه هم بوده ولی نه به شدتی که در ایران بود. آتاتورک بود، فراماسون بود و...

- شاید می خواهید بگویید به این دلیل که در اینجا منافع آنها نسبت به ترکیه بیشتر تامین می شده. یزدی: مسئله نفت بود. اینجا نفت داشته.

سحابی: رویتر برای غارت ذخایر آمده بود که ترکیه این را نداشت. اما من باید در این رابطه توضیحی بدهم. من نظر دکتر یزدی را نمی پذیرم. به نظر من ما نمی توانیم هر اتفاق اجتماعی _ تاریخی که می افتد را به عوامل خارج از جامعه نسبت بدهیم. عوامل خارج از جامعه تاثیر بسیاری دارند، اما عوامل درونی هم اگر پر اهمیت تر از آنها نباشند کم اهمیت تر نیستند. داستان عقب ماندگی ما، برخلاف نظر دکتر یزدی، داستان بی خبری و بی توجهی و کم کوششی بوده است. اصلاً روشنفکران ما همیشه عقب بوده اند. از زمان آخوندزاده که مظهر یکی از روشنفکران ماست، هم اوضاع همین طور بوده. ما اصلاً کاری به کار بحث های فکری و بنیانی نداشته ایم. همیشه یا تقلید کرده ایم و یا به روایت های دسته سوم و چهارم اکتفا کرده ایم. این دیگر لابد تقصیر خودمان هم هست.

- خوب حالا شما که چنین نظری دارید پس حتماً این موضوع را معلول اتفاقات دیگری می دانید آن اتفاق ها چیستند؟

سحابی: معلول این می دانم که ما عقب ماندگی فرهنگی داریم. تا زمان عبدالناصر و حتی تا امروز مصر از لحاظ فرهنگی خیلی از ما جلوتر بوده است. خود بنده در دوران جوانی خیلی عاشق مصری ها بودم. دوم این که هیچ وقت در کنه مسایل به طور ریشه ای وارد نشدیم. همین سئوالی که کردید که مهندس بازرگان می آید پاسخ علم گرایی را می دهد، با کتاب «مطهرات در اسلام»، جواب ایشان کاملاً موردی است. او نمی رود فلسفی و در عمق و ریشه موضوع را پی بگیرد. این نکته در هیچ کدام از ما نبوده است. این ضعف ماست. این را قبول کنیم. در بهترین شرایط هم خواسته ایم از کلاس ابتدایی برویم دانشگاه. خود من هم اعتراف می کنم خیلی از مسایلی که حالا مطرح شده اگر ما در آن دوران عمیق فکر می کردیم همان زمان باید مطرح می شد.

دسته گل هیات نظارت

مستندات ردصلاحیت: بی اعتقادی به اسلام، شهره به بدنامی و ارتداد

روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۳۰

معاون استاندار و فرماندار مرکز حوزه انتخابیه تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر طی نامه ای به شماره ۷/م/۱۱۹۶ مورخ ۸۲/۱۰/۲۱ به اینجانب اطلاع داد که «هیات مرکزی نظارت بر

انتخابات نظر هیات اجرایی این مرکز حوزه انتخابیه دایر بر تایید صلاحیت شما را تایید نکرد و صلاحیت جنابعالی را مستند به ماده ۲۸، بند ۵، ۳ و ۱ و ماده ۳۰ بند ۵ و ۳ قانون انتخابات رد کرده است.»

استناد به این بندها در قانون انتخابات بی اساس و نقص ابتدایی ترین حقوق شهروندی است. این اولین بار نیست که شورایی نگرهبان این گونه رفتار کرده است. در انتخابات مجلس ششم همین شورا، صلاحیت اینجانب را به عنوان این که **مدرک فوق دیپلم ندارم** رد کرد!! و حاضر هم نشد که مدارک و دلایل خود را به اینجانب ارایه دهد. تصمیمات شورایی نگرهبان هم چنان سیاسی و خلاف قانون است.

۱- **تبصره ماده ۵۰ قانون انتخابات** مقرر داشته است که «رد صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس شورایی اسلامی باید مستند به قانون و بر اساس مدارک و اسناد معتبر باشد و هیات اجرایی به موجب قانون موظف است دلایل و مدارک رد صلاحیت را به اطلاع برساند.» بر طبق این قانون درخواستی برای فرمانداری تهران ارسال نموده ام. ولی هنوز جوابی دریافت نشده است.

۲- مستندات هیات مرکزی نظارت برای رد صلاحیت اینجانب تماماً بی اساس، خلاف قانون و خلاف مبانی روشن دینی است .

۲/۱- **بند ۱ ماده ۲۸** ناظر بر اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی است. اولاً - اعتقاد يك امر قلبی و شخصی و خصوصی است و پرسش درباره آن مصداق تفتیش عقاید و برخلاف اصل ۲۳ قانون اساسی است. ثانیاً - هیات مرکزی نظارت به موجب کدام قانون و با چه مجوزی مرا و صدها داوطلب دیگر را به عدم اعتقاد و التزام عملی به دین اسلام متهم ساخته است؟ در آیه ۹۴ **سوره نسا** آمده است که: «و لاتقولوا لمن الغي اليكم السلام لست مومنا يتبعون عرض الحيوه الدنيا فعندالله مغانم كثيره» و آن کسی که بر شما سلام گوید - اظهار مسلمانی نماید - نگوئید که مومن نیستی. شما بر خورداری از زندگی دنیا را می جوئید و حال آن که غنیمت های بسیار نزد خدا است.» اکثر کتب معتبر تاریخ شان نزول این آیه را حادثه ای بعد از جنگ خیبر می دانند که **اسامه بن زید**، مردی را که اهل و عیال خود را جمع کرده و شهادتین را علنی و با صدای بلند اعلام کرده بود، کشت و مورد سرزنش شدید پیامبر قرار گرفت.

حال وضعیت جمهوری اسلامی به اینجا رسیده است که برای حفظ قدرت چند روزه خود، برخلاف نص صریح قرآن مسلمانان را به بی اعتقادی و عدم التزام به اسلام متهم و آنان را از حقوق شهروندی محروم می سازند.

۲/۲- **بند ۳ ماده ۲۸**، که مربوط است به ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه. در این بند، متعمداً اعتقاد و التزام به قانون اساسی حذف شده است. شرط اعتقاد به قانون اساسی جمهوری اسلامی بار حقوقی ندارد و بلا موضوع است. مراجعه و مرور اجمالی به مشروح مذاکرات مجلس بررسی و پیش نویس قانون اساسی، (مجلس خبرگان) نشان می دهد که کمتر اصلی از اصول قانون اساسی به اتفاق آراء تصویب شده است. کسانی که به اصولی از قانون اساسی رای نداده اند، قطعاً به دلیل عدم اعتقادشان بوده است. به عنوان مثال در آن مجلس، هشت نفر از جمله **مرحوم آیت الله طالقانی** به اصل ۱۱۰ رای مخالف دادند. اما وقتی اصلی با اکثریت آراء تصویب شد، همه از جمله آنها که رای مخالف داده اند باید به قانون التزام داشته باشند. التزام يك واژه مدنی -

حقوقی است و مترادف است با تعهد و تعهد کردن - در قانون مجازات عمومی و آیین دادرسی مدنی التزام، تعهد تامین خسارت در صورت عدم انجام تعهد است. التزام يك معنا و مفهوم حقوقی مهم دیگری هم دارد و آن لزوم التزام به تعهدات دو جانبه میان ملت و دولت (حکومت) است. به اصطلاح علوم عقلی التزام عبارت از نحوه وجود دو امر است که تصور وجود هر يك بدون تصور وجود دیگری امکان نداشته باشد. این را اصطلاحاً «قضیه لزومیه» گفته‌اند. قضیه‌ای است که میان مقدم و تالی و شرط و شروط آن لزوم و التزام عقلی باشد. اگر يك طرف قضیه شرط و یا شروطی را زیر پا بگذارد، الزام و التزام طرف دیگری بلاموضوع می‌گردد. مفهوم حقوقی «بیعت» به عنوان يك سنت ریشه‌دار اسلامی که همراه با شرایط و تعهدات طرفین، یعنی بیعت کنندگان یا بیعت شونده می‌باشد، در واژه التزام نهفته است. در حالی که وفاداری فاقد چنین تعهدات و شروط و معانی است و تنها يك مفهوم اخلاقی است. در قانون مدنی تنها در موارد خاصی، اصطلاح وفا به معنای وفاء دین، یعنی پرداخت طلب بستانکار، به کار رفته که با «وفاداری» به کلی متفاوت است. به این ترتیب معنا و مفهوم حقوقی التزام به مراتب وسیع‌تر از وفاداری است.

این بند از قانون يك ایراد دیگری هم دارد و آن قرار دادن عبارت «اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه» هم سطح با قانون اساسی است. در قانون اساسی چنین عبارتی در هیچ اصلی نیامده است. در اصل ۵۷ قانون اساسی آمده است که قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. فصل هشتم، درباره «رهبر یا شورای رهبری» است. در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر و در اصل یکصد و دهم وظایف و اختیارات رهبر آمده است. التزام به قانون اساسی، یعنی به تمام اصول آن. چه امری باعث شده است که چنین عبارت کثرتی را جدای از قانون اساسی و در سطح آن عنوان کنند؟ شواهد حاکی از آن است که ردصلاحیت بسیاری از نمایندگان فعلی مجلس، به استناد این بند و به دلیل امضای نامه به مقام رهبری است. بسیاری از سخنگویان جناح راست، امضاء و ارسال این نامه را مصداق «عدم وفاداری» به مقام رهبری تلقی کرده‌اند. در چارچوب ذهنیت معطوف به ولایت مطلقه فقیه که اختیارانش را نامحدود می‌دانند و یفعل ما یرید است، انتقاد، ایراد یا سؤال درباره عملکرد مقام رهبری، یا نهادهای تحت مدیریت مستقیم یا غیرمستقیم ایشان، غیرقابل قبول و معادل عدم وفاداری است. این ذهنیت تنها ذوب شدن در ولایت مطلقه فقیه و اطاعت بی‌چون و چرا را مصداق وفاداری تلقی می‌کند.

۲/۳- بند ۵ ماده ۲۸ مربوط است به داشتن سوء شهرت در حوزه انتخابیه. هیات نظارت مرکزی بر انتخابات در ردصلاحیت اینجانب و بسیاری دیگر از داوطلبان، از جمله نمایندگان مجلس به این بند استناد کرده است. اولاً «سوء شهرت» یعنی چه؟ در کجا و در کدام قانون این واژه تعریف شده است؟ سوء شهرت معمولاً در مورد رفتارهای اخلاقی و اقتصادی است هیات نظارت با چه مکانیزمی کم و کیف سوء شهرت داوطلبان را، در حوزه انتخابیه بزرگی، نظیر تهران، اندازه‌گیری کرده است؟

هیات نظارت چه لزومی دارد وارد این عرصه شود؟ اگر داوطلبی در رفتارهای سیاسی، اخلاقی و اقتصادی خود به آن حد بدسابقه و در حوزه انتخابیه خود سوء شهرت داشته باشد، طبیعی است که مردم به او رای نخواهند داد.

بنده از هیات نظارت و شورای نگهبان می‌خواهم که با صراحت کیفیت سوء شهرت اینجانب و اسناد و مدارک آن را برای اطلاع عموم منتشر سازند.

۲/۴- بند ۳ ماده ۳۰ مربوط است به وابستگان تشکیلاتی و هواداران احزاب، سازمان‌ها و گروه‌هایی که غیرقانونی بودن آنها از طرف مقامات صالحه اعلام شده است.

کلیه داوطلبان عضو یا هوادار نهضت آزادی ایران، و بسیاری از اعضا و هواداران جبهه مشارکت ایران اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و شخصیت‌های مستقل به استناد این بند رد شده‌اند. بر طبق قانون احزاب (مصوب شهریور ۱۳۶۰) وزارت کشور مسئول صدور پروانه برای احزاب سیاسی و نظارت بر کلیه احزاب رسمی و غیررسمی می‌باشد. وزارت کشور تنها مقام صالح برای اظهار نظر رسمی درباره وضعیت قانونی احزاب می‌باشد. کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب تنها نهاد قانونی برای شکایت از عملکرد احزاب و درخواست از دادگاه صالحه برای محاکمه و انحلال یک حزب، بر طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی می‌باشد. هیچ یک از احزاب یاد شده، یعنی نهضت آزادی ایران، جبهه مشارکت ایران اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، توسط هیچ مقامی غیرقانونی اعلام نشده‌اند. هیچ دادگاهی که بر طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی تشکیل شده باشد، این احزاب را محاکمه و محکوم ننموده است. حتی احکام صادره توسط دادگاه‌های انقلاب، به رغم عدم صلاحیت ذاتی در ورود به تخلفات احزاب سیاسی، تا تمام مراحل نهایی این احکام طی نشده باشد، قابل اعتنا و استناد نمی‌باشند.

از همه عجیب‌تر، ردصلاحیت بسیاری از نمایندگان مستقل مجلس شورای اسلامی به استناد همین بند ۳ ماده ۳۰ می‌باشد.

۲/۵- بند ۵ ماده ۳۰ در مورد محکومین به ارتداد به حکم محاکم صالحه قضایی است. هیات نظارت در ردصلاحیت اینجانب و برخی دیگر از داوطلبان به این بند استناد کرده است. اینجانب تا کنون در هیچ دادگاهی به اتهام ارتداد!! محاکمه و محکوم نشده‌ام. هیات نظارت به موجب قانون انتخابات موظف است اسناد و مدارک ارتداد و محکومیت اینجانب را ارایه دهد. چنین سندی وجود خارجی ندارد و هیات نظارت قانوناً و شرعاً نیز مرتکب فعل خلاف و حرام شده است. من علیه هیات نظارت و شورای نگهبان براساس ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی اعلام جرم می‌کنم. در این ماده آمده است: هر کس به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا به وسیله درج در روزنامه‌ها و جراید یا نطق در مجامع یا به هر وسیله دیگری به کسی امری را صریحاً نسبت دهد یا آنها را منتشر نماید مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود و نتواند صحت آن اسناد را ثابت نماید، جز در مواردی که موجب حد است، به یک ماه تا یک سال حبس و تا (۷۴) ضربه شلاق یا یکی از آنها، برحسب مورد، محکوم خواهد شد.

شاید اعضای هیات نظارت درک و تعریف خاصی از دین داشته باشند و آن را ملاک قرار بدهند و هر کس را که موافق با آن قرائت از دین نیابند، به زعم خود مرتد بدانند. من آن باور دینی که به هیات نظارت و شورای نگهبان اجازه این گونه رفتارها را می‌دهد، منکرم. آن را دین برخاسته از قرآن کریم و سیره معتبر پیامبر خدا و امامان معصوم نمی‌دانم. این رفتارهای قیم مآبانه با خلق خدا و بازی کردن با سرنوشت یک ملت را بدون آن که از طرف مردم مجاز شده باشند، فعلی حرام و خلاف دین مبین اسلام می‌دانم. این دین پاک خدا نیست، بلکه دین شیفته‌گان قدرت است.

آنان برای حفظ قدرت خود دین خدا را به بازی گرفته‌اند و سرنوشت بسیار بدی در انتظار آنان است. زیرا کسانی که به نام خدا و دین پاک‌اش بر مردم ظالمانه حکومت می‌کنند! نه فقط با مردم، بلکه با خداوند طرف هستند. رهبران حکومت‌های گذشته هر کاری که می‌کردند و هر ادعایی داشتند، به نام دین خدا نبود، بلکه به نام «تمدن»، به نام «سوسیالیسم» به نام برتری نژاد ژرمن و ... بود. در جهان هستی و سنن پایدار و تغییر و تحول ناپذیر جهان هستی، هیچ مقام و نهادی مدعی و متولی این آرمان‌ها و این ادعاها نیست. اما دین پاک خدا، اسلام راستین صاحب و متولی دارد، و خداوند متولی و مدعی و حسابرس و انتقام‌گیرنده از آنان است. خشم شعله‌ور شده مردم ابزار انتقام الهی از ستمکاران است. علی(ع) مولای متقیان در فرمان به مالک اشتر می‌فرماید: «مالکا بترس، از خشم ملت، که نمونه‌ای از خشم خداوند قهار است». و اسلام. العاقبه للمتقین - ۱۳۸۲/۱۰/۲۹

تحصن، بازی سیاسی نیست، اعتراض مدنی است

ابراهیم یزدی - یاس نو ۸۲/۱۱/۲

ابراهیم یزدی گفت: جمهوری اسلامی به آستانه یک گردش تاریخی رسیده است. یا شورای نگهبان به خواست اصلاح طلبان و تایید صلاحیت کلیه داوطلبان حائز شرایط قانونی تن خواهد داد که در آن صورت شاهد مشارکت مناسبی از سوی مردم در انتخابات خواهیم بود یا خواهند گفت که مرغ یک پا دارد و مملکت را خاطر دیدگاه‌های سیاسی دچار یک بحران بی سابقه خواهند کرد. دبیر کل نهضت آزادی ایران در گفتگو با ایلنا در رابطه با پاسخ رییس جمهور به گروه‌های دوم خردادی اظهار داشت: رییس جمهور موظف است طبق سوگندی که خورده است بگوید من می‌ایستم و یا همه یا هیچ. " یزدی تصریح کرد: رییس جمهور بگوید وقتی در کشور کسانی را که سال‌ها به دینداری شهرت داشته‌اند به بی‌دینی و ارتداد و سوء شهرت متهم می‌کنند، نقش او چه باید باشد. وزیر خارجه دولت موقت گفت: به نظر من در صورت ادامه موضع کنونی شورای نگهبان تمام گروه‌های اصلاح طلب انتخابات را تحریم خواهند کرد. وی افزود: با شرایط موجود راهی برای گروه‌های اصلاح طلب داخل و خارج از حاکمیت نمی‌ماند جز اینکه به مردم بگویند ما تمام تلاشمان را کردیم ولی نتیجه نداد. حالا خود دانید. مردم هم قطعاً شرکت نخواهند کرد. یزدی با اشاره به **دوساختار حقیقی و حقوقی قانون** گفت: الان بحث تغییر در ساختار حقوقی را نداریم. با اینکه برخی می‌گویند رفراندوم و امثالهم. موافق نیستیم. چون مشکل ما اصلاح ساختار حقیقی است. شورای نگهبان همان شورای نگهبان سابق است چطور در یک دوره‌ای یک تفسیر از قانون دارد و در دوره‌ای دیگر تفسیری دیگر ارائه می‌دهد. وی این را نشانه عدم انسجام فکری در آن دانست و گفت: شورای نگهبان نمی‌تواند با تفسیرهای ضد و نقیض از نظراتش دفاع کند. یزدی افزود: درست است که شورای نگهبان مسئول تفسیر قانون اساسی است، اما کجای قانون به آنها اجازه داده است که بگویند علم ما شرط است و طبق علم ما فلانی مرتد است و دلیل بینه‌ای هم ارائه ندهند. این در حالی است که در مورد غلم قاضی در اصول قضایی اسلام اما و اگرهای بسیار وجود دارد. نظام قضایی ما هم علم قاضی را به عنوان عامل تعیین کننده نپذیرفته است. وی افزود: کجای قانون به شورای نگهبان اجازه داده که بیش از هزار نفر را رد صلاحیت کند به این دلیل که نتوانسته به احراز صلاحیت آنها برسد؟ این نکته خیلی

مهم است. حتی در دوره پیش هم این وضع را نداشتیم. یزدی راهکار تغییر ساختار حقیقی را مقاومت مدنی دانست و اظهار داشت: اگر شورای نگهبان پافشاری کند، آینده سیاهی با این بحران های اقتصادی و نسل جوان و بیکار و اعتیاد و کارنامه اقتصادی این دو دهه در پی خواهد بود حتی اگر مجلس و ریاست جمهور را هم بگیرند، تازه به اول مشکلات خواهند رسید و هیچ پیروزی به دست نخواهند آورد. وی با حمایت از تحصن نمایندگان مجلس گفت: اگر در پشت پرده توافقاتی صورت پذیرد که عده ای رد و عده ای را تایید کنند، به منزله خودکشی اصلاح طلبان داخل حاکمیت خواهد بود. برای اینکه برخی از مردم همین حالا هم می گویند این تحصن بازی است. یزدی افزود: هم اکنون این مشکل وجود دارد که به مردم بباورانیم که این تحصن بازی نیست بلکه یک اعتراض مدنی است. اما اگر اصلاح طلبان به این نتیجه باشند که عده ای از آنها تایید شوند و قضیه را ختم کنند، مردم هم نه در اعتراض به محافظه کاران بلکه در اعتراض به سازش طلبی اصلاح طلبان در این انتخابات شرکت خواهند کرد و همان تعداد اصلاح طلبان را هم انتخاب خواهند کرد. وی در خاتمه تاکید کرد: در صورت زد و بند پشت پرده، اصلاح طلبان از اینجا رانده و از آنجا مانده خواهند شد. نه در میان مردم جایی خواهند داشت و نه در آینده خواهند توانست به داخل حاکمیت برگردند و فقط به این انتخابات مشروعیت بیشتر خواهند بخشید. ابراهیم یزدی همچنین در گفتگو با ایسنا اظهار داشت: علی رغم درخواستی که داشتیم، سندی از سوی هیات اجرایی و نظارت دال بر ارتداد و سوء شهرت من ارایه نشده است. براساس تبصره ۵۰ قانون انتخابات درخواست مدارک استنادی دال بر موارد فوق کرده ام که تاکنون چیزی از سوی هیات های اجرایی و نظارت به من ابلاغ نشده است.

همچنین نگاه کنید به شرق ۸۲/۱۱/۲.

مخالفت با استعفا

تحصن یک نه بزرگ به انتخابات نمایشی

اعتماد ۸۲/۱۱/۹

ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران با حضور در جمع متحصنین با استقبال خبرنگاران مواجه شد. وی در پاسخ به این سؤال که آیا به تحصن امیدوار است، گفت: برنامه ای برای توسعه مردم سالاری است و یکی از فرازهای بی سابقه است. هرگونه شود به نفع مملکت است. فقط در یک صورت خطرناک است و آن این است که اصلاح طلبان دل به وعده ببندند و از قافله عقب بمانند. وی اظهار داشت: مساله این نیست که عده ای رد صلاحیت شدند بلکه شورای نگهبان حق چنین نظارتی را ندارد. نظارت استصوابی است که عضو شورای نگهبان می گوید اگر فردی را همه نهادها خوب بدانند، صلاحیت او باید برای من احراز شود. یزدی تاکید کرد: اهمیت این تحصن در آن است که شورای نگهبان در احراز صلاحیت تغییر رفتار می دهد یا یک انتخابات بی رقیب برگزار می کند و پس از آن باید پیامدش را بپذیرد. وی اعتبار حاکمیت ملی را حاکمیت ملت دانست و افزود: اگر رد شدگان تایید صلاحیت شوند چنانچه اصلاح طلبان لیست مشترک دهند می توانند امیدوار باشند که موفق شوند. یزدی با بیان اینکه مجلس آینده در دست جناح راست خواهد بود، اظهار داشت ولی آنها نمی توانند مشکلی را از دوش مردم بردارند. وی افزود: شاید جناح راست اکثریت مجلس را در

دوره هفتم در دست بگیرند ولی چون قادر نخواهند بود مشکل مردم را حل کنند در آن هنگام نیروهای اصلاح طلب می توانند نقش مهمی ایفا کنند. وی در پاسخ به این سؤال که گفته می شود اصلاح طلبان جایگاه مردمی خود را از دست داده اند، بیان داشت که: " این حرف را قبول دارم، ولی مردم از اصلاح طلبی ناراحت نیستند، بلکه از اصلاح طلبان نا امید شده اند و اگر اصلاح طلبان بتوانند خوب کار کنند می توانند آن را جبران کنند." یزدی همچنین در پاسخ به این سؤال که اگر اجازه بدهند در جلسه تحصن شرکت کنید آیا در جمع می مانید؟ گفت: مجلس جایی برای دادخواهی مردم است و اگر به جمع متحصنین بیایم حرفم این خواهد بود که شورای نگهبان حق وارد شدن به چارچوب صلاحیت ها را ندارد و اصل را باید بر عدم احراز بگذارد. همانگونه که در سه دوره اول مجلس شورای اسلامی انجام می شد ولی حالا نمی دانم چه اتفاقی افتاده که نظرشان عوض شده است. وی در باره استعفای نمایندگان و برخی از معاونین وزرا خاطر نشان ساخت: من اصلاً با استعفا موافق نیستم، این افراد باید آنقدر ایستادگی کنند تا شورای نگهبان از مواضع خود عقب نشینی کند، آنها باید به کار خود و به تحصن نیز ادامه دهند. حتماً پس از انتخابات نیز باید به تحصن ادامه دهند تا به خواسته اصلی خود دست پیدا کنند. وی افزود: اگر این عده استعفا بدهند پس حق آنهایی که رای داده اند چه می شود، وی افزود: نمایندگان نسبت به مردم وظیفه‌ی دارند و باید انجام بدهند. وی اظهار داشت: مردم نسبت به اصلاح طلبان درون حاکمیت ابراز ناامیدی می کنند که این خطر بزرگی است که اصلاح طلبان را تهدید می کند. یزدی همچنین افزود: من به هیچ وجه ناراحت نیستم که جناح راست مجلس را در دست بگیرد، برای اینکه آنها مطمئن نمی توانند کاری کنند و این را در دو دهه گذشته نشان داده اند و این به نفع اصلاح طلبان است. وی در پایان گفت: من نمیگویم اصلاح طلبان خوب کار می کنند، برای اینکه جنبش اصلاحات یک راه پر فراز و نشیب را پشت سر گذاشته و در مقابل دارد ولی اگر اصلاح طلبان بتوانند اعتماد عمومی مردم را جلب کنند می توانند یک قدرت بزرگ در عرصه جامعه باشند.

سوسیالیست لیبرال

گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی و مهندس سبحانی درباره اندیشه‌های سیاسی مرحوم مهندس بازرگان*

شرق ۱۳۸۲/۱۱/۴

حمیدرضا ابک: در یکی از نشست های سیاسی ای که امسال برگزار شد، یکی از سخنرانان که سن و سالی کمتر از چهل و پنج داشت، تاریخ انقلاب را به سه بخش تقسیم کرد و خود را نسل اولی، نسل جنگ را نسل دومی و نسل بعد از جنگ را نسل سومی خواند. عزت الله سبحانی سخنران بعدی بود. به همین خاطر هم صحبت های سبحانی با این جمله آغاز شد که «اگر این تقسیم بندی درست باشد، معلوم نیست من در کجای اعداد منفي نسل های انقلاب قرار دارم.» راست می گفت. عمر سبحانی و یزدی را اگر با هم جمع بزنیم و تجربیات یدالله سبحانی را هم به کارنامه پسرش اضافه کنیم، به يك نتیجه می رسیم: یزدی و سبحانی، خودشان تاریخند، فقط باید آنها را مکتوب کرد و مجلد.

گفت وگوي ما درباره مفهوم ليبراليسم نزد مهندس بازرگان، در دفتر انتشارات قصيده سرا و به مناسبت انتشار كتاب «سقوط دولت بازرگان» برگزار شد. از آخرين باري كه اين دو پيرمرد، پشت يك ميز نشسته اند و درباره شخصيت محبوبشان گفت وگو يا بهتر بگويم مناظره کرده اند، زمان زيادي مي گذرد و شايد همين موضوع است كه خواندن اين گفت وگو را جذاب مي كند. غلامعلي صفاريان، فرامرز معتمد دزفولي، اميررضايي و ناصر ايجادي هم در اين جلسه حضور داشتند.

• در تمام مصاحبه هاي منتشر شده در كتاب «سقوط دولت بازرگان» يك نکته مشترك وجود دارد. همه افراد به گونه اي اشاره کرده اند كه مهندس مهدي بازرگان متهم به «ليبرال بودن» بوده است. حال افراد در برخي موارد از اين واژه به عنوان يك دشنام سياسي بهره مي برده اند و در بعضي اوقات هم به مشي و عمل سياسي مهندس نظر داشته اند. مي خواهيم بدانيم اساساً در آن دوران ليبراليسم در اذهان افراد به چه معنايي بوده است و شخص مهندس بازرگان با اين واژه، به عنوان يك مفهوم فلسفي، تا چه اندازه آشنا بوده است و اين آشنائي تا چه ميزان در عملش تاثير مي نهاده است.

يزدي: در ادبيات دوران انقلاب، حداقل در ميان ما مسلمانان، تا قبل از پيروزي انقلاب، اين واژه مصطلح و رايج نبود. عمدتاً از جانب حزب توده و بعضي از جريانات متأثر از اندیشه حزب توده بود كه اين واژه مطرح مي شد. بعد از پيروزي انقلاب اين واژه مصطلح شد. در حالي كه همين طور كه شما الان به آن توجه كرديد، هيچ درك و تعريف مشخص و معيني از اين واژه ارائه داده نمي شد كه بشود فهميد دولت مهندس بازرگان، با کدام يك از اين موازين، دولت ليبرال هست يا نيست. اما من فكر مي كنم اگر منظور شما ليبراليسم در حوزه اندیشه باشد، با توجه به تعبيري كه امروز از ليبراليسم وجود دارد بازرگان به آن معنا ليبرال نبود. اما اگر بگويم ليبراليسم و منظورمان در قلمرو اقتصاد باشد، چرا ممكن است و قابل بحث است و خود بازرگان هم منكر آن نبوده است و در موارد مختلف از اقتصاد بازار حمايت کرده است.

• ببخشيد شما اين نظرتان را با تكيه بر مفهومي كه امروز ما از ليبراليسم مي فهميم بيان مي كنيد؟
يزدي: نه، همان موقع را مي گويم.

• چون توضيح نداديد كه در آن زمان ليبراليسم به چه معنا بود.

يزدي: آن زمان به هيچ وجه تعريف نمي كردند. ما هنگامي كه مي خواستيم به اعتراضات جواب بدهيم به اين نكته پرداختيم. نهضت آزادي ايران كتابچه اي دارد در پاسخ به يكي از نهادهايي كه در سال هاي اول انقلاب نسبت به نهضت موضع داشت. اينها به شدت به نهضت حمله مي كردند و ما در جوابي كه در سال ۶۰-۶۱ به آنها داديم، اين معنايي كه من عرض مي كنم را به گونه اي در عرصه اندیشه سياسي مطرح كرديم. از اين رو براساس همان نظرات است كه مي گويم بازرگان به ليبراليسم سياسي معتقد بود و سپس مي گويم كه اين ليبراليسم سياسي كه بازرگان به آن معتقد بود، مورد تايبید بسياري از كساني كه در آن دوران مسئوليت هاي بزرگي داشتند هم بود. در همان كتابچه مطالبی از مرحوم بهشتي و مرحوم مطهري نقل شده كه مشخصاً با همين عنوان «ليبراليسم اسلامي» آمده و درباره آن بحث شده. در همان جاست كه اين دو نفر مي گویند ليبراليسم سياسي در اسلام

هست و آزادي اي كه اسلام مورد نظرش است، همين ليبراليسم سياسي است. بنده معتقدم مهندس بازرگان به ليبراليسم سياسي معتقد بود.

● اما در خلال صحبت هايتان گفتيد مهندس بازرگان در قلمرو اندیشه ليبرال نبود. من منظور شما را نفهميدم.

يزدي: آنهايي كه به بازرگان حمله مي كردند، مي گفتند كه او به ليبراليسم در قلمرو اندیشه معتقد است كه نوعي عدم توجه به ارزش هاي ايدئولوژيك است. من معتقدم بازرگان در حوزه ارزش ها و عقايد ايدئولوژيك ليبرال نبود.

● ببينيد من مي خواهم بيشتر به اين موضوع بپردازم. بازرگان يك ليبر سياسي بود كه نقش مهمي هم در حوزه روشنفكري ايراني داشت). هيچ كس نمي تواند منكر تلاش هاي او در اين حوزه شود.) من مي خواهم توضيح بدهيد كه بازرگان روشنفكر اساساً با مفاهيم فكري آن روز و واژه ليبراليسم چه نسبتي برقرار کرده بود؟ آيا رفتار سياسي ليبرال بازرگان مبتني بر اين آگاهي فلسفي بود يا صرفاً خاستگاي غريزي داشت؟

يزدي: شما كتاب هاي بازرگان را بخوانيد، در مي يابيد. حالا ممكن است كه نيايد بگويد اين عيناً همان ليبرال _ دموكراسي است ولي به مباني ليبراليسم سياسي اشراف و اعتقاد داشت. در كتاب هاش اين معنا و مفهوم كاملاً پيدا است. پنهان هم نمي كند. ليبراليسم سياسي در تفكر بازرگان، به معنای آزادي و اختيار انسان، منزلت ويزه براي انسان و حق تعيين سرنوشت و حاكميت ملت بود. در تفكر بازرگان، ليبراليسم يعني نفي استبداد به هر نامي و هر شكلي. اين نگرش يك مبناي فلسفي دارد. اما غريزي به معنای و غيرآگاهانه اما آنهايي كه به بازرگان ايراد مي گفتند و مي گفتند كه ميانه رو يا محافظه كار است، به نظر من آنها واژه درستي براي منظور خود پيدا نكردند كه بخواهند به بازرگان بگويند.

ديدگاه اصلي بازرگان بعد از پيروزي انقلاب اين بود كه مي گفت دوره سلبی انقلاب تمام شد و دوره ايجابي آغاز شده است. بازرگان انقلاب را در دو مرحله مي ديد. مرحله سلبی و مرحله ايجابي. مرحله سلبی واژگوني يك نظام استبدادي است كه تمام شده و حالا در دوره بعد از انقلاب مرحله اي است كه ما بايد بسازيم و سازندگي هم تدريجي است. او به شدت با اين مسئله كه به نام انقلاب همه چيز را به هم بريزيم بدون اينكه بدانيم مي خواهيم چه كار كنيم و بدون اينكه بدانيم كه ساختن مجدد بايد تدريجي باشد، مخالف بود. به نظر من نقطه افتراق ميان بازرگان و مخالفانش همين جا بود. به همين دليل هم توده اي ها كه خواستند گرد و خاك كنند، گفتند بازرگان به سياست گام به گام كيسينجر معتقد است.

چون كيسينجر در مورد حل مناقشات خاورميانه اين راه را مطرح کرده بود كه بايد گام به گام پيش رفت و حزب توده هم به همين چسبيد و به بازرگان انگ زد. در حالي كه نگاه بازرگان كاملاً يك نگاه ايدئولوژيك و متاثر از قرآن بود. در قرآن هر جا كه خراب كردن و نابودي است، سيل و زلزله است دفعتاً و آني است. اما آنجا كه بحث سازندگي است مستقل از قدرت و اراده صاحب اثر، خلقت تدريجي است. خداوند كريم مي فرمايند: من هر وقت اراده كنم به چيزي، مي گويم باش، پس هست كن فيكون. اما همين خدا به ما مي گويد، من جهان شما را در شش دوره تدريجي خلق كردم. بازرگان

عمیقاً به این معتقد بود و می گفت همه را به هم نریزید. بگذارید به تدریج جلو برویم و درست کنیم. این دیدگاه را برخی نمی دانستند و به آن برچسب لیبرال می زدند.

● قبل از انقلاب منظورتان است یا بعد از انقلاب.

یزدی: بعد از انقلاب.

● من می خواهم این سؤال را از مهندس سحابی هم بپرسم. ولی آن را به گونه دیگری مطرح می کنم. یک اتفاق خیلی جالب اوایل انقلاب افتاده و آن اینکه آقای بازرگان از سوی تمام جناح های مختلف و مطرح در آن زمان به لیبرال بودن متهم بود. آیا اساساً فضای روشنفکری آن دوران، فضای مناسبی برای درک این موضوعات بود یا نه. وقتی روشنفکران ما آقای بازرگان را به لیبرال بودن متهم می کردند، آیا می دانستند که دارند چه می گویند. واقعاً یک آلترناتیو دیگری برای لیبرال داشتند.

سحابی: مسئله لیبرالیسم و مرحوم بازرگان در آن زمان را من در دو مقطع مطرح می کنم. چون افراد هیچ وقت ثابت و منجمد نیستند. من و مهندس بازرگان از سال های ۴۰ به این طرف، به خصوص فاصله سال های ۴۲ تا ۴۶ در زندان شب و روز با هم بودیم. به همین خاطر من یک مقدار آشنایی هایی با اخلاقیات و روحیات و تفکراتش دارم. آن دوره یک مسئله است و دوران انقلاب مسئله دیگر است. دوران انقلاب را من تائید می کنم. همه چیز جو بود. لیبرال بسیار تکرار می شد ولی هیچ کس معنی لیبرال را اصلاً تفسیر نمی کرد. اصلاً یک توهین بود. اینکه اول چه کسی آن را بیان کرد من نمی دانم ولی یک اصطلاح بسیار رایج بود و هرکس را هم که می خواستند بگویند انقلابی نیست، می گفتند لیبرال است. لیبرال در آن زمان به معنای غیر انقلابی بود. ضد انقلاب نمی گفتند این اصطلاح ضد انقلاب مخصوص سلطنت طلب ها بود. به هر کس که هر منظری هماهنگی هایی با آن جو نداشت لیبرال می گفتند. به خاطر دارم شبی در شورایی انقلاب بحث بود و یکی از روحانیون برجسته خیلی لغت لیبرال را به کار می برد.

ما پرسیدیم لیبرال یعنی چه؟ خیلی تند گفت لیبرال یعنی طرفداری از آمریکا. می خواهم بگویم در سطح لیدرها هم بحث جوزه بود. حرکت ایران از سال ۵۰ به این طرف که اوج حرکت های مسلحانه بود به این معنا به شدت ضدلیبرال بود. من ۷ سال در زندان بودم. با تمام گروه های مجاهدین، فدایی، توده ای مانوس بودیم و بحث و صحبت می کردیم. همه اینها لیبرال _ دموکراسی را تحقیر می کردند و می گفتند دیگر زمان آن گذشته. حتی در سال های اول انقلاب این بحثی که امروز راجع به مردم سالاری هست اصلاً نبود. هیچ کدام از گروه های مبارز آن روز، چه طرفداران شریعتی، چه مارکسیست ها و حزب توده و چه مارکسیست های مستقل از شوروی، هیچ کدام اسمی از دموکراسی نمی آوردند. شما به ادبیات آن زمان مراجعه کنید، ببینید آیا اسم دموکراسی هست یا نیست. مردم سالاری هست یا نیست. چیزی که بیشتر از همه بود، همین لیبرال انقلابی بود. گاهی هم عدالت اجتماعی و نفي استعمار و استثمار بود.

• روشنفکران کانون نویسندگانی چه طور؟

سحابی: آنها هیچ کدام شان این موضوع را قبول نداشتند. آیا همین آقای رئیس دانا و مرحوم گلشیری هم در ادبیات آن زمانشان اصلاً سخنی از دموکراسی و مردم سالاری زده اند؟ مردم سالاری واقعاً گفتمانی است که از سال های ۶۸ به این طرف آرام آرام پیدا شد. در آن دوره ۶۸ تا ۷۰ گاه گاهی روزنامه کیهان آن زمان با چند نفر مصاحبه هایی می کرد و با خود بنده هم صحبت کرده بود. آقای منتظری هم صحبت هایی کرده بودند که مربوط به بحث های مردم سالاری و آرای عمومی بود ولی اینها بحث های خصوصی بود. فضا و جو این نبود.

• البته کسانی مثل علی اصغر حاج سیدجوادی و مصطفی رحیمی در همان ابتدای کار هم آثاری در این زمینه پدید آوردند.

سحابی: بله. ولی این گفتمان غالب نبود. اما راجع به لیبرالیسم و مهندس بازرگان من حرف دکتر یزدی را تایید می کنم. ما به مهندس بازرگان در زندان خیلی نزدیک بودیم و گاهی هم شوخی می کردیم و می گفتیم بیا بعد از موضع لیبرالی حرف بزنیم. مهندس بازرگان سخنرانی که می کرد، گاهی اشاره می کرد، که اگر من این حرف را بزنم فلانی می گوید داری از موضع لیبرالی حرف می زنی. خودش تحاشی داشت. لیبرالیسم را نمی پذیرفت. ولی در زمینه اقتصادی صدرصد لیبرال بود. مخالف هرگونه دخالت دولت و تصدی دولت بود.

• حتماً توضیح قابل قبولی برای ملی شدن بانک ها و وقایعی از این دست دارید که چنین نظری می دهید.

سحابی: آن موضوع بحث دیگری است. ملی شدن صنایع و قانون حفاظت صنایع که در واقع همان قانون ملی شدن صنایع بود، یک مقدمه دارد و آن مقدمه را خواهش می کنم بخوانید که سرشار از تاکید روی پرهیز از دولت سالاری و دولت مداری. این مقدمه را شخص مهندس بازرگان نگاشته است. به همین خاطر می گویم بازرگان در زمینه اقتصادی کاملاً لیبرال بود و مخالف هرگونه دخالت دولت در امور اقتصادی بود و در زمینه سیاسی هم یک فرد آزادیخواه بود. در مورد آزادی معتقد به هیچ قید و بندی نبود مگر قید و بند اخلاقی؛ به لحاظ مذهبی و تقوایی اسلامی. از این دیدگاه بود که منکر بود و قبول نمی کرد که لیبرال است. می گفت لیبرالیسم با اباحه گری در جامعه و بی بندوباری همراه است و این را قبول نداشت. از لحاظ مرا می لیبرال نبود.

• اتفاقاً پاشنه آشیل این تفکر همین جاست. یعنی اینکه مفهوم لیبرالیسم پیش از اینکه مبتنی بر این باشد که ما اقتصاد دولتی نداشته باشیم و یا پیش از اینکه در عرصه سیاست قائل به دموکراسی باشیم مبتنی بر اصلی است به نام اصالت فرد. کتاب هایی که مهندس بازرگان در زمینه تأملات دینی دارد نشان نمی دهد که به درک فقهی نوینی از فردگرایی رسیده باشد. از طرف دیگر فکر نمی کنم برای کسی که قرار است حکومت کند یا یک نظام روشنفکرانه ارائه کند پذیرفتنی باشد که در حوزه اقتصاد لیبرال باشد در حوزه حقوق مارکسیست باشد و غیره. اینجا دیگر سازگاری بی معنی می شود مگر اینکه ترکیب و سنتز جدید و سازواری ارائه شود.

سحابي : مهندس بازرگان در سخنراني معروف افتتاح نهضت آزادي، در معرفي خودمان مي پرسد ما كيستيم؟ مي گويد ما ايراني هستيم، مسلمان هستيم. بعد هم مي گويد مسلمان نه به معنای اينكه فقط به احكام فردي و نماز و روزه توجه داشته باشيم. ما به جامعه كار داريم و بعد مي گويد كه «من اصبح ولم يهتم بامور المسلمين فليس بمسلم» و به اين تكيه مي كند. از سال ۳۲ هم كه نهضت مقاومت راه افتاد، روي اين حديث يا روايت تكيه شده. دخالت در امر اجتماعي و احساس مسئوليت كردن در امور اجتماعي، يك امر واجب و ديني ماست. بنابراین خود اين موضوع باعث مي شود كه بازرگان از ليبراليسم فاصله بگيرد؛ البته به آن معنا كه در فرهنگ غرب مطرح مي شود. به لحاظ بينش فكري _ فلسفي، ايشان ليبرال نبود ولي به لحاظ جامعه سياسي _ اقتصادي ليبرال بود. **يزدي:** در تاييد اين جملات بايد اضافه كنم كه مهندس بازرگان به فرد نگاه ديگري داشت كه براساس قاعده بي نهايت كوچك بود. او براي فرد ارزش قائل بود. در تغييرات اجتماعي به همين دليل وقتي شما به آن جزوه بي نهايت كوچك ها نگاه كنيد كه آن را در حوالي سال ۴۰ نگاهت، مي بينيد كه با وجود سيطره اين روحيه در جامعه كه همه چيز را بايد زود به دست آورد. بازرگان اين نکته را مطرح مي كند كه قاعده اين جهان و تحولات اين جهان براساس و منتج از فعاليت هاي عناصر بسيار كوچك است و در جامعه هم تا افراد خودشان تغيير پيدا نكنند، تغييرات اساسي و كليدي پيدا نمي شود. او از اين نظر به فرد نگاه مي كرد.

● **از حيث حقوقي چطور؟ اگر به لحاظ حقوقي امر دابر بر انتخاب ميان حقوق فرد و جامعه مي شد، مهندس كدام را برمي گزید؟**

يزدي: حقوق جامعه را و مثال هايي هم براي اين موضوع دارم. مهندس اعتقاد نداشت كه حقوق فرد، بشر و حقوق جمع نافي همدیگرند و ضدهمدیگر هستند.

● **درباره آن مثالها بگويد آقاي دكتور.**

يزدي: بازرگان وقتي تعارض ميان منافع ملي و عمومي با ادامه كار بانك هاي خصوصي را ديد كه صاحبان آن فرار کرده بودند، طرح ملي كردن بانك ها را پذيرفت. بعد از انقلاب اين مسائل به نحو جدي مطرح بود و نهضت آزادي هم شروع به اظهارنظر كرد و خودش هم نظراتش را در اين قضايا توين كرد. نهضت آزادي جزوه اي دارد به نام بازرگاني خارجي كه در آنجا نقطه نظرها را مطرح مي كند و مي گويد: «دولت: تصدي هر چه كمتر، حاكميت هر چه بيشتري» براي دولت نقش حاكميت تعيين مي كند. اما تصدي اش بايد كمتر باشد. نکته ديگر اين است كه هنگامی كه در سال هاي ۶۳-۶۲ شروع به بازسازي نهضت كرديم و اعتقاد داشتيم كه مبارزه سياسي بدون جهان بيني ايدئولوژي نمي شود و ما بايد مواضع سياسي و اقتصادييمان را تدوين كنيم. بازرگان از جمله كساني بود كه در آن كميته مخصوص شركت كرد. من هنوز دست خط هایش را دارم. همين مسائلي را كه شما مي گوويد بازرگان آنجا هم آورده. ضمن اينكه به فرد و فعاليت هاي فردي اهميت مي دهد، در تعارض بين اصل لاضرر و اصل تسليط اصل لاضرر را برمي گزيند و مي گويد مالكيت فردي نمي تواند به ضرر منافع جمع باشد. اينها را بازرگان مي گويد. بنابراین در پاسخ سؤال شما بگويم كه نه، بازرگان به اينديويجواليسم اعتقادي نداشت. به ليبراليسم سياسي هم كه اعتقاد داشت، به ليبرال دموكراسي اعتقاد نداشت. به كانستيتوشنال دموكراسي (يا دموكراسي مشروطه و مبتني بر قانون اساسي) اعتقاد داشت.

این تقسیم بندی در مورد دموکراسی، مخصوص دوران جنگ سرد بود که کمونیست ها خودشان را رادیکال دموکرات می دانستند و دموکراسی غربی را لیبرال دموکرات. اما الان این دو واژه منسوخ شده است. سال هاست که منسوخ است. هیچ دموکراسی بدون کانسئیتوشنال یا قانون اساسی. به عنوان یک قرارداد اجتماعی واقعاً معنا و مفهومی ندارد. با همین نگاه است که بازرگان تدوین قانون اساسی برای جمهوری اسلامی را پیگیری کرد. ما مطلب را از پاریس شروع کردیم ولی وقتی به ایران آمدیم بازرگان باز هم این موضوع را رها نکرد. مرحوم دکتر سبحانی به عنوان وزیر مشاور در طرح های انقلاب، قضیه قانون اساسی را پیگیری کرد. برای اینکه معتقد بود که این مقولات را قانون اساسی باید تعریف کند. یک نگاه پراگماتیستی هم به مسئله وجود داشت.

● حالا آن سنوایی که مطرح کردم معنا پیدا می کند. در فلسفه سیاسی امروز برخی نظام ها و افراد، یک جور دور زدن وجود دارد. نه جمع است و نه تفریق؛ یک چیزی که حدوسط دو چیز است. نه لیبرالیسم، نه کمونیسم یک چیزی وسط آن. اگر چنین کاری میسر بود که خب لابد تا به حال به عقل بقیه هم رسیده بود. سنوای من این نیست که حقوق فرد و جمع همیشه با هم در تناقض هستند یا نه. سنوای این است اگر در موردی حقوق فرد با حقوق جمع به تعارض رسید اصالت با کدام است.

یزدی: این مطلبی که شما می گوید (رابطه حقوق فرد و جامعه) در بین روشنفکران دینی سابقه دارد. حتی در قانون مدنی ما که در زمان رضاشاه تدوین شده و متأثر از فقه اسلامی است در تعارض میان اصل تسلیط و اصل لاضرر، دومی ملاک است. اصل تسلیط می گوید «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم». اصل لاضرر می گوید: «لاضرر و لاضرر فی الاسلام». بنابراین مالکیت فرد نمی تواند موجب ضرر و زیان یک فرد دیگر شود.

● مسلم است. اینکه اصل لیبرالیسم است که مالکیت فرد نمی تواند منجر به ضرر فرد دیگر شود. کسی که می گوید من لیبرالم می گوید در حوزه اخلاق هم هر کسی هر عملی انجام بدهد تنها معیاری که تعیین می کند این کار مجاز یا نارواست (صرف نظر از شایسته و ناشایسته بودنش) این است که به آزادی دیگران لطمه می زند یا نه. من فکر نمی کنم منظور آقای بازرگان این باشد. آقای بازرگان یکسری ارزش های اسلامی دارد که این ارزش های اسلامی مرزهای اخلاقی را تعیین می کرده اند.

یزدی: مرزش این بوده که معتقد بود تظاهر بیرونی فرد به عمل غیراخلاقی در جامعه بحثی جدا از این بحث دارد که در عالم شخصی اش مجاز به چه کاری است. بازرگان با این مخالف بود که فرد به بهانه اینکه من آزاد هستم، هر کاری دلش می خواهد بکند.

● خب همه با این مخالف هستند. من فکر می کنم داستان آقای بازرگان این نیست که مرزهایش را آزادی افراد دیگر تعیین کند. او معتقد است ارزش های مشخص و معین دینی بر فرد و جامعه حاکم هستند. از این رو وقتی کسی در جامعه کاری مغایر این ارزش ها انجام دهد، چه آزادی دیگران را محدود کند و چه نکند، کارش نارواست. این موضع هر چه باشد لیبرالیستی نیست.

سحابی: این نکته ای که شما می گوید از اقتضائات مکتب اوست. ما برای آن مکتب یک ارزشی قائل هستیم و هر چه را مکتب به ما القا می کند قبول داریم. حالا به ضرر و یا به نفع جامعه است.

یزدی: بازرگان در انتهای کتاب «عشق و پرستش» و یکی دیگر از کتاب هایش راجع به جبر و اختیار و سوسیالیسم بحث های جالبی دارد. آنجا بازرگان نظر خودش را راجع به مطلبی که شما می گوئید آورده است. راجع به اینکه به حقوق انسان سوسیالیستی نگاه می کند یا خیر. اینجا باید دقیق تر مطلب را بررسی کنیم.

بازرگان به ارزش های دینی معتقد است، اما با اینکه خارج از قانون و ضوابط قانونی، یک فکر و اندیشه دینی به زور تحمیل شود مخالف است. در رفتارهای فردی اش هم همین طور است. در خانواده اش، از وقتی که من یادم می آید زمانی که مهندس ازدواج کرد، همسرش چادر به سر نمی کرد و ما آن وقتی که در انجمن اسلامی دانشجویان فعال بودیم همیشه ناراحت بودیم. برای اینکه بعضی از مسلمانان افراطی این را به رخ ما می کشیدند و بازرگان هم هیچ وقت به زنش تحمیل نمی کرد که تو که زن من هستی و من هم که مسلمان هستم و استاد دانشگاه پس تو حتماً باید چادر سر کنی. به بچه هایش هم چیزی را تحمیل نکرد. به معنی واقعی دموکرات بود.

● این نکته خیلی مهم است. شما می فرمایید بازرگان به ارزش های دینی قائل بود ولی می گفت در قالب قانونی که تصویب می شود. می خواهم بگویم فردی که دیدگاه خاصی در این زمینه دارد این دیدگاه در قانون اش هم متجلی می شود. انصاف بدهید که از حاصل تلاش های بازرگان و نقش اش در پروسه قانونگذاری نمی توان نتیجه گرفت که به لیبرالیسم به معنای دقیق کلمه معتقد بوده است.

یزدی: اینکه آیا قانون رعایت اصول اومانیستی را می کند یا نمی کند یک بحث است. اما یک بحث دیگر هم هست و آن منشاء نگاه یا باوری است که به صورت قانون درمی آید که ما خودمان به این صورت تعریف می کردیم. قوانین اجتماعی شرعی هنگامی برای همه شهروندان لازم الاتباع است که تبدیل به یک قانون مدنی شود. بعد از انقلاب بررسی دقیق تر این مسائل ضرورت پیدا کرد. این چیزی است که در همه جای دنیا اتفاق افتاده، بسیاری از قوانین انگلوساکسون ریشه اش از تورات و انجیل است. اما الان کسی نمی گوید که این یک قانون مذهبی یهودی و یا مسیحی است. می گوید یک قانون مدنی است. بحث ما این است و بازرگان به این مطلب معتقد بود که قوانین و دستورات شرعی که کاربرد اجتماعی دارند، هنگامی لازم الاتباع برای همه شهروندان است و دولت می تواند در این قلمرو دخالت کند که تبدیل به یک قانون مدنی شده باشد. پس بنابراین در قلمرو اجتماعی بازرگان به این معتقد بود. در طول مدت کوتاهی هم که قانونگذاری هایی شد، با این دید بود. همان بازرگانی که به لیبرالیسم اقتصادی اعتقاد داشته، منافع اجتماعی را در نظر گرفته، و ملی شدن بانک ها و صنایع را پذیرفت.

● یعنی چه که منافع را در نظر گرفته و ملی شدن بانک ها را پذیرفته. این دیگر چه جور منافی است که با اصول شما تضاد دارد؟ یک مثال بزنید تا من بفهمم.

یزدی: مدیران کارخانجات فرار کرده بودند و حقوق کارگران معوق مانده بود. دولت نمی توانست آن را به حال خودش رها کند. کسی نبود که کارخانه را اداره کند. دولت حافظ منافع ملی است و تصویب کرد که مدیر دولتی بگذاریم. یا بانک ایرانیان در آن موقع پولی نداشت. اصلاً بانک ها پول

نداشتند. اگر دولت بانک ها را ملي نمي کرد، مردم هجوم مي آوردند براي اينکه سپرده هايشان را از بانک ها مي خواستند. مملکت با بحران عظيم پولي روبه رو مي شد. بنابراین بازرگاني که به اقتصاد آزاد اعتقاد دارد، اينجا منافع ملي را در نظر مي گيرد و تصويب مي کند که بانک ها دولتي شوند.

- **يعني راهکار ديگري براي اين کار وجود نداشت**

يزدي: نه، نبود. البته آقاي مهندس بيشتر از من به اين مسائل وارد است.

سحابي: در اين مورد مسئله به صورت لايحه از طرف دولت به شوراي انقلاب آمد. چون شوراي انقلاب بعد از انقلاب نقش قوه مقننه را بازي مي کرد، به صورت لايحه به آنجا آمد. شوراي انقلاب بدون هيچ رسيدگي، خيلي احساساتي و فوري آن را تصويب کردند. منتها من، چون قبل از اين که لايحه بشود و به شورا بيايد در جريان بودم و با آقاي معين فر و کتيرايي و ... ارتباط داشت مي دانستم که اين دوستان ما (انجمن اسلامي ها، مهندس معين فر، کتيرايي و طاهري) طرفدار ملي شدن بانک ها بودند. آقاي دکتر مولوي رئيس بانک مرکزي بود، او مخالف بود. استدلالش هم اين بود که الان بانک ها وضع معشوشي دارند. اول بيابيم قانوني بگذاريم که مديريت بانک ها دولتي شود و بعد رسيدگي کنيم، ببينيم بانک ها چه دارند، چه ندارند، بعد از اين که ورشکستگي هايشان را گردن خودشان انداختيم، بعد از آن بيابيم بانک ها را ملي کنيم. اتفاقاً من اين را در سازمان برنامه هم گفتم، ما خودمان روي احساساتي که نسبت به ملي شدن بانک ها داشتيم (به شدت طرفدار ملي شدن بوديم) اين کار را کرديم. ولي بعد از يك سال مشخص شد که حرف مولوي درست بوده. در مجمع عمومي بانک ها در خرداد سال ۱۳۵۹ که من هم آنجا در سازمان برنامه بودم گزارش حسابري بانک ها را آوردند و بعد معلوم شد که چند تا از اين بانک ها ورشکسته بودند. از جمله بانک تعاوني توحيد که مال رشيديان بود. بعضي ها هم بدهي هايي داشتند. به هر حال نتيجه گزارش حسابري اين بود که دولت بايد ۱۲ ميليارد تومان از بابت ورشکستگي بانک ها پرداخت مي کرد. چون ملي شده بود و دولت همه چيز آن را به عهده گرفته بود. در حالي که اگر مديريت اش دولتي شده بود، دولت از بابت بدهي هاي آنها مسؤليتي نداشت. در آنجا حداقل خود بنده _ چون اين را آقاي معين فر قبول ندارد _ متوجه شدم که اگر ما حرف مولوي را گوش مي کرديم بهتر بود.

- **که البته اين اقدام به اعتقادات ليبرالي مورد نظر شما هم بسيار نزديک تر بود.**

سحابي: بله. ولي منظورم اين است که بگويم حرفي که دکتر يزدي مي خواهد بگويد به نظر من اين است که بازرگان حتي در مواضع عدم دخالت دولت و يا دولتي نشدن که هميشه اصرار داشت، در اين جا هم وقتي پاي منافع مملکت و ملت به ميان مي آمد، تسليم مي شد. قانون حفاظت صنايع يك مقدمه دارد که خود مهندس نوشته است. اين مقدمه، مقدمه اي است که صددرصد افکار مهندس است و سرشار است از تاکيد روي پرهيز از دولتمداري، ولي در بند يك آن، يکسري صنايع ملي مي شوند. صنايعي که نقش مهمي در اقتصاد کشور دارند يا به لحاظ تکنولوژي آن قدر پيشرفته هستند که براي اداره سرمايه هاي زياد مي خواهند، مثل صنايع نوب فولاد، مس، نفت. بعد يکسري از صنايع را گفتند که چون صاحبانش _ سهامداران _ وابستگي هاي سياسي داشتند سهام اين افراد (نه همه شرکت) به ضبط دولت در مي آيد. يکسري هم به دليل بدهي ها و سوءمديريت چون بدهي هاي زيادي دارند اگر بدهي هايشان از يك نسبي فراتر رفته باشد بانک ها به اندازه ميزان طلب شان در مالکيت آن شرکت ها سهيم مي شوند.

• ولی البته باید قبول کنید که هر سه مدل این ها يك جور دولتي کردن بود و سؤال من هنوز سر جاي خودش باقي است.

سحابي: حرف من این است که چرا این اتفاق افتاد. براي این بود که آن موقع خود ما در وزارت صنایع، يك هیات علمي صنایع داشتیم که مثل ستاد جنگ بود. دو سه تلفن روي میزمان بود. دو سه نفر معاون وزارت صنایع، معاون وزارت کار و بنده هم به عنوان نماینده وزیر صنایع و آقای عالی نسب هم بود. مرتباً خبر مي رسید که در شهرک هاي صنعتي شورش و قیام است. مدیران را گروگان گرفتند. مدیر کارخانه ایفو را گروگان گرفته بودند و برده بودند سر کوره ذوب فلز، که به زور از او امضا بگیرند که ۵۰۰ تومان اضافه حقوق بدهد. به این صورت بود. از طرف دیگر هم صاحبان کارخانجات هم بیرون نشسته بودند و کالا که از کارخانجات بیرون مي رفت با مشتریان قرار مي گذاشتند که مشتري پول را به آنها بدهد. پول به کارخانه بر نمی گشت و کارخانه داشت تخلیه مي شد. تخلیه از دارايي. در آن شرایط هر کسي اگر صددرصد هم لیبرال باشد چه مي گوید؟ مي گوید این کارخانه را فعلاً باید نجات بدهم. این قانون حفاظت از صنایع و یا آن نوع مدیریت و یا مالکیت بانک ها واقعاً روي ضرورت شرایط اتفاق افتاد. منتها يك هیاتي هم پیش بینی کردند که این هیات بعد از رسیدگی ها بتواند بعضي از این شرکت هايی که مدیریت اش زیر دست دولت بود به صاحبانش برگرداند.

• این هیات هیچ وقت در حوزه عمل فعال شد؟

سحابي: من خودم عضو هیات بودم. تا زمانی که مجلس بودم به عنوان نماینده مجلس در آن هیات بودم، بعد از سال ۶۳ هم که مجلس تمام شد به عنوان نماینده وزیر صنایع در آنجا بودم تا سال ۶۹ و وقتی من را گرفتند ما دیگر حذف شدیم.

• همه داستان به این بر مي گردد که ما موقعي که در ضرورت تصمیم مي گیریم که بیاییم سیستم را دولتي کنیم باید به درستي و دقت بدانیم راهکارمان براي این که يك روز بخواهیم اینها را به وضع اول برگردانیم چیست؟ ممکن است شرایط کار را مشکل کند، اما اگر ما واقعاً به تئوري هاي کلانمان معتقدیم باید برایشان تدبیر هم بیندیشیم.

سحابي: همه این ها حسابرسی مي شد، این ها اگر مالیات هایشان را نداده بودند، حقوق بیمه و تامین اجتماعي را نداده بودند و احتمالاً به دولت بدهي هايی داشتند که مي گفتیم این ها را بدهیم و به صندوق دولت وارد کنیم و کارخانه را بهشان پس مي دادیم.

• ممکن است از مهندس بازرگان به عنوان سیاستمدار، چندان توقعي نباشد که قدرت فاصله گرفتن از پارادایم هاي نظري رایج در دوران خود را داشته باشد، اما اگر بازرگان را روشنفکري بدانیم که به تعبیر امروزي ها يکي از آباي معنوي روشنفکري دینی است، اوضاع کمي فرق مي کند. سال ها پیش از آنکه بازرگان به تالیف آثارش بپردازد، در همین جهان عرب و نه در غرب جهان، متفکراني چون علي عبدالرازق آثار کلاسیک و مدوني در باب نسبت میان دینداری با آزادي و عدالت و حکومت و سیاست نگاشته بودند که امروز هم براي جهان اسلام قابل تامل و استناد است. آیا نباید از بازرگان روشنفکر توقعي داشته باشیم که حداقل سري به این آثار کشیده باشد و تاملی در آنها نموده باشد؟

سحابي: بنده نظير همين سؤال جنابعالي را در دانشگاه امام صادق پاسخ دادم، آقاي عميد زنجاني هم بود. بحث اين بود که آقاي بازرگان و دکتر ي سحابي علم گرا بودند. سيانتيست بودند به اين معنا که هر چه علم مي گفت اين ها قبول داشتند. بنده آنجا توضيحي دادم، که آقاي عميد زنجاني با اين که موضع مخالف با ما داشت اين را قبول کرد. ببينيد موضع گيري هر فردي را نمي شود گفت که اين مرام و فلسفه اوست. او در شرايط خاصي از جامعه مجبور بوده که اين کار را بکند، در دوره شهريور ۱۳۲۰ تا سال هاي ۱۳۴۰، اسلام هم از ناحيه مسلمان ها و هم از طرف مارکسيست ها و توده اي ها و به طور کلي روشنفکران متهم بود که با مدرنيسم و علم اصلاً تطبيق نمي کند. افکار خداپرستانه با علم تطبيق ندارد. اين جو غالب بود. به خصوص در محيط هاي دانشگاهي و دانشجويي حاکم بود. حالا شما که اعتقادات ديني داريد طبيعاً در اين محيط به دفاع مي افتيدي. دفاع تان هم براي اين است که نشان دهيد مغايرت وجود ندارد. حالا آقاي بازرگان و پدر من (مخصوصاً اين دو چون با همدیگر کار مي کردند) از موضع دفاع از اين حقيقت که علم با اعتقاد ديني مغايرت و مخالفت ندارد بر مي آمدند. حوزه کار بازرگان در رشته علوم فيزيک و حوزه کار پدرم هم در رشته علم تکامل يا بيولوژي بود. مخصوصاً آنهاي که آن زمان خيلي به دين حمله مي کردند از لحاظ علمي روي تکامل خيلي تکیه مي کردند. نمي شود گفت که اين دو نفر آمده اند و گفته اند هرچه علم مي گويد درست است و ما دينمان را هم از علم مي گيريم. اين ها هرگز چنان حرفي نزده اند.

● سؤال من اين است که اگر اين آقاين کتاب هايي امثال کتاب عبدالرازق را خوانده بودند جنبه دفاعي شان صورت ديگري پيدا مي کرد. در اين که غيرت ديني، فرهنگي و شخصي داشتند شكي نيست منتها بحث اين است که اگر آنها با اين مفاهيم و مباني و اتفاقاتي که در جهان غرب و عرب افتاده بود، آشنا بودند، تفکر، ديدگاه و آثارشان مطمئناً متفاوت از آن چيزي مي شد که شد. **سحابي:** يك نکته همين است که شما مي گوييد و يکي هم اين که کتاب هاي مربوط به تجارب کشورهاي ديگر را هم نمي خواندند. خود ما هم که جوان بوديم اين کتاب ها در اختيارمان نبود که بخوانيم. اين کتاب ها تازه امروز در حال ترجمه شدن هستند. همه اين ها يا عربي بود و يا انگليسي. اتفاقاً مهندس بازرگان اولين جايي که فرصت پيدا کرد (زنداد) نهضت هند را مطالعه کرد. کتاب «هند آزادي گرفت» را خواند. در مورد کوبا هم کار کردند. اين طور نبود که نسبت به تجارب ديگران اعراض داشته باشند ولي در اختيارشان نبود. اتفاقاً هند را که خواند بسيار تحت تاثير قرار گرفت. از حرکت گاندي خيلي اثر پذيرفت. بعد هم به مسئله کوبا پرداخت. کتاب «جنگ شکر کوبا» ي ژان پل سارتر را خوانده بود. در سال ۱۳۴۱ که در زندان بود، خيلي تحت تاثير اين قرار گرفته بود و چيزي هم نوشت به اسم «جنگ ... در ايران» بعد در مقدمه اش نوشته بود که شما شکر را برداريد جاي آن نفت بگذاريد، باتيستا را برداريد هر کسي که خودتان دوست داريد جاي آن بگذاريد.

يزدي: من هم مي خواهم تاکيد کنم که کتاب هايي که الان در ايران هست، آن زمان نبود. آن زمان جنبش ترجمه و انتقال تجارب بسيار ضعيف بود. ولي در حد کمي بود. مثلاً يادم است در بعضي آثار مهندس «طبابع الاستبداد کوكبي» خيلي موثر بود. همه آن را خوانده بودند. در مورد نوشته هاي رشيد رضا بحث مي کردند و اين نشان مي داد که خوانده اند. اما بايد سؤال را عميق تر پرسيد که چرا در مصر عبدالرازق اين چيزها را مي نويسد ولي در ايران ننوشتند. فراتر از اين که چرا ما آثار آنها را نخوانديم.

سحابي: خوب مصري ها از ما جلوتر بودند.

یزدی: البته آن هم دلایل مختلف خود را دارد که مربوط می شود به نوع استعمار در مصر. من معتقد هستم ما باید میان استعمار مری و استعمار نامری در دو کشور تفاوت قائل شویم. در هند و مصر استعمار مری و مستقیم بود. حضور استعمار مری یک پیامد دارد، حضور استعمار نامری در کشوری مثل ایران پیامدهای دیگر دارد. بنابراین در اینجا استعمار نامری برای استمرار سلطه خودش نیاز به این دارد که به بسیاری از مبانی اخلاقی جامعه لطمه بزند. در حالی که در مصر حضور استعمار مری موجب تقویت احساس های ملی و دینی می شود. بازرگان فقط یک نظریه پرداز و روشنفکر دینی نبود. او در جایگاه یک مصلح اجتماعی قرار گرفته بود. کتاب های بازرگان بر دو گونه هستند. یکی کتاب هایی که مبانی ریشه ای و اصولی را مطرح می کند که امروز هم در دنیا خریدار و مخاطب دارد مثل سیر و تحول قرآن، ذره بی انتها، عشق و پرستش. کتاب عشق و پرستش بازرگان در زمینه علم از کتاب هایی است که اکنون در آمریکا در سطوح بالایی علمی منتشر می شود، به مراتب جلوتر است نسبت به برخی کتاب های دیگر در این زمینه. اما یکسری از کتاب های بازرگان به عنوان مصلح اجتماعی به ضروری ترین سئوالاتی که در جامعه ما مطرح است می پردازد.

این نکته ای است که آقای مهندس سبحانی به آن اشاره کردند. در نظر بگیریید سال های ۱۳۲۰ را. مخالفان ما هم نمی آمدند مسایل کلیدی را با ما مطرح کنند. ما را دست می انداختند و سطح انتقاد ما هم این بود. بازرگان برای جواب به آنها اگر پاسخ درون دینی مطرح می کرد که اصلاً آنها اعتقادی به دین نداشتند. آمد به عنوان یک استاد و از موضع برون دینی به پاسخگویی پرداخت. اولین سخنرانی بازرگان تحت عنوان «مقلد نباشیم» است موقعی که دید همه این ها که در اروپا تحصیل کردند و می خواهند برگردند، درصدد تقلید از اروپا هستند، «مذهب در اروپا» را نوشت تا این هایی که می خواهند زیرآب مذهب را بزنند بفهمند که اروپا پیشرفت نکرد برای این که مذهب را کنار گذاشت. «علمی بودن مارکسیسم» را چه زمانی نوشت؟ زمانی که مرکزیت سازمان مجاهدین آمده و می گوید ما مارکسیست شده ایم و کتاب اریک فروم درآمده بود. بازرگان این جا می خواهد جواب بدهد. بازرگان به عنوان یک مصلح اجتماعی از این دید نگاه می کرد. یکی هم این که چرا در کشوری مثل هند و پاکستان و یا مثل مصر مسایل اساسی و کلیدی تر مطرح می شود و در ایران نمی شود. برای این که برای ما اصلاً آن بقایا و نتایج و پیامدهای استعمار نامری است که وجود داشته و لاجرم ما را درگیر می کرده است.

● استعمار نامری ما مربوط به چه سال هایی است.

سحابی: از دوران رضا شاه.

یزدی: ما روشنفکران باید به این سئوال تاریخی جواب بدهیم که چرا در تمام کشورها دنیا، در قرن ۱۹ استعمار به طور مری رفت، حضور فیزیکی پیدا کرد ولی در ایران نشد. ایران یک کشور منحصر به فردی است که استعمار نامری وارد شد، مری نیامده است.

● البته حتی توجه دارید که روشنفکران عرب از جمله عبدالرازق که این کتاب را نوشته هم عمیقاً با پدیده حکومت دینی مواجه بودند؛ یعنی واکنش به خلافت عثمانی که مدعی اسلام گرایی بود.

یزدی: شما کتاب رشید رضا را هم ببینید دقیقاً با همین موضع برخورد می کند. ولی رشید رضا می رود در خط بنیادگرایی و مسایل دیگر را مطرح می کند.

● **حالا ربط استعمار نامریی با مطرح نشدن مباحث بنیادی در عالم فکر را هم توضیح دهید.**

یزدی: فشارهای استعمار نامریی باعث شد که مسائل بنیادی اصلاً مطرح نشود و ذهن همه معطوف به مسایل فوری، سطحی و جزئی شود. به همین دلیل آنها از جریانات ارتجاعی حمایت می کردند. آنها برای این که بتوانند به سلطه نامریی خودشان ادامه بدهند باید مبانی اعتقادی و باورهای دینی مردم را متلاشی کنند به همین دلیل می خواستند زبان را عوض کنند، خط را عوض کنند، یک پل بزنند و تاریخ ۱۴۰۰ ساله ما را نادیده بگیرند بروند به دوران باستان.

● **با این حساب اتفاقی که در ترکیه افتاد را چه طور توصیف می کنید.**

یزدی: آتاتورک زبان و خط را عوض کرد. اما برای این کار مبانی خاص خودش را هم داشت. شما می دانید آتاتورک آثار تاریخی ترکیه را از بین نبرد. آنها در خیابان ها وسط یک چهارراه یک سقاخانه قدیمی را حفظ کردند که با خط فارسی و عربی در آنجا شعر نوشته شده است. اما این جا رضا شاه باب همایون را خراب کرد که جای آن کاخ دادگستری بسازد ولی آثار قبلی را حفظ نکردند. یک دیدگاه کاملاً متفاوت داشتند. شما وقتی آتاتورک را می خوانید می بینید دیدگاه هایش فرق داشت همین است که الان در ترکیه، احزاب به مراتب پیشرفته تر از ما هستند. در ایران استعمار غیرمستقیم بوده، در ترکیه هم بوده ولی نه به شدتی که در ایران بود. آتاتورک بود، فراماسون بود و...

● **شاید می خواهید بگویید به این دلیل که در اینجا منافع آنها نسبت به ترکیه بیشتر تامین می شده.**

یزدی: مسئله نفت بود. اینجا نفت داشته.

سحابی: رویتر برای غارت ذخایر آمده بود که ترکیه این را نداشت. اما من باید در این رابطه توضیحی بدهم. من نظر دکتر یزدی را نمی پذیرم. به نظر من ما نمی توانیم هر اتفاق اجتماعی _ تاریخی که می افتد را به عوامل خارج از جامعه نسبت بدهیم. عوامل خارج از جامعه تأثیر بسیاری دارند، اما عوامل درونی هم اگر پر اهمیت تر از آنها نباشند کم اهمیت تر نیستند. داستان عقب ماندگی ما، برخلاف نظر دکتر یزدی، داستان بی خبری و بی توجهی و کم کوششی بوده است. اصلاً روشنفکران ما همیشه عقب بوده اند. از زمان آخوندزاده که مظهر یکی از روشنفکران ماست، هم اوضاع همین طور بوده. ما اصلاً کاری به کار بحث های فکری و بنیانی نداشته ایم. همیشه یا تقلید کرده ایم و یا به روایت های دسته سوم و چهارم اکتفا کرده ایم. این دیگر لابد تقصیر خودمان هم هست.

● **خوب حالا شما که چنین نظری دارید پس حتماً این موضوع را معلول اتفاقات دیگری می دانید آن اتفاق ها چیستند؟**

سحابي: معلول این می دانم که ما عقب ماندگی فرهنگی داریم. تا زمان عبدالناصر و حتی تا امروز مصر از لحاظ فرهنگی خیلی از ما جلوتر بوده است. خود بنده در دوران جوانی خیلی عاشق مصری ها بودم. دوم این که هیچ وقت در کنه مسایل به طور ریشه ای وارد نشدیم. همین سئوالی که کردید که مهندس بازرگان می آید پاسخ علم گرایی را می دهد، با کتاب «مطهرات در اسلام»، جواب ایشان کاملاً موردی است. او نمی رود فلسفی و در عمق و ریشه موضوع را پی بگیرد. این نکته در هیچ کدام از ما نبوده است. این ضعف ماست. این را قبول کنیم. در بهترین شرایط هم خواسته ایم از کلاس ابتدایی برویم دانشگاه. خود من هم اعتراف می کنم خیلی از مسایلی که حالا مطرح شده اگر ما در آن دوران عمیق فکر می کردیم همان زمان باید مطرح می شد.

بیانیه مشترک روسای دو قوه مجریه و مقننه و عمق بحران

ایلنا ۱۱/۴/۱۳۸۲

ابراهیم یزدی گفت: بی تردید سخنانی که آقای جنتی در تریبون نماز جمعه بیان کرده اند و پاسخی که رؤسای دو قوه مجریه و مقننه داده اند، صرفاً حکایت از عمق بحران می نماید.

در پی صدور اطلاعیه مشترک خاتمی و کروبی، دبیر کل نهضت آزادی ایران در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری کار ایران، ایلنا، افزود: این جمله آقایان خاتمی و کروبی که ۱۹۰ کرسی نمایندگی بدون رقابت تعیین می شود، معنای ویژه ای دارد و چنین استنباط می شود که همان طوری که برخی شایعات حکایت از آن داشت برای ۱۸۰ نماینده مجلس هفتم در مراکز غیبی تصمیم گرفته شده است و تجهیزات و امکانات نهادهای مختلف هماهنگ با رد صلاحیت های گسترده به گونه ای به کار گرفته می شود که صرفاً افراد مورد توافق از صندوق ها بیرون بیایند.

یزدی این وضعیت را بازگشت به قهقرا دانست و یادآور شد: ما در نظام گذشته شاهد این بودیم که از مراکز بالایی تصمیم گیری مملکت درباره اسامی نمایندگان که باید انتخاب شوند تعیین و تصمیم گرفته می شد و سپس به نهادهای اجرایی دستورات لازم داده می شد.

وی افزود: خاتمی و کروبی باید توضیحات بیشتری به ملت ایران بدهند که منظور آنها از این ۱۹۰ نماینده ای که تکلیفشان از قبل معلوم شده، چیست؟ سخنان این دو بزرگوار حاکی از آن است که انتخابات مجلس هفتم يك انتخابات فرمایشی است و مجلس آینده از هم اکنون مشخص شده است که باید مجلسی نمایشی باشد و هیچ موقعیتی جز مجلسی مشاوره ای نخواهد داشت.

تلگراف شهري به شورای نگهبان

۱۳۸۲/۱۱/۱۴

تهران ، خیابان امام خميني، شوراي نگهبان

جناب آقاي جنتي ، دبیر محترم شوراي نگهبان

در مصاحبه تلویزیونی شنبه شب که از شبکه اول سیما پخش شد ادعا نمودید که تصمیمات شوراي نگهبان در رد صلاحیتها بر اساس تکلیف شرعی و به استناد آیات قرآن کریم می باشد. لطفاً بفرمایید به استناد کدام يك از آیات قرآن کریم و یا قانون مصوب: اولاً اعتقاد و التزام مرا به دین اسلام بعد از پنجاه سال مبارزه و فعالیت شناخته شده در ایران و در سطح جهانی، انکار نموده اید؟ ثانیاً سوء شهرت من در حوزه انتخابیه تهران چیست و چگونه به آن پی برده اید؟ ثالثاً من در کدام دادگاه به جرم ارتداد محاکمه و محکوم شده ام؟ اگر شما سندی در اثبات ادعاهای خود دارید هم مرا مطلع سازید و هم آنها را برای اطلاع عموم منتشر کنید. در غیر این صورت آخرت خود را به دنیا فروخته اید، و با این تهمت و افترا مرتکب گناه فاحش شرعی و جرم قانونی شده اید و صلاحیت عضویت در شوراي نگهبان را از دست داده اید یا استعفا و یا پوزش بطلبید و راه توبه و اصلاح در پیش گیرید. و یا ناگزیر از شما به دادگاه شکایت خواهم کرد.

والعاقبه للمتقين

دکتر ابراهیم یزدی

۱۳۸۲/۱۱/۱۴

رونوشت:

- رونوشت به ریاست محترم جمهوری
- رونوشت به ریاست محترم مجلس شوراي اسلامي
- رونوشت به ریاست محترم کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شوراي اسلامي
- رونوشت به خبرگزاریها

نامه به هیات نظارت بر مطبوعات

۱۳۸۲/۱۱/۱۷

به نام خدا

۱۳۸۲/۱۱/۱۷

هیات نظارت بر مطبوعات

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

با سلام نشریه‌ای ادواری با عنوان «بولتن خبری و تحلیلی» و «محرمانه»، از جانب گروهی ناشناخته به نام «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی» با کیفیت بسیار خوب در حجمی بیش از یکصد صفحه منتشر می‌گردد. یک کپی از صفحه اول شماره ۴۹، نیمه دوم دی ۱۳۸۲ جهت اطلاع به پیوست، ارسال می‌گردد.

در صفحات متعدد این نشریه، حملات و تعرض‌هایی مکرر به اصلاح‌طلبان، و از جمله به نهضت آزادی و شخص اینجانب شده است. که در مواردی با دروغ‌پردازی و اشاعه اکاذیب همراه می‌باشد. به عنوان نمونه در صفحه ۹ و ۱۰ شماره ۴۹ این نشریه به تاریخ نیمه‌دوم دی‌ماه ۱۳۸۲، خبر دروغی درباره حضور مشترک اعضای نهضت آزادی و حزب مشارکت در سفارت سوئیس و مذاکره پیرامون انتخابات هفتمین مجلس شورای اسلامی چاپ شده است. تشکیل این جلسه را به برنامه‌کنگره آمریکا دایر بر «برای تصاحب هر صندلی مجلس شورای اسلامی توسط عناصر مورد نظر آمریکایی، مبلغ چهار میلیارد تومان بودجه اختصاص داده است.» مرتبط دانسته‌اند. (کپی از صفحات ۹ و ۱۰ به پیوست است)

با توضیحات بالا خواهشمند است بفرمایید آیا:

۱- این نشریه مجوز دارد یا خیر؟ ۲- مسئول (یا مسئولین) انتشار این نشری چه کسانی یا چه نهادی می‌باشد و این شورا مرکب از کدام «نیروهای انقلاب اسلامی» می‌باشد.

۳- آیا انتشار بولتن‌های خبری و تحلیلی نیازمند چه توابع و ضوابطی هستند؟

با تشکر از توجهی که مبذول می‌فرمایید. با احترام

دکتر ابراهیم یزدی

نامه به روزنامه رسالت

۱۳۸۲/۱۱/۱۸

سردبیر محترم روزنامه رسالت

با سلام روزنامه رسالت در شماره ۵۲۱۸ مورخ ۸۲/۱۱/۱۱، در صفحه ۳، در ستون «نقد و نظر» در مقاله‌ای تحت عنوان «تعویق انتخابات، به قلم غلامرضا احمدی»، مطلبی را نوشته است که کذب محض است.

خواهشمند است بر طبق قانون مطبوعات یادداشت زیر را در همان صفحه و ستون درج فرمایید.

۱- اینجانب در جلسه مورد استناد نویسنده خبری رسالت که نمی‌دانم کجا و کی بوده است، شرکت نداشته‌ام نه در آن جلسه و نه در جایی دیگری نگفته‌ام که «به هر قیمتی باید انتخابات به تاخیر بیفتد»

۲- در هیچ کشوری در دنیای اعتقاد به قانون اصل نیست بلکه التزام به قانون مطرح است. در مجلس بررسی پیش‌نویس قانون اساسی - خبرگان - در سال ۱۳۵۸، کمتر اصلی به اتفاق آرا تصویب شده است.

بنابراین هر اصلی که به تصویب رسیده است مخالفانی داشته است که به علت عدم اعتقاد، به آن رای نداده‌اند. اما وقتی قانونی تصویب می‌شود همه باید به آن التزام داشته باشند.

درباره نامه منتسب به رهبر فقید انقلاب تا به حال به کرات نظر داده‌ایم و بهتر است برای حفظ حرمت‌ها مخالفان نهضت آزادی ایران آن را دستاویز قرار ندهند و از خودشان هزینه کنند.

با تشکر

دکتر ابراهیم یزدی - بیرکل نهضت آزادی ایران

جناب دانشجویی و انتخابات

پاسخ به سوالات انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده داروسازی دانشگاه علوم پزشکی اهواز -
روزنامه شرق ۱۳۸۲/۱۱/۱۸

● سوال اول را خیلی کلی می‌پرسم. وضعیت نهضت آزادی تا کی باید این‌گونه بماند؟ منظورم این است که آیا باید دوباره از کمیسیون ماده ۱۰ احزاب شروع کرد؟ این روزها نهضت آزادی خیلی تحت فشار است. آیا سکوت شما در این قبال مصلحتی است یا اجباری؟

◆ نهضت آزادی ایران، براساس اصل ۲۶ قانون اساسی و قانون احزاب سیاسی، خود را قانونی می‌داند، اگر چه به دلیل این که کمیسیون ماده ۱۰ از صدور پروانه برای نهضت آزادی ایران خودداری نموده است، هنوز رسمی تلقی نمی‌شود. طرح مجدد درخواست نهضت آزادی در کمیسیون ماده ۱۰ هنگامی موثر و مفید است که اراده‌ای برای صدور پروانه برای نهضت آزادی وجود داشته باشد. اما اگر نباشد، تجدید درخواست نه تنها اثری ندارد، بلکه ممکن است مجدد رای منفی داده شود، که آن هم مفید نخواهد بود.

اما نهضت آزادی ایران سکوت نکرده است و در حد توان خود وظایف ملی و مردمی خود را انجام می‌دهد. اگر چه بیش از سی نفر از فعالان و علاقه‌مندان نهضت آزادی در تهران و شهرستان‌ها توسط دادگاه انقلاب، که فاقد صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به تخلفات احزاب سیاسی است، به زندان، از ۶ ماه تا ۱۱ سال محکوم شده‌اند و هر روز ممکن است این رای به اجرا گذاشته شود. علاوه بر این دادگاه انقلاب، حکم انحلال نهضت آزادی را نیز صادر کرده است اما این احکام هنوز قطعی نشده‌اند.

خود من نیز، با اتهامات مشابهی، ۵۲ جلسه مورد بازجویی قرار گرفته‌ام و قرار است به زودی در دادگاه انقلاب محاکمه شوم.

● حیف است از انتخابات مجلس صحبت نکنیم. بهتر می‌دانید این انتخابات حوادث مهمی را در آینده برای کشور، احزاب داخلی و همین‌طور جایگاه بین‌المللی ما رقم خواهد زد. شما این آینده را چگونه می‌بینید؟

◆ شیوه عملکرد حاکمیت در انتخابات مجلس هفتم بی‌سابقه بوده است. جناح و جریان‌های راست و محافظه‌کار که اکثریت مجلس را به دست گرفته‌اند، به نظر نمی‌رسد بتوانند تمام مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم را تامین نمایند، تبلیغات این جریان در طی ۶ - ۷ سال گذشته در تقابل با دولت خاتمی بر محور مطالبات اقتصادی مردم بوده است. اکنون که آنان اکثریت را به دست گرفته‌اند، خواه ناخواه باید به این مطالبات پاسخ بدهند. همان‌طور که در مقاله «الگوی چین»* دلایل آن را ارائه داده‌ام، آنها فاقد امکانات و کفایت‌های ضروری برای رشد اقتصادی هستند. دیر یا زود با بحران‌های درونی روبرو خواهند شد. اگر چه حاصل آن سقوط این جریان نمی‌باشد اما موجب تغییراتی در نگرش‌های سیاسی و اقتصادی‌شان خواهد شد و اگر چنین شود من آن را مثبت می‌بینم.

از طرفی در اصلاح‌طلبان درون حاکمیت، که اکنون، به بیرون رانده شده‌اند، تغییراتی رخ خواهد داد. بخشی از نیروهای آنان، دیگر با اصلاح‌طلبی همراه نخواهند بود. اما آنان که تا آخرین لحظه بر مواضع خود پایداری کردند، با اصلاح در برخی از مواضع، لاجرم همکاری با نیروهای اصلاح‌طلب

بیرون از حاکمیت را خواهند پذیرفت. این نیز اگر اتفاق بیفتد، حرکتی مثبت خواهد بود. بنابراین من در مجموع آینده جنبش مردمسالاری در ایران امید بخش می‌بینم.

● سعید حجاریان جمله معروفی درباره اصلاحات گفته است: «اصلاحات مرد، زنده باد اصلاحات» نظر شما چیست؟ آیا به نظر شما اصلاحات روند عادی خود را طی می‌کند یا این‌که به تنگنا برخورد است؟ موضع اصلاح‌طلبان در قبل و بعد از انتخابات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

◆ جنبش اصلاح‌طلبی با تنگنا برخورد کرده است اما نمرده است بلکه زنده و همچنان رو به جلو است. جنبش اصلاح‌طلبی یک ضرورت انکارناپذیر است. هیچ‌کس، حتی افراطی‌ترین محافظه‌کاران هم نمی‌توانند منکر وجود انحرافات در جمهوری اسلامی بشوند. برای اصلاح این انحرافات هم دو راه حل بیشتر قابل تصور نیست. یا بیرون از نظام - یعنی تغییر آن، یا از درون نظام. تنها راه ممکن و میسر، مفید و موثر اصلاحات تدریجی از درون نظام است. و این چیزی نیست که با یک تنگنا از بین برود. هیچ راه حل میسر دیگری وجود ندارد. بنابراین به قول معروف آتش خاله است بخوری پاته و نخوری پاته. محافظه‌کاران هم دیر یا زود، آن را درک و هضم خواهند کرد، اما با پرداخت هزینه‌ها برای خودشان و ملت و مملکت.

● به جرات می‌توان گفت هیچ‌گاه جنبش دانشجویی را در چنین انزوایی ندیده بودیم. ریشه این انفعال سیاسی دانشجویان را در چه می‌بینید؟ آیا به نظر شما دانشگاه دوباره پایگاه اصلی اصلاح‌طلبان خواهد شد؟

◆ ماهیت جنبش دانشجویی، جریان مستمر ورود و خروج نیروهای فعال است. دانشجویان مبتدی می‌آیند، به فعالیت‌ها جذب می‌شوند تجربه پیدا می‌کنند، اما بعد از ۴ - ۵ سال یا بیشتر از دانشگاه بیرون می‌روند و به جامعه بزرگتر وارد می‌شوند - این امر موجب می‌گردد که جنبش دانشجویی به طور دائم با نیروهای جدیدتر و جوان‌تر و به همان میزان کم‌تجربه یا بی‌تجربه روبرو شود. طبع پرشور جوانان، آرمان‌گرایی، عدم وابستگی و زمین‌گیری به مسایل زندگی، آنان را از هر گروه اجتماعی دیگر پویاتر و فعال‌تر و پرتحرک‌تر می‌سازد و به همان نسبت هم در برابر شتاب تغییرات انتظارات بیشتر و بردباری کمتری دارند. بنابراین بی‌اطلاعی از حوادث گذشته و یا عدم توجه به تجارب گذشته، گاه موجب برخی تدریجی‌هایی می‌شود که به ضرر جنبش دانشجویی و عملاً به نفع جریان راست تمام شده و می‌شود. اگر احزاب سیاسی می‌توانستند آزادانه فعالیت کنند، خواه و ناخواه ارتباط متقابل میان احزاب سیاسی با جنبش دانشجویی در رفع این مشکل یا کاهش آن موثر بود و جنبش دانشجویی می‌توانست با حفظ استقلال خود از تجارب و آگاهی این احزاب بهره‌مند گردد. اما متأسفانه در حال حاضر چنین امکاناتی وجود ندارد. بنابراین انفعال سیاسی کنونی جنبش دانشجویی، نماد انفعال سیاسی کل جامعه می‌باشد. اما این انفعال موقتی و محصول نوعی تحیر جامعه، از جمله دانشجویان در برابر پدیده‌های غیرقابل انتظار است. دیر یا زود جامعه راه‌حل‌های خود را پیدا و انتخاب می‌کند و بدون شك جنبش دانشجویی نیز از این امر مستثنی نخواهد بود. من در این تردیدی ندارم که دانشگاه‌های ایران دیر یا زود پیش‌تاز جنبش اصلاح‌طلبی ایران خواهند شد. اما ممکن است لزوماً پایگاه اصلاح‌طلبان نباشد.

● در پایان اگر سخنی با دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی اهواز دارید بفرمایید.

◆ رسالت اصلي علوم پزشکی، شناخت بیماری‌های آدمیان و یافتن راه‌های درمان آنها می‌باشد. برای شناخت بیماری و درمان آنها باید از اصول علمی شناخته شده پیروی کرد. با حدس‌ها و گمان‌ها نمی‌توان بیماری‌های جسمی و روحی انسان را درمان کرد. اگر این امر در مورد علوم پزشکی مصداق داشته باشد، در شناخت و درمان بیماری‌های اجتماعی به مراتب ضروری‌تر و اجتناب‌ناپذیرتر است. سخن من این است که با همین دید به جامعه نگاه کنید. هیچ پزشکی از درمان بیمار به علت سختی بیماری روی‌گردان نمی‌شود. بیماری‌های اجتماعی چالش‌هایی بزرگتر از بیماری‌های جسمی و روحی افراد می‌باشند، نمی‌توان و نباید از توجه به آنها غفلت و ادامه مبارزه برای درمان آنها، به هر بهانه‌ای، غفلت کرد. موفق باشید

الگوی چین

شرق ۱۳۸۲/۱۱/۱۸

کلاغی تک کبک در گوش کرد

تک خویشتن را فراموش کرد

نظامی

اخیراً سخنگویان و نظریه‌پردازان محافظه‌کار ایران، بار دیگر از جمهوری خلق چین به عنوان الگو و نمونه‌ای مناسب برای ایران یاد کرده‌اند. در گذشته نیز از طرف جناح و جریان‌های راست محافظه‌کار چندین بار مسئله الگوبرداری از چین مطرح شده بود. چند سال قبل دبیرکل با نفوذترین و افراطی‌ترین تشکل سیاسی و اقتصادی جریان راست در بازگشت از سفر چین مطالبی در همین زمینه ایراد نمود.

ویژگی‌های چین، که هنوز حزب کمونیست بر آن حاکم است، کدامند که مورد توجه و علاقه یک گروه محافظه‌کار و سنت‌گرای دینی در ایران قرار گرفته است؟ آیا وجه تشابهی میان دیدگاه‌های رهبران چین با حاکمان قدرتمند ایران وجود دارد، که موجب این ابراز جاذبه و توجه شده است؟ آیا تجربه چین می‌تواند الگوی مناسبی برای ایران باشد؟ آیا شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران تناسبی با این چنین تقلید و الگوبرداری دارد؟

الگوی چین سه محور اساسی دارد که عبارتند از: سرکوب سیاسی، آزادی‌های اجتماعی و رشد (توسعه) اقتصادی.

رفتار محافظه‌کاران به طور عام و شورایی نگاهی به طور خاص در ردصلاحیت گسترده داوطلبان انتخابات مجلس هفتم، و تعیین حداقل دو سوم نمایندگان مجلس هفتم، حاکی از وجود اراده‌ای مصمم و متمرکز برای تسری و تکمیل اقتدار خود در دو قوه مجریه و مقننه و یک دست کردن تمام ساختارهای قدرت حکومتی می‌باشد. آیا اگر جناح و جریان‌های راست و محافظه‌کار قدرت را

یکپارچه به دست بگیرند می‌توانند برنامه‌های خود را در سه محور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به سبک حزب کمونیست چین پیاده کنند یا خیر؟

۱- چین با هر معیاری و به گواهی کارشناسان معتبر اقتصادی و نهادهای بین‌المللی از رشد اقتصادی چشم‌گیری در طی ۲۰ سال گذشته برخوردار بوده است. چین از جمله کشورهایی است که توانسته است سهم عمده‌ای از سرمایه‌های جهانی، به خصوص آمریکا و چینی‌های بیرون از سرزمین اصلی را به خود جذب نماید. مازاد تجارت خارجی چین با آمریکا، بالغ بر بیش از یکصد میلیارد دلار در سال می‌باشد. چین با جمعیتی برابر با یک میلیارد و سیصد میلیون نفر، از نظر نیازهای اولیه و اساسی خودکفا است. حکومت چین - حزب کمونیست، توانسته است با مهارت و هنرمندی و با موفقیت نظریه یک کشور دو سیستم را به اجرا بگذارد. براساس این نظریه ساختار سیاسی و اقتصادی بخش‌هایی از چین می‌تواند با آنچه در سرزمین اصلی حاکم است متفاوت باشد. به عنوان نمونه هنگ‌کنگ، بعد از صد سال که در کنترل بریتانیا بود به سرزمین اصلی پیوست. اما تغییری در ساختارهای سیاسی و اقتصادی آن ایجاد نشد. قبل از (انتقال کامل مدیریت و حاکمیت به چینی‌ها، بسیاری از سرمایه‌داران هنگ‌کنگی، از بیم آینده مبهم هنگ‌کنگ تحت تسلط رژیم پکن، به کانادا (ونکوور) مهاجرت کردند.

نوعی ناامنی و شک و تردید درباره هنگ‌کنگ به وجود آمد. اما چین هیچ‌گونه تغییری در ساختارها و مناسبات سیاسی و اقتصادی هنگ‌کنگ به وجود نیاورد. بلکه به تصدیق بسیاری از مسئولان و مقامات هنگ‌کنگ، بعد از انتقال حاکمیت و مدیریت هنگ‌کنگ به چین، اوضاع به مراتب بهتر از زمان سلطه انگلیسی‌ها شده است. حاکمان چین همین سیاست را در مورد تایوان در پیش گرفته‌اند و از حمایت ناسیونالیست‌های چینی تایوان، برای پیوستن به سرزمین اصلی، بدون تغییر در نظام سیاسی و اقتصادی آن برخوردارند. در راستای سیاست «یک کشور دو سیستم» در ساختارهای سیاسی و اقتصادی برخی از نواحی چین، در داخل سرزمین اصلی نیز، به تدریج تغییراتی داده شده است.

حزب حاکم چین، اما قبل از آن که دست به اصلاحات اساسی در اهداف و برنامه‌های اقتصادی بزند، چندین اقدام اولیه ضروری برای اصلاح درون خود انجام داد.

اولین گام، بعد از درگذشت مائوتسه تونگ، رهبر کاریزماتیک انقلاب چین، برکنار ساختن، بازداشت و محاکمه و محکومیت گروهی بود که در دوران مائو، با همراهی و همگامی همسر مائو، تمامی امور کشور را در دست خود گرفته بودند. همسر مائو، به نام و از طرف مائو بیانیه می‌داد. این گروه آن‌چنان مائو را در مهار خود گرفته بودند، که قدیم‌ترین و برجسته‌ترین اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست هم نمی‌توانست با مائو دیدار و خلوت نماید. در آخرین سال‌های حیات مائو، همین گروه بودند که «انقلاب فرهنگی» را به راه انداختند و به دست جوانان تازه به دوران رسیده کلیه مخالفین خود را در حزب کمونیست قلع و قمع کردند و بسیاری از آنان را به اتهام «لیبرال بودن» یا به زندان انداختند و یا به نقاط دور و بد آب و هوا تبعید کردند. مائو هنگامی درگذشت که چین در بدترین و آشفته‌ترین وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار داشت.

بعد از درگذشت مائو، کمیته مرکزی حزب کمونیست چین توانست به تدریج استقلال خود را در برابر گروه ویژه (بیوه مائو و همدستانش) به دست آورد. نه تنها آن گروه را از قدرت برکنار ساخت،

بلکه در **دومین گام**، تمام زندانیان سیاسی دوره انقلاب فرهنگی، بسیاری از رهبران و فعالان حزب کمونیست از کادرهای قدیمی حزب، که به اتهام «لیبرال»، «ضد انقلابی» به زندان افتاده بودند، آزاد شدند. برخی از همین کادرها به کار دعوت شدند و معماران اقتصاد جدید چین، گردیدند.

گام سوم حذف ایدئولوژی از مرامنامه حزب کمونیست چین، بود، ایدئولوژی حزب کمونیست چین «اندیشه ماتوتسه تونگ» بود، نه مارکسیسم - لنینیسم. اندیشه مائو، پیوندی بود از مارکسیسم با عرفان کنفوسیوس چینی. اما این پیوند نتوانست ریشه پیدا کند و جا بیفتد و تنها تا زمان حیات مائو مطرح بود، بعد از درگذشت مائو، حزب کمونیست چین با حذف ایدئولوژی، به یک حزب سیاسی، با اهداف و برنامه‌های توسعه ملی تبدیل گردید.

آیا جریان راست و تشکلهای اصلی و عمده آن در ایران می‌توانند تغییرات مشابهی را پذیرا شوند و تحمل کنند و ایدئولوژی را کنار بگذارند؟ آیا همان کسانی که در طول ۲۰ سال گذشته تصمیم‌گیرندگان اصلی در جمهوری اسلامی بوده‌اند و وضعیت کنونی کشور دست پخت سیاست‌ها و برنامه‌های آنان می‌باشد، می‌توانند راه جدیدی را انتخاب کنند؟

به نظر نمی‌رسد. اقتصاد ایران در طی ۲۰ سال گذشته در دست جناح و جریان‌های راست بوده است. بین ۵۰ تا ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی کشورمان در دست نهادهای غیردولتی و غیرخصوصی قرار دارد. این جریان نشان داده است که اولاً درک درستی از پیچیدگی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه جدید ندارد. ثانیاً جریان راست به طور عمده از دو بخش تشکیل شده است: فقهای سنتی و سرمایه‌داری تجاری و نه سرمایه‌داری صنعتی. ثالثاً این جریان فاقد کفایت لازم برای مدیریت بحران اقتصادی ایران می‌باشد، رابعاً فساد گسترده‌ای این جریان را فراگرفته است، که مانع هر نوع اقدام اصلاحی در جهت بهبود وضعیت اقتصادی است. رانت خواران به طور عمده به جریان راست تعلق دارند. اینان مافیای قدرت اقتصادی را در پشت تمام فعالیت‌ها تشکیل می‌دهند.

حتی اگر تصمیم‌گیرندگان اصلی بخواهند، تغییراتی در جهت بهبود ساختارهای اقتصادی و کاهش بحران بدهند، این مافیای قدرت اقتصادی به آنها اجازه و امکان آن را نخواهد داد. به این ترتیب شک و تردیدهای جدی وجود دارد که این جریان بتواند رشد اقتصادی، حتی به سبک چینی را در ایران آغاز نماید.

۲- محور دوم الگوی چین، آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی، در موضوعاتی نظیر، آزادی دین و مذهب و روابط زن و مرد، طرز لباس پوشیدن و رفتارهای اجتماعی، هنر و موسیقی، رقص و آوازهای فردی و جمعی و جشن‌ها و جشنواره‌ها است. این موضوعات، به خصوص پوشش زنان، هیچ‌گاه موضوعی جدال برانگیز در چین نبوده است. در دوران مائوتسه تونگ، برخی از رفتارهای اجتماعی، بخصوص روابط آزاد زن و مرد و یا مجموعه‌ای آن‌چه که به نام فرهنگ غربی خوانده می‌شود، غیرمجاز بود و محدودیت وجود داشت. گزارش‌های ناظرین خارجی در آن دوران حاکی از آن بود که مثلاً روابط جنسی بیرون از چارچوب زناشویی زوجین یا وجود نداشت یا بسیار نادر بود. انقلاب فرهنگی، با هدف مبارزه با فرهنگ غربی و مظاهر آن به راه انداخته شده بود. با شکست انقلاب فرهنگی و درگذشت مائو و تغییرات بعد از آن، حساسیت نسبت به فرهنگ غربی به تدریج کاهش پیدا کرد. هر قدر روابط اقتصادی چین با غرب، بخصوص با آمریکا، گسترده‌تر می‌شود نه تنها از این حساسیت کاسته می‌شود، بلکه متعداً اقتباس از آداب و رسوم غربی تشویق می‌گردد.

اما روابط اجتماعی در ایران، بخصوص موضوع پوشش زنان و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی آنان با جامعه چینی به کلی متفاوت است. در چین آزادی‌های اجتماعی با استقبال قاطبه مردم به خصوص جوانان روبرو شد و هیچ قشر و گروهی در برابر آن نایستاد. اما در ایران، آزادی‌های اجتماعی اگر چه ممکن است بخش قابل توجهی از جوانان را خشنود و راضی سازد، اما بخش دیگری را، بخصوص در میان نیروهای جوان وابسته به جریان راست و در نهادها، به شدت ناراضی خواهد ساخت.

رفتارهای اجتماعی در ایران، از جمله پوشش زنان بخصوص در میان نسل جدید و جوان، تا حدود زیادی متأثر از رفتارهای سیاسی حاکمیت است. در شرایط سیاسی بسته، رعایت یا عدم رعایت پوشش زنان به موضوع مقاومت منفی یا مدنی تبدیل شده است. اگر حاکمان راست گرای کنونی نتوانند یا برای جلب نظر این جوانان نخواهند محدودیت‌های اجتماعی را اعمال کنند، با اعتراض و مقاومت محافل مذهبی و نیروهای جوان پشتیبان خودشان روبرو خواهند شد و اقدامات خودسرانه از نوع گروه کرمان و مشهد تکرار خواهد شد.

از طرف دیگر آزادی‌های اجتماعی به تنهایی موجب کاهش نارضایتی جوانان نخواهد شد. زیرا نارضایتی جوانان تنها در محدودیت آزادی‌های اجتماعی آنان نیست. جوانان کار و آینده امیدوار کننده و اطمینان بخش می‌خواهند. رشد اقتصادی در چین، میزان امید به آینده را در جوانان بالا برده است. اگر آزادی‌های سیاسی نیست، امید به آینده هست. اما در ایران ادامه بحران‌های اقتصادی، بی‌کاری جوانان، آینده مبهم و تاریک موجب نارضایتی اصلی جوانان گردیده و به موضوع سیاسی تبدیل شده است. این نارضایتی را با رها کردن مهار روابط دختر و پسر و سایر آزادی‌های اجتماعی نمی‌توان علاج کرد.

نظریه پردازان خط راست و محافظه‌کاران و برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیرندگان این جناح به غلط تصور می‌کنند مشکل جوانان ایران تنها در محدودیت‌های اجتماعی است. این همان اشتباهی است که شاه کرد و با تاسیس خانه جوانان تصور کرد جوشش و جنبش سیاسی جوانان کاهش پیدا خواهد کرد. این همان اشتباهی است که یک خیرنگار برجسته امریکایی ایرانی‌تبار از کانال سی.ان.ان در آخرین گزارش خود از وضع ایران نارضایتی جوانان را به عدم آزادی روابط دختر و پسر و گردهمایی برای رقص و یا ممنوعیت مصرف مشروبات الکلی و مطالبات آنان را به این نوع موضوعات محدود کرده بود. آزادی‌های اجتماعی به تقلید از الگوی چین در ایران کارساز نخواهد بود و تنها بر ابعاد مشکلات و مسایل را افزایش خواهد داد.

۳- محور سوم الگوی چین، سرکوب سیاسی، نادیده گرفتن حقوق بشر و پیمان‌های بین‌المللی است. چین هم، نظیر ایران، کارنامه خوبی ندارد. نهادهای بین‌المللی حقوق بشر، اعتراضات جدی به وضعیت حقوق بشر در چین دارند. جناح و جریان‌های راست و محافظه‌کار نشان داده‌اند که در اعمال خشونت و در کاربرد نظریه «النصر بالعرب» بسیار کارآزموده هستند و شاید چیزی از چینی‌ها کم نداشته باشند. اما استدلال چین در برابر فشار جهانی برای رعایت حقوق بشر، این است که حق هر انسانی داشتن حداقل زندگی، یا به تعبیری داشتن یک قرص نان در سفره برای زنده ماندن است. حاکمان چین این حداقل را برای بیش از یک میلیارد و سیصد میلیون جمعیت چین فراهم ساخته‌اند. ایران بعد از ۲۵ سال چنین کارنامه‌ای را ندارد که ارایه دهد. آنچه انجام شده است، اولاً

قابل ارایه در شرایط کنونی جهان نیست و ثانیاً، به خاطر فروش نفت است نه ابتکار و مدیریت این حاکمان و ثالثاً شرایط ایران به گونه‌ای نیست که بتواند نقص حقوق بشر را ادامه بدهد. برای ایران راهی جز تمکین از پیمان‌های بین‌المللی و حقوق و آزادی‌های اساسی ملت باقی نمانده است. در ایران توسعه سیاسی پیش شرط هر نوع تغییری در مناسبات اقتصادی است.

آیا گردانندگان جریان راست و محافظه‌کاران می‌توانند با سرکوب‌های سیاسی، بحران‌های اجتماعی و اقتصادی را مهار کنند و امید به آینده را به وجود بیاورند!؟

از آنها که بعد از دو دهه حکومت به نام خدا و دین، به جای الگوآفرینی برای کشورهای اسلامی، اکنون در جایی قرار گرفته‌اند که حزب کمونیست چین برای آنها الگو شده است، انتظار چنین معجزه‌ای بیهوده است. آنچه اتفاق خواهد افتاد همان داستان تقلید کلاخ در راه رفتن از کبک است که راه رفتن خود را نیز فراموش خواهد کرد.

کاهش اعتبار انتخابات

شرق ۸۲/۱۱/۲۹

ایلنا: ابراهیم یزدی فعال سیاسی و وزیر مور خارجه دولت موقت گفت: "در انتخاب آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور حضور ۹۰ درصد مردم در انتخابات اعتبار بی سابقه‌ای به نظام جمهوری اسلامی در جهان داد. اما اگر در انتخابات مجلس هفتم مثلاً ۳۰ درصد واجدین شرایط شرکت کنند، این مسئله قطعاً موجب کاهش اعتبار نظام خواهد شد."

گزارش رویداد های نوفل لو شاتو

۱۳۸۲

- آقای دکتر ابراهیم یزدی. ابتدا ممنونم بخاطر وقتی که به ما دادید. قبل از ورود به بحث پاریس، به گمانم شما در آمریکا بودید؟ چه شد که به پاریس رفتید و چه وقت؟

*برای پاسخ به سوال شما باید کمی به عقب برگردم. سرآغاز این تغییر و تحولاتی که منجر به سفر آقای خمینی به پاریس شد از تیرماه سال ۵۶ شروع شد. بعد از درگذشت یا شهادت دکتر علی شریعتی و پس از آنکه مراسم تدفین در شام برگزار شد من به نجف رفتم. تلگراف زیادی به مناسبت شهادت شریعتی ارسال شده بود و ما هم تعهداً به تمام گروه‌ها گفته بود که با تلگراف تسلیت بفرستند.

- چرا؟

* برای اینکه آقای خمینی یک معیاری داشته باشد که موقعیت شریعتی در میان جوانان تحصیلکرده چیست و سمپاشی‌های گروه‌های متحجر و دیگران را علیه شریعتی و علیه روشنفکری دینی خنثی کنیم. به آنجا رفتیم و گزارش‌ها را دادم و بحث‌های متعددی درباره نظرات و موقعیت شریعتی انجام شد.

- با امام؟

* بله - با امام. اما مطلبی که مستقیماً به بحث انقلاب مربوط است این بود که من از ایشان سوال کردم: «اگر شاه تقویم را عوض نکند، حزب رستاخیز درست نکند و . . . آیا ما چیزی برای گفتن داریم؟ ما همواره واکنش نشان داده‌ایم. شاه تقویم را عوض کرد و شما اعتراض کردید، جشن‌ها را برقرار کرد، شما درباره آن گفتید. اما ما برنامه مستقیمی نداریم. به جهت فلسفی باید به گونه‌ای عمل کرد که باطل با آهنگ حق حرکت کند، نه حق با آهنگ باطل شود. . .» ایشان پرسیدند: «مثلاً چه؟» و من گفتم: «بالاخره شما رهبر هستید و بهتر است مطالبی را مطرح کنید که شاه مجبور شود در برابر آن واکنش نشان بدهد ما بتوانیم پیش‌بینی کنیم که اگر شما چنین بگوئید، شاه فلان واکنش را نشان می‌دهد و در این صورت ما در برابر واکنش او فلان کار را انجام می‌دهیم. بنابراین ما می‌شویم برنامه‌ریزی برای واکنش‌های شاه و نه شاه، برنامه‌ریز باشد برای واکنش‌های ما». آقای خمینی از این حرف من استقبال کرد.

- پیش از آنکه ادامه دهید آقای دکتر! گویا امام پاسخ به تلگراف‌های تسلیت دکتر شریعتی را به شما سپرده بودند. شما چه کردید؟

* بله - ایشان به من گفتند که نمی‌توانم همه این نامه‌ها را جواب بدهم. البته پیشنهاد من این بود که اگر شما به تک تک این‌ها پاسخ دهید. ایشان نامه‌ای خطاب به من نوشتند که از سوی من به این‌ها پاسخ دهید و تشکر کنید. متن اولیه به هیچ‌وجه قابل قبول نبود. من احساس کردم و به ایشان هم صریحاً گفتم که: «این متن، متنی نیست که شما بتوانید جوانان را راضی کنید. شما درباره افرادی به مراتب در سطح پایین‌تر از شریعتی حرف‌های به مراتب بزرگ‌تر زده‌اید. شریعتی نقش مهمی در میان جوانان ما داشت». بعد آقای دعایی بعد از رفت‌وآمدها متن پایانی را نوشتند که من با ملاحظاتی پذیرفتم. برخلاف آنچه که عده‌ای گفته‌اند که من قهر کرده‌ام و رفته‌ام و . . . اینها لاطائلات است. همان جا آقای [محمود] دعایی متن جدید را به من داد و نامه‌ای هم به آقای خمینی نوشتم که متأسفانه متن آن را در اختیار ندارم دال بر برخی صحبت‌ها درباره مخالفت برخی گروه‌ها به شریعتی.

- برگردیم به روایت پیشین شما. گفتید که از پیشنهاد شما استقبال کردند.

*بله. استقبال کردند و گفتند که شما با دوستان مشورت کنید و برنامه‌هایی را که به نظرتان می‌رسد به من پیشنهاد دهید. نخستین پیشنهاد من به ایشان این بود که گفتیم: «ما در جریان مبارزه، نهایتاً باید با ارتش سروکار پیدا کنیم. آمریکایی هم روی ارتش کار می‌کنند. شما با نبرد مسلحانه مخالفید. اما چه راهکاری را پیشنهاد می‌کنید».

- این گفت‌وگو در چه تاریخی است؟

* تیرماه سال ۵۶. ایشان مجدداً نظر مرا خواست و من گفتم که ما باید ارتش را از داخل تصاحب کنیم. ارتش دو بخش دارد، بدنه و سران. از حالا باید ما نوعی جنگ سیاسی - روانی را علیه ارتش آغاز کنیم بطوری‌که در درگیری نهایی ارتش، قادر به مقابله با ما نباشد. این استراتژی مثبت ماست».

آقای خمینی از این پیشنهاد استقبال کرد و پذیرفت. به همین دلیل اگر چنانچه شما اسناد و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های ایشان را بررسی کنید خواهید دید از یک تاریخی به بعد ایشان مرتباً ارتش را مورد حمله قرار می‌دهد. به مردم می‌گویند به اقوامتان در ارتش بگوئید که طغیان کنند. به نظامیان می‌گوید فرار کنید و . . .

- این استراتژی «گل در برابر گلوله» را چه کسی پیشنهاد کرده بود؟

* نمی‌دانم. آن کار در ایران انجام شد و به نظر من خود به خودی از میان مردم شکل گرفته است. اینکه چه کسی قدم اول را برداشت من اطلاعی ندارم.

- برگردیم به ادامه گفت‌وگوی شما با اما در نجف، تیرماه ۵۶ و پس از مراسم دفن شریعی در زینبیه .

*بله. این گفت‌وگوها انجام شد و من به آمریکا برگشتم. بعد از مدتی آقای دعایی پس از درگذشت [شهید] مصطفی خمینی به من زنگ زد. شریعی در خرداد در گذشت و مصطفی خمینی در آذرماه. دعایی پیغام داد که آقای خمینی می‌خواهند به تمام نامه‌هایی که برای تسلیت به ایشان فرستاده شده پاسخ دهند و می‌گویند آن مطالبی را که قرار شد با دوستان صحبت کنید و به من پیشنهاد دهید را هم به من بگوئید. من با صادق قطب‌زاده مشورت کردم و با دکتر چمران در بیروت هم تلفنی صحبت

کردم و نظر تعدادی از بچه‌های شورای مرکزی نهضت در آمریکا را پرسیدم و پیشنهادهای را از طریق آقای دعایی به ایشان در عراق منتقل کردیم.

- رئیس آن پیشنهادات را بخاطر دارید؟

*بله - یکی این بود که در برخورد میان روشنفکران دینی و سنت‌گرایان اگر جانب نسبت‌گرایان را بگیریم قطعاً شکست می‌خوریم و به جایی نمی‌رسیم. باید خودتان را بالاتر از این منازعات قرار دهید و بنابراین در پاسخ به آنها هر دو طرف را مورد خطاب قرار دهید. بنابراین در جوابیه ایشان این موارد آمده است. دیگر اینکه من به ایشان گفته بودم که چرا روحانیون فقط منتظر هستند شما چیزی بگوئید. مثلاً روشنفکران مقاله می‌نویسند و نامه‌های دسته جمعی امضا می‌کنند و . . . بهتر است روحانیون هم این کار را بکنند». ایشان در نامه خود این موارد را خطاب به روحانیون آورده و حتی بطور ضمنی از علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی به دلیل نامه معروف او به رئیس دفتر شاه تجلیل کرده که ما هم آن نامه را هم در خارج از کشور به عنوان «افضل الجهاد» تکثیر کردیم.

با این مقدمه در اوایل شهریور ۵۷ بود که آقای دعایی تماس گرفتند و گفتند که آقا تصمیم گرفته‌اند از نجف بروند و پیغام داده‌اند که شما قرار بود بیایید. اگر می‌توانید زودتر بیایید. من تا راه بیفتم دو مساله پیش آمد. یکی مساله ۱۷ شهریور که به جهات عدیده تاثیرگذار بود و بیش از ۲۰۰ عکس برای من فرستادند که به برخی از تظاهرکنندگان از پشت تیر زده بودند.

- الان مشخص شده دقیقاً چه تعداد در روز ۱۷ شهریور کشته شدند؟

*نه، قبل از انقلاب معلوم نبود و بعد از انقلاب هم معلوم نشد.

- چون بعضی از رهبران انقلاب در همان مقطع عدد صدها هزار کشته و بعدها هزارها کشته را بکار بردند.

*نه، کمی اغراق بود. ما حدود ۲۰۰ عکس رنگی از کشته‌شدگان داریم.

- این عکس‌ها کار یک نفر است؟

*بله - تمام این عکس‌ها را مهندس شهرستانی گرفته‌اند. او به آمریکا آمد از طرف مهندس عبدالعلی بوستان و این عکس‌ها را برای من آورد و من هم عکس‌ها را برای تمام سازمان‌های بین‌المللی فرستادم و اهمیت آن را توضیح دادم که وقتی گلوله از پشت به بالاتنه (گردن، سر و . . .) اصابت می‌کند نشانه این است که تیراندازی به قصد کشتن است (shoot kill) و این یک جنابت جنگی

است. فرق دارد با تظاهراتی که پلیس برای متفرق کردن مردم تیراندازی هوایی می‌کند و یا برای بازداشت، به پای آنها تیراندازی می‌کند.

- شما بعدها متوجه شدید که دستور آتش را روز ۱۷ شهریور کدام مقام نظامی داده بود؟

* یا اویسی فرمان داده یا رحیمی (همین آقای تیمسار رحیمی که به خاطر او این همه به ما فحش می‌دهند).

- او فرمانده حکومت نظامی بود.

* بله - می‌خواهم این را عرض کنم که این مطلب خیلی بازتاب پیدا کرد. بعد از تماس آقای دعایی من گفتم باید مساله ۱۷ شهریور را پیگیری کنم چون خیلی مهم است.

- گفتید دو مساله پیش آمد. مساله دوم چه بود؟

* مساله دوم تظاهراتی بود که ما روبروی کاخ سفید به مناسبت ۱۷ شهریور و کشتار مردم سازمان دادیم. من در اینجا بودم که صادق طباطبایی از لندن با من تماس گرفت و خبر ناپدید شدن اما موسی صدر و نقش دولت لیبی را به من خبر داد. بنابراین بعد از انجام این کارها من وقتی رسیدم پاریس که گفتند منزل آقای خمینی محاصره شده و کسی را راه نمی‌دهند و آقای مهري از کویت به من خبر داد که شما هم به نجف نروید. من تا پیگیری کنم از پاریس به لبنان جلسه‌ای داشتیم با دکتر چمران، دکتر ضرابی، صادق قطب‌زاده و . . . در مورد اینکه آقای خمینی به کدام کشور بروند. گفتند ایشان قصد ندارد به کویت برود و از آنجا برود به سوریه - صادق قطب‌زاده به سوریه رفت و استمزاجی از مقامات دمشق کرد و آنها استقبال نکردند. صادق به بیروت آمد و خبر را ما داد و گفت که من به الجزیره می‌روم و رئیس FLN الجزیره را با خود می‌برم تا او از ایشان شخصا دعوت کند و آقا را به الجزیره ببریم. من مخالفت کردم و گفتم که وضع الجزیره بدتر از سوریه و عراق است. ارتباطات تلفنی بسیار مشکل است و . . . آنجا بود که من گفتم ما باید به آقای خمینی پیشنهاد کنیم که به اروپا بروند. در اروپا لندن وین و رم مشکلاتی دارد. اما پاریس مناسب است. چرا که برای ایرانیان ویزا نمی‌خواهد و مرکز سیاسی اروپاست. صادق مخالفت کرد و رفت برای تهیه مقدمات الجزیره. من بلافاصله مهابی سفر به بغداد شدم. دکتر چمران موافق نبود اما نهایتاً دو نفر از بچه‌های امل را با من همراه کرد. اما فرودگاه بیروت را بستند و قبل از آنکه جنگ داخلی بالا بگیرد من بیرون آمدم و برگشتم به اروپا. در آلمان بودم که از کویت آقای مهري به من زنگ زد و خبر داد که محدودیت‌های دور منزل آقای خمینی را برداشته‌اند. اگر می‌خواهی بیا. من بلافاصله رفتم نجف. زمانی که امام در

حال خروج از نجف بودند من رسیدم. کاروان حرکت کرد و مامورین امنیتی عراق همه را کنترل می‌کردند. من در ماشین آقای خمینی که احمدآقا هم بودند و ??? و میان راه به ایشان گفتم که رفتن به کویت و سوریه بی‌فایده است. اگر می‌خواهید انقلاب به جایی برسد باید بروید به جایی از دنیا که بتوانید حرفتان را بزنید. ایشان نپذیرفت. اما وقتی که ما را به کویت راه ندادند . . .

- چرا امام سفر به پاریس را نپذیرفتند آقای دکتر؟

*ایشان تردید داشتند که آیا یک مرجع شیعه مناسب است که به ولایت کفر برود یا نه. راست هم می‌گفتند. خیلی عجیب بود. امروز برای ما عادی است. در آن زمان خیلی عجیب بود که یک مرجع بزرگ از بلاد اسلامی به بلاد کفر برود.

- شما را به کویت راه ندادند . . .

* بله - بالاخره شب آقای خمینی را طبق دستور بغداد به بصره انتقال دادند و ما را هم به بازداشتگاه بردند تا صبح فردا از مرز خارج شویم. اما اول وقت صبح آمدند و گفتند که بغداد دستور داده، شما را هم ببریم پیش آقای خمینی. مرا به هتل بصره نزد ایشان بردند و در هتل بصره بود که ایشان به من گفتند: «من نظر تو را درباره رفتن به پاریس پذیرفتم. اما به این شرط که وابسته به گروهی نباشم و در خانه کسی وارد نشویم». همچنین در مورد حلال بودن و حرام بودن غذاها مسائلی داشتند که من برایشان توضیح دادم عراقی‌ها خیلی مصر بودند که خبر پخش نشود تا مبادا از ورود ما به پاریس جلوگیری کنند. به همین دلیل ما با وجودی که بلیط ایرفراسن داشتیم یک هواپیمای عراقی ما را به پاریس برد. ما بسیار مشکوک و نگران بودیم که مبادا ما را ببرند و دم مرز تحویل شاه بدهند. به هر حال ما وارد پاریس شده بودیم. عرض من این است که رفتن شاه نبود که به انقلاب جان داد. بلکه ۱۱۹ روزی که ما در پاریس بودیم بسیار تعیین‌کننده بود و جنبش اسلامی ایران از حالت یک جنبش ملی و منطقه‌ای به صورت یک انقلاب جهانی درآمد. هیچ روزنامه‌نگار و رسانه گروهی در غرب نبود که پاریس نیامده و مصاحبه نکرده باشد.

- چه شد به دهکده نوفل‌لوشاتو رفتید؟

* وقتی که ما وارد شدیم پنج نفر بودیم، آقای خمینی، احمدآقا و من، آقای املائی و آقای فردوس‌پور، مدتی پیش در اکتبر ۷۸ مسائلی پیش آمده بود و پلیس پاریس نگاه منفی به روحانیون داشت. بنابراین من پیشنهاد کردم برای جلوگیری از عدم تحریک آنها به آقایان املائی و فردوسی‌پور گفتیم که آنها عقب بمانند تا ما عبور کنیم و بعد آنها بیایند. من قبلاً به آقای حبیبی زنگ بودم و نظر آقای خمینی در

مورد عدم تمایل ایشان به درود در مجلس شخص خاصی را انتقال داده بودم. آقای بنی‌صدر ما را به ماشین آقای غضنفرپور به خانه او برد. آقای خمینی از این کار راضی نبود. چون وارد منزل یک فرد شده بودیم و می‌توانسته بهره‌برداری سیاسی شود و هم رفت‌وآمد به طبقه سوم که منزل غضنفری بود مشکل بود. بنابراین ما رفتیم دنبال یک جای دیگر. آقای عسگری در نوفل‌لوشاتو منزلی داشت و ما به آنجا منتقل شدیم.

- این روزها که شما وارد نوفل‌لوشاتو شدید چه تاریخی است؟

* اوایل مهرماه سال ۵۷ است. یک ساختمان کوچک ویلایی بود و ما در آن تغییراتی داده و مستقر شدیم. ابتدا دولت فرانسه به ما احضار کرد که حق فعالیت سیاسی ندارید. آقای خمینی هم گفتند که من می‌خواهم به ملت نامه بنویسم، حق ندارم؟ آنها گفتند می‌توانید نامه بنویسید. اما دولت از تماس مطبوعات با ما جلوگیری می‌کرد. صادق قطب‌زاده با سردبیر روزنامه فیگارو رفیق بود. فیگارو یک روزنامه دست راستی بود اما نزدیک به آقای ژیکاردستن (رئیس جمور فرانسه) بنابراین او پیشنهاد کرد که بهترین راه شکستن دستورالعمل دولت این است که ما مصاحبه را از فیگارو شروع کنیم. چرا که اگر فیگارو با آقای خمینی مصاحبه کند دیگر جلوی لومند را نمی‌توانند بگیرند. تحلیل او درست بود و همینطور همل عمل کردیم و البته بعضی بچه‌های چپ به ما انتقاد کردند. فیگارو آمد و با آقای خمینی مصاحبه در به محض چاپ مصاحبه دیگر شد شکسته شد و ما به هدفمان رسیدیم و آرام آرام ما مرکز توجهات جهانی شدیم.

- آماری از تعداد مصاحبه‌های امام در پاریس دارید؟

* بله - ایشان حدود ۳۰۰ مصاحبه انجام داد. ما سیستمی به وجود آورده بودیم و گروهی را مستقر کردیم از جمله لحن سازگار که تمام سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آقای خمینی را فیش‌برداری می‌کردند. بطوری‌که آقای خمینی در مصاحبه‌های بعد آن فیش‌ها به کار می‌آمد که تکرار بی‌جهت و تناقض نباشد. به این ترتیب انقلاب اسلامی به مرکز توجهات تبدیل شد و در تاریخ انقلاب ایران نوفل‌لوشاتو جایگاه ویژه‌ای دارد.

- بگذارید در اینجا پرسشی را مطرح کنم. بنی‌صدر می‌گوید که امام در پاریس مشورت‌های نظری و تئوریک را با او انجام می‌دادند اما کارهای عملی را به شما سپرده بودند. این درست است؟

* نه، چنین چیزی نیست. کارهای عملی یعنی چه؟ در نوفل‌لوشاتو م؟؟ کارهای عملی بود که مرحوم مهدی عراقی مسئولش بود. اصلاً ما در آن کارها دخالت نمی‌کردیم. اما هیچ دیداری آقای خمینی

نداشت بدون اطلاع و حضور من. پیش از آن با هم صحبت می‌کردیم. مثلاً در اولین مصاحبه تلویزیونی آقای خمینی، پیش از آن من برای ایشان توضیح دادم که این تلویزیون به چه گروهی تعلق دارد، رابطه‌اش با صهیونیست‌ها چیست و ما باید چه موضعگیری کنیم. ۵۰ میلیون بیننده دارد. ما ۱۵-۱۶ نفر از جوانان را آورده بودیم و تمام روزنامه‌های مهم دنیا را در روز مطالعه کرده و یک گزارش سیاسی از مهمترین وقایع ایران، منطقه و جهان تهیه می‌کردند. من ساعت ۸/۳۰ صبح این بولتن را به آقای خمینی می‌دادم. آقای بنی‌صدر در این ماجرا نبود. یا همه می‌دانند که با ایشان صبح زود که خلوت بود، می‌رفتیم و در کوچه باغ‌ها نوفل‌لوشاتو قدم می‌زدیم. آنجا که کارهای اجرایی نبود. بحث می‌کردیم. برنامه سیاسی را من نوشتم. چرا که من به ایشان گفته بودم که دنیا می‌داند که ما چه نمی‌خواهیم اما نمی‌داند چه می‌خواهیم شاه برود کافی نیست.

شما باید معین کنید که بعد از شاه چه می‌خواهید.

- در کوچه باغ‌هایی که قدم می‌زدید روابط عاطفی شما با امام چگونه بود؟

* بسیار نزدیک. بسیار نزدیک. پسردایی همسر من در دفتر سازمان ملل کار می‌کرد اما دلش با ما بود. روزی او ۳ جلیقه ضدگلوله به عنوان دیپلمات با خود به پاریس آورد. آقای خمینی جلیقه را نمی‌پوشیدند. هر کاری آقای اشراقی کرد، ایشان گفتند: «نه»، در هواپیما احمدآقا به من گفت که: «پدر، نمی‌پوشند جلیقه را». من به طبقه دوم هواپیما رفتم و دیدم ایشان در حال نماز است. بعد از ایشان خواستم و جلیقه را تن ایشان کردم. اصلاً همه هاج و واج مانده بود. نه تنها روابط عاطفی ما نزدیک بود، بلکه آنچه را که من می‌گفتم به دقت گوش می‌کرد. کسی که در کنار رهبر انقلاب قرار می‌گیرد باید همه مطالب را بدون چاپلوسی و صادقانه به ایشان بگوید. من به ایشان گفتم ممکن است شاه برود و آنکه می‌آید، آن نباشد که شما می‌خواهید. این بحث منجر به این شد من یک برنامه سیاسی نوشتم.

- این برنامه شامل چه مواردی بود؟

* در آن برنامه نوشته بودم که در داخل مسایل متعددی هست و نمی‌توان از اینجا انقلاب را رهبری کرد. باید یک شورای انقلاب تأسیس شود. دیگر اینکه معلوم نیست شاه کی برود. او در آن زمان در اوج قدرت بود. پس باید یک دولت موقتی را تعیین کنیم که برخی از وزرای آن در داخل و برخی در خارج ایران هستند.

- یعنی آن زمان پیشنهاد شما این بود که ایشان از پاریس دولت موقت را شکل دهند.

* بله – شاه هنوز در رأس کار بود. مورد دیگر اینکه باید یک فراندوم برای تعیین سرنوشت نظام برگزار کنیم.

- چطور وقتی شاه هنوز سر کار بود شما می‌خواستید فراندوم برگزار کنید.

* زیر نظر سازمان ملل

- فکر می‌کنید می‌پذیرفتید؟

* کاری ندارم. این برنامه ما بود. پذیرش یا عدم پذیرش یک بحث دیگر است. چرا که عده‌ای گفته بودند شورای سلطنت این کار را بکند و به آقای مطهری پیشنهاد داده بودند که شورای نیابت سلطنت آمادگی دارد که هر کسی را که امام معرفی کند، با توجه به اختیارات شورای سلطنت به عنوان جایگزین شاه در عزل و نصب نخست وزیر و انحلال مجلس ما می‌پذیریم.

- پیشنهاد مشخص شورای سلطنت چه بود؟

* پیشنهاد آنها این بود که مجلس را منحل کرده، بختیار را ساقط می‌کند. آقای بازرگان مهدی بازرگان را منصوب کرده، شورای سلطنت او را تأیید می‌کند و خود شورا هم استعفا می‌دهد و می‌رود.

- این پیشنهادات زمانی که رئیس شورای سلطنت به پاریس آمده بود ارایه شد؟

* نه، هنوز نیامده بود. پیغام داده بودند به یکی از آقایان روحانیون برجسته قم. آقای خمینی نظر مرا خواستند و من گفتم مخالفم. مگر شما تضمینی دارید که اگر شورای سلطنت استعفا داد و شما نخست وزیر معرفی کردید حوادث روزگار به گونه‌ای برنگردد که دوباره سلطنت برگردد. آنگاه باید پاسخ تاریخ را چه بدهیم؟ هفتاد سال است که ما می‌گوییم شاه حق عزل و نصب نخست وزیر را ندارد. اما سربزنگاه تاریخ که شورای نیابت سلطنت که جانشین شاه است هم نخست وزیر معزول و بعد او را منصوب نموده و مجلس شورا را منحل کند. اگر اینها را بپذیریم دیگر نمی‌توانیم پس بگیریم. مشروعیت نظام جدید نباید از درون نظام گذشته بیرون بیاید، بلکه باید به طور مستقل ۱۷ از درون این انقلاب سرچشمه بگیرد. ایشان گفتند: «پس چه کنیم؟» گفتم: «فراندوم. مرسوم است و در تمام دنیا یک رویه شناخته شده است که در حالی که این دولت سر کار است ما اعلام می‌کنیم به شرط نظارت بین‌المللی همین وزارت کشور فراندوم را برگزار کند، ما هم نظارت می‌کنیم. از مردم می‌پرسیم سلطنت یا جمهوری؟ بعد دولت موقت را معین و قانون اساسی معین می‌کنیم. یا درباره حکومت اسلامی؟ برنامه چیست؟

- آن موقع هنوز صحبت «جمهوری اسلامی» نبود.

* ببینید مردم در تظاهرات خود ابتدا می‌گفتند حکومت اسلامی. از یک تاریخی به بعد آرام آرام شد جمهوری اسلامی.

- چرا؟ چون امام این کلمه را بکار بردند؟

* نه، آن زمان هنوز امام آن را به کار نمی‌بردند. اما از درون خود مردم مطرح شد. یعنی مردم وضع ویژه‌تری از حکومت اسلامی را بیان کردند.

- به هر حال یک گروهی ابتدا این را بکار برده‌اند و جا انداخته‌اند.

* بله - درست است. در برنامه سیاسی هم من نوشته‌ام حکومت اسلامی آقای خمینی با قلم خودشان خط زده‌اند و نوشته‌اند: جمهوری اسلامی من پیشنهاد کردم درباره جمهوری اسلامی دو کار می‌توان کرد: یکی اینکه یک سمینار بزرگ تشکیل دهیم و همه اندیشمندان اسلامی و ایرانی از داخل و خارج جمع کنیم تا آنجا بگویند که جمهوری اسلامی چیست؟ اگر این کار را بکنیم، وارد یک حوزه‌ای می‌شویم که نمی‌توانیم دیگر از آن خارج شویم. دوم اینکه یک قانون اساسی بنویسیم و اعلام کنیم که این جمهوری است و هر کس آن را بپذیرد معتقد به جمهوری اسلامی. این در واقع محصول نگاه پراگماتیسی من به سیاست واقعی است. این بحث‌ها تماما در هفته‌های اول ورود به پاریس است. آقای خمینی اینها را پذیرفت. من آنها را نوشتم. مطالعه کردند. پیشنهاد من این بود که قانون اساسی را می‌نویسم و یک مجلس مؤسسان معین می‌کنیم و این مجلس قانون اساسی را که معین کرد ارگان‌ها و رئیس جمهور و نخست وزیر انتخاب می‌شوند. در واقع آن زمان دیگر انتقال حکومت صورت گرفته است. اینها که معین شد آقای خمینی گفتند که اجرا کنیم. فرد دیگری در این ماجراها نبود. آقای خمینی گفتند که برای اجرا بگویند آقای بهشتی و مطهری و ... بیایند.

- بنی صدر در این مراحل هم دخالتی نداشت؟

* نه، اصلا در جریان نبود. او اصلا خیلی نمی‌آمد به نوفل لوشاتو. او منزل خودش بود و گاهی سری می‌زد.

- شما آقای بهشتی و مطهری را خبر کردید؟

* بله، آنها آمدند و ما برنامه را دادیم، خواندند و خیلی استقبال کردند. برای اینکه دیدند خیلی روی آن کار شده. قرار شد من مهندس بازرگان تماس بگیرم. گرفتم. بازرگان به مخالفت برخی روحانیون با

ایشان اشاره کرد و گفت: «آقای خمینی با این حال می‌خواهند که من بیایم؟» من این موضوع را به آقای خمینی انتقال دادم. آقا گفتند: «ما بحث شخصی نداریم. بگویید بیایند». وقتی آمد من و مهندس بازرگان و آقای خمینی نشستیم و بحث کردیم و برنامه‌ها را بررسی کردیم.

- یعنی غیر از این امام جلسات دیگری با افراد دیگری نداشتند؟

* جلساتی داشتند نه اینکه نداشتند. اما شاید در ۹۰ درصد آنها من حضور داشتم. مثلاً وقتی سنجابی به پاریس آمد من آنجا بودم. حتی در جلساتی که من در جای دیگری گرفتار بوده‌ام، آقای خمینی به آقای اشراقی گفته‌اند که صدا کنید، دکتر بیاید. آقای منتظری در خاطراتش نوشته: من رفتم، می‌خواستم با آقا صحبت کنم. یزدی هم بود. گفتم که آقا من می‌خواهم با شما صحبت خصوصی بکنم. آقا فرمودند که فلانی از خودمان است. ما هیچ چیزی از او پنهان نداریم. هر چه می‌خواهی بگو».

- مقداری شتاب تحولات را بیشتر کنیم. روز ۲۶ دی از ایران رفت. همه می‌دانیم که در ایران بختیار به او گفته بود که نباید پیش از رأی اعتماد مجلس به من از کشور خارج شوید مجموعه حوادثی را که از ورود شاه به پایون فرودگاه و حوادث بعد از آن را شنیده‌ایم. من می‌خواهم بازتاب رفتن شاه را به صورت جزئی در پاریس بدانم. اولین واکنش امام بعد از شنیدن خبر رفتن شاه چه بود؟ و اگر بیاد می‌آوردید به من بگویید که چه کسی این خبر را به ایشان داد.

* نمی‌دانم که چه کسی خبر را به ایشان داد. ایشان معمولاً رادیویی بی‌بی‌سی را گوش می‌کرد. شاید اولین بار آنجا شنیده باشد. نخستین واکنش ایشان این بود که گفتند: «الحمدلله، تا این مرحله آمدیم». اگر تا روزهای قبل ۶۰-۷۰ خبرنگار خارجی در آنجا حضور داشتند آن روز ۱۵۰ خبرنگار از تمام دنیا آمدند.

- جلسه فوق‌العاده‌ای بعد از شنیدن خبر رفتن شاه تشکیل ندادید؟

* چرا، نشستیم و بررسی کردیم. بعد از آن بود که روی همان پله‌های خانه نوفل لوشاتو که عکس‌های هم هست، آقای خمینی ایستاد، من هم در کنار ایشان ترجمه می‌کنم و ایشان واکنش خود را بیان می‌کند. محسن سازگارا هم هست و آن خانم امیری هم هست که اسم کوچکش یادم نیست.

- نوشابه امیری؟

* بله - او آن روز یک چفیه دور سرش پیچیده بود و در پنجره ایستاده است. اولین سؤال این بود که حالا می‌خواهید چه کنید و ایشان در همان جلسه اعلام کرد که «برنامه من این است که بلافاصله به

ایران برگردم». از همان موقع ولوله افتاد. بختیار گفت نمی‌تواند بیاید. فرودگاه را بستند و... آن روز وقتی خبرنگاری، از من پرسید چه احساسی دارید گفتم احساسی را که روز اولی که به بیمارستان رفتم داشتم که پرستار فرزند اول مرا، در آغوش من گذاشت. خانم نوشابه امیری در هواپیما در حال بازگشت به ایران به من گفت: «این چه حرفی بود که زدی؟» من پاسخ دادم: «به آن اعتقاد دارم. یک تولد و زایمان جدیدی است. همه خوشحالیم. همه به همدیگر تبریک می‌گوییم. اما هر پدر و مادری می‌داند که این بچه تا بزرگ شود پدرش در می‌آید».

- این جمله را از بسیاری رهبران انقلاب شنیده‌ام. اعم از روحانیون و دیگران می‌توانید درباره این احساس کمی حرف بزنید.

* ببینید انقلاب خود به خود که رخ نداد. زمینه‌ها بود اما در هر حال نوزاد را پدر و مادر به وجود می‌آورند. خود شاه یکی از عوامل اصلی پدید آورنده انقلاب بود. اما به هر حال هر کدام از ما به سهم خودمان سال‌ها کوشیده‌ایم. من به سهم خودم بهترین سال‌های جوانی‌ام را صرف کرده‌ام و از خانواده‌ام و حق آنها زده‌ام. خوب. حالا به یک نقطه کلیدی اساسی تاریخی رسیده‌ایم. این احساس از این جهت بود که کارها دارد به نتیجه می‌رسد. اگر آقای خمینی به پاریس نمی‌آمدند و مثلاً به سوریه می‌رفتند انقلاب چه می‌شد؟!

- در آن روزی که شما روی پله روبروی خانه نوفل لوشاتو ایستاده‌اید که در عکس هم مشخص است و به گمانم روز ابری هم بود...

* بله، روز ابری بود. البته بارانی بود.

- در آن روز برجسته‌ترین موضوعی که رسانه‌های دنیا بازتاب دادند چه بود؟

* مهمترین مطلب این بود که آقای خمینی به ایران باز می‌گردد. چون ما فکر می‌کردیم که بازگشت ایشان همراه با موج عظیمی است که بقایای رژیم را در هم می‌کوبد. البته مسایل مختلف بود. شاه رفته است و بختیار گفته می‌خواهم به پاریس بیایم. در تهران عده‌ای سعی می‌کردند که این دوره انتقال با حداقل تلفات طی شود. به همین دلیل بختیار با آقایان صدر حاج سیدجوادی، بهشتی و بازرگان دیدار کرده و...

- حالا گفتید بختیار گفته می‌خواهم بیایم پاریس بگذاریم این پرسش را مطرح کنم. بنی‌صدر می‌گوید در جریان فعل و انفعالات انقلاب او و یکی از نزدیکان بختیار وقتی کار نخست‌وزیر آخر پهلوی به جاهای باریک کشیده بود با هم گفت‌وگویی داشته‌اند و در آن گفت‌وگو قرار بر این شده که بنی‌صدر

با امام صحبت کند و بختیار به پاریس بیاید و استعفا بدهد و با موافقت امام او بشود اولین نخست وزیر انقلاب. بنی صدر می‌گوید که من با امام صحبت کردم و ایشان به شرط استعفا پذیرفتند. اما آن نماینده بختیار به ایران رفت و برگشت و پیغام آورد که بختیار این موضوع را نپذیرفته. با توجه به اینکه شما در متن تحولات پاریس بودن این موضوع تا چه صحت دارد؟

* بخشی از آن درست. آقای صدر حاج سیدجوادی متن دستخط بختیار را به من داد و من آورده‌ام در کتابی که در تهران با هم توافق کرده بودند که بختیار به پاریس بیاید و به آقای خمینی گزارش دهد و «بگوید حالا در اختیار شما، شما چه می‌فرمایید؟» بعد چند احتمال را طرح شد: یکی اینکه وقتی به آنجا می‌رود آقای خمینی نخست وزیر ماندن او را بپذیرد. دیگر اینکه بگویند: «نه، به همراه آقای خمینی به تهران برگردد و دولت تشکیل شود و او بشود یکی از وزیران. یا اینکه هیچ سمتی به او داده نشود. همه اینها یکی یکی مطرح شده. اما این نبود که بختیار نپذیرد. ما وقتی در پاریس این تصمیم را گرفتیم نمی‌دانم در تهران (چه کسی این کار را کرد ظاهراً خلخالی گفت که من عامل آن بودم) فردی مطرح می‌کند در جلسات روحانیون در دانشگاه تهران که بختیار قصد دارد به پاریس برود و آقای خمینی گفته‌اند که او را می‌پذیرند. ساعت ۱۱ شب زنگ می‌زند به احمدآقا که در تهران چنین بحثی مطرح است و آقا هم می‌گوید بگویید: «خیر، من بختیار را به عنوان نخست وزیر نمی‌پذیرد».

- یعنی شرط استعفا آن شب مطرح شد؟

* نه، شرط استعفا مطرح بود. اما بحث ما این بود که اول بختیار به پاریس بیاید و بعد به او بگوییم که تا استعفا ندهی آقا تو را نمی‌پذیرند. همان کاری که با سید جلال تهرانی کردیم. سیدجلال را از زمانی که سر راه «امین حضور» همسایه ما بود می‌شناختم. او به من پیغام داد که من آمده‌ام آقا را ببینیم.

- رئیس شورای سلطنت؟

* بله، رئیس شورای سلطنت. آقای خمینی گفتند تا استعفا ندهی، نمی‌پذیرم. چیزی نوشت. آقای خمینی قبول نکرد. من هم زیر آن نامه نوشتم که: «آقای تهرانی! شما باید استعفا بدهید تا ایشان با شما ملاقات کنند». دوباره نوشت و آقای خمینی نپذیرفتند. تهرانی گفت که «من نمی‌توانم بگویم که شورای سلطنت غیرقانونی بوده بچه که نیستیم. با این همه سوابق من خواهند گفت که اگر غیرقانونی است چرا پذیرفتی. در آنجا به او فرمول دادیم که بگو چون به باور دینی من آقای خمینی مرجع بزرگی است و ایشان گفته‌اند که شورای سلطنت غیرقانونی است من هم اعلام می‌کنم که غیرقانونی

است استعفا می‌دهم». این را نوشت و بعد با آقا ملاقات کرد. اما اگر سیدجلال تهرانی، در تهران استعفا می‌داد، چه اهمیتی برای دنیا داشت؟ اگر بختیار در تهران استعفا می‌داد یک شهروند عادی بود که پاریس می‌آمد. دنیا به آن توجهی نمی‌کرد. این آقایان توجه نداشتند که می‌گفتند در تهران استعفا بدهد. ما می‌گفتیم بگذارید به عنوان نخست وزیر به پاریس بیاید، با روزنامه‌ها مصاحبه کند، به همه بگوید که من آمدم، آن وقت اگر خواست آقای خمینی را ببینید ما می‌گوییم که باید استعفا ندهی». یا بختیار باید دست از پا درازتر به ایران برگردد، یا استعفا دهد و بیاید آقای خمینی را ببیند که مقصود حاصل شده است.

آنچه که ما بحث کردیم این نبود که بختیار به پاریس بیاید و استعفا نداده به ملاقات آقا برود. فکر نمی‌کنم نظر بنی‌صدر هم این بوده باشد. همه ما متفق بودیم.

- بحث بنی‌صدر این است که من با آقا صحبت کرده بودم. آقا پذیرفته بودم که اگر او استعفا بدهد من با او ملاقات می‌کنم اما توافق شود که بعد از استقرار دولت اسلامی، او به نخست وزیری برسد که می‌گوید بختیار این را نپذیرفته و رد کرده بود.

* نه - هیچ توافقی قطعی نبود. در تهران که در مذاکره با بختیار، بنی‌صدر حضور نداشت. صدرحاج سیدجوادی، بازرگان، بهشتی و یکی از وزرای بختیار با او مذاکره می‌کردند و آن متن خطی که گزینه‌هایی را گفتم مطرح کردند آنها نوشتند. اما روی هیچ گونه توافق قطعی نبود. آنچه قطعی بود این بود که بختیار را به عنوان نخست وزیر بکشانیم به پاریس، آنجا بگوییم نمی‌توانی آقا را ببینی تا استعفا دهی. اگر به پاریس می‌آمد راهی جز استعفا نداشت و این به نفع انقلاب بود و ما بسیاری از حوادث را مهار و کنترل می‌کردیم.

- بعد از اینکه بختیار گفت که من فرودگاه‌ها را باز نمی‌کنم شما این تصمیم را جدی تلقی کردید؟ اگر بله، چه برنامه‌ای داشتید؟

* ما سیاست صبر و تلاش را انتخاب کردیم. من در مصاحبه‌ای در پاریس گفتم که بختیار بازی بدی را شروع کرده است که باخت او در این بازی قطعی است. تا کی می‌تواند فرودگاه‌ها را ببندد. در ضمن هیچ دولتی حق ندارد بگوید شهروندم را به کشور راه نمی‌دهم. این در دنیا مسخره است. بالاخره مجبور است فرودگاه را باز کند. آقای خمینی هم اعلام کردند در اولین فرصتی که فرودگاه‌ها را باز کنند من بر می‌گردم. در آنجا تعدادی از کماندوهای ایرانی را به پاریس فرستاده بودند و ممکن بود حمله کنند. بنابراین ما قبول نکردیم که با هواپیمای ایران ایر (هما) به ایران بیاییم.

- در زمانی که تصمیم مقطعی به بازگشت به ایران گرفتید حال و هوا در نوفل لوشاتو چگونه بود؟

* بسیار پرهیجان- همه شاد بودند. بعضی از ما به شدت نگران بودیم. چرا که ما برخی از رفتارهای برخی از افراد را که به پاریس می‌آمدند می‌دیدیم. نگران بودیم که چه خواهد شد. واقع قضیه این است که گروه‌های سیاسی آمادگی نداشتند. اما همه ما اصرار داشتیم که تا آخر خط برویم، تنها کسی که آنجا گفت که نباید به این زودی این کار را بکنیم و باید از فضای بازی که به وجود آمده استفاده کنیم که البته بعدها پذیرفت. بازرگان بود. او می‌گفت، آمادگی پذیرش این مسئولیت‌ها را نداریم. در دیدار با آقای خمینی هم گفت. ایشان گفت که نگرانم که شور انقلابی فرو نشیند. این هم استدلال درستی بود. بازگشت شاه هم نگرانی ما بود. فضا، فضای خوبی بود. همه خوشحال و خندان، اما در عین حال نگرانی‌های عمیقی هم داشتیم. من تاریخ انقلابات را خوانده بودم و می‌دانستم چه اتفاقاتی ممکن است بیفتد. وقتی شاه رفت یک تحلیلگر انگلیسی مقاله‌ای نوشت و گفت که این انقلاب پیروزی جهل بر ظلم بود.

آن تحلیلگر انگلیسی نوشته بود: «انقلاب اسلامی پیروزی جهل بر ظلم بود».

من آن موقع خیلی ناراحت شدم. گفتم این اروپایی‌ها نمی‌توانند ما را بفهمند. این چه حرفی است زده است. اما بعدها نظرم تغییر کرد.

- آقای دکتر، روز ۱۲ بهمن این بحث به طور جدی مطرح بود که ممکن است هواپیمای حامل امام را مفهوم کنند یا سرنشینان را دستگیر کنند و احتمالات دیگر. می‌خواهم حال و هوای نگرانی از این حوادث را در نوفل لوشاتو برای من بگویید و اینکه چقدر این احتمال را جدی تلقی کرده بودید و برای آن در صورت وقوع چه برنامه‌ای داشتید.

* همانطور که گفتم مقامات امنیتی فرانسه به ما اطلاع دادند که تیمی از کماندوهای ایرانی به لندن آمده و قصد دارد از طریق لندن وارد پاریس شود و هم آنها مسایل امنیتی را رعایت می‌کردند و هم بیشتر از آنها ما.

- آنها برنامه داشتند که به «پرواز انقلاب» حمله کنند؟

* نه، می‌خواستند به نوفل لوشاتو حمله تروریستی انجام دهند. به همین دلیل ما هواپیمای ایرفرانس را چارتر [اختصاصی] کردیم. بعضی از بازاریان خیلی خوب ایران که بعدها هم مورد غضب قرار گرفتند پول آوردند، دادند و ما به مبلغ ۴۰۰ هزار تومان این هواپیما را چارتر کردیم. ما هم اطلاعاتی داشتیم و هم این خطر را حس می‌کردیم که ممکن است هواپیما را در بالای آسمان ایران

مجبور به فرود در یک منطقه‌ها دور افتاده کنند و همه ما را دستگیر کنند. چون علائمی از این می‌دیدیم در داخل ایران و کسانی بودند که چنین برنامه‌ای داشتند. به همین دلیل با آقای خمینی مشورت کردیم و تصمیم گرفتیم که تمام سرنشینان هواپیما ایرانی‌ها نباشند. برعکس تمام خبرنگاران باشند و ما حدود ۱۲۰ نفر خبرنگار را با خود به تهران آوردیم. بعدها وقتی خبرنگاران این حرف ما را شنیدند گفتند: «پس تو ما را به عنوان سپر بلا با خودت بردی؟» و من گفتم: «بله، سیاست یعنی همین!» ما ۱۲۰ خبرنگار از معروفترین‌های جهان را از رسانه‌های رویت‌ر، آسوشی‌تدپرس، یونایتدپرس و رسانه‌های بزرگ آمریکا و فرانسه همراه کرده بود و بنابراین نمی‌توانستند کاری کنند که هواپیمای جت جنگنده بر فراز آسمان ایران هواپیمای ما را مجبور به فرود در نقطه‌ای دور افتاده کنند و همه را بی‌سروصدا دستگیر کنند. این کار را هیچ فرد دیگری مسئولش نیست جز من. من مسئولش بودم و به آقای خمینی هم گفتم که ما نمی‌توانیم خیلی‌ها را سوار هواپیما کنیم. خیلی‌ها از من رنجیدند که چرا به ما جا ندادید و ما می‌خواستیم با آقای خمینی باشیم. در آن زمان نمی‌توانستم برای آنها توضیح بدهم. مجبور بودم مسأله را پنهان نگه دارم. بنابراین ما این نگرانی و دغدغه را داشتیم و این نگرانی بی‌موردی نبود. آنچه در ایران روی می‌داد حاکی از آن بود که ممکن است این اتفاق بیفتد. چون بختیار کاره‌ای نبود. ارتش همه کاره بود. اگر شما خاطرات هوپزر را بخوانید نوشته است که یکی از ارتشی‌ها وقتی شاه رفت، زار زار گریه می‌کرد و نمی‌توانست خودش را کنترل کند. بنابراین ما به حق نگران بودیم.

- شما صبح از فرانسه حرکت کردی؟

* نه، حدود ۱/۵ بعد از نیمه شب راه افتادیم.

- از حال و هوای داخل هواپیما بگویید. در ضمن بیان این خاطرات بگویید که برداشت شما از آنچه در ایران اتفاق می‌افتاد چه بود؟ منظورم هیجانات انقلابی نیست. اختلاف نظرات متفاوت احزاب و گروه‌ها و سازمان‌ها را مدنظر دارم. از این زمینه کاملاً شناخت و اطلاع داشتید؟

* من اطلاع داشتم. برای اینکه بسیاری از تلفن‌هایی که از تهران زده می‌شد از طریق من با آقای خمینی حرف می‌زدند. چون آقای خمینی مستقیماً به تلفن‌ها جواب نمی‌داد. مرحوم مطهری، بازرگان، طالقانی و ... هر چه می‌خواستند بگویند به من می‌گفتند و من منتقل می‌کردم. در برخی موارد من نوار می‌گذاشتم کنار تلفن و عین حرف‌ها را ضبط می‌کردم و می‌دادم به آقای خمینی. یا نامه‌هایی از برخی دوستان از جمله دوستان ملی - مذهبی که نمی‌خواهم اسم ببرم. مفصل به آقای خمینی می‌نوشتند و برخی لاطائلات و رطب و یاس را به هم می‌آمیختند علیه مهندس بازرگان. چرا که شنیده

بودند موقعیت بازرگان را و اینکه او به عنوان رئیس کمیته اعتصابات شرکت‌های نفت به جنوب رفته بود. آن هم علت داشت و جزء برنامه بود.

- علتش چه بود؟

* علتش این بود که او قرار بود نخست وزیر شود و رفت به جنوب تا بتواند نفت را راه بیندازد. هنوز شاه نرفته بود که بازرگان به جنوب رفت و به آنها گفت که شما نفت داخل را تأمین کنید به شرطی که به ارتش داده نشود. تا اگر آنها با مهندس در این مورد همکاری کردند ما بلافاصله پس از تشکیل دولت موقت یک شماره حساب بدهیم و بگوییم مشتری‌های خارجی هر که می‌خواهد نفت از ایران بخرد، پول را به حساب دولت موقت بریزد و کارگران و کارمندان در خارک، نفت را به او تحویل دهند.

- آقای مهندس بازرگان در این طرح به این دلیل انتخاب شده بود که او از سوی دکتر مصدق برای ساماندهی اوضاع نفت در جنوب مأمور شده بود و در آنجا نفوذ داشت؟

* نه، فقط این مسأله نبود. بازرگان یک شخصیت مورد احترام ملی و بین‌المللی بود.

- ولی به نفوذ او به دلیل این سابقه در میان مدیران و کارگران نفت مؤثر نبود؟

* چرا، بسیار مؤثر بود. ولی بیشتر از آن ما متوجه بودیم که وقتی ما برنامه دولت موقت را ارایه دادیم تنها فردی که می‌تواند این مأموریت را انجام دهد بازرگان است. به همین دلیل او را برای این مأموریت انتخاب کردیم. همین باعث شده بود که تحریکات بسیار زیادی انجام گیرد. همین شخصیت‌ها که گفتم نامه‌های زیادی نوشتند و من آن نامه‌ها را دارم. اما من آدمی نیستم که روش‌های افشاگرانه استفاده کنم. آقای خمینی این نامه‌ها و حرف‌هایی را که در آن راجع به بازرگان می‌نوشتند به من می‌داد و می‌گفت: «بخوان!» این نامه‌ها الان پیش من است. یا وقتی که آقای خمینی خواستند که مهندس بازرگان به پاریس بیاید مرحوم اشراقی به شدت ناراحت بود. می‌گفت بازرگان همان است که کتاب «راه طی شده» را نوشته است. حالا ۳۵-۴۰ سال پیش از انقلاب بازرگان این کتاب را نوشته مورد اعتراض برخی از آقایان روحانیون بوده است. حالا که مسایل مملکتی مطرح شده به آن اشاره می‌کنند. من اینها را می‌دیدم. جریان‌ات چپ به شدت علیه ما موضع داشتند. در روزنامه صبح امید که در لندن منتشر می‌شد یکی از شعرای برجسته ایران که فوت کرده مقاله‌ای نوشته و به من حمله کرده بود که: «یزدی، آقای خمینی را به پاریس آورده است که انجمن‌های اسلامی تقویت شود». در همین حد نگاه می‌کردند. من این اختلافات را می‌دیدم. اختلافات میان بنی‌صدر و

قطب‌زاده، اختلافات میان من و بنی‌صدر، اختلافات بین سنجابی و بازرگان و ... برای ما نگران‌کننده بود که آینده انقلاب با این اختلاف‌ها چه می‌شود؟ متأسفانه مجموعه روشنفکران ایران اعم از دینی - عرفی درست رفتار نکردند. کاش روزی یک آدم وارد و مسلطی پیدا شود و نقد کامل روشنفکران را بنویسد. روشنفکران ایران اصلاً جایگاه تاریخی خود را تشخیص ندادند. وگرنه خیلی از کارها را نمی‌کردند و خیلی از حرف‌ها را نمی‌زدند. وقتی مرحوم مهندس بازرگان در سال‌های ۶۰ سرمقاله‌ای در «میزان» نوشت با این عنوان که «اختناق شاخ و دم ندارد!»، روزنامه «امت» سرمقاله‌ای نوشت که: «دیکتاتوری است و دیکتاتوری لازم است پس از پیروزی انقلاب». خوب، نوش جانانان!!

- در نوفل‌لوشاتو و یا در راه با امام درباره نخستین جملات پس از ورود به تهران در گفت‌وگو با خبرنگاران صحبتی نشده بود؟

* در هواپیما جو مقداری ملتهب بود. همه نگران بودند. هواپیما به قدری بنزین گرفته بود که بتواند به تهران بیاید و بدون سوخت‌گیری برگردد. چرا که ممکن بود به ما اجازه ورود ندهند. به هر حال مرتب خبرنگاران می‌آمدند و می‌پرسیدند تا یکی از خبرنگاران از ایشان پرسید که چه احساسی دارید و ایشان آن جواب معروف را داد که: «هیچی». این، موجب بحث‌هایی شد.

- سؤال من ایت است که در این باره صحبتی نشده بود؟

* نه، صحبتی نشده بود.

- بنی‌صدر می‌گوید در زمان پایین آمدن امام از پله‌های هواپیما تا آمدیم با ایشان همکاری کنیم عده‌ای از روحانیون آمدند و در کنار ایشان قرار گرفتند. تعبیر او این است که گویی نقش روشنفکران پای پله‌های هواپیما پایان یافت و از آن به بعد محور، تغییر کرد. شما با این تعبیر موافقید؟

* البته از روحانیون تنها کسی که بالا آمد مرحوم مطهری بود. البته آقای لاهوتی هم بود ولی داخل هواپیما بود و با ما بیرون آمد. مرحوم مطهری با آقا پیاده شد.

- در عکس‌های زمان پایین آمدن امام از پله‌های هواپیما شما را ندیده‌ام.

* من اخلاق این است که خیلی دوست ندارم در این جور جاها خودم را جلو بیندازم. باید کاری می‌کردم که انجام داده بودم و می‌دادم.

- شما چند دقیقه بعد از امام از پله‌ها پایین آمدید؟

* تقریباً وقتی که ایشان پایین آمد و رفت، در ماشین بنز نشست و او را به سالن اجتماعات بردند. وقتی من آمدم ایشان داشت در میان جمعیت صحبت می‌کردند. وقتی از پله‌ها پایین آمدم پدرم و مهندس بازرگان را دیدم و مرحوم طالقانی را که خیلی جالب بود.

- آن عکس معروف هست که ایشان چند متر دور از جمعیت تنها نشسته‌اند...

* بله - من هم رفتم کنار او ایستادم. او مرا نگاه می‌کرد و این پیرمرد همینطور اشک می‌ریخت و من هم اشک می‌ریختم. به هیچ وجه هیچکدام نمی‌توانستیم خودمان را کنترل کنیم. آقای حاتمی عکاس معروف «پریمیچ» که کتابی تصویری از مهمترین عکس‌های انقلاب منتشر کرده در همانجا عکسی از من گرفت. بنابراین من آخرین نفر بودم و در این وقت عده‌ای داشتند سرود «خمینی ای امام» و «دیو چو بیرون رود فرشته درآید» را می‌خواندند. بعد که ایشان به طرف بهشت زهرا رفتند برخلاف آنچه که آقای رفیقدوست گفته من تلاشی براس سوار شدن در ماشین ایشان نداشتم. اگر می‌خواستم که از بالای هواپیما خودم را جا می‌زدم. امکانش را هم داشتم اما اهل این حرف‌ها نبودم. شما در پاریس به ندرت عکسی از من و آقای خمینی می‌بینید.

- در زمان سخنرانی امام در بهشت زهرا شما کجا هستید؟

* من به دلیل شلوغی به بهشت زهرا نرسیدم. گروهی از بچه‌های داوطلب مسلح که یوزی داشتند، یک ماشین آوردند و مرا سوار کردند. ولی آنقدر شلوغ بود به بهشت زهرا نرسیدم.

- اولین جملاتی که پس از پایین آمدن از هواپیما به ذهن‌تان رسید و اصلاً احساساتان چه بود؟

* اولین کاری که دلم می‌خواست انجام دهم این بود که سجده شکر بجا بیاورم همیشه از اینکه در خارج از ایران بمانم و بمیرم می‌ترسیدم. به بچه‌هایم وصیت می‌کردم اگر من مردم مرا در آمریکا دفن نکنید. شاید مسخره باشد چرا که زمین، زمین خداست. الارض لله. اما آنچنان خدم را به این سرزمین وابسته می‌دانستم که نمی‌توانستم تصور کنم که بیرون از ایران بمانم و بمیرم و همانجا دفن شوم.

- وقتی آقای طالقانی را دید بین شما حرفی هم رد و بدل شد؟

* نه، اصلاً نمی‌توانستیم حرفی بزنیم. اشک به او مجال نمی‌داد. من هم همینطور. چون من و طالقانی با هم خیلی نزدیک بودیم. او در ۵۳ سال پیش عاقد عقد ما بود و با من بسیار نزدیک بود.

- ماجرای مدرسه رفاه و مدرسه علوی چه بود؟ چه شد که امام به مدرسه علوی رفتند؟

* وقتی ما در پاریس بودیم بحث این مطرح شد که ایشان کجا بروند؟ آقای خمینی علاقه‌ای نداشتند و تأکید هم داشتند که در شمال شهر نباشد. نواحی جنوب شهر هم دچار برخی مشکلات از جمله مسائل امنیتی بود. بالاخره بعد از بحث‌ها و فحوص‌ها و تلفن‌های مکرر گفتند مدرسه رفاه. به این دلیل که مدرسه رفاه در اختیار دوستان ما مرحوم رجایی و باهنر و ... بود. در مدرسه رفاه مدیریت قضیه به عهده کمیته استقبال از امام بود. قرار بود ایشان همانجا منزل کنند. اما همان شب اول آقایان، آقای خمینی را بردند به مدرسه علوی. به تعبیری که صادق خلخالی در کتاب خاطرات خود آورده می‌گوید: «ما همان شب اول کودتا کردیم». عینا همین واژه را به کار برده. آقای خمینی را به مدرسه علوی بردند و مدیریت کارها را تماما خودشان بر عهده گرفتند.

- بعد از اینکه امام در تهران مستقر شد در روز ۱۲ بهمن شما با هم دیداری داشتید؟

* روز ۱۲ بهمن نه. شب آخری که قرار بود از پاریس به فرودگاه برویم آقای خمینی تمام کسانی را که آنجا بودند جمع کردند. ما به برخی از جوانان مثل محسن سازگارا، جواد یا رجایی و ... کارهایی را سپرده بود. آقای خمینی با اینها صحبتی کردند. آنها رفتند و من ماندم. به آقا گفتم: «شما زمانی که قرار بود به پاریس بیایید شرایطی را تعیین کرده بودید. آیا آنها انجام شد، راضی هستید؟» ایشان اظهار رضایت و تشکر کرد. من یک قرآن کوچک همیشه همراه داشتم و در سفر می‌خواندم و گاهی ایشان هم از من می‌گرفت می‌خواند. پشت این قرآن را برای من چیزی نوشتند.

- چی نوشتند؟

* که فلانی در این سفر چنین کرده و تشکر کرده بودند و به رسم یادگار برای من چیزی نوشته بودند. بعد من از ایشان خداحافظی کردم و به ایشان گفتم: «در اینجا هم شما و هم دیگران ضرورت داشت مرا تحمل کنید. اما در ایران که می‌روید دور شما را می‌گیرند و دیگر نمی‌گذارند من شما را ببینم. این داستان کهنه‌ای است در کشور ما. بنابراین من از شما خداحافظی می‌کنم».

گفتند: «می‌خواهی چکار کنی؟» گفتم: «می‌خواهم بروم قلندری کنم!» ایشان خندیدند و پرسیدند: «یعنی چه؟» گفتم: «من می‌خواهم بروم و ببینم که در ایران چه اتفاقی افتاده که این همه هیجان است. من از کشور دور بوده‌ام. می‌خواهم بروم میان مردم و ببینم چه خبر است». ایشان در پاریس البته اصرار داشتند که من از طرف ایشان وارد شورای انقلاب شوم. من به شورای انقلاب رفتم اما نه در ابتدا. به ایران آمدم و شاید دو روز بعد بود که ایشان به دنبال من فرستادند. آقای سیداحمد خمینی آمدند و گفتند: «آقا می‌فرمایند مگر کار تمام شده که فلانی نمی‌آید». من در منزل پدرم که وارد شده بودم در کوچه روبرویی مدرسه علوی بود. گفتم: «بسیار خوب. من به دیدن ایشان می‌آیم».

رفتم و گفتم: «آقا من می‌دانم شما به من خیلی علاقه دارید. این علاقه و اطمینان خود را بارها بیان کرده‌اید. اما روی سابقه‌ای که ما در ایران داریم، این می‌تواند پایان بسیار غم‌انگیزی داشته باشد. بنابراین پرهیز می‌کنم از اینکه به شما نزدیک بمانم. کسانی هستند که تحمل نمی‌کنند». اسم نیاوردم. اما مرحوم اشراقی به من می‌گفت که بعضی به شما حسادت می‌کنند.

ایشان گفتند: «نه، من تا زنده هستم اجازه نمی‌دهم این اتفاق بیفتد». گفتم: «آقا! ترجیح می‌دهم دور باشم و بی‌سروصدا». وقتی که نخست وزیری بازرگان قطعی شد و هم ایشان اصرار داشتند که در دولت ایشان در سمت وزارت خارجه باشم. اینها تماما پیش از زمانی است که انقلاب پیروز شود.

آزادی پادزهر استبداد

بهمن ماه ۱۳۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و صلوات بر پیامبران برگزیده حق - خصوصا آخرین آنها محمد بن عبدالله(ص)، و بر اصحاب و پیروان و خانواده او. و با سلام بر شما عزیزانی که دعوت نهضت آزادی ایران و ستاد برگزاري مراسم سالروز شادروان مهندس بازرگان را پذیرفته‌اید و با تسلیت سالروز شهادت امام جواد الائمه.

موضوع صحبت امروز من به مناسبت شخصیت مهندس بازرگان به عنوان يك احياءگر و يك نوگرایی دینی، يك روشنفکر دینی و مصلح اجتماعی و يك فعال سیاسی پیرامون «استبداد» به عنوان يك زهر کشنده جامعه و آزادی به عنوان پادزهر آن می‌باشد. انتخاب پادزهر - با عنایت به مفهوم و

معنای پزشکی آن در این بحث به کار برده می‌شود. **استبداد یک بیماری است** که جامعه به آن مبتلا می‌شود. و تنها راه نجات و درمان این بیماری گذشته فرد و جمع، آزادی است. نفي استبداد، انتخابات آزاد و حکومت مردمی محورهای اساسی اندیشه سیاسی بزرگان و جوهر مبارزات سالیان دراز او را تشکیل می‌دهند. اندیشه سیاسی بزرگان متأثر و منبعث از جهان‌بینی دینی بزرگان و تجلی سیر تحول اندیشه وی و حق‌پذیری او می‌باشد.

مهندس بزرگان متعلق به دورانی است که اندیشه‌ها و رفتارهای رایج دینی، که محصول قرن‌ها تعامل میان آموزه‌های دینی و فرهنگ، خصلت‌ها و سنت‌های ریشه‌دار اجتماع بود، به عنوان دین اصلی و اصیل شناخته شده و رسمیت داشتند. اما بزرگان نماینده نسلی از جوانان دین‌مدار و حق‌طلبی بود که به سختی می‌توانست بپذیرد که اسلام راستین یعنی همین باورها و رفتارهای رایج میان مردم، که عموماً از جانب اکثریت قابل توجهی از روحانیان زمان نیز تأیید می‌شد. روح حساس و وجدان حق طلب بزرگان از مشاهده باورها و رفتارهای دینی غالب زمان خود، آن چنان ناراحت و برافروخته بود که به هنگام سفر به اروپا برای ادامه تحصیل، به پدر بزرگوارش گفته بود که اگر در ایران بماند، ترک این دین را خواهد کرد.

بزرگان نیز هم چون ابراهیم خلیل، حنیف یعنی حق‌طلب و حق‌پذیر بود. در طی سال‌های اقامت در اروپا، مکاتب، اندیشه‌های دینی، سیاسی و فکری مختلف را مورد بررسی و توجه قرار داد و به مقایسه آنها با آموزه‌های اسلامی پرداخت. روش او در این بررسی‌ها کاملاً علمی بود. بدین معنا که همان طور که در علوم بنیادی، برای فهم مقولات تخصصی به کتاب‌های شناخته شده و معتبر مرجع رجوع می‌شود، او نیز، اساس را بر مراجعه به اصلی‌ترین و معتبرترین ماخذ اندیشه اسلامی، یعنی **قرآن کریم** قرار داد. و آن را به عنوان میزان و معیار سنجش و داوری به کار برد. طی فرآیند بازگشت به قرآن بود که بزرگان به ضرورت تجدیدنظر، بازسازی و نوسازی اندیشه‌های رایج دینی پی‌برد.

جنبش احیای دینی ادامه طبیعی **نهضت بیدارسازی** مسلمانان بود که از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم آغاز شده بود. در آغاز هدف اصلی رهبران فکری و سیاسی مسلمانان، از قبیل سیدجمال‌الدین اسدآبادی، بیداری مسلمانان و آگاه ساختن آنان به وضعیت نامطلوبی که در آن قرار داشتند و دعوت به اتحاد و همبستگی برای نجات خود از سلطه استعمار غربی، بود.

نهضت بیداری لاجرم به جنبش احیای دین تبدیل شد. متفکرین بسیاری به این نکته پرداختند که سقوط مسلمانان و سلطه استعمار غربی بر کشورهای اسلامی، معلول فاصله‌گرفتن آنان از دین، انحرافات اخلاقی و یا آلودگی باورهای دینی آنان به خرافات بوده است. بنابراین احیای ارزش‌های فراموش شده دینی به محور و یا هدف اصلی فعالیت بیدارگران دینی تبدیل گردید. از این جا دو نوع نگاه یا نگرش نسبت به احیای دین شکل گرفت. **نگاه اول** این بود که برای احیای ارزش‌های دینی باید به اسلام اولیه و سنت متفکرین گذشته (سلف) بازگشت. **نگاه دوم** احیای ارزش‌های دینی با بازسازی باورهای دینی یا نوگرایی دینی بود.

به عنوان مثال، متفکران متعلق **نهضت سلفیه**، یا جنبش بازگشت به گذشته، از زمره جنبش احیای دینی محسوب می‌شوند. اما آنها اعتقادی به بازبینی و نوسازی اندیشه دینی سنتی ندارند، بلکه بر حفظ اندیشه‌های دینی سنتی اصرار می‌ورزند و هر نوع نوآوری را بدعت و مردود می‌دانند.

نگاه سطحی برخی از سنت‌گرایان به تجارب گذشته، موجب شده است که آنان پیچیدگی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه جدید را نادیده بگیرند و در استفاده از الگوهای تجربه شده صدر اسلام و اعمال آنها در جامعه کنونی، دچار ساده‌اندیشی و قالب‌گرایی شده با تناقضات و تعارضات جدی روبرو بشوند.

احیاگران نواندیش با درک و فهم پیچیدگی‌های جامعه جدید، بازنگری و بازسازی اندیشه دینی و یافتن راه‌های قابل قبول برای انطباق ارزش‌های اصلی دین با وضعیت جامعه کنونی را ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. بازرگان از جمله احیاگران نواندیش دینی بود که برای ارزیابی باورهای دینی مراجعه به **نص اصلی** را ضروری می‌دید و تلاش او برای بازسازی اندیشه دینی به «پازگشت به قرآن» منجر گردید. اگر چه نقش آیت‌الله طالقانی، در آوردن قرآن به صحنه فعال جامعه، شاید از جهاتی بیشتر و موثرتر از بازرگان بود، اما در استفاده از ابزارهای علمی برای فهم بهتر آیات قرآن، بازرگان نقش اصلی داشته است.

جنبش نوگرایی دینی به عنوان یک پدیده عام در جهان اسلام، از یک زاویه دیگری نیز از احیاگران سنت‌گرا متمایز می‌گردد. نوگرایان دینی، قرآن کریم و سیره قابل اعتماد پیامبر گرامی را تنها نص قابل استناد و غیرقابل احتجاج برای فهم مبانی و ارزش‌های دینی می‌دانند. اما سنت‌گرایان، دیدگاه‌ها و مواضع متفکرین مسلمان، از صدر اسلام به بعد را نیز به عنوان «نص دوم»، که غیرقابل انکار و یا تجدیدنظر می‌باشد، به کار می‌برند و تخلف از آنها را جایز نمی‌دانند. در برخی از موارد هم، آرای دانشمندان گذشته، فارغ از تناقض یا فاصله آنها با نص اصلی یا قرآن و سیره معتبر پیامبر، به عنوان تنها معیار و ضابطه قابل قبول مورد استناد قرار می‌گیرد.

مراجعه به آرای متفکرین گذشته، بی‌تردید هم از جهت فهم متن نص اول و هم از جهت فهم سیر تحول اندیشه دینی در میان مسلمانان مفید و ضروری است. اما نباید از نظر دور داشت که آنان، به هر حال تحت تأثیر شرایط زمان خود بوده‌اند.

منشاء آرای متفکرین دینی، چه در گذشته و چه در حال همکنشی یا تعامل میان باورها، ارزش‌ها و آموزه‌های اصلی با وضعیت واقعی و حقیقی جامعه می‌باشد.

طبیعت جامعه بشری، پویایی و تغییر و تحول‌پذیری است. اگر چه سرشت و فطرت انسان، که ویژگی متمایز انسان از سایر موجودات محسوب می‌شود، تغییر نمی‌نماید.

بنابراین اگر چه «نص اول» به عنوان مرجع و ماخذ اصلی ثابت می‌ماند، اما آراء و اندیشه‌های دینی دین‌باوران لاجرم باید هماهنگ با تغییرات اجتماعی تغییر پیدا کنند و اصلاح یا امروزی (به‌روز) شوند. در غیر این صورت، آنچه در روز و روزگاری، پاسخی منطقی به یک ضرورت یا وضعیت واقعی اجتماعی بود، معنا و مفهوم و کارایی خود را از دست می‌دهد و به جای آن که موجب پویایی جامعه شود، سدّی در برابر تغییر و تکامل و موجب تحجر و جمود و رکود جامعه می‌گردد.

با مروری بر اندیشه‌های سنتی دین‌باوران، نمونه‌های متعددی از این پدیده قابل ذکر است.

به عنوان مثال می‌توان آرای برخی از متفکران را در منع قاضی شدن زنان نقل کرد. متفکران سنتی، عموماً مرد بودن را یکی از شرایط قاضی ذکر کرده‌اند. در حالی که برخی فقهای گذشته در مورد شرط مردن بودن قاضی اختلاف کرده و معتقد بوده‌اند که: «زن می‌تواند به صورت مطلق در مورد همه چیز قضاوت کند»، اما به نوشته آیت‌الله منتظری جمهور فقها مرد بودن قاضی را در صحت قضاوت شرط دانسته‌اند. یکی از همین علمای گذشته، در توجیه عدم جواز قضاوت برای زنان می‌نویسد:

«قاضی باید در محافل طرفین دعوا و نیز مقابل مردان ظاهر شود و قضاوت نیاز به کمال عقل و زیرکی خاصی دارد ولی زن رأیش کوتاه و عقلش ناقص است و اهلیت آن را ندارد که در محافل مردان ظاهر گردد.»^۱

در جامعه‌ی سنتی در دوران‌های گذشته، زنان شهری در هیچ یک از فعالیت‌های اجتماعی حضور و مشارکت نداشتند و چنین استدلالی، قابل فهم بود. اما در جامعه جدید، که در کلیه کشورهای اسلامی، زنان مسلمان در تمامی فعالیت‌های سیاسی، اعتقادی، بازرگانی، صنعتی و هنری حضور مستمر دارند، استناد به این نوع نگرش‌ها و منع زنان از قضاوت بی‌معنا است.

برخی از متفکران با تفسیر خاصی از آیه‌ی شریفه‌ی **الرجال قوامون علی النساء** (سوره نساء/۳۴)، گفته‌اند که: «سلطه مردان بر زنان در این آیه سلطه‌ای سیاسی و حکومتی است. به دو دلیل، یکی به عنوان موهبتی الهی، یعنی خداوند سبحان در نظام تکوین عموم مردان را بر زنان در جهات مختلف از جمله **کمال عقل، حسن تدبیر، توان بیشتر در انجام کارهای خیر و اطاعت، برتری بخشیده ...**»^۱

در جای دیگر آمده است که :

«مردان بر زنان تسلط داده شده‌اند بدان جهت که برتری آنان در علم و عقل و حسن رأی و تدبیر و تصمیم‌گیری جدی در ارتباط با کارها و توان بیشتر در انجام اعمال خیر و عبادت و اسب‌سواری و تیراندازی است.»^۱

مرحوم علامه طباطبایی نیز در **المیزان** (جلد چهارم، صفحه ۳۴۳)، در تفسیر همین آیه می‌نویسد که حکم سلطه مردان بر زنان در حیات عمومی، نظیر قضاوت و حکومت این است که : «این دو بر پایه عقل استوار می‌گردند که طبیعتاً در مردان بیشتر از زنان قرار داده شده است. و نیز دفاع و جهاد که توان جسمی و قدرت برنامه‌ریزی از لوازم آن است...»

استدلال مرحوم علامه طباطبایی، در یک جامعه سنتی، که امیر و رهبر، باید در جبهه‌های جنگ خود شخصاً حضور پیدا کند و سپاه را رهبری نماید قابل درک و فهم است. اما در جامعه جدید، به ندرت، روسای جمهور یا رهبران شخصاً در جبهه‌های جنگ حضور پیدا می‌کنند و توان جسمی و زور بازوی آنان نقشی ایفا نمی‌نماید. در جامعه جدید برنامه‌ریزی یک کار تخصصی است که حتی از عهده رئیس‌جمهور یا رهبر خارج است و معمولاً یک نهاد یا سازمان ویژه‌ای این وظیفه را بر عهده دارد.

آیت‌الله منتظری پس از بررسی و مرور آرای گذشتگان چنین جمع‌بندی کرده‌اند که: «آنچه از ظاهر این کلمات و عبارات‌ها استفاده می‌گردد این است که ... زن نباید قضاوت و حکومت را به عهده بگیرد و ظاهر این عبارت حرمت و فساد تولی زن است. مگر این که با دلایل دیگر خلاف آن ثابت شود.»^۱

مورد دیگر در آرای متفکران گذشته و یا گذشته‌نگر، درباره حکومت و قدرت است. تمامی کسانی که از میان قدامت‌دراجه حکومت نظریه‌پردازی کرده‌اند، تحت تاثیر آن چه به عنوان نظام سیاسی در همه جا رایج بوده است، قرار داشته‌اند.

به عنوان مثال مولف کتاب نفیس «**مبانی فقهی حکومت اسلامی**» در بخش شرایط رهبر و والی آرای ۱۵ دانشمند بزرگ اسلامی گذشته را از ابن‌سینا، فارابی، ماوردی، علامه حلی، ابن‌حزم و ... ابن‌خلدون، مورد بررسی قرار داده است. تمامی این دانشمندان در دوران‌هایی زندگی می‌کرده‌اند که قدرت شکل و ساختار خاص زمان خود را داشته است و حکومت‌ها فرد مدار بوده است. بر همین اساس نگاه سنت‌گرایان به قدرت، هم در شکل و ساختار و هم در محتوا و وظایف یک نگاه سنتی می‌باشد.

در حالی که در عصر جدید نظام سیاسی یک نهاد است. فرد، به عنوان رئیس‌جمهور یا هر عنوان دیگر، در کارکرد نظام موثر است اما کل نظام فرد محور نیست و به همین علت، در این نظام رفتن یک فرد موجب برهم خوردن نظام نهادینه شده یا توقف و برنامه‌های کلان نمی‌گردد.

علاوه بر فرد محوری، در دوران‌های گذشته، حاکمان، صرف‌نظر از شکل و ساختار حکومت‌شان، چه در کشورهای اسلامی و چه غیراسلامی، مدعی منشاء الهی برای قدرت خود بوده‌اند. در میان متفکرین اسلامی گذشته‌نگر، این دو نگاه به قدرت وجود دارد.

به عنوان نمونه: «در حکومت اسلامی واجب است **حاکم** و **زامدار** از داناترین و عادل‌ترین و پارساترین مردم بوده و نسبت به اداره امور جامعه از بصیرت و هوشیاری و توانایی لازم برخوردار باشد ...» در زمان غیبت این مقام (ولایت رسول خدا و ائمه) **حق** ولی فقیه عادل است که به مسایل و مشکلات و نیازهای زمان خودیش آگاه و به اداره امور و مسایل مستحدثه بصیر و نسبت به مردم مهربان و حافظ حقوق آنان، حتی اقلیت‌های غیرمسلمان باشد ... پس در حکومت اسلامی در حقیقت خداوند حاکم است و **امام** جامعه نظرات و دستورات وی را در بین مردم اجرا می‌کند ... این حکومت، حکومت تئوکراسی است ...

«معنای ولایت فقیه این نیست که ولی فقیه خود به تنهایی همه امور جامعه را انجام بدهد، بلکه ولی فقیه مرکز و محور امور است هر کاری را به **اهلش** و هر مسئله‌ای را به ارگان و تشکیلات و موسسه مربوط به خودش با رعایت توان و تخصص و امانت‌داری آنان واگذار می‌نماید و بر کار آنها نظارت می‌کند.»^۱

در تمام این توضیحات، فرد حاکم خلیفه، زامدار، ولی فقیه، امام و ... محور قدرت است. نه دولت به عنوان یک نهاد.

در توجیه چنین حکومت فردمحوری، منطق قبیله‌گر حاکم است: «هر قوم و قبیله‌ای برای اقامه و حل و فصل (اموری که مصلحت اجتماعی در آن نهفته است) به رئیس قبیله خود مراجعه می‌کند و جامعه به طور طبیعی آنها را از وظایف رهبری جامعه قلمداد می‌کند.^۱ این در حالی است که نظام‌های قبیله‌گی، یا از بین رفته‌اند یا در حال از بین رفتن می‌باشند.

چنین قدرت فرد محوری در جوامع ساده و گذشته، کارایی داشته است. اما در جوامع پیچیده کنونی، جوابگو نیست، بلکه باز دارنده‌ی رشد و توسعه‌ی جامعه می‌باشد.

در ادامه همین نگاه سنتی است که درباره وظایف رهبر می‌گویند: «اقامه حدود، تصرف در اموال غایب و ناتوان حفظ و حراست از نظام اجتماعی جامعه، گردآوری مالیات‌ها و تصرف آنها در مصالح عمومی مردم، بستن قراردادهای بین‌المللی با سایر دول و ملل... که در این گونه امور دست وی باز، صاحب اختیار و آزاد است و بر امت واجب است که از وی در این‌گونه مسایل اطاعت داشته باشند و بر هیچ کس روا نیست از دستورات او تخلف کرده یا مزاحمت نموده و موانعی برای او ایجاد و یا این که **موضعی مخالف نظر** او اتخاذ نماید... نظام جامعه بدون اطاعت کامل از رهبری در مسایلی که مربوط به دولت و آزاد بودن وی در اجرای تصمیمات خود، انسجام و استحکام نمی‌یابد.^۱

تمام آنچه را که این بزرگواران ادعا کرده و توضیح داده‌اند برگرفته از **نصّ دوم** یعنی فرآورده‌های فکری اندیشمندان گذشته و راحل برای جامعه ساده‌ی گذشته بوده است نه از **نصّ اول** - یعنی قرآن کریم و سیره پیامبر (ص) و نه مناسب برای جامعه جدید.

به عنوان نمونه، در اثبات **ولایت مطلقه**، استناد اصلی به احادیث و روایات است، که اصالت آنها مورد تردید برخی از علمای فن می‌باشد. و استناد به قرآن در استدلال‌ها دیده نمی‌شود.

مرحوم **آیت‌الله آذری قمی** در پاسخ به این ایراد که برای اثبات ولایت فقیه تنها به احادیث استناد شده است و به سوال که «چرا ولایت فقیه در قرآن نیامده است» می‌نویسد: «به نظر ما شاید دلیل تصریح نکردن به ولایت فقیه در قرآن کریم این باشد که قرآن از حذف و انکار مستکبران و طرفداران اسلام آمریکایی مصون بماند...»^۱

آیت‌الله آذری قمی در توجیه استفاده از این منطق به کلام مشابهی که رهبر فقید انقلاب در عدم ذکر نام علی (ع) در قرآن به عنوان وصی پیامبر اکرم (ص)، استناد کرده است. رهبر فقید انقلاب در کشف الاسرار آورده‌اند که:

«ممکن بود در صورتی که اسم امام را در قرآن ثبت می‌کردند آنهايي که جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سرو کار نداشتند و قرآن را وسیله اجرای نیات فاسده خود کرده بودند ان آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند و برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیاندازند.»^۱

از این عجیب‌تر در منطق آیت‌الله آذری قمی، توجیه استبداد مطلقه، از هر نوعی است: «خداوند متعال که خود ولایت مطلقه تکوینی و تشریحی دارد، هر تعداد آن را که بخواهد به هر کس می‌دهد و

چون ولایت مطلقه و حاکمیت مطلقه برای اداره جامعه و رهبری آن ضرورت دارد، به حاکم مسلمین، هر که باشد، معصوم و غیر معصوم، آن طور که حکمش اقتضا کند، می‌دهد.»^۱

مثال دیگری که طرح آن در اینجا به فهم قضیه مورد بحث و درک تفاوت نگاه و نگرش احیاءگری سنتی و احیاءگری نواندیش، کمک می‌کند موضوع **شورا در اسلام**، از منظر تاریخی آن و کاربردی کردن آن در جامعه جدید می‌باشد.

همان طور که می‌دانیم شورا و مشورت یکی از موضوعات کلیدی و اساسی در اندیشه سیاسی اسلامی است، که در قرآن کریم به آن اشاره شده است.

پیامبر خدا (ص) - بعد از هجرت به مدینه و تاسیس دولت جدید، براساس يك قرارداد اجتماعی، معروف به «**قانون اساسی مدینه**»، که میان رسول خدا با نمایندگان همه اقوام ساکن مدینه منعقد گردید، در موارد متعدد از نهاد شورا برای تصمیم‌گیری پیرامون اداره امور ملت استفاده نموده است.

پس از پیامبر خدا، جانشینانش برای اجرای دستور قرآنی شورا، رویه و شیوه خاصی را بنا نهادند. این رویه عبارت از دعوت «**الاهل الحل و العقد**» به عنوان مشاوران امیر و خلیفه بود. در این تجربه تاریخی خلیفه هر کس را که خود می‌خواست به رایزنی دعوت می‌کرد، و معمولاً کسانی را که به مشورت فرامی‌خواند با آنان رایزنی می‌کرد که نظر امیر را تأیید می‌کردند، اما امیر یا خلیفه خود راساً تصمیم می‌گرفت. از آغاز قرن جدید، با تغییرات و تحولاتی که در جامعه جدید شکل گرفته بود، به موازات آرای جدیدی که درباره‌ی شکل و ساختار و وظایف دولت اسلامی، از جانب متفکران اسلامی مطرح می‌گردید، مسئله شورا نیز مورد بحث قرار گرفت. و به طور کلی دو نگرش مطرح گردیده است. يك نگرش همان نگاه سنتی است که اشاره شد و دیگری ایجاد نهادی به نام «شورا» برای کارکردی کردن این ارزش قرآنی در سطح ملی است. در این دیدگاه پدیده مشورت، از يك فرایند به يك نهاد یعنی شورا ارتقاء پیدا کرده و تثبیت شده است. در ایران، پس از انقلاب مشروطه، با الهام از نظریه قرآنی «**و امرهم شورا بینهم**»، نهاد پارلمان را «**مجلس شورای ملی**» نام نهادند اعضای شورا نمایندگان منتخب مردم بودند و مصوبات این نهاد شورایی، به عنوان قانون لازم‌الاجرا و لازم‌الاتباع برای همه، از جمله پادشاه، بوده است.

در میان سایر متفکران اسلامی، نیز این موضوع، به خصوص بعد از سقوط خلافت عثمانی مورد توجه و بحث قرار گرفته است. علمای بزرگی، هم چون عبده و رشید رضا و کواکبی، با نگاه سنتی و تاریخی، در ابتدا همان راحل را مطرح می‌کردند. اما بعدها، با گذشت زمان تغییراتی در اندیشه‌ها بروز کرد. به طوری که **مولانا ابوالعلاء المودودی**، موسس و رهبر جماعت اسلامی پاکستان در آخرین اثر خود - **پادشاهی و خلافت در اسلام** - عملکرد سنتی شورا را غیرقابل قبول دانست و مجلس شورای ملی را، که اعضای آن با رای مردم انتخاب می‌شوند، جایگزین مناسب و پاسخ‌گویی واقع‌بینانه‌ای برای مقوله قرآنی شورا دانست.

پس از انقلاب اسلامی ایران، دو نگرش سنتی و جدید نسبت به شورا بار دیگر مطرح گردید. برخی از روحانیان عضو شورای انقلاب، مدعی بودند که: «**ما در اسلام شور داریم نه شورا**»

می‌گفتند امام رهبر انقلاب و با تاسیس حکومت جدید ایشان امیرالمومنین است، افرادی را به مشورت با خود فرا می‌خواند. و سپس مستقل از آنها، تصمیم می‌گیرد.

در جو انقلابی سال‌های اول بعد از انقلاب، طرح علنی و شفاف این نظریه و پیگیری جدی آن از جانب معتقدان به آن میسر نبود. اما به تدریج و گام به گام کسانی که به این نظریه سنتی معتقد بودند، مناسبات و ساختار حقوقی نظام را به نفع نگرش خود تغییر دادند. تا آنجا که مجلس هفتم به صورتی که شورای نگهبان، تلاش می‌کند، برگزار شود، تنها یک مجلس مشورتی خواهد بود، نه یک نهاد شورایی با حق تقنین و در راس همه امور.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که نگاه یا نگرش برخی از احیایران دینی کاملاً سنتی و معطوف به تجارب گذشتگان، بر اساس آراء نظرات متقدمین - یا به عبارتی - مستند به نصّ دوم است و نه نصّ اول. اما نوگرایانی نظیر مهندس بازرگان، در راستای احیای ارزش‌های دینی و یافتن قالب‌های جدید متناسب با جامعه کنونی نگاه و نگرشی متفاوت دارند، که ویژگی آن دو سویه‌نگری است.

نوگرایی دینی از یک سو به جامعه جدید و ویژگی‌های آن می‌نگرد، و می‌کوشد تا ویژگی‌های اصلی و زیربنایی فرهنگ و تمدن جدید و تجدد (مدرنیته) را درک کند، و از سوی دیگر درصدد انطباق این ویژگی‌ها با ارزش‌ها آموزه‌های اصلی دین بر اساس نصّ اول می‌باشد. **نوگرایی دینی** به دنبال آن است که اولاً مبانی کلیدی جامعه جدید و تجدد را فهم، تعریف و تدوین نماید و سپس آن را بومی یا به تعبیری ایرانیزه و اسلامیزه نماید و ثانیاً برای ارزش‌ها و آموزه‌های کلیدی دینی قالب‌های جدید که با جامعه جدید هماهنگی داشته باشد بیابد. این همان کاری است که متفکرین اسلامی در قرن‌ها گذشته عملاً در همکنشی با جامعه‌ی زمان خود انجام داده‌اند و برای ارزش‌های کلیدی این قالب‌های عصری درست کرده و ارایه داده‌اند. اما این قالب‌ها به دنبال تغییرات و تحولات تدریجی جامعه کارکرد خود را از دست داده‌اند و جوابگویی نیازهای جامعه جدید نیستند. بنابراین باید قالب‌ها را عوض کرد و قالب‌های جدید، به تناسب روز ارایه داد.

اما نوگرایان دینی به دو گروه تقسیم می‌شوند. نوگرایانی که کارشان اساساً نظریه‌پردازی است و ممکن است در سطح نظریه‌پردازی باقی بمانند. و در تغییرات و تحولات جامعه پیرامون خود به طور مؤثر حضور و نقش نداشته باشند. اگر چه نظریه‌های جدیدی که ارایه می‌دهند ممکن است بر جنبش‌های اجتماعی اثر گذار باشند. اما گروه دیگری از نوگرایان دینی هستند که دغدغه اصلی آنان تغییر جامعه می‌باشد، و اینان در یک کلام همان **روشنفکران دینی** هستند.

به عبارت دیگر همه نوگرایان دینی لزوماً **روشنفکر دینی** نیستند. **روشنفکران علی‌الاصول**، منتقد قدرت و وضع و شرایط حاکم بر جامعه و درصدد تغییر آن می‌باشند. روشنفکران در برابر جامعه‌ای که به آن تعلق دارند، احساس مسئولیت می‌کنند و به دنبال یافتن مبرم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله‌ای که جامعه بدان مبتلا است و موجب رکود و عقب‌ماندگی جامعه شده است، می‌باشند. علاوه بر این روشنفکران عموماً برای نجات جامعه از وضعیتی که بدان مبتلا است احساس رسالت می‌کنند.

به عبارت دیگر روشنفکر **نگاه عملگرایانه** دارد. **روشنفکران دینی**، با تکیه بر جهان‌بینی دینی و ارزش‌های اسلامی، عمده‌ترین مشکل اساسی جامعه را تبیین و تعریف می‌کنند و عهده‌دار رسالت تغییر و تحول جامعه خود می‌باشند.

روشنفکران دینی، رسالتی پیامبرگونه دارند و خود را ادامه دهندگان راه انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین می‌دانند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی و شواهدی تاریخی اولاً هیچ جامعه بشری نبوده است که پیامبری در آن مبعوث نشده باشد. ثانیاً رسالت هر يك از پیامبران ویژه همان جامعه و تقابل با اساسی‌ترین مشکل کلیدی بازدارنده کرامت و آزادی انسان و مانع رشد و ترقی جامعه بوده است. ویژگی جامعه عصر ابراهیم جهالت و بت‌پرستی بود، در حالی که مشکل اصلی جامعه عصر موسی حاکمیت طاغوت و استبداد سیاسی بود و رسالت موسی مقابله با آن. ویژگی جامعه عصر لوط با جامعه عصر شعیب و یا عیسی مسیح متفاوت بوده است. به تناسب ویژگی‌های هر جامعه رسالت هر يك از انبیا مخصوص و با دیگری متفاوت بوده است. اما هدف رسالت انبیاء همه واحد و آن آزاد ساختن انسان‌ها از انواع اسارت‌ها از طریق قبول خدای واحد بوده است. با این نگاه به قرآن روشنفکری دینی رسالت خود را تبیین اساسی‌ترین مانع آزادی و رشد و تکامل انسان تعریف می‌کند.

در این نگاه، خداوند انسان را آزاد و مختار خلق کرده است. نظام‌های حاکم بر جامعه هر يك ممکن است دارای آن چنان ویژگی‌هایی باشند که آزادی و اختیار را از انسان سلب کنند. سلب و نفي آزادی و اختیار انسان، که در قرآن کریم از آن به عنوان «کرامت انسانی» یاد شده است، به «از خود بیگانگی» انسان می‌انجامد. انسان غیرمختار، انسان غیر آزاد، از انسانیت خودبیگانه است. در این جهان بینی هم جوهر و سرشت انسان و هم از خود بیگانگی تعریف شده است.

حال ممکن است در يك جامعه استثمار یا ظلم و ستم و بی‌عدالتی در توزیع امکانات و ثروت موجب سلب کرامت انسانی و از خودبیگانگی انسان شود، یا استبداد سیاسی و دینی حاکم و یا مناسبات و انحرافات اخلاقی.

بنابراین برای روشنفکران، اعم از دینی یا غیردینی تعیین و تبیین علل و عوامل از خودبیگانگی انسان‌ها، که ریشه‌ی اصلی بسیاری یا شاید تمام نابسامانی‌های جامعه‌ی بشری است، ضروری می‌باشد.

روشنفکران ایران، در طی یکصد سال گذشته، هر يك به فراخور فلسفه و جهان‌بینی مورد اعتقادشان به این سؤال اساسی که مشکل اصلی ما ایرانیان چیست پاسخ داده‌اند. برخی، استعمار و استیلای خارجی و امپریالیسم، برخی استثمار و گروهی استبداد و استعمار را عامل اصلی شناخته و معرفی کرده‌اند. و کسانی هم نه استعمار، نه استبداد و نه استثمار، بلکه استثمار را مشکل اصلی دانسته‌اند.

شادروان مهندس بازرگان، استبداد داخلی را عامل اصلی عقب ماندگی ایرانیان و دریچه ورود استیلای خارجی و استثمار و امپریالیسم می‌دانست. بازرگان استبداد را يك بیماری مزمن ۲۵۰۰ ساله می‌دانست در حالی که استعمار غربی حداکثر سابقه‌ای ۱۵۰ ساله داشت. بنابراین برای مبارزه با استبداد اولویت قایل بود. اگرچه این سخن بازرگان که استعمار خارجی سابقه‌ی چندان طولانی در ایران ندارد درست می‌باشد، اما استیلای خارجی بر ایران پدیده جدیدی نبوده است. موقعیت جغرافیایی ایران به گونه‌ای است که همیشه مورد تاخت و تاز اقوام بیگانه قرار می‌گرفته است. بسیاری از پادشاهان ایران غیرایرانی بوده‌اند. استعمار اروپایی شکل جدیدی از استیلای خارجی بوده

است و ویژگی‌هایی داشته است که آن را از استیلای قدیم متمایز می‌ساخته است، که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد.

اما مسئله مهم این است که تاریخ گذشته ایران نشان می‌دهد هر زمان که رفتار پادشاهان همراه با ملایمت نسبت به مردم و ارایه خدمات عمومی به مردم بوده است تهاجمات خارجی شکست خورده‌اند، و برعکس ظلم و ستم پادشاهان عامل عمده در انفعال مردم و در نتیجه استقبال از تهاجم خارجی بوده است.

از هنگام ورود استعمار اروپایی به منطقه خاورمیانه استبداد سلطنتی، که فاقد پایگاه مردمی بود، در کنار قدرت خارجی قرار گرفت. امضاء و اعطای امتیازهای نفت، بانک، تنباکو و راه‌آهن و سایر قراردادهایی که موجب باز شدن پای قدرت‌های خارجی در ایران بوده‌اند، توسط همین سلاطین جاهل و جبّار صورت گرفت.

اعمال سلطه و سیاست‌های استعماری در دوران سلطنت پهلوی اول و سپس در دوره پهلوی دوم - بخصوص از مرداد ۳۲ تا بهمن ۵۷ توسط استبداد داخلی بود. اگر دوران‌های گذشته، استیلای خارجی از وجود استبداد داخلی برای اعمال سلطه بهره‌مند می‌شد، در دوران جدید، که بعد از پیروزی شورش تنباکو و انقلاب مشروطه از حدود سال ۱۳۰۰ ه/ش با کودتای رضاخان آغاز شد، استیلای خارجی با استفاده از شرایط داخلی و منطقه‌ای، راساً به تشکیل نظام‌های استبدادی که عامل مستقیم اجرای سیاست‌های مورد نظر باشد اقدام نمودند.

با توجه به رابطه مستقیم استبداد داخلی با سلطه بیگانگان از آغاز این دوره از تاریخ کشورمان مبارزات ملت ایران دو محور اصلی، سلبی داشته است؛ محور ضد استبدادی، و محور ضد استعماری یا استیلای خارجی. از آنجا استبداد داخلی و استیلای خارجی دو روی یک سکه هستند، گسترش مبارزات ملت ایران در هر یک از این دو محور، خواه ناخواه به محور دیگر منتقل شده است. به عنوان مثال، محور اصلی شورش تنباکو، ضد سلطه بیگانه، یعنی کمپانی انگلیسی، بود. اما چون اعطای این امتیازات توسط حاکم مستبد بود، شورش تنباکو به انقلاب مشروطیت که محور اصلی آن ضد استبدادی بود، تحول پیدا کرد. در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰، محور اصلی جنبش ملی، مبارزه علیه سلطه استعمار خارجی بود. اما تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، و استقرار نظام استبداد سلطنتی، محور اصلی مبارزه را آرام‌آرام به ضد استبدادی تغییر داد. نه به آن معنا که مبارزه‌ای علیه استیلای خارجی نبود، بلکه به این معنا که جامعه به این جمع‌بندی رسیده بود که تا نظام استبدادی از بین نرود قطع سلطه بیگانه امکان‌پذیر نیست و انقلاب اسلامی با محوریت ضد استبدادی به پیروزی رسید.

قبل از انقلاب بودند کسانی که با نظریه سیاسی **نهیض آزادی ایران** و مرحوم مهندس بازرگان دایر بر کلیدی بودن مبارزه با استبداد، به منظور رهایی از سلطه بیگانه، اعتقاد نداشتند و مبارزه با استعمار و امپریالیسم را محور اصلی می‌دانستند. جریان‌های چپ سنتی ایران هم، مبارزه با استثمار را اصل می‌دانستند. اما رویدادهای بعد از انقلاب اسلامی ایران و آنچه امروز شاهد آن هستیم صحت نظریه بازرگان در اصالت مبارزه با استبداد را نشان می‌دهد.

به این ترتیب بازرگان، به عنوان یک روشنفکر دینی، با الهام از رسالت ویژه هر یک از انبیای الهی، اساسی‌ترین مشکل کلیدی جامعه ایران را بیماری مزمن تاریخی استبداد ۲۵۰۰ ساله می‌داند.

به این ترتیب استبداد محور اول نظریه سیاسی مهندس بازرگان محسوب می‌شود و محور دوم اندیشه سیاسی بازرگان آزادی است. آزادی انسان معمولاً در دو سطح یا دو بُعد مورد بحث قرار می‌گیرد: آزادی از... (یا Freedom from)، دوم آزادی برای... (Freedom for)، یک وجه آن سلبی و وجه دیگر آن ایجابی است. لازمه رشد انسان آزادی از هر نوع عامل محدود کننده اختیار انسان است. تا انسان از عوامل محدود کننده‌ای که بر او مسلط هستند رها نشود نمی‌تواند حق انتخاب خود را اعمال کند. اختیار و آزادی انسان پایه و اساس حقوق طبیعی Natural rights می‌باشد سایر حقوق و آزادی‌ها یعنی آزادی برای بیان فکر و اندیشه، انتخاب نوع زندگی، انتخاب دین... همه از اختیار و آزادی انسان سرچشمه می‌گیرد، در منطق سیاسی - دینی بازرگان - استبداد مصداق **إله** در کلمه **لا اله الا الله** است. این کلمه دو بخش دارد: مفهوم بخش اول - لا اله - رهایی یعنی آزادی از سلطه هر نوع قدرت نامشروع است. تا انسان این اله‌ای که او را برده خود ساخته است نشناسد، و آن را با صراحت و جدی نفي نکند، نمی‌تواند آزادی خود را به دست آورد. و اگر به دست آورد، آن وقت می‌تواند بخش دوم کلمه یعنی «**الا الله**» را بگوید. وقتی بازرگان می‌گوید در جامعه استبدادی خدا پرستش نمی‌شود با همین نگاه به این کلمه می‌باشد. او در «**سازگاری ایرانی**» درباره استبداد می‌نویسد:

«به این ترتیب بود که در ایران، حکومت شاهنشاهی استبدادی با همه دست به دست گشتن‌ها و تزلزل‌ها، رژیم طبیعی، تاریخی و ریشه‌دار ملی گردید. سلاطین گذشته، خوب‌ها و معادل‌های‌شان، کمترین وظیفه و مسئولیتی برای خود، بیش از آن چه یک ارباب ملک عاقل در نگاهداری رعایای بارکش خود دارد یا چوپان هوشیار نمود در مراقبت از گوسفندان شیرده و پروار شونده می‌نماید، برای خویش تصور نمی‌کرده‌اند. مردم نیز انتظار و استدعای زیادتری نداشته‌اند.»

و سپس می‌افزاید:

«بدیهی است حکومتی که از میان مردم و به دست مردم درست شود قهراً راه خدمت و همکاری را پیش می‌گیرد. و قهری است که «تا ملت و ملیتی در میان نباشد دولتی از آنها و برای آنها درست نخواهد شد.»

اما بازرگان استبداد را تنها در ساختار سیاسی و مناسبات استبدادی محدود نمی‌کرد. بلکه آن را بصورت یک «مجموعه» یا «نظامی» می‌دید که هماهنگ با ساختار سیاسی، فرهنگ و ادبیات و روابط اجتماعی و اقتصادی شکل گرفته است یا می‌گیرد.

به عنوان نمونه:

- «حکومت شاهنشاهی استبدادی زاینده زندگی کشاورزی و شرایط جغرافیای ایران، ملازم با توقف روح اجتماعی در محدوده ده و موازی با تسلط روح خودبینی و بیگانگی و فریبکاری در شهرها، موجد یک محیط خاص و مبداء یک سلسله مظاهر و آثار در مجموعه مملکت و در تاریخ ایران گردیده است، که ما مجری آنها و محاط در آنها هستیم.»

«... روح و روال استبدادی گذشته انحصار به فرد شاخص نداشته، به سلسله مراتب در تمام شئون و مراحل به مقیاس‌های متنوع و در سطوح مختلف کشوری ایالتی، شهری، خانوادگی، صنعتی و حتی علمی و دینی و بعدها اداری و فرهنگی، سنت جاری شده است. چیزی جز مالکیت و آمریت یا خودکامگی و خودرایی از ناحیه آن کس که زور بیشتر دارد مقبول و معمول نبوده است.»

- «حال روح و روال استبداد چه آثاری به لحاظ نوکرسازی و تملق و دنائت‌پروری، یعنی محو شخصیت دارد، خدا می‌داند! چون برتری و فرمانروایی بر پایه‌های غیرطبیعی یا تصنعی قراردادی گذارده می‌شود، چه محیط خلاف و دروغ را به وجود آورده و اساس راستی و اخلاق را در ریشه روابط اجتماعی متزلزل می‌سازد و دین و دنیا را تباہ می‌کند، جای بحث جداگانه دارد.»

بازرگان در بخش دوم مدافعات خود در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، پیرامون مشخصات حکومت استبدادی می‌گوید:

«... حال همانطور که صداقت مادر اخلاق است و دروغگو را دشمن خدا می‌دانند، چون دروغ پناهگاه همه مفاسد می‌شود، رژیم استبداد را که پرورش دهنده و پخش‌کننده آن است باید ام‌الفساد نامید. توضیح آن که پایه استبداد ناگزیر روی دروغ گذارده می‌شود. زیرا چه پادشاه و چه درباریان و دولتیان برای آن که سلطه غیرطبیعی و غیرالهی و غیرانتخابی یک فرد را که در حالت کلی هیچ گونه مزیت و فضیلت و حقی به سایرین ندارد، به حق و بجا جلوه دهند و ابهت و ضرورت او را در چشم و دل مردم بزرگ کنند، ناچاراند به انواع تملق‌ها و تظاهرها و تصنع‌ها، فضایل و کمالات به او نسبت دهند و بینش و قدرت برای او تراشند. ظل‌اللهش نامند، قبله عالمش خطاب کنند، قدر قدرتش بگویند، عدالت گسترش بخوانند، تمثالش را بی‌مثال، سایه‌اش را همایون، خاک پایش را سرمه‌چشم‌ها و به شپش را منیژه خانم بدانند. از نقص و خطا میرایش بشمارند، نه کرسی فلك را زیرپایش بگذارند، به عرش اعلی‌علین و به مقام ربوبیش برسانند تا رعایا از ترس یا طمع او سر اطاعت و عبودیت به آستانش بسایند.»

- «هم چنین نوکرسازی و سلب آزادی و شخصیت چگونه نفی مسئولیت و مؤثر بودن شخص را در سرنوشت خود می‌نماید و چگونه چشمه‌های جوشان انسانیت را خشک و استعدادها را خفه می‌سازد و در عوض حسادت و حیوانیت و خیانت را توسعه می‌دهد و راه‌های همکاری و سعادت را بسته، یک محیط اتکایی سست پایه و یک ملت بی‌ارزش بی‌کاره، که همیشه باید در عقب قافله بشریت باشد، بیرون می‌آورد آن هم بماند برای موقع فرصت....»

بازرگان آن موقع فرصت توضیح بیشتر را نیافت. اما برای یافتن مصادیق گفته‌های او توجه به وضعیت کنونی جامعه فرصت مناسبی است.

این که انسان مختار و آزاد آفریده شده است، محور اصلی و کلیدی جهان‌بینی توحیدی و بیان جایگاه انسان در معنی و آفرینش می‌باشد. به تعبیر بازرگان، سراسر آیات قرآن گفتگوی خداوند با انسانی است که او را مختار و مسئول و قابل تربیت و تغییر می‌داند و می‌خواهد او را از راه غلطی که می‌رود برگرداند و به راه مستقیم هدایت نماید.

بازرگان «آزادي» را فرزند «اختيار» مي‌دانند و بر اين باور است که: «آزادي و اختيار منشاء فطري و طبيعي دارد و از جانب خدا است ... هر چيز که طبيعي و فطري است از ناحیه خدا است و درست است».

به اين ترتيب بازرگان، نظير روشنفکران سنتي، حقوق طبيعي انسان را که به عنوان اصلي‌ترين پايه‌هاي اندیشه سياسي مدرن است، مشيت الهي مي‌دانند.

از نظر بازرگان: «اختيار يعني اجازه و وسيله دادن به بشر به اين که به دلخواه خود عمل کند و به ديگران حتي به نفس خودش ستم نمايد....»

در اندیشه سياسي بازرگان، آزادي منافي با زحمت و مسئوليت نيست؛ «آن که مي‌خواهد دائماً آزاد باشد و از بار ممت و قيد اسارت ديگران خلاص باشد صدرصد بيشتري بايد قبول رنج و کار و مسئوليت نمايد.»

- «اما اگر مي‌خواهيم جوانان ما آزاد بار بيابند و اگر آزادي را خودسري و دريدگي و خودخواهي نمي‌دانيم بايد به آنها هدف و ماموريت بدهيم و مسئوليت و موفقيت بخواهيم، آن وقت در روش و طرز عمل آريشان بگذاريم.»

از نظر بازرگان، آزاد مرد زنده‌دل کسي است که: «... انواع مختلف بندگي اعم از دريوزگي، نوکري، چاپلوسي، طفيلي‌گري و دزدي را براي خود ننگ بدانند.»

در جوامع توسعه‌نيافته، زمامداران خودسر، براي ادامه حکومت جابرانه خود، بي‌سوادي مردم را بهانه قرار مي‌دهند و مدعي مي‌شوند که تا زماني که مردم آمادگي پيدا نکنند نمي‌توان سرنوشت آنان را به دست خودشان سپرد. در واقع عملاً مردم را مهجور و نابالغ تصور مي‌کنند و سلطه خود را بر آنان حق خود مي‌دانند. ادعای اين که اگر مردم آزاد باشند، مرتکب کارهاي خلاف مي‌شوند، چيز تازه‌اي نيست. در روز ازل به تعبير قرآن کریم، هنگامی که خداوند اراده‌ي خود را براي آفرينش انسان مختار و آزاد به فرشتگان اعلام نمود آنان انحراف و خونريزي و فساد انسان را گوشزد کردند. اما خداوند پاسخ داد که او چيزي را مي‌داند که آنان نمي‌دانند.

به عبارت ديگر به هيچ عذر و بهانه‌اي، خواه ديني يا غيرديني، نمي‌توان حقوق طبيعي مردم را نادیده گرفت.

بازرگان با صراحت مي‌نويسد: «همان طور که آزادي، يعني به مردم بي‌سواد اجازه و امکان اظهارنظر و دخالت در امور و در کار خود را دادن به نظر به بعضي از هموطنان و حتي روشنفکران ما خلاف مصلحت و حق جلوه مي‌کند، کمتر صاحب قدرتي است که به ميل خود به زيردستان آزادي دهد.»

بعد از پيروزي انقلاب، برخي از دوستان خوب، اصرار داشتند که نهضت آزادي نام خود را عوض کند و چون نهضت براي آزادي بود و با انقلاب آزادي به دست آمده است، قيد آزادي بي‌معنا است!! اما طولي نکشيد که اين دوستان به زودبوري خود پي بردند.

برخی از یاران قدیم نیز به نهضت آزادی و بازرگان ایراد می‌گرفتند که چرا این قدر شما روی آزادی «اصرار دارید. آزادی در ایران یک مقوله لوکس است». مهم عدالت است آنها استدلال می‌کردند که در ایران هر زمان فرصتی برای دولت و ملت پیش آمده است، اصرار روشنفکران بر آزادی و انتقاد از دولت و حتی مقابله با دولت موجب تضعیف دولت و پیشرفت برنامه‌های اقتصادی شده است.

اگر قبل از انقلاب فهم و پذیرش این که ریشه مشکل اساسی ملت ایران و کلیدی‌ترین عامل عقب ماندگی ایران، استبداد داخلی، در هر شکلی و هر نامی می‌باشد، امروز بعد از بیست و پنج سال تصور نمی‌کنم در ذهن هیچ کس ابهامی در این باره باقی مانده باشد.

اما چگونه می‌توانیم از چنبره منحوس استبداد رها شویم؟ اگر استبداد زهر کشنده است، آنتی‌دوت یا پادزهر آن چیست؟ پادزهر تنها یک کلمه است و آن: آزادی است. بازرگان در سخنرانی خود به مناسبت بیست و دومین سالگرد تاسیس نهضت آزادی ایران در ۶۲/۲/۲۵ تحت عنوان: آزادی، خواسته ابدی» از بیانیه تاسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰، نقل می‌کند که:

«اقتضای اطاعت از خدا مبارزه با بندگی غیر اوست و شرط سپاس ایزدی تحصیل آزادی برای به کار بستن آن در طریق حق و عدالت و خدمت است. ما باید منزلت و مسئولیت خود را در جهان خلقت بشناسیم تا به رستگاری و پیروزی نایل شویم.»^۱

بازرگان سپس ادامه می‌دهد که: «چون ایدئولوژی سیاسی ما منبعث و متکی به ایمان به خدا و اسلام است بحث و بررسی‌مان پایه‌ی آیات قرآن و تعلیمات پیغمبرمان پیش می‌رود.

بازرگان آیات ۲۵۵ و ۲۵۹ سوره بقره، معروف به آیه‌الکرسی را در چهار بند مورد بررسی قرار می‌دهد و طاغوت را مظهر استبداد و استیلا و معرف آن چه غیرخدا و سرکش از فرمان غیرخداست، معرفی می‌کند. و در نهایت می‌گوید: «در امت‌ها و جوامعی که روشنایی و بصیرت ساطع است و حقایق و افکار بی‌پرده و بی‌ترس ارایه و از آن استفاده می‌شود، چنان محیطی زیر حمایت و ولایت خدا است و بالعکس، اگر جهل و خفقان و بی‌خبری با تبلیغات یک طرفه حاکم باشد طاغوتیان و خودکامگان ولایت خدایی را غصب کرده‌اند».

سومین محور اندیشه بازرگان **مردم‌سالاری** است. پذیرفتن کرامت انسانی و تن دادن به تدبیر الهی یعنی برای مردم ارزش قایل شدن و سپردن امور مردم به دست خود آنان - یا به تعبیر امروزی آن - حکومت مردمی یا مردم‌سالاری. دومین محور تفکر سیاسی مهندس بازرگان مردم‌سالاری است.

استبداد محور سلبی است که باید نفی شود. اما مردم‌سالاری هدف و آرمان ایجابی است که باید به دنبال تحقق آن بود.

به نظر بازرگان: «آن مسلک‌هایی که با ظاهر فریبنده دموکراسی خلق تحت عنوان انضباط شدید حزبی و به بهانه ضرورت اطاعت کورکورانه اجتماعی از افراد سلب آزادی و شخصیت می‌نمایند، و هم چنین آن دولت‌هایی که به طور رسمی یا عملی حکومت فردی یا دیکتاتوری را اجرا می‌نمایند، بزرگترین خیانت و جنایت را در حق افراد ملت خود مرتکب می‌شوند. خیانت و جنایتی که برخلاف خواسته طبیعت (و صاحب طبیعت) و مانع نجات و سعادت بشر است.»^۱

در این دیدگاه، استبداد به هر نام و اسمی، اعم از استبداد سیاسی یا دینی، و به هر بهانه، خواه دیکتاتوری پرولتاریا باشد یا دیکتاتوری صلحا، خلاف مشیت و تدبیر الهی و مغایر است با سرشت انسان و موجب عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی می‌گردد.

اختیار در انسان، یعنی آزادی و دموکراسی. طبیعت و صاحب طبیعت بشر، را مختار خلق کرده است. اگر قرار بود از انسان سلب اختیار بشود، و اگر مصلحت انسان‌ها در سلب اختیار از آنان باشد، خداوند هرگز اختیار را به خود انسان واگذار نمی‌کرد، انسان را خلیفه خود در روی زمین قرار نمی‌داد، و اعتراض فرشتگان را می‌پذیرفت و ابلیس را برای آزمون انسان فعال نمی‌ساخت.

آیا خداوند بهتر می‌داند یا فرشتگان؟ آیا خداوند بهتر می‌داند یا فقها! متولیان، قیّم‌ها ... آقا بالاسرها، متولیان!

حکومت مردمی، محصول اعمال آزادی و اختیار انسان‌ها است. هیچ کس حق سلب این آزادی و اختیار را از مردم ندارد. حکومت‌ها یا برخاسته از آرای آزاد و مختار مردم، یعنی مردمی هستند یا با انگیزه حفظ قدرت و سلطه فردی و گروهی، یعنی ابلیسی می‌باشند.

وقتی دولتی، حکومتی، از مردم سلب آزادی می‌نماید عنان مردم را طبیعت یا یک مقام فوق بشریت که عالم و قادر و ضامن افراد باشد به دست نمی‌گیرد، بلکه کسی مثل خود آنها (و شاید پست‌تر) از آنها این کار را می‌کند.

اندیشه مردم‌سالاری اگر چه در عصر جدید از غرب به ایران آمده است و محصول اندیشه جدید در باب مشروعیت قدرت سیاسی از پایین - توده‌ها - به بالا - حکومت - می‌باشد. اما مبانی اصلی و کلیدی آن در جهان‌بینی اسلامی و ارزش‌های شناخته شده دینی وجود دارد بسیاری از علمای برجسته قرن اخیر، چه در دوران انقلاب مشروطه و چه در دوران انقلاب اسلامی و پس از آن مردم‌سالاری را به عنوان تجلی حق حاکمیت ملت مطابق با آموزه های دینی دانسته‌اند. به عنوان نمونه آخوند خراسانی از مراجع بزرگ دوران مشروطه، اداره امور جامعه در زمان غیبت امام را با خود مردم می‌دانست. شادروان **دکتر شیخ مهدی حائری یزدی**، فرزند برومند مرحوم آیت‌الله العظمی **شیخ عبدالکریم حائری یزدی**، موسس حوزه علمیه قم، در پاسخ آنها که مردم‌سالاری را مغایر با اسلام می‌دانند **نظریه‌ی «مالکیت مشاعی»** را عنوان کرده است.

در اسلام مشروعیت مالکیت و از جمله مالکیت مشاعی پذیرفته شده است. مالکین مشاعی یک ملک، صرف‌نظر از دین، مذهب، جنسیت همه به نسبت سهم خود در ملک مشاعی خود حق شرکت در اتخاذ تصمیم پیرامون اداره ملک خود را دارند. ملت ایران، در محدوده مرزهای شناخته شده کنونی، مالک این سرزمین است و مردم ایرانی، از هر قوم، نژاد، مذهب و جنسیت، به نسبت مساوی مالک مشاعی ایران زمین هستند و حق دارند، و تنها آنها حق دارند، برای اداره ملک خود، اولاً مقررات و قوانینی را با هم توافق کند و ثانیاً نمایندگان را از میان خود بر طبق قرارداد مصوب خود انتخاب نمایند.

در گفتن سیاسی و جامعه‌شناسی، مردم‌سالاری یا دموکراسی بدون قانون اساسی معنا ندارد. تمام دموکراسی‌های جهان، قانون اساسی دارند. قانون اساسی وحی منزل نیست، بلکه یک قرارداد یا میثاق اجتماعی برای اداره امور کشور است.

سه عامل اصلی در محتوا و ساختارهای حقوقی قانون اساسی اثرات تعیین‌کننده دارند. اول - فرهنگ و باورهای مردم، دوم - تجارب تاریخی هر ملت، سوم - شرایط ویژه زمان تدوین و تصویب قانون اساسی، که در واقع ویژگی‌های هر نظامی را تعریف می‌نماید.

این که محتوای مردم‌سالاری، دینی یا غیردینی باشد، رابطه مستقیم با مردم دارد. اگر مردمی آزاد باشند تا خود، سرنوشت خود را رقم بزنند، و اگر این مردم دین باور و دین‌مدار معتقد و آگاه باشند، خواه نا خواه بر محتوای قانون اساسی اثر می‌گذارند و اگر دین‌گریزی و دین‌ستیزی جو غالب در جامعه را تشکیل بدهد، محتوای قانون اساسی خواه و ناخواه این دین‌گریزی را منعکس می‌کند.

بعضی از نخبگان جامعه به این نکته اساسی یعنی نقش و تاثیر مردم در محتوای قانون اساسی و در نتیجه، در شکل‌گیری دموکراسی، بی‌توجه هستند.

برخی از بزرگان و صاحب‌نظران حوزه‌های علمی با بی‌توجهی و شاید از روی دغدغه دینی دموکراسی را کفر می‌دانند، اصالت رای اکثریت در اتخاذ تصمیمات را در اداره امور مردم نمی‌پذیرند. برخی از این مخالفت‌ها، ممکن است انعکاس دعوی قدرت باشد. این افراد، قبل از انقلاب هرگز جرات و جسارت ابراز این‌گونه آراء را نداشتند. اما اکنون که به برکت انقلاب به ناحق به قدرت دست یافته‌اند حق و نقش مردم را در تعیین سرنوشت خویش انکار می‌کنند. اما اشتباه بزرگی خواهد بود اگر تصور شود همه‌ی صاحب‌نظرانی که مخالف مردم‌سالاری هستند، انگیزه قدرت‌طلبی دارند. این مخالفت‌ها بعضاً از سر ناآشنایی یا بی‌توجهی به مکانیزم‌های موثر در شکل‌گیری مردم‌سالاری است. اگر کسانی واقعا نگران آن هستند که در مردم‌سالاری دین به حوزه رفتارهای شخصی و فردی محدود و رانده شود، راه مقابله با این نگرانی‌ها نفی مردم‌سالاری و تایید حکومت‌های قیم‌آبانه و غیرمردمی یا ضد‌مردمی نیست. بلکه از طریق بهادادن به مردم و کار مستمر آگاهی بخش در میان آنان است. پیامبران خدا هم، که به منبع وحی دسترسی داشته‌اند، برای پایداری دین خدا جز تبلیغ و ارشاد آزادانه مردم راه دیگری نداشته و نپیموده‌اند. به نام دین خدا، بر مردم حکومت کردن و در حق آنان ظلم و ستم روا داشتن، مردم را از دین خدا بیزار و دور می‌کند. آیا این روزها میزان علاقه و وابستگی مردم به دین و روحانیان و اخلاق دینی در رفتارهای فردی و اجتماعی آنان، همان است که در آغاز انقلاب بود؟ قطعاً نیست. دو دهه حکومت به نام خدا و دین و آنچه از نتایج این حکومت در پیش‌روی مردم وجود دارد اثرات منفی بر رفتارهای فردی و اجتماعی مردم بر جای گذاشته است.

بنابراین حتی اگر گروهی موفق شوند با زور و فشار چهره ظاهری جامعه و دولت را دینی نگهدارند، آن جامعه دینی باقی نخواهد ماند. تا قبل از انقلاب، سکولاریزم و لائیسیزم اندیشه‌های وارداتی محسوب می‌شدند. اما تجربه و حاصل دو دهه حکومت به نام دین، موجب شده است که گرایشات سکولاریستی و لائیسیتیه به طور طبیعی در جامعه ما بروز نماید و حتی در میان روحانیان جایگاه پیدا کند.

بنابراین نگرانی برخی از صاحب‌نظران دین‌دار در مورد دموکراسی، اگر چه قابل فهم است اما راهحل و مقابله با آن نفی دموکراسی نیست.

اما گروه دیگری از نخبگان جامعه ما نیز ضمن اعتقاد به مردمسالاری، حضور هر نوع اندیشه دینی در قانون اساسی را مغایر با دموکراسی می‌دانند. به نظر می‌رسد این گروه‌ها به نقش مردم در محتوا و ساختار دموکراسی بی‌توجهند و دموکراسی را بدون حضور دین‌داران و دین‌باوران می‌خواهند. زیرا حضور دین‌مداران را موجب تاثیر افکار و اندیشه‌های دین محور در ساختار و در محتوای نظام مردمسالار می‌بینند. اما دموکراسی در هر شکلی که ظهور و بروز نماید، اگر اصیل و واقعی باشد، یعنی مردم به طور واقعا آزاد و آگاهانه در شکل‌گیری محتوا و ساختار دموکراسی، یعنی در تدوین و نهایی شدن قانون اساسی - به طور موثر حضور داشته باشند، لاجرم باورها و اعتقادات آنان در این قرارداد اجتماعی، در کشوری مثل ایران با ۹۷ درصد مسلمان، منعکس خواهد گردید.

اما سومین عنصر کلیدی در تفکر سیاسی بازرگان یعنی حاکمیت ملت تنها از طریق انتخاب آزاد، عادلانه و منصفانه میسر است.

به موجب اصل ۵۶ قانون اساسی: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طرقي که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»

اگر هنوز این اصل معتبر است و همگان از جمله حاکمان باید به آن التزام داشته باشند، انتخابات ادواری از جمله انتخابات مجلس یکی از راه‌های اصلی تحقق حاکمیت ملت است.

اگر بپذیریم که مقدمه هر کار واجب، حلال، حرام و یا مباحی، واجب، حلال، حرام و مباح است، مقدمه واجب انتخابات آزاد، تحقق تمامی حقوق و آزادی‌های اساسی ملت که در فصل سوم قانون اساسی تصریح شده است، می‌باشد.

در يك جامعه بسته سیاسی، فقدان اجتماعات آزاد، روزنامه‌های آزاد، احزاب آزاد ... برگزاری انتخابات آزاد امکان ندارد بدون گردش آزاد اطلاعات مشارکت آگاهانه مردم در انتخابات میسر نیست.

معیار آزادی در هر جامعه‌ای آزادی مخالف است. در تمام نظام‌های تمامیت‌خواه، احزاب و گروه‌های هوادار دولت و حاکمان آزادی همه جانبه دارند.

متأسفانه بعد از ۲۵ سال به نقطه‌ای رسیده‌ایم که معتقدین به مشورت و نه شورا، می‌خواهند مجلس شورای اسلامی را به يك نهاد صرفاً مشورتی تنزل بدهند. و برای این کار کنترل و هدایت انتخاب را ضروری دیده‌اند. چنین انتخاباتی آزاد نیست و انتخابات غیرآزاد، به قول مهندس بازرگان - انتخاباتی فرمایشی است.

این شیوه عمل یادآور انتخابات فرمایشی دوران‌های گذشته است. حاصل انتخابات نمایشی - مجلس نمایشی است. من از همین جا به حاکمان قدرتمند ایران، به شورای نگهبان هشدار می‌دهم، مشفقانه نصیحت می‌کنم به حاکمیت ملت و الزامات آن تن بدهند. ادامه راه‌کارهای کنونی، نتیجه‌ای جز هلاکت و نابودی ملت و مملکت را در پی نخواهد داشت.

و بالاخره به قول بازرگان: «آزادي اگر برود جاي آن چيزي جز استبداد و ديكتاتوري با اختناق و اسارت و هلاکت نخواهد آمد. حافظ و ضامن آزادي نيز چيزي جز خود مردم يا حاکميت ملي از طريق انتخابات آزاد و مراقبت مستمر مردم يا امر به معروف و نهی از منکر نمی‌تواند باشد و در غير اين صورت اشرار مسلط خواهند شد و همان‌طور که فرموده‌اند، دعاها مستجاب و خواسته‌ها برآورده نمی‌شود.»

امروز بازرگان بيش از هر زمان زنده و در میان ماست و راهش و اندیشه‌اش ادامه دارد.

روانش شاد و درجاتش نزد خداوند عالی‌تر باد. والسلام عليكم و رحمه الله و برکاته

یادداشت‌ها و ماخذ:

- * سخنراني به مناسبت درگذشت شادروان مهندس بازرگان در آرامگاه بیات، قم ۱۳۸۲/۱۱/۳ که در ماهنامه/فتاب، سال چهارم شماره ۳۲، دي و بهمن ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است.
- ۱- مباني فقهی حکومت اسلامی - آیت‌الله منتظري - جلد ۲ - ۱۳۶۹
 - ۲- ابن‌فداه حنبلي در کتاب المغني، به نقل از مباني فقهی حکومت اسلامی - آیت‌الله منتظري جلد دوم - ۱۳۶۹
 - ۳- مجمع‌البحرین - به نقل از مباني فقهی حکومت اسلامی - آیت‌الله منتظري - جلد ۲ - ۱۳۶۹
 - ۴- همان
 - ۵- مباني فقهی حکومت اسلامی - آیت‌الله منتظري - جلد ۲ - صفحه ۱۲۱ - ۱۳۶۹
 - ۶- همان
 - ۷- همان
 - ۸- همان
 - ۹- احمد آذري قمی - ولایت فقیه از دیدگاه قرآن - ۱۳۷۲. موسسه مطبوعاتی دارالعلم قم. مرحوم آذري قمی این کتاب را در نشریه «تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه» نهضت آزادي ایران در دي‌ماه ۱۳۶۸، نوشته است.
 - ۱۰- کشف الاسرار - صفحه ۱۱۴
 - ۱۱- همان
 - ۱۲- بازيابي ارزش‌ها - جلد سوم - بهمن ۱۳۶۲
 - ۱۳- اختیار در مجموعه آثار ۷- مباحث علمی، اسلامی، بازرگان مهدي، شرکت انتشار.

شکایت از هیات مرکزی نظارت بر انتخابات مجلس و نیز کلیه اعضای این هیات

۱۳۸۲/۱۲/۲

به نام خدا

شکوائیه به کرسی محترم دادستان عمومی تهران

شاکي: ابراهيم يزدي فرزند محمدصادق به نشانی تهران - خیابان ولیعصر، کوچه تورج، شماره

۲۱، کدپستی ۱۹۶۶۶ و تلفن تماس ۲۰۴۲۵۵۸

متهمین : به نشانی تهران - خیابان امام خمینی، ابتدای خیابان فلسطین جنوبی، شورای نگهبان

اتهام : افترا و نشر اکاذیب

دلایل و منضمات : کپی مصدق نامه شماره ۷/م/۱۱۹۶ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۱

شرح شکواییه

اصل ۳۷ قانون اساسی

«اصل بر برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگا صالح ثابت گردد.»

متأسفانه در روزهای اخیر شاهد روند رو به رشد ردصلاحیت‌های بحث‌انگیز در محافل و مجالس مختلف بوده‌ایم. با عنایت به این‌که نامزدهای انتخاباتی می‌توانند وفق مصوبه مورخ ۷۸/۸/۲۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام درخواست ارسال دلایل و مدارک ردصلاحیت خود را بنمایند؛ لذا اینجانب به استناد مصوبه فوق‌الذکر از فرمانداری تهران درخواست ارسال دلایل و مدارک ردصلاحیت خود را نمودم.

در تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۱ به موجب نامه محرمانه شماره ۷/م/۱۱۹۶ اعلام گردید: «به آگاهی می‌رساند که هیات مرکزی نظارت بر انتخابات نظر هیات اجرایی این مرکز حوزه انتخابیه دایر بر تایید صلاحیت شما را تایید نکرده و صلاحیت جنابعالی را مستند به ماده ۲۸ بند ۵، ۳، ۱، ماد ۳۰ بند ۳، ۵ قانون انتخابات رد کرده است.»

با عنایت به این‌که استناد به مواد فوق جهت ردصلاحیت نامزدهای نمایندگی به دلیل اهمیت موضوع نیازمند ارائه دلایل و مستندات کافی و وافی می‌باشد، بنابراین انتظار می‌رفت تا هیات مرکزی بر انتخابات توجه و عنایت بیشتری در خصوص استنادات خویش روا می‌داشتند.

بر این باورم که شورای مرکزی نظارت بر انتخابات هرگز خود را به عنوان محکمه قضایی نمی‌شناسد تا نسبت به صدور حکم ارتداد اقدام نماید. بند ۵ ماده ۳۰ قانون انتخابات «محکومیت به ارتداد در محاکم قضایی» را به عنوان عاملی در ردصلاحیت نامزدهای انتخاباتی می‌داند اما همانطور که در بند مذکور آمده است چنین محکومیتی می‌بایست از طرف مراجع قضایی صورت پذیرد تا بتوان در این مقام بدان استناد کرد. بر این مبادی با عنایت به این که عنوان محکومیت به ارتداد از نظر شرعی و قانونی تبعات و آثار عیدیه‌ای را به دنبال دارد بنابراین استناد به چنین بندهای از مصادیق بارز جرم نشر اکاذیب و افترا می‌باشد.

در قانون اساسی کشور ما اصول متعددی بر لزوم رعایت حقوق افراد و حفظ حیثیت آنان به چشم می‌خورد. در اصل ۲۲ قانون اساسی می‌خوانیم: «حیثیت، جان، مال، حقوق ... اشخاص از

تعرض مصون است.» و در اصل ۳۹ آمده است حتي هتك حرکت و حيثيت كساني كه به حكم قانون دستگير و بازداشت و زنداني شده‌اند نيز ممنوع و موجب مجازات است.

بر اين مبدي انتساب ارتداد و ... خلاف قانون اساسي است. من يك ايراني مسلمانم و ساليان دراز همكاري و همگامي در راه مبارزه با استبداد و استقرار عدالت، كارنامه روشني براي من ساخته كه قضاوت آن، وجدان مردمان صالح و هوشمند و بي‌نظر است. از آنرو كه منابع حقوق در نظام ما قانون، عرف و رويه قضايي است به جا مي‌بينم كه نگرشي از ديدگاه فقهي بر اين عمل شوراي نگهبان داشته باشم. مي‌دانيم كه اعتبار مسلمان را با اعتبار كعبه هم‌سنگ دانسته‌اند و توهين به مسلمان را توهين به كعبه قلمداد نموده‌اند و در آداب رعايت زبان و دوري از افترا و هتك حيثيت اشخاص در رساله حقوق امام سجاد ص ۷۸ مي‌خوانيم:

«از علي(ع) نقل شده، فرمودند: رسول خدا فرموده: در قيامت زبان دچار عزي مي‌شود كه هيچ يك از اعضاي بدن آنچنان عذابي نمي‌بينند، پس زبان مي‌گويد: پروردگار من: مرا چنان عذاب كردي، كه هيچ عضوي چنين عذابي ندیده است؟ پس به او گفته مي‌شود: كلمه‌اي از تو بيرون آمده، در شرق و غرب عالم به افراد مختلف رسيد. پس تحت تاثير همان كلمه، خون انسان محترمي ريخته شد، و مال انساني كه خدا مالش را محترم شمرده، به حرام گرفته شد، و عورت و ناموس محترم انساني هتك شد، پس به عزتم سوگند، هر آينه، حتما، ترا آنچنان عذاب مي‌كنم كه هيچ يك از اعضا و اندام‌ها را چنان عذابي نكنم.»

از نظر اخلاقي نيز اين امر مذموم و قبيح است زيرا، غيبت را كه اعلام واقعه‌اي درست اما وهن‌آور است مردود دانسته‌اند و تهمت كه جعل كلي ماوقع است را از آن بدتر اعلام کرده‌اند بر اين مبنا از دادستان عمومي تهران استدعا دارم با عنايت به موارد ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات نسبت به تعقيب و مجازات هيات مركزي نظارت بر انتخابات و كليه اعضاي آن اقدام شايسته قانوني به عمل آوريد.

ضمنا به دو نفر از وكلاي دادگستري سركار خانم شيرين عبادي و جناب آقاي دادخواه جهت طرح، تعقيب اين امر تفويض وكالت نمودم.

با تجديد احترام

دكتور ابراهيم يزدي

۱۳۸۲/۱۲/۲

از خردگریزی تا خردورزی

صبح اقتصاد یادداشت سردبیر ۸۲/۱۲/۲

چند روز پیش از آنکه روزنامه شرق توقیف شود، دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی سرمقاله‌ای تحت عنوان **الگوی چین** نوشت که در آن ضمن برشمردن دلایل رشد در چین در مقام مقایسه چنین فرآیندی در ایران تقریباً غیرممکن دانست. به عقیده ایشان الگوبرداری از سبک چینی باعث گسست بیشتر در ساختار درونی قدرت می شود و غیرقابل انتقال به ایران است. دو روز پس از این سرمقاله، دکتر احمد **توکلی** یکی از شاخص ترین شخصیت های جناح محافظه کار طی مصاحبه‌ای در **روزنامه همشهری** که محور آن بحث توسعه و عدالت اجتماعی بود ضمن ابراز نگرانی از وضعیت جهانی شدن و خطرهایی که کشورمان را در این مسیر تهدید میکند با آزادسازی اقتصادی مخالفت کرد. وی ضمن فرق گزاردن بین جهانی شدن و جهانی سازی که در آن جهانی سازی را یک سبک امریکایی دانست و مثال چین را مطرح کرد. به گفته دکتر توکلی هم اکنون در کشور ما به دلیل برخی تدبیرهای نادرست ورود و خروج سرمایه آزاد شده است. این کار اقدامی است که تا سه دهه پیش حتی کشورهای اروپایی هم اجازه‌ای در اقتصادشان نمی دادند. اخیراً خبری پخش شد از قول سران کشور چین که بعد از ۲۵ سال از شروع اصلاحات، تازه دارند ورود و خروج سرمایه را راه می‌اندازند. الان چین دارد از فرصت های جهانی شدن استفاده می کند اما از تهدیدهایی که یکی جریان آزاد سرمایه است مخصوصاً جریان سرمایه‌های کوتاه مدت که بحران زا است پرهیز می کند. (۱)

هرچند دو دیدگاه یاد شده اصولاً از دو منظر متفاوت حرکت کرده‌اند و در **نوشته دکتر یزدی** بعد سیاسی بر اقتصاد غالب است اما در **کلام دکتر توکلی** اقتصاد است که محور بحث قرار گرفته است، اما در مجموع نه تنها در دیدگاه این دو شخصیت بلکه در کشور ما متأسفانه در بحث مرز بین الگو و سرمشق قرار دادن روند تکاملی کشورها و استفاده از تجارب دیگران خلط مبحث صورت گرفته است. الگوپذیری در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به صورت کامل امری مردود و شکست خورده اما استفاده از تجارب، پذیرفته شده است. هیچ تحلیلگری در پیشرفت و رشد چین طی دو دهه گذشته تردیدی ندارد. **دکتر یزدی** در سرمقاله خویش الگوی چین را صرفاً در سه محور اساسی خلاصه می کند، که عبارتند از: ۱- سرکوب سیاسی ۲- آزادیهای اجتماعی و ۳- رشد(توسعه) اقتصادی و هیچ یک از محورهای یاد شده را قابل الگوبرداری نمی داند. در حالی که حرکت سه دهه گذشته چین را تنها نمی توان به این سه محور محدود

کرد و ریشه فرهنگی و اقتصادی حرکت های خیره کننده کشوری با یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون جمعیت را نادیده گرفت که این ازدیاد جمعیت هر دولت غیرکارآمدی را می تواند از پای درآورد درحالی که چین امروز از مزاد تجاری بیش از یک صد میلیارد دلار نسبت به امریکا در مبادله تجاری برخوردار است و طی سال های اخیر نرخ رشد اقتصادی دو رقمی را تجربه کرده است. به همین دلیل چنین پروسه پرشتاب و موفقیت آمیزی را نمی توان به دلایل روبنایی محدود کرد. اما به نظر میرسد که این ساده سازی صورت مساله است. این سؤال را می توان از هر دو کارشناس محترم پرسید که چرا در انقلاب چین از سال شروع آن در سال ۱۹۴۹ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی از حرکت های جهش اقتصادی چیزی دیده نمی شود و عمدتاً محور بر روی شعارهای تند و بزرگ نمایی دشمنان خارجی و سرکوب مخالفان تفکرات مائو استوار بوده است. به نظر می رسد دکتر یزدی وزیر خارجه دولت موقت وقتی اشاره می کند که این امر که گام سوم حذف ایدئولوژی از مرامنامه حزب کمونیست چین، اندیشه مائو تسه تونگ بود، نه مارکسیسم و لنینیسم، اندیشه مائو پیوندی بود از مارکسیسم با عرفان کنفوسیوس چینی. اما این پیوند نتوانست ریشه پیدا کند و جا بیفتد. (۲)

شاید بتوان گفت که کلید بخشی از نگرش عمیق تر از تجارب چین در همین جملات نهفته باشد، اما با یک تغییر در اشتباهی که دکتر یزدی در تعریف از اندیشه مائو ارایه کرد و طی روزهای بعد هم تصحیح نشد. برحسب تصادف وقتی چینی ها از اندیشه های دگم و بسته مائو فاصله گرفتند در واقع به سوی اندیشه های کنفوسیوس بازگشتند و تاکنون کسی مائو را پیرو اندیشه های دیوان سالار و خردورز کنفوسیوس قلمداد نکرده است بلکه آن بخش عرفانی به گفته دکتر یزدی یا بهتر بگوییم سوسیالیسم غیر واقع بینانه و خرد گریز مائو، ریشه در تائوئیسم و بودائیسم دارد، نه در کنفوسیوسیم. مظهر خرد ورزی کنفوسیوس را باید در چهره شخصیت های مطرح چین نظیر چوئن لای و یا دنگ شیائوپینگ جستجو کرد که معماران این خرد ورزی محسوب می شوند و امروز هم یکی از کلیدی ترین مشکلات موجود در کشور ما در همین بحث خرد ورزی و خرد گریزی نهفته است. وقتی در تصمیمهای مهم اقتصادی نه خرد ورزی حاکم است و نه خرد گریزی، بلکه خردستیزی در پیش می گیریم، دیگر چه انتظاری داریم؟ بنابراین نه نگرانی دکتر توکلی در بعد آنچه او آزاد شدن خروج سرمایه می داند را می توان الگوی مناسبی از چین دانست و نه سه محوری را که دکتر یزدی مطرح ساخت را می توان راه گریز از مشکلات موجود بر شمرد.

۱- مصاحبه دکتر احمد توکلی با روزنامه همشهری دوشنبه ۲۰ بهمن ماه ۱۳۸۲

۲- سرمقاله دکتر یزدی در زورنامهمشرق شنبه ۱۸ بهمن ماه ۱۳۸۲

آيا مردم دوباره به اصلاح‌طلبان اعتماد مي‌کنند

هفته نامه گوناگون ۱۳۸۲/۱۲/۵

ابراهيم يزدي با اشاره به ناکارآمدی بعضی از شوراهای و ناامیدی و عدم اطمینان مردم میزان مشارکت مردم را در دومین دوره انتخابات کمرنگ دانست و آن را دلیلی بر شکست اصلاح‌طلبان دانست و گفت: در همه جوامع بشری جنبش‌های اصلاح‌طلبی با جزر و مد همراه است و این بینش يك ضرورت برخاسته از نیروی جوان است که با کاهش یا افزایش مشارکت مردم در يك انتخابات شکست نمی‌خورد.

يزدي در خصوص سکوت محافظه‌کاران گفت: محافظه‌کاران مخالف مردم‌سالاری هستند و چون شورا يك نهاد برخاسته از مردم است و در جهت تقویت مردم‌سالاری قدم برمی‌دارد به همین دلیل آنها سکوت اختیار کردند.

وي سکوت آنها را در کاهش آرای مردم موثر دانست و گفت، عدم تبلیغات آنان در کاهش مشارکت مردم موثر است. زیرا آنان يك رسانه ملی را در اختیار دارند و عدم تبلیغ این رسانه ملی برای انتخابات شورا باعث کاهش میزان مشارکت مردم در انتخابات شورا می‌شود.

يزدي گفت: عملکرد این دوره انتخابات آینده مجلس و ریاست جمهوری تاثیر می‌گذارد.

وي اظهار داشت: میزان مشارکت مردم در انتخابات شورای اسلامی نشانگر مقبولیت نظام حاکم و دموکراسی در آن جامعه است.

يزدي ادامه داد، هر اندازه مشارکت مردم بیشتر باشد نه تنها در امنیت ملی ما تاثیر می‌گذارد بلکه دشمنان خارجی را با این واقعیت روبرو می‌سازد که مردم خواستار حاکمیت موجود هستند.

تضاد اصلي در حادثه کربلا

امام حسین(ع) و مبانی مشروعیت حکومت

۱۳۸۲/۱۲/۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم - با حمد و ستایش خداوند بزرگ، پروردگار جهانیان و با درود بر روان پاک پیامبر خدا، محمد مصطفی(ص)، و خاندان و اصحاب او. و با سلام بر حسین(ع) سرور آزادگان و با سلام بر شما زنان و مردان عزادار پیرو حسین(ع).

موضوع صحبت امروز من درباره ریشه‌های حادثه کربلا و تضاد اصلی در فاجعه عاشورا است و بررسی این موضوع که یزید در چه شرایطی بر سر کار آمد، چه ویژگی‌هایی داشت و چرا برای تثبیت قدرت و حکومت خود باید یا بیعت امام حسین(ع) را داشته باشد یا او را از سر راه بردارد؛ چرا امام حسین(ع) حاضر به بیعت با یزید نشد؟ عدم مشروعیت حاکمیت یزید از دید امام حسین(ع) چه بود و تا چه اندازه جدی و اساسی بود که امام شهادت را بر قبول بیعت با یزید ترجیح داده است.

۱- **ضرورت این بحث و بررسی:** می‌گویند عاشورا تیرک خیمه دین است. از امام صادق(ع) نقل شده است که: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا - هر روز عاشورا است و هر زمینی کربلا». بنابراین بزرگداشت یاد حسین بن علی(ع) و فهم علل و اسباب این تراژدی جاودانه تاریخ در گرو فهم این حقیقت جهانشمول است که تقابل حق و باطل در ابعاد و نمودهای متنوع آن یک فرآیند مستمر و همیشگی در جامعه بشری است. هر آن کس که مدعی پیروی از حسین(ع) است و یاد او را گرامی می‌دارد و با صداقت در زیارت عاشورا می‌خواند که: ای کاش با تو در کربلا بودم و تو را یاری می‌کردم^۱، لاجرم باید به معنای کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا، در زمان و مکانی که قرار گرفته است، بیاندهد.

امام حسین(ع) در سفر خود به سوی کوفه، قبل از ورود به نینوا (کربلا) در محلی (به نام بیضه) برای اصحاب خود و اصحاب حر، که راه را بر او بسته بودند در سخنانی پس از حمد و سپاس به درگاه خداوند فرمود:

«ای مردم رسول خدا فرمود هر کس سلطان جائری را ببیند که حرام خدا را حلال شمارد و پیمان خدا را بشکند و سنت رسول خدا را مخالفت کند و در میان بندگان خدا بناحق و زور عمل کند و در برابر او به کردار یا گفتار نایستد بر خدا لازم است که او را همنشین وی سازد.»^۱

در سخنان دیگری امام فرمود: «من برای احیای دین جدم ایستاده و قیام کرده‌ام. من برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر ایستاده‌ام.»^۱

از دین پیامبر خدا چه چیزی مرده بود که امام حسین برای زنده ساختن آن قیام کرد؟ آیا نماز خوانده نمی‌شد؟ مردم به حج نمی‌رفتند؟ روزه نمی‌گرفتند؟ کدام یک از مبانی دین جدش بود که باید احیا می‌شد؟

کدام منکر در جامعه صورت گرفته بود، که امام برای نهی از آن قیام کرد؟ آیا منکر رایج بی‌حجابی، شرب خمر، دزدی، ترک عبادت خدا و برگشت به بت‌پرستی دوران جاهلیت بود؟

می‌دانیم که هیچ یک از اینها نبود. به نظر می‌رسد مهم‌ترین منکر یزید، سلب حق مردم در تعیین سرنوشت خودشان و اعمال سلطه جابرانه با زور، تبلیغات شوم و شمشیر و تطمیع بود.

سرگذشت و سرنوشت واقعي و حقيقي ملت‌ها و اجتماع‌هاي بشري، در نهايت به روايت رودرويي نيروها و جريان‌هاي معطوف به حق با نيروها، جريان‌ها و قدرت‌هاي باطل و ابليسي خلاصه مي‌شود. حق و باطل، اما ابعاد و نمودهاي مختلف و متفاوت دارند و در هر زماني و در هر جامعه‌اي به شكلي بروز و ظهور مي‌نمايند. در يك جامعه ممكن است تبعيض نژادي چهره غالب باطل و موضوع و محور اصلي اين نبرد باشد، در جامعه‌ي ديگر كثرت‌طلبي و تكاثر و زراندوزي و بهره‌كشي انسان از انسان، و در شرايطي ديگري، انحراف‌هاي اخلاقي و بردگي جديد زنان و جوانان. اما از ميان تمام صحنه‌هاي نبرد مستمر ميان حق و باطل، شايد مهمترين و اساسي‌ترين آنان مبارزه با حكومت‌هاي جابر و ستمگري است كه با توسل به زر و زور و تزوير آدميان را به ربوبيت و عبوديت و اطاعت خود وا مي‌دارند. انحرافات گروه اول عموماً محصول كارکرد اراده آزاد انسان‌ها و كج انديشي خود آدميان است. اما در نظام‌هاي استبدادي محور اصلي سلب اختيار و آزادي از انسان‌ها است.

در قرآن كريم آمده است كه:

«در پذيرش دين هيچ اجباري نيست. هدايت از گمراهي مشخص شده است. پس هر كس كه به طاغوت كفر نوزد و به خدائي ايمان آورد، به چنان رشته استواري چنگ زده كه گسست‌ناپذير است. خدا شنوا و داناست. خدا ياور مومنان است. ايشان را از تاريكي‌ها خارج و به نور مي‌برد. و آنان كه كافر شده‌اند، طاغوت ياور آنهاست، كه آنها را از روشني خارج و به سوي ظلمات مي‌كشاند. اينان اهل جهنم هستند كه همواره در آن خواهند بود.»^۱

طاغوت آن نيرو، حكومت يا قدرتي است كه از بستر طبيعي تنظيم شده خود خارج شده و طغيان کرده است. فرعون يك نمونه بارز از حكومت طاغوتي است. هنگامي كه خداوند به موسي(ع) دستور مي‌دهد كه همراه برادرش به سوي فرعون براي مذاكره برود، ماهيت حكومت فرعون را معرفي مي‌نمايد و مي‌فرمايد: انه طغي - او طغيان کرده است - سركشي و طغيان فرعون نتيجه دو ويژگي فرعون است: *انته كان عالياً من المسرفين* - فرعون خود بزرگ‌بيني بود از زمره اسراف‌كاران (در اعمال قدرت و اختيارات). در حالي كه جوهر پيام الهي، آزادي و رهايي انسان از اسارت‌ها و زندگي در روشنايي آگاهي و نور عشق و هدايت است، نظام‌هاي طاغوتي، انسان‌ها را به تاريكي‌هاي جهل و ناداني بي‌خبري و بردگي مي‌كشاند.

از ميان چهره‌هاي معروف داستان‌هاي قرآن، **قصه فرعون و موسي**، در صدر فهرست قرار دارد. فرعون نماد حكومت‌هاي طاغوتي و جبار تاريخ است نام حضرت موسي(ع) ۱۳۶ بار و نام فرعون ۷۴ بار در قرآن كريم آمده است.

در داستان امام حسين(ع) محوري‌ترين و كليدي‌ترين موضوع عدم مشروعيت حكومت يزيد است. در جهان‌بيني و اندیشه سياسي امام حسين(ع) مباني مشروعيت قدرت و حكومت چيست كه يزيد كه فاقد آن و لاجرم نامشروع و غيرقابل قبول بوده است؟

در جهان بینی امام حسین(ع) حاکمیت مطلق بر جهان و انسان به خدا تعلق دارد و این خداوند است که انسان را آزاد و مختار خلق کرده و بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است.

تمام فرشتگان کرامت انسان را پذیرفتند و به انسان سجده کردند. اما ابلیس این کرامت انسانی را نپذیرفت. به این ترتیب هر قدرت و حکومتی که حق حاکمیت ملت را نپذیرد و آن را بهر نام و بهر اسمی که حاکم شده باشد مخدوش سازد، حکومت ابلیسی است. هر کجا حاکمیت اراده آزاد مردم حاکم نباشد، حکومت جابرانه است. معنا و مفهوم کل یوم عاشورا و کل یوم ارض کربلا یعنی این که تقابل میان حاکمیت مردم با حاکمان ظلم و جور يك پدیده همه جایی و جهان شمول است و محدود و منحصر به سرزمین کربلا و یا روز عاشورا نیست. عبارت: «ای کاش با تو ای امام حسین(ع) در کربلا بودم تا تو را یاری می‌کردم» این است که در هر کجا هستی جبهه حق را بشناس. حرّ زمان خود باش و به حق بپیوند و در برابر باطل بایست.

۲- **مشروعیت قدرت سیاسی: منشاء و استمرار آن:** با توضیحاتی که مختصراً داده شد موضوع و مسئله اصلی در رویداد کربلا دو چیز است: اول مشروعیت شکل‌گیری حکومت و قدرت و این که علی‌الاصول مشروعیت نظام سیاسی در اندیشه اسلامی، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ دوم - چگونگی عملکرد حاکمان است. ممکن است حکومتی، بر اساس روش‌های شناخته و قبول شده توسط مردم بر سر کار نیاید، و از این نظر قدرتی نامشروع باشد اما به گونه‌ای رفتار کند و با خدماتی که ارائه می‌دهد رضایت مردم را به دست آورد. از طرف دیگر، شکل‌گیری حکومتی ممکن است با اراده آزاد مردم و مشروع باشد، اما بعد از کسب قدرت، عملکرد یا رفتار حقیقی‌اش خلاف منافع مردم و مقررات و شرایط انتخابش باشد و مشروعیت خود را از دست بدهد.

بنابراین سوال اساسی این است که در اندیشه اسلامی ما، منشاء نظام مشروعیت از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ و ثانیاً رفتار و عملکرد مطلوب و قابل قبول و یا تحمل حاکمان کدام است.

در مورد سؤال اول یعنی منشاء مشروعیت حکومت دو نظریه اساسی وجود دارد: نصب از جانب خداوند و انتخاب مردم.

۲/۱- **نص یا نصب از جانب خداوند:** برخی از دانشمندان اسلامی بر این نظرند که: «سیادت و حاکمیت منحصر به ذات خداوند تبارک و تعالی است و تشریح حکومت به دست اوست و پیامبر اکرم(ص) نیز حق حکومت برای وی نیست مگر پس از آن که این حق را خداوند به وی واگذار نماید و او نیز در حکومت خود جز آن چه را خداوند به وی وحی کند انجام نمی‌دهد. و ائمه علیهم‌السلام نیز از جانب پیامبر اکرم به دستور خداوند، بدون واسطه یا با واسطه به امامت منصوب می‌گردند. و حتی فقها در عصر غیبت از جانب ائمه(ع) بدین مقام منصوب شده‌اند و الا حق حکومت نمی‌یافتند. و برای انتخاب مردم در این باره هیچ جایگاهی وجود ندارد»^۱

اما آیا مطابق آیات قرآن کریم، پیامبر مامور به تاسیس حکومت بود؟ آیا تشکیل حکومت بخشی از رسالت آن بزرگوار بود؟ از منظر تاریخ هجرت پیامبر از مکه و استقرار در مدینه و تاسیس حکومت اسلامی بر چه اساسی بود؟

در دوران مکه پیامبر قدرت و حکومتی نداشت، رسول خدا بود و مردم را به توحید و یگانگی دعوت می‌کرد. مهاجرت پیامبر به مدینه و تاسیس حکومت و جامعه جدید در سال ۱۳ بعثت، پس از آن بود که دو قرار داد یا بیعت میان نمایندگان مردم مدینه با پیامبر، منعقد گردید که به **بیعت عقبه اول و بیعت عقبه دوم** معروف می‌باشند.^۱

- بیعت عقبه اول: پیامبر هر سال در هنگام حج، که قبایل مختلف عربستان به زیارت کعبه می‌آمدند، با آنان در مکه، منا، عرفات و جاهای دیگر گفت‌وگو و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. در سال ۱۱ بعثت شش تن از افراد قبیله خزرج از اهالی مدینه بعد از دیدار و گفت‌وگوی پیامبر با آنان، اسلام را پذیرفتند. در سال بعد، یعنی سال ۱۲ بعثت - دوازده نفر از نمایندگان قبایل مختلف خزرج (۶ نفر سال قبل به اضافه ۶ نفر دیگر) با پیامبر دیدار و با او بیعت نمودند: شرایط یا مفاد این بیعت ۶ بند داشت که عبارت بود از: ۱- به خدا شریک نوزند، ۲- دزدی نکنند، ۳- مرتکب زنا نشوند، ۴- فرزندان خود را نکشند، ۵- به یکدیگر بهتان و افترا نزنند، ۶- در کارهای نیک نافرمانی خدا نکنند. در این بیعت تعهدات متقابل وجود نداشت، بلکه صرفاً اعلام قبول شرایط دین جدید بود، که خود مردم آن را داوطلبانه پذیرفته و به مفاد آن متعهد شده بودند.

- بیعت عقبه دوم: در سال ۱۳ بعثت، به هنگام حج، ۵۰۰ نفر از مردم مدینه به مکه آمدند و با پیامبر دیدار و خواستار بیعت ایشان برای سفر و استقرار در مدینه شدند. این دعوت و بیعت به دستور و یا به درخواست پیامبر نبود. صرفاً تمایل درخواست خود مردم بود. آنها در این بیعت که حکم یک قرارداد یا پیمان را داشت تعهداتی را هم بر عهده گرفتند. محور اصلی پیمان این بود که: «با شما بیعت می‌کنم بر این اساس که از من دفاع کنید، آن چنان که از زنان و فرزندان خویش دفاع می‌کنید». سرپرست یا بزرگ این جمع (براء بن معرور) دست حضرت را گرفت و گفت بلی - با ما (ای محمد) بیعت کن. به خدا سوگند ما فرزندان جنگ و اهل شمشیر و سلاح هستیم.» پیامبر از آنان خواست تا خود آنان ۱۲ نفر نقیب یا نماینده از میان خودشان انتخاب کنند تا رابط میان پیامبر با قوم و قبیله آنان باشند. آنان دوازده نفر را انتخاب کردند. یکی از حاضرین در این دیدار تاریخی خطاب به خزرجیان گفت: «آیا می‌دانید بر چه اساس با این مرد بیعت می‌کنید؟» گفتند: «بلی» گفت شما با او برای جنگ سرخ (کشتن و کشته شدن) و جنگ سیاه (تحمل فقر و مشکلات اقتصادی) بیعت می‌کنید. با وجود این، آنها گفتند «یا محمد دست خویش را برای بیعت دراز کن.» آن حضرت دست خود را گشود و با آنان بیعت کرد.^۱

متن این گفت‌وگوها نشان می‌دهد که ابتکار عمل در دست خزرجیان بود. آنان بودند که از پیامبر درخواست کردند با آنها بیعت کند و شرط پیامبر را هم در این بیعت پذیرفته، متعهد شدند و پیمان بستند. پس از این پیمان بود که دستور هجرت عمومی مسلمانان به مدینه صادر شد. همه مسلمانان رفتند جز پیامبر، ابوبکر و علی. در آغاز سال ۱۴ بعثت که پیامبر هنوز در مکه بود، توطئه و همدستی مشرکین برای قتل پیامبر ناکام ماند. ابتدا پیامبر به همراهی ابوبکر سپس علی(ع)، به مدینه

هجرت کردند. و اولین دولت اسلام، براساس يك قرارداد اجتماعي میان مردم مدینه با پیامبر، که به «**قانون اساسي مدینه**» معروف است^۱، تاسیس یافت.

به این ترتیب، شواهد تاریخي حاكي از آن است که تاسیس حکومت در مدینه محصول بیعت پیامبر با مردم و به دنبال درخواست آنان بود. در بیعت عقبه اول و عقبه دوم، به گواهي تاریخ، اولاً ابراز تمایل و آمادگی برای بیعت از جانب نمایندگان مردم و آزادانه بود. در عقبه دوم - تعیین نماینده (نقیب) را پیامبر برعهده خود مردم واگذاشت. هیچ کس به زور وادار به بیعت نشد. ثانیاً بیعت‌ها متكي بر شروط توافق شده بودند. در عقبه اول ۶ شرط ذکر شده بود. در عقبه دوم شرط جدید بر شروط بیعت اول اضافه شد و آن دفاع از پیامبر در صورت مهاجرت به مدینه بود. در عقبه دوم، موضوع (خطرات جنگ). به طور شفاف و علني میان خزرجیان بحث شد و بیعت با آگاهی کامل مردم صورت گرفته است.

- **بیعت سوم** در سال ششم هجری، در محلي به نام **حدیبیه**، صورت گرفت. در این سال پیامبر نه برای جنگ با قریش، بلکه صرفاً برای انجام مراسم حج، عازم مکه شده بود.

پیامبر در ماه ذي القعدة اعلام کرد قصد زیارت خانه کعبه را دارد. و همچون همهي قبایل عرب می‌خواهد از این حق مذهبي خود استفاده کند. پیامبر با گفته‌ها و حرکات گوناگون خود به همهي مردم عرب اعلام کرد که از این کار هدف نظامي و سياسي در سر ندارد و به طور ساده و طبیعی به زیارت کعبه می‌رود و به مدینه برخواهد گشت. برای این که حرکت خود را عادي‌تر جلوه دهد، این سفر را منحصر به مسلمانان نکرد و از همه قبایل عرب، مسلمان و مشرک دعوت کرد که با هم برای انجام مراسم حج روانه مکه شوند. گروهی از مشرکان نیز دعوت او را پذیرفتند و با او همراه شدند. اما هنگامی که قریش با خبر شدند، لشکر بزرگی فراهم کردند و اعلام کردند که هرگز نخواهند گذاشت پای پیامبر و یارانش به مکه برسد.

اما پیامبر مصمم بود که بعد از شش سال، که از ترك مکه و هجرت به مدینه می‌گذشت، به مکه وارد شود. و برای این که با لشکر قریش برخورد نکند تغییر مسیر داد و از راه اصلي خارج شد تا به محلي به نام **حدیبیه** رسیدند. قریش که نگران حرکت پیامبر بودند، کسانی را برای مذاکره نزد پیامبر فرستاد. مذاکرات به طول انجامید. پیامبر نیز **عثمان** را برای مذاکره نزد ابوسفیان و اشراف قریش به مکه فرستاد. اما آنان عثمان را نگه داشتند و شایع ساختند که او را کشته‌اند.

در اینجا بود که پیامبر خطاب به مسلمانان و سایر اعراب همراهش گفت: «تا با این قوم نجنگیم از اینجا نمی‌رویم». و چون چنین تعهدي از جانب مردم در پیمان‌ها یا بیعت‌هاي قبلي نبود، و مردم مدینه تنها تعهد کرده بودند که در مدینه از رسول‌خدا دفاع کنند، پیامبر از مردم خواست تا با او برای مقابله با مشرکین قریش بیعت کنند. معنای این بیعت و پیمان این بود که، همراه با پیامبر، در برابر دشمن بایستند و بجنگند. به همین مناسبت این پیمان به **بیعت جهاد** معروف شد و چون این بیعت در زیر **درخت افاقیا** منعقد شد آن را **بیعت شجره** هم گفته‌اند.^۱

اما چرا پیامبر این بیعت را با مردم مطرح کرد؟ مردم که هم رسالت و هم رهبری پیامبر را پذیرفته بودند. به نظر می‌رسد علت آن بود که در پیمان‌هاي قبلي تعهدي برای ایستادن و جنگیدن در بیرون از مدینه وجود نداشت در بیعت‌هاي قبلي، به خصوص عقبه دوم، تعهد مردم این بود که از

پیامبر، هم چون اعضای جامعه خود، زنان و فرزندان خویش، دفاع کنند. اما اکنون مسئله جدیدی در برابر جامعه جدید مطرح شده است. و آن این است که می‌خواهند با مخالفان و دشمنان، در سرزمینی، غیر از مدینه، بجنگند. جنگیدن در این سرزمین، و در شرایط جدید، در پیمان گذشته نبوده است. اگر چه، در وضعیت جدید، نظر پیامبر ایستادن و جنگیدن با دشمنان بود، اما پیامبر تصمیم خود را بر مسلمانان و همراهانش تحمیل نکرد. بلکه موضوع را با آنان مطرح ساخت و سپس از آنان درخواست بیعت نمود. در واقع، این بیعت، به زبان گفتار سیاسی امروزی، نوعی «همه‌پرسی یا فراندوم» پیرامون موضوع جدیدی بود که با سرنوشت جامعه جدید و همه اعضای آن بستگی داشت. این نشان می‌دهد که اختیارات رئیس حکومت، حتی اگر پیامبر خدا باشد و حتی اگر با رای موافق مردم (بیعت) احراز قدرت نموده باشد، مطلق و نامحدود نیست و نمی‌تواند در تمام موضوعات، به خصوص اگر با حیات عموم مردم سر و کار داشته باشد، راساً و بدون جلب نظر موافق مردم اقدام کند. این هم از فرزاندگی پیامبر گونه رسول خدا بود و هم این که رسول خدا، که الگوی نیکو (اسوه حسنه) برای مسلمانان است، می‌بایستی سنت نیکویی در میان مسلمانان بر جا گذارد.

بعد از این بیعت، قریش که پایداری مسلمانان را دیدند نرم شدند و از در مذاکره درآمدند. درس دوم در این رفتار فرزانه پیامبر این بود که به هنگام تشدید حملات خارجی، رهبری با طرح موضوعات اصلی با مردم و کسب نظر صریح و آشکار آنان موجبات همبستگی اجتماعی - سیاسی جامعه را فراهم می‌سازد و این امر به نوبه خود بر رفتار دشمنان اثر می‌گذارد. مذاکره پیامبر با دشمنان در نهایت به عقد پیمان معروف به **صلح حدیبیه** منجر شد. به موجب این تفاهم‌نامه، مسلمانان بدون زیارت کعبه، از پشت دروازه‌های مکه به سوی مدینه بازگشتند. در حالی که جمعی از مسلمانان از امضای پیمان **حدیبیه** بسیار ناراحت بودند، در مسیر بازگشت ناگهان وحی آمد و خداوند وعده‌هایی داد که کسی انتظار آن را نداشت:

«ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم.»

و سپس:

«خدا از مؤمنان آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود گشت و دانست که در دلشان چه می‌گذرد. پس آرامش بر آنها نازل کرد و به فتیحه نزدیک پادشاهان داد. و به غنیمت‌هایی بسیار که به دست می‌آورند. و خدا پیروز و حلیم است. خدا به شما وعده غنایم بسیار داده است، که به چنگ می‌آورید؛ و این غنیمت را زودتر ارزانی داشت و شما را از آسیب مردمان امان بخشید. تا برای مؤمنان عبرتی باشد و به راه راست هدایتان کند و غنایم دیگری که هنوز به دست آنها نیافته‌اید. هر آینه خدا به آن احاطه دارد و او بر هر کاری توانا است. و اگر کافران با شما به جنگ برخیزند، پشت کرده بگریزند. و دیگر هیچ دوست و یاریگری نمی‌یابند. این سنت خدا است که از پیش چنین بوده است و تو در سنت خدا دگرگونی نخواهی دید.»^۱

به مناسبت نزول این آیات، این پیمان به **بیعت رضوان** نیز معروف است.

نکته قابل توجه و تعمق این است که درخواست پیامبر از مردم برای بیعت براساس وحی نبود. بلکه اجتهاد سیاسی و حکومتی خود پیامبر بود، که بعداً در آیات سوره فتح مورد تأیید خداوند قرار

گرفته است. اما بهر حال این نوع تعامل دموکراتیک میان رهبر و مردم يك سنت و الگوي زيبا و عادلانه‌اي است که پیامبر بنا نهاده است و مي‌تواند و بايد براي مسلمانان الگو باشد.

- بيعت چهارم: بعد از فتح مکه، پیامبر بر کوه صفا نشست و مردم براي بيعت با رسول خدا اجتماع کردند. بيعت نه فقط با مردان، بلکه با زنان نیز:

«آن گاه که پیامبر خدا (ص)، مکه را فتح نمود، مردان همه با وي بيعت کردند. آن گاه زنان آمدند.» اما چون پیامبر خدا در بيعت با زنان دچار تردید بود، وحی آمد که:

«اي پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بيعت کنند به این شرط که هرگز به خدا شرك نوزند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، و فرزندی را که از آن شوهرشان نیست به دروغ به او نسبت ندهند و در کارهاي نيك نافرمانی تو را نکنند با آنها بيعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه، که خدا آمرزنده و مهربان است.»^۱

به این ترتیب، پس از بيعت مردان، بيعت زنان آغاز شد. در این میان هند، زن ابوسفیان معروف به **هندجگرخوار**، که به دشمنی با پیامبر معروف بود، حضور داشت. او همان کسی بود که در جنگ احد حمزه عموي رشید پیغمبر را مثله کرد و جگرش را دندان زد تا بخورد و نتوانست. و از گوش، بینی و چشم او و دیگر شهیدان براي خود دستبند و خلخال و گردنبند ساخت و بر روی اجساد مسلمانان به رقص موحشی پرداخت. وي پست‌ترین و کینه‌توز ترین دشمن رسول خدا(ص) بود.

هنگامی که پیامبر خطاب به زنان گفت: «با من بيعت کنید بر این که به خدا شرك نیاورید».

هند جواب داد: «به خدا قسم تو از ما بر امري بيعت مي‌گیری که بر مردان نگرفتی».

پیامبر: «و اینکه دزدی نکنید».

هند: «به خدا قسم اگر از مال ابوسفیان چیزی برداشته باشم، نمی‌دانم بر من حلال است یا نه».

ابوسفیان که حضور داشت و می‌شنید گفت آنچه را در گذشته برداشته‌اي بر تو حلال است.

پیغمبر اینجا شناخت که این زن همان هند جگرخوار است که با او بيعت می‌کند.

پیامبر پرسید: «تو هند دختر عتبه‌اي؟»

هند: «من دختر عتبه‌ام. از گذشته درگذر، خدا از تو درگذرد».

پیامبر ادامه داد: «زنا نکنید»

هند: «آیا آزاده زن زنا می‌کند؟»

پیامبر: «و فرزندان‌تان را نکشید».

هند: «فرزندانمان را کوچک که بودند ما تربیت کردیم و بزرگ که شدند تو در بدر کشتی»

پیامبر: «و این که به دروغ بر یکدیگر بهتان نزنید»

هند: «بهتان زدن زشت است اما از بعضی تجاوزها بهتر است».

پیامبر: «و این که مرا در کار خیر سرپیچی نکنید».

هند: «اگر می‌خواستیم تو را در کار خیر سرپیچی کنیم در این مجلس حضور نمی‌یافتیم»^۱

می‌گویند پیامبر از دست دادن با زنان برای بیعت به روشی که در مورد بیعت با مردان معمول بود امتناع می‌نمود. بنابراین دستور داد قدحی از آب فرآوردند و دست خویش در آن فرو برد و آن گاه زنان نیز دست خود را در آن فرو بردند. برخی هم گفته‌اند که پیامبر از زیر لباس با آنان دست داد. «به همین مناسبت این بیعت را **بیعت نساء** هم گفته‌اند.

فلسفه و دلیل انجام بیعت چهارم چه بود و چرا پیامبر بعد از فتح مکه، برگزار می‌کرد این بیعت یا فراندوم را ضروری تشخیص دادند؟ این عمل پیامبر مبتنی بر وحی و دستور الهی نبود، و نظیر بیعت رضوان، ابتکار سیاسی - مدنی خود پیامبر بود. به نظر می‌رسد، که اگر چه فتح مکه براساس جنگ و تقابل نظامی و به منظور بازگشت پیامبر و سایر مسلمانان به وطن اصلی خودشان که از آن رانده و هجرت کرده بودند، بود، اما نظام جدیدی که می‌رفت تا در مکه هم مستقر شود، از دید پیامبر نه جنگ، بلکه با اراده آزاد مردمان و مشارکت داوطلبانه آنان، از طریق فرایند بیعت آزادانه مشروعیت پیدا می‌کند. این بیعت نیز، در گفتمان سیاسی جدید، معادل همان برگزاری همه‌پرسی برای استقرار نظام جدید در مکه محسوب می‌شود.

آنچه از این چهار بیعت استنباط می‌شود این است که تنفیذ حکومت و اقتدار سیاسی و اجتماعی پیامبر جز از طریق قرارداد اجتماعی یا بیعت آزادانه مردم نبوده است و آنچه هم اتفاق افتاده، مورد تأیید خداوند قرار گرفته است.

در مورد نصب امامان بر طبق نص - بی تردید داستان غدیر خم، يك واقعیت تاریخی است. اما علی(ع) تنها هنگامی مسئولیت اداره امور مردم را پذیرفت که مردم مستقیماً به شخص ایشان مراجعه کردند و آن را طلب نمودند. و سپس امام با آنها به طور علنی و آزادانه بیعت کرد. یعنی استقرار حکومت با رای آزاد خود مردم است. نه پیامبر(ص) و نه علی(ع)، هیچ کدام مردم را به بیعت مجبور نکردند و کسانی که بیعت نکرده بودند، مورد شتمت، ضرب و شتم یا محرومیت از حقوق اجتماعی قرار نگرفتند.

پس از کشته شدن عثمان، مردم به اتفاق نزد علی(ع) رفتند و با این منطبق که: «ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی‌یابیم» درخواست بیعت کردند. اما علی(ع) پاسخ داد که: مراسم بیعت در مسجد باشد چرا که بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی‌باشد».

و چون روز بیعت فرارسید، مردم، از تمام طبقات، از خواص و عوام همه در مسجد گردآمدند و علی(ع) خطاب به آنان فرمود:

«ای مردم این امر (حکومت) امر شماس است. هیچ کس جز کسی که شما او را امیر خود گردانید حق امارت بر شما را ندارد. من کسی جز کلیددار شما نیستم و نمی‌توانم حتی يك درهم را به ناروا از بیت‌المال برگیرم»

علي(ع) در نامه به معاویه مي‌گويد:

«پس اگر خداوند سبحان اختيار انتخاب امام را به مردم واگذار کرده است و اين مردم هستند که حق اختيار و انتخاب را دارند و هر کس را انتخاب کنند از اختيار و تعيين خدای سبحان و رسوئش مقدم است و چنين شخصي بر هدايت است و امام آنان محسوب مي‌شود و بر مردم واجب است که از او اطاعت نموده و ياري‌اش دهند. در اين صورت مردم با هم مشورت نموده و بالاجماع مرا انتخاب کرده‌اند»^۱.

در مورد ولايت فقيه، که برخي آن را در امتداد ولايت رسول خدا(ص) و امامان(ع) و منصوب از جانب ائمه(ع) مي‌دانند، آرا و نظرات متفکرين شيعه بسيار متنوع مي‌باشد. برخي از علمای شيعه اصل آن را منکرند. برخي ديگر در ميزان قدرت و قلمرو اقتدار ولايت فقيه اختلاف کرده‌اند.

به نظر برخي از علماء، اعتقاد به ولايت فقيه، فرعي از فروع دين است، بنا بر اين اعتقاد به آن به نظر مرجعي که از وي تقليد مي‌شود بستگي دارد.^۱ برخي از متفکرين شيعه ولايت فقيه روايي (به استناد روايات) را مردود مي‌دانند و ولايت فقيه انشائي يعني (انتخاب مردم، را عنوان نموده‌اند. يك نظريه ديگر، بر اين اصرار دارد که مردم در انتخاب ولي فقيه هيچ نقشي ندارند، او منصوب خداوند است و مردم تنها تکليف دارند او را بيايند - کشف کنند - و اطاعت او را بپذيرند!

قانون اساسي جمهوري اسلامي، انتخاب ولي فقيه را، توسط خبرگان منتخب مردم و با اختيارات محدود و معين شده در قانون مقرر کرده است.

۲/۲ - تأسيس حکومت با رای آزاد مردم : همان طور که گفته شد يك گروه از مسلمانان - به خصوص شيعيان - بر اين اعتقادند که نصب حاکم (پيامبر - امامان(ع)) از جانب خداوند است. اما گروه ديگري از مسلمانان، از همان آغاز، يعني بعد از رحلت پيامبر گرامي، تعيين حاکم را با نظر و رای عامه مردم مي‌دانستند.

اما حتي آنان که تعيين حاکم را از جانب خداوند مي‌دانند، بر اين باورند که در عصر غيبت امام دوازدهم، مشروعيت حکومت لاجرم بايد با آزادي و انتخاب مردم باشد.

برخي از علماء، زماني به منصوب بودن حاکم معتقد و بر اين باور بودند که:

«براي جامعه سياستمدار و رهبري باشد که به حسب وجدان، اطاعت او واجب و حکم او نافذ باشد اگر چه در مواردی به ضرر محکوم عليه باشد و چنين فردي جز کسي که از جانب خداوند متعال مشخص و تعيين شده و قدرت او از سلطنت مطلقه او، ولو با چند واسطه نشأت گرفته باشد، نيست. حکومت فردي همانند فقيه عادل که از جانب ائمه(ع) منصوب شده، که آنان نیز از سوي پيامبر خدا(ص) که خداوند او را اولي به مؤمنان از جان‌هاي خودشان قرار داده تعيين شده‌اند». (کتاب البرزها)^۱

اما همين فقيه و متفکر عاليقدر تغيير نظر داده و مي‌گويد:

«اين آن چيزي بود که ما در آن زمان نگاشته بوديم و من در آن زمان مي‌پنداشتم که انتخاب و بيعت در رهبري بي‌تاثير است و براي صاحب آن حقي را ثابت نمي‌کنند - حتي در آن مورد که پيشوا

از جانب خداوند منصوب نباشد چه رسد به آنجا که چنین نصب و نصبی وجود داشته باشد. اما تعمق در ادله اقامت دولت و حکومت، آیات و روایات بیعت و استقرار سیره در این زمینه و سایر دلایل که پس از این مورد بحث قرار گرفت، ما را ملزم نمود که در صورت نبودن نص صحت انتخابات را بپذیریم.^۱»

«در زمان های ما (عصر غیبت) چون بر نصب فرد به خصوصی نص وجود ندارد پس انتخاب رهبر برای جامعه صحیح یا (به تعبیر درست تر) واجب است. و این انتخاب و پیمانی که بین مردم و رهبر بسته می شود یک عقد و پیمان شرعی است که حکم فطرت وفای به آن واجب است. به علاوه قرآن هم می فرماید: «اونوا بالعقود» بنابراین رعایت مقررات و قوانین توافق شده (قانون اساسی) الزامی است.»^۱

اما در میان معتقدین به انتخاب حاکم به آرای آزاد مردم، دیدگاه های متفاوت وجود دارد. یک گروه به روش سنتی و عمل شده مسلمانان در گذشته استناد می کنند و می گویند انتخاب حاکم با تصمیم اهل حل و عقد و معرفی به مردم و سپس بیعت مردم با فرد معرفی شده می باشد. در صدر اسلام بعد از رحلت پیامبر (ص) اهل حل و عقد، که صلاحیت انتخاب حاکم (خلیفه) را داشتند، عبارت بودند از مهاجرین، انصار، و بدریون، و از شرایط حاکم، علاوه بر دین و ایمان و عدالت، مرد بودن و قریشی بودن هم مطرح بوده است.

گروه دیگر از متفکرین این شیوه سنتی را غیر عملی می دانند و تعیین حاکم از طریق مراجعه مستقیم به خود مردم و با آرای آنان را صحیح و عملی می دانند. اما حتی برخی از همین متفکرین، علاوه بر شرایط انتخاب شونده، برای انتخاب کنندگان نیز شرایطی قائلند و معتقدند که:

«محول کردن انتخاب به عامه مردم بدون محدود کردن آن، با فرض این که اکثریت مردم تحت تاثیر هواها و جَوَهای سیاسی قرار گرفته، یا ناآگاه به مصالح و مفسد هستند جداً مشکل است.»^۱

روش سنتی، یعنی انتخاب و معرفی حاکم توسط اهل حل و عقد، انصار، مهاجرین، بدریون، در مدینه، در دوران اول، با توجه به موقعیت و مرکزیت مدینه، ایجاد مشکل نمی کرد. اما امروز که آن شرایط وجود ندارد چگونه باید عمل کرد؟ یک پاسخ عملی داده شده چنین است:

«در زمان ما ممکن است مشکل را بدین گونه حل کرد که مسئله را به شورای نگهبان قانون اساسی، که افراد عادل و خبره ای هستند، واگذار نمود که آنان از بین کاندیداها افراد واجد شرایط را مشخص و آنها را به مردم معرفی کنند، آن گاه مردم یکی از آنها را به رهبری برگزینند. چنانچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نسبت به تعیین رئیس جمهور این گونه است. و در هر حال محول کردن انتخاب به عامه مردم بدون محدود کردن آن با فرض این که اکثریت مردم تحت تاثیر هواها و جَوَهای سیاسی قرار گرفته، یا ناآگاه به مصالح و مفسد هستند جداً مشکل است.»^۱

ارایه دهنده این راه حل، طی دو دهه گذشته صداقت خود و بی اعتنائی اش را به قدرت نشان داده است. اما این نگرش در عمق خود به سلطه گروهی و نفی اصالت آرای مردم منجر می گردد. عملکرد شورای نگهبان در طی انتخابات چند دوره گذشته، از جمله، و به خصوص انتخابات مجلس هفتم گواه عینی بر ابطال این نظریه است.

در جامعه‌ای با ساختارهای سیاسی و اقتصادی ابتدایی و ساده، نظیر جامعه مدینه‌النبی - با جمعیتی حداکثر برای ۱۵۰۰ خانوار، و دوری شهرها و آبادی‌ها از هم و سختی سفر و ارتباطات انتخاب حاکم توسط اهل حل و عقد یا نخبگان، هم عملی و هم امکان‌پذیر بود. اما در جامعه جدید با پیچیدگی‌های خاص خود از یک طرف و سرعت و سهولت ارتباطات این شیوه نه تنها عادلانه نیست بلکه جوابگو هم نمی‌باشد و تمسک به آن به نفع حق حاکمیت مردم و تشدید شکاف میان مردم و حاکمان و فقدان مشروعیت منجر می‌گردد.

جهان جدید هم این مشکلات را تجربه کرده و دریافته است که تنها راه حل قابل قبول انجام انتخابات حزبی است، که در آن واجدین شرایط توسط احزاب معرفی می‌شوند.

در هر حال تا آنجا که مسئله به بحث امروز ما مربوط می‌شود این است که اولاً شیوه انتخاب حاکم اساساً با رای آزاد مردم است و ثانیاً، شکل‌گیری حکومت یزید، نه بر اساس سنت و رویه مرسوم میان مسلمانان، یعنی معرفی اهل حل و عقد، و با بیعت آرای مستقیم مردم بوده است، بنابراین فاقد مشروعیت بوده است.

۳- برگشت‌پذیری انقلاب‌ها: در صحبت سال گذشته خود در روز عاشورا این پرسش مطرح شد که چرا انحراف در انقلاب اسلامی به رهبری پیامبر، در سال ۶۳ هجرت، به آنجا رسید که معتبرترین و اصیل‌ترین شخصیت در جامعه جدید به دستور بی‌اعتبارترین حاکم و به دست کارگزاران مامور و مرعوب وی با فجیع‌ترین شکلی کشته شد؟ در همان سخنرانی توضیح داده شد که تمام انقلاب‌های جهان اعم از دینی یا غیردینی مدتی پس از پیروزی دچار «پدیده رجعت» یا برگشت به شرایط قبل از انقلاب، می‌شوند. انقلاب یک حرکت شدید و تند همراه با تغییرات سریع و گسترده در مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه است. تغییرات اجتماعی، نظیر تغییرات در طبیعت و هستی، بر دو نوع‌اند. بعضی از تغییرها واکنش‌های یک طرفه یا واکنش‌های غیر قابل برگشت یا IRREVERSIBLE هستند. در حالی که برخی از تغییرات دو طرفه و برگشت‌پذیرند. انقلابات عموماً تغییرات سیاسی و اجتماعی برگشت‌پذیر هستند. یعنی وضعیت سیاسی به شرایط قبل از انقلاب برمی‌گردد. برگشت سیاسی به شرایط قبل از انقلاب ممکن است به چند شکل اتفاق بیفتد: اول برگشت به ساختارهای نظام قبلی با همان محتوا و مضمون، یعنی هم سیاست‌ها و هم نهادها، یا برگشت به ساختارهای حقوقی و حقیقی، ۲ - در نوع دیگر برگشت یک انقلاب، ساختارهای حقوقی جدیدالتاسیس تغییر پیدا نمی‌کنند. اما ساختار حقیقی، یعنی رفتارها یا محتوای نظام به همان شرایط قبلی یعنی به همان مناسبات استبدادی، برمی‌گردد. ۳- ممکن است ساختارهای حقوقی نظام قبلی بازسازی شوند، اما با محتوا و مضمون جدید یعنی با ساختار حقیقی یا سیاست‌ها و رفتارهای جدید.

اما باید توجه کرد که فرایند رجعت یا برگشت در انقلابات ناگهانی نیست و در یک زمان معین و خاص به وقوع نمی‌پیوندد. بلکه انحرافات تدریجی، آرام و بی سر و صدا، اما به طور مطمئن جهت-دار است. در بررسی تحلیلی انحراف در هر انقلابی لاجرم باید ریشه‌ها و یا اولین گام‌های خلاف و انحراف را جستجو کرد و تعریف نمود.

این نکته را هم نباید فراموش کرد که بروز انحراف در انقلاب و برگشت پذیری، موجب نفي اصالت و ارزش انقلاب نمی‌گردد. حادثه کربلا و عاشورا، يك انحراف بزرگ و آشکار بود. اما چه از دید نظریه و چه در عمل، موجب نفي اصالت و ارزش حرکت پیامبر و لزوم ادامه آن نگردید.

انقلاب اسلامي ایران هم پدیده‌اي جدا و مستثني از این واقعیت‌ها نمی‌باشد.

۴- آغاز انحراف : در ریشه‌یابی انحراف انقلاب و برگشت جامعه جدید به ارزش‌های جاهلی قبل از انقلاب پرداختن و توجه به اولین گام‌های انحرافی مهم است. آن چه در کربلا اتفاق افتاد، تنها محصول سیاست‌های معاویه و جانشینی یزید نبود، بلکه جمع‌بندی تغییرات و تحولاتی بود که بعد از رحلت پیامبر، در هنگام تعیین خلیفه جانشین پیامبر، که منجر به خلافت ابوبکر شد، رخ داد.

آن چه در سقیفه بنی‌ساعده اتفاق افتاد نه بر طبق اعتقاد و باور شیعیان بود که تعیین خلیفه و جانشین پیامبر را منصوص خدا می‌دانند و معتقدند که پیامبر خدا در غدیر خم علی(ع) را به جانشینی خود به مردم معرفی کرد، و نه بر اساس نظر اهل سنت که انتخاب خلیفه و تمشیت امور جامعه را بر اساس رای عامه می‌دانند، به این معنا که امنای مردم یا اهل حل و عقد از تمام گروه‌ها و دسته‌جات، از مهاجرین و انصار، بدریون حضور نداشتند. يك اقلیت کوچک، اگر چه بعضاً شاخص و معتبر، به جاي اکثریت تصمیم گرفت و اصرار کرد و مردم را در برابر کار انجام شده قرار داد.

پس از ابوبکر، عمر صرفاً بر اساس وصیت ابوبکر معرفی و اکثریت اهل حل و عقد، با او بیعت کردند. عثمان بر طبق وصیت عمر، توسط يك شوراي ویژه، که در آن يك فرد (عبدالرحمن عوف)، نقش اساسی داشت، تعیین شد. در زمان عثمان بود که انحرافات سیاسی و اقتصادی (ساختار حقیقی) به جایی رسید که موجبات قیام مردم و قتل خلیفه را فراهم کرد.

۵ - اخلاق قدرت محور و اخلاق اعتقاد محور: اشاره شد که مشروعیت استمرار قدرت و حکومت، علاوه بر چگونگی تاسیس آن، به رفتار حاکمان، پس از استقرار بر مسند قدرت، بستگی دارد. قدرت، به خصوص قدرت سیاسی، ویژگی‌هایی دارد که رفتار انسان بر مسند قدرت نشسته را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این تأثیر تا به آن حد است که حفظ قدرت، بهر قیمت، تبدیل به يك انگیزه می‌گردد.

گفته می‌شود که قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق موجب فساد مطلق می‌گردد. فساد قدرت ناشی از نگرش حاکم به قدرت و استفاده از آن برای حفظ آن است. این نگرش به طرز رفتار و یا اخلاقی منجر می‌گردد که علی‌الاصول معطوف به قدرت یا **اخلاق قدرت محور** است. در برابر این نوع نگرش یا اخلاق قدرت‌مدار، نگرش دیگر **اخلاق اعتقاد محور** و رفتار معطوف به باورها و اعتقادات اصولی حاکمان قرار دارد.

در گفتمان دین، معمولاً اخلاق به معنای مجموعه‌ای از ارزش‌هایی است، که مطلق و ابدی هستند، ارزش‌هایی که بیش از آن که ملی، طبقاتی یا نژادی باشند جهانی هستند و از فطرت و ذات

انسان سرچشمه می‌گیرند. انسان بودن انسان‌ها میزان رشد و تکامل انسان‌ها با این نوع ارزش‌ها ارزیابی می‌شود.

معمولاً ادیان ابراهیمی مدعی و مبلغ این نوع ارزش‌های اخلاقی هستند. در فرهنگ اسلامی ما، «**اخلاق انسانی**»، مجموعه «**فضیلت‌هایی**» است که رشد و توسعه آنها در انسان‌ها از اهداف آموزش‌های دینی است. یک نوع دیگر از مفهوم اخلاق، مجموعه سنت‌ها، رفتارهای فردی و اجتماعی است که در هر جامعه‌ای بر اساس مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تاریخی شکل می‌گیرد و به آن «**اخلاق اجتماعی**» نیز گفته می‌شود. این نوع اخلاق نسبی و تابع تغییر و تحول داریم، در هر جامعه‌ای می‌باشد.

در مناسبات قدرت گاهی شکلی از نوع اول اخلاق بروز و ظهور می‌نماید که رفتارها کاملاً تحت تأثیر حفظ قدرت قرار می‌گیرند که در آن هدف وسایل را توجیه می‌کند.

بر اساس آنچه اجمالاً گفته اشاره شد، اخلاق را به دو نوع **اخلاق مسئولیت** یا **Responsibility** و **Morale** و **اخلاق اعتقاد** و باور یا **Conviction Morale** تقسیم می‌کنند.

اخلاق مسئولیت تعبیری است که **ماکس وبر** برای اندیشه سیاسی ماکیاول به کار برده است

«مرد عمل ناگزیر از به کار بردن اخلاق مسئولیت است. حکم این اخلاق این است که باید در وضعیتی معین قرار گرفت، نتایج تصمیم‌های معین ممکن را ملاحظه کرد و در تار و پود رویدادها به کاری اقدام کرد که به نتایجی معین خواهد انجامید، یا نتایجی را که ما طالب آنیم به بار خواهد آورد» ماکیاولی خود در این باره می‌گوید:

«از آنجا که سیاست عمل است و کارآیی قانون عمل است، اگر وسایلی کارآمد، ولی نفرت‌انگیز برای عمل داشته باشیم چگونه می‌توان به نام اخلاق و دین از آنها احتراز کرد؟ اگر امیر جدیدی به قدرت برسد و از کشتن یکی از فرزندان خانواده‌ای که قدرت را از دست داده است چشم‌پوشد، با این کار خطر عصیان بر ضد خویش را زیاد کرده است. اگر روزی همان فرزند، که وی نمی‌بایست زنده می‌گذاشت او را از اریکه قدرت به زیر افکند، این بدقابالی را که وی می‌توانست با نادیده گرفتن احساس رحم و شفقت از آن برکنار بماند. باید فقط گناه خویش شمرد»^۱

این عبارت معروف را همه شنیده‌ایم که: «**هدف وسیله را توجیه میکند**» این سخن در واقع انعکاس همان **اخلاق مسئولیت** است که کنش‌ها را با معیار «وسایل - هدف‌ها» تفسیر می‌کند.

اگر حفظ دولت و مقام و خلافت و سلطنت و امارت، برای «عظمت مدینه» و «سعادت جمع»، ضروری تشخیص داده شود، «دولتمرد وسایلی را که در اخلاق عامیانه (اخلاق انسانی) مذموم شمرده شده‌اند، می‌پذیرد.»^۱

رفتار ماکیاولی در سیاست و قدرت لزوماً و همیشه از نگاه قدرت‌پرستی سر بر نمی‌آورد، بلکه ممکن است نتیجه قضاوت دولتمرد در ضرورت حفظ قدرت برای خدمت باشد و به قول **ماکس وبر**: «ماکیاول عظمت مدینه را بر رستگاری روح خویش ترجیح داده است»^۱

ماکیاول در کتاب بر جای ماندنی خود به نام «شهریار» تأکید می‌کند که: «هر عملی که برای بهبود وضع کشور انجام گیرد قابل توجیه است و موازین اخلاقی حیات اجتماعی و زندگی خصوصی با هم متفاوت است... سیاستمدار و مملکت‌دار می‌تواند برای منافع عمومی دست به هر گونه اقدام شدید و غیرعادلانه‌ای بزند... و به هر گونه حیل و فریبی متوسل شوند، که در زندگی خصوصی، نه تنها نفرت‌انگیز بلکه کاملاً جرم شمرده می‌شود.»^۱

این ماکیاول است که توصیه می‌کند «باید به خاطر داشت که خوی مردم بی‌ثبات است. همان طور که برانگیختنشان آسان است، نگهداریشان تحت آن انگیزه دشوار است. لهذا ترتیب کار بایستی طوری داده شود که وقتی قومی به نظام خود اعتقاد ندارد بتوان اعتقاد را به زور به ایشان تحمیل کرد.»^۱

«شهریار باید بی‌رحمی را یکی از سلاح‌هایی بداند که اتباع را متحد و مطیع می‌سازد.»^۱

ماکیاول سپس این سؤال خود را مطرح می‌سازد که: «آیا دل مردمان را به دست آوردن بهتر است یا در دل ایشان عیب افکندن. ممکن است پاسخ داده شود که به یک کرشمه هر دو کار را توان کرد. اما از آنجایی که محبت و رعب با هم یک جا جمع نمی‌شود، اگر لازم شود یکی را بر دیگری ترجیح دهیم، اولی‌تر آن است که مردم به ما محبت نداشته و از ما بیم داشته باشند»^۱

او اضافه می‌کند: «حفظ ایمان بسیار پسندیده و قابل تحسین است. اما فریب و دورویی و شهادت به دروغ و کذب و ریا برای حفظ قدرت سیاسی لازم و موجه است»^۱

بسیاری از پادشاهان و رهبران مستبد و ظالم از رهنمودهای ماکیاولی در کتاب شهریار استفاده کرده‌اند و آن را ستوده‌اند. **هانری سوم** و **چهارم**، پادشاهان فرانسه، هنگامی که به قتل رسیدند، نسخه‌ای از این کتاب را همراه داشتند. **لویی چهاردهم**، از این کتاب «چون بهترین شب کلاهش» استفاده می‌کرد.

هیتلر همیشه این کتاب را در کنار تخت خود داشت. **موسولینی** رهبر فاشیست‌های ایتالیا نیز به دستورات کتاب عمل می‌کرده است.

جالب توجه و درخور تعمق این است که هیچ یک از شهریاران و حاکمانی که به دستورالعمل‌های ماکیاولی در کتاب «شهریار» عمل کرده‌اند، عاقبت خوبی نداشته‌اند و عموماً توسط مردم ناراضی و عاصی از سیاست‌ها و عملکردهای آنان به قتل رسیده‌اند. علت آن است که ماکیاولی در کتاب «شهریار» خود آنچه هست، یعنی روش صاحبان قدرت، را بیان می‌کند. اما در کتاب دیگرش، به نام «رسالات» آنچه را که باید مورد بحث قرار داده است.

ماکیاول، که یک «جمهوری‌خواه» بود در کتاب «رسالات» به نقش ملت در ثبات حکومت‌ها پرداخته است و این که: «هیچ حکمرانی بدون پشتیبانی ملت خود در امان نیست. به عقیده وی با ثبات‌ترین دولت‌ها، آنهایی هستند که به دست شهریارانی اداره می‌شوند که محدودیت‌های قانون اساسی بر کارشان حکومت می‌کند»^۱

در برابر مکتب سیاسی «اخلاق مسئولیت» یا «اخلاق قدرت»، رفتار براساس اخلاق ایمان و باور قرار دارد.

پیامبران بزرگ تاریخ معلمان اخلاق ایمان و باور بوده‌اند. رسول اکرم (ص) در طول حکومت خود در مدینه، از اصول اخلاق ایمانی، مبتنی بر اخلاق انسانی، تبعیت می‌کرده است. براساس اصول اخلاق ایمان، پیامبر بعد از فتح مکه، دشمنان بزرگ خود و مسلمانان، کفار قریش را امان داد و آنان را «رها و آزاد شده» اعلام کرد. او نمونه و الگویی بسیار خوبی برای همه کسانی است که بخواهند از مبانی اخلاق ایمانی در مسند قدرت استفاده کنند. اصحاب و یاران برجسته پیامبر، که از او تبعیت می‌کرده‌اند، خود الگو و نمونه این نوع اخلاق می‌باشند. سرتاسر نهج البلاغه علی (ع) این نوع اخلاق موج می‌زند. فرمان مالک اشتر اصول جاودانه اخلاق ایمانی در حکومت است. برخی از منتقدان علی (ع) ایراد می‌گیرند که او سیاستمدار نبود. علی (ع) خود به این ایراد پاسخ داده است. تفاوت سیاست‌ها و عملکردهای علی (ع) و معاویه در استفاده از دو نوع «اخلاق و مسئولیت» و «اخلاق ایمانی» در سیاست و قدرت می‌باشد. رفتار یاران امام حسین (ع) در حوادث کوفه تعهد آنان به اخلاق ایمانی را در برابر اخلاق و قدرت‌مدارانه یزیدیان نشان می‌دهد.

۶ - مذهب و قدرت: معاویه و اخلاق: حکومت معاویه، که در زمان عمر، خلیفه دوم، به فرمانداری ایالت شام منصوب شده بود ۲۰ سال طول کشید. سیاست‌ها و عملکردهای معاویه، سه محور اصلی داشت:

نخست: با ملایمت و بذل و بخشش فراوان از بیت‌المال، سران عرب و دانشمندان مهاجر و انصار را تا آنجا که بود فریفت و دور خود جمع کرد و وسایل راحت و رضایت آنها را فراهم ساخت. و در محیط شام یک حوزه به ظاهر آبرومند، براساس ترویج اسلام و قرآن و تشویق علما و دانشمندان قرآن فراهم ساخت. و در محیطی برکنار از سیاست، مسجد و قرآن را بسیار رونق داد و متصدیان آن را تشویق کرد و عوام را از این راه فریفت و طرفدار خود نمود و به آسانی مخالفین خود را در برابر قرآن و مسجد و اسلام قرار داد.

دوم - با کمال هوشیاری و خرده‌بینی مخالفین جدی و دانشمند بصیر خود را زیر نظر داشت و با سیاستی بی‌رحمانه بر آنها می‌تاخت و آنها را با آهن و آتش می‌گداخت. و بی‌محاکمه و بی‌حساب و ملاحظه قانون و دستورات مردمی یا اسلامی آنها را می‌کشت و تار و مار می‌کرد و افسرانی سخت دل، آدمکش و خونریز و بی‌اصل و نسب را بر جان و مال آنها مسلط می‌کرد. و هیچ ملاحظه و انصافی مورد نظر نبود و مخالفین خود را در برابر یک شمشیر بُران قرار داده بود.

سوم - یک دستگاه تبلیغاتی بسیار وسیع و عمومی تشکیل داده بود که اساس آن شعر شاعران و حدیث محدثان و تفسیر مفسران قلبی و استفادۀ جو بود. و هر روز و هفته و ماه آنچه را می‌خواست از زبان شاعران، از گفته محدثان و از میان مفسران نوب در قدرت در بازار مسلمانان نشر می‌داد. بیست سال فرصتی بود که توانست محیط اسلامی را به دلخواه خود درآورد و بنی‌امیه را بر همه چیز مسلمانان مسلط کرد و یزید را به تخت حکومت نشانید.^۱

معاویه در وصیت‌نامه سیاسی خود، که روشن‌کننده شرایط آن زمان است، خطاب به یزید، چنین آورده است:

«ای پسر جانم، من رنج بار بستن و کوچیدن را از تو برداشتم، کارها را برایت هموار کردم و دشمنانت را رام نمودم و رقاب عرب را زیر فرمانت آوردم. آنچه کسی فراهم نکرده، برایت فراهم کردم. مردم حجاز را منظور دار، که اصل تواند. هر کس از آنها نیز نزد تو آمد گرامی‌دار و هر کس هم غایب باشد احوالپرسی کن. اهالی عراق را منظور نما. و اگر خواهند هر روزی حاکمی از آنها عزل کنی دریغ مکن. عزل يك حاکم آسانتر از برابری با صد هزار شمشیر کشیده است. اهل شام را منظور دار که اطرافیان نزدیک و ذخیره تواند. اگر از دشمنی در هراس افتادی از آنها یاری جو و چون به مراد رسیدی آنها را به وطن برگردان، زیرا اگر در بلاد دیگر بمانند اخلافشان برگردد. من نمی‌ترسم که کسی در حکومت با تو نزاع کند. مگر چهار کس: حسین بن علی (ع)، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن ابن ابی‌بکر»^۱.

معاویه سپس موقعیت و روحیات این چهار نفر را برای یزید بیان می‌کند:

«اما این عمر مردی است که عبادت او را شکسته است و اگر جز او مخالفی نماند با تو بیعت کند. و اما حسین بن علی (ع) مرد سبک سری است و اهل عراق او را وانگذارند تا به خروج وادارند. اگر خروج کرد و بر او پیروز شدی از او درگذر، که خویشی نزدیک دارد و حقتش بزرگ است و از نزدیکان پیامبر است. و اما پسر ابی‌بکر تحت تاثیر اصحاب خویش است و با آنها همکاری دارد و همتی جز برای زن و بازي ندارد. آن که چون شیر در کمین است و چون روباه با تو بازي می‌کند و در پی فرصت است که به تو بپرد، ابن زبیر است. اگر بر تو پرش کرد و بر او ظفر یافتی بند از بندش جدا کن و تا بتوانی خون دیگران قوم خود را محفوظ دار.»^۱

اما چگونگی گرفتن بیعت برای یزید: «وقتی معاویه بن ابی‌سفیان در سال ۵۵ هجری می‌خواست برای یزید بیعت بگیرد، نمایندگان همه ایالات را به دربار خود دعوت کرد. او در میان اصحاب خود نشست و نمایندگان را فراخواند از اصحاب خواست که درباره بیعت با یزید اظهار نظر کنند عده‌ای از آنها سخن گفتند. سپس یزیدابن المقفع برخاست و با اشاره به معاویه گفت: «امیرالمؤمنین این است.» سپس به یزید اشاره کرد: «اگر او مرد، پس این است» و بعد به شمشیرش اشاره می‌کند: «پس هر کس اعتراض کند، جواب این است.» آن‌گاه معاویه گفت: «بنشین تو سرآمد خطبا هستی»^۱

آنچه که معاویه بیان و عمل کرد، يك نمونه بارز از اخلاق مسئولیت و الگویی استفاده از مذهب برای قدرت است که با کمترین تغییر و اصلاحی، عمل به دستوراتی است که قرن‌ها بعد ماکیاول، در «شهریار» آنها را توضیح داده است.

معاویه قبل از ماکیاول، نشان داد که چگونه قدرتی بیرون از شهروندان یا يك قدرت دولتی می‌تواند حکومت شوندگان را، با تسلط بر دستگاه‌های ایدئولوژیک - در اینجا اسلام - کنترل کند. معاویه مذهب را هنرمندانه در خدمت قدرت به کار گرفت. ماکیاول، همان طور که اشاره شد، نشان داد چگونه يك پادشاه، امیر، يك مدعی قدرت یا يك بازیگر سیاسی در کشمکش‌های میان امیران و شاهزاده‌گان و سایر رقبای قدرت می‌تواند از باورهای و از احساس مذهبی رشد نیافته مردم استفاده‌های عملی نماید. آنچه را که افلاطون، کارکرد اسطوره‌ها در قلمرو سیاست می‌دانست

ماکیاول، در قلمرو مذهب مطرح کرد و نشان داد که مذاهب، چه نقش اجتماعی مهمی دارند و در کشمکش‌های سیاسی چگونه می‌توان از آنها بهره برد. او از مذهب به عنوان «ضروری‌ترین تکیه‌گاه» برای حفظ «پیوند دولتمردان»، «تقویت مردم» و محکومیت مخالفان، یاد می‌کند. ماکیاول روش کار بر اساس اخلاق مسئولیت را توضیح و نشان می‌دهد که: «کاربرد هوشمندانه اندوخته‌های نمادین (دینی) چه امکانات عملی‌ای را در اختیار مقامات کشوری قرار می‌دهد». او با رجوع به نمونه‌های متعددی در تاریخ رم نشان می‌دهد که چگونه سران کشوری و لشگری توانستند مذهب را برای تسهیل اقدامات خود و هدایت لشگریان، پیکار یا مهار شورش‌ها به خدمت گیرند.^۱

ماکیاول در توضیح استفاده قدرت از مذهب نشان می‌دهد که چگونه «رهبران سیاسی هدف‌های خود را دنبال می‌کنند و به طور تاکتیکی از نظام‌های مذهبی یک پارچه ساز بهره می‌گیرند.»^۱ از نگاه ماکیاول ایدئولوژی خواه مذهبی باشد، یا یک ایدئولوژی دنیوی جایگزین مذهب، می‌تواند: «یک ابزار حکومت باشد، به شرط آن که حاکم و رهبر آن را با هوشیاری و فضیلت مورد استفاده قرار دهد. کاردانی سیاسی می‌تواند از مذهب یک وسیله قدرت بسازد.»^۱

۷ - چگونگی برخورد با حاکم فاقد مشروعیت: اکنون سؤال اساسی این است که در برابر قدرت و حکومتی که از جهت شکل‌گیری فاقد مشروعیت باشد و یا به سبب عملکردها، مشروعیت خود را از دست داده باشد، چه باید کرد. و آیا خروج امام حسین(ع) بر یزید و مقاومت مسلحانه آن حضرت توجیه دینی دارد یا خیر؟ در پاسخ به این سوال نظرات متفاوت در میان علمای اسلامی مطرح می‌باشد:

۱- نظر اول - نفي مقابله با رهبر ستمگر: جمهور اهل سنت از فقها، متکلمین و محدثین، به استثنای برخی از آنان، گفته‌اند امام یا رهبر یا خلیفه به وسیله ارتکاب فسق و ستمگری و غصب اموال و تازیانه زدن و ریختن خون‌های به ناحق و تضییع حقوق و تعطیل حدود، از امامت خود خلع نمی‌شود و خروج علیه وی جایز نیست، بلکه واجب است او را موعظه و تهدید کرد و در مواردی که دستور وی به معصیت خدا کشیده می‌شود از وی اطاعت نکرد.^۱ «خلیفه به واسطه فسق و ظلم و تعطیل حقوق عزل و خلع نمی‌شود و به خاطر این مسائل خروج علیه وی جایز نیست بلکه واجب است او را موعظه و تهدید کرد»^۱

در «صحیح» مسلم از پیامبر(ص) نقل شده است که: «از فرمانروای خویش شنوایی و اطاعت داشته باش و اگر پشتت را با تازیانه نواخت و اموالت را گرفت، باز از وی شنوایی و اطاعت داشته باش».^۱

مسلم در صحیح خود به استناد روایت دیگری از رسول خدا(ص) در پاسخ سئوالی درباره «فرمان روایی که حق خویش را از ما مطالبه و حق ما را از ما باز دارد»، آورده است که: «از او اطاعت و شنوایی داشته باشید همانا بار آنان بر دوش آنان است و بار شما بر دوش شما».^۱

- مسلم در «صحیح» خود به روایت از ابن عباس، نقل از رسول خدا (ص): «هرکس از فرمانروای خود درباره چیزی ناراحت است باید صبر کند، زیرا هیچ یک از مردم به اندازه یک و جب از حکومت خارج نمی‌شود، مگر این که اگر به این حالت بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است».^۱

- مسلم در «صحيح» خود در مورد قيام عبدالله بن عمر عليه يزيده، به استناد رواياتي كه نقل کرده است، مي‌گويد:

«مذهب اكثريت بر منع قيام عليه امام و خلع وي در صورتي كه پس از بيعت فاسق شود، مي‌باشد»^۱.

- قاضي ابويوسف در كتاب «الخراج» به نقل از حسن بصري روايتي را از رسول خدا(ص) آورده است كه:

«فرمانروايان را دشنام ندهيد، چرا كه اگر نيكوكار باشند براي آنان ثواب و پاداش است و بر شما شكر. و اگر بد باشند، گناهش به گردن آنان است و بر شماست صبر»^۱.

«همانا آنان نعمت‌هاي خدا هستند كه به وسيله آنان از كساني كه خواسته باشد انتقام مي‌گيرد، پس با تعصب به استقبال نعمت خدا نرويد، بلكه با آرامش و گريه‌زاري از نعمت استقبال كنيد»^۱.

از ميان علماي برجسته اهل سنت از جمله كساني، كه به شدت با اين نظر مخالف بوده است ابوحنيفه مي‌باشد كه نظرات وي در مبارزه با ستمگران و رهبران ظلم و ستم مشهور است. او بر اين باور بود كه:

« امر به معروف و نهي از منكر واجب است با زبان، اگر وي را باز نداشت، پس با شمشير»^۱.

۲- نظر دوم - نافرمانی مدني - نفي اطاعت و تبعیت: براساس دستور صريح قرآن و روايات معتبر از رسول خدا(ص) و علي(ع)، بسياري از مسلمانان بر اين باورند كه نبايد از حكومت فاسد و ستمگر تبعیت كرد. به عنوان نمونه و مثال:

بر نيكي و تقوي كمك و همكاري كنيد و در گناه و تجاوز كمك و همكاري نكنيد .^۱

امر فرمانروايان اسرافگر را پيروي نكنيد. آنان كه در زمين فساد مي‌كنند و به اصلاح نمي‌پردازند .^۱

فرعون نمونه يك فرمانرواي اسرافگر معرفي شده است:

به درستي كه او(فرعون) برتري جوي و گزافكار بود^۱

و اموالتان را كه خداوند قوام و قيام شما را در آن قرار داده است در اختيار سفيهان قرار ندهيد.^۱

روايات معتبر فراواني نيز در همين راستا وجود دارد:

- در معصيت خالق اطاعتي براي مخلوق نيست.

- كسي كه سلطاني را با آن چه خدا را غضبناك مي‌كند، خشنود كند، از دين خدا بيرون رفته

است.

امر به معروف و نهي از منكر، به عنوان راهكار اصلاح واجب شده است و بزرگترين جهاد:

كلمه حق الامام جابر - كلمه حقي در برابر امام ستمگر است.

از امام محمد باقر (ع) «کارهای ناشایست حاکمان را در دل زشت شمارید و با زبان ابراز کنید و با سبلی به صورت آنان بنوازید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت‌گری نهراسید».

و امام صادق (ع) فرمود:

«و چنین نیست که خداوند زبان را گشوده و دست را بسته باشد، بلکه هر دو را بد گونه قرار داده که با هم باز و با هم بسته می‌گردند»^۱.

براین اساس، در برابر حاکمی که دچار خودبزرگ‌بینی شده است و از محدوده اختیارات خود خارج شده و در استفاده از قدرت زیاده روی و زیاده خواهی می‌کند، در واکنش به حکومتی که در مدیریت اموال عمومی یا بی‌کفایت است یا فاسد و نافرمانی مدنی عمومی به عنوان یک راهکار دستور داده شده است.

و بالاخره در نهایت ایستادن و مبارزه کردن برای سرنگونی حاکم فاسق ستمگر توصیه شده است:

«ای مؤمنان هر کس مشاهده کند تجاوز و ستمی صورت می‌گیرد و مردم به عمل ناشایست دعوت می‌شوند و او با قلب خویش آن را ناخوشایند دارد، خود را سالم و دور از هر بدی نگاهداشته است و آن کس که با زبان آن را مورد اعتراض قرار دهد پاداش برده، و این از رفیق خود افضل است. اما آن کس که با شمشیر در برابر عمل ناشایست قیام کند تا کلمه خدا بر فراز و کلمه ستمگران در فرود قرار گیرد این همان کس است که به راه هدایت دست یافته است و به راه راست گام نهاده و قدر یقین در دل وی درخشیده است»^۱.

۸ - امام حسین سد راه مذهب در خدمت قدرت: معاویه در کلیه برنامه‌های خود موفق بود و توانست به نحو بسیار موثری از دین جدید که پدرش تنها بعد از شکست از مسلمانان، آن را پذیرفته بود، به نفع تثبیت قدرت خود استفاده برد.

سیاست اخلاق قدرت محور معاویه به نحو موثری در میان هواداران امام علی (ع) که سیاست اخلاق اعتقاد و ایمان محور بود، و سپاهیان، تعارض و تضاد و درگیری ایجاد کرد. خودداری معاویه از قبول خلافت امام علی (ع) و جنگ و کشمکش‌ها به جایی رسید که برخی از مسلمانان و حافظان قرآن، که باور دینی آنها از در سطح و بعد احساس دینی توسعه نیافته متوقف شده بود، معاویه، علی و عمر عاص را عوامل اصلی مشکلات جامعه جدید ببینند. و برای نجات جامعه از بین بردن این سه کس را ضروری بدانند. اما فقدان بینش یا بصیرت سیاسی در آنها باعث شد که نتوانند تفاوت ماهوی علی و معاویه را ببینند و بفهمند. جامعه و مردمی که نتوانند فرق علی و معاویه را بفهمند، لاجرم علی را می‌کشند و گرفتار معاویه می‌شوند.

حکومت معاویه بر طبق هیچ یک از روش‌های تعیین خلیفه که در مورد چهار خلیفه اول صورت گرفته بود، شکل نگرفت بلکه با نیروی نظامی و پس از پیمان صلح امام حسن (ع)، و تعهد عمل بر طبق مفاد آن تایید و تثبیت گردید.

معاویه در نهایت پسرش **یزید** را به شیوه پادشاهان ایران و رم به جانشینی خود منصوب کرد.

اما یزید نه اعتبار دینی و عرفی لازم را داشت و نه زیرکی و کاردانی سیاسی معاویه را. بنابراین شخصیت‌های شناخته شده و معتبر جامعه آمادگی برای بیعت با یزید را نداشتند و یزید هم نمی‌توانست بدون بیعت آنان حکومت خود را مستقر سازد. به همین دلیل بود که معاویه در زمان حیات خود با زور، حيله و تطميع، از افراد مختلف برای یزید بیعت گرفت. از اندک کسانی که باقیمانده و حاضر به بیعت با یزید نبودند، **امام حسین(ع)** از آن چنان موقعیت سیاسی، دینی، اجتماعی و خانوادگی برخوردار بود که یزید نمی‌توانست امام را به حال خود واگذارد. باتوجه به شخصیت نامطلوب یزید و حکومت بی‌پایه‌اش، رها کردن امام حسین به حال خود و آزاد گذاردن امام در بیعت کردن یا نکردن با یزید، می‌توانست به آرایش جدید نیروهای سیاسی به دور شخصیت برجسته‌ای چون امام حسین(ع) منجر گردد و خطرات جدی برای حکومت یزید به وجود آورد. بنابراین **تنها گزینه یزید** در برابر امام حسین(ع) فشار برای بیعت با وی تا سرحد جنگ و نابودی بود.

و اما گزینه‌های امام حسین(ع) چه بود؟ گزینه اول تن در دادن به بیعت با یزید بود. این گزینه‌ای نبود که با شخصیت امام حسین(ع) تناسبی داشته باشد. به علاوه حکومت یزید جامعه جدید اسلامی را، با عمری نزدیک به ۵۰ سال در آستانه یک تغییر کیفی اساسی در ساختار قدرت و روابط میان ملت و قدرت در تضاد اساسی با آموزش‌های قرآنی و سنت معتبر رسول اکرم و پدرش امام علی(ع)، و حتی خلفای پیشین، قرار داده بود. امام حسین(ع) نمی‌توانست در برابر این بدعت آشکار سکوت کند. گزینه دیگر قبول دعوت مردم کوفه، تشکیل پایگاه و تدارک عده و عده برای مقابله با انحراف بزرگ و **بالاخره گزینه سوم**، مهاجرت از سرزمین حجاز به کشورهای همسایه بود.

اما آزاد بودن امام حسین(ع)، در هر کجا که می‌بود، برای حکومت یزید زیان‌آور بود. بنابراین برای تثبیت حکومت یزید یا باید امام حسین(ع) بیعت می‌کرد یا کشته می‌شد. و این تنها گزینه ممکن میسر بود، که با شقاوت و بی‌رحمی به اجرا گذاشته شد.

سلام بر حسین و بر خاندان و یاران وفادار حسین. وَ لَأُحُولَ وَ لَأُفَوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ*

یادداشت‌ها و ماخذ:

سخنرانی در روز تاسوعا در منزل آقای **مهندس صباغیان** مورخ ۱۳۸۲/۱۲/۱۲ برابر با نهم محرم ۱۳۴۵

۱. در زیارت عاشورا می‌خوانیم: یالیتنی کنت معک
۲. **کمره‌ای**، آیت‌الله: «رموز الشهاده» - ترجمه «نفس المهموم» انتشارات کتابچی - بهار ۱۳۷۳
۳. همان
۴. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُوْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره ۲۵۶ و ۲۵۷)

۵. **منتظری**، آیت‌الله العظمی - «مبانی فقهی حکومت اسلامی» جلد دوم - امامت و رهبری - ترجمه محمود صلواتی - نشر تفکر

- ۶ . **کلمه بیعت** با بیع و شری به معنای خرید و فروش کالا یا خدمات، براساس توافق طرفین هم ریشه است. این واژه در ادبیات سیاسی اعراب، به مفهوم قراردادی مرضی‌الطرفین بین مردم و امیر و رهبر، مرسوم بوده است. قرآن هم، آن را به عنوان یک ابزار تاسیس قدرت امضاء و تأیید کرده است.
- ۷ . **عبدالمقصود، عبدالفتاح** ، «امام علی ابن ابی‌طالب» - ترجمه آیت‌الله طالقانی ، جلد اول، شرکت انتشار، ۱۳۷۸ هـ.ق
- ۸ . **دایره‌المعارف بریتانیکا**
- ۹ . **شریعتی، دکتر علی** : «اسلام شناسی - درس‌های مشهد» - طوس مشهد - ۱۳۴۷ - ۱۹ تا ۲۳
سوره فتح
- ۱۰ . «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (فتح ۱)
«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَ مُغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَلِيمًا» (فتح ۲۳-۱۹)
- ۱۱ . با ایها النَّبِي إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَكَ عَلِي إِنْ لَا يُشْرِكْنَ بِإِلَهِ شَيْئًا وَ لَا يُسْرِفْنَ وَ لَا يُزْنِينَ وَ لَا يُقْتَلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِهَتَانُ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعَهُنَّ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (ممتحنه ۱۲)
- ۱۲ . **عبدالمقصود، عبدالفتاح** ، «امام علی ابن ابی‌طالب» - ترجمه آیت‌الله طالقانی ، جلد اول، شرکت انتشار، ۱۳۷۸ هـ.ق
- ۱۳ . **منتظری، آیت‌الله العظمی** - «مبانی فقهی حکومت اسلامی» جلد دوم - امامت و رهبری - ترجمه محمود صلواتی - نشر تفکر
- ۱۴ . **خمینی، حضرت آیت‌الله العظمی**؛ «کشف الاسرار» - انتشارات مصطفوی قم
- ۱۵ . **منتظری، آیت‌الله العظمی** - «مبانی فقهی حکومت اسلامی» جلد دوم - امامت و رهبری - ترجمه محمود صلواتی - نشر تفکر
- ۱۶ . همان
- ۱۷ . همان
- ۱۸ . همان
- ۱۹ . همان
- ۲۰ . **ریمون آرون** مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی» - ترجمه باقر پرهام - سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۴
- ۲۱ . همان
- ۲۲ . همان
- ۲۳ . **علیبابایی، غلامرضا** ، «فرهنگ سیاسی» - انتشارات آشتیان - ۱۳۸۲
- ۲۴ . همان
- ۲۵ . همان
- ۲۶ . همان

مصدق، بازرگان و مشروطه خواهی

در ویژه‌نامه شرق مورخ ۱۳۸۳/۱۲/۲۵ با عنوان «جمهوری خواهی و مشروطه‌خواهی» منتشر شده است.

۱- دهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان به طور بی‌سابقه‌ای گسترده بود. به جز روزنامه‌ها و رسانه‌های دولتی و یا وابسته، اکثر روزنامه‌های مستقل و شخصیت‌های علمی، سیاسی و فرهنگی درباره ویژگی‌های بارز بازرگان و نقش او در تاریخ معاصر ایران به تحلیل پرداختند و نام و خدمات او را گرامی داشتند. این امر نشان داد که ضمیر آگاه و ناخودآگاه جمعی جامعه ایرانی برای خدمتگزاران صادق به ملت و مملکت ارزش قائل است. چنین واکنشی در جامعه، در واقع به این معنا است که تقوای سیاسی، چشم‌پوشی از نتایج زودرس و فوری فعالیت‌ها و نگاه به افق‌های دور است، و مصداق: العاقبه للمتقين

۲- در همایش «دهمین سالگرد شادروان مهندس بازرگان»، که به همت «بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان» در حسینیه ارشاد برگزار شد، طیف وسیعی از صاحب‌نظران و تحلیل‌گران سیاسی و فرهنگی، دعوت شده بودند و مقالاتی ارائه دادند. شهید زنده آقایی سعید حجاریان نیز مقاله‌ای را با عنوان «بازرگان؛ مشروطه‌خواه تمام عیار» تهیه کرده بودند که به علت کسالت نتوانستند شخصا حضور پیدا کنند و از طرف ایشان خوانده شد و بعد هم در روزنامه شرق مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۱ به چاپ رسید. این تحلیل اگر چه با احترام به شخصیت بازرگان همراه بود اما دارای ضعف‌ها و ابهاماتی نیز می‌باشد، که نیاز به نقد و بررسی دارد.

۳- اولین ایراد به این نوشته، عدم ارائه تعریف شفاف از مفهوم «مشروطه‌خواهی» است. در این تحلیل دو مفهوم از مشروطه خواهی با هم خلط شده‌اند. یک معنای مشروطه خواهی «هوادار مشروطه سلطنتی» بودن و یک معنای دیگر آن «قانون‌گرایی» است. واژه مشروطه در عصر انقلاب مشروطیت معادل واژه کنستیتوسیون Constitution فرانسه وارد ادبیات سیاسی ایران گردیده است. اما این واژه در فرانسه و انگلیسی به معنای «قانون اساسی» است. واژه مشروطه معنای قانون اساسی را افاده نمی‌کند، بلکه نقش یا کارکرد آن را، که مقید و مشروط بودن قدرت حاکم، رئیس‌جمهور، پادشاه، رهبر و ... را نشان می‌دهد. اما قانون اساسی نقش کارکردی به مراتب فراتر از این دارد. در ادبیات سیاسی جدید کنستیتوسیونالیست Constitutional کسی است که به مشروط بودن قدرت چه در نظام پادشاهی و چه در نظام جمهوری، در چارچوب یک قانون اساسی مدون، به عنوان یک قرارداد یا میثاق اجتماعی، اعتقاد دارد. اصطلاح دموکراسی مشروطه (Constitutional Democracy) با همین معنا به کار می‌رود. دموکراسی بدون یک میثاق اجتماعی ملی، یعنی قانون اساسی، نه معنا و مفهوم دارد و نه شکل می‌گیرد. واژه «مشروطه» با این معنا، در برابر نظام‌های استبدادی که فاقد محتوا و ساختارهای قانونمند می‌باشند به کار می‌رود. در بسیاری از کشورهای جهان هم حکومت‌های پادشاهی استبدادی وجود دارند و هم جمهوری‌های استبدادی (نظیر مصر، سوریه، پاکستان و یا جمهوری‌های تازه مستقل در آسیای مرکزی).

بنابراین مفهوم «بازرگان؛ مشروطه خواه تمام عیار» یعنی، بازرگان با تمام وجود به قانون اساسی، به عنوان یک میثاق تعیین کننده روابط دولت - ملت، صرف نظر از نوع حکومت، معتقد بوده است.

اما در این مقاله، مطلب به گونه دیگری آمده است: «عنوان بازرگان مشروطه خواه تمام عیار در تقابل با جمهوری خواه تمام عیار است». در توضیح مطلب، به سوابق جمهوری خواهی در دوران مشروطه و بعد از آن پرداخته شده است و اینکه چرا جنبش جمهوری خواهی در ایران شکست خورد. اما در ادامه آن با مثال هایی که زده اند مشروطه خواهی معادل، اعتقاد به «مشروطه سلطنتی» تعریف شده است: مثلاً:

«حتی در دوره نهضت ملی هم چنین سخنی (جمهوریت) مطرح نبود. پس از آن هم ایده اصلی روشنفکران و مخالفان (شاه) این بود که قانون اساسی مشروطه کافی است. و شاه باید مظهر حاکمیت ملی باشد و نه حکومت؛ می گفتند حکومت در دست نخست وزیر باشد اما حاکمیت در دست شاه؛ همچنین قوای مسلح صرفاً برای حفظ تمامیت ارضی کشور و تقابل با دشمن بیگانه و به صورت غیرسیاسی در اختیار شاه بماند، حداکثر اختیاری هم که برای شاه در نظر می گرفتند این بود که فرضا وزارت خارجه هم به عنوان بخشی از سیاست خارجی به شاه سپرده شود.

این درست است که نهضت ملی ایران، تکیه اصلی اش بر اجرای قانون اساسی بود. در آن تاریخ هیچ گروهی، رهبری، مقامی و حزبی وجود نداشت که چیزی جز اجرای قانون اساسی را بخواهد و مطالبه کند. اما مطالب دیگری هم به نهضت ملی نسبت داده است نادرستند:

هیچ یک از شخصیت های ملی فعال سیاسی نگفته است که شاه باید مظهر حاکمیت ملی باشد و یا «حکومت در دست نخست وزیر باشد»، حاکمیت در دست شاه. خواست اصلی ملیون این بود که به موجب قانون اساسی شاه باید سلطنت کند نه حکومت.

شاه در قانون اساسی مشروطه مقامی غیرمسئول بود و هیچ حقی نه به عنوان حکومت و نه به عنوان حاکمیت برای وی پیش بینی نشده بود.

همچنین در هیچ کجا نیامده است که دکتر مصدق و یا سایر رهبران ملی در آن جنبش گفته باشند که وزارت امور خارجه به شاه سپرده شود! این سخن جدید و بی سابقه ای است که به ملیون نسبت داده می شود.

نویسنده محترم تا اینجا، مشروطه خواهی را معادل هواداری از مشروطه سلطنتی به کار برده اند. و برای اثبات ادعای خود و تعمیم چنین معنایی به مهندس بازرگان به سخن ایشان در مراسم اعلام تاسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ استناد کرده اند که :

بازرگان بارها خود را ایرانی، مسلمان و مصدقی نامیده بود. در مصدقی بودن مشروطه خواهی نیز نهفته است، چرا که مصدق حتی در دادگاه نیز حاضر نشد اعلام کند از قانون مشروطیت دست کشیده و به شاه خیانت کرده است.

اولاً دکتر مصدق در دادگاه نظامی متهم بود که برخلاف قانون اساسی به فرمان عزل خود توسط شاه گردن ننهاده است. موضوع اصلی در آن دادگاه اثبات یا نفی مشروطه سلطنتی نبود، بلکه غیرقانونی بودن عزل نخست وزیر توسط شاه بود. (مجموعه مدافعات دکتر مصدق در دادگاه نظامی)

ثانیاً آنجا که بازرگان خود و نهضت آزادی را مصدق می‌نامد، از باب ابتلا به کیش شخصیت و یا اعتقاد به مشروطه سلطنتی نبود بلکه از باب تایید مواضع ضد استعماری دکتر مصدق بود. در آن سخنرانی مهندس بازرگان این نکته را کاملاً توضیح داده است:

«مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ افتخارات ایران و شرق می‌دانیم ولی نه به آن معنی و مقصدی که از روی جهل و غرض تهمت زده مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسم و تعصب ضد خارجی و جدائی ایران از جهان معرفی کرده‌اند. ما مصدق را بعنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار نائل گردد تجلیل می‌کنیم و باین سبب از (تذ) و (راه مصدق) پیروی می‌کنیم. از خدا می‌خواهیم پیمان ما با او و با شما پیوسته برقرار بوده در راه حق و خدمت به ایران همگام و مقضی المرام باشیم.»

آقای حجاریان در تایید ادعای خود به مذاکرات آقای مهندس بازرگان و آقای خمینی در پاریس اشاره کرده و می‌نویسد:

«در دیداری که در پاریس با امام خمینی داشت، پیشنهادهایی مطرح کرد. اول اینکه در همان رژیم مشروطه انتخابات آزاد برگزار شود و انقلابیون و مخالفان برای آزادی انتخابات فعالیت کنند. دوم آن که نظام مشروطه و قانون اساسی آن ملغی نشود.»

اما درباره نکته اول - در آن دیدار تاریخی در نوفل لوشاتو، تنها فرد سوم حاضر در مذاکرات من بودم. مطلب آقای حجاریان دو بخش دارد. بخش اول آن درست است. آقای مهندس بازرگان با تغییرات جهشی و بی‌برنامه و بی‌حساب و کتاب اعتقادی نداشتند و لازمه تحول و تغییر سازنده را در تدریجی بودن می‌دانستند. در آن جلسه هم همین را توضیح دادند. قبل از آن هم در اواخر سال ۱۳۵۶ طی نامه‌ای از تهران به نجف برنامه راهبردی برای تغییر وضع موجود و تحول نظام سیاسی را تا تشکیل جمهوری اسلامی در چهار مرحله توضیح داده بودند. در کتاب خاطرات مرحوم بازرگان که به همت شادروان سرهنگ نجاتی تهیه و چاپ شده مشروح مذاکرات پاریس آمده است.

اگر آن روز این سخن بازرگان را نمی‌توانستیم قبول کنیم آیا بعد از گذشته ۲۶ سال از انقلاب، حق به جانب مهندس بازرگان بود یا نه؟ اما درباره نکته دوم، این ادعا که او خواهان آن بود که نظام مشروطه و قانون اساسی آن ملغی نشود به کلی نادرست است.

چنین مسئله‌ای هرگز در پاریس مطرح نشد. آنچه بعد از پیروزی انقلاب در شورای انقلاب و در حضور آقای خمینی مطرح شد و مورد قبول واقع گردید این بود که چون مملکت را نمی‌توان بدون قانون اداره کرد و قانون اساسی جدید نهایی نشده است، تنها راه اداره قانونمند کشور، حفظ قانون اساسی موجود با حذف مقام سلطنت و تفویض اختیارات شاه بر حسب موضوع، به نهادهای

مختلف (نخست‌وزیر، شورایی انقلاب و رهبر) بود. بعد از پیروزی انقلاب جز این هم راهی برای اداره کشور تا نهایی شدن قانون اساسی جدید وجود نداشت.

اما ابهام و سردرگمی در فهم معنا و مفهوم مشروطه خواهی مقاله مورد بحث وقتی بیشتر می‌شود که در پایان مقاله می‌خوانیم: **مسئله بازرگان، مسئله امروز ماست. ما هنوز هم مشروطه خواهیم.** کدام مسئله بازرگان مسئله امروز هم هست؟

مسئله اصلی بازرگان اولویت مبارزه با استبداد، اعم از استبداد سیاسی یا استبداد دینی بود. **بازرگان** در بخش دوم مدافعات خود در دادگاه غیرصالح تجدید نظر نظامی تحت عنوان «چرا مخالف استبداد و طرفدار قانون اساسی و حکومت دموکراسی هستیم» می‌گوید:

«منظور ما در این بحث از استبداد، هر گونه حکومت یا طرز اداره‌ای است که بر حسب تشخیص و تصمیم یک فرد یا افراد خاصی بدون مشورت و رضایت حکومت شونده‌گان اجرا گردد. خواه اسماً و رسماً چنین باشد یا ظاهر و عنوان دیگری داشته، (ولی) عملاً این طور باشد. همچنین اعم از اینکه این **فاعل مایشایی** از روی حسن نیت و دعوی خیر و خدمت صورت گیرد و احیاناً در جهت اصلاح و ترقی عمل شود یا از روی منافع و اغراض خصوصی و یا ظلم و فساد اعمال گردد.

در جای دیگری در همان مدافعات آمده است:

«بنابراین وقتی مقام سلطنت و مملکت داری، استبدادی و دیکتاتوری شد این حالت به همه قسمت‌ها سرایت خواهد کرد و یک دستگاه استبدادی نمی‌تواند در تمام مراحل و مراتب خود و در روابط کلیه مامورین و مشاغلین و مسئولین با مردم غیر از رویه استبدادی و **فاعل مایشایی** داشته باشد.»

بدون تردید این مسئله بازرگان مسئله امروز همه ما نیز می‌باشد.

مسئله امروز ما چیست؟ مصدقی بودن بازرگان و نهضت آزادی ایران یک معنای دیگری هم دارد که با «مسئله امروز همه ما»، ارتباط تنگاتنگ دارد. مصدق نماد برجسته اصلاح‌طلبی بود. مشروطه خواهی به معنای التزام به قانون اساسی و مقید بودن به حرکت در چارچوب قانون اساسی محور اصلی تفکر سیاسی مصدق بود. برخی که خود را هم مصدقی می‌دانند از وی به عنوان یک انسان والای تاریخی یاد می‌کنند و تجلیل می‌نمایند. درحالی که به نظر ما مصدق و بازرگان یک شخصیت یا منش هستند. منش سیاسی مصدق - قانون‌گرایی، اصلاح‌طلبی، منش زنده‌ای است که امروز هم کارکرد دارد. با این نگاه به مصدق این سؤال مطرح می‌گردد که اگر امروز مصدق حضور داشت در برابر وضعیت بحرانی کشورمان چه راهکارهایی را به ملت پیشنهاد می‌داد؟ آیا مصدق نگاه به بیرون و چشم دوختن به قدرت‌های خارجی برای تغییرات در ساختار حقوقی نظام را مطرح می‌کرد، یا اینکه با استفاده خردورزانه از شرایط بیرونی به طرح سیاست‌های اصلاح‌طلبانه خود می‌پرداخت. به این معنا مسئله مصدق و مسئله بازرگان مسئله امروز همه می‌باشد.

اما نکته دوم - در مورد اینکه «ما هنوز هم مشروطه خواهیم»، باید روشن شود که با کدام معنا مشروطه خواه هستند؟ مشروطه خواه به معنای «طرفدار مشروطه سلطنتی» و «مشروطه خواهی

در برابر جمهوری خواهی؟ یا به معنای مقید و مشروط بودن قدرت به قانون اساسی و التزام همگان، به خصوص صاحبان قدرت و مقام، به اصول مصرحه در قانون اساسی؟ تردیدی نیست که منظور ایشان معنای اول نیست بلکه همین معنای مقید بودن قدرت به قانون اساسی مورد نظر است.

اما آقای حجاریان موفقیت مشروطه خواهی را تابع دو شرط می‌دانند. اول حضور در حاکمیت به عنوان «شیوه‌ای که در دوره گذار به آن دست زده می‌شود. تا در نهایت به مشروطه کامل و تأسیس حکومت یگانه مشروطه بیانجامد. این پروژه بدون حضور در حاکمیت ممکن نیست.»

دومین شرط مشروطه خواهی آن است که این پروژه در بدنه جامعه مدنی نیز باید پیگیری شود و تنها با نخبه‌گرایی به نتیجه نمی‌رسد... پس در میان توده‌ها نیز باید پایگاهی داشت. بنابراین سازماندهی اجتماعی در هیچ مقطعی نباید رها شود.

آقای حجاریان با این توضیحات می‌گویند که مرحوم بازرگان این دو مسئله مهم را چندان که باید مورد توجه قرار نداد و اینکه «او بسیار نخبه‌گرا بود».

اولاً بازرگان از اولین کسانی است که به ضرورت تأسیس انجمن‌های مدنی و تمرین کار دسته جمعی پرداخت و یادگاری‌های خوبی بر جای گذاشت.

ثانیاً نخبه‌گرایی در برابر «توده‌گرایی» است. سازماندهی نیروی مردمی در مرحله اول با نخبگان است. تمام احزاب، گروه‌ها و سازمان‌هایی که در تحولات ملی در هر کشوری نقش ایفا کرده‌اند از میان طیف وسیعی از نخبگان بوده‌اند اما گسترش سازماندهی نیروهای مردمی توسط نخبه‌گان، هم به استراتژی و تاکتیک‌های نخبگان بستگی دارد و هم به فضای سیاسی کشور و مناسبات سیاسی نیروها. در دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ که فضای سیاسی کشور مناسب و مساعد بود، جنبش ملی به سرعت رشد کرد و با بسیج مردمی توانست به برخی از اهداف خود برسد. در طول هشت سال گذشته اصلاح‌طلبان، حتی آنها که در درون حاکمیت بودند، یعنی شرط اول یاد شده در بالا را داشتند، به سازماندهی گسترده نیروهای مردمی موفق نشدند، اگر چه تلاش‌هایی هم انجام دادند. شاید به همین علت بود که سیاست راهبردی چانه‌زنی از بالا و فشار از پایین، موثر واقع نشد و به چانه‌زنی در بالا محدود گردید.

اکنون که در فصل انتخابات جدیدی قرار گرفته‌ایم مهمترین مسئله این است که آیا نیروهای اصلاح‌طلب و قانون‌گرا - می‌توانند به چالش‌های جدید و تشکیل یک جبهه فراگیر، با هدف بسیج نیروهای مردمی در جهت تغییر در ساختارهای حقیقی و پایان دادن به سوء استفاده غیرمردمی از قانون اساسی، جواب دهند یا خیر.

. پاسخ به پرسش های آقای سهیل هاشمی از دانشگاه هاروارد برای تز دکتری خود.

- آیا اصول اخلاقی اسلامی برای تمام انسان هاست یا فقط ناظر بر مسلمانان می باشد. آیا اصول اخلاق اسلامی از وحل الهی نشأت گرفته است یا آنکه با تلاش عقلانی قابل تشخیص و فهم است؟

اصول اخلاقی اسلامی در واقع برای تمام انسان هاست. این اصول اخلاقی بر اساس فطرت انسان، بنیان نهاده شده است و هر انسانی، حتی اگر مسلمان هم نباشد با رعایت آنها از نتایج آنها بهره مند خواهد شد. این اصول اگر چه از وحی الهی نشأت گرفته اند اما با کوشش عقلانی بشر نیز قابل تشخیص و شناسائی می باشند. نمونه های فراوانی از این اصول را می توان ذکر کرد که بشر، نه از طریق وحی الهی و انبیاء بلکه از طریق کوشش عقلانی خود، به آنها رسیده است و بدان ها باور پیدا کرده است. مثلاً یکی از اصول اخلاقی اسلام، احسان به پدر و مادر است. امروز ما می دانیم که داشتن رابطه ی خوب و سالم با پدر و مادر در سلامت روان و انسجام شخصیت تا چه حد موثر است. یا می دانیم که در تعالیم اسلامی، همه انسان ها با هم برادر و برابرند. اسلام با تبعیض نژادی سخت مخالف است و آن را غیر انسانی می داند. امروزه، ملتی نیست که حداقل در تئوری تبعیض نژادی را محکوم نکند. از این نمونه ها زیاد می توان ذکر کرد. البته برخی از اصول اخلاقی اسلامی هم هست که هنوز برای عقل متعارف معمولی بشر قابل فهم نیست.

- نظر شما درباره ی اصل حاکمیت ملت - دولت های مستقل چیست؟ آیا ملت - دولت در مفهوم

جدید آن با ایده "امت اسلامی" سازگاری دارد؟

- حق حاکمیت ملی، یا اصل استقلال دولت - ملت در مناسبات بین المللی، علی الاصول یک اصل مترقی و مفیدی است. و اگر دولت های قدرتمند جهان این اصل را جداً رعایت کنند، و در امور داخلی کشورهای دنیای سوم دخالت ننمایند، وضع بسیاری از این کشورها تغییر پیدا خواهد کرد.

این اصل هیچ تضادی یا ناسازگاری با ایده "امت اسلامی" ندارد. امت نه به معنای "دولت State" است و نه به معنای "ملت Nation"، بلکه به معنای وحدت فکر و هدف و آرمان های مشترک در میان گروه معین می باشد. مسلمانان جهان می توانند، در عین حال که مرزهای

جغرافیایی - سیاسی خود را حفظ می کنند، و از جهات جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی مستقل باقی می ماندند از حیث حرکت های استراتژیک و هدف های درازمدت هم سو و هم جهت باشند و همه عضو خانواده بزرگ "امت اسلامی" باشند.

در واقع نوعی مجتمع از کشورهای مشترک المنافع، در مفهوم وسیع تر آن، می باشد، مشترک المنافع نه تنها از حیث اقتصادی و سیاسی بلکه مشترک از حیث مرام و مسلک و ارزش های فرهنگی و اجتماعی.

ایده امت اسلامی، لزوماً با اصل حاکمیت دولت - ملت های مستقل تعارضی ندارد مگر هنگامی که برخی از اعضای مستقل "امت اسلامی" علی رغم اصول لاینفک اعتقادی در مفهوم امت اسلامی، به حقوق دیگر اعضا تجاوز کنند و یا در صدد اعمال سلطه قومی یا نژادی خود باشند.

- نظر شما درباره تعریف جدید جهاد چیست؟ آیا اکنون جهاد به طور خالص در چهارچوب دفاعی تعریف می گردد یا جنبه تهاجمی نیز دارد؟ چه کسی مجاز به اعلام یا رهبری جهاد می باشد؟

منظور از تعریف جدید جهاد چیست؟ تعریف جدیدی وجود ندارد. جهاد اسلامی تعریفش روشن است و هر اشکالی هست در عملکرد معتقدین است نه در تعریف جهاد. متفکرین قدیم و جدید اسلامی عموماً معتقدند که در اسلام جهاد یا جنگ ابتدائی وجود ندارد. و جهاد اسلامی جنبه تدافعی دارد. اسلام دین صلح و دوستی است. اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان ابتدائاً به کشوری حمله کنند و تجاوز نمایند. اما اگر مورد حمله و تجاوز قرار گرفتند موظف به دفاع از خود می باشند و نیاز به رهبری خاصی هم ندارند و بر همگان واجب است.

- نظر شما نسبت به پیمان صلح مصر - اسرائیل چیست؟ آیا این پیمان به موجب قانون اسلامی مشروع است؟ آیا بر حسب اصول اخلاقی اسلامی مشروع است؟

پیمان صلح مصر و اسرائیل خیانت به اعراب و مسلمانان بود. صلح اعراب با اسرائیل یک مسئله است و سازش با دشمن مسئله دیگری است. ممکن است مسئله اسرائیل در کوتاه مدت قابل حل نباشد و اعراب مجبور باشند در کوتاه مدت موجودیت اسرائیل را در منطقه بپذیرند. سرزمین قدس

از این فراز و نشیب ها فراوان دیده است و ۵۰ یا ۱۰۰ سال زمان درازی نیست. مهم این است که اسرائیل هرگز نمی تواند برای دراز مدت در این منطقه بماند، حتی اگر تمامی قدرت های خارجی غربی از آن حمایت کنند. بنابراین مسئله اساسی این است که نباید اصول زیرپا گذاشته شوند. وحدت عربی - اسلامی نباید شکسته شود. مصر این اصول را زیر پا گذاشت و وحدت را شکست و راه حل مستقل خود را انتخاب کرد و تسلیم شد. اسرائیل مفاد پیمان صلح (کمپ داوید) را رعایت نکرد. امتیازات نقد را دریافت کرد و آنچه را که درباره واگذاری اراضی اشغالی به فلسطینیان متعهد شده بود نادیده گرفت. بنابراین اگر مصر می توانست در زمان امضای این پیمان کمترین توجیهی برای اقدام خود داشته باشد، اکنون بعد از گذشت ۱۴ سال از امضای قرارداد کمپ داوید و عدم اجرای تمامی تعهداتی که اسرائیل کرده است تردیدی در خیانت مصر وجود ندارد. البته مسلمانان مجاز هستند در شرایط ویژه ای با دشمن قراردادهای عدم تعرض و یا صلح امضاء کنند، اما قرارداد کمپ داوید با هیچ یک از موازین اسلامی و اخلاق اسلامی تطبیق ندارد.

- نظر شما درباره جنگ ایران و عراق، بر طبق مفهوم اسلامی جهاد چیست؟ چه جنبه هایی از جنگ در چارچوب نظریه جهاد قرار داشت؟ و چه جنبه هایی از جنگ مخالف نظریه جهاد بوده است؟ رهبران نهضت آزادی ایران با چه جنبه های خاصی از عملکرد دولت در جنگ اختلاف نظر داشتند؟

عراق به ایران حمله کرد و سرزمین ما را مورد تجاوز قرار داد. عراق حتی مفاد مقابله نامه، ۱۹۷۵ بین دو کشور رازیر پا گذاشت. مقابله با تجاوز عراق بر طبق اصول جهاد اسلامی واجب بوده است. تا زمان فتح خرمشهر و بیرون راندن ارتش متجاوز عراق از خاک کشور هیچ جنبه ای از دفاع مقدس با مفاهیم و معنای جهاد اسلامی مغایر نبوده است. در این مورد همه متفق القول هستند. اما بعد از فتح خرمشهر، صدام که شکست خورده بود اعلام آمادگی برای قبول آتش بس، مذاکره، صلح و پرداخت خسارت و غرامت را نمود. در واقع ابراز تمایل عراق به صلح مصداق آیه قرآن کریم است که فرمود: و انتخابات مجلس هفتم جنحوا للسلام فاجنح لها و توکل علی الله . (انفعال - ۶۱) ما معتقدیم دولت ایران می بایستی از حرکت عراق در آن مقطع استقبال می کرد. تأثیر پیروزی ایران

بر عراق و بیرون راندن ارتش متجاوز از خاک ایران چه در عراق و چه در کل منطقه آن چنان عمیق و وسیع بود که ایران می توانست از موضع قدرت سیاسی - نظامی برتر قضیه را به نفع دو ملت ایران و عراق فیصله دهد. پس از فتح خرمشهر موارد دیگری هم بود که ادامه را با موازین اسلامی و منافع اسلامی و منافع ملی کشورمان مطابق نمی دیدیم که نظراتمان را در همان موقع در نامه های خصوصی و بیانیه های عمومی مختلف اظهار داشته ایم. شما می توانید به آن بیانیه ها رجوع کنید.

- به نظر شما واکنش صحیح و مناسب مسلمان نسبت به جنگ اخیر خلیج فارس چه بود؟ آیا بر طبق نظریه اسلامی جهاد دولت کویت مجاز به درخواست دخالت غربی ها در مقابله با تهاجم عراق بود؟ نهضت آزادی ایران با چه جنبه هایی از سیاست دولت در این جنگ مخالف یا موافق بود؟

اکثر مسلمانان، به درستی هم تجاوز عراق به کویت را و هم دخالت نیروهای خارجی در جنگ را محکوم کردند. نهضت آزادی ایران هم تجاوز عراق به کویت را و هم عمل دولت های کویت و عربستان سعودی که عامل اصلی این دعوت و دخالت نیروهای خارجی بودند محکوم نمود، نهضت آزادی ایران، صرف نظر از برخی از اشتباهات تاکتیکی در مجموع با مواضع دولت ایران در جنگ خلیج فارس موافق بود.

- آیا استفاده از سلاح های اتمی یا شیمیایی بر طبق مقررات جنگ، در نظریه جهاد در اسلام مجاز می باشد؟ آیا کشورهای اسلامی مجاز به تهیه سلاح های اتمی، به منظور انصراف دشمن از داشتن سلاح های اتمی یا عادی می باشند؟ به نظر شما در تحت چه شرایطی یک کشور اسلامی قادر خواهد بود که مشروعاً سلاح اتمی را به کار گیرد؟

خیر، استفاده از سلاح ها و یا شیوه هایی در جنگ که مردم دفاع و غیرنظامی را مورد حمله قرار بدهد، نظیر استفاده از سلاح های اتمی یا شیمیایی یا میکروبی یا موشک و بمباران های هوایی کور مناطق غیرنظامی قابل قبول نیست.

و اما تهیه تدارکات و آمادگی های نظامی - جنگی به منظور انصراف دشمن از حمله و تجاوز به سرزمین اسلامی، یک دستور قرآنی است. آنجا که می فرماید: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم (انفال - ۶۰) یعنی بازداشتن دشمن از فکر حمله و تجاوز به سرزمین مسلمان ها. اما این تدارکات می بایستی با توجه به امکانات و توانایی های اقتصادی، اجتماعی و علمی کل جامعه باشد. نه به صورتی که این ایام در کشورهای دنیای سوم مرسوم است و هزینه های نظامی قسمت اعظم درآمدهای ملی را به خود اختصاص داده اند. و این در حالی است که فقر و محرومیت بی سوادی و فقدان بهداشت و درمان جامعه را فلج کرده است و مجموعه ی توان علمی و فنی جامعه قادر به استفاده بهینه از ابزارهای جنگی خریداری شده نمی باشد. این گونه تدارکات به هیچ وجه با اصل قرآنی ایجاد آمادگی تطابق ندارد.

اما فکر اینکه یک بار دیگر (بعد از هیروشیما) از سلاح های اتمی برای کشتار جمعی استفاده شود، برای من و ملیون انسان وحشتناک است. من امیدوارم و دعا می کنم هرگز چنین چیزی به وقوع نپیوندد.

انتخابات مجلس خبرگان رهبری

پیام هاجر

س- آقای دکتر یزدی آیا مردم باید در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کنند؟

جواب: برای مشارکت مردم در انتخابات مجلس خبرگان رهبری تأمین شرایط زیر ضروری

است:

- ۱- مجلس خبرگان رهبری منتخب مردم و امدار آنها هستند و باید مردم را از عملکرد خود مطلع سازند. بنابراین ضروری است که: اولاً، دومین مجلس خبرگان رهبری، یعنی مجلس کنونی، گزارش عملکرد هشت ساله خود را به اطلاع ملت ایران برساند تا مردم مطلع شوند که آیا این مجلس وظائف قانونی خود را انجام داده است یا خیر؟ و ثانیاً مشروح مذاکرات خبرگان منتشر گردد تا مردم از عملکرد و مواضع هر یک از اعضای این مجلس باخبر شوند تا بتوانند به ارزیابی آنها بپردازند و با بصیرت، نه چشم و گوش بسته، در امتحانات آینده شرکت نمایند در حال حاضر مردم عموماً نمی دانند این مجلس چه کار کرده است و هر یک از اعضای آن چه مواضعی داشته اند.
- ۲- نظارت استصوابی شورای نگهبان به صورتی که تاکنون عمل شده است با اصل حق حاکمیت ملت و انتخابات آزادانه مردم در تعارض است. نظارت استصوابی نباید بهانه ای برای اعمال سلیقه های سیاسی باشد. این گونه نظارت استصوابی باید لغو گردد.
- ۳- داوطلبی نمایندگی مجلس خبرگان محدود و منحصر به مردان و معممین درس خوانده در حوزه های علمیه نباشد. بلکه همه مردان و زنانی که دارای علم و دانش و قدرت تشخیص صلاحیت سیاسی و یا فقهی در کاندیداهای مقام رهبری هستند، امکان مشارکت در این انتخابات را پیدا کنند.
- ۴- تشخیص صلاحیت داوطلبان باید به عهده ی خود مردم گذاشته شود و دور باطل کنونی در سه محور: رهبری - فقهای شورای نگهبان - خبرگان رهبری از میان برداشته شود. در جریان انقلاب اسلامی، این خود مردم بودند که صلاحیت رهبری را تشخیص دادند و به پیام وی پاسخ مثبت دادند. همین مردم هم صاحب بینش کافی برای تشخیص افراد واجد صلاحیت می باشند. علاوه بر این، سال های سال است که مردم برای انتخابات مرجع صلاحیت دار خود به افراد واجد صلاحیت با تشخیص خودشان مراجعه کرده و می کنند، هیچ گاه دیده و شنیده نشده است که فردی یا گروهی متولی این امر از جانب مردم شده باشد. در مورد داوطلبان انتخاب مجلس خبرگان نیز مردم از بینش کافی برای تشخیص صلاحیت داوطلبان برخوردار هستند و نیازی به قیم ندارند.

۵- بر این نکته تأکید و به مردم اطمینان داده شود که هیچ کس، از جمله مقام رهبری بالاتر از قانون اساسی نیست. هرکس، در هر مقامی که هست فقط در محدوده اختیارات قانونی خود عمل نماید و مجلس خبرگان رهبری نیز وظیفه نظارت مستمر قانونی خود را، بر طبق اصل ... قانون اساسی اعمال نماید و به طور منظم و مرتب از طریق انتشار گزارش های ادواری ملت را در جریان امور قرار بدهد. اعمال نظارت بر رهبری و انتشار گزارش های ادواری نه تنها از اعتبار به مقام رهبری نمی کاهد، بلکه موجب تثبیت این اعتبار در میان مردم می گردد.

۶- مقام رهبری، که به صورت دو مرحله ای، توسط آرای مردم انتخاب می شوند، خود را در برابر مردم نیز مسئول و جواب گو بدانند و به طور مستقل و جدای از مجلس خبرگان عملکرد خود را به ملت گزارش دهند.

۷- کلیه فعالیت های نهاد رهبری که خارج از اختیارات تصریح شده در قانون اساسی است، کلیه واحد و نهادهایی که به موازات نهادهای رسمی سه قوه به وجود آمده اند، متوقف و منحل شوند. اعمال نظرات و سیاست های مقام رهبری در چارچوب اختیارات شناخته شده در قانون اساسی از طریق مجمع تشخیص مصلحت، تدوین و تصویب شود و سپس تنها از طریق قوای سه گانه اعمال گردند. شرط رهبری مدبرانه، وحدت در مدیریت است. هنگامی که این شرایط به وجود آیند و مردم اجرای آنها را ملاحظه نمایند، با علاقه در انتخابات آینده مشارکت خواهند کرد.

دو دهه حکومت به نام دین و خدا

مقدمه

شادروان مهندس بازرگان، اگر نگوییم بنیانگذار جنبش روشنفکری دینی ایران است، قطعاً و بی تردید یکی از بارزترین چهره های موثر ای جریان محسوب می شود. بازرگان به عنوان یک روشنفکر دینی، برای مدت بیش از ۵۰ سال (۱۳۲۰ تا ۱۳۷۳) پیشرو و موثرترین چهره روشنفکری دینی بوده است.

یادش را گرامی می‌داریم.

جنبش روشنفکری دینی و نواندیشی دینی با چالش‌های جدید و بی‌سابقه‌ای روبرو است. چالش‌هایی که نوع آن با چالش‌های دهه‌های گذشته تفاوت‌های اساسی و جدی دارد. چالش‌های کنونی، به طور عمده از درون خود مسلمان‌ها و نه از بیرون از آنها، سرچشمه می‌گیرد. دو دهه حکومت و قدرت به نام خدا و دین و عملکردی نه چندان قابل قبول یا قابل دفاع در قلمرو مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی بسیاری از مسلمانان را به تفکر و طرح سئوالات جدی پیرامون توانمندی‌های دین در حل مسایل پیچیده جامعه کنونی واداشته است و نسل جوان و جدید را به طور قابل ملاحظه‌ای دین‌گریز و در مواردی دین ستیز نموده است.

در این بحث، ابتدا دو جریان «روشنفکری دینی» و «نواندیشی دینی» متمایز از هم مورد بررسی قرار می‌گیرند و سپس چالش‌های روردرروی جریان روشنفکری دینی مورد بحث قرار گرفته است.

روشنفکری دینی، آن جریان فکری - فرهنگی - اجتماعی است که در عصر حاضر از حدود شصت سال پیش، از بعد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز شده است. اما نوگرایی دینی جریانی با قلمرویی گسترده‌تر از جریان روشنفکری دینی است و از منظر تاریخی بسیار قدیمی‌تر از جریان روشنفکری دینی است. نواندیشی دینی سابقه و ریشه در تاریخ اسلام و مسلمانان دارد. در هر عصری متفکری یا متفکرانی برای بازسازی و نوسازی باورهای دینی ظهور کرده‌اند. نواندیشی دینی در واقع ادامه همان جریانی است که در تاریخ اسلام به عنوان اصلاح‌گران مطرح می‌باشند. ریشه این حرکت در حدیث نبوی است که فرمود:

«آن الله یبعث لهذه الامه علي راس كل مائه سنه من تجدلها دینها»

خداوند بر سر هر صد سال کسی را بر می‌انگیزد تا دین این امت را تجدید کند. این حدیث در کتاب‌های شیعی و سنی هر دو نقل شده است.

ضرورت بازسازی و نوسازی باورها و رفتارهای دینی دین‌باوران ناشی از سه عامل عمده و اساسی است: اول این که میان ارزش‌های جدید و حیانی، مثلا اسلام، هنگام ورود یا عرضه آن به يك جامعه، با فرهنگ و باورهای رایج مردم، نوعی همکنشی و تعامل برقرار می‌شود. ارزش‌های جدید و حیانی در اسلام، به ندرت تمامی باورها و سنت‌های رایج مردم را نفی یا ریشه‌کن می‌نماید. بلکه در اثر تعامل میان فرهنگ بومی و ارزش‌های اسلامی، فرآورده‌هایی به وجود می‌آیند، که اگر چه کاملا اسلامی هستند، اما با فرآورده‌های حاصل در يك جامعه دیگر متفاوت است. به عنوان مثال، فرهنگ و سنن رایج در مصر، عموماً اسلامی می‌باشند اما با فرهنگ و سنن رایج در ایران، که آنها هم اسلامی هستند، متفاوت است.

دوم این که جامعه بشری در حال تغیر و تحول دائم است و در اثر این تغیر و تحول شکل‌ها و قالب‌های فرهنگی و سنت‌های دینی نیز تغیر می‌نمایند، یا ضرورت تغیر آنها به صورت يك فشار اجتماعی - فرهنگی ظاهر می‌گردد. به طوری که باورهای رایج در تعارض با وضعیت جدید اجتماعی قرار می‌گیرند.

سوم این که در اثر دو عامل یاد شده در بالا، باورها و سنت‌های رایج جامعه به تدریج از آموزه‌ها و ارزش‌های اصلی و حیانی - قرآن - فاصله می‌گیرد و چه بسا محتوای آنها به کلی غیردینی و یا حتی ضد دینی هم بشود.

بنابراین اصلاح‌گری دینی، یا بازسازی و نوسازی اندیشه‌های دینی یا در واقع نواندیشی دینی، پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر، مستمر و قدیمی است.

از این زاویه، نواندیشی دینی در تعارض با جریان سنت‌گرایی دینی قرار می‌گیرد. سنت‌گرایان، آداب و عادت‌ها و هنجارها و رفتارهای رایج دینی در جامعه را معادل و مساوی با اصل دین می‌گیرند و در برابر هر نوع تشکیک و تردید در مورد اصالت آنها مقاومت می‌کنند و هیچ نوع بازنگری در قالب و یا محتوا را بر نمی‌تابند. و آن را به منزله تشکیک و تفسیر در اصل دین می‌پندارند.

جریان روشنفکری دینی، در مقایسه با جریان نواندیشی دینی، پدیده‌ای کم و بیش جدید است. روشنفکری دینی نیز، همچون نواندیشی دینی در جستجوی کشف ارزش‌ها و مفاهیم کلیدی آموزه‌ها و حیانی - قرآن - و خارج ساختن آنها از قالب‌های شکل گرفته گذشته و یافتن یا پرداختن به قالب‌های جدید و متناسب با شرایط زمان و مکان می‌باشد.

اما روشنفکری دینی، رسالتی بیش از بازسازی و نوسازی اندیشه‌های رایج دینی مردم دارد و آن تغییر و تحول در مناسبات و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه می‌باشد. به این ترتیب جنبش روشنفکری دینی، یک جریان سیاسی، اجتماعی - فرهنگی (فکری) است که دو ویژگی دارد: دین مداری و روشنفکری. جنبش روشنفکری دینی از حیث ویژگی روشنفکریش با جریان روشنفکری عام ایران وجه تشابهاتی دارد، اما دین مداری روشنفکری دینی آن جریان را از روشنفکری غیردینی جدا و متمایز می‌سازد.

جریان روشنفکری ایران، به عنوان یک پدیده سیاسی - اجتماعی از آغاز قرن بیستم، از ورود و تقابل یا تعامل فرهنگ و تمدن جدید غرب به ایران، و با جنبش مشروطه‌خواهی ایران شکل گرفت و بروز و ظهور خارجی پیدا کرد.

روشنفکری دینی سه رسالت دارد: ۱- دغدغه یا انگیزه نوسازی و بازسازی اندیشه‌ها و باورهای رایج دینی. در این بعد با جریان نواندیشی دینی، همکنشی و همسویی دارد.

چرا مانده‌ام؟

به نام خدا

پرسیده‌اید که چرا در ایران مانده‌ام؟ و چرا با وجودی که امکان سفر به خارج و اقامت در خارج از ایران را دارم و بارها سفر کرده‌ام اما برگشته و در ایران مانده‌ام.

شاید بهتر باشد سؤال برعکس مطرح گردد و از آنها که رفته‌اند پرسیده شود که چرا رفته‌اند؟ اصل این است که هر کس در محیطی که به آن تعلق دارد، بماند. مگر آن که شرایط محیط زیست، اعم از سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی، حداقل برای برخی از اعضای جامعه آنچنان نامساعد گردد که برای ادامه حیات و حفظ هویت انسانی، جز ترك جامعه بومی و مهاجرت چاره‌ای نمانده باشد.

مهاجرت فردی و یا گروهی يك پدیده سابقه‌دار و شناخته شده، نه فقط در میان آدمیان، بلکه در میان حیوانات، اعم از پرندگان، لاک‌پشتان بزرگ دریایی و غیره می‌باشد. علت و انگیزه مهاجرت در عالم حیوانات حفظ و بقای هویت و ویژگی‌های زیستی آنها می‌باشد. هنگامی که شرایط زیست محیطی سخت و شدید می‌شود مانند در محیط یا منجر به مرگ و یا موجب از دست دادن ویژگی‌های خاص آن موجود می‌گردد مهاجرت حیوانات، اما سفری برگشت‌پذیر است و بیشتر به بیلاق و قشلاق يك ایل یا قبیله شباهت دارد.

مهاجرت و جابه‌جایی گروه‌های انسانی علل مختلف و متنوع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی دارد. گاهی علل سیاسی (فرار از فشار و سرکوب و استبداد)، گاهی علل فرهنگی (واکنش به تعصبات و فشارهای دینی یا جستجوی امکانات بهتر علمی) یعنی انگیزه‌های اقتصادی (بهره‌مندی از شرایط بهتر و مساعدتر زیستی) موجب مهاجرت انسان‌ها است. معمولاً مهاجرت انسان‌ها، برخلاف حیوانات يك طرفه و بدون برگشت است. مگر در مورد بیلاق و قشلاق ایل‌ها و قبایل که اصولاً آن را از نوع مهاجرت نمی‌دانند.

برحسب نظر تاریخ‌دانان، تمدن‌های بزرگ جهان، عموماً و اکثراً به دنبال مهاجرت گروهی اقوام شروع شده است.

علاوه بر دو نوع مهاجرت یاد شده در بالا، يك نوع مهاجرت دیگری هم وجود دارد و آن ماندن در درون جامعه بومی و فاصله گرفتن از عوامل نامطلوب، و تسلیم نشدن به شرایط نامساعد و کوشش و تلاش برای تغییر وضعیت. در قرآن کریم، از این نوع رفتار نیز به عنوان هجرت یعنی دوری گزیدن، همرنگ جماعت نشدن یاد شده است.

۲ - انقلاب اسلامی ایران يك خیزش اصیل ملی بود. کلیه قشرها و احزاب و گروه‌های سیاسی، در آن مشارکت داشتند. تنها سلطنت طلبان یا به عبارتی پهلوی طلبان بودند که در انقلاب شرکت نداشتند. اگر چه شاه و اطرافیانش با عملکردهای خود بیش از همه مسبب انقلاب اسلامی ایران محسوب می‌شوند. این گروه شکست خوردگان از انقلاب عموماً در ایران نمانده‌اند و رفته‌اند. اما تمامی گروه‌های سیاسی، از چپ‌های سنتی و قدیمی تا راست و محافظه‌کار، روحانیان، روشنفکران دینی و یا غیردینی همه در انقلاب حضور داشته‌اند و هر کس هم در حد توان خود به پیروزی انقلاب کمک کرده است. بنابراین در آنچه به وجود آمده است خوب یا بد، همه سهیم و به سهم خود مسئول هستیم و همه باید دست به دست هم دهیم و آن چه را که انحراف از آرمان‌های اصلی انقلاب می‌باشد. اصلاح کنیم. با وجودی که سهم کوچکی در انقلاب داشته‌ام اما در ایران مانده‌ام تا در حد توان و مقدوراتم برای اصلاح انحرافات کوشش کنم. در ایران مانده‌ام تا در کنار مردم، و شریک دردها و رنج‌های آنان باشم. بنابراین اگر قصد اصلاح و تغییر باشد، باید ماند و کار کرد. اگر من بروم، شما بروید، او برود، پس چه کسانی باید کار این ملک و ملت را به سامان برسانند؟

اینجا زادگاه و وطن من است. پوست و گوشت و استخوانم، تمام وجودم به این مردم و به این جامعه تعلق دارد. قریب به ۵۵ سال است برای آرمان‌ها و ارزش‌هایی که بدان‌ها معتقد بوده و هستم، در هر کجا که بوده‌ام تلاش کرده‌ام. اکنون در ایران و در کنار مردمی ستم‌دیده مانده‌ام و همان وظیفه و رسالت را ادامه می‌دهم و هر هزینه‌ای که بر آن مترتب باشد برایم مصداق احدي الحسنين - يکي از دو نيکي - (توبه ۵۲) خواهد بود.